

از سری اشارات آذربایجان‌شناسی

(۱)

نخ‌نوران آذربایجان

از قطران ماسهریار

تألیف: غریرد دولت‌آباد



اشارات ستوده

سخنوران آذربایجان

(جلد اول)

تألیف ، عزیز دولت آبادی

چاپ اول ۱۳۷۷ - ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی : نعمتی / لیتوگرافی : تصویر / چاپ : گلشن / صحافی : ایرانمهر

شابک : ۶-۲-۹۱۰۱۹-۹۶۴

ISBN 964 - 91019 - 2 - 6



انتشارات ستوده ، تبریز میدان شهرداری - تلفن ۵۸۹۴۵

این اثر با همکاری اداره کل امور اجتماعی استانداری منتشر گردیده است.

دیباچه ناشر بر چاپ اول

تدوین مجموعه کاملی شامل تمام جهات و جوانب فرهنگ و معارف ایرانی و کیفیت ظهور و تکامل تمدن و نشیب و فراز حیات قومی در میهن باستانی ما و روشن ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهنسال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوستداران ایران به شمار می‌رود.

تأمین این منظور و نیل بدین هدف جز با فراهم آوردن موادی که تحقق این نیت را بایسته است امکان پذیر نمی‌نماید و هر گونه کوششی که در این زمینه براساس استفاده از مدارک مجمل و مبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و وافی به مقصود نخواهد بود.

برای تدوین تاریخ کامل ایران به معنی وسیع آن - اعم از تاریخ سیاسی و اجتماعی و تاریخ تمدن و ادیان و مذاهب و علوم و فنون و اقتصاد و جغرافیای تاریخی و همچنین تاریخ عمومی و تاریخ منطقه‌ای و محلی - مسلماً نمی‌توان به مدارک و اسناد و منابع تاریخی محض، به فرض دسترسی به همه آنها، اکتفا کرد بلکه پرازش‌ترین و قابل اعتمادترین و موثق‌ترین مواد و مطالب و مدارک را در این باره از خلال دواوین شعرا و آثار ادبی و منابع و کتب صوفیه و تذکره‌ها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات و داستانها و منظومه‌های عامیانه باید به دست آورد و آنگاه از پرتو تطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و نتایج و قراین ناشی از کاوشهای باستان شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم کرد.

در زمینه فرهنگ ایران نیز - که بطور کلی شامل زبان و ادبیات و لغت و فقه‌اللغه و زبان شناسی و لهجه شناسی و آثار و ادبیات عامیانه ایرانی و فلسفه و عرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشه ایرانی در ادوار باستان و میانه و جدید است - بیشتر و پیشتر از هر کار گرد آوردن و طبع و نشر انتقادی مواد و مدارک ضرورت دارد. و پس از این مرحله است که پژوهندگان و محققان خواهند توانست بی دغدغه خاطر و با کمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق و تتبع درباره آن گامهای استوار بردارند.

موسسه تاریخ و فرهنگ ایران وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز به اقتضای این ضرورت به وجود آمده و می‌کوشد تا بخشی از این آرمان و جزئی از این نیت را از قوه به

فعل بیاورد و در حدود امکانات ناچیز خود وظیفه‌ای را که بر عهده دارد انجام بدهد. نشریات مؤسسه که تجلی کوشش همکاران ما به شمار می‌رود در زمینه تاریخ و زبان و ادبیات و دیگر مظاهر فرهنگ و معارف ایرانی اعم از تألیف و تحقیق و تصحیح انتقادی متون نظم و نثر و ترجمه آثار و تألیفات مفید دیگران در سلسله‌های مخصوص انتشار می‌یابد.

شعر فارسی یکی از مظاهر بسیار مهم ادبیات و فرهنگ و ذوق و هنر ایرانی و دارای مختصات و مزایای منحصر به فرد است. خوگری طبیعت ایرانی با شعر فارسی تا جایی است که شناخت صفات شعر فارسی را برای ما ایرانیان دشوار می‌سازد و همچنانکه انسان از شناخت ژرف جسم و جان خوشتن محروم است یک ایرانی نیز در عین حال بهره‌مندی فطری و التذاذ کلی از شعر فارسی قادر به احساس ویژگیهای آن نیست.

شعر فارسی مجموعه و ترکیبی شگفت‌انگیز از هماهنگیهای وزنی و آهنگی و تناسبهای باریک معنوی و لفظی است و قالبی سحر آمیز برای انواع مسائل و موضوعها و مضامین و تخیلات و تجلیات گوناگون ذوق و اندیشه به شمار می‌رود. و با سنتهای خود در جنب زبان گفتار و نثر زبانی دیگر با نیرو و بلاغتی بیشتر و محدودیتی کمتر به وجود آورده است. روی هم رفته می‌توان این عقیده فلسفی را اظهار داشت که اگر زبان گفتار و نثر وسیله بیان مفاهیم و معانی سطحی و ظاهری و محافظه کارانه باشد زبان شعر وسیله یا بهانه صراحت و طغیان روحی و جلوه گاه «وجدان نا خود آگاه فردی و اجتماعی» و احساسات بی پیرایه و تلقی خالصانه نسبت به مسائل محسوب می‌شود.

تأثیر شعر فارسی در زبان فارسی دارای جنبه‌ها و کیفیتهای مثبت و منفی است، یعنی از یک سوی امتزاج خارق‌العاده زبان گفتار و نثر با عناصر شعری بر ظرفیت و رسایی زبان افزوده و از سوی دیگر همین نفوذ و تأثیر و ایجاد چارچوبه مشخص و شیوه ممتاز برای طرز تعبیر و بیان از تحول طبیعی زبان فارسی تا حدی جلوگیری کرده است.

بررسی عمیق کلیه دیوانهای سخنوران ایران در حکم بررسی کلیه آثار و مواد ادبی و فلسفی و علمی و دینی و مذهبی و روایات و افسانه‌ها و نوادر و قایع تاریخ ایران و اسلام است و مسلماً جزئیات مسائل اجتماعی و وقایع تاریخی و رسوم و آداب و سنن مردم ایران آنچنانکه در دیوانهای شعر و همچنین آثار ادبی و عرفانی منعکس است در کتابهای مدون و

مستقل تاریخی انعکاس ندارد.

سرنوشت شعر فارسی مفصل است و این کتاب زرین از لحاظ سبک و انواع و مضامین و لفظ و معنی ابواب و فصول متنوع و متعدد دارد، ولی در هر حال هرگز و در هیچ زمانی از بین نرفته و همیشه در ردیف مسائل و عوامل فعال در زندگی مردم ایران قرار داشته است چنانکه هم امروز نیز از عناصر ارزنده اجتماعی و فرهنگی میهن ما محسوب است.

تذکره نویسی یکی از شعب مهم ادبیات فارسی است و تحقیق در این باره و طبع و نشر تذکره ها گام مهمی در راه ارائه و معرفی مظاهر ذوق و طبع لطیف ایرانی و بلاغت ادبی و استعداد لفظی و معنوی زبان شیرین فارسی برای بیان شیواترین و شیرین ترین و باریکترین افکار و عواطف و مضامین با آراسته ترین الفاظ و اصوات بشمار می رود. تذکره های فارسی کلاً و اجمالاً بر دو قسم است: تذکره های عمومی و تذکره های خاص. تذکره های خاص نیز اقسامی دارد که مهمترین آنها عبارتست از تذکره های محلی یا مخصوص شعرای یک منطقه و ولایت و تذکره هایی که اختصاص به نوع معینی از اشعار مثلاً مثنوی یا قصیده یا اشعار و منظومه های عرفانی و مذهبی و حماسی و غیره دارد. و بالاخره تذکره هایی که مختص به طبقه معینی از شعرا مثلاً عرفا و علما و وزرا و سلاطین شاعر است.

در این طبقه بندی تفاوت میان تذکره های قدیم و تذکره های جدید نیز باید مورد توجه باشد.

کتاب حاضر یعنی سخنوران آذربایجان، از نوع تذکره های خاص و محلی و از تذکره های جدید، بیست و سومین شماره از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران و دهمین شماره از سلسله تذکره ها محسوب می شود.

آقای عزیز دولت آبادی که در تحقیقات ادبی و شناخت احوال و آثار شاعران ایران بصیرت و اهتمامی دیرین دارند با تألیف این تذکره گامی بزرگ در طریق تدوین تاریخ شعرای ایران و آذربایجان برداشته و با همت و کوششی سزاوار تحسین سهم این سرزمین بزرگ ایرانی را در تاریخ شعرا و شعر فارسی نشان داده اند.

مؤلف محترم در تألیف سخنوران آذربایجان تا جایی که مقدور بوده از منابع دست اول و معتبر استفاده و تراجم سخنوران آذربایجان را به ترتیب شهرستانها و مرتب به ترتیب الفبایی ذکر کرده و گذشته از فحص و استقصا و سعی و کوشش برای پیدا کردن شاعران گمنام و

تذکر پاره‌ای اشتباهات و نقایص منابع و مآخذ دیگر، با ترتیب فهرستهای سودمند در پایان که استفاه از مواد و مطالب را برای خوانندگان آسان می‌سازد و نگارش مقدمه‌ای ممتنع متضمن معرفی شیوه تحقیق و تألیف و مشخصات تذکره بر فواید کتاب افزوده‌اند.

سخنوران آذربایجان در دو جلد منتشر خواهد شد. جلد اول کتاب که اکنون منتشر می‌شود شامل ترجمه ۳۵۲ نفر از سخنوران اردبیل و ارسباران و ارونق و انزاب و بخشی از گویندگان تبریز با تعلیقات مربوط است^۱ و امید می‌رود آقای عزیز دولت آبادی، پس از نشر مقالاتی درباره سخنوران خلخال و مراغه و ارونق و انزاب و میانه و ارسباران و اردبیل، با توفیق در انتشار جلد دوم این کتاب تذکره کاملی از شعرای آذربایجان در دسترس پژوهندگان و طالبان شعر و ادب ایران قرار دهند.

شرط انصاف نخواهد بود اگر پایان این مقال از تألیف کم نظیر استاد عبدالرسول خیامپور، یعنی فرهنگ سخنوران، که در تألیف و تدوین این قبیل تذکره‌ها و گردآوری مطالب مربوط به شاعران ایران دلیل راه پژوهندگان و مؤلفان به شمار می‌آید، ذکری به میان نیاوریم و توفیق استاد را در طبع و نشر صورت مکمل این اثر بزرگ که حاوی تصحیحات و نام شعرا و منابع جدید و هم اکنون آماده چاپ می‌باشد آرزو نکنیم.

تبریز - پانزدهم فروردین ماه ۱۳۵۵ هجری شمسی

منوچهر مرتضوی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
صفی صفوی	۵۰	محموی اردبیلی	۷۸
طاهر اردبیلی	۵۰	مستوفی اردبیلی	۸۱
طاير اردبیلی	۵۱	مصطفی صفوی	۸۱
عادل صفوی	۵۴	نزاری اردبیلی	۸۲
عادلی صفوی	۵۵	نصرت اردبیلی (نصرالله)	۸۲
عارف اردبیلی	۵۶	نصرت اردبیلی (هادی)	۸۶
عامل‌الدین اردبیلی	۵۸	نظام اردبیلی	۸۷
عباس صفوی	۵۸	نکھت اردبیلی	۸۸
علی صفوی	۵۹	نوری اردبیلی	۸۸
عیشی اردبیلی	۶۲	واری اردبیلی	۸۸
فایض اردبیلی	۶۳	والهی اردبیلی	۸۹
فتوحی اردبیلی	۶۴	وفایی اردبیلی	۸۹
فردی اردبیلی	۶۴	همت اردبیلی	۸۹
فهمی صفوی	۶۵	یعقوب اردبیلی	۹۱
کشفی نمینی	۶۶	از شاعران معاصر اردبیل	۹۲
کوثری اردبیلی	۷۳	از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی	
لطیفی اردبیلی (ظهیرالدین)	۷۳	شعر گفته‌اند	۹۳
لطیفی اردبیلی (شمس‌الدین)	۷۴	***	
ماهر	۷۵	ارسباران	۹۶
مایلی اردبیلی	۷۶	سخنوران ارسباران:	
مجرمی اردبیلی	۷۶	ادیب اهری	۹۶
محبی اردبیلی	۷۶	اسماعیل بیگ قراجہ داغی	۹۷
محشر اردبیلی	۷۷	تنهایی ارسباری	۹۷
محمد اردبیلی	۷۷ (سده ۷)	جانی قراجہ داغی	۹۸
محمد اردبیلی	۷۷ (سده ۱۱)	خاور کردشتی	۹۹
محتی اردبیلی	۷۸	خرم کردشتی	۹۹

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۳	رشید افشار.....	۱۰۲	دیوانه قراجه‌داغی.....
۱۲۴	رهی جهانگیری.....	۱۰۳	سرشار قراجه‌داغی.....
۱۲۴	سالک ارموی.....	۱۰۶	شمس اهری.....
۱۲۵	سراج‌الدین ارموی.....	۱۰۷	طوطی اهری.....
۱۲۶	سهیل ارموی.....	۱۰۷	عبدالغنی قراجه‌داغی.....
۱۲۶	شایق ارموی.....	۱۰۸	علیاری.....
۱۲۷	طالب افشار.....	۱۱۰	فانی اهری.....
۱۲۷	طرزی افشار.....	۱۱۰	قطب اهری.....
۱۲۸	عاجز افشار.....	۱۱۱	نباتی قراجه‌داغی.....
۱۲۹	عاصی ارموی.....	۱۱۶	از شاعران معاصر ارسباران.....
۱۳۰	عندلیب افشار.....		از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی
۱۳۱	فتحی افشار.....	۱۱۶	شعر گفته‌اند.....
۱۳۱	فروردین ارموی.....	***	
۱۳۲	مایل افشار (میرزا حسن).....	۱۱۸	ارومیه.....
۱۳۳	مایل افشار (اسماعیل).....		سخنوران ارومیه:
۱۳۳	مجدالسلطنه افشار.....	۱۱۹	ابراهیم ارموی.....
۱۳۳	محزون ارموی.....	۱۱۹	اسماعیل افشار.....
۱۳۴	محیط (میرزا علی اصغر).....	۱۱۹	پرغم ارموی.....
۱۳۴	محبی‌الدین ارموی.....	۱۲۰	پربشان ارموی.....
۱۳۵	مخفی افشار.....	۱۲۰	پیرقلی افشار.....
۱۳۵	مسکین افشار.....	۱۲۱	جنانی افشار.....
۱۳۵	مسیح افشار.....	۱۲۱	حسرت ارموی.....
۱۳۶	مشرقی تکلو.....	۱۲۲	حسین ارموی.....
۱۳۶	معزالایاله.....	۱۲۲	خطیبی ارموی.....
۱۳۷	مفتی.....	۱۲۳	خوش طبع‌بالی.....
۱۳۷	مفلنس.....	۱۲۳	دردی افشار.....

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
منت افشار.....	۱۳۷	گلشنی شبستری.....	۱۶۲
مینای افشار.....	۱۳۸	محمد طسوجی.....	۱۶۳
نشاطی افشار.....	۱۳۸	محمود شبستری (شیخ).....	۱۶۳
نظام افشار.....	۱۳۹	مخلص بنیسی.....	۱۷۹
نظام الشریعة ارموی.....	۱۴۰	مراد طسوجی.....	۱۸۰
واله ارموی.....	۱۴۰	معجز شبستری.....	۱۸۱
والی افشار.....	۱۴۱	نیازی شبستری.....	۱۸۲
وقار.....	۱۴۱	از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی	
هشیار افشار.....	۱۴۲	شعر گفته‌اند.....	۱۸۵
از سخنوران معاصر ارومیه.....	۱۴۳	***	
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی		تبریز.....	۱۸۸
شعر گفته‌اند.....	۱۴۴	مقبرة الشعرا.....	۱۹۰
***		سخنوران تبریز:	
ارونق و انزاب.....	۱۴۶	آذر تبریزی.....	۱۹۲
سخنوران ارونق و انزاب:		آذر منیر تبریزی.....	۱۹۳
ابراهیم بنیسی.....	۱۴۶	آزم تبریزی.....	۱۹۳
احمد طسوجی.....	۱۴۸	آغای تبریزی.....	۱۹۴
احمد کوزه‌کنانی.....	۱۴۹	آگهی تبریزی.....	۱۹۴
اشرف طسوجی.....	۱۴۹	ابراهیم تبریزی.....	۱۹۵
باله حسن بنیسی.....	۱۵۳	ابوالفضل تبریزی.....	۱۹۶
خاوری کوزه‌کنانی.....	۱۵۵	ابوالمحارم اسکویی.....	۱۹۷
رحمت کوزه‌کنانی.....	۱۵۸	ابوالوفای تبریزی.....	۱۹۷
ساجدی شبستری.....	۱۶۰	ابوالهادی تبریزی.....	۱۹۸
طرزی شبستری.....	۱۶۱	اثر تبریزی.....	۱۹۸
عبدالصمد خامنه‌یی.....	۱۶۱	احسن تبریزی.....	۱۹۸
فضلی شبستری.....	۱۶۲	احمد تبریزی (عمدةالدین).....	۱۹۹

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
احمد تبریزی (مورخ)	۱۹۹	بختی تبریزی	۲۳۶
احمد تبریزی	۲۰۰	بدر تبریزی	۲۳۶
احمد مجتهد (میرزا)	۲۰۲	بدیعای تبریزی	۲۳۷
ارفع تبریزی	۲۰۳	بدیع تبریزی	۲۳۹
اسد تبریزی	۲۰۴	بدیعی تبریزی	۲۴۰
اسرار تبریزی	۲۰۵	برگی تبریزی	۲۴۱
اسعد تبریزی	۲۰۹	برهان تبریزی	۲۴۱
اسماعیل تبریزی	۲۱۰	بقایای تبریزی	۲۴۳
اسیر تبریزی (محمد حسین)	۲۱۱	بنده تبریزی	۲۴۴
اسیر تبریزی (ابراهیم)	۲۱۱	بوالحسن تبریزی	۲۴۹
اشعری تبریزی	۲۱۲	بهشتی تبریزی	۲۵۱
اشفاق تبریزی	۲۱۵	بیانی تبریزی (سده ۹)	۲۵۱
اصولی تبریزی	۲۱۶	بیانی تبریزی (سده ۱۱)	۲۵۲
افلاکی تبریزی	۲۱۶	بیانی تبریزی	۲۵۳
الهی تبریزی	۲۱۷	بینش تبریزی	۲۵۳
امنی تبریزی	۲۱۸	پرغم تبریزی	۲۵۴
امید تبریزی	۲۱۹	پروین اعتصامی	۲۵۴
امیر تبریزی	۲۲۲	پسیان تبریزی	۲۶۲
امین تبریزی (حاجی دده)	۲۲۴	پهلوان تبریزی	۲۶۳
امین تبریزی	۲۲۵	تأثیر تبریزی	۲۶۴
انیس تبریزی	۲۲۶	تایب تبریزی	۲۷۰
ایرج تبریزی	۲۲۶	تسکین تبریزی	۲۷۲
ایرج میرزا	۲۲۷	توپچی هریسی	۲۷۲
باقر تبریزی (ایبک)	۲۳۱	توسنی تبریزی	۲۷۳
باقر تبریزی	۲۳۲	ثابت تبریزی (سده ۱۱)	۲۷۴
باقی تبریزی	۲۳۳	ثابت تبریزی (سده ۱۴)	۲۷۴

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۰۵	حریری تبریزی	۲۷۵	ثقة الاسلام تبریزی
۳۰۹	حشری تبریزی	۲۸۰	جانبی تبریزی
۳۱۱	حفظی تبریزی	۲۸۱	جاوید دهخوارقانی
۳۱۱	حقیری تبریزی (درویش علی)	۲۸۱	جرعه تبریزی
۳۱۲	حقیری تبریزی	۲۸۲	جرمی تبریزی
۳۱۴	حقیقی ترکمان	۲۸۲	جزمی تبریزی
۳۱۶	حمید تبریزی	۲۸۳	جعفر خطاط تبریزی
۳۱۷	حیدری تبریزی	۲۸۷	جعفر تبریزی
۳۱۹	حیرت تبریزی	۲۸۷	جعفری تبریزی (محمد)
۳۲۰	حیرت قاجار	۲۸۹	جعفری تبریزی
۳۲۶	خاتمی تبریزی (سده ۹)	۲۸۹	جلال تبریزی
۳۲۶	خاتمی تبریزی (سده ۱۰)	۲۸۹	جمالی تبریزی (شیخ محمد)
۳۲۷	خادم تبریزی	۲۹۰	جمالی تبریزی (خانزاده خانم)
۳۲۹	خازن تبریزی (محمد امین)	۲۹۱	جوهر تبریزی
۳۳۰	خازن تبریزی (میرزا شریف)	۲۹۳	جوهری تبریزی (میرزا مقیم)
۳۳۰	خالصی تبریزی	۲۹۵	جوهری تبریزی (عبدالله)
۳۳۱	خامنه‌یی تبریزی (جعفر)	۲۹۶	جویای تبریزی
۳۳۳	خامه‌یار تبریزی	۳۰۰	چلبی تبریزی (محمد حسین)
۳۳۵	خاوری تبریزی	۳۰۱	چلبی تبریزی (محمد قاسم)
۳۳۵	خرامی تبریزی	۳۰۱	حاجی تبریزی
۳۳۵	خرمی تبریزی	۳۰۲	حاذق طبیب تبریزی
۳۳۶	خروشی تبریزی	۳۰۳	حاصلی تبریزی
۳۳۷	خلف تبریزی	۳۰۴	حافظ مجلسی
۳۳۸	خلوتی تبریزی	۳۰۴	حافظ تبریزی
۳۳۹	خلیل تبریزی	۳۰۵	حالی آذربایجانی
۳۴۰	خواری تبریزی	۳۰۵	حجاب تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
خیامپور تبریزی	۳۴۴	روحانی تبریزی	۳۸۲
خیری تبریزی	۳۴۷	روحی انارجانی	۳۸۲
دانش تبریزی (نجفعلی)	۳۴۸	زاهد تبریزی	۳۸۵
دانش تبریزی (لطفعلی)	۳۴۹	زجاجی تبریزی	۳۸۷
دانش تبریزی (ارفع الدوله)	۳۵۶	زرکوب تبریزی	۳۹۰
درونی تبریزی	۳۶۰	زلالی تبریزی	۳۹۲
درویش کاهن تبریزی	۳۶۰	ساغر تبریزی	۳۹۲
دلسوز تبریزی	۳۶۱	ساکت تبریزی (امین)	۳۹۴
دیده تبریزی	۳۶۲	سالک تبریزی	۳۹۵
دیوانه تبریزی	۳۶۲	سالم تبریزی	۳۹۶
ذوقی تبریزی	۳۶۳	سامری تبریزی	۴۰۰
ذهنی تبریزی	۳۶۳	سایر تبریزی	۴۰۲
راجی تبریزی	۳۶۴	ستار تبریزی	۴۰۲
راستی تبریزی	۳۶۶	سرهنگ تبریزی	۴۰۳
راضی تبریزی	۳۶۶	سعید آذربایجانی	۴۰۴
راغب تبریزی	۳۶۷	سعید تبریزی	۴۰۵
رحمتی تبریزی	۳۶۷	سعیدی تبریزی	۴۰۵
رحمی تبریزی	۳۶۸	سهای تبریزی	۴۰۶
رحیم تبریزی	۳۶۸	سهوی تبریزی	۴۰۶
رشید تبریزی	۳۶۸	سهیلی تبریزی	۴۰۸
رضای تبریزی	۳۷۶	سید تبریزی	۴۰۹
رضائی تبریزی	۳۷۸	سیف تبریزی	۴۰۹
رفعت تبریزی	۳۷۹	شاکر تبریزی	۴۱۰
رفعتی تبریزی	۳۷۹	شاه حسین ولی	۴۱۱
رفیقی تبریزی	۳۸۰	شرف الدین تبریزی	۴۱۲
رمزی تبریزی (علی اکبر)	۳۸۰	شرف رامی تبریزی	۴۱۲
رمزی تبریزی (بابا)	۳۸۱	شرف زرد تبریزی	۴۲۰

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹۵	صفای تبریزی	۴۲۲	شریف تبریزی
۴۹۸	صفایی تبریزی	۴۲۸	شریفی تبریزی
۴۹۹	صفوت تبریزی	۴۲۸	شعوری تبریزی
۵۰۲	صوفی تبریزی (محمد صالح)	۴۲۹	شفای تبریزی
۵۰۲	صوفی تبریزی (محمد علی)	۴۳۰	شفق تبریزی
۵۰۲	صهبای تبریزی	۴۳۳	شفیع تبریزی
۵۰۳	صیرفی تبریزی	۴۳۴	شکبئی تبریزی
۵۰۴	ضیای تبریزی	۴۳۶	شمس‌الدین تبریزی (سده ۷)
۵۰۴	ضیاء‌الدین تبریزی	۴۳۶	شمس تبریزی (سده ۸)
۵۰۵	طالب تبریزی (فرزند خان کمال)	۴۳۷	شوری بخشایشی
۵۰۸	طالب تبریزی (حکیم ابوطالب)	۴۴۳	شوقی تبریزی
۵۱۰	طالب تبریزی (فرزند بیگ خان)	۴۴۴	شهریار (استاد سید محمد حسین)
۵۱۵	طالبوف تبریزی	۴۶۲	صادقی افشار
۵۱۶	طباطبایی تبریزی (علّامه)	۴۶۸	صافی تبریزی
۵۲۴	طفیلی تبریزی	۴۶۹	صالح تبریزی (فرزند استاد غضنفر)
۵۲۴	طوطی تبریزی	۴۷۰	صالح تبریزی (شیخ الاسلام)
۵۲۷	طوفی تبریزی	۴۷۱	صالح تبریزی (فرزند میرزا مومن)
۵۳۰	ظریفی تبریزی	۴۷۲	صالح تبریزی (شیخ)
۵۳۱	ظهوری تبریزی	۴۷۲	صایب تبریزی
۵۳۲	عارف تبریزی (مصاحب صایب)	۴۸۴	صاین‌الدین تبریزی
۵۳۲	عارف تبریزی (میرزا ابراهیم)	۴۸۵	صبور تبریزی
۵۳۳	عارف تبریزی (حاجی عبدالله)	۴۸۶	صبوری تبریزی (سده ۱۰)
۵۳۴	عالم تبریزی	۴۹۰	صبوری تبریزی (سده ۱۳)
۵۳۴	عبدالله تبریزی	۴۹۰	صحاف تبریزی
۵۳۵	عبدی تبریزی	۴۹۲	صدر اسکویی
۵۳۵	عتیقی تبریزی	۴۹۲	صدر تبریزی
		۴۹۳	صراف تبریزی

آغاز جلد دوم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۶۶	عندلیب تبریزی	۵۳۹	عثمان تبریزی
۵۶۷	عنوان تبریزی	۵۳۹	عجزی تبریزی
۵۷۱	عیسی تبریزی	۵۴۲	عدل شام غازانی
۵۷۱	عیسی تبریزی	۵۴۳	عدل تبریزی
۵۷۲	غزالی تبریزی	۵۴۳	عرفان تبریزی
۵۷۳	غنی تبریزی	۵۴۴	عرفی تبریزی
۵۷۴	غنی تبریزی	۵۴۵	عزمی تبریزی
۵۷۴	غیاث تبریزی	۵۴۵	عزیز تبریزی
۵۷۵	فارغ تبریزی (چلبی بیگ)	۵۴۶	عزیزی تبریزی
۵۷۸	فارغی تبریزی	۵۴۶	عسس تبریزی
۵۷۸	فارغی تبریزی	۵۴۶	عشقی تبریزی
۵۷۸	فانی تبریزی (سده ۱۰)	۵۴۷	عصار تبریزی
۵۷۹	فانی تبریزی (سده ۱۳)	۵۵۴	عصری تبریزی
۵۷۹	فانی تبریزی	۵۵۴	عصمت اسپستی
۵۸۰	فتحی تبریزی	۵۵۵	عطایی تبریزی
۵۸۰	فخرالدین محمد تبریزی	۵۵۶	علای تبریزی
۵۸۰	فدایی تبریزی	۵۵۶	علایگ تبریزی
۵۸۱	فراقی تبریزی	۵۵۸	علی تبریزی (واضع)
۵۸۱	فرج تبریزی	۵۶۰	علی تبریزی (جواهر رقم)
۵۸۲	فرخ تبریزی	۵۶۱	علی رضای عباسی تبریزی
۵۸۲	فردی تبریزی	۵۶۴	علی مجتهد تبریزی
۵۸۳	فروغ تبریزی	۵۶۵	عمده تبریزی
۵۸۳	فسنونی تبریزی	۵۶۶	عنایت تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
فصیح تبریزی.....	۵۸۹	ماهی خانم تبریزی.....	۶۱۷
فصیحی تبریزی.....	۵۸۹	مبدع تبریزی.....	۶۱۷
فقیه زاهد تبریزی.....	۵۹۰	متینی تبریزی.....	۶۱۸
قاسم تبریزی.....	۵۹۱	مثال تبریزی.....	۶۱۸
قایمی تبریزی.....	۵۹۳	مثلی تبریزی.....	۶۱۸
قرداش تبریزی.....	۵۹۳	مجنوب تبریزی.....	۶۱۹
قریشی خانم تبریزی.....	۵۹۳	محجوب تبریزی.....	۶۲۸
قطب تبریزی.....	۵۹۴	محزون تبریزی.....	۶۲۸
قطران تبریزی.....	۵۹۶	محمد تبریزی.....	۶۳۱
قمرالدین اسکویی.....	۶۰۰	محمد حجة الاسلام تبریزی.....	۶۳۱
قواس تبریزی.....	۶۰۱	محمد تقی دهخوارقانی.....	۶۳۲
قوسی تبریزی (سده ۱۰).....	۶۰۱	محمد علی تبریزی (برادر محزون).....	۶۳۲
قوسی تبریزی (سده ۱۱).....	۶۰۲	محمود تبریزی (سده ۱۰).....	۶۳۳
کاتبی تبریزی.....	۶۰۴	محمود تبریزی (ملک ...).....	۶۳۳
کاظم تبریزی.....	۶۰۴	محمود تبریزی (فرزند عبدالاحد).....	۶۳۴
کجج تبریزی.....	۶۰۵	محمود شیخ الاسلام تبریزی.....	۶۳۵
کحلی تبریزی.....	۶۰۶	مخلص تبریزی.....	۶۳۷
کلبعلی تبریزی.....	۶۰۷	مخمور تبریزی.....	۶۳۸
کلیمی تبریزی.....	۶۰۷	مذنب تبریزی.....	۶۳۹
گرامی تبریزی.....	۶۰۸	مرتضوی (دکتر جمشید).....	۶۳۹
گنجوی تبریزی.....	۶۰۸	مرتضی تبریزی.....	۶۴۴
گوهر تبریزی.....	۶۰۹	مست تبریزی.....	۶۴۵
گویای تبریزی.....	۶۱۰	مسیح تبریزی.....	۶۴۵
لطفی تبریزی.....	۶۱۰	مسیحی تبریزی.....	۶۴۷
لعلی ایروانی تبریزی.....	۶۱۳	مشعوف تبریزی.....	۶۴۷
مانی تبریزی.....	۶۱۶	مشکات تبریزی.....	۶۴۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۷۶	نادر تبریزی	۶۴۸	مشکی تبریزی (علاء بیگ)
۶۷۷	نازکی تبریزی	۶۴۹	مشکی تبریزی (میر محمود)
۶۷۷	ناصر تبریزی	۶۴۹	مشهور تبریزی
۶۷۹	ناظم تبریزی (محمد صادق)	۶۵۰	مصاحب تبریزی
۶۸۲	ناظم تبریزی (محمد حسین)	۶۵۱	مصطفی مجتهد تبریزی
۶۸۲	ناقص تبریزی	۶۵۲	مطیع تبریزی
۶۸۳	نامی تبریزی	۶۵۳	مطلع هریسی
۶۸۳	نباتی تبریزی	۶۵۴	مظفر تبریزی (سده ۷)
۶۸۳	نثاری تبریزی	۶۵۴	مظفر تبریزی (سده ۱۱)
۶۸۵	نجات تبریزی	۶۵۵	معاذی تبریزی
۶۸۶	نجاتی تبریزی	۶۵۸	معجزی تبریزی
۶۸۷	نجیب تبریزی	۶۵۸	معروف تبریزی
۶۸۹	نسودی تبریزی	۶۵۸	معز تبریزی
۶۹۰	نشئه تبریزی	۶۵۹	معصوم تبریزی
۶۹۳	نصیر تبریزی	۶۶۰	معلوم تبریزی
۶۹۳	نطقی تبریزی	۶۶۷	مفتی تبریزی
۶۹۴	نظام الدین شامی	۶۶۸	مفرد تبریزی
۶۹۷	نظام اسکویی	۶۶۹	مقصود تبریزی
۶۹۷	نظام تبریزی (محمد رفیع)	۶۶۹	مقیم تبریزی
۷۰۱	نظامی تبریزی	۶۷۰	مقیم ترکمان
۷۰۱	نظمی تبریزی	۶۷۲	ملهمی تبریزی
۷۰۲	نعمت تبریزی	۶۷۴	منجم باشی تبریزی
۷۰۳	نعیمی تبریزی	۶۷۴	منشی تبریزی
۷۰۵	نوری تبریزی	۶۷۵	منعم تبریزی
۷۰۶	نیاز تبریزی (میرزا اسماعیل)	۶۷۵	میلی تبریزی
۷۰۷	نیر تبریزی (حجة الاسلام)	۶۷۵	ناجی تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
واثق تبریزی	۷۱۷	خلخال	۷۶۶
واحد تبریزی	۷۱۸	سخنوران خخلال:	
واصلی تبریزی	۷۲۲	امامی خخلالی	۷۶۶
وافی تبریزی	۷۲۲	ثابت خخلالی	۷۶۶
والای تبریزی	۷۲۳	جنید خخلالی	۷۶۷
واله ایروانچی	۷۲۴	خاقانی خخلالی	۷۶۷
وجدان تبریزی	۷۲۴	خلیل خخلالی	۷۶۸
وحشی تبریزی	۷۲۵	سالک خخلالی	۷۶۸
وحید تبریزی	۷۲۵	سطوت کاغذ کنانی	۷۶۸
وصالی تبریزی	۷۲۸	شاهقلی خخلالی	۷۶۹
وفایی تبریزی	۷۲۸	شمس خخلالی	۷۶۹
وقوعی تبریزی	۷۲۹	صافی خخلالی	۷۷۰
ولی تبریزی	۷۳۸	صیاد خخلالی	۷۷۰
هادی تبریزی	۷۳۹	ظہیر خونجی	۷۷۰
هشترودی تبریزی	۷۳۹	عبدالعلی خخلالی	۷۷۱
همام تبریزی	۷۴۴	عزلی خخلالی (ملا ادهم)	۷۷۱
همایی آذربایجانی	۷۴۹	عشقی خخلالی	۷۷۵
هنر تبریزی	۷۵۰	علوی خخلالی	۷۷۵
یار احمد تبریزی	۷۵۶	فخر خخلالی	۷۷۶
یاری تبریزی	۷۵۷	فضل خخلالی	۷۷۶
یوسف مجتهد تبریزی	۷۵۷	فناپی خخلالی	۷۷۷
یوسف تبریزی	۷۵۷	قدسی خخلالی	۷۷۸
از سخنوران معاصر تبریز	۷۵۸	کافی خخلالی	۷۷۹
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر		کامل خخلالی	۷۸۰
گفته‌اند	۷۶۳	کریم‌الدین خخلالی	۷۸۱
		محمد خخلالی	۷۸۲

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
لسان زاده خویی	۸۲۷	سلماس	۸۵۸
محمود خویی	۸۲۷	سخنوران سلماس:	
محمی خویی	۸۳۰	آشوب دیلمقانی	۸۵۸
مظهر خویی	۸۳۱	احمد سلماسی	۸۵۹
مفتون دنبلی	۸۳۲	شاکر سلماسی	۸۵۹
مهجور خویی	۸۳۶	شریف الدین سلماسی	۸۵۹
مهدی خویی	۸۳۸	صابر دیلمقانی	۸۶۰
ناصر خویی	۸۴۲	صدیق سلماسی	۸۶۰
وامق خویی	۸۴۲	طالب سلماسی	۸۶۰
یا هوی خویی	۸۴۳	غافل سلماسی (پروین)	۸۶۱
از سخنوران معاصر خوی	۸۴۴	غنی زاده سلماسی	۸۶۳
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر		کاتب سلماسی	۸۶۸
گفته‌اند	۸۴۴	کشوری دیلمقانی	۸۶۸
		مداح دیلمقانی	۸۶۹
		مصری سلماسی	۸۶۹
سراب	۸۴۶	مفخر سلماسی	۸۶۹
سخنوران سراب:		منشی سلماسی	۸۶۹
ابراهیم سرابی	۸۴۷	نیمتاج سلماسی	۸۷۰
امینی سرابی	۸۴۷	واصف سلماسی	۸۷۱
حسن سرابی	۸۵۰	از سخنوران معاصر سلماس	۸۷۲
سالار سرابی	۸۵۰	از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر	
قاسم انوار (شاه...)	۸۵۱	گفته‌اند	۸۷۲
مشفق سرابی	۸۵۴		
مهدی بیگ شقاقی	۸۵۴	ماکو	۸۷۴
از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر		از سخنوران ماکو:	
گفته‌اند	۸۵۶	یلدای ماکویی	۸۷۴

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
مراغه	۸۷۶	فخر مراغه‌یی	۹۱۴
سخنوران مراغه:		کمال‌الدین مراغه‌یی	۹۱۵
ادیب مراغه‌یی	۸۷۷	مجرم مراغه‌یی	۹۱۶
اشراق مراغه‌یی	۸۷۹	مجنون مراغه‌یی	۹۱۸
اشرف مراغه‌یی	۸۸۱	نشید مراغه‌یی	۹۲۰
امینی مراغه‌یی	۸۸۴	نصیرای مراغه‌یی	۹۳۲
اوحدی مراغه‌یی	۸۸۵	از سخنوران معاصر مراغه	۹۳۳
تایب مراغه‌یی	۸۹۲	از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند	۹۳۳
تشنه مراغه‌یی	۸۹۳		
حامد مراغه‌یی	۸۹۴	***	
حسرت مراغه‌یی	۸۹۵	مروند	۹۳۶
دخیل مراغه‌یی (ملاحسین)	۸۹۶	سخنوران مروند:	
زکی مراغه‌یی	۸۹۶	ثابت اندیلی	۹۳۶
سردار مؤید مراغه‌یی	۹۰۰	شهاب مروندی	۹۳۷
سهند مراغه‌یی	۹۰۱	ضیایی مروندی	۹۳۸
شرف مراغه‌یی	۹۰۴	فانی زنوزی	۹۳۹
شکوهی مراغه‌یی	۹۰۴	فدوی زنوزی	۹۴۳
طهیرالدین مراغه‌یی	۹۰۵	فنا۱ زنوزی	۹۴۵
صاین مراغه‌یی	۹۰۶	محمد هاشم طسوجی مروندی	۹۵۰
عبدالقادر مراغه‌یی	۹۰۶	مدرس زنوزی	۹۵۱
عثمان مراغه‌یی	۹۱۰	مسکین زنوزی	۹۵۲
علی بن حسکوبه	۹۱۱	مضطر زنوزی	۹۵۳
عماد مراغه‌یی	۹۱۱	مغربی (محمد شیرین)	۹۵۳
غفورای مراغه‌یی	۹۱۲	از سخنوران معاصر مروند	۹۵۹
فایض مراغه‌یی	۹۱۲		
فتوحای مراغه‌یی	۹۱۴		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند	۹۵۹	محمد حسین گرمودی	۹۸۴
مهاباد	۹۶۲	نثار گرمودی	۹۸۵
از سخنوران مهاباد:		از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند	۹۸۹
ترجانی زاده، احمد	۹۶۲		
سعید مهابادی	۹۷۰		
قاضی فتاح مهابادی	۹۷۰		
وفایی مهابادی	۹۷۱		
از سخنوران معاصر مهاباد	۹۷۲		
میان‌دوآب	۹۷۴		
از سخنوران میان‌دوآب:			
رومی میان‌دوآبی	۹۷۴		
زاهد صابین قلعه‌یی	۹۷۴		
از شاعران معاصر میان‌دوآب	۹۷۴		
میانه و گرم‌رود	۹۷۶		
سخنوران میانه و گرم‌رود:			
احقر میانجی	۹۷۶		
اشرف گرمودی	۹۷۷		
افغان گرمودی	۹۷۸		
بحری میانجی	۹۷۹		
سامی میانجی	۹۸۰		
عین‌القضاء میانجی	۹۸۱		

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

تاریخ غرورانگیز میهن عزیز ما روشنگر این حقیقت است که خطه آذربایجان نه تنها زادگاه پاسداران و مرزبانان دلاور ایران زمین، بلکه مولد حکم گزاران ملک معرفت و عرفان و دانش و فضل و شعر و ادب نیز بوده و هست. عارفان وارسته‌یی که در کوی گجیل، و دانشمندان بزرگی که در چرنداب، و سخنوران آزاده‌یی که در مقبرة الشعراي سرخاب روی در نقاب خاک کشیده‌اند؛ و مشاهیر شعرا و معارف عرفا و فضایی که در نقاط دیگر آسوده‌اند؛ و سخنوران معاصری مانند «شهریار و حریری و رعدی» و نظایر شان همه مصداق و گواه این مدعایند.

ما به تاریخ افتخار آمیز و به مفاخر ملی خود مباهات می‌کنیم و به ادبیات غنی میهن عزیزمان عشق می‌ورزیم و به مآثر قومی و مظاهر ذوق و اندیشه آنان به دیده احترام می‌نگریم. در اثر همین علاقه بود که شادروان «محمدعلی تربیت» به منظور احیای نام دانشمندان و سخنوران، بیش از نیم قرن قبل با وجود بدی وضع ارتباط و خطی و ناخوانا بودن اکثر مآخذ، کتاب «دانشمندان آذربایجان» را تألیف نمود.

در این مدت نسبتاً طولانی، از طرفی سخنورانی نخواست به عرصه ادب گام نهادند و از طرف دیگر کتابهای مفیدی مانند «فرهنگ سخنوران» و «تاریخ تذکره‌های فارسی» انتشار یافت و بسیاری از منابع معرفی و شناخته شد و مشکل مراجعه به مراجع مربوط آسان و مقدمات تصحیح اشتباهات منابع موجود و تکمیل مطالب و مباحث آنها و تألیف کتابی در زمینه تراجم انتقادی «سخنوران آذربایجان» (اعم از شرقی و غربی و اردبیل) فراهم گشت. از سال ۱۳۴۵ شمسی به ترتیب مقالاتی زیر عناوین: «سخنوران خلخال»، «سخنوران مراغه»، «سخنوران ارواق و انزاب»، «سخنوران میانه»، «سخنوران ارسباران»، «سخنوران اردبیل» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سالهای ۱۸، ۱۹، ۲۰) انتشار دادند و در اثر تشویق و ترغیب دانشمندان مخصوصاً استاد منوچهر مرتضوی قریب ده سال در تکمیل این تذکره کوشیدم و علاوه بر مآخذ لازم و مربوطی که در فرهنگ سخنوران و تاریخ تذکره‌ها معرفی

شده است و به آنها دسترسی پیدا کردم، از نزّه المجالس و از فهرستهای کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، سپهسالار (سابق)، مجلس، مرکزی دانشگاه تهران، ملی تهران، ملی تبریز و ... «نسخه‌های خطی» و فهرست نسخه‌های خطی» و منابع خصوصی و محلی دیگری از قبیل: نسخه‌های خطی دواوین شعرا و جنگها و «تاریخ ارسباران»، «تاریخ خوی» تألیف مهدی آقاسی، «تاریخ خوی» تألیف دکتر ریاحی، «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال»، * «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی»، * «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت»، «جلالیه»، «علمای معاصرین» و ... استفاده کردم و به وجود سخنورانی پی بردم که در «فرهنگ سخنوران» قید نشده‌اند از آن جمله هستند:

از اردبیل:

بانو باغبان اردبیلی - جنید اردبیلی - سعدالدین وراوینی - طایراردبیلی - عامل الدین اردبیلی - کشفی نمینی - محمد اردبیلی.

از ارسباران:

شمس اهری - قطب اهری.

از ارونق و انزاب:

ساجدی شبستری - * عبدالصمد خامنه‌یی - معجز شبستری.

از تبریز:

* آذر تبریزی - آغای تبریزی - ابوالفضل تبریزی - * اسیر تبریزی - بهشتی تبریزی - پسیان تبریزی (محمد تقی) - جوهری تبریزی (عبدالله) - حاذق طبیب تبریزی - حمید تبریزی - * خادم تبریزی (مؤلف روضات الجنان) - زجاجی تبریزی - سعیدی تبریزی - شمس‌الدین تبریزی (مؤلف مرغوب القلوب) * شمس الدین تبریزی (مؤلف فراید السلوک) * شوری بخشایشی - شوقی تبریزی (عبدالحسین) - صالح تبریزی (معاصر صاحب تذکره میخانه) - طوطی تبریزی (عبدالحمید) - عرفان تبریزی (محمدباقر) - عصمت اسپستی - علای تبریزی

(پدر همام) - * علی مجتهدی تبریزی - فخرالدین محمد تبریزی - گنجوی تبریزی (حاج محمد حسن) - محمد حجة الاسلام - میرزا محمود تبریزی فرزند عبدالاحد - محمود شیخ الاسلام تبریزی - * مخلص تبریزی (میرزا یوسف) * مشکات تبریزی - مصطفی مجتهد تبریزی - مظفر تبریزی - ناظم تبریزی (ملا محمد حسین) * ناقص تبریزی - * نسودی تبریزی - * نیاز تبریزی - * والای تبریزی - * واله تبریزی ایروانچی - * وحشی تبریزی - هادی تبریزی - یوسف مجتهد تبریزی - و...

از خلخال:

سطوت خلخالی - صیاد خلخالی - ظهیر خونجی - علوی خلخالی - قدسی خلخالی - کریم الدین خلخالی - مهجور خلخالی - ناصری خلخالی - ندیم خلخالی - و ...

از خوی:

اصولی خویی (میرزا محمود) - پرویزی خویی (عبدالحسین) - جمال خویی - * حقیر خویی - دیوانه خویی - رازی خویی - رباطی خویی - رکن خویی - ریاحی خویی - (کلبعلی خان) - شوریده خویی - شهاب خویی - * صادق خویی - * علی خویی (شیخ) - فانی خویی (امین الشرع) - محوی خویی - یاهوی خویی - و...

از ارومیه:

پریشان - رهی جهانگیری - * سروش افشار - شایق ارموی - * عاجز افشار - * عندلیب - فروردین - مایل (ملا اسماعیل) - * محیط ارموی - محیی الدین - مسکین افشار - مسیح ارموی - * واله و چند تن دیگر.

از سلماس (شاهپور سابق):

شاگرد سلماسی - طالب سلماسی - غافل سلماسی - کاتب سلماسی - مفخر سلماسی - مصری کهنه شهری - واصف سلماسی - و...

از مراغه:

شرف مراغه‌یی - ظهیرالدین مراغه‌یی - عثمان مراغه‌یی - عماد مراغه‌یی - غفورای
مراغه‌یی - فتوحای مراغه‌یی - فخرمراغه‌یی - نصیرای مراغه‌یی و ...

از مرند:

محمد هاشم طسوجی مرندی.^۱

علاوه بر شاعران مذکور که در فرهنگ سخنوران نیامده، مرحوم تربیت از گویندگان ذیل
هم یاد نکرده است:

بهرامی اردبیلی، جنونی اردبیلی، لطیفی اردبیلی (شمس‌الدین)، نزاری اردبیلی، همت
اردبیلی، چند تن از امرا و شاهزادگان صفوی، تنهایی ارسباری، اصولی تبریزی، میرزا امین
فرزند نوری بیگ، جزمی تبریزی، جمالی تبریزی (شیخ محمد)، خاتمی تبریزی (سده ۹)،
خرمی تبریزی، شفیعی تبریزی، صهبای تبریزی، عبدالله تبریزی - عزیز تبریزی، عس
تبریزی، فتحی تبریزی، مثال تبریزی، مثلی تبریزی حلبی، محمدعلی تبریزی، مشعوف
تبریزی، مفتی تبریزی، ولی تبریزی، واقف خلخالی (میرزا ابوطالب)، حبیب دنبلی، ادیب
مراغه‌یی، امینی مراغه‌یی، حامد مراغه‌یی.

و اگر سخنوران معاصر: (بخش دوم) را به جمع مذکور بیفزاییم تعداد آنها به چند صد شاعر
بالغ خواهد شد.

پاره‌یی از اشتباهات تذکره نویسان:

اشتباهات منابع موجود که معلول عدم فحص و استقصاء، و اتکاء به مراجع معدود و بدی
وضع ارتباط بوده است در مطاوی این کتاب تا حدود امکان اصلاح شده است و ذیلاً به
پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - طاهر اردبیلی در دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۸ «ظاهر» قید و این بیت ظهوری ترشیزی
به او نسبت داده شده است:

۱. از منابع و سخنورانیکه به علامت (*) مشخص شده‌اند، در چاپ دوم فرهنگ سخنوران یاد شده است.

می‌کنم لاغری خویش به صد پرده نهان تا نمایان نکنم فربهی مجنون را

بیشتر اشعار هم به غلط ثبت شده است. برای نمونه به ذکر دو مورد ذیل اکتفا می‌شود:

۲- بیت بدیعای تبریزی که گوید:

یکی چون بهشت عدن، یکی چون هوا لطیف

یکی چون گلاب تلخ، یکی چون بت بهار

در دانشمندان آذربایجان؛ ص ۶۶ چنین آمده است:

یکی بهشت عدن یکی هوای لطیف یکی چون گل گلاب، یکی چون شب بهار

۳- مصراع «ابوالوفا» هم به خطا چنین ضبط شده است:

گویی این جا باده هست جان به لب (ص ۲۹).

که صورت صحیح آن چنین است:

گویی این جا باده هست و جام نیست.

۴- ماده تاریخ فوت سام میرزا به شکل محرف (دولت طهماسب شد باقی = ۹۷۴) قید شده

(ص ۱۷۷). صورت درست آن چنین است: (دولت طهماسب شه باقی = ۹۷۵).

۵- در ترجمه نصرت اردبیلی که از شاعران متصرف سده ۱۳ هجری قمری است، مرحوم

تربیت ماخذ خود را تذکره نصرآبادی (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) معرفی کرده است! (ص ۳۷۶).

۶- نام تذکره بهجة الشعرا تألیف اسرار علی شاه را لهجة الشعرا نوشته (ص ۴۰) و این اشتباه

در ریحانة الادب نیز راه یافته است (ج ۱، ص ۶۸).

۷- در تاریخ ادبیات هرمان اته (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) نام محوی اردبیلی به خطا عبدالواسع قید

شده و شرح حالش با ترجمه میر مغیث‌الدین محوی همدانی بهم در آمیخته است.

۸- احمد طسوجی سال ۱۲۵۸ فوت کرده است در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۱۴۳) آمده است

که وی به استادش شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ مرثیه گفت. و این دلالت بر بقای بعد از موت

احمد می‌کند!

۹- مؤلف تذکره لطایف الخیال که محمدبن محمد شیرازی متخلص به عارف می‌باشد. در

صفحات ۱۶۶، ۱۹۲، ۲۱۷ دانشمندان آذربایجان به خطا بقایی معرفی شده است.

۱۰- در ریحانة الادب (ج ۱، ص ۲۸۷) شرح حال میرزا مقیم جوهری تبریزی که از شاعران

سده ۱۱ هجری قمری است با ترجمه جوهری زرگر بخارایی شاعر سده ۶ بهم در آمیخته است. ۱۱- در دانشمندان آذربایجان (ص ۱۸۳) از شاعری متخلص به «سموی» یاد و دویستی که در صحف ابراهیم به نام مولانا سهوی است به نام او ثبت شده است. هم چنین یکی از ابیات مولانا سهوی در روز روشن ص ۱۳۶ به نام «تهور» آمده، محتمل است که «سموی» و «تهور» تحریفی از «سهوی» باشند.

۱۲- مرحوم تربیت از «خیری تبریزی» دو شاعر ساخته و در ص ۱۲۸ زیر عنوان حیرتی هم از او یاد و مرجع خود را تحفه سامی قلمداد کرده است، در حالی که در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ از او ذکری نرفته است.

۱۳- از محمدرضا پاشای تبریزی متخلص به «رضا» نیز دو جا نام برده در ص ۱۰۷ تحت عنوان چلبی محمد رضا و در ص ۳۳۱ به نام محمدرضا.

۱۴- هم چنین از صدر تبریزی در ص ۲۲۸ به نام صدرالدین محمد و در ص ۳۷۰ به عنوان نایب الصدر نام برده است.

۱۵- از مولانا صدرنجاتی هم دو جا نام برده و در ص ۲۲۹ ظاهراً ترجمه حافظ مجلسی را به نام او نوشته و در ص ۳۷۲ نامش را به خطا حیدر ضبط کرده است.

۱۶- از میرزا لطف الله نیز در ص ۳۳۴ به عنوان «محمود» و در ص ۳۳۹ به تخلص «مخمور» یاد کرده است.

۱۷- در پاره موارد هم ترجمه دو شاعر هم تخلص را به هم در آمیخته و به عنوان شخص واحدی معرفی کرده است از آن جمله است: قوسی شاعر سده ۱۰ و معاصر سام میرزا و قوسی سخنور سده ۱۱ و معاصر نصر آبادی که شرح حالشان به هم آمیخته است (ص ۳۱۰).

۱۸- «گویا» برادر جویای تبریزی و فرزند سامری است ولی در دانشمندان آذربایجان شاگرد سامری معرفی شده است (ص ۳۲۰).

۱۹- «مولانا زکی» مراغی در منتخب التواریخ (ص ۵۴) به صورت مولانا «نازکی» مراغی و پیرو آن در دانشمندان آذربایجان (ص ۳۶۸) هم به شکل «نازکی» مراغی در آمده است. و در تذکره نگارستان سخن (ص ۱۲۰) از او به صورت غلط «نرگسی» مراغی یاد شده است.

۲۰- «اوحدی مراغه‌یی» در چند رباعی کلمه «صافی» را که مراد رودخانه صافی، یا صوفی جای مراغه است آورده و تربیت به نقل از صفح ابراهیم پنداشته است که اوحدی ابتدا «صافی» تخلص می‌کرده (ص ۵۵).

دراثر همین کم تتبعی درباره مولد و منشاء پاره‌یی از سخنوران هم اشتباهاتی روی داده و معدودی از شاعران مناطق دیگر جزو سخنوران آذربایجان معرفی شده‌اند از جمله:

۲۱- «میرسیدعلی جدایی ترمذی» نقاش معروف روزگار شاه طهماسب را تربیت در صفح ابراهیم جدایی تبریزی خوانده و در عداد سخنوران تبریز آورده است. (ص ۹۳).

۲۲- «قاسم بیگ حالتی» ولادتش در ری اتفاق افتاده و همان جاسکنی داشته ولی مرحوم تربیت او را در ردیف سخنوران آذربایجان آورده است (ص ۱۱۱).

۲۳- «بیرام بیگ» متخلص به «سامعا» اهل همدان است ولی در کتاب دانشمندان آذربایجان تبریزی قیده شده است (ص ۱۷۶).

۲۴- «مولانا جلال الدین» متخلص به «سعد» اهل بخارا است. صاحب روز روشن و پیرو آن مرحوم تربیت او را اهل تبریز قید کرده است (ص ۱۸۱).

۲۵- «شوقی یزدی» از اولاد خواجه رشیدالدین وزیر را آذر بیگدلی و پیرو آن مرحوم تربیت تبریزی دانسته است (ص ۲۰۸) ولی بنا به نوشته معاصرش سام میرزا و همچنین امین احمدرازی او اهل یزد است نه تبریز.

۲۶- «صافی کازرونی شیرازی» مذکور در تذکره نصر آبادی (ص ۳۸۷) را تربیت بدون ذکر ماخذ جزو شاعران تبریز نوشته است (ص ۲۱۴).

۲۷- «صفیرقمی» را مرحوم تربیت و آقا بزرگ اهل تبریز دانسته‌اند (ص ۲۰۱).

۲۸- «ملولی اصفهانی» را به اعتبار شعریکه صایب از او در بیاض خود آورده، مرحوم تربیت جزو شاعران تبریز شمرده است (ص ۳۶۰).^۱

۲۹- «ملاطغرای مشهدی» را بیشتر محققان از جمله مرحوم دهخدا تبریزی معرفی کرده‌اند (رک: مجله هنر و مردم شماره اردیبهشت ۱۳۵۴).

درباره تاریخ در گذشت و مدفن شاعران هم در تذکره‌ها اشتباهات تاریخی و اختلافاتی هست که برای نمونه به نقل یکی از اینگونه موارد اکتفا می‌شود:

۱- برای اطلاع از سایر اشتباهات مؤلف «دانشمندان آذربایجان» رجوع شود به «تاریخ تذکره‌های فارسی» ج ۱، ص ۶۱۷-۶۲۳.

۳۰- «اوحدی مراغه‌یی» به سال ۷۳۸ ه‍.ق در مراغه فوت کرده و همان جا مدفون است و خود بنده در فروردین ماه ۱۳۴۵ مزار او را زیارت کردم. سنگ قبرش سالم و دست نخورده و تاریخ ۷۳۸ در آن منقور بود. دولتشاه سمرقندی و آذریبگدلی و هدایت و مؤلفان مجالس العشاق و مجالس المؤمنین نوشته‌اند که در اصفهان وفات یافته و همان جا دفن شده است. در آتشکدهٔ آذر و مجمع الفصحا و ریاض العارفین تاریخ فوتش به خطا ۵۵۴ و در هفت اقلیم (ج ۲، ص ۳۸۸) سال ۶۰۷ و در تذکرة الشعراء دولتشاه سال ۶۹۷ و در دانشمندان آذربایجان سال ۷۳۷ نوشته شده است.

۳۱- پرتوی را مولفان جواهر العجایب؛ دانشمندان آذربایجان ص ۷۵؛ زنان سخنور ج ۱ ص ۷۴؛ پرده نشینان سخنگوی، شاعرهٔ تبریزی قلمداد کرده و مطلع ذیل را به وی نسبت داده‌اند:

جامه گلگونی در آمد مست در کاشانه‌ام خیزای همدم که افتاد آتشی در خانه‌ام
در صورتیکه طبق استدراک آقای گلچین معانی (تاریخ تذکرة‌ها، ج ۲، ص ۸۳۰) وی همان حکیم پرتوی شیرازی (زنده بسال ۹۲۸) است که ترجمهٔ حالش در تذکرة میخانه آمده و در اثر بی وقوفی در شمار زنان سخنور قلمداد شده است.

مرحوم دکتر خیامپور هم به تبع از مآخذ از او دو جا یاد کرده است.

الف: پرتوی تبریزی. ب: پرتوی شیرازی.

۳۲- انیسی، عبدالرحیم که در چاپ اول «سخنوران آذربایجان»، ص ۲۲۱ جزو سخنوران تبریز ضبط شده، اهل خوارزم است.

دربارهٔ فرهنگ سخنوران:

این اثر نفیس که دلیل راه محققان است در آبان ماه ۱۳۴۰ با استفاده از یکصد و پنجاه و نه مرجع انتشار یافت.

بعد آقای گلچین معانی در تاریخ تذکرة‌های فارسی (مؤلفهٔ ۱۳۴۸ - ۱۳۵۰) پانصد و بیست و نه مآخذ را معرفی کردند.

در چاپ دوم فرهنگ سخنوران (۱۳۶۸-۱۳۷۲) تعداد منابع به ۲۴۵ افزایش یافته در نتیجه به تعداد سخنوران نیز افزوده شده است که در چاپ حاضر مورد استفاده نگارنده قرار

گرفته‌اند.

ناگفته نماند که برخی از نادرستیها، و لغزشهای محرران و اشتباهات تذکره نویسان کم تتبع ناگزیر در این اثر بی نظیر و نفیس راه جسته است. هر چند که نسبت و مقدار آنها در برابر فرهنگ سخنوران، همانند قطره و دریا، و ذره و مهر و کاه و کوهست، با وجود این به پاره‌یی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

- ۱- زکی مراغه‌یی به شکل نرگسی مراغه‌یی، نازکی مراغه‌یی هم ضبط شده است.
- ۲- از «سهوی تبریزی» تحت عنوان جداگانه بصورت «سموی تبریزی» هم یاد شده است.
- ۳- ظاهر اردبیلی (محمد کاظم زرگر) بصورت «ظاهر اردبیلی» هم آمده است.
- ۴- از الهی اردبیلی (کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین) تحت عنوان حسین اردبیلی هم یاد شده است. در الهی وفاتش ۹۳۷ و در حسین ۹۵۰ قید شده است.
- ۵- محمود تبریزی تحت عنوان مخمور هم آمده است.
- ۶- شوقی یزدی (از احفاد خواجه رشید) را تحت عنوان شوقی تبریزی هم قید کرده در یزدی تاریخ در گذشت را ۹۶۳ و در تبریزی ۹۵۴ آورده است.
- ۷- اشرف مراغه‌یی (درویش اشرف فرزند ابوعلی ...) را که به سال ۸۶۴ در گذشته است ذیل عنوان «اشرف تبریزی» هم آورده و افزوده است که به قول بعضی از اردبیل است و تاریخ در گذشتش را هم به غلط ۸۵۴ آورده است. «دول اسلامیه» را هم جزو مآخذ نقل کرده ولی مشخصات آن در مقدمه فرهنگ سخنوران ذکر نشده است.
- ۸- از امامی خلخال‌ی شاعر دیگری هم به نام امامی اردبیلی آورده و بیت خلخال‌ی را به او هم نسبت داده است.
- ۹- بدیعی تبریزی که محرر صحف ابراهیم به غلط بدیع تبریزی قید کرده در دو جا بدیعی، بدیع ضبط شده است.
- ۱۰- از بدیعی صفوی پسر بهرام میرزا هم دو شاعر ساخته است الف - بدیع، ب - بدیعی.
- ۱۱- از شرف الدین حسن بن محمد مشهور به «رامی» و متخلص به «شرف» بنا به ضبط صحف ابراهیم تحت عنوان «رومی تبریزی» یاد کرده است.
- ۱۲- از صادقی خویی تحت عنوان صادقیه خویی هم ذکر کرده است.
- ۱۳- تاثیر تبریزی هم دو جا ذکر شده به تخلص و به نام: «محسن تبریزی».

- ۱۴- ناصح تبریزی هم دو جا قید شده الف - به تخلص، ب - بنام «عرب».
 - ۱۵- «ملهمی تبریزی» به خطا تحت عنوان مهمی تبریزی هم آمده است.
 - ۱۶- از «ذهنی تبریزی» پسر سیراب پز تحت عنوان «پناهی تبریزی» هم یاد شده است.
 - ۱۷- تسکین تبریزی (میرزا فتحعلی برادر جویا) زیر عنوان تحسین هم نقل شده است.
 - ۱۸- از کامل خلخالی (مولانا سعید) تحت عنوان کام خلخالی یاد کرده و نسخه خطی صحف ابراهیم را مرجع نوشته است. خطای محرر «صحف» در بند ۷ (اشرف مراغه‌یی) و در بند ۹ (بدیعی تبریزی) و بند ۱۱ (شرف الدین حسن) نیز تکرار شده و به مغلوپ بودن نسخه دلالت می‌کند.
 - ۱۹- از «غیاث تبریزی» تحت عنوان غیاث نیشابوری یاد و مأخذش را با منابع غیاث الدین محمد نیشابوری متخلص به «سامی» بهم در آمیخته است و ...
 - ۲۰- اما مورد دیگری که در این تألیف نفیس بچشم می‌خورد، عدم رعایت ترتیب الفبایی پاره‌یی از عناوین و اسامی است و در اغلب موارد در حرف دوم «ها» مقدم بر «واو» ترتیب یافته بطوریکه «اهلی» قبل از «اوجی»؛ «بهار» قبل از «بوداق»؛ «پهلوان» قبل از «پوریا»؛ «سها» قبل از «سوادی»؛ «مهابت» قبل از «موافق» آمده است و ...
- اینک نکاتی چند دربارهٔ این تذکره و روشی که در تألیف آن به کار رفته است به عرض خوانندگان محترم می‌رسانم:
- ۱- این تذکره محلی و شامل سخنوران آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل است و در آن هم شهرستانها و هم سخنوران به ترتیب الفبایی تنظیم یافته‌اند.
 - ۲- معرفی سخنوران به تخلص و نسبت آنها صورت گرفته و شاعری که تخلص نداشت به لقب یا نام معرفی شده است.
 - ۳- تراجم سخنوران را تا حدودی که مقدور بود از مأخذ دست اول و صحیح و مبستند گرفتم و در ذیل هر ترجمه همه مراجع مورد استفاده را با ذکر صفحه و به ترتیب تقدّم تاریخی نقل و از آوردن منابعی که از آنها به واسطه سود جسته بودم خودداری کردم.
- در پارهٔ موارد «فرهنگ سخنوران» را هم جزو مأخذ آوردم و این بیشتر برای تتمیم منابع و یا احتراز از ذکر مراجع متاخر که مطالب آنها تکرار مکررات بود صورت گرفت.

- ۴- به طوری که قبلاً نیز متذکر شدیم سعی شده است اشتباهات منابع موجود که معلول کم تبعی بوده تا حدود امکان اصلاح و نواقص آنها رفع شود.
- ۵- این کتاب به دو قسمت بخش شده است: بخش نخست در دو جلد حاوی تراجم شاعرانی است که از روزگاران گذشته تا عصر حاضر شمع حیاتشان خاموش گشته است.^۱ بخش دوم، شامل تراجم سخنوران معاصر و مکمل بخش نخست خواهد بود. با وجود این در پایان هر شهرستان برای تتمیم، فهرستی از شاعران معاصر و آنهایی که به زبان کنونی آذربایجان شعر گفته‌اند^۲ نیز با ذکر منابع به اختصار نقل شده است.
- ۶- تذکرة‌های محلی با همه امتیازات دارای یک عیب مهم است و آن این که اگر مراجعه کننده نداند شاعر اهل کدام شهرستان است در پیدا کردن آن دچار اشکال می‌شود و تازه سخنورانی هم هستند که منشاء و مولدشان مورد تردید و محل اختلاف است. این نقص با افزودن فهرستهای لازم و کافی در پایان رفع شده است.
- ۷- در تذکرة‌ها و دواوین معدودی از سخنوران نمونه‌هایی از زبان پهلوی آذری: زبان باستان آذربایجان به یادگار مانده است که کلاً ضبط و فهرست گویندگان آنها نیز ضمن فهرس ذکر شده است.
- ۸- قبل از نقل تراجم سخنوران هر محل، به تاریخ و جغرافیای تاریخی و آثار تاریخی استان و شهرستان مربوط اشاره شده است.

۱- بدیهی است که اگر در مواردی سخنوری از مرز بخش اول به بخش دوم و یا برعکس نقل شده باشد، نکته سنجان آن را جزو تسامحات قابل گذشت منظور خواهند نمود.

۲- آقای یحیی شیدا با تالیف تذکرة «ادبیات اوجاخی» تراجم احوال و اشعار شاعران معاصر را که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند. به اجمال و تفصیل نقل و طالبان این رشته را از تفحص بی‌نیاز کرده‌اند.

۹- در «سخنوران آذربایجان» جمعاً از ۹۴۴ شاعر به شرح زیر یاد شده است:

نام شهرستان	گذشتگان	از معاصران	از ترکی سرایان
اردبیل	۷۲	۸	۲۰
ارسباران	۱۵	۵	۲
ارومیه	۴۶	۱۴	۶
ارونق و انزاب	۱۸	—	۴
تبریز	۳۹۴	۹۲	۲۷
خلخال	۳۵	۹	۲
خوی	۴۴	۱۳	۲
سراب	۷	—	۱
سلماس	۱۷	۳	۲
ماکو	۱	—	—
مراغه	۲۹	۲	۷
مرند	۱۱	۷	۴
مهاباد	۴	۵	—
میاندوآب	۲	۱	—
میانه و گرمرود	۸	—	۳
نقده	۲	—	—
جمع	۷۰۵	۱۵۹	۸۰

تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان

آذربایجان از نام «آتروپات» (در یونانی: Atropates) مشتق است. آتروپات نام سرداری ایرانی بود که در جنگ میان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در «گاواگامیلا» (گوگامیل) در سپاه ایران فرمانده مدها بوده است. آتروپات پس از شکست ایران به اسکندر پیوست و در زمستان ۳۲۸ - ۳۲۷ ق.م از سوی اسکندر به جای «اکسیدات» به حکومت ماد منصوب گردید. آتروپات در ۳۲۴ ق.م دختر خود را به «پردیکاس» سردار اسکندر داد. پس از مرگ اسکندر و تقسیم ممالک و متصرفات او میان سردارانش، قسمت شمال غربی ماد به او واگذار گردید و او در آنجا به استقلال به حکومت پرداخت. این ناحیه که پس از مرگ اسکندر به «ماد کوچک» (در برابر «ماد بزرگ») معروف شده بود پس از ص استقلال و استقرار آتروپات در آنجا به نام او نامیده شد که در خط پهلوی «آتورپاتکان» ضبط شده است. در قرن ۳ هجری قمری ۹ میلادی هنوز به پیروی از اواخر ساسانیان «آذربادگان» گفته می‌شد، فردوسی در شاهنامه به جهت رعایت وزن شعر «آذربادگان» گفته است که بیانگر تلفظ واقعی مردم نبوده است «آذربایگان» که تلفظ مردم آن عصر بوده، در زبان عربی به آذریبجان و آذریبجان بدل شده که در فارسی امروزی «آذربایجان» شده است.

آذربایجان پیش از اسلام: به گفته جغرافی نویسان یونانی «آتروپاتنه» از شمال به سرزمین خزرها محدود می‌شد و از مغرب (در حقیقت شمال غرب) رود ارس حد فاصل میان آن و ارمنستان بود و از جنوب غربی تا دریاچه مانتیانی یعنی دریاچه ارومیه گسترده بود. مهم‌ترین قسمت آتروپاتنه همین حوزه دریاچه ارومیه بود. اخلاف «آتروپات» در زمان سلوکیان و اشکانیان در این ناحیه که از این پس به نام او معروف گردید حکومت می‌کردند. در زمان سلوکیان که زمان رواج فرهنگ یونانی در ایران بود «آتروپاتنه» تحت حکومت روحانی هواخواهان کیش مغان بود و در آنجا مغان و معابد دینی املاک وسیعی داشتند و از این رو آتروپاتنه در برابر فرهنگ یونان مقاومت می‌کرد. از این روست که در روایات زردشتی و در دوره اسلامی آذربایجان را مهد زردشت و دین زردشتی گفته‌اند و ارومیه را زادگاه زردشت خوانده‌اند اما بررسیهای زبانشناسی در اوستا، این معنی را تایید نمی‌کند.

خاندان آتروپات تا آغاز قرن اول میلادی در آذربایجان حکومت کردند احتمال می‌دهند که اردوان دوم (یاسوم) اشکانی که در ۱۰ م به سلطنت رسید و پیش از آن پادشاه آتروپاتنه بود از نسل و خاندان شاهی آتروپات بوده است. به هر حال از آن پس تا قدرت یافتن ساسانیان آتروپاتنه شاهانی داشته است که تابع دولت اشکانی بوده‌اند.

پس از روی کار آمدن اردشیر اول ساسانی ارمنستان مدتی در برابر او مقاومت کرد و به همین جهت احتمال می‌دهند که شاید آذربایجان نیز کاملاً مطیع اردشیر نبوده است. در ده «خان تختی» در ۳۰ کیلومتری جنوب سلماس، کمی دورتر از جاده سلماس - ارومیه نقشی بر کوه است که به عقیده متخصصان متعلق به زمان ساسانیان یا اردشیر اول است. این نقش دو سوار شاهانه را با دو پیاده نشان می‌دهد که محتملاً یکی از سواران اردشیر اول و دیگری شاپور اول است و بعضی هم احتمال می‌دهند که یکی شاپور اول و دیگری ولیعهد او باشد ظاهراً آن دو مرد پیاده شاهان ارمنستانند که حلقه حکومت ارمنستان یا آذربایجان را به شاهنشاه ساسانی تقدیم می‌کنند، اما این استنباط بیش‌تر مبتنی بر حدس دانشمندان است، زیرا کتیبه‌ای همراه این نقش نیست، گرچه لباسها و آرایشها نشان دهنده شاهنشاهان ساسانی است. اگر حدس بعضی از دانشمندان درست باشد باید گفت که اردشیر کاملاً بر ارمنستان مسلط نبوده است. زیرا اگر چنین بود بایست این نقش به جای آنکه در مرزهای ارمنستان ایران و آذربایجان کنده شود در عمق خاک ارمنستان کنده شده باشد و از سوی دیگر نشانه آن است که آذربایجان با قسمتهای غربی آن و غرب و شمال دریاچه ارومیه به دست اردشیر اول و به هر تقدیر به دست شاپور اول افتاده بوده است. شاپور اول ساسانی در ۲۵۲ م ارمنستان را فتح کرد. با فتح این سرزمین آذربایجان نیز طبعاً به طور کامل تابع دولت ساسانی گردید.

در زمان ساسانیان ارمنستان میان ایران و روم تقسیم گردید و ارمنستان ایران که در مغرب دریاچه ارومیه از شمال به جنوب شرق کشیده می‌شد. به آذربایجان پیوست از ۹ بخش که برای ارمنستان ایران ذکر کرده‌اند. ۲ ناحیه هیر و زراوند (به احتمال خوی و سلماس) مسلماً جزو آذربایجان بود. به نوشته ابودلف زراوند نام چشمه آب گرم و معدنی معروفی در کنار دریاچه ارومیه نزدیک سلماس بود.

در زمان ساسانیان ایران ۴ (پادوسپان) داشت که هر کدام بر یکی از جهات چهارگانه

مملکت حکومت می کردند جهت شمالی شامل آذربایجان و ارمنستان و دماوند و طبرستان (با «حیز» آن، یعنی ظاهراً گیلان و دیلمان) بود. هنگامی که خسرو انوشیروان بر تخت نشست فاذوسفان سمت شمالی که آذربایجان جزو آن بود «دادی» پسر نخیر جان (نخویرگان) نام داشت. انوشیروان بر هر یک از این ناحیه اصبهذی نیز تعیین کرد که فرماندهی سپاه آن ناحیه را داشت. اطلاق آذرباذگان اصبهذ بر سپهبد این ناحیه پهناور دلیل اهمیت آذربایجان آن روز بوده است به گفته آپولونیوس آذربایجان در زمان اشکانیان می توانست ۱۰/۰۰۰ سوار و ۴۰/۰۰۰ پیاده بسیج کند و سواران آذربایجان معروف بوده اند.

آذربایجان و دین اسلام: بلاذری از قول حسین بن عمرو اردبیلی، از واقد اردبیلی، از مشایخی که آنها را دیده نقل می کند که مغیره بن شعبه صحابی معروف از سوی عمر بن خطاب والی کوفه شد و با او نامه ای برای حذیفه بن الیمان صحابی دیگر بود که او را مامور آذربایجان یعنی فتح آن می کرد حذیفه در نهاوند یا نزدیکی آن بود که این نامه به او رسید پس به راه افتاد تا به اردبیل که شهر اصلی و مهم آذربایجان بود و مرزبانش در آنجا می نشست و گرفتن مالیات آذربایجان هم بر عهده او بود رسید (ص ۳۳۳) این مرزبان غیر از فاذوسفان و اصبهذی است که ذکرش گذشت، زیرا چنانکه گفته شد آن دو بر ناحیه ای بسیار پهناورتر حکومت داشتند و این مرزبان بایستی حاکم خاص آذربایجان باشد.

نام ۲ سردار ایرانی که در فتح آذربایجان با مسلمانان جنگیدند، ذکر شده است، یکی اسفندیاذ پسر فرخ زاد و دیگری بهرام پسر فرخ زاد که این دو برادران رستم فرخ زاد، سردار معروف جنگ قادسیه بوده اند. به گفته طبری بکیر بن عبدالله با اسفندیاذ جنگید و او را اسیر کرد و بهرام بن فرخ زاد با عتبه بن فرقد جنگید و مغلوب او شد. بلاذری در روایت خود از مشایخ اردبیل نام سردار ایرانی را ذکر نمی کند و می گوید «مرزبان جنگجویانی از مردم باجروان و میمذ و نریز و سراه (سراب) و شیز و میانج و جاهای دیگر گرد آورد و چند روز با مسلمانان جنگ سختی کرد. پس از آن مرزبان از سوی همه مردم آذربایجان با حذیفه صلح کرد که ۸۰۰/۰۰۰ درهم بپردازد (به وزن ۸ یعنی ظاهراً ۸ درهم مساوی یک دینار) و در برابر آن مسلمانان کسی از مردم آذربایجان را نکشند و اسیر نکنند و آتشکده ای را ویران نسازند و به اکراد بلاسجان (بلاشگان) و سبلان و میان رودان تعرض نکنند و مخصوصاً مردم شیز را

از رقص و انجام آیینهایشان در جشنها باز ندارند. پس از آن حذیفه با موقان و جیلان جنگید و ایشان را شکست داد و با ایشان به شرط پرداخت خراج صلح کرد.

مشایخ مذکور «گفتند که عمر پس از آن حذیفه را از (آذربایجان) عزل کرد. و عتبه بن فرقد سلمی را بر آذربایجان گماشت. او از راه موصل. و گفته می شود از شهرزور، به آذربایجان آمد و چون به اردبیل رفت دید که مردم آن بر صلح مذکور باقی هستند، اما نواحی دیگری آن صلح را شکسته اند پس با آنها جنگید و پیروز شد و غنیمت گرفت.»

روایت دیگری که بلاذری از واقعی نقل کرده، آن است که مغیره بن شعبه در ۲۲ ق / ۶۴۳ م آذربایجان را به زور فتح کرده است. به نظر چنان می آید که مردم آذربایجان که سردارانشان برادران رستم فرخ زاد بوده اند پس از جنگهای قادیسیه و جلولا صلاح را در جنگ ندانسته و با آمدن سپاه اسلام به صلح راضی شده اند، اما چون مفاد این صلح خزانه فاتحان و مخارج سپاهیان ایشان را کفایت نمی کرده است به بهانه هایی برایشان تاخته و این سرزمین را «مفتوحة عنوة» عنوان کرده اند تا علاوه بر خراج، جزیه هم از ایشان بستانند.

پس از چندی اسکان عربها در آذربایجان، ترویج اسلام در این منطقه شروع شد. چنانکه پیش از این گفته شد عهدنامه ها و امان نامه ها با دین مردم کاری نداشت، حتی مردم شیز در رقص و آیینهای دینی در اعیاد و تشریفات مربوط به آنها آزاد بودند، اما اشعث بن قیس کندی که والی آذربایجان شد، جمعی از اعراب را که از «اهل عطاء و دیوان» بودند در آذربایجان ساکن ساخت این «اهل عطاء و دیوان» از اشراف و سرداران عرب بودند که از دیوان، عطاء و مستمری می گرفتند و اسکان آنها به معنی اسکان قبایل و طوایف تابع آنها بود این اشخاص مامور بودند که مردم را به اسلام دعوت کنند. اشعث بن قیس در زمان خلافت عثمان و علی (ع) والی آذربایجان بود و احتمال قوی می رود که دعوت مردم به اسلام به امر و اشاره علی (ع) باشد، زیرا چنانکه از سیره آن حضرت بر می آید. وی سخت طرفدار ملل مغلوب بود و می خواست با دعوت مردم به اسلام از فشار مالیات سرانه و تحصیلات دیگر بر اقوام زیر دست بکاهد. روایت دیگری در بلاذری می گوید: علی (ع) اشعث را به آذربایجان فرستاد و چون اشعث به آذربایجان رفت دید که مردم آن مسلمان شده اند و قرآن می خوانند (ص ۳۳۷)؛ اما روایت طبری (در ۳۶ ق / ۶۵۶ م) صریحاً می گوید که اشعث از جانب عثمان والی آذربایجان بود و چون علی (ع) به کوفه آمد به اشعث نوشت که پس از

گرفتن بیعت از مردم برای او به کوفه باز گردد و طبیعی است که بیعت برای خلافت از مردم مسلمان می‌گرفتند. بلاذری می‌گوید: چون عربها در آذربایجان فرود آمدند عشایر آنان از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند و هر طایفه‌ای در حد توانایی خود بر اراضی این سرزمین مسلط شدند و بعضی از آنان از ایرانیان زمین خریدند مردم قریه‌ها و دیهها برای حفظ خود به ایشان پناه بردند و به عنوان برزگر به خدمت آنها در آمدند. از این گفته بلاذری بر می‌آید که سیاست دوران اموی تبدیل مردم نواحی مفتوحه به برزگران و کارگران برای قوم فاتح بوده است، یعنی سیاستی بر خلاف سیاست دوران خلفای راشدین و مخصوصاً علی (ع) نواحی مهم آذربایجان را بنی‌امیه یا عاملان آنها تصاحب کردند و این تصاحب بر پایه این سیاست بود که نخست دهات و قراء را ناامن سازند تا مردم ناچار به «الجا» آن اراضی به اشراف عرب شوند و خود کارگران و کشاورزان آنها گردند.

شهرهای آذربایجان تا عصر سلجوقیان: ابن خرد اذبه در قرن ۳ ق ۹/م از شهرها و رستاقهای آذربایجان نام برده است (ص ۱۱۹) مقصود از «رستاق» به قول یاقوت هر موضعی است که در آن مزرعه‌ها و قریه‌ها باشد و به شهرهایی مانند بصره و بغداد گفته نمی‌شود و اخص از «کوره» و «استان» است به احتمال قوی تقسیمات ولایات ایران در زمان ابن خرداذبه با تفاوت‌های جزئی عین تقسیمات زمان ساسانیان بوده است زیرا ما دلیلی نداریم که دستگاه اداری عباسی، تقسیمات زمان ساسانیان را بر هم زده باشد ابن خرداذبه نام کسانی که اردشیر اول ساسانی آنها را شاه نامیده ذکر کرده است. در میان آنها نام آذرباذگان شاه دیده می‌شود و این به آن معنی است که در آخر حکومت اشکانی آذربایجان برای خود پادشاهی داشته است، اما آنچه در این قسمت برای ما اهمیت دارد. این است که «لان» (ارّان) و «موقان» و «براشکان» و «شروان» (همسایگان شمالی آذربایجان) نیز هر کدام شاهی مستقل داشته است. شاپور اول نیز در کتیبه کعبه زردشت از ممالک آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و ماخِلونی و البانی و بلاسگان نام برده است. پس آذربایجان در زمان ساسانیان و در قرون نخستین اسلام به منطقه‌ای تقریباً در جنوب ارس (حدوداً مرز شمالی فعلی آن) اطلاق می‌شده است این معنی از فهرست «شهرها و رستاق‌های آذربایجان که ابن خرداذبه به دست داده است بهتر معلوم می‌شود: «مراغه، میانج، اردبیل، ورثان، سِیسِر،

برزه، سابرخاست، تبریز، مرند، خوی، کولسره، موقان، برزند، جنزه، شهر پرویز، جابروان، نریز، ارومیه، سلماس، شیز، باجروان؛ رستاقها: سَلَق، سِنْدَبایا، بَدَّ، اَرَم، بلوانکرج، سِراة(سراب)، دسکیاور، ماینهرج».

در میان شهرهای مذکور تنها مراغه نام عربی دارد(سَلَق گرچه عربی است، به معنی گردنه است و ظاهراً نام خاصی نیست) و از نام عربی آن شاید چنین استنباط شود که این شهر در زمان اسلام بنا شده است، اما بلاذری تصریح می‌کند که مراغه «افراز روذ» یا «افراه روذ» نامیده می‌شود در آنجا سرگین زیاد بود و اسبان مروان بن محمد اموی حاکم ارمنستان و آذربایجان به هنگام بازگشت از جنگ «موقان» و «گیلان» در آنجا خوابیدند و غلتیدند و از این رو قریه مذکور «قریه المِراغة» یعنی قریه‌ای که محل غلتیدن اسبان است نامیده شد و بعد مردم کلمه «قریه» را انداختند و گفتند «مراغه». مردم آنجا آن محل را به مروان «الجباء» کردند (یعنی برای آنکه از دست دزدان و راهزنان و متعديان در امان باشند آنجا را در پناه او قرار دادند).

یاقوت در وجه تسمیه «میانج» می‌گوید: «برای آنکه در میان راه اردبیل به مراغه بوده است» (۷۰۸/۴). اصطخری نیز می‌گوید که از اردبیل تا مراغه ۴۰ فرسخ است و از اردبیل تا میانه ۲۰ فرسخ (ص ۱۹۴). پس میانه در وسط راه و میان اردبیل و مراغه بوده است و از این رو به آن «میانج» گفته‌اند. میانه شهری قدیمی بوده است و اگر مراغه شهری جدید الاحداث بوده است نمی‌توان گفت که شهری را به جهت واقع بودن میان یک محل معتبر (اردبیل) و یک محل ناشناخته (مراغه) «میانه» خوانده‌اند. پس مراغه همان فراتیه یا فراده اسپه یکی از دو پایتخت قدیمی آذربایجان بوده است و میانه را به واقع شدن در میان این دو شهر به این نام خوانده‌اند موقعیت مراغه ایجاب کرد که در زمان هارون نیز لشکرگاه شود و در قیام بابک خرم دین از مواضع مهم نظامی برای مدد رساندن به افشین گردد. در نزدیکی میانه شهر «خونج» قرار داشت که به گفته مسکویه «اول حد آذربایجان از ناحیه ری بوده است» در خونج پاسگاهی (مرصد) بود برای گرفتن گمرگ از صادرات آذربایجان به ری. مقطعه یا «کترات» این پاسگاه گمرگ در سال به ۱۰۰/۰۰۰ در هم تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ در هم می‌رسید به گفته ابن حوقل نظیر چنین پاسگاه گمرگی و اموالی که از آن می‌گذشت در دنیا مانند نداشت. به گفته بلاذری اردبیل به هنگام فتوح اسلامی «مدینه» یعنی شهر بزرگ و مرکز

آذربایجان بوده است و «مرزبان» آذربایجان در آنجا می‌نشست و گرفتن مالیات آذربایجان بر عهده او بوده (ص ۳۳۳). اردبیل در نوشته‌های نویسندگان ارمنی «ارتاویت» است. در قرنهای ۴ و ۵ قمری / ۱۰ و ۱۱ میلادی تا زمان یاقوت بر اثر تسلط مسلمانان بر سراسر آذربایجان و آران و اسلام آوردن اهالی جغرافی نویسان حدود آران و آذربایجان را گم کردند و از این رو گاهی حد آذربایجان را تا قسمتهای خیلی شمالی تر رود ارس بالا برده‌اند.

سیسر که در جنوب غربی آذربایجان بوده است با سینه (سنندج) واقع در کردستان امروز تطبیق می‌شود. و آن را «سیسر صد خانی» (صد خانیک) می‌گفتند یعنی دارای ۳۰ سر و ۱۰۰ چشمه، شاید این «صد چشمه» با کوههای «چهل چشمه» کردستان امروز یکی باشد که بعضی از شعب رود قزل اوزن در آن جریان دارد. به گفته بلاذری سیسر چراگاه چارپایان کردان و دیگران بود.

برزه بر سر راه مراغه به سیسر بوده است و فاصله میان آن و مراغه را ۱۵ فرسخ نوشته‌اند (ابن خردادبه، ۱۲۱). پس باید همچنانکه مینورسکی حدس زده است، محل برزه را در سقز کنونی جستجو کرد. به گفته جغرافی نویسان قرن ۴ ق / ۱۰ م در میان مراغه و برزه شهر سائبرخاست قرار داشت محل آن را می‌توان با میاندوآب کنونی تطبیق کرد.

تبریز به هنگام حمله مسلمانان به آذربایجان دارای آن اهمیت که در زمانهای بعد پیدا کرد نبود. بلاذری می‌گوید رواد ازدی در آن فرود آمد و پس از او پسرش و جناء در آن ساکن شد و او با برادرانش در آن بناها ساختند. او بارویی به دور شهر کشید و مردم در آن سکونت گزیدند. یعقوبی می‌گوید: ابوجعفر منصور خلیفه عباسی یزید بن حاتم مهلبی را والی آذربایجان کرد، یزید یمنیها را از بصره به آنجا منتقل ساخت و نخستین کس بود که آنان را منتقل کرد و کسی را که منتقل ساخت رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تا «بذ» فرود آورد.

در زمان ابن خردادبه تبریز از آن محمد بن رواد ازدی بود، در آغاز قرن ۳ ق / ۹ م که بابک در آذربایجان شرقی قیام کرد، تبریز هنوز به اهمیت اردبیل و مراغه نبود و در این قیام نقش مهمی نداشت. آنچه در طبری (سوم / ۱۱۷۳) آمده است که «ابن البعیت» ۹ حصن دیگری به نام تبریز داشت و حصن شاهی (در دریاچه ارومیه یا کرانه آن) از آن استوارتر بود درست نیست و «تبریز» باید مصحّف «نریز» باشد. در زمان ابن حوقل شهر تبریز هنوز شهر کوچکی بود در ردیف شهرهای میانه و «خونج» و خوی و سلماس (ص ۳۳۶) در زمان او بزرگ‌ترین

شهر آذربایجان نخست اردبیل و پس از آن مراغه و پس از آن ارومیه بود اینکه ابن حوقل تبریز را آبادترین شهر آذربایجان دانسته است به شهادت مصحح در پاورقی، الحاقی و از اضافات نسخ دیگر است. اصطخری هم تبریز را در ردیف شهرهای کوچک مانند سلماس و ورثان و برزند ذکر کرده است (ص ۱۸۲)؛ اما شهر تبریز به زودی رونق یافت چنانکه مسکویه از ثروت مردم تبریز سخن می‌گوید تا آنجا که علی بن جعفر وزیر، طمع مرزبان را به آن برانگیخت، مسکویه به همین مناسبت درباره شهر تبریز می‌گوید. «این تبریز شهر بزرگی است و بارویی استوار دارد. پیرامون آن بیشه‌ها و درختان میوه‌دار است و مردم آن دلیر و بزرگ همت و توانگرند...» (۳۳/۶. وقایع سال ۳۳۰ ق).

مردند شهری بسیار قدیمی است و گویا موروندا^۱ که در بطلمیوس آمده همین مردند کنونی باشد به گفته بلاذری این شهر در فتوحات اسلامی «قریه‌ای کوچک» بوده و ابوالبعیث حلبس در آن فرود آمد و پس از او بعیث آن را استوار ساخت پس از او محمد بن البعث به جایش نشست و در آن قصوری ساخت و در زمان خلافت متوکل سر به مخالفت برداشت و گرفتار شد امرای عرب که از بصره به آذربایجان منتقل شدند و در آنجا برای خود حکومت‌های خود مختار و شبه فئودال به وجود آوردند. همه از قبایل عربستان جنوبی بودند. کولسره یا کورسره میان مراغه و سراب بوده است از مراغه تا کولسره ۱۰ فرسخ و از آنجا تا سِراة (سراب) ۱۰ فرسخ و از آنجا تا «نیر» ۵ فرسخ و از آنجا تا اردبیل ۵ فرسخ بوده است به گفته ابن حوقل کولسره قصری با بارویی بزرگ بوده و ساحت و رستاقی پهناور داشته است (صص ۳۵۱، ۳۵۲) و در آنجا در سر هر ماه قمری بازاری تشکیل می‌شد که انواع کالاهای و امتعه بازرگانی در آن عرضه می‌گردید و در آن از ۱۰۰/۰۰۰ تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ گوسفند فروخته می‌شد. موضع کولسره اکنون شناخته نیست و شاید با هشتروند کنونی یا موضعی نزدیک به آن منطبق شود استنباط می‌شود که کولسره در زمان یاقوت (قرن ۷ ق / ۱۳ م) در دشت موقان شهری نبوده و آن ولایتی بوده است که قریه‌ها و چراگاه‌های زیادی داشت و ترکمانان برای چرای گوسفندان‌شان در آن می‌نشستند. این ولایت جزء آذربایجان محسوب می‌شد (۶۸۶/۴). مقدسی می‌گوید موغان شهری است که دو نهر گُر و ارس آن را احاطه کرده است.

بلاذری می‌گوید «برزند» قریه‌ای بوده است و افشین به هنگام جنگ با بابک خرم‌دین آنجا را «معسکر» یا لشکرگاه خود ساخت و مستحکم کرد و مبدأ حملات خود به بابک و قلعه او (بَدَ) کرد. ابن خردادبه می‌گوید از اردبیل تا برزند ۱۴ فرسخ و از آنجا تا بَدَ شهر «بابک» ۷ فرسخ بوده است. همو می‌افزاید که برزند خراب بود. افشین آن را شهر ساخت و در آن فرود آمد (ص ۱۲۱). شهر برزند در قرن ۴ ق / ۱۰ م از شهرهای کوچک آذربایجان بوده است (ابن حوقل ۳۳۶) و مؤلف حدود العالم آن را شهری خرم و آبادان با «آب و کشت بسیار» توصیف کرده است (ص ۱۵۹) مقدسی برزند را «بازار ارمن» نامیده است (ص ۳۷۸)

ابن خردادبه «چتره» را «مدینه آبرویز» (شهر پرویز) نامیده و فاصله آن را تا مراغه ۶ فرسخ نوشته است.

حدود العالم جابروان را به صورت «جابروقان» و در ردیف شهرکهای خرد آورده است (ص ۱۵۸) اصطخری گوید: جابروان و «أشنه آذریه» و تبریز و دور و بر آن معروف به رُدینی است: یعنی در تصرف رُدینی بوده است ابن حوقل نیز می‌گوید: داخرقان و تبریز تا اشنه آذریه و دور و بر آن به بنی‌ردینی شناخته می‌شود که از متصرفات و املاک ایشان بوده است و در سایه قدرت سلطان از گزند اعتراضات دور بود تا آنکه زمانه تباه گردید و سلطان هلاک شد و همسایگان تعدی کردند و به دست زورگویان افتاد. آل ردینی از عرب بودند که روزگار، ایشان را بر باد داد و آثارشان را از میان برد و از اخبار ایشان کمی بر جای گذاشت. بلاذری می‌گوید: ارومیه شهری است کهن که به پندار زردشتیان، زردشت از آنجا بوده است. نویسندگان دوره اسلامی به پیروی از روایات زردشتی ارومیه را زادگاه زردشت دانسته‌اند، اما عقیده ایرانشناسان و زیانشناسان این ادعا را تایید نمی‌کند، زیرا زبان اوستا که کتاب دینی زردشت است زبان مردم مشرق و یا شمال شرق (خوارزم به معنی وسیع‌تر) ایران است، در حالی که از زبان قدیم آذربایجان قبل از اسلام که زبان «ماد»ها است اثری جز چند کلمه بر جای نمانده است. بلاذری می‌گوید، صدقه بن علی بن صدقه بن دینار از موالی آزد با مردم ارومیه جنگید تا بدان راه یافت و آن را بگرفت و خود و برادرانش در آن کاخهایی ساختند. صدقه به گفته طبری (حوادث سال ۲۰۹ ق / ۸۲۴ م) به «زریق» معروف بوده است و از این رو بعضی او را زریق بن علی یا زریق بن صدقه نوشته‌اند. مامون او را در ۲۰۹ ق والی

ارمنستان و آذربایجان کرد و مامور جنگ با بابک ساخت. پس تصرف شهر ارومیه به دست او باید پس از این سال بوده باشد. ابن حوقل می‌گوید: ارومیه از مراغه کوچکتر است و شهری است با صفا، دارای تاکستانهای بسیار و آبهای روان در درون شهر و دیهها و رستاقهاست و تجارت آن زیاد و غلات در آن فراوان است (۳۳۶) یاقوت در ۶۱۷ ق / ۱۲۲۰ م این شهر را دیده است و آن را شهری خوب، آباد، پرمیوه، با باغها و آبهای فراوان و هوایی خوش توصیف کرده است و می‌گوید سلطان آن یعنی اُزبیک پسر پهلوان پسر ایلدگز است و به سبب ضعفی که دارد چندان به وضع شهر رسیدگی نمی‌شود (۲۱۹/۱).

دریاچه ارومیه را «کبودان» می‌خواندند مؤلف حدود العالم می‌گوید: «دریای کبودان» در ارومیه در ازای او ۵۰ فرسنگ است اندر پهنای ۳۰ فرسنگ. اندر میان این دریا دهی است کبودان گویند و این دریا را بدان ده باز خوانند (ص ۱۴). ابن حوقل نیز این دریاچه را کبودان می‌خواند (۳۳۶). به گفته یاقوت میان ارومیه و دریاچه ۲ فرسخ راه است و آن دریاچه‌ای است تلخ و بدبو که در آن ماهی و جانوری زندگی نمی‌کند و در میان آن کوهی است که آن را کبودان خوانند و جزیره‌ای دارد که در آن ۴ دیه است و در کوه آن قلعه استوار مشهوری است که مردم آن بر والیان آذربایجان عاصی هستند و چه بسا که با کشتیها می‌آیند و راهزنی می‌کنند و به قلعه خود باز می‌گردند. (۵۱۳/۱). شاید به همین جهت است که اصطخری آن را «بحیره الشراه» (دریاچه خوارج) می‌خواند (ص ۱۸۱). یاقوت پیرامون این دریاچه را از قول مردم ۵۰ فرسخ گفته است و می‌گوید در ساحل شرقی آن آبهای معدنی است که پس از بیرون آمدن در مجاورت هوا تبدیل به سنگ می‌شود (۵۱۳/۱ - ۵۱۴). مقدسی می‌گوید که در دریاچه ارومیه کوههایی است که مسکون است و در آن پای کودکان را با زنجیرها و ریسمانها می‌بندند تا درون دریاچه نغلتند (ص ۳۸۱). نام دریاچه کبودان در کتاب استرابن «سپاوتان» آمده است و سن مارتین در کتاب «یادداشتهایی درباره ارمنستان» آن را به «کپوتان» که صورتی قدیمی از کبودان است اصلاح کرده است (مارکوارت، ۱۴۳). نام این دریاچه در کتاب بُندهش، چیچست آمده است (صص ۹۲، ۱۲۵). در داستان تاریخی بهرام چوبین فردوسی «چیچست» را در «آذربادگان» ذکر کرده است (۱۰۲/۹):

سوی راه چیچست بنهاد روی همی‌راند شادان دل و راه جوی

از گفتار فردوسی بر نمی‌آید که چیچست نام دریاچه‌ای در آذربایجان بوده است، اما

حمدالله مستوفی نام دریاچه ارومیه را چندین بار چیچست گفته است، ولی معلوم نیست که در زمان او یعنی در قرن ۸ ق / ۱۴ م این دریاچه را به نام می خوانده اند زیرا می گوید: «بحیره چیچست، به ولایت آذربایجان، آن را دریای شور گویند» و در «ذکر انهار» و شرح آبهای جغتو و سراورود و سردرود و آب سردرود، این دریاچه را دریای شور طروج (طسوج) می خواند. با در نظر گرفتن این نکته که همه جغرافی نویسان اسلامی آن را «کبودان» خوانده اند، و خود مستوفی از قول مردم ولایت آذربایجان آن را «دریای شور» یا «دریای شور طروج» می خواند به نظر می رسد که در زمان تألیف نزهة القلوب به این دریاچه چیچست نمی گفته اند بلکه مستوفی آن را از قولی قدیم تر نقل کرده است احتمال می رود که چیچست نام محلی یا ناحیه ای در کنار دریاچه بوده است و شاید هم کلمه چیچست با کلمه شبستر که نام ناحیه ای معروف در کنار این دریاچه است، بی ارتباط نباشد.

ابن خردادبه درباره شیز می گوید: آتشکده آذر جشنس (آذر گشنسب) در آنجا بوده است و این آتشکده در نزد مجوسان گران قدر بوده و هرگاه کسی از ایشان به شاهی می رسید، از مداین پیاده به زیارت آن می رفت. (صص ۱۱۹ و ۱۲۰).

آتشکده آذر گشنسب در کنار چشمه ژرف و جوشانی در کوههایی که امروز آن را تخت سلیمان می گویند قرار داشت، اما محل این آتشکده برای شهر و اقامتگاه تابستانی شاهان مناسب نیست. از این رو باید گفت که در آن حوالی شهری مناسب برای اقامتگاه تابستانی وجود داشته که نام آن شیز بوده است.

آذربایجان در اوایل قرن ۳ ق / ۹ م ناگهان مایه نگرانی و دردسر بزرگی برای خلافت بغداد گردید، تا آنجا که معتصم (خلافت: ۲۱۸ - ۲۲۷ ق / ۸۳۳ - ۸۴۲ م) بزرگ ترین و مجهزترین قوایی را که تا آن زمان خلافت عباسی بسیج کرده بود به آذربایجان گسیل داشت. این بسیج برای مقابله با بابک خرم دین بود که چندین بار سرداران نامی خلیفه را شکست داده بود. سرانجام بابک پس از جنگهای سخت بسیار شکست خورد و قلعه او که «بذ» نام داشت به دست افشین سردار خلیفه افتاد و خود او هم در ارمنستان به خیانت یکی از بطریقان یا فئودالهای ارمنستان گرفتار و به بغداد فرستاده شد و در آنجا به طرز وحشتناکی به قتل رسید.

آذربایجان به علت ضعف خلافت پس از معتصم و متوکل و مخصوصاً معتضد. در اواخر

قرن ۳ ق/م ۹ و در قرن ۴ و ۵ ق/م ۱۰ و ۱۱ م، مرکز فرمانروایان مستقل و نیمه مستقل گردید که از آن جمله ساجیان، دیسم کرد، سالاریان، کنکریان و روادیان را می‌توان نام برد.

آذربایجان از سلجوقیان به بعد: از زمان سلجوقیان تغییر بسیار مهمی در وضع آذربایجان پیش آمد: طغرل یک نخستین سلطان بزرگ سلجوقی در ۴۴۶ ق/م ۱۰۵۴ پس از فتح شرق و مرکز ایران روی به آذربایجان نهاد و به تبریز رفت. از قرن ۴ ق/م ۱۰ به بعد شهر تبریز رونق و آبادی بیش‌تری یافته بود و در قرن ۵ ق/م ۱۱ شهر بزرگی شده بود که ظاهراً ابومنصور و هسودان بن محمد روادی حاکم آذربایجان در آنجا می‌نشست. او چون در خود یارای مقابله با سلطان سلجوقی نمی‌دید. اطاعت او را گردن نهاد و خطبه به نام او خواند و مالی که «طغرل را راضی ساخت» پیشش فرستاد و پسر خود را به گروگان به او سپرد. طغرل از آنجا به گنجه رفت و صاحب آن امیرابی الاسوار نیز فرمان او را گردن نهاد و خطبه به نام او خواند طغرل پادشاهان و امرای آذربایجان و اران را در حکومت و قدرتی که داشتند باقی گذاشت و روی به ملازگرد نهاد. ملازگرد کلید فتح آناتولی و آسیای صغیر بود و سلطان سلجوقی در نظر داشت که این کلید را به دست آورد، اما موفق نشد و به سبب «هجوم زمستان» به آذربایجان بازگشت.

طغرل پس از وقایع و حوادثی که در کتب تاریخ مسطور است در ۴۵۶ ق/م ۱۰۶۴ وفات یافت و برادرزاده‌اش ارسلان به جای او نشست و نقشه‌های دراز مدت سلجوقیان را در تسلط بر گرجستان و ارمنستان و آناتولی و آسیای صغیر و جهت همت خود ساخت. او در ربیع الاول ۴۵۶/مارس ۱۰۶۴ م از ری به آذربایجان رفت و به مرند رسید و قصد او «جنگ با رومیان» بود (ابن اثیر، حوادث سال ۴۵۶ ق). در مرند یکی از امیران ترکمان به نام طغدگین (طغ تگین)، که با رومیان می‌جنگید و سپاهیان بسیار با خود داشت که با «جهاد» انس گرفته بودند و آن دیار را نیک می‌شناختند، پیش او رفت و او را به حمله به بلاد روم برانگیخت و ضامن شد که راهی مستقیم به او بنمایاند. در این سخن ابن اثیر نکاتی مهم هست که آغاز مرحله نوینی در تاریخ آن منطقه شد و تغییراتی اساسی و شگرف در «ژئوپلیتیک»، یعنی سیاست منطقه‌ای و جغرافیائی پدید آورد که بعدها منجر به تکانهایی در تاریخ سیاسی عالم گردید: چنانکه می‌دانیم ملازگرد کلید فتح آسیای صغیر و سقوط نهایی دولت بیزانس و

قسطنطنیه و تسلط دولت عثمانی بر بالکان و دریای سیاه و سواحل شرقی مدیترانه شد و اینها همه از آذربایجان شروع گردید. از گفته ابن اثیر بر می آید که پیش از آمدن سلجوقیان امیران ترکمان در آذربایجان ساکن بودند. اینان خود بایستی از سلجوقیان باشند که احتمالاً در نخستین سفر جنگی طغرل به آذربایجان به این سرزمین آمده و در آنجا سکنی گزیده بودند. انتساب این ترکمانان به غزان درست نمی نماید، زیرا اولاً به گفته ابن اثیر غزان پس از تاخت و تازها و قتل و غارتها سرانجام شکست یافته و از میدان بیرون رفته بودند، ثانیاً غزان در آن زمان هنوز اسلام نیاورده بودند. در حالی که امرای ترکمان ساکن در آذربایجان با رومیان «جهاد» می کردند. پس اینان بایستی از سلجوقیانی باشند که در نخستین حمله طغرل به آذربایجان در آنجا ساکن شده بودند و در زیر پوشش جهاد و غزا (جنگ با کفار) در طلب چراگاه و زمینهای بیش تر به «آناطولی» و ارمنستان و گرجستان حمله می کردند. عمل این امرای ترکمان جزئی از عملیات «حرکت به سوی غرب» و تصرف آسیای صغیر بود که با آمدن الب ارسلان به آذربایجان و پیوستن این امرای بدو شتابی بیش تر یافت. بنابراین کوچ و سکونت این امرای در آذربایجان، مخصوصاً در اطراف مرنده و آذربایجان غربی، که سرپل و مبدأ حمله به دولت بیزانس بود نخستین سکونت ترکمانان در آذربایجان است که سرانجام منجر به تغییر زبان قدیم محلی آذربایجان به زبان ترکی شد.

زبان کنونی مردم آذربایجان که زبان ترکی آذربایجانی است از لحاظ زبانشناسی با زبانها و لهجه های اقوام غز و ترکمانان سلجوقی قرابت دارد و تاریخ نشان نمی دهد که «اقوام غز» پیش از آن و در قرنهای پیش از قرن ۵ ق / ۱۱ م به آذربایجان حمله کرده و در آنجا سکونت کرده باشند.

الب ارسلان در سال ۴۵۶ ق / ۱۰۶۴ م از ارس گذشت و عده ای از بلاد گرجستان و ارمنستان و از جمله شهر مهم آنی را به تصرف خود در آورد و سرانجام در سال ۴۶۳ ق / ۱۰۷۱ م به تفصیلی که در کتب تاریخ مذکور است در جنگی بزرگ امپراتور بیزانس را در ملازگرد شکست داد و این شهر را فتح کرد. با تصرف قسمتهایی از ارمنستان و گرجستان تسلط سلجوقیان بر سرتاسر آذربایجان مسلم گردید و از این تاریخ به بعد آذربایجان به دست امرای ترک اداره شد تا آنکه دولت صفوی در آغاز قرن ۱۰ ق / ۱۶ م بر سرتاسر ایران و از جمله آذربایجان مسلط گردید.

در زمان ضعف سلجوقیان بزرگ، اتابک آذربایجان (از اولاد ایلدگزن) و احمدیلیان در آذربایجان حکومت می‌کردند و هر کدام برای قانونی شمردن حکومت خود از نام پادشاهان ضعیف سلجوقی بهره می‌جستند. با حمله مغول به ایران آذربایجان در فاصله‌ای که به حکومت ایلخان در آذربایجان انجامید، مخصوصاً بر اثر تاخت و تاز جلال الدین خوارزمشاه، صدمات فراوان دید که شرح آن در سیره جلال الدین منکبرتی و نفثة المصдор زیدری آمده است.

دوران حکومت ایلخانان مغول در ایران که آذربایجان را مرکز حکومت خود قرار داده بودند و شهر تبریز پایتخت امپراتوری وسیع ایشان شده بود، عصر شکوفایی و آبادی آذربایجان است و ثروت متصرفات ایلخانی همه به آذربایجان و تبریز سرازیر می‌شد و موجب ایجاد آبادیها، بناها، کاخها و مساجد می‌گردید. مخصوصاً حکومت غازان و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی شهر تبریز را بسیار آباد و ثروتمند ساخت. اما در قرن ۸ق / ۱۴م که دوران تجزیه حکومت ایلخانان مغول است آذربایجان از دست حکام محلی چوپانی و جلایری و دیگران آسیب فراوان دید و یک بار شهر تبریز به دست توقتمش خان که خان بزرگ «اردوی زرین» بود، به کلی ویران گردید آذربایجان در هنگام اقتدار تیمور در اواخر قرن ۸ق و اوایل قرن ۹ق / ۱۴ و ۱۵م به دست این فرمانروای مقتدر افتاد و پس از مرگ او باز صحنه تاخت و تاز گردید، تا آنکه ابتداء امرای قراقویونلو و پس از ایشان امرای آق قویونلو در آذربایجان روی کار آمدند. در زمان این دو خاندان ترکمان و مخصوصاً آق قویونلوها (اوزون حسن، سلطان خلیل و سلطان یعقوب) آذربایجان از آسایش و رفاه نسبی بهره‌مند بود تا آنکه در اوایل قرن ۱۰ق / ۱۶م شاه اسماعیل صفوی با کمک قبایل ترکمان که در آناتولی و آذربایجان سکونت داشتند و با جاذبه رهبری معنوی خویش ابتدا بر آذربایجان و بعد بر سرتاسر ایران مسلط گردید. و دولتی با بنیاد های فرهنگی ایرانی خاص در درون فرهنگ اسلامی بنا نهاد.

آذربایجان در قرن ۱۰ق / ۱۶، عرصه جنگها میان دولتهای صفویه و عثمانی بود. علی‌رغم لشکرکشیهای پی در پی سلاطین عثمانی و اقامت ممتد آنها در تبریز، در اواخر قرن ۱۰ق و اوایل قرن ۱۱ق / ۱۶، ۱۷م نتوانستند بر آذربایجان مسلط شوند حسن سیاست شاه طهماسب و شاه عباس اول و مهم‌تر از آن رسوخ مذهب تشیع در آذربایجان سبب شد

که مردم آذربایجان اطاعت عثمانیان را گردن نهند. اما در زمان صفویه مسأله ترکی شدن زبان مردم آذربایجان عملی تر و محقق تر گردید. از زمان سلجوقیان که ترکمانان در آذربایجان سکنی گزیدند به حکم چادرنشینی و گله‌داری ابتدا در مراتع و چراگاههای مجاور دهها به زندگی پرداختند. از این رو مسأله «ترکی شدن» زبان مردم آذربایجان از دهات و قصبات شروع شد. شهرها که مراکز فرهنگی بود در برابر واقعه «ترکی شدن زبان» بیش‌تر مقاومت کردند. البته این تغییر زبان از گوشه‌های قدیم ایرانی به ترکی آذربایجانی تغییری آرام بود و مردم بر اثر تماس مکرر با قوم غالب ترک که خصوصیات نژادی و قومی قوی‌تری داشتند به تدریج بر اثر اجبار اقتصادی و اجتماعی، نه اجبار سیاسی عمدی یا تحکم و فشار، زبان قوم غالب را آموختند و با ایشان درهم آمیختند. نظیر این حادثه در آناتولی و آسیای صغیر نیز روی داد. زیرا زبان مردم آنجا پیش از حمله ترکان زبان یونانی بود. البته در آسیای صغیر شواهدی تاریخی در دست است که بعضی از امرای ترک مردم را از تکلم بغیر زبان ترکی منع کرده‌اند، اما چنین شواهدی در آذربایجان در دست نیست.

ابتدا نامهای دهات و مزارع و حتی بسیاری از کوهها و رودخانه‌ها به ترکی بدل شد، مثلاً در اسناد قدیم نام رودخانه قزل اوزن سپید رود یا سفید رود است، اما پس از آمدن ترکان نام آن در آذربایجان به «قزل اوزن» (رودخانه سرخ) تغییر یافت. در دوران تسلط مغول بعضی از نامها مخصوصاً نام رودخانه و آبها و ییلاقها به مغولی بدل شد، مثلاً سپید رود مدتی به نام هولان موران، که ترجمه مغولی قزل اوزن است. خوانده می‌شد و نام تپه‌های تخت سلیمان به «سغورلق» تبدیل شد که ظاهراً این کلمه ترکی می‌نماید، ولی استعمال آن از دوره مغول است. همچنین جَختو که نام مغولی زرینه رود شد و رود تاتائو که امروز به آن سیمینه رود می‌گویند و نام آن پیش از مغول معلوم نیست و «چغان موران» (سفید رود، غیر از سفید رود معروف) و «چغان ناوور» (دریاچه سفید) و جز آن.

امروز شهرهای بزرگ آذربایجان نامهای قدیم و اصیل ایرانی خود را حفظ کرده است و حتی آن امر در اران و بلاد شمال ارس نیز مشهود است، اما نامهای دهات و آبادیها تغییرات کلی یافته و بیش‌تر به ترکی و به ندرت به مغولی تبدیل شده است.

در قرن ۱۱ ق / ۱۷م یعنی از زمانی که شاه عباس بزرگ توانست سپاهیان عثمانی را از

آذربایجان بیرون کند تا سقوط صفویه آذربایجان از آرامش برخوردار بود، به ویژه اینکه دولت عثمانی روی به ضعف نهاده بود و دیگر خطری برای آن ولایت محسوب نمی شد، اما با سقوط صفویه و تسلط افغانان بر شرق و مرکز ایران (۱۱۲۵ ق / ۱۷۱۳ م) عثمانیان نیز آذربایجان را به موجب معاهده‌ای با دولت روس اشغال کردند (۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م). که این اشغال تا شکست قطعی آنان از نادرشاه افشار ادامه یافت (۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ م). در زمان نادرشاه نیز آذربایجان میدان جنگ بود و پس از مرگ او میدان تاخت و تاز سرداران او گردید تا آنکه در اوایل قرن ۱۳ ق / ۱۹ م با تسلط آقامحمدخان و روی کار آمدن حکومت قاجار مدتی آذربایجان آرامش یافت. با مرگ آقا محمدخان در ۱۲۱۱ ق / ۱۷۹۶ م و روی کار آمدن فتحعلی شاه (۱۲۱۲ ق / ۱۷۹۷ م)، که آغاز تعرض دولت روس تزاری به ایران است، آذربایجان وضع حساسی پیدا کرد و مرکز جمع آوری قوا و اعزام به شمال برای مقابله با سپاهیان مهاجم شد، در این زمان بود که آذربایجان از لحاظ سیاسی و نظامی مهم‌ترین ایالات ایران گردید، عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه و فرمانده قوای ایران، آنجا را مقر دائمی خود در برابر قوای روس قرار داد. پس از رفتن او به خراسان و مرگ او، پسرش محمد میرزا که ولیعهد ایران شده بود به تبریز فرستاده شد. وی پس از مرگ فتحعلی شاه در ۱۲۵۰ ق / ۱۸۴۳ م در این شهر به سلطنت نشست. ناصرالدین میرزا پسر او نیز که ولیعهد بود در آذربایجان اقامت گزید. بدین ترتیب تبریز ولیعهدنشین و دومین شهر ایران از لحاظ سیاسی گردید، در ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م فتنه شیخ عبیدالله گُرد در قسمت کردنشین آذربایجان و غرب دریاچه ارومیه روی داد که موجب خرابی و صدمات فراوان گردید و پس از کوششهای بسیار خاموش شد.

در نهضت مشروطیت، آذربایجان پس از تهران بزرگ‌ترین کانون آزادیخواهی و جنبش ضد استبداد و خودکامگی بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال آذربایجان به وسیله ارتش شوروی عده‌ای به بهانه خود مختاری با پشتیبانی قوای اشغالی، آذربایجان را خود مختار اعلام کردند که در حقیقت به معنی تجزیه و الحاق آن به کشوری دیگر بود. ولی مردم آذربایجان با علایق مستحکم و ناگسستنی خود به تاریخ و فرهنگ ایران ره آوردی را که در خارج از مرزهای کشور برای تجزیه آن تهیه شده بود، نپذیرفتند.

زبان باستان مردم آذربایجان پهلوی بوده است.

مارکوارت خاورشناس معروف آلمانی در کتاب ایران شهر خود می‌نویسد: «زبان پهلوی، حقیقی زبان آذربایجانی است که زبان کتبی اشکانیان بوده است».

محمد بن اسحق الندیم در کتاب الفهرست (مؤلفه ۳۷۷ ه.ق) به هنگام بحث از زبانهای ایرانیان با تکیه به قول روز به (عبدالله بن مقفع) می‌نویسد: «زبان مردم آذربایجان پهلوی است» هم او می‌نویسد: «پهلوی منسوب به پهل است که نام پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایگان است».

زبان ترکی با مهاجرت ترکان و توسعه نفوذ آنان رفته‌رفته در آذربایجان رواج یافت. ولی از آثار باقی مانده پیدا است که لهجه پهلوی آذری تا روزگار شیخ صفی‌الدین اردبیلی در شهرهای آذربایجان متداول بود و بعد از آن هم تا اواسط دوره صفویان به نمونه‌هایی از آن برمی‌خوریم.

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب (مؤلفه ۷۴۰) از بلاد آذربایجان چنین نام برده است:

«تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاه‌رود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیابو، در آورد، قلعه کهران، کلیر، گیلان فضلون، مردان قم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سراب)، میانج، گرم‌رود، مراغه، دهخوارقان، نیلان، مرند، دزمار، زنگیان، زنوز، آزاد، ماکویه (ماکو)».

در دایرةالمعارف مصاحب آمده است: «ایالت آذربایجان مشتمل بر چند ولایت بود: تبریز (در مرکز)؛ ماکو، خوی، مرند، قراجه‌داغ (در شمال)؛ اردبیل، خلخال، سراب، گرم‌رود (در شرق)؛ هشت‌رود، صابین‌قلعه و افشار، ساوجبلاغ (در جنوب) و ارومیه (در غرب). بر طبق قانون تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ هجری شمسی ایالت آذربایجان منحل شد و استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت در خرداد ماه ۱۳۲۵ این دو استان تبدیل به یک استان به نام استان آذربایجان گردید؛ در مهر ماه ۱۳۳۷ این تصمیم ملغی شد و دو استان آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی به وجود آمد».

هم اکنون آذربایجان شرقی شامل: ۱- تبریز ۲- ارسباران ۳- میانه ۴- مرند ۵- سراب

۶- مراغه ۷- هشتروند است.

و آذربایجان غربی شامل: ۱- ارومیه ۲- خوی ۳- ماکو ۴- میاندوآب ۵- سلماس (شاهپور سابق) ۶- نقده ۷- مهاباد ۸- سردشت ۹- پیرانشهر است (سال نامه آماری ۱۳۵۱ کشور).

در فروردین ۱۳۷۲ تأسیس استان جدید اردبیل به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید بر این اساس مرکز این استان شهر اردبیل انتخاب شد و شهرهای تابعه استان عبارتند از خلخال، مشکین شهر، مغان، بیله سوار و پارس آباد.

به غیر از هشتروند و مشکین شهر و سردشت و پیرانشهر که از شهرستانهای دیگری مجزا شده.^۱ از بقیه شهرستانها سخنورانی برخاسته اند که اینک احوال و آثارشان از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

۱ - هشتروند از تبریز و مشکین شهر در تیرماه ۱۳۲۷ از اردبیل و سردشت و پیرانشهر اخیراً از مهاباد مجزا شده است.

تذکر و تشکر

تذکره سخنوران آذربایجان برای نخستین بار بسال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷ شمسی در دو جلد ۴۲+۱۱۸۸ (صفحه) توسط دانشکده ادبیات تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران در یک هزار نسخه به چاپ رسید و از این تیراژ بسیار کم، سهم بیشتری صرف مبادله پایاپای با کتابخانه‌های مراکز ادبی و دانشگاه‌های جهان شد و آنچه در داخل کشورمان به دست خوانندگان عزیز رسید بیش از چند صد دوره نبود و آنها طبعاً در کوتاه مدتی نایاب شد.

این تذکره به دلیل صحت مطالب، و دقت در بیان معانی، به مرور زمان جزو منابع و مراجع معتبر و قابل اسناد شناخته شد، بطوریکه مورد استفاده مؤلفان دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و سایر محققان و مؤلفان و طالبان این رشته قرار گرفت.

اینک که در تحت توجهات خداوند بزرگ به چاپ دوم آن اقدام می‌شود. با تجدید نظر کلی و استقصا و استقرا در مآخذ و افزودن شرح حال سخنوران باز یافته که بیشترشان از سده هفتم هجری و قبل از آن می‌باشند (از قبیل: جنید اردبیلی، محمد اردبیلی، شمس اهری، قطب اهری، ابوالفضل تبریزی، حمید تبریزی، مظفر تبریزی، ظهیر خونجی، جمال خویی، رکن خویی، شرف مراغه‌یی، ظهیرالدین مراغه‌یی، صابن‌الدین مراغه‌یی، عثمان مراغه‌یی، فخر مراغه‌یی و...) و تراجم تفصیلی اساتیدی که در چند دهه اخیر به رحمت ایزدی و اصل شده‌اند، متن نسبتاً کاملتری تقدیم ارباب فضل می‌گردد.

امید است در پیشگاه صاحب نظران و محققان مقبول افتد. و مجاهدت چندین ساله‌ام عذر خواه نقایص احتمالی آن باشد.

حسن مناسب فراهم است که به عرض خوانندگان ارجمند و ارباب فضل برسانم که: سال‌هایی که به منظور تألیف این تذکره «سخنوران آذربایجان» منابع و مآخذ مربوط را تصفح می‌کردم، توجه داشتم که در آن سوی ارس نیز شاعران جاودان و اساتید

گرانقدری همانند: خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی و سایرین بودند که سرگذشتشان در تواریخ مضبوط و دواوین و آثار چاپی و خطیشان در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود است، و مظاهر ذوق و اندیشه‌شان جزو ذخایز معنوی و ادبی ما معدود و مقام والایشان در تاریخ ادبیات ایران بزرگ محفوظ است. بدین سبب جای تذکره‌ای مستقل در زمینه تراجم احوال و آثار «پارسی سرایان قفقاز» در ادب فارسی خالی بوده و تألیف آن ضرورت داشته است. نگارنده با بنان و بیان ناتوان، این مهم را نیز به انجام رسانید و به سال ۱۳۷۰ شمسی توفیق چاپ آن، تحت عنوان «سرایندگان شعر پارسی در قفقاز» توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار نصیب شد.

(سرایندگان شعر پارسی در قفقاز در ۴۵۶ صفحه حاوی تراجم احوال ۲۲۸ شاعر است).

سپاسگزاری از کلیه اساتید و دانشمندان بزرگوار که مشوق نگارنده برای اكمال این اثر بوده‌اند و همچنین تشکر از عموم هادیان و خدمتگزاران و دست‌اندرکاران محترم و ادب دوست جمهوری اسلامی بویژه جناب آقای مهندس محمدزاده استاندار نستوه و دانشمند آذربایجان شرقی و مسئولان هنرپرور اداره کل ارشاد اسلامی استان و روسا و کارکنان با فرهنگ کتابخانه‌های ملی و تربیت و دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز که تسهیلاتی درمورد استفاده از مراجع خطی و چاپی فراهم ساختند.

و ابراز حقشناسی از آقای سعید جلالی مدیر بزرگوار انتشارات ستوده تبریز و آقای نعمتی و کلیه کارکنان مؤسسه نامبرده که حروفچینی کتاب را عهده‌دار شدند، به منزله دینی است که ادای آن ضرورت دارد.

تبریز دهم آذرماه ۱۳۷۶ هجری شمسی عزیز - دولت آبادی

سخنوران

اردبیل

اردبیل

بنا به روایت مورّخین در دامنه شرقی کوه سبلان قلعه محکمی به نام رویین دژ وجود داشته است که کیخسرو به همراهی گودرز آن را فتح کرد و در نزدیکی آن آرتاویل یعنی شهر مقدس را بنا نهاد. ولی بعض تاریخ نویسان بنای آن را به فیروز ساسانی نسبت داده‌اند. لسترنج نیز در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۸۱ قید کرده است که ایرانیان قدیم اردبیل را «فیروز گرد» یا «باذان فیروز» می‌نامیدند. یعنی شهری که در دوره سلطنت فیروز پادشاه ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۴ میلادی) بنا شده است (معجم البلدان یا قوت حموی ۶۲۶ - ۵۷۵ هجری).

در داستان استیلای عرب، از اردبیل به عنوان مقر فرمانفرمای آذربادگان یاد شده است. (جغرافیای تاریخی بار تولد، ص ۲۶۹).

این شهر تاریخی تا آغاز قرن هفتم در نهایت آبادی بوده و پس از آن در اثر زمین لرزه‌های مکرر و هجوم قبایل و اقوام مختلف، مدتی از پیشرفت و ترقی باز مانده تا در سده هشتم و نهم از برکت وجود شیخ صفی‌الدین جدّ بزرگوار سلاطین صفوی دوباره به منتها درجه شهرت خود رسیده است.

شیخ صفی و اولاد او نزدیک به ۴۶۰ سال حکومت روحانی و از سال ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ در ایران سلطنت داشته‌اند. بعد از انقراض سلسله صفویه خساراتی فراوان به این شهر وارد آمده و از عظمت سابق آن کاسته شده است.

از آثار تاریخی آن: بقعه شیخ صفی‌الدین، مقبره شاه اسماعیل صفوی، قبر دختر شیخ صفی‌الدین، قبر دختر شیخ زاهد گیلانی همسر شیخ صفی، قبر سید موسی پسر سلطان

حیدر، مقبره شیخ جبرئیل پدر شیخ صفی (در دهکده کلخوران واقع در ۳ کیلومتری شمال اردبیل) قابل ذکرند.

از توابع اردبیل: اجارود، نمین، ولکیج، نیر هم قابل ذکرند.
از این شهر تاریخی سخنورانی بدین شرح برخاسته‌اند:

القاص میرزای صفوی

فرزند اسماعیل اول به سال ۹۲۲ پا به عرصه حیات نهاد. در سنه ۹۴۵ از طرف برادرش طهماسب به حکومت شروان گماشته شد ولی به سال ۹۵۳ بر علیه او قیام و خطبه و سکه به نام خود کرد. طهماسب در سنه ۹۵۴ شروان را به تصرف آورده به پسر خود اسماعیل میرزا حکومت داد. القاص میرزا نومید به استانبول شتافت و با یاری سلیمان خان عثمانی (۹۲۶ - ۹۷۶) به تبریز حمله آورد ولی طهماسب دفاع کرد و ترکان را از ایران براند.

دیگر بار سلیمان خان، القاص میرزا را به بغداد روانه کرد و این شاهزاده در سنه ۹۵۵ به همدان آمده خانه برادر خود سام میرزا را به غارت داد، طهماسب در دفع او نیز کوشید و سال ۹۵۶ برادرش بهرام میرزا او را مقید به حضور صفوی آورد. طهماسب به ظاهر از خون وی درگذشت و در قلعه الموت محبوسش ساخت. طهماسب در ذکر این واقعه خود چنین نوشته است: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دایم به تفکر است. او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده، به قلعه فرستادم، ایشان او را به قلعه الموت برده حبس کرده آمدند. بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه می‌داشتند، غافل گردیده؛ دو سه نفر در آنجا بودند، که القاص پدر ایشان را کشته بود، ایشان هم به قصاص پدر خود، او را از قلعه به زیر انداختند. بعد از مردن او عالم امن شد».

(تذکره شاه طهماسب، ص ۶۲)

بنابراین، روایت مؤلفان: قاموس الاعلام، مجمع الفصحا، آشکده، نتایج الافکار، صبح گلشن که تاریخ فوت او را به سال ۹۸۴ در مشهد مقدس قید کرده‌اند، همچنین نوشته

صاحبان تاریخ عالم آرای عباسی و احسن التواریخ که زندان او را قلعه قهقهه^۱ ضبط کرده‌اند نادرست به نظر می‌رسد. القاص میرزا طبع موزونی داشته از اوست:
منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال به رزم دشمن جانم، به بزم دشمن مال

چون شیر درنده در شکاریم همه با نفس و هوای خویش یاریم همه
چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه^۲

(تذکره شاه طهماسب، ص ۴۲-۶۲- مجمع الخواص، ص ۲۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۵- آتشکده آذر، ص ۴۳- نتایج الافکار، ص ۴۱-۴۲- مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۱۰- صبح گلشن، ص ۳۴- قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۲۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۵۰-۵۱)

الهی اردبیلی

کمال‌الدین حسین بن خواجه شرف‌الدین عبدالحق متخلص به الهی در اوایل جوانی به حکم سلطان حیدر صفوی به شیراز و خراسان رفته نزد جلال‌الدین دوانی و امیرغیاث‌الدین شیرازی و امیر جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله به تکمیل فضایل پرداخته است. مدتی در هرات ندیم امیر علیشیر نوایی و شاهزاده غریب میرزا فرزند سلطان حسین میرزا بوده و پس از رحلت آن شاهزاده (۹۰۲) به عراق و آذربایجان برگشته و در اردبیل در حظیره مقدسه شیخ صفی به تدریس اشتغال ورزیده و به سال ۹۵۰ در حدود هشتاد سالگی در همان شهر رخ در نقاب خاک کشیده است. بنابراین وی (همچنانکه ضمن قصیده‌ی نیز تصریح کرده) به سال ۸۷۰ تولد یافته است.

(فهرست آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۱۹۳)

در تذکره روز روشن تاریخ فوت او ۹۳۷ و در ریحانة الادب ۹۴۰ یا ۹۵۰ قید شده است. بنا به نوشته تربیت، الهی در علوم عقلیه و نقلیه وحید عصر خود بوده و میل زیادی به تصوف و عرفان داشته و اشعارش به اندازه دو هزار بیت تدوین شده و بیشتر از سی جلد

۱- «قلعه قهقهه» در ناحیه بافت از اعمال قراجه‌داغ بر فراز کوهی بلند ساخته شده است. برای اطلاع بیشتر از سابقه تاریخی و وضع کنونی آن رجوع شود به «آثار باستانی آذربایجان، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۹».

۲- این رباعی با اندک اختلافی در تذکره روضة السلاطین ص ۷۱ به سام میرزا نسبت داده شده است.

کتب و رسایل و فواید و افادات و حواشی و تعلیقات به زبانهای عربی و فارسی و ترکی تألیف کرده است از آن جمله: گلشن راز شیخ محمود شبستری و رساله اثبات الواجب جدید محقق دوانی و تهذیب الاصول علامه و اشکال التأسيس سمرقندی را شرح کرده و بر هر یک از شروح هدایه و مواقف و شرح تجرید قوشچی و شروح شمسیه و مطالع و شروح تذکره و چغمینی^۱ و رساله بیست باب خواجه و تحریر اقلیدس او حواشی و تعلیقات نوشته است. و مجموعه مهج الدعوات سید بن طاوس را به پارسی ترجمه کرده و رساله‌یی هم به زبان پارسی در علم قیافه و رساله‌یی به زبان ترکی در امامت دارد. زبده تألیفاتش عبارت از تاج المناقب فی فضائل الائمه و منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه می‌باشد که هر دو کتاب را به نام شاه اسماعیل اول نوشته است. قرآن مجید را به پارسی و عربی تفسیر کرده پارسی آن در چند مجلد به اتمام رسیده ولی عربی آن از سورة بقره تجاوز نکرده است. صاحب ریاض العلماء می‌نویسد:

«لم یخرج منه الا تفسیر الفاتحه و بعض الایات من سورة البقره قد رایته بخطه فی اردبیل و هو بقدر عشرة الاف بیت تقریباً وله ایضاً شرح گلشن راز للشیبستری المشهور فی التصوف بالفارسیة قدر ایته فی اردبیل بخطه».

علامه دوانی اجازه وی را در پشت کتاب (شواکل الحور فی شرح هیاکل النور) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«قرء علیّ المولی السید الفاضل الزکی البارع جامع الفضائل مرضی الشمائل الساعی فی تکمیل نفسه بجد حدید و ذهن جدید و طبع سدید جلال الملة و السعادة و الفضیلة و الفطانة و الدین حسین الار دبیلی اسبغ الله تعالی فضائله و ابد بین الاقران شمائله هذا الكتاب المسمى شواکل الحور فی شرح هیاکل النور من تصانیفی قراثة دالة علی فطاته و ذکائه و متاته فاستجازنی روايته و رواية سایر ما یجوز لی رواية فاستخرت الله و اجزت له روايته من الکتب فی العلوم کل ذلك بالشرایط المعبره... و کتبه الفقیر الی اللطف الرحمانی ابو عبد الله محمد بن اسعد بن محمد المدعو بجلال الدین الدوانی فی رابع عشر اول جمادی سنه اثین و تسعین ثمانمائه ۸۹۲».

۱ - محمود چغمینی از اکابر علمای هیئت و ریاضی قرن نهم «چغمین» از قراء خوارزم است فاضل رومی به کتاب الملخص او شرحی نوشته که به شرح چغمینی معروف است.

نسخه‌یی از حاشیه شرح تجرید او بشماره ۱۷۶۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. به نوشته حاجی خلیفه، الهی نخستین کسی است که بر شرح تجرید قوشچی حاشیه نوشته خود در آغاز دیباچه این شرح گوید: «در این کتاب افکار خود و خلاصه افکار و تحقیقات متأخران بخصوص تحقیقات استاد الاقاصی و الادانی جلال دوانی را گرد آورده، و اشکالاتی که بر دوانی داشته‌ام با اشاره یاد کرده‌ام».

(فهرست مجلس، ج ۵، ص ۱۴۰ - ۱۴۲)

همچنین یک نسخه از شرح اثبات الواجب او تحت شماره ۱۸۴۰ و نسخه‌یی از منهج الفصاحه وی تحت شماره ۴۱۴۴ در کتابخانه مجلس، یک نسخه هم در کتابخانه اسعد پاشای استانبول موجود است.

و نیز نسخه‌یی از تاج المناقب او در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و در فهرست این کتابخانه معرفی شده است.

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۰۰۰، شماره ۲۳۹۸)

و از شرح گلشن راز او نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و چنین شروع می‌شود:

بسمله افتح علینا ابواب فضلک یا حکیم

بنام آنکه دل در گلشن راز هزاران نغمه کرد از عشق او ساز...

و چنین پایان می‌پذیرد:

شده تاریخ اتمامش چو روشن زده عقلش رقم از شرح گلشن = (۹۰۸)

(فهرست دانشگاه، ج ۱۰، شماره ۲۶۳۰)

افزون بر آثار مذکور، در کتاب «مفاخر آذربایجان» از رساله کشف الاسرار او نیز یاد و متن آن در صص ۱۱۳۰-۱۱۵۲ نقل شده است.

نمونه‌یی از طبع اوست:

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور

کنه تو ز دانش خردها مستور وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت شکل بالای تو از خاطر ناشاد نرفت

بعد از این جامهٔ جان چاک زخم در غم عشق سوز این سینه چو از ناله و فریاد نرفت

یافتم دل را در آن زلف از فروغ برق آه جز به آتش در شب تاریک نتوان برد راه

(تحفهٔ سامی، ص ۷۷ - روضات الجنات، ص ۱۸۵ - روز روشن ص ۶۶ - ۶۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۷ - ۴۹ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۰۱ - فهرست مجلس، ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۹۷ - ج ۱۱، ص ۱۴۳)

اویس اردبیلی

مرحوم تربیت به نقل از تذکرهٔ هشت بهشت می‌نویسد: شیخ اویس بن محمد پدر ظهیرالدین کبیر بوده و پنجاه سال در شهر اردبیل در مسند قضاوت نشسته و طیب حاذق آن شهر بوده و تدریس آن دیار هم به او تعلق داشته است دویست ذیل از قصیده‌یی ست که او در مدح امیری سروده است:

زهی امیر فلک رفعت و ملک اطوار زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار
اثیر رفعت و کان طینت و زلال اثر هوا لطافت و آتش نهیب و ارض و قار
این دویست در مجالس النفائس به قاضی شیخ کبیر که در زهد و تقوی قرین اویس قرنی
بوده نسبت داده شده است.

(ترجمة مجالس النفائس، ص ۳۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۶ - ۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۲)

بانو باغبان اردبیلی

این بزاز در صفوة الصفامی نویسد: «خواجه آغا گوید عورتی بود بانو طالبه کار کرده باغبانی کردی روزی آتش شوقش زیانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ صفی مرا یاد نمی‌آورد زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد.^۱

دیره کین سر به سودای ته گیجی دیره کین چش چو خونین اسره ریجی

۱ - کسروی در رسالهٔ آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۳۹ می‌نویسد که در نسخهٔ خطی به جای انشاد کرده، انشاء کرد آمده در این صورت شعر از ساخته‌های خود بانو باغبان می‌شود.

دیره سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کو وربختی چو کیجی
پس از آن پسر بیامد و پاره سبزی و تره جهت حوایج زاویه بیاورد، شیخ قدس سره به او
فرمود با مادرت بگو که می خواهی که ما تو را یاد آریم تره و سبزی بی وزن می فروشی منت
چون یاد آرم».

از فرستادن سبزی و تره پیداست که این درویش بانو در شهر اردبیل یا در اطراف آن
باغبانی می کرده و این دو بیت نمونه یی ست از زبان آذری قرن هفتم و هشتم که در اردبیل
متداول بوده، معنی دو بیت چنین است:

دیر گاهی است که این سر با سودای تو گنج است
دیر گاهی است که این چشم اشک خونین می ریزد
دیر گاهی است که سر به آستانه تو دارم

خود نمی گویی که بدبخت چه کسی هستی^۱

(صفوة الصفا، ص ۲۲۰ - آذری با زبان باستان آذربایجان، ص ۴۰ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۴)

بایندر خان صفوی

در قرن یازدهم در کمال مردی و اهلیت می زیسته و چون ربطی به سلسله صفویه داشته
به خویشاوند مشهور و همواره با شعرا و فقرا محشور بوده، از اوست:

کاش زلف تو دگر بو به صبا نفروشد تا صبا منت کونین به ما نفروشد

به رغم تو به ام بزم خوشی آن رشک مه دارد

خدا از آفت طاقت دل ما را نگه دارد

گویند داغ سوز که واسوزی از غمش

خود را تمام سوختم و وا نسوختم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹ - روز روشن، ص ۸۹)

۱ - کسروی معنی «کیجی» را بیان نکرده است، ادیب طوسی آن را «کسی» معنی کرده به نظر نگارنده در این مورد توجه به کلمه
«کیجا» که به معنی کنیز و دختر است، شاید خالی از فایده نباشد.

بدیعی صفوی

بدیع الزمان میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل اول است. صاحب هوش و ذکاوت بود و سخا بوده و سالها حکومت سیستان را داشته و در سنه ۹۸۴ به امر شاه اسماعیل ثانی به قتل رسیده است.

بدیعی طبع ظریفی داشته ابیات ذیل را در باب رفتار خشم آلود محبوبش سروده است:

طرف کله به ناز شکستن نگه کنید	آن آهوانه دیدن و جستن نگه کنید
آن طرز تازیانه کشیدن به باد پا	وز کف عنان خلق گسستن نگه کنید
مست آمدن به رغم بدیعی به بزم غیر	بردن به تیغ دست و نشستن نگه کنید

(مجمع الخواص، ص ۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۲)

برهان اردبیلی

از سخنوران آذربایجان است بنوشته مرحوم تربیت دو بیت زیر در جنگ خطی مورخ ۱۱۲۵ به نام او آمده است:

به یاد روی تو آهم چو باد گلبلز است	به بوی زلف تو دود دلم سحر خیز است
پی شکست دل ماست چشم غمازت	مگر شکست دل ما شکست پرهیز است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۸)

بزمی اردبیلی

از شاعران قرن دهم هجری است به سیاحت و تجارت اوقات می گذرانیده مدتها در هند اقامت گزیده به حسن کردار و لطافت گفتار و سرعت انتقال و جودت ذهن از شعرای زمان و ظرفای دوران ممتاز بوده حکایات عجیب و روایات غریب بر لوح بیان می نگاشته است.

تقی کاشی در خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (تألیف ۹۷۵ - ۱۰۱۶) می نویسد: «در اوایل

حال به هند رفت و از آنجا به زیارت بیت الحرام خرامید و مدت سه سال در مکه معظمه ماند و از راه دریا متوجه عراق شد تا به دارالمؤمنین کاشان رسید با کمینه طریق مخالطت مرعی داشت و از اینجا به دارالارشاد اردبیل رفت بعد از اندکی اراده سفر روم کرد هنوز تهیه اسباب سفر فراهم نشده خویشان وی به طمع مال شبی بر سر وی رفته بیچاره را خفه کردند و این قضیه در شهر سنه ۹۸۷ اتفاق افتاد». از اوست:

عالم همه پوست آمد و مغزش دوست منصور چو مغز دید بگذشت زیوست
از هر چه نه اوست در گذشتن چه نکوست نامردی اگر نگذری از هر چه نه اوست

خوش آن روزی که پا بوست من بیچاره می کردم

تو دامن می کشیدی من گریبان پاره می کردم

(روز روشن، ص ۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ۶۹ - ۷۰)

بهرام میرزای صفوی

ظهیرالدین بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل اول، خوشنویس و سخنور بوده و در شعر بهرام یا بهرامی تخلص کرده است. در تاریخ ۹۳۶ والی خراسان شده و شب سه شنبه ۱۹ رمضان سال ۹۵۶ در عنفوان شباب و کامرانی در حالی که سی و سه سال داشته درگذشته است. تاریخ فوت او در پیدایش خط و خطاطان سال ۸۹۳ و در نتایج الافکار ۹۵۴ و در مجمع الفصحا ۹۵۵ و در روضة السلاطین و قاموس الاعلام ۹۵۷ و در آتشکده آذر و دانشمندان آذربایجان ۹۵۶ قید شده است.

امیر یحیی بن عبداللطیف قزوینی (متوفی ۹۶۰) کتاب لب التواریخ را به نام او تألیف نموده است. سلطان حسین میرزا، بدیع الزمان میرزا، ابراهیم میرزا متخلص به جاهی هر سه فرزندان بهرام میرزای صفوی اند. از اوست:

ساقی ز رطل عشرت پرساز جام جم را باشد زمانی از دل بیرون کنیم غم را
خاک ره تو گشتیم از شوق پای بوست آه ار دریغ داری از راه ما قدم را
بر من گذشت از حد جور تو ای ستمگر بر جور دیده خود از حد میر ستم را

دل در خم دو زلفت بی تاب تا نگردهد بر یکدیگر مده تاب آن زلف خم به خم را
بهرام چون ببردی سوی دهان او راه بهتر که پیشگیری زین پس ره عدم را

ای شاه زمین دور زمان بی تو مباد در دهر زمن نام و نشان بی تو مباد
مقصود جهان تویی جهان بی تو مباد آسایش جان ز توست جان بی تو مباد

افسوس که در خیال و خوابیم همه سرگشته راه ناصوابیم همه
در پرده ظلمت حجابیم همه از شومی نفس در عذابیم همه

بهرام در این سراجۀ پر شر و شور تا کی به حیات خویش باشی مغرور
کرده ست در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام به گور
مؤلف روز روشن نام او را ملاطهیرالدین قید کرده و نوشته است که از شعرای شیواییان
اردبیل بوده. و سه بیت ذیل را به نام او آورده است:

زلف تو می کند نهان آن رخ همچو روز را شام بلی نهان کند مهر جهان فروز را

نیاردگر برون از کنج لب گاهی زبانش را
سر مویی نیابد هیچ کس راه دهانش را
دهد تا راهم اندر کوی آن مه پاره «بهرامی»

شبی صد بار بوسم دست و پای پاسبانش را

(تحفه سامی، ص ۱۱ - ۱۲ - روضة السلاطین، ص ۷۱) مجمع الخواص، ص ۲۲ - آتشکده آذر، ص ۱۴ - نتایج الافکار، ص ۱۰۰ - ۱۰۱ - پیدایش خط و خطاطان، ۱۴۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷۲ -
(۷۳) روز روشن، ص ۱۰۸)

تزیینی اردبیلی

از شعرای قرن دهم هجری ست در شماخی به دلالتی روزگار می گذرانیده و شعرهای
بی مزه می گفته. از اوست:

روم در پشته کوهی چواشتر خار می بینم

ز شادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم

تزریق صنعتی از صنایع بدیع است که در عهد صفویه رواج داشته و گویا تزریقی اردبیلی پیشوای این شیوه سبک بوده است.

طرزی افشار نسبت به طرز اشعار خود و مقلدانش گفته:

به طرز طرز طرزی، طرز طرزیدن نه تزریق است

که طرزیدن به طرز طرز طرزی محض تزریق است

(تحفه سامی، ص ۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۵ - ۸۶)

ثانی صفوی

عباس دوم فرزند صفی صفوی شب جمعه ۱۸ جمادی الاخره سنه ۱۰۴۲ در قزوین تولد یافت و در ده سالگی در کاشان جلوس کرد و به تاریخ ۲۵ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ در خسروآباد دامغان در گذشت و در قم دفن شد.

وی در اصفهان آثار و ابنیه‌یی از خود به یادگار گذاشته؛ آلاپو (۱۰۵۴) و چهل ستون (۱۰۵۷) و عمارات سعادت آباد از آنجمله است.

میرزا محسن تأثیر مثنوی گلزار سعادت را در توصیف همین سعادت آباد منظوم ساخته و ولی قلی بیگ شاملو قصص خاقانی را به سال (۱۰۷۳-۱۰۸۵ ق) به نام همین پادشاه تألیف کرده است.

به نوشته نصر آبادی دقت طبع این پادشاه در محاسبات دفتری به مرتبه‌یی بوده که در حاشیه ارقام و احکام تصرف و اعتراض می نموده که به خاطر شمس سیاق نرسد. طبعش در ایراد معانی کمال قدرت داشته و ثانی تخلص می کرده از اوست:

به یاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم

چو مژگان برگ برگش را به خون دیده تر کردم

از هجر توام دو دیده خون می گردد احوال توام بی تو زیون می گردد

ای دوست اگر تو را ببیند «ثانی» برگرد سرت بین که چون می‌گردد

(تذکره نصرآبادی، ص ۹ - ۱۰ - صبح گلشن، ص ۹۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰ - ۹۱)

جاهی صفوی

ابوالفتح ابراهیم میرزا فرزند ظهیر الدین بهرام میرزای صفوی است این شخص افکار عالی داشت و علوم و فنون معموله را پیش اساتید فن تحصیل کرده بود منجمله قرائت عشره و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد ماجد او شیخ حسنعلی گذارنیده و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و تحصیل اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی در علم سیر و نسب و تواریخ استحضار کامل به هم رسانیده بود. خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در هنرهای متداول مانند موسیقی و خیاطی و صحافی و زرکشی و زرگری و رسامی و نقاشی و طراحی ماهر بود.

در علم عروض و قافیه نیز تبخر داشت و در شعر جاهی تخلص می‌کرد. از اوست:

در کنج هجر تاکی هر شب ز آتش دل بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل
دور از نهال قدش هر شب چو ناامیدان از غصه دست بر سر وز گریه پای در گل
با آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را از دیده نقش خالش هرگز نگشت زایل
رفت آن مه مسافر محمل نشین ز پیشم دل در پیش در افغان همچون در ای محفل
حاجی رود به کعبه «جاهی» به کوی جانان هر کس کند زجایی مقصود خویش حاصل

شنیدم که چشم تو دارد گزند
همانا که افتاده بر دردمندی
چرا بسته‌ای نرگس ناتوان را
که بیمار حاجت ندارد به بندی

هرزه گردی بود مجنون، سخت جانی کوهکن

رسم و آیین محبت در جهان «جاهی» گذاشت

چون شیوه اوست قصد «جاهی» کردن هر دم ستمی به بی‌گناهی کردن

من در عجبم از این که آن سنگین دل گر جان طلبد دلاچه خواهی کردن

نپنداری که چشمش رسم عیاری نمی داند نماید آن چنان خود را که پنداری نمی داند

گر صد جفا کشم ز خط مشکبوی تو حاشا که آورم سر مویی به روی تو

آن شوخ به من دشمن جانی ست هنوز بی مهر چو روزگار فانی ست هنوز
با آن که مرا تاب تجلیش نماند با من به مقام لن ترانی ست هنوز
کتابخانه گرانهایش دارای کتب نفیس و مرقعات مرغوب بوده است. مجالس وی مجمع ادبا و فضلا بوده و هر سخنوری که به استان خراسان وارد می شده او را مدتی نزد خود معزز و محترم نگاه می داشته است. خواجه حسین ثنایی قصیده هایی در مدح او سروده و ساقی نامه خود را به نام وی موشح ساخته است علیقلی بیگ انیسی از تربیت شدگان او بوده و این تخلص را از وی گرفته است. مولانا قاسم قانونی که در علم ادوار و نواختن قانون از اساتید آن عصر محسوب می شده نیز از دوستان «جاهی» بوده است. بعد از اینکه شاه اسماعیل ثانی به تخت نشست روز شنبه پنجم ذی الحجه سال ۹۸۴ این جوان دانشمند و ۱۱ نفر از شاهزادگان را به قتل رسانید. عبدی جنابدی در تاریخ آن واقعه گفته است:

گل گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
بر فلک سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا	بنویسد (کشته ابراهیم)

(۹۸۴)

(مجمع الخواص، ص ۲۵ - ۲۶ - آتشکده آذر، ص ۱۵ - نتایج الافکار، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ - مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۰ - روز روشن، ص ۱۵ - ۱۶ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۳ - خط و خطاطان تألیف حبیب، ص ۱۸۳ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸ - ۲۱ - لغتنامه دهخدا «ابراهیم میرزا» ص ۲۶۷)

۱ - مرحوم تربیت، فرهنگ ابراهیمی تألیف میرزا ابراهیم فرزند میرزا شاه حسین معمار اصفهانی متخلص به ابراهیم را به اشتباه به جاهی صفوی نسبت داده است.

جنونی اردبیلی

از سخنوران اوایل سده دوازدهم هجری است وی به سال ۱۱۰۷ ق. در اردبیل می‌زیسته است. دیوان او شامل: غزل، ترجیع، قصیده و رباعی در ۳۲۵۴ بیت؛ همراه «جنگنامه» که به ترکی است در کتابخانه شادروان آقای سلطان‌القزایی موجود بوده است.

آغاز:

چو از خلوت به صحرا جلوه‌گر شدن حسن بی‌پروا
به سر هر ذره را سودای شور و عشق شد پیدا

انجام:

«جنونی» محو روی دلستان خود چه می‌داند

که مجنون است می‌آید برش یامی رود لیلی

(الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۶ - ۲۰۷)

جنید بن اسماعیل اردبیلی

فلک‌الدین ابونصر جنید بن اسماعیل بن علی بن اسماعیل اردبیلی ملقب به «الرئیس» شرح زندگی او را ابو عبدالله دبیتی چنین به قلم آورده است:
«ابونصر اردبیلی در سفر مکه به بغداد آمد و در سال ۶۰۶ باوی ملاقات نمودم، پس از برگشت از مکه معظمه ویرا فاضل و ممیز یافتم و از تاریخ تولدش سوال کردم گفت در ماه ربیع‌الآخر ۵۳۵ به دنیا آمده و در سال ۶۱۶ در اردبیل ساکن شده. دبیتی از وی اشعاری یادداشت کرده و از اشعار تمیم بن معد مصری برای او خوانده است.

(تلخیص معجم الاداب جلد ۴ قسم ۳ ص ۴۹۴- تاریخ اردبیل و دانشمندان ص ۱۷۲)

حاجی اردبیلی

شرح حالش روشن نیست مرحوم تربیت قول اوحدی بلیانی متوفی ۱۰۴۲ صاحب عرفات العاشقین^۱ را چنین نقل کرده است:

«شاعری منقح و خوش طبیعت و عالی فکرت و با متانت است. وله:

دارد آندم سرِ ما ترک پری پیکرما که ز فتراک خود آویخته باشد سرِ ما»
در هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۸ - آتشکده آذر، ص ۲۹ - روز روشن، ص ۱۳۹ تخلص وی
جامی قید شده و مصراع اول چنین آمده است:

دارد آندم سرِ ما ترک ستم پرور ما

(صبح گلشن، ص ۱۳۳ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۹۴ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۹)

حالی اردبیلی

حاج میرزا محسن فرزند ملاحسنعلی، عمادالفقرا متخلص به حالی در حدود سال ۱۲۸۵ قمری در اردبیل تولد یافته است وی از جمله شاعران خوشنویس و صوفی مشرب و از مؤلفان پرکار به شمار می‌رود. آقای منزوی در فهرست نسخه‌های خطی از تألیفات او چنین یاد کرده است:

۱ - بصایر الدرجات: به دستور میرزا احمد مویده الفقرا تبریزی نگاشته است و نسخه‌یی از آن در شیراز، خانقاه احمدیه به خط خود «حالی» که در دهم شعبان ۱۳۵۶ در اردبیل نوشته موجود است [نسخه‌ها ۵، ص ۲۱۰]

۲ - ترجمه انوار الولاية: متن این کتاب از قطب الدین محمدذهبی متوفی ۱۱۷۳ است و حاج میرزا محسن آن را به فارسی برگردانیده است. نسخه‌یی از آن در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۷/۲ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۳]

۱ - باره‌ای از تذکره نویسان: تاریخ وفات مولف عرفات را ۱۰۳۰، ۱۰۳۶، نوشته‌اند
آقای گلچین معانی در تاریخ تذکره‌ها ج ۲، ص ۹ می‌نویسد که وی تا سال ۱۰۴۲ در حال حیات بوده و از این تاریخ به بعد شمع زندگانش خاموش گشته است.

۳- ترجمه عشقیه: متن این قصیده از قطب الدین محمدذهبی است و «حالی» آن را نیز به فارسی ترجمه کرده است و نسخی از آن در خانقاه احمدیه شیراز به خط خود حالی، مورخ ۱۳۱۵ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۲]

۴- ترجمه فصل الخطاب: نسخی در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۲/۱ مورخ ۱۳۸۱ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۳]

۵- تمیزالمشرب: به سال ۱۳۱۵ ساخته. مشار در فهرست ص ۴۲۷ و مؤلفین ج ۵، ص ۲۱۳ کتابی به نام «تصفیه المشرب» از وی یاد کرده که در تبریز چاپ شده است.

نسخه خطی تمیزالمشرب در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۶/۱ به خط خود مؤلف، همراه «ترجمه عشقیه» و «شمس القصاید» او موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۲]

۶- سخنان کوتاه حضرت علی (ع) از این کتاب نیز در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۱۷۰ هست. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۱۱]

۷- حاشیه بر گلشن راز: گزیده‌یی است از «مفاتیح الاعجاز لاهیجی» نسخی از آن به سال ۱۳۳۳ ش. به خامه و حواشی عمادالفقرا چاپ‌گراوری شده است.

(فهرست نسخه‌های خطی ج ۲، ص ۱۷۸۰)

در «مؤلفین کتب چاپی، ج ۵، ص ۲۱۴» از سایر آثارش به شرح زیر یاد شده است:

۱- آینه نابینایان، شرح کلمات عربی قصار باباطاهر (چاپ تهران ۱۳۳۷ ش).

۲- اشارات ولوی در شرح مثنوی (چاپ تهران ۱۳۵۷ ه.ق).

۳- ترجمه رساله افاضه روحیه قطب الدین محمد حسینی شیرازی (چاپ شیراز ۱۳۳۲ ه.ق).

۴- مثنوی تذکرة السالکین (چاپ تهران ۱۳۲۸ ش).

۵- رساله گمنام (چاپ شیراز ۱۳۵۱ ه.ق).

۶- سخنان حضرت رضا (ع) (چاپ تهران ۱۳۶۷ ه.ق).

۷- غررالحکم و درر الکلم (شعر) چاپ شیراز (۱۳۴۳ - ۱۳۴۶).

۸- قصیده عشقیه (شعر عربی).

۹- مدایح المرتضویه.

- ۱۰ - مشوق الحقیقه (چاپ تهران ۱۳۳۷ ش).
۱۱ - دیوان (شعر عربی و فارسی) ج ۱، چاپ تهران ۱۳۷۱ ق. و ج ۲ چاپ تهران ۱۳۳۱ ش.
۱۲ - منظومه فصل الخطاب (ترجمه به عربی).

سایر آثار چاپی او:

۱ - رساله‌یی در تصوف: رساله مختصری است محتوی بر احادیث و کلمات چهل نفر از علمای متقدم در مدح و تمجید طریقه صوفیه شیعه و دفع افترای برخی که سلسله ذهبیه را از طریقه امامیه بیرون دانسته‌اند. این رساله در ۲۷ محرم ۱۳۳۳ به خط نستعلیق مؤلف به چاپ رسیده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۴، ص ۳۱۲)

۲ - آیات الرجعه: ترجمه و تفسیر بعض آیات می‌باشد و در شهریور ماه ۱۳۱۸ در تهران به چاپ رسیده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۴، ص ۴۶۲)

۳ - شرح صیغ العقود: کتاب تعلیقی است بر باب نکاح. به سال ۱۳۳۳ در اردبیل به خط نستعلیق مؤلف چاپ سنگی شده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۵، ص ۵۸۹)

۴ - دیوان حالی اردبیلی به سال ۱۳۳۳ ش. در تهران به چاپ رسیده، نمونه‌یی از اشعار اوست:

صبح سعادت دمید عید ولایت رسید	فیض ازل یار شد نوبت دولت رسید
در خم گیسوی یار بود دلم بی قرار	بعد بسی انتظار مژده راحت رسید
درگه رحمت گشود ظلمت غم را زدود	سنبل تر و نمود لمعه طلعت رسید
شعشعه نورشه داد به عالم ضیا	آتش آذر فشرد رشحه خلّت رسید
در پس زانوی غم هین منشین با الم	کز در آن ذوالکرم صیت بشارت رسید

آمد وقت فرح دافع حزن و ترح
روی به گلزار کن پشت به اغیار کن
خیز بزن الصلا بر در هر پارسا
بهر شه ائما خواند رسول خدا
وقت رجوع نبی از سفر کعبه شد
شه ز جهاز شتر کرد بنا منبری
دست علی برگرفت برد به بالای سر
گفت ایا مردمان آمده بلغ ز حق
من به همه مؤمنان گشته ام اولی ز حق
گشت علی ولی بر همگی پیشوا
دور علی جلوه گر بر همه جن و بشر
مژده به اهل و لاحب شه قل کفا
خاصه به آن سالکان در ره شه رهروان
هر که جمالش بدید مهر رخس راگزید
«حالی» بر سبع المثانی تألیف شیخ نجیب الدین رضا، چاپ شیراز دیباجه منظومی نوشته
است چند بیتتی از آن ذیلاً نقل می شود:

بعد بسم الله حمد آغاز شد
آن مؤید بر فقیران خدا
اصلش از تبریز جای شه نجیب
سالکی روزی ز تبریز ارمان
محسن حالی که شد نامش عماد
چونکه نستعلیق را خوش می نوشت
پنج نسخه کرد از رویش رقم
وی به سال ۱۳۳۳ ش. در گذشته است.

درگه لطفش به ما چون باز شد
فیض بخش و نامور از اولیا
خاک شمس الحق آن دل را طیب
نسخه یی آورد از سبع المثان
در طریق از پیرو سلطان رشاد
والدش بد خوشنویس خوش سرشت
از برای سالکان خوش شیم...

حجابی اردبیلی

به نوشته مؤلف عرفات العاشقین (متوفی ۱۰۴۲) حجابی از شاعران مقرر اردبیل بوده؛ از اوست:

شوم هلاک حجاب بتی که در دل عاشق خیال او نتواند که بی حجاب در آید

هم صحبت غیر ای بت خودکام نگردی ای آهوی وحشی به کسی رام نگردی
با مردم بد یار شدی نیک بیندیش کز یاری این طایفه بدنام نگردی
(روز روشن، ص ۱۶۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳ - لغتنامه دهخدا «حجابی اردبیلی» ص ۲۹۲)

حسن صفوی

سلطان حسن برادر بزرگتر شاه عباس اول است وقتی که شاهزادگان به غضب شاه اسماعیل دوم گرفتار و کشته شدند او نیز به قتل رسید. (۹۸۴)

این رباعی به او منسوب است:

رویت که زیاده لاله می‌روید از او وزتاب شراب ژاله می‌روید از او
دستی که پیاله‌یی زدست تو گرفت گر خاک شود پیاله می‌روید از او

(تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۲ - مجمع‌الخواص، ص ۲۶ - مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۲۲)

حقیقی صفوی

نواب‌پریخان خانم دختر شاه طهماسب شب سه‌شنبه ۲۵ جمادی‌الآخره سنه ۹۵۵ پا به عرصه هستی نهاده است از زنان عالی‌همت و دانشمند سلسله صفوی به شمار می‌رود. هنگام فوت پدرش بین درباریان تفرقه افتاد گروهی طرفدار حیدر میرزا پسر شاه

طهماسب شدند و دسته دیگر به هوا خواهی برادر وی اسماعیل میرزا که در قلعه قهقهه زندانی بود برخاستند. در بین گیرودار این خانم زمام را در دست گرفت و تا آزادی اسماعیل میرزا و رسیدن وی به قزوین (۹۸۴) حکمرانی کرد و بعد از فوت برادر در ایام فترت نیز تا ورود سلطان محمد خدا بنده (پدر شاه عباس) در اعمال دولت دخیل بوده است پس از آنکه سلطان محمد به قزوین آمد و جلوس کرد او را کشتند (۹۸۵)

(سرگذشت قهرمانیهای شاه عباس دوم را حمزه سر داد و تحت عنوان زندانی قلعه قهقهه به رشته تحریر در آورده و به سال ۱۳۴۸ به طبع رسانیده و جلد دوم این داستان را قصه پر غصه عشق پریخان خانم نهاده است).

این خانم دارای ذوق ادبی و طبع روان بوده عبدی بیگ شیرازی متخلص به نویدی (متوفی ۹۸۸ ه. ق) تاریخ تکملة الاخبار را به نام او تألیف کرده است. نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه حاج حسین آقاملک به شماره ۳۸۹۰ موجود است. این بانوی سخنور در شعر «حقیقی» تخلص می‌کرد؛ از او است:

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد	باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت	فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود	ای پریچهره به اخلاص دعا نتوان کرد
ای «حقیقی» چو تو را عمر به پایان برسد	با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

(خیرات حسان، ج ۱، ص ۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵ - ۷۶ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۷۰)

حلمی اردبیلی

زاد و بومش اردبیل بوده و بعد از سیر و سفر در اصفهان متوطن شده، گفتارش معقول بوده؛ از او است:

پیغمبر ما گوهر این هفت صدف	ختم همه انبیاست از روی شرف
او خاتم انبیا و باشد در کار	این خاتم را نگینی از در نجف

(آتشکده آذر، ص ۱۸۰ - صبح گلشن، ص ۱۴۲ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۳)

حمدالله اردبیلی

مولانا حمدالله و یا به نوشته شمس سامی، حمیدالله از سخنوران سده یازدهم هجری اردبیل است به غایت متبحر و فاضل بوده، اوحدی بلیانی در حدود سال ۱۰۰۰ در شیراز به صحبتش رسیده و این رباعی را در عرفات العاشقین از او نقل کرده است:

آن روز که روی دل به سویم کردی دیدار حریص وصل جویم کردی
اکنون ز دو چشم خویش می‌پالایم خونها که ز هجر در گلویم کردی

(صبح گلشن، ص ۱۴۳ - ۱۴۴ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۳)

خان میرزای صفوی

نهاد گلشن معصوم بیگ بوده که با نسبت خویشی عمرها رایت و کالت شاه طهماسب صفوی برافراشته، در اکثر علوم متداول به ویژه در فقه بهره کافی داشته است تاریخ فوت خان میرزا در تاریخ اردبیل به نقل از نسخه خطی احیاء الدائر فی القرن العاشر ۹۷۹ قید شده است. وی گاهی شعر می‌گفته؛ از اوست:

شد سینه‌ام پر خار غم شبها خیال آن پری مستانه می‌آید درون ترسم که بیدارش کند
به نوشته صادقی تحصیل هیئت و معمارا به انتها رسانیده بوده، بیت زیر را در ثبات استمرار فراق محبوب خود بسیار مناسب گفته است:

من که بیخود می‌شدم گر می‌شنیدم نام هجر آمد آن روزی که عمری بی‌تو باید زیستن
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷ - مجمع الخواص، ص ۶۳ - ۶۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۲)

خطایی صفوی

شاه اسماعیل اول پسر سلطان حیدر و سردودمان سلسله صفویه است وی روز ۲۵ رجب سال ۸۹۲ در اردبیل تولد یافت و دوم رمضان ۹۰۷ در تبریز به تخت سلطنت نشست و

به سال ۹۰۸ لقب شاه را برای خود انتخاب نمود و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در سراب آذربایجان جهان را بدرود گفت و در اردبیل مدفون شد.

وی از سخنوران اوایل سده دهم به شمار می‌رود و اشعاری به پارسی و ترکی آذربایجانی سروده است. در شعر خطایی و گاهی اسماعیل تخلص می‌کند. به نوشته مرحوم تربیت «دیوان مرتب و چندین مثنوی به عناوین ده‌نامه و نصیحت‌نامه و مناقب‌الاسرار و بهجة‌الاحرار دارد».

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه شادروان حاجی حسین نخجوانی موجود است: (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۲)، از اوست:

دل کشته آن موی که بر روی تو افتد جان کشته آن چین که برابر وی تو افتد
بی‌خوابم از آن خواب که در چشم تو بینم بی‌تابم از آن تاب که بر موی تو افتد
در این مخمس غزل خواجه حافظ را تضمین کرده است:

تو آن گلی که خراب تو گل‌لذارانند اسیر بند کمند تو شهسوارانند
به بند دانه و دامت چو من هزارانند «غلام نرگس مست تو تاجدارانند»
«خراب باده لعل تو هوشیارانند»

تو با کرشمه و ناز و گدا به عجز و نیاز
کنون که صاحب حسنی به حسن خویش بناز
تو را رقیب و مرا شد سرشک محرم راز
«تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز»

«وگر نه عاشق و معشوق راز دارانند»

رسید موسم گل عیش و کامرانی کن گذشت عمر گرانی به من روانی کن
خلاف زاهد مکار تا توانی کن «در آبه میکده و چهره ارغوانی کن»
«مرو به صومعه کآنجا سیاه کارانند»

سپاه خال و خطت می‌کنند غارت دین نشسته ابرو و چشمت ز گوشه‌ها به کمین
کشیده صف زختا تا به روم لشکر چین «گذار کن چو صبا بر بنفشه‌زار و بین»
«که از تطاول زلفت چه سوکوارانند»

بین که مردم چشمت چو آهوی صیاد ز خال دانه و زنجیر زلف دام نهاد

زخال و دانه «خطایی» چنین به دام افتاد «خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد»
«که بستگان کمند تو رستگارانند»

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد

گچنان خوب است ماه عارض و چاه زنخدانش

که یوسف مبتلا گشته ست و اسماعیل قربانش
(اسناد و مکاتبات تاریخی او همراه با یادداشتهای تفصیلی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی
تحت عنوان «شاه اسماعیل صفوی» در بهمن ماه ۱۳۴۷ از طرف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
به طبع رسیده است).

شاه طهماسب اول و القاص میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا فرزندان شاه اسماعیل
صفوی و همه ادیب و صاحب ذوق بوده اند.

دیوان شاه اسماعیل به تصحیح تور خان گنجه‌ای استاد زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه
ناپل، استاد فارسی مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه لندن بسال ۱۹۵۹ در ۵۴ + ۱۶۳ صفحه
بوسیله انتشارات مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه ناپل در رم به چاپ رسیده است.

آقای عباس زریاب در راهنمای کتاب شماره ۴ سال سوم (آبانماه ۱۳۳۹) نوشته اند:

همه می دانند که مؤسس نامدار سلطنت صفوی در ایران هم جنگجوی بی باک هم
فرماندهی دلیر و هم رهبر و مرشد مذهبی و تصوف بوده است. این جمع میان سلطنت
ظاهری و ارشاد معنوی در خاندان صفوی از دوره شیخ جنید جد شاه اسماعیل آغاز شد و
از همان زمان بقول مؤلف عالم آرای امینی سجاده تقوی را غاشیه زین و خرقة پرهیز را قبای
خونریزی و عصای زهادت را نیزه جلادت ساخته بودند.

اما شاه اسماعیل برای اجرای مقاصد خود غیر از خرقة درویشی و شمشیر خسروانی از
بیان شعری نیز استفاده می کرد، گر چه برای بیان احساسات عشقی خود غزلهای لطیف
میسرود برای تهییج و اغراء پیروان جانباز خود اشعار تعلیمی و حماسی نیز میگفت. به
سلطان سلیم شعر عربی می نوشت و بحب علی علیه السلام افتخار میکرد و میگفت:

نحن اناس قد غدا طبعنا حب علی بن ابیطالب

فلعنة الله على العائب^۱

عیننا الناس علی حبه

بگفته یوسف بیگ وزیروف در کتاب «Azerbaijan edebiyatına bir nazar s. 31»

و نقل سعدالدین نزهت ارگون در مقدمه دیوان خطائی ص ۱۲ دیوان فارسی او در تبریز چاپ شده است.

اما اشعار ترکی او بدون تردید مهمترین آثار شعری اوست. زیرا باین زبان است که فدائیان و جنگجویان خود را که ترکمانان آسیای صغیر و شام و عراق بودند مخاطب میسازد، و با آنان سخن میگوید و نفوذ معنوی فوق العاده خود را در دل آنان جای گزین میسازد، چنانکه هم اکنون نیز علویان و شیعیان غالی آسیای صغیر و بکتاشیان و پیروان اهل حق او را مرشد و پیر خود میدانند و در اشعار هجائی خود تخلص خطائی را با احترام شاه اسماعیل بکار میبرند.

بحث تحقیقی درباره اشعار شاه اسماعیل را عالم ایرانشناس مشهور پر فسور مینورسکی در مجله مدرسه تحقیقات شرقی و افریقائی (BSOAS) در سال ۱۹۴۲ آغاز کرد و در آنجا درباره نسخ خطی دیوان او و وزن و لغت و مضامین شعر او به بحث پرداخت و در آخر منتخباتی با ترجمه انگلیسی آورد.

مینورسکی در این مقاله لزوم طبع انتقادی دیوان خطائی را یادآور میشود، ولی موقعی بود که دنیا در آتش جنگ میسوخت و بقول خودش جهان چون موی زنگی در هم آشفته بود و انجام این آرزو محال مینمود. بهمین جهت او بدرج مقاله تحقیقی خود اکتفا کرد و آرزو نمود که شاید مقاله او راه را برای دانشمند جوانی که در روزگار بهتری خواهد زیست تمهید کند. در سال ۱۹۴۶ کتابی بنام Hatayl Divani Sah Ismail Safavi, Ebedi Hayati ve NefesLeri (دیوان خطائی، زندگی ادبی شاه اسماعیل صفوی و اشعار هجائی او) از طرف سعدالدین نزهت ارگون در استانبول بطبع رسید ولی خود او در صفحه ۱۳ کتاب مذکور میگوید که از نسخ خطی دیوان شاه اسماعیل نتوانسته است استفاده کند، بلکه این دیوان را از مجموعه ای که در کتبخانه ملت جزو کتب علی امیری بشماره ۶۳۱ موجود است و نیز از مجموعه های متفرقه دیگر بوجود آورده است. آنچه بحقیقت متعلق بخود شاه اسماعیل است در این

۱ - و سلیم در جواب نوشت:

بغض الذی لقب بالصاحب
فلعنة الله على الكاذب

ما عیبکم هذا ولکنه
و کذبکم عنه و عین بته

دیوان کم است و بقیه اشعار هجائی شایع میان بکتاشیه‌ها و علویان آناتولی است که چنانکه گفتیم تخلص خطائی را با احترام شاه اسماعیل بکار میبردند.

هیچکس برای تحقق دادن بآرزوی پرفسور مینورسکی سزاوارتر از آقای تورخان گنجه‌ای نبود که بانجام این کار کمر همت گماشت و دیوان فعلی را که بر پایه قدیم‌ترین نسخه شناخته شده یعنی نسخه پاریس مورخ سال ۹۴۸ هجری است، با مقایسه با نسخه‌های موزه بریطانی و نسخه‌ای دیگر از کتابخانه پاریس و نسخه واتیکان و نسخه خطی ملکی خود مینورسکی و با اضافه نسخه بدلها در آخر کتاب چاپ کرد و کتاب را نیز به مینورسکی اهداء کرد.

از زمان شاه طهماسب بعد دربار صفویان از نظر دینی تحت نفوذ روحانیان بزرگی مانند محقق کرکی و شیخ بهائی و مقدس اردبیلی و میرداماد و علامه مجلسی در می‌آید و آثار غلو و افراط درباره حضرت امیر و ائمه اثنا عشر و حتی خود مؤسسان سلطنت صفوی بتدریج از میان می‌رود و بهمین دلیل در نسخ متأخر دیوان شاه اسماعیل اشعار مربوط با ینگونه عقاید نیز درج نمی‌شود و فقط در نسخه پاریس یعنی نسخه اساس طبع آقای گنجه‌ای است که از ینگونه اشعار دیده می‌شود.

در این دیوان در عین آنکه اشعاری در مدح پیغمبر اسلام (ص) و فضل و برتری او بر علی (ع) و دیگر امامان دیده می‌شود به اشعاری بر می‌خوریم که در آن علی (ع) را خالق آسمان و زمین و ملایک و همدم خدا و اول و آخر و سر ولایت و پیدا آورنده ما از عدم بوجود میداند (صفحه ۱۶-۱۷) و نیز خود را سرحق و خضرزنده و عیسی مریم می‌خواند (صفحه ۱۸). از مطالعه این دیوان معلوم می‌شود که اتهامات مخالفان خاندان صفوی چندان بی اساس نبوده است. مثلاً عیدخان اوزبک در نامه خود بشاه طهماسب، صفویه را متهم می‌سازد که مردم را بسجده خود وا داشته‌اند و بهمین جهت آنان را کافر شمرده است (احسن التواریخ روملوص ۲۳۱). ادعای عیدخان تهمت محض نیست، زیرا شاه اسماعیل صریحاً بکنججویان ترکمان دستور می‌دهد که باو سجده کنند:

اللّٰه دینک غازیلر دین شاه منم

قارشو کلونک سجده قیلونک غازیلر دین شاه منم

اسیرادن بری کلونک نوروزاید ینک شاه تیونک

هی غازیلر سجده قیلونک غازی لار دین شاه منم^۱

و نیز آنچه مؤلف عالم آرای امینی در حق شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل میگوید:^۲

«جهال روم که زمره ضلال و جنود شیاطین خیال بودند ناقوس دعوی باطل نصاری را بر بام دیر عالم زدند و چون امت غاویه ثالث ثلاثه خود را مستحق عقوبت و نکال هاویه کردند، شیخ جنید را بمجاهره اله و ولدش را ابن الله گفتند تکاد السموات تیفطرن و تنشق الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا و ماینبغی للرحمن با آنکه بچشم عیان لاشه زبونش را آغشته خاک و خون دیدند هو الحی لاله الا هو در ثنائش گزیدند...» افترا نیست زیرا خود شاه اسماعیل گوید:^۳

عین اللهم عین الله
گل ایمدی حقی گورای کور گمراه
منم اول فاعل مطلق که دیرلار
منم حکمده دور خورشید ایله ماه
در غزل دیگری خود را «نور خدا و ختم انبیاء و مرشد کامل و ملبس بلباس آدم و خلیل الله» می داند (صفحه ۶- ۱۵۵).

با اینهمه در اشعار دیگر خود را «بنده مسکین خدا» میخواند و خود را فقیر و گناهکار و دلش را مملو از ترس خدا میداند. اشعاری دارد که در آن خود را خادم ائمه اطهار قلمداد می کند و چند غزل در مناجات و توحید دارد.

این تضاد و تناقض هم مربوط به پستی و بلندی دوران حیات پر حادثه و ماجرا جویانه او که گاهی پادشاه شروان و علاءالدین ذوالقدر و شکیب خان از یک را شکست میدهد و گاهی از سلطان سلیم شکست میخورد و یاران جانبازش در پیش چشمش بخاک و خون میغلطند و زن محبوبش در دست دشمن اسیر می افتد و هم راجع بتحولات دائمی و باطنی روحی سرکش و پر اضطراب و غیر قانع تواند بود.

این دیوان^۴ شاید پس از صفوة الصفاى ابن البرزاق دومین سندی باشد که بسیادت صفویه در آن اشارت رفته است. تحقیق در جعلی بودن نسب نامه صفویه اولین بار از طرف احمد کسروی تبریزی در رساله «شیخ صفی و تبارش» بعمل آمد و بعد پروفیسور زکی ولیدی

۲- نسخه فاتیح ورق ۱۳۹ A

۱- صفحه ۲۲.

۳- صفحه ۱۲۹

۴- در صفحه ۱۸ باین شعر بر میخوریم:

اون ایکی اسمون من داخ بیریم

آنسام دور فاطمه آنسام علی دور

طوغان مقاله‌ای منتشر کرد.

در حالی که مستند تحقیقات کسروی نسخ متاخر کتاب صفوة الصفا بود. زکی ولیدی طوغان از دو نسخه کهنه مقدم بر سلطنت صفویه استفاده کرده است یعنی نسخه لیدن مورخ ۸۹۰ و نسخه آیاصوفیا مورخ ۸۹۶. در نسخه آیاصوفیا صریحاً جد شیخ صفی را «عواض ابن بیروز الکردی السنجانی» می‌گوید و بعد بلافاصله می‌نویسد: «چون نسبت بیروز با کرد رفت». در نسخه‌های تازه‌تر که در دست کسروی بوده است این را عوض کرده نوشته‌اند «و چون بیروز را در ذکر نسب رفت».

برای جعلی بودن نسب نامه و اضافه شدن آن در زمانهای بعد بکتاب صفوة الصفا، زکی ولیدی دلیل دیگری یافته است و آن اینکه در نسخه آیاصوفیا از داستان حج صدرالدین در زمان سلطان برقوق در سنه ۷۷۰ که منجر بگرفتن نسب نامه سیادت از فیروز یا بیروز تا امام موسی کاظم (ع) است سخنی نیست معلوم است که این داستان را بعداً افزوده‌اند زیرا اولاً تألیف صفوة الصفا در سال ۷۵۹ هجری اتفاق افتاده است. پس چگونه از حج سال ۷۷۰ در آن ذکری تواند بود و در ثانی سلطنت برقوق در مصر از ۷۸۴ هجری تا ۸۰۱ بوده است نه در ۷۷۰. گفتیم دیوان دومین سندی است که در آن سیادت صفویه اشاره شده است. مؤلف عالم آرای امینی به «حسب منیع و نسب رفیع و جمال اصیل» حیدر اشاره میکند ولی پیدا است که مقصود او انتساب او به شیخ صفی‌الدین است نه سیادت او، زیرا گوید: «غرض از این بیان آنکه شیخ حیدر هر چند به مشایخ کرام شرف انتساب تمام کرده بود چون افعال و در اوضاع وظایف اتباع نسپرده مضمون این مقال او را حسب حال آمد.

لئن غمزت بآباء مضوا سلفا لقد صدقت ولكن یئس ما ولدا»^۱

آقای گنجه‌ای که در ترکی چغتائی خصوصاً و در ادبیات ترکی عموماً از بهترین متخصصین محسوب هستند و آثار و مقالات علمی او مورد استناد ترک‌شناسان شرق و غرب است جلد دوم برای این دیوان تهیه دیده‌اند که در آن نکات زیباشناسی و ادبی و تاریخی آن را توضیح داده‌اند و ما امیدواریم که هرچه زودتر بجمال طبع آراسته شود و علاقه‌مندان را محظوظ و مستفید گرداند.

(تحفة سامی، ص ۸ - روضة السلاطین، ص ۶۷ - ۷۰ - مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۳ - صبح گلشن، ص ۱۵۲ - ۱۵۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۶ - ۱۳۷ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۹۲ - لغتنامه دهخدا «اسماعیل» ص ۲۵۵۰ - ۲۵۶۰)

رابط اردبیلی

مشهور به شاه کاظم از سخنوران سده یازدهم اردبیل بوده. طبعش خالی از لطف نیست.
از اوست:

آنم که در سرم هوس تخت و تاج نیست محتاجم و به هیچ کسم احتیاج نیست

گفتی رفتی به آستان تو که نه مستم خواندی به نرگسان تو که نه
گفتی دل و جان به جای دیگر دادی ای جان و دلم قسم به جان تو که نه
در صحف ابراهیم نوشته شده است که رابط به هند آمده درویشانه می زیست تا فوت شد.
(تذکره نصرآبادی، ص ۳۸۲ - روز روشن، ص ۲۳۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۵)

راغب اردبیلی

میر یوسف نام داشته «سیدی عاشق پیشه بود. گویند در حین وفات معشوق در بالین
یافته این شعر از مطلع خاطرش تافته، به عالم بقا شتافته است»:

ای دل قرار گیر نه وقت طپیدن است ای دیده خون مبارکه هنگام دیدن است
می در قدح کنید حریفان و گل به جیب رسم عزای ما نه گریبان دریدن است
(آتشکده آذر، ص ۲۹ - نگارستان سخن، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷)

سالم اردبیلی

از سخنوران پیرامون سده یازدهم هجری است. مرحوم تربیت این بیت را در جُنگی مورخ
۱۱۲۵ به نام او دیده است:

آینه در کفت دل فولاد اگر نداشت پیش رخت چگونه سپر کرد سینه را
(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۳)

سامی صفوی

ابوالنصر سام میرزا دومین فرزند اسماعیل صفوی است وی با برادرش بهرام میرزا از یک مادر بودند. سام میرزا روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۹۲۳ در منزل دز آورد مراغه متولد شد و پس از نشو و نما مکرر علم عصیان و مخالفت برافراشت و سرانجام به سال ۹۶۹ مورد خشم قرار گرفت و در قلعه قهقهه زندانی شد و به تاریخ ۹۷۵ در اثر زلزله جان به جان آفرین تسلیم کرد.

عبدی بیگ شیرازی متخلص به نویدی (متوفی ۹۸۸ ه.ق) در تاریخ تکملة الاخبار ضمن وقایع سال ۹۷۵ هجری حادثه مرگ سام میرزا چنین شرح می‌دهد: «و هم در آن ایام در قلعه قهقهه در منزلی که سام میرزا و اولادش می‌بودند و به حسب اتفاق پسران القاص میرزا سلطان احمد و سلطان فرخ جمع گشته صحبتی می‌داشتند زلزله عظیمی روی نمود و آن منزل بر سر ایشان فرود آمد و مجموع هلاک شدند و این بنده این قطعه را برای ضبط تاریخ به نظم آوردم:

به تاریخ جهان زد قهقهه کبک خرامنده

که نبود دایما جام بقا اندر کف ساقی

چو گفتم چیست حال «سام» و تاریخش چه می‌گویی

بگفتا در جوابم «دولت طهماسب شه باقی»

(۹۷۵)

این ماده تاریخ در کتاب دانشمندان آذربایجان و... به شکل محرف «دولت طهماسب شد باقی» ضبط و در نتیجه تاریخ زلزله و مرگ سام میرزا ۹۷۴ قید شده است. و همچنین خطای مؤلف قاموس الاعلام که تاریخ مرگ او را ۹۳۹ نوشته در ریحانة الادب نیز راه یافته است.

سام میرزا در خدمت خواجه محمد مومن فرزند خواجه عبدالله مروارید درس خوانده است. خط تعلیق و شکسته را بسیار خوب می‌نوشته و خود شعر می‌گفته است. تحفه سامی از تألیفات اوست که در مدت ۱۱ سال (۹۵۷-۹۶۸) تألیف شده و (طبق چاپ همایونفرخ) مشتمل بر شرح حال ۷۱۳ نفر از شاعران معاصر خود اوست.

مرحوم تربیت نسخه‌یی از دیوان او را که شامل ۶ هزار بیت بوده دیده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

کند سگت ز وفا میل دوستداری ما عجب که عار نمی‌آیدش ز یاری ما

پا بوس سگ یار نگویی هوسم نیست دارم هوس اما چه کنم دسترسم نیست

به دل غمی ست مرا از سپهر کج رفتار که نیست چاره آن غیر مرگ آخر کار

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

رباعی:

خون در جگرم زلزل جان پر ور توست تنگی دلم ز حقه گوه‌ر توست
هر تارز کاکلت جدا فتنه‌گری ست حاصل که تمام فتنه‌ها در سر توست

هرگاه که عشوه آن دل آویز کند عاشق ز بلا چگونه پرهیز کند
باد است نصیحت کسان در گوشم اما بادی که آتشم تیز کند

غزل:

ای همجو پری از من دیوانه رمیده نی با تو سخن گفته و نی از تو شنیده
ای وای بر آن عاشق محروم که هر روز صد بار تو را دیده و گویا که ندیده
آزرده شد از چشم من امشب کف پایت دردا که کف پای تو را چشم رسیده
مرغ دل «سامی» به هوای سرکویت در دام بلا مانده و یک دانه نچیده
وی هنگام خاتمه تذکره خود قصیده‌یی در مناقب حضرت علی (ع) ساخته و ضمن آن با
ایما و اشاره از وضع خود اظهار دلتنگی کرده است.

قصیده:

خوش است گشت چمن بانگار، فصل بهار
 که گشت روی زمین چون بهشت دیگر بار
 به سوی باغ گذر کن نظر به سرو افکن
 که یاد می‌دهد از قدّ یارِ گل رخسار
 چو بلبل از برِ گل یک زمان مشو غافل
 چو سرو از طرف جوی پای باز مدار
 چرا که عمر چو باد بهار می‌گذرد
 غنیمت است دمی صحبت گل و گلزار
 سپیده دم گذری کن به سوی باغ و بین
 که روح بخش بود چون نسیم باد بهار
 گل است خسرو خوبان و بلبلش شاعر
 زهی طراوت حسن و لطافت گفتار
 به گرد عارض گل قطره قطره باران
 چو گلر خان که ببندند لؤلؤی شهوار
 دگر به باغ ز خجالت شکوفه سر نزنند
 اگر زنده مه من گل به گوشه دستار
 زیان گشاد به گل بلبل این سخن می‌گفت
 بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار
 دمید سبزه‌تر در چمن چو خطّ بتان
 به تازگی ست چمن را طراوت از رخ یار
 جهان بدین صفت اما چه سود، چون خاطر
 به مردمی نبود فارغ از غم و آزار
 دمی فراغت خاطر نبوده است مرا
 همیشه باغم و درد است خاطرِ افکار

ز حادثات جهان جمله درد و رنج کشم
 به مقتدای جهان درد خود کنم اظهار
 برم پناه به شاهی که از شرف مه و مهر
 بر آستانه قدرش ستاده لیل و نهار
 شه سریر ولایت علی ابوطالب
 که کرده‌اند سلاطین به شاهش اقرار
 خلیل خوان و مسیح‌ادم و محمد خلق
 سکندر آیت و جمشید فرّ و ماه قدر
 نشد ز بهر کس دیگر این سخن تکرار
 ز بعد احمد مرسل نبوده احبابش
 محبّت تو اگر در دل همه بودی
 یقین که خالق بیچون نیافریدی نار
 تو را چو حضرت حق وصف گفت در قرآن
 کسی چگونه کند وصف آن شه ابرار
 اگر چه گشت مطوّل سخن بیا «سامی»
 ز شعر «حالی» این بیت حسب حال بیار
 «اگر چه گفتن بسیار نیک نیست ولی
 چو در ثنای تو باشد نکو بود بسیار»
 شها گناه بسی کرده‌ام در این عالم
 ولیک هست امیدم به حضرت غفار
 که روز حشر شفیع شوی ز روی کرم
 چرا که هست گناهم برون ز حد شمار
 همیشه تا به چمن گل زند سرا پرده
 مدام تا که شکوفه درم کند ایثار

محب آل علی باد سرفراز جهان

عدوی آل علی باد پست و خوار و نزار

(تحفه سامی، نصیح رکن الدین همایونفرخ، مقدمه، ص ۳۷۷ - ۳۸۰ - روضة السلاطین، ص ۷۱ - مجمع الخواص، ص ۲۴ - آتشکده آذر، ص ۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۶ - ۱۷۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۵۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۲۵۸)

سعدالدین وراوینی^۱

از دانشمندان و سخنوران سده هفتم هجری و از ملازمان و نزدیکان خواجه ابوالقاسم ربیب الدین هارون فرزند علی فرزند ظفر دندان (وزیر اتابک ازبک فرزند محمد فرزند ایلدگزار اتابکان آذربایجان که از سال ۶۰۷ تا ۶۲۲ در آذربایجان واران سلطنت داشت) بوده است. مرزبان نامه را از طبری به فارسی برگردانیده و به نام خواجه ربیب الدین موشح ساخته است. و همانطوریکه علامه قزوینی در مقدمه همین کتاب اشاره نموده است: «الحق در عذویت انشا و سلاست عبارت و روانی کلام کمتر کتابی بدان پایه می رسد».

سعدالدین مانند اکثر دبیران و دانشمندان زمان خود شاعر هم بوده و موقع تسلیم کتاب به خواجه ربیب الدین این قطعه را سروده است:

وزیر عالم عادل ربیب دولت و دین

ایسا به طوع فلک طاعت تو ورزیده

هر آنچه بسته ضمیر تو عقل نگشوده

هر آنچه دوخته رای تو چرخ ندریده

زبس که در شب شبهت فکنده پر تو صدق

چو صبح رای تو بر آفتاب خندیده

۱ - درباره «وراوی» یاقوت در معجم البلدان، ج ۸، ص ۴۳۱ می نویسد:

شهر کوچک و پر نعمت و خوش آب و هوایی است که در کوههای آذربایجان بین اردبیل و تبریز قرار دارد و آن ولایت ابن بشکین، یکی از امیران آن ناحیه است و بین وراوی و اهر یک منزل فاصله می باشد. حمدالله مستوفی، وراوی را مشکین معرفی کرده است (نزهت القلوب، ص ۹۴) و «شفی» آنجا را با «وراوین» زادگاه سعدالدین یکی دانسته است (مقدمه مرزبان نامه). امروز مشکین نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی خیاو (مشکین شهر) است. شاعران معدود این شهرستان به اعتبار سوابق تاریخی جزو سخنوران اردبیل ذکر شده اند.

میان خاک سیه زرّ سرخ آمده بار
 ز ابر رحمت تو هرکجا که باریده
 هر آرزو که بدان گشته کام جانها خوش
 کف کریم تو پیش از سؤال بخشیده
 هنر به عهد تو زان پس که دیده قحط کرم
 میان روضه ناز و نعیم غلتیده
 تویی و طبع تو کز غایت روانی او
 بر آتش حسد آب حیات جوشیده
 ز دستبوس تو تمکین ندیده منشی چرخ
 که گاه خطّ و گهی خامه تو بوسیده
 به ذوق عقل توان یافت شور بختی آن
 که او مشارع جاه تو خواست شوریده
 وفاق رای تو گر نسپرد رواست که هست
 همیشه دامن ظلمت ز نور درچیده
 بزرگوارا این بکر را که آوردم
 برون ز پرده فکرش تمام بالیده
 به زیر دامن اقبال بنده پرور تو
 به محض خون دل خویش پرورانیده
 ز بهر زیور او تا زمانه عقد کند
 به جای آب من از دیده خون چکانیده
 جهان به جای دِرم بی دریغ بر سر او
 نثار کرده کواکب سپهر بر چیده
 نگه به زلف ورخش کن که روشن است امروز
 زمانه را به سواد و بیاض او دیده
 طمع نمی‌کنم اندر گرانی کاوینش
 عروس اگر چه جمیل است و شوی نادیده

که هست جود تو پیش از نکاح او صد بار
 هزار مهر المثلش به من رسانیده
 به هیچ پوشش تشریفم این مقابل نیست
 که نیست نیک و بدش بر تو هیچ پوشیده
 که داندش چو تو زابنای دهر قیمت عدل
 که نه فروخته‌اند این متاع و نخریده
 به آستان تو پیوستنش مبارک باد
 پی حوادث از روزگار ببریده
 این مترجم و سخنور زبردست از ریب‌الدین وزیر به مناسبت تأسیس کتابخانه مسجد
 جامع تبریز نیز تجلیل نموده و در صفحه ۲۹۷ مرزبان نامه چنین نوشته است:
 «جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دارالکتابی در او وضع فرمود...»
 (مرزبان نامه، تصحیح علامه قزوینی ص ۲، ۳۰۲ - ۳۰۳ - از سعدی تا جامی، ص ۳۷۸)

سلامی اردبیلی

از شاعران سده دهم و از نزدیکان صدرالدین خان فرزند معصوم بیگ بوده است.
 صاحب مجمع‌الخواص می‌نویسد: «از قضا روزی با عده‌یی از شعرا به خصوص با مولانا
 حزینی گیلانی... صحبت شاعرانه می‌کردیم، در این اثنا مولانا سلامی داخل شد و شروع کرد
 به فتح باب کردن برای دخل شعر.

حزینی از روی تعجب پرسید: شما شاعرید؟ اسمتان چیست؟ گفت آری بیت‌های مشهور
 دارم. حزینی گفت جسارت می‌کنم پس فلاکتان‌کو؟ یاران در شگفت شدند ولی به مولانا
 مذکور فرقی نکرد و چون خجالت نمی‌کشید شروع کرد به شعر خواندن. قضا را قصیده
 بردیه‌یی گفته بود، باز مولانا حزینی گفت: شعر خنک هم می‌گویید... از اوست:

هجراں بدان رسید که هر چند می‌دهم دل را به وصل مژده تسلی نمی‌شود
 رفیقی داشت که با نداشتن طبع شعر کلامی تخلص می‌کرد حریفان این بیت را درباره آن
 دو خوب گفته بودند:

سلام کلامی، کلام سلامی

دو چیزند بدتر ز تیر حرامی

(مجمع الخواص، ص ۲۷۹ - ۲۸۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۲ - ۱۸۳)

شیخی اردبیلی

تاریخ زندگیش روشن نیست. شادروان تربیت از تذکره ریاض الشعراي واله داغستانی که در تاریخ ۱۱۶۱ تألیف شده این بیت او را نقل کرده است:

«شیخی» ز نامه عمل مامپرس از آنک ما ز آب دیده نامه اعمال شسته ایم

(روز روشن، ص ۳۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰)

صدر اردبیلی

شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی. روز عید فطر سنه ۷۰۴ ولادت یافت و پس از رحلت پدر بزرگوارش (۷۳۵) مدت ۵۹ سال به ارشاد عباد اشتغال داشت و حظیره متبرکه صفویه از آثار اوست و آن عمارت عالی را در مدت ده سال به اتمام رسانید و نظام و نسق آن روضه از حفاظ و خدام و... سایر متعلقات همه او قرار داد و طالبان، ایثار فراوان آوردند همه را در اخراجات آن بقاع خیر صرف کرد. وی به سال ۷۹۴ در حالیکه نود سال داشت رحلت نمود.

سلطان خواجه علی و شیخ شهاب الدین و شیخ جمال الدین اولاد ذکور او بودند؛ شاه قاسم انوار از جمله مریدان وی بوده و این چند بیت در سوکش سروده است:

صدر ولایت که نقد شیخ صفی داشت قرب نود سال بود رهبر این راه

جانش به وقت رحیل عطسه زدو گفت یا ملک الموت قد وصلت الی الله

سوخته شد قاسمی ز فرقت خواجه صبر کن اندر فراق صبرک لله

مؤلف حبیب السیر در کرامت و مقام او داستانهای نقل کرده و صاحب تاریخ عالم آرای

عباسی نیز مطالبی نوشته است.

شیخ طبع نظم داشته؛ از اوست:

صوفی صافی دلم ساز انا الحق می‌زند نه به تقلید و ریا الله مطلق می‌زند
 باده‌های لایزال خوردم از خم صفا هایشی این دلم بر طاق ازرق می‌زند
 هر که او طالب بود روزی به مطلوبی رسد هر که طالب نبود او از دور ببق می‌زند
 جرعه‌ی نوشیده‌ام روزالست از دست حق تا ابد جان و دلم الله صدق می‌زند
 هر که او مرشد ندارد کی تواند راه رفت پر تیغ معرفت بر فرق احمق می‌زند
 گر تو خواهی بشنوی سر انا الحق هر زمان «صدر دین بن صفی» دایم دم از حق می‌زند

(حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۰-۴۲۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴-۱۷ - سلسله‌النسب صفویه، ص ۳۹-۴۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۸-۲۲۹)

صفی‌الدین اردبیلی

شیخ صفی‌الدین اردبیلی از مشاهیر عرفای آذربایجان بود به سال ۶۵۰ تولد یافت و پس از طی مراحل رشد به منظور دیدار مشایخ راهی شیراز شد و با ظهیرالدین فرزند و جانشین شیخ نجیب‌الدین بزغوش و رکن‌الدین بیضاوی و شیخ سعدی و سایرین ملاقات کرد و به راهنمایی آنان طالب شیخ زاهد گیلانی شد و سرانجام ارادت وی را گزید و با دختر وی بی‌بی فاطمه ازدواج کرد و به سال ۷۰۰ خلیفه و جانشین شیخ زاهد گشت و صبح دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ در ۸۵ سالگی در اردبیل وفات یافت و همانجا دفن شد. حمدالله مستوفی درباره‌ی شیخ می‌نویسد: مردی صاحب وقت بود و قبولی عظیم داشت.

ادوارد برون می‌نویسد:

«تاریخ ثابت می‌کند که شیخ صفی‌الدین عزلت‌گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته‌اند فی‌الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت بوده است. وزیر بزرگ رشیدالدین فضل‌الله به ادعیه و شفاعات او توجه داشت و این معنی از مجموعه‌ی رسائل او و از دوره‌ی یکی که یکی به شیخ نوشته و در دیگری توصیه‌ی درباره‌ی شیخ کرده است معلوم می‌شود». درباره‌ی نسب حضرت شیخ و احوال طفولیت و مراحل طلب و کمالات و شهرت و عظمت و ملاقات او با شیخ زاهد گیلانی و کلمات و نصایح و تحقیقات و توضیحات وی بر بعضی از آیات و احادیث و سیرت و کیفیت رحلت شیخ و... ابن بزاز در

«صفوة الصفاء» و حافظ حسین کربلایی در «روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۷۰» و شیخ حسین در «سلسلة النسب» و عبدالکاظم محمد اردبیلی در کتاب «صفوة الآثار فی اخبار الاخیار» که سال ۱۱۱۸ به نام شاه سلطان حسین تألیف شده (نسخه‌ها، ج ۲، ص ۸۷-۸۸) مطالب مشروحی نوشته‌اند.

درباره سیادت او عقاید مختلف است بعضی او را شافعی سنی و برخی سیدعلوی و شیعه دانسته‌اند. از جمله ابن بزاز در مقالات از شیخ صدرالدین موسی نقل می‌کند که «شیخ صفی فرمود در نسب ما سیادت هست لیکن سؤال نکردم که علوی یا شریف و مشتبه بماند» صاحب روضات الجنان در مورد سیادت شیخ چنین می‌نویسد:

«حضرت مخدومی ادام‌الله برکاته می‌فرمودند که از ثقات به ما رسیده که در زمان حضرت سلطان صفی‌الدین نسب آن عالی حضرت ظاهر و باهر بود، فاما حضرت مشارالیه در اظهار آن نمی‌کوشیدند، بعضی از احباب از ایشان سؤال کردند که شما را چرا خوش نمی‌آید از اظهار این نسب عالی؟ فرمودند از روی هضم نفس که ما به کدام عمل شایسته و بایسته خود را توانیم به این دودمان نامی گرامی نسبت داد» (ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۵) ولی بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی ص ۲۶۹ در این زمینه نوشته است که «از قرار معلوم شیخ صفی... شیعه نبود زیرا حمدالله مستوفی اهالی اردبیل را شافعی و مرید شیخ صفی‌الدین می‌خواند».

در این مورد بدین مختصر اکتفا می‌شود برای اطلاع بیشتر به کتاب «شیخ صفی و تبارش» نوشته کسروی و «لغتنامه دهخدا» ذیل ماده صفویه مراجعه شود. معاصران شیخ:

به نوشته هدایت «معاصران آن بزرگوار از مشایخ عظام: ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی و شیخ عبدالرزاق کاشانی و اوحدالدین مراغه‌یی و شیخ محمود شبستری و میر حسین سادات هروی. و از علمای عظام: قاضی ناصرالدین بیضاوی و جمال‌الدین حلی. و از سلاطین: سلطان غازان خان بن ارغون و سلطان محمد خداپنده. مریدان وی بیشتر از صد هزار بوده است».

تألیفات او:

در فهرست نسخه‌های خطی نگارش آقای احمد منزوی (ج ۲، ص ۱۷۹۹) کتب و

رسالاتی به شرح زیر به شیخ صفی نسبت داده شده است:

- ۱- تحقیقات (مستفاد از الذریعه، ج ۹، ص ۶۱۴)
 - ۲- شرح ابیاتی از مثنوی، ظاهراً از شیخ صفی الدین است چه گفتار از «صفوة الصفا» گرفته شده. گزارش دهواندی بیت است و نسخیهی از آن در کتابخانه امیرالمؤمنین نجف به شماره ۴۸۵ مورخ ۱۰۹۹ هست (یادداشت‌های سید عبدالعزیز طباطبایی)
 - ۳- صلة الفقیه.
 - ۴- فنا و آن چنین شروع می‌شود تحقیق شیخ صفی الدین بن اسحاق.
- چنانکه فرمود فنا سه قسم باشد... نسخیهی از آن در دانشگاه تهران به شماره ۴۲۰۹/۴ نستعلیق سده ۱۳ هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۱۸۴)

غزلیات شیخ:

این غزلیات که از نتایج ضمیر منیر اوست از کتاب سلسله‌النسب صفویه نقل شده است:

می‌نوش کن مدام که می‌را عدیل نیست . وز هیچ شربتی به جهانش بدیل نیست
 جلاب سلسبیل چو موقوف وعده‌یی ست . حالی به نقد باده کم از سلسبیل نیست
 وصف مزاج آن حق اگر زنجیل گفت . در باده سرهاست که در زنجیل نیست
 گر عاقلی به عقل حکیمانه نوش کن . ور غافلی مخور تو که آب سیبیل نیست
 میخواره را به آتش اگر ترس می‌دهند . می‌دان که جز ماثبه نار خلیل نیست
 در مدح می‌منافع للناس آیت است . نیکو بخوان که منفعت او قلیل نیست
 میخوار گیس عیب «صفی» در جهان و بس . منت خدای را که لثیم و بخیل نیست

تا دلم نقش خیال صورت روی تو بست

همچو صورتگر به محشر در میان آتش نشست

چون سیاوش این سویدای دل سودا زده

خویشتن را زد بر آتش لیکن از آتش برست

چون خلیل الله به یاد آن لب و رخسار و خط
 در میان آتش و آب و گل و ریحان نشست
 آزر، از عکس خلیل چهره‌ات دیدی به خواب
 همچو ابراهیم نقش روی بتها می شکست
 و چون رویت قبله‌یی در کعبه بودی، بی خلاف
 در زمان جاهلیت کس نبود بت پرست
 هر که از جام لب نوشین تو یک جرعه یافت
 همچو چشمش شد مدام از باده دیدار مست
 باده صافی و لبهای تو و جان «صفی»
 نسبتی دارند جانی با هم از روزالست

صفیا صفای صوفی ز شراب صاف باشد
 نه ز زهد سرسری و سخنی گزاف باشد
 می صرف صاف وحدت میچشان مخالفان را
 که جدل کنند و دانی که جدل خلاف باشد
 تو چه لایق خدایی که ز خود برون نیایی
 نبرد اگر چه تیغ است چو در غلاف باشد
 چه شوی چو مرد حاجی به طواف کعبه راجی
 که منا و خیف غایب دم لانخاف باشد
 به صفا اگر رسیدی «صفیا» مرو به مرو
 که به گرد کعبه دل همه در طواف باشد

آن کسانی که ز صورت همه معنی خوانند	ز ابجد دفتر دنیی خط عقبی خوانند
در رخ عبد چونیکو نگرند از ره علم	از سراپای وجودش همه مولی خوانند
عکس رخساره محبوب چو پر تو فکند	لمعان رخ او نور تجلی خوانند
از کتب خانه خود خواند «صفی» سر خدا	صوفیانش همه ز آن سر کتبی خوانند

رباعیات او:

در دانشمندان آذربایجان رباعیاتی به شرح زیر به شیخ نسبت داده شده است:
 روی تو چو مصحفی ست بی سهو و غلط کش کلک قضا نوشته از مشک فقط
 چشم و دهنت آیه وقف، ابرو مد مژگان اعراب و خال و خط حرف و نقط

هرگز دل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی به دست آر صفی
 سر رشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
 هر کس که جوی مهر علی در دل اوست هر چند گنه کند خدا می بخشد
 در صورتیکه رباعی اول در «صبح گلشن، ص ۲۵۴» به صفی شیرازی و رباعی دوم که در
 «قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۶۱» به صفی رازی نسبت داده شده است از آن صفی عیشاه
 اصفهانی است و در دیوان وی (صفحه ۲۳۴) مضبوط است.

در باره رباعی سوم ادوارد برون می نویسد «هر چند این رباعی دلالت بر دوستی
 علی علیه السلام دارد لیکن معذک برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود در
 مذهب شیعه دارای عقیده راسخه بوده باشد».
 دو بیتی های شیخ:

شیخ حسین نامی از نوادگان شیخ زاهد گیلانی در کتاب «سلسله النسب صفویه» که در
 زمان شاه سلیمان صفوی نوشته چند غزل فارسی و یازده دو بیتی به نام شیخ صفی الدین
 آورده است.

بیشتر دو بیتی ها در بحر هزج محذوف است و این وزنی است که فهلویات یا شعرهای
 نیمربانی در این وزن سروده می شده. ولی در برخی از دو بیتی ها مصراع دوم یا سوم به بحر
 مشاکل محذوف برگشته است.

کسروی عقیده دارد که این دو بیتی ها به زبان آذری است و نویسنده سلسله النسب آنها را
 از کتابی یا جنگی به دست آورده است و شرحی که برای هر دو بیتی در زیر آن می نویسد نیز
 از همان کتاب یا جنگ نقل شده است بعد اضافه کرده که «ما چنین در می یابیم که آن شرحها

از خود شیخ صفی می‌باشد».

استاد زنده یاد ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۷ شماره ۴) با توجه به مفاهیم دوییتی‌ها شرح‌های مربوط را تلخیص و بدین ترتیب آنها را معنی کرده است. اینک دویتیه‌ها و شرح و معنی آنها ذیلاً نقل می‌شود. در باب کسر نفس و فروتنی می‌فرماید:

صفیم صافیم گنجان نمایم به دل درده ژرم تن بی‌دوایم
کس به هستی نبرده ره به اویان از به نیستی چو یاران خاک پایم

شرح: یعنی صفیم که صاف دلم و دلیل و راه نماینده طالبانم به گنجهای اسرار حق، با وجود آن همه به دل دردمند بیچاره‌ام زیرا که هیچکس به عجب و پندار راه به عالم وحدت نبرده و من از بی‌تعینی و فروتنی خاک پای درویشانم.

معنی: صفی صافیم که گنجه‌ها «ای حقیقت» را می‌نمایانم.

به دل دردمند و به تن بی‌دوایم.

کسی از هستی: (خود بینی) ره به خدا نبرده

من از نیستی: (فروتنی) خاک پای مردانم

تسبه^۱ درده ژران از بو جینم درد رنده پاشان برم چون خاک، چون گرد
مرگ ژیریم به میان دردمندان بور^۲ ره به اویان به همراهی شرم برد

شرح: از غایت محبت و احسان در باب دلجویی دردمندان می‌فرماید:

بگذار تا درد همه دردمندان بر جان حزین من باشد و خاک پای قدمهای ایشان باشم و حیات و ممات من در میان دردمندان باشد که ایشان همراه من و رفیقان من‌اند در معرفت حقایق عالم توحید.

معنی: بگذار تا درد دردمندان را به جان خرم

و غبار پای‌شان باشم

۱- گویا «بنه» است.

۲- از وزن پیداست که این مصراع درست نیست و کلمه‌یی اضافه دارد.

مرگ و زندگیم میان دردمندان باشد
«زیرا» به همراهی ایشان راه به حق توانستم برد

در انبساط دل می فرماید:

موازش از چه اویان مانده دوریم از چو اویان خواصان پشت زوریم
دهشم^۱ دوش با عرش و به کرسی سلطان شیخ زاهد چوگان گویم^۲
شرح: یعنی مگوئید که من یک لحظه از عالم وحدت دور باشم و حال آنکه قوت و توانایی و پشت گرمی من از خاصان عالم وحدت است این که بگذاشته‌ام دوش به زیر عرش و کرسی یعنی به امداد حاملان آنها دوش داده‌ام و به آن شرف مشرف گشته‌ام از جهت آنست که گوی چوگان سلطان شیخ زاهدم یعنی دست پرور استاد کاملم و مطیع و فرمانبردار اویم.

معنی: مگوئید من از حق دور مانده‌ام
من برای خاصان حق کمک و زور و پشتم
شانه به زیر عرش و کرسی داده‌ام
«زیرا» گوی چوگان شیخ زاهدم

شاهبازیم جمله ماران بکشتیم وفا داریم بی وفایان بهشتیم
قدرت زنجیریم به دست استاد چخمقم آتشم دیکم نوشتیم^۳
شرح: شاهباز عالم وحدتم که همه ماران صفت ذمیمه را از وجود طالبان محو و ناچیز نمودم و وفادارم که رسم بی وفایان را برانداختم و حبل‌المتین قدرت الهیم که مطیع و فرمانبردار استاد کاملم که با وجود استیلای صفت جلال که تقاضای آن صفت آتش سوزانست به آب حلم و بردباری تسکین داده کسی را نیازردم.
معنی: شاهبازیم که همه ماران (صفات ذمیمه) را کشتیم
وفا داریم که بی وفایان را هشتیم

۲ - گویا «گویم» درست باشد.

۱ - گویا «بهشتیم» درست باشد.

۳ - وزن این دوبیتی بهم خورده است... کلمه‌های چخمقم، دیکم بی گمان نادرست است.

به دست استاد (پیر و مرشد) زنجیر قدرتیم
و برای آتش چخماقیم که شعله دیک (هوای نفس) را فرو نشانندیم؟

همان هوی، همان هوی، همان هوی همان کوشن، همان دشت، همان کوی^۱
آز و اجم اویان تنها چو من بسور به هر شهری شرم هی های وهی هوی
شرح: یعنی همان خدایست و همان خدای جل شانہ که یکتای بیهمتایست و منفرد در
ذات و صفات و دنیا که عبارت از عالم ناسوتست همان صحرا و همان دشت است و
خواهش دل من آن بود که محبت حق جل شانہ که محبوب حقیقی است مخصوص به من
باشد و حال آنکه در هر شهری و بلادی مملو از شورش و غوغای محبان و مشتاقان حق
است.

معنی: همان خداست...

همان کوشن و دشت و کوی

من می گویم چه می شد که حق مخصوص من بود

و «حال آنکه» به هر شهری رفتم پر از هایشوی اوست

در خطاب با شیخ زاهد قدس سره می فرماید:

بشتو^۲ بر آمریم حاجت روا بور دلم زنده به نام مصطفی بور

اهرادوار بو بور دام بو پارسر هر دو دستم به دامن مرتضی بور

شرح: یعنی چون به درگاه تو که استاد کاملی ملتجی شدم و پناه آوردم کل حاجتهای من
همه روا شد و از یمن توجه تو دلم زنده به نام حضرت مصطفی (ص) شد. فردا که روز
محشر است از من که سؤال اعمال کنند دست التجای من به دامن حضرت علی مرتضی
علیه التحیة و الثنا و آل محبتی او باشد.

معنی: به بر تو آمدم حاجتم روا شد

دلم به نام مصطفی زنده شد

۱ - از وزن پیدا است که در این بیت در چند جا (و) افتاده است.

۲ - گویا «بتو» درست باشد.

نوبت فردا (قیامت) چو شود و از برده‌ام (عملم) پرسد
دست التجایم به دامن مصطفی باشد

شیخه^۱ شیخی که احسانش با همی نی^۲ تنم بوری عشقم آتش کمی نی
تمام شام شیراز از نوریریم شخم سر پهلوانی از خبر نی
شرح: شیخ من الحمدلله و المنة که شیخی است مکرمت و احسان او شامل طالبانست و
وجود من مملو است از شرار محبت و شعله عشق و ارادت در او هیچ کمی نیست و تمام شام
و شیراز در ظاهر و باطن در طلب استاد کامل سیر نمودم و گرد گوشه نشینان عالم بر آمدم
شیخ من سروسردار همه مبارزان میدان جهاد بوده و مرا خبر نبوده است.

معنی: شیخ من شیخی است که احسانش شامل همه است

تنم پر «از عشق اوست» و آتش عشقم کمی ندارد

تمام شام و شیراز را نور دیدم

شیخ من سر مبارزان «میدان جهاد» است و من بی خبرم

ایضاً خطاب به استاد می‌کند:

به من جانی بده از جانور بوم به من نطقی بده تا دم آور بوم

به من گوش بده آرجش نوا بوم^۳ هر آنکه و آنکه بواز آخبر^۴ بوم

شرح: یعنی به من حیاتی بخش و دلم را به نور معرفت زنده گردان که عدم و زوال پیرامون
آن نگردد و شنوایی بخش که ندای عالم غیب از هواتف و الهامات بدان استماع نمایم و
گویایی کرامت کن تا مدام دم از محبت توانم زد تا از جمله گفتنی‌ها و شنیدنی‌ها با خبر باشم.

معنی: به من جانی بخش تا زنده «ابدی» باشم

به من نطقی بده که گویا شوم

به من گوشی بخش تا شنوا شوم

و هر جا بانگی ست از آن خبر شوم

۲ - گویا «بی» درست باشد.

۴ - گویا «با خبر» باشد.

۱ - گویا «شیخم» درست باشد.

۳ - گویا «به من گوش بده از بشنوا بوم» درست باشد.

ایضاً در تعریف استاد خود می‌فرماید:

دلر کوهی سر او دنده^۱ نه بور عشقر جویی که وریان بسته نه بور
حلم^۲ باغ شریعت مانده زیران روح‌بازر^۳ به پرواز دنده^۴ نه بور

شرح: یعنی دل بلند همت تو مثل کوه بلندی است که ارتفاع آن پدیدار نیست و عشق والا نهمت تو عین الحیات است که پیش او را نتوان بست و حلم و بردباری تو مثل باغ و بستان شریعت است که همیشه معمور است و روح مقدس تو مثل شهبازی است که نهایت طیران او را نتوان دید چون بال با همال گشاید عرصه کونین را به یک طرفه العین طی و سیر فرماید.

معنی: دلت کوهی بود که سر آن «از فرط بلندی» دیده نمی‌شود

عشق تو جویی بود که در بند وریان نبود
حلم تو «مانند» باغ شریعت همیشه آباد بود
و روح تو بازی که پرواز او از فرط دوری دیده نمی‌شود

سخن اهل دلان در^۵ به گوشم دو کاتب نشسته دایم به دوشم
سوگندم هرده به دل چو مردان به غیر از تو به جای^۶ جش نروشم

شرح: یعنی کلام اهل دلان پند و نصیحت ایشان مثل درِست در گوش من همیشه مراقب آنم زیرا که کرام الکاتبین که نویسندگان اعمال بندگانند و همیشه حاضرند از خیر و شر آنچه بنده به قید کتابت درمی‌آورند و سوگند خورده‌ام از ته دل که همچو مردان چشم به مادون حق نیندازم.

معنی: سخن صاحب دلان دُرّی ست در گوشم
دو کاتب همیشه بر دوشم نشسته
به دل مانند مردان سوگند خورده‌ام
که به غیر از تو به جایی چشم نیندازم

۲ - گویا «حلم» درست باشد.

۴ - گویا «دیده» باشد.

۶ - گویا «بجای» درست باشد.

۱ - گویا «دیده» باشد.

۳ - گویا «بازی» درست باشد.

۵ - گویا «دری» باشد.

اویانی بنده ایم اویانی خوانم
 ار^۱ آن بوری به بر اویانی رانم
 اویانی عشق شوری در دل من
 اننگ زنده ام چه عشق نالم
 شرح: یعنی پرورده عالم وحدتم و دایم ورد زبان من وصف حال عالم وحدت است از
 آن جهت است که اسب همت در عالم وحدت می تازم و عشق و شور عالم وحدت مملو
 است در دل من و تا مادام که زنده ام از عشق نالانم.

معنی: بنده حقم و او را می خوانم
 از آن جهت اسب «همت» به بر او می رانم
 عشق او شوری ست در دل من
 اکنون که زنده ام از عشق می نالم^۲

از اشعار ترکی شیخ صفی
 چا غروردوم قاتی آوازيله: لیلی، لیلی
 داغ سس و ثردی جوا بیمده که: مجنون، مجنون
 بونه ویرانه کونول دور «صفی» ایوای، ایوای
 سرورلو اریدی بوباغده موزون، موزون
 ترجمه فارسی آن:

۱ - گویا «از» درست باشد.
 ۲ - به طوریکه قبلاً نیز متذکر شدیم کسروی و سایر محققان این دوبیتی ها را به زبان آذری دانسته اند ولی ادوارد برون می نویسد که
 شیخ صفی ایبانی به زبان گیلانی و فارسی دارد. (تاریخ ادبیات، ج ۴).
 آقای محمدتقی دانش پوره در معرفی کتاب صفوة الآثار فی اخبار الاخبار
 (نسخه های خطی، ج ۲، ص ۸۷) متذکر می شود که: «در مقاله دوم آن کتاب شعرهای فارسی و به زبان راجی طالشی (که پیشها در
 اردبیل روایی داشته است) از شیخ صفی آمده است».
 آقای دکتر منوچهر مرتضوی در نشریه (چهره آذربادگان در آیینۀ تاریخ ایران) ضمن مقاله محققانه بی تحت عنوان «زبان
 آذربایجان» چنین نوشته اند:
 «مردم آذربایجان در گذشته به زبانی که یکی از زبانهای ایرانی بوده سخن می گفته اند و ما این زبان را «زبان آذری» می نامیم... به
 عنوان نمونه اشعار آذری می توان از غزل همام تبریزی و یازده دوبیتی از شیخ صفی و سه دوبیتی از اطرافیان شیخ و یک غزل و سیزده
 دوبیتی از شمس الدین محمد مغربی و یک دوبیتی از ماماعصمت و یازده دوبیتی و سه غزل از کشفی و یک دوبیتی از یعقوب اردبیلی و
 یک دوبیتی از عبدالقادر مراغی یاد کرد».
 در این مقاله به منابع و مأخذ متعددی (که درباره زبان آذربایجان به بحث و تحقیق پرداخته اند) نیز اشاره شده است.

با صدای بلند فریاد می‌زد: لیلی، لیلی
کوه در پاسخم صدا زد مجنون، مجنون
ای «صفی» این چه دل دیوانه‌ایست، ایوای، ایوای

در این باغ سروهای بودند موزون، موزون

(یاد یاران، ص ۴۹)

مؤلف دانشمندان آذربایجان در پایان شرح حال شیخ بزرگوار اشاره کرده است که:
«بقایی و غریبی نیز در تذکرة‌های پارسی و ترکی خودشان شرح حال مفصلی از وی نوشته و
کتابی به عنوان «قرا مجموعه» به حضرت شیخ نسبت داده و گفته‌اند نسخه آن مجموعه جز
در خزانه کتب سلاطین صفویه در جای دیگر موجود نیست و غریبی مزبور اسطرداداً
قسمتی از محتویات آن را نیز ذکر کرده است» ص ۲۳۴.

ناگفته نماند که شادروان تربیت کلیه سرگذشتهایی را که از تذکرة لطایف‌الخیال نقل کرده
صاحب آن را به اشتباه «بقایی» معرفی نموده است به طوریکه ذیل نام زمانای حنا تراش
آورده است که «بقایی تفرشی در تذکرة موسوم به لطایف‌الخیال تألیف خود چنین
می‌نویسد» (ص ۱۶۶). در ذیل نام شرف زرد (ص ۱۹۲) و محمد صالح صوفی (ص ۲۱۷)
نیز همین عبارت را تکرار نموده است.

و این تذکرة لطایف‌الخیال که او از آن بهره برده از آن کتابخانه ملک و تألیف محمد بن
محمد شیرازی متخلص به عارف مؤلفه ۱۰۷۶ - ۱۰۷۸ هجری قمری است.

(تاریخ تذکرة‌ها، ج ۲، ص ۸۷ - ۱۰۵)

و بقایی تفرشی صاحب تذکرة ابوالبقا، تذکرة الشعرا بی به اسم «لطایف‌الخیال» ندارد.

(تاریخ تذکرة‌ها، ج ۱، ص ۱۶۹)

این اشتباه و تخلیط مرحوم تربیت سبب گمراهی برخی از تذکرة‌نویسان از جمله آقا
بزرگ طهرانی شده و او در «الذریعه» ج ۹، ص ۱۳۹ ذیل دیوان بقایی تفرشی نوشته است:
«للمیرابی البقاء محمد عارف التفرشی، الذی ألف تذکرة «لطایف‌الخیال» بعد (۱۰۵۰)
کما یظهر من دجا: (دانشمندان آذربایجان) ص ۱۶۶، ۱۹۲».

(صفوة الصفا - روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۷۰ - سلسلة النسب صفویه، ص ۱ - ۳۸ -
ریاض‌العارفین، ص ۱۰۰ - ۱۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۱ - ۲۳۴ - تاریخ ادبیات ایران،
ادوارد برون، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۴ - لغتنامه دهخدا، «صفی‌الدین اردبیلی»، ص ۲۶۷ - ۲۶۸ - فرهنگ
سخنوران - آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۴۰ - ۴۷ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، ش
۴، ص ۴۶۱ - ۴۶۶ - چهره آذربایگان در آئینه تاریخ ایران، ص ۲۱۴ - ۲۳۰)

صفی صفوی

صفی صفوی فرزند عباس اول به سال ۱۰۳۸ بر تخت سلطنت نشست و در دوازدهم صفر سال ۱۰۵۲ در کاشان فوت کرد و در قم به خاک سپرده شد. طبعی موزون داشته؛ از اوست:

دمی که از برم آن گیل عذار می‌گذرد هزار موج سرشک از کنار می‌گذرد
مگو که سرمه، سیه بختیم به دیده کشد که عالم از نظرم سرمه وار می‌گذرد
به دور چرخ نخوردیم جام سرشاری مدار مستی ما بر خمار می‌گذرد
صبور باش «صفیا» که در طریقت عشق به هر طریق که باشد مدار می‌گذرد

این بیت هم در روز روشن به نام او آمده است:

اگر بارم دهی در خدمت جان بر کمر بندم اگر بر خاطرت بارم، بگو تا بار بر بندم
(روز روشن، ص ۳۹۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۷ - لغتنامه دهخدا، «صفی»)

طاهر اردبیلی

محمد کاظم زرگر متخلص به طاهر، فرزند آقا میرزا صراف اردبیلی است. وی به سال ۱۰۸۵ ه. ق در اصفهان رخ در نقاب خاک کشیده است. نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۰۳/۳۵، نستعلیق ریز جنونی اردبیلی مورخ ۱۱۰۰ دارای: مثنوی، غزل، رباعی، رویهم در حدود ۷۰۰ بیت هست و چنین شروع می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم جدول کوثر به ریاض نعیم
(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۱۳)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

صافی ماست درد نوشی ما خوش قماشی است شال پوشی ما
نامه سر به مهر پادشهم گفتگوهاست در خموشی ما

در کام و زبانم الفت الله است زین جاده مرا به شهر وحدت راه است
انگشت شهادت است هر مژگانم یسا کلمه لا اله الا الله است

صفای جوهر ذاتی زیاده ناب است لبی که نیست می آلوده لعل بی آب است

جمال دوست به دیدن نمی شود آخر گل بهشت به چیدن نمی شود آخر
نیافتم که سر رشته در کجا پیداست که آه من به کشیدن نمی شود آخر
مرحوم تربیت تخلص او را «ظاهر» نوشته و بیت زیر را که از ملا ظهوری ترشیزی است
به او نسبت داده است:

می کنم لاغری خویش به صد پرده نهان تا نمایان نکنم فربهی مجنون را
از رباعیات «ظاهر» در جنگ شماره ۲۶۲ کتابخانه ملی تهران آمده است.
اشتباهات منابع، در اثر نفیس استاد زنده یاد خیام پور رسوخ کرده و از ظاهر اردبیلی زیر
عنوان: «کاظم»؛ «ظاهر» هم یاد شده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۲۶ - ۳۲۷ - تذکره حسینی، ص ۲۵۱ - شمع انجمن، ص ۲۸۷ - دانشمندان
آذربایجان، ص ۲۴۸ - ۲۴۹ - فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۵۹).

طایر اردبیلی

میرزا رحیم مکتبی اردبیلی استارایی، متخلص به «طایر» بسال ۱۲۴۰ هجری قمری در
اردبیل زاده شد و بسال ۱۳۳۳ در آستارا بدرود حیات گفت. وی از مریدان جلال الدین
محمد مجدالاشراف^۱ از اقطاب سلسله ذهبیه متوفی ۱۳۳۱ ه.ق. است و در مدح او مثنوی

۱ - مجدالاشراف جلال الدین محمد بن ابوالقاسم «راز» مشهور به میرزا بابا فرزند عبدالنبی شریفی حسینی ذهبی شیرازی (۱۲۴۹ ق. - ۱۳۳۱ ق.) متولی آستانه سید میر احمد مشهور به شاه چراغ در سال ۱۲۴۹ ق. متولد شد و در کنف تربیت والدش تحصیل علم حدیث و تفسیر نمود و در خدمت علماء متشرعه علم فقه و اصول را بیاموخت و قدری لایق از مسایل علوم ریاضی را اخذ نمود. پس در طریقت سلسله ذهبیه سیر و سلوک کرد مدتی در مشهد مقدس مشغول ریاضات شرعی و تهذیب اخلاق گردید پس به لقب مجدالاشراف شادمان گشت بر حسب وصیت والدش مقتدای سلسله ذهبیه شد و بساط ارشاد را گسترده. جماعتی از سفره افادانش بهره بردند. وی همه خط را خصوصاً نستعلیق را خوب می نوشت و به سال ۱۳۳۱ ق. وفات یافت (فارسانه ناصری ج ۲، ص ۴۱ - الذریعه ج ۲، ص ۳۰۰ - ریحانة الادب ج ۳، ص ۴۵۰)

مشار در مولفین کتب چاپی ج ۵ ص ۲۷۶ از یازده تالیف او یاد کرده است.

دارد که چند بیتی از آن برای نمونه نقل می‌شود.

باز بخت خفته‌ام بیدار شد	طایر طبعم پی‌گفتار شد
باز مکتوبی زجانانم رسید	جذبه‌یی اندر دل و جانم رسید
ای جمالت مطلع شمس و قمر	وی جلالت فوق ادراک بشر
ای جلال‌الدین شه‌گردون سریر	وی به غم، درماندگان را دستگیر
جود تو عام است و احسانت تمام	ریزه خوار خوان فیضت خاص و عام
«طایر» درمانده را ای ذوالکرم	وارهان از دست نفس بدشیم

شرح حال طایر را فرزندش: شادروان احمدضیاء به منظور درج در مقدمه دیوان غزلیات وی به قلم آورده و آن در جلد اول «تذکره شعرای آذربایجان» تألیف آقای محمد دیهیم عیناً نقل شده است. قسمتی از آن بدین شرح است:

مرحوم طایر پس از تأسیس مدرسه صادقیه جهت تدریس علوم متداوله به زبان ساده و عامه فهم مبادرت به تدوین کتابی بنام مجمع‌الفنون نمود که در این کتاب مطالب درسی معمول را از زبانهای عربی و فارسی بصورت نظم به ترکی درآورده است که شامل نصاب‌الصبيان، آئین‌نامه‌نگاری و قولنامه‌نویسی و احکام دینی و حساب و مجموعه‌ای از نمونه‌های زمانهای گذشته است. تخلص او در این کتاب سالک آستارایی - الجیلانی می‌باشد!

اما مهمترین موضوعی که چهره ادبی طایر را بما می‌شناساند و او را تا حد یک شاعر عارف معرفی می‌کند غزلیات شیوایی است که از ایشان به یادگار مانده است. او وقتی به توحید با دیدی عارفانه می‌نگرد به اجسام هویت تازه‌ای می‌بخشد و تمام عناصر طبیعت را لبریز حیات می‌سازد:

شکر خداست میوه باغ بیان ما	برگ شکوفه است زبان در دهان ما
از حسرت نظاره در این باغ سوختیم	آتش نزدگلی به خس آشیان ما

رازش نهان چو بوی چمن می‌کنیم ما	در زیر لب چو غنچه سخن می‌کنیم ما
هرگاه نام لعل لب یار می‌بریم	خون در دل عقیق چمن می‌کنیم ما
انگشت خود همیشه بدن‌دان گرفته‌ایم	کی لقمه‌ای دگر بدهن می‌کنیم ما

و وقتی به متهای شور و جذبه عرفانی می‌رسد فریاد بر می‌آورد که:

روز محشر کو که امشب داد می‌خواهیم ما سینه‌ای اندازه فریاد می‌خواهیم ما
بال و پر فرسوده پرواز شده در جستجو یک نشان از خانه صیاد می‌خواهیم ما
عشق برگلهای داغ بوالهوس خندید و گفت همچو لاله داغ مادرزاد می‌خواهیم ما
از نکته‌سنجی‌های طایر می‌توان نقبی به زمانه شاعر زد:

نه گل به روی و نه نرگس به دیده می‌ماند نگار من به کدام آفریده می‌ماند
در این زمانه غزل‌های شاعران طایر! به حرفهای مکرر شنیده می‌ماند

احوال روزگار بینم چه می‌شود هستم در انتظار بینم چه می‌شود
باز آمده است بر سر دیوانگی دلم تا آخر بهار بینم چه می‌شود
چون در کنار خود نکشیدم نگار را خود را کشم کنار بینم چه می‌شود
طایر در غزل پیرو صائب تبریزی بوده و گاهگاهی نیز بسراغ غزلیات خواجه شیراز
می‌رفته است اما نمونه غزلیاتی که به وزن و قافیه صائب سروده است خود از استحکام و
شیوایی بسیاری برخوردار است به نمونه‌هایی از این نظیره‌سازها توجه می‌کنیم:

که گوید ذره خواهد یافت کام آهسته آهسته کجا هرگز نهد خورشید گام آهسته آهسته
ترا تقلید مه شایان نباشد آفتاب من! که بهر چرخ پرکرده است جام آهسته آهسته

خون می‌خورم ز دست دل داغدار خویش از برگ لاله نامه نوشتم به یار خویش
طایر بنای خانه بود یادگار خلق من بیت‌ها گذاشته‌ام یادگار خویش
نازک اندیشی و ظرافت خیال و تازگی ترکیبات و بکارگیری صنایع بدیعی در شعر طایر،
ما را بر آن میدارد که با نگرشی نوین به طایر بیندیشیم و مقامی والا برای او در نظر بگیریم.
با امید به اینکه با چاپ مجموعه غزلیات شیوای مرحوم طایر شاعر عارف و معلم مبتکر
و بنیان‌گذار فرهنگ شهرستان آستارا گامی در معرفی این چهره گمنام فرهنگ و ادب ایران
اسلامی برداشته باشیم نظر خوانندگان عزیز را به نمونه غزلیاتی از این شاعر گمنام جلب
می‌نمایم:

شسته است ابر چهره گلهای باغ را کو یک سبوی می‌که بشویم دماغ را

زنهار پاس حرمت میخانه را بدار	جاده به چشم خویش چو نرگس ایاغ را
بر محضر شهادت ماگر نظر کنی	هم خط زخم بینی و هم مهر داغ را
نیکان چو بد کنند به نیکان عجب مدار	بی شبهه می کشد دم عیسی چراغ را
تاگرد شمع قدتو گردد ز روی شوق	برگ شکوفه شد بر پروانه باغ را
طایر چگونه ره به سوی کوی یار برد	نگرفته گر زیوی و گل و مل سراغ را

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۱۱. تذکره شعرای آذربایجان ج ۱، ص ۷۵۷ - ۷۶۲)

عادل صفوی

طهماسب اول صفوی فرزند اسماعیل اول روز ۲۶ ذیحجه سال ۹۲۰ ه. ق. تولد یافت و روز دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هنوز یازده ساله نشده بود که بر تخت سلطنت نشست و پس از ۵۳ سال و یک ماه و ۲۶ روز در شب دوشنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ در گذشت و در مشهد دفن شد.

در «سلسله النسب صفویه» تاریخ ولادتش به اشتباه ۹۱۵ ه. ق. و تاریخ درگذشتش ۹۸۲ ه. ق. قید شده است.

وی در اوایل جوانی خطوط ثلث و نسخ و نستعلیق را خوب می نوشت و به نقاشی علاقه داشت و مثل اکثر شاهان و شاهزادگان صفوی علاقه بیشتری به جمع آوری کتابهای نفیس داشت و در تبریز کتابخانه مهمی تأسیس کرد.

وقایع سی سال از سلطنت خود را نیز به رشته تحریر در آورد و آن ضمن «مطلع الشمس» در طهران؛ و به سال ۱۳۰۸ ه. ق. در لیبریک و سال ۱۳۴۳ ه. ق. در برلین؛ و سال ۱۸۹۰ میلادی به اهتمام «پاول هرن» در اروپا؛ و سال ۱۹۱۲ میلادی در کلکته به چاپ رسید. «آئین در قانون سلطنت» نیز از نوشته های اوست که سال ۱۳۰۵ ه. ق. ضمن وصایایش در بمبئی چاپ شد (مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۶۰۲).

(مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی و متن فرمانهایش به اهتمام آقای دکتر عبدالحسین نوایی تحت عنوان «شاه طهماسب صفوی» در بهار سال ۱۳۵۰ ش. به وسیله بنیاد فرهنگ ایران به زیور طبع آراسته شد).

طهماسب به شاعران و هنرمندان و دانشمندان توجه کامل داشت. استاد مظفر علی نقاش شاهی که نوه خواهر استاد بهزاد است فضل و کمال خود را بعد از استادش مرهون و مدیون تعلیمات این پادشاه می‌داند. او طبع موزونی داشت و «عادل» تخلص می‌کرد. قطعه زیر را در مدح امیر بیگ مهر بر بدیهه گفته است:

ای بلند اختر سپهر شرف وی گرامی دُرِ خجسته صدف
رانده در قلزم وزارت قُلک کارفرمای صد نظام‌الملک
نیست در زیر چرخ چون تو وزیر شرف روزگار بنده امیر

صادق کتابدار می‌نویسد از اینگونه ابیات که بر بدیهه گفته است زیاد دارد.

فخری هروی در روضة السلاطین می‌نویسد: «با وجود همه اشغال پادشاهی گاهی خاطر انورش میل به جانب شعر می‌فرماید و نظر التفات بدین طایفه مصروف داشته عنایت می‌نماید. این مطلع آن حضرت مشهور است که فرموده‌اند:

از بهر قتل عاشق دل خسته، چشم یار تیغی کشیده از مژه همچون زبان مار
این رباعی را در خراسان جهت عبید خان در محلی که از عراق به خراسان آمده گفته است:

ما کرده توکل به خدا آمده‌ایم با دشمن دین بهر غزا آمده‌ایم
ای خصم تو هم یک قدمی پیشتر آی بنگر زکجا تا به کجا آمده‌ایم». رباعی زیر را هم در مقام توبه سروده است:

یک چند پی زمرّد سوده شدیم یک چند به یاقوت‌تر آلوده شدیم
آلودگیی بود به هر رنگ که بود شستیم به آب توبه آسوده شدیم

(تذکره شاه طهماسب، ص ۷-۳۵. روضة السلاطین، ص ۷۰-۷۱ «ابوالمظفر». مجمع الخواص، ص ۸-۹. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳-۹۵. مجمع الفصحی، ج ۱، ص ۳۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۸)

عادلی صفوی

اسماعیل دوم فرزند طهماسب اول، روز چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاولی سال ۹۸۴ ه. ق. پس از فوت پدر، در قزوین بر تخت سلطنت نشست و روز یکشنبه ۱۳ رمضان سال

۹۸۵ در ۴۵ سالگی در گذشت و در اردبیل به خاک سپرده شد.
وی در عتفوان جوانی به علت ارتکاب کارهای بی‌باکانه به دستور پدرش مدت ۲۱ سال در قلعه قهقهه زندانی شد و پس از جلوس، اکثر خویشان و برادران خود را کشت. با وجود این وی طبع روانی داشت و «عادلی» تخلص میکرد. از اوست:

شادم به خدنگ تو که ناوک فکنان را سوی هدف خویش نهانی نظری هست
چون غنچه چه دانی تو که در خلوت نازی کز بهر تو چون باد صبا در بدری هست

مهی گذشت که پیغام یار پیدا نیست نسیم وصلی از آن گل‌عذار پیدا نیست
ستاره‌یی که در این دور اعتبار به اوست به طالع من بی‌اعتبار پیدا نیست
ز دل گذشتم و دست طمع زجان شستم که مرهم دل و جان فگار پیدا نیست
این رباعی را در قلعه مناسب حال خود گفته است:

آن روز که کارت همگی قهقهه بود از رای تو راه مملکت صد مهه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

دوران، ما راز وصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل ما را به مراد کاری به مراد نامرادان نکند
مؤلف مجمع‌الخواص این بیت را از زبان وی شنیده است:

من و عشق اگر چه باشد همه حاصلم ز خوبان ز امید ناامیدی ز مراد نامرادی

(مجمع‌الخواص، ص ۱۱ - ۱۲ سلسله‌النسب صفویه، ص ۷۳ - آتشکده آذر، ص ۲۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ - فرهنگ سخنوران)

عارف اردبیلی

از سخنوران سده هشتم هجری قمری است در عهد سلطان اویس جلایر می‌زیسته و بر حسب دعوت شروانشاه اعظم کیکاوس بن کیقباد (۷۴۵ - ۷۷۴) به منظور تعلیم فرزندان وی به شروان رفته، منظومه‌ای به عنوان فرهاد نامه به نام آن پادشاه ساخته و در تاریخ ختم آن چنین

گفته است:

زهجرت بود باعین والف، ذال

سه‌شنبه آخر صیف اول سال

(۷۷۱)

به نوشته مرحوم تربیت یگانه نسخه این منظومه در کتابخانه ایاصوفیا تحت شماره ۳۳۳۵ موجود و اشعار زیر از مقدمه آن منظومه است.

یکی دیدم ز فرزندان فرهاد	در آن موضع که دایم بود آباد
کتابی داشتی پیوسته در دست	اگر هشیار می‌گشتی وگر ممست
که میلش با گلستان از چه افتاد	در او گفته حکایت‌های فرهاد
نه بر وجهی که می‌گردد نظامی	نوشته قصه شیرین تمامی
وز آن پس حال فرزندان و دوده	نموده حال فرهاد آنچه دیده
ز هر یک بازمانده یادگاری	که بوده هر یکی استاد کاری
یکی ز آنها دز شاه آخستان است	هنرهایی کز ایشان داستان است
که روین دز نماید پیش او پست	گلستان شماخی را دزی هست
به خوبی در جهان بی‌مثل ومانند	برآواز سنگ دیدم صورتی چند
بدو یکباره برده آب ارتنگ	فراز باره صورت کرده از سنگ
که هست افکار فرزندان فرهاد	شنیده یک به یک استاد از استاد
دز نو شهر کآب آنجا گرفته‌ست	به باکو هم دزی دریا گرفته‌ست
که ماند از کار ایشان یادگاری	دگر رعنا و زیبا دستکاری
زند هر کس که بیند دست بر دست	به گورستان باکو گنبدی هست
که مثلش گنبدی گردون ندیده	به صنعت گنبدی را برکشیده
که پیدا نیست کآنجا هست درزی	به هم آورده او دز را به طرزی
ز پیر کلکلی پیر خموش است	قلندر وار پیر ژنده پوش است
مرقع خرقه خوش در بر اوست	کلاه بیست ترکی بر سر اوست
هلالی چند پیدا کرده ماهی	به شکل خربزه شیرین کلاهی
ولیکن شرح آن کردم که دیدم	به هر جا کار ایشان را شنیدم
به خوبی دلپسند آمد سراسر	چو این افسانه را خواندم ز دفتر

اساس تازه بنهادم سخن را بگفتن زنده کردم کوه کن را
در این گفتن چو جاری گشت نامه نهادم نام آن فرهاد نامه

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۱ - ۲۵۲ - الذریعة، ج ۹، ص ۶۶۵ - لغتنامه دهخدا «عارف اردبیلی»)

عامل الدین اردبیلی

میرزا طاهر منشی باشی متخلص به عامل الدین از سلسله ذهیة اردبیل و از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجد الاشراف متوفی ۱۳۳۱ ه. ق. است. نمونه‌یی از اشعار او است:

تا قبله من گشته تجلای جمالت غافل نشده قلب حزینم ز خیالت
خرم تن و جانی که شب و روز غنوده در ظل سرا پرده ایوان جلالت
همسایه شد ستیم به رندان سحر خیز شاید برهانیم دل از باد بطالت
ای «عامل دین» حالتی از عشق به دست آر ورنه چه ثمر زین همه قال و مقالت

ای هویدا از جمالت گشته انوار الهی عبد در گاهت شدن خوشتر مرا از پادشاهی
خسرو مالک رقابی ذره‌ات به ز آفتابی گریه هر ویرانه تاب‌ی گردد آنجا گنج گاهی
مأمنی جز خانه عشقت همه عالم نباشد زین طریقم خوبتر نبود به عالم هیچ راهی
بی تو شهد و شیر و شکر زهر آید در مذاقم با تو بودن خوشتر است از بی تو با صد عز و جاهی
جامی از آن سلسبیل روشنت بخشا به جانم تا رهم زین عجب و نخوتها و باشم خانقاهی

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۳)

عباس صفوی

عباس اول فرزند سلطان محمد خدا بنده فرزند طهماسب اول شب دوشنبه غره رمضان ۹۷۸ ه. ق. در هرات تولد یافت و به سال ۹۹۶ در عمارت چهل ستون بر تخت سلطنت نشست و سال ۱۰۰۰ ه. ق. اصفهان را پایتخت خود قرار داد و پس از ۲۴ سال سلطنت، شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۰۳۸ ه. ق. در حدود ۶۰ سالگی در

مازندران جهان را بدرود گفت و در نجف اشرف دفن شد. اسکندر بیگ منشی «تاریخ عالم آرای عباسی» را در شرح و قایع ۴۲ سال سلطنت او نوشته است.

شاه عباس گاهی شعر می‌گفت و «عباس» تخلص می‌کرد. نمونه‌یی از اشعار اوست:

محبت آمد و زد حلقه بر دل و جانم	درش گشودم و شد تا به حشر مهمانم
نه هست هستم و نه نیستم نمی‌دانم	که من کیم چه کسی کافرم، مسلمانم؟
اگر مسخر کفرم که بست ز نارم؟	وگر متابع دینم کجاست ایمانم؟
ازین که هر دو نیم بلکه عاشقم عاشق	محبت صنمی کرده نامسلانم
اگر چه هیچم و از هیچ کمترم اما	یگانه گوهر دریای بحر امکانم
دو روز شد که دگر عاشقم به جان عاشق	به نوگلی که برد نقد دین و ایمانم
عجب که از الم عشق جان برد «عباس»	که درد بر سر درد است و نیست درمانم

صادقی افشار می‌نویسد:

«اگر چه به شعر گفتن تنزل نمی‌کند، ولی اگر وقتی اراده شعر گفتن کند چنین می‌گوید:

ز غمت چنین که خوارم زکسان کنار دارم	من و بی کسی و خواری به کسی چه کار دارم
مگذار بار دیگر به دلم ز سرگرانی	که به سینه کوه حسرت من بردبار دارم
مگشا زبان به پرسش بگذار تا بمیرم	که زجور بی حد تو گله بی‌شمار دارم»

(تذکره نصرآبادی، ص ۸-۹. آتشکده آذر، ص ۲۱-۲۲. مجمع الفصحاح، ج ۱، ص ۳۹- روز روشن، ص ۴۳۰-۴۳۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳-۲۵۴. فرهنگ سخنوران)

علی صفوی

علاءالدین ابوالحسن سلطان خواجه علی فرزند صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی بعد از پدر بزرگوارش به ارشاد مریدان پرداخت و در اواخر جمادی‌الاولی سال ۸۳۲ در بیت المقدس رخ در نقاب خاک کشید و قبرش در آنجا به سید علی عجم معروف است. مؤلف روضات الجنان به نقل از «کتاب انس الجلیل فی تاریخ القدس والخلیل تألیف افضی القضاة مجیرالدین الحنبلی» درباره وی چنین نوشته است:

«الشیخ الصالح العابد، علاءالدین ابوالحسن علی بن الشیخ العابد السالک، صدرالدین

موسی بن الشیخ الكامل المکمل صفی الدین اسحق الاردبیلی المعجمی الزاهد العابد الحجة شیخ الصوفیه و ابن شیخهم، کان والده من اعیان الصالحین و السالکین ببلده، وله کرامات ظاهره و کذلک کان ولده الشیخ علی المشارالیه و حکى عنه من الکرامات و المقامات ما یطول شرحه، قدم الی دمشق فی سنة ثلاثین و ثمان مائة قاصداً للحج و معه خلق کثیر من اصحابه و اتباعه و جاور بمکه، ثم قدم الی بیت المقدس و یقال انه شریف علوی تو فی بالقدس فی اواخر جمادى الاولى سنة اثنی و ثلاثین و ثمانمائة عن نحوستین سنة و دفن بباب الرحمة ملصق سور المسجد، و کان يوماً مشهوداً لدفنه، و بنی اصحابه علی قبره قبة کبیره و هی مقصودة للزیارة، و هو شیخ الشیوخ محب الصانع المشهور بخلیفه الاردبیلی الاتی ذکره مع فقهاء الحنفیه ان شاء الله تعالی».

بنابر این نوشته مؤلفان سلسله النسب صفویه و دانشمندان آذربایجان و ریحانة الادب که تاریخ مرگ وی را روز سه شنبه ۱۸ رجب ۸۳۰ قید کرده اند نادرست به نظر می رسد. خواجه علی را سه پسر بود به نامهای شیخ جعفر که به فضل و کمال آراسته بود و شیخ عبدالرحمن و شیخ ابراهیم مشهور به شیخ شاه. و خواجه عبدالرحیم خلوتی هم از جمله مریدان وی به شمار می رفت. آثار او:

نسخه‌یی از «رساله عرفانی» وی در کتابخانه سپهسالار (سابق)، ش ۶۴۵۱ نستعلیق سده ۱۲ ه. ق. هست. و آن در پاسخ پرسشهایی است که از او کرده اند و چنین شروع می شود:
از حضرت سلطان الاولیا خواجه... که در کیش ماکفر است و همچنین تا حضرت صاحب الزمان (عج)...

(فهرست سپهسالار، ج ۵، ص ۱۷)

در سلسله النسب ۲۶ غزل و ۴ رباعی و یک قصیده از او نقل و اضافه شده است که دیوان اشعار او در میان طالبان مشهور و معروف می باشد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

آتش عشق در این خرمن نفسانی زد	تسا دلم دم زره عالم روحانی زد
پشت پا بر همه ملک سلیمانی زد	دل مجرّد شده از هر دو جهان در طلبش

که در این راه دم از عالم عرفانی زد	به یکی حبه نیرزد دوجهان، پیش کسی
شعله نور در این عالم نورانی زد	آفتاب رخ دلدار بر آمد ز دلم
آنگهی در دل ما سکه سبحانی زد	ظلمت شرک برون شد همگی نور گرفت
برتر از ملک و ملک نوبت انسانی زد	دلبر ما همگی لطف و عنایت فرمود
آنگهی حلقه بر آن درگه رحمانی زد	چون «علی» در طلبش دست زجانش افشاند

باری ز دل ضعیف بردار	گر مرد رهی دلی به دست آر
مردی نبود به ریش و دستار	مردی کرم است و لطف و طاعت
زنهار دل کسی میازار	می کوش کنون به راه طاعت
ملک دو جهان به هیچ شمار	بر درگه او گرت مجال است
باید شدنت ز غیر بی زار	با یار اگر شدی یگانه
وندر ره دین مباش بی کار	زنهار «علی» به کار میکوش

منم آن بحر با معنی که موج پرگهر دارم
 منم آن روح روحانی که از معنی خبر دارم
 نیم از عالم صورت که با صورت در آویزم
 به ملک عالم معنی مقام معتبر دارم
 در این زندان جسمانی دل و جانم فروناید
 نه آخر طالب خاکم که حرص سیم و زر دارم
 که من از عالم جانم در این پستی کجا مانم
 به بال همت معنی زئه ایوان گذر دارم
 طلسم جسم بشکستم به کوی دوست بنشستم
 تو این معنی که می بینی من از جای دگر دارم
 چنان مستغرق عشقم به غیرم نیست سودایی
 ره وحدت گزین کردم نه در سر شور و شر دارم

«علی» بردار دل از جان اگر مشتاق دلداری

زجان باید گذر کردن چو بر جانان نظر دارم

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۴ - سلسله‌النسب صفویه، ص ۴۵ - ۶۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۹ - ۲۸۰ - ریحانة‌الادب، ج ۲، ص ۲۴۹)

عیشی اردبیلی

در دارالارشاد اردبیل نشوونما یافته و مطالعه کتب علمی نموده و در شهر سنه ست و
عشرین و الف (۱۰۲۶ ه. ق) به هرات آمده مدت یک سال در هرات ساکن بود و از آنجا
متوجه دیار هند گردید طبع لطیف دارد و این ابیات از اوست:

نالهام، در جگر سوخته مسکن دارم خس و خارم، سر آرایش گلخن دارم
گز ازین خانه به کویش نگرم، عیب مکن عندلیب قفسم، چشم به گلشن دارم

نوگلی را که به خوناب جگر پروردم این زمان دست در آغوش خسانش بینم

هر که او چون گل رخسار تو باغی دارد از تماشای گل و لاله فراغی دارد
نیست خورشید که برگرد فلک می‌گردد آسمان هم ز غم عشق تو داغی دارد

ندارد در چمن بلبل ز شوق امروز آرامی مگر باد صبا از بوی گل آورده پیغامی؟
به بستان محبت قمری از بند پروازم بود طوق گلویم یادگار حلقه دامی

روزگار آسوده گردد چون کند آزار ما شعله، بالش در حناگیرد چون سوزد خار ما
بچه ما را در آغوش خزان پروده‌اند کی گشاید باد نوروزی در گلزار ما؟

خورشید پی نور کشد دامن داغم ای چرخ برافروز چراغی به چراغم
من نغمه سرا بلبلم، اما کند آخر آواره زگلزار تو هم چشمی زاغم

مرغ آزاده اگر ذوق قفس دریابد در گلستان ارم بال فشانی نکند
مرحوم تربیت هم از جنگ خطی که تاریخ تحریر آن ۱۱۳۵ ه.ق. بوده این ابیات را از او
نقل کرده است:

نشد نخل امیدی سبز در باغ تمنایم
در این محنت سرا باطالع خود در تماشا میم
به هر نوعی که باشد می برم زین گلستان فیضی
گلی گر نبودم در دست، خاری هست در پایم
(کاروان هند، ج ۲، ص ۹۲۷-۹۲۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۳)

فایض اردبیلی

ملاحیدرعلی متخلص به فایض فرزند مسیح اردبیلی و از سخنوران و خوشنویسان سده
یازدهم ه.ق. است وی در فن تاریخ گویی و سرودن اقسام مختلف شعر از قبیل مثنوی و
رباعی و قطعه مهارت داشت فوتش به سال ۱۰۸۱ ه.ق. اتفاق افتاد و پسرش «قاسم» که طبع
شعر داشت، این ماده تاریخ را ساخت:

تاریخ وفات فایضای مرحوم کردند رقم که (شد بر حمت واصل)

۱۰۸۱

مثنوی مهر و وفا از اوست که در تاریخ ۱۰۴۳ ه.ق. سروده است و نسخه‌یی از آن به
شماره ۵۶۴ ف در کتابخانه ملی تهران هست.

در این مثنوی بعد از حمد خدا و نعت رسول اکرم سراینده وارد مطلب شده و داستان
عشقی مهر و وفا را به نظم کشیده است.

آغاز:

گشت مشرف به سپاس خدا.

شکر که دیباچه مهر و وفا

انجام:

کار دلم باد وفا والسلام

مونس من باد محبت تمام

این مثنوی از ص ۱۳۷ تا ۱۴۵ اصل مجموعه و به کتابت سده دوازدهم ه.ق. و به خط نستعلیق می باشد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

امشب به من آن ماه که از مهر قرین بود	بزم ز صفا رشک صنم خانه چین بود
گمنامیم از آفت شهرت برهانید	کاری که فلک کرد به کام دلم این بود

«فایض» سخن راست ز ما باورکن	مژگان به ندامت گناهی ترکن
پروانه شبی به خواب ما آمده گفت	شب رفته چه مرده‌ای چراغی برکن

ای آهوی خوش نگاه صحرای ختن	آرام دل حزن غم دیده من
تا بزم من از شمع جمالت افروخت	پروانه درآمد که چراغت روشن

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - روز روشن، ص ۵۰۳ - ۵۰۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۳ - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تهران، ج ۲، ص ۵۴)

فتوحی اردبیلی

از او در صحف ابراهیم مؤلفه ۱۲۰۵ ه.ق. یاد شده است.

(فرهنگ سخنوران)

فردی اردبیلی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. مرحوم تربیت در حق وی قول مؤلف «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» را چنین نقل می کند:

«مردی نیکو خصال و پسندیده افعال است و زیاده از بیست سال است که در میان شعرا و فضلا قدم نهاده می خواهد شاعر فضلا و فاضل شعرا باشد والحق از شعرش لطافت طبع مفهوم می شود و غزل او را مستعدان می پسندند و فضلا در فصاحت او را مثل «قیدی

شیرازی» می‌دانند در شهر سنه ۹۸۹ ه.ق. که به واسطه تحصیل علوم، متوجه شیراز بود به دارالمؤمنین کاشان رسید چند روزی در صحبت مستعدان این روزگار گذرانید.
از اوست:

در کوی ملامت ز پی دیداری شادم به جفای بی سبب آزاری
صد شکر که از دولت جان سختی خویش شرمنده نیم ز محنت او باری.

آماده است بهر دلم باز در غمش دردی که حیرت ابدی در کنار اوست

ترسم که بوی درد تو یابند قدسیان امشب که بی توناله‌ام از آسمان گذشت
مؤلف کتاب: «مکتب وقوع در شعر فارسی» جزو منتخبات اشعاری که به زبان وقوع^۱
سروده شده، این بیت «فردی» را نیز در ص ۶۶۶ آورده است:

قاصد به نام من غم خود گفته پیش او من شادمان که درد دلم را شنیده است
در موزه بریتانیا نسخه‌یی از دیوان «فردی» به نشانه Or ۸۱۱۱ مورخ سده ۱۳ به فارسی و
ترکی موجود است هر چند که در «فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۶۴» زادگاه شاعر
مشخص نشده ولی محتمل است که دیوان همین «فردی اردبیلی» باشد.

(هفت اقلیم، ص ۲۵۸ - روز روشن، ص ۵۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۶)

فهمی صفوی

سلطان محمد خدابنده (مدت سلطنت ۹۸۵ - ۹۹۶ ه.ق.) فرزند ارشد شاه طهماسب
اول، پادشاهی کریم‌النفوس بود و با وجود ابتلا به ضعف چشم به نقاشی و شعر و موسیقی
علاقه داشت و گاهی خود شعر می‌گفت و «فهمی» تخلص می‌کرد. از اوست:

۱ - «در ربع اول قرن دهم هجری مکتب تازه‌یی در شعر فارسی به وجود آمد که غزل را از صورت خشک و بی روح قرن نهم بیرون
آورد ... این مکتب تازه را که برزخی است میان شعر دوره تیموری و سبک معروف به هندی زبان وقوع می‌گفتند. و غرض از آن بیان
کردن حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود. و به نظم آوردن آنچه که در میان عاشق و معشوق به وقوع می‌پیوندد. یعنی شعر ساده
بی‌پیرایه و خالی از صنایع لفظی و اغراض شاعرانه... در زبان وقوع دیگر جناس لفظی و معنوی و ارسال المثل و ردالعجز علی‌الصدر و
ابهام و مانند اینها وجود نداشت، بلکه صاف و صریح زبان حال بود و بیان واقع». (مکتب وقوع، ص ۱).

چو نقش ابروی او در شراب ناب نماید هلال عید بود کز فلک در آب نماید
فغان که نیست چنان محرمی که نامه شوقم ز روی لطف نهانی بدان جناب نماید
ز دردمندی «فهمی» به واجبی شود آگه از این غزل دو سه بیتی گر انتخاب نماید
این رباعی نیز اوست:

دلدار مرا به رغم اغیار امشب داده‌ست به بزم خویشتن بار امشب
ای صبح چراغ عیش ما را نکشی زنهار دم خویش نگه‌دار امشب
در روز روشن وفات او به سال ۱۰۰۵ ه.ق. قید شده است.

(مجمع‌الخواص، ص ۹ - ۱۰ - روز روشن، ص ۵۳۹ - ۵۴۰)

کشفی نمینی

مهان کشفی از شعرای قرن هشتم هجری قمری است. در سفینه متعلق به آقای منوچهر تفضلی که تاریخ استنساخ آن ۱۱۲۰ (ه.ق.) است چنین آمده:
«مهان کشفی از بزرگان و اعیان زادگان با تمکین نمین بود و در عشق شاهد پسری شوریده حال گشت و کارش به شیفتگی و ملال کشید عاقبت به اردبیل افتاد و بر خاکریز باروی شهر کلبه‌ای داشت شبی شیخ صدرالدین را بر او گذر افتاد و تفقدی فرمود، کشفی این دو بیت وصف حال گفت:

شوی خوش از شوان قدر دیرم^۱ که صدر عارفان در صدر دیرم
ج خور تاواج^۲ دیمش خوش دایشو از فروجان^۳ هزاران بدر دیرم
شیخ صدرالدین را حال او خوش آمد و چون صفای درونش بدید بر او رحمت آورد و مطمح نظر کیمیا اثر شیخ گردید تا از قنطره عشق مجاز به حقیقت رسید و کشفی را کشف الغطائی دست داد تا آرامش خاطر یافت و او را به زبان راژی اشعار آبدار بسیار است و این ابیات بر سبیل تیمن قلمی گردید - ليله سه شنبه پانزدهم رجب المرجب فی سنه مائه و عشرين بعد الف - .
استاد فقید ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۸ شماره ۳ اشعار کشفی

۱ - متن: ارشوان مدر دیرا.

۲ - متن: تاواج.

۳ - متن: فروجان.

را تصحیح و چنین معنی کرده است:
از شبان قدر شبی خوش دارم
که صدر عارفان را در صدر نشانده‌ام
از تابش خورشید رویش خوش در این شب
هزاران بدر فروزان دارم

ج اویمانم چو اویمان^۱ ونده ایمانِ ج اویمان یان و دیل آگنده ایمان

چو اویمانمان^۲ بسوی خویش خوانی چرا در رنج گیتی منده ایمان
معنی: از خدا هستم و برای خدا بنده‌ام
و دل و جان از خدا آگنده‌ام
چون خدا مرا به سوی خویش می‌خواند
چرا در رنج گیتی مانده‌ام؟

یرم اج مان برانی مان^۳ بایجی ورم یان رنجه دیری^۴ آن بایجی
بهر «ر»ه چون به آئین ویم ما هم کفر «و» هم ایمان بایجی
معنی: اگر مرا از خانمان براند، خانمان هیچ است
و اگر جان من رنجه دارد آن هیچ است
در هر حال چون به آئین اویم
مرا هم کفر و هم ایمان هیچ است

هنه دگوش^۵ آواج الستم هنه ج نعت احصی دیله مستم
همیدون کهنه عهدم نوی کشفی نه پنداری مگر امر وجه و ستم
معنی: هنوزم آواز الست به گوش است

۲ - متن: اوتمایان.

۴ - متن: بان.

۱ - متن: اوتان.

۳ - متن: اوتمایان.

۵ - متن: گوش.

هنوز از نعت احصی (۴) دل مستم
همچنین عهد کهنه‌ام «ای کشفی» نواست
تا نینداری که تازه بسته‌ام

به غم کامی کشانی^۱ دور جهرم
ج پیری آیرم^۲ آلاوه کم کرد
معنی: دور چرخ مرا به غم کامی می‌کشاند
که چنین آشفته می‌گرداند
از پیری آذر عشقم را اشتعال کم شد
همانا هیزم برف آلوده‌ام (سفیدی مرا به برف تشبیه کرده)

سحرگاهی که عشق آلاوه‌گیری
ج چشمان آوه ریجم تا شوآئی^۵
معنی: سحرگاهان که آتش عشقم مشتعل می‌شود
خورشید از سوز درون من تابش می‌گیرد
از چشم اشک می‌ریزم تا شب آید
شفق از اشک خونین من رنگ خون بگیرد

یراچ پیری «مهان» بی‌رنگ و بوئی
اجین نعمت ترا شکری ببایر
معنی: اگر ای مهان! از پیری بی‌رنگ و بو هستی
و از درد ناتوانی زرد رو
تو را بر این نعمت شکری واجب است
که چنین (به علت پیری) از خواهش نفس اماره دور مانده‌ای

۲ - متن: آمرم

۴ - متن: ناوه.

۱ - متن: گشائی.

۳ - متن: چور.

۵ - متن: ناوه.

یرواگیری توای روسایم اچ سر
 ورم اچ بربرانی واکیان شُم
 معنی: اگر یک روز تو سایه از سر من برگیری
 یقین می‌دانم که فریب افسار مرا خواهد گرفت
 اگر تو مرا از در برانی به که رو آورم
 میان عاشقان خاک بر سرم.

کسروی در رساله «آذری یا زبان باستان آذربایجان» هم، سه دوییتی و سه غزل به نام
 کشفی آورده است به شرح زیر:

اشته چشمان جمن دل برده‌ای ته^۲ لَو از خون دیلم خورده «ای» ته^۲
 مگر خون بوهر آن شیریه که ته خورد که بان خون خوردنر خو کرده‌ای ته^۲
 معنی: با چشمانت از من دل برده‌ای
 بالبت خون دلم خورده‌ای
 مگر هر شیریه که تو خوردی
 خون بود که به خون خوردن خو کرده‌ای؟

هلا خورمنده چه مانک و جوئی بی وفائی چه مایان کینه جوئی^۳
 من نزانست که شهرانی امن وات هر که ناکس پرست رنج روئی
 معنی: آگاه باشید خورشید به چاه و ماه به جویی مانده
 و بی وفایی از ما کینه می‌جوید
 من نمی‌دانستم که مردم شهرهایی به من گفتند
 که از ناکس پرستی رنج می‌روید

هر صباحی جه مرغان‌های و هوئی زبان به ذکر حق سبحانه گوئی

۱ - این دو بیت را با اندک تغییر آفای مجتبی مینوی (در پانزده گفتار به نقل از کتاب مرصادالعباد نجم‌الدین رازو، معروف به دایه) آورده‌اند و چون تاریخ تألیف آن کتاب در اواسط قرن هفتم است بنابراین از حیث زمان بر کشفی مقدم بوده و می‌توان تصور کرد که این دو بیت از کشفی نیست.
 ۲ - متن: ما.
 ۳ - متن: کهنه خوئی.

مبش بی یاد حق «کشفی» تو صبحان اگر چه حق پرستی آرزویی
معنی: هر صباحی مرغان را هایشویی است
و زبانشان ذکر حق گویاست
ای کشفی! بامدادان از یاد حق غافل مباش
اگر چه حق پرستی «و توفیق برای تو» آرزویی بیش نیست.

غزلیات کشفی:

به در دریان دهم بور او سرم ما روانی مش که د^۱ پا یر مرم ما
معنی: بر سرم بود که به دردت جان دهم
روان شو تا در پایت بمیرم
چو شیر ینرلوان اندیشه دیر «م» همیشه یان شیرین پرورم ما
معنی: چون لبان شیرین تو در اندیشه من است
همیشه جان شیرین می پرورم
من غم کام کشتن آخره دیر^۲ «که» این کزپشته واروغم خورم ما
معنی: کشتن من غم کام دیر است
که چنین کج پشته بار و غم خورم
چنین^۳ کین غم جمن یان آویاج عجب زانم که جین غم یان برم ما
معنی: چنین که این غم جان مرا می گدازد
عجب دارم که از این غم جان بدر برم
چو چشمم سوبشایر «دید» دیمیر جیا دیمی «ج» دو چشم آورم ما
معنی: چون نور چشمم می تواند روی تو را به بیند
(از غیرت خواهم که) رویی جدا از دو چشم آورم
از بدیمی دیر چون او کنم چشم اجم بی چشم دیمی چون گرم ما
معنی: من با روی دگر چه گونه نگاه کنم

۲ - متن: آخر دیرو.

۱ - متن: ذ.

۳ - متن: همین.

و از این روی بی چشم چه گونه بگریم
 اوه^۱ آیر وشا بال و پرم ما
 یر از شمعی ویر پروانه گردام
 معنی: اگر شمع و اگر پروانه شوم
 از این آتش بال و پرم خواهد سوخت
 شوان یرنرنی^۲ آوه آیرم آو
 معنی: شبها اگر اشک به آذر آب نزنند
 سحرگه باد خاکستر مرا خواهد برد
 چرا «کشفی» جه چشمان آوه ریجی
 معنی: از آن کشفی از چشمان اشک می ریزد
 که اشکها نشان آذرمن است (چون از چوپ تر در آتش آب می چکد)

غزل دوم:

دپس^۳ مشکین غزالان وس تک و پو
 کاده مشکم گته کافور هرسو
 معنی: از پس مشکین غزالان بس تکاپو کردم.
 اطراف مشکم را کافور گرفت (یعنی موهایم سفید شد).
 ولین آلاله این با غم خزان کرد
 بشه آلاله وان رنگ «و» ولان بو
 معنی: باغ پرگل و لاله من خزان کرد
 و رنگ لالگان و بوی گلان برفت
 دلم چون و شکله یارب که وینم
 سیاوانوشه اسپي نیک و شکو
 معنی: دلم چون بشکفد یارب که می بینم
 بنفشه سیاه سفید شده و جای طراوت را خشکی گرفته است
 ره مرگ آمین را روشن آبه
 هرم تاری که اسپي کردد «اج» مو^۴
 معنی: برای راه آمدن مرگ روشنی شد
 هر تاری که از موی من سفید کرد

۱ - متن: اده.

۲ - متن: یرنرنی.

۳ - متن: دیس.

۴ - متن: کردد مو.

یره آهم بر آور «دا» عجب نی
 معنی: اگر (پیری) آهم را بر آورده عجب نیست
 زیرا هیزم برف آلوده زیاد دود می دهد
 تنم خشک آیرم تیج آبه «ام» دای
 معنی: تنم خشک و آذرم تیز شده
 چوپ خشک شده در آتش بهتر می سوزد
 دم از گرمی مزن «کشفی» دپیری
 معنی: کشفی! در پیری دم از گرمی مزن
 که آفتاب غروب را تابش نور خورشید نیست
 * * *

غزل سوم:

دلم چا یاسه وس تنگ^۲ آم دای
 معنی: دلم جای نومیدی است بسکه تنگ آمده
 شیشه صبرم بر سنگ آمده
 پریرای دمست افسون اجین دل
 معنی: پری را دمست افسون است از این دل
 که چنین دیوانه و دنگ آمده
 تراوش گونه آن ول^۳ وچه پرورد
 معنی: آن گل طراوت گونه اش را با چه پرورش داده
 که چنین سیراب و خوش رنگ آمده
 کوانین دلبر اچ شوخان و شنگان
 معنی: کدام یک از دلبران شوخ و شنگ
 به این شوخی و شنگی آمده
 از اچ نیکان^۵ نه واج نامیان نه
 عجب نی کاج منش ننگ آم دای

۲ - متن: سنگ

۴ - متن: منبراو.

۱ - متن: خورد

۳ - متن: دل.

۵ - متن: ننگان.

معنی: من از نیکان و نامداران نیستم
(بنابراین) عجب نیست که از منش ننگ آمده
د«کشفی» دل صفائی نی دریغا
معنی: در دل کشفی صفائی نیست ای دریغا
که آن آینه را زنگ گرفته

(آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۵۵ - ۵۹ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۳، ص ۲۴۰ - ۲۵۷)

کوثری اردبیلی

مذهب نقطوی داشت و پیروان محمودپسیخانی او را «خلیفه» می خواندند. این بیت از اوست:
تو چنان جفا پسندی که اگر خدنگ نازت سوی دل گشاد یابد به کرشمه بازداری
اما محمود، موسس طریقه نقطویان از اهل پسیخان گیلان بود. در تاریخ ۸۰۰ ه. ق. ظهور
نمود ۱۷ جلد کتاب و هزار و یک رساله در نقطه و اعداد تألیف کرد. از پیروانش: میر تشبیهی
کاشی، فهیمی کاشی، حیاتی کاشی، میر احمد کاشی، درویش کمالی، سلیمان
طیب ساوجی، ترابی، خسرو درویش، بداق بیگ استاجلو، یوسف ملحد قابل ذکرند.

(مجمع الخواص، ص ۲۸۰ - ۲۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۶)

لطیفی اردبیلی

ظهیرالدین کبیر فرزند اویس فرزند محمد، متخلص به لطیفی و معروف به «قاضی زاده»
از شاعران و تاریخ نویسان آذربایجان است. سلطان سلیم پس از محاربه چالدران عده‌یی از
معاریف را اسیر کرد و به استانبول برد. قاضی زاده نیز یکی از آنها بود. وی در حسن خط و
فن انشا وحید عهد خود بود وقایع سلطان سلیم اول (۹۱۸ - ۹۲۶) را به رشته تحریر کشید و
کتاب معروف وفیات الاعیان ابن خلکان را نیز به نام وی به پارسی ترجمه کرد. وقتی که این
کتاب به نصف رسید سلطان سلیم درگذشت. (۹۲۶ ه. ق.) و مجلد دوم آن را به سال ۹۲۸ در
استانبول به پایان رسانید. نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس موجود است. قاضی زاده به
سال ۹۳۰ ه. ق. در سفر مصر، در قاهره کشته شد. *

نمونه‌یی از اشعار اوست:

گرگ روبه نمای کج رفتار	آه از این دور چرخ مردم خوار
کینه جویی به زیر از رق دلق	بی‌وفایی چو روزگار به خلق
یوسفم را زمن به غصب ربود	بی‌گنه قصد جان من بنمود

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۹۵ - ۳۹۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ۳۲۱)

لطیفی اردبیلی

شمس‌الدین محمد لطیفی فرزند قاضی زاده اردبیلی است؛ به سال ۹۲۸ ه. ق. ایام جوانی خود را می‌گذرانید و در حد ائت سن جامع جمیع اخلاق پسندیده و محاسن جمیل بود و بسی اشعار بی‌نظیر و اطوار دلپذیر داشت و در اول حال قصیده‌یی گفت که لفظ سایه و خیمه در هر مصراع لازم داشت این چند بیت از آن است:

سحر زخیمه برون رفت و سایه زد به چمن به سان خیمه گل سرو سایه پرور من
چو خیمه کاکل او سایه بان شده برگل ز سایه خیمه زده سنبش به روی سمن
دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن
به زیر سایه دل شو که خیمه‌یی ست ز نور سری چو سایه فرو بر به زیر خیمه تن
مجوی سایه خیمه که زیر دلق بس است برای سایه درویش خیمه پیراهن
مرو به سایه خیمه که از شکوفه باغ درخت خیمه شد و سایه کرد برگلشن
در مجالس النقایس آمده است که: به مقتضای «الموت ینفی خیارکم و یبقی شرارکم»
اجل او را از میان مردمان انتخاب کرد.

این رباعی از اوست:

سر مست زجام عافیت جم باشیم	در عالم و، بیرون ز دو عالم باشیم
فارغ زغم زندگی و محنت خلق	یک چند که زنده ایم بی غم باشیم

و در ایامی که انتقال از دارفنا به داربقا می نمود به لسان حال و قال چنین گفت:

نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس ما را به درویشی سرافرازم، این اقبال بس ما را

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۹۵ - ۳۹۶)

ماهر

علی قلی خان از مردم دامغان بود و از آنجا رخت به آذربایجان کشید و در اردبیل به شغل عطاری پرداخت.

چون جویای مرشدی بود، حاجی ابراهیم، مرید استاد محمد حسین حکاک را یافت و دست ارادت بدو داد و مدتی با وی بود و بعد به تبریز آمد و در این شهر انواع هنرهای نقاشی و خطاطی و قطاعی را آموخت.

گویند با قلم مو، خط نستعلیق را چنان می نوشت که دیگران از نوشتن مانند آن با قلم نی، عاجز بودند علی قلی خان سواد بسیار نداشت، یا به قول واله داغستانی امی بود؛ با وجود این شعر می گفت و اشعار نیکو از او سر می زد و «ماهر» تخلص می کرد.

تاریخ درگذشت او معلوم نیست؛ ظاهراً هنگام تألیف تذکره نصرآبادی (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ ه.ق.) در قید حیات بوده و در زمان تألیف ریاض الشعرا (۱۱۶۱) در گذشته بوده است.

شادروان تربیت به نقل از سفینه خوشگو نامش را محمد قلی قید کرده و نوشته است که «از ایل صحرای مغان است ولی در اردبیل به شغل عطاری مشغول بوده و در شعر تتبع استادان می نموده است. دیوان مختصری دارد پر از اشعار خوب»

نمونه‌یی از اشعار اوست:

چون فتیله سوخت داغ او ز سر تا پا مرا	برگرفت از خاک ره آن آتشین سیما مرا
مرهمی بود از برای التیام زخم من	آن که مهر خامشی زد بر لب گویا مرا

در گوش و زبان و دل مردم سخن توست	در خلوت هر کس که رسی انجمن توست
از غنچه لعلش هوس بوسه نمودم	خندید چو گل گفت زیاد از دهن توست

به درد و داغ نسازد خدا مرا محتاج	به آشنا نشود هیچ آشنا محتاج
برای مطلب خود گر تو مدعی نشوی	نمی شود به دعا هیچ مدعا محتاج
زهر زه گردی اگر پاکشی به دامن صبر	به آب و دانه نگردی چو آسیا محتاج

شکسته رنگی «ماهر» ز شعر او پیداست مگر به سیلی تحسین کنند یاران سرخ

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۴۱-۱۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۳ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۲، ص ۴۷۴ - فرهنگ سخنوران)

مایلی اردبیلی

از شاعران دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه. ق.) بود. ذوق سرشار و طبع روانی داشت از آلات موسیقی طنبور و نی را خوب می‌نواخت و اشعار عاشقانه بلندی می‌گفت. از اوست:

بزم خالی دیدم امشب، چون صراحی پیش یار
ریختم در جام اخلاص آنچه در دل داشتم
(مجمع‌الخواص، ص ۲۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۳)

مجرمی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. از اوست:
ازجنون منت پذیرم ز آن‌که عمری شدکه یار از نظر رفته‌ست و با او گرم گفتارم هنوز
(این بیت در صحف ابراهیم به محمود بیگ سالم تبریزی منسوب است)
تخلص وی در مجمع‌الخواص «مجرمی» ثبت شده است.
(مجمع‌الخواص، ص ۲۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷ - فرهنگ سخنوران)

محبّی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. سوداگر بوده و طبعی موافق به نظم داشته است این مصرع او در فرهنگ سخنوران از نفایس‌المآثر نقل شده است:
از خانه شب چو آید آن ماهپاره بیرون...
(فرهنگ سخنوران)

محشر اردبیلی

دیوانش در مجموعه ایست در کتابخانه فخرالدین و تاریخ کتابت آن سال ۱۲۸۵ است.
(ذریعه ۳/۹ ص ۹۷۸)

محمد اردبیلی

محمد طیب اردبیلی در سده هفتم هجری و یا قبل از آن در حال حیات بوده است از او
دو رباعی در نزهة المجالس آمده است:

گل راز رخت غنچه به صد تاب گرفت وز رنگ رخ تواش، تب و تاب گرفت
رنگ رخ سرخ او مبین، نیک نگرا! در سینه او، که جمله زر داب گرفت!

آویخته بودی آن دل انگیخته را آن بادو هزار فتنه آمیخته را
گر بود گنهکار، خود آویخته بود سر بهر چه می بریدی آویخته را؟

(نزهة المجالس، ۱۹۰، ۲۷۹)

محمد اردبیلی

حکیم میرزا محمد اردبیلی از حکما و ادبای سده یازدهم هجری است. صایب در اردبیل
با او ملاقات و ۱۴ بیت از اشعار او را در بیاض خود نقل کرده است. از اوست:

هم زبانی کو که یک دم هم نفس باشد مرا بی کسی چون خویش می خواهم که کس باشد مرا
هرزه گرد باغ چون بلبل نیم پروانه ام می توانم کرد پروازی که بس باشد مرا

بلبل به فغان، من به خموشی، غم دل را هر کس به زبانی که توانست ادا کرد

چراغی از رخت در رهگذار زلف نه کامشب

در این ظلمت، پریشان روزگاری خانه می سازد

عارف سخن از پیر نهان نتواند و اصل صفت وصل بیان نتواند

چون قطره پیوسته به دریا گم شد گم گشته ز گم کرده نشان نتواند

در مستی و خوابم نشنود عشق فراموش آسودگی افتاده به بی‌هوشی دیگر

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۸ - ۳۲۹)

محنتی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. از اوست:

آه گرم از دل دمام می‌کشم آه اگر در خانه افتد آتشم

تخلص این شاعر در تحفه سامی، تصحیح همایون فرخ، ص ۲۶۶ «محسنی» و در ص ۳۸۶ به نقل از نسخه معینا و وحید «محنتی» قید شده است.

(تحفه سامی، ص ۳۸۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۴)

محوی اردبیلی

عبدالعلی محوی در اردبیل متولد شد و در شیراز نشو و نما یافت و پس از سیر و سیاحت در شیراز و اصفهان به سال ۱۰۲۰ ه.ق به هندوستان رفت و مدتی در نزد رستم میرزای صفوی حاکم تته بسر برد مؤلف تذکره میخانه می‌نویسد که «در آخر سنه اربع عشرین و الف (۱۰۲۴) همراه مخدوم خود به اجمیر آمد و با او ملاقات واقع شد جوانی بود در کمال خوش خلقی و شکفتگی و سال عمرش به بیست و هفت رسیده و این بیت را تازه گفته بود و خیلی از آن حظ داشت:

رهی در پیش دارم کا آخر عمر است انجامش به هر جا مرگم آسایش دهد منزل کنم نامش

و می‌گفت این بیت امسال مرا خواهد برد، هم در آن روزها از اجمیر به برهانپور رفت و از
از قضا بعد از اندک زمانی داعی حق را لیک اجابت گفت» مرشد بروجردی هم دم دیرینه
«محو» ضمن قطعه‌یی فوتش را چنین بیان کرده است:

برادر محوی آن دیرینه هم دم	ز پیشم رفت و چون باد صبا رفت
همین دانم که رفت از پیش چشمم	نمی‌دانم کجا رفت و چرا رفت
زمن پرسید دل تاریخ فوتش	بدو گفتم (عجب یاری زما رفت)

۱۰۲۴

هرمان آه در باب محوی دچار اشتباه عجیبی شده است. وی در تاریخ ادبیات خود در
شمار رباعی سرایان بعد از سحابی استرآبادی (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) می‌نویسد: «... دیگر
ملاعبدالواسع اردبیلی متخلص به محوی که در جوار همدان تولد یافت، و در اردبیل
تحصیلات کرد، و زمانی طولانی در هند گذرانده و در ۱۰۱۶ ه.ق. در همدان وفات یافت».
در حالی که محوی اردبیلی شاعری غزل سرا و نامش به طوری که ذکر شد عبدالعلی
است و هیچ‌گاه به همدان سفر نکرده و در برهانپور هندوستان در گذشته است. آن محوی
که رباعیاتش در عهد خود مانند سحابی استرآبادی معروف و مشهور بود: میر مغیث‌الدین
محوی همدانی است که به سال ۱۰۱۰ ق. در همدان وفات یافته است (تاریخ تذکره‌ها، ج ۲،
ص ۵۱۲-۵۱۳).

نمونه‌یی از اشعار محوی اردبیلی است:

بوی گلی نمی‌رسد آه مگر زبخت من خواب گرفت در چمن قافله نسیم را

گاهی شدم از ضعف که آسان شوم کار دانم که اجل را اثر کاهر با نیست

غمم دردل چو سودا در سر اهل جنون پیچد دلم در دیده چون خس دردل گرداب خون پیچد
جدا از موی، آن برگشته روز واژگون بختم که مکتوب مرا هر کس گشاید، واژگون پیچد

به زخمی، هم شهادت یافتم هم خون بها بردم نه تنها تیغ نازش منت خون بر سرم دارد

هرگه که صباره به حریمش ببرد سامان بهشتی ز شمیمش ببرد
از عکس رخس آینه گل برگی شد ترسم ز کنار او نسیمش ببرد

سحر ز آن پیش کز گلزار بلبل بهره برگیرد نگاهم چون نسیم از هر گلی صدره خبر گیرد

چنان حیران عکس خویشتن شد، کز فراموشی نقاب روی خود بر چهره آینه می پوشد
ز بی عشقی چنان نامحرم ارباب دل گشتم که گل از من جراحت، لاله داغ سینه می پوشد

خواهم ز بتان شعله داغی به لحد برد این خود دل من نیست که با من نگذارند
دامن طلب است آتشم، امید که احباب کارم به مدد کاری دشمن نگذارند
اگر نهی مژه برهم اجل به خواب شود چو چشم باز کنی فتنه کامیاب شود
در آتشم ز تماشای او، چه بخت است این که سیر خلد برین مایه عذاب شود
شوم فدای رخی کز نظر نهان نشود اگر سیاهی بخت منش نقاب شود
نپرسم از تو نشان دل غمین که مباد لب چو برگ گلت رنجه جواب شود
به یاد خط تو هر جا که گریه آغازم چو نافه چشم ترم پر ز مشک ناب شود

در خم زلف تو دلها به هم افتند ز رشک به میان گر شکنی یا گرهی پا ننهد

ساقی به هر آسوده دلی جام جمی بخش ما را که به صد شعله کبابیم نمی بخش
وارستگی از سلسله زلف روا نیست دل از شکنی گر بستانی به خمی بخش
گر پیر و ارباب دلی، بخلی ادب چیست هر نقش جبینی به نشان قدمی بخش

چومی رفت از پریشانی سخن در حلقه مردان ز خود گفتن خطا بود از سر زلف تو سر کردم
صفیری سر نزد در هیچ حال از من، مگر وقتی که در دام آمدم صیاد غافل را خبر کردم

(تذکره میخانه، ص ۸۶۸ - ۸۷۱ - آتشکده آذر، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۸ - ۳۳۹ -

تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ - فرهنگ سخنوران)

مستوفی اردبیلی

تاریخ زندگیش روشن نیست ظاهراً از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه.ق. است.
مرحوم تربیت این بیت او را از «لطایف الخیال نصرت»^۱ نقل کرده است:

به این ناز و ملاحظت گر به سیر بی ستون آیی نثار مقدمت فرهاد سازد جان شیرین را
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۲)

مصطفی صفوی

فرزند شاه طهماسب اول است. با وجود آن که چشم او کم نور و در بینایی ناتوان بود همیشه کتب فقهی را مطالعه می کرد هنگام فوت پدر بیست سال داشت و هشت ماه بعد از مرگ او روز شنبه پنجم ذیحجه سال ۹۸۴ به امر برادرش شاه اسماعیل دوم کشته شد. در مجمع الفصحا (ج ۱، ص ۳۱) او به خطا پسرزاده شاه طهماسب قید شده است. این شاهزاده طبع موزونی داشت. نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای سرو فکندی به سرش سایه، نگفتی نازک بدنی چون کشد این بارگران را

به جرم عشق توام می‌کشند و غوغایی ست تو نیز بر لب بام آ، که خوش تماشایی ست

داده‌ام جان که به دست آمده دامن غمش وقت یاری ست دلجان تو و جان غمش

هر چه باداباد حرفی چند می‌گویم به او کار خود در عاشقی این بار یک سو می‌کنم

۱- این «لطایف الخیال نصرت» که در دانشمندان آذربایجان ذیل ترجمه عریان (ص ۲۷۳) و عیسی بیگ (ص ۲۸۲) و ملاعلی فایز (ص ۲۹۳) و محمدرضائیریزی (ص ۳۳۱) از آن نام برده شده، سفینه‌یی است از اشعار ۹۶۳ شاعر که در مجلد دهم فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۹۵۱ معرفی شده است و مؤلف آن «محمد صالح رضوی» می‌باشد و «نصرت» همان‌طوری که شادروان دکتر خیامپور نیز در فرهنگ سخنوران، ص ۶۰۴ اشاره کرده‌اند منشی مقدمه سفینه است نه مؤلف آن.

نظیر این سفینه در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۴۹۳ و در کتابخانه مجلس دو نسخه به شماره‌های (۳۱۰۵ و ۱۱۷۰) و ملک (ش ۴۳۲۵) هم هست و در آنجا نوشته‌اند که: «اصل لطایف الخیال از شیخ مفید شاه محمد بن محمد شیرازی شاگرد شیخ بهایی است، و در ۱۰۷۶ ساخته و نزدیک ۲۶۰۰ بیت است و مؤلف، خلاصه سرگذشت شاعران را از آن برداشت» (ص ۱۸۴۶) و حال آن که این دو کتاب بنا به نوشته آقای گلچین معانی در تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۲، ص ۸۹ هیچ ارتباطی با هم ندارند، آن تذکرة است و این سفینه، آن‌جمعا ۳۵۸ شاعر شعروشعر حال آورده و این از ۹۶۳ شاعر شعر بدون ترجمه با رعایت ردیف و قافیه و به ترتیب حروف.

ای دل غم آشنای تو شد ترک او مکن هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

(مجمع الخواص، ص ۲۷ - ۲۸ - تذکره نصرآبادی، ص ۱۰ - مجمع الفصحی، ج ۱، ص ۳۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۳۴۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۷ - ۳۴۸)

نزاری اردبیلی

شاعر نیکو طبیعت بود، چون همواره طبیعت بر مزاجش استیلا داشت لاجرم بدان وسیله نرد مصاحبت با هر کس می‌باخت. از اوست:

تو آن نیی که زبهر خدات دارم دوست و یا برای دل مصطفات دارم دوست
اگر چه احسنی اما حسن نیی و حسین که از برای دل مرتضات دارم دوست
بیار باده، بده بوسه، در کنارم گیر که از برای چنین کارهات دارم دوست
چو بوسه‌یی ندهی پس دگر نشایدخواست تو خودبگو ز چه رو، پس چرات دارم دوست
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷)

نصرت اردبیلی

میرزا نصرالله ملقب به صدرالممالک و متخلص به نصرت از شاعران متصوف سده ۱۳ ه. ق. اردبیل است.

وی در اصفهان تحصیل کمالات کرد، به عراق و فارس و کرمان و خراسان مسافرت نمود و به صحبت بسیاری از عارفان و دانشمندان رسید.

سرانجام در اصفهان به خدمت حسین علی شاه مشرف شد و از او تلقین و اوشاد یافت. نایب السلطنه عباس میرزا او را برای تعلیم فرزندش محمد میرزا به تبریز خواست و چون محمد میرزا به سلطنت رسید میرزا نصرالله را به وزارت و صدارت عظمی دعوت کرد. مصحح دیوان او می‌نویسد که: مقام عرفانی وی مانع قبول این سمت گشت و لقب صدرالممالک و تربیت علما و فقرا بر وی مقرر شد و او به اردبیل برگشت. ولی به طوری که در «نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۹۲» و دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۷ مسطور است ظاهراً وی در فاصله

صدارت حاج میرزا آقاسی و قایم مقام دو ماه از طرف مهد علیا وزیر بوده است. صدرالممالک پس از مرگ محمد شاه روانه قم و عراق شد و هنگام مراجعت به تاریخ ششم محرم سال ۱۲۷۱ ه.ق. در کرمانشاه درگذشت و در کربلا جوار مقبره حسین علی شاه به خاک سپرده شد. زین العابدین شروانی متخلص به تمکین در «بستان السیاحه» مقام معنوی وی را چنین ستوده است:

«آن بزرگوار از اکابر علمای روزگار... جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی فضایل صوری و معنوی، عارفی است که... با اهل آفاق چون شیر و شکر در ساخته، هم زمره ملوک را وزیر و هم اهل سلوک را دستگیر، دیدارش نور بخشای دیده امرا و فروغ افزای بصیرت فقرا، یار و از همه کنار، با همه پیوسته و از همه گسسته، محفلش دلگشا و مجلسش روح افزاست».

از جمله مریدان صدرالممالک اشخاص ذیل را می توان نام برد:

- ۱ - حاجی محمد خان عمّ امجد مجذوب علی شاه.
- ۲ - آقا محمد رحیم (متوفی به سال ۱۲۸۵ ق.) که نایب الصدر ارومیه بود.
- ۳ - آقا غلام رضا قاجار (متوفی صفر ۱۳۰۱ ق.)
- ۴ - میرزا مسلم ارومی. (در طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۱۹ تحت عنوان نصرت ارومی یاد شده است).

۵ - سید ابوالقاسم نباتی.

۶ - صاحب مازندرانی دبیر و منشی فتحعلی شاه.

کلیات وی شامل رساله اعتقادیه (به نشر)، غزلها، ۱۶ بند مرثی، مثنویها، رباعیها با اشعار فرزندش هادی (قدرت علی شاه) و میرزا عبدالوهاب (مصطفی علی) به تصحیح آقای دکتر جواد نور بخش در دی ماه ۱۳۵۲ شمسی در تهران به چاپ رسید. مصحح محترم در ترجمه میرزا نصرالله که از شاعران نیمه دوم سده ۱۳ هجری قمری است مأخذ خود را تذکره نصرآبادی (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ ق.) معرفی کرده و چنین نوشته است:

«صاحب تذکره نصرآبادی اشعار زیر را از جناب صدرالممالک نقل کرده که در دیوانش نیست:

کمند زلف جانان بس بلند است به هر جامی برد دل در کمند است...».

محتمل است که خطای مؤلف دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۶ در این ترجمه راه یافته و

سبب این اشتباه شده باشد.

علاوه بر چهار نسخه خطی که آقای دکتر نور بخش در تصحیح دیوان به کار برده‌اند نسخه‌های دیگری از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

۱- نسخه‌ی شامل غزلیات، شانزده بند مرثی، و یک مثنوی عرفانی در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی موجود است. کاتب آن محمد علی و تاریخ تحریر ۱۳۱۳ ه.ق. قطع ۲۱×۱۴ در ۱۲۱ برگ ۱۱-۱۴ سطری. غزلیات بدین بیت شروع می‌شود:
به خاک گلشن از زلفت مگر افشاندن ای دلها که شکل دل همی روید ز گلشن غنچه از گلها
آغاز مرثی:

باز این چه آتشی ست که ما را به جان فتاد باز این چه آتشی ست که در انس و جان فتاد
آغاز مثنوی:

آن شنید سستی که شمع انجمن جان روشن روشنی جان من

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۸۲)

۲- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۰۲۶: نستعلیق سده ۱۳ ق. همراه دیوان پسرش هادی «قدرت علی شاه» (فهرست دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۹۶۷).

۳- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۲۸۱۹/۱: نستعلیق عبدالصمد فرزند علی اصغر تبریزی، نوشته ۱۳۱۲ ق. شامل غزل، رباعی، مثنوی، مرثیه. آغاز: مطابق نسخه نخجوانی (فهرست دانشگاه ج ۱۰، ص ۱۶۵۹).

۴- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۵۰۵۶/۱: نستعلیق غلامحسین عباداللهی، نوشته ۱۳۴۲ ق. کلیات اوست شامل: غزلها، واقعه خواب به وزن مثنوی، نامه منظوم، پاسخ به جغدالعرفا به وزن مثنوی، رساله اعتقادی به نثر و جز آنها (فهرست دانشگاه، ج ۱۵، ص ۴۰۹۹).

۵- مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۴: نوشته ۱۳۱۲ ق. همراه «دیوان هادی» (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

۶- مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۵: تاریخ یاد نشده، همراه مثنویهای او (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

نمونه‌ی از اشعار اوست:

ز روی معرفت هر کس بخواند دفتر ما را
 حدیث عاشقان ای جان به دفتر در نمی آید
 هزاران شرح بنویسد ز حکمت زند اوستا را
 میان ما و مجنون جنگ بود و صلح شد آخر
 که در دل آتشی دارم بسوزد لفظ و معنا را
 تمنا کرده بودم بوسه یی گیرم، دهم جانی
 که هر کس در خور آینه بیند روی لیلا را
 به جز من کاو فتادم از خدنگ چشم بیمارت
 نگاهی کرد پنهانی ببرد از من تمنا را
 ندیدم ناتوانی ناتوان سازد توانا را
 یکی دیدار جانان من خریدارم به جان «نصرت»
 نخواهم رایگان، بخشی اگر دنیا و عقبا را

ای دل زپستی در گذر یک لحظه بالایی طلب
 رو بندگی کن بندگی گر بایدت پایندگی
 یعنی ز لا بگذر دمی پیوسته آلیی طلب
 سر بر در میخانه نه با پستی و افکندگی
 در مردگی بین زندگی در بنده مولایی طلب
 بیهوده داری ای مگس بنگاه عنقایی هوس
 بر جبهه داغ بندگی از چرخ مینایی طلب
 بابا بیا یک مطلع دیگر ز بابا وام کن
 شکر خدا کن هر نفس دکان حلوایی طلب
 طرز غزل بندی تو از دیوان ملایی طلب

نگاه از نرگس مستانه کردند
 پسی هر درد درمانی نوشتند
 مرا آسوده از پیمانه کردند
 دو منزل ساختند از آب و از گل
 دوا و درد را هم خانه کردند
 تنم را مسکن جان آفریدند
 یکی مسجد یکی میخانه کردند
 دلم را منزل جانانه کردند
 به زلف نازنینان شانه کردند
 غرض ترتیب دام و دانه کردند
 به هر جا قصه «نصرت» شنیدند
 دریغا حمل بر افسانه کردند

(مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۲ - طرایق الحقایق، ج ۳، ص ۱۰۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۵ - مقدمه دیوان صدر الممالک اردبیلی، تصحیح دکتر جواد نور بخش، ص ۱-۱۴ فهرست نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۵۷۴ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۸۲)

نصرت اردبیلی

میرزا هادی فرزند میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی است که از طرف پدرش ملقب به «قدرت علی» گردیده بود.

هادی مرید پدرش بود و همان طوری که مولانا جلال‌الدین در دیوان خود به نام شمس تبریزی تخلص کرده، وی نیز در بیشتر غزلیاتش به نام و تخلص پدر مرادش «نصرت» و گاهی «قدرت» و یا «قدرت علی» تخلص کرده است.

هادی به سال ۱۳۰۶ ه. ق در قم در حالی که متجاوز از هفتاد سال داشت وفات یافت. میرزا عبدالوهاب ملقب به مصطفی علی (متوفی ۱۲۹۷ شمسی) فرزند میرزا عبدالغفار صدیق‌الملک از جمله مریدان او بود.

چنان که قبلاً نیز اشاره شد دیوان اشعار وی شامل غزلها و مثنویها همراه دیوان پدرش به تصحیح آقای دکتر نوربخش به چاپ رسیده است.

علاوه بر چهار نسخه‌یی که آقای دکتر نوربخش در تصحیح دیوان به کار برده‌اند نسخه‌یی از دیوان وی در کتابخانه فرخ (مشهد) و دو نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به نشانه‌های ذیل هست:

مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۴: همراه دیوان پدرش، مؤرخ ۱۳۱۲ ق. (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

دانشگاه تهران، شماره ۳۰۲۶: نستعلیق سده ۱۳ ق. همراه دیوان پدرش، در نمای نسخه آمده از محمد هادی قدرت علی شاه پسر صدرالممالک ناصر (نصرت) علی‌شاه اردبیلی است.

دانشگاه تهران، شماره ۵۰۵۶/۲: نستعلیق غلامحسین عباداللهی، نوشته ۱۳۴۲ ق. غزلهاست به ترتیب تهجی.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۵، ص ۴۰۹۹).

نمونه‌یی از اشعار اوست:

هر بی سر و پا راه ندارد به بر ما باز است اگر چه به همه خلق در ما

هر کس به دری پای نهد از پی خدمت
مشکن دل درویش که در خرمنت ای شیخ
بر خاک در میکده افتاد سر ما
سوزد همه خشک و تر تو از شرر ما
ما باده کشانیم به میخانه شب و روز
در کوی خرابات فتاده گذر ما

از نیک نامی در گذر ای خواجه رسوایی طلب
رو از دمشدم ساز شودم در کش و همر از شو
در قید رسوایی ممان آن یار هر جایی طلب
گویای آن آواز شو یعنی چونی نایی طلب
ساقی بده رطل گران ز آن آب آتش خو به من
برخیز مطرب چنگ زن شیدا و شیدایی طلب

دل مهر باده دارد ساقی بیار جامی
هان ای ندیم و مطرب از در بکن سلامی
«قدرت» مخور دگر غم دل شاد باش و خرم
آخر تو را در عالم باشد علی امامی

هشدار که نصرت الهی	آمسد به درون دل ز راهی
آن راه چه، راه اسم اعظم	آن شاه چه، رشک مهر و ماهی
یعنی که صراط مستقیم است	منزل گه ما به فیض شاهی
اسم از خود و خویشان مسمّا	ما زنده از او چو آب و ماهی
ما آینه دار روی اویم	در خویش نظر کند بگاهی
ما غیر علی کسی نداریم	تو غرّه به لشکر و سپاهی
ای «نصرت حق» که در جهان نیست	جز حضرت تو دگر پناهی

(مقدمه دیوان صدرالممالک و میرزاهادی - یادداشت‌های متفرقه)

نظام اردبیلی

نظام الدین حسینی اردبیلی به سال ۱۲۹۳ در حال حیات بود و در مدح میرزا لطفعلی امام جمعه و... قصایدی به زبان عربی دارد که نسخه آن به شماره ۲۸۱۷/۳ در ۶۰ صفحه ۲۰ سطری در کتابخانه ملی تبریز هست و چنین شروع می شود:

یا من علم آدم الاسماء کلها و جعله طلسماً لسرایر الامکان

(فهرست خطی کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۸۹۸)

نکته اردبیلی

مؤلف دانشمندان آذربایجان این بیت او را از «بیاض صایب» نقل کرده است:
قطره آب خضر عمر ابد می‌بخشد التفات کم صاحب نظران بسیار است
بنابراین میتوان او را از شاعران پیرامون سده ۱۱ هجری قمری دانست.
(تذکره حسینی، ص ۳۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۸)

نوری اردبیلی

از شاعران دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) است. از اوست:
بر دور رخت خط بود آن هاله کشیده یا دود دل ماست به خورشید رسیده؟
مؤلف «صبح گلشن» این شاعر را اهل نیشابور قید کرده است.
(صبح گلشن، ص ۵۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۹)

وارثی اردبیلی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. به حسن سیرت و صفای قریحت موصوف و به تواضع در میان اقران معروف بود مؤلف «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» نوشته است که سالهاست از اردبیل بیرون آمده در اطراف عراق و خراسان سائر است. الحال که سنه ۹۸۹ هجری است در دارالفتح استرآباد ساکن است اهل آنجا به وی التفات تمام دارند و مولانا همیشه اشعار بلاغت آیات بر صفحه خاطر مستعدان آن نواحی می‌نگارد.
مرحوم تربیت از «بیاض صایب» این دو بیت او را نقل کرده است:
«وارثی» را بارها گفتم که ترک عشق کن حرف من نشنید چندانی که دشمن کام شد

به زندگیم کدام آرزو برآوردی که روز باز پسین نخل ماتمم باشی
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۸ - صبح گلشن، ص ۵۷۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰)

والهی اردبیلی

ظاهراً از شاعران سده یازدهم هجری قمری است. صایب در بیاض خود این بیت او را نقل کرده است:

خدنگش می‌گذشت از سینه، دل بگرفت پیکانش

چو مهمانی که ناراضی رود گیرند دامانش

(این بیت در صحف ابراهیم به نام الوهی اردبیلی آمده است احتمال می‌رود که الوهی محرفی از وه الوهی باشد).

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۳)

وفایی اردبیلی

از شاعران اواسط سده دهم هجری قمری است، سام میرزا می‌نویسد:

از شعرایی است که نو پیدا شده. این مطلع از اوست:

فدای سرو قدت جان من، جوانی من مباد بی تو دمی عمر و زندگانی من

(تحفه سامی، ص ۲۷۵ - صبح گلشن، ۵۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۴)

همت اردبیلی

محمد زمان بیگ متخلص به همت از اتراک اردبیل است. مدتی در قلعه حویزه کوتوال بود. بعد ترک آن کرد و به خدمت محراب بیگ ولد گدا علی درآمد. گدا علی بیگ که حاکم دورق شد او را با خود همراه برد بعد از فوت او «همت» به اصفهان رفت و بعد از مدتی به خدمت زمان خان حاکم کوه کیلویه پیوست و در همان اوقات رخ در نقاب خاک کشید. طبعش خالی از لطف نبود از اوست:

غم دنیا نکند تنگ دل دانا را
از گران باری کشتی چه خبر دریا را

مطلب از هوش و خرد، فیض جنون یافتن است
حاصل حلقه در، ره به درون یافتن است
فیض از وجود خود دل آگاه می برد
در منزل است هر که به خود راه می برد

در سبک روحی غبارم از صبا دل می برد
سایه ابری مرا منزل به منزل می برد

غفلت سرشار روز روشنم را تار کرد
چشم پوشیدن مرا از خواب خوش بیدار کرد

رسد چون روزید، دولت به کس هم دم نخواهد شد
هما گر زخم یابد سایه اش مرهم نخواهد شد

نام خود نیک بر آرید که در گنبد چرخ
این صدایی ست که در روز جزا می ماند

کار دل در بستگی بهتر شود
آب چون گردد گره گوهر شود

بی وجود کاملی دنیا نمی گیرد قرار
می کشد نادان به زور مردم دانا نفس

گرد باد آسا در این ویرانه گردش می‌کنیم
نقش پایی هم نخواهد ماند از ما بر زمین

رباعی:

در عالم ایجاد اگر خوار توام بی قدر متاعم و به بازار توام
مخلوق توام اگر چه طاعت نکنم در کار تو نیستم ولی کار توام
هر چند که تاریخ فوت شاعر به تحقیق مشخص نیست ولی از نوشته نصرآبادی پیداست
که سالها قبل از تألیف تذکره وی (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) در گذشته بوده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۰ - ۳۹۱)

یعقوب اردبیلی

ظاهراً از سخنوران سده دهم ه.ق. است. در هفت اقلیم (مؤلفه ۹۹۶ - ۱۰۰۲) مسطور
است که وی با فرط فضیلت آداب سپاهیگری را نیک می‌دانسته و به چند زبان شعر می‌گفته
از آن جمله است:

اشته دستت بلا گلگون کریته تو به دستان هزاران خون کریته
در آینه نظر کن تا بویی که وینم زندگانی چون کریته
معنی: دستت را ای بلا گلگون می‌کنی
تا به دستان هزاران خون کنی
در آینه نظر کن تا (خود را) ببینی
تا ببینم که چگونه زندگانی خواهی کرد
(یعنی شیفته خود می‌شوی و زندگی برایت مشکل می‌شود)

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷ - ۲۵۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۱ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۴)

از شاعران متاخر و معاصر اردبیل:

حسین، سید: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۸۳).
روایی، محمد: (متولد ۱۳۰۷ شمسی رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۱۷).
سحر، حمیده رئیس زاده.
شمس عطار (رک: تذکرة الاولیای پرویزی، ص ۱۶-۲۰- تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۴۵).

صدرالعلماء، اعتماد (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۵۶)
علومی، میرزا ابراهیم: (فرزند حاجی جلیل متولد ۱۲۶۲ ش. رک: سالنامه دانشکده ادبیات تبریز چاپ ۱۳۳۰، ص ۵۲-۵۴- تبریز و پیرامون، ص ۳۲۹).
ناییبی، از پزشکان اردبیل است.
وحدتی، غلام: (رک: دیوان صدرالممالک اردبیلی، ص ۲۷۱).

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

انور اردبیلی، قدیر: (مراثی او به عنوان جلوۀ عاشورا در ۴ مجلد در اردبیل) به چاپ رسیده است).

ایلچی، عباسعلی یحیوی.
بقایی اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۰).
بیضای اردبیلی: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۵۸).
ثابت اردبیلی: (مراثی او در ۴ مجلد به نام آمال ثابت به طبع رسیده است).
حکیم الهی: (متوفی به سال ۱۲۹۶ ه.ق. رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۴۹).
حیران اردبیلی، یوسف: (مراثی او به عنوان طلیعة عاشورا در ۳ مجلد به سال ۱۳۴۸ ش. در اردبیل به چاپ رسیده است).
ذکری اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲).
ساوالان، حسن مجید زاده.

سخنور، اسکندر نجفی سوها.

سمطوری اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۳)

شاهی، عسکر شاهی زاده

شجاع‌الدین اردبیلی: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۴۱).

شوری اردبیلی، حسن (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۸۲)

فایق اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۳).

فکری اردبیلی، خالق: (مراثی او در مرداد ماه ۱۳۵۱ ش، در زنجان به چاپ رسیده

است).

مجروح مغانی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).

مضطر اردبیلی، جبار: (دیوانش به سال ۱۳۷۰ ه.ق. چاپ شده است. رک: نظری به

تاریخ آذربایجان، ص ۲۸۷).

منعم اردبیلی: (مراثی او به نام دیوان تجلی به چاپ رسیده است).

ناصر اردبیلی: (مراثی او به عنوان شکوفه‌های غم به چاپ رسیده است).

سخنوران

ارسباران

ارسباران

ارسباران که سابقاً قراجه داغ نامیده می شد از شمال به رود ارس و از جنوب به شهرستان تبریز و از مشرق به سراب و مشکین شهر، دشت مغان و از مغرب به شهرستان مرند محدود می باشد.

بخش مرکزی آن اهر و بخشهای تابعه آن کلیبر، ورزقان، خداآفرین، هوراند، است (سالنامه آماری ۱۳۵۱).

حسین دوستی بسال ۱۳۷۳ شمسی با تألیف کتابی تحت عنوان «تاریخ و جغرافیای ارسباران» دین خود را به زادگاهش ادا کرده است.

از آثار تاریخی: بقعه شیخ شهاب الدین اهری عارف معروف قرن هفتم، مسجد جامع (که به سال ۱۰۵۲ بنا شده) و مسجد شیخ عماد و مسجد بواسحاق قابل ذکرند و سخنوران آن بدین شرح اند:

ادیب اهری

میرزا موسی فرزند حیدر به سال ۱۲۴۱ شمسی در اهر تولد یافت در اهر و تبریز به تحصیل منطق و معانی و بیان حکمت الهی پرداخت. به تهران و خراسان و همدان و اراک سفر کرد و چندی به تدریس اشتغال داشت.

وی ابتدا "مجرد و بعدگاهی راغب و بیشتر ادیب تخلص می کرد در اواخر عمر در قریه شاه آباد از قراء بلوک فراهان اراک سکنی داشت و در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در همانجا وفات یافت.

از اوست:

از محبان مطلب جز طلب وصل حبیب
چه شود گر برسد بار وصالی به "ادیب"
خسته عشق نخواهد به جز از یار، طیب
تا کند کحل بصر خاک در جانان را
از غزلیات اوست:

کمال یافته‌ای دلربا به حسن و جمال
قد تو سرو روان است و چشم تو نرگس
لب تو غنچه خندان و طره‌ات سنبل
علی الصباح که افتد به روی تو نظرم
دل تو تا که جهان است شاد و خرم باد
مؤثر است دعایم و لیک شرط این است
جمال و حسن تو بادا مصون زعین کمال
رخ تو ماه تمام است و ابروی تو هلال
تو گلشنی و بهارت دوازده مه سال
چقدر می‌شود آنروز من همایون فال
به خاطرت نرسد هیچگونه گرد ملال
که باشد از تو "ادیب" تو راضی و خوشحال

(مجله وحید ج ۴، ص ۶۷-۶۸)

اسماعیل بیگ قراجہ داغی

به نوشته مرحوم تربیت این رباعی در جنگی به نام وی آمده است:

در ملک تجرد که دلش سلطان است بی برگی عیش و بی بری سامان است
مردان خدا به بوریا می‌خوانند این بیشه نی تکیه‌گه شیران است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷-۳۸، الذریعه، ج ۹، ص ۷۳)

تنهایی ارسباری^۱

از شاعران سده دهم هجری قمری است صادقی افشار می‌نویسد:

از ارسباران است. شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا بی‌قید ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره‌مند نمی‌شود.
اشعار ترکی و فارسی دارد از اوست:

۱- ارس بار نواحی اطراف رود ارس را گویند (لغتنامه دهخدا - فرهنگ معین).

به جرم عشق اگر می‌کشند عارم نیست کجا روم چه کنم غیر عشق کارم نیست
نهفته راز دلم تا به حشر خواهد ماند در این زمانه فانی چو راز دارم نیست
کشیده‌ام سر خود را به جیب تنهایی رفیق و مونس دل غیر فکر یارم نیست

(مجمع‌الخواص، ص ۱۳۰ الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹)

جانی قراجه داغی

میرزا آقاخان از سخنوران سده ۱۳ ه.ق. از ارسباران است. بیشتر اشعار او در هزل و هجو به زبان ترکی آذربایجانی است اشعاری به پارسی نیز دارد.
در جنگ شماره ۲۶۲۴ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی قصیده‌یی از میرزا آقاخان در مدح عزیزخان سردار کل هست که ذیلاً چند بیتي نقل می‌شود:
به فضل باری، چو شهریاری شدی سواری، پی‌شکاری
من افت و خیزان دودیده گریان چو ابر نیسان به نوبهاری
رکاب اسبت به کف گرفتم به عجز و گریه همی بگفتم
به عشق طاقم به ناله جفتم چو نی بنالم ز بی‌قراری
ملک طبیعت فرشته خوبی بهشت رویی عبیر مویی
ز مهوشان جهان نکویی ولی چه سازم ستم شعاری
نموده آهم به چرخ تاثیر تو را مؤثر نشد چه تدبیر
اگر نمایم غم تو تقریر به حال زارم تو اشک باری
در مدح حاجی میرزا حسن وزیر نیز ضمن قصیده‌یی گفته:

هر چه بر قامت تو جامه معنی دوزم قد تو هست رسا جامه معنی ست قصیر
جبه‌یی وعده به من کرده‌ای آخر تاکی به درت آید و غمگین رود این "جانی" پیر

(جنگ شماره، ۲۶۲۴ کتابخانه نخجوانی - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۲، ۹۳-الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰)

خاور کردشتی^۱

میرزا علی ملقب به (معلم کل) فرزند میرزاخرم کردشتی است. او نیز مثل پدرش طیب بود حدود نود سال عمر کرد و تا سال ۱۳۲۰ هجری قمری در قید حیات بود در لغت عرب و دانستن الفاظ دشوار مهارت کامل داشت. کتاب "درافشان" از تألیفات اوست که به تقلید از گلستان سعدی نوشته است. این ملمع را در جواب سعدی گفته:

خریت کعبه قلبی اردت بالعتبات ز سیئات چنین غافل از پی حسناتی
تو رفته بر عتباتی ز هجر کعبه رویت روان ز دجله چشم هزار شط فراتی
برون ز خاک قراداغ رفتن تو عجب نیست لأن منبع عین الحیات فی الظلمات
و این غزل را در تتبع از غزل یغمای جندقی ساخته است:

مرا دیوانه چون کردی بیارای زلف زنجیری
به غیر از قید بر مجنون نباشد هیچ تدبیری
بگفتم ناله دلسوز من فریاد رس آید
ز ناله حاصلم چیزی نشد ای آه تأثیری
شکایتها بسی دارم به دل ای آسمان از تو
کنی تا چند با ما کج روی ای چرخ تغییری
به جنگ شعر "یغما" کس نرفته جز تو ای "خاور"

معینت باد یزدان چون فکندی پنجه با شیری

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۳-۱۳۴-الذریعه، ج ۹، ص ۲۸۷)

خرم کردشتی

میرزا خرم کردشتی متولد ۱۱۶۶ ه.ق. از شاعران معروف ارسباران و از وابستگان کاظم خان قراجه داغی است. مردی عاشق پیشه و درویش مسلک و خوش محاوره بود، در فن

۱ - کردشت قریه‌یی است از بلوک دزمار ارسباران که در کنار رود ارس واقع شده است. از اوشنبین و سیاه رود سه فرسنگ فاصله دارد.

طبابت نیز مهارت داشت وقتی یکی از بدخواهان کاظم خان به بستر بیماری افتاد و میرزا خرم را برای معالجه دعوت کرد کاظم خان به شرط کشتن مریض، خرم را پیش وی فرستاد ولی او به حکم وظیفه مریض را معالجه کرد و پس از برگشت مورد عتاب و سرزنش مخدوم خود قرار گرفت و به اهر تبعید شد و به سال ۱۲۴۱ ه. ق. وفات یافت گویا این دوبیت را در حال تبعید گفته است:

نالَم به غربت از وطن خویشتن جدا ز آنسان که نالد از چمنش دور عندلیب
خرم "خوش آن قلندری و شاعری که بود کردی خراب خانه خود را، شدی طیب
دیوان خود را به سال ۱۲۳۶ ه. ق. در ۷۰ سالگی جمع آوری کرده و در مقدمه مختصر و
منثور دیوانش بدین نکته چنین اشاره نموده است:

«به این تاریخ که هجرت نبوی به هزار و دوست و سی و شش رسیده و مستعجل عمر
عزیز به هفتاد مرحله از مراحل زندگی دویده پاره قصاید و غزلیات و رباعیات و ...» بعد
می نویسد که در این ایام که حکومت قراجه داغ به فرمان عباس میرزا به امیرخان قاجار
محول گشته مختصر فراغتی حاصل شده و به جمع دیوان اشتغال ورزیده است.

این دیوان به سال ۱۳۰۷ هجری قمری با دیوان مظهر خوبی در یک جلد چاپ شده و
شامل ۱۶۰۰ بیت از غزلیات اوست.

نسخه خطی دیوان او در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۶۱۶ نسخ
خود شاعر، مورخ ۱۲۳۶ ق. هست.

(فهرست کتابخانه ملی تیریز ج ۲، ص ۵۶۰).

نمونه‌یی از اشعار اوست:

نازت کشم من تا چشم باز است	اما ندانم باز این چه ناز است
چون می‌کشم سر از پای دلبر	مسکین کبوتر در چنگ باز است
محمود با آن حشمت چه سازد	جانش چو اندر دست ایاز است
تا چند زاهد تکلیف مسجد	از طاعت من حق بی‌نیاز است
از عشق خوبان رو برمگردان	کانجا حقیقت اندر مجاز است
آن شب که بی‌تو بر روز آرم	چون روز محشر بر من دراز است
خرم رسد کی دستم بر آن ماه	من در نشییم او در فراز است

در غزلی ضمن تفاخر، به مولدش چنین اشاره می‌کند:

ای یار وفا آیین وی مونس دمسازم	بگذار که تا دستی برگردنت اندازم
من شیفته رویت امروز نگردیدم	بر طلعت تو عاشق کردند ز آغازم
خواهم که پریم روزی سوی چمن کویت	اما چه کنم گردون بسته ره پروازم
دیوان من ارخوانی روزی تو نمی‌دانی	من خرم کردشتم یا سعدی شیرازم!

یک بوسه آرزوست که گیرم ز زروی تو	اما هزار واهمه دارم ز خوی تو
روز و شبم به چشم مساوی ست در جهان	ز آنکه که دور گشته‌ام از روی و موی تو
ای آرزوی جان به کجا گشته‌ای نهان	کآسوده نیستم دمی از جستجوی تو
هر گل که می‌دمد ز گلستان روزگار	می‌بویم و نمی‌شنوم هیچ بوی تو
هر کس به سوی قبله خود سجده می‌کند	زاهد به کعبه «خرم» بی دل به کوی تو

در ریاض‌الجنة ترجیع‌بندی به نام وی هست که چند بند آن ذیلاً نقل می‌شود:

دی ز پی صحبت پیر مغان	شد به خرابات مغانم مکان
مغیبه‌یی بود در آن بزمگه	به به جمال از همه سیمین تنان
عارض و زلف و قد رعنائ او	رشک گل و سنبل و سرو روان
رقص کنان در برم آمد نشست	کای شده مهمان خراباتیان
نوش کن از دست من این جام را	تا دهمت کام دل ناتوان
گفتمش ای کرده به فرمان خویش	بنده، دو صد عاشق بی‌خانمان
جام چه آری چو نیی کام ده	کام چه بخشی چو نیی دل ستان
دوست همین یک بود ای بوالهوس	بوالهوسی شیوه هر کس مدان
گفت که بی‌چاره نداری خبر	دوست همان است لباسش دگر

زلف بر آشفته خود تاب ده	رقص کن و جام می ناب ده
نرگس خود را به فسونی درآر	چشم حریفان همه بر خواب ده
رخت ز تن برکن و بر بنده هم	جای در آن بستر سنجاب ده
کم نیم از ذره، ره امشب مرا	پیش خود ای مهر جهان تاب ده

تشنه لبی را ز لب آب ده	گرسنه‌یی را ز رخت سیر کن
کم توبه من غصه خوناب ده	قصره‌عین همه تبریزیان
دل به دیگر شاهد سرخاب ده	چند بگویی که منت دوست نه
لیک یکی مژده به اصحاب ده	دوست نمی‌شد دل من هم به تو
دوست همان است لباسش دگر	گفت که بی‌چاره نداری خبر

ماند، که هر چند شدم کامجو	آه که خرم به دل این آرزو
آن بت تبریزی سرخاب کو	کام من دل شده حاصل نکرد
رفت شبی همره آن ماهرو	آه که خرم همه عمر عزیز
جام به دست وی و می در سبو	روز نکردیم به یک خلوتی
این قدردم نیز نشد آبرو	آه که خرم بر آن دل ستان
کآن وطن آواره کجا رفت کو؟	کز پی مهجوریم آرد به یاد
این که سپارد دل خود بر عدو	آه که خرم نکند هیچ کس
دست من و دامن آن کس که او	دوست نباشد اگر آن دل ربا
دوست همان است لباسش دگر	گفت که بی‌چاره نداری خبر

(ریاض الجنة، روضة ۵ قسم دوم ص ۸۲۶، ۸۲۵. نگارستان دارا، ص ۱۸۹، ۱۹۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴، ۱۳۵)

دیوانه قراجه‌داغی

شیخ علی بن ابراهیم قراجه‌داغی یکی از دانشمندان قراجه داغ می‌باشد که خطیب و واعظ، و شاعری خوش کلام نیز بوده است در اشعار خود «دیوانه» تخلص می‌نموده است. بسال ۱۲۸۶ وفات یافته است.

نمونه ای از اشعار اوست:

جان بود آنچه شود صرف به راه جانان

نتوان گفت که جز دادن جان کاری هست

سرو جان گر طلبد یار شود با مقدار
ورنه بر این دو نگویند که مقداری هست
عاشق آنست که ناگفته به جانان جان داد
آن نه عشق است گرش حاجت اظهاری هست
او دیوانی دارد که بین سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۶ گردآوری نموده است.

(تراجم الرجال، ج ۱، ۳۹۸ - مفاخر آذربایجان، ج ۳، ص ۱۴۲۲)

سرشار قراجہ داغی

نجفقلی سرشار برادر مصطفی قلی خان حاکم قراجہ داغ و پسر کاظم خان است که از جمله اعظم امرای ایران به شمار می‌رفت^۱ صاحب نگارستان دارا نوشته است که سرشار طبعی سخی و قلبی فسیح و دستی باذل داشت و از صاحب‌دلان عاقل و امیران کامل بود و به طلاقت لسان و فصاحت بیان از همگنان ممتاز و در ثبات آشنایی و صدق و صفا در میان اقران سرافراز، مرزبانی فهیم و امیری دلیر و پایمرد و دستگیری و کارگزاری وفادار و غمگسار بود.

برادرش از رشادت او اندیشه‌مند گشت... و او را به حبس قلعه شوشه به دست ابراهیم خلیل خان افکند^۲ و او مدتی در آن قلعه زار و مستمند بود. بعد از وفات برادر و خلاصی از شور و شر به خدمت خاقان مغفور محمد شاه پیوست و آن حضرت... اراده داشت که او را امیر بار نماید بعضی از امرا چندان بدگویی و سعایت کردند که خاقان مغفور در شهر مراغه او را حبس فرمود و باعیال و اطفالش به دست احمد خان مقدم حاکم مراغه سپرد پس از روزگاری اندک چشمش را به گزlk از چشمخانه حک کردند و او در قراجہ داغ از هلاک رسته نانی به خون دل می‌خورد چنان که این قطعه او از حال و کارش خبر می‌دهد:

قضا چون نقش هستی با قلم کرد	بسات گنج غم بر من رقم کرد
به جا هم که رسانید از ته چاه	به خاکم گاه چون نقش قدم کرد

۱ - رک: مجمل‌التواریخ گلستانه، ص ۱۶۰-۱۶۱. لغتنامه دهخدا

۲ - برای اطلاع بیشتر از اخبار ابراهیم خلیل خان به روضه‌الصفای ناصری ۲۹۷/۹ و لغتنامه دهخدا ۲۵۸/۱ مراجعه شود.

به زندانم گهی چون یوسف افکند به تخت ملک گاهی محترم کرد
 گهی در کنج فقرم داد منزل به صدر عزتم گه محترم کرد
 ز خاکم بعد از این آیا چه سازد که گاهی کعبه گه بیت الصنم کرد
 چو در ملک وجودم داد هستی وجودم را دگر خواهد عدم کرد

پس از فوت محمد شاه سرشار به تبریز آمد و در ظل حمایت نایب السلطنه عباس میرزا سایه نشین گردید و قریه دیزج خلیلو (واقع در محال اروتنق) از طرف ولیعهد به رسم تیول به او مرحمت شد. او نیز با شکسته بالی به شکرگزاری و ثناخوانی شاهنشاه و نایب السلطنه ایران زندگانی می کرد تا به سال هزار و دویست و سی و چهار ه. ق. رخت رحلت به جهان جاودانی کشید و در نجف اشرف آسود.

سرشار به نقاشی و خوشنویسی نیز علاقه مند بود و در حکمت الهی و طبیعی خاصه در طبابت ید بیضا می نمود و گاهگاهی به سه زبان فارسی و عربی و ترکی شعر می سرود. نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۰۵۳ هست و در فهرست آن کتابخانه (ج ۱۳، ص ۳۰۳۸) بدین شرح معرفی شده است:

- ۱- غزلیات یا خرمنامه به ترتیب حروف تهجی ص ۱-۱۷۵
- ۲- رباعیات و مفردات ص ۱۷۷-۱۹۸
- ۳- ساقی نامه ص ۱۹۹-۲۰۹
- ۴- مثنوی ندبه الاسرار ص ۲۰۹-۲۵۷
- ۵- ستایش این دیوان به نثر و چند قصیده در ستایش امامان در هاشم ص ۲۵۸-۲۶۵
- ۶- ترجیع بند در هجو و مطایبه و چند غزل به ترکی آذربایجانی ص ۲۶۷-۲۷۷
- ۷- قصیده‌هایی در توحید و منقبت و مرثیه امامان با تضمین مرثیه محترم ص ۲۷۹-۳۱۷
- ۸- ترکیب بند در مرگ مادر و ماده تاریخهای دیگر ص ۳۱۸-۳۲۹

آغاز دیوان الغزلیات فی الحروف و البحور علی الترادف و التوالی
 ای از رخ تو ذره خورشید عالم آرا

از روی مهر پرده بردار و عالم آرا
 "سرشار" می دهد جان چون حافظ از غمت هان
 "دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا"

انجام: از حسن همان وجه حَسَن گویم و گریم
 نسخه خطی دیگری به قطع ۱۳×۲۱ شامل مثنوی و ترجیعات و قصاید و غزلیات و رباعیات و مفردات در کتابخانه مرحوم حاجی محمد آقا نخجوانی به شماره ۲۷۸۳ هست که به تاریخ ۱۲۴۸ یعنی ۱۴ سال پس از فوت شاعر توسط علی بن میرزا محمد زمان خویی به خط نستعلیق نسبتاً خوب استنساخ شده است. (فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۷۵)

از اوست:

نه سروی قد دلجوی تو دارد	گلی نه روی نیکوی تو دارد
نباشد جفتِ ابرویت مه نو	کجا او طاق ابروی تو دارد
به گیسوی تو سنبل گر چه ماند	ولی کی تاب گیسوی تو دارد
دهانت را گرفتم غنچه گویم	کجا لعل سخنگوی تو دارد
به کویت در صفاکی کعبه گویم	صفاهای دگر کوی تو دارد
ز شهلایت کجا نرگس زند لاف	مگر او چشم جادوی تو دارد
نموده هر کسی رو سوی جایی	ولی "سرشار" رو سوی تو دارد

ساقیا فصل بهار آمد و منشین برخیز	بادۀ سال کهن بر قدح تازه، بریز
با قد نی شکری با لب شیرین سخنی	در چمن جلوه کنان باده کشان شورانگیز
تیز شد آتش دل از رخ گلنار وشی	بزن آبی زمی ناب به آن آتش تیز
دستم آویخته از گردن مینای تو باد	که من بی سر و پا را نبود دست آویز
زاهدا داده ام امسال به رهن می ناب	خرقه و جامۀ سالوس و ریا و پرهیز
جام مینا و سبوی به تو سرشار رسد	عیش خود تلخ مکن خیز به خمخانه گریز

به عارض تا که داری خط و خالی	نخواهی شد ز دام و دانه خالی
تو را یک دفعه در هر سال بینم	ندیدم ماه را کآید به سالی
سر شکم جای نعل مرکبت جست	به سایل بس بود صفّ نعالی
اگر در عاشقی من بی نظیرم	به معشوقی تو خود هم بی مثالی

ندیده جز رخ و ابرویت ای ماه
به روی آفتابی کس هلالی
نهان هر شام خورشید از چه گردد
گر از رویت ندارد انفعالی
تورا "سرشار" نیکو رام گشته
به افسون غزل، وحشی غزالی
از رباعیات اوست:

دور از تو بیفکند چو تقدیر مرا
کرد از غم هجرت ای جوان پیر مرا
قربان کمان ابروانت کردم
بنشانند قضا به خاک چون تیر مرا

خورشید ندارد رخ زیبای تو را
شمشاد ندارد قد طوبای تو را
کردم به جهان سیر ندیدم هرگز
همتای تو همتای تو همتای تو را

برخیز و قدم بنه به میخانه ما
پرکن ز شراب ناب پیمانه ما
برخوردن می بخوان به ما افسونی
ز آن پیش که خوانند بس افسانه ما
از اشعار ترکی سرشار:

گوزلرون آهو سینه صید اولدو آهو گوز لولر
طرفه جادو دور بوکیم آهونی صیاد ائيله دون
اشک دن گر خانه مردم خراب اولدی نه باک
گنج غمدن چوخ دل ویرانی آباد ائيله دون
لبلی مل، عارضی گل، زلفی سنبل، دیشی دُر
آغزی غنچه، خالی عنبر، قدی شمشاد ائيله دون
ائيله دون "سرشار" عشاقی بو دَرْدن در بدر
بسکه داد و ناله و افغان و فریاد ائيله دون

(دیوان خطی سرشار - نگارستان دارا، ص ۸۷-۸۴. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۰-۱۸۱)

شمس اهری

در سده هفتم هجری و یا قبل از آن می زیسته است از او یک رباعی در نزهة المجالس مضبوط است:

زان شهرهٔ روم، ترکتازی بینید
از بهر خدا، دوال بازی بینید!

نازیدن آن شمع طرازی بینید
بر هیچ کمر بسته به خون دل من

(نزهة المجالس، ۳۶۵)

طوطی اهری

ملا حسن ادیب فرزند بابا قصاب اهری متولد ۱۲۸۱ ه. ق. متخلص به طوطی از شاعران سدهٔ اخیر است منظومه‌ای به عنوان سبکة المعانی للمصادر و المبانی به شیوهٔ نصاب الصبیان فراهی و منظومهٔ دیگری هم در توقیعات تقویم ساخته که هر دو در تاریخ ۱۳۴۵ ه. ق. در تبریز به چاپ رسیده است.

کتاب دیگری هم به نام سه مثل حاوی امثلهٔ متداول در بین عرب و فارس و ترک با حکایات نغز تألیف نموده که تاکنون به طبع نرسیده است.

وی حدود سال ۱۳۴۳ قمری در مشکین شهر در گذشته. اولادش در اهر و مشکین شهر ساکن بودند.

ملا حسن به هر سه زبان ترکی و فارسی و عربی شعر گفته است از اوست:

خواهی به جهان گل سعادت چینی و ز فضل و هنر علم لغت بگزینی
دلخواه خودت بهره و تاریخ کتاب ز اشعار سبکة المعانی بینی

(دانشمندان آذربایجان، ۲۴۶-۲۴۷)

عبدالغنی قراجہ داغی

حاجی میرزا عبدالغنی از عالمان و دانشمندان ارسباران مقیم تبریز بود، در فقه و اصول و تفسیر و علوم عربی و ادبی مهارت کامل داشت. او برادر میرزا حاج آقا مدرس ریاضی استاد المنجمین است به نوشتهٔ صاحب المآثر و الآثار علمای عظام به او تکریم و احترام می نمودند... منظومه‌اش در فقه مطبوع افتاده علی‌المعین وی روز ۱۶ رمضان ۱۳۱۶ هجری قمری در تبریز به رحمت ایزدی پیوسته است از تألیفات او: منظومهٔ فریده اللآلی

(شعر عربی) متمم منظومه بحر العلوم به سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران به چاپ رسیده است.

(المآثر والآثار، ص ۱۷۶- دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۷- مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۸۹۷)

علیاری

حاجی ملا علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند جعفر و او فرزند محب الله و او فرزند محمد جعفر قراجه داغی علیاری است.^۱

وی صبح پنجشنبه پنجم رمضان سال ۱۲۳۶ ه. ق. در قریه سردرود متولد شد. مؤلف ریحانة الادب او را از اکابر علمای طراز اول اوایل قرن چهاردهم هجری قمری شمرده و نوشته است که وی فقیه اصولی، محدث رجالی طیب نجومی، حکیم متکلم، ادیب اربب، شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول و منقول بود. در منظومه رجالی "منتهی الآمال" صاحب ترجمه به شرح حال اجمالی خود چنین اشاره می‌کند:

انا علی بن عبدالله فی (ولرغ) خامس شهر الله

۱۲۳۶

کان بعون ربی العزیز فی ست امیال من التبریز

میلادی فی سعد السعود^۲ و مسقطی قریه سردرود

وی دوران خردسالی خود را در علیار زادگاه نیاکانش گذرانید و بعد به تبریز آمد و خدمت جمعی از علمای اعلام منجمله میرزا احمد آقا مجتهد تبریزی و فرزندش حاجی میرزا لطفعلی آقا و میرزا محمد آقا مجتهد والد آیه الله آقا میرزا صادق آقا تحصیل نمود و به نجف اشرف رفت و در خدمت علمای معروفی مانند: شیخ مرتضی انصاری و حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و حاجی سید حسین کوه کمری و شیخ راضی و شیخ مهدی به تکمیل معلومات پرداخت و از ایشان اجازه اجتهاد و روایت گرفت و به تبریز برگشت و به تألیف و تصنیف و تدریس پرداخت.

مؤلف علمای معاصرین می‌نویسد: سال ۱۳۰۸ ه. ق. به حج بیت الله الحرام و سال

۲ - سعد السعود نام یکی از منازل ۲۸ گانه قمر است.

۱ - علیار از قراء دزمار از مضافات ارسباران است.

۱۳۱۰ هـ. ق. به زیارت علی بن موسی الرضا مشرف و در اثناء حَلّ و ارتحال قصیده‌یی بر سیل ارتجال انشا فرمود به مطلع:

نحوت نحوک یا بن المرتضی
لیعفو ربّی کُل ذنبی مامضی
مرحوم حاجی میرزا شفیع خان محاسب الملك این قصیده را با سایر قصاید وی که در مدح حضرت امیر(ع) گفته به چاپ رسانیده است.
علیاری روز پنجشنبه چهارم رجب سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در حدود ۹۱ سالگی وفات یافت.

تألیفات او:

- ۱- ایضاح الغوامض فی تقسیم الفریض (در مبحث ارث مجدول به عربی) این کتاب به سال ۱۳۱۸ هـ. ق. تألیف و در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. در تبریز چاپ شده است.
- ۲- بهجة الآمال فی شرح زیدة المقال (در ۵ مجلد) سه مجلد آن در شرح زیدة المقال منظومة رجالی سید حسین بروجردی و دو مجلد دیگر در شرح منظومة رجالی «منتهی الآمال» خودش می باشد که در تتمیم زیدة المقال مذکور نظم کرده است. آخرین جلد این کتاب در سال ۱۳۱۸ هـ. ق. به انجام رسیده است. (ناگفته نماند که کتاب زیدة المقال سال ۱۳۱۳ تحت عنوان نخبة المقال به چاپ رسیده است). مؤلف الذریعه (ج ۳، ص ۱۵۹) می نویسد: فرزند مولانا، میرزا محمد حسن علیاری این ۵ مجلد (بهجة الآمال) را در یک جلد نظیر فهرست مختصر نموده و موسوم به مختصرالمقال فرموده و نسخه‌یی از آن به خط شریف خود سنه ۱۳۳۹ هـ. ق. به ما فرستادند.
- ۳- تقویم در ۳۶۶ برگ. ۴- حاشیة تشریح الافلاک. ۵- حاشیة روضة البهیة (عربی، شرح لمعة معروف) که به سال ۱۳۲۴ و ۱۳۴۰ هـ. ق. در تبریز چاپ شده است. ۶- حاشیة ریاض المسایل. ۷- حاشیة قوانین. ۸- حاشیة معالم. ۹- دلائل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام. ۱۰- ریاض المقاصد فی شرح قصیده الشیخ حسن بن راشد فی مدح صاحب الزمان ۱۱- شرح چغمینی. ۱۲- مشکوة الوصول الی علم الاصول در ۶ مجلد ۱۳- المطرزی فی شرح اقسام اللغز شرح مزجی بر معالم است در ۵ مجلد ۱۴- مناهج الاحکام فی اصول الفقه. ۱۵-

۱ - میرزا محمد حسن علیاری فرزند صاحب ترجمه، خود از علما و دانشمندان بود و به سال ۱۳۵۸ هـ. ق. وفات یافت برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او رجوع کنید به (علمای معاصرین، ص ۱۸۰ - فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۷۴).

منتهی الآمال فی علم الرجال که منظومه‌یی ست رجالی. ۱۶- منهاج المله فی تعیین الوقت و القبله. ۱۷- الوافیه فی شرح لغز الکافیه للشیخ بهایی.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۰ - علمای معاصرین، ص ۹۶- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۲۳)

فانی اهری

میرزا محمود از سخنوران سده سیزدهم ارسباران است در "تاریخ ارسباران" تاریخ فوت او ۱۳۰۰ ه. ق. قید شده و مرحوم تربیت می‌نویسد: به سال ۱۳۰۴ هجری در حالی که هفتاد سال داشت هنوز در قید حیات بود. اکثر اشعارش در مرثی حضرت سیدالشهدا است. این ابیات را در تعمیر مسجد شیخ عماد سروده و در سر درب آن مسجد روی سنگی حکاکی کرده‌اند.

حبذا فضل و زهی لطف خداوند جلیل که شده مشتمل حال وکیل بن وکیل
بانی بیت خدا گشت و خریداری کرد بر بهشت و نعمش با ثمن و سعی قلیل

یک هزار و دوصد و هفتاد و هفت این بنای خیر بر انجام رفت
بقعه عالی شیخ عماد در جنب این مسجد قرار دارد و زیارت گاه عموم است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۰-۲۹۱. تاریخ ارسباران، ص ۲۱۱)

قطب اهری

در سده هفتم هجری و یا قبل از آن می‌زیسته، از رباعیات اوست:
چون با همه کس فاش شد آمیختنت ای دختر رز رواست خون ریختنت
لیکن، چو کسی فرو گرفت ز درخت در شرط کرم نیست، بر آویختنت

زلف چو شب تو، آرزو می‌کندم سیمین غیب تو، آرزو می‌کندم

جانا، به همه دهن بگویم گستاخ بوسی ز لب تو آرزو می‌کنم

دلدار به عشوه خوشزبانی است که نیست
در کین منش، بسته میانی است که نیست
بادامش، اشارت ار به چشمی است که هست
آن پسته، عبارت از دهانی است که نیست
(نزهة المجالس، ۹۰ و ...)

نباتی قراجہ داغی

سید ابولقاسم متخلص به نباتی و مشهور به مجنون شاه و خان چوپانی فرزند میر یحیی (ملقب به سید محترم اوشتینی) به سال ۱۱۹۱ ه.ق. تولد یافت دوران جوانی خود را در قریه اوشتین که از قراء با صفای ارسباران است با حشم‌داری و باغبانی گذرانید، زیباییهای طبیعت او را به سرودن اشعار برانگیخت رفته رفته به عرفان گرایید و ضمن تحصیل به مطالعه آثار عمرخیام و مولوی و حافظ پرداخت بعدها به اهر رفت و در بقعه شیخ شهاب‌الدین گوشه ریاضت و عزلت‌گزید و اواخر عمر باز به زادگاهش اوشتین برگشت و به سال ۱۲۶۲ ه.ق. در همانجا وفات یافت.

نباتی مردی صوفی مشرب بوده و اشعاری به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی می‌سروده است و همان طوری که مرحوم تربیت می‌نویسد: «متتبع اشعار خواجه حافظ شیرازی است و بیشتر به جنس تجنیس طالب بوده شعرهای ترکی مطابق نغمات کردی، کرمی، قراکهری، گرایلی بسیار گفته است».

نسخه‌هایی از دیوان نباتی به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۷۸: نستعلیق خوب اواخر سده ۱۳. دارای غزل، رباعی، مخمس، ترکیب‌بند، فارسی و ترکی، در حدود ۴۸۰۰ بیت و پیرامون هزار بیت از نسخه چاپی بیشتر دارد. ۲۱۶ گ ۱۲ س. آغاز: از گردش روزگار و دور گردون

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۵۰۰: نستعلیق سده ۱۳، دارای قصیده، غزل، قطعه، رباعی و شعرهایی به ترکی، آغاز برابر نسخه مجلس

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۲۴۶۸).

کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۴۳۳۵/۱: گویا به خط محمد رضا فراشبندی (ص

۱۱-۱) ترکی (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۹۴).

کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۸۹۱: نستعلیق، ۱۴۸ گ، ۱۳-۱۴ س بدون تاریخ.
آغاز:

ایجاد بنای عالم از نام علی ست	آیین نبی ز ضرب صمصام علی ست
میخانه دهر قایم از هستی اوست	آب رخ می ز جام گلفام علی ست

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۷۷)

دیگر از آثار نباتی منظومه‌یی است به نام "عین‌العشق" که بنا به نوشته مشار به سال ۱۳۳۲ در لاهور به طبع رسیده است (مؤلفین کتب چاپی، ج ۱، ص ۲۹۲).

دیوان اشعارش به سال ۱۲۷۴ در تبریز چاپ سنگی و در دهم اردی بهشت ۱۳۴۵ به خط نستعلیق "یوسف مشکین قلم" به اهتمام مدیر کتاب فروشی ادبیه تهران در ۲۶۶ صفحه ۱۶ سطری چاپ افست شده است و شامل: بحر طویل و غزل و قصیده و مخمس و رباعی و مستزاد و ساقی نامه و اشعاری به ترکی آذربایجانی است. بحر طویل چنین شروع می‌شود: "منبع چشمه هر کلمه که جاری شود از نطق و بیان کام‌وزبان، اسم خداوند عظیم است..."
نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای گرفته از رخت خورشید عالم گیر نور

چند از خاک درت باشم من مهجور دور

گر بگویم رفت سودایت ز سر، باور مکن

روز محشر با غم عشق تو برخیزم ز گور

لن ترانی گفتن و رخساره بنمودن ز چیست

مشکلی دارم خدا را ای کلیم الله طور

من کجا و دیدن دیدار جانان از کجا

کی بیند تابش خورشید را خفاش کور

در میان عاشق و معشوق رمزی دیگر است

لب میند هم چون "نباتی" متصل گو، یا صبور

گهی در جوش و گاهی در خروشم	گهی در گفتگو، گاهی خموشم
گهی از چشم ساقی در خمارم	گهی سر مست جام می فروشم
گهی در مسجدم تسبیح در دست	گهی در دیر، گبرِ دُرد نوشم
گهی دیوانه صحرای نوردم	گهی فرزانه با عقل و هوشم
گهی در سومناتم، بت پرستم	گهی سجاده تقوی به دوشم
گهی از شر دیو نفس ترسان	گهی خوش حال گفتار سروشم
گهی اندر سکوتم چون "نباتی"	گهی چون خم می دایم بجوشم

از رباعیات او:

گیرم ز که من سراغت ای شمع چگل	ماوای تو را نه دیده دانست نه دل
زین عمر نشد مراد دل حاصل من	عمر دگر از کجا نمایم حاصل

از خانه دگر مست و ملنگ آمده‌ام	تا بر سر کوچه لنگ لنگ آمده‌ام
دیروز به دل ترک دو رنگی کردم	امروز بین که چند رنگ آمده‌ام

در درگاه خلق بندگی ما را کشت	از بهر دو نان دوندگی ما را کشت
که منت روزگار، که منت خلق	ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت!

در تضمین غزل حافظ گوید:

رند مستی به چمن سیر و تماشا می کرد	از سر شور و طرب باده به مینا می کرد
گاه مستانه به این زمزمه لب و می کرد	«سالها دل طلب جام جم از ما می کرد»

«آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد»

عمر چون همدم مرگ است چه هشتاد چه بیست

خوش دل آن کس که در این میکده آزاد بزیست

ای "نباتی" بنگر کاین گهر از مخزن کیست

«گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست»

«گفت حافظ گله‌یی از شب یلدا می‌کرد»

در عزل یوسف خان گرجی از حکومت قراجه داغ ماده تاریخی ساخته است که در جنگ شماره ۲۶۲۴ کتابخانه مرحوم نخجوانی مسطور و چنین است:

گر چه کس گوش نگیرد به جنون	لیک گویم سخنی بهر سکون
دولت طنطنه یوسف خان	گشت چون طالع عشاق نگون
هاتفم خواند به گوش این تاریخ	(کن زیون را ز قراداغ برون) ^۱

۱۲۴۱

در صفحه ۲۴۷ دیوانش این دو بیت تاتی و ترکی آمده است:

ساقی دولانیم باشنکا بوجون سنکا قربان یک باده بوا ایم خانی سلطون سنکا قربان
 گه ترکی و گاهی عربی گه فارسی گه تاتی بوتچین آز وامون سنکا قربان
 و در مقطع قصیده‌یی (ص ۲۵۳) این بیت تاتی به چشم می‌خورد:

ذونستش چمه دوت شعر نوایی چمی چوقندا

ایزان زون ویل برو هو شما هر و یالوت وار اولمیش

در توصیف زادگاهش گوید:

صفحه عالمده بیردر نهاندیر اوشستین

وزنه گلمز، چکمک اولماز، چوخ گیراندیر اوشستین

از اشعار ترکی اوست که در مدح مولای متقیان گفته است:

منیم عالمده سلطانیم علیدیر	منیم میر جهانانیم علیدیر
دیر دایم دیلینده خان چوبانی	منیم هر درده درمانیم علیدیر

در شهریورماه سال ۱۳۷۲ کنگره بزرگداشت این شاعر به مدت سه روز در کلیبر برگزار شد و بهمین مناسبت دیوانش به طرز مطلوبی در دو جلد به اهتمام حسین محمدزاده صدیق انتشار یافت جلد اول آن اشعار فارسی و جلد دوم اشعار ترکی نباتی است.

چاپ تزینی و نفیس دیگری هم از اشعار فارسی او با تشریک مساعی جمعی از

۱ - چون از کلمه فراداغ (= ۱۳۰۶) زیون (= ۶۵) موضوع شود ۱۲۴۱ باقی می‌ماند.

خوشنویسان و هنرمندان، به کوشش غربی کلیر تهیه و به علاقمندان شعر نباتی اتحاف شد.

امید آنکه توجه به کلیه شعرا و فضلا و عرفای این مرزو بوم مستدام باشد انشاء الله تعالی.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۰-۳۷۱. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۶۶. دیوان نباتی، چاپ تهران ۱۳۴۵، ۱۳۷۲)

از شاعران متأخر و معاصر:

بارز، عباس اسلامی (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۲۲).
پسیان، حسین (رک: تبریز و پیرامون، ص ۶۱۳).
خوشخبر، محمد کاظم.
وثوقی، سلیمان (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۶۴).
وزیریان، سعید.

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:
ثاقب اهری (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰).
موجی اهری، شیخ‌السلام (رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۳).

سخنوران

اروميه

ارومیه

شهرستان ارومیه مرکز استان آذربایجان غربی است. از شرق به دریاچه ارومیه و از غرب به خاک ترکیه محدود است نام شهر در اوایل دوره پهلوی از ارومیه به رضاییه تبدیل شده بود.

در حفیاتی که در این ناحیه به عمل آمده آثار ازمنه باستانی کشف شده است که بعضی را دو هزار سال قبل از میلاد دانسته‌اند. در روایات متأخر زردشتی این شهر مولد زردشت معرفی شده است. جغرافیدانان سده سوم ه.ق. ارومیه را سومین شهر آذربایجان (بعد از اردبیل و مراغه) شمرده‌اند. در جنگهای طغرل بن ارسلان سلجوقی با قزل ارسلان، طغرل شهر را محاصره کرد و آنرا گرفته تاراج و ویران نمود ...

دریاچه ارومیه در جانب شرق این شهر قرار دارد. و طول آن ۱۴۰ کیلومتر و منتهای عرض آن ۴۵ کیلومتر و مساحت متوسط آن ۵۰۰۰ کیلومتر مربع است. آب آن به حدی شور است که هیچ نوع ماهی در آن زندگی نمی‌کند. مردم بسیاری برای درمان رماتیسم و بیماریهای جلدی به سواحل آن می‌روند.

بنادر مهم آن: شرفخانه، گلخانه، حیدر آباد، آق گنبد است.

استرابون این دریاچه را «زیبوتا» نامیده که بعضی آنرا کاپاوتا = «کبود»، «کپوتان» دانسته‌اند و نیز گمان برده‌اند که این دریاچه همان چیچست مذکور در اوستاست. ابن حوقل به لفظ کبودان از آن یاد کرده و اسطخری آن را بحیره الشراة (منسوب به شراة) خوانده است و به مناسبت جزیره شاهی آن را دریاچه شاهی هم نامیده‌اند.

(دایرة المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۱۵۹، ص ۱۵۸۷)

آقای علی دهقان کتابی تحت عنوان «رضاییه سرزمین زردشت» تألیف نموده و به سال

۱۳۴۸ ش. در تهران به چاپ رسانیده و در آن اوضاع جغرافیایی و اقتصادی و فرهنگی و اداری و تاریخی و اجتماعی آنجا را مورد بحث قرار داده‌اند.
سخنوران این شهرستان:

ابراهیم ارموی

ابراهیم فرزند شیخ عبدالله ارموی از مشایخ صوفیه در سده هفتم هجری قمری است. به سال ۶۱۵ ق. در جبل قاسیون تولد یافت و به سال ۶۹۲ فوت کرد. نشو و نمایش در عربستان بود و گاهی به عربی شعر می‌سرود، از اوست:

و حیاة و جهک لوبذات حشاشتی لمبشری بر ضاک کنت مقصرا
انا عبد حبک لا حول عن الهوی یوماً و ان لام العذول و اکثرا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴- لغتنامه دهخدا)

اسماعیل افشار

از شاعران ارومیه است در غرض ورزی حاکم مستبد زمان خود گوید:

در ارومیه هر که عرض کند باید اول جریمه قرض کند
چارصد چوب بر دو پایش، چون پنج وقت نماز فرض کند
زمان حیاتش مشخص نیست ولی ظاهراً در سده سیزدهم هجری قمری می‌زیسته است.
(بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۶)

پرغم

حاج محمد شریف از وعاظ ارومیه بود و گاهی شعر می‌سرود و «پرغم» تخلص می‌کرد. اشعارش اغلب در مرثیاتی اهل بیت است. «محیط» از شعرای این شهر قطعه ذیل را در تاریخ فوت او گفته است:

پیر روشن ضمیر خوش اخلاق	رائی عترت رسول اصم
حاجی ناجی آنکه بود «شریف»	نام او و تخلصش «پرغم»
چون به عزم جوار رحمت حق	بست بار رحیل از این عالم
بهر تاریخ او به گوش «محیط»	هاتفی گفت: (حیف از پرغم)
	۱۳۴۸ ق.

(موادالتواریخ، ص ۱۹۲)

پریشان

میرزا حسینعلی متخلص به «پریشان» از شعرای نیمه اول سده چهاردهم هجری قمری ارومیه است. در خدمت حبیب الله خان بیگلربیگی بوده این ماده تایخ را در تاریخ تولد شمس الدین پسر بیگلربیگی گفته است:

(دیده ال حبیب از شمس دین پر نور شد)

۱۳۱۰

گویا اجدادش به علت نامعلومی از بوشهر به ارومیه کوچ کرده اند.
از اوست:

در این بازار پر غوغای لیلی	زیان بردم بس از سودای لیلی
حکیم عقل مانند «پریشان»	شده دیوانه در صحرای لیلی
«پریشان» شعر ترکی نیز سروده است.	

(موادالتواریخ، ص ۲۲. بزرگان و سخن سراپان آذربایجان غربی، ص ۴۳-۴۹)

پیر قلی افشار

از اقوام یوسف بیگ استاجلوی افشار ارومی است در سده دهم هجری قمری می زیسته و مدتی لله سلطان حسین میرزا بوده، از اوست:

ز تاب می شده غرق غرق خونخواره‌یی دیدم

شدم حیران میان آب آتشپاره‌یی دیدم

(مجمع‌الخواص، ص ۱۲۸- لغتنامه دهخدا، ص ۶۶۷- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۴۹)

جنانی افشار

شیخ باقر افشار در اوایل سده چهاردهم هجری قمری، زمان حکومت حاج حسام‌الدوله

می‌زیست. طبع لطیفی داشت از اوست:

از موکمندی ساخته چین چین به دوش انداخته

دین و دلم را باخته بر قصد ایمان آمده

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۵۶)

حسرت ارموی

از شاعران سده سیزدهم هجری قمری ارومیه است از ماده تاریخی که در مرگ میرزا

ابوالحسن وکیل ساخته معلوم می‌شود که به سال ۱۲۱۷ در حال حیات بوده است.

دو نسخه از دیوان او را مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» معرفی کرده‌اند

که محتوی غزل، رباعی، ساقینامه اوست. بیشتر غزلهایش در استقبال از غزلهای حافظ

سروده شده، از اوست:

در خرابات مغان مست مدامم کردند خرم آن روز که این باده به جامم کردند...

در توصیف سنندج گوید:

نسیم نافه گشا آمد از دیار سنندج گشود نافه مشکین چو زلف یار سنندج

از ساقینامه اوست:

بده ساقی آن ساغر شرک سوز به وحدت چراغ دلم برافروز

از آن می که از من ستاند مرا از آن می که از من رهاند مرا

از رباعیات اوست:

عمری ست که بت پرستی آیین من است کفر سر زلف نو خطان دین من است
من گوشه چشم نو خطان را لازم هر جا صنمی ست جان شیرین من است

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۸۱-۷۲)

حسین ارموی

محمد حسین پسر علی کتاب خوان اهل ارومیه و ساکن لکهنو بوده کتابی متضمن مصائب اهل بیت مسمی به «مجالس الاخبار» تألیف نموده است. مؤلف روز روشن می‌نویسد: در وقت نگارش این نامه (۱۲۹۵) ملازم سرکار رئیس رامپور است و این ابیات از مجالس الاخبار اوست:

از خون سر محاسن شه چون خضاب شد آن لحظه از کسوف بدر آفتاب شد
برخاست شور ناله ز کروییان قدس از صدمه فلک به زمین اضطراب شد
در خون خود طپید تن پاره «حسین» صد چاک زیر خاک تن بوتراب شد
در ماتمش گریست جهان آنچنان کزو در چار موج اشک فلک چون حباب شد

(روز روشن، ص ۱۷۷)

خطیبی ارموی

حسین بن حسن خطیبی ارموی از خطبا و سخنوران سده پنجم هجری قمری ارومیه است به عربی شعر می‌سرود به سال ۴۶۲ هجری قمری قصیده مطول منسجمی به زبان عربی ساخت و به نظام الملک وزیر که در آن موقع در اشنویه اقامت داشت فرستاد.

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۸۸)

خوش طبع بالی افشار

از شاعران سده دهم هجری قمری و از طایفه تکلوفشار ارومی است. صاحب «مجمع الخواص» او را جوانی خوش طبع و سپاهی منش و رفیقی شفیق و دست و دل باز معرفی کرده و این رباعی را به او نسبت داده است:

می آمد و چهره از عرق تر کرده چوگان به کف و اسب طرب بر کرده
و اندر خم زلفهای گرد آلودش دلهای شکسته خاک بر سر کرده

(مجمع الخواص، ص ۱۲۴، بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۰۵)

دردی افشار

از شعرای قرن دهم هجری قمری است. صادقی افشار درباره وی می نویسد: از نو خاستگان است و هنوز صفائی دارد. طبعش هم خوبست و این مطلع از اوست:

توئی و قوت یک ناله دگر «دردی» نعوذ بالله اگر در دلش اثر نکند
اسحق بیگ عذری بیگدلی برادر کهتر لطفعلی بیگ آذر (مؤلف آتشکده) در منتخبات خود علاوه بر مطلع مذکور دو بیت زیر را نیز از او نقل کرده است:

نیستم راضی که گوید غیر پیغام تورا بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام تورا

یک قطره خون و صد غم محنت دل من است
یک دیده و هزار بلا حاصل من است

(مجمع الخواص، ص ۱۲۸. آتشکده آذر ص ۵۸. شمع انجمن، ص ۱۵۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۶)

رشید افشار

عبدالرشید فرزند میرزا محمد شفیع محمودلوی افشار در سده سیزدهم ه. ق. می زیست و گاهی به ترکی و فارسی شعر می گفت «تاریخ افشار» از تألیفات اوست که سال ۱۲۸۳ به

تألیف آن آغاز کرده و سال ۱۲۸۶ به پایان رسانیده است و نسخه خطی آن در تصرف مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» بوده است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

دلی یا دلبری یا عین دلداری نمی‌دانم ز جان وارسته‌یی یا خوشتن داری نمی‌دانم
«رشیدا» نکته وحدت ز نظمت آشکارا شد جناب مولوی یا شیخ عطاری نمی‌دانم!
میرزا محمد شفیع پدر صاحب ترجمه نیز طبع موزون داشته و به سال ۱۲۸۳ ه. ق. در گذشته است.

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۰۲- ص ۲۱۰، ص ۳۴۱)

رهی جهانگیری

حسین جهانگیری فرزند حبیب الله خان بیگلریگی به سال ۱۲۸۵ ق. در ارومیه زاده شد، در محضر میرزا محمد صادق «صاحب نسق قمی» به تکمیل معلومات پرداخت. به سال ۱۳۳۶ قمری به ریاست بلدیه ارومیه منصوب شد. طبع موزونی داشت، گاهی «پروین» و گاهی «جهانگیری» و در اواخر عمر «رهی» تخلص می‌کرد، از اوست:

کرشمه‌یی که دو چشمت به گاه غمزه نمود به بیقراری دل‌های ناتوان افزود
به درد عشق مداوا به جز مدارا نیست به هر طبیب که رفتم «رهی» چنین فرمود

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۹۱-۸۸)

سالک ارموی

حاجی میرزا ابوالحسن متخلص به «سالک» در اوایل سده چهاردهم قمری در حال حیات بوده است. طبع موزون داشته، در مدح شاعر معاصر و مصاحبش عندلیب گفته است:

آفرین ای عندلیب گلشن جان آفرین آفرین ای بلبل گلزار جانان آفرین

این ماده تاریخ در فوت حجة الاسلام میرزا محمد حسین شیرازی از اوست:

یگانه گوهر بحر علوم آنکه بکرد به شرع بس خدمات عظیم و سعی بلیغ

خیال کرد به تاریخ رحلت سالش نوشت خامه «سالک» بلفظ (حیف دریغ)
۱۳۱۲

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۲۶)

سراج الدین ارموی

شیخ سراج الملة والدین ابوالثناء محمود بن ابی بکر احمد ارموی از فحول علمای عهد اباقا آن بود. به سال ۵۹۴ ه. ق. تولد یافت و به سال ۶۸۲ در گذشت. وی از شاگردان کمال الدین یوسف بود و در فلسفه و حکمت و فقه و اصول پایه بلندی داشت. از تألیفات او «مناهج» و «بیان الحق» و «مطالع الانوار» و «لطایف الحکمة» را می توان نام برد. بر مطالع الانوار شروح زیادی نوشته اند که از آن جمله شرح قطب الدین محمد رازی از علمای قرن هشتم هجری است که به نام خواجه غیاث الدین تنظیم کرده است. لطایف الحکمة را در تایخ ۶۵۵ به نام کیکاوس بن کیخسرو به زبان فاسی نوشته است و مرحوم تربیت نسخه آن را در کتابخانه آستان قدس رضوی دیده است. این کتاب بسال ۱۳۵۱ به تصحیح دکتر یوسفی به چاپ رسیده است. سراج الدین در اواخر عمرش در قونیه می زیست و آن زمانی بود که ملای روم به افاقت می پرداخت. می گویند سراج الدین در اوایل حال منکر مقام ملا بود ولی پس از چندی جزو مریدان او گشت و در تشییع جنازه مولانا جلال الدین شرکت کرد و قصیده یی که ساخته بود بر خواند. این دو بیت از آن قصیده است:

کاش آن روز که در پای تو شد خار اجل دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشمم این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر
از جمله شاگردان سراج الدین، خواجه صفی الدین هندی را نام برده اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۹-۱۸۰- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۲۹-۱۳۰)

سهیل ارموی

میرزا علی خان ملقب به منتظم السلطان فرزند حبیب الله خان بیگلریگی به سال ۱۲۸۲ ه. ق. در ارومیه تولد یافت و پس از تکمیل معلومات به سال ۱۳۰۰ وارد خدمت نظام شد. بعد از جنگ بین‌المللی اول (۱۳۳۵) به اختلال حواس مبتلا گشت و سال ۱۳۴۹ قمری فوت کرد. خط زیبا و طبع موزونی داشت و در شعر «سهیل» تخلص می‌کرد، از اوست:

ساقی بیا که گردش دور پیاله بس

ما را ز دور نرگس مستت حواله بس

ز آن شعله‌یی که حسن تو افروخت در چمن

فریاد مرغ و آتش گل، داغ لاله بس

ترسم به قلب نازک دلدار اثر کند

خاموش ای «سهیل» که این آه و ناله بس

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۴۷-۱۵۰)

شایق ارموی

میر علی اشرف نام داشت و از مریدان جلال‌الدین محمد مجد الاشرف (از اقطاب سلسله ذهبیه) بود در ستایش او اشعاری دارد. از اوست:

بر مورچه‌یی کند سلیمان

آیا چه شود اگر نگاهی

ظلمات کجا و مهر رخشان

«شایق» تو کجا و حب آنشه

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸)

طالب افشار

میر حسین متخلص به «طالب» از شاعران ارومیه و از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجد^۱ الاشراف بوده به اشعار حافظ نظری داشته، از اوست:

«طالب» وصال دوست طلب می‌کند ز دوست
«یارب دعای خسته دلان مستجاب کن»

(جلالیه، ج ۱، ص ۶۷-۶۲)

طرزی افشار

از شاعران عهد شاه صفی اول و شاه عباس ثانی است در اشعار خود مصاد و صیغه‌های جعلی به کار برده و شیوه تازه‌یی ابداع کرده و شهرت یافته است.

نصر آبادی او را از طرشت ری و پاره‌یی از تذکره نویسان اهل ترشیز ولی مرحوم تربیت و مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» اهل طرزلو از قراء اطراف ارومیه معرفی کرده‌اند.

دیوانش سال ۱۳۰۷ به کوشش «محمد تمدن» به چاپ رسیده و سال ۱۳۳۸ تجدید طبع شده است. از اشعارش استنباط می‌شود که طرزی سفردوست بوده و به تهران و قم و اصفهان و شیراز و کرمان و گنجه مسافرت کرده و به زیارت کعبه نیز نائل آمده است:

صد شکر که بر مراد فیروزیدم و از ارض غری در دل افروزیدم
در شصت و هزار در نجف در یکروز یوم المولود روز نوروزیدم

مرحوم تربیت می‌افزاید که وی روز یکشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سنه ۱۰۶۰ که روز ولادت حضرت رسول اکرم (ص) بوده و با اول فروردین در یکروز واقع شده در نجف اشرف بوده است.

طرزی به دربار صفویه نیز راه یافته و مورد عنایت شاه عباس قرار گرفته است. مرگش را پیش از سال ۱۰۸۳ یاد کرده‌اند.

نسخه‌های دیوانش به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

نجف: کتابخانه امیرالمؤمنین به شماره ۳۴۷ نستعلیق سده ۱۱

پاکستان: دانشگاه پنجاب به شماره ۴۵۷۳/۷۱۶۴ نستعلیق خوب محمد مسعود فرزند

ملا شیخ حبیب‌الله احمد آبادی ذی قعدة ۱۱۱۵

تهران: کتابخانه ملک به شماره ۵۸۲۷/۲ نستعلیق ۱۲۴۹

آغاز:

ابتدا بسم ربی الاعلی آنکه هستید هر دو عالم را

تهران: کتابخانه ملک به شماره ۵۱۱۴/۸ نستعلیق شکسته با تاریخ ۱۲۵۰.

تهران: کتابخانه مجلس به شماره ۲۶۸۵/۱ شکسته نستعلیق سید ابوالقاسم مورخ ۱۳۱۳

پیرامون ۵۶۰ بیت. آغاز برابر نسخه ملک.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

مبادا که از ما ملولیده باشی	حدیث حسودان قبولیده باشی
چو درس محبت نخواندی چه سود، ار	فروعیده باشی، اصولیده باشی
برو «طرزیا» زلف خوبان به چنگت	زمانی بیفتد که پولیده باشی

به اسلوب و طرز خود چنین اشاره می‌کند:

گر چه طرز نو اختراعیدم جانب نظم را مرا عیدم

تو را «طرزیا» صد هزار آفرین که طرز غریبی جدید یده ای

(تذکره نصر آبادی، ص ۴۰۹-۴۰۸. مقدمه بر دیوان طرزی افشار - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۵-۲۴۶. فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۴۱۵. فرهنگ سخنوران)

عاجز افشار

غلام حسین نام دارد و از شاعران صوفی مشرب و از مریدان جلال الدین مجدالاشراف

است و اشعاری در مدح او سروده، از اوست:

دیشب به خواب دیدم آنشوخ مه لقا را
 کردم سلام بروی گفتم ایا نگارا...
 چون عکس شمس رویش شد تا بناک بر دل
 دیدم به چشم خود من والشمس والضحی را
 (جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۱)

عاصی ارموی

سید حسن مشهور به سید آقا و متخلص به عاصی فرزند آقا میرهاشم، از شاعران اوایل سده چهارم هجری قمری ارومیه است. وی به سال ۱۳۱۶ ق. رساله‌یی در بیان شرح حال خود نوشته و قسمت عمده آن در مجموعه‌یی به وسیله شمس‌الدین پرویزی بسال ۱۳۴۲ ش. چاپ شده است. عاصی می‌نویسد: «خاکپای فقرای حقه‌اثنی عشریه ذهبیه الحسن الحسینی المدعوبه آقا پس از رسیدن به سن هفت و هشت سالگی بنای تعلّم و تدرس و تقدس گذاشته ۳۵ سال حضراً و سفرأ در مساجد و مدارس به تحصیل علوم رسمیه و همیه و قیل و قال اشتغال داشته در نحو و صرف و معانی و بیان و اصول و فروع شافعیه و حنفیه و حکمت و کلام و ریاضی به سرحد کمال رسیدم»...
 عاصی طبعی موزون داشته و اشعاری به عربی و فارسی و ترکی سروده است وی به سال ۱۳۲۶ ق. در ارومیه رخ در نقاب خاک کشیده و گویا دیوانش در بلوای ۱۳۳۶ ه. ق. ارومیه به غارت رفته است.

آثار او:

۱- مثنوی ذخیره العباد: عاصی در این مثنوی مراتب عشق و سیر و سلوک را با بیانی دلپذیر به رشته نظم کشیده و گاهی برای اثبات نظرات عرفانی خود ابیاتی از مثنوی مولوی شاهد آورده است. این مثنوی در حدود ۲۵۰ بیت است و نسخه آن در مجموعه‌یی متعلق به کتابخانه استاد محقق همراه اشعار عربی وی به خط ابوالفتح افشار مورخ ۱۳۰۵ ق. هست.

و چنین شروع می شود.

عید سلطانی است ایدل شاد باش
از قیود کفر و دین آزاد باش
تا در تعریف عشق گوید:

عشق چه بود مظهر اسم و صفات
عشق چه بود گوهر دریای ذات
عشق آتش می زند پروانه را
واله و شیدا کند فرزانه را

۲- اثبات صحت تصوف: نسخه آن در کتابخانه خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۵۶/۲

هست.

۳- تنبیهیه مهدویه شخصی: آقای منزوی در فهرست نسخه ها ج ۲، ص ۱۱۰۰ از این تألیف وی یاد کرده است.

نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۳۰۱۶ با نامیهی از جلال الدین مجدالاشراف شیرازی در ستایش از این رساله که در ذی قعدة سال ۱۳۲۰ نوشته شده هست.

در جلد دوم «جلالیه» غزلیات عرفانی و ساقینامه و اشعار عربی او چاپ شده است.
ساقینامه چنین شروع می شود:

بیا ساقیا خمر عشقم بیار
فکند عقل و دانش مرا در خمار
نمونه یی از اشعار مدحیه اوست:

بعد حمد ذات بیچون خدا
که علیست و عظیم و ذوالعطا ...
شه جلال الدین محمد قطب عصر
شیعه خاص علی المرتضا
عاصی بیچاره و در مانده را
اوست هادی و دلیل و پیشوا

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۶۷-۲، ص ۱۳۱. مجموعه یی متعلق به کتابخانه محقق- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی - ص ۱۳۹-۱۴۱. نسخه های فارسی، ج ۵، ص ۲۱۹)

عندلیب افشار

میرزا لطف علی فرزند میرزا محمد علی یاور متخلص به عندلیب از شاعران اوایل سده ۱۴ به سال ۱۲۷۰ ه. ق. در ارومیه زاده شد و به سال ۱۳۳۵ ق. در همانجا درگذشت مؤلفان

«بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» از دیوان خطی او که مشتمل بر غزلیات و یک مثنوی و ساقینامه و دو ترکیب‌بند می‌باشد. یاد کرده‌اند.

وی به ترکی آذربایجانی هم شعر گفته است.

این مطلع از اوست:

هر کجا چهره گلرنگ بر افروخته‌اند خرمن طاقت ما غمزدگان سوخته‌اند

ای ترک خلخ، ای بت روم، ای نگار چین ای سروکشم، ای مه فرخار نازنین

(رضائیه: سرزمین زردشت، ص ۲۳۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۳۵-۲۲۶)

فتحی افشار

میرزا عیسی افشار متخلص به «فتحی» از گویندگان نیمه اول سده سیزدهم ه. ق. است. نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه عبدالحسین بیات به خط خود شاعر با یادداشتی درباره سراینده مورخ ۱۲۴۲ هست این دیوان دارای ۷۵۰ بیت غزل است و چنین شروع می‌شود:

«حریمی را که ره ندهند بر هر پادشاه آنجا» ...

در کتاب «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» نیز از شاعری به همین تخلص یاد شده است.

از لحاظ زمان زندگی و سایر خصوصیات محتمل است که صاحب ترجمه همو باشد، از اوست: جای امن است و فرح بخش سرکوی نگار هر که ره یافت بدانجا نهد پا به کنار

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۶۰. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۳۷-۲۳۸)

فروردین

میرزا ابوالقاسم متخلص به فروردین از ادبای سده ۱۴ ارومیه مردی محترم بود به مطالعه دواوین شعرا رغبت کامل داشت به سال ۱۳۱۵ شمسی در زادگاهش رخ در نقاب خاک کشیده غزلی به سبک طرزی افشار ساخته است به مطلع:

سبزیده و گلیده هزاریده‌ایم ما

شکر خدا که باز بهاریده‌ایم ما

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲۷)

مایل افشار

میرزا حسن ملقب به شیخ الشعرا و متخلص به «مایل» از شعرای اواخر سده سیزدهم ه. ق. است که به روزگار ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳) در کار وزارت امور خارجه بوده و مدتی در بندرلنگه می‌زیسته و در هجا دست داشته است.

آثارش به شرح زیر است:

۱- گلزار در مراثی.

۲- لاله‌زار در مدایح ائمه اطهار.

۳- مرغزار در مدایح معاصران.

۴- شوره‌زار در هجو معاصران.

۵- دفتر امینیه در هجو امین خلوت.

۶- شیرین پلو ترجیع‌بندی است در وصف شیرین پلو.

۷- شکر پلو.

۸- قصاید و قطعات و رباعیات و مسمطات و مثنویات.

نسخه‌های آثار مذکور در کتابخانه‌های ملی تهران، مجلس، آستان قدس رضوی، کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتابخانه ملک و اصغر مهدوی هست و برای اطلاع از مشخصات آنها به «فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۰۸» رجوع شود. از اوست:

ای ارومیه، مایل افشار به تو مایل بود چو یار به یار

شیخ الشعرا که مایل افشار است اسمش حسن است و دفترش گلزار است
هشتاد و سه سال بی‌صله ممدوحش شه ناصر دین غازی قاجار است

وی در سن ۸۷ سالگی در تهران بدرود حیات گفته است.

(فهرست کتابخانه ملی تهران ج ۱، ص ۳۱۹- فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ۲۵۰۸- بزرگان و سخن سرایان

آذربایجان غربی، ص ۲۵۴-۲۵۶)

مایل افشار

آخوند ملا اسماعیل ملقب به داروغه‌رانی و متخلص به مایل از شاعران اواسط سده چهاردهم هجری قمری است. مقداری از اشعار فارسی و ترکی آذربایجانی او در جلالیه آمده از اوست: خواندم گر به غلامی در خود دلدار به دو عالم ندهم بندگی آن دربار

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ج ۲، ص ۳۶۹)

مجد السلطنه افشار

از نویسندگان قرن اخیر است با میرزا عبدالرحیم طالبوف مراوده داشت. از تألیفاتش: «عشق ارغوانی»، «طوق لعنت» و رمان انتقادی «ماشاءالله خانم» چاپ شده است او گاهی شعر هم می‌گفت، از اوست:

روز خوش من ز بعد مرگ بیاید ای اجل خوش تو را چگونه بیابم
مرگ کجایی که جانم عزم تو دارد گور کجایی که سوی تو بشتابم

(بزرگان و سخن سراپان آذربایجان غربی، ص ۵۵۵۴)

محزون

عباس نام داشت با پیشه بزازی امرار معاش می‌کرد و چون بیشتر اشعارش در مرثیاتی بود بدین سبب محزون تخلص می‌کرد. به سال ۱۳۱۹ ه. ق. به زیارت حج مشرف شد در جواب تبریکنامه شاعر معاصرش «مخفی» غزلی دارد که چند بیت آن چنین است:

تا خواندم آن مقاله حیرت فزای هجر

از بند بند من چونی آمد نوای هجر

یک چشمه زمزمی است اگر کوی کعبه را

صد چشمه زمزمی است روان در هوای هجر

«محزون» بگو به «مخفی» دانا که غم مخور

با دابقای تو که سرآید بقای هجر

(بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۲۵۸-۲۵۷)

محیط

حاجی میرزا علی اصغر متخلص به «محیط» فرزند حاج میرزا علی صدرالذاکرین متخلص به «واله» به سال ۱۲۵۱ ش. در ارومیه تولد یافت. بذله گو بود. در ساختن ماده تاریخ مهارت داشت، به زبان فارسی و عربی و ترکی آذربایجانی شعر می گفت به سال ۱۳۲۰ شمسی در زادگاهش روی در نقاب خاک کشید. از اوست:

لب شیرین و شورانگیز تو ای ترک ترشیزی

کند از رشک کام قند را تلخ از شکر ریزی

کلاه فقر و فرش بوريا و گوشه خلوت

به از تاج جم و تخت قباد و ملک پرویزی

«محیط» از قول پیر عقل می گوید سخن چو نان

جلال الدین رومی از زبان شمس تبریزی

در تاریخ وفات فاضل شریانی قصیده بلندی سروده است که تمام مصاریع آن ماده

تاریخ و سال ۱۳۲۲ ه. ق. را حاکی است به مطلع:

سحرگاهان بریدی با هزارانده رسید از در پر از درد و نوان و ناتوانی و پیام آور

(علمای معاصرین، ص ۸۲. مواد التواریخ، ص ۲۲، ۲۳۴، ۲۵۰ بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۲۷۹-۲۷۲)

محیی الدین

محیی الدین از مریدان مجدالاشراف بود، از اوست:

بس شاكرم که پیر و قطب زمان شدم کسب شرف نموده مهین و مهان شدم

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۸)

مخفی افشار

میرزا اسدالله فرزند محمد جعفر در تاریخ ۱۲۹۱ ق. در ارومیه متولد شد سوانح سال ۱۳۳۶ ارومیه را در کتابی به نام (فشار افشار) بنظم کشیده، از اوست:

مردگان رادم جانبخش وی احیاء بکند عیسوی یار من اعجاز مسیحا بکند.
نسخه خطی «فشار افشار» نزد پسر میرزا مخفی به نام حاجی فیروز هست. مخفی در ۱۳۲۳ ش. درگذشت

(رضاییه: سرزمین زردشت، ص ۲۳۹)

مسکین افشار

میرزا بیوک آقا راثی افشار ملقب به مسکین شاه و متخلص به مسکین از مریدان مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ ق.) بوده و در مدح او اشعاری سروده، از اوست:

ایدل غافل دمی هشیار باش از خیال این و آن بیزار باش
رو بکن «مسکین» دکان تن خراب در غم عشقش تو چون عطار باش

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۳)

مسیح افشار

آقا میرزا مسیح صدرالشریعه از علمای ارومیه و از مریدان مجدالاشراف (از اقطاب سلسله ذهبیه) بود در مدح او اشعاری دارد.

از اوست:

هلال ماه رجب چون ز رخ نقاب انداخت
غریو و ولوله در جان شیخ و شاب انداخت

«مسیح» جرعه‌یی از دست «مجدالاشرافش»

چشید، مست شد و چنگ در رباب انداخت

شاه‌ها مسیح چاکر و کمتر غلام توست در رتبه‌گر چه هست به خورشید همجوار

(جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۶۱)

مشربی تکلو

در سده دهم ه. ق. می‌زیسته از طایفه تکلو افشار ارومی بوده و با بیگلریگی این طایفه نسبت نزدیک داشته است، از اوست:

ای فلک، ای بی‌ترحم بیکسی را تا به کی می‌گذاری ز آتش حسرت مروت را چه شد
«مشربی» گیرم که آه بی‌اثرکاری نساخت حیرتی دارم که تأثیر محبت را چه شد

(مجمع‌الخواص، ص ۱۲۵- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۸۷. فرهنگ سخنوران)

معزالایاله

میرزا حسن معزالایاله به سال ۱۲۷۴ هجری قمری در ارومیه زاده شد و به سال ۱۳۳۷ ه. ق. در تهران رخ در نقاب خاک کشید.

طبع شعر داشت و در موسیقی هم متبحر بود. با میرزا عبدالرحیم طالبوف مکاتبه می‌نمود، سفری به روسیه کرد و مدتی در آنجا سکنی گزید. در راه این سفر غزلی ساخته و ضمن اشاره لطیف به «دلجان» چنین گفته است:

دلم از شوق رخت از دل و جان بی‌خبر است

خبرت هست که سیر «دلجان» در نظر است

راه کوی تو چو مویت همه پر پیچ و خم است

به خیال رخ و زلفت شب و روزم سفر است

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۵)

مفتی

ملا محمد رضا مفتی در سده سیزدهم ه. ق. می زیست، به شغل معلمی اشتغال داشت. مرحوم میرزا رشید ادیب الشعراء مؤلف «تاریخ افشار» از شاگردان او بود. مفتی گاهی شعر می گفت و در شرح و تفسیر اشعار مغلق بخصوص معما و لغز تبحر داشت.

در تاریخ فوت نجف قلی خان (دوم) بیگلریگی چنین گفته است:
بیگلریگی چو دوره عمرش تمام کرد عزم رحیل دوره دارالسلام کرد ...
«مفتی» به شوق نکته تاریخ رحلتش شب تا سحر به منشی کلک اتمام کرد
ناگه سرود هاتف غیم به گوش هوش «بیگلریگی به منزل جنت مقام کرد»
=۱۲۹۶

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۰۲-۳۰۵)

مفلس

خلیل نام داشت و از مریدان جلال الدین محمد مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ ق) بود. در ستایش او گوید:

چون مریضم ز تو ای شاه دوا می خواهم به درت آمده ام از تو شفا می خواهم

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۹)

منت افشار

محمد کریم خان قاسملو در سده دوازدهم می زیست و بیگلریگی افشار در عهد نادرشاه بود به آتش غضب آن پادشاه گرفتار و از حلیه بصر عاری شد. گاهی شعر می گفت، از اوست:

چنان از دود آهم بی تو ای گل تار شد گلشن که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را
(سفینه محمود، ج ۱، ص ۳۱۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۶۳-۲۶۴. فرهنگ سخنوران)

مینای افشار

فریدون افشار متخلص به «مینا» از غلامزادگان فتح‌علیخان افشار ارموی بود. از طفولیت در اصفهان نزد رشید بیگ و جهانگیرخان پسران فتح‌علیخان افشار نشو و نما یافت و با ارباب کمال و موزونان آن دیار مثل درویش مجید و آذر و هاتف و صباحی و عاشق و مشتاق تربیت یافت. صاحب نگارستان دارا می‌نویسد که «شعر شناس و شعر فهم بوده و گاهگاهی مضمونهای نیکو و سخنان دلجو می‌آرد مدتی در اصفهان نزد مؤلف بود بالاخره به آذربایجان آمده به ارومیه رفت و خدمت حسین قلیخان بیگلربیگی افشار ارومیه اختیار کرد و در سنه ۱۲۳۵ در همان دیار وفات یافت»

از اوست:

دیشب همه شب ای آرزوی مینا	این بود به خویش گفتگوی مینا
کز درد گلویت ای مه مینووش	دل خون شد و ریخت از گلوی مینا

صبح شد باز و ای بر من و دل	طی نشد راز وای بر من و دل
----------------------------	---------------------------

(سفینه محمود، ج ۲، ص ۶۷۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۶۰-۳۶۲)

نشاطی افشار

محمد حسین متخلص به «نشاطی» از طایفه افشار ارومیه مردی بذله‌گو بود و با شغل مسگری امرار معاش می‌کرد و گاهی به فارسی و ترکی آذربایجانی شعر می‌گفت. در بلوای ۱۳۳۷ هجری قمری وفات یافت، از اوست:

سحرگه چون چمن آراستی ای سر و سیمین بر

رخ زیبای خود را قبله سرو و سمن کردی

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجانی غربی، ص ۳۶۵-۳۷۰)

نظام افشار

صدرالافاضل میرزا حبیب در اواسط سده سیزدهم هجری قمری در قریه قره آغاج ارومیه متولد شد و تا اوایل سده چهاردهم در حال حیات بود. صاحب المآثر و الآثار می نویسد:

«هم شاعر است و هم منشی و هم خوش خط، قلم تحریرش امتیازی بین دارد. مقوم که مهمل تقوم است از نتایج خاطر او می باشد و در این تاریخ که سال ۱۳۰۶ ق. است و بنده نگارنده به جمع و تبیض مسودات این کتاب می پردازد در تهران است و در هجا و هزل بر اقران تقدم و فضل دارد».

کتاب مقوم مهمل تقوم به سال ۱۳۲۴ ق. در تهران به چاپ سنگی رسیده و در بمبئی نیز چاپ شده است. دیگر از آثارش «مصاب» فکاهی در نه بند با ۱۳۴ بیت است در برابر و هجو نصاب الصبیا ابونصر با تقطیع هایی به مانند همان. نسخه یی از «مصاب» در کتابخانه مجلس به شماره ۵۶۱۱/۱ شکسته اوایل سده ۱۳ هست.

نسخه یی از مسمط نظام افشار هم در (۳ برگ ۱۵ سطری) در کتابخانه ملی تهران به شماره ۳۷۲ ف. هست که در ستایش ناصرالدین شاه گفته است. نمونه یی از مسمط اوست:

خوابی که به دی بلبکان دید به تعبیر آراسته شد چهر گل از خامه تقدیر

شد قسمت بلبل هم از او ناله شبگیر برخاست دگر بار به آهنگ بم و زیر

فریاد هزار از چمن و کبک ز کهسار

ای شمع شبستان من ای غیرت بستان بیهوده مخور غصه از این بس به شبستان

اکنون که بهار آمد و شد فصل گلستان تا بشنوی از بلبل واله شده دستان

برخیز و بز خیمه اجلال به گلزار

(المآثر والاثار، ص ۲۱۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۹. مؤلفین مشارج ۶، ص ۶۰۸. فهرست نسخه ها، ج ۴، ص

۳۲۰۴. فهرست کتابخانه ملی تهران، ج ۱، ص ۳۶۲. بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۱۷۰-۱۷۲)

نظام الشریعه

از مریدان مجدالاشراف بود. از اوست:

ای جلال‌الدین محمد ای ولی کردگار شیعه خاص علی و سایه پروردگار

(جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۸)

واله

حاج میرزا علی مشهور به «صدرالذاکرین» و «حاجی صدر» فرزند عبدالحسین به سال ۱۲۵۱ ق. در ارومیه متولد شد. از فضلا و ادبای دوره مظفرالدین شاه بود. در نظم و نثر فارسی تسلط داشت مثنوی «توان و روان» از اوست و در آن چهل حدیث درباره علی علیه السلام را به نظم درآورده و در تاریخ اتمام آن گفته است:

ز تحریر این نسخه آمد فراغ مرا همچو شیخ از گلستان باغ
به تاریخ تألیف گفتم روان (توان و روان کرد طبعم روان)

=۱۳۲۲

این کتاب به سال ۱۳۳۵ ق. یعنی پنج سال پس از فوت او در تبریز به چاپ رسیده است. مرحوم واله به سال ۱۳۳۰ هجری قمری به مرض سکتہ در گذشته است. از غزلیات اوست:

چشم تو نموده مست ما را مستی که برد ز دست ما را
ترسم کند ای نگار بت رو سودای تو بت پرست ما را
«واله» تو غمش ز دست مگذار کاین حال نداده دست مارا

(فهرست آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۲۵۲. الذریعه ج ۴، ص ۴۷۵؛ ج ۹، ص ۱۲۵۵. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۷۳، ۳۷۵)

والی افشار

میرزا علی خان فرزند میرزا مصطفی خان بهاءالملک بود در خط شکسته و تحریر و فن انشاء و مکاتیب، رتبه بلندی داشت به سال ۱۳۳۸ هجری قمری فوت کرد. «محیط» در ماده تاریخ فوتش گفت:

سرسر کردگان، دانشور فرزانه دوران

هنرمند یگانه صاحب سیف و قلم «والی»

ز دنیا بار رحلت بست، سوی عالم عقبی

ز کالای ادب گردید بازار جهان خالی

محیط از بهر تاریخش چنین آورده در دفتر

«کمال و حلم و دانش را ولایت ماند بی والی»

(۱۳۳۸)

مرحوم والی طبع شعر نیز داشت. در استقبال غزلی از شیخ سعدی گوید:

سبزه جنت فردوسم و این شبنم از اوست خورده‌ام آب ز جویی که گل آدم از اوست

هدهد خوشخبرم، خانه بلقیس کجاست از سلیمان خبر آوردم و این خاتم از اوست

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۷-۳۳۸)

وقار

در دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق.) می زیست خط نیکو می نوشت و

طبعش از انواع شعر بیشتر به قصیده مایل بود این مطلع از اوست:

هزار شکر که ایام نو بهار آمد زمان عیش حریفان می گسار آمد

نگار من به رخ افکنده زلف افشان را گرفته ابر سیه آفتاب رخشان را

باز شورت هست در سر، ای نگار گل عذار ترسمت ما را ز عشق خود کنی دیوانه وار

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۷۶-۳۸۰)

هشیار افشار

میرزا کریم صنیع السلطنه فرزند میرزا مصطفی خان بهاءالملک افشار بود و هشیار
تخلص می کرد.

در ساختن ماده تاریخ و صنایع زرگری و ساعت سازی و هنر نقاشی مهارت داشت و تار
را خوب می نواخت در کتاب «بزرگان و سخن سرایان ...» مسطور است که وی در آغاز
شورش شیخ عبیدالله به سال ۱۲۹۷ ه. ق. داد دلاوری داد و امتیازات نظامی کسب نمود و
جریان این شورش را به نظم کشید ...

از اوست:

ای تار تنم ز زخمه آزرده توست چون غنچه دلم ز هجر خون کرده توست
اسرار من از پرده برون می افتد زان نغمه دلکشی که در پرده توست

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۵۰-۲۵۲)

از سخنوران معاصر ارومیه:

ارومچی افشار، میرزا حسن (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۴).
افسون، عبدالله صمدیان متولد ۱۳۲۵ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان
آذربایجان غربی، ص ۲۱۴).

جعفری، بیت‌الله.
جهانگیری، بانو مریم درگذشته ۱۳۳۱ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۲۸۴).

سروش افشار، خلیل (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۰۴)
سیمیار، شاهزاده حسین علی میرزا (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص
۱۵۴).

شاکر شعاعی، حسن متولد ۱۳۱۹ هجری قمری (رک: بزرگان و سخن سرایان
آذربایجان غربی، ص ۸۴).

شهر آشوب، محمود ثنایی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۶۷).
صابر، میرجلال (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲۲).
محزون، علی باقری متولد ۱۳۲۰ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۲۱۹).

نظمی، عبدالعلی. (فرهنگ سخنوران).
یوسف ارومی، فرزند سید محمدکه دیوانش را در سال ۱۳۰۲ خود شخصاً تدوین کرد و
نسخه آن در کتابخانه ملک هست (فرهنگ سخنوران).

هاشمی، میرجلال درگذشته ۱۳۳۰ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۳۲۳).

همایون، بانو اکرم (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲).

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

دلخون (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۱۹).

سرمست، میرزا غفار لشکر نویس افشار (رک: جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۱).

عاجز، شیخ جلیل ادیب‌العلما (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۸۱).

عاشق مصطفی در گذشته ۱۲۹۰ هجری قمری (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۸۶).

فرهنگی، میرزا حسن (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۲).

گلشن، حسین آقا ارموی (رک: حدیقة الشعراى اسرار علیشاه).

سخنوران

ارونق و انزاب

ارونق و انزاب

از شمال به شهرستان مرند و از جنوب به دریاچه ارومیه و از مشرق به دهستان رود قات و از مغرب به شهرستان خوی و سلماس محدود است. حمدالله مستوفی در سده هشتم ه.ق. وفور نعمت و آبادی این بخش را ستوده است (نزهت القلوب، ص ۹۲). مرکز آن شبستر و از توابع آن: طسوج، شرفخانه، خامنه، سیس، صوفیان، بنیس، کوزه‌کنان؛ و از آثار تاریخی آن: مقبره شیخ محمود شبستری و مزار استادش بهاءالدین یعقوب، مسجد جامع شبستر، مسجد جامع طسوج و امام زاده خلیل صوفیان^۱ معروفند. این منطقه از بخشهای شهرستان تبریز می‌باشد. ولی به علت داشتن سخنوران متعدد و معروف (که شرح حالشان ذیلاً از نظر می‌گذرد) بطور جداگانه مورد بحث قرار گرفته است.

ابراهیم بنیسی

برهان‌الدین ابراهیم معروف به «سیبویه ثانی» فرزند حسن از عارفان و دانشمندان اواخر سده نهم و اوایل سده دهم هجری قمری و از جمله مشاهیر سلسله نقشبندیها بوده و به نوشته صاحب مرآت کاینات به تاریخ ۹۱۷ هجری در اثنای مسافرت به مکه معظمه با پسر خود کشته شده است. حاجی خلیفه در تقویم‌التواریخ مرگ او را سال ۹۱۹ و مؤلف شذرات الذهب سال ۹۱۵ ضبط کرده و چنین نوشته است:

«۹۱۵ و فيها توفی برهان‌الدین ابراهیم بن حسن الشیخ العلامة البنیسی الشبستری... کان

۱- باله خلیل از مشایخ آذربایجان در اوایل سده پنجم هجری بوده است. برای اطلاع از شرح حالش رجوع شود به روضات الجنان ۱۰۸-۱۰۷/۲

من فضلاء وله مصنفات في الصرف وقصيده تائية في النحو لانظير لها في السلاسه وله تفسير من اول القرآن الى سورة يوسف و مصنفات في التصوف و قتل في ارزنجان قتله جماعة من الخوراج»

تالیفات او

۱- «نهاية البهجة» در غره محرم ۹۰۰ هجری قمری، کافیۀ ابن حاجب رانظم کرد و مطالبی بدان افزود و «نهاية البهجة» نامید. منظومه‌یی ست در نحو و آغاز وانجامش چنین است:

تیمنت باسم الله مبدی البریة مفیض الجدی معطی العطايا السنیة
فرغت و قد ابدی المحرم غرة لتسع مائه من هجرة نبریة

شیخ این منظومه را خود شرح نیز کرده است.

مرحوم تربیت نسخه‌یی از آن را در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌یی از شرح آن را در کتابخانه حمیدیه استانبول دیده است

۲- «انبیا نامه» به نوشته مؤلف مرآت کاینات وی منظومه دیگری به عنوان «انبیانامه» نیز دارد. نسخه از انبیاء نامه در موزه بریتانیا به شماره ۷۸۶۱ Or و نسخه‌ای هم در بنگال است (فهرست نسخه‌ها ج ۴، ص ۲۶۵۰). و نسخه‌یی هم در فهرست کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۷۵۵ معرفی شده است (ج ۳، ص ۱۲۰۲) و در آن عیانی تخلص می کند.

آغاز

فروزنده شمع جمع سرور به بزم روایت چنین داد نور...

مرحوم حاجی حسین نخجوانی در مجله یغما سال ۶ ص ۱۵۲-۱۵۴ درباره انبیانامه مقاله‌ای منتشر نموده است

۳- «موزون المیزان» تاییه‌یی ست در نظم ایساغوجی اثیرالدین ابهری و خود شیخ بر آن هم شرحی نوشته است. حاجی خلیفه می نویسد که متن و شرح هر دو در نهایت بلاغت است.

۴- «تفسیر قرآن مجید» از اول تا سورة یوسف.

احمد طسوجی

فرزند اشرف طسوجی است. سال ۱۲۳۲ ه‍.ق. تولد یافت و سال ۱۲۵۸ ه‍.ق در حمله عثمانیها به عراق کشته شد.

یکی از معاصرانش در رثای وی گفت.

احمد آقا مظهر فضل و کمال	آن به اسرار حقیقت برده پی
در جوانی در جوار شاه دین	چون فلک طومار عمرش کرد طی
هم گلستان فضیلت شد خزان	هم بهار معرفت گردید دی
بعد از این دیگر غم از دل کی برد	یا سرود نای و یا آوای نی
گفت تاریخ وفات او خرد	(شد شهید اشقیا افسوس وی)

=۱۲۵۸

صاحب «اعیان الشیعه» دربارهٔ وی چنین می‌نویسد:

«آقا احمد بن الاقا علی اشرف بن الاقا احمد بن المولی عبدالنبی الطسوجی، ولد سنة ۱۲۳۲ و استشهد فی قضیه وقعة نجیب باشا بکربلا المشرفة. والطسوجی نسبة الى طسوج محل بأذربيجان كان عالماً فاضلاً شاعراً من اجلاء تلامذة الشيخ مرتضى الانصاری وله کشکول وحواش علی الرياض و غیرذلک ولما توفی استاذہ الانصاری رثاه بقصيدة موجودة عند اولاده»

بنابراین وی کتابی به عنوان کَشکول تألیف کرده و حواشی متفرقه بر ریاض نوشته است ولی تاریخ شهادت او با مرثیه گفتن او برای استادش شیخ انصاری که در تاریخ ۱۲۸۱ درگذشته است منافات دارد.

ابیات زیر را ضمن نامه‌یی از عتبات عالیات به پدرش فرستاده است:

ایا برید صبا ای نسیم جان پرور	ز روی لطف بکن جانب طسوج گذر
زهر گلی که ببینی زیاده رنگ و صفا	بچین و دستهٔ رنگین ببند، تازه وتر
به صد سلیقه و پاکیزگی نگاهش دار	مباد لکه به برگ‌ی فتد ز مد نظر
میان جان بگذار و روانه شو به طسوج	سراغ کن در دولت سرای بحر هنر

مهبین سلاله اشرف که اوسری نبی ست که مر جعند و معزز همی زجد و پدر
(اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۳ - ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۱ - مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۴۸ - پایان نامه تحصیلی آقای بیت الله جمالی)

احمد کوزه کنانی

فرزند عبدالله کوزه کنانی از علمای معروف آذربایجان و از شاگردان آقا سید حسین کوهکمری و ملامحمد ایروانی بود در پنجم ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری قمری در کاظمین به رحمت ایزدی پیوست و در نجف مقبره آقا شیخ حسن ممقانی دفن شد. «تربیت» تاریخ فوتش را با تردید، حدود ۱۳۲۶ قید کرده است که خطاست. از جمله تألیفاتش کتاب هدایة الموحیدین فی اصول الدین (در ۳ جلد)، کتاب ایقاظ العلما و تنبیه الامراء، روضة الامثال در تبریز به چاپ رسیده و به نوشته مرحوم تربیت او اشعاری هم به زبان فارسی سروده است
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱ - مولفین مشار، ج ۱، ص ۴۴۹ - ریحانة الادب ۳/۳۹۴)

اشرف طسوجی

علی اشرف متخلص به «اشرف» فرزند احمد فرزند ملاعبدالنبی فرزند شرف الدین محمد شریف و او فرزند طاهر و او فرزند فخرالدین و او فرزند زین الدین از شاعران سده سیزدهم هجری قمری طسوج است.
در پشت جلد یکی از کتابهای خطی (متعلق به کتابخانه خصوصی آقای میرزا خلیل شیخ الاسلام که از نواده های شاعر است) تاریخ تولد وی شب عید قربان سال ۱۱۸۹ ه ق یادداشت شده است.

وی به سال ۱۲۲۲ هجری قمری شرف نساء دختر حسین قلی خان (پسر علی مرادخان خواهرزاده کریم خان زند) را در نجف به عقد نکاح در آورد و صاحب شش فرزند ذکور شد به نامهای احمد، محمد، خلیل، مرتضی، مسیح، کریم. روزگاری به خوبی و خرمی می گذرانید و با عباس میرزا نایب السلطنه ارتباط نزدیکی داشت پس از شکست وی از روسیه عرصه بر اشرف نیز تنگ و فقر و فاقه بر او چیره گشت و کتاب و دستار را در گرو نان

گذاشت چنان که گوید:

بریده بند دلم تیغ تیز فقر و عنا ربنده دل ز کفم غصه معاش مدار
برای لقمه جو، پیش این و آن به گرو کتاب پیش یکی، پیش آن یکی دستار
ولی با وجود فقر مادی ثروت معنوی داشت چنان که گوید:

«اشرف» از تأثیر استغنائی خویش دست خالی گنجها اندوخته
وی سایه نشین عزت نفس خود بود و نیش تهی دستی را بر نوش ناشی از تذلل و
خواری نفس برتر شمرده و گفته است:

نوش را دادم گرفتم نیش را فارغ از تشویش کردم خویش را
خوب سوزاندم از این داد وستد من دماغ نفس بدانندیش را
اشرفا گر پادشاهی بایدت بندگی کن بندگی، درویش را

صاحب نگارستان دارا مراتب فضل و بزرگواری او را چنین می ستاید:

«اشرف شرفای آذربایجان و اعلم علمای دوران و افضل فضلالی زمان، ذات خجسته اش
منبع علم و ادب و وجود پاکش لآلی شرف را صدف است، آن جناب نبیره آخوند
ملا عبدالنبی طسوجی است و خانواده ایشان بامیمت و سعادت است و این بلند جناب
در آن دودمان فردی است انتخاب و آخوند، و اولاد او در همه عصر و همه عهد در مجالس
حکام و امرای کرام با عزت و احترام بودند.

مدار این زمره از حاصل املاک خویش می گذشت. در سفره لقمه نان و نعمت الوان برای
واردین و مسافرین و شاه و درویش داشتند.

و این جناب خود از فحول علما و عمده حکما و فضلالی این ملک فرحزاست و در علم
الهی و حدیث و کلام سر آمد اهل زمان است و تحصیل علوم در اصفهان خلدبنیان و در
عتبات عالیات عرش در جات از علما و حکما و مجتهدین عصر خود نموده و به قوت ذهن
صافی و مدرک وافق قصب السبق از همگنان ربوده و گاهی که ایشان را از مطالعه و مذاکره
دماغ می سوزد. بیتی و قطعه و غزلی می گوید و وادی خیال را با اقدام لطف طبع می پوید. در
مراتب فهم یگانه روزگار است و از شوخ طبعی زیب محفل فضلالی عالی مقدار، بازار
انتعاشش از نارسایی بخت زیون کساد یافته و به علت قلت مال و کثرت عیال از آرامش و
آسایش برتافته و مضامین بعضی از اشعارش بر این معنی گواه. در مصاحبت و صداقت و

قدردانی و پاس حقوق آشنائی بی نظیر و امروز از ادبای صافی ضمیر است و سخنانش خالی از تاثیر نیست».

وفات وی بنا به تصریح مؤلف وقایع الایام و یادداشت فرزندش محمد شیخ الاسلام در پنجم رجب سال ۱۲۶۸ در طسوج اتفاق افتاد جسد وی به کربلا نقل و در همان جا دفن شد. از او دیوان اشعاری شامل غزل، قصیده، مخمس و اثر منظوم دیگری به نام «شعله» به یادگار مانده است.

دو مجموعه هم به خط خود اشرف در پیش آقای احمد اشرفی طسوجی هست، یکی مجموعه‌یی است در ۱۹۰ صفحه به قطع (۱۲×۷/۵) و دیگری در ۷۲۰ صفحه به قطع (۲۱×۱۵/۵)، ۶۵۹ صفحه اول این مجموعه برگزیده اشعار شاعران پیشین، و از صفحه ۶۶۰-۷۲۰ اشعار خود اشرف است^۱ نمونه‌یی از غزلیات اوست:

پرده از رخ بر نیفکنده‌ست جانانم هنوز ای فلک از پرده تن بر مکش جانم هنوز
در ازل تیری زشت ترک مستی خورده‌ام زخمی حسرت کش آن تیر و پیکانم هنوز
پرتو حسن ازل را مظه‌ری در کار بود ز آن سبب محو جمال ماه‌رویانم هنوز
شهره شهرم به رندی باو جود اینکه نیست هیچ کس را آگهی از راز پنهانم هنوز
گر به زعم دیگران بر هر زبانم آشنا در زبان عاشقی طفل دبستانم هنوز
با کمال معرفت در مسلک سیر و سلوک پیش ادنی سالکی در عین نقصانم هنوز
جذبۀ شوقم نگر «اشرف» که در عین وصال طالب دیدار یار و وصل جانانم هنوز

آه کز افروخته‌ام سوختم	مشعلۀ عشق برافروختم
از سبق عشق نیاموختم	جز الف قامت آن سرونواز
باز به تیر تو به هم دوختم	گر جگرم تیغ دو صد پاره کرد
هر چه به یک عمر خود اندوختم	ترک من از من به یکی غمزه برد
شمع صفت ز آتش خود سوختم	از که کنم شکوه من «اشرف» که من

از رباعیات اوست:

این سنبل ترسنبل مویی بوده‌ست این صفحه گل صفحه رویی بوده‌ست

این ژاله قطره قطره در عارض گل از روی بتی چکیده خوبی بوده‌ست

ای روی تو بدر و ابروانت مه نو چشمان تو ز آهوی ختابرده گرو
با این همه سبزه خط و سنبل زلف غافل منشین ز داس هنگام درو

ای غنچه، دهان گل‌گذاری گویی ای لاله کف دست نگاری گویی
آشفته‌گی تو کرد آشفته دلم ای سنبل تازه زلف یاری گویی
اشرف رثای مشهور محتشم و چند غزل حافظ را تخمیس کرده که از هر یک برای نمونه
چند بندی نقل می‌شود:
تخمیس رثای محتشم

دردا که درد بیشتر و خرمی کم است
کانون سینه پر ز شرر، دیده پر نرم است
لب آشنای ناله و دل هم دم غم است
«باز این چه شورش است که در خلق عالم است»
«باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»

آمد به جوش خون شهیدان کربلا بگرفت موج موج ز عمان کربلا
شد سیل خیز دشت و بیابان کربلا «کشتی شکست خورده طوفان کربلا»
«در خاک و خون فتاده عبیدان کربلا»

چون یکه تاز دشت بلا از سمند شد بیمار کربلا پس از آن در کمند شد
زینب زنو به تازه غمی پای بند شد «آن دم فلک به آتش غیرت سپند شد»
«کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد»

چون اهل بیت را به صف محشر آورند هنگام گیرودار که این محضر آورند
پر شکوه محضری به در داور آورند «آل نبی چو دست تظلم بر آورند»
«ارکان عرش را به تزلزل در آورند»

این زیب عرش و زینت گردون حسین توس
این ناتوان و خسته و محزون حسین توس

این قامت کشیده و موزون حسین توست

«این کشته فتاده به هامون حسین توست»

«این صید دست و پا زده در خون حسین توست»

تخمیس غزل حافظ:

دل که پا بسته زلف تو پری زاد آمد با همه قید ز قید همه آزاد آمد

طاق محراب به چشم من ناشاد آمد «در نمازم خم ابروی توام یاد آمد»

«حالتی رفت که محراب به فریاد آمد»

خرم آنان که نه در قید غم پندارند مایه سود و زیان را به جوی شمارند

گویا با خبر از معنی این گفتارند «زیر بارند درختان که تعلق دارند»

«ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد»

تابه کی خون جگر گردهم از دیده روان ساقیخیز و بیاور به من آن راحت جان

بهر شادی دل «اشرف» بی نام و نشان «مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان»

«تابگویم که ز عهد طربم یاد آمد»

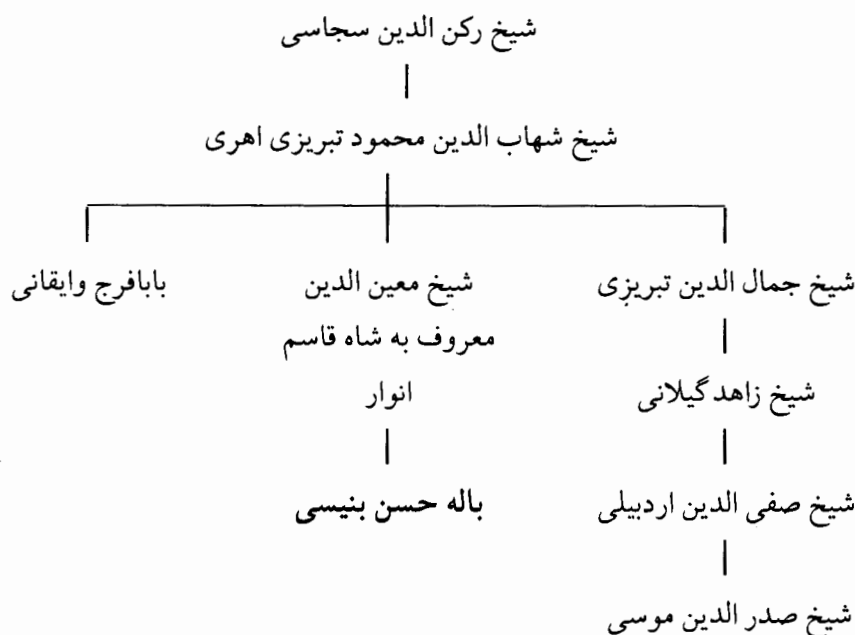
(نگارستان دارا، ص ۵۹ - ۶۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲. الذریعه، ج ۹، ص ۷۷ - پایان نامه تحصیلی بیت الله جمالی)

باله حسن بنیسی

باله^۱ حسن بنیسی مرید شیخ شهاب الدین محمود (متوفی ۶۹۵ یا ۶۹۸) و به نوشته ملاحشری زبده احرار و مرجع ابرار بود، پدرش خواجه یوسف نیز اهل حال و صاحب کرامات و از معاصران خواجه محمد کججانی بوده است، قبرش در قریه بنیس است. این بیت از اوست:

چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم غیری که دیده بودم آن غیر هم تو بودی
نام وی در شجره شهابیه و حدیثه بدین شرح آمده است:

۱ - باله در لغت رازی، بزرگ و جوان مرد و صاحب ابتار را گویند.



در روضات الجنان (ج ۲: ص ۸۱) به جای شیخ جمال الدین، سید جلال الدین تبریزی ذکر شده است. همچنین نام وی جز و هفتاد تن اولیایی که به خدمت بابا حسن تردد می کرده اند قید و اضافه شده است که حضرت شیخ حسن بلغاری (متوفی دوم ربیع الاول سال ۶۹۸) فرمود:

«من بیست و هشت کس را در یافتم از واصلان محقق و عارفان مدقق که پیوسته شعاع پرتو آفتاب معرفت الهی بر گلزار سینۀ بی کینۀ ایشان تابنده بود و همواره قطرات امطار غمام فیض کلام نامتناهی بر صحرای دل ایشان بارنده... اما از جمله آن بیست و هشت کس، اول حضرت شیخ سعدالدین حموی، سید شمس الدین رازی، و بابا حسن سرخابی، و بابا مزید که از اقطاب بوده، و خواجه عبدالرحیم آذربادی، و خواجه محمد کججانی، و خواجه صائن الدین یحیی تبریزی، و خواجه شمس الدین مراغی، و باله حسن بنیسی، و بابا فرج وایقانی، و شیخ ژنده پوش، و بابا شعیب پینه دوز، و صالح بابا، و شیخ احمد، و شیخ شافعی، و شیخ فضلون، و بابا خالد، و شیخ اسحق مرزواری، و شیخ کریم الدین شبستری، و شیخ محمدگازرخسرو شاهی، و پیر سپید، و شیخ شیر باریک، و شیخ شعبان، و خواجه غریب،

و شیخ شرف شاه تبریزی قدس الله تعالی اسرار هم».

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۴۹، ۱۴۰ و ج ۲، ص ۸۲-۸۸ - فرهنگ معین ذیل «شهاب الدین اهری» - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۳)

خاوری کوزه کنانی

میرزا معصوم متخلص به خاوری از شاعران سده سیزدهم هجری قمری است نسبش به شمس تبریزی منتهی می شود چندی در کاشان متوطن گردید و نظر به سلامت حال و رتبه کمال، ملک الشعراء فتح علی خان کاشی یکی از برادرزادگان خود رابه حباله نکاح او در آورد. مفتون در نگارستان دارا می نویسد: «اوندیمی سخندان و حریفی چرب زبان و در مراتب شعر و انشا از فحول کبرا و در صفحه عراق از صنایع شعری معنی آرا بوده است».

صاحب تذکره اختر می نویسد: «خاوری الحق مردی است آرمیده، از علوم رسمی استحضاری وافی دارد و از رسوم سخنوری استبصاری کافی، در نظم و نثر قادر است و در این دو فن شریف ماهر دراری منظومه اش غیرت عقد پروین و لآلی منشوره اش رشک درثمین. خلاصه اکنون (۱۲۲۵ - ۱۲۳۳) از فحول شعری عصر محسوب است، دیوان قصاید و غزلیات او را ملاحظه و قدری از منتخباتش در این سفینه ثبت افتاد».

تالیفات او:

- ۱ - «دیوان قصاید و غزلیات» که صاحب تذکره اختر آن را ملاحظه کرده است.
- ۲ - «تحفة الحرمين» در مقابل «قران السعیدین» امیر خسرو دهلوی در سفر حج منظوم و پس از برگشت تحفه بارگاه فتح علی شاه نمود و صله یافت.
- ۳ - «مهر خاوری» هزار بیت از منتخبات اشعار محمود میرزا است که میرزا معصوم خاوری جمع آوری کرده است. و شامل مقدمه‌یی ست در مآثر و آثار محمود میرزا، از این منتخبات نسخه‌یی در کتابخانه، مجلس به شماره ۳۴، جزو کتب مرحوم طباطبایی هست. (تاریخ تذکره‌ها ج ۱، ص ۷۳۴).
- و نسخه‌یی هم در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره خصوصی ۱۰۴۱ و شماره عمومی ۵۰۰۶ هست.

این منتخبات را نباید با دیوان خاوری شیرازی که آن هم به «مهر خاوری» موسوم است اشتباه کرد.^۱ خاوری قصیده‌یی در مدح فتح علی شاه سروده است که تمامی آن (۶۳ بیت) در تذکره^۲ اختر آمده و اینک قسمتی از آن برای نمونه نقل می‌شود:

گذشت فصل دی و شد ز فیض فروردین	زمین به نامیه رشک نگارخانه چین
فضای خاک تو گویی که شد بهشت نعیم	رواق تاک تو گویی که شد سپهر برین
به بوستان چو در آبی ببین به طارم تاک	یکی سپهر و فروزان دراو دو صد پروین
ز تاک دختر رز دل به جلوه می‌ببرد	چنان که در غرفات بهشت حورالعین
به صحن باغ انار کفیده در کف شاخ	همی بخندد بر درجهای درِ ثمین
چه داشت ساقی ابر بهار در صهبا	که فاش کرد به یک جرعه رازهای زمین
فشانده رشح هوا ژاله بر کلاله گل	رهانده نکبت گل دامن از کف گل چین
به سیر باغ همانا که می‌کند آهنگ	سپهر مجد و کرم آفتاب ملت و دین
سپهر خواست به میزان شکوه او سنجد	گسیخت رشته و بینی شکافتش شاهین
خمیده قامت از آن می‌رود چنین که مباد	ز فرط قطره شود عطف دامنش خونین
رعاف او بگه بامداد و وقت غروب	ببین به دامنش اندر به چشم عبرت بین
زهی حدوث تو طراح کارگاه قدم	خهی گمان تو معمار شهر بند یقین
مبارزان تو را گاه رزم و وقت نبرد	مجاهدان تو را روز جنگ و نوبت کین
به سالخوردگی اندر چه جام باده چه خون	به خردسالی اندر چه گاهواره چه زین
حقوق شکر تو بر دمه صغیر و کبیر	کنند حکم تو برگردن کهن و مهین
به جمع و خرج دو روزه ایادی کف تو	کفاف می‌نکند دفتر شهر و سنین
شبی به ساحل دریای مغربم خورشید	ز در در آمد و بنشست با دلی غمگین
بلا به گفت که آخر زمن نپرسی هیچ	که ای مربی دریا و کان چه حال است این
بگفتمش چه فتادت؟ کشید آهی گفت	کزین بتر چه که گردد توانگری مسکین
به قعر بحر و زیر زمین عفاک الله	ز دست خانه برانداز او نماند دفین
به اوبگو که بود خور به خاوری منسوب	چنان مکن که شود خانمان خراب چنین

۱. دکتر خیامپور در بر شمردن شاعرانی که حکایت یوسف و زلیخارا به نظم کشیده‌اند از شاعران منخلص به خاوری یاد کرده و ایرج افشار در نشریه دانشکده ادبیات (سال ۱۶ شماره ۲) حدس زده است. که سراینده داستان یوسف و زلیخای موسوم به «احسن القصص» خاوری شیرازی متوفی ۱۲۶۷ است نه معاصرش خاوری کوزه‌کنانی.

به هر چه عزم تو دایم خدات یار و معین
 به خاتمی که دو کونش بود به زیر نگین
 غروب او به یسار و طلوع او به یمین
 به حرص من که به جود شهنشه است رهین
 خلاف شیوه اصحاب با شدم آیین
 که صعوه را نکند طعمه همّت شاهین
 چنان بود که کسی مرده را کند تلقین
 قدر بگو که به قصدم گشاده‌دار کمین
 زبند و فطرتشان تا به روز باز پسین
 نشسته‌ام همه شب تا به روز بر بالین
 که دختران همه بکرنند و شوهران عتین
 که خود بهشت بود جلوه‌گاه حورالعین
 گهرستانم و ریزم به هر سلاله طین
 ندیده چهره مضمون غیر در تضمین
 خزان‌ه پر گهر است و خزان‌ه دار امین
 به صید بازوی خود قانعم زغث و سمین
 ز من دعاو زسگان آسمان آمین

خدایگان ملوک ای که باد تا به ابد
 به خواجه‌یی که سه طفلش بود طفیل وجود
 به آن هلال که در آسمان زین شه راست
 به یأس من ز عطا‌های خواجه‌گان لثیم
 که در ثنای بزرگان خرده بین عراق
 ز بدو حال از اینان طمع بریدستم
 چو مدح خواجه سرایند و او سکوت کند
 قضا‌بگو که به کینم کشیده‌دار کمان
 من این مخذرگان را که یادگار منند
 کشیده‌ام همه دم تا بلوغ در آغوش
 نتیجه می ندهد ازدواجشان با غیر
 به خواجه‌گان و وشاقان شه فرستادم
 سحاب سان نه به آن فطرم که از هر بحر
 قسم به خالق شعری که شعر من هرگز
 به دزدی خزفم رغبتی نه، ز آن که مرا
 به قرص سفره خود راضیم زگندم و جو
 مزید جاه و جلال تو را گه و بیگاه

از غزلیات و اشعار اوست:

صبح است و در طرف چمن بلبل نوا خوان آمده
 بر شاخ سرو و نارون قمری در افغان آمده
 هم دل گشاگلشن شده هم مرغ دستان خوان شده
 هم شمع گل روشن شده هم غنچه خندان آمده
 افلاک چرخ، آفاق چه، دلوی دو از وی مهر و مه
 زیر و زبر بیگاه و گه این رفته و آن آمده
 ز آن دلو و چه از کهکشان رودی ست در گردون روان
 ز آن کشتزار آسمان زین گونه ریّان آمده

گردون مگر از مردمی در مدح دارا زد دمی
کز گوهر انجم همی آگنده دامان آمده

در آن خلوت که حیرت لب فرو بندد جهانی را
مجال نطق باشد خاصه چون من بی‌زبانی را

شرمنده‌ام زبس که به وصلش تمام عمر
دادم فـریب ایـن دل هـجران کشیده را

شرط عشق آمد خموشی ورنه من هم پیش یار
می‌توانم گفت حال خود زیانم لال نیست

درکوی آن ماه خرم دلی باد کز حسرت ماگاهی کند یاد

در بزم خسرو در گوش شیرین یارب که گوید حرمان فرهاد

(تذکره اختر، ص ۶۳ - ۶۹ - سفینه محمود، ص ۶۹۴ - ۶۹۸ نگارستان دارا، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - ریاض العارفین، ص ۴۳۵ - مجمع الفصحا، ص ۲۸۳ - ۲۸۴ - طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴)

رحمت کوزه کنانی

میرزا محمد متخلص به «رحمت» از شاعران دوره فتح علی شاه قاجار است. در «سفینه محمود» مسطور است که: اصلش از قریه کوزه کنان می‌باشد ولی سالیان دراز است که در اصفهان زندگی می‌کند. به وساطت معتمدالدوله هفت هشت سال پیش از این (پیرامون ۱۲۳۲ ه. ق) به شرف آستان بوسی شهریار جهان‌گشا مفتخر و در دفتر خانه به نشر فرامین و رقم نویسی مباهی و در کسوت بندگی سرافکنندگی دارد و در صداقت پابندگی.

از بدایت عمر تا کنون که زندگانی کهولت است با ژنده پوشان ارزنده و عارفان پابنده در

طریق مجاهدات نفس و تزکیه باطن مجاهد و مصرّ بوده هم به دعوی خود که صداقت را قرین باشد از فیوضات کاملین و همت عارفین به قدری که برخورد بیند بصیرتش حاصل. الحق آدمی است لیب و از سیاق آدمیت بانصیب. به امر فتح علی شاه کتابی محتوی برقص راستان و حکایات صحیح شامل پنجاه هزار بیت ترتیب داده مسمی به «زینت الحکایات» و بین خواص و عوام نقل و نقل هر انجمن است. از غزل و رباعی و مثنوی شعری گوید و از بی پروایها به تدوینش نکوشد.

به نوشته مرحوم دکتر بیانی یکی از مثنویهای منظوم او در کتابخانه سلطنتی (سابق) به خط خود وی هست و چنین تمام می شود:

«سالی که موکب جهانگشا به عزم تنبیه متمرّدین خوارزم و افاغنه هرات و اویماقات هزاره و تکه به سرحدات خراسان نهضت فرما و این بنده درگاه عالمیان پناه «محمد منشی کوزه کنانی» از رکاب اقدس مأمور به خدمتی در یزد و اصفهان بود؛ این مثنوی در عرض هجده روز به معرض عرض رسید و هو السلطان.. فتح علی شاه قاجار روح العالمین فدا».

وی در طریقت پیرو سلسله ذهبی بود. «رحمت» محتملاً حوالی ۱۲۵۰ هجری قمری به رحمت ایزدی واصل شده است.

نمونه‌یی از مثنوی اوست:

رحمت شاه است بیرون از حساب	قابل و ناقابل از وی کامیاب
همتش هر جا به رحمت کار کرد	هست چون من نیست را بسیار کرد
هستی مایک دو روزی بیش نیست	وقت اندک قابل تشویش نیست
شادی و اندوه عالم یک دم است	بهر یک دم این چه اندوه و غم است
بازگشت فعل مردم سوی توس	راه بازار جنان از کوی توس
هر غریبی باز جوید جای خویش	سرکند افسانه از ماوای خویش
پیش مجنون قصه لیلی خوش است	گفتگو باوامق و عذرا خوش است
هر کجا حرفی ز اندوه و غم است	داغ ماتم دیدگان را مرهم است
داستان عقل و عشق از هم جداست	هر متاعی را به بازاری بهاست
خود مگو درد طلب حیرانی است	عاشقی اسباب سرگردانی است
خود ندانی تا نه از خود رسته‌ای	کز که بپریدی کجا پیوسته‌ای

ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش
در تو پیدا هر چه ناپیداستی
تا عطایش چشم رحمت باز کرد
بندگی کن تا که آزادت کنند
چند پویم در پی این آرزو
چند ریزم سیل غم زاین جستجوی
دیده دریا کردم و دل غرق خون
از طلب فارغ نبودم هیچ گاه
سالها رخس ریاضت تاختم
تا چه خواهم کرد در این خستگی
کبریای عشق هستی سوز را
دامن از بالای ما بالاتر است
در نگارستان دارا و دانشمندان آذربایجان اسم او میرزا حسین قید شده است

(سفینه محمود، ص ۶۷۰ - ۶۷۲ - نگارستان دارا، ص ۷۵ - ۷۶ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۷، ۱۵۸ -
ریحانة الادب، ج ۲، ص ۷۴ - ۷۵. احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۸۲۶)

ساجدی شبستری

مؤلفان الذریعه و فرهنگ سخنوران در ماده ساجدی از او یاد نکرده اند. ولی آقای منزوی می نویسد:
نسخه‌یی از دیوانش در دارالکتب قاهره به شماره ۹ ادب فارسی طلعت، نستعلیق
بی تاریخ در ۵۰ برگ با یادداشت مورخ ۱۰۲۴ هست و چنین شروع می شود:
مرازهر دو جهان چشم بر عنایت اوست (مخطوطات، ج ۱، ص ۱۶۷).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۳۴۲)

طرزی شبستری

از سخنوران سده دهم هجری قمری است از اوست:

گفتم چه چیزم از غم گیتی کند خلاص عشقم خطاب کرد که طرزی فنا، فنا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۶)

عبدالصمد خامنه‌یی

آقا شیخ عبدالصمد خامنه‌یی امام جمعه خامنه بود و از علما و فضلا و ادبای اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم ه ق به شمار می‌رفت.

مؤلف المآثر و الآثار می‌نویسد: «استاد ادب است و حجت لغت عرب، شعر را با طبعی مستقیم و قریحه بس صحیح و سلیم موزون می‌سازد».

ملاعلی خیابانی مؤلف کتاب علمای معاصرین می‌نویسد: «مرحوم آقا شیخ عبدالصمد امام جمعه خامنه (والد ماجد آقا شیخ علی امام جمعه که از معاصرین حقیر بود در مدرسه طالبیه تبریز) از جمله علما و فضلا و ادبای آذربایجان بود و در اواخر عمرش در نهایت پیری در تبریز او را دیدم، قصاید و دوازده‌بند مرثیه‌اش را (که مثل دوازده‌بند مرحوم بحر العلوم هریکی دوازده بیت است ولی مرثیه صاحب عنوان هریکی در یک موضوع و مقصد است) به بنده مرحمت فرموده و چندی از آنها را در مجلد رجب و شعبان و مجلد محرم الحرام از کتاب وقایع الایام درج کرده‌ام و مناسب دیدم که شطری در این و جیزه از قصاید آن نیز مذکور آید» متعاقباً در حدود ۶۰ بیت از اشعار عربی او را نقل کرده و نوشته است که این قصاید را سنه ۱۳۰۸ به بنده مرحمت فرمود و سنه ۱۳۱۱ ه ق به رحمت حق پیوست. نمونه‌یی از اشعار اوست که در تهنیت ولادت رسول اکرم (ص) گفته:

یا لابساً ثوب الحداد محرماً	انزع فقد وافی الربیع الاول
شهر تولد فیه من کسرت به	ایوان کسری و الملوک تذللوا
انت المدینه للعلوم و بابها	الماتی منه المرتضی و المدخل

هو شافع یوم الحساب مشفع

هو مفرع للخائفین معول

(المائر و الآثار، ص ۱۲۰ - علمای معاصرین، ص ۳۴۸ - ۳۵۱)

فضلی شبستری

از شاعران سده دهم هجری است. منظومه‌یی به عنوان «صحف الثقات» به نام ابوالمظفر شیخ شاه سروان شاه که در تاریخ ۹۲۷ به آذربایجان آمده بود ساخته که چند بیت از آن نقل می‌شود:

بلکه نقشی ز نقش خامه تو

ای خرد نقش‌بند نامه تو

به طریق جمل ز روی حساب

سال تاریخ این خجسته کتاب

روز بامداد عید عصری بود

نهد و بیست و هفت کسری بود

به نوشته مرحوم تربیت نسخه‌یی از این منظومه (که تاریخ استنساخ آن ۱۰۴۸ ه.ق. است) در کتابخانه سید عبدالرحیم خلخالی به خط ملاالله ویردی فرزند علاءالدین محمد تبریزی هست.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۹)

گلشنی شبستری

از سخنوران سده دهم هجری قمری شبستر است. سام میرزا در تحفه سامی می‌نویسد: «در تبریز به وکالت و نیابت قضاوت مشغول است. این مطلع از اوست:

بر آسمان زده صد طعن آستانه تو»

فزون ز عرش برین است قدر خانه تو

(تحفه سامی، ص ۲۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۰)

محمد طسوجی

میرزا محمد برادر میرزا محمود ملاباشی که از مشاهیر فضلالی عصر خود بود می‌باشد. میرزا محمود مدتی به تدریس مظفرالدین میرزا ولیعهد اشتغال داشت و به سال ۱۲۹۵ ه.ق. بدروء حیات گفت و برادرش میرزا محمد طسوجی به جای وی به سمت ملاباشی منصوب شد. میرزا محمد به شرکت حجة الاسلام نیر به منظور مطایبت هر یک پانصد بیت شعر عربی مشتمل بر فتاوی مضحک منظوم ساخته‌اند که به عنوان الفیه عینکی^۱ معروف است و بدین بیت شروع می‌شود:

قال التقی الهاشمی النسبا بقية الماضين من طباطبا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۹. مقدمه دیوان نیر)

محمود شبستری

شیخ سعدالدین محمود فرزند عبدالکریم فرزند یحیی شبستری در ایام سلطنت کیخاتو خان در شبستر تولد یافت و در عهد اولجایتو سلطان محمد خدابنده و ابوسعید بهادر خان، مشهور و مرجع علما و فضلا گردید.

شیخ اکثر اوقات خود را در سیر و سیاحت گذرانید و به بسیاری از ممالک اسلامی از قبیل بغداد و شام و یمن و حجاز و مصر و اندلس و قفقاز سفر کرد و بنا به روایت مؤلف ریاض السیاحه چندی هم در کرمان متوطن و در آنجا تأهل اختیار نمود و اولاد و احفادی از او به وجود آمدند که جمعی از ایشان ارباب کمال و صاحب قلم و به عنوان خواجگان مشهوراند. خانواده محمود جم از همین دودمانند. بعضی از تذکره نویسان بهاءالدین یعقوب و برخی شیخ امین‌الدین تبریزی را پیر مراد او قید کرده‌اند ولی چنان که در روضات الجنان،

۱- مراد از عینکی، مرحوم مغفور حاجی میرزا تقی آقا طباطبائی شیخ الاسلامی است که در عصر خود بسیار معروف و در زهد و تقوی طاق و منحصر بفرد بود.

وی ظاهراً در بهار ۱۳۰۸ شمسی دار دنیا را وداع فرمود و در ارض نجف اشرف مدفون گردید. (از افادات استاد فقید حسن قاضی طباطبائی).

ج ۲، ص ۹۱ نیز مسطور است شیخ از محضر هر دو بزرگوار کسب فیض کرده است. وی به سال ۷۲۰ ه‍.ق در شبستر وفات یافت و در وسط باغچه‌یی که به گلشن معروفست در جوار مزار استادش بهاء‌الدین یعقوب تبریزی به خاک سپرده شد. به سال ۱۲۶۷ دو لوح مرمرین بزرگ بر روی قبر هر یک از آن دو بزرگوار نصب گردید متن سنگ نبشته شیخ محمود چنین است:

«هذا المرقد الشريف جناب شيخ المشايخ شيخ محمود شبستري رحمة الله عليه که در سراپرده قدم قدم بر بساط فضل نهاد و از کاس اولیای کبار شربت محبت چشید و به دست جناب قطب الاولیا مولانا بهاء‌الدین یعقوب علیه الرحمة خرقه ولایت پوشیده و در سنه عشرين وسبع مائه در سن سی و سه سالگی از این دار فانی به عالم جاودانی رحلت فرمود، رحمة الله عليه.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما» تاریخ درگذشت او در «عرفات العاشقین» سال ۷۱۸ ق، و در «شاهد صادق» سال ۷۱۹ ق. قید شده است.

آقا بزرگ در الذریعه، ج ۹، ص ۵۰۶ از جمله منابعی که درباره شیخ محمود بحث نموده‌اند از تألیف حسن شفیع‌زاده چنین یاد کرده است:

«و فصل احواله فی کتاب کبیر الفقه حسن شفیع‌زاده شبستری الساکن باستانبول و ذکر ناه فی، ج ۴، ص ۱۵۸».

تالیفات او:

۱ - مثنوی گلشن راز: شیخ بزرگوار از اجله علمای متصوفه زمان خود بود و دانش پژوهان در حل مشکلات خود بدو مراجعه می‌کردند. چنان که امیر سید حسینی هروی از خراسان، نامه منظومی که مشتمل بر هفده سؤال بود به وی فرستاد و شیخ با اشاره استادش بهاء‌الدین یعقوب به تمامی سؤالات جواب گفت که به «مثنوی گلشن راز» موسوم و معروف است. این مثنوی مجموعاً ۹۹۰ - ۹۹۳ بیت می‌باشد.

سؤالات امیر حسینی به سال ۷۱۷ ه‍.ق به شیخ رسیده است چنان که در مثنوی گلشن راز فرماید:

به سال هفده از هفتصد سال
 ز هجرت ناگهان در ماه شوال
 رسولی با هزاران لطف و احسان
 رسید از خدمت اهل خراسان
 در این مثنوی، شیخ معانی تصوف را به طرز ساده و شیرینی بیان کرده است که آدمی را به ترک عادت و درک وحدت و جستجوی حقیقت هدایت می‌کند.
 برای نمونه به نقل ملخص یک سؤال و جواب اکتفا می‌شود:
 سؤال دهم:

چه بحراست آن که نطقش ساحل آمد؟
 ز قعر او چه گوهر حاصل آمد؟
 جواب:

یکی دریاست هستی، نطق ساحل به هر موجی هزاران درّ شهوار هزاران موج خیزد هر دم از وی وجود علم از آن دریای ژرف است معانی چون کند این جا تنزل شنیدم من که اندر ماه نیسان ز شیب قعر بحر آید برافراز بخاری مرتفع گردد ز دریا چکد اندر دهانش قطره‌یی چند رود تا قعر دریا با دل پر به قعر اندر رود غواص دریا تن تو ساحل و هستی چو دریاست خرد غواص آن بحر عظیم است دل آمد علم را مانند یک ظرف نفس گردد روان چون برق لامع صدف بشکن برون کن درّ شهوار لغت با اشتقاق ونحو با صرف هر آن کاو جمله عمر خود در این کرد	صدف حرف و جواهر دانش دل برون ریزد ز نقل و نص و اخبار نگردهد قطره‌یی هرگز کم از وی غلاف درّ او از صوت و حرف است ضرورت باشد او را از تمثّل: صدف بالا رود از قعر عمان به روی بحر بنشیند دهن باز فرو بارد به امر حق تعالی شود بسته دهان او به صد بند شود آن قطره باران یکی درّ از آن آرد برون لؤلؤی لالا بخارش فیض و باران علم اسماست که او را صد جواهر در گلیم است صدف بر علم دل صوت است با حرف رسد زو حرفها با گوش سامع بیفکن پوست، مغز نغز بردار همی گردد همه پیرامن حرف بهره‌زه صرف عمر نازنین کرد.
---	---

گلشن راز به سال ۱۸۸۰ میلادی با ترجمه مستروین فیلد به زبان انگلیسی با مقدمه و حواشی در لندن به چاپ رسید و سال ۱۸۲۵ م قسمتی از آن در آلمان به وسیله دکتر کوک به آلمانی ترجمه و چاپ شد. سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۳۸ (= ۱۲۵۲ ق.) دروین به چاپ رسید (طبع ۱۸۳۸ ترجمه هامرپورگستال به شعر آلمانی بود با مقدمه مترجم به زبان عربی و فارسی، با دور نماهای شبستر و مقبره شیخ محمود) همچنین به سال [۱۹۷۲ م در باکو] و بسال ۱۲۶۱ ق. در تبریز و سال ۱۳۰۹ ق. در اصفهان و سالهای ۱۲۹۹ ق. در ۵۱ برگ و ۱۲۹۹ ق. در ۷۰ صفحه و ۱۳۰۱ ق. به قطع وزیری و ۱۳۱۱ ق. و ۱۳۱۹ ق. با «مرغوب القلوب» و ۱۳۱۷ ق. و ۱۳۳۳ ش. به خط عماد اردبیلی در تهران به چاپ سنگی رسید و سالهای ۱۸۹۰ م و ۱۳۰۰ ق. و ۱۳۱۳ ق. و ۱۳۲۹ ق. (در هاشم صفوة الصفا) در بمبئی چاپ سنگی خورد. در شیراز هم به قطع رقعی در ۹۱ صفحه به چاپ سربی رسید و ...

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۶)

۲- مثنوی سعادت نامه: این مثنوی بر وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنایی غزنوی است و بالغ بر سه هزار بیت و منقسم به هشت باب و هر باب مشتمل بر فصول و حکایات می باشد. شیخ در وصف حال خود و کیفیت و سبب تألیف مثنوی فرماید:

مدتی من ز عمر خویش مدید	صرف کردم به دانش توحید
در سفرها چو مصر و شام و حجاز	کردم ای دوست روز و شب تک و تاز
سال و مه هم چو دهر می گشتم	ده به ده، شهر شهر می گشتم
علما و مشایخ این فن	بس که دیدم به هر نواحی من
جمع کردم بسی کلام غریب	کردم آن گه مصنفات عجیب
از فتوحات و از فصوص حکم	هیچ نگذاشتم ز بیش و ز کم
بعد از این سعی و جهد وجد تمام	دل من هم نمی گرفت آرام
گفتی از چیست این تقلقل باز	هاتفی دادم از درون آواز
کاین حدیث دل است از دل جوی	گرد هر در ز هرزه بیش مپوی
سخن شیخ محیی ملت و دین	چون بکرد این دل مرا تسکین
راستی دیدم آن سخن همه خوب	لیک می داشت نوعی از آشوب

سرّ این حال را من از استاد
سعی شیخ اندر این فتاد مگر
قلم او چو در قدم برسید
شیخ و استاد من امین الدین
من ندیدم دگر چنان استاد
کافرین بر روان پاکش باد

باز پرسیدم او جوابم داد
که نویسد هرآن چه دید نظر
پای تحریر از آن سبب لغزید
داد الحق جوابهای چنین

شیخ در این مثنوی از بابا حسن سرخابی، بابا فرج تبریزی، خواجه محمد کججانی،
خواجه عبدالرحیم تبریزی و خواجه صابن الدین تبریزی که جملگی از مشاهیر عرفای
آذربایجان می باشند به بزرگی نام برده است.

۳- حق الیقین فی معرفة رب العالمین: در هشت باب به شماره هشت در بهشت: ۱- در ظهور
ذاتی حضرت حق تعالی و مقام علم معرفت. ۲- مراتب ظهور صفات حق تعالی. ۳- در
مظاهر و مراتب آن و بیان مبدأ. ۴- در وحدت وجود. ۵- ممکن الوجود و کثرت. ۶- در تعیین
حرمت و تجددات و تعینات. ۷- در حکمت تکلیف و جبر و قدر. ۸- در معاد و بیان حشر و
نشر.

این کتاب در تهران به سالهای ۱۲۸۳ و ۱۳۰۰ ق. ضمن مجموعه عوارف المعارف و سال
۱۲۹۹ ق. به طور جداگانه در ۲۸ صفحه چاپ سنگی شده است. و در شیراز به سال
۱۳۱۷ ش. و در هند هم به چاپ سنگی رسیده است.
آغاز: ای پیداتر از هر پیدا، وی آشکارتتر از هر هویدا..

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۵)

نسخه های خطی حق الیقین به شرح زیر در کتابخانه ها هست:
تهران، خانقاه شاه نعمت الله مورخ ۸۲۳.

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۲۹۲۷ سده ۹. ش ۱/۲۸۲۱ سده ۱۲- ۱۳،
ش ۱/۲۲۶۷ مورخ ۱۲۷۷، ش ۷/۴۷۶۱ مورخ ۱۲۹۵- ۱۳۰۱، ش ۴/۳۴۹۷ مورخ ۱۳۱۵).
تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۲۴۲۰/۲ مورخ ۱۰۴۸، ش ۱۲/۵۱۸۰ مورخ ۱۰۶۹،
ش ۱/۲۴۲۹ مورخ سده ۱۲، ش ۵/۶۶ نجم مورخ ۱۲۲۵، ش ۲/۲۶۲۴ مورخ ۱۳۰۵، ش
۳/۳۲۶۰ مورخ ۱۳۰۷، ش ۲/۶۲۶ بی تاریخ).

تهران، کتابخانه ملی (به شماره ۷۶۲/۲ ف مورخ سده ۱۱، ش ۱۰۱/۲۴ ف مورخ سده ۱۲).
تهران، کتابخانه دانشسرای عالی، قریب (به شماره ۷۰/۳ مورخ ۱۲۷۱).
تهران، کتابخانه حسن سادات ناصری (به شماره ۱ مج مورخ ۱۲۹۴).
شیراز، کتابخانه دکتر خاوری (به شماره ۲ مج بی تاریخ).
مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۵۱ حکمت بی تاریخ).
اکسفورد، کتابخانه بادلیان (به شماره ۹۴/۶ فیلم آن نیز به شماره ۱۱۴۲ در دانشگاه تهران هست).

نجف، کتابخانه امیرالمؤمنین (به شماره ۶۰۸ مورخ ۹۷۶، ش ۱۵۱۵ از آن حسین قلی خان نوری وزیر ناصرالدین شاه بوده است).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰)

۴ - مرآت المحققین: در معرفت نفس و خداشناسی است آمیخته با فلسفه و عرفان، در هفت باب: ۱ - نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی ۲ - صور موجودات ۳ - واجب و ممکن و ممتنع الوجود ۴ - حکمت آفرینش ۵ - مبدأ و معاد ۶ - برابری آفاق و انفس (برابری تن باگیتی) ۷ - برابری آفاق و انفس در جهان آسمانی.

ارکین به شماره ۱۸۲ و قنوتی به شماره ۱۰۴ این کتاب را از ابوعلی دانسته‌اند نسخه شماره ۳۱۴۴ کتابخانه فیض الله استانبول نیز به نام ابوعلی است. در نسخه شماره ۲۵۴ دانشکده الهیات از آن نجم‌الدین شیرازی، و در نسخه شماره ۲۶۳ شاه عبدالعظیم به نام خواجه نصیر یاد شده است.

آغاز: حمد بیحد و ثنای بیعد حضرت ذوالجلال را که آثار قدرت او در عالم آفاق ..

مرات المحققین در تهران به سالهای ۱۲۸۳ ق. و ۱۳۱۸ ق. ضمن مجموعه عوارف المعارف و سال ۱۳۰۰ ق. با او صاف الاشراف و سال ۱۳۰۳ ق. در ۱۸۳ صفحه به چاپ سنگی رسیده است.

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۶)

نسخه‌های خطی مرات المحققین به نشانه‌های آتی در کتابخانه‌ها هست.

اصفهان، کتابخانه سید محمد علی روضاتی (مورخ ۸۸۹ - ۹۰۰).

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۳۹۶۱/۲ مورخ ۹۸۵، ش ۲۴۶۴/۶ مورخ ۱۰۶۳-۱۰۷۳، ش ۳۳۸۲/۱ مورخ ۱۰۹۷، ش ۲۸۹۶/۵ مورخ ۱۲۱۳، ش ۴۲۱۳/۵ مورخ ۱۲۲۶، ش ۳۷۸۳/۳ مورخ ۱۲۳۸، ش ۲۸۳۰/۱۲ مورخ ۱۲۷۹-۱۲۸۹، ش ۳۴۹۷/۱ مورخ ۱۳۱۵ ش ۴۷۰۶/۲۱ مورخ ۱۳۲۶، ش ۱۱۳۰/۳ بدون تاریخ).

تهران، دانشکده الهیات (به شماره ۳۰۸/۷ ج مورخ سده ۱۰-۱۱، ش ۲۵۴/۱ مورخ سده ۱۲، ش ۱۴۴/۴ مورخ ۱۲۳۴، ش ۴۷۰/۲ مورخ ۱۲۳۹، ش ۵۵۵۸ مورخ سده ۱۳-۱۴).
تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۴۲۴۹ مورخ سده ۱۲، ش ۵۰۲۵/۳ مورخ ۱۲۰۲، ش ۱۴۳ مورخ ۱۴۳ مورخ ۱۲۵۷، ش ۳۲۶۰/۶ مورخ ۱۳۰۷ ش ۶۲۱/۱۹، ش ۶۴۰/۱۵، ش ۶۲۶/۳ بی تاریخ).

تهران، دانشکده پزشکی (ش ۲۷۰/۷ مورخ سده ۱۲).

تهران، کتابخانه دهخدا، (ش ۲۹۶/۹ مورخ ۱۲۳۹).

تهران، کتابخانه اصغر مهدوی (ش ۲۸۲/۱۶ مورخ ۱۳۰۹).

تهران، کتابخانه کاظم مدیر شانه چی (نستعلیق زیبا، برای میرزا اسدالله).

ری، کتابخانه شاه عبدالعظیم (ش ۲۶۳/۳ مورخ ۱۲۴۶).

شیراز، خانقاه احمدیه (به شماره ۳۱ مورخ ۱۱۰۳).

مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۳۶/۱ ادبیات مورخ ۱۱۱۳، ش ۲۶۹ وقف نادر شاه به تاریخ ۱۱۴۵ ش ۲۷۰ وقفی سال ۱۱۶۶، ش ۹۸۸ و ۹۸۹ حکمت بی تاریخ، ش ۹۹۰ حکمت مورخ ۱۲۷۰).

یزد، کتابخانه سریزدی (به شماره ۲۵/۴ مورخ ۱۰۷۲، ش ۴/۷ مورخ ۱۰۸۳).

خارج از کشور:

استانبول، کتابخانه ایاصوفیه (به شماره ۲۰۶۲ مورخ ۸۹۵ فیلم آن به شماره ۱۰۹ در دانشگاه تهران هست).

استانبول، کتابخانه فیض الله (به شماره ۲۱۴۴ مج تاریخ یاد نشده).

دکن، کتابخانه آصفیه (به شماره ۳۱/۴ مورخ ۱۰۵۳).

قاهره، دارالکتب (به شماره ۴/۲۱ مجامیع فارسی طلعت مورخ ۱۱۲۷، ش ۴۴۸۳ س مورخ ۱۲۹۴، ش ۲۴/۱ مجامیع فارسی تاریخ یاد نشده).

نجف، کتابخانه امیرالمومنین (ش ۸۲۰ مورخ ۱۲۳۸).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۸۴۲-۸۴۴)

۵ - زمان و مکان: نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ۲۶۷/۱ حکمت، نستعلیق ۱۳۰۷ هست (فهرست ادبیات، ج ۲، ص ۵۷).

۶ - معراجیه: شرح کیفیت معراج، ظاهراً از شیخ محمود شبستری است. آغاز: حمدله... اما بعد (بدان) ای طالب طریق یقین، که یکی از برادران دین از یک برادر فقیر مسکین معراج حصرت رسالت ... سؤال نمود.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشکده تهران به شماره ۳۶۵۴/۲۴ مورخ ۱۲۲۲ - ۱۴۲۴ هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۶۶۶).

۷ - رساله شاهد نامه.

۸ - ترجمه منهاج العابدین امام غزالی.

۹ - تفسیر سوره فاتحه

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۱، ص ۳۰).

۱۰ - کنزالحقایق: این کتاب به سال ۱۳۵۴ ق، بازادالمسافرین میرحسین هروی، چاه وصال لیلی و مجنون، قصیده میرفندرسکی در تهران چاپ سنگی شده است (مؤلفین مشار، ۶، ص ۵۵).

همچنین در خرداد ماه ۱۳۴۶ شمسی به کوشش آقای سید محمد علی صفیر و با تشریک مساعی خطاطان و نقاشان چیره دست مانند حسن زرین خط و علی اشرف و غروی تبریزی و نجفی زنجان‌ی به طرز مطلوبی به چاپ رسیده است.

در تذکره‌ها به این اثر شیخ محمود شبستری اشاره‌یی نرفته است بعضی آن را از پهلوان محمود مشهور به قتالی خوارزمی که خود از اکابر عرفا بود دانسته‌اند. ولی آقای محمد علی صفیر در مقدمه برکنزالحقایق چنین نوشته است:

«هر سخن سنجیکه کلام «کنز» و گفتار «گلشن» را در مقام قیاس قرار دهد سرانجام بر این نکته سر نهد که دو اثر با یک دیگر همسر و همسیر و همپرو و همپرواز و هردوان از آن سخن

پرداز گلشن راز است».

باز می‌نویسد: «اتحاد واقتران الفاظ و عبارات و سبک بیان و تطابق رقت فکر و دقت نظر و اوج پرواز کنزالحقایق و گلشن‌راز اغلب موید این مطلب است که ناظم این کتاب کسی جز حکیم عظیم و عارف معارف: شیخ محمود نتواند بود».

کنز الحقایق بدین بیت شروع می‌شود:

به نام آنکه اول، آن که آخر به نام آن که باطن، آن که ظاهر

و در مورد تاریخ تالیف و وجه تسمیه آن گوید:

ز هجرت هشت و ده و هفتصد سال که بد این نامه را این حسن ارسال

چو در آن گفته‌ام چندین دقایق نهادم نام آن «کنزالحقایق»

دراین منظومه دینی از حقیقت اسلام، طهارت، نماز، زکوة، روزه، حج، جهاد، آفرینش نفس و مراتب آن، بینش نفس و مواهب آن، کارشیطان و سرلغنت او، صفت عشق، عالم دیگر، بهشت و دوزخ، رزق، درس دین، عیسی و دجال، معرفت مهدی، صراط، میزان، حشر و نشر سخن رفته است.

مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (گلشن راز - سعادت نامه - حق الیقین - مرات المحققین - مرات العارفین) با مقدمه و تصحیح دکتر مؤحد در تهران بوسیله کتابفروشی طهوری سال ۱۳۶۵ در ۴۳۰ صفحه چاپ شده است. بخش اول نگاهی است به سرگذشت شیخ و زبده افکار او، گلشن راز از روی پنج نسخه، مرات المحققین از روی سه نسخه، حق الیقین از روی چهار نسخه، مرات العارفین از روی دو نسخه تصحیح و در پایان هر رساله تعلیقات و توضیحات همان رساله آورده شده است.

فهرست‌های عبارات است از: اشخاص، فرق و مذاهب، اصطلاحات و لغات و ترکیبات و نام‌کتابها.

(زبان و فرهنگ ایران ش ۱۵)

شروح گلشن راز: عارفان و شاعران به مثنوی گلشن راز شروحن نوشته‌اند که در دانشمندان آذربایجان به پاره‌یی از آنها اشاره شده است.

آقای گلچین معانی در دفتر چهارم نسخه‌های خطی (ص ۵۳ - ۱۲۴) و دفتر پنجم (ص

۷۵۴ در مقام استقصا بر آمده و مقاله مفصل و ممتعی تحت عنوان «گلشن راز و شروح آن» نوشته‌اند که ملخص آن چنین است.

- ۱ - شرحی است که گوهر صلیبی حضرت شیخ بدان منظومه نوشته و آنچه در آنجا می توان یافت در هیچ شرحی مشروح نیست (عرفات العاشقین).
- ۲ - مرحوم تربیت می نویسد: «امین الدین تبریزی که از تلامذه شیخ محمود بوده است هر یک از مصاریع گلشن راز را کلماتی برای توضیح افزوده و تمام منظومه را به شکل مستزاد در آورده است نسخه‌یی از آن در کتابخانه معرفت دیدم. (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶).
- ۳ - شرح شیخ روح بخشان بدخشانی، خلیفه سید محمد نوربخش (نیمه اول قرن نهم هجری قمری).
- ۴ - «شرح و سیط» از سید محمد مدنی نیشابوری مشهور به میرمخدوم (مقتول در سال ۸۳۰ ق)
- ۵ - مرحوم تربیت به نقل از روضه اطهار می نویسد: «شرحی است که شاه نعمت الله ولی بر این وجیزه نوشته است» (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶ ولی آقای گلچین معانی می نویسد که در آثار شاه نعمت الله چنین شرحی یافت نشد (نسخه‌ها، ص ۵۶)
- ۶ - شرح ضیاء الدین علی ترکه خجندی سپاهانی (در گذشته ۸۳۵ ق).
- ۷ - شرح احمد بن موسی در ۸۴۴ ق. نسخه‌یی در کتابخانه ملی ملک به شماره ۲۲۵۷ مورخ ۹۸۴ ق) و نسخه‌یی در کتابخانه مجلس به شماره ۲۴۲۰ مورخ ۱۰۲۸ هست.
- ۸ - شرحی است که در ۸۴۴ ق. نوشته شده و میرزا حسن شفیع زاده شبستری نسخه‌یی از آن در کتابخانه ولی الدین جارا الله افندی واقع در امیری استانبول دیده است (الذریعه ج ۱۳، ص ۲۶۹). آقای گلچین معانی می نویسد که ظاهراً این شرح همان شرح احمد بن موسی است.
- ۹ - شرح بعضی از ابیات گلشن راز از مولانا عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ ق.
- ۱۰ - «نسایم گلشن» از نظام الدین محمود حسینی شیرازی متوفی ۸۶۷ یا ۸۶۹ ه ق نسخه‌یی در کتابخانه ملی ملک به شماره ۸۴۰ مورخ ۱۲۲۸ ه ق و نسخه‌یی در سپهسالار (سابق) به شماره ۳۲۳ و دو نسخه هم در کتابخانه استانبول موجود است.
- ۱۱ - شرحی است که سید یحیی خلوتی شیروانی (۸۶۸ ق) نوشته و نسخه‌یی از آن در کتابخانه مرادیه در مغنيسا هست.
- ۱۲ - «حديقة المعارف» شرحی است از شجاع الدین کربالی که در تبریز به نام ابوالمظفر سلطان جهان شاه نوشته تاریخ شروع به تالیف ۸۵۶ و تاریخ ختم ۸۶۷ ه ق است. نسخه‌یی

از آن در کتابخانه سلطنتی (سابق) به شماره ۲۷۲۴ مورخ ۸۷۳ هـ ق هست. نسخه‌ی سنت بسیار نفیس و در حیات شارح نوشته شده نسخه دیگری هم در کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۸۲ تحریر اواخر قرن نهم هست. بنا به نوشته درویش حسین (در روضات الجنان ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲) و ملاحشری؛ عبدالرحمن جامی که خیال شرح این منظومه را داشته پس از دیدن این شرح از اقدام خود صرف نظر کرده است.

۱۳- «گلزار دمساز» شرحی از سیدشهاب الدین ابوالعباس احمد بن ابی المواهب عطاء الله قویمی است و میرزا حسن شفیع زاده نسخه‌ی از این شرح را که تاریخ کتابت آن ۸۷۹ هـ ق. بوده در کتابخانه ایا صوفیه استانبول دیده است.

۱۴- «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز». شارح آن شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نور بخشی متخلص به «اسیری» متوفی ۹۱۲ است که در ۸۷۷ هـ ق. نوشته این شرح مکرر به چاپ رسیده و به غایت مشهور است در پایان آن چنین گفته است:

بسی تصنیف دیدم در حقایق	ندیدم هم چو گلشن پر دقایق
اگر چه عارفان بسیار بودند	به عرفان شیخ محمود است فایق
کجا باشد چنین گلشن که دروی	ز معنی بشکفد زینسان شقایق
از این گلها کجا یابی تو بویی	مگر گویی به گل ترک علایق
چنین درهای پر قیمت «اسیری»	به گوش مردم نادان چه لایق

۱۵- شرحی است ضمیمه مجموعه شماره ۲۴۱۵ کتابخانه مجلس (ص ۵۰-۱۸۵) از قرن نهم.

۱۶- شرحی است نسبتاً مختصر اما اصیل ولی شارح آن معلوم نیست این نسخه متعلق به آقای عبدالحسین بیات و در اوایل قرن ۱۲ تحریر یافته است.

۱۷- «شرح نخجوانی» از نعمت الله بن محمود معروف به شیخ بابا نخجوانی متوفی ۹۰۲ ق (دانشمندان آذربایجان، ص ۶۱-۶۲) نسخه‌ی از این شرح به خط نستعلیق درویش علی نبوی که در رجب ۱۰۸۷ در دمشق استنساخ شده در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۰۵۶-۳۰۵۷) و نسخه‌ی در کتابخانه آقای سلطان علی سلطانی بهبهانی (شیخ الاسلامی) مورخ ۱۲۳۲ هـ ق هست. مرحوم تربیت نیز نسخه‌ی از آن در کتابخانه حمیدیه استانبول دیده است. (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).

۱۸ - شرح بعضی از ابیات گلشن راز از جلال الدین محمد دوانی متوفی ۹۰۸ ه. ق. مرحوم تربیت می‌نویسد. که بعضی از ابیات مشکله گلشن راز را شرح و تفسیر کرده است (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۸)

۱۹ - شرح قاضی میر حسین معین الدین میبدی یزدی متوفی ۹۰۹ ه. ق. شارح دیوان حضرت امیر (الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۶۹) به نوشته مرحوم تربیت نسخه‌ی از آن در کتابخانه حاج حسین آقا ملک موجود است (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۷) ولی آقای گلچین معانی می‌نویسد در کتابخانه ملک چنین شرحی وجود ندارد!

۲۰ - «شقایق الحقایق» از شیخ احمد آلهی که به نام سلطان ابوالفتح بایزید بن محمد مراد (۸۸۶ - ۹۱۸ ه. ق) نوشته و میرزا حسن شفیع‌زاده نسخه‌ی از آن در کتابخانه توپ قاپوسرای استانبول به شماره ۳۳۷۵ دیده است (الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۶۸).

۲۱ - شرحی است از شاه مظفر الدین علی بن محمد شیرازی رومی در گذشته به سال ۹۲۲. به نوشته میرزا حسن شفیع‌زاده دو نسخه از این شرح در استانبول موجود است.

۲۲ - شرحی است از الهی اردبیلی تاریخ اتمام شرح ۹۰۸ می‌باشد. این شرح خطبه‌ی دارد مفصل و مقدمه‌ی شامل ده مطلع در اشاره به پاره‌ی از مقدمات و مبادی تصوف. در شرح متن گلشن راز آنچه به نثر است بدون ذکر ماخذ از مفاتیح الاعجاز گرفته و اشعاری از خود بر آن افزوده است که اگر از عبارات لاهیجی صرف نظر می‌کرد. خود یکی از شروح مستقل واصل به شمار می‌رفت.

برای نمونه قسمتی از خطبه منظوم «الهی» ذیلا نقل می‌شود:

به نام آن که دل در گلشن راز	هزاران نغمه کرد از عشق او ساز
چو در گلزار حمدش دیده بگشود	نه حامد دید کس جزوی نه محمود
وجودی یافت بی‌نام و نشانش	به رتبه برتر از علم و عیانش
ولی در جمله موجودات ساری	ز وهم انتقال و نقص عاری
شده بر خویشتن ظاهر به اسما	عیان در خویش دیده جمله اشیا
حقایق گشته اندر علم ظاهر	برون انداخته عکس مظاهر
در اول جلوه گر اسما و اوصاف	در آخر ذات اعیان قاف تا قاف
عیان گشته ز مرآت تقدس	هزاران صورت ارواح و انفس

مثال و حسن همه چهره گشوده
 ملاححت کرده از عالم ظهوری
 ولی با این همه موجود حقا
 صفاتش گر چه از حصر است بیرون
 به هر جادر کشش حسنش در اکوان
 زهی حسنی که چون در ملک جان تاخت
 زمهرش مطلع جان گشت روشن
 چراغی کز رخش هر جابر افروخت
 بهرجاکان جمالش جلوه گر شد
 ز دفته‌های حسنش یک ورق بود
 ز فضل او بهر شاخی هزاران
 از او چون نغمه‌یی در پرده بر خاست
 یکی از عشق صورت گشته مدهوش
 یکی دیگر می معنی چشیده
 ز عشقش دیگری در طرفه العین
 تعالی الله جمالی در جهان طاق
 چو حسنش کاو جهان را آفتاب است
 ز جذب عشق پاک اوست جانا
 خدواندا به حق شاه لولاکی
 بده از عشق خود کام «الهی»
 تاگوید:

زهی نظمی که از بحر حقایق
 کند عالم پر از افسانه عشق
 از او هر نکته‌یی چون جان عارف
 و در خاتمه فرماید:

شده تاریخ اتمامش چو روشن

چو افلاک و عناصر رو نموده
 فکنده در همه آفاق شوری
 به جز حق در دو عالم نیست اصلا
 ولی یکتاست ذات حی بیچون
 فکنده صد فغان در جان اعیان
 لوای عشق در عالم بر افراخت
 ز وصلش بلبل دل یافت گلشن
 به داغ عشق، جان عاشقان سوخت
 ز مهر او جهان زیر و زیر شد
 که با اوراق گلشن هم سبق بود
 مقاماتش به صد آهنگ خوانان
 هزار آهنگ از عشاق شد راست
 که کرده عالم معنی فراموش
 ز جام و باده صورت رهیده
 شده بی خود ز صاف و درد کونین
 که زد مهر رخس آتش در آفاق
 بهر جا عشق او هم کامیاب است
 که سازد قطره خود راعین دریا
 که از مهرش نمود ارکان و افلاک
 بدوبنما همه اشیا کماهی ...

برون آرد همه درهای فایق
 دهد جام می از خمخانه عشق
 مسلم پیش ارباب معارف

زده عقلش رقم از شرح گلشن

ندارد آب رو جز رو سیاهی	خداوندا اسیر توست «الهی»
نخواهد از سخن جز ذکر نامت	پناهی نیستش جز فضل عامت
دو سه حرفی ز حال اهل حالت	به هم آورده از روی خجالت
نشان طعن هر حاسد مسازش	میان عاشقان کن سرفرازش
خط عفو بکش یارب بر آتش	اگر رفته خطایی بر زبانش
ز نور خود به سازش مطلع راز	دل از گفتار اغیارش بپرداز
که باشد ختم کارش بر سعادت	چنانش بهره‌ور ساز از عبادت

نسخه‌یی از آن در کتابخانه شخصی آقای رکن الدین همایون فرخ ساکن رزگنده به خط نستعلیق موجود است. که مربوط به اوایل قرن یازدهم ه.ق. می‌باشد و نسخه‌یی در کتابخانه خصوصی آقای حاج محمد رضائی ساکن تهران به خط نسخ مورخ ۲۸ شعبان ۱۲۸۵ ه.ق وجود دارد. نسخه‌یی هم ضمن مجموعه ۲۶۳۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یاد شده است.

۲۳- شرحی است از مولانا ادریس بن حسام الدین بدلیسی متوفی ۹۳۰ ه.ق. به گفته میرزا حسن شفیع‌زاده نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملامراد استانبول مورخ ۱۱۳۵ ه.ق. موجود و اخیراً هم در استانبول به چاپ رسیده است.

۲۴- شرح جلال الدین محمود مورخ ۹۸۴ ه.ق. نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی ملک ضمیمه مجموعه شماره ۱۱۴۹ موجود است.

۲۵- شرحی است بی‌سروته و بی‌اعتبار نسخه آن به شماره ۳۳۳۴ مربوط به قرن دهم در کتابخانه مجلس هست.

۲۶- شرحی است به نام «ایجاز مفاتیح الاعجاز» از خواجه معین الدین محمد بن محمود معروف به دهمدار متخلص به فانی متوفی ۱۰۱۶ ه.ق که مفاتیح الاعجاز محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نوربخشی را خلاصه کرده است.

این خلاصه به سال ۱۳۱۲ ه.ق در ۲۲۴ صفحه در بمبئی به طبع سنگی رسیده است.

۲۷- شرحی است از قاضی نورالله شوشتری مقتول در ۱۰۱۹ ه.ق.

۲۸- شرحی است از حکیم متأله ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی متوفی در ۱۰۵۱ (الذریعه ج ۱۳، ص ۲۷۰) آقای گلچین معانی معتقدند که ظاهراً یکی از چاپهای قدیم مفاتیح الاعجاز

لاهیجی را به صاحب الذریعه، شرح فیاض لاهیجی وانمود ساخته‌اند. چون در هیچ یک از کتب رجال چنین شرحی در شمار آثار فیاض نیامده است.

۲۹- شرحی است که شارح آن نامعلوم است و نسخه آن که مورخ ۱۰۵۲ ه.ق. می‌باشد در فهرست آستان قدس، ج ۴، ص ۱۹۱ ذیل شماره ۸۴۴ معرفی شده است.

۳۰- شرحی است که باز شارح آن نامعلوم و در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۴، ص ۳۰۵۶-۳۰۵۸ به شماره ۴۰۷۷ معرفی شده است.

۳۱- «رساله مشواق» یا شرح ملامحسن فیض متوفی ۱۰۹۱ ه.ق. شرح اصطلاحات اهل عرفان است که در گلشن راز به خط و خال و چشم و لب و دهان و مانند اینها تعبیر شده و خیلی مختصر است. این رساله به تصحیح حسن بهمنیار به سال ۱۳۲۵ ش. در ۲۸ صفحه چاپ شده است.

۳۲- شرحی است که شارح آن شناخته نشده و نسخه‌یی از آن به شماره ۲۲۹۴ در ۱۸۹ صفحه در کتابخانه مجلس موجود است.

۳۳- شرحی است ضمیمه مجموعه شماره ۲۳۳۸ کتابخانه مجلس (ص ۲۲۸-۲۵۰) مورخ ۱۱۰۸ ه.ق. ولی شارح آن معلوم نیست.

۳۴- شرحی است که در پایان مجموعه‌یی به سال ۱۳۰۳ ه.ق در تهران به طبع سنگی رسیده و شارح آن معلوم نیست.

۳۵- شرحی است از محمد باقر بن محمد حسین. نسخه‌یی از آن در کتابخانه آقای سلطانی بهبهانی به تاریخ تحریر اواخر قرن سیزدهم موجود است.

۳۶- مجموعه الفوائد یا شرح گلشن یا شرح فن. شارح آن معلوم نیست. این شرح ده هزار و دوست بیت است و در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجلد ۱۴، ص ۱۶۰۹-۱۶۱۱ معرفی شده است.

۳۷- شرحی است موسوم به «رساله محمودیه» از میرزا عبدالکریم رایض الدین زنجانى متخلص به اعجوبه و ملقب به عارف علی شاه متوفی ۱۲۹۹ ه.ق. این شرح را آقای شمس الدین پرویزی در تبریز به سال ۱۳۳۵ شمسی با سه رساله دیگر در یک مجلد به طبع رسانیده است.

۳۸- «غنچه‌باز» عارف مشهور و پیر طریقت اویسی مولانا جلال الدین علی میرابوالفضل

عنقا (۱۲۶۶ - ۱۳۳۳ ه‍.ق) گلشن راز را به صورت مستزاد در آورده و به محضر میر عین الدوله حسین ذهبی دزفولی اهدا کرده است.^۱

۳۹- «غنچه باز» نام شرحی است منسوب به سید حسین بن سید محمدرضا مورخ ۱۳۰۷ ه‍.ق. نسخه‌یی از آن به شماره ۹۰۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. آقای گلچین معانی می‌نویسد برای ملاحظه نسخه به مشهد رفتیم و معلوم شد که سید حسین نامی با الحاق و افزایش خطبه و دیباچه منظوم و منثور به «غنچه باز» عنقا خود را، ناظم آن معرفی کرده و به میرزا علی اصغر خان اتابک تقدیم داشته است.

۴۰- شرحی است منسوب به ابوالفضل عنقای طالقانی متوفی ۱۳۳۳ ه‍.ق.

۴۱- شرحی است از محمد ابراهیم بن محمد علی سبزواری. این شرح به سال ۱۳۳۰ ه‍.ق در تهران به طبع سنگی رسیده است.

۴۲- شرحی است موسوم به «خیرالرسایل» از سید محمد بن محمود حسینی لواسانی طهرانی معروف به عصارکه در ۱۳۳۵ ه‍.ق. پایان یافته است.

۴۳- شرحی است از حاج میرزا محسن عماد اردبیلی متخلص به حالی که به سال ۱۳۳۳ شمسی به چاپ رسیده است.

شرح و ترجمه گلشن راز به زبانهای دیگر: مثنوی گلشن راز را به زبانهای ترکی، آلمانی، انگلیسی، اردو، شرح و یا ترجمه کرده‌اند از آن جمله است:

۴۴- شرح ترکی گلشن راز موسوم به «جام دلنواز» ترجمه مفاتیح الاعجاز است از محمد حلوی.

۴۵- ترجمه‌یی ست به آلمانی که دکتر کوک^۲ یک قسمت از آن را سال ۱۸۲۵ میلادی ترجمه نموده است (فهرست مشار، ص ۱۳۱۵).

۴۶- ترجمه‌یی ست به شعر آلمانی از هامرپورگستال خاورشناس اطریشی. که با مقدمه به زبانهای عربی و فارسی به قلم مترجم به سال ۱۸۳۸ میلادی در وین به طبع رسیده است.

۴۷- ترجمه‌یی ست به انگلیسی از مستروین فیلد که در لندن به سال ۱۸۸۰ میلادی به طبع رسیده است.

۱- این شرح در دفتر چهارم ردیف ۵ جزو آثار قرن نهم به عین‌الدین نسبت داده شده و در دفتر پنجم پس از تحقیق و روشن شدن موضوع به صورت مذکور معرفی شده است.

۲- در کتاب از سعدی تا جامی نام این مترجم «دکتر تولوک» ضبط شده است چاپ اول ص ۱۵۹، چاپ دوم ص ۱۸۷.

۴۸ - ترجمه‌ی بی‌ست به زبان اردو از مولوی احمد حسن سواتی که در دهلی به طبع رسیده است.

۴۹ - ترجمه منظومی است به ترکی، مرحوم تربیت می‌نویسد: «شاعری متخلص به شیرازی در سنه ۸۲۹ گلشن راز را نظماً به ترکی ترجمه کرده است. نسخه‌ی از آن به تاریخ تحریر ۸۷۱ نزد نگارنده موجود است» (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶).

نظیره‌های گلشن راز:

عده‌ی در مقابل گلشن راز نظیره سازی کرده‌اند و مرحوم تربیت نوشته است. «و از جمله نظایر آن مثنوی، منظومه‌های ازهار گلشنی و گلشن رموزی است».

هم چنان که آقای گلچین معانی متذکر شده‌اند ازهار گلشنی نادرست و صحیح آن ازهار گلشن می‌باشد. گلشن رموزی از محمد رموزی نسلجی متوفی ۹۷۲ ه.ق. و ازهار گلشن از میرزا ابراهیم ادهم شاعر معروف قرن یازدهم و متوفی در ۱۰۶۰ ه.ق. است.

نسخه‌ی از ازهار گلشن به شماره ۴۸۰۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است ولی در فهرست آن کتابخانه (ج ۱۴، ص ۳۷۳۹) به جای ازهار گلشن نامه منظومه دره التاج معرفی شده است. در پایان این مقاله چاپهای (گلشن راز و ترجمه‌ها و بعضی از شروح) نیز ذکر شده است

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۹۱ - هفت اقلیم، ص ۲۱۳ - ۲۱۴ - ریاض العارفین، ص ۲۲۱ - ۲۲۷ - مجمع الفصحا، ص ۵۹ - ۶۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۴ - ۳۳۸ - مقدمه برکنز الحقائق - تاریخ ادبیات دکتر شفق، ص ۲۶۳ - ۲۶۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۹۸ - ۲۹۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۰۶، ۱۰۱۰ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۵ - ۵۶ - نسخه‌های خطی، دفتر ۴، ص ۵۳ - ۱۲۴ - فرهنگ سخنوران)

مخلصی بنیسی

نامش حسن و از شاعران سده دهم هجری قمری است به نوشته صاحب مجمع الخواص اوقات خود را به نوشتن و ترتیب دادن قبای فتح می‌گذرانیده است.

گویا برای میرزا محمد وزیر، قبای فتحی ترتیب می‌دهد ولی چنان که می‌بایست پاداش نمی‌بیند و لذا این قطعه را گفته به او می‌فرستد:

جامه فتح را چو قیمت نیست حسن مخلصی بنیسی

بعد از این بهر امردان باید
بند تنبان فتح بنویسی!
از اوست:

مردم زغم رخ نکویت	رفتم ز جهان ندیده رویت
فریاد که عاقبت به صد درد	بردیم به خاک آرزویت
در حشر چو سر بر آرم از خاک	هر سوی روم به جستجویت
در چهره حور عین ببینم	افتد چو مرا نظر به سویت
در دیده «مخلصی» دو عالم	نبود به بهای نیم مویت

(مجمع الخواص، ص ۲۸۸ - ۲۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۹)

مراد طسوجی

ملا مراد پسر میرزا جان از شاعران سده یازدهم هجری قمری و از معاصران ولی قلی بیگ مؤلف قصص خاقانی (مؤلفه ۱۰۷۳ - ۱۰۸۵ ق) است. ولی قلی بیگ می نویسد:
در قریه طسوج تولد یافته است. نسلش به سلسله انصار منتهی می شود صاحب چندین هزار بیت است. تتبع از نظامی گنجوی کرده و خازن بیانش سه گنج را بر بسته و هذال یوم مالک اوست و عبارت است از:

- ۱ - «حصول المراد» در بحر مخزن الاسرار تخمیناً سه هزار بیت.
- ۲ - مثنوی «عشق و حسن» در بحر یوسف و زلیخا تقریباً چهار هزار بیت.
- ۳ - مثنوی دیگری هم در بحر لیلی و مجنون ساخته و پرداخته است. از دیگر آثار او گویا شرحی بوده که به زیج الغ بیگ می نوشته است. در خدمت شیخ الفضلا حسین تنگ آبادی که از جمله علمای عصر شاه عباس ثانی بوده تحصیل کمالات نموده است. از مثنوی «حصول المراد» اوست:

ای به تو روشن همه از شش جهت	از جهت آن که نیی در جهت
رشته جانها ز تو پرییچ و تاب	از تو به پا خیمه زرین طناب
نور ظهور تو در این بارگاه	بسته به چشم همه راه نگاه

از مثنوی عشق و حسن اوست:

که نام دلبری و دل دهی داد	به حسن عشق او را می‌کنم یاد
کجا وکی رسی هیهات، هیهات	علو پایه تقدیس آن ذات
تعالی شأنه عما یقولون	دراین ره عقل حیران است و مجنون

از غزلیات اوست:

نشنیده کس این راز و کسی نیز نگفته	اندر سر هر ذره هوایی ست نهفته
اندر صدقش پر ز گهرهای نسفته	بحری ست جهان موج زن از جنبش ارکان
در دل هوس و صل چه درّی ست نهفته	در سینه غم عشق چه داغی است نمایان

از رباعیات اوست:

خاکیم و غبار خاطر پسای خودیم	خاریم اگر چه چمن آرای خودیم
عمری ست که می‌دویم و برجای خودیم	در وادی بی خودی شب و روز چو موج

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۰ - ۳۴۱)

معجز شبستری

میرزا علی متخلص به «معجز» فرزند حاجی آقا تاجر شبستری به سال ۱۲۵۲ شمسی در شبستر تولد یافت و تحصیلات ابتدایی خود را در مولدش به پایان رسانید و به علت فوت پدرش در شانزده سالگی به استانبول مسافرت کرد و در آنجا به مطالعه و تکمیل معلومات پرداخت وی در سی سالگی دوباره به زادگاهش برگشت و بیشتر اوقات خود را به سرودن اشعار انتقادی به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی گذراند. معجز در اشعار خود ضمن مبارزه با خرافات، مردم را به تحصیل کمالات ترغیب می‌نمود. به سال ۱۳۱۲ ش. سفری به شاهرود کرد و یک سال بعد در همان جا بدرود حیات گفت. تاریخ تولد معجز در مؤلفین مشار(ج ۴، ص ۴۰۴) ۱۲۵۰ و فوتش ۱۳۱۲ شمسی قید شده است. اشعار ترکی وی به سال ۱۳۲۴ ش. جمع‌آوری و چاپ شده است.

در حدود سال ۱۳۰۷ شمسی اهالی شبستر به تشویق وی به فکر تأسیس مدرسه دخترانه می‌افتند معجز اشعاری می‌سراید و به مقامات مربوط می‌فرستد و در نتیجه به

تأسیس دبستان پوراندخت شبستر موفق می‌شود. قسمتی از این اشعار ذیلاً برای نمونه نقل می‌شود:

تا مادر اطفال نخوانند و ندانند	اطفال چنان مادر خر، خریچگانند
برمؤمنه فرض است نبی گفت تعلم	گر مؤمنه زن نیست بگوید کیانند
روحي که علیل است کند خسته بدن را	اطفال چو جسمند، زنان روح و روانند
آبادی هر مملکت از دانش زن‌هاست	چه بر پسران تربیت آموز زنانند
مادر که ندانست وطن چیست، عجم چیست	اطفال چه دانند که از اهل کیانند
با این همه اوهام به شهره ترقی	این قافله تا حشر رسیدن نتوانند
ایرانی بی چاره سراز خواب جهالت	بردار، که صبح آمد و یاران نگرانند
برخاست موانع دگر اندیشه مکن هیچ	غولان همه دربند سلیمان زمانند
یک ره گذری کن به سوی گلشن احرار	بین معجز و بلبل چه خوش آهنگ نوانند

از اشعار ترکی اوست:

ثولوب شیخ محمود جنت مکان	قالیب (گلشن راز) اوندان نشان
اونی شهره شهر ائدهن دوستان	قلمدور قلم بارک‌الله قلم
دیدم اغلیا اغلیا ای قلم	هانی سبزواری هانی محتشم
دئدی: معجز الساعه حی الامم	قلمدور، قلم بارک‌الله قلم

معجز دوبرادر بنامهای حسن و حسین داشته که در استانبول در گذشته‌اند.

(تاریخ فرهنگ اروتنق و انزاب - دیوان ص ۱۰۵)

ملتجی چشمه کنانی (رک: علی خوبی)

نیازی شبستری

شیخ عبدالله شبستری زاده متخلص به «نیازی» از احفاد شیخ محمود شبستری است وی به سال ۹۲۶ ه‍.ق از جانب سمرقند به دیار روم رفت و سلطان سلیم پادشاه آن سرزمین مقدم وی را گرامی شمرد، هر دو سه ماه مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی به وی انعام می‌نمود. شیخ مثنوی «شمع و پروانه» را به نام سلطان سلیم گفته که دارای مضامین دلپذیری است.

رساله‌یی نیز در قواعد معما تألیف نموده و امثال قواعد را به نام سلطان سلیم قرار داده از آن رساله است:

قومی که به راه طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند
خود شوق تو در اهل درم یک درمی نگذاشت، ولی بی درمان آزادند.^۱
دو حاشیه بر حواشی شرح تجرید سید شریف و حاشیه شرح مطالع وی نوشته و کافیه را هم شرح کرده است.

در وفات سلطان سلیم (۹۲۶) دو ماه تاریخ در یک مصراع آورده است:

سلیمی آن شهنشاهی که دایم ز عزش داشت اهل شرک ذلت
به اندک علتی رخت از جهان بست قضای آسمان بود آن، نه علت
قصوری شد ممالک راز فوتش که دولت فوت شد از اهل ملت
شود هر یک از آن تاریخ فوتش «قصور مملکت» یا «فوت دولت»

هچنین قصیده‌یی در شصت بیت ساخته که هر مصراعی از آن مشتمل بر تاریخ جلوس سلطان سلیمان «۹۲۶» و مصراع دیگرش تاریخ فتح قلعه رودس (۹۲۸) می‌باشد.

ولی در مواد التواریخ (ص ۸۳) مطلع قصیده بدین شکل آمده است.

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای «نیازی»

۹۳۰

۹۲۶

فوت او در اوایل سلطنت سلیمان خان اتفاق افتاده و مرحوم تربیت چنین نقل قول کرده است: «کان ابن الشبستری رحمة الله، شابا جمیل الصورة، طویل القامة، کریم الاخلاق، سلیم الطبع، قوی الذهن و کان حسن الصحبة لین الجانب بعید اعن التکلف و کاذب متواضعا متخشعا متحبا الی الاخوان و مات فی اوائل سلطنة سلطان سلیمان خان».

چند بیت از قصیده‌یی ست که در توصیف فصل بهار سروده است:

به وصف باغ که چون روی گل رخان رعناست اگرچه غنچه دهان بسته است، گل گویاست
چنان به باغ عزیز است مقدم یاران که چون رسید روان سبزه از زمین برخاست
در آب صاف فتاده ست عکس گل گویی که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

پی نثار قدوم شه ربیع به باغ شکوفه گشت درم ریز و باد در یغماست
از غزل‌های اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
نه بی او می‌توان بودن، نه با او می‌توان رفتن
گذشت او تندومن برخاک ره جان می‌کنم بی او
نه صبر این چنین بودن نه تاب آن چنان رفتن
ندیدم روی جانان سیرووقت جان سپردن شد
دریغاکام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
مکن نسبت به قدّ خوش خرام یار، طوبی را
کجا طوبی تواند هم چو آن سرو روان رفتن
مگر عزم سفر دارد «نیازی» از سر کوش
که نتواند ز گلشن بلبل بی‌خان و مان رفتن

رباعی:

ای دوست فلک بر من بی‌چاره بسی کرده ست ستم که نیست آگاه کسی
کرده ست تو را هم دم هر خار و خسی آتش زده بر جان و دلم هر نفسی

(ترجمه مجالس النفاث، ص ۳۶۶ - ۳۶۹. دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۶ - ۲۶۷)

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

ثابت طسوجی، ابراهیم (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰)

ذکری کوزه‌کنانی، کربلایی نجف (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲)

شانی شبستری (رک: دانشمندان آذربایجان: ص ۱۸۷)

شیدای شبستری، میرزا لطف‌الله (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰).

سخنوران

تبریز

تبریز

تبریز از شهرهای بزرگ و تاریخی ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی است. درباره تاریخ بنا و وجه تسمیه آن نظرات گوناگونی اظهار شده است.

مینورسکی خاورشناس فقید می نویسد: «سارگن دوم در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک او رارتو سفری به شمال غربی ایران کرد. از ناحیه سلیمانیه کنونی (واقع در کردستان عراق) داخل کردستان مکری شد، از پارسوا (پسوه کنونی) و ساحل جنوبی دریاچه ارومیه گذشت، از سوی شرقی دریاچه به راه خود ادامه داد و پس از پشت سرگذاشتن اوشکایا (اسکویه کنونی) قلعه «تاروی» یا «تاروئی» و «ترماکیس» را گشود. بعید نیست یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کنونی باشد.

مورخان ارمنی آن را «تورژ» مخفف (دای، ورژ) به معنی انتقام گاه دانسته اند و معتقدند که خسرو ارشاک (۲۱۷ - ۲۳۳ میلادی) حاکم ارمنستان این شهر را به یاد انتقام گرفتن اردوان از اردشیر بابکان بنیاد نهاده است.

از تاریخ قبل از اسلام این شهر بیش از این اطلاعی در دست نیست. ولی تاریخ بعد از اسلام آن نسبتاً روشن و اجمالاً بدین شرح است که سال ۲۲ هجری قمری وقتی که اعراب متوجه آذربایجان شدند به علت خوشی آب و هوا و وفور نعمت به تدریج در این مرز و بوم رخت اقامت افکندند و از آن تاریخ، تبریز رو به آبادی نهاد. یاقوت در معجم البلدان و حمدالله مستوفی در نزهت القلوب آن را تبریز (به کسر اول) ضبط کرده و بنای آن را به زییده خاتون زن هارون الرشید نسبت داده اند.

در این شهر آثار تاریخی متعددی از قبیل زیارت گاهها، مساجد، مقابر، کتابخانه ها وجود

داشته و دارد که بعضی مانند شنب‌غازان، ربع رشیدی و مقبرة الشعرا در اثر حوادث و عوامل طبیعی از قبیل زلزله‌های متعدد با خاک یکسان شده^۱ و بعضی مانند محراب مسجد علی شاه، و مسجد کبود و ... هنوز هم پابرجا است.

برای اطلاع بیشتر از تاریخ تبریز و مقابر و آثار و ابنیه باستانی آن، علاوه بر سفرنامه‌های معتبر و مستند سیاحان، به ترتیب تاریخ تألیف به کتابهای زیر هم رجوع شود:

۱- روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلایی، تصحیح شادروان جعفر سلطان‌القزایی (دو جلد) چاپ تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ ش، (مؤلفه ۹۷۵ ه. ق.).

۲- روضه اطهار تألیف محمد امین حشری تبریزی (مؤلفه ۱۰۱۱ ه. ق.) چاپ تبریز ۱۳۷۱ ش. به تصحیح نگارنده.

۳- اولاد الاطهار تألیف محمدرضا طباطبایی چاپ ۱۳۰۴ (مؤلفه ۱۳۰۰ ه. ق.).

۴- تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز تألیف نادر میرزا، چاپ تهران ۱۳۲۳ ه. ق. (مؤلفه ۱۳۰۲-۱۳۲۲ ه. ق.).

۵- تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته تألیف میرزا علی آقا ثقة الاسلام، چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش.

۶- تاریخ تبریز، تألیف ولادیمیر مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز ۱۳۳۷ ش.

۷- نظری به تاریخ آذربایجان تألیف دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران ۱۳۴۹ ش.

۸- تبریز و پیرامون نگارش شفیع جوادی، تبریز ۱۳۵۰ ش.

۹- آثار باستانی آذربایجان جلد اول آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، تألیف عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز ۱۳۵۱ ش.

۱۰- تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.

مقبرة الشعرا

نگارنده به سال ۱۳۴۳ شمسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۱۶، شماره ۳) مقاله‌یی تحت عنوان «مقبرة الشعراى سرخاب» نوشت و اقوال مورخان و تذکره نویسان متقدم و متأخر را به منظور کشف محل تقریبی آن نقل کرد. اجمالاً یادآور می‌شود که:

۱- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (مؤلفه ۷۴۰) چنین نوشته است «در مقبرة الشعرا به سرخاب: انوری، خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، شمس‌الدین سجاسی، فلکی شیروانی و دیگر شعرا مدفونند» ص ۸۹.

۲- دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا (مؤلفه ۸۹۲) نوشته است: «وفات خاقانی در شهر تبریز بوده ... و در سرخاب آسوده است و مرقد او اليوم مشهور و مقرر است. قبر افضل الزمان ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی و ملک الشعرا شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است» ص ۹۳.

۳- صاحب روضات الجنان (مؤلفه ۹۷۵) مقبرة الشعرا را در سرخاب نزدیک مزار بابا حسن با وصف ویرانی چنین توصیف می‌کند:

«مرقد و مزار ... خاقانی رحمة الله تعالى نزدیک به مزار حضرت بابا حسن است از راهی که به باغ بیگم می‌روند به جانب دست چپ مدفون است، خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی‌بدل بوده‌اند هم آن جا مدفونند آن محل را مقبرة الشعرا می‌گفته‌اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آن جا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منطوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار به واسطه استیقاظ اولوالابصار» (ج ۱ ص ۲۰۱). باز می‌نویسد:

در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است:

معنی طلبان بادیه عمر بریدند	تا تصفیه کردند حیات ابدی را
شکرانه اسباب حیاتی که تو راهست	یک فاتحه بفرست روان اسدی را

و در آن طرف راه به جانب دست راست مزار مولانا مانی شاعر و نقاش شیرازی است ... (ج ۱، ص ۲۱۱).

و در جلد ۱ صفحه ۲۷۱، ۲۷۲ ضمن ذکر مدفونین گورستانهای سرخاب مزار خاقانی و ظهیر و بابا اسماعیل را در «دومنار» و مزار پیر قندیلی و اسدی را در درگاه سرخاب نوشته است و معلوم می‌دارد که مقبرة الشعرا در حوالی «دومنار» سرخاب قرار داشته است.

۴- ملاحشری در روضه اطهار (مؤلفه ۱۰۱۱) می‌نویسد:

«مزارات حکیم خاقانی و اسدی طوسی و شاهفور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعرا» ص ۱۱۵.

۵- از متأخران طباطبایی در اولاد الاطهار (که به سال ۱۳۰۰ هجری قمری از تألیف آن فارغ شده) و هم چنین نادر میرزا در تاریخ تبریز (مؤلفه ۱۳۰۲-۱۳۲۲ ه. ق.) از مقبرة الشعرا مانند گورستانی معدوم و نامعلوم نام برده‌اند.^۱

نادر میرزا می‌نویسد «این گورستان معروف بوده به کوی سرخاب بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد مگر آن که در این کوی به جنب بقعه سید حمزه مقبره‌یی عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قایم مقام صدارت ایران و دستورنایب السلطنه عباس میرزا بود و به سوی شرق آن مقبره قبرستانی است بس کهنه از بعضی شنیده‌ام که مقبرة الشعرا آن جا باشد» ص ۱۳۳.

هم اکنون در همین محل یادگاه باشکوه و معظمی فراخورشان والای سخنوران و عارفان و دانشمندان مدفون در مزارات سرخاب ساخته و پرداخته می‌شود. امید است به موازات آن با کشف و احیای قبور این افتخارات ملی و ذخایر قومی و معنوی که هر یک در عصر خود خدمتگزار تاریخ علم و دانش و شعر و ادب میهن عزیز ما بوده‌اند دین ملی خود را ادا کنیم و موجبات شادی روان آزادگانی را که در مقبرة الشعرا و سایر مزارات سرخاب آرمیده‌اند فراهم سازیم.

ناگفته نماند که در جوار مقبرة الشعرا حظیره بابا مزید بوده است و از شعرای بنام و معروف: همام تبریزی و محمد شیرین (مغربی) و خواجه عبدالرحیم خلوتی و نیز در آن

۱- دکتر غفار کندلی در نامه‌یی که از بادکوبه به آقای جعفر سلطان القرائی مصحح روضات الجنان فرستاده است. قبر خاقانی شروانی را هم اکنون سالم و بی آسیب می‌داند و معتقد است که محل تحقیقی مقبرة الشعرا را از روی مدارک مبسوطی که پیش اوست می‌توان به آسانی تعیین کرد، می‌گوید: «از این که بعضی می‌نویسند که حالا از مقبرة الشعرا خبری نیست. به نظر این جانب این اظهار نظر روی اطلاعات ناقص شخصی است و نادرست است ... مرحوم نوروز آغاززاده استامپاز نوشته قبر خاقانی را با خود به بادکوبه آورده و این کاغذ گرانبها حالا در آرشیو موزه نظامی بادکوبه نگهداری می‌شود. حیف آمد که جلد دوم کتاب روضات الجنان بدون این سند تاریخی چاپ شود لذا عکس آن را فرستادم ...». و این عکس در روضات الجنان، ج ۲ ص ۶۳۷ چاپ شده است.

جا مدفونند.

(برای اطلاع بیشتر از مدفونین مزارات سرخاب رجوع شود به روضات الجنان، ج ۱، روضه دوم، ص ۴۷-۲۷۳).

بخشهای شهرستان تبریز عبارتند از: بخش حومه، آذرشهر، ارونق و انزاب، اسکو، بستانآباد، هریس (سالنامه آماری ۱۳۵۱) و سخنوران آن (به استثنای ارونق و انزاب که بطور جداگانه ذکر شده‌اند) بدین شرح‌اند:

آذر تبریزی

ابوالقاسم مرتضوی فرزند حاج سید مرتضی صراف به سال ۱۲۵۰ شمسی تولد یافت و اواخر سال ۱۳۱۱ شمسی زندگانی را بدرود گفت و در مقبره سید حمزه آرمید. وی سال ۱۳۱۰ ه. ق. به استانبول سفر کرد و با سید جمال‌الدین اسدآبادی ملاقات نمود. «اوراق پریشان» از آثار اوست که سال ۱۳۳۴ در تبریز به چاپ رسیده است. در این کتاب چند فقره از نامه‌های طالب‌اوف که به آن شادروان نوشته درج شده است. آذر مردی وارسته و آزادی‌خواه و شاعر بود دیوان اشعارش که بیش از یک هزار بیت می‌باشد اکنون در تصرف آقای «بقا مرتضوی» از نوادگان آن شادروان هست. نمونه‌یی از اشعار اوست:

دانی که جام و باده چه سود و ثمر دهد	کاهد ز عقل و زر ببرد دردسر دهد
این مایه هلاکت و این جوهر ممات	تأثیر سمّ خویش به قلب و جگر دهد
عاقل نمی‌فشاند تخمی که عاقبت	درد و تعب بپرورد و مرگ بر دهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش	دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد
«آذر» چه گونه می‌شمرد مرد با خرد	آن را که مرگ می‌خرد و سیم و زر دهد

آذر منیر تبریزی

ابراهیم منیر دیوان، معروف به خطاط به سال ۱۲۸۲ هجری قمری در تبریز تولد یافت به فارسی و ترکی شعر می سرود ابتدا آذری و بعد آذرمنیر تخلص می کرد. سال ۱۳۰۳ سفری به استانبول کرد و تا ۱۳۰۹ در آنجا به تجارت اشتغال داشت. وی به سال ۱۳۱۸ شمسی در هفتاد سالگی در تبریز وفات یافت. چند بیتی از قصیده اوست:

طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت	جهان جوان شد از آیین نازنین محبت
ببین به روز ازل کردگار جلّ جلاله	سرشت هیکل آدم ز ماء و طین محبت
به شعر گفتن «آذرمنیر» خیل ملایک	از آسمان بفرستند آفرین محبت

(اطلاعات متفرقه)

آزرم تبریزی

محمود ملماسی به سال ۱۲۹۶ در تبریز تولد یافت، تحصیلات ابتدائی خود را نزد پدر فاضلش فراگرفت بعد در محضر استاد میرزامحسن ادیب العلما به کسب فیض پرداخت. آزرم خط زیبایی داشت و شعر خوب می سرود. مردی بسیار متواضع و نجیب و هنرمند بود. وی روز دوم تیر ماه ۱۳۷۰ شمسی درگذشت و در جوار استاد شهریار آرامید در کتاب «یاد یاران» آزرم از اعقاب همام تبریزی، و افراد خانواده وی از جمله فرزند ارشدش علاءالدین ملماسی همه اهل فضل و کمال و صاحب قلم و قرطاسی و ملماسی معرفی شده اند.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

رمزی ز بلا آن قد و بالای تو باشد	گلشن اثری از رخ زیبای تو باشد
آشفته چه سازی دل آزرم، خدا را	زان بیش رو نیست که رسوای تو باشد

آگه شوید ایدوستان، من عاشق دیوانه‌ام
سرگشته عشق بتی، شیرین لب مستانه‌ام
آشفته همچون موی او، سرگشته چون ابروی او
حیران آن گیسوی او، افسونم و افسانه‌ام

(نغمه‌های تبریز ص ۲۷-۲۵، یاد یاران، ص ۳۶۸)

آغای تبریزی

از سخنوران سده هشتم ه. ق. و یا قبل از آن بوده است. از اشعار وی در جنگ ف ۵۷۳،
لالا اسماعیل شماره ۴۸۷ ر، سده هشتم و در جنگ ف ۶۰۱، نافذ پاشا شماره ۱۰۲۶ نسخ
دولت شاه شیرازی مورخ رجب ۷۴۱. آمده است
از اوست:

نگار کرد به خون دلم نگار انگشت ز خون دل بنهادیم بر نگار انگشت

(فهرست میکروفیلمها، ج ۱، ص ۵۰۰، ۵۰۶ - انیس‌العشاق، ص ۲۵)

آگهی تبریزی

از سخنوران عصر سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بود سام میرزا می‌نویسد به
سوزن‌گری اوقات می‌گذرانید و گاهی به شعر گفتن رغبت می‌نمود از اوست:
ناله کردن بر سر آن کوی غوغا کردن است گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردن است

به گریه موسم گل در فراق یار گذشت به گل رخی ننشستیم و نوبهار گذشت

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۳۰۲. تحفه سامی، ص ۳۱۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳)

ابراهیم تبریزی

میرزا ابراهیم فرزند عبدالجلیل وزیر تبریزی از منشیان قایم مقام و در مراحل کسب کمالات معنوی از جمله شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بوده است وی به زبان فارسی و عربی تسلط داشت و به نظم و نثر مطلب می نگاشت.

تألیفات او:

۱- تحفة الملوك فی سیرالسلوک: به نام محمد میرزا ولیعهد فتح علی شاه در چهار رکن در عرفان و اخلاق و سیاست در تاریخ ۱۲۴۷ نوشته است.

آغاز: الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان، خلقه فی احسن تقویم.

بنا به نوشته آقای منزوی از این کتاب نسخی در دانشکده ادبیات تهران به شماره ۱۰۴ د، به خط شکسته نستعلیق سده ۱۳ در ۱۰۱ برگ هست (فهرست دانشکده ادبیات، ج ۱، ص ۸۹).

۲- اصول دین و فروع آن: به نام قهرمان میرزا و محمد خان تألیف شده در دو مقاله است الف - علم معرفت باری. ب - علم شریعت. از این رساله در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۲۴۲ مورخ ۱۲۹۲ هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۱۲).

۳- حقایق العلوم: وی مدتی در عتبات عالیات به تعلیم و تعلم و تألیف و تصنیف پرداخته و کتابی به عنوان «حقایق العلوم» به نام محمدشاه تدوین نموده است.

۴- مآثر سلطانی: پس از تألیف حقایق العلوم به وقایع نگاری مأمور شده و ابتدا به (سفر هرات و تسخیر آن) شروع نموده و آن را به اسم «مآثر سلطانی» موسوم ساخته است نسخه‌یی از این رساله نزد مرحوم تربیت موجود بوده است. چنین شروع می شود: «الحمد لله الذی خلق الاصباح من مشرق الازل و خلق الارواح من مشرع لم یزل...».

۵- حقایق الشریعه: در «فهرست نسخه‌های خطی» رساله‌یی به نام «حقایق الشریعه» بدو نسبت داده شده است.

صاحب نگارستان دارا می نویسد: «ذهنش صاف و طبعش مایل به انصاف و در علم نجوم و کلام و حدیث و معانی و بیان دستی دارد و سلیقه اش مستقیم است و در خانه خود

بی مطالعه و مذاکره نیست و کاری می‌کند و قلیل الشعر است».

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای همایون خطّه تبریز ای فخرالبلاد
چند داد ایزد تو را این وسعت و این حوصله
تا مقرر شوکت شه شد زمینت از شرف
برتر از اوج سماوات آمدی صد مرحله
چندگه بهر تفرج شاه گشت ار از تو دور
شادباش اکنون به سویت باز گردد خوش دله
گر ز باسش شمه‌یی خوانند بر گوش و حوش
گرگ دارد چون شبان روز و شبان پاس گله

(نگارستان دارا، ص ۵۹-۵۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶-۱۷. فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۸۸۶، ۱۵۶۴)

ابوالفضل تبریزی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آن است از او تنها رباعی ذیل در نزهة المجالس آمده است:

گر چه زیانت به ستوه است کمر	زان گنبد سیمین، به شکوه است کمر
فی الجمله، کمر ز کوه سیمین مگشا	زیرا که خود آرایش کوه است کمر

(نزهة المجالس، ص ۳۶۲)

* - ابراهیم تبریزی - در تحفه سامی چاپ وحید، ص ۸۲ و متعاقباً در دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵ و الذریعه، ج ۹، ص ۱۴ از او چنین یاد شده است: اصلش از تبریز و بعضی گفته‌اند از قزوین است اکثر خطوط خصوصاً نستعلیق را خوب می‌نویسد و در موسیقی نیز وقوفی تمام دارد در معما نیز بد نیست این مطلع از اوست:

تا به کی بار رقیب از بهر آزارم شوی کی بود گر بهر آزارش دمی یارم شوی

در حالی که این ترجمه در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ ص ۱۳۶ به نام مولانا ملک قزوینی تبریزی و در مجمع‌الخواص، ص ۲۰۸ و دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۲ و ... به نام مالک قزوینی دیلمی متوفی روز چهارشنبه هجدهم ذی الحجه سال ۹۶۹ (روضات الجنان ج ۱، ص ۳۶۹) آمده است و دیلمی‌ها به نوشته صادقی افشار از خانواده‌های سرشناس قزوین بوده‌اند.

ابوالمحارم اسکویی

ابوالمحارم^۱ اسکویی برادر کوچک امیر صدرالدین محمد اسکویی است شاعر متذوق سده ۱۰ بود از اوست:

دل که در دایره عشق درآورد مرا هم چو شمع آتش سوزان به سر آورد مرا
(تحفه سامی، ص ۵۸-۵۹. روز روشن، ص ۷۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

ابوالوفای تبریزی

از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه. ق. تبریز است این دو بیت را صاحب عرفات العاشقین به او نسبت داده است:

از لطیفی جام و لطف می به جام کس نداند این کدام است آن کدام
گویی این جا باده هست و جام نیست گویی آن جا نیست باده هست جام
صاحب اسماعیل بن عباد گفته است:

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها فتشا کل الامر
فکانه خمر ولا قدح و کانه قدح ولا خمر

فخرالدین عراقی این دو بیت را به فارسی چنین ترجمه کرده است:

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام
و ظاهراً ابوالوفا در سرودن دو بیت خود نظری به مضامین ابیات مذکور داشته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲)

۱. نام وی در تحفه سامی چاپ وحید «ابوالمحامد» و در نسخه بیات و تذکره روز روشن ابوالمجاهد قید شده است.

ابوالهادی تبریزی

از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه. ق. تبریز است از اوست:
ز پیام من جوابی نشنید قاصد از وی دهم به این تسلی که ندیده‌ام هنوزش

ندانم با که داری وعده‌یی کز انتظار امشب
به وقت حرف چشمی با من و چشمی به ره‌داری
میان خوب رویان چون بر آری سر، که گویندت
ز دستت بر نمی‌آید که یک عاشق نگهداری
(روز روشن، ص ۲۷. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲)

اثر تبریزی

در سفینه اسحق بیگ عذری متوفی در ۱۱۸۵ ق. (برادر آذر صاحب آتشکده) این بیت به
نام او ثبت شده است:
هست صد منت به جان از غیبت بدگو مرا چون به این تقریب می‌آرد به یاد او مرا
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰. الذریعه، ج ۹، ص ۵۳)

احسن تبریزی

میرزا احسن الله فرزند خواجه ابوالحسن تبریزی وزیر جهان شاه و از شعرای سده
یازدهم هجری قمری است.

(ریاض الشعر، برگ ۲۹)

احمد تبریزی

عمدةالدین ابوالمظفر احمد فرزند نجم‌الدین عبداللطیف قاضی وراوی فرزند احمد تبریزی وراوحی فقیهی کاتب از خاندان قضات بود. ابن‌الفوطی در سال ۶۵۹ او را در «وراوی» دیده و گوید: وی را نامه‌ها و اشعاری به فارسی است و مدتی در وراوی تولیت قضا داشت. و بین او و نورالدین محمد فرزند شهاب‌الخدام جورندی رصدی والی بیشکین و اهر و وراوی و سراب و کلیر و برگشاد ستیز و گفت‌گوهای روی داده است او را اشعاری در مدح خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان است.

(روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۵۶۵. تاریخ تبریز مشکور، ص ۷۵۹)

احمد تبریزی

احمد فرزند محمد از مؤرخان سده هشتم هجری قمری است. بنا به نوشته کاتب چلبی وی کتابی به عنوان «تاریخ النوادر» تألیف کرده است. «شهنشاه نامه» یا «منظومه احمدی» نیز از تألیفات اوست که حوادث تاریخی را تا سال ۷۳۸ به نظم در آورده و به نام سلطان ابوسعید بهادرخان موشح ساخته است. منظومه چنین شروع می‌شود:

به نام خداوند جان آفرین نگارنده آسمان و زمین
و در مقدمه آن چنین می‌گوید:

«شهنشاه نامه» نهم نام این به نام شهنشاه روی زمین
خداوند گیتی و دیهیم و گاه جهان جهان آفرین را پناه
جوان بخت و فرمان‌روا «بوسعید» جهان آفرینش ز جان آفرید

نسل مغولان در این شهنشاه نامه به یافت بن نوح منتهی می‌شود بنابراین داستان از ترجمه او شروع و به شرح احوال جانشینان هلاکو تا مرگ ابوسعید بهادر خاتمه می‌یابد. شاعر در پایان شهنشاه نامه درباره مدت تألیف و تاریخ اتمام آن چنین گفته است:

در این گفت و گو شد مرا هشت سال گر احمد بنالد که گوید منال

چو از سال شد هفتصد و سی و هشت ستم دیده این نامه را در نوشت
بنابراین وی سال ۷۳۰ به نظم شروع کرده و پس از هشت سال (به سال ۷۳۸) آن را به
پایان رسانیده است.

نسخه‌یی از این منظومه ضمن مجموعه‌یی به شماره ۲۷۸۰ در موزه بریتانیا هست و
شهنشاه نامه از ورق ۱۳۲-۴۱ آن جا گرفته است. و مورخ است به تاریخ ۸۰۰ ه. ق. به عنوان
«چنگیزنامه منظومات احمدی» (ذیل فهرست ربو، ص ۱۳۵) ولی به طوری که ذکر شد خود
احمد منظومه را «شهنشاه نامه» نام گذاری کرده است نه «چنگیزنامه». ادوارد براون درباره
ارزش آن می‌نویسد: «ظاهراً ... نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارد.
لیکن اگر به دقت آن را مطالعه و تجزیه نمایند تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع به این دوره از
آن می‌توان استخراج نمود». (ص ۱۲۷ از سعدی تا جامی). علاوه بر احمد تبریزی گروهی از
سخنوران به پیروی از فردوسی طوسی به شاه نامه سازی پرداخته‌اند. دکتر صفا در کتاب
«حماسه‌های تاریخی» و دکتر منوچهر مرتضوی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (ش ۲،
سال ۱۴، ص ۱۴۱-۱۷۵) تحت عنوان: «مقلدین شاه نامه در دوره مغول و تیموری» در این
باره تحقیق و بحث کرده‌اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲-۳۳. از سعدی تا جامی، ص ۱۲۶-۱۲۷. حماسه سرایی در ایران، ص ۳۵۸-۳۵۷.
نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲ سال ۱۴)

احمد تبریزی

احمد بیگ برادر میرزا محمد مجذوب از سخنوران سده یازدهم هجری قمری تبریز
است از اوست:

در هیچ منزلی دلم آسودگی ندید ما را تمام عرصه عالم وطن شده‌ست

شاهد غنچه ز یاران چمن بود گذشت بوی گل گرد سواران چمن بود گذشت

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۹۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰)

احمد مجتهد، میرزا

میرزا احمد مجتهد فرزند میرزا لطف علی فرزند محمد صادق مغانی تبریزی از بزرگترین عالمان سده ۱۳ تبریز است. پدرش از عمال دولت زندیه بود. ولی آن مرحوم از کار دیوانی روگردانید و همراه فرزندش میرزا لطف علی به نجف اشرف رفت و نزد آقا سید علی ریاض به تحصیل پرداخت و پس از برگشت تا روز واپسین زندگیش مفتی بلامنازع و مجتهد مسلم بود. او به سال هزار و دویست و شصت و پنج قمری در گذشت و در نجف دفن شد، نادر میرزا می نویسد: پس از آن بیشتر از دو ماه در مسجدها و کویها تعزیت بود.

از فرزندانش حاجی میرزا لطف علی و حاجی میرزا جعفر (که قبل از فوت پدر در وبای سال ۱۲۶۲ در گذشتند) و حاجی میرزا باقر و حاجی میرزا جواد جملگی از علمای طراز اول و از مفاخر و مآثر عصر خود بودند.

صاحب المآثر و الآثار به بزرگی مؤسس این خاندان فضل چنین اشاره کرده است. «میرزا احمد مجتهد پشتیان بزرگ ملت بود. ریاستی کبیر و شهرتی عالم گیر داشت همان شأن و شرف در نسل و خلفش تا کنون باقی است منصب امامت جمعه و جماعت و حکومت شرعیه کلیه ایالت آذربایجان با این دودمان قدس نشان است» ص ۱۷۴. دکتر مجتهدی در کتاب رجال آذربایجان می نویسد:

«امامت جمعه تبریز در عهد فتح علی شاه به میرزا لطف علی مجتهد فرزند میرزا احمد مجتهد رسید و آن منصب در اولاد میرزا احمد تا امروز مانده است. به این ترتیب که پس از فوت میرزا لطف علی مجتهد این منصب به فرزندش حاج میرزا اسماعیل امام جمعه و بعد از وی به عموزاده اش حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه و پس از وی به میرزا عبدالکریم امام جمعه و بعد از او به برادرش حاج میرزا علی آقا امام جمعه رسیده است».

میرزا احمد مجتهد طبع شعر نیز داشته و قصیده‌یی در مدح حضرت صاحب الامر به عربی ساخته است که چند بیتی برای نمونه نقل می شود:

ولی الاله صاحب الامر فی الوری	بسیفه شمل الحق یرجی انتظامه
امام الهدی بحر الندی من به اقتدی	مسیح فطوبی من به ایتمامه

هوالمشمس فی الاشراق لولا افولها هوالبدر فی الانوار لولا اغتیامه
هوالمخلف المهدی من آل احمد عنان الهدی فی کفه و زمامه

و نیز در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۳، ص ۳۴۹۲ ضمن معرفی دیوان مذهب (به شماره ۴۵۴۸) اشاره شده است که از صفحه ۱۴۳ تا صفحه ۱۶۱ این دیوان قصیده عربی از احمد بن لطف علی تبریزی به روش قصیده هاتف با دیباچه منثور عربی آمده است.

صاحب ریحانة الادب می نویسد کتاب «منهج الرشاد فی شرح الارشاد» که شرح ارشاد علامه است به او منسوب می باشد.

در تذکرة ممیز نسخه شماره ۹۰۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ص ۹۵-۹۱) زیر عنوان «ساکت تبریزی» از او چنین یاد شده است: میرزا احمد ساکت تبریزی فرزند میرزا لطف علی مستوفی آزادخان در عصر کریم خان زند است. نخست عهده دار دفتر استیفا بوده و پس از فوت والد خود در پی کسب دانش به عتبات عالیات رفته و چون به مقام اجتهاد نائل آمده به مسقط الراس خود مراجعت کرده با منصب قضا به درس و بحث و افاده علوم و امامت مسجد و موعظت عموم پرداخته است.

ممیز سال ۱۲۵۰ هجری قمری ویرا در تبریز ملاقات کرده و قصیده ای در مدحش سروده و ترجمه حال و منتخب اشعارش را در تذکرة خود مسطور داشته است. از ساقینامه اوست:

دلا یکدم از خواب بیدار شو	وزین مستی طبع هشیار شو
چرا مانده ای دور از اصل خویش	چرا نیستی طالب وصل خویش
چرا آخر ای مرغ قدسی نفس	همی کرده ای خو، به خاکی قفس
چه شد گر دو روزی توای بی نوا	ز یاران و احباب گشتی جدا
غریب از دیار حقیقت شدی	گرفتار دام طبیعت شدی
به قید طبیعت شدی پای بست	فراموش کردی عهد الست
بر افشان توای مرغ قدسی مکان	پر و بال ز آمیزش خاکیان
به خود روزنی زین قفس برگشا	به صف سماواتیان پرگشا
ز پا بگسل این دام دار غرور	بپر تا به اوج سرای سرور

مغنی بیا ساز کن ارغنون	که آمد به سر، باز شور جنون
بیا ساقیا من به قربان تو	فدای تو وعهد و پیمان تو
بده یادگار جسم کامگار	که با هر مزاجی بود سازگار
می ده که افزایش عقل و جان	فتد بر دلم عکس روحانیان
ستاند مرا از من، اما دهد	عوض آنچه باید به عقل و خرد
نه زان می که شرع رسول انام	شمرده خبیث و نموده حرام
از آن می که پروردگار غفور	نموده است نامش شراب ظهور
در آورده در رقص افلاک را	در افکنده در دهشت ادراک را
بیا ساقی ای مشفق چاره ساز	بده یک قدح زان می غم گداز
که بر هم زنم عالم خاکیان	کنم سیر با فوج افلاکیان
بسوزم از آن، دلق سالوس را	بدور افکنم نام و ناموس را

(تاریخ و جغرافیای تبریز نادر میرزا، ص ۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵ - علمای معاصرین، ص ۳۳۲-۳۳۳ - رجال آذربایجان، ص ۲۳ - ریحانه الادب، ج ۳، ص ۴۴۴ - تذکره پیمانه، ص ۲۱۳-۲۱۴ «ساکت تبریزی»)

ارفع تبریزی

شیخ عماد فرزند میرزا ابراهیم و برادر زاده ملاگرامی و از شعرای قرن یازدهم ه. ق. است. مدتی در اصفهان متولی مزار بابارکن الدین مسعودبن عبدالله بیضاوی بود گاهی شعر می گفت و «ارفع» تخلص می کرد از اوست:

قرب اگر خواهی دل بیدار می باید تو را	در دل شب گریه بسیار می باید تو را
از دو جانب دوستی سامان الفت می شود	با خدا آمیزش بسیار می باید تو را

خواهی که دلت محرم اسرار شود	از جمله علم حق خبردار شود
از گریه بشو غبار آئینه دل	مگذار ز گرد معصیت تار شود

خاموشم آن قدر که تو را یاد می کنم	تا غافلم زیاد تو فریاد می کنم
-----------------------------------	-------------------------------

قطع نظر ز شاهد و ساغر نمی‌کنی شرم از خدا و ساقی کوثر نمی‌کنی

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۰۴. قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۸۳۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷. الذریعه، ج ۹، ص ۶۸)

اسد تبریزی

میراسدالله از تبریزیهای ساکن اصفهان و از سخنوران سده ۱۱ ه. ق. است. به نوشته نصرآبادی گویا داماد زاهدیگ پدر میرزا محسن بوده و با نصیرای همدانی (متوفی در ۱۰۳۰) مصاحبت داشته، سفری به هند کرده و در آنجا وفات یافته است از اوست: طرفه حالی ست که آن آتش سوزان از من دورتر می‌شود و بیشتر می‌سوزد درباره ترجمه شاعر و ابیات منسوب به او در تذکرها آشفته‌گیهایی ملاحظه می‌شود. بدین شرح که:

بیت مذکور در قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۴۰۶ و صبح گلشن به نام خلیفه میراسدالله اصفهانی متخلص به «ملولی» متوفی در ۹۶۹، و در ریحانة الادب ج ۴، ص ۱۰ به نام سید اسدالله شاهمیر حسینی مرعشی متخلص به «ملولی» از علمای عهد شاه طهماسب صفوی و در دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰ به نام میراسدالله و ص ۳۶۰ به نام ملولی شاعر سده یازدهم ه. ق. آمده است.

در آتشکده آذر و قاموس الاعلام میراسدالله از سادات دارالسلطنه تبریز معرفی و بیت زیر به او نسبت داده شده است:

چشمی که به رویم زره لطف گشودی خواهم که به آن چشم نبینی همه کس را
در صورتی که این بیت در دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۳ و الذریعه، ج ۹، ص ۷۱۴ به نام میرزا اسدالله متخلص به «عریان» آمده و در فرهنگ سخنوران ص ۳۸۸ وی اهل کاشان معرفی شده است نه تبریز.

اسرار تبریزی

محمد کاظم ملقب به اسرار علی شاه و متخلص به «اسرار» از دراویش نعمت الهی تبریز است. تایخ تولدش ۱۲۶۵ هجری قمری است. ولی از تاریخ فوتش اطلاع درستی در دست نیست.

وی علاوه بر دیوان اشعارش دو کتاب مشتمل بر اشعار شاعران بذله گو و نوحه خوان سده سیزدهم هجری آذربایجان تألیف کرده است یکی از آنها «بهجة الشعرا» است.^۱ و دیگری حلیقة الشعرا. ظاهراً مقصود عمده «اسرار» از تألیف این دو کتاب نقد و انتقاد بعضی از اشعار سست و بی مزه نظم سرایان آن قرن بوده است.

۱- بهجة الشعرا: به طوری که در تاریخ تذکرها مسطور است این کتاب ظاهراً در فاصله سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۹ ه.ق. تألیف شده و شامل تراجم هشتاد و شش سخنور آذربایجانی است. اگر چه اغلب اشعار فارسی هم داشته اند. ولی مؤلف بیشتر شعر ترکی آذربایجانی از ایشان آورده است. این تذکره در اقتفای یخچالیه میرزا محمد علی مذهب اصفهانی تألیف شده و اشخاص مذکور در آن از شوخ طبعان و بذله گویان آذربایجانند.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه شاد روان جعفر سلطان‌القرایی به مشخصات ذیل هست:
نستعلیق بد و بسیار مغلوط، کاتب حسن حسینی، تاریخ تحریر دهم شهر صفر المظفر ۱۲۹۹ در طهران، کاغذ سفید فرنگی، جلد تیماج قهوه‌یی، هر صفحه ۱۲ سطر، فهرست اسامی شعرا در آخر کتاب، ۱۰۱ برگ به قطع ۲۲×۱۶/۷ سانتی متر.

آغاز: «نسخه سعادت ابدی و دیباچه کرامات سرمدی پادشاهی راست که طوطی ناطقه انسانی را ...».

پایان:

«سخن این بود دیگر جمله تزویر تو خواهی رد کن و خواهی که برگیر»

در سبب تألیف گوید:

«اما بعد مخفی و مستتر نماند که ... داعی چند سال قبل در خانه یکی از احبا مجموعه‌یی

۱ - در انشمندان آذربایجان نام این تذکره لهجة الشعرا نوشته شده و این اشتباه در بحانة الادب نیز راه یافته است.

مسمی به یخچالیه که میرزا محمدعلی ندیم^۱ در عهد دولت محمد شاه مغفور تألیف کرده بود دیدم،^۲ و به نظر امعان ملاحظه گردید که در حقیقت چنان توان گفت که از آشکده آذری گرمترست، احوالات چند نفر از شعرا در آن بزم فرح انگیز من باب تفریح می خواندیم در اثنای این مقالات که تقاضای صحبت در بحث کمال شعرا و ملاحظت کلام ایشان بود. شخصی از فارسی زبانان از بابت ریشخند گفت چه می بودی که مجموعه بی هم در احوالات و اشعار شعرای اتراک که در این خاک پاکند درج می شد تا کمالات عالیّه این سلسله علیّه را می فهمیدم، داعی از شماتت و طعنه آن عزیز شرمزده گردیدم.

جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان^۳

همت از بزرگان عالی نهمت خواسته این مجموعه مبارک را در احوالات شعرای آذربایجان و از منتخبات اشعار ایشان جمع نموده مسمی به بهجة الشعراء و سرورندما نموده این رباعی که در ستایش و ماده تاریخ کتاب است قلمی گردید:

اسرار که کسب او همه اشعارست پیدا و نهان چو نور در ابصارست
تاریخ کتاب خواست از طبع و بگفت الحق (که بهجة کاشف اسرار) است

(۱۲۹۸)

اما از شقاوت روزگار دون و از گردش چرخ بوقلمون سالهای چند در اوراق پریشان هم چنان مسوده و معطل مانده، نعم ما قیل ملارومی:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مدتی بایست تا خون شیر شد

تا در سنه هزار و دوست و نود و هشت اتفاق سفری افتاد چون ایام تعطیل و بی کاری بود. احوالات چند نفر از مشاهیر و معارف آنها را انتخاب نموده مجموعه کوچکی مسمی به حدیقة الشعراء نوشتم چون از عالم غیب به جلوه ظهور آمد همه کاملان عصر و عارفان دهر هجوم آور آن لالی درج ارشاد گشتند چون خلق را راغب دیدم طالب گشتم که این نسخه نحیف را تکمیل نمایم تا نفعش کامل و دوستان بهره مند و کامیاب باشند!

۱ - مقصود میرزا محمدعلی مذهب اصفهانی متخلص به «بها»ست که نه لقب او «ندیم» بوده و نه تخلص او بلکه در اواخر فرهنگ تخلص کرده (تاریخ تذکره ها).

۲ - به نظر نگارنده ظاهراً مقصود اسرار علی شاه از به کار بردن صفت ندیم اشاره به شوخ طبعی میرزا محمد علی می باشد. در گلستان سعدی آمده است که «ظرافت بسیار کردن هنر ندیمان است و عیب حکیمان».

۳ - مرحوم تربیت به خطا میرزا ابوطالب مذهب (پدر میرزا محمدعلی) را مؤلف یخچالیه نوشته است.

۴ - شعری است بسیار مشهور اما قابل آنرا با مراجعه به امثال و حکم و التمثیل و المحاضرة ثعالبی نتوانستیم بدست بیاوریم.

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش و امید از همگنان و زنده دلان آن است که از عیش چشم پوشیده در حک و اصلاح آن سعی جمیل نمایند که مشقتی که حقیر در این چند سال کشیده‌ام ضایع و هدر نگردهد و قرارش را به قرار حروف تهجی از ابتدای حرف الف گرفته در حرف یا حروفات بیست هشت گانه را تمام نمودم، و در بعضی از اشعار که در احوالات شعرا و اشعارشان مطابق حدیقه الشعرا نباشد به نگارنده عیب نگیرند، شاید این اشعار آن وقت به نظر نرسیده باشد».

فهرست شعرا

- ۱- آتشی مراغهی
- ۲- ارشاد (کربلایی علی)
- ۳- اسمعیل
- ۴- افسر اردوبادی (میرزا عبدالله)
- ۵- اعمی
- ۶- اشکریز (کربلایی حسین)
- ۷- باقر دلاک
- ۸- بلبل (کربلایی تقی دلال)
- ۹- پروانه (آخوند ملا تقی)
- ۱۰- بینوا
- ۱۱- پرغم (میرزا احمد)
- ۱۲- تالاندی مرندي
- ۱۳- توپچی (از توپچیان نادر شاه)
- ۱۴- ثاقب اهری
- ۱۵- جودی (آخوند ملاستار روضه خوان)
- ۱۶- چرتاب (صادق)
- ۱۷- حلیم خلخالی (غفار)
- ۱۸- حسن سرابی
- ۱۹- حقیر مرندي (حاجی میرزا عبدالغفار)
- ۲۰- خلیفه سرابی (محمد) ماهوت فروش
- ۲۱- خادم عطار
- ۲۲- خیام ثانی
- ۲۳- دلسوز تبریزی (کربلایی محمد امین)
- ۲۴- درویش بلبل
- ۲۵- دلریش (کربلایی عسکر جورابچی)
- ۲۶- دلگیر (کربلایی محمد عطار)
- ۲۷- ذکری (کربلایی نجف بازارچی)
- ۲۸- راجی (حاجی ابوالحسن م ۱۲۹۳)
- ۲۹- ربیعی (میرزا عبدالعلی میانه‌یی)
- ۳۰- راغب اهری (میرزا موسی)
- ۳۱- رضا صراف
- ۳۲- زهدی (کربلایی نوروز سبزی فروش)
- ۳۳- سرمست (آقامیرزا باقر کفری)
- ۳۴- سمطوری (ستوری)
- ۳۵- سیّد نقاش
- ۳۶- سلطان

- ۳۷- ساقی قصه خوان
۳۸- سروری (کربلایی شکرالله)
۳۹- شکری (کربلایی کریم)
۴۰- ساعی (میرزا ابوالقاسم)
۴۱- شاهد گودوشچی (حسین)
۴۲- شکوهی (کربلایی مهدی)
۴۳- شیدا (لطف الله)
۴۴- شاکر تبریزی
۴۵- شیخ علی اکبر
۴۶- شایق ذاکر
۴۷- شهباز تبریزی
۴۸- صابری
۴۹- صبری (آقامیر عباس)
۵۰- صفا (سید حسن)
۵۱- ضیاء (کربلایی آقا عرقچین فروش)
۵۲- طغرا (مشهدی حسین)
۵۳- طلوعی (میرزا عبدالرسول)
۵۴- طالب محزون (ابوطالب)
۵۵- ظهوری (علی شهیر به عطار)
۵۶- عبقری (کربلایی رحیم امیرخیزی)
۵۷- عاجز مرنندی (حاجی میرزایوسف)
۵۸- غمدل
۵۹- غشی چایچی
۶۰- فدوی (ملا مهر علی)
۶۱- فنای خویی (میرزا عبدالرسول)
۶۲- فارغ
۶۳- فاخر (مشهدی احمد آقا بزاز)
۶۴- فایض
۶۵- قدسی (ملا محمد تقی مکتبدار)
۶۶- قصیر (در حاشیه و الحاقیست تاریخ
تحریر ۱۳۱۲)
۶۷- قمری (میرزا محمد تقی)
۶۸- گلشن (حسین آقا ارموی)
۶۹- گنجی خویی (میرزا محمد صادق)
۷۰- کاشف
۷۱- لعلی (آقا علی ایروانی تبریزی)
۷۲- لطف (مشهدی عسکر)
۷۳- مضطر (آقا میر یحیی)
۷۴- میر خویی
۷۵- موبد (کربلایی اسمعیل عرقچین فروش)
۷۶- مهجور (کربلایی عبدالعلی)
۷۷- مجمر (میرزا محمد علی)
۷۸- ملا کریم
۷۹- میرزا جبار
۸۰- مظلوم (کربلایی ابراهیم)
۸۱- نباتی
۸۲- ناجی (ظ: عبدالمجید پسر راجی)
۸۳- ناطق
۸۴- هوشین
۸۵- واقف (محمد علی)
۸۶- یوسف پالوده‌پز

۲- حذیقة الشعر: هم چنان که مذکور افتاد وی به سال ۱۲۹۸ پیش از تألیف و تدوین کامل بهجة الشعر انتخابی از آن کرده و به حذیقة الشعر موسوم گردانیده است «اسرار» خود در مقدمه بهجة الشعر در تاریخ تألیف آن می نویسد: «در سنه ۱۲۹۸ اتفاق سفری افتاد، چون ایام تعطیل و بی کاری بود احوالات چند نفر از مشاهیر و معارف آنها را انتخاب نموده مجموعه کوچکی مسمی به حذیقة الشعر نوشتم» ولی با وجود تصریح مؤلف، در تاریخ تذکرها (ج ۱، ص ۴۳۸) تاریخ تألیف آن ۱۲۹۵ ضبط شده است.

نسخه‌یی از حذیقة الشعر در کتابخانه شادروان حاجی حسین آقا نخجوانی، تحریر قرن سیزدهم هجری هست.

شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار (ج ۵، ش ۸-۹، ص ۱۴۱-۱۴۲) از آن بحث کرده، ولی بنا به روایت نادرست یکی از دانشمندان تبریز، مؤلف را حاجی کاظم کوره‌پز و تراجم کتاب را مانند یخچالیه ساختگی دانسته است.

۳- به نوشته مرحوم تربیت وی دیوانی نیز دارد مشتمل بر ۲۵ هزار بیت و این مطلع! و مقطع از یک غزل اوست:

مکش تو خط خطا بر وجود ناقص ما که ما به دفتر عشق تو فرد مستخیم
مکن تغافل از «اسرار» بیش از این ترسم گمان برنند خلاق که رانده غضیم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰-۴۱. ریخانة الادب، ج ۱، ص ۶۸-الذریعه، ج ۹، ص ۷۲. مواد التواریخ ص ۵۰۵. تاریخ تذکرها، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۶، ۴۳۸)

اسعد تبریزی

اسعد بن سعدالدین بن حسن جان تبریزی به سال ۹۷۸ در قسطنطنیه متولد شد و در عهد خود از علما و محققان کم نظیر بود و به سه زبان عربی و فارسی و ترکی شعر می سرود به سال ۱۰۲۳ ق. به زیارت حج نایل شد و قصیده معروفی سرود از اوست:

یا رسول الله انت المقصد انت للراجلین نعم المسند
کل خیر فهو مجموع لدیک بین جمع الرسل انت المفرد

وی به سال ۱۰۳۴ ق. در قسطنطنیه فوت کرده است.

در روضات الجنان به نقل از تراجم الاعیان (چاپ دمشق ج ۲، ص ۵۱) تخمیس ذیل از او نقل شده است:

و در اوصافه کالعقد نمنظمه	اللّٰه صلی من نحن نخدمه
یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه	و بالصلاة من الرحمن نعظمه
فطاب من طیبهن القاع والاکم	
باللطف ظاهره حلّی و باطنه	زرناک یا خیر من عمت محاسنه
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه	طوبی لطیبة روض أنت قاطنه
فیه العفاف و فیه الجود و الکرّم	

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۶۷۰- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷)

اسماعیل تبریزی

حاج اسماعیل خان تبریزی از شاعران صوفی مشرب سده یازدهم هجری قمری و از تجار معتبر عباس آباد اصفهان بوده است. نصرآبادی او را به پاکیزه خوبی و پاک طینتی ستوده و نوشته است که چند نوبت به هند سفر کرد و به صحبت اهل کمال رسید. مذاق تصوفی داشت گاهی او را استغراقی دست می داد و رباعیاتی می گفت. از اوست:

بیرون ز جهان ز این خم نه طاق پسند	در صیدگه قدس بینداز کمند
فیض هر کس فراخور همّت اوست	فواره شود به قدر سرچشمه بلند

تا خاک نشین کوی دلدار شدم	از لذت هر دو کون بیزار شدم
چون موج به روی بحر می غلطیدم	رو داد کشاکشی و هموار شدم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۳۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸)

اسیر تبریزی

میرزا محمد حسین متخلص به اسیر کاتب بهمن میرزای قاجار، و از سخنوران سده ۱۳ ه. ق. تبریز بود، خط شکسته را خوب می نوشت و گاهی شعر می گفت از اوست:

دل از پی پیکان تو بیرون شد و جان هم لازم شمرد دوست وداع سفری را
نیش تو مرا در دل و نوش تو به اغیار درد از تو مرا حاصل و درمان دگری را

خواستی دل بردی از من بازگوی گر جز این داری تمنای دگر

بارها با خود این قرار کنم که دگر ترک عشق یار کنم
باز اندیشه می کنم که اگر نکنم عاشقی چه کار کنم

ز گریه سیل سرشکم بشست روی زمین را ولی چه فایده از بخت من نشست سیاهی

(نگارستان دارا، ص ۱۶۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۴۱)

اسیر تبریزی

حاج میرزا ابراهیم پسر حاج شیخ علی پسر حاج محمد امین است مادرش، دختر مرحوم میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف به قاری بود.

میرزا ابراهیم در شعبان ۱۲۹۳ قمری در تبریز تولد یافت و تحصیلات خود را از علوم معموله وقت مانند ادبیات و فقه و اصول انجام داد تیز فهم و با شهامت بود در شانزده سالگی معانی و بیان و منطق و طب و فیزیک تدریس می کرد قریحه شعر نیز داشت و «اسیر» تخلص می نمود به تقلید الفیه حجت الاسلام نیر، او نیز الفیه ساخته است که چنین شروع می شود:

هَذَا كِتَابُ فُسُوءِ الْاِغْنَامِ فِی ذَمِّ كُلِّ مَنْ هَجَا الْاِنَامَ

وقتی خانه جدیدی خرید و موقع انتقال از خانه قدیم او را احساساتی روی داد و غزلی

ساخت به مطلع:

دل ویران به دور خانه ویرانه می‌گردد چو مرغ پر شکسته از پی کاشانه می‌گردد
وی در نخستین دوره مجلس شورای ملی به وکالت برگزیده شد و سال ۱۲۸۷ شمسی
مطابق بیست سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق. وقتی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ
بست شهید شد.

(داستان دوستان، ص ۴۶-۴۸)

اشعری تبریزی

نسخه‌ای از دیوان او بخط خود شاعر در کتابخانه مرحوم حاجی محمدنخجوانی به
شماره ۲۶۶۶ و نسخه دیگری در (۱۰۵۰۰) بیت در کتابخانه مجلس موجود است.

وی فتحعلیشاه و نایب السلطنه و محمد شاه و ناصرالدینشاه و شاهزادگان و امرا و اعیان
آندوره را مدایح گفته. در هجو نیز مهارت داشته است. مدتی در اصفهان و تهران اقامت
گزیده است برخی او را اصفهانی و بعضی به علت طول اقامت، تبریزی می‌دانند. تاریخ
زندگیش چندان روشن نیست ولی از این بیت:

غرض به فکر توان دید روی خوبانرا بخواب امروز همچون هزار و سیصد و پنج
(ص ۴۵۲ دیوان اشعری)

چنین معلوم می‌شود که تا سنه ۱۳۰۵ قمری زنده بوده است. و برحسب قرائن در این
سال کمتر از هشتاد سال نداشته است. با میرزا محمد علی سروش دوستی و مراوده داشته و
در قصاید و تغزلاتش نام وی مکرر دیده می‌شود.

در مدایح و مراثی اهل بیت رسول اکرم (ص) و مخصوصاً شاه مردان حضرت علی
علیه‌السلام اشعار زیادی دارد.

دیوان شامل قصاید و تغزلات و غزلیات و رباعیات است و مثنویاتی هم به تقلید مولوی
و فردوسی سروده است.

در ستایش خویش، به اصفهان چنین اشاره کرده است:

من آن کسم که مرا کرد ایزد متعال بگاه گفتن، شیرین زبان و چرب مقال

غزل سرائی من در هوی و عشق بتی است که نیستش بجهان در جمال و حسن همال
من از تمام جهان بسته‌ام نظر که کسی مرا نگوید کز اصفهان بود دجال

(ص ۳۲ دیوان)

و در جائی خطاب به عم‌زاده خود گوید که من بهوای تو که مقیم اصفهانی؛ گاهی به اصفهان می‌آیم.

ایاز روی تو گلشن فضای اصفاهان و یاز رای تو روشن هوای اصفاهان
برای اینکه تو داری در اصفهان مسکن کند دل من گه گه هوای اصفاهان
ز من بگو به محمد علی بن صادق که ای بدستم بسته حنای اصفاهان
بیاد داری آنروزها که در تبریز همی سرودی جانم فدای اصفاهان
چه شد که ایدون از اصفهان شدستی سیر ز دست مردم ناخوش لقای اصفاهان
قسم به جان تو و احمد و حسن که مرا نمانده است نظر در قفای اصفاهان
مگر برای سماعیل و عابدین و تقی که هر سه را، ندهم در بهای اصفاهان
خوش آنزمان که محمد زمان شیرازی ز دست تار تو بشکست پای اصفاهان
ز بوسلیک و ز هادی و زابل و غزال به بست حنجره عود ونای اصفاهان

در دیوان اشعری به شاعری بنام انجم برمی‌خوریم:

انجم ای شاعر بدیع سخن که مدیح است در جهان فن تو ...

ص ۴۱۳

در جائی نیز از شاعری سریر تخلص یاد می‌کند:

سریرا سریر قلم گوش کن می وحدت از جام جم نوش کن
مگو مدح آنکس که ممدوح نیست مسوزان ته شمع، خاموش کن

ص ۱۱۳

و جایی هم میرزا محمدعلی سروش را مخاطب قرار داده گوید:

سروش ای سزاوار تر نکته دانی ز من بشنو این نکته را گر توانی ...

ص ۷

در توصیف میرزا محمد حسن زنوزی:

حبیب من حسن نام حسن رو شنو این نکته زین مرد سخن گو

و در جائی باز از تبریز چنین نام می‌برد:

ای رفیقی که در زمانه نژاد
در همه شهر و ملکت تبریز
ز کرم حال این رهی بنگر

و در جائی گوید:

زند بر روضه فردوس طعنه ملکت تبریز
ایضاً

سپس از ماه بهمن چون مه اسفندیار آمد
ولیعهد خدیو ملک ایران ناصرالدینشاه
برای پیشوازی از سوی تبریز عشرت خیز

باز گوید:

دلا برخیز و استقبال جانان کن که جان آمد
سحر که هاتفی دیدم ندا می‌کرد از گردون
در چند جا عبارات ترکی بکار برده است:
گاو گردونرا یارب بدرد شیر کزو

و در جائی خود را عراقی می‌خواند و می‌گوید:

نه زاهل مناجاتم و نه زاهل خرابات
زین بیش اگر گویم ترسم که بگویند
ایضاً

گذری گر بسر کوی تو افتد بازم
نیست در خطه تبریز نگاری چون تو

از غزلهای اوست:

مادر دهر چون تو آزاده
نیست همچون تو آدمیزاده
که چسان کارش مشکل افتاده

بعهد دولت شه ناصرالدینشاه ملک آرا

بشهر کهنه تبریز از نو شهریار آمد
که رایش همچودینش بس متین‌واستوار آمد
زن و مرد و جوان و پیر، بیرون‌ازشمار آمد

ص ۲۵۵-۲۵۴

بجان مانند کردم تا بدانی دلستان آمد
که ماه آسمان دیشب به آذربایجان آمد
اینهمه ناز بما از کپک اوغلی کپک است

ص (۸۲ دیوان)

فارغ منم از کشمکش کشف و کرامات...
ترکان، که قمیش قویمه عراقی بحجامات

سرو جانرا بسر و پای تو از دل بازم
هم مگر بخت کشد رخت سوی شیرازم

ص ۹۱

در آن مجلس که شمع قامت جانانه برخیزد
 هزاران عاشق مستانه چون پروانه برخیزد
 اگر هشیار بنشیند به او در مجلس باده
 نخورده باده سرخوش گردد و مستانه برخیزد
 بعزم خود نمائی خویشان را اگر بیاراید
 رسوم بت پرستی یکسر از بتخانه برخیزد
 بهم چون بر زند زنجیر زلف عنبر افشان را
 ز هر یک حلقه او صد دل دیوانه برخیزد

این چند بیت هم نمونه‌ای از مثنوی اوست:

مرحبا بر درد بی پایان عشق	حبذا از عشق و از یاران عشق
ما نمی‌دانیم از صدق و صفا	جان و جانان ترا از هم جدا
غافلست این عقل سرگردان ما	آتش عشق است اندر جان ما

از رباعیات اوست:

صورتگر چین بصورتش حیرانست	این صورت بیجان که سراپا جانست
پورشه دادگر هلاک‌و‌خانست	شایسته و زینبده تاج و اورنگ

وی شمع رخت فروغ کاشانه من	ای ساقی سیم ساق فرزانه من
مگذار تهی ز باده پیمانه من	پیمانه‌ام از تهی شود میمیرم

(دیوان اشعری (خطی محمد نخجوانی) - الذریعه، ج ۹، ص ۷۹. فهرست کتابخانه مجلس - کتب خطی ج ۳، ص ۲۲۰)

اشفاق تبریزی

در فهرست لطایف‌الخیال محمد نصیر نصرت (مؤلفه ۱۱۴۰ ه. ق.) از این شاعر نام برده شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲)

اصولی تبریزی

از شاعران و موسیقی‌دانان سده یازدهم هجری قمری است وی در زمان عبدالرحیم خان خانان به هندوستان سفر کرد و در سلک ندمای وی درآمد ملا عبدالباقی نهاوندی در «مآثر رحیمی» که به سال ۱۰۲۵ ق. به پایان رسانیده از او چنین یاد کرده است:

«مولانا اصولی از دارالسلطنه تبریز است در علم ادوار و موسیقی مهارت تمام داشته و در آن دارالسلطنه به آن امر اشتغال می نمود و از آن جا به دارالموحیدین قزوین آمد و تصانیف مشهوره بست و قدرت خود را بر موسیقی دانان آن شهر که در ایران به دانستن موسیقی مشهورند ظاهر ساخت و مصنفات او در میانه مستعدان ایران بسیار است. و از قزوین به هندوستان خرامید و در ایامی که این مظفر و منصور (= میرزا عبدالرحیم خان خانان) ولایت گجرات را به تازگی فتح نموده بود به شرف بندگی ایشان رسید و در سلک ندما و اهل طرب سرکار ایشان درآمد و به علوفه و جاگیر گرانمند امتیاز یافت و به جاگیرات و انعامات لایقه سرافراز شد. نقش در سه گاه به نام ایشان بست و این بیت که زاده طبیعت او بود شعر آن نقش بود:

تا دعای دولت از پیر شد فتح گجرات تو عالم گیر شد

وصله و جایزه یافت و مدت پنج سال به نغمات گوناگون و به ترنمات روح افزای سامعه افروز مجلسیان ایشان بود و هر دوره نقش تازه و سر آوازه عالم گیر می ساخت تا آن که چون به مطلب و مدعای خود رسیده بود ندای الرحیل در داد. مابقی احوالش بر اقم ظاهر نشد ...»

(مآثر رحیمی - ج ۳، ص ۱۶۹۱)

افلاکی تبریزی

ملا افلاکی از سخنوران خوش طبع و شوخ دیده سده ۱۱ هـ ق است. این قطعه را جهت عباس نام پسری که با وی شوخی می کرده به طور ایهام گفته است:

چون ننالم از سپهر دون دون پرورمدم کز جفای مفلسی باشد مرا خون جگر
مردمان را در بغل عباسی و من بی نصیب هم‌چو شمع آمد زسوز دوریش دودم به سر
گفت شخصی گرفتد عباسی اندر دست تو چون نگهداریش؟ گفتم چون نگهدارند زر
بوسم و بر دیده مجروح خون پالا نهم گه ز روی شوق و بی‌تابی بر او دوزم نظر
چند «افلاکی» سخن‌گویی ز عباسی خموش چار شاهی آورد نخل امیدت را بسر
و این بیت او را صایب در بیاض خود نقل کرده است:

ز آب دیده من سرو ناز پرور من چنان رسید که افکند سایه بر سر من

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۱۴-۳۱۵- صبح گلشن، ص ۳۱- قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۰۵- دانشمندان آذربایجان، ص ۴۷)

الهی تبریزی

میرزا مهدی متخلص به الهی از شاعران سده ۱۱ هجری قمری می‌باشد. اصلش تبریز و
مولد و مدفنش اصفهان است حزین در تذکره خود می‌نویسد: «در اصفهان نشو و نما یافته
قدری از اوقات خود را صرف تحصیل نموده ذکا و شعور قوی داشت در هیئت و نجوم
خاصه احکام مهارت به هم رسانیده مشهور شد و سراز خدمت افاضل و فیض استفاده تافته
هر رطب و یا بس که به خیالش می‌رسید که آن را حقایق و معارف پنداشته از بوالهوسی و
خود آرایی در هر فن دخل نمود مستقلا نه سخنان بی سرو بن درهم می‌بافت و اعوجاجی
سخت در سلیقه‌اش پیدا بود. قدم در هیچ مقام استوار نداشت گاهی خویش را به حکما
بستی و گاهی به صوفیه تشبه جستی و گاه از متکلمان گفتی و در سلک هیچ فرقه در
شمار نیامدی آخر ... از دانشوران کناره گرفت و با ساده دلان الیف بود آنها را مذمت می‌کرد
و اینان را ستایش می‌نمود... بالجمله «الهی» به شعر مربوط و ابیات شایسته بلند دارد تا
چندی قبل از این (۱۱۶۵ ق) در سن کهولت رحلت نمود و در اصفهان مدفون شد». از
اوست:

به مشکین طره‌یی پیوند کردم رشته جان را

ز نو شیرازه بستم نسخه خواب پریشان را

به یاد تو زبس چون غنچه سر در جیب پیچیدم
جو گل لبریز نکهت ساختم چاک گریبان را

سخت می ترسم به حسرت انتظارم بگذرد رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد
ای که خاکم را به باد از جلو خود داده ای آن قدر بنشین که از پیشت غبارم بگذرد

به خوبان غمزه خون خوار دادند به ما هم دیده خون بار دادند
نمی گردید از جنت تسلی به عاشق وعده دیدار دادند
نهال آفرینش بی ثمر بود محبت را به دلها بار دادند

بر سر راهم «الهی» کیست پرسیدی ز غیر کشته تیغ تغافل، زنده نظاره یی

(تذکره المعاصرین حزین، ص ۱۱۳ - صف ابراهیم (نسخه عکسی) صبح گلشن، ص ۳۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۹)

امنی تبریزی

میرزا محمد امنی از سخنوران سده دهم هجری قمری است. صادقی افشار می نویسد
که: شخصی بی آزار و ملایم و به تقطیع خیلی مایل بود به طوری که تاج خود را روزی یک
مرتبه می پیچانید و اشرافانه راه می رفت دیوانی به اتمام رسانیده این ابیات از اوست:
«امنی» حکایت شب غم عرضه کن به یار کارت زدست رفته چه وقت نهفتن است

عشق مستولی و من بی تاب و آن مه مهربان می دهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر

بیماری من چون سبب پرسش او بود می میرم از این غم که چرا بهترم امروز
مرحوم تربیت ترجمه او را از مجمع الخواص نقل کرده و تخلصش را «امین» نوشته و
تقطیع را که در این جا به معنی تکلف در آراستن خود به جامه و پوشیدن لباسهای مقطع
است. تقطیع عروضی معنی کرده است.

در تحفه سامی هم از شاعری به نام میرزا محمد متخلص به امینی (در حاشیه امین، امنی) که از جماعت زرگران بود و خود را در شعر قرینه خسرو و سعدی می‌پنداشت یاد شده است. مسلماً امینی هم محرفی از «امنی» است که «سام میرزا» ایام جوانی و فصل غرور و «صادقی» دوره پیری و بی‌آزاری او را دیده‌اند.

در تحفه سامی این ابیات به نام وی آمده است:

امروز کرده غنچه لبی گفت گوی ما ز آن گفت‌گو شکفته گل آرزوی ما

صبر از رخ او در دل صد پاره ندارم جز دادن جان و غم او چاره ندارم

بی‌واسطه گردید ز ما یار پریشان گشتیم از این واسطه بسیار پریشان

(تحفه سامی، ص ۲۳۸ - مجمع‌الخواص، ص ۲۷۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۳، ۵۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶)

امید تبریزی

حسین امید بسال ۱۲۸۱ در تبریز زاده شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همین شهر به پایان رسانید و وارد خدمت آموزش و پرورش شد و سی و پنج سال با کمال صداقت به تعلیم و تربیت پرداخت بموازات آن در مطبوعات: مدیری روزنامه‌های آذر، آریا، صدای آذربایجان، کفالت و مدیریت روزنامه تبریز، عضو هیأت تحریریه مجله ادب، عضو انجمن ادبی آذربایجان (۱۳۱۲)، عضو کنگره فارسی آذربایجان (۱۳۰۴)، رییس هیأت اکتورال تبریز (۱۳۰۹)، موسس نخستین آزمایشگاه علمی در تبریز (۱۳۱۲ - ۱۳۰۸)، مؤلف قریب هشتاد جلد کتابهای علمی، ادبی، اجتماعی، اخلاقی، اشعار، داستان.

نویسنده نمایشنامه‌های زیاد، رژیسوری هیأت اکتورال.

امید به سال ۱۳۳۷ شمسی بازنشسته شد و شب جمعه سی و یکم شهریور ماه ۱۳۵۱ به رحمت ایزدی پیوست.

تألیفات:

- ۱- کتب درسی ۲۵ جلد: فیزیک، شیمی، تفریحات علمی، مسائل و حل مسائل، هزار مسئله امید، دستور نگارش، دستور نویسندگی، دستور املاء، دستور زبان، مقالات امید.
 - ۲- داستان و رمان ۱۵ جلد: انگشتر الماس، دختران سپهر، ستاره ییلاق، شهر کامرانی، در تنگنای زندگی، بازار آشفته، قضا و قدر، عشقها و اشکها، راز آفرینش...
 - ۳- علمی ۱۰ جلد: تحقیقات علمی، تفریحات علمی.
 - ۴- ادبی ۲۰ جلد: نوای دل، زشت و زیبا، ترش و شیرین، غم و شادی، اشعار تفریحی، فلسفه، منطق، عروض و قافیه.
 - ۵- نمایشنامه ۲۵ جلد: جلوه بهار، مجادله علم و جهل، دانش آموز تنبل، رقص شیطان، خوشبختی یتیم، محبوب خیالی، مکتب خانه، نمایشنامه سعدی، بانوی تحصیل کرده، زنان روده دراز، مینو، جلیل و خلیل، کلاه شعبده، حکمران عصر مبشعشع، حریف سفله، جنایتکاران ...
 - ۶- متفرقه ۸ جلد: تاریخ فرهنگ آذربایجان (۲ جلد)، علوم غریبه، علم قیافه، راهنما، دستور زندگی، اندیشه‌های من، همه چیز میدانم ...
- خانواده وی از جمله برادرش آقای آموزگار و پدرزنش حجة الاسلام حاج میرزا هاشم آقای شکوری همگی اهل فضل و ادب‌اند. دکتر مهدی روشن ضمیر از دوستان او شمه‌ای از فضائل او را در «یاد یاران» بر شمرده و افزوده‌اند که «امید شمع مجلس افروز محفل انس ما بود»، طبع شعر نیز داشت. نمونه‌ای از آنهاست:

نوای دل یا تأثیر موسیقی

زمانه با سر من بر سر جنگ است. مینالم
بدین وسعت جهان در چشم من تنگ است. مینالم
نگار نو بهاران رنگ و نیرنگ است. مینالم
دل پر ارتعاش من یکی جنگ است. مینالم
بدل تأثیر می‌بخشد چو آهنگی ز تار آید

بزنای چنگزن لحنی که برمرده روان بخشد
 بسر شور و طرب آرد، بدل تاب و توان بخشد
 نوای چنگ تو بر تن روان جاودان بخشد
 به قلب تیره مردم صفای آسمان بخشد
 نوای تو مگر از دل غم و اندوه بزدايد.
 شوم مبهوت و سرگشته از آن آهنگ روحانی
 کنم سیر جهانی را در آن اسرار پنهانی
 غم دنیا فراموشم شود از لطف یزدانی
 بدور سفره حیرت بخواندم به مهمانی
 سروش رحمت حق دیده پوشیده بگشاید
 نمیدانم چه اسراری است در الحان موسیقی
 شود جاری بدلها همچنان فرمان موسیقی
 به بیماران دل باید دهی درمان موسیقی
 به دلهامی نشیند چون جهد پیکان موسیقی
 چو آهنگی بگوش آید، دلم از دست برآید
 چو قلب من، همی لرزد نوای دل برانگیزد اگر تار نلرزان نوا از وی کجا خیزد
 بهر آهنگ دلسوزی نوای دل بر آمیزد از این آهنگ اشک چشمهای من فرو ریزد
 به پیش چنگ دل گوهر بر افشاند ببخشد
 چو لحنی پنجه شیرین بتار ساز بنوازد
 دلم بر رقص می آید چه خوش رقصی بیاغازد
 که رقص و ساز در محفل بیکدیگر همی سازد
 نوای خوش بیک حمله سپاه غم براندازد
 جهان دیگری از غیب روی خویش بنماید
 بزن، آری بزن چشم دلم حیران آن پنجه نه تنها تارهای ساز در فرمان آن پنجه
 شود تار وجود من به انگشتان آن پنجه بزن تار حیاتم پاره کن قربان آن پنجه
 نمیدانی، غم و شادی چو عمر ما نمی باید

امیر تبریزی

خواجه امیر بیگ مهرداد از احفاد شیخ محمد کججی و از رجال دوره شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) بود.

صاحب تحفه سامی می نویسد «در این روزگار سر دفتر ارباب افضال و فهرست روزنامه‌چۀ فرخنده مآل و پروانه درایتش به مهر جلال مختوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم و از اقوام نزدیک امیر زکریای وزیر است و در زبان آوری و مجلس آراییی فی الواقع بی نظیر، مولدش از قصبۀ نطنز عراق است و در خوش طبعی و سخنوری یگانه آفاق، این دویست از اوست:

اگر گویم نهال قامتت دل جوست می رنجی

و گر گویم سرزلف تو عنبر موست می رنجی

شکایت چون کنم از جور چشم فتنه انگیزت

که گر گویم تو را بالای چشم ابروست می رنجی»

وی در علم اعداد و تفسیر حروف و تسخیر کواکب نیز اطلاع کامل داشت در اوایل عمر دو سال در بغداد وزیر غازی خان تکلومه‌دار بود و از ۹۳۶ - ۹۳۹ هم وقتی که همین غازی خان‌لله بهرام میرزا در هرات حکمرانی داشته در معیت وی بسر برده است و مدت مدیدی هم به شرکت خواجه غیات‌الدین علی شیرازی به وزارت شاه طهماسب سرافراز شده است. در تاریخ ۹۵۷ بعد از ورود شاه طهماسب به آذربایجان، نظر به اعمال ناشایستی که از خواجه به ظهور رسیده بود او را زندانی کرده و آقا محمد فراهانی وزیر شروان را به جای او گماشته‌اند پس از مدت مدیدی آزادش کردند و مقرر داشتند که در کرمان ساکن شود بعد از آن تولیت آستان قدس رضوی و سپس وزارت تمامی خراسان به وی سپرده شد. سرانجام به علت ظلم و تعدی دوباره او را گرفتند و در قلعه قهقهه، و بعد از چند سال در قلعه الموت زندانی کردند. تا به سال ۹۸۳ هـ ق در زندان وفات یافت.

مرحوم تربیت به نقل از خلاصه‌الاشعار و احسن‌التواریخ و

او راپسر امیر ابراهیم بن امیر زکریا، و مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی از اقوام امیر زکریا دانسته‌اند.

صاحب صبح گلشن او را نطنزی نوشته و نادر میرزا آورده است که «این خواجه به نطنز از مادرزاده شده و به خراسان مرده و هیچ تبریز ندیده است».

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای خواجه، دار دهر مکافات خانه است
امروز جهد کن که نگویی بد کسی
آن رشته را متاب که در دل گره شود
هر چند گفت و گوی منت دل پذیر نیست
آب و زمین دهر به دست تو داده‌اند
آذریگ دلی و نادر میرزا می‌نویسند: چون عیدالله خان جوجی نژاد به خراسان مستولی شد ضمن نامه‌یی این بیت را به خواجه نوشت:

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
خواجه امیریگ در جواب آن، چنین نوشت:

ای باد اگر به اهل بخارا گذر کنی
و آن گه بگو، ز راه وفا آن گروه را
کلک غرور و جهل شما ثبت کرده بود
کای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
ای مدعی مگر نشیدی که می‌رسد
باشد جواب دعوی خانی که کرده‌ای
«چندان بود کرشمه و نازسهی قدان
مابندگان حضرت شاه و لایتم

هر چند می‌کنی، به تو آن می‌کنند زود
فردا اگر ز گفته پشیمان شوی چه سود
در عقده‌یی میبچ که نتوانیش گشود
لیک این قدر به سمع رضا می‌توان شنود
تخمی چنان بکار که بتوانیش درود
ز آن رو که گشت مسند خانی مقام ما

زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما
کای گشته کین خواه شما خاص و عام ما
در رقعہ‌یی که بود بدان رقعہ، نام ما
ز آن رو که گشته مسند خانی مقام ما
شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما
بیتی که گفته حافظ شیرین کلام ما
کآید به جلوه سر و صنوبر خرام ما
ثبت است بر جریده دلها دوام ما

(تحفه سامی، ص ۹۲ - عالم آرای عباسی، ص ۱۶۱ - آتشکده آذر، ص ۱۰۸ - ۱۰۹ - صبح گلشن، ص ۳۸ - ۳۹ - تاریخ تبریز نادر میرزا، ص ۱۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۱ - ۵۲)

امین تبریزی

حاجی امین‌الدین مشهور به حاجی دده، حاجی بابا از سخنوران سده هشتم ه ق است. و در علم تفسیر و حدیث ماهر و در فن شعر به غایت قادر بود و اکثر «امین» و گاهی به سبب ارادتی که به شیخ نورالدین اسفراینی داشت «نوری» تخلص می نمود، قصاید متعددی در مدح امیر شیخ حسن نویان (متوفی در ۷۵۷) گفته و روزگاری هم در بغداد به منادمت پسر وی سلطان اویس (متوفی در ۷۷۶) گذرانیده است. در اواخر عمر از بغداد به تبریز آمده و باغی ساخته و به افاده پرداخته و به سال ۷۵۸ ق در گذشته است مؤلف صحف ابراهیم دیوان ۲۵۰۰ بیتی او را دیده، از اوست:

جان مشتاقان به بویت زنده از باد صبا

حبّذا بادی که از کوی تو آید حبّذا

دیده جانم به اشراق جمالت روشن است

گرچه چشم هست از آن طلعت به حرمان مبتلا

نورعینی ز آن سبب دوری ز صورت از نظر

عین نوری ز آن سبب از دور نزدیکی به ما

دامن مشکین تو گر سایه بر چین افکند

بر نخیزد تا ابد از خاک چین گرد خطا

با آن که هوای تو بلای دل و دین است در سینه ما مهر رخت صدر نشین است

از ضعف مجال نفسم نیست و گر هست دور از تو، همانا نفس باز پسین است

تاکی آخر لعل نوشینت به می خواران رسد زلف مشکینت به دست ناسزاوان رسد

راه بی پایان و شب تاریک و منزل ناپدید هم مگر لطفت به فریاد طلب کاران رسد

هم چو ذره در خروش آیند پیش آفتاب سایه ات گر بر سر خاک هواداران رسد

ای که دردم ز تو هرگز به دوایی نرسید دلِ بی‌برگ ز وصلت به نوایی نرسید
هوس وصل تو می‌پخت دلم، آخر کار جگرم خون شد و این کاربه جایی نرسید
پادشاهان ز تو در آرزوی یک نظراند این سعادت چه عجب گربه‌گدایی نرسید
به دعا خواسته‌ام دولت دیدار تو را دست من در طلبت جز به دعایی نرسید

در چمن دوش به بوی تو گذر می‌کردم قدم لاله، تر از خون جگر می‌کردم
چشم نرگس به خیال نظرت می‌دیدم و آنکه از ناوک چشم تو حذر می‌کردم
این چند بیت مثنوی هم در هفت اقلیم به نام وی آمده است:
دل بیمار من به بوی تو خوش روزگارم به گفت‌گوی تو خوش
غم دنیا کز او دل افگاریم با ده نوشیم و باد انگاریم
مرضی دارم از جهان خراب که علاجش به شاهداست و شراب
از مندرجات فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه تهران، ص ۴۹۳ استنباط می‌شود که از
اشعار او در جنگ مورخ شعبان ۷۶۳ نیز آمده است. در فرهنگ سخنوران نام وی تحت
عنوان «حاجی تبریزی» هم قید شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۱ - ۲۲۲ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - روز روشن، ص ۱۶۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۵۳ - ۵۴)

امین تبریزی

میرزا امین پسر بزرگتر میرزا نوری بیگ و برادر میرزا شریف خازن تبریزی واز شاعران
سده ۱۱ ه. ق. است. نصر آبادی می‌نویسد. جوان قابلی بود، خط نستعلیق را خوب
می‌نوشت مدتها بی کار بود در آخر استیفای شیراز به او مرجوع شد و در آن اوقات در
گذشت از اوست:

نوگل من غنچه را خندان کند در زیر پوست

عشق او در سینه کار جان کند در زیر پوست

با تهی دستی هنر بی قدر باشد ز آن، چنان

جوهر خود را چورگ پنهان کند در زیر پوست

۱۰ (تذکره نصر آبادی، ص ۹۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۴)

انیس تبریزی

حیدر بیگ پسر استاد شیخی توپچی تبریزی و از شاعران سده ۱۰ هـ ق است. چون در توپچی‌گری مهارت فوق‌العاده داشت، بدین سبب نزد شاه طهماسب تقریب یافت. وی از جمله خواص القاص میرزا و از دوستان قاضی محمد بن قاضی مسافر‌گرد بود این قاضی چندین سال از طرف شاه طهماسب به حفظ و حراست آذربایجان و تبریز مأمور بود ولی در تاریخ ۹۶۴ که شاه طهماسب به تبریز آمد در اثر شکایت مردم او و حیدر بیگ گرفتار و در قلعه الموت زندانی شدند و به سال ۹۶۵ همان جا وفات یافتند.
مولانا صیرفی گفته:

سرفرعونیان قاضی محمد	که مصر ظلم را او بود بانی
اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم	شدی تاریخ او (فرعون ثانی)
(۹۶۷)	

حیدر بیگ به جهت شیرین کلامی و مجلس‌آرایی به «انیس» متخلص و ملقب شده بود. از اوست:

یارب چه سود کرد ندانم در این جهان آن کس که سر به پای سهی قامتی نسود

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۵ - ۲۳۶ - روز روشن، ص ۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۴ - ۵۵)

ایرج تبریزی

مولانا ایرج در سده دهم هجری قمری می‌زیست و از سخنوران عهد شاه طهماسب صفوی و از جمله مشاهیر عصر خود بود. امین احمد رازی در تذکره خود او را مردی تیز فهم و صاحب کمال معرفی کرده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست که در فوت دیوان اشعارش گفته است:

گریه دستان بستد از دستم فلک دیوان من

آن کسش می‌ساخت دیوان، شکر یزدان بامن است

ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
 ز آن چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
 ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد
 گلشن پر لاله و نسرين و ريحان بامن است
 ور تهی شد یک صدف از لؤلوی لالای من
 پر ز گوهر خاطر چون بحر عمان با من است
 قطره‌یی چند از رشاش کلکم ارگم شد چه شد
 سهل باشد چشمه سار آب حیوان با من است
 آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت
 خاطر فیاض هم چون ابر نیسان با من است

در چاه محنتیم ز افراسیاب غم می‌رستم است و قصه ما بیژن و چه است
 بیرون کنیم خرقه سالوس کاین لباس بر قامت بلند نظر سخت کوتاه است
 مندیش از ملامت و مگریز از عقاب می‌خور که باعقوبت او عفو همره است
 از رباعیات اوست:

بر عارض آن مه که توان من از اوست خالی ست که بد حالی مرد و زن از اوست
 گویی که مگر سیاهی چشم من است ز آن روی که روشنی چشم من از اوست

اندر عجبم ز خامه قیر اندود کاحوال دلم به دشمن و دوست نمود
 گفتم ببرم زبان او گنگ شود بیریدم از آن فصیح تر گشت که بود

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۴)

ایرج میرزای تبریزی

ایرج میرزا جلال‌الممالک فرزند غلامحسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ هجری قمری (و بقولی در ۱۲۹۰) در تبریز تولد یافت و تحصیلات خود را در زادگاهش به انجام رسانید، به

سال ۱۳۱۴ ه.ق. (مطابق ۱۲۷۵ شمسی) وارد مشاغل دولتی شد و در ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ در اثر سکت قلبی در تهران چشم از جهان فرو بست. شعر او از سادگی و روانی برخوردار است «بارزترین خصیصه شعرا یرج زبان چالاک و بیان گرم و زنده و پوینده اوست زبان و بیانی که از حیث نرمی و روانی و سهل ممتنع بودن به شعر سعدی می ماند بهمین سبب بسیاری از ابیات او مانند ضرب المثل معروف شده و رواج پیدا کرده است»^۱ شادروان دکتر غلامحسین یوسفی که «چشمه روشن» را بر مبنای شرح شاهکارهای اساتید سخن تالیف نموده با نقل و شرح چند قطعه از شعرا یرج اطلاعات مفیدی در دسترس ارباب فضل قرار داده است. از جمله می نویسد:

بی گمان همه کسانی که در نیم قرن اخیر به دبستان رفته و درس خوانده اند این شعر را که در کودکی در کتابهای درسی خوانده اند هنوز به یاد دارند و بارها بازگو کرده اند و شاید پس از این نیز در خاطرها پایدار بماند:

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پایا برزد	تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست

ادوارد براون با آوردن این قطعه در آغاز جلد چهارم تاریخ ادبی ایران، کتاب خود را به یاد محبتهای مادر خویش و برای تشکر از وی بدو تقدیم کرده است. آبروی نیز ترجمه انگلیسی این شعر را در کتاب Persian Poems. London. 1954 درج کرده است.

این که احمد الشایب در کتاب «الاسلوب» می نویسد: زبان عامه زبان زندگانی مردم و تعاون اجتماعی و قدر مشترک بین همه طبقات است و همه آن را درک می کنند. نظری درست است. حتی گاه پیش می آید که هیچ لفظ ادیبانه و فصیحی نمی تواند جاگزین کلمه ای عامیانه شود و معنی منظور را به آن خوبی برساند. مثلاً وقتی ایرج می گوید:

«صف کشیدند پدر سوخته ها چشم بر منصب هم دوخته ها»

کلمه‌ای دیگر نمی‌توان یافت که بهتر از «پدر سوخته‌ها» بدمنشی‌گروه «چشم بر منصب هم دوخته‌ها» را نشان دهد، از این گونه است: «پرت کردن، سر بهوا، نوکِ پا، چنندش، سوسه، له شدن، ول کردن، ول دادن، گاز گرفتن، جر زدن، قلقلک دادن، سُرخوردن، نشگان گرفتن، تلنگر زدن» و بسیاری نظایر اینها که ایرج در اشعار خود از جمله در مثنوی زیبای عاشقانه «زهره و منوچهر» با کمال هنرمندی بکار برده است:

صبح نتاییده هنوز آفتاب	وانشده دیده نرگس زخواب
تازه گل آتشی مشک بوی	شسته زشبنم به چمن، دست و روی
منتظر حوله باد سحر	تا که کند خشک بدان روی تر
گیر تو افتاده‌ام ای تازه کار	بهتر از این گیر نیاید شکار
غصه مخور گر تن من خیس شد	رخت اتو کرده من کیس شد

ایرج این گونه موادّ زبان عامّه را با برخی اصطلاحات و تعبیرات عصری، از جمله مصطلحات اداری و امثال آن، و نیز با بعضی کلمات رایج در بیان درس خواندگان زمان بهم آمیخته از مجموع آنها زبانی پدید آورده بود همه کس فهم و روان و پرتوان. گاه نیز شاید ایرج در کاربرد موادّ زبان عامه زیاده روی کرده باشد. در هر حال حق با «نادر پور» است که ایرج را «نخستین شاعر بزرگ بدعت گذار» و «نخستین علمدار تجدّد شعر فارسی» شمرده که سخن او «از لحاظ بیان، سر آغاز راهی است که به کلام زنده کنونی انجامیده است».

ایرج منتقدی اجتماعی است که آنچه را در زمینه‌های گوناگونان نمی‌پسندیده با طنز گزنده خود بباد انتقاد گرفته است، هر چند در طرح مسائل اجتماعی دیدی ژرف از خود نشان نمی‌دهد. بعلاوه دل آزرده‌گی او از محیط و پست و بلندیهایی که در زندگانی دیده و انفجار بغضی که در گلو داشته گاه در قالب مضامین ناخوش آیند و کلمات و تعبیرات هزل آمیز و زننده و رکیک و بشعر در آوردن برخی موضوعات زشت موجب آمده که بسیاری از شعرهای او را نمی‌توان ترویج کرد و جز در خلوت نمی‌توان خواند و آشکارا درباره‌اش سخن نمی‌توان راند. علی‌رغم همه اینها شهرت و رواج شعر او شگفت‌انگیز است.

منظومه «زهره و منوچهر» از پر آوازه‌ترین آثار ایرج است که ترجمه‌ای است آزاد با روح ایرانی از ونوس و ادونیس^۱ شکسپیر، شاعر انگلیسی^۲. در این منظومه اوج زیبایی اسلوب

شعر ایرج در روانی و سادگی و زبان زلال و گرم و پویای او جلوه گریست. «زهره و منوچهر» بر روی هم ۵۲۸ بیت است و طولانی تر از آن که در یک فصل از کتاب حاضر مورد بحث قرار گیرد. خوانندگان علاقه مند می توانند این اثر برجسته را در دیوان ایرج بخوانند. در این جا قطعه «قلب مادر» ایرج را - که آن نیز از آثار معروف اوست - نقل می کنم:

قلب مادر

داد معشوقه به عاشق پیغام	که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند	چهره پر چین و جبین پر آژنگ
با نگاه غضب آلود زند	بر دل نازک من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند	همچو سنگ از دهن قلما سنگ
مادر سنگدلت تا زنده ست	شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یک رنگ تورا	تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی به وصالم بررسی	باید این ساعت بی خوف و درنگ
روی و سینه تنگش بدری	دل برون آری از این سینه تنگ
گرم و خونین به منش باز آری	تا برد زاینه قلیم زنگ
عاشق بی خرد ناهنجار	نه، بل آن فاسق بی عصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد	خیره ازباده و دیوانه زبنگ
رفت و مادر را افکنده به خاک	سینه بدرید و دل آورد بچنگ
قصد سر منزل معشوق نمود	دل مادر به کفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در به زمین	و اندکی رنجه شد او را آرنگ
و آن دل گرم که جان داشت هنوز	او فتاد از کف آن بی فرهنگ
از زمین باز چو برخاست، نمود	پی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ

۲. در باب مقایسه منظومه «زهره و منوچهر» واصل انگلیسی آن؛ رک: یحیی آربن پور از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۰، ۴۰۱/۲ - ۴۰۸؛ دکتر محمد جعفر محبوب ۲۵۰ - ۲۶۰. شادروان دکتر لطفعلی صورنگر می گفت وی ونوس و ادونیس شکسپیر را به فارسی ترجمه کرده و در نشزیه سپیده دم، چاپ شیراز، منتشر کرده بود. ایرج داستان را از روی این ترجمه بنظم در آورده و چون ترجمه منظور نا تمام بوده پایان «زهره و منوچهر» را شاعر بصورت حاضر در آورده است.

آه دست پسرَم یافت خراش وای پای پسرَم خورد به سنگ
قلب مادر ترجمه از اثری آلمانی است که در مجلهٔ ایرانشهر (چاپ برلین) در شمارهٔ ۴ مطرح
شده بود. ولی در آن هیچ بوئی از ترجمه مشهود نیست و چندان از فطرت شعر فارسی
بهره‌مند است که اگر خواننده از سابقهٔ موضوع خبر نداشته باشد. هیچ تصور ترجمه
نمی‌تواند کرد.

بر لوح مزارش

ای نکویان که درین دنیایید	یا از این بعد بدنیا آیید
اینکه خفته است درین خاک منم	ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهانست اینجا	یکجهان عشق نهانست اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من	مدفن عشق بود مدفن من
آنچه از مال جهان هستی بود	صرف عیش و طرب و مستی بود
هر که را روی خوش و خوی نکوست	مرده و زنده‌ی من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات	بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت ز دنیا بستم	باز در راه شما بنشستم
گر چه امروز بخاکم مأواست	چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید به خاکم قدمی	بنشینید بر این خاک دمی
گاهی از من بسخن یاد کنید	در دل خاک، دلم شاد کنید

(چشمهٔ روشن، ص ۳۵۷ - ۴۱۹ - فرهنگ سخنوران)

باقر تبریزی

میرزا باقر معروف به «ایک» از شاعران تبریزی اصل اصفهانی مسکن سدهٔ ۱۱ هجری
قمری است به خدمت بسیاری از فضلا رسیده و احادیث و مسایل بیشتری از علما شنیده
بود. نصر آبادی او را مردی صالح و پرهیزگار و زاهد معرفی کرده است. از اوست:

چون در همه جا عشق متاعی ست که باب است
یارب ز چه سودایی او خانه خراب است

به غیر از این که پریشانیم به طول کشید
شکایت سر زلفت چه ما حصل دارد

تارهای سر زلف تو چو پیوست به هم داد اسباب پریشانی ما دست به هم
(نذکره نصر آبادی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ - صف ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲)

باقر تبریزی

میرزا باقر از نوادگان قاضی زین العابدین تبریزی و از شاعران سده ۱۱ هـ ق است. در اصفهان سکنی داشت و نصر آبادی او را باقر علوم و جامع کمالات معرفی کرده و نوشته است که در خدمت علامی آقا حسین خوانساری تحصیل کمالات کرده است و تدریس مدرسه قطبیه و تقسیم گندم و گوسفند به طریقی که با جد مرحومش بود الحال با اوست و در نظم اشعار و معما سلیقه اش معیاری است. از اوست:

فصل گل و موسم بهار است گلزار به رنگ و بوی یار است
بی تو شب ماه تیره روزان چون چشم سفید گشته تار است

چمن دیگر به کام قمریان است زعکس سبزه چون سرو روان است

حاصل زندگی ما سخن رنگین است آن هم از دست تهی در گر و تحسین است

دل که تنگ از خیال آن دهن است سخنان غریب را وطن است
خرقه چاک چاک زنده دلان آرزوهای مرده را کفن است
گشته از خط حساب حسنش پاک باقی لاکلام او دهن است
جز سخن نیست در کفم چیزی رهن منقول من حدیث من است

عینک در انتظار تو با دیده یار شد چشم سفید گشته به راهت چهار شد

هم جو غنچه تا به کی در بند خود باشد کسی

خیمه زن چون لاله بیرون از سواد خویشتن

زاهد دل مرده را هر گام گور کننده یی ست می کند از سایه اش از بس زمین پهلوتهی

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۷۵، ۵۳۲، ۵۳۳. کلمات الشعراء، ص ۱۰. تذکره المعاصرين حزين، ص ۳۸-۳۹. صبح گلشن، ص ۵۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲-۶۳)

باقی تبریزی

ملا عبدالباقی ملقب به دانشمند و متخلص به «باقی» از سخنوران و دانشمندان و خوشنویسان معروف و صوفی مشرب اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است.

در خدمت علاء بیگ تبریزی که از فحول خطاطان بود تلمذ کرد و خود در نوشتن انواع خطوط مخصوصاً ثلث و نسخ استادی گرانمایه گشت. بر حسب دعوت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان به هندوستان رفت و مدتی در آن جا زیست، سفری هم به بغداد کرد و با دده مصطفی در خانقاه مولویها طرح دوستی افکند.

شاه عباس اول به وسیله محمدحسین چلبی او را برای نوشتن کتابه های مسجد جامع عباسی طلبید. مولانا در بدو امر امتناع ورزید ولی پس از فتح قندهار او را به اصفهان آوردند و نوشتن کتابه گنبد بزرگ و صفة رو به قبله و طاق در مسجد را به وی محول کردند. نصرآبادی می نویسد که فقیر هم مشق از او گرفته ام ولی دستم آن قدر نا قابل است که برکت تعلیم او خط مرا صورت نداد.

در «امتحان الفضلا» مسطور است که مولانا در فنون فضایل و انواع علوم و مسایل مانند حکمت و ریاضی و علوم ادبیه و عربیه و در همه کمالات و مقالات از اقران مسلم روزگار خود و در عالم شعرگویی طبعش مانند آب روان بوده خط ثلث این افلاطون فطرت، خط

نسخ بر خطوط استادان جهان کشیده و خط نستعلیق رانیز خوب می نگاشته است. صاحب هفت اقلیم، مولانا میرزا جان رادر خط استاد عبدالباقی معرفی کرده است. کتاب «منهاج الولاية من کتاب نهج البلاغه» از تألیفات اوست. که نهج البلاغه را برحسب موضوع در ۱۲ باب گزارش کرده است. به شرح زیر:

۱- فی تحمید الله تعالی و توحید ذاته و اسمائه و صفاته و بیان عجایب صنایعه ۲- نعت رسول الله... ۳- شرف العلم و الهدی و اوصاف العلماء ۴- فی التقوی ۵- ظرایف الحكم و لطایف الامثال و الاداب و الشیم ۶- الوصایا و النصایح... ۷- الاعراض عن الدنيا ۸- مذمة الکبر ۹- مذمة الظلم... ۱۰- قوانین العدالة و الحكم و السياسة المدنیة ۱۱- المعاد و احوال الموت... ۱۲- الادعیه...

آغاز: نحمدک اللهم علی ما استوی کافک علی... اما بعد، این نخبه‌ای است از عرایس عبارات و اشارات فرقانی.

از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه‌ها هست بدین شرح:

کتابخانه مجلس (به شماره ۵۷۶۹ نسخ سده ۱۰-۱۱، ش ۵۲۵۰ نسخ سده ۱۱، ش ۲۰۱۸ سده ۱۱).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۵۲۹۹ سده ۱۱ ش ۲۰۰۳ نسخ ۱۰۹۶).

کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۶۴ اخبار، ظاهراً نسخ خود نگارنده).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۶۹۵)

از جمله خطوط قابل تماشای او مرقع قصیده برده است که در تاریخ ۱۰۳۶ ق، نوشته و در کتابخانه مجلس هست. وی به سال ۱۰۳۹ ه ق وفات یافت.

مولانا گاهی به نظم اشعار عارفانه و عاشقانه می پرداخت و گاهی به حکم ظرافت طبع و زود رنجی شاعرانه زبان به شکایت می‌گشود.

نمونه‌هایی از اشعار اوست:

با زهرِ غم او سر تریاک ندارم	می‌میرم و از مردن خود باک ندارم
کیخسرو تجریدم و جمشید قناعت	بروای شکوه جم و ضحاک ندارم

در قصّه شنیدیم کزین پیش بزرگی یک بدره زر داد به یک بیت فلانی

ما هم به طمع پیش بزرگان زمانه
 بردیم بسی رنج و نشد حاصل از این کار
 گر تربیت این است بسا کاهل سخن را
 عنقا و کرم هر دو یکی دان که از ایشان
 ای اهل هنر قصه همین است که گفتم
 چند رباعی:

عشق تو خمیر مایه هستی ماست
 این شعله همه میل به بالا دارد
 نو باوه دردت گزک مستی ماست
 این خاک نشینی همه از پستی ماست

خوش آن که دلم سمند همّت تازد
 این هستی منجمد ز سرمای حدوث
 واین نقد به یک داو وفا در بازد
 از گرمی خورشید قدم بگدازد

«باقی» به عبث تو زحمت خویش مکش
 تغییر قضا چو نیست در دست کسی
 پیوسته تعب ز صحبت خویش مکش
 بیهوده ز جهل منت خویش مکش

محنت کش روزگار خویشم چه کنم
 دور است ز جبر اختیارم اما
 درمانده اضطرار خویشم چه کنم
 مجبور به اختیار خویشم چه کنم

در کوی بتان چنگ هوس ساز مکن
 گر کام دلت نشد میسر مستیز
 خود بینی و خود فروشی آغاز مکن
 از بهر نیاز آمده‌ای ناز مکن

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۳ - مآثر رحیمی، ج ۳ ص ۲۲ - ۲۴ - تذکره نصر آبادی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷ - آتشکده آذر، ص ۱۱۱ - ریاض العارفین، ص ۱۷۴ - امتحان الفضل، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۸ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۸۷ - ۱۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - ۱۴۶ - ریحانه الادب، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲ - فرهنگ سخنوران، ص ۷۷، ۳۷۵)

بختی تبریزی

صاحب عرفات العاشقین به سال ۱۰۱۵ ق. در شیراز به صحبت او رسیده و نوشته است که: «در کسب فضایل صوری مجد بود و جز وکشی مدارس می نمود به حکمیات گاه گاهی می پرداخت در شعر زبان وقوع را تتبع می فرمود» از اوست:

آزار خاطر من به نهایت رسیده است بی التفاتی تو به غایت رسیده است.
امید جور از تو ندارم، چه جای لطف نو میدیم بین به چه غایت رسیده است^۱
مؤلف «مکتب وقوع» دو بیت زیر را هم جزو منتخبات اشعار وقوعی، از او نقل کرده است:

در این ایام حرفی از وفا نشنیده‌ام از تو جفا بسیار با من کرده‌ای، رنجیده‌ام از تو
در اثبات وفا از بس که کردی امتحان من نداری اعتقاد آن که برگردیده‌ام از تو

(صبح گلشن، ص ۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴ - مکتب وقوع، ص ۶۴۴ - فرهنگ سخنوران)

بدر تبریزی

امیر محمد بدرالدین تبریزی از شاگردان خواجه میرعلی و از خوشنویسان معروف دورهٔ امیر تیموکورکان بوده و به دستور روی پیرامون یک صد فرمان و چندین صد نامه به پادشاهان وقت نوشته است.

در طریقت مرید شیخ کمال خجندی بود، به سال ۸۰۰ ه‍.ق در تبریز وفات یافت. مؤلف «پیدایش خط و خطاطان» می نویسد: او را طبعی نقاد بود و اشعار نیکو می سرود. در وصف جنگ امیر تیمور گفته است:

آن زمان کز گرد میدان چشم گردون گشت کور
و آن زمان کز بانگ اسبان گوش گیتی گشت کر

۱- این دو بیت در صحف ابراهیم به نام بختی قزوینی آمده است.

آسمان افکند بر دوش از شفق خونین کفن
 آفتاب انداخت بر آب از فلک زرین سپر
 آستین افشان علم در رقص بر آوای کوس
 پای کوبان از تزلزل هم چو اسبان کوه و در
 صفدرانی در میان نیزه‌ها جولان کنان
 چون ز اطراف نیستان روزکین شیران نر
 جز سپر نقشی نمی‌گردید آن دم در خیال
 جز سنان چیزی نمی‌کرد آن زمان بر دل گذر
 از بهار فتح دولت لاله زاری گشت دشت
 گرد آبر و کوس رعد و تیر برق و خون مطر
 آفتاب عالم افروزی که در یک دم چو صبح
 لشکری مانند انجم کردی از عالم بدر
 باد رحمت بر دلیرانی که پیش تیغ و تیر
 در پیت جانها سپر کردند و تنها بی سپر
 مؤلف امتحان‌الفضلا به شاعری وی اشاره نکرده و نوشته است که قطعه مذکور را امیر
 محمد به خط نستعلیق جلی به آب طلا نوشته است.
 در «روز روشن» هم این بیت به وی نسبت داده شده است:
 دنباله کرد خیل غمت اهل درد را من ناتوانتر از همه بودم مرا گرفت

(امتحان‌الفضلا - روز روشن، ص ۹۰- پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۳۷ - ۱۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴)

بدیعای تبریزی

بدیع‌الزمان فرزند علی رضای عباسی از مشاهیر خوشنویسان دوره شاه عباس اول صفوی است. در فنون حکمت و فلسفه مهارت داشت. گاهی شعر هم می‌گفت و «بدیعا» تخلص می‌کرد. او نیز مانند پدرش در دربار شاه عباس، معزز می‌زیست. شادروان دکتر بیانی می‌نویسد:

«این که گویند در جوانی و به قول سپهر به سال ۱۰۳۵ در گذشته است روا نیست و من قطعه‌یی به خط وی دارم که یک رباعی است و شاید از خود او باشد که در مدح شاه صفی سروده و کتابت کرده است به این مضمون:

برتا جوران، شاه صفی سربادا بر فرق زمانه سایه گستر بادا
آوازه بندگی و شاهی تاهست مابنده و شاه بنده پرور بادا
که به این قرار لااقل تا سال ۱۰۳۸ تاریخ جلوس شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) در قید حیات بوده است.

(احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۹۸)

مؤلف پیدایش خط و خطاطان و مرحوم تربیت مدفن او را گورستان تخت پولاد اصفهان تعیین کرده‌اند. و میرزاسنگلاخ به او لقب «نیک نگار» داده است. از جمله آثار خطی او قطعه شعری است که در تاریخ ۱۰۳۵ سروده و این در کتابخانه سلطنتی (سابق) نگهداری می‌شود.

چون به عوناله کرد جلوس	پادشاه زمانه عبدالله ^۱
شد به تخت شهی، به جای پدر	خلق عالم شدند از این آگاه
سال تاریخ را «بدیعا» گفت	(شاه گردون وقار عبدالله)
کردگارا به حق شاه نجف	سال نو باشدش چو جبهه ماه
آفتاب زمانه، ظل‌الله	برد دولت کنون به مقصد راه

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکویی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوالطیف
یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت بهار
زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل
درخت از جمال برگ سرگه زلاله زار

۱- این شاه عبدالله که در آغاز ۱۰۳۵ به جای پدر به تخت سلطنت نشسته شناخته نشد.

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
 تذرو عقیق روی کلنگ سفید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی خفته در نهفت یکی خفته در حصار

(پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲ دانشمندان آذربایجان ص ۶۶ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹ - احوال و آثار
 خوشنویسان، ج ۱، ص ۹۷ - ۹۹ - فرهنگ سخنوران)

بدیع تبریزی

از سخنوران سده هشتم و از معاصران معاذی و در شیوه شاعری پیرو عبدالواسع جبلی
 است. در «تاریخ تبریز مشکور» چنین مسطور است:
 «نامش منوچهر» و از شاگردان کمال خجندی است. در ۷۹۴ با پدرش برای تجارت به روم
 رفت. وی از دبیران آن عصر بوده مثنوی حجت نامه موسوم به انیس العارفین، و الاحیاء فی
 المعماء از اوست.

معاذی تبریزی ضمن مفاخره از او چنین یاد کرده است:

گر بحر پیش خاطر من دم زند ز در شوخی نگر که قطره به دریا همی برد
 گر شعر آورد بر گفتار ما «بدیع» خر مهره پیش لؤلؤ لالا همی برد
 و این خود دلیلی بر شهرت بدیع تواند بود.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

شهنشاهی که دایم از برای بزم او خیزد
 زر از خاک و دُر از آب و گل از خارو گهر از کان
 بدو روشن بدو عالی بدو خرم بدو زنده
 دماغ دین، سر دولت، دل سنت، تن ایمان

اگر گردون بلا بارد تویی گردون گه حمله
وگر دریا گهر بخشد تویی دریا گه احسان
خرد طبع تو را مایه هنر ذات تو را سایه
فلک قدر تو را پایه شرف صدر تو را دربان^۱

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۹ - ریاض الجنه، روضه ۵، ص ۸۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۵ - تاریخ تبریز مشکور، ص ۷۷۵)

بدیعی تبریزی

حکیم بدیعی از پزشکان سخنور سده دهم هجری قمری و از دوستان مظفرعلی نقاش (خواهر زاده بهزاد نقاش معروف) بود گاهی تفنناً اشعاری به ترکی آذربایجانی و فارسی می سرود. حیدری تبریزی شاعر معاصر وی در هجو او گفته است:

گه «بدیعی» ز شعر و گاه از طب دم ز نسد پیش مردم دانا
گرز طب هم چو شعر با خبر است وای بر جان بسندگان خدا
شادروان تربیت می نویسد: «دیوان غزلیات کوچکی از این «بدیعی» نزد نگارنده هست و به
اغلب احتمال منظومه مثلثات لغت نیز باید از آثار همین بدیعی باشد».
نسخه‌یی از این منظومه ضمن مجموعه شماره ۲۴۵۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
وجود دارد (فهرست دانشگاه، ج ۹)
در تاریخ تذکره‌ها (ج ۱، ص ۴۷۲) به نقل از «خرابات» تاریخ فوت بدیعی ۹۸۰ ق. قید
شده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

مرا از جوانان شیرین شمایل به جان منت است آن چه کردند با دل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گویم او را که پیری ست جاهل

مه من شد به من گرم عتاب آهسته آهسته
بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته

۱- این اشعار در آتشکده آذر به حکیم بدیعی نسبت داده شده است.

به خونم تیغ آن گل رفته رفته سرخ خواهد شد

قضا خواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته

(مجمع الخواص، ص، ۲۶۰ - آتشکده آذر، ص ۱۱۱ - ریاض الجنة، ص ۸۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۵ - ۶۶)

برگی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۱۰ و اوایل سده ۱۱ ق. می باشد مؤلف خلاصه الاشعار

می نویسد:

مردی لطیف طبیعت بود و به خوشی و فراغت روزگامی گذرانید در اواخر حال به محلات سفر کرد و به واسطه ظرافتی که میان او و فکری محلاتی پیدا گشت بی چاره را به ضرب کارد کشت، دیری نپایید که خود نیز همان شربت چشید و به دیار عدم رهسپار گشت. می گویند که وی دیوان غزل دارد. و لیکن به نظر نرسیده است و این چند بیت که از آن شهرت دارد در این خلاصه ثبت گردید:

کس مشکلی است کار دل از دلنوازا	کاری مگر کند کرم کار ساز ما
آورده ایم تحفه جان را به صد نیاز	ای وای اگر قبول نیفتد نیاز ما

هر که را دشنام داد آن بی وفا مردم زرشک

کاو مگر کرده ست او را هم اسیر خویشتن

فکر «برگی» کن، سلیمان با همه خیل و حشم

بوده در اندیشه مور حقیر خویشتن

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۷ - ۶۸ - فرهنگ سخنوران)

برهان تبریزی

محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» از فرهنگ نویسان و سخنوران

سده ۱۱ ه.ق. است. وی در گلکنده (یک فرسخی حیدر آباد دکن) که پایتخت عبدالله قطب

شاه بود سکنی داشت و ترجمهٔ حالش در هیچ تذکره و تاریخی ضبط نشده و حتی دیوان اشعارش نیز تاکنون به دست نیامده است.

فقط محمد بن علی مشهور به «ابن خاتون» که از علما و دانشمندان عصر خود بود در مقدمهٔ شرح جامع عباسی از او نام برده و نوشته است که برهان به سال ۱۰۵۴ ق. به خواهش وی حواشی جامع عباسی را به شکل کتابی جمع کرده است.

روانشاد علی اصغر حکمت در مقدمهٔ برهان قاطع و لغت نامه دهخدا از بعض مراجعی که محتمل است در مطاوی آنها اشاراتی به زندگی صاحب ترجمه باشد چنین یاد کرده‌اند: «از ترجمه احوال و تاریخ زندگانی او نظر به قلت منابع تاریخی موجود اطلاع جامعی در دست نیست نویسندگان فهرستها و «کاتالگها» نیز شرح احوال او را به تفصیل ننوشته‌اند. باید کتابهایی مانند تاریخ مآثر قطب شاهیه محمودی تألیف محمود بن عبدالله نیشابوری، حذیقه السلاطین تألیف عبدالله الشیرازی الصعیدی (در شرح احوال عبدالله قطب شاه معاصر مؤلف)، تاریخ قادری تألیف میرزا قادر خان منشی، تاریخ هالهٔ قطبیه یا تاریخ سوانح دکن، و دیگر کتب که در باب رجال علم و ادب دکن نوشته شده است مطالعه نمود و تفحص و تجسس کرد، شاید بتوان اشاراتی در ترجمهٔ احوال مؤلف به دست آورد ولی متأسفانه دسترس به این کتب ... فعلاً میسر نیست».

خلاصه: برهان تبریزی با تألیف فرهنگ جامع و معروف خود شهرت بیشتری کسب کرده است و او را قبل از این که سخنور بشناسیم، فرهنگ نویس می‌دانیم. وی «برهان قاطع» را به سال ۱۰۶۲ هجری قمری در هند به نام عبدالله قطب شاه، شهریار حیدر آباد دکن تألیف کرد. و در مقدمهٔ آن این دو بیت را نوشت:

ای راه نما به هر زبان در افواه	از نام تو بردند زبانها به تو راه
یزدان و کرسطوس چو تانگری و، اله	لا حول و لا قوة الا بالله

و در تاریخ اتمام آن چنین گفت:

چو برهان از سر توفیق یزدان	مر این مجموعه را گردید جامع
پی تاریخ اتمامش قضا گفت	(کتاب نافع برهان قاطع)

۱۰۶۲

این فرهنگ بارها در هند و ایران به چاپ رسیده است آخرین طبع منقح آن در ۴ جلد به

تصحیح و تحشیۀ شادروان دکتر محمد معین با مقدمۀ مرحوم علی اصغر حکمت و مرحوم سعید نفیسی و شادروان علی اکبر دهخدا از سال ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ ش. به چاپ رسید و چاپ دوم آن به اهتمام دکتر معین در ۵ جلد به سال ۱۳۴۲ ش. انتشار یافت و همچنین به سال ۱۳۴۱ ش. بر اساس نسخۀ مورخ ۱۰۶۳ ق. محفوظ در کتابخانۀ ملی ایران با مقدمه و تصحیح و اضافات به قلم محمد عباسی در تهران به طبع رسید. بر این لغت نامه حواشی مختلف به نام قاطع برهان، ساطع برهان، رافع هذیان، محرق قاطع برهان، تیغ تیز و ... نوشته شده و استاد فقید ادیب طوسی هم به سال ۱۳۴۳ کتابی به عنوان «فرهنگ لغات باز یافته» تألیف کرده که می توان آن را هم ذیلی بر برهان قاطع دانست. و نیز این کتاب به زبان ترکی نقل و به نام تبیان نافع به سال ۱۲۱۲ و ۱۲۵۱ ق. در استانبول و قاهره به چاپ رسیده است. اکثر فرهنگ نویسان متاخر هم این کتاب را منبع و مأخذ عمدۀ خود قرار داده اند از آن جمله است: انجمن آرای ناصری تألیف رضا قلی هدایت، فرهنگ آندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به شاد، فرنود سار (یا فرهنگ نفیسی) تألیف علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا) و لغت نامه علامه دهخدا و ... مرحوم دهخدا درباره برهان قاطع چنین اظهار نظر نموده اند: «من برای فرد فرد معانی برهان سند و مدرک و شاهد و مأخذ یافته ام، این لغت نامه از حیث صحت معانی شایان به اعتماد کامل است».

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۷ - ۶۹ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷ - مقدمۀ لغت نامه دهخدا، ص ۱۹۹ - ۲۱۷ - مقدمۀ برهان قاطع، تصحیح دکتر معین؛ تصحیح محمد عباسی)

بقایای تبریزی

میرزا بقایی (زنده به سال ۱۰۶۰) اصلش بدخشی است اما به علت طول اقامت، نصرآبادی او را تبریزی قید کرده است. طبعش خالی از لطف نیست. در باب زلزله تبریز مثنوی او مشهور است. چند بیت از اوست:

چه پیش آمد زمین را و زمان را	که بد می بینم اوضاع جهان را
حوادث باهم از هر گوشه جستند	طلسم خاک را در هم شکستند
سواد دلنشین ملک تبریز	شد از فرط زلزول وحشت انگیز

زمین از بسکه چون دریا خروشید
چنان بگرفت طوفان زمین اوج
تزلزل آنچنان شد خانه افکن
شکست از بسکه ره در خانه‌ها کرد
پی تاریخ آن ناخوش علامت
زبان طوطی کلکم قلم کرد
غمی به حساب ابجد = (۱۰۵۰) و اگر آن با دامن گیتی یعنی (ی = ۱۰) جمع شود ۱۰۶۰
تاریخ زلزله خواهد شد.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۳ - ۳۹۴، ۴۸۱)

بنده تبریزی

میرزا محمدرضی فرزند میرزا محمد شفیع، متخلص به «بنده» از مستوفیان عهد فتح علی شاه قاجار بود صاحب تذکره اختر (مؤلفه ۱۲۲۵ - ۱۲۳۳ ق) درباره وی می‌نویسد: مستوفی و صاحب رقم بود و به منادمت در بزم خاص سلطانی بار یاب و محرم، دبیری فاضل و هنرمندی کامل، در خط شکسته و نستعلیق هر دو ماهر بود و در انشای نظم و نثر قادر، به اشاره فتح علی شاه کتابی به نام «زینت التواریخ» مشتمل بر اخبار و آثار انبیا و سلاطین و حکما و عرفا و شعرا و فضلا به رشته تحریر در آورده است.

خلاصه شخصی سخی الطبع خوش اخلاق و نازک مزاج و زود رنج بود. بالاخره از بس دقیقه یابی و دقت در امور به مرض دق گرفتار تا در شهر سنه یک هزار و دویست و بیست و سه هجری قمری در تهران در گذشته و در نجف به خاک سپرده شد.

نادر میرزا تاریخ حیات این خانواده را از قول یکی از نوادگان «بنده تبریزی» به تفصیل نقل کرده و درباره مقام و منزلت و ترجمه حال وی اجمالاً چنین آورده است:

«بعد از وفات مرحوم پدرش مایل و راحل سلک نوکری سلاطین شد. در دولت کریم خان زند، به منصب استیفای خاصه مخصوص گردید و به اقتضای فضل و هنر و علو نسب و گهر، مناصب و رتبت عالیّه یافت. پس از وفات آن پادشاه در درگاه شاهنشاه سعید به منصب

استیفای خاصه نایل آمد و رسایل و نامجات و فرامین عمده اعم از عربی و ترکی و جغتایی به عهده ایشان محول بود. تا نوبت سلطنت و تاجداری به خاقان مغفور (فتح علی شاه قاجار) رسید. در درگاه آن پادشاه هنرپرور اعزاز و اعتباری تمام یافت و به علاوه استیفای خاصه، صاحب دیوان رسایل شده در عداد و شمار وزرای کبار دربار شاهنشاهی محسوب و معدود گردیدند. معروف و مشهور است که از جانب سنّی الجوانب اقدس، خنجری مرصع مرحمت شده بود که در سلام حضور همایون، از یک طرف لوله کاغذ و از طرف دیگر خنجر به کمر می زده اند. از ثقات معاصرین آن مرحوم نقل کرده اند که همان اوقات که این خنجر مرحمت شده بود در سلام وقت عصر خاقان مغفور، که خواص چاکران با ملزومات معموله آن عهد برای شرفیابی آماده شده بودند یکی از آنها که رشک و حسدی در دل داشته است بر این حالت اجتماع کاغذ و خنجر در یک کمر به تمسخر نگاهی کرده بود؛ مرحوم میرزا ملتفت شده به حاضرین فرموده بودند من تعجب دارم از این که اشخاصی را سی سال دیدم که بی سواد و استحقاق و استعداد، لوله کاغذ به کمر زده هیچ به آنها نخندیدم و حالا که من به امثال امر و استحقاق خود خنجری مرحمتی به کمر زده ام بر من می خندند. رسایل و قطعات خطوط آن مرحوم که در میان مردم است هر کدام فهرست فضایل و مآثر و نمودار محامد و مفاخر ایشان است.

در شبست و پنج سالگی در دارالخلافة وفات یافته. در نجف اشرف مدفون هستند. اکنون نام خانوادگی اولاد و احفاد وی محتشمی است و در افراد آنها اسم رضا و رضی هم چنان دور می زند.

وی خط نستعلیق را از میرعماد و میرزا صالح تتبع کرده و پایه خطش کمتر از ایشان نبوده است.

مرحوم دکتر بیانی در «احوال و آثار خوش نویسان»، ج ۱، ص ۲۱۷ می نویسد: یک نسخه دیوان فتح علی شاه در کتابخانه سلطنتی است، به قلم نستعلیق کتابت خوش، که در پشت صفحه اول، این عبارت به خط شیوای میرزا ابوالفضل ساوجی در ذی قعدة ۱۲۹۵ نوشته شده است «این کتاب از خطوط و تحریرات ممتاز مرحوم استادالادباء و الخطاطین، منشی الممالک میرزا رضی تبریزی است ...».

تألیفات و مکاتیب او:

۱- زینت التواریخ: مشتمل بر اخبار و آثار انبیا و سلاطین و حکما و عرفا و شعرا و فضلاست. از روزگار حضرت آدم تا دولت فتح علی شاه قاجار.

در سبب تألیف گوید: «... امر قدرقدر به اشارت طبع ناقد نافذ گشت که مجموعه مختصری به لفظ اندک و معنی بسیار مغنی از مطالعه کتب تواریخ مشتمل بر ظرایف و طرایف نکات جانفزا و اشعار دلپذیر از بدو آفرینش عالم تا زمان تحریر جمع آید که بدون حاجت به جمع چندین کتاب شرف ملاحظه آن حضرت را شاید و معلوم شود که هر یک از سلاطین با کدام پیغمبر هم عهد و هر کس از حکما و بلغا و شعرا پرورده کدامین مهد بوده اند...».

به طوری که در تاریخ تذکره‌ها مسطور است. این کتاب با کمک عبدالکریم شهاوری^۱ از تاریخ ۱۲۱۸-۱۲۲۱ ق. تألیف شده و در دو مجلد است.

نسخی از زینت التواریخ به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

تهران، کتابخانه مجلس، جلد یکم به شماره ۴۰۳۴ و جلد دوم (= پیرایه دوم بدون انجام) به شماره ۲۵۸، دو مجلد بدون انجام جزو کتب اهدایی ناصرالدوله فیروز.

تهران کتابخانه ملک، جلد اول به شماره ۴۳۴۴ و ۴۱۷۳ و جلد دوم به شماره ۴۷۹۸.

تبریز کتابخانه جعفر سلطان‌القرایی، نیمه اول.

تهران کتابخانه شخصی آقای عبدالحسین بیات نیمه اول.

فهرست ربو، ص ۱۳۵ نسخه کامل (در این نسخه ذکر شعرای معاصر در ۳۳ صفحه از ص ۵۸۲ آمده است).

۲- رساله حسن و دل، عشق و روح: از منشآت ادبی و عرفانی اوست و نسخه‌یی از آن در

۱ - شادروان دکتر بیانی در احوال و آثار خوش‌نویسان، ج ۱، ص ۲۱۶ میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله سپاهانی را در نوشتن این تاریخ کمک وی می‌داند و می‌نویسد:

«من به خط آن بزرگ دیدم که به دوستی از سپاهان نوشته، که میرزا عبدالوهاب به روستاها رفته و من به تنهایی تاریخ را همی‌نگارم و جز وی چند نوشته‌ام که نزد فلان بخواهی دید. از آن خط چنان دانم که میرزا عبدالوهاب بدین کار بار آورده و این همان مرد جلیل و سید نبیل، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله سپاهانی است. که به همه فضایل نفسانی و جسمانی آراسته و خط نسخ تعلیق و شکسته را سخت نیکو نوشتی و شعر جامه او به مذاق عرفا بسیار نیکو بود. در حضرت خاقان کبیر به مکاتب دستوری بود. این دو دبیر را هم سنگ یک دیگر شناسیم.»

(فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۶۱۷).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست

و نسخه‌یی هم در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۷۷۳ مورخ صفر ۱۲۸۱ وجود دارد.
و آغاز و انجامش چنین است:

ای نام همایونت طغراچه فرمانها خورشید صفت طالع در مطلع دیوانها
ای ریخته بی‌قیمت در بادیه شوق سرهای طلب کاران چون ریگ بیابانها
انوار آفتاب جمال لایزالی از آن اسنی است که خفاش طیتان ظلمت‌کده حدوث در
ساحت ثنای او بال افشانی توانند.

انجام: در این گفتگو خبر آمد که اجل بلند محل با خیل بی حساب رسید ... روح با دلی
مجروح و سینه فگار و خاطری آشفته و چشمی اشکبار بقیه اهالی قلعه را وداع نمود، به ترک
آن دلنشین حصار فرموده در ظلام لیل بر مرکب باد پیمای تجرد سوار گشته فریداً و حیدراً راه
دیار روحانیان پیش گرفت ...» (فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۳۰).

۳- حوادث نامه: وقایع جنگ فرانسه و اطیش و روس (۱۲۲۰ ق.) را که از زبان خارجه به
ترکی ترجمه و چاپ شده بود برای مطالعه فتح‌علی‌شاه به فارسی برگردانید. نسخه‌یی از آن
در کتابخانه ملی تهران هست (فهرست کتابخانه ملی تهران، ج ۱، ص ۶۸).

۴- خطبه بی‌نقطه و خطبه بی‌الف حضرت علی (ع) را با کمال مهارت به فارسی ترجمه
کرده است.

۵- از مکاتیب معروف او نامه مفصلی است که از قول فتح‌علی‌شاه به ناپلئون نوشته و
تمامی این نامه در زنبیل فرهاد میرزا چاپ شده است.

از جمله قصایدی است که در مدح فتح‌علی‌شاه گفته است:

دوش کز گیسوی شب برخوردار نقاب آمد پدید

بر رخ کافور سوده مشک ناب آمد پدید

چهره نسرين به زیر طره سنبل نهفت

شد تذرو از ساحت گلشن، غراب آمد پدید

در شفق از ماه نوبر گوشه بزم سپهر

ساغر سیمین پر از لعلی شراب آمد پدید

تیر روشن رأی مشکین کلک چون دستور شاه
 خامه بر دستی و بر دستی کتاب آمد پدید
 زهره چون خنیاگر مشکوی خسرو تازه روی
 مست و دست افشان به کف چنگ و ریاب آمد پدید
 چون خطیب محفل شه مشتری در آسمان
 حلّ و عقد ملک را فصل الخطاب آمد پدید
 پاسبان قصر هفتم چرخ چون حُجَّاب شاه
 بر فراز منظر این نه حجاب آمد پدید
 تا گلاب افشان شود بر فرش مینا رنگ دشت
 از فراز کوه فرّاش سحاب آمد پدید
 بر بنا گوش سمن از جنبش باد سحر
 جعد سنبل را هزاران پیچ و تاب آمد پدید
 از دم این بر خط ریحان عبیر سوده ریخت
 وزنم آن بر رخ نسرین گلاب آمد پدید
 از نهال ارغوان و ز شاخ گل در بوستان
 قطره قطره لعل و یاقوت مذاب آمد پدید
 وز گل خیری و اوراق شکوفه در چمن
 توده توده زَر ساو و سیم ناب آمد پدید
 راست گویی کز کف گنجور شه در بزم عید
 سیم هم چون ماه و زر چون آفتاب آمد پدید
 باز در همین زمینه گوید:
 گویی سپهری شد زمین مهر و مه و اختر همه
 یا روضه خلد برین لعل و دُر و گوهر همه
 هر ماهی از وی بی کلف هر مهری از وی در شرف
 حوران در آن از هر طرف مه روی و مه پیکر همه

گر نیست گردون از کجا خیل ملک را گشت جا
 ورنه بهشت آمد چرا خاکش بود عنبر همه
 آری بود اوج فلک جولانگه فوج ملک
 و اندر جهان بی هیچ شک مشک است خاکستر همه
 شد بزم عید آراسته اندوه و غم برخاسته
 گیتی ز گنج و خواسته پر زیب و پر زیور همه
 بر تخت زر شاه جهان چون خور به تخت آسمان
 پروین صفت بر دور آن شهزادگان یک سر همه
 بر سر همه افسر زده پر لاله مشک ترزده
 ز ایوان شه سر برزده چون مهر از خاور همه
 فرمانده ملک عجم کشف الوری غوث الامم
 شاهانش یک سر چون خدم بنهاده سر بر در همه
 زیبا بتان سیمبر هم چون تذروان جلوه گر
 از چتر کاکل سر به سر طاوس زرین پر همه
 از آتشین رخسارها کرده عیان گلزارها
 وز زلف چون طرّارها دلدزد و غارتگر همه

(تذکره اختر، ص ۳۲-۳۷. سفینه محمود، ص ۶۵۷-۶۵۸. نگارستان دارا، ص ۶۳-۶۷. تاریخ تبریز نادر میرزا. احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۱-۷۰. تاریخ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۶۵۱-۶۵۳. فرهنگ سخنوران)

بوالحسن تبریزی شبستری

ابوالحسن بن محمد جعفر تبریزی شبستری از شاعران سده سیزدهم هجری قمری تبریز است. در فرهنگ سخنوران از او یاد نشده است. دو نسخه خطی از دیوان و کلیاتش در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدایی مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره‌های ۲۶۲۹ و ۲۶۱۴ بنام «لؤلؤ العبرات» و به خط نستعلیق خود شاعر موجود است که یکی به تاریخ ۱۲۷۷ ه. ق. تحریر یافته. آغاز دیوان چنین است:

«هذا کتاب لؤلؤ العبرات. بسمله. در ستایش جناب باری عزّاسمه و منقبت حضرت نبوی و اشارت به مناقب حضرت مرتضوی علیه السلام.

بنازم قدرت آن خالق یکتای بی همتا که در یک کن بیاورد از عدم دنیا و مافیها

انجام:

«بوالحسن» از گردش گردون مرنج کی میسر می شود بی رنج گنج

و دیگری یعنی نسخه شماره ۲۶۱۴ نیز به خط خود شاعر و بسال ۱۲۹۳ ه. ق. در استانبول نوشته شده و مجدول و مذهب، باسرلوحی زیبا و شامل نه فقره مثنوی، و قصاید و غزلیات و ترجیعات و... در واقع کلیات بوالحسن است و آن در ۲۴۰ برگ ۱۷-۱۸ سطری و مجموعاً پیرامن نه هزار بیت است.

آغاز کلیات:

هر آن سری که به فرق سنان نگرود تاج چگونه او زمجبت توان کند معراج

آغاز مثنوی اول:

بنام خداوند دانای داور به مینای گردنده آرای اختر

به امرش کند مهر، گردون نوردی کشد نقش زرین رخ لاجوردی

انجام کلیات:

به جز عشق حسینم کار نبود بخوان، از بوالحسن این یادگار است

در کلیاتش عشق به مولای متقیان و اولاد اطهارش موج می زند و به شعر متوسط او صفا می بخشد.

دو مطلع از قصایدش در مدح علی (ع):

دید فلک یکدمی غنچه خندان مرا کرد زدست قضا چاک گریان مرا

سحر از مشرق هیجا، عیان شد بیضه بیضا نهان شد زاع شب آسا به زیر شهر عنقا

در مصایب سیدالشهدا (ع):

شد بر بلا ز بارگه کبریا صلا افراخت دست سوی لواخسرو ولا

حسین داد به بازار کربلا قد و بالا به عرصه گاه قیامت نهاد قامت والا

بهشتی تبریزی

میرزا رحیم معروف به مشیرالاطبا از پزشکان تبریز و از شاگردان لعلی و شخصی راستگو و متین بوده و در پیش رفت آموزش و پرورش و فرهنگ مجاهدت می نمود از تألیفاتش رساله مدینه در دفاع از دین اسلام چاپ شده، کتابی هم در مضرات نوشابه های الکلی و تضعیف قوای عقلی نوشته است. وی به سال ۱۳۵۱ هجری قمری در تبریز وفات یافت و در طوباییه رخ در نقاب خاک کشید. فرزندش کمال الدین بهشتی هم طبع شعر داشته است، در مرگ پدرش ماده تاریخ ساخته که بر لوح مزارش مسطور است:

هزار و سیصد و پنجاه و یک به هشت صفر نمود روح بهشتی سوی بهشت سفر
این اشعار میهنی اثر میرزا رحیم بهشتی است:

ای وطن ای مادر عزیزتر از جان	جان عزیزان همه به خاک تو قربان
هر که نه حبّ تو بر دل است نه آدم	هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن	عشق تو با روح راه یافته بر جان
زاروزبون آن چنان که بینمت از چیست	خوار و ذلیل از چه گشته یی تو بدین سان
آه چه شد آن تهمتنان رشیدت	آه کجا رفت زال و رستم داستان
فتح و جهان گیری و شجاعت و غیرت	بود ز ایرانیان نشانه به دوران
گر به رخت خون خویش ریزم از آن به	خون دل آرم برون ز دیده گریان

(داستان دوستان، ص ۱۰۹-۱۰۸ موادالتواریخ، ص ۴۲۷)

بیانی تبریزی

از شاعران سده نهم و از ستایشگران سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بود از اوست:

چون کنم کز روزه سر و من خلالی گشته است
روی چون ماه تمام او هلالی گشته است

هر کجا داغی ست تنها بر دل افگار ماست گلین دردیم و گلهای ملامت بار ماست

یک شبی گفתי مرو در خواب، بیدارم هنوز سالها شد کآن سخن را پاس می دارم هنوز

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۳۰۰)

بیانی تبریزی

بهرام بیگ متخلص به «بیانی» فرزند نقدی بیگ از سخنوران سده ۱۱ق. است. در عباس آباد اصفهان اقامت داشت. نصرآبادی از او چنین یاد کرده است: خط نستعلیق را خوب می نویسد، در بهار به کتابت و در زمستان به کسب پوستین دوزی مشغول است و از کسی منت نمی کشد. از اوست:

جانم ز مهر یار و ز درد استخوان پر است

چشم ز درد حسرت و دل از فغان پر است

با این که چاک چاک شد از تیر غمزه اش .

هم چون جرس همیشه دلم از فغان پر است

مانند خانه‌یی که کند صاحبش سفر بستیم دیده بر رخ مردم چو یار رفت

مانند خسروی که سپاه از پیش رود از تن روان شدند حواسم چو یار رفت

از طریق عشق کس بی کاهش تن نگذرد

رشته چون فربه شود از چشم سوزن نگذرد

کی به کوشش می توان شد از سیه روزی خلاص

هیچ کس از سایه خود در دویدن نگذرد

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۰. صبح گلشن، ص ۷۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۲)

بیانی تبریزی

از شاعران متذوق سده ۱۱ هـ. ق. تبریز است صاحب مجمع‌الخواص (مؤلفه ۱۰۱۶ ق.) که با وی معاصر بود می‌نویسد: اوایل عمر خود را به زرکشی صرف کرد بعد به کاغذ بری و نقاشی پرداخت این بیت از اوست:

مه من سوی مسکینان نگاهی می‌توان کردن اگر هر روز نتوانی به ماهی می‌توان کردن
(مجمع‌الخواص، ص ۲۷۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۷۴- الذریعه، ج ۹، ص ۱۵۰)

بینش تبریزی

محمد علی پسیان ملقب به کشاف‌الاسرار و متخلص به «بینش» از شاعران صوفی مشرب اوایل سده ۱۴ هجری قمری است اصلش از قراباغ است ولی به علت طول اقامت در تبریز به تبریزی معروف است وی عموی کلنل محمد تقی خان پسیان است، و خود رئیس فقرای وقت ذهبیه تبریز بود و در شعبان ۱۳۳۶ قمری وفات یافت. سال ۱۳۱۹ ق. منظومه‌یی به نام «هفت مجمر» سروده که به سال ۱۳۲۳ قمری در تبریز به چاپ رسیده است و بعد با یک مجمرالحاقی در ضمن جلد دوم جلالیه نیز چاپ شده است از اشعارش در «جلالیه» و رساله «مجموعه حاضر» و تذکرة‌الاولیای پرویزی آمده است از هشت مجمر اوست:

به نام آن که اول شد از اول	بود اوهام در ذاتش معطل ...
محبت نار را ریحان نماید	محبت جسمها را جان نماید
محبت بر جهان بخشد حیاتی	جمادی را دهد روح نباتی
محبت از نبات آورده حیوان	ز حیوان هم عیان او کرده انسان
ز انسان نور حق او کرده ظاهر	محبت هست بر این ملک قاهر

در پایان گوید:

به عهد دولت سلطان مظفر	به روزی شد تمام این هشت مجمر
چه روزی بهجت افزاهم چو نوروز	که بودی از ربیع‌الاول آن روز

هزار و نوزده با سیصد از سال
ز پسیانم من و فرموده دلدار
از غزلهای اوست:
گذشته، شد تمام این شرح احوال
که هستی «بینش» و کشف الاسرار

ز لعلش آب حیوان آفریدند
چو بگشود از رخ آن موی مسلسل
ز عکس آن جمال عالم آرا
ز ابروی کج و ماه جبینش
مرا هم «کاشف الاسرار» کردند
ز چشمش عین اعیان آفریدند
بهشت و باغ رضوان آفریدند
جمال حور و غلمان آفریدند
هلال و بدر تابان آفریدند
به سرم سر پنهان آفریدند

(جلالیه، ج ۲، ص ۴۲۵، ۳۹۱. تذکره الاولیای پرویزی، ص ۱۷۱-۱۷۴)

پرغم تبریزی

میرزا احمد متخلص به «پرغم» از شاعران سده ۱۳ هجری قمری است. وی سفری به ممالک عثمانی کرده و در شهر ازمیر با اسرار علی شاه مؤلف «بهجة الشعرا» و «حديقة الشعرا» ملاقات نموده است دیوانش به نام «غم خانه» معروف و در تبریز مکرر به چاپ رسیده است. غزلهایی به فارسی و ترکی آذربایجانی دارد و در تاریخ اتمام دیوان خود چنین گفته است:

(غین و چهار عین) که زد طبل الرحیل شاید به نام مازند این دیر خاکدان

(دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵. مؤلفین مشار، ج ۲، ص ۱۵۲)

(۱۲۸۰)

پروین اعتصامی

پروین سرآمد زنان سخنور بود و در میان عده معدودی از شاعره‌های ایرانی می‌توان او را بهترین آنها و حتی تواناترین شعرای متصوفه قرن اخیر دانست. او به سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را نزد آموزگاران سرخانه و پدر

دانشمندش مرحوم یوسف اعتصامی^۱ که خود از فضلاء عصر به شمار می‌رفت به اتمام رسانید. مادر این شاعره نامدار، اخترالملوک دختر غلامعلی خان، فرزند میرزا عبدالحسین خان قوام‌العدالة متخلص به «شوری» که از شعرای دوره قاجاریه بود می‌باشد. پروین از دوران کودکی دارای احساساتی ممتاز بود، کمتر حرف می‌زد و بیشتر فکر می‌کرد و غالباً تنها بسر می‌برد ولی در محافل و مجالس بحث شرکت می‌کرد.

او زبان و ادبیات فارسی و عربی را نزد پدرش آموخت و برای یاد گرفتن زبان انگلیسی به آموزشگاه «انائیه آمریکا» در تهران ثبت نام کرد و به سال ۱۳۰۳ شمسی با ایراد خطابه «زن و تاریخ» فارغ التحصیل شد و چندی در همان مدرسه به تدریس پرداخت. در تمام مسافرت‌های پدرش در خارج از کشور نیز همراه او بود.

استعداد شعر و شاعری پروین در همان اوان کودکی به ظهور پیوست. به طوری که در اجتماعات ادبی که در منزل مرحوم اعتصامی تشکیل می‌شد. طبع و استعداد پروین جوان موجب تعجب حاضرین می‌گردید. دوستان اصرار می‌کردند که به چاپ دیوانش اقدام نمایند ولی پدرش موافقت نمی‌کرد و می‌اندیشید که این عمل را کوتاه نظران وسیله تبلیغ برای ازدواج او تلقی کنند.

بالاخره به سال ۱۳۱۳ با پسر عموی خود ازدواج کرد ولی پس از دو ماه و نیم از او جدا شد و به خانه پدری برگشت و به حکم مناعت طبع و عزت نفس تا پایان عمر کلمه‌یی بر سبیل گلایه و شکایت بر زبان نیاورد مگر این سه بیت:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی

۱ - یوسف اعتصامی، اعتصام‌الملک آشتیانی از نویسندگان معاصر است. پدرش ابراهیم در جوانی با سمت استیفای آذربایجان از آشتیان به تبریز آمد. یوسف اعتصامی به سال ۱۲۵۳ شمسی در تبریز متولد گردید و تحصیلات ابتدایی خود را در این شهر به اتمام رسانید. به قول مرحوم دهخدا: «در زبان ترکی استانبولی دبیری شیرین سخن، در فرانسه مترجمی توانا، در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان به شمار آمد. چنان که در احاطه به این لغت در ایران بی‌همال و در مصر و عراق و شام معاصرین نظیر بود. در خطوط اربعه نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق از بسیاری استادان سلف گوی سبقت ربود» قسمت عمده عمر خود را به تألیف و ترجمه گذراند ... در تبریز اولین مطبعه حروفی را دایر ساخت در تهران چندی ریاست «کتابخانه سلطنتی» و «دارالآلیف» وزارت معارف را عهده‌دار بود.

در دوره دوم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. در سالهای آخر عمر، ریاست کتابخانه مجلس و عضویت کمیسیون معارف را پذیرفت. در ۱۲ دی ۱۳۱۶ به سن شصت سالگی در تهران بدرود حیات گفت و در قم در مقبره خانوادگی دفن گردید. آن چه از آثار وی به طبع رسیده به قرار ذیل است:

«قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب»، «نوره الهند»، «تربیت نسوان»، «مجله بهار» (در دو دوره)، «تیره بختان»، «خدعه و عشق اثر شیلر»، «فهرست کتابخانه مجلس» (در دو مجلد) «سیاحت نامه فیثاغورث»، «سقیفه غواصه» و آثار مترجمه دیگری که هنوز به طبع نرسیده است.

ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
 رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی
 پس از این جدایی، پدرش با چاپ دیوان موافقت کرد و پروین دست به انتشار مجموعه
 اشعار خود زد و به همین مناسبت به اخذ نشان درجه ۳ علمی از وزارت معارف نایل گردید
 این دیوان که بالغ بر ۷۰۰ بیت است در مرداد ماه ۱۳۱۴ شمسی به همت برادر بزرگترش
 ابوالفتح اعتصامی به چاپ رسید و تاکنون چهار بار تجدید طبع شده است. شادروان یوسف
 اعتصامی به منزله آینه‌یی بود که افکار دانشمندان و نویسندگان غرب را به پروین منعکس
 می‌کرد و او را به ترجمه آنها بر می‌انگیخت. پروین در هر قطعه شعر هدفهای معنوی بزرگی
 را تعقیب می‌کرد و هرگز در بند قافیه و لفظ نبود. انسجام کلمات و اندیشه‌های ژرف و
 رعایت صنایع معنوی و آداب سخنوری از مشخصات اشعار نغز و دلکش اوست.
 وی روز سوم فروردین ماه ۱۳۲۰ بدون هیچ گونه سابقه کسالتی در بستر بیماری خفت و
 طبیب معالج در اثر مداوای غلط فرصت را فوت کرد و شب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۰ شمسی
 مطابق ۱۳۶۰ قمری صیاداجل یکی از بهترین و مستعدترین سخنوران را از پا درآورد. او را
 در قم پهلوی مزار پدر دانشمندش دفن و قطعه زیر را که از سروده‌های خود پروین بود بر
 سنگ مزارش نقش کردند.

این که خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گر چه جز تلخی ایام ندید	هر چه خواهی سخنش شیرین است
دوستان به که زوی یاد کنند	دل بی دوست دلی غمگین است
صاحب آن همه گفتار امروز	سایل فزائحه و یا سین است
خاک در دیده بسی جان فرساست	سنگ بر سینه بسی سنگین است
ببیند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و زهر جا برسی	آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد	چون بدین نقطه رسد مسکین است
اندر آن جا که قضا حمله کند	چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن	دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که در این محتگاه	خاطری را سبب تسکین است

پس از مرگ او شعرا و نویسندگان به ندبه و زاری پرداختند که برای نمونه بندی از مرثیه «محمد قاضی» نقل می شود:

دختران لطیف فکر و هنر	در فراق تو بی پرستارند
کودکان عزیز شعر و غزل	دور از دیده تو بیمارند
سوی کنعان خویشتن بازآ	که همه عالمت خریدارند
به کجا رفتی ای نشاط جهان	بی تو دلها همه عزادارند
تو یکی ماه بی بدل بودی	ورنه ماه و ستاره بسیارند
در شگفتم ز رسم و راه نوین	کآسمان گیرد از زمین پروین

و علی سالار سعید متخلص به حیدری تاریخ فوت او را در مقطع قصیده‌یی چنین بیان کرد:

تاریخ فوت هجری جستم ز حیدری گفت (مرده ادیبه دهر پروین اعتصامی)
(۱۳۶۰ ق)

آثار لطیف پروین او را در عداد بزرگترین و عقیف‌ترین شاعره‌های ایرانی قرار داده است. شادروان ملک الشعرای بهار در دیباچه دیوان وی چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی، آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استادناصر خسرو، دیگر شیوه شعرای عراق و فارس به ویژه شیخ مصلح‌الدین سعدی. از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفاست. این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و پیش‌پیر و تجسم معانی و حقیقت‌جویی است ترکیب یافته و شیوه‌یی بدیع به وجود آورده است ... پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان پرندگان، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان، بیان می‌کند گاه مادری دلسوز و غمگسار است گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سرهمقدمی دارد ... در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یک دستی و فصاحت و روانی ... کار مردان فارغ‌البال نیست تا چه رسد به مخدره‌یی که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است ... در ایران که کاخ سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند جای تعجب نیست اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و

استعداد باشد و به این توانایی و طی مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است. پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به قول نظامی عروضی: دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز به قدری که وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌یی که ضرورت دارد آشنا خواند، آشناست. هرگاه تنها غزل (سفر اشک) از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به: (لطف حق) - (کعبه دل) - (گوهر اشک) - (روح آزاد) - (دیده و دل) - (دریای نور) - (گوهر و سنگ) - (حدیث مهر) - (ذره) - (جولای خدا) - (نغمه صبح) و سایر قطعات که همه از او و هریک برهان آشکار بلاغت و سخنرانی اوست».

اینک از اشعار دلکش او چند قطعه برای نمونه نقل می‌شود:

(سفر اشک)

اشک طرف دیده را گردید و رفت	او فتاد آهسته و غلتید و رفت
بر سپهر تیره هستی دمی	چون ستاره روشنی بخشید و رفت
گر چه دریای وجودش جای بود	عاقبت یک قطعه خون نوشید و رفت
گشت اندر چشمه خون ناپدید	قیمت هر قطره را سنجید و رفت
من چو از جور فلک بگریستم	بر من و بر گریهام خندید و رفت
رنجشی ما را نبود اندر میان	کس نمی‌داند چرا رنجید و رفت
تا دل از اندوه، گرد آلوده گشت	دامن پاکیزه را برچید و رفت
موج و سیل و فتنه و آشوب خاست	بحر طوفانی شد و ترسید و رفت
هم چو شب‌نم در گلستان وجود	بر گل رخساره‌یی تابید و رفت
مدتی در خانه دل کرد جای	مخزن اسرار جان را دید و رفت
رمزهای زندگانی را نوشت	دفتر و طومار خود پیچید و رفت
شد چو از پیچ و خم ره باخبر	مقصد تحقیق را پرسید و رفت
جلوه و رونق گرفت از قلب و چشم	میوه‌یی از هر درختی چید و رفت

عقل دوراندیش با دل هر چه گفت	گوش داد و جمله را بشنید و رفت
تلخی و شیرینی هستی چشید	از حوادث باخبر گردید و رفت
قاصد معشوقه بود از کوی عشق	چهره عشاق را بوسید و رفت
او فتاد اندر ترازوی قضا	کاش می‌گفتند چند آرزید و رفت

(ذره)

شنیده‌اید که روزی به چشمه خورشید
 برفت ذره به شوقی فزون به مهمانی
 نرفته نیم‌رهی، باد سرنگونش کرد
 سبک قدم نشده، دید بس گرانجانی
 گهی، رونده سحابی گرفت چهره مهر
 گهی، هوا چویم عشق گشت طوفانی
 هزار قطره باران چکید بر رویش
 جفا کشید بس، از رعد و برق نیسانی
 هزار گونه بلندی هزار پستی دید
 که تا رسید به آن بزمگاه نورانی
 نمود دیر زمانی به آفتاب نگاه
 ملول گشت سرانجام ز آن هوسرانی
 سپهر دید و بلندی و پرتو و پاکی
 بدوخت دیده خود بین ز فرط حیرانی
 سؤال کرد ز خورشید کاین چه روشنی است
 در این فضا، که تو را می‌کند نگهبانی
 به ذره گفت فروزنده مهر، کاین رمزیست
 برون ز عالم تدبیر و فکر امکانی
 به تخت و تاج سلیمان چکار مورچه را
 بس است ایمنی کشور سلیمانی

من از گذشتن ابری ضعیف تیره شوم
تو از وزیدن بادی ز کار درمانی
نه مقصد است، که گردد عیان ز نیمه راه
نه مشکل است، که آسان شود به آسانی
هزار سال اگر علم حکمت آموزی
هزار قرن اگر درس معرفت خوانی
بپویی از همه راههای تیره و تار
بدانی از همه رازهای پنهانی
اگر به عقل و هنر همسر فلاطونی
وگر به دانش و فضل اوستاد لقمانی
به آسمان حقیقت به هیچ پر نبری
به خلوت احدیت رسید نتوانی
در آن زمان که رسی عاقبت به حد کمال
چو نیک در نگری در کمال نقصانی
گشود گوهری عقل گر چه بس کانه
نیافت هیچ‌گه این پاک گوهر کانی
ده جهان اگر ای دوست دهخداى نداشت
که می نمود تحمل به رنج دهقانی
بلند خیز مشو، ز آن که حاصلی نبوی
به جز فتادن و درماندن و پشیمانی
به کوی شوق گذاری نمی‌کنی «پروین»
چو ذره نیز ره و رسم را نمی‌دانی

(دیده و دل)

نمونه‌یی از مثنویات اوست:

شکایت کرد روزی دیده با دل که کار من شد از جور تو مشکل

مرا کنده ست سیل اشک، بنیاد
 تو ز آسایش بری گشتی من از خواب
 مرا و خویش را بد نام کردی
 مرا آرامگه شد چشمه خون
 زوال دولت خود چند خواهی
 اسیر دانه هر دام بودن
 حقیقت جستن از افسانه‌یی چند
 هر آن کاووم زجانان زد ز جان کاست
 من از دست تو افتادم در این بند
 به زندان خانه عشقم سپردی
 تو اول دیدی، آن‌گه خواستم من
 در آتش سوختی همسایه‌یی را
 خیالم زاین حوادث بی‌خبر بود
 نه بودم بسته بندی و دامی
 مرا مفتون و مست و بی‌خبر کرد
 حساب کار ما با خون نوشتند
 تو حرفی خواندی و من دفتری چند
 نهان با من، هزاران قصه می‌گفت
 تو را کردند خاکستر، مرا دود
 مرا نیرو تبه گشت و تو را نور
 تو را روزی سر شک آمد، مرا خون
 تو استادی در این ره من نوآموز
 چو دیدم، پرتگاهی خوفناک است
 مرا هجران گسست از هم، رگ و بند
 تو را رنجور کرد، اما مرا کشت
 تو را برپای و ما را بر سر آمد

تو را داده ست دست شوق برباد
 تو را گردید جای آتش، مرا آب
 ز بس کاندیشه‌های خام کردی
 از آن روزی که گردیدی تو مفتون
 تو اندر کشور تن پادشاهی
 چرا باید چنین خود کام بودن
 شدن هم صحبت دیوانه‌یی چند
 ز بحر عشق موج فتنه پیدا است
 بگفت ای دوست تیر طعنه تا چند
 تو رفتی و مرا همراه بردی
 مرا کار تو کرد آلوده دامن
 به دست جور کنده پایه‌یی را
 مرا در کودکی شوق دگر بود
 نه می‌خوردم غم ننگی و نامی
 تو را تا آسمان صاحب نظر کرد
 شما را قصه دیگرگون نوشتند
 ز عشق و وصل و هجر و عهد و پیوند
 هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت
 مرا سرمایه بردند و تو را سود
 بساط من سیه، شام تو دیجور
 تو، وارون بخت و حال من دگرگون
 تو از دیروز گویی، من از امروز
 تو گفתי راه عشق از فتنه پاک است
 تو را کرد آرزوی وصل خرسند
 مرا شمشیر زدگیتی تو را مشت
 اگر سنگی زکوی دلبر آمد

تو را یک سوز و مارا سوختنهاست	تو را بر جامه و مارا به جان زد
تو بوسی آستین، ما آستان را	تو را یک نکته و مارا سخنهاست
تو را فرسود گر روز سیاهی	تو بینی ملک تن، ما ملک جان را
	مرا سوزاند عالم سوز آهی

(دیوان پروین اعتصامی) - سخنوران ایران در عصر حاضر، ص ۵۰-۳۸. ادبیات معاصر (باسمی)، ص ۳۵-۳۴.
سخنوران نامی معاصر، ص ۴۴-۳۸. تذکره شعرای معاصر ایران، ص ۸۲-۶۵. لغتنامه دهخدا «پروین» (۲۹۳-۲۹۱).
فرهنگ سخنوران

پسیان تبریزی

کلنل محمد تقی خان پسیان فرزند یاور محمد باقرخان به سال ۱۳۰۹ قمری در تبریز تولد یافت و سال ۱۳۴۰ قمری مطابق ۱۳۰۰ شمسی در جعفرآباد قوچان کشته شد. از طرف چند تن از دوستان او کتابی به عنوان شرح حال کلنل تدوین و به سال ۱۳۰۶ شمسی در برلن به وسیله مجله ایران شهر انتشار یافت. اجداد وی ظاهراً پس از جنگ ۱۲۴۳ ق. از قزاقان کوچ کرده و به ایران آمده‌اند و خود می‌نویسد: من به سال ۱۳۰۹ هجری قمری در تبریز متولد شدم و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ق. ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماهی در لقمانیه اولین مدرسه تبریز به فراگرفتن فارسی و عربی و منطق و زبان خارجه پرداختم و سال ۱۳۲۴ ق. برای تکمیل تحصیلات به طهران رفتم و سال ۱۳۲۹ به خدمت آرتش درآمدم و ... میرزا حبیب‌الله خان پور رضا می‌نویسد:

«کلنل محمد تقی خان در فن انشا و تحریر نویسنده قابل بود نه فقط در فن نثر مهارت داشت بلکه از فن شعر و موسیقی نیز بی‌بهره نبود و چندین سرود نظامی از خود به یادگار گذارده است».

وی به ادبیات فارسی علاقه وافری داشت در نامه‌یی می‌نویسد: «فارسی زبان شعر و ادب است و با آن هر دل سخت را می‌توان نرم کرد».

این علاقه گاهی او را به سرودن شعر وای داشت. هر چند که در این میدان کمیتش لنگ است و اشعارش چنگی به دل نمی‌زند معذک اییاتی از او برای نمونه نقل می‌شود:

ای رحمت حق سایه یزدان نظری کن ای پادشه عالم امکان نظری کن

مستم ز تو و از تو بود مستی عشاق با یک نگهی جانب مستان نظری کن
تنگ آمدم ای شاه در این گنبد گردون رحمی بنما سوی فقیران نظری کن
ذات تو بود مظهر انوار الهی روی تو بود شمع شبستان نظری کن

بده ساقی مرا جامی که مستم تا ابد دارد
بزن مطرب نوای نو که غم از قلب بزداید
بریزم می، بده پی پی مترس از محتسب ساقی

که این سرهای پر از عشق قانون بر نمی دارد
ناگفته نماند که علاوه بر «بینش» عموی کلنل که شاعر بود. پدرش نیز طبع شعر داشت و
«مظهر» تخلص می کرد از غزلیاتش در کتاب «قیام کلنل» آمده است.

شرح حال مستندی هم به قلم حسینعلی سلطانزاده پسیان تحت عنوان «نگاهی دیگر به
زندگی کلنل محمد تقی خان» نگارش یافته و در مجله آینده، سال هفتم شماره مهر ماه ۶۰
منتشر شده است. در پایان مقاله این غزل پراحساس نویسنده شاعر آمده:

عمری گذشت و درد تو در جان ما هنوز وین درد را نکرده طیبی دوا هنوز
گفتم گذشت عمر فراموشی آورد دردا که تازه می شود این ماجرا هنوز
روزم چو شام تیره و شامم چو روز تلخ یکسان بود به هجر تو صبح و مسا هنوز
رنج و عناست مونس شبهای تار ما محنت فزاست نکهت باد صبا هنوز
با آنکه بیوفایی دوران مسلم است خون می چکد ز دیده اهل وفا هنوز
ما را به مرگ وعده دیدار با تو بود وان را نخواسته است تو گوئی خدا هنوز

(شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۴۳-۴۶)

پناهی تبریزی (رک: ذهنی تبریزی)

پهلوان تبریزی

میرزا علی بیلدار تبریزی در سده ۱۰ ق. می زیست، سام میرزا می نویسد که در کار خود
پهلوان است و نقشها و صوتها را طوری می خواند و با وجودی که عامی است گاهی شعر

می‌گوید از اوست:

تا گشت مرا دل ز غم یار پریشان جمعیت خاطر شده بسیار پریشان
جانا نشوی همدم اغیار که آخر گل می‌شود از همد می‌خار پریشان

(تحفه سامی، ص ۳۶۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۶-۷۷)

تأثیر تبریزی

میرزا محسن متخلص به تأثیر از سخنوران معروف سده ۱۱ هـ. ق. و از نوادگان ابوالخان زرگر تبریزی است و از جانب مادر سلسله نسبش به محمد حسین چلبی تبریزی منتهی می‌شود.

ابا و اجداد وی در زمان شاه عباس کبیر از تبریز به اصفهان رفتند و تأثیر به سال ۱۰۶۰ در اصفهان تولد یافت. از سلاطین صفوی زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را درک کرد و قصاید و قطعات زیادی در حق آنها و سایر رجال این دوره سرود. از تذکره نویسان معاصرش نصرآبادی روزگار جوانی او را چنین توصیف می‌کند:

میرزا محسن جوانی است در کمال دلچسپی و خوش قماش، ظاهر و باطن غبار جواهر قدسیه است که از والای آسمان بر سر اهل زمین بیخته‌اند یا پیکری است که به قالب آرزوی من ریخته‌اند. تحریر جلدی از دفاتر ارباب التحاویل با ایشان است، تحویلداران را به همه جهت طالع مدد نموده چرا که آن جناب در کمال مروت و سلامت نفس‌اند و ترتیب نظم طبعش شوخی دارد چنان که در اولین فکر معانی به ظهور می‌رساند.

و شیخ محمد علی حزین که آفتاب «تائیر» را بر لب بام مشاهده کرده در تذکرة المعاصرین می‌نویسد که وی صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده بود نواب وحیدالزمان^۱ در مقام تربیتش برآمد و دفتر آوارچه عراق را بدو مفوض داشت و بعد از آن به وزارت دارالعباد یزد در رسید. از علم سیاق و انتظام مهام دیوانی و حسن معاشرت با انام بی‌قرینه و با این خاکسار صدیق دیرینه بود و در اواخر مدتی دست از مهمات دنیا باز داشته با عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بود تا به جوار ملک علام رحلت نمود، از

۱ - میرزا محمد طاهر قزوینی متخلص به «وحید» از وزرای شاه سلیمان صفوی بود.

هر نوع شعر بسیار گفتی، فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ و معنی بیشتر از بعضی یاران آشنا بود.

وی در موقع مأموریت خود در یزد به عمران و آبادی پرداخته و حتی قناتی به نام (تاثیرآباد) احداث کرده است چنان که گوید:

بی شبهه و شک نبود آبی در یزد	از جانب شرق آن برای صلحا
تا مشرب آن گلشن و کهنای باشد	بیرون کردم قناتی از لطف خدا
(تاثیرآباد) شد به نام آن چشمه	و آن نام شد از معجزه تایخ بنا

(۱۱۱۹)

ولی به سال ۱۱۲۰ در اثر سعایت مخالفین از منصب خود معزول گشته است چنان که گوید:

چون خلاص از عمل یزد شدم	گشتم آسوده فتادم به بهشت
پی تاریخ یکی زاهل سخن	قلم آورد و (تخلص) بنوشت

(۱۱۲۰)

و در اواخر مثنوی جهان نما به خدمت ۵۳ ساله خود چنین اشاره می کند:

خدمت پنجاه و دو سه ساله ام	ساخته سرگشته چو جواله ام
مرحمت خسرو عرش آستان	داد به سرکار عراقم مکان
گر چه ز من راست قلمتر نبود	هم چو منی در همه دفتر نبود
با حسبم بود مقارن نسب	عزل شدم بی گنه و بی سبب

«تاثیر» در اواخر ایام «صایب» قدم به عرصه سخنوری گذارده و در غزلهای خود ضمن مفاخره، به استادی صایب چنین اشاره می کند:

حاذق نبض سخن در همه عالم نیست به جز از صایب و تاثیر که از تبریزاند

صایب شیرین سخن در شعر مستثنی بود ورنه تاثیر از که در ایجاد معنی کمتر است؟
«تاثیر» دیوان صایب را تتبع کرده و از او تأثر یافته است چنان که گوید:

جواب آن غزل صایب است این تاثیر که هم چو نامه سر بسته است هر سخنش
در بعضی از غزلیات به نام خود «محسن» تخلص می کند:

چند به بستر افکنی «محسن» مستمند را هیچ حذر نمی‌کنی از دم واپسین او تاریخ در گذشت او را مؤلف ریحانة الادب ۱۱۲۹ هجری قمری ضبط کرده و مؤلف «صحف ابراهیم» چند سال قبل از استیلای افغان بر اصفهان و شهادت سلطان حسین صفوی نوشته است. ولی از ماده تاریخی که شاعر معاصرش میرزا داود اصفهانی متخلص به «عشق» گفته: (آه از تاثیر آه) محقق می‌شود که وی به سال ۱۱۳۱ ق. وفات یافته است.

کلیات وی مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات و هفت مثنوی است. زبده قصایدش در نعت و منقبت ائمه اطهار (ع) است. غزلهایش دلچسب و شیرین و پر از مضامین و اصطلاحات تازه است. دیوانش بدین بیت شروع می‌شود:

ای در کف مهر تو سر رشته عنوانها دارند سرافرازی از نام تو دیوانها
سراج الدین علی خان آرزو که یکی از بزرگان معاصر او و صاحب تألیفات است در چراغ هدایت که مشتمل بر اصطلاحات و تعبیرات شعری متاخر است بیشتر به اشعار او متمسک شده و دلایل و مستشهادات تعبیرات و مصطلحات دوره صفویه را از ابیات وی آورده است. اسامی مثنویات «تاثیر» بدین ترتیب است:

۱- مثنوی منهاج المعراج در بحر مقارب است منحصر به لیلۀ معراج حضرت رسول اکرم (ص).

۲- مثنوی میمنت در بحر مقارب است.

۳- مثنوی دعوت العاشقین در بحر خسرو و شیرین است.

۴- مثنوی گلزار سعادت در بحر خسرو شیرین است. در تعریف باغها و عمارت‌های سعادت آباد اصفهان.

۵- مثنوی ثمره الحجاب در بحر هفت پیکر است.

۶- مثنوی جهان‌نما در بحر مخزن الاسرار است در وصف عمارت و باغ فرح آباد اصفهان.

۷- مثنوی حسن اتفاق در بحر لیلی و مجنون است. در این مثنوی «تفت» را توصیف کرده و گفته است:

در یزد شها ز عین رافت	کردی چو وزارت من عنایت
چون گشت ز حسن اتفاقم	تفت آینه دار اشتیاقم
ز آنروست که با کمال نسبت	از حسن بیان کلک فطرت

این نادره مثنوی که طاق است
موسوم به حسن اتفاق است
بعضی از غزلیات و قطعاتش متضمن وقایع و تواریخی است که در دوره حیات او واقع شده از آن جمله غزلی است به زبان ترکی مذیل به تایخ ورود سلطان اکبر پسر او رنگ زیب که در سال ۱۰۷۸ از پدر خود رنجیده به سلطان سلیمان پناه آورد و در سال ۱۰۸۵ در مشهد فوت کرد و در آن جا دفن شد.

و قصیده‌یی است در مدح شاه سلیمان و ورود عبدالعزیزخان اوزبک به دربار شاه (سلیمان صفوی) ۱۰۹۴.^۱

و قطعه مفصلی است در فوت علامه عصر، آقا حسین خوانساری (۱۰۹۸).

و قطعه‌یی است در فوت میزا علاءالدین محمد گلستانه (۱۱۰۰).

و قطعه‌یی است در وفات شیخ علی خان زنگنه وزیر (۱۱۰۱).

و قطعه‌یی است در فوت شاه سلیمان (۱۱۰۵).

و قطعه‌یی است در وزارت محمد مؤمن خان بیگدلی (۱۱۱۰).

و قطعه‌یی است در وفات آقا محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱).

و قطعه‌یی است در فوت محمد بن حسن مشهور به آقارضی متخلص به مسرور قزوینی (۱۱۱۳).^۲

و قطعه‌یی است در شورش یزد (۱۱۱۶).

و قطعه‌یی است در حریق آینه خانه چهل ستون (۱۱۱۸).

و این قطعه در وفات میر نجات، ناظم منظومه گل گشتی و مدیر کتابخانه سلطان حسین

هم از اوست:

نمکِ خوان شعر «میر نجات» که نکویش جمله را حالی ست

از جهان رفت و بهر تاریخش همه گفتند (جای او خالی ست)

(۱۱۲۲)

و قطعه‌یی هم در کشته شدن خسرو خان سپهسالار قندهار گفته است (۱۱۲۴).

نسخ خطی دیوان وی به نشانه‌های زیر در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه سلطان‌القرایی (کلیات اوست پیرامون بیست هزار بیت).

۱- (این تاریخ را تربیت به اشتباه ۱۹۰۷ قید کرده است).

۲- (این تاریخ در دانشمندان آذربایجان ۱۱۱۴ و در موادالتواریخ ۱۱۱۲ قید شده است).

کتابخانه مجلس (به شماره ۸۵۳۶ مورخ سده ۱۱-۱۲، ش ۹۵۷ شکسته نستعلیق روزگار شاعر مورخ ۱۱۲۴-۱۱۲۹).

کتابخانه سپهسالار (سابق) (به شماره ۲۸۳ نستعلیق روزگار سراینده، ظاهراً تصحیح شده خود او).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۳۶۲۸/۱ شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲).

کتابخانه صدرالدین محلاتی در شیراز (مورخ سده ۱۳).

کتابخانه پروفیسور شیرانی در لاهور (به شماره ۴۲۱۸/۱۱۶۵/۲ تاریخ یاد نشده).

مؤلف صحف ابراهیم می نویسد: کلیاتش با مثنویات قریب ده هزار بیت و در اشعار او مضامین تازه به آیین متاخرین و محاورات و اصطلاحات جدید بسیار است.

نمونه‌یی از اشعار عاشقانه و عارفانه اوست:

بر کوی رحمت از گنه افتاده راه‌ما سنگ نشان ما شده کوه گناه‌ما

ما به امید تفضل زندگانی می‌کنیم آه اگر افتد به دیوان عدالت کارما

مرا از فطرت خورشید تابان این پسند آمد که با یک چشم می‌بیند بزرگ و خرد دنیا را

از چشم غیر دور که امشب به کام دل با دیده ز آستان تو رُفتم غبار را

نه به سر شوق نگاری نه حضوری تاثیر عشق کفری شده از دست مسلمانی‌ما

همت سرشارم از دنیا کند پهلوی تهی چشم تا بر دست خود باشد حباب آسامرا

ما چون کتاب بیهده گویا نمی‌شویم تا همدمی به ما نرسد و نمی‌شویم

گر چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته‌ام در ریاض آفرینش رسته گلدسته‌ام

بس که بر من دور از او هر لحظه سالی بگذرد

محنت امروز من باشد غم دیرینه‌ام

رنگ زرد و اشک گلگون، صورت حال من است

نامه خود می‌توانم شد اگر می‌خوانیم

معنی دزدیده‌ام «تاثیر» در دیوان دهر جا به دنیا دارم اما ز اهل دنیا نیستم

«تاثیر» دل خسته به این نازفروشان بی‌منفعت بوسه مسلم نفروشم

از حیا هر لحظه رخسارش به رنگی می‌شود

از تماشای گلی سیر گلستان می‌کنم

ناز پروردی که «تاثیر» از وجودم عار داشت همره نعشم روان شد کامرانی را ببین

آسودگی نگردد از راه سعی حاصل تا خواب خود نیاید نتوان به خواب رفتن

چندان که روزگار گره زد به کار من گردید باز دانه دام شکار من

خاکم به باد رفت و ندارم شکایتی شاید به کوی یار نشیند غبار من

آسودگی کجاست ندانم مکان تو عنقا مگر خبر دهد از آشیان تو

گر با عذار لاله‌گون مستان به گلشن بگذری

روی تو می‌گوید به گل یا جای من یا جای تو

در روز سیه یار بود یار موافق یک چشم ندیده‌ست کسی سرمه کشیده

از اشعار ترکی تاثیر:

منیم تک هئچ کیمین احوالی درهم اولماسین یارب
غریب و بی کس و بی یار و همدم اولماسین یارب
وطن خلدوندان ایراق، ایری دوشموش حور و رضواندان
گر «آدم» نسلی دیر، محتاج آدم اولماسین یارب
اولوب قان زار کؤنلوم قطره - قطره دامدی گؤزلردن
بو عالم کیمسه ده اشک دمادم اولماسین یارب
دولو مینای می تک اولموشام احباب آلیندن رد
قرین آه و افغان، چشم پریم اولماسین یارب
ازلدن بیعت ائتمیش لاله تک دردیله، درمانیم
جگر داغینه کونلون قانی مرهم اولماسین یارب
مگر تغیر اول «تائیر» حقدن بخت و اقبالین
خط نقش جبینین خط خاتم اولماسین یارب
دیوان «تائیر» به سال ۱۳۷۳ به اهتمام دکتر امین پاشا اجلالی به توسط انتشارات مرکز
نشر دانشگاهی به چاپ رسیده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۹-۱۲۰. تذکره المعاصرین حنین، ص ۷۲-۷۴. آنشکده آذر، ص ۱۷۵. صف ابراهیم
(نسخه عکسی) - ریاض الجنة (خطی)، ص ۸۰۸. شمع انجمن، ص ۹۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۸۲-۷۷.
ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۹۷. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱، ش ۱، ص ۴۷-۵۲. فهرست نسخه ها، ج ۳، ص
۱۸۵۰. فرهنگ سخنوران، ص ۱۰۸؛ ص ۵۱۸ «محسن»)

تایب تبریزی

شیخ اسماعیل ملقب به ناصرالاسلام پسر حاج حسین ایهامی تبریزی معروف به
(مسئله گو) در عهد سلطان احمد قاجار می زیست و بسال ۱۳۲۹ هجری قمری زنده و
مجاورت ارض اقدس رضوی را عهده دار بود. دیوانش بسال ۱۳۶۵ هجری قمری در تبریز
چاپ شده و شامل عناوین زیر است:

۱- هدهد سلیمان.

۲- مقناطیس القلوب.

۳- آذر دل افروز و اخگر جگر سوز.

۴- کسروی نامه.

هدهد سلیمان چنین شروع می شود:

این قناری اصغر، بلبل خوش الحانست
آصف سخن پرور اسم اعظمش از بر
ترجیع بند:

ای به کاخ تو آشیانه ما
سوختم ای مسیح دم نفسی
از رباعیات:

یارب بسوی بنده درویش نگر
من آینه صیقلی دست توام
پرورده خویش را از این بیش نگر
در من منگر به صورت خویش نگر

یارب نظری به سن هفتادم کن
یک سر خط بندگیم امضا بنما
رحمی به دو صد فغان و فریادم کن
از خواجگی دو کون آزادم کن
وی عقاید الاسلام مقدس اردبیلی را از ترکی به فارسی برگردانیده و در تاریخ آن گفته است:

ای دوستان این، طرفه عقاید
اصل مؤلف بر این رساله
اما مترجم بر نظم و نثرش
یعنی «سماعیل تایب تخلص»
اسلامیان را محکم گواه است
گر چه محقق رضوان پناه ست
مخفی نماند کاین رو سیاه است
آنکه سراپا غرق گناهست
(اغفرالها) خوش تکیه گاهست
در شهر شوال بر تاریخ سال

(۱۳۱۹)

تسکین تبریزی

میرزا فتح‌علی بیگ تبریزی برادر داراب بیگ (جویا) و میرزا کامران (گویا) است. در عین جوانی به عهد عالمگیر شاه (۱۰۶۸-۱۱۱۹) وفات یافت از اوست:
به کیش حق پرستان کفر از پندار می‌باشد رگ گردن میان اهل دل ز نار می‌باشد

شبی که عارض او را به خواب می‌بینم ستاره می‌شمرم آفتاب می‌بینم^۱
(روز روشن، ص ۱۳۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۸۷ الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۰)

توپچی هریسی

محمدعلی سلطان از سخنوران آغاز سده چهاردهم (ه.ق.) هریس خانمروود است به ترکی آذربایجانی و فارسی شعر می‌گفت.
نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۵۶، شکسته نستعلیق خود سراینده به تاریخهایی از ۱۳۱۵، دارای غزل، مخمس، همراه «دیوان مطلع»، در ۹۸ برگ، ۱۵ سطری هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:
ساقیا باده بده این دل من محزون است
اشک جاری کنم از دیده مگر جیحون است
در جهان هر چه طلب کردم و نیافتمش
آن قدر دانمش از طالع نامیمون است
تکسیه بر دولت و بر جاه نبایست زدن
که لجام همه در دست همین گردون است

۱ - صبا در روز روشن این ترجمه را به نام «تسلیم کشمیری» آورده است.

هست زاهد پی طامات ریایی شب و روز
این همه زهد و ریا کرده خودش مغبون است
رسم بوده‌ست که مجنون پی لیلی می‌رفت
این زمان لیلی بیچاره پی مجنون است
آرزو دارد از آن مرقد شش گوشه تو
«توبچی» ماح از این مسأله دل پر خون است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸۸۷-الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹-فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۶۰)

توسنی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۱۰ و اوایل سده ۱۱ ق. بوده و در عهد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) به هندوستان رفته است در گل دسته‌بندی و جامه چینی و خلال سازی و مضمون تراشی دستی داشته است از اوست:

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیز تنگتر گیرد ز مجنون در بغل صحرا مرا^۱

هیچ معشوقی وفا با عاشق شیدا نکرد گل به صد ناخن، گره از کار بلبل واکر
این دو رباعی نیز از اوست:

یا رب تا کی بهار و دی خواهد بود؟ سال و مه و هفته پی به پی خواهد بود؟
تا کی کافر به عیش و مؤمن به عذاب؟ این روز قیامت تو، کی خواهد بود؟
و این رباعی را در وقت سكرات گفته:

پیمانه چو پرشد، به ضروری رفتیم زین وادی محنت به صبوری رفتیم
عمری گذراندم چو روشن خردان صد حیف که عاقبت به کوری رفتیم

نیم ز پرسش محشر به هیچ باب خجل که خود حساب نمی‌گردد از حساب خجل
بلاست دست تهی دیدن هوا خواهان عجب که بحر نمی‌گردد از حباب خجل

(روز روشن، ص ۱۳۶-دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸-الذریعه، ج ۹، ص ۱۸۰-کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۴۷)

۱- در «روز روشن» این بیت به قوسی تبریزی نسبت داده شده است.

ثابت تبریزی

از سخنوران سده ۱۱ هجری قمری و از معاصران و پیروان صایب تبریزی بود روزی صایب غزلی گفت به مطلع:

طلوع صبح به تیغ کشیده می ماند شفق به بسمل در خون طپیده می ماند
ثابت بیدرنگ این مطلع را گفت:

دو ابرویش به دو تیغ کشیده می ماند دو نرگش به غزال رمیده می ماند
نیز از اوست:

گل به تاراج خزان رفت و گلستان شد خراب

دیگر ای بلبل بگو در انتظار چیستی

(روز روشن، ص ۱۳۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸-۸۹. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱)

ثابت تبریزی

حاج محمدعلی متخلص به «ثابت» از شاعران اوایل سده چهاردهم ق. است با صنعت صحافی و جلد سازی امرار معاش می نمود و به سال ۱۳۱۳ ق. در شصت سالگی در تبریز فوت کرد اشعارش به ترکی آذربایجانی و فارسی است.

از اوست:

یغوبسان با شیوه بو خط و خال و زلف و مژگانی

یئنه پیغمبر خویان بونه اجماع امت دیر

(دانشمندان آذربایجان، ص ۸۹- ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱- الذریعه، ج ۹، ص ۱۸۲)

ثقة الاسلام تبریزی

ثقة الاسلام میرزا علی آقا پسر حاج میرزا موسی آقا ثقة الاسلام و او پسر میرزا محمد جعفر صدر و او پسر میرزا محمد شفیع و او پسر میرزا یوسف و او پسر میرزا محمد علی است. میرزا محمد شفیع (جد چهارم ثقة الاسلام) معاصر نادر شاه بود و طبق فرمان این پادشاه در جمادی الاولی سال ۱۱۵۳ هـ ق. به منصب مستوفیگری دارالسلطنه تبریز گماشته شد. جد ثقة الاسلام از مجتهدان زمان خود و صاحب کشف و کرامات بود در مقدمه کتاب زندگی نامه ثقة الاسلام مسطور است که:

«اصل این خانواده از خراسان است که در ۲۵۰ سال قبل به تبریز آمدند و در این جا توطن جستند. تحصیلات ثقة الاسلام از لحاظ علوم معقول و منقول در ایران و عتبات عالیات انجام گرفت. تا آن حد که به درجه رفیع و مقام منیع اجتهاد نایل آمد.

به قول حکیم بارع و علامه جامع آقای سید محمد کاظم عصار ادام الله عمره الشریف (دوست و هم مجلس آن مرحوم) وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام در تاریخ و جغرافیا و نجوم و ادب و علم الرجال و کتاب شناسی نیز تسلط داشت و ... به زبان پارسی و عربی و ترکی و فرانسه مسلط بود. شعر نیکو می سرود و خط را خوش می نوشت و در ترسل و انشاء به روش قایم مقام فراهانی و امیر نظام گروسی، نثری شیرین و سبکی نمکین و اسلوبی ملمع و مرصع داشت.

در سیاست و اجتماع، با آگاهی و وقوفی کامل و شامل، خطیبی فصیح و بلیغ و ناطقی نافذ الکلام و طلیق اللسان بود...

ثقة الاسلام در هفتم رجب سال ۱۲۷۷ قمری به دنیا آمد و در ۱۰ محرم ۱۳۳۰ قمری در ۵۳ سالگی در شهر تبریز شربت شهادت نوشید».

او را با چند تن دیگر در تبریز محل سرباز خانه دولتی (که امروز کتابخانه تربیت و دانشسرای راهنمایی در آن محل تأسیس یافته) بردارش کردند. بعد از شهادت او مراثی و ماده تاریخی سروه اند که به نقل نمونه هایی اکتفا می شود.

اسدالله ضمیری که از ملازمان او بود در تاریخ وفاتش چنین گفت:

به شمس سال شد (آلوده در غم)	(قتیل روز عاشورا) محرم
۱۲۹۰	۱۳۳۰
ادیب الممالک فراهانی گفت:	
جهان فضل و دانش، کرسی داد	علی فرزند موسی عالم راد
به دارالخلد شد از دار بیداد	گرامی فحل و دانشمند استاد
علی بردار شد مانند میثم	فلک گفتا که در ماه محرم

تألیفات او:

۱- «رساله لالان». رساله کوچکی است به قطع جیبی که در ربیع الاول سال ۱۳۲۶ هـ ق. تألیف و در استانبول چاپ شده است و با این رباعی شروع می شود:

آنی که زبان بی زبانان دانی احوال دل شکسته حالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی و دم نزنم زبان لالان دانی

۲- «مجموعه تلگرافات».

۳- «ترجمه بثلث الشکوی» اصل آن، تألیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی است و شادروان ثقة الاسلام با اشاره امیر نظام گروسی آن را به فارسی برگردانیده است. نمونه‌یی از ترجمه اوست:

«اما بعد چنانکه ایزد تعالی را به اقتضاء حکمت و نظر مرحمت بر برخی از بندگان عطایایی است بلند و مواهبی ارجمند که مانند شاهدان شیرین شمایل عنبرین حمایل، با قدی معتدل و خدی چون گل و مویی مفتول، و نرگسی مکحول و کفی مخضب و آستینی مطیب صبح امید را روشن کند و خاک تیره را گلشن نماید، دیده را نور دهد و سینه را سرور بخشد ...»

این ترجمه به سال ۱۳۱۸ هـ ق. در تبریز به طبع رسیده است.

۴- «ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سید الشهداء» که در شعبان ۱۳۲۹ ق. در ۱۰۸ صفحه تألیف و در رمضان ۱۳۲۹ به چاپ آن آغاز شد ولی حوادث اجازه نداد که بیش از ۱۶ صفحه آن چاپ شود و بقیه آن ۲۳ سال بعد یعنی به سال ۱۳۵۲ ق. به طبع رسید. مؤلف در پایان کتاب به اختلال حال و آشفتگی محیط چنین اشاره می کند:

«این است خلاصه تحقیقات عاجزانه و محصول تتبعات ناقصه ناچیزانه که با اختلال حال و توزع بال و انقلاب دهر و محاصره شهر به رشته تحریر کشیده شد». ناگفته نماند که این رساله آخرین تألیف آن شادروان است.

۵- «تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته» این کتاب شامل دو قسمت است. اول رساله‌یی است که به موجب خواهش حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی پیشکار آذربایجان درباره «بقعه سید حمزه و بقعه عین علی و زین علی و مقام صاحب‌الامر تبریز» در شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق. نوشته شده، دوم بحثی است درباره زلزله‌هایی که باعث ویرانی تبریز گشته، و فایدتی در بنای باغ شمال و علت تسمیه آن. این کتاب به سال ۱۳۳۲ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.

۶- «مرآة الکتب» یا «اسماء الکتب» در ۷ جلد در بیان تراجم و آثار و تألیفات علمای شیعه. مؤلف از ۱۳۱۱ هـ.ق. تا آخر عمرش در صدد تألیف و تکمیل آن بوده و جزو شاهکار آثار شهید سعید به شمار می‌رود و تاکنون چاپ نشده است.

۷- «مراسلات و منشآت» نامه‌های اوست که در گنجینه آزادخواهان و علاقه‌مندان آن شادروان نگهداری می‌شود و تعداد آنها در «زندگی نامه» ص ۶۳، به ۵۰۰ عدد تخمین زده شده است.

۸- «کتاب تسهیل زیج هندی» یا «تسهیل زیج محمد شاه هندی» در ۳۸۰ صفحه، نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس هست و چنین شروع می‌شود:

«پس از ستایش یزدان پاک فرازنده آسمان و گسترنده خاک و درود نامعدود درخشنده مهر سپهر لولاک و تابنده بدر برج انا ارسلناک و عترت اطهار و اوصیای تا جدارش که افلاک را خورشید تابناک و خورشید امامت را افلاک کند. چنین گوید محرر این مقاله و مسود این عجاله که این قاصر را بعد از حصول ربط قلیل به علم نجوم، شوق تکمیل آن مقتضی شد که بعضی مقدمات زیج الغ بیگی را نزد استاد مدق فرزانه و فاضل محقق یگانه میرزا عبدالعلی خلف‌الصدق مولی احمد تبریزی گاوگانی تحصیل نموده نوبت به استخراج تقویم رسید ...».

۹- رساله «اگر ملت» و «اگر ما آذربایجانیان». آقای فتحی در زندگی نامه آن شهید به اعتبار یادداشت آقای میرزا عبدالله ثقة‌الاسلامی از این دو رساله نام برده که ظاهراً هر دو گم شده است.

- ۱۰- «سیاست اسلامی».
- ۱۱- «تاریخ سید حمزه و طاق شاه علی».
- ۱۲- «واگون ملت به کجا می رود» نام این کتاب بعد به (بالون ملت) تغییر یافته است.
- ۱۳- «ظلم و الدبه ولد» رساله کوچکی است که از عربی به فارسی ترجمه شده است.
- ۱۴- «رساله سیاست».
- ۱۵- مشروطه یا مشروعه (منسوب به اوست).
- ۱۶- «حواشی و شروح».
- ۱۷- «علم رجال».
- ۱۸- «جنگ خصوصی».
- ۱۹- «کتاب مجمل حوادث یومیة مشروطه» که ظاهراً قسمتی از آن در شب شام غریبان شهید سوزانده شده است و قسمتی باقی است.

اشعار او:

این شهید فقید علاوه بر آن که نویسنده و محقق توانا بود در نظم نیز دست داشت و گاه گاهی به اقتضای حال، شعر هم می سرود. در تاریخ وفات حجة الاسلام نیز این قطعه را گفت:

حجة الاسلام آن شمع هدایت کزثری
تا ثریا جمله را مستغرق انوار داشت
بحر انواع فضایل مرکز علم و عمل
که فنون و فضل را هم چون خط پرگار داشت
چشم پوشید از جهان و راه عقبی برگرفت
ز آنکه جا، جنات تجری تحتها الانهار داشت
بهر تاریخش سروش غیب از الهام حق
گفت الواح سماوی اسم (الغفار) داشت

۱۳۱۲

از رباعیها و اشعار اوست:

در هجر تو ای نگار دل خون گرید چون ابر بهار و رود جیحون گرید
یک شب که به روی چون گلت چشم گشود ز آن پس همه روز اشک گلگون گرید

پرتاب پریده را به دست آوردن شگر ز عصاره کبست آوردن
در خانه مور، پیل مست آوردن بتوان، توان تو را به دست آوردن

شب هجر تو نشانی ز قیامت دارد یا به پنهان خبری ز آن قد و قامت دارد
ره به سر منزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم از ستم سنگ ملامت دارد

ای شب وصل در صبح به من باز مکن این همه جور به جانم ز نو آغاز مکن
آفتاب رخ جانان ز گریبان سر زد حاجتی نیست به خورشید تو رو باز مکن
طایر دولتم امشب به سرم سایه فکند مرغ جان یک دمه بنشین و تو پرواز مکن
وی غزلهایی به ترکی آذربایجانی نیز دارد که در «زندگی نامه» نقل شده است.

از آن جمله است این غزل ترکی که نشانه تأثر گوینده از جدا شدن قسمتی از خاک آذربایجان: (هفده شهر قفقاز)، و انضمام آن بر خاک روسیه تزاری است.

خیالون یاخشی مونسدور منه شام و سحر سن سیز
که سندن ئوزگه یوخ قلییمده بیر فکر دگر سن سیز
ئوزون گوردون صلاح کاری مندن ال چکیب گشتدون
مگر سندن قالان غم، بیرده مندن ال چکر سن سیز
وطندن آیری دوشدون، آیری دوشدی روح جسمینن
گوزومنن اشکله باهم آخار خون جگر سن سیز
چیخیب ظاهرده الدن دامنون، لیکن یقینیمدور

موافق اولماسین بو ظلمله حکم قدر سن سیز
گلر سن قورخورام بیر گون، منی گورمک محال اولسون
گنڭدهر شاید فراقوندا بو آز نور بصر سن سیز
مرحوم ثقة الاسلام به شیوه «الفیه نیر» ۴۵۴ بیت اشعار طنز آمیزی دارد که در حق

عمادالاسلام رئیس السادات تبریزی گفته است دو بیت از آن برای نمونه نقل می شود:

و من عجیب قصة الجلیس واقعة الحمام للرئیس
قال رئیس سادات الکرام عزمت فی يوم الی الحمام

در اسفند ماه ۱۳۵۲ شمسی کتابی به نام «زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی» به اهتمام آقای نصرت الله فتحی متخلص به آتشباک تألیف و به وسیله بنیاد نیکوکاری نوریانی به چاپ رسید.

مؤلف با تدوین و تألیف این کتاب، دین ملی خود و هموطنان را نسبت به این شهید آزاده و فقید سعید ادا کرده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۱-۹۲- بحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷- کتاب زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی- فرهنگ سخنوران)

جانبی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. سام میرزا او را گلکار معرفی کرده و مؤلف خلاصه الاشعار می نویسد که از شعرای تبریز و در میان اقران به حلیه فصاحت و بلاغت مزین و محلی است این بیت در هر دو تذکره به نام وی نوشته شده است:

شمع را روشن من امشب ز آتش دل کرده ام تا به بزم آن پری یک لحظه منزل کرده ام
در کتاب دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۰ مسطور است که مولانا صایب گویا در سنه (۱۰۵۰) در تبریز تشریف داشته اند زیرا که سیاح معروف عثمانی: «اولیا چلبی» در آن تاریخ که به سمت مأموریت مخصوصه به ایران و تبریز آمده در سیاحت نامه خود چنین نوشته است: هفتاد و هشت نفر از شعرای فصیح اللسان و بدیع البیان و صاحب دیوان در تبریز وجود دارند. یاوری، صایبی، ادهمی، چاکری، جانبی، راضی، واحدی از جمله آنان محسوب می گردند.

جای تردید است که «جانبی» که شرح حالش را سام میرزا در تحفه سامی (مؤلفه ۹۵۷) آورده تا سال ۱۰۵۰ زنده بوده باشد. مسلماً آن که اولیا چلبی از او یاد کرده از شاعرانی است که متأسفانه مثل یاوری، ادهمی، چاکری آثارشان هنوز به دست نیامده است.

(تحفه سامی، ص ۲۵۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۲- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰)

جاوید دهخوارقانی

درویش جاوید در اصل از دهخوارقان تبریز و معاصر هادی سیستانی مؤلف «خیرالبیان» تألیف در سالهای ۱۰۱۷-۱۰۱۹ است.

(فرهنگ سخنوران)

جرعه تبریزی

میرزا شمس‌الدین ابوالفتح متخلص به «جرعه» از سخنوران و خوشنویسان سده سیزدهم هجری قمری تبریز است. به سال ۱۲۷۳ ق. در حال حیات بوده و دیوان قآنی در آن تاریخ به خط او به چاپ رسیده است.

دیوانش مشتمل بر قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مسمط پیرامون پنج هزار بیت می‌باشد و نسخی از آن به نشانه‌های زیر در کتابخانه‌ها موجود است:

کتابخانه عبدالحسین بیات: نستعلیق تحریری خود سراینده، زرین، در حدود ۵۰۰۰ بیت
۲۶۹ برگ ۱۰ سطری (نسخه‌ها، ج ۶، ص ۱۰۲).

کتابخانه مجلس به شماره ۹۶۱: شکسته نستعلیق سده ۱۴، غزل‌های اوست از الف تا بخشی از تاء، در حدود ۷۲۰ بیت، ۲۶ برگ ۱۴ سطری
(فهرست مجلس، ج ۳، ص ۲۴۷).

کتابخانه مجلس به شماره ۸۸۴۳ (فهرست نشده است).

آغاز دیوان:

بام و در رقصان شد از میلاد شاه تا جدار رقص رقصان ترک من برخیز و جام می‌بیار
انجام:

تو شاد باش و دشمن تو از نهیب تو بادا تنش چو نال و رخانش چو زعفران
مدوحین شاعر عبارتند از: ناصرالدین شاه، اتابک اعظم (میرزا علی اصغر خان)،
قوام‌الدوله، اعتضادالدوله، نصرت‌الدوله فیروز، اقصی‌القضاة سید عبدالرحیم آقا،
شمس‌الامرا ابوالفضل میرزای قاجار، بهمن میرزا، قائم مقام، میرزا نصرالله توقیع نگار، ساعد

الملک احمد، شیخ الاسلام ابوالقاسم، ملک حمزه میرزا حشمت الدوله، میرزا احسن خان وزیر نظام، حجة الاسلام ابوالقاسم، حجة الاسلام باقر، داراب میرزا، انوشیروان میرزا، سیداحمدخان، مصطفی قلی میرزا معزالدوله، بیگلریگی.

جرعه مثنوی خسرو شیرین نیز گفته که ناتمام آن به ۱۵۰۰ بیت بالغ و به این بیتها شروع شده است:

خداوندا عنایت کن زبانی	که پردازد به معنی داستانی
زبانی عنصرش از عشق و مستی	ز هر وصفی به ذوقش چیره دستی
نهان یک چرخ مهراندر سرشتش	نهالی چهره رویان بهشتش
ز آزادی به جان او را جدایی	به دلهای اسیرش آشنایی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۳-۹۴. فهرست کتابخانه مجلس، ص ۲۴۸-۲۴۷. فهرست نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۲۷۱)

جرمی تبریزی

آقا محمد از شاعران اواخر سده ۱۳ و اوایل سده چهاردهم ق. تبریز و از معاصران حاجی سید عظیم شروانی (متوفی ۱۳۰۸ ق.) است. یوسف نام باکوبی، جرمی را هجو کرده و سید شروانی با یک قطعه طولانی او را مجاب ساخته و آن قطعه در دیوان سید به سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ ق. در تبریز چاپ شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۴، ۱۸۶-الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۳)

جزمی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است در تبریز به عطاری مشغول بود. به دوستان شاعر خود ضیافت می داد و بدین وسیله خود را از بدگویی آنان نگاه می داشت، از اوست:

با وجود بی وفاییهای او سوخت جانم را جداییهای او^۱

۱ - حقبیری تبریزی گوید:

بسا وجود بی وفاییهای او

سوخت جانم ز آشناییهای او ...

باعث بیگانگیها می شود با رقیبان آشناییهای او
 ماده تاریخ ذیل را در وفات میر صنعی نیشابوری گفته است:
 میر صنعی خوان معنی را نمک آن که می تابد از وی نور عشق
 عشق بازی بود دایم طور او جای او بادا همیشه طور عشق
 سال تاریخ وفاتش از دو طور یافتم از (شوق شعر) و (شور عشق)
 (۹۷۶)(۹۷۶)

(مجمع الخواص، ص ۸۶-۸۷، الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۲)

جعفر خطاط تبریزی

مولانا کمال الدین جعفر فرزند علی تبریزی از خوشنویسان مشهور سده نهم هجری قمری و از شاعران زمان شاهرخ پسر امیر تیمور بود و بعدها در دربار بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ سمت کتابداری داشت و به استنساخ کتب همت می گماشت.

مؤلف حبیب السیر می نویسد که مولانا جعفر در تحریر انواع خط درجه کمال حاصل کرده بود. به تخصیص در نسخ و تعلیق و مولانا ظهیرالدین اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله و مولانا جلال الدین شیخ محمود که ابن مقله و صیرفی و یاقوت وقت بودند در شاگردی مولانا جعفر بدان درجه تصاعد نمودند.

مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان»، از آثار خطی جعفر تبریزی به تفصیل یاد کرده است. از جمله آثار گرانبهایش نسخه شاهنامه فردوسی است که به امر بایسنقر میرزا نوشته و تذهیب و ترصیع و تشعیر و تصویر و تجلید آن به بهترین وجهی انجام گرفته است.

اصل این نسخه در کتابخانه سلطنتی (سابق) موجود و اخیراً با زیبایی و نفاست تمام به طبع رسیده است.

در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی سفینه بسیار نفیس و مذهبی به خط مولانا اظهر تبریزی هست و حاوی مراثی و اشعاری است که پس از فوت بایسنقر میرزا (۸۳۷ ق.) از طرف یازده تن از شعرای آن زمان به منزله تسلیت نامه به حضور شاهرخ تقدیم شده است

اسامی شاعران بدین قرار است:

- ۱- کمال‌الدین جعفر تبریزی مشهور به خطاط ۲- مولانا زاهدی ۳- مولانا جلال کرمانی ۴- امیر جلال‌الدین یوسف مشهور به امیری ۵- مولانا لطفی ۶- مولانا ولی ۷- مولانا آصفی ۸- مولانا واحدی ۹- منشی ۱۰- مولانا زین‌الدین ۱۱- محمد جرده.

شاعران در اشعا خود از کجرفتاریهای روزگار با تحسر سخن گفته و به اجتماع شعرا و خطاطین در دربار بایسنقر میرزا و استنساخ کتب و ... اشاره نموده‌اند.

رثایه کمال‌الدین جعفر به علت اشتغال مضامین خوب و اصطلاحات و تعبیرات خطاطان و مذهب‌ان عیناً نقل می‌شود:

عرصه آفاق را ای چرخ ویران کرده‌ای
کعبه اقبال را با خاک یکسان کرده‌ای
ماه اوج سلطنت را در حضيض افکنده‌ای
مهر را از آتش این غم فروزان کرده‌ای
ساختی مصر خراسان را سیه چون ملک هند
خلق را نیلی به سر، برتن سیه زآن کرده‌ای
نقد جان شاه عالم در شب ای دزد اجل
برده‌ای، از ترس جان در خاک پنهان کرده‌ای
گرد زلف مشکبارش گرد غم افشاندن‌ای
من چه گویم آن چه با جمعی پریشان کرده‌ای
گر سیه چشمان بگیرند از غمش نبود عجب
زآن که بادام سیه در خاک ریزان کرده‌ای
آن محمد خلق را تا بردی از صدر جلال
چون اویسم در قرن مهجور و حیران کرده‌ای
بایسنقر خسرو ایران و توران درگذشت
سیل اشک ما ز سر بگذشت بشنو سرگذشت
شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر
شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زیر

یافتی از لطف شه هر کهنه خطی عمر نو
 بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیبان ز سر
 از مرقع ناله‌ها آید به گوش جان مرا
 صورت بی‌جان مگر گشتند از این غم باخبر
 خواندن اشعار بی‌معنی شد و صورت حرام
 پادشاه صورت و معنی ز عالم شد مگر
 قطعه یاقوت دادی قطعه یاقوت را
 صیرفی کوتا شناسد لعل و یاقوت از حجر
 گشت خط منسوخ و صورتگر به جان در مانده‌است
 چون عطا نبود دگر جدول کش از خون جگر
 داشتی صد برگ جلد نسخها از زر کنون
 ای مذهب مشکلت از زر نگرده حل دگر
 می‌نویسم جنگ و دردم می‌شود ترز آب چشم
 کرده‌ام بعد از تو شاها خط خود را خوبتر
 بر خط «جعفر» همی‌باشند زر ز آن وجه شد
 نام زر جعفری در جمله عالم مشتهر
 هر که را از در بدر نگذاشتی از عز و ناز
 ز آستانه مانده دور اکنون فتاده در به در
 شد هرات از سیل اشک مردمان رشک فرات
 ماه چون در برج آبی کرد از این منزل سفر
 نسخه‌ها رفتند در جلد سیاه از سوک و درد
 بسته بر سر جدول زر هم کبود از لاجورد
 نیست اکنون در خور ما خوان مهر و قرص ماه
 ز آن که ماخوانی نمی‌خواهیم بعد از پادشاه
 شهریارا هر که را از خاک ره برداشتی
 این زمان افکنده‌ای بر خاک و بر سر خاک راه

من که اللهم خلد در قلم آوردمی
 باز گو تا چون نویسم این زمان طاب ثراه
 تا محقق گشت بر کتاب عالم این خبر
 از زبان کلکها نامد برون جز آه و آه
 تا به توفیق اجل شد نامه عمرش سجل
 حال من چون خط پریشان گشته خط اینک گواه
 نسخ و تعلیق از غبار غم نسازد چهره پاک
 چون نخوانندش دگر هرگز به نزد پادشاه
 می نوشتم صفحه‌یی از جنگ برگشت آن ورق
 می‌کنم صد صفحه را اکنون ز دود دل سیاه
 باغ شد بی آب گویی رفت آب از جو مگر
 سروها را خواهم آبی دادن از خون جگر
 گر سیه پوشند خلق از ماتم سلطان رواست
 جمله در آب سیه غرقند، خاص اهل قلم
 چون نویسم فصل از باب غم او در کتاب
 سرخ گردد باب و فصلش زاشک چشم دمبدم
 گشته خم قد من از درد شهنشه هر گهی
 در قلم آرم الف دالی شود خم چون قدم
 گر گلی کم شد ز گلزار جهان آخر چه شد
 ور ز درج سلطنت کم شد دری زین هم چه غم
 آفتاب دولت سلطان اعظم شاهرخ
 باد بر خلق جهان تابنده از لطف و کرم
 شد علاءالدوله را در سایه این پادشاه
 شادمانی بخش چون هستند با اخوان بهم
 از برای حرمت روح شهنشاه جهان
 بیش داری حرمت شاه‌اگر از اقران کم

تا که القاب شهنشه را نویسد در کتاب

باد چون «جعفر» هزارش بنده تا یوم الحساب

این قطعه نیز از اوست:

با فلک دوش به خلوت گله‌یی می‌کردم که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست
این همه جور تو با فاضل و دانا زچه روست وین همه لطف تو بایی هنر و نادان چیست
فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر با منت بیهده این مشغله و افغان چیست
شکرکن شکر که در معرض فضلی که توراست گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست
تاریخ تولد و مرگش مشخص نیست ولی از آثار خطوط موجود وی برمی‌آید که بین
سالهای ۸۱۶ و ۸۵۶ در حال حیات بوده است.

(حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۹- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۵- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۴- نشریه دانشکده ادبیات تبریز
سال ۱۰، ص ۱۲۱-۱۳۲- احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱ ص ۱۱۴-۱۲۳)

جعفر تبریزی

حاجی جعفرخان برادر اسماعیل خان تبریزی ظاهراً از شاعران سده ۱۱ هجری قمری
بوده و این ابیات در ریاض صایب به نام او ثبت شده است:

حبذا تو سن شوخ تو که از تنندی خوی هست چون فکرت عاشق، بری از حال و محل
خوش خرامی ست که هنگام تکاپو چو رود از حضيض کره خاک سوی اوج ز حل
وقت رفتن شرری گر بجهد از کفلش آن شرر درگه رجعت شودش داغ کفل

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۵- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۴-۱۹۵)

جعفری تبریزی

میر محمد جعفر متخلص به جعفری از شاعران اواخر سده دهم ه. ق. تبریز است با
موزه دوزی امرار معاش می‌کرد، مردی نکته سنج و خوش طبع بود. در خلاصه‌الاشعار
مستور است که اشعار فرح‌انگیز و ابیات دل آویز شاعران و استادان سخن را می‌خواند و در

هیچ مجلسی از مجالس دقیقه‌یی از دقایق خوش طبعی و نکته پرداززی نامرعی نمی‌گذارد از آن جمله نوبتی میان او و میر جنونی قندهاری که مردی ژولیده مو و سیاه چرده بود و خود را به سیادت منسوب می‌داشت بر سر شعری نزاع شد این قطعه جهت او بگفت:

نخل ماتم جنونی آن که ز صدق
بر جبینش نشان مقبلی است
او به نسل علی نمی‌ماند
ظاهراً نسل قنبر علی است
نمونه‌یی از اشعار اوست:

خوشی به دشمنی «جعفری» ولی او هم بدین خوش است که هم چون تودشمنی دارد

نکرد یاد من از ناز و من بدین خود را دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد

دوش از من بی سبب در بزم رنجیدن چه بود آن عتاب آلوده هر دم سوی من دیدن چه بود
مدعا آزدن من گر نبود، با رقیب راز دل گفتن به سرگوشی و خندیدن چه بود
خواستم چون درد دل گفتن برت، عمدا به غیر خوشتن را ساختن مشغول و نشنیدن چه بود
گر تو را میلی نبود ای سرو، کآیم در پیت. آن خرامیدن به ناز و باز پس دیدن چه بود
«جعفری» در نامه‌ات گر حرف نو میدی نبود وقت خواندن نامه‌سان برخوش پیچیدن چه بود
رباعی زیر را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است:

تبریز چو کربلاست پر شیون و شین
فرقی که بود همین بود فیما بین
کآن بهر حسین در محرم بوده
وین در رمضان بهر محبان حسین
این ماده تاریخ هم از اوست:

به خاک مرگ فتاده‌ست چون غیاث پلید
تو نیز هر نفسش لعن بی‌توقف کن
برای سال وفاتش چه احتیاج به فکر
سر غیاث به دور افکن و بر او تف کن
(یاث + تف = ۹۹۱)

جعفری تبریزی

در علم استخراج و رمل بخشی داشته است و گاهی شعری نیز می‌گفته از او است:
رسوا اگر شدم به همین خوشدل‌م که تو هر جا که می‌روی خبرت می‌رسد به من
(هفت اقلیم ج ۳، ص ۲۵۱)

جلال تبریزی

خواجه جلال‌الدین محمد کججی در خوش طبعی بی‌نظیر و در املا و انشا دلپذیر بود و بعد از مرگ میرزا شاه حسین اصفهانی (۹۲۹) منصب وزارت شاه اسماعیل بدو قرا گرفت بعد از فوت آن حضرت چند روزی هم در وزارت شاه طهماسب دخل کرد اما به اغوای دیوسلطان روملو که لله و وکیل شاه طهماسب بود گرفتار شد و او را در بوریا پیچیده سوختند و این واقعه به سال ۹۳۰ ق. اتفاق افتاد چنان مشهور است که در آن دم این بیت حیرانی قمی را به وصف حال می‌خواند.
گرفتم خانه در کوی بلا، بر من گرفت آتش کسی کاو خانه در کوی بلا گیرد چنین گردد
و این مطلع از اشعار خواجه جلال‌الدین است:
الهی چابکی را صید گردان در کمند من که اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من

(تحفه سامی، ص ۹۰. تذکره شاه طهماسب، ص ۹. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۹۸-۹۷. الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۹)

جمالی تبریزی

شیخ محمد از سخنوران سده نهم هجری و از معاصران مولانا جامی است در شیراز منصب شیخ‌الاسلامی داشت و مردم به پاکدامنی او معتقد بودند و زر و مال بسیار فدای او می‌کردند و رضای او را به رضای خود مقدم می‌داشتند. او نیز هر چه داشت صرف

نیازمندان می نمود و چون اکثر کاتبان و مذهبیان و مجلدان مرید او بودند دیوان او را به خط خوب می نوشتند و به تذهیب و تجلید آن همت می گماشتند و به همین مناسبت دیوان وی مرغوب و مقبول مردمان بود. شیخ در سفر حج همراه مولانا جامی بوده^۱ و از مردم و شاعران روزگار شکایت می نموده است. که اکثر معانی و مضامین اشعار مرا می دزدند و به دیوان خود می برند. مولانا جامی پس از شنیدن این شکایت خندیده و فرموده است که چون معانی اشعار شما را دزدیده اند دیوان شما بی معنی مانده و غیر لفظ بی معنی در او چیزی نمانده است. شیخ در حین برگشت از سفر حج وفات یافت و نزدیک مقبره ابراهیم ادهم دفن شد.

نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه امیرالمؤمنین (نجف) به شماره ۱۳۵۴ تحریر زمان سراینده در ۲۲۲ برگ هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

مخوان به صومعه ای زاهد حسود مرا که نیست میل رکوع و سر سجود مرا

کعبه بی روی و ریا روی تو قبله و محراب من ابروی تو
هر دو جهان مست خیال خودند دست «جمالی» و دو گیسوی تو
از رباعیات اوست:

بر قد دلم راست، قبابی غم توست شادی به دلم باد که جای غم توست
گر هست تو را غمی برای دل ماست ور هست مرا دلی برای غم توست

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۴۰۲-۴۰۱. الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۴. فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۲۷۴)

جمالی تبریزی

نامش در تذکره خیرات حسان «خانزاده خانم» ذکر شده است. مؤلف مرآت الخیال (مؤلفه ۱۱۰۲) می نویسد: جمالی تبریزی دختر امیر یادگار است و در فهم بلندش سخن بسیار اما در حسن و جمال دلفریزش گفته اند که نقاش فطرت به رعنائی او نقشی بر صفحه

۱ - جامی به سال ۸۷۷ به سفر حج نایل گشته است (رک: «جامی» تألیف دانشمند فقید علی اصغر حکمت، ص ۸۱).

ایام نکشیده و باغبان دهرگلی به رنگینی او در حدیقه کاینات ندیده بود این مطلع از اوست:
شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه^۱

(مرآت‌الخیال، ص ۳۳۸-۳۳۹. خیرات حسان، ج ۱، ص ۱۶۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۹۹-۹۸. زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۵۱. فرهنگ سخنوران)

جوهر تبریزی

میرزا بابا پسر حاجی کاظم از دانشمندان و شاعران سده دوازدهم هجری قمری تبریز و از معاصران فانی زنوزی صاحب ریاض‌الجنة و از شاگردان آقا محمد باقر بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی بوده است.

کتاب روضة‌الواعظین در وعظ از تألیفات اوست. قصه یوسف و زلیخا را نیز به نظم کشیده است.

وی به سال ۱۱۹۴ در اثر ویرانیهای زلزله تبریز وفات یافته است. تخلص او در کتاب دانشمندان آذربایجان «جوهری» قید شده است. به نوشته روانشاد دکتر خیامپور در کتاب «یوسف و زلیخا» نسخه‌یی از یوسف و زلیخای «جوهر» در کتابخانه مرحوم حاج حسین آقا نخجوانی به شماره ۲۶۹۸ استنساخ سال ۱۲۵۶ هست. مجموع ابیات آن ۱۳۲۱ بیت است و چنین شروع می‌شود.

خدایا هم چو صبحم سینه بگشای	ز فیضت بر دلم آینه بنمای
که تابد نیر فکرم بر اقطار	فشاند طوطیم شکر ز منقار
پس از چند بیت می‌گوید:	
دلم گردد چو نزهتگاه تبریز	فرحناک و فرحزاد و فرح خیز

۱- این بیت در جواهر‌العجایب (مؤلفه ۹۶۳) به نام جواهر فخرالنساء متخلص به «نسا» آمده است که اهل خراسان بوده نه تبریز. و امیر یادگاری که پدر «جمالی» معرفی گشته، ظاهراً همان است که در فرهنگ سخنوران ص ۲۸۴ تحت تخلص سیفی خراسانی از او یاد شده است. دولتشاه سمرقندی می‌نویسد: امیر یادگار بیگ طاب ثراه از جمله امیرزادگان حضرت صاحب قرانی و شاهرخی بود جد او امیر جهان ملک امیر بزرگ امیر تیمور کورکان، امیری نامدار بوده امیر یادگار بیگ مردی خوش گوی و لطیف طبع بود ... و به عهد بابر سلطان (۸۵۶-۸۶۱) از غوغای امارت به راحت قناعت و مسکنت راضی شد.
از اوست:

آمدی ای شمع و مجلس را چو گلشن ساختی پای بر چشم نهادی خانه روشن ساختی

در برگ دوم و سوم ۴۸ بیت در وصف تبریزیان است و در صفحه الف از برگ چهارم تخلص جوهر دیده می‌شود.

بیا «جوهر» بیا ای من غلامت بکن کاری که ماند زنده نامت

از صفحه ب برگ پنجم به بعد یک منظومه ۱۱۳ بیتی است که جوهر خوابی را که دیده شرح می‌دهد. شاعر در عالم رویا به حضور نظامی بار می‌یابد و نظامی اعزاز و اکرام می‌کند و از وی می‌خواهد که داستان یوسف و زلیخا را به نام یکی از بزرگان یعنی کریم خان زند به نظم درآورد ... سراینده می‌گوید:

چو سوی تختگاهش یافتم بار	نهادم سر به خاکش آسمان وار
به سر برداشتن ننموده آهنگ	ز او رنگ جلال آن صاحب اورنگ
فرود آمد دماغ شوق در جوش	بسان کهکشان بگشوده آغوش
به صد دلداریم بگرفت در بر	کشان از پیشگاهم برد برتر
به تخته جای داد از یاری بخت	دو صاحب تاج آن جا گشت هم تخت

از صفحه پ برگ دهم ۳۷ بیت در مدح کریم خان و از صفحه الف برگ دوازدهم ۲۸ بیت در مدح ابوالفتح خان زند است و در واقع خود قصه یوسف و زلیخا در حدود یک هزار بیت است و از صفحه پ برگ دوازدهم چنین شروع می‌شود:

ز نافه مشک تر آهوی خامه فشانند این چنین بر روی نامه

داستان نیمه تمام است و شاید عمر شاعر وفا نکرده است تا آن را به انجام برساند. این اثر از لحاظ ارزش ادبی متوسط است و گاهی قسمتهای خوبی هم دارد از این نوع چند بیتی از زیان زلیخا که در عالم خیال به یوسف خطاب می‌کند ذیلاً نقل می‌شود:

به خوابم ناگه ای آشوب ایام	به خلوتگاه دل بگذاشتی گام
به حسنی کاو چو عشقم بیکران است	به مهری کاو چو صبرم بی‌نشان است
روان رفتی و راه خود نگفتی	نشان از جلوه گاه خود نگفتی
کجا آیم که بوسم خار راحت	بپرسم از که یارب جلوه گاهت
درخشان گوهری درجت کدام است	فروزان اختری برجت کدام است
ز دیده خانه دل راست روزن	چه سود از آفتاب، نیست روشن
به تخت حسن چون تو حکمران نیست	به خاک عشق چون من ناتوان نیست

چه باشد گر نمایی ترک بی داد به داد من رسی ای از تو صد داد ...

(ریاض الجنّة، روضه ۴، ص ۷۱۸؛ روضه ۵، ص ۸۱۶-۸۱۷. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۰. یوسف و زلیخا

تألیف دکتر خیامپور، ص ۵۴-۵۵)

جوهری تبریزی

میرزا مقیم متخلص به «جوهری» فرزند استاد علی زرگر تبریزی و از سخنوران سده یازدهم ه. ق. است خانواده او در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) از تبریز به اصفهان کوچ کردند و در عباس آباد سکنی گزیدند میرزا مقیم پس از درگذشت پدر پیشه زرگری را ترک گفت و به سیر و سیاحت و تجارت پرداخت، سفری به هندوستان کرد و با شاهزادگان و امرای هند آشنایی به هم رسانید و در مجالس آنان به لطیفه گویی و مداحی روزگاری گذرانید و از این راه ثروت سرشاری به دست آورد و به اصفهان بازگشت و هر چندگاهی به آن دیار سفر می کرد و با کیسه پر برمی گشت. تاریخ تولد و درگذشت او روشن نیست به سال ۱۰۵۷ زنده بوده و ماده تاریخهایی برای عمارت شاه عباس ثانی و ورود ندر محمدخان پادشاه ترکستان به دربار شاه عباس ثانی سروده است. لطفعلی بیگ آذر می نویسد که او در اصفهان وفات یافت و مزارش همان جاست.

در تعریف اسب ناتوان خود گفته:

نصیب و قسمت من بود «جوهری» اسبی	که نیست روزی او جز سکندری خوردن
نخورده کاه و ندیده جو و نکنده گیاه	به غیر یال، و بالیش نیست در گردن
اگر گره نزنم بردمش ز غایت ضعف	بسان رشته تواند گذشت از سوزن
اگر ستایش رگداریش کنم شاید	ز بهر آن که نباشد به جز رگش در تن
رود چو آب فرو بر زمین ز بارگران	اگر کند گذر از زیر نخل سایه فکن
ز بار ضعف سر از جای بر نمی دارد	عنان بدارد اگر دست لطفش از گردن
سواریش من وامانده را ز پا انداخت	روم پیاده به حج و شود گر از سر من
او را قطعه ۱۷ بیتی است که در تاریخ عمارت شاه عباس ثانی گفته و در پایان آن اشاره	
کرده است که کلیه مصراعهای اول (۱۵ بیت) تاریخ آغاز بنا (۱۰۵۶ ق) و مصراعهای دوم	

تاریخ انجام آن است (۱۰۵۷ ق) اینک تمامی قطعه به علت مصنوع بودن آن ذیلاً نقل می‌شود:

اساس رواق ملک تو امان

۱۰۵۷

پناه سلاطین بشوکت مکان
بود آسمان در سرش سایه‌بان
شه ملک دین و سلیمان نشان
بعدل جهانگیر شاه شهان
بنای بشکل فلک آستان
بهی قصر شاهی و دارالامان
زهی جای کی ملجاء خسروان
بنا میزد این کاخ سلطان مکان
بگیرند از هم سنا روشنان
شده گلین از عکس او گل فشان
زهی قصر تابان دعا پاسبان
ز نیکی مقام سپهر آستان
بود جای باسود و خیرالمکان
نشیند درو با دل شادمان

بین قصر سلطان صاحب قران

۱۰۵۶

بود جای شاه سکندر منش
ایا با شرف منزل با شکوه
بنا کرد این قصر عالی طراز
مقام فرح حصن عباس شاه
ز کریاس عباس ثانی بین
تماماً جهان را بمردی پناه
بود قبله تاجداران رزم
سلاطین عاقل مقیم رهش
زهی بارگاهی که از زیبتش
منور زمین قصر دایم بهار
سلیمان نشین دلگشای ملک
نعیم جهان و عدیل بهشت
مبارک تیمن، همایون مقام
الهی بدولت شه با کرم

ز بهر رواق شه کامران

دوم هست تاریخ اتمام آن

رقم زد چنین قطعه کلک «مقیم»

بود مصرع اولش از بنا

صاحب ریحانة الادب شرح حال او را با جوهری زرگر بخارایی که از سخنوران سده ششم هجری قمری و از معاصران اثیرالدین اخسیکتی بود به هم در آمیخته است! (ج ۱، ص ۲۸۷).

جوهری تبریزی

عبدالله جوهری زرگر و کیمیاگر تبریزی در سده هفتم بود و بین سالهای ۶۵۰ و ۶۹۰ ق. می‌زیست وی به شام و مصر سفر کرد از آثارش قصیده‌یی به نام «حولیه» در ۱۵۴ بیت به فارسی است و شرحی بر آن به همین زبان نوشته و «بحرالفواید» نام نهاده است. نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی شادروان محیط طباطبایی هست.

(تاریخ تبریز مشکو، ص ۷۹۳)

کتابی که دکتر مشکور به نام بحرالفواید یاد کرده در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۵۵-۲۲۶۳ تحت عنوان «مجمع‌الفواید» چنین معرفی شده است:

در شرح قصیده حولیه در کیمیا از عبدالله جوهری تبریزی در ۶۸۰ که به شام سفر کرده با بزرگان آن جا مانند ملک ناصرالدین بن عزیز بن ناصر بن صلاح‌الدین سلطان دیدار کرده «ص ۴۳» و با ارغون پادشاه ایران برخورد کرده است «ص ۴۷-۵۱»، بعد فهرست مندرجات آن تفصیلاً ذکر شده است.

از این شرح در کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره ۳۲۹۰ هست.
آغاز قصیده:

در کمال حسن رویش چون جمال آمد جبین از صباح روی اوفی‌الحی نادوا مصبحین
انجام:

گر تو خواهی تا بهشت خلدبینی هان ببین هذہ جنات عدن فادخلوها خالدین
در پایان صفحه ۵ می‌گوید که خلسه‌یی مرا در تربت شیخ سعدالدین درولیان کوه شهر
تبریز دست داد و بیت آخری را کسی بر من آشکار شد و به من گفت و شعر آخری که خودم
سروده‌ام این است:

ملک توران ملک شه کیخسرو آمد بر زمین کاین خلف آمد زمن در کشور ایران زمین
در صفحه ۱۸ آن آمده «من دیدم در شهر تبریز در سده ۶۸۶ ست و ثمانین و ست مائة».
و در صفحه ۱۴۶ این نسخه مناجات و اشعار مؤلف و در پایان دو مثنوی از خود جوهری
آمده است.

آقای گلچین معانی هم در کتاب «شهر آشوب در شعر فارسی» در این مورد بحث کرده‌اند.

جویای تبریزی

میرزا داراب بیگ متخلص به جویا فرزند ملا سامری و از سخنوران نامی اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است. اصلش تبریزی است ولی او و برادرش میرزا کامران متخلص به گویا و میرزا فتح‌علی متخلص به «تسکین» در کشمیر متولد شده‌اند. «جویا» به سال ۱۱۱۸ فوت کرده و عبارت (سخن پرور) ماده تاریخ فوت اوست. مؤلف «صبح گلشن» درباره‌ی وی چنین نوشته است:

«میرزا داراب بیگ منشاء اصولش شهر تبریز است و مولد جویا و برادرش میرزا کامران گویا خطه کشمیر مردم خیز، با سالک یزدی و سالک قزوینی و طالب کلیم هم بزمی نموده و بعد از غنی کشمیری اوستاد مسلم‌الثبوت سخن سنجان آن دیار بوده، علی ابراهیم خان حاکم کشمیر در مراعات او به دل کوشیدی و در حسن سلوک با وی گرم جوشیدی، به عهد عالمگیری در سنه ثمان عشر و مائه و الف (۱۱۱۸) با گذشتگان پیوست. یادگارش دیوان متضمن سایر اقسام نظم دست به دست ارباب ذوق است ...».

دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب در احوال و آثار جویا رساله‌یی در ۸۸ صفحه تألیف کرده و به سال ۱۳۳۳ ش. در لاهور به چاپ رسانیده است. وی از «تاریخ کشمیر اعظمی» که به سال ۱۱۴۸ (یعنی سی سال بعد از وفات جویا) تدوین یافته چنین نقل قول کرده است: «میرزا داراب جویا پسر ملا سامری است. صاحب سخن و معنی یاب بود در فن سخن پردازی تتبع میرزا صایب می‌نمود، با محمد سعید اشرف و ملا علی رضای تجلی صحبت داشته، این هر دو شاعر مذکور همراه ابراهیم خان به نوبت در کشمیر آمده و از استادان او بودند. میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است و...».

غلام علی آزاد در تذکره خود چنین نوشته است: «اغلب شعرای هند که در اوایل قرن دوازدهم هجری بوده‌اند مانند عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع و غیر آنها از

خوش فکran کشمیر همه از تلامذه میرزا جویا هستند و در عهد عالمگیر پادشاه در خانه او هنگامه صاحب سخنان گرم بوده است».

واله داغستانی، شمس الدین سامی، مرحوم تربیت، محمد علی مدرس هم خلاصه مطالب مذکور را در تذکره های خود نقل کرده اند.

کلیات جویا: با استفاده از دو نسخه: (نسخه مرحوم ملک الشعرای بهار و نسخه بانکی پور) با مقدمه و تصحیح و اهتمام دکتر محمد باقر سال ۱۳۳۷ ش. در ۵۶ + ۵ + ۹۱۳ صفحه در لاهور چاپ شده است.

علاوه بر دو نسخه یی که آقای دکتر محمد باقر در تصحیح دیوان به کار برده اند دو نسخه دیگری نیز از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه ها سراغ داریم:

نسخه یی در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۹۹۱ موجود و درج ۲، ص ۵۳۹ فهرست آن معرفی شده است.

نسخه دیگری هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن جنگ شماره ۶۴۲۸ هست و شامل ۶۰۰ بیت از غزلیات اوست (فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۵۶۴).

دیوانش در حدود هفت هزار بیت، مشتمل است بر دیباچه یی به نثر درباره فن شعر، قصاید و ترجیعات در مدح ائمه اطهار (ع) و غزلیات و رباعیات و مقطعات و دو مثنوی مختصر به نامهای حاتمیه (درباره جود و سخاوت حاتم) و مثنوی حسن معنی در تعریف کشمیر. و دیگر از آثارش مقدمه و دیباچه یی ست که بر سینه اشعار میرزا صایب و مرقعات میر هدایت الله خان نوشته و برخی رقعات دوستانه و خطبه نوروز نیز دارد.

سبک او:

هر چند که «جویا» در تمام فنون سخن، طبع خود را آزمایش کرده ولی در غزلسرایي گوی سبقت از دیگران ربوده است از صایب تبریزی پیروی کرده و خصوصیات سبک هندی در اشعارش جلوه گر است. مضامین بدیع و تازه، استعارات و ترکیبات مجاز، استعمال امثال و اصطلاحات، به کار بردن صنعت مراعات النظیر، تمثیل ارسال المثل، از جمله خصوصیات اشعار و غزلیات اوست.

او در اثر وسعت نظر و سعه صدر نه تنها از استادش صایب تبریزی به احترام یاد می کند

بلکه نسبت به سایر معاصران نیز اظهار ارادت نموده و اشعار معروفشان را استقبال کرده است بدین شرح:

«جویا» به طور آن غزل «صایب» است این (در کام هم چو غنچه نگرده زبان مرا)

بی تکلف ز شکر ریزی «صایب» «جویا» (طوطی نطق تو طرز سخن آموخته است)

به طرز آن غزل «صایب» است این «جویا» (مگر چراغ ز خود روغنی برون آرد)

«جویا» زده ناخن به دلم مصرع «بینش» (هر قطره شب‌نم شده چشم‌تر بلبل)

روشن دل «جویا» ز «فروغ» است که فرمود (زاد رهی از آبله رفتم برسانم)

این به طرز آن غزل «جویا» که «خان» فرموده‌اند (گر زیبا افتاده‌ای دست دعا گردد بلند)

این به طرز آن غزل «جویا» که «تمکین» گفته‌است (برق جولان ابرش ابری به زین دارد بهار)

این به طرز آن غزل «جویا» که «سابق» گفته‌است (جای دندان سخت چون گردید دندان می‌شود)

این جواب آن غزل «جویا» که می‌گوید «وحید» (هم چو شب زلفش کند روزم سیاه از شش جهت)

این به طرز آن غزل «جویا» که «غالب» گفته‌است (از رخ فرش چمن گل برگ رفتن رسم نیست)

«جویا» به طرز «طالب آمل» غزل سراسر است (صیت سخنوریش ز مازندران گذشت)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

پرتو حسن زیس سوخته بال و پر ما	سرمه دیده عنقا شده خاکستر ما
اول گام به سر منزل مقصود رسیم	بی‌خودی درره تحقیق بود رهبر ما
از غلاف هوس نفس بر آییم چو تیغ	تا به کی در پس این پرده بود جوهر ما

مهر نقش قدم همت «جویا» باشد چتر شاهنشهی فقر بود بر سر ما

سینه صد چاک مانند قفس داریم ما ناله پهلوی شکافی چون جرس داریم ما
زندگانی در گرفتاری ست ما را چون حباب از قفس گویم «جویا» تا نفس داریم ما

دل عاشق ز فغان سیر نگردد هرگز جرس از ناله گلوگیر نگردد هرگز
نرود از دل «جویا» هوس لعل لبش چشم پیمانه ز می سیر نگردد هرگز

جمله عالم را هویدا کرد عشق آن چه پنهان بود پیدا کرد عشق
عقل را در شهر بند غم گذاشت عیشها در کوه و صحرا کرد عشق
آسمان را از شفق در خون نشانند دست خونریزی چو بالا کرد عشق
حسن معنی را ز دلها جلوه داد خاک را آینه سیما کرد عشق
درد و سوز و زخم و داغ سینه را از برای ما مهیا کرد عشق
با خس و خار آتش سوزان نکرد آن چه «جویا» با دل ما کرد عشق

در راه شوق جانان عزم سفر مبارک بر فوج غم دلم را فتح و ظفر مبارک
بستم میان همت «جویا» به سیر لاهور امید وصل یار نازک کمر مبارک

تبسم خانه زاد آن لب کم گوست می دانم
ملاحظت از نمک پر ورده های اوست می دانم
وفا از دور گردان نگاه او بود «جویا»

تغافل پیشه آن نرگس جا دوست می دانم

بس که جا کرده ست مهرت در سراپای تنم ریشه نخل محبت گشته رگهای تنم
عمرها شد در لباس نیستی آسوده ام کی به دام پیرهن افتاده عنقای تنم

بسته خود بودم از فیض ریاضت و اشدم
برگداز خویش تا بستم کمر، دریا شدم
گشته‌ام دیوانه‌تر تا سوختم داغ جنون
لاله سان گنجینه‌دار مایه سودا شدم
ز آن می‌ام «جویا» که در کام دل امشب ریختند
فارغ از اندیشه دنیا و مافیها شدم

(صبح گلشن، ص ۱۱۰ - ۱۱۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۱ - ۱۰۲. ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۲۸۹. مجله بغما، سال ۶، ص ۲۴۸ - ۲۵۳. مقدمه کلیات جویا تصحیح دکتر محمد باقر)

چلبی تبریزی

محمد حسین چلبی از اکابر سده ۱۱ ق. تبریز است. در عباس آباد اصفهان سکنی داشت. در نظم و نثر ماهر و به جمیع کمالات آراسته بود، مجلس او هیچ وقت از علما و شعرا و ارباب کمال خالی نبود. در جنب خانه خود مسجد و حمام و بازاری ساخت که به اسم او مشهور بوده است. از اوست:

گردون هر آن چه بست امید گشاد هست کار کسی حواله به چین جبین مباد

مستوفی دیوان قضا وقت حیات بر مزرع احسان تو بنوشت برات
در مذهب ارباب کرم ترک صلات کفر است، چو در شرع نبی ترک صلوة

اندر سفر و در حضرای صاحب هوش همراز بود کتاب از من بنیوش
گنگی ست سخن گوی و بشیری ست نذیر آن‌گه که شوی ملول گردد خاموش

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۶. الذریعه، ج ۹، ص ۲۱۵، ۲۵۱ «حسین چلبی»)

چلبی تبریزی

محمد قاسم برادر محمد حسین چلبی است اوقات خود را به تجارت صرف می‌کرد در ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه (۱۰۶۸ - ۱۱۱۹) به هند رفت و در همان جا فوت کرد از اوست:

به کویش چون رسم جامی به یاد دوستان نوشم
بلی در کعبه یاد آرند یاران، آشنایان را

بر روی خویش بیند از خواب خوش چو برخاست
آینه در کف او هم فال و هم تماشا است

می‌ستاند صد دل و یک دل نمی‌دارد نگاه زلف را این باددستیها پریشان کرده است

رسم است که رهن به شب تیره زند راه ساقی شب مهتاب ره توبه ما زد
در «دانشمندان آذربایجان»، ص ۱۰۷ از شاعری به نام میرزا رحیم چلبی نواده صاحب
ترجمه یاد و بیت سوم: (می‌ستاند صد دل و...) و در «روز روشن» ص ۲۳۹ بیت‌های ۱ - ۲ - ۳ -
محمد قاسم چلبی به نام او نقل شده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۷، ۱۰۸)

حاجی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۹ و اوایل سده ۱۰ هجری قمری است. در شیراز از میرزا جان (متوفی در ۹۰۲ ق.) کسب فیض کرد. دیوانی از وی در کتابخانه اسعد پاشای استانبول موجود است. سروری عثمانی (متوفی در ۹۶۹ ق.) در منتخبات اشعار پارسی خود این غزل را از دیوان «حاجی» انتخاب و نقل کرده است:

منم کز بی خودی در دل هوای دلبر انگیزم
بسا آتش که از هجرش ز درد دل بر انگیزم
بگویم ترک سر روزی بیازم در میان جان را
روم چون باد در کویش روان در زلفش آویزم
اگر بندم نهد بر پا ندارم دست از آن هندو
شوم تسلیم بند او ز بند خویش بر خیزم
اگر دشمن فرود آرد حسام تیز بر فرقم
چنان گویم در آن ساعت که آمد دولت تیزم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۹)

حاذق طیب تبریزی

در هیچ یک از تذکرها و منابع موجود از او یاد نشده است. وی از شاعران نیمه اول سده دوازدهم هجری قمری تبریز است و تنها اثری که تاکنون از او به دست آمده قصیده‌بی است مصنوع که در تاریخ ۱۲۲۶ استنساخ و نسخه آن در کتابخانه شخصی روانشاد علی اکبر محقق مدیر گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز هست و مورد استفاده نگارنده قرار گرفت.

این قصیده پیرامون ۲۰۰ بیت و به قول سراینده جامع جمیع صناعات شعری است و از عنوان و انجام آن بر می آید که «حاذق» طیب به سال ۱۱۱۷ در ۲۲ سالگی آن را در مدح علی (ع) و اولادش سروده است. قصیده چنین شروع می شود:

ایا بهشت خدمشک خال خط عنبر	نگشته در همه آفاق چون تو یک سرور
یکان یکان به قدتو که شمع هر بزم است	بگردد آن چه به فانوس چرخ آرد سر
شود قمر برت ای خواجه بنده و چاکر	چو بر فلک به دلیلی رود نگاهت اگر
هر آن که محو ضمیر خط شده ای دوست	نکرده رام سوی جعد غیر باز نظر
اگر به عشق ز دل صید صبر ما بکنی	به دام زلف چو ریحان مکن اسیر دگر...

و به این بیتها پایان می‌پذیرد:

وجود زار و علیم نزار گردیده ز تاب فرقت ای سرو قد مه پیکر
لوای توست فلک قدر، ای بلند مکان سر نیاز دو عالم به توست یا حیدر
امید گاه من ای شاه نامدار تویی کمینه چاکرم و بنده تو یا صفدر
دلا خیال خوش ماست زیب این تاریخ خرد قصیده ممدوح ما شهان به گهر
همیشه چون که به مدحت خیال ساعی بود به «حاذق» از ره الطاف و رحم بوده نظر
خیالم از پی تاریخ چون که ساعی بود خرد (قصیده ممدوح حاذق) فرمود
= ۱۱۱۷

از مجموع حروف اول ابیات این قصیده، قطعه ذیل حاصل شده است:

«ای شها در مسند دولت مدام با کمال جاه باشی مستقر
تا جهان هست و فلک در گردش است کم مبادت افسر شاهی ز سر
طره رایات ذی شانت بلند با شدت پیوسته، با فتح و ظفر
رشته دولت ز بخت نگسلد تا خروج قایم اثنی عشر
گردد از قهر حکیم لم یزل خانمان دشمنت زیر و زیر
بمحمّد و اولاده». و ظاهراً مخاطب شاعر، شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵) است.

(قصیده حاذق، نسخه خطی متعلق به اسناد محقق - نسخه‌های خطی، ج ۴، ص ۳۳۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۱۴۵)

حاصلی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست و به نوشته سام میرزا با ابریشم فروشی روزگار می‌گذرانید و گاهی شعر می‌گفت از اوست:

جز خیال دهنّت هیچ نیاید به نظر دهن تنگ توای شوخ خیال است مگر
در «شمع انجمن» و «دانشمندان آذربایجان» شغلش زره‌سازی و بیت ذیل در مرثیه، از او یاد شده است:

سوسن ماتم زده لاله خونین کفن سرخ و سیه گشته‌اند بهر حسین و حسن
(تحفه سامی، ص ۲۵۹ - شمع انجمن، ص ۱۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰)

حافظ مجلسی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست، سام میرزا می‌نویسد: از خیابان شهر تبریز است و قرآن را حفظ کرده و قانون و شتر غور را بد نمی‌نوازد و در نقاری و خوشنویسی دستی دارد و سوای اینها بیست حیثیت می‌شمارد که دارم. از اوست:

قَدَّتْ نِهَالِ طُوبَى وَ طُوبَى رَوَانِ خُوشِ اسْت
حَسَنْتَ دَرِ آنِ خُوبِی وَ خُوبِی دَرِ آنِ خُوشِ اسْت
مَرَحُومِ تَرِیْتِ دَرِ ذِیلِ اَینِ تَرْجَمَه، مَطَالِبِی هَمْ دَرِ تَوْصِیْفِ شُتْرِ غَوِ وَ قَانُونِ (از آلات موسیقی) نوشته است.

(تحفه سامی، ص ۱۳۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰)

حافظ تبریزی

محمد حسین متخلص به «حافظ» از سخنوران سده ۱۱ ه.ق. تبریز است. مدتی در اصفهان گمنام می‌زیست تا به علت آواز خوش به ملازمت میرزا حبیب‌الله صدر در آمد و شهرت یافت. میان روضه خوانان به خوش صوتی امتیاز داشت و به قول نصر آبادی اقتدارش در نثر بیش از نظم بود از اوست:

تو را گر دوست‌تر از جان ندارم	به کیش دوستی ایمان ندارم
دلی دارم ولی در دست من نیست	سری دارم ولی سامان ندارم
نه دل نه دین و نه ایمان درست است	شکستن لیک در پیمان ندارم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۲۱)

حالی آذربایجانی

از جمله شعرای آذربایجان است طبعش خصوصاً در غزل هموار و نیکو و نظرش در طرز اختلاط متواضع و خوش خو. به سال ۱۰۰۱ به کاشان رفته نزد اسد خان فرزند حکیم ابوالفتح تبریزی معروف به حکیم کوچک آرام یافت صاحب خلاصه الاشعار قسمتی از قصیده و غزلیات و رباعیات او را انتخاب کرده. یوسف علی خان این بیت را بنام وی نوشته است:

بخاک من بنویس ای رفیق این معنی که بخت هر که بیفتد دگر نکو نشود
به یکسی تو میرم که گر توگم گردی کسی ز بهر تو «حالی» بجستجو نشود

(دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۱)

حجاب تبریزی

از سخنوران نیمه اول سده ۱۲ هجری قمری تبریز است معاصرش آذریگدلی از او چنین یاد می‌کند: «اسم شریفش میرزا ابوتراب اصلش از سادات تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان، صحبتش اتفاق افتاد به مراتب علمی مربوط و گاهی نیز شعر می‌گفته از اوست:

زین پیش گردون در شیر من خون می‌کرد، و اکنون در بادام آب»

ولی اغلب تذکره نویسان بعد از «آذر» ظاهراً به علت طول اقامتش در اصفهان، اصفهانیست دانسته‌اند.

(آتشکده آذر، ص ۳۸۶ - سفینه محمود، ص ۲۴۹ - نگارستان دارا، ص ۱۷۷ - روز روشن، ص ۱۶۶ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۲۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۲ - فرهنگ سخنوران)

حریری تبریزی

دکتر علی اصغر حریری فرزند حاج علی از خاندان حریری آذربایجان بسال ۱۳۲۴ (ه.ق.) در تبریز متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی، در تهران به ادامه تحصیل در

رشته حقوق پرداخت به تاریخ ۱۳۴۳ ق. در تبریز به انتشار هفته نامه «اردیبهشت» اقدام نمود ولی توفیق ادامه انتشار آن را نیافت و بطهران روانه شد و از محضر ملک الشعرای بهار و مرحوم افسر کسب فیض کرد. بعد راهی اروپا گشت و در رشته طب و داروسازی به تحصیل اشتغال ورزید و به درجه دکتری نائل شد و چندی در دانشکده پزشکی تهران به تدریس مشغول شد، سپس به اروپا مراجعت کرد و سالهاست که به علت دوری از وطن از احوال و آثارش خبری نیست. دکتر حریری شاعر توانائی است و شعرش در جزالت و سلاست و ابداع مضامین همتراز اساتید شعرای ایران است شعرش در حدود هفت هزار بیت است. و هنوز بطبع دیوان توفیق نیافته است.

بنوشته سید عبدالحمید خلخالی:

«اشعار دکتر حریری در نظرگاه شعرشناسان و اهل فن از آثار خوب و گرانمایه معاصر است و چون محرک وی در سرودن شعر احساسهای شورانگیز گاهگاهی و تأثرات ذهنی خاص خود اوست ملاحظه می شود که اثر سحرآمیزی که از شعر منظور است در همه آثار وی مشهود است و بیان رسا و شیوای او که نماینده توانائی طبع و فسحت اندیشه اوست به اشعارش زیبایی و روانی خاصی بخشیده است.

دکتر حریری در شعر تابع اصول و قواعد مسلم شعر فارسی و پیرو اساتید سخنوران ایران است و حتی در بحور و اوزان نامطبوع و مشکل نیز نشان می دهد که هرگاه گوینده واقعاً شاعر باشد و سخنی برای گفتن داشته باشد وزن و قافیه مانع و رادعی برای بیان فکر و اندیشه اش نیست و در قواعد و قوالب صنعتی شعر نیز میتوان لطیف ترین احساسات و دقیق ترین افکار را بتمامی بیان کرد» از اشعار اوست:

آرزو

خواهم چو تو زیبا صمنی داشته باشم تابی ثمرم شاخه آمال نماند
من پرچم عشق تو بر افراشته باشم تا مردمم از عشق تو دیوانه بخواند

دستی که چنین چهره زیبای تو آراست آشفته گی روز مرا خواسته گوئی
وان دست که این گیسوی زرین تو پیر است از طلعت زیبائی تو کاسته گوئی

نیکوست هوا خواه گل روی تو بودن با رغم تو بردن و ناز تو کشیدن
دل باختن و عاشق دلجوی تو بودن جان دادن و پیمانۀ وصل تو کشیدن

از شورش این عشق خروشنده شب و روز در خانۀ دل شورش انگیخته دارم
من عاقبت از شعله این آتش جانسوز بگدازم، و تاب غم هجر تو ندارم

گر زاده زرتشتیم ای دختر ترسا با کی نبود چون توام آتشکده باشی
خورشید ندارد ز توای سیمبر، الا فرقی که تو از غرب جهان سرزده باشی

آن قامت موزون تو کز چشم بد ایمن بر بود بیکباره ز دل صبر و قرارم
آماج ملامت شوم از دیده اگر من بر صفحه دل نقش جمالت نه نگارم

هنگام بهار است و گل ولاله دمیده ای غنچه کجائی که دمی با تو نشینم
خواهم که خزان گل هستی نرسیده خندان شوی و من گل وصل تو بچینم

در کوی من آئی و خبر باز نگیری ز آن فتنه که بر پا شود اندر سرکویت
این هدیه عشق از من دلدادۀ پذیری یک بوسه ببخشی بمن از نوگل رویت

من پای نهم از سر تسلیم بدامت تا اگر گزری عاشق افتاده ببینی
این عشق کز آن هستی من سوخت حرامت گریار دگر جز من دلدادۀ گزینی

ز اندیشه تو من همه شب در تب و تابم تا بازدمد صبح و تو باز آمده باشی
یک لحظه بسر نگذرد اندیشه خوابم شاید که تو در خانه فراز آمده باشی

زیبا صنم آنگونه که اندیشه پسندد نقاش طبیعت ز تو کرده است پدیدار
آنکس که تو را بیند و دل بر تو نبندد شاد است که چون من بغمت نیست گرفتار

جز تو بجهان هیچ پریچهر ندانم کاینگونه مرا بیدل و آشفته بدارد
خواهم قلم از دست طبیعت بستانم تا بار دگر چون تو نگاری ننگارد

دخترک خیاط

ای کاش که آن دخترک درزی وحشی
دیروز در آن انجمن انس نبودی
یا شرم نهادی و، بشوخی گرویدی
گفتی و، غزل خواندی و، آواز سرودی
با من بنشستی و، بمن عهد ببستی
وز خاطر من زنگ ملالت بزدودی
دل دادی و، دل بردی و، دل باز گرفتی
چندانکه فغان کردم، از من نشنودی
بندم بنهادی و، بزنجیر کشیدی
وز چشم مرا چشمه خوناب گشودی
چندان بعدابم بفشردی، که بآخر
چون تارِ نَحَم لاغر و باریک نمودی
آنگه بگرفتی که ز سوزن گذارند
تاییدی و، رشتی و، بانگشت بسودی
از سوزن او برنگذشتی نخ سرکش
برگشتی و بر سرکشی خویش فزودی
پس یک دو سه بارش بدهن پردی و، هر بار
آن نخ - که منم - از دو لبش بوسه ربودی

خنده فروردین

فرودین خنده زد از غنچه آذر یونا کرد از آن خنده بساط چمن آذر گونا
ابر با مشعل برق آمد و از شعله او شرری جست و برافروخت همه هامونا

جلوه‌ای کرد و جهان گشت بر او مفتونا ور بکانونش در افتد گذر جیحونا بست بر دشت و دمن زیور گونا گونا تا که در درگه نوروز شود مأذونا ورنه گل را نپرستد همه خلق ایدونا ورنه شاعر نسراید سخن موزونا	خاک آتشکده شد ز آب سحاب و دم باد آتش لاله چنین است و نگرده خاموش جشن جمشید فراز آمد و مشاطه ابر گل سوری زده بر گونه و لب گلگونه عطر پاشیدن و جان باختن آئین گل است طبع خوش باید و فکر نو و مضمون لطیف
--	--

ابرودود

که عنوان خرد را نه میزان بود بناحق بخود بستن آسان بود اساتید نادان فراوان بود دو تن گر برابر بعنوان بود که آن هر دو بر چشم یکسان بود دگر مژده آب و باران بود که بیند بذات این جداز آن بود وزاین چهره ورد خندان بود	کمال کسان را بعنوان مسنج چو قدر از لقب زاید، القاب قلب بشهری که استادی از فضل نیست برابر نباشد بفرهنگ و هوش نبینی باوج هوا دود و ابر یکی زاده آتش است و حریق نظر باید و دیده معرفت از آن دیده مرد گریان شود
---	--

(تذکره شعرای معاصر ایران، ص ۱۲۳-۱۳۶)

حشری تبریزی

ملا محمد امین متخلص به «حشری» از شاعران اوایل سده یازدهم هجری قمری است. با موزونان محشور و از مجالست و صحبت آنان مسرور بود. مدتی در عباس آباد اصفهان سکنی داشت و مبلغی از دولت و سرکار موقوفات وظیفه می‌گرفت دیری نپایید که این وظیفه قطع شد. وی دو این باب رباعی ذیل را گفت و به میرزا حبیب‌الله صدر فرستاد و دوباره به برقراری آن (که گویا مبلغ سی تومان بود) توفیق یافت:

از قطع وظیفه گر کنم شکوه خطاست آن کس که دهد وظیفه خلق خداست

جان شد گرو روزی و رازق ضامن دارم گرو و ضامن من پا برجاست
بعد از آن مدتی در مصاحبت میرزا بسر برد و سپس اجازه گرفت و به تبریز آمد و در
همین جا فوت کرد.

وی فتوحات شاه عباس را به سلک نظم کشیده است. و «روضه ابرار» را در بحر
مخزن الاسرار به تاریخ ۱۰۱۱ سروده و در همان سال «روضه اطهار» را نیز تألیف کرده است.
هر دو کتاب به نظم و نثر در خصوص مقابر اولیا و مشایخ و شعرا و عرفایی است که در تبریز
و حوالی آن دفن شده اند و کلمه (روضه = ۱۰۱۱) تاریخ تألیف آنهاست چنان که گوید:

عقل در این روضه به هر سو شتافت از پی تاریخ همین «روضه» یافت
این تذکره در تاریخ ۱۳۰۳ ق. در تبریز به چاپ رسیده و مؤلف در دیباچه آن سبب تألیف
را چنین شرح داده است:

«فقیر... روزی با جمعی از یاران کتابی چند در میان آورده صحبت می داشت، یکی از آن
کتب تذکرة الاولیا بود. بدین تقریب یکی از یاران گفت جهت اولیایی که مدفون شیرازند
تذکره علیحده تصنیف نموده اند موسوم به هزار مزار و قبل از این «درویش حسین» نام
شخصی در مقابل آن تذکره یی جهت اولیایی که در تبریز مدفونند نوشته^۱ ... و بعد از او
هیچ کس بدین امر ارتکاب ننموده و این آرزو در دلها ماند یکی دیگر از آن یاران به بنده
تکلیف تألیف تذکرة الاولیایی که مدفون به تبریزند نموده حضار همه ترغیب و تأکید
نمودند... فی الجمله قبول نمودم ... و قدم سعی در بادی طلب نهاده مدتی تردد و تفحص
نموده از کتب معتبر و اقوال مصحح به قدر مقدور جمع و تذکره یی عاری از لباس عاریت
عبارات و مجرد از تکلف استعارات تألیف نموده روضه اطهار نام کردم تاریخش از روضه
مفهوم می شود».

۱ - تذکره یی که حشری از آن یاد کرده «روضات الجنان و جنات الجنان» است که به سال ۹۷۵ ق. به وسیله درویش حسین کربلایی
متخلص به «خادم» تألیف شده و به سال ۱۳۴۴ - ۱۳۴۹ ش. در دو جلد با مقدمه و تصحیح شادروان جعفر سلطان القرایی از طرف
بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است. مصحح در مقدمه این کتاب روضه اطهار را تذکره یی فاسد و مضل و محرف و...
معرفی کرده و نگارنده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (شماره ۲ سال ۱۸) موارد اختلاف و تحریف را تفصیلاً روشن ساخته بود.
جای نهایت خوش وقتی است که روضه اطهار بسال ۱۳۷۱ به تصحیح و اهتمام نگارنده با مقابله با نسخه خطی آستان قدس رضوی
توسط انتشارات ستوده، در تبریز به طرز مطلوبی تجدید چاپ شد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

«حشری» منمابدی گر اهل خردی وز دهر مدار چشم نیکی چو بدی
یک چند به ذکر خیر نیکان می‌کوش شاید رسدت ز روح ایشان مددی
دو بیت ذیل هم از مثنویهای اوست:

جمله جهان نیست بجز یک سرای هست سراسر همه ملک خدای
در نظر هر که خدا دان بود این سر و آن سر همه یکسان بود

در مواضع مختلف روضه اطهار اشعاری بر وزن مخزن الاسرار آمده است و چون روضه ابرار که فعلاً نسخه‌اش ناپیدا است در همان بحر سروده شده محتمل است که این ابیات که تعداد آنها به ۵۵ بیت بالغ شده قسمتهائی از روضه ابرار باشد و نگارنده تمامی آنها را در مقدمه چاپی آورده‌ام.

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۰ - صحف ابراهیم (نسخه عکسی) - شمع انجمن، ص ۱۲۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۸ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، ص ۱۳۳ - ۱۵۱)

حفظی تبریزی

حاجی محمود متخلص به حفظی از سخنورانی است که در فهرست لطایف الخیال ذکرش رفته. از اوست:

پژمرده می‌شود دلم از گفت گوی خلق چون غنچه‌یی که با نفسش وا کند کسی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۵۷)

حقیری تبریزی

درویش علی متخلص به «حقیری» از شاعران سده دهم هجری قمری و از معاشران و معاصران درویش حسین کربلایی صاحب روضات الجنان است. همو در ضمن شرح مزار پیر ترک می‌نویسد: از جناب مولانا درویش علی متخلص به «حقیری» استماع افتاد که پیر ترک

مشهور از اجداد مادری وی بوده است. در وفات مولانا علی بیگ خطاط تبریزی گوید:

نادر عصر علی بیگ که او در فن خط چو قلم بود علم
رفت و تاریخ وفاتش قلمم (صیرفی ثانی او) کرد رقم
(۹۵۸)

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۲، ص ۵۶۹)

حقیری تبریزی

از صنایع شعری آذربایجان است، مردی درویش نهاد و بی آزار و پرهیزگار بود و به موبینه دوزی اشتغال داشت، چهار سال در کاشان اقامت گزید و با مولانا محتشم کاشانی طرح دوستی افکند به سال ۹۸۱ از کاشان به جانب خراسان رفت و بعد از زیارت از راه قزوین به تبریز مراجعت کرد و به سال ۹۹۴ به دست عثمانیها شهید شد. صاحب خلاصة الاشعار دیوانی شش هزار بیتی از او دیده است.

مؤلف شمع انجمن می نویسد: «اگر چه خود را به شیوه صلاح و فروتنی و تواضع حقیر می نمود لیکن به رتبه شاعری و سلیقه نظم درست، عزیز جهان بود و طریق عاشقی را به راستی و درستی می پیمود».

نمونه‌ی از اشعار اوست:

مهربان بودی به من هر روز از روز دیگر باعث نامهربانیها در این ایام چیست

دوش در مجلس حدیث آن لب میگون گذشت

من ز خود رفتم ندانستم که آخر چون گذشت

تا گرفتارم به درد عشق وقت من خوش است

وقت آن کس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد

کسی که از تو ستمگر ستم هوس نکند به خوشتن ستمی می کند که کس نکند

به هر کس که روزی شوی آشنا به نیک و بد او نظر کن تمام
اگر خوب خلق است و پاکیزه رای به او بگذران نیک دوری به کام
و گر ناپسند است اوضاع او سلام علیک و علیک السلام

نوید وصل فرستد زمان زمان و نیاید که تا به حسرت بسیار انتظار بمیرم

بس که چو باد آمدم، سوی تو کوه غم به دل در نظرت سبک شدم، بر دلت آمدم گران

آورم پیش تو هر لحظه پیام دگران گویمت تا سخن خویش به نام دگران

با وجود بی وفاییهای او سوخت جانم ز آشناییهای او
از حقیری عشق و رسوایی خوش است خوش نباشد پارساییهای او
او یکی از عاشقان بینواست رحم کن بر بینواییهای او
مؤلف تحفه سامی از او چنین یاد می کند: حقیری تبریزی از شعرایی است که نو پیدا شده طبعش در شعر خوب است این مطلع از اوست:

چو تیر از دل کشم با تیر آن مه جان برون آید چو شخصی کز پی تعظیم با مهمان برون آید
بیت مذکور در قاموس الاعلام به نام «فقیری» ثبت شده است.

در «دانشمندان آذربایجان» ص ۱۱۹ - ۱۲۰ از وی به نام حقیری و در ص ۳۰۰ به نقل از صبح گلشن به عنوان «فقیری» یاد شده است. مؤلف تذکره حسینی از شاعری به نام «حضری» نام برده می نویسد:

«حضری» تبریزی به شرف زیارت بیت الله رسیده و به سال ۹۹۴ شهد شهادت چشیده است. از اوست:

صدنگه هر جا که او باشد به هر سومی کنم تا به تقریبی نگاهی جانب او می کنم
از لحاظ تاریخ شهادت و شباهت ترجمه محتمل است که «حضری» هم تحریفی از «حقیری» باشد.

و اگر صاحب روضات الجنان درباره درویش علی «حقیری» توضیح بیشتری می داد و یا

به غیر از تخلص و زمان زندگی وجه اشتراک دیگری به نظر می‌رسید این دو شاعر نیز تحت عنوان واحدی ذکر می‌شد.

(تحفه سامی، ص ۲۶۱ - مجمع‌الخواص، ص ۲۸۸ - تذکره حسینی، ص ۱۰۳ - ۱۰۴ - آتشکده آذر، ص ۱۱۳ - ریاض‌الجنة، ص ۸۲۱ - شمع‌انجمن، ص ۱۲۹ - صبح‌گلشن، ص ۳۱۹ - قاموس‌الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۶۶، ج ۵، ص ۳۴۱۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۹ - ۱۲۰، ۳۰۰ - فرهنگ سخنوران)

حقیقی ترکمان

ابوالمظفر جهان شاه پسر قرايوسف از ملوک قراقویونلو است به سال ۸۴۱ به سلطنت رسید و به سال ۸۷۲ هجری قمری در جنگ با اوزون حسن سر سلسله آق‌قویونلو در ۷۲ سالگی کشته شد و جسد او را به تبریز آوردند و در عمارت مظفریه: مسجد کبود^۱ دفن کردند.

درویش حسین کربلایی درباره این مسجد و منضمات آن چنین می‌نویسد:

«عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهان شاه پادشاه بن قرايوسف بن توره‌مش خان بن بیرام خواجه ترکمان و این طبقه را قراقویونلو و بارانی نیز گویند. گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم... بنا شده و مشارالیه بسیار خیره و صالحه و عقیقه بوده، در همان بقعه مدفون است و میرزا جهان شاه که «حقیقی» تخلص کردی و پادشاه عظیم‌الشان بود در دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنه ۸۷۲ ه.ق. به دست حسن پادشاه کشته گشت با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند» ج ۱، ص ۵۲۴.

این پادشاه از شعر و شاعری بهره کافی داشت و همان طوری که اشاره شد «حقیقی» تخلص می‌کرد. نوشته‌اند که وقتی دیوان اشعارش را به مولانا جامی فرستاد و جامی در توصیف آن چنین نوشت:

همایون کتابی چو درجی ز دُر	رسید از گهرهای تحقیق پر
در او هم غزل درج هم مثنوی	ز اسرار صوری و هم معنوی

۱ - برای اطلاع بیشتر از تاریخچه این مسجد و وضع کنونی آن رجوع شود به تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (نادر میرزا) - مقاله مرحوم حاجی حسین نخجوانی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱، ش ۳ - نقشها و نگاشته‌های مسجد کبود تألیف سید جمال ترابی طباطبایی - راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی تألیف اسماعیل دیباج - آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگ.

ز مقطع چه گویم که هر مقطعی ز فیض ابد را بود منبعی
 شده طالع از مطلع هر غزل فروغ تابشیر صبح ازل
 به صورت پرستان کوی مجاز ز شاه حقیقی نشان داده باز
 نسخه‌یی از دیوان او در موزه بریتانیا به نشانهٔ ۹۴۹۳ or نوشتهٔ ۸۹۳ هست

(فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۰۱).

وقتی فرزندش پیر بداق بر علیه او قیام کرد و قلعهٔ بغداد را تصرف نمود جهان شاه این قطعه را به قصد نصیحت به وی فرستاد:

ای خلف از راه مخالف مَتاب تیغ بیفکن که منم آفتاب
 شاه منم ملک و خلافت مراست تو خلفی از تو خلافت خطاست
 غصب مکن منصب پیشین ما غصب روا نیست در آیین ما
 ای پسرار چه به شهی در خوری با پدر خویش مکن سروری
 تیغ مکش تا نشوی شرمسار شرم منت نیست ز خود شرم دار
 تیغ که سهراب به رستم کشید هیچ شنیدی که زگیتی چه دید
 با چو منی تیغ فشانی مکن دولت من پیر و جوانی مکن
 گر سپهم پا به رکاب آورند ریگ بیابان به حساب آورند
 کوه بجنبد چو بجنیم ز جای چرخ نخیزد چو نخیزم به پای
 گر چه جوانیت ز فرزاندگی ست این ز جوانی نه که دیوانگی ست

پیر بداق چنین پاسخ داد:

ای دل و دولت به لقای تو شاد باد تو را شوکت و بخت و مراد
 نیستم آن طفل که دیدی نخست بالغم و ملک به بالغ درست
 شرط ادب نیست مرا طفل خواند بخت چو بر جای بزرگم نشاند
 هر دو جوانیم من و بخت من با دو جوان پنجه به هم بر مزن
 با چو منت بهر تمنای ملک خام بود پختن سودای ملک
 تیغ مکش بر رخ فرزند خویش رخنه مکن گوهر دلبد خویش
 پختهٔ ملکی، دم خامی مزن من ز تو زادم نه تو زادی زمن
 شاخ کهن علت بستان بود نخل جوان زیب گلستان بود

کشور من نیست کم از کشورت لشکر من نیست کم از لشکرت
خطه بغداد به من شد تمام کی دهم از دست به سودای خام
چون تو طلب می‌کنی از من سریر من ندهم گر تو توانی بگیر
و این پیر بداق سال ۸۷۰ به تدبیر جهان‌شاه به دست برادرش محمدی کشته شد.
مؤلف روضه السلاطین درباره جهان‌شاه می‌نویسد: نظم او درویشانه و به تصوف نزدیک
است و این مطلع او خبر می‌دهد:

از لطف دوست یافت «حقیقی» مراد دل بی‌جد و جهد طاعت و بی‌منت عمل
دیوان ترکی حقیقی با مقدمه و اهتمام ابوالفضل رحیموف از روی نسخه بریتانیا و نسخه
انستیتوی «ماتنا داران» ایروان سال ۱۹۸۸ میلادی در باکو به چاپ رسیده است.
نسخه چاپی به قطع جیبی ۱۵ × ۱۱ سانتیمتر در ۷ + ۱۰۹ صفحه و هر صفحه بطور
متوسط ۷ بیت محتوی غزلیات و دوبیتی‌های ترکی جهان‌شاه است.
بیت اول:

یارین غمینده بولمه‌دی هر بی‌صفا، صفا یارین وفاسینی نه بیلور چکمییه‌ن جفا
و با دوبیتی زیر پایان پذیرفته است:

ای رخون اسماء مقصودات غیب وی صفاتین ذات موجودات غیب
شاهد و مشهود مثلون ذات غیب واجب اولموشدور سنه اثبات غیب

(تذکره الشعراء دولتشاه، ص ۴۵۷ - ۴۶۲ - روضه السلاطین، ص ۶۶ - ۶۷ - مآثر رحیمی، ج ۱، ص ۳۳ - ۴۱ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۳۳ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۳، ص
۱۱ - ۱۹ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۶۹)

حمید تبریزی

در سده هفتم و یا قبل از آن می‌زیست. رباعی زیر که در دیوان کبیر مولانا هم وارد شده
از اوست:

دلدار که دل به غصه پروردم از او دلدار من است، اگر چه با دردم از او
در رهگذری دوش، بری بر من زد المنة لله که بری خوردم از او

(نزهة المجالس، ۶۷، ۴۸۶)

حیدری تبریزی

از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است به حرفهٔ سراجی روزگار می‌گذرانید و چند نوبت به هند رفت و در نظر آن مردم قبول تمام یافت. وی از شاگردان لسانی شیرازی و از معاصران طوفی و وقوعی و شریف تبریزی بود.

مؤلف خلاصهٔ الاشعار به سال ۹۸۵ در کاشان با او ملاقات و دیوان غزلیاتش را که بالغ بر شش هزار بیت بوده ملاحظه کرده است.

میان حیدری و مولانا وحشی مهاجرات شده و وحشی یک مثنوی تمام در هجو وی گفته است.

به نوشتهٔ امین احمدرازی در بدو جوانی به هند رفت و از محمد قاسم خان نیشابوری رعایت بسیار یافت و با آن که در هند به نوایی رسیده بود این رباعی بگفت:

در کشور هند شادی و غم معلوم آن جا دل شاد و جان خرم معلوم
جایی که به یک رویه آدم نخرند آدم معلوم و قدر آدم معلوم

و بعد آن جا را به قصد تبریز ترک گفت ولی بعد از چند وقت باز به هندوستان عزیمت کرد و... قصدهایی در مدح اکبر پادشاه هند در سلک نظم کشید و به قول خوشگو ده هزار رویه با اسب و خلعت صله یافت و چون خازن در تسلیم آن تأخیر نمود این قطعه در تقاضا انشا کرد:

مشکلی دارم شها خواهم کنم پیش تو عرض
ز آن که زین مشکل مرا صد داغ حسرت بر دل است
سیم و زر انعام کردی لیک از خازن مرا

هم گرفتن مشکل و هم ناگرفتن مشکل است
و بعد از اخذ صله به تبریز برگشت و در تکیهٔ حیدر که مطلب اعلاش بود فروکش نمود.
حیدری به طلاق لسان معروف و صحبت وی از شعرش گرمتر بود.
علاوه بر دیوان غزلیاتش، در تتبع بوستان سعدی مثنوی انشا نمود ولی شهرت نیافت
تاریخ فوت او را سال ۱۰۰۰ هجری قمری نوشته‌اند.

کلیات او: ملا عبدالقادر بیداؤنی در منتخب التواریخ می‌نویسد دیوان چهارده هزار بیتی از او دیده‌ام. اما قماش نیک در آن به غایت اندک است.

نسخه‌یی از کلیات او در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۱ به خط نستعلیق خوش سده ۱۱ موجود است که شامل قصیده و غزل و دوبیتی و مثنویهای «جنگ‌نامه گجرات»، «سیروسلوک»، «لسان‌الغیب» اوست.

جنگ‌نامه گجرات: مثنوی است در داستان جنگ و فتح گجرات که به روزگار جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) سروده است نسخه آن در کتابخانه مجلس در ضمن کلیات او هست.

سیروسلوک: مثنوی است در حدود ۷۰۰ بیت با بندهایی به نثر و چنین آغاز می‌شود:
نسخه سرالهی سخن است نامه نامتناهی سخن است
نسخه جداگانه‌یی از این مثنوی در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۰/۲ نستعلیق سال ۱۰۶۹ هست.

لسان‌الغیب: مثنوی است که در آن از جسارتی که شریف تبریزی در «سهو اللسان» به استاد خود «لسانی» کرده انتقاد شده است.

صادقی افشار هم با «هجو ثالث» خود لسان‌الغیب را انتقاد کرده و در مقدمه آن گفته است:

کجا شریف کجا حیدری تعالی الله ز هجو گفتن او صادقی به هم خورده...
نسخه‌یی از «لسان‌الغیب» در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۱/۳ نستعلیق خوش سده ۱۱ وجود دارد. (فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۹۷)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

به هیچ کس منما نامه سیاه مرا چنان بکن که نداند کسی گناه مرا

ترسم از آب و هوای خلد گردد نا امید آن که می‌خندد به اشک گرم و آه سرد ما

چو ریزم اشک از دل آه درد آلود برخیزد بلی چون آب بر آتش بریزد دود برخیز

چراغ دیده‌ام بی خون دل روشن نمی‌سوزد

بلی هر جا چراغی هست بی روغن نمی‌سوزد

هم چو آتش ناله خونین دلان دردمند بیشتر دارد اثر هرچند می‌گردد بلند

مهرمه رویان عالم را نباشد اعتبار پرتو خورشید در یک جانمی‌گیرد قرار

چوپا کان «حیدری» تا می‌توانی کمالی کسب کن در عالم خاک

که ناقص رفتن از عالم چنان است که بیرون رفتن از حمام ناپاک

در آتش است ز عشقت تن بلاکش من به آب تیغ تو خواهم نشیند آتش من

از رباعیات اوست:

از مردم بی‌هوش، سخن گوش مکن جا در صف مردمان بی‌هوش مکن

خواهی که در این غمکده غمگین نشوی از مردن خویشتن فراموش مکن

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۳ - ۲۴۵ - مجمع‌الخواص، ص ۲۱۷ - ۲۱۸ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۳۲۸ - ۱۳۴۷ -
آتشکده آذر، ص ۱۱۳ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - ریاض‌الجنة، روضه ۵، ص ۸۲۱ - ۸۲۲ - تنایج‌الافکار،
ص ۱۸۶ - ۱۸۷ - شمع‌انجمن، ص ۱۲۱ - ۱۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ - فهرست نسخه‌ها، ج ۲،
ص ۱۲۰۷؛ ج ۳، ص ۱۸۵۶ - فرهنگ سخنوران)

حیرت تبریزی

آقا حسین علی متخلص به «حیرت» از اطبای معروف سده ۱۳ هجری قمری تبریز است: به نوشته مؤلف نگارستان‌دارا، استحضاری وافی از لغت فرس و دواشناسی و حدسی صایب در شناختن امراض داشت پیرامون سال ۱۲۴۱ ه.ق. به زیارت حج نایل شد و در این سفر رنجوران را معاینه و معالجه می‌کرد. گاهی بر سبیل تفتن شعر می‌گفت و طبعش بیشتر به قصیده‌سرایی مایل بود. در حق یکی از دوستانش به شوخی گفته است:

وقت آن شد که رهی راز کرم شادکنی بدهی آن چه عطا کردی پار و پیرار

جنس نارفته به انبار ز خرمن بفرست که برون ناید از انبُر ز درون انبار
بهر بزم تو مهیا شده در دهر سه چیز شهد از نخل و زر از خاک و دُر از دریابار

در مدح حضرت امیر (ع) گوید:

چرخ را برگردن از عقد مجرّه مرسله
زهره را از ماه نو در گوش سیمین گوشوار
از نیام شرق شمشیر جهان افروز مهر
آشکارا شد چو تیغ شاه، روز کار زار
آن که در روز و غا جبریل خواندش از خدا
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار
حامی شرع پیمبر ماحی آثار کفر
پیشوای راستین مقصود دور روزگار
گرفتند از آتش قهرش شراری بر محیط
ور چکد از ابر لطفش قطره‌یی در شوره‌زار
بحر موج افکن از او گردد چو موج آور سراب
شوره‌زار خشک ازین گردد چو خرم نوبهار
(نگارستان دارا، ص ۱۸۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴)

حیرت قاجار

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس متخلص به «حیرت» فرزند حسام‌السلطنه شاهزاده محمد تقی میرزا، نواده فتح علی شاه قاجار است به سال ۱۲۶۴ هجری قمری در تبریز زاده شد در مکتب خانه ملا عبدالعلی که آموزگار امیرزادگان بود تحصیل کرد و در یازده سالگی به طهران رفت و در محضر ملا علی دماوندی نحو و منطق فرا گرفت و نزد ملا ابراهیم حکیم سبزواری به تکمیل کمالات پرداخت. وی در نظم و نثر توانا بود دیوانش در بمبئی به چاپ رسیده و در مقدمه آن ترجمه حالش مسطور است خود می‌نویسد:

در ابتدای شباب به تشویق احباب به سرودن اشعار رغبتی تمام بود و بدون تکلف و توقف معانی لطیفه را که در خاطر محزون بود طی سخنی موزون بیرون آورده به اقتضای موارد غزلها و قصاید پرداختمی.

مرحوم تربیت می‌نویسد که شیخ‌الرئیس در دوره دوم مجلس که نگارنده نماینده تبریز بودم ایشان هم نماینده مازندران بود.

تألیفات: «منتخب نفیس» مشتمل بر منتخبات اشعار پارسی و عربی و منشیات اوست و به سال ۱۳۱۲ در بمبئی به چاپ رسیده است. «اتحاد اسلام» و «کتاب‌الابرار» نیز از تألیفات اوست. وی به سال ۱۳۳۶ هجری قمری وفات یافته است.

سرگذشت شیخ‌الرئیس که بقلم خود او در مقدمه «منتخب نفیس» آمده و در مجله آینده شماره آذر - اسفند ۱۳۶۹ انتشار یافته چنین است:

«بمنه تعالی - شرح احوال و ماجرای زندگانی بنده را خواسته‌اید، با آنکه تراکم صدمات و مصائب عموماً و اثر واردات اخیر دوره منحوسه مشنومه استبداد خصوصاً خاطر و خیال بنده را طوری فرتوت و مبهوت کرده که اگر چیزی بنویسم یا بگویم از مقوله خرق عادت است، نمی‌توانم خواهش محترمانه اداره روزنامه مقدس را حواله به خاموشی دهم و عذر فراموشی آورم.

این بنده شرمنده در شهر تبریز و آن خاک پاک غیرت خیز متولد شدم در سنه ۱۲۶۴. قریب به سن بلوغ، ان‌الله بالغ امره، به امر والدین طاب ثراهما به مشهد مقدس رضوی علیه‌السلام مشرف شده به اقامت در آن آستان ملایک پاسبان در سایه سعادت ابوبن رضوان‌الله علیهما مستسعد آمدم. با وجود تقلد مناصب عدیده و ادارات مهمه لحظه‌ای از تحصیل فنون متنوعه و علوم مختلفه تقاعد نمی‌کردم.

به شوق قلبی و به سوق غیبی در طلب علم کوشش داشتم. ادبیات و تفسیر و طب و کلام و حکمت طبیعی و الهی را در نزد اساتید فن و مهره صناعت درس خواندم تا درس گفتم.

بعد از فراغت از این مقدمات به توغل در علوم شرعیه و آموختن فقه و اصول رغبت کرده در محضر علمای بزرگ و فقهای معروف آن بلده طیه روحی فدا مشرفها استفاده نمودم و در سن متجاوز از سی، قصائد تازی و پارسی به روش شعرای مشهور عجم و عرب

می‌گفتم که جالب انظار اهل ذوق و ادب بود، و هم در آن ایام به محراب عبادت و منبر افادت بر آمدم.

از برکات توجهات گرانبهای سلطان سریر ارتضا تمام مستمعین به سمع‌القبول و عین‌الرضا به سخنانم ملاحظه می‌کردند و حسن ظن داشتند. همت بنده بلند پروازی کرد و خداوند بنده نوازی،

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست پس بر آنچه یافتی بالله مایست محض خروج از ذلت تقلید و عروج به عزت اجتهاد به عتبات عالیات مسافرت کرده و در نجف اشرف و کربلای معلی در مجمع‌افادات علمای اعلام و حجج اسلام آقای حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و شیخ‌الطائفه آقای شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی، و آقای فاضل‌اردکانی قدس‌الله ارواحهم استفاضه و استضائه می‌نمودم.

تا اینکه قائد سعادت و مسألت توفیق به ناحیه مبارکه سرمن رأی رسانیدم و به حضرت استادنا‌الاعظم کشانیدم. حسب‌الامر غفران مآب حجة‌الاسلام آیه‌الله علی‌الانام نائب‌الامام علیه‌السلام مولینا میرزای شیرازی عطرالله مرقدہ در آن ناحیت قدس و حوزه درس رحل اقامت افکنده شب و روز به تحریر و تنقید مسائل شرعیه و استنباط احکام فرعیه از مآخذ اصلیه اشتغال بلکه اشتعال داشتم.

مراتب لطف و تشویق آن استاد مسلم و فقیه اعلم در حق این بنده در مجالس افاضات علمیه آنچه فرموده‌اند ثبت خاطر معاصرین است و آنچه به قلم مبارک آمده حاضر و موجود، وسیله دست افتخار است.

پس از مراجعت به ارض اقدس تصادف کرد با حکومت مستقلة مستبده میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی. چون سبک و روش مواعظ و نقطه‌های بنده منافی خیالات استبدادیه بود و عموم مردم بدبخت را به حقوق حریت مشروعه و آزادی طبیعی خود تنبیه و آگاهی می‌دادم بر خلاف بعضی از علماء سوء که جمیع آیات قرآنی و روایات مأثوره را به تأویل نفسانی و تنزیل شیطانی به وجوب اطاعت سلطان جور و لزوم انقیاد احکام خودسرانه فراعنه عصر و نمارده وقت مؤول و محول می‌کردند لاجرم از آن عتبه عرش مرتبه خائفاً یتروقب هجرت کرده ثانیاً عزیمت زیارت بیت‌الله نمودم.

در مراجعت حج در اسلامبول به خواهش دوستان ایرانی و عثمانی به نشر معارف ایمانی

و اشاعه عدل و داد و ارائه قبايح ظلم و استبداد مشغوليت داشتم. متجاوز از يك سال به مواعظ نافعه و كلمات تامه مرجعيت خاصه و عامه را نائل آمده از دولت ايران به توسط پرنس ملكم خان تطيب خاطر و ترصيه ظاهري به عمل آمد به تهران برگشته به مشهد مقدس مراجعت كردم.

پس از چند سال به واسطه هجوم زرايا و بلايا ثالثاً عازم طواف خانه خدا زاده الله شرفاً شده ايضاً در اسلامبول قصد اقامت كردم و با جناب غفران مآب فيلسوف يگانه سيد جمال الدين افغانى مراودات و معاهدات به ميان آمد، با اينكه برخلاف ميل سفير ايران بود به ممانعت و مزاحمت او وقعى نمى گذاشت. ميرزا آقاخان كرمانى شهيد ميدان آزادى واسطه تحريرات و رابطه تدميرات بود.

حسب الاقتضا به صوب هندوستان تصميم مسافرت [كرد] و مدتى در بمبئى به اقامه و ظايف اسلاميت و انسانيت پرداخت. كتاب «اتحاد اسلام» به زبان فارسى سهل ممتنع و كتاب الابرار در رد احمد قاديانى به لسان عربى مبين و ادبى متين در ايام اقامت بمبئى به قلم عاجزانهم بحول الله نوشته شد و به ملاحظه وصول مكاتبات سريه از مرحوم سيد جمال الدين و پرنس ملكم خان و ايفائى وظيفه مأموريت روحانى و پنهانى با تقبيل اعتاب مقدسه عراق عرب تجديد عهد كرده و در نجف اشرف و حائر مبارك در طى مواعظ عمومى و تقريرات خصوصى لزوم مداخله علمائى اعلام و حجج اسلام را در سياسيات ايران اثبات و خاطر نشان نمودم.

پس از سالى توقف و تشرف از طريق بصره به شيراز آمده هفت سال در آن دارالعلم به تعليمات اخلاقى و آدابى و تدريس علوم شرعيه پرداخت. بعضى از هواپرستان حاجى آصف شاهسون را اغواء كردند و نويد دوام حكومت دادند. بلطائف تزوير و تدليس حكم احضار بنده را از تهران صادر كرد.

با كمال كراهت از آب و هواى مصفا و جعفر آباد و گلگشت مصلى صرف نظر و به اصفهان آمده چند ماه هر روزه به منبر وعظ صعود كرده فضائح و قبايح حكام ظلم و عالم نمايان اعوان ظلمه را تشريح و توضيح نمودم و به تهران آمدم.

ميرزا على اصغر خان امين السلطان از طرف مرحوم مظفر الدين شاه ابلاغ كرد كه شاه مى فرمايند هر وقت تصور مى كنم شيخ الرئيس در طهران به منبر خواهد رفت فرائض من

مرتعش می‌شود. به شرط اینکه موعظه نکند حق ورود و اقامت دارد. ولی مرحوم خلد آشیان آقاسید علی اکبر مجتهد تفریشی اعتنایی به این منع و مزاحمت ننموده مسجد خود را تفویض و در اعلی درجه ترویج و تأیید کرد، رحمة الله تعالی.

در مواعظ تهران خیلی بی‌پرده و عریان حرف می‌زد. قواعد عدل و فواید مشروطه را گوشزد خواص و عوام می‌کرد. همه وقت انذار تبعید و اخطار تهدید می‌رسید یک دفعه خواستند به کرمان و حرمان تبعید شوم غیر تمندی حجة الاسلام طباطبائی آقا سید محمد دامت برکاته باعث جنبش اهل طهران شد. از یک منزلی معاودت کردم. چندی دیگر شبانه خواستند با سواره و پیاده دور خانه بنده را احاطه و دستگیر نمایند به سفارت سنیه عثمانی توسل و تحصن کرده با تأمینات رسمیه بیرون آمدم. خداوند دیگر ننماید.

در هنگام آن هنگامه که محمد علی میرزا، سوء سریرت و خبث سجیت خود را بی‌پرده کرد. مسجد و مجلس را مهدوم، علما و امرا و وکلای معدلت خواه را به انواع عقوبت گرفتار کرد. همان روز دور خانه بنده محصور قزاق بود. اسب و کالسکه و فروش بیرونی را یغما کردند. چون قصد هجوم به اندرون داشتند به حفظ ناموس از خانه بیرون آمده به منزل حاجی حسین میرزا حشمة السلطنة رفتم که با بنده یار و نعم الجار و بر خلاف غالب، بنی اعمام شاهزاده مشروطه خواه از همه جا آگاه است. قزاقی از بالای بام بنده را هدف گلوله خواست «قتل این خسته به آن تیر چو تقدیر نبود» تیر آن خطا کار اصابه ننموده از همان خانه سر و پای برهنه مسلوب العمامه و الردا با دست بسته به موقف لیاخف آوردند. حکم کرد به باغ شاه بیرند و در حضور مرکز استبداد محکوم به اعدام شدم.

نمی‌توان گفت که از مأمورین رذالت پیشه چه صدمات بیرون از اندیشه دیدم. چون در ایام توقیف در باغ شاه رساله بدیع المقالہ ای به اسم «خطرات النفس و ثمرات الحبس» ثبت خاطر کردم و اکنون ضبط دفاتر اطالہ این عجاله را بی‌لزوم می‌بینم فقط محض جلب رقت و استرحام دوستان روحانی و برادران ایمانی این قصه هائله و غصه روح فرسا را اخطار می‌کنم. در ورود این همه شدائد از خوف و جوع و نقص اموال و انفس خوشوقتی داشتم که ثمرات وجودم مصون و مأمون مانده‌اند خود را تقدیه آنان کرده‌ام.

بدبختانه پس از رهائی از زنجیر استبداد که به خانه ویرانه آمدم معلوم شد اعز ثمرات وجودم یگانه فرزند هوشمندم احمد سراج الدین که در کمال و جمال کم نظیر بود و همه

آداب و اخلاقش دلپذیر از بیم و هراس محاصرین و صدای دلخراش توپ و شریپل و از تأثر گرفتاری پدر پیر در همان روز مهمه و ملحمه دلش باخته و کارش ساخته شده چندی حلیف بستر بود.

هر چه کردیم از دعا و از دوا درد افزون گشت و حاجت ناروا
از هم و غم دنیی مستریح شد.

و در وقوع این مصیبت جانگداز بجز جناب شیخ سیف‌الدین میرزا که فرط حمیت نمود و شرط رحمت بجا آورد سایر اقوام و ذوی‌الارحام نه همین غمخواری و تعزیت سوکواری نمودند، بلکه غالباً به شماتت برخاسته ابتلای به این بلای ناگهانی و قضای آسمانی را عقوبت و عزای مخالفت معبود حقیقی و ولی نعمت محمدعلی میرزا قلمداد کردند. ذلک مبلغهم من العلم چنانکه در پاسخ شاه وحشی سیرت دیو صورت در موقعی...

اکنون اگر حیات خود را بخواهم و هنوز از زندگانی آمال و امانی داشته باشم همان پیشامد سعادت اهل ایران و ترقیات معنویه حوزه ایمان است که نتیجه این همه فداکاریها و گرفتاریهاست و این رشته امیدواری متصل به دستگاه غیب است که منزله از عیب است و وگرنه وضع و نمود عالم شهود را موزون و در خور خورسندی نمی‌بینم تا الطاف خفیه و توجهات غیبیه در دستگیری این ملت بیچاره چه قدرتی خارق‌العاده بنماید که دسائس بقیة‌السیف از مستبدین در بنیان مرصوص اتفاق و اتحاد مجاهدین باعث ثلثمۀ ناگوار نشود و ظهورات بر خلاف انتظار پیش نیاید...».

فرصت درباره او گفته:

بلند نام دو شیخ‌الرئیس در زمن است یکی ابوعلی و دیگری ابوالحسن است
از اشعار اوست:

خرم آن دم که به دام تو گرفتار افتد فکر آزاده ز اندیشه هر کار افتد
عجبا طره طرار تو ای فتنه روم کز بنا گوش تو بر دوش به یک بار افتد
یا یکی زنگی رقاص که در سطح بلور دست و پا بسته به یک بار نگونسار افتد
قتل این بیگنهان در ره عشقت به خطا اتفاقی است که در کوی تو بسیار افتد
بعد از این با قدم صدق به میخانه رویم کار سهل است اگر بر در خمار افتد
«حیرتا» بر سر آنم که زمستی گه رقص بازم از سر به ره میکده دستار افتد

خوشادمی که خراب از شراب ناب شویم بنا بر آب گذاریم تا خراب شویم
طریق حکمت آن است تا فلاطون وار میان خم بنشینیم تا شراب شویم

گفت راه عشق من پیما به سر گفتم به چشم
گفت در گام نخست از سر گذر گفتم به چشم
گفت اگر باشد به وصل من هنوزت چشم داشت
باید از عالم کنی صرف نظر گفتم به چشم
گفت اگر سودای حق داری چو «حیرت» در رهش
چشم‌پوش از نفع‌و ضرر، از خیر و شر گفتم به چشم

با زلف بتی بلند و پست آمده‌ایم آزاد زقید هر چه هست آمده‌ایم
از کعبه خدا پرست آیند همه جز ما که زکعبه بت‌پرست آمده‌ایم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۷ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۹۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴ - ۲۷۵ - سخنوران نامی
معاصر، ج ۳، ص ۹۲ - ۹۵ مجله آینده سال ۱۶، ص ۸۰۵ - ۸۱۲)

خاتمی تبریزی

از شاعران سده نهم و روزگار سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳ - ۸۹۶) است از اوست:
کاکل به شانه می‌زند آن دلستان من می‌پرورد بلای سیه بهر جان من

(ترجمة مجالس النقایس، ص ۳۰۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۷)

خاتمی تبریزی

از شاعران سده دهم هجری قمری است به کتاب فروشی اوقات می‌گذرانید. این مطلع
در جواب درویش دهکی^۱ قزوینی از اوست:

۱ - مطلع درویش دهکی چنین است:

من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام

(تحفه سامی، ص ۲۶۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸)

خادم تبریزی

حافظ حسین معروف به کربلایی، و ابن کربلایی فرزند درویش حسن بابا فرجی از فضلا و شعرا و علمای صوفیه سده دهم ه.ق. تبریز و از مریدان صفی‌الدین شاه مجتبی فرزند امیر بدرالدین احمد لاله‌یی ست وی به سال ۹۷۵ کتاب مفصلی به نام روضات الجنان در خصوص مقابر مشاهیر اولیا و فضلالی تبریز و نواحی آن (مشمول بر یک مقدمه و هشت روضه و خاتمه) تألیف نموده است جلد اول آن در تاریخ ۱۳۴۴ و جلد دوم آن به تاریخ ۱۳۴۹ ش. به تصحیح و تعلیق دانشمند فقید آقای جعفر سلطان‌القزایی به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب به طبع رسیده است.

شیخ بدرالدین حسن بورینی تحت عنوان ترجمه حسین حافظ تبریزی می‌نویسد:
«کان من محاسن الدنیا مصاحبه و لطفاً و مهابة و تاریخاً و نظاماً و فضیلة و دیناً و جدت من صحبتہ خیراً کثیراً رحمہ اللہ رحمۃ واسعة».

ملا محمد حسین ملقب به مهین استاد و متخلص به محزون (متوفی ۹۸۶) خطاط معروف تبریزی نیز او را چنین می‌ستاید:

در عالم فقر آن که امروز	بی خرقة و جبه ریایی است
شاهنشہ کشور قناعت	درویش حسین کربلایی است

درویش حسین خود از خوشنویسان و از شاگردان علاءالدین علی بیگ تبریزی (متوفی ۹۵۸) است. به رسم و عادت صوفیان و یا به سبب پریشانی اوضاع آذربایجان در اوایل صفویه روزگارش اکثر در دیار غربت سپری شد. سال ۹۸۸ از راه دمشق به زیارت کعبه شتافت و از همان راه به تبریز بازگشت و پس از اندکی دوباره به دمشق رهسپار شد و در آن جا رحل اقامت افکند تا در ۱۶ ذی‌قعدة سال ۹۹۷ در همان شهر وفات یافت و در موضع مرج‌الدحداح در جوار قبر شیخ ابوشامه مدفون شد.

وی در شعر «خادم» تخلص می‌کند. نمونه‌یی از اشعار اوست در نعت مصطفی علیه‌السلام:

احسن حسنی است اتصال محمد	ابغض اشیاست انفصال محمد
روشنی آفتاب و ماه چه باشد	شمه‌یی از پرتو جمال محمد
سایه عرش برین و چرخ مقرنس	ظل قلیلی ست از ظلال محمد
آیه قریبی که واقع است به قرآن	آمده است آن به شان آل محمد
آید اگر بر شما مصیبتی از دهر	یاد نماید ز ارتحال محمد
روز قیامت ز کردهات چو پرسد	فکر جوابی کن از سؤال محمد
رتبه «خادم» همین بس است که باشد	خادمی از خادمان آل محمد

فغانی که از مبتلایی بر آید	چه غم کز غم دلربایی بر آید
مرادی ست جان را که بیند رخ او	مراد دل بینوایی بر آید
پی انتظارش بود گوش بر در	چه باشد که آواز پایی بر آید
حذر کن ز آمیزش خلق عالم	مبادا که ناگه صدایی بر آید
غنی سازدت شیوه عشق بازی	کی این شیوه از هر گدایی بر آید
به وقت در و چون رسد کشت عاشق	بناگاه ابر بلایی بر آید
به جز لاله شوق چیزی نباشد	چو از خاک «خادم» گیایی بر آید

نپنداری کز آن گل چاکها در پیرهن دارم
 که صد چاک دگر در سینه ز آن نازک بدن دارم
 غم او در رگ جانم فرو برده ست چنگ خود
 عجب دامن ز چنگش جان برم زین غم که من دارم
 ز اول طالعمر برگشته بود و بختم آشفته
 من این سرگشتگی آخر ز بخت خوشتن دارم
 مرا در دل که چون او را ببینم رازها گویم
 یکی ز آنها نیارم گفت در دل صد سخن دارم

من و کنج غم و خاطر ز سودای گلی برهم
 کجا پروای باغ و میل گلگشت چمن دارم
 رخ شیرین ندیده جان شیرین داد در راهش
 به دل صد کوه غم از رهگذار کوهکن دارم
 هوای گل رخان شهر تبریزم چو «خادم» شد
 دلم بگرفت در غربت تمنای وطن دارم
 (مقدمه بر روضات الجنان، ج ۱، ص ۹ - ۴۰؛ ج ۲، ص ۶۳۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۹)

خازن تبریزی

محمدامین ملقب به آقاسی و متخلص به «خازن» فرزند ضیاءالدین، از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری: زمان شاه عباس کبیر است. مردی زشت خو بود و به مجرد توهمی رشته محبت را می گسیخت. از اصفهان به شیراز رفت و مدتی آن جا اقامت یافت.

طبعش در اقسام سخنوری بر کمال بوده از اوست:
 عیسی چو به خورشید بر افراخت علم را بسپرد به لعل شکر افشان تو دم را

عشق توام از خیر و شر دهر بری ساخت در حشر مرا نامه اعمال سفید است

بود ز تنگی دل غنچه سان دل جمعم چو گل شکفتیم باعث پریشانی است

چشم گیرنده تر از چنگل شاهین قضاست مژه برگشته تر از بخت من بی سروپاست

گلشن فردوس اگر خواهی مرنجان خلق را سد راهی چون غبار خاطر احباب نیست

تاز خون گرم تو گردیده در خاطر گره رشک می سوزد اگر در خاطری جامی کند

(نذکره نصرآبادی، ص ۲۰۶ - شمع انجم، ص ۱۴۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹ - ۱۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷)

خازن تبریزی

میرزا شریف فرزند میرزا نوری بیگ از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. خط شکسته را خوب می نوشت. نصرآبادی می نویسد که قبل از این مستوفی موقوفات مسجد جامع جدید عباسی بود دست از آن داشته و الحال وزیر عالیجاه یوسف خان بختیار است. طبعش خالی از لطف نیست «خازن» تخلص دارد. از اوست:

سوز دلم فزون شد و تا مغز سر گذشت آتش کشید شعله در این پنبه در گرفت

شد تازه آب گیری تیغ جفای او ممنون شدم ز گریه بی اختیار خویش

تا گیرمش تمام در آغوش هم چو عکس هر جا که یار جلوه کند آب می شوم

(تذکره نصرآبادی، ص ۹۲ - روز روشن، ص ۱۹۳ - ۱۹۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۹)

خالصی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست. سام میرزا می نویسد: مردی حریص و زرپرست بود سی سال زر جمع کرد آخر در نود سالگی مرد و زرهای باقی ماند. از اوست:

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود شد مهر من یکی دو بر آن مه از آنچه بود

در تحفه سامی چاپ ۱۳۱۴ مطلع مذکور برای مولانا تزریقی بیارجندی و مطلع زیر برای خالصی ثبت شده است:

جانا غم تو مایه عیش نهان ماست درد تو مونس دل بی خانمان ماست

مرحوم تربیت نیز همین مطلع (جانا غم تو) را در صفحه ۱۳۲ به نقل از تحفه سامی به نام «خالصی» و در صفحه ۲۹۴ به نام «فائقی» ثبت کرده است. در حالی که در تحفه سامی شاعری به نام «فائقی» تبریزی نیامده و ظاهراً «فائقی» تحریفی از «خالصی» است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۲، ص ۲۹۴ فاتقی)

خامنه‌یی تبریزی

جعفر فرزند حاج شیخ علی اکبر خامنه‌یی از بازرگانان تبریز بسال ۱۲۶۶ شمسی در تبریز چشم به جهان گشود و در همانجا تحصیل کرد. اشعار پر شور او در روزنامه‌های (جبل‌المتین و چهره‌نما و عصر جدید و شمس) و بعدها در مجله دانشکده منتشر می‌شد. جعفر خامنه‌یی یکی از جوانان روشنفکر و آزادیخواه آذربایجان بود. زبان فرانسه را پنهانی از پدر متعصب خود آموخته بود. از شکل معمول اشعار فارسی عدول کرده و قطعاتی بی‌امضاء با قافیه‌بندی جدید و بی‌سابقه و مضامین نسبتاً تازه انتشار می‌داد. یکی از این قطعات که ادوارد براون در (تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران نو) نقل کرده چنین است.

(به وطن)

هر روز به یک منظر خونین به در آیی
هر دم متجلی تو به یک جلوه‌ی جانسوز
از سوز و غمت مرغ دلم هر شب و هر روز
با نغمه‌ی نو تازه کند نوحه سرایی
ای طلعت افسرده و ای صورت مجروح
آماج سیوف ستم، آه ای وطن زار
هر سو نگریم خیمه زده لشکر اندوه
محصور عدو مانده تو چون نقطه‌ی پرگار

محصور عدو، یا خود اگر راست بگویم
ای شیر، زیون کرده ترا رو به ترسو
شمشیر جفا آخته روی تو ز هر سو
تا چند به خوابی؟ بگشا چشم خود از هم
برخیز، یکی صولت شیرانه نشان ده

یاجان بستان یا که در این معرکه جان ده

(به قرن بیستم)

ای بیستمین عصر جفاپرور منحوس
ای آبدی وحشت و تمثال فجایع
برتاب ز ما آن رخ آلوده به کابوس
ساعات سیاهت همه لبریز فجایع
دیدار تو مدهشتر از انقراض مقابر
شالوده‌ات از آتش و پیرایه‌ات از خون
هر آن تو با ماتم صد عائله مشحون
از جور تو بنیان سعادت شده بایر

زاین مذبج خونین که به گیتی شده برپا
روح مدنیت شده آزرده و مجروح
خونها که به هر ناحیه ناحق شده مسفوح
بر ناصیه‌ی عصر هنر لکه‌ی سودا...
نفرین به تو، ای عصر فریبنده و غدار
لعنت به تو، ای خصم بشر؛ دشمن عمران
ای بوم، فروکش نفس، ای داعی خسران
زاین پس مشو اندر پی ویرانی آثار

آن روز که زادی، چه نویدی که ندادی؟
امروز که رستی، توز خون یکسره مستی
زین سان که توره بسپری، ای آفت هستی
فردا به وجود آری یک تلّ رمادی

با توجه به پاره‌یی از اشعار جعفر خامنه‌یی و میرزاتقی خان رفعت تاریخچه شعر نو به سالها قبل از نیمایوشیج میرسد.

افق تاریک

در آسمان سعادت ستاره می‌جویم نهفته کوکب رفعت دوباره می‌جویم
بهر طرف نگرم نیست غیر ظلمت محض در این سیاهی شب یک ستاره می‌جویم
شکسته کشتی و از غرق نیست راه خلاص دچار موجم و یک تخته پاره می‌جویم

از ما قبا یکی برد و دیگری کلاه

حسن تو برده است به خوبی گرو زماه هستند مهر و ماه بر این مدعا گواه
با آن صبا حتی که تو داری کجا رواست روز سعید دلشدگان را کنی تباه
ریزی بیک کرشمه تو خون هزار کس ای حکمران مران بسر عاجزان سپاه
در دوستی تو عهد نمودی وفا کنی اغوای مدعی ننماید تو رازراه
ترسم کزین عطالت و غفلت مآل کار از ما قبا یکی برد و دیگری کلاه

(سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۸ - از صبا تا نیما ج ۲، ص ۴۵۳)

خامه یار تبریزی

سیدیوسف بهجت در سال ۱۲۸۰ در تبریز پا به عرصه حیات نهاد. تحصیلات خود را در تبریز پایان رسانید و در اداره آموزش و پرورش آذربایجان استخدام و مشغول تدریس شد. بهجت بعداً به اردبیل انتقال یافت و مورد علاقه و توجه مردم متدین اردبیل بود. وی مردی بذله‌گو و خوش محضر و شاعری توانا بود و خامه‌یار تخلص می‌کرد. بسال ۱۳۴۰ بازنشسته شد و سال ۱۳۵۲ شمسی، در اردبیل وفات یافت.

شادروان خامه‌یار قصیده‌یی در منقبت حضرت سیدالشهدا (ع) چنین سروده است:

ای شهسوار معرکه کربلا حسین وی ناخدای کشتی دین خدا حسین
کی خونبهای خون تو گردد؟ اگر دهد ایزد بهای خون تو هر دو سرا حسین

جن و ملک بچا کریت مفتخر ولی قحطی آب بهر تو حاشا که مشکلیست مرخضر را به آب بقا رهنمون تویی تو خود جهان دیگری ای جان فدای تو جبریل گاهواره تکان تو بوده است در راس نیزه، قاری قرآن بجز تو کیست؟ در حیرتم چه نام گذارند روی تو کروبیان مدیحه سرای تو بوده‌اند	تو خود اسیر پنجه قوم دغا حسین بر عالمست نام تو مشکل گشا حسین ای چشمه سار و مبدأ آب بقا حسین شان تو بس بزرگتر از ما سواحسین ای پادشاه کوبه هل اتی حسین ای نور چشم خسرو قل انما حسین قومی که خوانده‌اند علی را خدا حسین (بهجت) کجا و مدح تو ای پادشا حسین
---	--

چند بیت از یک قصیده در مدح حضرت ابوالفضل العباس:

هرکه را عقل بجا، هوش بپاست عقل بی زینت دین خاک‌نشین از می و نی چه طلب می‌داری می به گنجینه دل بوم آوا چون سخن از ادب افتاده و دین	بی‌گمان راهرو راه خداست هوش بی حکمت دین آتشزاست می و نی راهزن راه خداست نی به بستان ادب هرزه گیاست مدح عباس نگویم خطاست
--	--

من بنگویم علی خداست علیجان دست خدایی، به عالمست مبرهن معجز شق‌القمر بداد به کافر نی به فلک رفته‌ای که وصف توانم داغم از آن دم که پیش شمر ستمگر «بهجت» خاک است و زر همی شود آخر	لیک بگویم تو را سزاست علیجان دست خدا کی ز تن جداست علیجان ز آن سرپاکت همین رواست علیجان پای تو بر دوش مصطفاست علیجان گفت حسینت علی کجاست علیجان چونکه نگاه تو کیمیاست علیجان
---	---

(تذکره شعرای آذربایجان ۳/ ۲۷۱ - ۲۷۳)

خاوری تبریزی

از موزونان سده دهم هجری قمری و عهد شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) بوده و دیوان مختصری دارد. (صف ابراهیم)

خرامی تبریزی

حافظ خرامی از سخنوران سده دهم هجری قمری است. سام میرزا می نویسد: به صباحت و ملاححت شهره شهر بود و به حسن خرامش و رفتار و شیرینی گفتار آشوب دهر. قرآن را حفظ داشت. این مطلع از اوست:

می روم از کوی جانان با دل افگار خویش ز آن که پر شد دامنم از دیده خونبار خویش
نام او در تذکره زنان سخنور نیز آمده است ولی در منابعی که دسترسی به آنها داشتم اشاره‌ی به جنسیت وی نشده است.

(تحفه سامی، ص ۲۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۹۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۹۰، ص ۲۲۱ «حافظ»)

خرمی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست و از سخنوران معروف سلطان یعقوب بود. در زمان شاه اسماعیل صفوی به زیارت حج نایل شد و قطاع الطریق راه مکه اندوخته هایش را از او ستدند. «روضه العشاق» از تألیفات اوست که به نام ابوالغازی عبدالعزیز بهادرخان پادشاه بخارا، به پیروی از «گلستان» سعدی در یک مقدمه و هشت باب در تاریخ ۹۶۴ق. (= خرمی بلبل گل) نگاشته است بدین شرح:

- ۱- استغناوتند خوئی معشوق و نتیجه آن ۲- گرفتاری عاشق و زاری ایشان ۳- حسن و ادای معشوق و اخلاق پسندیده ایشان ۴- صفت اخلاص عاشق و اصول مطلوب ۵- غیرت و دلنوازی معشوق ۶- پاکبازی عاشق ۷- نصیحت به جوانان و صفت جوانی ۸- جهالت پیران و

شکایت از پیری.

آغاز:

مَنْتَ خدای را عزوجل که انوار هدایتش از قطره کثیف، چنین گوهر لطیف بر آورد.
نسخه‌یی از آن در کتابخانه استاد مینوی به شماره ۵۲ نستعلیق محمد نیاز مورخ ۱۱۹۸
وجود دارد.

نسخه‌یی هم در خانقاه نعمت‌اللهی به شماره ۲۷۸ بدون تاریخ هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

گَه تنه‌ایم پیگانه و خویشند ناپیدا چو یار آید، شود از یخت من صد آشناپیدا

برای درد دل گفتم تو را تنه‌ایم یابم در آن ساعت که تنه‌ایم خود را نمی‌یابم

(ترجمه مجالس‌النفایس، ص ۴۰۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۹۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۵۷۶)

خروشی تبریزی

حسین بیگ از اکابر تبریز و از رجال سیاسی دوره صفویه بود وی از طرف شاه عباس کبیر
به سمت ایلچیگری نزد جهانگیر پادشاه هند رفت و آن خدمت را به خوبی انجام داد. در
اواخر عمر دست از مهمات دنیوی کشید و در تحصیل مراتب اخروی سرگرم شد گوشه
انزوا اختیار نمود و پیوسته به صحبت علما و فضلا و فقرا و شعرا مشغول بود. نصرآبادی
می‌نویسد «چند نوبت فقیر به خدمت ایشان رسیده کمال فیض بردم تتبع شعر قدما بسیار
می‌نمود و در شعر «خروشی» تخلص می‌کرد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

پیر مغان اگر قدحت پر نمی‌دهد بستان و دم مزن که تهی از اشاره نیست

جز دل که محبت تو دارد من رشک به هیچ‌کس ندارم

اگر سر بر نیارد شعله آه از دل چاکم که روشن می‌کند شبها چراغی بر سر خاکم

تا چند در این خانه ویرانه نشینم دلگیر شدم چند در این خانه نشینم

در محبت گرم گشتم تا که دیدم شمع را از غم پروانه می ساید به خاکستر جبین

عجب ندارم اگر با من التفات نداری که مست حسنی و پروای کاینات نداری

این رباعی را میر عماد خوشنویس به قلم جلی در کتابه حوض خانه او نوشته بود:

پکچند در زهد چو احباب زدیم آخر نقبی به گنج نایاب زدیم

تا شبهه ز تسبیح و ردا برخیزد بردیم به میخانه و بر آب زدیم

هرگز ز بد زمان خروشی نزنیم داریم به دل دوزخ و جوشی نزنیم

در آتش فاقه مان کند خاکستر ما حلقه لب بر درگوشی نزنیم

در «لطایف الخیال» و «صبح گلشن» نام وی حسن بیگ قید شده است.

(لطایف الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۷۵ - صبح گلشن، ص ۱۵۱ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۳۷ - مجله ارمغان، سال ۱۳، ص ۳۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۵ - ۱۳۶)

خلف تبریزی

از شعرای سده نهم هجری قمری و از شیخ زادگان النجف^۱ است. مردی نیک سیرت و خوش طینت بوده برای کسب کمالات از مولد خود به خراسان رفته و با بدیع الزمان میرزا مصاحب گردیده است.

این رباعی به اسم «عبدی» از اوست:

صد شکر که وصل یار واقع شد باز سوز دل و آب دیده نافع شد باز

خورشید بدیع وصل او غارب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز^۲

۱ - النجف: ۱ - قلعه بیست در آذربایجان (مرآت البلدان، ج ۱، ص ۹۵) ۲ - قلعه استواری است از توابع نخجوان (نزهة القلوب چاپ لیدن، ص ۸۹) ۳ - دهی است از دهستان رودقانات بخش مرکزی شهرستان مرند ۴ - دهی است از دهستان دیزج رود بخش عجب شیر شهرستان مراغه. البته در تمام منابع موجود او را تبریزی قید کرده اند.

۲ - در مجالس النفایس، ص ۶۵ این معما حل شده است.

بیگانه است از همه کس آشنای تو ای سنگ دل بگو چه کند مبتلای تو
 «تربیت» به نقل از عرفات العاشقین از او به عنوان «خلقی» یاد کرده ولی در
 مجالس النقایس که نزدیکترین مآخذ به زمان شاعر است وی «خلف» معرفی شده است نه
 «خلقی».

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۶۵، ص ۲۳۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۱ - فرهنگ سخنوران)

خلوتی تبریزی

خواجه عبدالرحیم خلوتی فرزند مولانا شمس الدین محمد اقطاعی مشرقی تبریزی (متوفی
 ۸۱۲) است. وی مرید مولانا محمد مغربی بود و تربیت از او یافت و به خدمت جمعی دیگر
 از اکابر مثل سلطان خواجه علی صفوی و شیخ زین الدین خوافی و شیخ کمال خجندی نیز
 رسید در نوشتن خط سر آمد روزگار خود به شمار می رفت و سند خط استادان آذربایجان و
 خراسان بدو می پیوندد. خواجه عبدالرحیم و برادر مهترش خواجه عبدالحی هر دو در
 خوشنویسی شاگرد والد ماجد خود بوده اند.

تألیفات او:

حافظ حسین می نویسد: «حضرت خواجه را تصانیف خوب هست خصوصاً در علم
 تصوف، مثل «مفاتیح الغیب»، «حاشیه بر شرح اصطلاحات شیخ عبدالرزاق کاشی»، «شرح
 نصوص شیخ صدرالدین محمد قونیوی»، «شرح بر قصیده میمیه خمیه فارضیه»، «رساله
 سنه سرمدیه»، «شرح رباعی حوراییه»، «شرح بر بعضی از ابیات مشکله گلشن راز» و...
 در فهرست نسخه های خطی گویا همین «شرح نصوص» تحت عنوان «دقایق در معرفت
 حقایق» یاد و اضافه شده است که گزارشی است از مشکلات «فصوص الحکم» در ۱۲ باب و
 نسخه یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۳۰ حکمت هست (فهرست
 رضوی، ج ۴، ص ۲۲۰).

ولی ظاهراً «فصوص الحکم» غیر از «نصوص» است آن تألیف فارابی است و این تصنیف
 صدرالدین قونیوی.

گویند خواجه عبدالرحیم با برادر خود در ماه مبارک رمضان به خدمت شیخ کمال خجندی می‌رسند و از کمال اطاعت و انقیاد حسب الامر شیخ زوزه خود را می‌شکنند. شیخ می‌فرماید دو حدیث می‌خوانم شما یاد گیرید اول (الصوم لی وانا اجزی به) دوم (تجوع ترانی تجرد تصل) خلوتی این دو حدیث را چنین به نظم می‌آورد:

شنیدم من از شیخ کامل کمال دو قدسی حدیث و گرفتم به دل
نخستینش «الصوم لی» و دگر «تجوع ترانی تجرد تصل»
وفات او در غره محرم سال ۸۵۹ واقع شده و در حظیره بابا مزید مدفون است. از اوست:
شکرانه این نعمت عظمی که تو را هست گه گذری کن سوی بازار خموشان
تا خاتمه کار تو چون فاتحه گردد بر «خلوتی» گم شده یک فاتحه بر خوان
در تاریخ فوت مغربی که در اواخر ۸۰۹ اتفاق افتاد تسامحاً چنین گفت:

چون «مغربی» از مغرب تن رفت به مشرق
در جنت فردوس بدیدم که به سیر است
پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش
خندان و خرامان شد و فرمود که «خیر» است

۸۱۰

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۷۵؛ ص ۸۲ - ۸۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲)

خلیل تبریزی

مردی خیر و خبیر و عالم و ثروتمند بود و در تبریز مسجدی ساخت این مطلع از اوست.
مرا چون بیند از غیرت شود شرمنده یار از من

الهی گم شوم تا او نگردد شرمسار از من

(تحفه سامی، ص ۳۷۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۲)

خواری تبریزی

از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است صاحب خلاصه‌الاشعار می‌نویسد: بعضی که به صحبت وی رسیده می‌گویند خود می‌گفت که اصل من از هرات است اما اکثر مردم او را تبریزی می‌دانند، علی‌ای حال مردی رندوش و یتیم مشرب بوده، و در حيله گریها و عیارها تتبع «عمروبن‌امیه ضمری»^۱ نموده، و با این خصایل در شیوهٔ شاعری خوشگوی و درست بیان است، و در طرز غزل سر آمد غزلسرایان آن نواحی و طبعش به زیور تازگی و شیرینی مزین و محلی. گویند کم شعری را می‌پسندید، و قلم نسخ بر اقران و معاصران خود می‌کشید، و در میان غزل‌گویان به مولانا لسانی اعتقاد تمام داشت، و اشعار او را بر شعر سایر سخنوران مثل فغانی و شهیدی و اهلی و امثال ایشان ترجیح می‌داد، و الحق طرز غزلش به طرز غزل مولانا لسانی موافقتی داشته، و لهذا او را شاعرتر و غزل او را بهتر دانسته، اما در عاشقی بسیار بی‌طالع بوده، و دایم‌الاقوات با مطلوب و رقبا نزاع وجدال نموده، گویند وقتی نزد حافظ پسری خوش‌آواز عاشق گشت، و در مدت عاشقی هرگز از او شاکر و راضی نگشت، لاجرم دایم زبان به شکوه گشوده بود، دوستان و متابعان خود را در آزار و رنجانیدن وی و مصاحبانش ترغیب و تحریض می‌نمود.

وفاتش در شهر سنهٔ نهصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) واقع شده و... صادقی افشار می‌نویسد: خواری تبریزی شخصی تیز طبع و خوش سلیقه بود، و نستعلیق خفی را خیلی خوب می‌نوشت، ولی بسیار بیباک و شبرو و خونی بود، و در این باب به پند و اندرز دوستان گوش نمی‌داد،...

طبع شعرش خوب بود، و این ابیات از اوست:

به آزار دل من گرم کن یارب چنان او را که هرگز هیچ کس با من نبیند سرگران او را

حسرت دیدار جانان می‌کشد آخر مرا آه از این حسرت که هجران می‌کشد آخر مرا

۱ - عمروبن‌امیه ضمری که پیشوای عیارانش دانند، از اصحاب رسول خدا، محمد مصطفی (ص) بود، و تنها کسی است که از وقعهٔ بدر معونه که در ماه صفر سال چهارم از هجرت روی داد، جان به سلامت برد. (لطایف‌الطوایف، ص ۳۶۳)

در فراق هر زمان هستم به دردی مبتلا کاشکی می‌مردم آن دم کز تو می‌گشتم جدا

هر زمان جایی نهد عاشق سر خود شام هجر عشق خوابش برده، پندارد که بالینش بد است

با رقیبان الفت از حد می‌برد، هان ای فلک آن همه انگیز اسباب جداییها کجاست

بر من حرام ذوق وصال، اگر مرا هرگز شکایت از تو به خاطر رسیده است

من که انگشت نما بودم، از آن کو رفتم تا دگر تیر بلا را که نشان خواهد بود

فریم می‌دهی «خواری» که نامت می‌برد گاهی دروغ است این، زبان او به نام من کجا گردد

پیش از آن روزی که بخت از وصل خوشحالم کند

دستبرد هجر می‌ترسم که پامالم کند

درد هجران ذوق وصل از خاطر ناشاد برد محنتی پیش آمد از هجران که وصل از یاد برد

آتش زبان شدم ز پی خواهش مراد یک حرف گرم ازو نشنیدم هزار حیف

بِحَمْدِ اللَّهِ که آن نامهربان را مهربان دیدم

به رگم دشمنانش با خود آخر همزبان دیدم

چه گویم شکر این دولت که آن بیرحم بدخو را

به هر نوعی که دل می‌خواست آخر آن چنان دیدم

کی بود که آزرده دل از یار نبودیم رنجیده از آن شوخ دل آزار نبودیم

کی بود که خونین جگر از بزم وصالش محروم، ز بدگویی اغیار نبودیم

به خود آخر قرار درد هجران دادم و رفتم
چو مشکل بود بی او زیستن، جان دادم و رفتم
چو بر من گریه زور آورد از جور و جفای او
ز اشک و آه، عالم را به طوفان دادم و رفتم

دیگر حریف آه و فغان تو نیستم «خواری» ازین دو کار یکی اختیار کن
یا صبر پیشگیر و دگر از پیش مرو یا ز آه و ناله منع دل بی قرار کن

تو گرمی می کنی و من زیخت خویش می نالم
که چون گردم گرفتار تو خواهی سرکشید از من
ندانم عذر چون خواهم دل سرگشته را «خواری»
که تا عاشق شدم آسایشی هرگز ندید از من

رقیبان عاشق لطفند، اگر باور نمی داری به استغنا دو روزی امتحانی می توان کردن

از این جو رو جفا آخر پشیمان خواهمت دیدن
ز قتل کشته بیداد، حیران خواهمت دیدن
کسی کامر و زرداری در گذرها دست بر دوشش
به او در هر گذر دست و گریبان خواهمت دیدن

به رنگ دیگر امروزم نصیحت می کند ناصح
مبادا دل ز دستش برده باشد دلستان من

بهار آمد، ندانم عزم صحرا می کند یا نه
گذاری بر من مجنون شیدا می کند یا نه

توای محرم بگو کز گفتگوی او چه فهمیدی
به حالم رحمی آن بیرحم پیدا می‌کند یا نه
چو آید غیر پیشت، یک زمان گرمی مکن با او
ببین دیگر وصال را تمنا می‌کند یا نه
برای امتحان یک ره به حال او تغافل کن
تو را بنگر به پیش خلق رسوا می‌کند یا نه

چو پرسد حال مشتاقان، بگو در دلی «خواری»
خدا داند که دیگر باعثی پیدا شود یا نه

از سر مستی خوش آن ساعت که چون یادم کنی
بیخود آیی و زبند محنت آزادم کنی
بخت آنم کو که خواب آلوده برخیزی شبی
نالهام نشناسی و گوشه‌ی به فریادم کنی
بی‌وفاییها نخواهد یافت چندان‌ی خلل
پیش مردم گر به تقریبی گهی یادم کنی

به صد خوشحالیش «خواری» ز پی رفتی چه پیش آمد
که باز اندر میان خاک و خون افتاده می‌آیی

ز بس خو کرده با غم خاطر، شاد است پنداری
نمی‌خواهد خلاص از محنت، آزاد است پنداری
تو را ای همنشین برگریه من خنده می‌آید
به بد خوئی سروکارت نیفتادست پنداری

میرم از هجر و نخواهم که به من رام شوی ترسم از عشق من سوخته بدنام شوی

از رباعیات اوست:

عمری به ره عشق دودیدیم، بس است نادیده وفا، جفا کشیدیم، بس است
در عشق تو بوده کام ما ناکامی ای دوست به کام خود رسیدیم، بس است

(مجمع الخواص، ص ۲۱۶ - شمع انجمن، ص ۱۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ - مکتب وقوع، ص ۹۸ - ۱۰۳ - فرهنگ سخنوران)

خیامپور تبریزی

عبدالرسول تاهباززاده (معروف به خیامپور) فرزند حاجی محمود تاهباز به سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در تبریز تولد یافت پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه در سال ۱۳۰۶ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد.

در سال ۱۳۱۲ لیسانس فلسفه و ادبیات گرفت و به مناسبت شاگرد اولی به گرفتن مدال درجه اول علمی نایل شد.

از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۵ سمت مدیری دبستان ایرانیان را در استانبول عهده‌دار بود و در ضمن ادامه این خدمت به گرفتن لیسانس دیگر و دکتری از دانشگاه استانبول توفیق یافت. پس از تأسیس دانشگاه تبریز از مهرماه ۱۳۲۶ در دانشکده ادبیات تبریز به تدریس و تحقیق پرداخت.

در شهریور ماه سال ۱۳۴۹ به تهران نقل مکان کرد و از آن پس تمام وقت خود را صرف تکمیل کتاب نفیس «فرهنگ سخنوران» نمود. فوت استاد در هفتم فروردین ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد.

تألیفات و آثار او را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد:

۱- تألیفات:

- الف - دستور زبان فارسی (این کتاب تاکنون بارها به طبع رسیده است).
- ب - فرهنگ سخنوران (کتاب‌شناسی شعری که به فارسی شعر سروده‌اند).
- ج - رساله یوسف و زلیخا (تحقیق درباره منظومه‌های یوسف و زلیخا در ادبیات ایران و ترک).

د - رساله عربی برای فارسی.

۲- ترجمه:

تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی افشار که از ترکی جغتایی به زبان فارسی ترجمه شده است.

۳- مقاله:

الف - سلسله مقالات غلط مشهور که در ۱۳ شماره از شماره‌های سال اول و دوم «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» انتشار یافته است.

ب - شیوه انتقاد در مجله راهنمای کتاب.

ج - رسم خط فارسی.

و چند مقاله دیگر که از ترکی به فارسی ترجمه شده است.

۴- تصحیح و تحشیه:

الف - مجمع الخواص (که علاوه بر ترجمه تصحیح نیز شده است).

ب - نگارستان دارا، جلد اول.

ج - ریاض الوفاق (که تلخیص نیز شده است).

د - تذکره اختر، جلد اول.

ه - مصطفی خراب.

و - حدیقه امان‌اللهی.

ز - تذکره روضة السلاطین.

ح - سفینه‌المحمود، در دو جلد.

*

آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در دیباچه فرهنگ سخنوران (چاپ دوم) از دوست مفضل خود چنین یاد کرده‌اند:

«این فرهنگ تحقیقی در واقع کتابشناسی تاریخ شعر و شاعری در زبان فارسی محسوبست، در عین حال تحقیقی ابتکاری است که هنوز در زمینه‌های دیگر و حتی در زمینه نثر فارسی جای نظیر آن خالی مانده است.

در این کتاب نویسنده تمام مآخذ قابل دسترس را که در باب نام‌آوران شعر فارسی آمده است در ذیل نام آنها به ضبط می‌آورد: کاری دقیق و پر محنت که شکیبایی عاشق راستین را

طلب می‌کند و پیداست که تا محقق عشقی واقعی به شعر و زبان فارسی نداشته باشد خود را یک تنه در کاری که امروز جز یک مؤسسه پر طول عرض پژوهشی، و آن نیز جز با صرف هزینه‌ی فراوان و با همکاری جمعی بسیار از محققان پر شور از عهده انجام دادنش بر نمی‌آید، درگیر نمی‌کند.

اینک که چاپ دوم کتاب، به پایمردی بازماندگان وی انتشار می‌یابد سعی مستمری که تا پایان عمر استاد محقق را در تکمیل این کار به تکاپوی جدی واداشته است جلوه دیگر دارد و تحسین و اعجاب بیشتری را در خاطر اهل تحقیق برمی‌انگیزد...»

«اینکه بعد از تقاعد از خدمت به وی سپاسنامه‌یی با عنوان «استاد ممتاز» داده شد، چیزی بر شأن وی نیفزود اما آنچه دکتر مرتضوی در بزرگداشت استاد، با بیانی موجز و لطیف بر زبان راند، آنچه مرحوم قاضی طباطبایی در باب مراتب دانش وی در طی نطقی شیرین و پر نکته به بیان آورد و مخصوصاً آنچه مرحوم ترجمانی‌زاده در یک چکامه عالمانه و پر طنطنه خویش در تجلیل مقام دکتر خیامپور انشاء کرد تأثیر قابل ملاحظه‌یی را که شخصیت ادبی او در محیط فرهنگ و دانش دیار خویش بر جا گذاشته بود عمیق و پر جاذبه نشان داد.

با آنکه در زمینه تدریس و تحقیق شخصیت دکتر خیامپور در مرتبه عالی بود، باز، کارآیی و بی‌ادعایی و فروتنی مرد، او را از لحاظ مراتب اخلاقی و انسانی نیز در مرتبه‌یی ورای عادی قرار می‌داد، تا آنجا که من در تبریز و خارج از آن با احوال و اخلاق دکتر خیامپور آشنایی یافته‌ام او را نمونه‌یی از نادره مردان عالم یافته‌ام - مردانی صدیق، فعال، و در عین حال عاری از تظاهر به نظیر این گونه مردان در مدت عمر کمتر برخوردارم، و طرفه آنست که در بین معدودی کسان هم که آنها را از این جمله شناخته‌ام، تعداد زیادی مثل دکتر خیامپور فرزندان آذربایجان بوده‌اند.»

اگر چه استاد جز به تفتن به شاعری نپرداخته است، اما نمونه ذیل موید آن است که «خیامپور» قریحه شعر هم داشته است.

انگیزه تألیف «فرهنگ سخنوران»؛ تصحیح تذکره‌ها نیز که بیانگر علاقه مفرط وی به قاطبه شعر است. قطعاً از همان منبع سرچشمه گرفته است. استاد می‌نویسد:

«یکی از همکاران سابق قطعه‌یی در شکایت از تبریز و تبریزیان بمطلع:

به تبریزم چو گوهر در دل سنگ
کسی قدر و بهای من نداند
سروده بود که مراوا داشت تا قطعه ذیل را پاسخ بدهم.

تبریزی!

ز تبریزی عزیزم شکوه کم کن	که از تبریزیان شکوه نباید
هر آن کز خاک تبریز است، هموار	سوی حق و حقیقت میگراید
زبانش را نیالاید به باطل	دهانش را نه بر بیجا گشاید
ندانند راه و رسم چاپلوسی	خوش آمد گوئی از وی بر نیاید
نه بدگوئی کند بی علت از کس	نه بی موجب کسی را میستاید
به نیکو بد، به بد نیکو نگوید	چنان میگوید و چندان که شاید
تراز و وار کردارت بسنجد	نه چیزی کم کند، نی میفزاید
زبان می بندد و آینه کردار	ترا چونانکه هستی مینماید
تو گرم و نرم و شیرین باش تا وی	همی شیرین و گرم و نرمت آید.

(مقدمه فرهنگ سخنوران، چاپ دوم - یاد باران، ص ۳۱۱ - ۳۱۹)

خیری تبریزی

در قرن دهم می زیست و از جمله شعرای غیر مشهور بود این مطلع از اوست:
بگشاید آن نگار چو زلف دوتای خویش سازد هزار دلشده را مبتلای خویش
در «دانشمندان آذربایجان» به نقل از تحفه سامی از این شاعر به عنوان «حیرتی» نیز یاد
شده در حالی که در تحفه سامی مصحح همایون فرخ از شاعری بدین تخلص که تبریزی
باشد ذکری نرفته است.

(تحفه سامی ص ۲۶۳ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳، ص ۱۲۸ «حیرتی» -
الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۶، ص ۳۱۱)

دانش تبریزی

حاجی میرزا نجف علی خان پسر میرزا حسن علی تبریزی در فقه و اصول و احادیث و اخبار و علوم ادبی اطلاع کامل داشت به سال ۱۲۷۳ ق. از آذربایجان به استانبول رفت و با میرزا سنگلاخ (متوفی در ۱۲۹۴) طرح دوستی افکند و همنشین شد. دانش تا سال ۱۳۰۳ قمری قونسول ایران در استانبول بود و بعد به مصر انتقال یافت. صاحب‌المآثر و الآثار درباره وی می‌نویسد: «حاج‌نجف علی خان جنرال قونسول مأمور مصر... در معقول و منقول و فن دیپلماسی و خط تحریر و صناعات انشا و فضایل دیگر شخصی است هنر گستر. تألیفات چند از آن دانشمند مسموع از آن جمله میزان‌الموازين مطبوع افتاده».

آثار او:

- ۱ - مجمع‌الاصاف: اشعار شعرا در مدح میرزای سنگلاخ است که وی جمع‌آوری کرد و به سال ۱۲۷۶ ق. در ۱۳۱ صفحه در استانبول به چاپ رسانید.
 - ۲ - مشکوة الحیات فی تفسیر الآیات: تفسیر آیه ذوالقرنین، تاریخ فراغت از تألیف ۱۲۸۹ ق. و در همین تاریخ در استانبول به چاپ رسید.
 - ۳ - میزان‌الموازين فی امرالدین: (رد میزان‌الحق هانری مارتن) به سال ۱۲۸۸ ق. در ۲۹۵ صفحه در استانبول به چاپ رسید.
 - ۴ - روزنامه اختر استانبول نیز یکی از مؤسسات او بود که از تاریخ ۱۲۹۲ ق. مدت بیست و یک سال مرتباً انتشار یافت.
- ناگفته نماند که در عهد میرزا نجف علی خان عده زیادی از مشاهیر رجال ایران مانند میرزا جعفرخان مشیرالدوله، میرزا ملکم‌خان، میرزا محسن خان، شیخ‌الرئیس «حیرت»، آخوندزاده، میرزا حبیب‌اصفهانی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمدرواحی، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا رضاخان بکشلو، میرزا آقاخان صاحب قلم، آقا محمدطاهر مدیر روزنامه اختر، میرزا مهدی نگارنده آن و... در استانبول مأموریت داشته و یا در آن جا

توقف کرده و ساکن بوده‌اند.

در مجمع‌الوصاف چند قصیده از او در مدح میرزا سنگلاخ آمده از آن جمله چند بیت از قصیده‌ی ذیلاً نقل می‌شود:

افسرده شد مرا تن از دور روزگار	دوری ز باده خواهم کز دل برد غبار
ساقی هلا به دورت گردم بیار جام	برهان مرا همی جان ز اندوه روزگار
دانی نه چند روزه دهر است مستدام	دانی نه بند موزه وقت است استوار...
ای ذات تو خلاصه‌ی برگلشن وجود	عالم شجر شمرده شود ذات تو ثمار
تنها نه در ستایش تو لنگ پای من	در راه سنگلاخ مدیحت چو من هزار
«دانش» دگر مگوی مگر آن که با دعاش	بگشا زبان به حضرت بیچون کردگار...

(مجمع‌الوصاف - المآثر والآثار، ص ۱۹۷ - ۱۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳ - ۱۴۴ - الذریعه، ص ۳۱۵ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۴۲)

دانش تبریزی

میرزا لطف علی نصیری امینی ملقب به صدرالافاضل و متخلص به دانش فرزند محمد کاظم تبریزی فرزند میرزا لطف علی فرزند کربلایی کاظم خان فرزند محمدخان نسایی است. وی از علما و فضیای سده سیزدهم و چهاردهم هجری قمری محسوب می‌شود. در نوزدهم رمضان ۱۲۶۸ هجری در شیراز متولد شد و تا هفده سالگی اصول خط و ادبیات عربی را آن‌چنان فراگرفت که مورد تحسین اساتید واقع شد و به «ادیب» شهرت یافت و بعد از طی مراحل به اصول و فقه و حدیث و تفسیر و منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات پرداخت.

در تاریخ تولد او اختلاف است چه مرحوم قزوینی (یادگار سال ۵) نوشته‌اند «در سنه ۱۲۷۴ قمری متولد شد و عمده تحصیلات خود را در مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار که نزدیک مدرسه خان مروی است و مشهور است به مدرسه سپهسالار قدیم به پایان رسانید و در مجلس درس مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حاضر می‌شده است، در عهد مظفرالدین شاه قاجار برای تعلیم چند نفر از شاهزادگان و سپس بعد از عهد مظفری برای تعلیم

احمدشاه منصوب گردید، در ادبیات عرب فی الواقع در عصر خود صاحب ترجمه عظیم النظیر بود... وی قریحه شعر نیز داشت و ابتدا «فانی» تخلص می‌کرد و سپس تخلص خود را در سال ۱۲۹۶ به «دانش» تبدیل کرد و به صدرالافاضل ملقب گشت.

میرزا محمد منشی ساوجی در تذکره منشی «مؤلفه ۱۲۹۵» ترجمه مفصل او را آورده که عیناً در تاریخ تذکره‌ها (ج ۱، ص ۳۶۶ - ۳۷۱) نقل شده و ملخص آن چنین است:

«... آقا میرزا لطف علی متخلص به دانش اگر چه شاعری دون رتبه ایشان است ولی چون نگارش این رساله گزارش حال شعرای معاصرین است اشارتی بل بشارتی به طالبان رموز نظم و کنوز کلام از حال و حالت ایشان می‌شود. اصل برومند آن جناب از خاک فرحناک خطه تبریز است و از طرف مادر نسبش به شارح علوم اولین و آخرین استادالبشر عقل حادی عشر خواجه نصیر طوسی می‌رسد. بالجمله والد ما جدش جناب آقا محمد کاظم امین‌السفر است. چون آثار قابلیت و استعداد در فرزند خود مشاهده کرد همت به تربیتش گماشت و از مکتبش به مدرسه فرستاد. آن قدر نگذشت که آن یگانه آفاق در جمیع علوم منفرد و طاق گشت. از علو همت به تکمیل خطوط سبعة پرداخت و در حسن خط کارش به جایی رسید که بزرگان این فن در حقش گفتند:

اندر قلمت که بخش کوکب باشد صد معجزه موجود و مرتب باشد

غرض خط نسخ به خطوط استادان کشید حتی به صالح و عبدالرشید. ثلثش در ربع مسکون منتشر گشت. ریحانش غبار از دلها زدود. حسن تعلیق تعلق به او گرفت. کوفی معزول را خط حکم داد. محقق شد که امروز این پادشاه خط درویش عهد است و شفیعی وقت، بعد از آن شوقش به اشعار و ذوقش به گفتار کشید. چون به صفای ذات و نیکی صفات و حسن افعال و صلاح اعمال و وفور زهد و ورع متصف بود به اعانت روح القدس در اندک زمانی شعرش به شعری و نثرش به نثره^۱ رسید. ابیاتش پاسخ سخنان سبحان و حسان آمد. در هر فنی از فنون نظم چنان مقتدر شد که حیرت او لوالابصار و عبرت خداوندان افکار گشت.

وقتی رساله‌یی از خیالات به نظر استاد کاملی رسیده بود در پشت آن کتاب نگاشته بود:

«هوش ربای خرد است این کتاب»

این پاک فطرت با آن که در اول شباب است گرد معاصی نگشته و گرد گناه به دامن عفافش ننشسته. پیوسته با علما و صالحان نشیند شب و روز در تلاوت کلام کردگار و حلاوت اوراد و اذکار است غالب روزها روزه است و در پیشگاه رحمت به دریوزه... این بلبل هزار دستان و این سوسن صد زبان را در اقسام بیانها زیانهاست که دل را زنده و جان را تازه می سازد. در تقبیح و تحسین و نفرین و آفرین و فصل و وصل ابهام و توضیح و کنایه و تصریح و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ایجاز و اطناب یدبضا ظاهر کند. در قصاید و غزلیات و رباعیات و مسمط و معما و اشعار مصنوعه و اشعار عربی نهایت تسلط را دارد...».

سید مرتضی رفعت هم ترجمه حال او را در تذکره رفعت آورده و عبرت نایینی عیناً در «مدینه الادب، ج ۱، ص ۹۵۱-۹۵۴» نقل کرده است. صاحب الذریعه می نویسد... «و قد کتب ولده الفاضل مجدالدین النصیری الامینی رسالة فی ترجمة والده مبسوطه رایت مسودتها عنده فی طهران فی (۱۳۶۵) و...». در کتاب «دانشمندان و سخن سرایان فارس» از اساتید و از تألیفات او چنین یاد شده است:

اساتید دانش در فقه و اصول مولانا قاسم قندهاری مشهور به جناب و مولانا محمد مؤمن کاشانی و آخوند مولی غلام حسین طهرانی و میرزا حسن مجتهد آشتیانی و شیخ عبدالنبی مجتهد نوری و شیخ محمود معرب و شیخ محمود عراقی و شیخ محمد حسن قمی و سایرین بوده اند و استادان ریاضی او شیخ عبدالنبی نوری و میرزا حسین خراسانی و میرزا حسن طارمی و شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا حسین سبزواری و شیخ محمد منجم شوشتری و استاتید حکمت و کلام وی شیخ عبدالنبی، میرزا حسن کرمانشاهی، مدرس زنوزی، میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی و اساتید طب او میرزا محمد حسین سلطان الفلاسفه، صدرا لاطباء خراسانی، میرزا رضی حکیم باشی و در تصوف آقا محمد رضا قمشه یی و در قراءت حسین قاری متولی امامزاده یحیی، ابوالحسن خرقانی و در شیمی میرزا محمد کاظم بوده است.

تألیفات او:

۱- الابداع و اوضاع فی الاطباع فی الاسجاع والاتباع (فارسی و عربی) ۲- ابوقلمون ۳-

اخگر (در شرح معنیات) و نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۴/۲۵ نوشته شوال ۱۲۹۴ هست.

۴- اساطیر (در فرهنگ باستانی) ۵- الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام (در ترجمه اسامی ۱۰۷ نفر که مضاف الیه اسم آنها علی است) ۶- اغلاط لهجة اللغات (کتاب لهجة اللغات تألیف محمد اسعد افندی است و تاریخ تألیف آن ۱۰۳۸ قمری و در ۱۳۱۶ ق. در استانبول چاپ شده) ۷- اکسیراللغة ۸- اندرزنامه (رساله‌یی است در آداب مکالمه به فارسی خالص) ۹- اواسط القلائد فی الروابط والفرائد (تاریخ تألیف ۱۲۹۹ قمری) ۱۰- کتاب الايضاح (در منطق به فارسی) ۱۱- الباحث عن ابن يافث (در نحو و لغت ترکی) ۱۲- کتاب البناء (برای پسرش میرزا مجدالدین به فارسی نوشته و در مبنیات است) ۱۳- بیاض (مجموعه‌یی است از منشآت خودش) ۱۴- پریشان ۱۵- پراکنده (جنگ اشعار است) ۱۶- تذیل العروض (در تقطیع و عروض) ۱۷- ترجمان الحال ۱۸- تعلیقات علی کتاب لوعة الشاکي و دمعۃ الباکي تألیف شیخ صلاح الدین صفدری ۱۹- تلخیص شرح خطبة القاموس (به زبان ترکی) ۲۰- جزء اول از جنگ ناطقی (تاریخ تألیف ۱۲۹۵) ۲۱- خرده ۲۲- خطبة لؤلؤیه (عربی) ۲۳- الخطبة المترجمه (تاریخ تألیف ۱۳۰۶ ق.) ۲۴- خمسة المجد و جمسة النجد (مشمول بر ۵ رساله و در نحو است) ۲۵- داموس (در اصطیاد اغلاط قاموس) ۲۶- دبستان (در اصطلاحات علمی به زبان فارسی) ۲۷- در منضده و غرر مرصده (مشمول بر نظم و نثر عربی و فارسی تاریخ تألیف ۱۳۱۴ قمری) ۲۸- دُر منثور (در نثر مسجع و سجع مرصع و تجنیس و متوازی و مطرف) ۲۹- در هم و بر هم (تألیف ۱۳۱۶ قمری) ۳۰- دستورالبلاغه (شرح قصیده لغوی فارسی) اصل قصیده ۹۵ بیت بوده و شرح آن مفصل و متجاوز از هشتاد جزوه می‌باشد ۳۱- دمعہ (در محاضرات) ۳۲- ذخيرة المنشی ۳۳- راموز الرموز (در اقسام خطوط مرموزه) ۳۴- روضه ۳۵- رساله الاصوات (در موسیقی) ۳۶- رساله در تشریف علم و دانایی و تخفیف جهل و گمراهی ۳۷- رساله العین ۳۸- رساله شرط الرقم در قط قلم ۳۹- رساله سینیه (نامه‌یی است که به میرزا سعید خان منشی حضور در سال ۱۳۱۵ قمری با الزام حرف سین و اجتناب از حرف شین نوشته است) ۴۰- رساله در حل معما ۴۱- رساله در آداب و کیفیت خط عبری ۴۲- رساله فی الاسماء المعراة عن اللام ۴۳- رساله در آداب صحبت ۴۴- رساله شینیه ۴۷- رساله قلب و ابدال ۴۸- رساله لب الیواقیت ۴۹- رساله موجز (در لغز)

۵۰- رسالهٔ مفتاحیه (در حساب).

- ۵۱- سخن آموز (این کتاب شامل سه جلد است و در نحو و صرف فارسی می‌باشد) ۵۲- سخنستان (فرهنگ فارسی به فارسی است) ۵۳- سخن نامه ۵۴- سرالغه یا سده نامه (در لغات دساتیری که بعضی آنها را صحیح می‌دانند و اشتباه می‌کنند) ۵۵- سفینه الفوائد و خزینة الفرائد ۵۶- سفینه دُرر و دَفینه غرر (در اسجاع و فقرات مقبوله به فارسی و عربی) ۵۷- سوانح و جدیة (منظوم) ۵۸- الشامل فهرسة الکامل للمبرد ۵۹- شرح قانونچه (در طب به فارسی نا تمام) ۶۰- شرح قصیده تحفة اللیب و ترفة الاریب فی التکمیل و التهذیب (اصل قصیده را نیز خودش سروده) ۶۱- شرح قصیده و عطیه عیاذیه (به عربی در پنجاه جزء) ۶۲- شکرستان (غزلهایی است دارای یک وزن و قافیه) ۶۳- صلوات نسیه، ۶۴- صیغ مشترکه (تاریخ تألیف ۱۳۱۹ قمری) ۶۵- ضمیرالسمیر و سمیرالضمیر (به عربی تاریخ تألیف ۱۳۰۰ قمری). ۶۶- علقه الشادی و بلغة الحادی فی شرح الکلام العربی و المستعرب الفیروز آبادی ۶۷- عوائد مجدیة ۶۸- غرر الانشاء و درر الاملاء ۶۹- فوائد القلائد ۷۰- فصل الخطاب ۷۱- فوائد مجدیة ۷۲- فوائد ملتقطه ۷۳- فهرسة لبعض فوائد المجمع ۷۴- قراضه و قراطه (در فوائد و عوائد و محاضرات و مسامرات و موتلفات و مختلفات به طرز کشکول شیخ بهایی) ۷۵- قیدالنواظر و نزهة الخواطر ۷۶- کشف البرقع عن وجه المطلع ۷۷- الکشف عما علی الکشف (تعلیقاتی است بر کتاب کشف الظنون تألیف حاج خلیفه) ۷۸- کشف الغمام عن شمس الاسلام (در امتناع از تغییر خطوط اسلامی و معایب این کار) ۷۹- کفات الشتات و الفتات (در فن محاضرات منظوم و منثور، عربی و فارسی) ۸۰- کلم و حکم (در حکمت و نصیحت به سال ۱۳۷۷ ق. در تهران به چاپ رسیده است) ۸۱- کنوزالد خایر و بحورالجواهر (در منشآت و مکاتیب) ۸۲- کیمیاء اللغه (در صرف افعال و اسماء) ۸۳- لثالی (در احادیث نبویه) ۸۴- لطیفه (شرح مثنوی یمینیه است که از منظومات خودش می‌باشد) ۸۵- کتاب اللغات (لغت عربی به فارسی) ۸۶- متفرقات (جنگ اشعار است) ۸۷- کتاب المتفرقات (جنگ است) ۸۸- کتاب مثلث ۸۹- مجموعه (منتخب نظم و نثر عربی و فارسی به طرز کشکول شیخ بهایی) ۹۰- مجموعه الطرائف ۹۱- مجموعه الملتقطات ۹۲- کتاب مخمس (برحسب دستور سلطان احمد شاه قاجار نوشته است) ۹۳- مراسی الوجدفی مرثی المجد (مجموعه‌یی است مشتمل برنظم و نثر فارسی و عربی در رثای میرزاحمد خان مجد)

الملك بدر میرزا علی خان امین الدوله با حواشی و تعلیقات مفیده قریب پنج هزار بیت (۹۴- کتاب مسدس) به امر سلطان احمد شاه قاجار نوشته و در کتابخانه سلطنتی (سابق) موجود است و مسوده آن در دست ورثه آن مرحوم است (۹۵- مسلک الادب فی مدرک العرب ۹۶- مشکوة المبتدی (در عوامل) ۹۷- مغربات (به طور سؤال و جواب) ۹۸- مفتاح الصناعات (در مصطلحات کیمیاویون) ۹۹- مقدمه (در مقدمه زبان عربی) ۱۰۰- مقدمه کتاب اصلاح المنطق شیخ صدوق یعقوب بن اسحق ۱۰۱- کتاب فی ملح النظم والنثر (در محاضرات به فارسی و عربی و نظم و نثر هر دو زبان) ۱۰۲- ملخص (تذکره شعراء) ۱۰۳^۱- ملستان ۱۰۴- منتخب القصائد (منتخب اشعار شصت و یک شاعر) ۱۰۵- مبتضد مجدی ۱۰۶- منظومات مسدس ۱۰۷- منظومه فارسیه (در منطق) ۱۰۸- نامه نامی (به طرز سامی فی الاسامی در اصطلاحات و به وسیله جعفر علی فرزندهدی قلی حافظ یزدی شرح شده است) و نسخه آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۴/۱۱ نسخ و شکسته سده ۱۳ هست. (فهرست دانشگاه ج ۱۴- ص ۳۶۸۹) ۱۰۹- نثرالورد ۱۱۰- ندیم المجد ۱۱۱- نصیحة الملل و فصيحة الغزل (در پیدایش غزل به فارسی منظوم و منثور) ۱۱۲- نمکدان (در لطایف و ظرایف است به شیوه عبیدزاکانی) ۱۱۳- نوادر الاوزان (در اسماء وارده به صیغه فعل و فاعول و فاعل) ۱۱۴- نورالسحر و نورالشجر ۱۱۵- النومیات (تذکره اشعاری که نظم آنها در خواب اتفاق افتاده و اشاره به واقعه هر یک) ۱۱۶- الوشیعه (نا تمام) ۱۱۷- هداية المجد ۱۱۸- هداية المؤمنات ۱۱۹- (هزار داستان (در محاضرات) ۱۲۰- یادداشت نامه (مجموعه‌یی از آثار نظم و نثر فارسی و عربی «دانش») ۱۲۱- منظومه بدیهیه (صد بیت در بحر هزج مسدس) ۱۲۲- یادگار نامه (مشمول بر نظم و نثر و عبارت از مثنوی هفت اختر «۳۵۰۰ بیت» و رساله منظوم در قرائت و رساله و افیه در قافیه و رساله ایقاظ الرقود در موعظه و شرح قصیده انصافیه و خطب مصنوعه و مطبوعه و دیوان اشعار عربی و فارسی متجاوز از بیست هزار بیت». در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جنگی است تحت شماره ۴۷۳۴ و در قسمت اول آن به یادگار نامه که «مختصری از کلیات اوست» آمده: یادگار نامه در تهران به تاریخ رجب ۱۲۹۰ پایان یافته است. (فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۸۸)

وفات «دانش» روز پنجشنبه ششم شعبان ۱۳۵۰ هجری قمری مطابق ۲۴ آذرماه ۱۳۱۰ اتفاق

افتاد و در شهر ری در جوار مزار شیخ صدوق (ابن بابویه) مدفون گردید.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

تا سر زلف تو چون حلقه به گوش است مرا	آسمان از مه نو حلقه به گوش است مرا
بنوازد اگرم نرگس مستت گاهی	چه نیازی به خم باده فروش است مرا
تاابد حلقه به گوش صنمی باید بود	وین حدیث از ازل آویزه گوش است مرا
از کف چون تو بتی نوش لب و شکر خند	گر همه نیش بود مایه نوش است مرا
سخنی ساز کن و زندگیم از سرگیر	که روان بر لب از آن لعل خموش است مرا
تاتو در بزم رقیبی، اگرم چنگ صفت	بنوازند چو دف باز خروش است مرا
دوش در واقعه گیسوی توام بود به دست	کف پر از لخلخه از وقعه دوش است مرا
تاکیم آیت لطفی رسد از حضرت دوست	دیده دایم به ره پیک و سروش است مرا
«دانشا» با اثر عاطفت حضرت دوست	چه غم از مدعی بیهده کوش است مرا

باشد به چشم مدعی در راه عشق از خارها

در چشم من هر خار آن باشد به از گلزارها

بگشا به رویم در، که من گلچین نیم ای باغبان

تا کی به حسرت بنگرم از رخنه دیوارها

باشند اهل کفر و دین زنار بند و کعبه جو

ما راست روی و موی او که آن کعبه این زنارها

جز کوی زیبا طلعتان غم را نکاهد گلشنی

این خاطر افسرده رامن آزمودم بارها

کبک دری را بود اگر از چنگل شاهین خبر

هرگز نکردی قهقهه در دامن کهسارها

از قیل و قال عقل بس دشوار شد آسان من

چندان که از عشق بتان آسان شدم دشوارها

از اشک خونین راز دل فاش ارنگشتی دم به دم

زین ماجرا رنگین شدی کی کوچه و بازارها

آینه را بزدای هان ای دل که لطف منظرش
مشکل که رو بنمایدت با این همه زنگارها
از حسرت قندش نهان خوردند خونها طوطیان
اسرار آنها شد عیان از سرخی منقارها

گر پذیرند، دهم دفتر دانش به گرو
بادۀ کهنه ستانم که روان سازد نو
دانه در مزرع دانش نفکندم جز عشق
تا چه حاصل برم از کشته خود وقت درو
باگدایی در میکده شاهی خوشباش
به در هیچ کس از گوشۀ میخانه مرو
ناصرم گفت برو دامن دولت به کف آر
من که جز عشق ندانم تو خود ای خواجه برو
پرکاهم من و با نیم جو از همت دوست
خرمن کون و مکان درنظرم هست دو جو
غیر این دلق ندارم دگر از کهنه و نو
آه اگر باده فروشش نستاند به گرو

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۰۴، ۲۰۵ «نصیری» - الذریعة، ج ۹، ص ۳۱۶ - ۳۱۷ -
دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۷۴ - ۴۸۷ - تاریخ تذکرة‌های فارسی ج ۱، ص ۲۴۱، ص ۳۶۶ - ۳۷۱ -
مجله یادگار سال پنجم آذرماه ۱۳۲۷)

دانش تبریزی

میرزا رضا خان ارفع‌الدوله پسر حاجی شیخ حسن ایروانی به سال ۱۲۷۰ ق. در تبریز زاده شد. به سال ۱۲۹۰ قمری به استانبول رفت و در تجارتخانه سلماسی منشی شد. ضمناً به تحصیل زبان فرانسه و یونانی و ترکی پرداخت. پس از مدتی به علت ناسازگاری هوای استانبول به تفلیس رفت و تحصیل زبان روسی و انگلیسی و آلمانی کرد و به اخذ دیپلم نایل

آمد و این اوقات با سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا مصادف بود. وی با سمت مترجمی علاءالملک ژنرال قونسول تفلیس به استقبال شاه به جلفا آمد و برحسب پیشنهاد علاءالملک وارد خدمت دولتی شد.

مدت سی سال تمام متناوباً خدمات مهم دولتی را در داخل و خارج کشور عهده‌دار بود. به سال ۱۳۱۳ هجری قمری وقتی سفارت پتروسبورگ با او بود به لقب «ارفع الدوله» ملقب شد.

در ایران اولین مدرسه‌یی که به سبک جدید تأسیس گردید به سال ۱۳۱۴ ق. بود که به همت پرنس ارفع دانش در تهران تأسیس شد و ادیب‌الممالک فراهانی در روز جشن افتتاح سال سوم دبستان دانش قصیده‌غزایی سرود به مطلع:

چو زد تکیه بر تخت، سلطان دانش به فرهنگ شد بسته پیمان دانش
«دانش» به سال ۱۳۳۱ قمری به وزارت عدلیه ارتقاء یافت و در سنه ۱۳۳۹ قمری به مدت ۷ سال نماینده ایران در جامعه ملل بود. وی در حوالی نوروز ۱۳۵۶ قمری در تهران به رحمت ایزدی پیوست.

تالیفات:

۱ - مثنوی صلح: در سال ۱۸۹۹ میلادی برای جلوگیری از جنگ، در شهر لاهه کنفرانسی تشکیل گردید و ارفع به نمایندگی از طرف دولت ایران در این کنفرانس شرکت جست و مثنوی صلح را به همین مناسبت سرود و آن را به تمام سلاطین و رؤسای جمهورها فرستاد. این مثنوی مورد توجه قرار گرفت و به چند زبان ترجمه و چاپ شد.

دارالفنون لوون بلژیک به دانش عنوان دکتری در ادبیات شرق و انجمن صلح پاریس به او لقب «پرنس صلح» داد.

چند بیت از مثنوی صلح برای نمونه نقل می‌شود.

ای طالبان صلح و سلامت عنایتی	تا مختصر به عرض رسانم حکایتی
سال خجسته فال ز تاریخ تازیان	بودی هزار و سیصد و هفده در آن زمان
کاز مسجد و کنشت، هم از سومات و دیر	آمد صلا‌ی عام که الصلح خیرخیر
از بهر صلح عالم و آسایس انام	اندر زمانه بار نخستین دول تمام

همت گماشتند نمودند اتفاق تا بلکه برکنند ز بن ریشه نفاق
۲ - مثنوی طول عمر: به سال ۱۳۲۰ ق، در استانبول و سال ۱۳۱۴ ش. در تهران به چاپ
رسیده است. «دانش» در این مثنوی مردم را به رعایت بهداشت و انجام فرایض دینی و
مجاملت و خوش خویی تشویق می‌کند و می‌گوید:

گر تو خوش خلق و خوش زبان باشی دایماً خرم و جوان باشی
راحت تن ز شستشوی بدان و ز دعا و نماز راحت جان
سیصد و بیست بود بعد هزار که رقم کرد «دانش» این اشعار
پنجاه و پنج نفر از سخنوران و شاعران معاصر به «مثنوی طول عمر» تقریظ نوشته‌اند که
همراه شرح حال وی در «ارفع نامه» مندرج و مطالع زیر از آن جمله است:

اگر بایدت زندگی بر مراد مبر هیچ گه پند «دانش» زیاد
(علی صدارت)
ز فرزانه «دانش» یکی پند نغز مرا روشنی بخش جان گشت و مغز
(علی نقی هشیار)
شنیدم «پرنس ارفع» نیکخواه به عمر طبیعی نموده است راه
(فتوحی قیام)
«پرنس ارفع الدوله» صلح خواه که بر چرخ دانش درخشد چو ماه
(عباس فرات)
طول عمر طبیعی انسان ای پسر هست بسته بر احسان
(امیرالشعراى نادری)

۳ - گوهر خاوری: دیوان اشعار اوست و به سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ ق. در استانبول به طبع
رسیده است. ادیب الممالک در تقریظ و ماده تاریخ آن گوید:

گوهر خاوری است این دیوان که بود رشک گوهر عمان
اثر کلک دانش است که یافت چون خضرره به چشمه حیوان
از امیری بخواستم تاریخ بهر انشا و طبع این دیوان
گفت تاریخ ختم این سانش سزد از طبع (گوهر غلطان)

هم به تاریخ طبع آن بنگاشت

(خاوری گوهر آورد وجدان)

۱۳۲۳

غیر از این تالیفات، او را رسالات و منظومه‌هایی است که صورت مفصل آن در کتاب ارفع نامه آمده از آن جمله است:

رباعیات خیام چاپ استانبول سال ۱۳۴۶ قمری.

رسالهٔ رشدیه در خط فارسی، چاپ استانبول، سال ۱۸۷۹ م.

قصیدیی دربارهٔ تاجگذاری الکساندر فنودور (با ترجمهٔ فرانسه و روسی چاپ پترسبورگ سال ۱۳۱۸ ق.

منتخبات دانش (شعر) چاپ استانبول ۱۳۰۶ ق. و ۱۳۰۹ ق. (مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۱۳۲).

شعر او متوسط است. به گفتهٔ خودش فتح‌الله شیبانی شاعر بزرگ و معروف او را به خط شعر انداخته است این دو نفر با همدیگر روابط ادبی داشتند. شیبانی قصیده‌یی در مدح وی سروده است که مطلع آن چنین است:

دانش از تبریز و حسن از گرج خیزد در جهان

حبذا شهری که دارد حسن و دانش توأمان

نمونه‌یی از غزلیات دانش است:

قاصدم گر برساند خبر جانان را

به قدومش عوض زر بفشانم جان را

روزها رفت و پیا می نرسید از دلدار

آه اگر دور از این سان گذرد دوران را

هر کجا می شدم از محنت دوری رنجور

می فرستاد به درد دل من درمان را

قاصد از نامه او گلشن و روشن می ساخت

هر شب و روز دل و چشم من نالان را

به چنین خلق جمیل و به چنین حسن و جمال

کم بود گر بفشانیم هزاران جان را

رود صبر از دل شود طاق طاقت	گمان می نمودم که هنگام فرقت
محال است از تو کنم قطع الفت	نیارم تحمل به هجران و دوری
بدان سان که افتد در آینه صورت	کنون بینمت کرده ای در دلم جا
نه بینم به دل غیر از آن حسن طلعت	به هر عضو من از تو نقشی ست پیدا
ندارم قصوری به جز حظ صحبت	وصالت مهیاست در خلوت دل
مگر چاره کار از راه حکمت	برم التجایش «دانش» که سازد
چو غرق خیال تو گردم به خلوت	که آوازت آید به گوشم نگارا

(ارفع نامه - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - مجله ارمنان سال یازدهم، ص ۷۰۴ - مجله یادگار، سال سوم، شماره سوم، ص ۳۳ - سخنوران نامی معاصر، ج ۳ ص ۹۹ - ۱۰۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۲ - ۱۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۱۵)

درونی تبریزی

از شاعران سده یازدهم هجری قمری و یا قبل از آن است. صایب دو بیت ذیل را در بیاض خود بنام وی ضبط کرده است.
انگشت نبی دیر مگر اول غنچه زنبق کیم ائندی کماهی اوزونون آیین ایکی شق

باشدان آشدی آه کیم دریا کیمی باشیم منیم
سرنگون کشتی دیر اول دریا ده صان قاشیم منیم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۷)

درویش کاهن تبریزی

در سده یازدهم هجری قمری می زیست. از اهل تبریز بود ولی بیشتر در قزوین و شیراز بسر می برد و در لباس درویشی سیر عالم می کرد، و به وسعت مشرب موصوف بود. از اوست:

ای دل اگرت بود شعور و ادراک چشمی بگشا چو مهر بر عالم پاک
هر لاله نشان ساغری بر لب جوست هر سایه سیاه مستی افتاده به خاک

در هر نفس که از دل آگاه می‌زنی صیقل به روی آینه از آه می‌زنی
بر منتهای طول امل عمر نارسات بی جاگره به رشته کوتاه می‌زنی

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۰۹ - شمع انجمن، ص ۱۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۹ - ۱۵۰)

دلسوز تبریزی

محمد امین ملقب به «استاد» و متخلص به «دلسوز» از سخنوران سده ۱۳ هجری قمری است. میرزا سروش و میرزا مظهر از جمله شاگردان او بودند. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی آذربایجانی در تبریز مکرر به چاپ رسیده و اکثر اشعارش در مرثیه و مدیحه اهل بیت است.

از اشعار پارسی او مخمساتی است که در دیباچه دیوانش در هر یک از حروف ۲۸ گانه عربی گفته که در حرف (الف) گوید:

از الف اول احد کاورا سزا باشد ثنا

اعلم است و اعظم است و اکرم است او برملا

آن که از صنعتش پدید آمد جمیع ماسوا

از عدم آورده آب و آتش و خاک و هوا

آدمی راداد با آنها چنین نشو و نما

تا در حرف (ی) گوید:

یاء یاربا، به حق نور پاک حیدری یا به احمد، پادشاه مسند پیغمبری

یوسف آسا خواهم از چاه غم در آوری یوم حشر ای دادرس بر عرشه محشر بری

یاور «دلسوز» شو بر حرمت آل عبا

از غزلهای ترکی اوست:

عزیزیم عشق عالمده یقین بیل نهان اولماز
غلط سؤزدور دئییرلر: «عاشیقین عشقی عیان اولماز»
گؤروب معشوقه سین عاشیق قاچار رنگی، دیزی تیتیر
به عینه صورتی دیوار اولار جسمینده جان اولماز
گندر صبرو قراری عاشیقین، معشوقه سین گورجک
داخی کؤنلونده اول دم ذره جه تاب و توان اولماز
چوخ اولما حسنونه مغرور، بیل بو عاشیقین قدرین
سنه هرگز جاهاندا عاشیقین تک جان فشان اولماز
دیدى لثیلايه مجنون بیر گئجه: کای شوخ بیهمتا
اولا عالم سنه عاشیق، منیم تک مهربان اولماز
گولو مشهور ائدهن عالمده بولبولدور یقین ائيله
کی عاشیق اولماسا، معشوقه دن نام و نشان اولماز
چک ال جوروجفادان عاشیق «دلسوزونا» رحم ائت
اگر خلقون ده حسنون تک اولا بیللاه یامان اولماز.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱ - ریحانه الادب، ج ۲، ص ۲۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۲۸)

دیده تبریزی

میرزا نصراله بیگ در سده ۱۳ هـ.ق. میزیست، در تبریز تحصیل کرد و به سال ۱۲۷۷ ق. در شهر شماخی وفات یافت. دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی آذربایجانی است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۳۴)

دیوانه تبریزی

از نقاشان و هنرمندان و شاعران سده نهم هجری قمری تبریز است در مجلس سلطان یعقوب به ندیمی راه داشت و «دیوانه» تخلص می کرد. از اوست:

غلط کرده طلب کردیم جاه و سربلندی را دریغا ما ندانستیم قدر دردمندی را

(تحفه سامی، ص ۳۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱)

ذوقی تبریزی

در تذکره طلعت بدون ذکر ماخذ از «ذوقی» چنین یاد شده است:

«از شعرا و گویندگان قرن دهم می‌باشد. از اوست:

گر بد اندیش از تو بد بیند شود بدخواه تو ور نکویی از تو بیند شرمسارت میشود.
زآتش ظلم ار بسوزانی دل مظلوم را تیره تر از دود آتش روزگارت می‌شود
گر کسی را خوار سازی تا کنی خود را عزیز عاقبت آن خار، خار رهگذارت می‌شود»

(تذکره طلعت، ص ۸۲ - ۸۳)

ذهنی تبریزی

پدرش به سیراب پزی معروف بود اما ذهنی از شاعران سده دهم ق. و از معاصران سام میرزا بود. از اوست:

تا برد سویش کبوتر نامه چندان سوده‌ام دیده بر پایش، که پایش را به خون آلوده‌ام

شب روم بر بام آن مه چشم بر روزن نهم جام بردارم، به جایش دیده روشن نهم
در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ۷۶) به نقل از تحفه سامی این ترجمه تحت عنوان
«پناهی تبریزی» نیز آمده ولی در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ از او یاد نشده است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۷ - شمع انجمن، ص ۱۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲ - ۱۵۳، ص ۷۶ «پناهی»)

راجی تبریزی

حاج میرزا ابوالحسن متخلص به «راجی» فرزند حاج علی اکبر تبریزی است به سال ۱۲۴۷ ه.ق. تولد یافت. از سخنوران اواخر سده سیزدهم هجری قمری به شمار می‌رود وی دارای صفات پسندیده و اخلاق حمیده بود سال ۱۲۹۲ ق. با جمعی از بازرگانان تبریز عازم مکه می‌گردد و بعد از زیارت بیت‌الله در ماه محرم ۱۲۹۳ در خصوص خط سیر مراجعت بین همسفران اختلاف نظر حاصل می‌شود جمعی از راه استانبول بر می‌گردند و جمعی دیگر که «راجی» نیز همراه آنان بود در دوراه جده و استانبول متردد می‌مانند و به منظور تفأل به دیوان حافظ متوسل می‌شوند و به این بیت بر می‌خورند:

عشق در دانه است و من غواص و دریا می‌کده

سر فرو بردم در این جا تا کجا سر برکنم
راجی ابتدا از راه دریا منصرف می‌گردد ولی تقدیر بر تدبیر وی چیره می‌شود و به اصرار دوستان از همان راه جده و دریا رو به دیار خود می‌گذارد اتفاقاً در وسط دریا هوا طوفانی و کشتی غرق می‌شود و راجی با سیصد تن از حجاج غرق می‌شوند و جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند عبارت (ایاغفار = ۱۲۹۳) ماده تاریخ مرگ اوست.

راجی شاعری شیرین بیان بوده است. فرزندش عبدالمجید متخلص به ناجی هم شاعر بوده و دیوانی دارد.

دیوان راجی سال ۱۳۰۴ ه.ق. و سال ۱۳۱۲ (به تصحیح میر شریف) در تبریز و سال ۱۲۹۴ در ۲۵۸ صفحه و سال ۱۳۴۰ ش. به اهتمام کتابفروشی ادبیه تهران چاپ و مشتمل بر غزلیات و قطعات پارسی و ترکی است. از اوست:

هر دلی بسته آن زلف شکن در شکن است	از پریشانی او وای اگر هم چو من است
تا که در خانه مرا سرو روانی باشد	کی مرا حاجتی از نسترن و یاسمن است
هم چو من قدر تو اغیار نداند به خدا	جغد ویرانه نشین کی خبرش از چمن است
در صف معرکه عشق تو کس جان نبرد	تیغ ابروی تو عاشق کش رستم فکن است
«راجی» هر کس نکند بندگی پیر مغان	نیست آدم حیوان است روانش به تن است

نماند در غم هجر تو صبر و طاقت و هوشم
 دمنی نگشت میسر، ننالَم و نخروشم
 تویی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی
 منم که یک سر مویت به عالمی نفروشم
 ز شوق دیدن رویت بیا که من همه چشمم
 ز ذوق شهد کلامت بیا که من همه گوشم
 من آن اسیر کمندم که از تعشق رویت
 به مژده جان دهم ار آورد پیام، سروشم
 هزار شکوه مرا بر زبان زدست جفایت
 ولی چو روی تو دیدم رود زیاد و خموشم
 غم زمانه مخور «راجیا» ز جام محبت
 بگوبه ساقی مجلس بده شراب بنوشم

از غزل‌های ترکی راجی:

نه قَدْ، سروچمن لاله‌الاله
 نه زلف، مشک ختن لاله‌الاله
 دوشویدی ظلمت کفر ایچره آب حیوانه
 نه دیشدو، دَر عدن لاله‌الاله...
 نه خط سبز و نه لب، گوهر گرانمایه

تجنیس:

گل ای عاشقین آتشی یاندوران
 گل ای کاکلی سنبل ترکیمی
 منی یانه یانه قویوب یان‌دوران
 او نا نقد جان مژده وئررم، نه سیم
 یازون بوسوزی سنگ مرمرده سیز
 منیم قیلما بیر دفعه لیق ترکیمی
 قویون فرق، نامردیلن مرده سیز

راستی تبریزی

میرسید احمدامیر راستی متخلص به «راستی» از رجال دوره شاه طهماسب صفوی است.

به نوشته سام میرزا نهال اصلش از بوستان سادات تبریز است و در خراسان نشو و نما یافته. از فنون قابلیت بهره‌مند گشته از غایت استقامت طبع، الفاظ فصیح و محاوراتش ملیح است این مطلع از اوست:

ز راستی قد الفاظ او چنان موزون که سجده می‌بردش سروهای بستانی
در تحفه سامی چاپ ۱۳۱۴ و پیرو آن در دانشمندان آذربایجان شرح حال کمال اسماعیل
(محتسب ممالک در زمان سام میرزا) و امیر راستی به هم در آمیخته است.

(تحفه سامی، ص ۵۰، ص ۳۸۲. مجمع‌الخواص، ص ۴۳ - آنشکده آذر، ص ۱۱۵ - نایج الافکار، ص ۲۷۲ - قاموس‌الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۶ - الذریعه، ج ۹ ص ۳۴۷)

راضی تبریزی

محمدرضا از سخنوران سده یازدهم هجری قمری تبریز، ساکن عباس آباد اصفهان بود. زرگری می‌نمود دو بار سفر هند کرد، شعر همواری می‌گفت و «راضی» تخلص می‌کرد. مؤلفان «قاموس‌الاعلام» و «صبح گلشن» تخلص او را «رازی» ثبت کرده‌اند. اولیا چلبی سیاح معروف عثمانی که به سال ۱۰۵۰ به تبریز آمده نام او را جزو ۷۸ تن شاعر فصیح لسان و بدیع بیان و صاحب دیوان یاد کرده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

چند آن که صحن باغ ز برگ خزان پراست از ناخن شکسته دلم بیش از آن پر است

جان‌گر از سینه ناشاد برون می‌آید کی خیال توام از یاد برون می‌آید.
به امیدی که به سرو قد او دل بندد قمری از بیضه فولاد برون می‌آید
دو بیت ذیل هم در بیاض صایب به نام وی آمده است:

بد همت ما، اگر فرازی دیدیم بد دیده ما، گر در بازی دیدیم
سرتاسر ملک هند گشتیم آخر خوش خواب پریشان و درازی دیدیم

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۹۳ - صبح گلشن، ص ۱۶۹ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۱ - دانشمندان آذربایجان،
ص ۱۵۳، ص ۲۲۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۴۶)

راغب تبریزی

کلب حسین بیگ نام دارد و ظاهراً از سخنوران سده ۱۲ هـ است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

به جنگ کوش که دشنام روبه‌رو بر من هزار بار به از بوسه‌یی به پیغام است

صد نامه نوشتیم و جوابی ننوشتی این هم جوابی ننویسند، جوابی است

خانه‌های زخم ما از بس که ره دارد به هم راه بیرون شد ندارد ناوک بیداد تو

(آتشکده آذر، ص ۱۱۵ - نگارستان سخن، ص ۲۹ - روز روشن، ص ۲۳۵ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۸ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷)

رحمتی تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است. مرحوم تربیت
قول مؤلف عرفات‌العاشقین را چنین نقل کرده است:

مردی بود سیاه، خطوط نسخ و ثلث را خوب می‌نوشت. دیوانی مشتمل به هفت و هشت
هزار بیت ترتیب داده بود، در شیرازش دیدم وقت عزیمت هند و او در این شهر به هند
آمده و در آگره سنه ۱۰۲۵ در گذشت.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸)

رحمی تبریزی

از شاعران سدهٔ دهم هجری قمری است سام میرزا می نویسد:
مردی لاابالی بود و از فسق و فجور پرهیز نمی نمود، اما رحم الهی از گناه «رحمی» زیاده
است امید است که او را بدین رباعی ببخشد:

چون نامهٔ جرم ما به هم پیچیدند بردند به میزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را به محبت علی بخشیدند

دامن از اشک پر از لعل بدخشان دارم کوه غم گشته ام و سنگ به دامن دارم
و این بیت را میرزا صایب در بیاض خود از وی نقل کرده است:
دلا ز عشق به پیرانه سر مشو نومید شکوفهٔ چمن رحمت است موی سفید
در «روز روشن» و «دانشمندان آذربایجان» تخلص وی «رحیمی» قید شده است.

(تحفهٔ سامی، ص ۳۱۶. روز روشن، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸ - ۱۵۹)

رحیم تبریزی

مرحوم تربیت او را فرزند میرزا صایب معرفی کرده از او است:
کام جستن از بزرگان جهان دون همتی ست
گر توان چیزی گرفت از اهل دولت عبرت است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸)

رشید تبریزی

از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری قمری و از تبریزیهای ساکن اصفهان است. در زرگری و
میناکاری بی نظیر و در فن شعر هم به اعتقاد خود بی قرینه بود. نصرآبادی می نویسد: خیالش

غرابتی دارد. به هندوستان سفر کرد و برگشت و به اعتبار حرفه و صنعتش در نزد سلاطین کمال اعتبار داشت. تخلص وی در بعض منابع «رشیدا» و در پارهای «رشیدی» آمده است. در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۱۸۵۸ از کلیات «رشیدای عباسی» که در کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۲۶۶ موجود است یاد شده است این کلیات به خط نستعلیق سده ۱۱ و دارای: مثنوی در تتبع مخزن الاسرار، مثنوی حسن گلوسوز، نقش ارژنگ، سبعة سیاره، قضا و قدر، ساقی نامه، جواهر الاسرار، و دیوان او می‌باشد.

۱ - مثنوی «رشیدای عباسی» در تتبع مخزن الاسرار (۲۰۰ بیت) است. آغاز:

نیمه شبی با دو سه آشفته حال در چمن زمزمه خونین مقال

۲ - حسن گلوسوز: مثنوی بزمی است (در ۳۵۰۰ بیت) که در تاریخ ۱۰۴۰ (= گل نظم) سروده.^۱

آغاز:

کی‌ام کوثر گداز شعله نوشی لب تبخاله را الماس پوشی

نسخه‌یی هم در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۲۹۴/۵ سده ۱۱ در جنگ مورخ (۱۰۴۵ - ۱۰۴۶، ص ۴۸ - ۵۷) هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۶۵)

آغاز برابر نمونه. انجام:

جو مرغ طبع من شد بلبل نظم بگو تاریخ فکر از (گل نظم)

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۷۷۱).

و نسخه‌یی در کتابخانه بنگال وجود دارد.

۳ - نقش ارژنگ: مثنوی عرفانی است.

آغاز:

طغرای صحیفه صفت الله است دانش به ظهور نام بسم الله است.

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵، ص ۳۷۹۸).

۴ - سبعة سیاره: مثنوی عرفانی است که در ۱۰۶۰ (= گل باغ ابد) به انجام رسانیده در پایان نسخه ملک چنین آمده است:

بهر تاریخ سبعة سیار (گل باغ ابد) شد آینه دار

۱. این مثنوی حسن گلوسوز و سبعة سیاره به زلالی خوانسازی هم نسبت داده شده است (هفت آسمان).

در تذکره پیمانه نقش ارژنگ و سبعة سیاره یک مثنوی معرفی شده و این براساس وزن نمونه‌های منقول جای تامل است.

۵- قضا و قدر: مثنوی است. در ۵۵۵ بیت. آغاز:

نقشی که قضا و قدر انگيخته‌اند رنگی ست که در لوح و قلم ریخته‌اند
نسخه‌یی از این مثنوی هم در کتابخانه اصغر مهدوی به شماره ۲۸۶/۶ نستعلیق سده ۱۱ هست.

۶- ساقی نامه موسوم به میکده شوق: ساقینامه موحدانه و کم نظیری است.

آقای علی نقی منزوی در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (درباره نسخه‌های خطی) ضمن مقاله مفصل خود تحت عنوان «ساقی نامه‌های خطی» از ۱۲۷ شاعر که ساقی نامه سروده‌اند یاد کرده و در ضمن آن نوشته است:

رشیدای زرگر عباسی که در ۱۰۸۱ق. در گذشته، ساقی نامه او در ضمن دیوانش در کتابخانه ملک هست (الذریعه، ج ۹، ص ۳۶۲).
نسخه‌یی ناقص و ۲۵۸ بیت است.

از ساقینامه یا میکده شوق رشیدا:

ز خمخانه‌ات نه فلک ساغری	زهی عالم از نخل صنعت بری
گل نشأه جاودانی تویی	می ساغر زندگانی تویی
ز صهبای شوق تو بودند مست	زمانی که مستان معنی پرست
نه خمخانه دور افلاک بود	نه سیاره خوشه تاک بود
می روح در جام ایجاد ریخت	گفت گردی از لای آن باده بیخت
از و رنگ هر چهره شد رنگ بست	سهیلی از آن باده چون عکس جست
فروغ تو در جام منصور کرد	می را که شوق طلب شور کرد
زبویش جنون، شعله بر هوش زد	از آن قطره‌ای از لبش جوش زد
به تن‌ها خرد خون افسرده شد	چو در کاسه‌ها صافش افشرد
سلیمان دل کرد تسلیم عشق	جهان جسد گشت اقلیم عشق
خرد شمع بیرون فانوس شد	جنون مصلحت سوز ناموس شد

گل نشاء کل اشیا از وست
 به هر قطره ای شور منصور هست
 به هر ذره آئینه داری کند
 کزو مغز عقلست در جوش عشق
 از و جام ایجاد لبریز شد
 به حسن خود و عشق خود جلوه داشت (کذا)
 در فیض بر روی عالم گشاد
 گهرهای رحمت به انسان رسید
 و گرنه کرا قدرت گفتگوست
 به آهنگ دستش دهد دف صدا
 به تحریک دستی بود موج زن
 محیط عناصر گهرزا شدی
 که حسن آفرین است و صورت نگار
 نگاهی در آئینه راز کن
 که ظاهر کند جوهر ذات خود
 چو آئینه در دید کم همتی
 تو صد بحری واز هوس موج زن
 نهانخانه گنج حسن خداست
 چو خورشید از خویشتن بر فروز
 که از آبرو پرورد استخوان
 که دل طور و عکسش بود شمع طور
 به خود بنگرو جذب مطلوب کن
 به گلزار تحقیق گلچین شوی
 بین کشت صنع کرا حاصلی
 چو آئینه از صیقل آبرو
 پس آنگه بین جوهر پاک را

به ذرات عالم می رنگ و بوست
 به هر ذره طوری از آن نور هست
 خیالش چو صورت نگاری کند
 بده ساقی آن جام سرجوش عشق
 زلالی که چون قطره انگیز شد
 زمانی که عالم هیولی نداشت
 چو نورش به مرآت انسان فتاد
 چو باران فیضش به نیسان رسید
 سخن سنجی عالم فیض اوست
 به بزمی که مطرب برآرد نوا
 یقین دان که این بحر گوهر سخن
 و گرنه کجا جسم گویا شدی
 یکی هست در پرده روزگار
 چه در حیرتی؟ چشم دل بازکن
 ترا کرده لوح ظهورات خود
 تو کم ظرف مست می غفلتی
 به هر قطره بحری بود موج زن
 دل عارفان جام گیتی نماست
 چو پروانه جان را به دعوی مسوز
 گهرزان بود عزتش جاودان
 تجلی به دل بین چه جویی ز دور
 طلب را گل صبر ایوب کن
 چو خود را شناسی خداین شوی
 چه شد زاده نار و باد و گلی
 پی چهره افروزی عکس او
 جلایی بده لوح ادراک را

مرا بر شعور تو سوزد جگر
و گرنه درین بحر خورشید جو
به مرآت ذرات چون بنگری
اگر جذر دریا، اگر مد جوست
به ساحل نشینان صلایی بزن
ترا هر محالی که حایل بود
چو آلاشت از هوس پاک شد
بده ساقی آن شعله شید سوز
کزو بر فروزم شبستان دل
اگر بی سوادم سواد بصر
درین بحر پر آتش شعله اوج
کسی کو سخن سنج معنی شود
بر رمزدان لا والا یکیست
بسا منطقی کو زدود چراغ
که از نور معنی بود بی خبر
ز علم ریاضی و هیات چه سود
به عالم قضا آنچه انگیخته
چو از هم درد پرده‌های حجاب
برآز شبستان خواب و خیال
طلسم وجود تو گنجینه‌هاست
نیچی چو آن مار را سربه رنج
چو بیرون نیایی ز پندارها
نگردد اگر صاف آیینه‌ات
بده ساقی آن بحر ساحل بلور
کز آلاش شعله آبرو
فغان کز می آرزوی محال

که نوری و داری به ظلمت نظر
به جویائی گوهر صنع او
به هر ذره بینی صف محشری
زهر جاده موج راهی به اوست
ز خس کم نیی دست و پای بزن
به راه طلب گرد منزل بود
توانی چو عیسی بر افلاک شد
که زاهد گدازست و عارف فروز
که از تیرگیهای زهدم خجل
رساند مراتب به نور نظر
بود علم رسمی خس روی موج
زبان دان علم لدنی شود
شفا و اشارات و ایمانیکست
بود چون قلم خشک و تیره دماغ
ز خفاش باشد سیه دیدتر
چو ناقص سوادی به علم وجود
به اجزای جسم تو آمیخته
وجودت محیط ست و گردون حباب
پی دیدن خویش چشمی بمال
ولی مار نفست در او اژدهاست
بود قفل در دیده‌ات لوح گنج
چو موی از مسامت دمد مارها
زهرموی نیشی است در سینه‌ات
که هر قطره اوست طوفان نور
چو خورشید روشن شوم موبه‌مو
که صافش حرامست و کیفش و بال

در آیینه دیده‌ها شرم نیست
گل جذبه حسن، افسرده است
ز داغ هوس گرم دعویست عشق
محبت شکسته طلسم ادب
هوس شعله فسق افروخته
نه در ظاهر حسن امید هست
ز جام مجاز آنچنان بیخودی
بود حسن، فانوس نوراله
نظر بازی گلرخان پیشه کن
مشو غنچه حسن را پرده در
بده ساقی آن نور آرم شوق
به باطن چو بینم به حسن مجاز
ز جامی کشم باده گفتگو
درین گلستان بلبل معنی‌ام
چو پرواز گیرم به بال سخن
و گرنه چسان قطره عمان شدی
زبانم بود تیغ و کلکم علم
کسی کو بود منکر دید من
بده ساقی آن شمع افشای راز
کنم بحر اندیشه را موج زن
بیا ساقی از باده شوق دوست
فروغی که در جام هفت اختر است
علی ولی نور شمع صفات
چو از جوهر او نزد عشق دم
چو رایش نیفراخت چتر ظفر
چو بر لوح دین نام او نقش بست

به چشم حیانور آرم نیست
چراغ دل عاشقان مرده است
به ظاهر پرستی تسلیست عشق
فراموش گردیده اسم ادب
بتان را می آبرو سوخته
نه در باطن جوهر دید هست
که چون اهرمن دیو نفس خودی
مکن بروی از پرده سوزی نگاه
ولیکن ز گل چیدن اندیشه کن
چو خجلت به داغ تاسف نگر
که از پر توش چون شوم گرم شوق
دهم شعله را از شراری گداز
که هر موج سطرست در شان او
هزار چمن پرور دعوی‌ام
رسد وحی جبریل معنی به من
کجا ذره خورشید تابان شدی
جهانگیر نطقم به سیف و قلم
قلم سازم او را به تیغ سخن
که برق شیخون زخم بر مجاز
شوم جوهر افشان تیغ سخن
که صاف رخ مهر سرجوش اوست
ز عکس کف ساقی کوثرست
گل عکس آیینه حسن ذات
نشد نسخه آفرینش رقم
نشد زه کمان قضاو قدر
طلسم صنمخانه در هم شکست

امامی که بر عرش دوش نبی
به مهر نبوت چو نقش نگین
چمن پرور گلستان وجود
نزد جسم از جام هستی صبح
چو خورشید نورش به عالم رسید
جهان در جهان معنی انگيخته
که برقش بود شعله ذوالفقار
که از شعله اوست سیراب زرق
سیه خانه کذب کفار سوخت
زبان چون قلم شق شود در دهان
شود شعله ریز ازدهای دوسر
که دارد به کف شاه فیروز جنگ
عیان کرده شق القمر بر هلال
به علم آیه شان یکدیگرند
میان دو آیینه غماز نیست
(انتهی)

شه بت شکن سرور مجتبی
گل نقش پایش شده دل نشین
گهر مایه نیسان دریای جود
چو لعلش نشد نشأ افروز روح
چو از مشرق صبح منبر دمید
به هر ذره ای مهرش آميخته
کف دستش ابريست خورشید بار
از آن تیرگی سوز گردیده برق
چو عکسش چراغ یقین بر فروخت
به وصفش عدو را ز تیغ بیان
چو آتش فرورد ز نور ظفر
نه تیغ است آن برق الماس رنگ
ید قدرتش از ظهور کمال
نبی و ولی نور یک جوهرند
به حسن دویی شان نظر باز نیست

آقای گلچین معانی افزوده اند که:

به نظر می رسد که ساقی نامه رشیدای عباسی ناتمام باشد و یا آنکه درین نسخه بطور کامل نوشته نشده است، نسخه دیگری ازین ساقی نامه در سفینه ای که تحریر اوایل قرن دوازدهم هجری بود نیز دیده شد شامل یکصد و چهل و پنج بیت مشوش و مغلوط و سه بیت ذیل از آن نسخه است:

طلسم پریشانی دعوی است
که هستیت نقشی است بر روی آب
نه آن می که سرمایه وحشتست

خیالش که جمعیت معنی است
تنک ظرف از آنی چو جام حباب
می عارفان باده وحدتست

ای هنر پرور طلسم وجود لوح محفوظ کارخانه بود

۸- مقطعات و ترجیعات و ترکیبات و رباعیات و مسط و مسدس ترکیب (۶۰۰ بیت)

(درباره نسخه‌های خطی، دفتر نخستین، ص ۴۴)

صاحب «آفتاب عالمتاب» اشعار او را از بیاض دست خطی صایب تبریزی نقل کرده،
نمونه‌یی از اشعار اوست:

مهر سرگشته و بی تاب شد از گریه ما ماه نو ماهی گرداب شد از گریه ما

قدم چو مهر به آهستگی به خاک افشار که مور بادیه عشق آهوی حرم است

هر موج زیر پای نسیم، آهنین پلی ست پیش سبک روان، سفر بحر و بریکی ست

با گلشن حسن خود صفایی دارد از سبزه خط مهر گیایی دارد

از خانه اگر برون نیاید چه عجب چون آینه باغ دلگشایی دارد

گل از چمن ز حجاب نسیم پیرھنت به بال جلوه رنگ پریده بیرون شد

می جهد برق ز نقش قدم راهروان خار این بادیه با آبله پا چه کند

طلوع صبح به تیغ کشیده می ماند شفق به بسمل در خون طپیده می ماند^۱

ز بس که مردم عالم تمام مدهوشند جهان به خانه صورت کشیده می ماند

چو سایه پیش قدت سرو پای مال شود شکوفه‌ها عرق خجلت نهال شود

شب که از شوق رخت انجمن افروخته بود نگه گرم چو پروانه پر سوخته بود

۱- برخی از تذکره نویسان این مطلع را به «صایب تبریزی» نسبت داده‌اند

ز شوق این که شمع می در چمن مستانه می آید
ز برگ گل صدای شهر پروانه می آید

مشهور و خفی چو گنج دقیانوسم پیدا و نهان چو شمع در فانوسم
القصه در این چمن چو بید مجنون می‌بالم و در ترقی معکوسم

ز کتان نقاب گیرد رخ ماهتاب بی تو به چراغ روز ماند گل آفتاب بی تو

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ - نگارستان سخن، ص ۳۲ - روز روشن، ص ۲۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۹ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۱۸۵۸؛ ج ۴، ص ۲۷۷۱؛ ج ۵، ص ۳۷۹۸ - تذکره پیمانه، ص ۱۸۴ - ۱۹۷)

رضای تبریزی

محمدرضا پاشای تبریزی متخلص به «رضا» فرزند خواجه امیریگ زرگر و از سخنوران و رجال سده یازدهم هجری قمری و از بنی اعمام محمدحسین چلبی است در عباس آباد اصفهان سکنی داشت. در اوایل جوانی همراه پدر خود به روم رفت و به حسب قابلیت و قسمت، پاشای مصر شد و از اهالی مصر نقصان بسیاری به او رسید... بعد از آن پاشای حبشه نیز شد. به تاریخ ۱۰۳۴ به مکه معظمه رفت در آن جا متوطن بود تا وفات یافت. ناظم تبریزی با وی ملاقات و در تذکره خود (مؤلفه ۱۰۳۶) از او یاد کرده است.

صاحب لطایف‌الخیال (مؤلفه ۱۰۷۶) می‌نویسد:

«... آدمی خوش طبیعت صحبت دوست است در صغر سن پیش از آمدن عثمان پاشا به تبریز همراه والد خود خواجه امیریگ زرگر به طرف روم افتاد و در آنجا به سعی قابلیت و استعداد فی‌الجمله دخلی در مهمات دیوانی بهم رسانیده مدتی در مصر صاحب مهم بود در اواخر به سبب فتنه‌یی که در مصر بر سر عمال حادث شد فرار به جانب مکه معظمه نموده و از آن جا به استانبول رفته خوندگار روم را ملازمت کرد و به حکومت جزیره «سواکن» که ابتدای حدود حبشه است سرافراز گردید بعد از اندک فرصتی معزول گشت در آن جا اعتکاف عتبه خیرالبلاد را غنیمت دانسته اراده خدمت خوندگار نکرد».

از نتایج افکار اوست:

ز ه آه و ناله نیاسوده یک نفس لب ما	فغان که حوصله سوز است شعله تب ما
زیس که آتش شوق تو مدعا سوز است	عیان نگشت به ما هم هنوز مطلب ما
ز تنگنای تن آزرده رفت جان، ترسم	که روز حشر نگرده به گرد قالب ما

باغبان تاره به بلبل تنگ داشت	گل درین گلشن نه بو، نی رنگ داشت
ناگوارا بود لذتهای دهر	میزبان در لقمه پنهان سنگ داشت
شرط عشق است آب رو دادن به باد	ورنه از خوااهش زبانم ننگ داشت

لب ار به خنده بجنانم از شکفتن نیست	میان غمزدگان خنده کم زشیون نیست
ز دیدنش به دلم دیده گومنه منت	که روشنایی ویرانه‌ام ز روزن نیست
صفای دل ز عبادت به هم رسد افسوس	که کلبه من ازین شبچراغ روشن نیست

چو آن بلبل که از دستانسرای در قفس افتد	گرفتار قبول خلق گشتم از زیان خود
--	----------------------------------

تاکی خرد به وسوسه‌ام گمراهی دهد	کو غفلتی که از تو مرا آگهی دهد
مفلس ز نقد طاعتم و خوش دلم که دوست	درمان وصل خویش به دست تهی دهد

منصور تنک حوصلگی کرد و گرنه	در زیر لب کیست که این راز نباشد
-----------------------------	---------------------------------

ای قافله سالار در آزره دیگر	شاید که بود یوسف ما، در چه دیگر
صد دور زد این چرخ و نشد تیرگی از دهر	عالم شده محتاج به مهر و مه دیگر

هرگز لب من چاشنی خنده ندانست	چون غنچه آفت زده نشکفتم و رفتم
------------------------------	--------------------------------

جلوه گر شد آفتاب و تیره تر شد روز من	بر نیامد آفتاب آفتاب افروز من
--------------------------------------	-------------------------------

از تو کسب بی وفایی کردو ترک من گرفت دل که عمری بود استاد وفا آموز من

ای فلک ما اسیر بند تویم	فکر ما را از این نکوتر کن
دو رفیقیم مختلف اوضاع	وضع ما را به هم برابر کن
یا بیاموز مردمی او را	یا مرا نیز مثل او خر کن

(تذکره ناظم تبریزی (عکسی) - لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۶۹ - صبح گلشن، ص ۱۷۴، ۳۷۸ - دانشمندان آذربایجان، ۱۰۷، ۳۳۱ - فرهنگ سخنوران)

رضائی تبریزی

تبیان‌الملک متولد ۱۲۷۸ از شعرای متاخر تبریز است. گاهی رضائی و گاهی تبیان تخلص می‌کند. اشعاری از وی در موادالتواریخ نقل شده است. آخرین ماده تاریخی که در این کتاب بچشم می‌خورد مربوط به واقعه شهرپور ماه ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۳۶۰ قمری است.

در تاریخ فوت سید غفور حکاک که از خطاطان و حکاکان مبرز تبریز بوده چنین گفته است.

آن میراجل غفور حکاک	کو بود ز نسل شاه لولای
در راه خدا و خط ارشاد	بودی همه دم دلیر و بی باک
اندر خط نغز بود استاد	و ندر حک مهر بود چالای
پوشید رخ از جهان فانی	رو کرد بسوی عالم پاک
یاران عزیر را به فوتش	گردید ز غصه پیرهن چاک
مرسال وفات را رضائی	خود جست هم از (غفور حکاک)

۱۳۵۵ ق

چون پدرش میرزا داود ملقب به «وقایع نگار» بود بدین جهت او را وقایعی نیز خطاب می‌کردند بنوشته آقا بزرگ وی دیوان یکهزار بیتی از قصاید عربی و فارسی و غزلیات و رباعیات دارد.

در فهرست نسخه‌های خطی (ج ۱ ص ۱۹۸) کتابی بنام: «المقالات التبیانیة فی المقامات

السیاقیه» از تالیفات وی یاد شده است که به سال ۱۳۱۵ نوشته است و نسخه‌ای که تاریخ تحریر آن ذی قعدة ۱۳۲۷ است در کتابخانه دانشگاه به شماره ۲۶۲۶ موجود است.

(فهرست دانشگاه ج ۹، ص ۱۵۰ - موادالتواریخ ص ۷۱۸ و... الذریعه ج ۹ ص ۳۶۹)

رفعت تبریزی

میرزا تقی خان رفعت جوانی با فضیلت و خوش قریحه بود به شغل تدریس زبان خارجه و روزنامه‌نگاری امرار معاش میکرد و از هواداران شیخ محمد خیابانی بود.

وی در ۳۳ سالگی پس از شنیدن خبر قتل شیخ محمد خیابانی (۲۳ شهریور ۱۲۹۹ خودکشی کرد. آثار قلمی رفعت در روزنامه تجدد هست. نمونه‌یی از اشعار اوست:

بر خیر بامداد جوانی زنودمید بر خیز عزم جزم کن ای پورنیکزاد

(تبریز و پیرامون ص ۲۳۸)

رفعتی تبریزی

میرزا ابراهیم متخلص به «رفعتی» از شاعران و خوشنویسان سده یازدهم هجری قمری است.

از لحاظ زمان زندگی و سایر خصوصیات محتمل است که وی همان رفعتی باشد که در شرح حال «گرامی تبریزی» از او به عنوان برادر وی و فرزند مولانا «سهوی» خوشنویس معروف یاد شده است.

نصر آبادی می‌نویسد به هند رفت اسبابی فراهم آورد. در لباس خیلی تکلف می‌کرد مدتی در خدمت عرب خان حاکم شروان بود و گویا در آن جا فوت کرد. از اوست:

پروای سخن گفتن احباب ندارم نقلی که غم از دل ببرد نقل مکان است.

در تعریف کشمیر گفته:

چنان لطیف زمینش که هم چو دانه در در او چو قطره‌یی افتد نیفتد از تدویر

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۹۹ - صبح گلشن، ص ۱۸۲ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۹۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۰).

رفیقی تبریزی

در سدهٔ دهم هجری قمری می‌زیست. سام میرزا می‌نویسد: به مطربی اوقات صرف می‌کند و در آن کار نقشها و صوتها تصنیف کرده اما بسیار کج طبع است. این مطلع از اوست:

عمری ست که من عاشق رخسار بتانم سودا زده زلف بتان از دل و جانم
در تحفهٔ سامی چاپ و خید، ص ۱۴۳ تخلص او «وصلی» آمده است.

(تحفهٔ سامی، ص ۲۶۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۰)

رمزی تبریزی

علی اکبر عماد متخلص به رمزی از فضل و کمال بهرهٔ بسزا داشته در ردیف ارادتمندان مرحوم لنکرانی و کارمند انجمن صفا بوده مرحوم صفوت مینویسد تا این زمان: (اسفندماه ۱۳۱۸) زیاده از ۶۰ سال عمر گذرانده است. وی بسال ۱۳۳۹ ش. درگذشت.

کتاب رنگارنگ در چهار ده مجلد از تالیفات اوست. از اوست:

چه حکمت است که مر دسترنج اهل هنر در این زمانهٔ غمخانه بی هنر ببرد
مدام خون جگر باغبان خورد از چیست که در نتیجه مگر منعمی ثمر ببرد

اول خدا قضا و قدر سریر نوشت

زان پس ز آب و خاک، گل آدمی سرشت

ای نور چشم من قلم نقش کائنات

بردست اوست آنچه کشد خوب یا که زشت

نیکی نه جامه ایست برازنده همه

معلوم نیست پنبه این جامه برکه رشت

در دوزخ است معتکف کعبه‌ای عجب

سوی بهشت میرود آنساکن کنشت

آسوده باش «رمزی» آخر همان برد

آن دانه را که روز ازل دست حق بکشت

(داستان دوستان ص ۱۰۵ - ۱۰۶)

رمزی تبریزی

بابا رمزی از شاعران خوش بیان سده ۱۳ هجری قمری تبریز مقیم استانیول بوده است. روزی موقع عبور سلطان مجید خان عثمانی (۱۲۵۵ - ۱۲۷۷) ایات ذیل را بالبداهه انشا کرده:

ای پاد شهیم بیر دور	درویشی فر حناک ائت
مرآت ضمیریندن	زنگ کدري پاک ائت
بیر هفته سنین خرجین	اون ایمل منه کافی دیر
اون ایل منی راحت قیل	بیر هفته سن امساک ائت

سلطان مذکور پس از شنیدن اشعار به وی صله و جایزه داده است.

رمزی بالعلی و آهی و راجی و شکوهی معاصر بوده و به سال ۱۳۰۲ ق. شکوهی او را دیده و در دیوانش مذکور داشته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱)

روحانی تبریزی

از سخنوران روزگار سلطان حسین بایقرا (۸۷۳-۹۱۱ ق) بود.

از اوست:

گفتم روم ز کویش بگرفت اجل ره من بنگر چهارست در ره بیچاره آدمی را

زحمت شانه مده منت آینه مبر روی آراسته را بازچه می آرای

(روز روشن، ص ۲۶۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱)

روحی انارجانی

از سخنوران سده دهم هجری قمری آذربایجان است. در زمان سلطان محمد خداپنده

(۹۸۵-۹۹۵) چهارمین پادشاه صفوی می زیست.

شادروان سعید نفیسی زادگاه او را «انارجان» از دهکده های ناحیه انار^۱ (میان اردبیل و مشکین شهر) می داند و ماهیارنوازی گمان می برد که وی از اهالی یکی از دو دهکده «انرجان» جزء دهستان سردرود بخش اسکوی تبریز و یا «انرجان» از دهستان اوچان بخش بستان آباد تبریز باشد^۲ از روحی انارجانی رساله یی در دست است که گویا به لهجه محلی مردم تبریز در اواخر سده دهم هجری قمری است. این رساله شامل یک مقدمه و دو بخش و یک خاتمه است به شرح زیر:

مقدمه: در خطبه و بیان سبب تألیف رساله است (ص ۱-۸)

بخش نخست: در ۱۲ فصل و درباره رسم و آیین مردم تبریز است (ص ۹-۳۸)

بخش دوم: در ۱۴ فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجالف مردم تبریز است (ص ۳۸-۴۷).

۱- رک: معجم البلدان ذیل «انار» - نزهة الفلوب، ص ۹۵ - فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۸.

۲- رک، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۵.

خاتمه رساله دارای ۲۹ بیت شعر در بی وفایی زنان و ۷ بیت شعر عاشقانه می باشد (ص ۴۷-۵۰)
وی در خطبه رساله، سلطان محمد خدا بنده را چنین ستوده است:

پس از مدح و ثنای شاه مردان	بگویم وصف شاهنشاه ایران
شبه عالم پناه عدل گستر	«خدا بنده محمد آل حیدر»
ز فرقش کم مبادا تاج شاهی	پناهش ظل الطاف الهی

و بعد ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا پسر دوم سلطان محمد خدا بنده را که در ۲۲ ذی حجه ۹۹۴ ق. کشته شده است چنین مدح می کند:

سمی حمزه میرزای جهانگیر	که بهر سجده اش افلاک خم شد
بجویم حرمت نامش ز حمزه	که نام حمزه از وی محترم شد
دو حمزه نام مشهور جهانند	که نام هر دو در عالم علم شد
یکی از مردمی میر عرب شد	یک از مردانگی شاه عجم شد

در پایان رساله کاتب نام خود و سال تحریر و نام مؤلف را چنین بیان می کند:

«تمت الرساله مولانا روحی انارجانی کتبه العبد الفقیر حقیر فریدون گرجی تحریراً فی غره شهر شوال سنه سبع و ثلثین و الف الهجریه...»

روحی انارجانی در رساله خود «روحی» و جایی «روح» تخلص می کند:

«روحی» تو بسی گناهکاری به علی	در دهر به جز گنه نداری به علی
هر چند گناه تو زحد افزون است	اما به علی امیدواری به علی

خداوندا به عشق عاشقانت	به عشق عاشقان بی کرانت
که «روحی» راز سلک عاشقان کن	دلش از نور عشقت جاودان کن

گر نه از سوز تو آتش در دل «روحی» فتاد
خانه های دیده اش هر دم پر آب از بهر چیست

«روح» تا کی تو یاوه گو باشی با همه عیب عیجو باشی
صادقی افشار در مجمع الخواص (مؤلفه ۱۰۱۶ ق. ص ۲۷۶) از شاعری «روحی» تخلص

چنین یاد کرده است.

«روحی تبریزی: در تبریز مشغول حکاکی است طبعش بد نیست و این بیت از اوست: از نگاه غضب آلود تو شد معلوم که زمن گفته حدیثی به تو صاحب غرضی» و مرحوم سعید نفیسی او را با روحی انارجانی یکی دانسته است. درباره رساله روحی انارجانی بویژه بخش دوم آن تاکنون مطالعاتی به شرح زیر انجام یافته است:

- ۱- شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار (سال ۲ شماره ۳) مقاله‌یی نوشت و فصل ۵ بخش اول و قسمتی از فصلهای ۸ و ۱۲ بخش دوم آن را معرفی کرد.
 - ۲- محمد مقدم بخش دوم آن را بدون توضیح لغات در شماره ۱۰ ایران کوده به سال ۱۳۲۷ ش. چاپ کرد.
 - ۳- سعید نفیسی متن رساله و آوانوشت بخش دوم آن را با یادداشتها و تصحیحاتی در «فرهنگ ایران زمین، سال ۲، دفتر چهارم» منتشر کرد.
 - ۴- دکتر ماهیار نوابی، بخش دوم آن را همراه با آوانوشت و ترجمه فارسی و توضیحاتی در شماره‌های ۳-۴ سال نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۳۶ ش. به طبع رسانید.
 - ۵- ادیب طوسی هم بخش دوم آن را که «نمونه نیمه آذری» می‌داند در شماره چهارم سال نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر کرد.
- او معتقد است که انتساب این چهارده فصل به زبان مردم تبریز در سده دهم هجری قمری محل تردید می‌باشد.
- ۶- رحیم‌رضازاده ملک متن و ترجمه و واژه نامه بخش دوم آن را تحت عنوان «گوش آذری» در دی ماه ۱۳۵۲ به چاپ رسانید. نمونه‌یی از اشعاری که در رساله روحی گویا به لهجه محلی تبریز آمده ذیلاً نقل می‌شود:

آن قـد و آن بـالا را	مـزیوام آن کـلا را
طـبق شـفتالو را	مـن مـرسام آن رو را
کـمان چـار پـهلـو را	قـربان شـوام ابرو را
آن زـنـبق سـیمین را	مـمانام آن بـینی را
آن لـب و آن دـندانـا	بـمیرام آن دـهـانا

آن دُر یک دانسه را...

صدقه شوام چانه را

(رساله روحی انارجانی - مجمع الخواص، ص ۲۷۶ - ۲۷۷ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱ - مجله یادگار سال ۲، شماره ۳، ص ۴۳ - ۵۰ - ایران کوده، شماره ۱۰ - ص ۴ - ۱۸ - فرهنگ ایران زمین سال ۲، دفتر چهارم، ص ۳۲۹ - ۳۷۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۹، شماره ۳ و ۴ - گویش آذری)

زاهد تبریزی

میرزا قاسم فرزند میرزا محسن تبریزی ساکن اصفهان بود. وی از سخنوران و رجال روزگار شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) بود و در نزد آنها کمال عزت و اعتبار داشت و در کنار زاینده رود عمارت عالی بنا کرد و در آن جا به افاده علوم معقول و منقول اوقات خود می گذرانید و ضیافتها می داد و تا سال ۱۱۰۲ در حال حیات بود.

کلیات او:

شامل قصیده و غزل و قطعه و ماده تاریخهایی است بدین شرح: جلوس شاه سلیمان در ۱۰۷۷ و سال دوم شاهی او در ۱۰۷۸ و تعمیر روضه طوس در ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۹ و تعمیر قدمگاه در ۱۰۹۱ و آمدن پادشاه ترکستان به دربار صفوی در ۱۰۹۳ و «طرح نوچمنی» از «داعی شه قاسم» در ۱۰۷۹ و بنای سد در ۱۱۰۰ و «ولادت فرزندی محمد سعید ملقب به ابوالفتح» در ۱۰۹۱ و بنای عمارتی در ۱۰۸۶ و مرگ آخوند محمد صالح در ۱۰۸۶ و بنای رباط در ۱۰۹۹ و استیفای آصف جاه پس از عزل هاشم در ۱۰۷۷ و...

سپس غزل است به ترتیب تهجی با تخلص زاهد (از ص ۶۷ - ۱۹۲) رباعی (از ۱۹۳ - ۲۰۴) و رباعی با قطعه (از ۲۰۵ - ۲۱۲) و مثنوی «سفینه النجات» (از ص ۲۱۵ - ۲۴۰) و منشآت. کلیاتش جمعاً بالغ بر ۵۴۰۰ بیت است آغاز و انجام قصاید چنین است:

کلکم دگر ثنای علی اختیار کرد مانند نخل طور تجلی بهار کرد

ز یمن رای رزین تو باد روتق ملک ز حسن سعی جمیل تو دهر آبادان
و غزلیاتش چنین آغاز و انجام می پذیرد:
زهی منعم که بخشیده ست کام حمد گویان را

به ذکر خود سر انگشت زبان تسبیح دندان را

نمی‌آید ز ما او را ستایش بیش از این «زاهد»

که کرده مظهر گنج خفی ایجاد انسان را

اگرم کشی چو ماهی و گرم کشی به شاهی سربندگی سلامت بنما هر آنچه خواهی
ز تو گر به قتل «زاهد» کسی از گناه پرسد تو بگو که کشتم او را به گناه بی‌گناهی
سفینه‌النجات: این مثنوی مذهبی و عرفانی و اخلاقی «نظم روایت حسنات نبوی و غزوات
مرتضوی است» و این «منقبت نامه» سفینه‌النجات نام دارد. و نامش تاریخ آغازیدن آن است
(ص ۲۹۴) و در ص ۲۹۵ چنین آمده:

کردم چو ز ناظم طلب تاریخش گفتا که (سفینه‌النجات زاهد) = ۱۱۰۲
نسخه‌یی از «سفینه‌النجات» در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۳۷۲ نستعلیق
خوب سده ۱۱ هست.

و نسخه‌یی در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۶۲۳ در «کلیات» او هست.

چنین شروع می‌شود:

به نام خدواند کون و مکان خرد بخش جان، کردگار جهان
زهی آفریننده ماه و مهر فروزنده روشنائی سپهر
آغاز «منشآت»: بسمله، برخی از جواهر آبدار و مشتی از لآلی شاهوار از گنج نامه آگاهی لوح
طلسم دانش پژوهی...
انجام: وجبت ما بر این معنی متخلص است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

میان کعبه و دل فرق این قدر باشد که دل خراب چو گردید بیت معمور است

به کنج میکده‌ها گنج شایگانی هست زر گداخته و خم خسروانی هست
چو خضر زنده جاوید شو به حسن عمل کنون که در قدحت آب زندگانی هست
چنان که کم نشود بوی گل به بوییدن ز غنچه دهند بوسه تا ستانی هست

«زاهد» ار توبه از ریانکنی بت پرستی به از عبادت توست

چشمت چو ز سرمه مدّ آهی بکشد وز کیش جفا تیر نگاهی بکشد
مژگان تو عالمی به خون غلطاند یک خامه مو شکارگاهی بکشد

مرابه چهره سبزان نظر زیاده بود که نو خط است رخ سبز اگر چه ساده بود
نهال قدّ تو چون سرو از سرافرازی به مجلسی که نشسته است ایستاده بود

چون دلبری به زلف و خط یار داده‌اند خط رازحسن بهره بسیار داده‌اند

چون تنک ظرفان نه بر اندازه ساغر می‌کشم
صد قدح چون شاخ گل یکباره بر سر می‌کشم
می‌کنم از باد «زاهد» تازه غسل توبه را
حلقه بر بام شراب از خطّ ساغر می‌کشم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - تذکره حسینی، ص ۱۳۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۹۹ - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۵۵۶ - ۳۵۵۸)

زجاجی تبریزی

از سخنوران سده هفتم هجری قمری است در «جهانگشای جوینی» در ذکر احوال و مظالم شرف‌الدین خوارزمی که مأمور مالیات دولت مغول بود چنین مسطور است:
در آن وقت که آن شقی در تبریز بود جمال‌الدین علی تفرشی که یکی است از اکابر عراق، که جمعی معارضان او سبب حسد، یا از روی حقیقت او را به شامت قدم موسوم کرده‌اند بدو متصل شد و در افعال و اعمال او معاون گشت. چون در پی او حالت او واقع شد و شرف‌الدین خوارزمی بمرد هر کسی از اهل عصر در این باب نظمی تلفیق داده‌اند... در تبریز شاعری است او را «زجاجی» گویند این قطعه را گفته است:

ای مبارک قدم جمال علی عالمی گشت شادمان از تو
تا به طوشش برفتی اندر پی عاقبت هم نبرد جان از تو

می نیاید برون ز هیبت تو	صاحباً صاحب‌الزمان از تو
به هزیمت برفت از تبریز	مدبراً خواجۀ جهان از تو
هیچ مخلوق از تو جان نبرد	گر گریزد به آسمان از تو

تاریخ منظوم زجاجی:

کتابی مهم در کتابخانه مولانا فضل صمدانی در پیشاور پاکستان موجود است که از جمله نسخ خطی نادر این کتابخانه به شمار می‌آید. این نسخه در حدود هزار هجری تحریر یافته و شماره ۱۰۱ کتب تاریخی آن کتابخانه را داراست تعداد برگهای آن ۳۶۰ و هر صفحه ۳۱ سطر و تعداد ابیات در حدود ۲۳ هزار بیت است. نسخه‌ای از آنهم در موزۀ بریتانیا موجود است.

کتاب حاضر از وقایع عهد بنی‌امیه آغاز یافته و تمام حوادث تاریخی دوران امویان و عباسیان را تا خروج مغول و سقوط خلافت بغداد به نظم کشیده است
زجاجی مداح شمس‌الدین محمد جوینی بوده است در ایاتی به تاریخ تولد خود چنین اشاره کرده است:

چو من از عدم آمدم در وجود	عدم آفرین گوی شد بر وجود
ز تاریخ بر شش صد افزود هشت	فراوان شگفتی بسر برگذشت..

به تصریح وی تاریخ تولد شاعر ۶۰۸ و پیشه او هم شیشه‌سازی بود وی بسن پیری رسیده و مکرر از پیری حکایت و شکایت می‌کند:

بیکجای بنشانند چرخم زیبای	نَجَنِّبم، مگر قطب گشتم، زجای
چو بیدی شد از سرو بالای من	مزار چرنداب شد جای من

از بیت اخیر پیداست که مسکن او در سن پیری و انزوا چرنداب بوده باز گوید:

مزار چرنداب جای من است	در آن بقعه خلوتسرای من است
یکی جای دارم چو خلدبرین	در آنجا منم با سعادت قرین
مقامی لطیف است و آبی روان	و زآن آب خوش تازه دارم روان

این چراندب مسکن ایام پیری و انزوای شاعر همان جایی است که به قول و صاف مقابر صاحب‌دیوان جوینی و اولادش هم در آنجاست و از جاهای روح‌انگیز تبریز به شمار میرفته

است.

از اشعار وی بر می آید که زجاجی فرزند ادیب و نیکخوی داشته و نام او سلیم بوده و گمان می‌رود نام خودش نیز نصر باشد.

سلیم است فرزانه فرزند نصر	نبینی چنو در جوانان عصر
بر آنم که فرزانه فرزند من	بجای آورد عهد و سوگند من
پس از من پیردازد این نامه را	ز دانش کند گرم هنگامه را...
محمدجوینی دلت شاد باد	زبند جهان جانت آزاد باد

مدوح دیگر او صدرالدین زنجان‌ی است که در حیات شاعر از جهان رفته و شاعر با حسرت و نیکوئی از او یاد می‌کند:

ملک صدردین بود سردار من	که نیکوبد از فضل او کار من
مرا میری شاعران داده بود	برویم در کام بگشاده بود
چون آن شاه در پرده شد ناگهان	بمن بر سیه شد سراسر جهان

ذکر همین صدرالدین وقتی که کیوک خان ارغون را جهان‌داری می‌دهد:

سرافراز ارغون، ملک صدر دین	برفتند نزدیک خاقان چین
شهنشاه، گیتی به ارغون سپرد	بدو داد فرمان و با خود ببرد
ز درگاه باناز گشتند باز	ملک صدر دین، میر ارغون به تاز
بحد خراسان فراز آمدند	وز آنجا به تبریز باز آمدند

معاصرت زجاجی با صدرالدین زنجان‌ی زیادت سنین عمر شاعر را می‌رساند. زیرا میدانیم که شاعر، مرگ خواجه را درک کرده و چون خواجه در ۶۹۷ مقتول شده پس حیات شاعر تا همین سال یقین است. نظم زجاجی متوسط است ولی کتاب ویا شاهنامه‌اش مشحون از وقایع تاریخی قبل از مغول است، و مخصوصاً قسمتی که به روزگار بعد از خروج چنگیزخان تا عهد ناظم تعلق دارد بسیار مغتنم است.

زرکوب تبریزی

ابوبکر فرزند محمد فرزند مودود طاهری مشهور به شیخ نجم‌الدین زرکوب از عرفای معروف اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری می‌باشد. نظر از شیخ سعدالدین حموی (متوفی در ۶۵۰) یافته است. این شیخ بزرگوار به سال ۶۴۰ به تبریز تشریف آورده و نه ماه در این جا اقامت گزیده‌اند در آن اوان شیخ نجم‌الدین را که در سنین کودکی بود نظر کرده و دست مبارک بر سرش مالیده و فرموده‌اند که این از ماست عن قریب است که مردم از وی نفع کلی گیرند و باعث راحت و استیناس خلق گردد. هم‌چنان نیز شد به طوری که زرکوب در زمان خود ملاذو ملجاء علما و فقرا گشت و شان عظیم یافت تا خواجه رشیدالدین وزیر به بزرگی وی اعتقاد کامل رسانید و با وی در کمال ادب مکاتبه کرد.

وی روز پانزدهم رجب سال ۷۱۲ در تبریز رحلت فرمود و در گورستان گجیل دفن شد. صاحب روضات الجنان می‌نویسد: بر لوح مزار وی القابش را چنین نوشته‌اند: «هذه روضة الشيخ عالم الزاهد العابد، البارع البورع المحقق، السالك الناسك، قدوة المحققين، زين الحاج و الحرمين، مفخر العلماء برهان الطريقة، صاحب النظم والنثر، بقية الاولياء، قطب العالم، نجم الملة والدين، الواصل الى جوار رحمة رب العالمين، ابي بكر بن محمد ابن مودود الطاهري المشتهر بنجم الدين زرکوب طيب الله ثراه. انتقل من دار الفناء الى دار البقاء في خامس عشر رجب سنة اثنى عشرة و سبعمائة»

از جمله تصانیف شیخ رساله‌یی ست در بیان فتوت به نام «فتوت نامه» از سخنان اوست: «الفتوة على ثلاثة اقسام: اولها محافظة امر الله، والثاني مراقبة سنة رسول الله، الثالث صحبة اهل الله، و حقيقة الفتوة ترك ما سوى الله» وی در منظومات خودگاهی «نجم» وگاهی «زرکوب» تخلص می‌کند. نمونه‌یی از اشعار اوست:

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد

وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید

شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون بر آید

مرغی ست کآشیانش در جسم و جان نگنجد

شکرانه چون گزارم کامروز یار با من

ز آنسان شده که مویی اندر میان نگنجد

«نجما» حدیث وصلش ز نهار تا نگویی

کآن عقل در نیابد، اندر هان نگنجد.

مؤلف تاریخ گزیده می نویسد: نجم الدین زرکوب معاصر اباقاخان (مدت سلطنت ۶۶۳ -

۶۸۰) بود اشعار خوب دارد. از اوست:

به جز فریادی و بانگی نباشد

منم زرکوب و محصولم ز صنعت

و لیکن هرگز دانی نباشد.

همیشه در میان زر نشینم

در «مونس الاحرار» ترجیع بندی قریب به صد بیت از وی نقل شده است که اول آن چنین

است:

هیاه کجا، محال باشد.

گفتم ز توام وصال باشد

چون بی تو بود و بال باشد

عمری که بود عزیز هر کس

از خویشتم ملال باشد

سوگند به جان تو که بی تو

غمهای گذشته باز گویم

بنشینم و با تو راز گویم

از غزل های اوست:

دلبران رانه همه جور، صفا نیز بود

نه همه درد نمایند، دوا نیز بود

التفاتی بکن از بهر خدا سوی رهی

پادشه را نظری سوی گدا نیز بود

گرزکاتی بدهی زآن لب شیرین چه زیان

نیکوان را ز سر لطف عطا نیز بود

گر رهی عاشق بالای تو شد عیبی نیست

این متاعی ست که در شهر شما نیز بود

عشق خوبان نه طریقی ست که خاص است به من
همه را نیز و مرا نیز و تو را نیز بود
ز آب چشم و نفس سرد من است این همه عمر
رنج و راحت همه از آب و هوا نیز بود
جور عشقت همه آن نیست که از جانب توست
بعضی از بخت بد و طالع ما نیز بود
با دل خسته «زرکوب» صفایی پیش آر
آدمی رانه کدورت که صفا نیز بود.

(حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۳۴ - روضات الجنان، ص ۴۱۸ - ۴۲۰ - ریاض العارفین، ص ۸۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۶۷ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۵ - ۱۶۶ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۷۰)

زلالی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری تبریز و شخصی خوب رو و خوش بیان بوده، از اوست:
غایب مشو ای نور دو چشم از نظر ما نیکو نبود روز گذشتن ز سر ما

از خون من امروز کفش گرنه نگار است فردای جز ادست من و دامن یار است

بشنو این نکته سنجیده ز غم خورده عشق که به از زنده بی عشق بود مرده عشق

(تحفه سامی، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ - روز روشن، ص ۲۷۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۲۵)

ساغر تبریزی

میرزا عبدالرحیم منخلص به «ساغر» فرزند میرزا سعید کلاتر سراب و گرمرو و از منشیان و میرزایان معروف آذربایجان در اواخر سده ۱۲ و اوایل سده سیزدهم هجری قمری بود. در تبریز تحصیل کمالات کرد، حریف نکته پرور و ادیب سخن شناس بود و خط

شکسته را با شیوه‌یی که داشت پاکیزه می‌نوشت. با فانی زنوزی معاصر و مصاحب بود و او در ریاض‌الجنة می‌نویسد:

«... آن جناب جوانی است متصف به صفات سعیده، و متخلق به اخلاق حمیده، مرید ارباب مسلک و حال و مراد اصحاب مدرک و کمال، سلیقه‌اش سلیم و ذوقش مستقیم، طبعش درنظم و نثر شکفته و دلخواه و دلش از رموز عاشقی با خبر و آگاه، و در اکثر فنون بلدیت دارد. و در درست نوشتن خط شکسته آن چنان شکست درست به رونق بازار شهرت خطاطین روزگار داده که اگر صاحب بن عباد ملاحظه آن حسن خط خداداد می‌نمود «هذا خط قابوس ام جناح طاوس» بی‌اختیار می‌سرود.

اسلاف ایشان همگی اشخاص بزرگ و عزیز و از متوطنین ولایت تبریز می‌باشند، و سلسله نسب ایشان به جابر انصاری می‌رسد. در اوایل سن بعد از آن که در آن بلده فاخره به تقریب مصاحبت ارباب فضل و حال و مجالست اصحاب فهم و کمال، در فضل و حال گرانمایه و در فهم و کمال بلند پایه گردید وارد محروسه خوی شد در نزد حکام آن دیار به عزت و احترام و اعتبار گذران می‌کرد. در فنون انشاء نظم و نثر مهارت تمام و بهره لاکلام دارد و «ساغر» تخلص می‌کند. مکرر صحبتش اتفاق افتاده، با فقیر کمال الفت و دوستی دارد». نمونه از غزلیات و اشعار اوست:

دروغ وعده من وعده داد بار دگر	بر انتظار من افزود انتظار دگر
دلی که ناید از او غیر عشق کار دگر	گرفتمش ز تو خواهد گرفت یار دگر
گرفتم این که گرفتم دل از تو بار دگر	کجا کند به چنین دل کس اعتبار دگر
مگو بدار دل از من بگیر یار دگر	که نیست در دل من تاب گیرودار دگر
وفا نمی‌کند آن وعده می‌دهد به وفا	به جز فریب منش نیست هیچ کار دگر
گلی چو روی تو امسال در چمن نشکفت	در انتظار نشستیم تا بهار دگر

گویند چرا شکوه به داور نرساند من راه ندارم به جز از دادرسی چند

باد سحری بدان بناگوش آهی ست که صبحدم کشیده

از رباعیات اوست:

«ساغر» به من آن یگانه دیدی که چه کرد
آن فتنه‌گر زمانه دیدی که چه کرد
رنجید و به جرم دوستی خونم ریخت
بر کشتن من بهانه دیدی که چه کرد

گل نیم شبی هم نفس بلبل شد
ز این واقعه در صحن چمن غلغل شد
چون پرده نشین غنچه این راز شنید
می‌خواست به گل خنده زند خود گل شد

ای سکه سروریت نقش زر گل
ای طره دلبریت تاج سرگل
دوشینه خطیب باغ بر منبر شاخ
می‌خواند حدیث حسنت از دفتر گل

ای پیر هنت لطیفتر از تن گل
ای لطف تنت شرار پیراهن گل
می‌رفت حدیث لب لعلت که زرشک
خون دل غنچه ریخت بر دامن گل

(ریاض‌الجنة، ص ۸۳۴ - نگارستان دارا، ص ۲۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۱۵)

ساکت تبریزی

میرزا امین فرزند میرزا مؤمن فرزند خواجه میرزا بیگ از کدخدایان معتبر تبریز و از سخنوران سده ۱۱ تبریز و معاصر و مصاحب «صایب» بود و تخلص خود راهم از صایب گرفته است. اوایل عمر در مشهد مقدس ساکن شد و در عهد عالمگیر شاه (۱۰۶۸ - ۱۱۱۹) به هندوستان رفت و از طرف او به مناصب عالی نایل گردید و بقیه زندگی خود را در بنگاله گذراند. از اوست:

ز بس نگاهم از آن شعله آب و تاب گرفت
توان ز مردمک دیده‌ام گلاب گرفت

از حوادث در خرابیها درشتان ایمنند
سیل برخیزد ز هر جا، رو به همواری کند

تا لوح دل ز نقش دویی پاک کرده‌ایم
از برگ تاک آینه ادراک کرده‌ایم

در جلوه‌گاه اهل نظر خارو گل یکی ست مستی چو شعله از خس و خاشاک کرده‌ایم
آب‌گهر چکیده ز مژگان نظاره را هرگه نظر به روی عرقناک کرده‌ایم
شاید شود فریفته خط و خال خویش دامی به راه آینه در خاک کرده‌ایم

چه نویسم ای جفا جو ز دل خراب بی‌تو
که نبوده است کارش به جز اضطراب بی‌تو
تو و جلوه‌ها که هرگز نرسد به یاد از من
من و چشم خون فشانی که نکرده خواب بی‌تو

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۳۳ - صبح گلشن، ص ۱۹۳ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۸۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۱)

سالک تبریزی

در سده سیزدهم هجری قمری می‌زیست و از سخنوران زمان فتح علی شاه قاجار بود.
دیوانی دارد قریب به هزار بیت، و نسخه‌یی از آن در کتابخانه شادروان حاجی حسین
نخجوانی هست. دروای سال ۱۲۳۸ تبریز مثنوی سروده که برای نمونه ابیاتی چند نقل
مینی‌شود:

فغان که باز فتاد اندرین خراب آباد
ز حوادث، و بسایی که کس ندارد یاد
قضا ز کینه دیرینه آتشی افروخت
قدر بتاخت به دامن و عالمی را سوخت
چو کرد حادثه روسوی هند و خطه روم
خراب کرد، تو گویی شد آشیانه بوم
دگر چه فتنه گذر سوی ملک ایران کرد
بریده باد زبانم به خاک یکسان کرد
چه گونه شرح توان کرد قصه تبریز
مرا که برد ز خاطر قضیه چنگیز

چنان زدست اجل گشته بود معرکه گرم
 که داشت خود ملک الموت از خلاق شرم
 پی معالجه بازار یخ رواج گرفت
 قضا نگر که یخ از خلق نیز باج گرفت
 اگر به مالش یخ نیم جان بسر بردند
 یکی حیات اگر یافتی دوصد مردند
 بیان چه حاجت از این بیش خود بود «سالک»
 که شعله سخت شاهد علی ذلک
 پس از هزار سنه سی و هشت بود و دویست

که این قضیه مسلسل قلم نوشت و گریست
 و در تاریخ بنای مسجد و پل رودخانه قاضی جهان (از محلات آذرشهر) که از بناهای
 حاج حسین برادر شاعر می باشد این اشعار و ماده تاریخ را گفته است:

دولت مساعدش شده و بخت گشته یار	حاجی حسین آن که به تایید کردگار
بر پایه‌یی که نیست کسی را بر او گذار	اقبال همعنانی او کرده تا رسید
یک چند یادگار گذارد به روزگار	همت بر آن گماشت که نامی به نیکیش
ز آن پس به رودخانه پلی ساخت استوار	آمد بنای مسجد «قاضی جهان» نهاد
(یسار تو نام نامی او پایدار دار)	«سالک» برادرش پی تاریخ آن سرود

۱۲۴۱ ق

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۲ - ۱۷۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۱۸ - موادالتواریخ، ص ۵۴۶)

سالم تبریزی

محمود بیگ متخلص به سالم، فرزند ابوالفتح بیگ از احفاد جهان شاه ترکمان و از
 سخنوران و اعیان سده دهم هجری قمری تبریز است. در روزگار سلطنت شاه طهماسب اول
 صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴) می زیست. شخصی بسیار آرمیده و خوشرفتار و مصاحب بود مؤلف
 «خلاصه الاشعار» می نویسد: درایام جوانی به تحصیل علوم و تکمیل محسوس و مفهوم قیام

نمود و در میدان سخنوری از امثال و اقران قصب السبق در ربود. وفور و قوف آن حضرت در فن شعر خصوصاً مثنوی به مرتبه‌یی است که قلم سخن آرا در توضیح آن به عجز و قصور معترف است.... و نظم کتاب «یوسف و زلیخا» بر ثبوت این دعوی برهانی است معین و لطافت ابیات آن مثنوی فصاحت اتما بر ظهور این معنی دلیلی است مبرهن و چون ابیات آن مثنوی آبدار در اکثر عراق و تمامی بلاد آذربایجان و نواحی آن مشهور است و ابیات لطافت‌انگیز آن نظم بحر آثار بر السنه افواه طبقات جاری و مذکور لاجرم خامه دوزبان از ثبت آن محروم مانده...

صادقی نیز در مجمع الخواص می‌نویسد: محمود بیگ «یوسف و زلیخا» را تتبع کرده و در حقیقت اگر نامش «یوسف و زلیخا» نبود آن ابیات شهرت می‌یافت. متأسفانه این اثر نفیس ادبی از بین رفته و در تذکرها به طور پراکنده مجموعاً ۱۶ بیت از آن به یادگار است به شرح زیر:

مژه عاشق کش و لب عذرگویان	تعالی الله زنا ز خوبرویان
گشادن غنچه خندان که مگریز	کشیدن خنجر مژگان که برخیز
نهانی با شفیعان در اشارت	به ظاهر نقد جان دادن به غارت
پی هر کام کردن صد مدارا	به خون ریزی شتابان آشکارا
در لطف از لب خندان گشادن	به چشمان ستمگر بیم دادن
چو گوید رو، نرفته خواندند باز	به از صد لطف جوری کآن جفا ساز
کشد و زخنده پنهانی دهد جان	هزاران جان فدای آن که جانان
عیان در جنگ و پنهان آشتی خواه	ستم بر چشم و بر لب خنده را راه
نشانم در ریاض جان نهالی	گاهی کز قامت نیکو خصالی
بیچند خوش بر او رگهای جانم	دواند ریشه‌ها در استخوانم
شود نازک نهالش سرو آزاد	چو در آب و زمین جان ناشاد
شود رگهای جانم پاره پاره	به تسندی از برم گیرد کناره

مرحوم دکتر خیامپور در مقاله‌یی تحت عنوان اضافاتی بر سلسله مقالات یوسف و زلیخا (نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۷) می‌نویسد:

در تذکره «مخزن الغرایب» تألیف هاشمی سندیلی نیز چهار بیت از مثنوی یوسف و

زلیخای سالم تبریزی آمده است که به جز دوازده بیتی است که تاکنون از وی معلوم بود.

مؤلف در ترجمه حال این شاعر... گوید: این دو بیت از یوسف و زلیخای اوست:

چنان خو کرده جانم با غم او	که جان است این ندانم یا غم او
چنان دلگیر از مردم که مردم	همی خواهم شود از چشم من گم

در تعریف حسن گوید:

دو سر فتنه سر آورده فراهم	صلاح فتنه می دیدند با هم
دهن، حرفی که دست صنع یزدان	به کلک مو کشد بر آب حیوان

که دو بیت اخیر نیز به دلیل وزن باید از مثنوی یوسف و زلیخای او باشد. مؤلف «شمع انجمن» همانند تقی کاشی می نویسد دیوانش تخمیناً هشت هزار بیت مشحون به اقسام سخن در نظر است. اشعار عالی دلنشین دارد. یوسف و زلیخا را به غایت خوش گفته و شاهنامه شاه طهماسب قدری که گفته امتیاز دارد در خدمت آن پادشاه به سر می برد. تا به رحمت حق پیوست.

«سالم» علاوه بر مثنوی یوسف و زلیخا مثنویهای «مهر و وفا»، «لیلی و مجنون»، «شاهنامه شاه طهماسب» نیز سروده است.

از مثنوی مهر و وفای او صادقی کتابدار این ابیات را نقل می کند:

چون غم پیری به کسی رو نهد	روی بر آئینه زانو نهد
هر دم از آئینه زانوی خویش	روی اجل رانگرد سوی خویش
خدمت شیبیت چو دهد آسمان	رگ شود آجیده و ش از تن عیان
تیر نظر کوست ثریا گذر	زیر قدم هم نشود کارگر
لرزه در افتد ز ضعیفی به پا	دست شود از پی رفتن عصا
سجده کند فرق به پیش قدم	حلقه صفت پا و سرآید به هم

نمونه‌یی از مثنوی لیلی و مجنون اوست که در تعریف اسب گفته:

از برق خیال گرم رو تر	وز فکر محال تیز دو تر
بر چرخ چو را کبش رسیده	از تنگی جان عنان کشیده

ابیاتی از غزلهای اوست:

اگر به کعبه وصلت نمی رسیم، بس است	توجه طلب و ذوق جست و جو ما را
-----------------------------------	-------------------------------

گرفت گرم به گفتار پر عتاب مرا که عاجزانه کشد خجلت جواب مرا

کردی چنان ستم که رقیبم شفیع شد زارم بکش کنون، که به از صد ترجم است.

خشم خوش نازی ست، گر کین در دل دلداری نیست
جور باشد لطف اگر با او تغافل یار نیست

تو آتشی و منم قرب جو نمی رنجم برای سوختنی کآن به اختیار تو نیست

عشوه‌یی در کار ساقی کرد چشم مست یار
شد چنان بیخود که می در جام نتوانست کرد

با صبر کنم چاره به هجر تو که شاید درمان مخالف کشدم پیشتر از درد

چه کشنده زهر دادی مژه را، که زخم تیغش ندهد امان که عاشق کند اضطراب هرگز

ای خوش آن کز ستم هجر تو چون خون گریم
سبب گریه ز من پرسوی و افزون گریم

چو راهم نیست در گلزار وصل لاله رخساری
نهم هر لحظه چشم حسرتی بر چاک دیواری

(مجمع‌الخواص، ص ۱۱۰ - ۱۱۱ تذکره ناظم (نسخه عکسی) آتشکده آذر، ص ۶۱ - شمع انجمن، ص ۲۰۰ - روز روشن، ص ۲۸۴ - ۲۸۵ (سامی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۳ - ۱۷۶ - یوسف و زلیخا، ص ۷۰ - ۷۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۷، ص ۱۹۰)

سامری تبریزی

فرزند «حیدری» تبریزی و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. به تجارت اشتغال داشت و به جهت آشنایی که پدرش را با بزرگان هندوستان بود به هند سفر کرد و به حضور سپهسالار عبدالرحیم خان خانان رسید و سرانجام منصب میر سامانی بدو مفوض گشت و در آن شغل کمال کاردانی و نیکو خدمتی از خود ظاهر گردانید. صاحب مآثر رحیمی می نویسد که عمر گرامی را صرف ملازمت ارباب استعداد نمود و این مقدمه را باعث افتخار خود دانست و دین و دنیای خود را به خدمت درویشان و یاران معمر گردانید... و در یکی از محاربات دکن در ملازمت شاهنوازخان خلف خان خانان کشته شد.

از او قصایدی در مدح خان خانان در «مآثر رحیمی» نقل شده است که بعضی ابیات آن ذیلاً نقل می شود:

زهی ز آتش تیغت زمانه در تب و تاب	ز آب دشنه تو تشنه دیده سیراب
این قصیده ۲۷ بیت است و در ضمن آن گوید:	
خموش «سامری» آخر بر آتبع زبان	که بعد مدح به سوی دعاست روی خطاب
و در قصیده (۲۰بیتی) دیگری چنین گوید:	
تا دلم را ستم عشق تو ویران نکند	گنج اسرار در آن غمکده پنهان نکند
آن چه ز نثار سر زلف تو با جانم کرد	هیچ کافر به دل هیچ مسلمان نکند
درد هجر تو چنان است که دیوانه دلم	شهر ویران کند ار رو به بیابان نکند
گرد از خاطر آشفته دلان بگشاید	گر صبا زلف به روی تو پریشان نکند
سینه ام آتش سوزان شد و از دل خجلم	که به جز صبر در آن آتش سوزان نکند
من از این آتش سوزان نتوانم رستن	وای گر مرحمتی «خان» سخندان نکند
و در قصیده (۵۱بیتی) دیگری چنین گوید:	
دوش از نفاق کوکب و این چرخ بیمدار	در اقتران اختر این نیلگون حصار
از سیر هفت شکل بر اشکال تاب تاب	در دور نه سپهر به ترتیب هفت و چار
آهم ز سینه بود به گردون شهاب وش	اشکم ز دیده بود به ساغر شراب وار

محنت نهاده بود به من روی چون ستم
شادی کشیده بود ز من پای چون امید
از ناله‌های زیرم، سینه چو ارغنون
در سر هوای غربت و در جان غم وطن
کآن آفتاب از درم آمد به نیم شب
از چشم مردم افکن و از لب لطیفه‌گو
جانهای بی‌دلانش افتاده در یمین
از هر نگاه چشمش جانها در اضطراب
از مشکناپ بسته بر آفتاب خط
بگشود لعل ناب و گهر ریخت و چه گفت
گفت ای یگانه در سخن از گفته‌های نغز
بر خیز و این غزل را از «سامری» بخوان
مؤلف «صحف ابراهیم» می‌نویسد که اشعارش مدون است از اوست:
هم چو سایه سرو بالایی فکند از پا مرا
شد نصیب افتادگی از عالم بالا مرا

از تیره شب زلف تو مرغی بدرخشید
آتش به صنم خانه چین و چگل انداخت
دهقان به امید مددگریه من بود
هر تخم به هر دشت که در آب و گل انداخت

خونریز نگار من نگار دگر است
دل صید نمود بس به کار دگر است
در معرکه چون تیغ دودم بردارد
گویی که علی و ذوالفقار دگر است

«سامری» را با تمیز کفر و ایمان کار نیست
دانه تسبیح را در تار زنار آورد

مرغی به چمن همنفس ناله من شد
ز آن همنفسی فتنه مرغان چمن شد

مشهورتر ز ننگم و معروفتر ز عار در حیرتم که بهر چه مستور مانده‌ام

(هفت اقلیم، ص ۲۴۵ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۴۷۷ - ۱۴۸۷ - صف ابراهیم، ص ۴۰۰ (نسخه عکسی) - صبح گلشن، ص ۱۹۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۶)

سایر تبریزی

در «دانشمندان آذربایجان» ابیات زیر از جنگ بی‌تاریخی به نام او نقل شده است:
از خون دل همیشه بود پر ایاغ ما بی آب دیده نور ندارد چراغ ما
تا نشنود حکایت مرهم ز هیچ کس در گوش خویش پنبه نهادست داغ ما

اوراق جنون دفتر نادانی ماست این نسخه سواد خط پیشانی ماست
ما بی سر و پایان مژه بر هم نزنیم پوشیدن چشم نقص عریانی ماست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۸)

ستار تبریزی

محمد صالح متخلص به «ستار» در عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) به هند رفته و مدتی با مقیم خان ابهری، دیوان بنگاله بسر برده «میرزا محمد صادق مینا» بسال (۱۰۳۸) او را در بنگاله دیده و به لطف طبع ستوده است. «ستار» بعد به خدمت اعتقاد خان برادر آصف خان می‌بود و گویا در هند فوت شده است. از اوست:

آب حیات بادم تیغ تو همدم است

ای دل تو آب خضر مخور، دم همین دم است

اگر اسپر سیه چرده‌یی شدیم رواست دل شکسته ما مومیایی می‌خواست

خرابم می‌کند در می پرستی همت مینا که گریک ساغرش کمتر دهی ز نار می‌بندد

رخساره و لب او درد مرا دوا کرد گلقدن آفتابی آخر دواي ما کرد

بتان هند دوا بخش دردمندانند که مومیایی انسانی این سیاهانند

شادم ز دل شکستگی خود که آینه چون بشکند زیاد شود جلوه گاه حسن
نصرآبادی تخلص او را به خطا «سیار» ضبط کرده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۸ - ۳۰۹ - کلمات الشعرا، ص ۴۷ - تذکره حسینی، ۱۵۷ - شمع انجمن، ص ۱۹۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ کاروان هند، ج ۱، ص ۵۳۴)

سرهنگ تبریزی

حسن خان از نجبای تبریز بود در سده سیزدهم ه.ق. می زیست. هدایت در مجمع الفصحا می نویسد: ابا واجدادش معروف و سلسله ایشان به سرداری و کلاتری مشهور و در خدمتگزاری شاهزاده مغفور نایب السلطنه (عباس میرزا متوفی ۱۲۴۹)، خان مذکور منصب سرهنگی داشته و شاهزاده مغفرت پناه نیز با این طایفه پیوندی فرموده، نواب اشرف فیروز میرزای نصرت الدوله والده ماجده اش از آن سلسله بوده، سرهنگ را طبعی خوش و گاهی به غزلیات می پرداخته. از اوست:

هر کس حرام گفته حلالش نمی کنم با چون تویی نشستن و خوردن شراب را

مگرت تازه سر ریختن خون کسی است که به زیر لحدم زندگی از نو هوس است
چه اسیری ست که گر باغ بهشتم بدهند باز با صد هوسم میل به کنج قفس است

از خدنگ غمزه مرد افکنت آن چه من دیدم نبیند دشمنت

طره های پر خم رخسار یارم می کشد عاقبت اندر سر این گنج، مارم می کشد

از مهربانیش به طمع می‌فتاد غیر شادم که کامم آن بت نامهربان نداد

مغان که آب عنب را شراب می‌سازند چه ساحرند که آتش ز آب می‌سازند

هر آن ساعت که چشمانم بدان چشمان مست افتد

به چشمانت که از چشمم به عالم هر چه هست افتد

ز پا افتادگانند از پیش اندر بیابانها

چنین آهوی وحشی کی به آسانی به دست افتد

ندانند قدر من آن لعبت شیرین، مگر روزی

که سر خوش باشد و در بزم رندی می‌پرست افتد

بی تو ای آفت جان چهره زردی دارم می‌توان یافت از این چهره که دردی دارم

در تاریخ فوت میرزا مهدی قاضی طباطبایی، مجتهد تبریزی گفته:

قاضی ز جهان ندیده جز بد عهدی بدرود جهان کرد و پس از او شهدی

تاریخ وفات خواست از من گفتم (مسکن بیهشت کرده سید مهدی)^۱

۱۲۴۱

در «موادالتواریخ، ص ۲۳۱» این ماده تاریخ چنین ضبط شده:

(مسکن بیهشت کرد سید مهدی) = ۱۲۳۶ و در دانشمندان آذربایجان» سال ۱۲۴۴ قید

شده که هر دو خطاست.

(مجمع‌الفصحا، ج ۲، ص ۱۸۳ - ۱۸۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۱)

سعید آذربایجانی

سعید آذربایجانی از شعرای نیمه دوم قرن دوازده است. صاحب مقالات الشعرا درباره او

این شرح مختصر را نوشته است:

۱ - برای اطلاع از تاریخ زندگانی میرزا مهدی رجوع شود به تاریخ تبریز نادر میرزا.

میرزا محمد سعید آذربایجانی عنقریب در همراهی میرزا محمد محسن برادر
ابوالمنصور خان وزیر به هند می‌رفت از اوست:
رواج تیره بختان در دیار هند عینم شد
بلی سنگ صفاهان سرمه این سرزمین باشد
(مقالات الشعرا ص ۳۰۳)

سعید تبریزی

از سخنوران تبریز بوده و این بیت از اوست:
بر جراحت نمک سوده نمی‌خواهم من این قدر خاطر آسوده نمی‌خواهم من
(روز روشن، ص ۲۹۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۲)

سعیدی تبریزی

از سخنوران اوایل سده هشتم هجری قمری و از معاصران و مصاحبان همام تبریزی
است در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه «لالا اسماعیل» ترکیه که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ تحریر
یافته قطعه‌یی از «سعیدی» در رثای همام (که حاوی تاریخ درگذشت او نیز هست) آمده و آن
قطعه در مقدمه دیوان همام تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی چنین نقل شده است:

کو آن که روزگار به دوران خویشان	بر مسند کمال نظیرش ندیده بود
خورشید فضل بود که از عرض گاه دهر	یزدانش سایه بر همه کس گستریده بود
صیت جهان نوردد کمالش ز روزگار	چون فیض فضل او به همه جا رسیده بود
او شهر یار فضل بُد و پادشاه شعر	شعرش جهان گرفته و شرع آرمیده بود
دیدم سپهر را که لباس کبود داشت	و اندر عزاش خسته دل و قد خمیده بود
صبح از پی موافقت آن مصیبتش	کحلّی خرقه بر تن مشرق دریده بود
آری چو صبح بود وفات «همام» عصر	ز آن صبح زردروی و جهان دل رمیده بود
خون بار کن دو دیده «سعیدی» ز فرقتش	کاو از میان خلق تو را برگزیده بود

آنت کفاف حجت و اینت بس است فخر کاو شعر تو به سمع معانی شنیده بود
روز دوشنبه بود صفر (کاف وهی) که سال (یی، دال و ذال) مدت هجرت بدیده بود

۷۱۴

روح «همام» ملت و دین ز آن عروج یافت کاین خاکدان نه لایق آن برگزیده بود

(دیوان همام، مقدمه، ص ۲۰، ص ۳۶)

سهای تبریزی

ابراهیم متخلص به «سها» از ادبا و شعرای سده سیزدهم ه.ق. است. صاحب گنج شایگان (مؤلفه ۱۲۷۲)، در زمره سخنورانی که در ستایش میرزا آقاخان نوری «صدر اعظم» اشعاری سروده‌اند از او چنین یاد کرده است:

ادیبی است با کمال زهد و صلاح و مواظب اعمال خیر و امور مباح، حکمت لقمان و فصاحت سبحان را با هم یار خواسته و چون خود ابراهیم است زهد ابن ادهم را نیز بر آن دو افزوده و شعار خویش ساخته است. قصیده‌یی مشتمل بر اشعاری چند به لهجه تازی که رشک دو اوین شعرای عراقی و حجازی است در مدح صدر اعظم گفته که مراتب فصاحت و بلاغت وی از آن مشخص و مفهوم می‌شود. دو بیت اول قصیده این است:

فمن مبلغ عنی الی فلک‌القدر ابی‌الشهب‌الغراو الانجم‌الزهر
اخ‌المجد عم‌الجود خال‌المکارم سلیل‌المعالی صاحب‌الجد والوفر

(گنج شایگان، ص ۲۴۱ - ۲۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۷۷)

سهوی تبریزی

کمال‌الدین میر حسین متخلص به «سهوی» از خوشنویسان و سخنوران معروف اواخر سده ۱۰ و نیمه اول سده ۱۱ هجری قمری است در خوشنویسی شاگرد مولانا محمدحسین (متخلص به محزون متوفی به سال ۹۸۵ ق.) بود و جلی و خفی را خوب می‌نوشت. وی در هنگام حمله عثمانیان به آذربایجان، از تبریز به عراق عجم رفت و مدت ۱۲ سال

در کاشان سکنی گزید و بعد عازم هندوستان شد و به خدمت ملوک کورکانیان بار یافت. صاحب خلاصه الاشعار می نویسد کلام مولانا «سهوی» به خصایص حمیده و افعال پسندیده آراسته و پیراسته بود و در عنفوان جوانی در سن بیست سالگی به طرف مکه معظمه شتافت و توفیق گزاردن حج اسلام و زیارت روضه خیرالانام دریافت و چون از آن سفر مراجعت نمود بعد از اندک مدتی به واسطه فترت رومیه از آن شهر بیرون آمده و الحال که سنه ۹۹۷ هجری است در کاشان ساکن است از اشعار طبع لطیفش چند ابیات و رباعی در این خلاصه مسطور می شود که بعضی از آنها برالسنه و افواه مستعدان مذکور است. جمعی از شعرای تبریز خصوصاً مولانا طوفی دعوی ملکیت آن ابیات می نمایند و همیشه میان ایشان معارضه موجود بوده و در این باب گفته است:

ز کینه و حسد این مخالفان فریاد نه شرمشان ز خلاق نه ترسشان ز خدای.
سال وفاتش را صاحب صبح گلشن ۱۰۰۳ و سپهر در تذکره خوشنویسان ۱۰۲۸ و مؤلف
خط و خطاطان ۱۱۰۰ ثبت کرده اند ولی همه خطاست به نوشته مرحوم دکتر بیانی محتمل
است که وی تا ۱۰۴۹ در هند می زیسته و قطعه تاریخ داری از وی موید این احتمال است و به
این قرار باید سهوی عمری طولانی کرده باشد.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

به کف بریدن حاسد کسی نمی داند که نیشها چه به دل می خلد زلیخا را
به روز مهر دلش نرم می کنم «سهوی» که سنگ موم بود بازوی توانا را

ز جور اگر کشدم مدعای من این است خدا بلا دهم گر بلای من این است
رسیده عشق به جایی که کفر اگر نبود تو را پرستم و گویم خدای من این است^۱

قربان شوم تو را که زهم صحبتی من اندیشه از ملامت بد گو نمی کنی
در «صحف ابراهیم، ص ۱۶۲» و «روز روشن، ص ۱۳۶» از شاعری متخلص به «تهور»
تبریزی یاد و بیت:

۱ - در هفت اقلیم این دو بیت چنین آمده است:

تمیز کردن عشق تو بی وفا این است
تو را پرستم و گویم مرا خدا این است

رقیب عاشق و من بوالهوس بلا این است
رسیده کار به جایی که کفر اگر نبود

رسید عشق به جایی که کفر اگر نبود تو را پرستم و گویم خدای من این است
به نام او ثبت شده است و به همین دلیل استنباط می شود که ظاهراً «تهور» تحریفی از
«سهوی» است.

هم چنین مرحوم تربیت به نقل از «خلاصة الافکار» از شاعری متخلص به «سموی» نام
برده و دوبیت ذیل را به نام وی ثبت کرده است:

تقصیر مدام از دل بد خوی من است حق، دانستم که با جفا جوی من است
بگذار که پرده حجابم باشد این گرد خجالتی که بر روی من است
در صورتی که همین دوبیت در «صحف ابراهیم» به نام مولانا «سهوی» ضبط شده است
و مسلم می شود که «سموی» مذکور در صفحه ۱۸۳ «دانشمندان آذربایجان» هم تحریفی از
«سهوی» است.

(هفت اقلیم، ص ۲۵۰ - صحف ابراهیم، ص ۴۳۷ - صبح گلشن، ص ۲۱۳ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۵۶ -
۱۵۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۴ - ۱۸۵ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۰۲ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص
۱۵۳ - ۱۵۴)

سهیلی تبریزی

میرزا احمد جوانی ادب دوست و میهن پرست بود و از راه دادوستد امرار معاش
می نمود وی در واقعه عاشورای سال ۱۳۳۰ به دست روسهای تزاری حلق آویز شد.
سهیلی مجموعه‌یی مشتمل بر مثنویات و رباعیات و غزلیات شعری از قبیل: هلالی،
اهلی، شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، اوحدی، وحشی، باباطاهر، هاتف، جامی، مسعود
سعد، نزاری، ابن‌یمین ترتیب داده و با برخی از اشعار خود به سال ۱۳۲۱ هجری قمری در
تبریز به چاپ رسانیده است.
از رباعیات «سهیلی» است:

شبها ز غمت تا به سحر هم چو رباب می‌نالم و می‌گیرم با چشم پر آب
بیدار کنم جهانیان را ز حسد ترسم که ببینند جمالت در خواب

چشمان تو را دیدم و دل رفت ز دست با فکر و خیال او شدم باده پرست

در وادی عشق تو در اول منزل پیمانه دین ز دستم افتاد و شکست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۵ - داستان دوستان، ص ۶۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۷۹)

سید تبریزی

سید محسن متخلص به «سید» و مشهور به آقامیرگلستان از مشاهیر نقاشان نیمه اول سده چهاردهم ه.ق. بوده و در حدود سال ۱۳۳۰ ق. به رحمت ایزدی پیوسته است. از آثار او منظومه‌یی به عنوان «مرآت البکاء» در مراثی حضرت سیدالشهدا در تبریز چاپ شده. آقا میر مصور و برادرش ارژنگ و رسام هر سه برادر زادگان آن مرحومند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۸۲)

سیف تبریزی

هدایت در مجمع الفصحا تحت عنوان «سیف الدین دبیر» می نویسد: «صاحب کتاب عرفات» وی را تمجید کرده و قصیده‌یی از اشعارش آورده از اشعارش پختگی طبعش ظاهر است اما از احوالش چیزی بر من ظاهر نیست» این قصیده از اوست:

چو آفتاب ز عقرب به قوس کرد مقام	سحاب گشت حجاب عطارد و بهرام
زمین که بست مسام از حرارت نیسان	شد از برودت آبان کنون گشاده مسام
ملوک انجم و افلاک را چه شد کز چرخ	همی به دنیا آرند از سپاه غمام
چه گرگ و پیل که دارند از هوا اوطان	چه ببر و شیر که گیرند از سپهر کنام
به باغ و راغ ز اوراقهای شاخ شجر	چو زر پخته شد اندر عیار نقره خام
مزاج طبع جهان سرد شد به عقل ولیک	نه ز آن نسق که نفس بر عدوی صدر کرام
همیشه جود از او مظهر است چون تنوین	همیشه بخل از او مضمهر است چون ادغام
به ایزدی که به خیل صباح داد ضیا	به صانعی که به فوج رواح داد ظلام
بخورده‌اند به سوگند نامهای دگر	به راستی و درستی ز روی زشتی کام
«رشید» و «صابر» و «روحانی» این چنین سوگند	که مبن به مدح تو خوردم ز قوت او هام

از این قصیده به تصدیق زنده می‌دارم تو را به عالم از امروز تا به روز قیام
به دولت تو نصابی شده‌ست هر یک را مگر مرا که ندارم ز دولت جز وام

مرحوم تربیت نیز از عرفات‌العاشقین چنین نقل قول می‌کند که سیف‌الدین تبریزی از
مشاهیر شعرای متقدمین آذربایجان است. بعد دو بیت از غزل معروف «سیفی نیشابوری» را
به مطلع:

ای نگار سنگدل ای لعبت سیمین عذار مهر تو اندر دلم چون سیم در سنگ استوار
و همچنین دو بیت زیر را به نام او آورده است:

دل خبر یافت که رفتی و بیامد ز پیت جان بدو گفت که رفتی و منت بر اثرم

جز غمت نیست مونسم بی تو ز ان غمت را به جان خریدارم

(مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۲۵۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۶)

شاکر تبریزی

محمد قلی بیگ متخلص به «شاکر» از سرایندگان سده یازدهم هجری قمری تبریز ساکن
عباس آباد اصفهان بود. در فن زرگری و نقاشی مهارت داشت و طبعش موزون بود. از
اوست:

هجر هر چند که دل بیشترم می‌سوزد در قفا وصل دو چندان قدرم می‌سوزد

تا دم ز دم ز جوهر و دادم نشان خویش چون تیغ غرق خون دلم از زبان خویش
روشن چراغ دیده‌ام از خون دل کنید دارم همین نظر به جگر گوشگان خویش

لعلش به دل ریشم‌گر حق نمک دارد من هم به جمال او حق نظری دارم

ای بدر مشو غره به این کهنه و نو حسنی که نه بر قرار باشد به دو جو

این است رسیده ماه من روی مساز جوهر داری بایست باریک مشو
صاحب صبح گلشن نام او را محمد علی قید کرده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۲ - صبح گلشن، ۲۱۷ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۸۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۶ - ۱۸۷)

شاه حسین ولی

از عارفان بزرگ تبریز و از نوادگان شیخ الاسلام شهاب الدین عمر سهروردی است. سید محمد نور بخش در صحیفه الاولیا او را به ولایت ستوده و گفته است:

دگر شاه حسینی که او سر پلی ست به عین الیقین دیده ام کاو ولی ست
مادر وی فاطمه خاتون همشیره زاده شیخ صفی الدین اردبیلی است که در یکی از روزهای جمعه شوال سال ۷۶۶ به نکاح شیخ حسن درآمد و در صبح اول ماه رجب سال ۷۶۷ حسین تولد یافت وی از طرف دیگر با خانواده النجفیه که از سلسله ابونصر النجفی هستند منسوب می باشد.

شاه حسین ولی، پس از تحصیل ظاهری به صحبت شیخ کمال خجندی مشرف گشت و بعد به شام و حجاز و زیارت کعبه شتافت و با شیخ محمد حلّی و شیخ طایبی ملاقات کرد و سپس در سفر سمرقند به خدمت شیخ حسن سمرقندی رسید و پس از سفر دوم کعبه به تبریز مراجعت نمود و در پل سنگی باغمیشه سکنی گزید و از این جهت به «سرپلی» نیز معروف و مشهور گشت.

امیر تیمور خواهر زاده خود جهان خاتون را به عقد او در آورد وی عمری دراز یافت و در ۸۶۱ ق. در نود و پنج سالگی در گذشت^۱ مزارش در پل سنگی هم اکنون مشخص و معین است و در این اواخر دبستانی در این محل به نام شاه حسین ولی بنا کرده اند. این دو بیت به وی منسوب است:

اندر این عالم به نعمت داشتی ما را عزیز

بر نهادی بر سر ما از کرم تاج سپاس

۱ - تاریخ درگذشت او را صاحب «روضه اطهار» و پیرو آن مرحوم تربیت در ۸۸۲ و بکصدوپانزده سالگی قید کرده اند!

اندر آن عالم دگر ما را مکرم دار از آنک

خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس

در روضات الجنان از خرق عادات او داستانهایی نقل شده است که جمله دلالت بر

عظمت معنوی وی می‌کند.

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۲۱، ۵۲۲، ۶۱۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۷ - ۱۸۸)

شرف‌الدین تبریزی

از سخنوران نامی عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) بوده از اوست:

پوشیدن چشم من به دیدن مانند از پای نشستم به رفتن مانند

پابند به هیچ مانده‌ام بر سر راه چون حرف که بر زبان الکن ماند

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۲)

شرف تبریزی

شرف‌الدین حسن بن محمد، مشهور به «رامی» و متخلص به «شرف» از سخنوران دربار سلطان معزالدین ابوالفتح اویس جلایری (۷۵۷ - ۷۷۶) و از معاصران سلمان ساوجی بود. دولت شاه در تذکرة الشعرا می‌نویسد:

«مولانا شرف‌الدین رامی نورالله قبره مردی دانشمند بوده و صاحب فضل، خصوصاً در علم شعر سرآمد روزگار خود بوده است و نسخه‌یی در علم شعر ساخته حدایق الحقایق نام و چند صنعت در آن کتاب درج کرده که رشیدالدین و طواط در «حدایق السحر» آن صنایع را ذکر نکرده بود از آن جمله می‌گوید که «رشید» آورده که ایهام کلمه‌یی را گویند که بر دو معنی شامل باشد و به نزدیک من می‌باید که به چند معنی مشتمل باشد و این بیت خواجه عماد فقیه را به استشهاد می‌آورد:

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید واله شد و فریاد بر آورد که ماهی
و شیخ عارف آذری علیه‌الرحمه در کتاب جواهر الاسرار قصیده‌یی از قصاید

مولانا شرف‌الدین رامی را ایراد می‌کند که تمامی صنایع و بدایع شعر در آن قصیده مندرج است و در این تذکره به نوشتن آن قصیده احتیاج نبود، و مولانا شرف به روزگار دولت شاه منصور بن محمد بن مظفر ملک‌الشعرای عراق و آذربایجان مشهور است، تمامی قصاید و مقطعات او متین و مصنوع است و مستعدانه و رباعیی گفته که اسم ممدوح او خواجه فخرالدین محمد الماستری از حروف آن بیرون می‌آید و آن این است:

خوار است جهان پیش نوال یک سر فخر است ز القاب تو دین را و خطر
تو کان محامدی و از فرگهر ز الماس ضمیرت سپری شد خنجر»
شادروان عباس اقبال در مقدمه انیس‌العشاق که به سال ۱۳۲۵ ش. به چاپ رسیده درباره فوت و آثار او می‌نویسد:

«تاریخ وفات او به دست نیامد و این که مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان صفحه ۱۹۱ وفات شرف‌الدین رامی را در سال ۷۹۵ نوشته معلوم نشد مستند به چه سندی است، ظاهراً این تاریخ که سال قتل عام آل مظفر است به دست امیر تیمور و دولت شاه آن را در آخر شرح حال شرف‌الدین رامی در ذیل احوال شاه منصور مظفری آورده مرحوم تربیت را به اشتباه انداخته و آن را آن مرحوم، تاریخ وفات شرف‌الدین رامی گرفته است.

چنان که در فوق نقل کردیم دولت شاه، شرف‌الدین رامی را از مداحان و معاصران فخرالدین محمد الماستری می‌داند. احوال این شخص که ظاهراً در آذربایجان یا اران سمت وزارت می‌داشته به دست نیامد و ماستری نسبتی است به ماستر از قرای فراهان. از طرفی دیگر می‌دانیم که در جزء اصحاب دیوان عهد اولجایتو کسی دیگر با همین نسبت بوده به نام خواجه زین‌الدین خلیفه بن حسین بن علی الماستری آثار که از نواب و مقربان خواجه سعدالدین محمد ساوجی وزیر اولجایتو محسوب می‌شده و او بعد از آن که خواجه سعدالدین را در دهم شوال ۷۱۱ به امر اولجایتو به قتل رساندند با چند تن دیگر از نواب و نوکران خواجه کشته شد^۱ و از این خواجه زین‌العابدین ماستری و کتیبه‌هایی در نطنز باقی است مثل بقعه عزالدین عبدالصمد نطنزی و قسمتی از مسجد جامع نطنز^۲، بنابراین هیچ بعید نیست که این فخرالدین محمد الماستری که در اواسط قرن هشتم می‌زیسته پسر یا یکی

۱ - رجوع کنید به تاریخ و صاف، ص ۵۳۷ و تاریخ گزیده، ص ۵۹۷ و تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشی (به نقل آقای دکتر بیانی از آن در حاشیه صفحه ۴۵ - ۴۷ از ذیل جامع‌التواریخ).
۲ - رجوع شود به کتاب آثار ایران جلد اول، ص ۸۹ - ۹۷.

از بستگان زین العابدین الماستری مذکور باشد.

شرف‌الدین رامی در یک جا از کتاب انیس‌العشاق (ص ۶۰ از متن حاضر) از یکی از استادان خود که حسن‌بن محمود کاشی نام داشته اسمی می‌برد، این شخص بنا به اشاره تقی‌الدین کاشی در تذکره خلاصه‌الاشعار در سال ۷۱۰ فوت کرده به این ترتیب بایستی شرف‌الدین رامی که در حدود ۷۱۰ و قبل از آن پیش حسن‌بن محمود کاشی شاگردی می‌کرده اولاً دو کتاب انیس‌العشاق و حقایق‌الحقایق را در حدود اوایل سلطنت سلطان اویس که از ۷۵۷ تا ۷۷۶ طول کشیده تألیف کرده و ثانیاً خود او نیز در دوران همین پادشاه مرده باشد چه بعید می‌نماید که او که در سنین قبل از ۷۱۰ تلمذ می‌نمود و سنی معقول داشته تا بعد از سلطان اویس مانده باشد به همین جهت ما تاریخ ۷۹۵ را که مرحوم تربیت به عنوان تاریخ فوت شرف‌الدین رامی نقل کرده درست و ممکن نمی‌دانیم».

تألیفات او:

۱- انیس‌العشاق: هم چنان که اشاره شد این کتاب به نام سلطان اویس تألیف شده است. حاجی خلیفه تاریخ اتمام انیس‌العشاق را شوال ۸۲۶ و تاریخ انجام حقایق‌الحقایق را (که او نامش را شقایق‌الحدایق گفته) سال ۸۷۸ دانسته است.

آقای سید محمد کاظم امام نیز در مقدمه حقایق‌الحدایق می‌نویسد: «این هر دو تاریخ با توجه به معاصرین و ممدوحین او قطعاً مبنی بر اشتباه است. به خصوص که او این دو کتاب را به نام سلطان اویس تألیف کرده و به او تقدیم داشته است و سلطان اویس در سال ۷۷۶ هـ. در گذشته است، شاید در هر دو مورد کلمه هشتصد در اصل هفتصد بوده و نساخ کشف‌الظنون آن را هشتصد نوشته‌اند».

و مرحوم اقبال چنین نظر می‌دهد:

«محال است که شرف‌الدین رامی تا این حدود زنده مانده باشد، یا حاجی خلیفه تاریخ کتابت نسخه‌هایی را که در دست داشته با تاریخ تألیف آنها اشتباه کرده و یا بین شرف‌الدین رامی و کسانی دیگر خلط نموده است». البته اشتباه تاریخ کتابت با تاریخ تألیف از سایر نظرات موجه به نظر می‌رسد.

انیس‌العشاق دارای یک مقدمه و نوزده باب در توصیف اعضای معشوق از سر تا قدم

است و چنین شروع می‌شود:

«حمد و ثنا خالقی را علت کلمته که در مبدء خلقت وجود خاکیان را به تشریف «و لقد کرمنا بنی آدم» مشرف گردانید و...

اما بعد غرض از این مقدمات آن که در تاریخ فتح روز افزون بندگی حضرت پادشاه کشورستان اسکندرالزمان... سلطان السلاطین معزالدین ابوالفتح شیخ اویس بهادر خان اعلی الله تعالی شأنه...

و در دیباچه آن می‌نویسد: «و این مخدره به وجه استحقاق مسمی شد به «انیس العشاق» من تألیف اقل العباد حسن بن محمد ملقب به شرف المشتهر به رامی احسن الله عواقبه.

باش تا چشم بخت بگشاید منگر ای بی خبر که در خواب است
رفع هر گونه پرده خواهد کرد آن که در مهد نوزده باب است

باب ۱- در صفت موی ۲- در صفت جبین ۳- در صفت ابرو ۴- در صفت چشم ۵- در صفت مژگان ۶- در صفت روی ۷- در صفت خط ۸- در صفت خال ۹- در صفت لب ۱۰- در صفت دندان ۱۱- در صفت دهان ۱۲- در صفت زنخدان ۱۳- در صفت گردن ۱۴- در صفت بر ۱۵- در صفت ساعد ۱۶- در صفت انگشت ۱۷- در صفت قد ۱۸- در صفت میان ۱۹- در صفت ساق».

این کتاب به سال ۱۸۷۵ م. به اهتمام هوارت فرانسوی ترجمه و در پاریس به طبع رسیده و همچنین به سال ۱۳۲۵ ش. به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی چاپ شده است. نسخه‌های خطی آن هم در کتابخانه‌های دانشگاه تهران، مجلس، ملی، ملک، دانشکده ادبیات واللهیات، کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه ملی تبریز و خارج از کشور در قونیه، پاکستان، نجف، قاهره، لنین‌گراد هست (برای اطلاع بیشتر از مشخصات نسخ رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵).

حدایق الحقایق = حقایق الحدایق. شرف رامی در علم بدیع و صنایع شعری مهارت داشت و در مقابل کتاب «حدایق السحر فی دقایق الشعر» رشیدالدین وطواط به اشاره سلطان اویس فرزند حسن ایلکانی، کتابی به نام «حدایق الحقایق» (و در بعض منابع حقایق الحدایق) تألیف کرد و آن مشتمل بر دو بخش است: ۱- در پنجاه باب در اصطلاحات متقدمان که گزارش مانندی‌ست بر «حدایق السحر» وطواط ۲- در ده باب در اصطلاحات عروضی

سخنوران متاخر. این کتاب تحت عنوان «حقایق الحدایق» به سال ۱۳۴۱ ش. به تصحیح و با حواشی و یادداشتهای آقای سید محمد کاظم امام از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

چنین شروع می‌شود:

«بعد از حمد بی حد و صلوات بی عد چنین گوید اقل الشعرا شرف بن محمد بن حسن الرامی احسن الله عواقبه که مدتی مدید و عهدی بعید به سخن پروری و ثناگستری بندگی حضرت فلک رفعت نور حدقه شاهی، نور حدیقه الهی سلطان سلاطین ایران فرمان فرمای هفت اقلیم، واسطه عقدلیل و نها روسایه پروردگار:

مالک ملک معزّ دول و دُنّیی و دین

که ورای علم و کنیت و نام و لقب است^۱

حامی دین نبی ابن حسن شاه اویس

که علی علم و حسن خلق و حسینی نسب است

آقای سید محمد کاظم امام در تصحیح این کتاب چهار نسخه (۱- نسخه آستان قدس رضوی ۲- نسخه مجلس و ۳ و ۴- نسخ کتابخانه ملک) را مورد استفاده قرار داده‌اند. ناگفته نماند که نسخه‌های حقایق الحقایق = حقایق الحدایق به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست.

تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۳/۳۵۵۵ نستعلیق سده ۸-۹، ش ۲/۵۹۷۳ مورخ ۱۰۹۲، ش ۱/۲۸۸۶ نستعلیق ۱۲۰۹، ش ۸۷۵ مورخ ۱۲۲۴، ش ۴/۶۱۳ نستعلیق ۱۲۴۷).

تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات (به شماره ۱/۱۰۷ در نستعلیق ۸۱۷).

تهران، کتابخانه اصغر مهدوی (به شماره ۲/۴۹۸ مورخ سده ۹-۱۰).

تهران، کتابخانه ملک (به شماره ۲/۵۸۲۳ مورخ سده ۱۰).

تهران، کتابخانه سپهسالار (سابق) (به شماره ۲۶۸ مورخ سده ۱۰-۱۱، ش ۱/۲۶۸ نسخ سده ۱۱، ش ۲/۵۶۷ مورخ سده ۱۱-۱۲، ش ۱/۷۱۱۲ مورخ سده ۱۳).

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۲۵۹۱ مورخ ۱۱۰۹، ش ۴۲۸۵ نسخ سده ۱۲، ش ۴/۱۷۵ نستعلیق ۱۲۳۰، ش ۱/۴۶۰۴ نستعلیق سده ۱۳).

تهران، کتابخانه دانشکده الهیات (به شماره ۲/۱۷۳ در مورخ سده ۱۲، ش

۱ - در نسخه چاپی: «نسب است». متن از نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز اصلاح و نقل شد.

۱۱۶/۶ به نستعلیق ۱۲۴۸، ش ۳۷۳/۴ در نسخ سده ۱۳).
 تهران، کتابخانه دانشسرایعالی (به شماره ۱۰۳/۲ مورخ ۱۲۱۹).
 تهران، کتابخانه مجلس سنا (ی سابق) (به شماره ۷۵۷۵/۲ نستعلیق و نسخ ۱۲۶۳).
 تهران، کتابخانه ملی (به شماره ۱۲۲۶/۴ رف این کتاب از طرف مؤلف به ابن حسن شاه
 اویس اهدا شده است رک: فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، ص ۲۷۰).
 تبریز، کتابخانه ملی (به شماره ۲۸۸۵/۳ مورخ ۸۵۰، ش ۳۵۷۲ مورخ ۹۳۹).
 مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۷۵ ادبیات نستعلیق پایان سده ۱۱، ش
 ۱۷۰ ادبیات، نستعلیق ۱۳۲۱).

و در خارج از کشور:

قاهره، دارالکتب (به شماره ۲۲ عروض فارسی نستعلیق ۱۰۰۰ - ۱۰۰۳).
 نجف، کتابخانه امیرالمؤمنین (به شماره ۱۴۳۳ مج نستعلیق زیبای ۱۲۴۴).
 مدینه، کتابخانه عارف حکمت (به شماره ۹۰).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۳۳ - ۲۱۴۳)

در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۳۳ از این کتاب از قول «اسماعیل پاشا» به نام
 شقایق الحقایق نیز یاد شده است. حاجی خلیفه هم در یک موضع نام آن را «شقایق الحقایق»
 نوشته ولی حدایق الحقایق مناسبتر است.

۳- بدایع الصنایع: این کتاب را در تبریز تألیف کرده و تذکره نویسان بدان اشارتی
 ننموده‌اند. از این اثر در ضمن مجموعه شماره ۴۲۱۳ کتابخانه دانشگاه تهران که تاریخ
 استنساخ آن ۱۲۲۵ است آمده و آغاز آن چنین است:

«کتاب بدایع الصنایع. بسمله و به نستعین شکر و سپاس بی قیاس پادشاهی را که به دست
 مشاطه قدرت مستوره را لقب نهاد و قلم دوزبان را در سلک خواصان گشید... و بعد غرض از
 این مقدمات آن که روزی در... تبریز... این ضعیف از صاحب کمالی استفسار کرد که سخن
 چه گونه لعبتی است که از پرده غیب رویش نمی‌توان دید و به فکر دوربین نتوان رسید گفت
 آن مستوره صاحب حسنی است که چون پای بر ناقه‌یی در آورد و سر از عماری نامه بیرون
 کند نقطه خال عنبرین موی او دل از شاهدان یاسمین بوی بر باید... و مجموع اقسام

دقایق الشعر و حدایق السحر در شانزده صنعت مندرج است و از این جهت مسماست به بدایع الصنائع... فهرست کتاب ۱- ترصیع ۲- تجنیس ۳- سجع ۴- اشتقاق ۵- ذوقافیتین ۶- استفهام ۷- ایهام ۸- متضاد ۹- مترادف ۱۰- ردالعجز علی الصدر ۱۱- مراعات النظیر ۱۲- کنایه ۱۳- استعاره ۱۴- مقلوب ۱۵- مطرف ۱۶- لزوم مالایلزم و هر یک از این تحف «شرف بن محمد الرامی» در جویبار روضه جان در ریاض طبع سخن دان را شجری است با بار بسیار و نهالی است با برگ بی شمار.

انجام: چون سلطان زاده مشایخ محبوب قلوب و مقبول سلطان... بنده را به تحریر این تقریر فرمان داد از روی ارتجال طبع مبتدی استعجال کرد... توقع آن که... صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه».

از این کتاب در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۱۸۸ و در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۴۹ یاد شده است.

محتمل است که «بدایع الصنائع» قسمتی از حدایق الحقایق باشد انطباق فهرست مطالب آن با جزوی از مندرجات حدایق الحقایق نیز موید این احتمال است.

۴- ده فصل: مثنوی است بر وزن «مثنوی معنوی مولوی» که به نام سلطان جلایری سروده است.

تذکره نویسان از این مثنوی او هم یاد نکرده‌اند. این مثنوی چنین آغاز می‌شود:

حمد نام‌محصور و شکر بی قیاس بی نیازی را که می‌زبید سپاس
و در پایان آن آمده است:

ختم گردد بر تو معنی پروری گر «شرف» را در دعا یاد آوری

نسخه آن در تهران کتابخانه عبدالحسین بیات، نوشته ۸۳۴ ق. در هامش «انیس العشاق»

هست (فهرست رضوی، ج ۷، ص ۲۱۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۸۱۷)

۵ - مثنوی باباکوهی و دختر ملک: صاحب الذریعه به نقل از «تذکره شوشتر» ص ۲۹ -

۳۳ این مثنوی را نیز که در ۷۳ بیت است از او یاد کرده. وی در این مثنوی «رامی» تخلص کرده است.

مثنوی با این ابیات شروع می‌شود:

پادشهی بود ملک نام او خلد برین ملک در ایام او

داشت یکی دختر نیکو سرشت
برده گرو از مه و از مشتری
آیت واللیل دو گیسوی او
عشوه به تن معجز روح الامین

شد لقبش کوهی و باباش نام

نی چو حریفان دغا غافل
در قدم اهل حقیقت بمیر

آراسته آیین غمت خانه ما را
زین بیش مرنجان دل دیوانه ما را
کس نیست که گوید به تو افسانه ما را
در هم شکند کلبه ویرانه ما را
ای شوخ بین ساغر و پیمانه ما را
یک شب مه رخسار تو کاشانه ما را
پروانه کند سوخته پروانه ما را

از همه خوبان، گل باغ بهشت
زهره جبینی که به یغماگری
سوره و الشمس مه روی او
غمزه به فن رهن صنعتان زدین

تا در احوال باباکوهی گوید:

رفت به کوه او به سه سال تمام

این مثنوی چنین پایان می پذیرد:

«رامی» اگر عاشق صادق دلی
خیزو به کف دامن همت بگیر

در این غزل نیز «رامی» تخلص کرده است:

ای عشق تو بر هم زده کاشانه ما را
ای باد پریشان مکن آن سلسله زلف
از دولت سودای تو افسانه شهریم
این طرح که غم در دل ویران من افکند
از خون جگر شد قدح دیده لبالب
از بخت سیه بین که بشد عمر و نیفروخت
«رامی» چه توان کرد که آن شمع دل افروز

بدین ترتیب معلوم می شود که وی در شعر، هم «رامی» و هم «شرف» تخلص می کرده است.

از اشعاری است که در مدح فخرالدین محمد الماستری وزیر شروان گفته است:

دم صبح اگر نفسی زند ز دو زلف آن صنم ختا

پس از آن دمی دگر از زند ز سواد او نبود خطا

من از آن روم به هوای او ز پی صبا چو غبار ره

که غبار من نبرد کسی به هوای او به جز از صبا

ز کمر چنین که میان او ز زر و گهر نکند هوس

چه عجب اگر کمری کند ز دو ساعد شه کان عطا

وگر او نظر به سها کند فلکی شود که ز بهر او
نظر فلک همه آن بود که نظر کند به فلک سها
نجهد عدو ز مصاف تو که به پیش تو ننهد جبین
نکشد سری ز کمند تو که ز تیغ تو نخورد قفا
از غزلیات اوست:

ندانم از چه سبب چشم یار عین بلاست	که زلف و خال خوشش دام و دانه دل ماست
دلم همیشه ز مهر دهان او تنگ است	قدم ز ابروی پیوسته اش همیشه دوتاست
شنیده‌ام که به سالی شبی بود یلدا	شب مرا ز چه رو در مهی دو شب یلداست
رهین آن لب لعلم که بنده اش لؤلؤست	غلام آن خط سبزم که عنبرش لالاست
به پیش سنبل پر چین عنبر افشانی	زمشک اگر سخنی گویم آن حدیث خطاست
چو موی او شب عرمم بسر رسید هنوز	سر از خیال سر زلف او پُر از سوداست
«شرف» به وعده خوبان به باد نتوان رفت	که هر نفس که زدی بی نگار، باد هواست

(تذکره الشعراء دولتشاه، ص ۳۰۸ - ۳۱۰. انیس العشاق - حقایق الحدائق = حقایق الحقایق - تذکره شوشتر، ص ۲۹ - ۳۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۹ - ۱۹۱. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۰۶ - ۳۰۷. فهرست کتابخانه مجلس، ص ۱۲۳ - ۱۲۴. الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۱ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۱۳۳ - ۲۱۳۴، ص ۲۱۴۹؛ ج ۴، ص ۲۸۱۷)

شرف تبریزی

شرف زرد از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه‍.ق. است. مردی خوش فطرت و نکته سنج بوده به نوشته تربیت، صاحب «عرفات العاشقین» می نویسد: «در اوایل حال که مخلص در شیراز بود به وی بسیار صحبت داشته‌ام و چند بیتی نیز بر سییل مهازلت به جهت وی گفته الحق وی خالی از دقت طبعی نبود و طالب اشعار بلند رتبه بسیاری بود و وقتی در یزد به ملا وحشی گفته بود که اشعار شما اگر چه پخته و بامزه است اما شعری که بلند باشد در میان اشعار شما کمتر است. مولانا وحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف الانام گزی و ریسمانی باید که با خود می داشته باشی تا به آن اندازه به جهت شما بعد از این شعر بگویم».

ناظم تبریزی در تذکره خود می نویسد «این فقیر در قزوین مکرر به ملاقات وی مشرف

شد چرا که با والدین کثیرالتقصیر مصاحب بود».

مؤلف لطایف الخیال فوت او را سال ۱۰۱۶ ضبط کرده و نوشته است که «شرف زرد تبریزی شرف بزم استعداد و هنر خیزی بوده بسیار طبع ظریفی داشته و از فضیلتی که او را بود دایم طالبان گوهر فواید را از رموز قابلیت و دانش بهره‌ور می ساخت در سنه ست و عشر بعد الف در گذشت...»

به نوشته مرحوم تربیت:

«در خاتمه خلاصه الاشعار ۲۰ بیت از اشعار او نقل شده» نمونه‌یی از طبع اوست:
به قدر سعی یابد هر کس از فیض ازل بهره اگر ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را
نوید وصل یک دم را به عمر جاودان سنجد بین گستاخ رویهای شوق کامل ما را

دو عالم را فدای دشمنی سازند در هر کام بنام گرم خویهای ارباب محبت را

بال و پر سوخته بادیه شوق تو را مدد از همراهی خضر و مسیحا نرسد
جلوه شاهد مقصود بر آن دیده حلال که ز دهشت به دلش یاد تماشا نرسد

کشته تیغ تو آگه نشد از لذت زخم مضطرب بس که ز آسیب کف قاتل بود

نفس در کام جانم ریشه الماس می‌گردد دمی کز خوی آن آتش مزاجم یاد می‌آید

ز حد بردی تغافل با که خوگیرم به بیدادت به بی رحمانه تدبیر دل آسوده‌ات لازم

از معصیت و طاعت ارباب جهان ایزد نه کمال یابد و نه نقصان
ساقی نامه: وی ساقی نامه نیز گفته و نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره

۱۹۹۳ به نام میر شرف‌الدین هست (فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۸۷۲ - درباره نسخه‌ها، ص ۳۲).

سیزده بیت از این ساقی نامه در جلد سوم «خرابات» ضیاء بیگ افندی (۱۹۱۱م
۱۲۹۱ه.ق.) و تذکره پیمان طبع شده از آنجاست:

دریغا ز یاران خاکی نهاد که رفتند از این خاکدان همچو باد...

دریغا که پرده نشینان راز	نرفتند جایی که آیند باز
بر آن خاک فریاد کردم بسی	به گوشم نیامد جواب کسی
گذشته چنان شد که گویی نبود	رود نیز آینده چون رفته زود
پس و پیش این راه چون اندکیست	رونده اگر پیش، اگر پس یکیست
ندانیم از اینجا کجا میرویم	چرا آمدیم و چرا میرویم
ز اندیشه خون شد جگرها بسی	ولی حل نکرد این معمّا کسی
بیا ساقی آن بکر پر شور را	بیا ساقی آن مست مستور را
به من ده که عقلش به کابین دهم	از این گور پشت جهان وا رهم

(تذکره ناظم (نسخه عکسی) - لطایف الخیال (عکسی) - روز روشن، ص ۳۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۳ تذکره پیمانه، ص ۲۵۴ - ۲۵۶)

شریف تبریزی

از سخنوران معروف سده دهم هجری قمری تبریز و از جمله شاگردان مولانا لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۱) است به صفای ذهن و ذکای طبع از شاعران زمان خود ممتاز بوده و در هجو گویی مهارت بیشتر داشته و نیش قلمش حتی خاطر استادش را نیز آزرده ساخته است. داستان «سهو اللسان» او در تذکرها نقل شده است.

سام میرزای صفوی که از معاصران شریف بوده درباره وی چنین نوشته است:

«شریف تبریزی شرافت سخنانش از دیوانش معلوم می گردد و طراوت کلماتش در طی کلام فصاحت آیاتش مفهوم می شود و در شعر از جمله شاگردان مولانا لسانی است اگر چه در شعر نسبت به مولانا از او بی روشی سر زده و نسبت شعری چند بی معنی به او کرده و نام آن «سهو اللسان» نموده اما سوگند به غلاظ و شداد می خورد که این معنی به اغوای جمعی مفتن که عقل در وادی ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت امید که روح پرفروش مولانا نیز از او این معذرت بپذیرد. آخر در سنه ۹۵۶ در حینی که من در دارالارشاد اردبیل بودم بدان جا آمد و درو بای عامی که در آن جا واقع شده بود از پای در آمد و دست تعلقات از دامن حیات گستست و روح شریف به حظیره قدس پیوست و مضمون این بیت به ادا رسانید:

تنگ شد قافیه عمر شریف می شود دم به دمش مرگ ردیف»

صاحب ریاض الجنّة تاریخ فوت او را ۹۵۰ ه.ق. و مؤلف شاهد صادق ۹۵۴ و آذر ۹۵۷ نوشته‌اند. مسلماً قول سام میرزا که با وی معاصر بود معتبر است. آقای گلچین معانی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز از «عرفات العاشقین» چنین نقل قول می‌کند:

«غواص عمان گوهر انگیزی، نقاش ایوان معانی آمیزی، غربال دُرّو سخن بیزی مولانا شریف تبریزی از سخن پردازان صاحب فطرت و راتب معانی افزان عالی فکر بوده، در فهم سخن و دقت بیان کامل آمده، چون تیغ، موی شکافی کردی و چون خامه زبان آوری فرمودی، طرز بیانش متین و مبین، شیوه کلامش بامزه و نمکین، نظمش عام فهم خاص پسند، چنانچه خود تعریف کرده «وسیله‌ام سخن عام فهم خاص پسند» و وی شاگرد رشید مولانا لسانی بود، اما به استاد بی ادبانه پیش آمده، سلوک ناشایسته نموده، و سهو اللسانی به جهت آن مرشد سخنوری نوشت، لهذا در بازار وجود از متاع حیات برخوردار و تمتّع نیافته در اندک زمانی به جرگه اموات شتافت، و درمیانه او و خواجه غیاث الدین علی کهره شیرازی معارضات واقع است. اول به سبب خلف وعده و دیگر وجوه او را هجوی بلیغ کرده پس حسب الحکم شاه طهماسب در مقام تدارک بر آمده قصیده‌یی در مدح و تلافی هجا گفته، الحق هجو و مدح او هر دو به غایت مرتبه عالی دارد و مشهور است».

هجو غیاث الدین علی در هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۵ و عرفات العاشقین و نشریه دانشکده ادبیات تبریز نقل شده و قسمتی از آن چنین است:

زهی ز خوی بدت گرم، فتنه را بازار	خدا ز روی تو بیزار و خلق در آزار
ز روی و خوی تو صد بار بر دل است مرا	بداست روی تو، خوی تو ز آن بتر صد بار
چو سرنگون شود ابروی زرد و چشم کبود	که سقف قصر جمال تو راست نقش و نگار
بعینه به چه ماند بنونی از زرنیخ	که باشدش ز پی زیب نقطه از زنگار
قلم که بود کلید در خزانه جود	به دست ممسک تو چون رسید شد مسمار
چو کارم از تو گشادی نیافت چون دفتر	پیچ بر خود از اعراض هجو چون طومار
تو از خری دُرّ نظم مرا اگر نخری	نه نظم را شکند قدرونه مرا مقدار
ولی تو را شکند طمطراق استیفا	زمن شکست چویابی به هجو مستوفا...

گویند وقتی این هجو شایع شد و به گوش خواجه نامبرده رسید گفت شریف را بیاورید اگر هجو را حضوراً بخواند مورد عنایتش قرار می‌دهیم و اگر از خواندن آن امتناع ورزد اهانتش می‌کنیم. همین که شریف حاضر شد بی‌درنگ خواجه را مخاطب ساخته و هجو را بیت‌بیت خواند و خواجه نیز ششصد شاهی و یک دست لباس جایزه داد و شریف در تلافی آن هجو قصیده بسیار خوبی گفت که در عرفات‌العاشقین و نشریه دانشکده ادبیات تبریز نقل شده و مطلع و مقطع آن چنین است:

نیستم مقبول یک‌دل آه از این ناقابلی

یک مرادم نیست حاصل آه از این بی‌حاصلی

أصفا نظمی براینسان کرده در مدحت «شریف»

نقل مجلسها کنندش بر طریق ناقلی

دیگر از انتقادات او هجوبه‌یی ست که در حق شاه نعمت‌الله ثانی (ا زاحفاد شاه نعمت الله ولی و به خواهر، داماد شاه طهماسب) گفته است:

نعمت‌الله اختر برج سعادت شاه یزد

آن که چرخش بر نمی‌پیچد ز طوق انقیاد

چون به تبریز آمد ارباب سخن گشتند از او

بر مراد خویش قادر جز «شریف» نامراد

با وجود آن که گفتم مدح او بیش از همه

از همه کمتر درانعام بر رویم گشاد

گر چه محتاجم ولیکن بیش از آنم همت است

کز عطاهاى كمم گردد دل غمدیده شاد

کاشکی هیچم ندادی تا چو حافظ گفتمی

«شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد»

سهو‌اللسان: اشعاری از لسانی شیرازی را تضمین و به گفته خودش ضمن تأویل و تفسیر عیب آنها را رفع نموده و «سهو‌اللسان» خوانده است. حیدری تبریزی آن را با «لسان‌الغیب» رد کرده و صادقی افشار این لسان‌الغیب را با «هجو ثالث» خود پاسخ گفته است. از سهو‌اللسان شریف در کتابخانه مجلس به شماره ۲۷۸۵/۶ با تاریخ ۹۷۲ و در کتابخانه دانشگاه

تهران به شماره ۲۵۷۴ در ضمن دیوان او هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۹۲۸).

رساله سهواللسان چنین شروع می‌شود:

غرض از این کلمات آن است که عندلیب گلزار معانی اعنی مولانا لسانی شاعری ست نادر و در امر شعر قادر.

ز شعرهای ترش آب خضر منفعل است مسیح از نفس روح پرورش خجل است.
فاما در حالتی که گرم سخن بوده بیتی چند فرموده که در صورت ظاهر بی معنی است، و در عالم باطن تأویلی دارد که او نیک می‌داند. چنان که در این معنی گفته‌اند. المعنی فی بطن الشاعر.

دفتر شعر لسانی ای شریف باغ معنی را گل نورسته است
فهم کس در بیتهایش ره نیافت ز آن که هر یک خانه‌یی در بسته است
چون این خاکسار ضایع روزگار دید که از اشعار آن بزرگوار بیتی چند که قریب الفهم بود مشهور گشت، و ایات مغلقش مستور ماند، از غایت ارادتی که بدان حضرت داشت، غیرتش نگذاشت که زاده طبع شریف و بکر فکر لطیف آن واجب التعریف در پرده توقیف بماند، مدتی مدید و عهدی بعید گرد ایاتش می‌گردید و چاره‌یی از هر باب می‌اندیشید، آخر چاره چنین دید که آن واردات غیبی را از روی اخلاص به طرزی خاص تضمین سازد، چنان که صحبت آرای خاص و عام گردد، همت از ارواح استادان طلب کرده به پایانش رسانید و سهواللسانش نام نهاد، چنان که گفته‌اند:

نگیری سهو بر شعر لسانی که شعر او همه سهواللسان است
و بدین گستاخی مأمول به عفو است.

این طرفه بیان که تازه سازد جان را زیبا رقمی ست کلک مشک افشان را
امید که این نسخه نگردد منسوخ تا هست بقا صحیفه دوران را
تمامی «سهواللسان» در نشریه دانشکده ادبیات سال ۱۶ شماره اول آمده و برای نمونه به نقل دوبند آن اکتفا می‌شود:

در شعر، ای شریف، لسانی چویاوه گوست شاعر به هجو بهر چه آزار او کند
آزارش این بس است کز اشعار او کسی این بیت یاد گیرد و در کار او کند

«خاشاک نم کشیده طوفان آرزو» «خاری شود که رخنه به دیوار او کند»

شب ز احباب جدا بودم و تانیم شبی خوابم از محنت مهجوری احباب نبرد
تا که این بیت لسانی به زبان آوردم خنده ام آمد و تا صبحگم خواب نبرد
«دوش بریاد تو در کنج خموشی مردم» «هیچ کس این سگ دیوانه به مهتاب نبرد»

دیوان او:

ناظم تبریزی و مؤلف تذکره لطایف الخیال دیوان سه هزار بیتی او را دیده و در تذکره های خود اشعاری از او نقل کرده اند.
حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ نیز دیوان غزلیات ۱۲۰۰ بیتی او را در تصرف داشته است.

نسخه هایی از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه ها هست.

تبریز، کتابخانه ملی، به شماره ۲۷۶۵/۸ مورخ ۹۸۰. آغاز:

ای نخل تمنا قد رعناى تو ما را از پای در آورد تمنای تو ما را

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۸۷)

تبریز، کتابخانه ملی، به شماره ۳۶۶۰ نوشته ۹۸۲ همراه دیوان امیرشاهی و دیوان حیدر هروی

(فهرست ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۱۹)

تهران، کتابخانه ملی، به شماره ۲۹۰/۱۰ ف نستعلیق سال ۹۷۹ (فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۸۰)
تهران، کتابخانه ملک، به شماره ۴۸۶۹ سده ۱۰ همراه دیوان امیر خسرو دهلوی، دارای بیش از یک هزار بیت

تهران کتابخانه سپهسار (سابق)، به شماره ۴۰۷ نستعلیق سده دهم، ۳۴ برگ ۱۰-۱۱ سطری

(فهرست کتابخانه سپهسار، ج ۲، ص ۶۱۸، ج ۴، ص ۵۰۲)

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه، به شماره ۲۵۷۴ نستعلیق «تربیت» سده ۱۴ نا تمام. دارای غزل، هجوها، سهواللسان، ترکیب بند، روی هم ۱۰۱۰ بیت (فهرست کتابخانه دانشگاه، ج ۹، ص ۱۳۶۹)

تهران، کتابخانه مجلس، به شماره ۴۳۷/۲ نستعلیق بی تاریخ (فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۵۵)

دکن، کتابخانه آصفیه، به شماره ۱۰۷۳ تاریخ یاد نشده (فهرست کتابخانه آصفیه، ج ۴، ص ۲۸۸)

نمونه‌یی از غزلیات اوست:

از پای در آورد تمنای تو ما را برخاک نشاند آتش سودای تو ما را حق نیست نظر در رخ زیبای تو ما را کز سوزدل خویش چه پروای تو ما را شوری به دل افکند سخنهاي تو ما را	ای نخل تمنای تو ما را چون چاک نسازیم گریبان که چولاله خشم تو بین تا به چه حد است که از دور پروانه پر سوخته را شمع شبی گفت احسنت «شریف» از سخنان نمکینت
---	---

که بوده است بدین درد مبتلا که منم چنین گداخته آتش بلا که منم که این هجوم بلا هست هر کجا که منم که طالب است مرا گفتمش بیا که منم که مبتلاست بدین درد بی دوا که منم کسی نبوده چنین تشنه بلا که منم چنین سرشته آب و گل وفا که منم	دوای دل ز که جویم در این بلا که منم کدام سوخته دل بوده در طریق وفا کجا روم که برم جان زکثرت غم عشق میان سوختگان غمت اجل می گفت نجات نیست به مردن هم از غم تو مرا به تیغ او چه بلا تشنه‌ام تعالی الله «شریف» تا ابد از خاک من دمد گل مهر
---	--

این غمکده را جلوه گاه ناز نکردی اندیشه این عاشق جان باز نکردی از دور مرا دیدی و آواز نکردی اندیشه این پرده در راز نکردی	هرگز در کاشانه ما باز نکردی جان باختم از عشق و توجه ننمودی آن دم که سگان در خود می طلیدی انداختی از چشم «شریف» اشک جگر گون
--	---

بیزارم از این زندگی ای مرگ کجایی یارب تو چنین ظالم و بی رحم چرایی هر گاه که نقاب از رخ چون گل بگشایی القصه در آزار دل خسته مایی گر چند قدم در پی تابوت من آیی	جانم به لب آمد زغم و درد جدایی کشتی به جفا عاشق دل خسته خود را از شوق کنند اهل نظر جامه جان چاک گه جور، گهی غمزه، گهی عشوه، گهی ناز مردم چو «شریف» از ستم وزنده شوم باز
--	--

تذکره ناظم (نسخه عکسی) - لطایف الخیال (نسخه عکسی) - تذکره حسینی، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ - آتشکده آذر، ص ۳۳ - ۳۴ - ریاض الجنه، ص ۸۴۹ - شمع انجمن، ص ۲۱۶ - ۲۱۷ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۵ شماره ۴، سال ۱۶ شماره ۱ - نامه اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی، سال ۳ شماره ۲ (مقاله نگارنده) - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۷۹؛ ج ۴، ص ۲۹۲۸

شریفی تبریزی

معین‌الدین محمد شریفی از خوشنویسان و سخنوران سده دهم هجری قمری تبریز است. در کتاب «آثار و احوال خوشنویسان» ذیل عنوان محمد تبریزی چنین مسطور است: «معین‌الدین محمد شریفی تبریزی، به قول صاحب مناقب هنروران، از شاگردان میرعلی هروی است و به خط وی دیده‌ام: یک قطعه از مرقع مالک دیلمی، به قلم سه دانگ جلی و نیم دو دانگ خوش، با رقم: کتبه‌العبد معین‌الدین محمد الشریفی، در مشهد مقدس انور نوشته شد».

از اوست:

گذشتم از سر و گفتم نیازم این قدر است کشید پا زمن و گفت نازم این قدر است

ز گردون مرگ می‌خواهم حیاتم می‌دهد، آری فلک بسیار زاین سان لطفهای بی‌محل دارد

کی غم عاشق ز سیر باغ و صحرا می‌رود عشق تا با اوست غم با اوست هر جا می‌رود

گستاخ مگذر از سر خاک من ای رقیب دارم هنوز شعله آهی که داشتم

(نگارستان سخن، ص ۴۸ - ۴۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۷ - ۱۹۸ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۶۶۴)

شعوری تبریزی

اسمش بنا به نوشته خوشگو: مهدی و تخلصش «شعوری» است. وی از ادبا و سخنوران سده دهم هجری قمری بوده و علاوه بر طبع لطیف از فن سیاق نیز بهره کافی داشته است. از اوست.

مرا ز خانه برون هر دم آروزی تو آرد
گرفته شوق گریبان من به سوی تو آرد
هزار گونه جفا می‌کند رقیب به هر دم
ولی «شعوری» مسکین چه سان به روی تو آرد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲۸)

شفای تبریزی

ملارضا از معاریف اواخر سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم هجری قمری تبریز و از مجتهدین مسلم روزگار خود به شمار می‌رفت طبعش به سرودن اشعار نیز مایل بود و «شفا» تخلص می‌نمود. عبدالرزاق بیگ دنبلی در «تجربه‌الاحرار» ترجمه او را به تفصیل آورده و فضل و اخلاق او را چنین ستوده است:

گلزار فضلش از خس و خار اخلاق ذمیمه پیراسته بود و ذات حمیده صفاتش به فنون علوم آراسته، خطوط سبعة را نیکو نوشتی و به اقدام ذهن و قاد و طبع نقاد بساط علم و فضل و جد و هزل در نوشتی ... بر منبر وعظ و خطاب هنگام اظهار فصاحت و بلاغت از کلام تازی و دری در منضود ریختی و گرد از بحر و کان انگیختی ...
همو در «نگارستان دارا» می‌نویسد:

در اوایل عمر از شیخ مهدی فتوتی و آقا باقر مازندرانی و در اواخر حال از آقا باقر بهبهانی اخذ طریقه اجتهاد کرد مدتی در تبریز بنای نماز و موعظه نهاد، بعد به مشهد مقدس مشرف شد و از آن جا به شیراز رفت و مدتی در آن جا پیشنمازی و منبرداری کرد و در نزد کریم خان زند تقرب یافت و قاضی عسکر شد بعد از فتور دولت زندیه سیاحت کنان به عتبات عالیات و کردستان و عراق و قراباغ رفت و در آن جا ساکن شد بعد از زمانی به قزوین آمد و پیرامون سال ۱۲۰۸ هجری قمری درگذشت.

وی در نظم و نثر و خطب و انشای یکتای زمانه بود و تصانیف عالی در فقه و حدیث دارد و

دو مثنوی در بحر متقارب نظم کرده که دو هزار بیت می‌شود. یکی «فتح خیبر» و دیگری اراده حضرت سیدالشهداء از مدینه به مکه برای اعمال حج و شرح وقایع کربلاست که به «شاه نامه حسینی» موسوم است. از شاه نامه اوست:

مه و مهر در سایه حکم توست	پر چرخ بر پایه حکم توست
پرو بال روح‌الامین مهد توست	در این عهد مهدی ولیعهد توست
دمی کز علم اشک غم ریختی	فلک کاش آن دم ز هم ریختی
فروشد به خاک آن تن چاک چاک	چرا مهر از این غم نشد زیر خاک
عقاب سه پر کامدی از قدر	گاهی جبهه کردی سپر، گاه پر

نسخه‌یی از این شاه نامه در تهران کتابخانه دکتر مفتاح به شماره ۲/۲۳۷ نستعلیق سده ۱۳ هست.

(تجربة الاحرار و تسلية الابرار، ص ۱۷۹ - ۱۹۴ - نگارستان دارا، ص ۹۲ - ۱۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۳۱ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۹۵۹)

شفق تبریزی

دکتر صادق رضازاده شفق یکی از اساتید ادبا و فضیلاي معاصر است. بسال ۱۲۷۴ شمسی مطابق ۱۳۱۲ ه‍.ق. در تبریز متولد شد و بعد از تحصیلات مقدماتی که در تبریز پایان برد مدتی مدیریت مدرسه حیات را داشت و هنوز ۱۸ ساله بود که روزنامه شفق را انتشار داد که مخالف سر سخت روسهای تزاری بود و چون مورد تعقیب دشمنان واقع گردید. به استانبول عزیمت کرد. و در آنجا تحصیلات متوسطه را در کالج امریکائی معروف موسوم به "رابرت کالج" ادامه داد و پس از مدتی تدریس در مدارس آنجا و چندی اقامت در تهران برای ادامه تحصیلات عالی به آلمان رهسپار شد و از دانشگاه برلین در رشته فلسفه بدرجه دکتری نائل آمد. دکتر شفق پس از مراجعت به ایران بتدریس در دانشسرایعالی اشتغال یافت و از موقع تاسیس دانشگاه تهران باستادی دانشگاه برگزیده شد. وی زبان عربی، ترکی استانبولی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی را میدانست. و در تاریخ ادبیات و زبان شناسی استادی معتبر بود دکتر شفق از نخستین اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بوده است از تألیفات او "تاریخ ادبیات مفصل و مختصر" که جزء کتب فرهنگی در مدارس تدریس

می شد بسیار معروف است "رساله اقتصاد" و "رساله راه رهایی ایران" و مقدمه دیوان عارف قزوینی چاپ برلین از آثار منتشر شده قدیم اوست. دو کتاب معتبر از ترجمه های وی از آلمانی "تاریخ مختصر ایران اثر پاول هرن" و «یک روز از زندگی نادرشاه اثر یوستی» در سلسله انتشارات وزارت فرهنگ وقت به طبع رسیده از آثار جدید تروی "فرهنگ شاهنامه" "یادگار مسافرت سویس" و "خاطرات مجلس" "ایران از نظر خاورشناسان" و "اسکندر مقدونی" در سالهای اخیر بطبع رسیده و تاریخ ادبیات فارسی. و جز اینها مقالات و کتابها و آثار متعددی به قلم ایشان نگاشته شده که برخی از آنها چاپ شده است در خطابه نیز از مشاهیر معاصر است و لهجه گرم و دلنشین او ضرب المثل است. مجموعه ای از "سه سخنرانی" اودر سال ۱۳۱۸ چاپ شده، گرچه شاعر را فن خود قرار نداده اما در شعر نیز یکی از اساتید مسلم به شمار می رود آثار منظومش دارای فصاحت و بلاغت است. وی به سال ۱۳۵۰ شمسی در گذشت.

از اوست:

صد گوش بر حدیث رخ یار داده ایم
هوش و خرد زدست، بیکبار داده ایم
مزدش بدین دو دیده سرشار داده ایم
دستی به دست کاشف اسرار داده ایم
صاحب دست آنکه بدل بار داده ایم
زینست تن به زحمت و آزار داده ایم
فرمان بدست غاشیه بردار داده ایم
در پیشگاه یار سر دار داده ایم
تسبیح وام کرده به زنار داده ایم
دیرست ما قرار بدین کار داده ایم
فرمان ترک خرقة و دستار داده ایم
ما خود طلاق درهم و دینار داده ایم
عهدیست ره بخانه خمار داده ایم

عمریست دل بصحبت ابرار داده ایم
«مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم»
جام می محبت ساقی گرفته ایم
ابهام و کشف در نظر مایکیست، چون
بر عامیان شهر بگو بار عام نیست
تن پروران ز عشق رخ یار غافلند
شیخا حدیث غاشیه کم خوان که مابسی
منظور راه کعبه عشقیم و امتحان
از من بزاهدان ریائی بگو که ما
ما را بکار شیخ ریاکار کار نیست
چون مردمی ز فتنه زاهد زبون شدند
منعم بگو بسیم وزر خود مناز چون
ما راز می چگونه ملامت کنی که ما

(یاد پدر)

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوتاه کن که رفت از دست یار من
به روز بیکسی همسایه من سایه من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
ب خواب کودکی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم جو مرغی تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از ناله های بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نوبهار من
کتاب عمر شرح جان کنیهای من و دل شد
گاهی من در فشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
به زیر خاک یار نام بخش نامدار من
به یاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
به امید رخت یارا صبوری شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تو دل با قرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس بر من، بر قرار من
نه بی مهری شعار تو نه غفلت پیشه من بود
ندانم ظلم تقدیر است یا ظلم دیار من
دلا رفتی و در هجر تو دلداری از آن جویم
که بهر عشق رفت و میروود دار و ندار من

صبا گراز وفا روزی سر خاکش گذر کردی
بینه بهر خدا برگ گلی روی نگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل ما در بدست تو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود روزی
ز عشقت بر نگر دم گر بسوزد پود و تار من

ادبیات معاصر ایران، ص ۶۱ - ۵۹ - شعرای معاصر ایران (خورشید)، ص ۸۵ - ۸۲ - تذکره شعرای معاصر ایران
جلد دوم، ص ۱۸۰ - ۱۷۵).

شفیع تبریزی

میرزا شفیع فرزند شریف خان فرزند ملک محمد بیگ (از بازرگانان معروف تبریز) از
سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. به کمالات معنوی و صوری آراسته بود و به
حکم علاقه به آب و هوای مازندران در حدود ۱۲ سال در آنجا به شغل تصدی نور و کجور
و لاریجان اشتغال داشت و بعد از آن به تحریر اشراف خزانه عامره روزگار می گذراند.
نصرآبادی در تذکره خود (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) می نویسد که در این سال وی وکیل فتح
علی خان حاکم شوشتر است و در نظم و نثر طبعش کمال لطف دارد. از اوست.
دوری ز جان، کناره ز سر می توان گرفت کی دل ز مهر عشق تو بر می توان گرفت
شیرین بود لب تو چنان کز نظاره اش بادام چشم را به شکر می توان گرفت

من ز رشک می سوزم، هر که مهوشی دارد می زند مرا بر دل، هر که آتشی دارد
گه به دامش اندازد، که کشد به زنجیرش یاد زلف او با دل، خوش کشاکشی دارد

مجنون که خویش را به جهان روشناس کرد پنداشت عاشقی نتوان در لباس کرد
دل را به دل رهی ست چو بگسست راه مهر از دانه های سبزه توان این قیاس کرد

چون به گلگشت چمن سرو من آید بیرون گل به تعظیم رخس از چمن آید بیرون
اثری در دل او کرده فغانم که اگر دل طپد در برش آواز من آید بیرون
از رباعیات اوست:

دردی کش بادهٔ محبت ماییم پیمانۀ گسار بزم الفت ماییم
آیینۀ هفتاد و دو ملت ماییم با این همه، معنی تو و صورت ماییم

(تذکرهٔ نصر آبادی، ص ۱۳۱)

شکیبی تبریزی

مقصود علی متخلص به «شکیبی» از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است. به نوشتهٔ سام میرزا اوقات به زرکشی می‌گذرانیده و گاهی به گفتن شعر اشتغال می‌ورزیده است. مرحوم تربیت قول صاحب خلاصهٔ الاشعار را چنین نقل می‌کند: شکیبی از جملهٔ موزونان لطیف طبع تبریز و از آدمی زادگان آن جاست مردی سلیم ذات درویش صفات بوده و از اقران به مزید تواضع و کسر نفس ممتاز و مستثنی می‌نمود چنانچه در آن وادی هر چند تعریف وی کنند از شیوهٔ اغراق دور است و از غایلهٔ کذب و افترا مهجور. طبعش در شاعری مرتبهٔ عالی یافته و اشعار او در تبریز و نواحی آن شهرت کلی گرفته، گویند وقتی میان او و مولانا شریف تبریزی بر سر شعری نزاع شد شریف از خود غزلی به وی داد که آن را جواب گوید و مطلع آن غزل این است:

هجوم آورد غم طوفان بیداد است پنداری مرا وقت وداع این غم آباد است پنداری
مشارالیه آن غزل را تتبع نموده و به وجه احسن بگفت چنانچه خوش فهمان متفق گشته گفتند که به از «شریف» گفته، غزل این است:

چو حالم را نمی‌دانی دلم شاد است پنداری

همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری

من دل خسته دور از روی او صد بار می‌میرم

اجل را کار تنها با من افتاد است پنداری

زکوه بی ستون کندن چه مقصود است خسرو را

غرض این کار او را مرگ فرهاد است پنداری

به جز آزار من آن بی وفا کاری نمی داند

ز محبوبی همین این شیوه اش یاد است پنداری

«شکیبی» چند در بزم غم افغان می کنی هر شب

سرود بزم عاشق آه و فریاد است پنداری

اما به غیر از این غزل شعر دیگر از او در این جانب شهرت ندارد. و فقیر تجسس بسیار نمود که دیوان مشارالیه پیدا کند و پاره بی از اشعار وی در این خلاصه ثبت نماید تا غایت پیدا نشد و لهذا به این غزل و چند بیت دیگر که به دیوانی برابر است اختصار واقع شد.

آزاد بلگرامی در خزانه عامره می نویسد: شکیبی تبریزی در عهد شاه طهماسب وارد قزوین شد اتفاقاً در آن وقت صاحب طبعان این مطلع امیر حسن دهلوی را جواب می گفتند: ای شهد نوشین لبث پاک از همه آلودگی

بنشین که تا باز ایستد چشمم ز خون پالودگی

شکیبی این جواب گفت:

گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی گلهای رسوایی شکفت آخر از این آلودگی
و خواجه سعید گیلانی دویست مثقال طلا به او جایزه داد. مولانا به سال ۹۷۱ هجری قمری در تبریز وفات یافته و در گورستان سرخاب آسوده است. مؤلف نفایس المآثر ترجمه او را با شکیبی شیرازی تخلیط کرده و مدفنش را شیراز نوشته است.

چند بیت دیگر از اشعار اوست:

به قدر حسن خود عذرا شناسد قدر و امق را

تو قدر خود نمی دانی چه دانی قدر عاشق را

به هر طریق که باشم خلاف رای تو باشد کسی چه کار کند کآن به مدعای تو باشد

من چرا چون دیگران پیش تو محرم نیستم دردمندم، عاشقم، از هیچ کس کم نیستم

با خیال روی او آسوده‌ام امشب به خواب دم وزن از روی مهر ای صبح بیدارم مکن

(تحفه سامی، ص ۳۲۳ - ۳۲۴ - مجمع‌الخواص، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ - صحف ابراهیم (عکسی) - شمع انجمن، ص ۲۱۸ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۰ - ۲۰۱ - ریحانة‌الادب، ج ۲، ص ۳۳۶)

شمس‌الدین تبریزی

از شاعران و دانشمندان سده هفتم آذربایجان است وی کتابی به سبک کلیله و دمنه به عنوان «فراید السلوک» برای اثابک ازبک از ۶۰۷ - ۶۱۰ در تبریز تألیف کرده است.

(تاریخ نظم و نثر: سعید نفیسی، ج ۲، ص ۷۲۹)

شمس تبریزی

شمس‌الدین محمد تبریزی از عارفان و شاعران سده هشتم ه‍.ق. است. به سال ۷۵۷ «مرغوب‌القلوب» را در ده فصل، در بیان: توبه، صفات روح، صفات نفس، توکل، تجرید، تفرید، عشق، فنا، بقا و یقین و جز آنها سروده و آن مشتمل بر ۱۳۴ آیه و ۱۲ حدیث قدسی و ۱۶ حدیث و ۱۵۰ بیت است.

مرغوب‌القلوب (ضمیمه مجموعه گنجینه عرفان) به سال ۱۳۱۵ ق. در لکهنو در ۴۹ صفحه به چاپ سنگی رسیده و به سال ۱۳۱۹ ق. ضمیمه گلشن راز شبستری در طهران چاپ سنگی شده است.

آغاز: بعد از تحمید، بدان که این کتاب از گفتار شمس‌الدین والدین شمس‌الدین تبریزی است.

بگویم حمدرب‌العالمین را عطا کاو کرد عقل و علم و دین را

در پایان آن به تاریخ تألیف و نام کتاب چنین اشاره کرده است:

ز هجرت هفتصد و پنجاه و هفت است شمار عاشقان تاریخ وقت است

شده اتمام این منظوم موزون که «مرغوب‌القلوب» است نام اکنون

در این ره هر چه کاری بود بر اصل به نظم آوردمش آن را به ده فصل

نسخه‌هایی از این منظومه در موزه بریتانیا، کتابخانه پنجاب لاهور، درالکتب قاهره، اکادمی

علوم لندن گراد، پاریس، بنگال هست. برای اطلاع از مشخصات آنها رجوع شود به (فهرست

نسخه‌ها، ج ۴ ص ۳۱۹۷-۳۱۹۸).

اینک قسمتهایی از مثنوی مرغوب‌القلوب برای نمونه نقل می‌شود. در مقام فقر گوید:

مقام فقر بس عالی مقام است	منی و ما در آن منزل حرام است
طریق فقر راهی هست مشکل	یقین باید در این ره توشه و دل
در این وادی بسی گمراه گشتند	یقین را توشه از خود در نبردند

در بیان عشق گوید:

اگر عاشق شود در یاد معشوق	نیاید یاد او از هیچ مخلوق
نهان اندر نهان بیند جمالش	به گوش دل کند فهم کلامش (کذا)
تویی عاشق به ظاهر در طریقت	تویی معشوق باطن در حقیقت
نهان در عشق بینی آشکارا	شوی عاشق به روی خود نگارا
چو عاشق گشت و اله روی معشوق	ندارد او نشان جز موی معشوق

در بیان سفر گوید:

مسافر باش و دایم راه میرو	قدم را هوش دار از چاه میرو
چو ره دوراست و منزل بی‌نهایت	یقین را توشه کن رهبر عنایت
ز صورت پا برون نه و آنگهی رو	ره خود پیش گیر آن‌گه روان شو
ره نزدیک دور است از دوتایی	اگر یکتا شوی مرد خدایی

این مثنوی را به اشتباه به شمس تبریزی کشته ۶۴۵ که مراد جلال‌الدین مولوی بود نیز نسبت داده‌اند.

(مرغوب‌القلوب - فهرست کتابهای چاپی، ج ۲، ص ۲۹۹۷ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۱۹۷-۳۱۹۸)

شوری بخشایشی

میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوم‌العدالة و متخلص به «شوری» از منشیان و سخنوران عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۴ ق.) بود زادگاهش قریه بخشایش از قراء اطراف

تبریز است. وی تحصیلات خود را در تبریز و تهران انجام داد مردی متدین بود و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه می نمود، خط خوب و طبع روانی داشت و به سال ۱۳۱۶ هجری قمری پیرامون هفتاد سالگی در تبریز درگذشت.

آن مرحوم دو پسر داشت به نامهای غلام علی خان معین الملک و حسن خان، و یک دختر. مادر پروین اعتصامی شاعره گرانمایه اخترالملوک دختر غلامعلی خان بود.

نسخه‌یی از دیوان «شوری» در کتابخانه ملی تبریز، به شماره ۳۶۶۱ نستعلیق ظاهراً خود شاعر هست. قطع آن ۲۰×۱۳ دارای ۲۷۹ صفحه ولی ۳۸ صفحه در فاصله تغییر حروف آخر قصاید و غزلیات سفید و نا نوشته باقی مانده است. این دیوان شامل ۹ قصیده و ۱۹۳ غزل و ۴ مسمط و یک ترجیع بند و ۳ تضمین و ۳ مثنوی و ۱۱ رباعی و یک ساقی نامه و مجموعاً ۲۸۵۳ بیت است

ضمن قصیده‌یی از ناصرالدین شاه بار خواسته که در سفر مبارکی جزو ملتزمین رکاب باشد و تقاضای مستمری و مواجب کرده گفته است:

ای محیط جود و دریای کرم	وی به جودت چشم امید خدم
سال چندی شد که اندر غربتم	بود و نابود آنچه بود از بیش و کم
صرف نان و آب شد یکبارگی	لم یعش الا ترّدی او طعم
چند پاره ملک بودم شد خراب	از فساد و ظلم ارباب ستم
در رکابت بودن ما فخر ماست	در حضورت خدمت ما مغتنم
گر عنایت اندکی بگماردم	فرق خورشیدم بود زیر قدم
گر دهنم بار باشم در رکاب	این مبارکتر سفر را ملتزم
ذره‌یی از التفات عام شان	شاید آید گر برای بنده هم
مستمری و مواجب بنده را	هم چنان کاوقات خود را بگذرم

ولی از قرار معلوم این تقاضا پذیرفته نمی شود و وی سر خویش و راه تبریز پیش می گیرد و اقوامش در صدد آزارش بر می آیند و وی محمدعلی میرزا (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴) را چنین به دادخواهی می طلبد:

ای خدا کس دیده از دشمن به خویش	این چنین ظلمی که من از قوم و خویش
پسور شهزاده غیور و دادخواه	ممدلی میرزای گردون دستگاه

کی روا دارد که مرد بی‌کسی بوده باشد دستگیر هر خسی
در قصیده (۸۰ بیت) ظاهراً به علت رنجش از بی‌اعتناییها، امیر نظام گروسی را هجو کرده
است قسمتی از آن چنین است:

شکست ساغر مینا بریخت صاف زلال
گسیخت حلقه عشاق شمع راز و ثاق
بهار خیمه خضرا برون کشید ز دشت
فسرد برگ گل از جور باغبان در باغ
شقایق از کنف کوه رفت داغ به دل
ببست نرگس شهلا به باغ چشم امید
پرید بلبل دستانسر از ساحت گل
وداع کرد قد سرو را تذور به درد
امیر چرخ ببرد از کناره لشکر نور
نهان شد از نظر خلق طلعت خورشید
نشست مشعل بیضا فشان چرخ ز پای
گرفت دامن عزلت جم از خلافت ملک
به صید گاه اسد حمله ساز شد ثعلب
به اوج قصر سعادت که بود جای همای
مریض ملک به تدبیر چون نشد لایق
به کار دولت و دین فعل لازم است و عمل
نهفت شرم و حیا چهره در نقاب خفا
برفت صدق و صفا از میانه با غم و درد
دریغ بود صدیق نکو نهاد که رفت
دریغ پایه قدرش که سست رفت از جای
به جای او به سر مسند امارت ملک
چنان رسید بدین شهر گو که رستم یل
برفت دامن صبر از کفم ز ضجرت دل

بساط درد بچیدند در شکسته سفال
گرفت خیل رقیبان خیره دور جمال
خزان زشیده سرا پرده زد به طرف جبال
نمود خار پی عندلیب تیز نصال
نماند غیر سیه سنگ در فضای تلال
گشاد دست جفا اندر او دبور و شمال
کشید بوم زیون نغمه در غصون نهال
به باغ زاغ درون شد ببست عقد وصال
گرفت تا به کران از کران سپاه ظلال
فتاد در کف خفاش جلوه گاه لیال
کشید شعله به ظلمتگه زمانه ذبال
سیاه دیو از او تکیه زد به تخت جلال
شغال نحس عوا می‌کند به جای شبال
نشست کرکس مردار خوار ریخته بال
طیب رفت و کشیدش مرض به داء عضال
برفت فعل واز آنها نماند جز اقوال
بذی و خبث برون کرد از تتق اشکال
گرفت شعبده و شید در زمانه مجال
اگر چه آن قدر از وی نشد مرا خوش حال
دریغ سایه مهرش که گشت زود زوال
نگاشتند یکی نقش اشتر جلال
چنان پرید بدین ملک گو که گربه زال
برو صبا ز منش کن به این طریق سؤال

چه کرده‌ای که امیر نظام کردندت که خاک باد سر این نظام بی اقبال
در این معامله یک هزار و سیصد و یک نیامده‌ست چنین خودستای و مغز چگال
شوری از مقلدان شیوه سعدی و حافظ است گاهی غزلیات آنها را تضمین می‌کند:
ای برده خط خدمت از ماه تا به ماهی

فقر دیار حسنت بهتر ز پادشاهی
«شوری» و جز رضایت هرگز مباد راهی
«حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی»
«زین بیشتر بیاید بر هجرت احتمالی»

و در تضمین غزلی از سعدی گوید:
«شوریا» عشق نه آن است شود پنهانی
در سر خاک رهش فاش برافشان جانی
شیخ را هست در این بحث چه خوش عنوانی
«سعدیا هر که ندارد سر جان افشانی»
«مرد آن نیست که در حلقه عشاق آید»

وی در دو جا «قوام» تخلص کرده و گفته است:
«قوام» داد به یک غمزه جان و دل زکفش کنون کرشمه چشمت برای تکفیراست

* * *

«قوامت» روز عید آورده اینک سربه قربانی منی کوی تو، رویت کعبه، ابرو تیغ برآنت
نمونه‌یی از غزلیات اوست:
ای از غمت پریشان عالم چو تار مویت
بگذشت عمر و در دل صد داغ ز آرزویت
بشکست پای ما را سنگ جفای دشمن
بی‌خود نه پاکشیدم ای سیمبر ز کویت
باد سحر ندانم گم کرده کوی ما را
یا خود چرا نماید از ما دریغ بویت

هم خواب می‌ندارد چشمم به شام هجران
بلکه به خوابم افتد چشمی به ماه رویت
دانم اگر به جانی بر تو نظر توان کرد
پایمی‌نشینم از راه جستجویت
در بزم خون بگرید از حسرت لب تو
بعد از هلاک خاکم گردد اگر سبوت
«شوری» نبود خرم در وصل از جمالت
خوش می‌گذشت لیکن روزش به‌های و هویت

هست یارب در جهان امروز حیرانی چو من
دست از جان شسته‌یی، برگشته دورانی چو من
در بدر افتاده‌یی چون من، دل از کف داده‌یی
سینه پر خون گشته‌یی، یادیده گریانی چو من
کس نبوده هم چو من در رشته محنت اسیر
کس نداده بر کف غمها گریانی چو من
نی دریده غنچه را چون جامه صبرم قبا
نی خمیده قامت ابروی جانانی چو من
نی پریده رنگ از رخسار برگی در خزان
نی کشیده بلبل ز آن برگ افغانی چو من
نی به فریاد آمده قمری چو من در شاخ سرو
نی به گل پا از تحیر سروستانی چو من
نی سراندر دوش دارد سنبلی چون من به باغ
نی به خود پیچیده اندر راغ ریحانی چو من
داشت گر مجنون ز عشق یار سر بردشت و کوه
بسته بر رویش نشد راه بیابانی چو من

ای فلک آخر، دل «شوری» ز پا انداختی

هیچ داری در جهان یک خانه ویرانی چو من

از رباعیات اوست:

می دوست صفا خوش است مستیز و بیا	گریار نیاید ای اجل تیز بیا
یا وصل کند دوی درد غم عشق	یا مرگ، اجل مپای و برخیز و بیا

از بهر سکندر از پس آن زحمات	قسمت نشد آب زندگی در ظلمات
هندو بچه را نگر چه با خود کامی	آسوده غنوده در لب آب حیات

نقاش ازل که چشم و ابروی تو ساخت	از خيال تو در چهره سپندی انداخت
آن مجمر افروخته چون شعله کشید	عالم همه سوخت، خشک و تر را نشناخت

از ساقی نامه ۵۹ بیتی اوست:

بیا ساقی آن آب عذاب گون	بده کز غم گشت دل پر ز خون
که یکدم غم از سینه زایل کنی	به دل سورت درد باطل کنی
بگیریم جامی به دست ادب	رهیم آنگهی چند گه از تعب

شوقی تبریزی

عبدالحسین متخلص به «شوقی» فرزند خداوردی فرزند عبدالرسول وزیر دنبلی تبریزی مستوفی زمان فتح علی شاه و محمد شاه قاجار است.
 کلیات او: به خط نستعلیق خود شاعر به تاریخ تحریر ۱۲۳۸ - ۱۲۴۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۹۸۸ هست.
 در صفحات ۲۷۰، ۳۱۸، ۲۷۱ این کلیات «شرح چند غزل حافظ» نیز آمده است و سایر مطالب آن به شرح زیر است:
 مثنوی (از صفحه ۱ - ۱۴) غزل به ترتیب الفبائی قوافی (از صفحه ۱۵ - ۸۸) رباعی (از صفحه ۸۹ - ۹۲) و مضحکات به نثر (از صفحه ۹۲ - ۱۱۱). منشآت به نظم و نثر و حکایات و مطالب اخلاقی و عرفانی (از صفحه ۱۱۳ - ۳۰۶).
 «عبرت‌العاشقین» در هفت باب (از صفحه ۳۰۶ - ۳۱۸) از صفحه ۳۱۸ - ۳۸۷ آن «نزهة الارواح» میرحسینی و رقعه میرزا عبدالوهاب آمده است.
 آغاز کلیات:

شبی خفته بودم در آغوش یار سر آسوده از زحمت روزگار
 انجام: امت را در آن قیام نمایند هی حتی مطلع الفجر.
 آغاز عبرت‌العاشقین: چنین گوید... عبدالحسین بن مرحوم خداوردی بن عبدالرسول بنا بر کثرت مشقت...
 انجام: قطع به پایان می نموده...

شهریار

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار - بزرگترین شاعر معاصر ایران و مورد توجه عوام و خواص است. ملک الشعرای بهار او را افتخار شرق میدانند. وی سال ۱۲۸۵ شمسی در قریه خشکناپ تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را در تبریز، و متوسطه را در تهران پایان رسانید. و وارد مدرسه عالی طب گردید و تا سال آخر در آن دانشکده تحصیل کرد. ولی روحیه مخصوص وی با پزشکی سازگار نبود. تحصیل را ناتمام گذاشته به سوی شهر عشق روی آورد و مراحل مختلف آن را از مجازی گرفته تا حقیقی سیر کرد. مبداء سفرش با قطعه (آغاز عشق) شروع میشود و با (بوی پیراهن) مژده وصال میرسد، با (ماه سفر کرده) دوره هجران فرا میرسد با (یوسف گم گشته) دلدار از دست میرود و با قطعه (حالا چرا) شاعر را دیگر توجه به عشق مجازی نیست، و با قصیده (زفاف شاعر) به شاهد قدس می پیوندد و میگوید:

مرابه دشت جنون بود خاک و خون بستر که دوش شاهد قدسم کشید تنگ به بر
سرای حجله بختم ستاره باران بود شب زفاف من از آن تو همایونتر
بسال ۱۳۱۱ سفری به نیشابور و مشهد کرد. در این مسافرت با کمال الملک ملاقات نمود و مثنوی زیارت کمال الملک را سرود که از بهترین مثنویات فارسی است. وی پس از چند سال اقامت در خراسان و تهران بسال ۱۳۳۲ راهی تبریز شد و در نخستین سال ورود قطعه (حیدر بابایه سلام) را به ترکی آذربایجانی سرود. این اثر گرانبها شهرت جهانی یافت و ورد زبان عاشقان شد. بیشتر شاعران این اثر بدیع را به فارسی ترجمه کرده اند. ولی تعبیرات و کنایه ها و استعاره هایی که در آن بکار برده شده بقدری زیبا و لطیف است که تاب ترجمه ندارد. غزلهای شهریار از دل بر آمده و با شیوه مخصوص و تازه است، ساز صبا، گوهر فروش، غزال و غزل، سه تار من، غزال رمیده، مرغ بهشتی و ... جزو شاهکارهای ادبی ماندگار است. علاوه بر غزل سرائی، استاد در توصیف دقیق و ابداع تابلوهای رنگین مهارت بیشتری دارد. قطعات تخت جمشید و افسانه شب و مولانا در خانقاه شمس نمونه و مثنی است از خروار.

مختصات شعر شهریار عبارت است از سادگی و استحکام لفظ، زیبایی بیان، تمّوج معنی، اصطلاحات و تشبیهات لطیف و نغز و دلکش، گفتارش سهل و ممتنع، احساساتش رقیق و دوست داشتی.

در غزل، روانی گفتار سعدی را با عمق معانی حافظ جمع کرده و در مثنوی قدرت و صف و تابلوی سازی حکیم گنجه را با عرفان مولوی بهم آمیخته است.

استاد معتقد به مبانی دین و مذهب و اخلاق، عارف و وارسته، بشر دوست و میهن پرست است. شهریار در ۲۷ شهریور ماه ۱۳۶۷ رحلت نمود و با عزت هر چه تمامتر در مقبره الشعراي تبریز رخ در نقاب خاک کشید. دیوان او بارها به چاپ رسیده و آخرین طبع آن به سال ۱۳۷۱ در ۴ جلد توسط کنگره بزرگداشت او به زیور طبع نفیس آراسته شد. نمونه هایی از اشعار اوست:

مناجات

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را	که به ماسوا فکندی همه سایه هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین	به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند	چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را
مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ	بشرار قهر سوزدهمه جان ماسوا را
برو ای گدای مسکین در خانه علی زن	که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیر تُست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب	که علم کند بعالم شهدای کربلا را
چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان	چو علی که میتواند که بسر برد وفارا
نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت	متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خو نشانم هله ای نسیم رحمت	که زکوی او غباری بمن آر، توتیا را
به امید آنکه شاید برسد بخاکپایت	چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضا یگردان بدعای مستمندان	که زجان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم	که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنائی بنوازد آشنا را»
زنوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب	غم دل بدوست گفتن چه خوشست شهریارا

(حافظ، خدا حافظ)

به تودیع توجان میخواید از تن شد جدا حافظ
به جان کندن وداعت میکنم حافظ خدا حافظ
ثنا خوان توام، تا زنده‌ام اما یقین دارم
که «حق» چون تو استادی نخواهد شد ادا حافظ
من از اول که با خوناب اشک دل وضو کردم
نماز عشق راهم با تو کردم اقتدا حافظ
هم از چاهم بر آوردی و هم راهم نشان دادی
که هم حبل‌المتین بودی و هم نورالهدی حافظ
تو صاحب خرمی و من گدایی خوشه چین اما
باینعام تو شایستن نه حد هر گدا حافظ
بشعری کز تو در آغاز عشق کودکی خواندم
بگوش جان هنوزم از خدا آید ندا حافظ
بروی سنگ قبر تو نهادم سینه‌ی سنگین
دو دل با هم سخن گفتند بی صوت و صدا حافظ
در اینجا جامه شوقی قباکردن نه درویشی است
تهی کن خرّقام از تن که جان باید فدا حافظ
تو عشق پاکی و پیوند حسن جاودان داری
نه حسنت انتها دارد نه عشقت ابتدا حافظ
سخن راگر همه یک جمله دستوری انگاریم
تو وسعدی خبر بودید و باقی مبتدا حافظ
هر آنکو زنگ غم دارد بدل از غمزه خوبان
تو بزدایی غمش از دل به سازی غمزدا حافظ
مگر دل میکنم از تو بیا مهمان براه انداز
که با حسرت وداعت میکنم حافظ خدا حافظ

حالا چرا

آمدی، جانم بقربانت ولی حالا چرا
 بیوفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا
 نوشداروئی و بعد از مرگ سهراب آمدی
 سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا
 عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست
 من که یک امروز مهمان توام. فردا چرا
 نازنینا ما بنات تو جوانی داده‌ایم
 دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا
 شور فرهادم به پرسش سربزیر افکنده بود
 ای لب شیرین جواب تلخ سر بالا چرا
 ای شب هجران که یکدم در تو چشم من نخفت
 اینقدر بابخت خواب آلود من لالا چرا
 آسمان چون جمع مشتاقان پریشان میکند
 در شگفتم من نمیباشد زهم دنیا چرا
 در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین
 خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا
 شهریارا بی حیب خود نمیکردی سفر
 این سفر راه قیامت میروی، تنها چرا

ره آورد شیراز

هر که چون زهره شبگرد، شبانی دانست در چراگاه فلک، چشم چرانی دانست
 خط سیرو سفرش، جلوه نماید، چون جوی هر که چون چشمه رخشنده، روانی دانست
 برق، تاخنده زنان مژده باران آورد بر سر کنگره‌ها، اسب دوانی دانست
 میکند پیری، با عمر ابد پایا پای گر کسی ارزش ایام جوانی دانست

سهمی از حصه‌کام همگان خواهد داشت هر که سهمیه خود را، همگانی دانست
چه جهانگیر علوم و ادبش بود ایران که علمداری فرهنگ جهانی دانست
این درختی است که جز میوه نثارت نکند گر چه هر طفل رهش سنگ پرانی دانست
بلبل از دفترگل آیت موسیقی خواند کاینهمه پرده الحان و آغانی دانست
پیر میخانه، از آنجا که فراغت غرض است کلبه امن به از کاخ امانی دانست
گوش دل گر بجرسهای کواکب بندی راه سر منزل مقصود توانی دانست
گر بجام دل بشکسته، جهان بین بودی خواهی از دور فلک راز نهانی دانست
آنکه در دانه جان، سرمدی و صافی یافت قالب تن صدفی فاسد و فانی دانست
جشن تجلیل هنر در همه عالم علم است قدر این مرتبه هر عالی و دانی دانست
شهریارا چه ره آورد بود از شیراز که جهان هنرت، حافظ ثانی دانست.

«آبشار» شهریار به «چشمه روشن» دکتر غلامحسین یوسفی سرایر شده است. آن استاد
فقید هم با مقدمه پر محتوا و شرح دلکش و زیبا به اثر نفیس خود، صفا و به چشمهای
خوانندگان نکته‌سنج روشنی و ضیا بخشیده است.

سرود آبشار

سال ۱۳۰۸ شمسی بود که مجموعه کوچکی از شعرهای شهریار به قطع بغلی در تهران
به چاپ رسید و دیری نگذشت که به سال ۱۳۱۴ ش. چاپ دوم آن انتشار یافت. در این دفتر
برخی از شعرهای شیوای شهریار نظیر «بوی پیراهن»، «یک شب با قمر»، «شهریاری من»،
«سوز و ساز»، «مسافرت شاعرانه»، و امثال آن درج بود و استاد ملک الشعراء بهار، در مقدمه
کوتاه خویش بر دیوان، شهریار را جوانی معرفی کرده بود «با ذوق سرشار و قریحت بلند» که
«در هر غزل به معانی تازه‌ای پی برده و ترکیبات شیرینی فراهم آورده است». «شیوه‌اش نو و
مرغوب» است و «آینده‌ای بهتر و عالی‌تر» در پیش دارد و در این سالها شهریار دانشجوی
طب بود و دوران جوانی را می‌گذرانید اما در عین حال شعرش نظر بزرگان ادب را به خود
جلب می‌کرد. سالها گذشت و بتدریج تخلص «شهریار» نام حقیقی او، سید محمد حسین
بهجت تبریزی، را یکسره تحت الشعاع قرار داد و نام و شعر شهریار بلند آوازه شد. مجلدات

متعدد دیوانش بارها بطبع رسید و تا پایان عمر (۱۲۸۵-۱۳۶۷) از شهرت بسیار برخوردار بود.

شهریار بی‌گمان در شاعری استعدادی درخشان داشت. در سراسر اشعار وی روحی حسّاس و شاعرانه موج می‌زند که بر بال تخیلی پویانده و آفریننده در پروازست و شعر او در هر زمینه که باشد از این خصیصه بهره‌ورست. به تجدد و نوآوری گرایشی محسوس دارد. شعرهایی که برای نیما و به یاد او سروده و دگرگونی‌هایی که در برخی از اشعار خود در قالب و طرز تعبیر و زبان شعر بخرج داده، حتی تفاوت صور خیالی و برداشتها در قالبهای سنتی و بسیاری جلوه‌های دیگر حاکی از طبع آزماییها در این زمینه و تجربه‌های متعدد اوست، با همه انس با شعر استادان پیشین بخصوص سعدی و حافظ، آزادی که وی در زبان شعر برای خود قائل شده و هر نوع کلمه و ترکیب از زبان گفتار را در شعر بکار برده حاکی از آن است که به اسلوب پیشینیان پابند نمانده و خواسته است از همه امکانات و تواناییهای زبان بهره جوید تا بتواند باسانی و روانی آنچه را در ضمیر دارد بقلم بیاورد. این نوع آزادی بی‌حد و حصر در زبان و واژگان شعر و آوردن هر نوع مضمون موجب آمده که بسیاری الفاظ و ترکیبات و مضامین پیش پا افتاده ناهموار در شعر او راه یابد و گاه ناهم آهنگی در بافت سخن پدید آورد که بحق مورد ایراد سخن سنجان واقع شده است.

قسمت عمده‌ای از دیوان شهریار را غزل‌های او در برگرفته است. برخی از مشهورترین اشعار او نیز بصورت غزل است،^۱ خاصه آنها که با آواز همراه با موسیقی خوانده‌اند. سرگذشت عشق آتشین و ناکام او که به ترک درس و تغییر مسیر زندگانی وی انجامید و مقدمه تجلی عشقی عرفانی و الهی در ضمیر او شد، نیز زمینه شهرت غزل‌های ناب او را فراهم می‌آورد. از این رو با آن که اشعار شهریار بصورت قصیده، قطعه، مثنوی و قالبهای دیگر- که در دیوان وی با عنوان «مکتب شهریار» مشخص شده است- نیز فراوان است اگر او را در وهله نخست شاعری غزل سرا بنامیم نابجا نیست. اما در غزل‌های او آن خوش تراشی و حسن ترکیب و زدودگی و هم آهنگی زبان غزل‌های سعدی و یا آن زبان فراگیر و چند بُعدی و ایهام آمیز غزل حافظ دیده نمی‌شود و بقیاس با آنها زبانی دارد ساده و همگانی. از قضا

۱- نظیر: «حالا چرا؟» «سوز و ساز» «نی محزون» «دستم به دامانت» «گل پشت و رو ندارد» «ناله ناکامی» «انتظار» «غزال و غزل» «زندان زندگی» «یک شب با قمر» «سه تار من» «شهریاری من».

همین سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است. س. الیوت نوشته است: هدف شعر منحصر به لذت بخشیدن نیست بلکه عرضه داشتن برخی تجربه‌های جدید و دریافت تازه از مأنوسات و چیزهایی است که مانیز آنها را تجربه کرده و کلماتی برای ادای آنها نداشته‌ایم. به این طریق شعر به آگاهی ما وسعت می‌بخشد و حساسیت‌مان را تهذیب و تصفیه می‌کند. شهریار با روح تأثیرپذیر و قریحه سرشار شاعرانه که دارد این عوالم را احساس کرده و عواطف و تخیلات و اندیشه‌های خود را به زبان مردم بشعر بازگو کرده از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مانوس و نیز مؤثر است.

شهریار در زمینه‌های گوناگون به شیوه‌های متنوع شعر گفته است و شعرهایی که در موضوعات وطنی و اجتماعی و تاریخی و مذهبی و وقایع عصری سروده نیز کم نیست. برخی از آنها هم مشهور است، نظیر قصاید «به پیشگاه آذربایجان عزیزم»، «مهمان شهربور»، «توحید»، غزل‌های «دم بزن ای زن»، «آذربایجان»، «مناجات» قطعه «فرهنگ ما»، مثنوی «صدای خدا» و بسیاری دیگر.

ذوق نوجویی و نواندیشی در بسیاری از شعرهای شهریار منعکس است: تازگی مضمون، صور خیال، تعبیر، حتی قالب شعر دیوان او را از بسیاری شاعران نسل وی متمایز کرده است، علاوه بر غزل‌های شورانگیز که از او بیادگار مانده است برخی دیگر از شعرهای وی مانند مثنوی «غروب نیشابور»، «افسانه شب»، «سفنونی دریا»، «تخت جمشید» و امثال آن معروف شده است، بخصوص منظومه «حیدربابا» به زبان محلی آذربایجان.

شهریار شاعری است نامور و پراثر که گزیده آثار او نیز کافی است جایگاه وی را در شعر فارسی معاصر معتبر بدارد. با همه گوشه‌گیری و انزواجویی که شهریار داشت دستگاههای فرهنگی کشور در ادوار مختلف به گرمی داشت او توجه داشتند. بدیهی است شهرت و اعتبار او پیش از آن و بیش از آن در پرتو شعر و شاعری بود.

آنچه در این جا از دیوان شهریار نقل می‌کنم قطعه‌ای است با عنوان «سرود آبشار». این قطعه از چند نظر در خور توجه است: یکی تازگی موضوع است. با آن که شعر درباره تجربه‌ای عادی و همگانی است ذوق و تخیل شاعر این تجربه ساده را چنان پروبال داده که درون مایه اثری شاعرانه شده است. تازگی و تنوع تصویرها در اوصاف گوناگون نیز در این قطعه در خور توجه است. بعلاوه موزونی و فصاحت و حسن ترکیبات کلمات در همه ابیات

جلب نظر می‌کند و نمودار آن است. که طبع شهریار در رعایت زیبایی اسلوب نیز تواناست. وحدت معنوی و روح شاعرانه‌ای که بر سراسر شعر پرتوافکن است بر انسجام و یک‌پارچگی آن افزوده چندان که هر وقت آن را بخوانیم بصورت یک اثر هنری خوب و کامل در ما تأثیر تواند کرد. اینک آن شعر:

سرود آبشار

چون خواب نوشین یاد دارم ماهتابی
 ییلاق بود و آبشار و جنگل و کوه
 لطف هوا چندان که گفתי الفتی داشت
 در گوش دل افسانه آفاق می‌گفت
 آویخته گل از فراز شاخ گلبن
 برداشته از شاخساران لحن داود
 هنگامه عشق و نشاط نوجوانی
 لب بر لب نی‌بر سر سنگی نشستم
 تا دختر دهقان برون از خانه بشتافت
 چون غنچه در چادر نماز سرخ و دلکش
 چشمک زنان بر من گل چادر نمازش
 رفتم لب جوبا نیاز تشنه کامی
 من از نهیب عشق او لرزنده چون بید
 رخساره او از جمال کبریائی
 افشانده گیسو چون ملک در حال پرواز
 عرض نیاز خویش کردم نارین را
 لیکن به لبخندی که بودش حاکی از مهر
 با ساعدی سیمین سبو در دست من داد
 نوشیدم آب و تشنه تر گردیدم، آری
 حالی نه آن عالم بجاونی جوانی است

روشن‌تر از روز سپید کامگاران
 دنیای شب از پرتو مه نورباران
 خاموشی شب با خروش آبشاران
 دلکش سرود آبشار از کوهساران
 چونان که از گوش عروسان گوشواران
 هر سوهزار آوا هزاران در هزاران
 هنگام گلگشت و بساط نوبهاران
 سرکرد نی با من نوای غمگساران
 چون لاله‌ای افروخته بر سبزه‌زاران
 می‌شد سبو در کف به طرف چشمه ساران
 چون دیده اختر که بر اختر شماران
 همچون گدا بر خوان ناز شهریاران
 اورسته چون سرو از کنار جویباران
 پرتوفکن بر شیوه آینه داران
 یا پرچمی زرین به دست شهسواران
 و زیأس و امیدم دلی چون بی قراران
 بگشودم از دل عقده چون امیدواران
 چون سیمبر ساقی که ساغر برخماران
 سیری کجا و جام وصل گلعداران
 چون نخل بی‌برگ و برم در شوره‌زاران

سرزیر پر کرده زیاران حوادث در برگرفته زانوان، چون سوکواران
 نه دست تا آویزم از دامان دلبر نه پای تا بگریزم از بیداد یاران
 باری بتلخی روزگاری می‌گذارم آوخ ازان نوشین و دلکش روزگاران!
 سخن از شبی ماهتابی در ییلاق و کوهسارست و مناظر دلربای آن، همچنان که گذشت
 تازگی تصویرها از آغاز شعر جالب توجه است؛ تشبیه ماهتاب به «خواب نوشین» و «روز
 سپید کامگاران» بیت دوم تابلویی است تمام از منظره‌ای بسیار زیبا، ساده و طبیعی و در عین
 حال لطیف و شاعرانه که در کمال ایجاز برگزار شده است سپس این تابلو تکمیل می‌شود با
 مضمونی تازه در نمایش «خاموشی شب» و «خروش آبشاران»: اجتماع اضداد، بر اثر لطف
 هوا. آنگاه آبشارجان می‌گیرد و گوش دل «افسانه آفاق» را می‌سراید. تصویر «گل آویخته از
 فراز شاخ گلبن» که به گوشواره عروسان می‌ماند در عین سادگی جاندار و دلکش است (بیت
 ۵). در بیت بعد، نوای پرندگان و بلبلان با تکرارها و جناسها که بکار رفته بیشتر و بهتر نمایش
 داده شده.

پس از تجسم منظره، حال سراینده وصف شده است: در «هنگامه عشق و نشاط
 نوجوانی» و بهترین فصل عمر و در بهترین فصل سال: نوبهاران، در حال نواختن نی - که
 تکرار کلمه «لب» و حروف ن، س در بیت هشتم، شعر را مترنم و دل‌انگیز کرده است.
 اینک منظره بر اثر بیرون خرامیدن دختر دهقان روحی دیگر پیدا می‌کند، آن هم با
 تصویری زیبا که شاعر او را تصویر کرده است: «چون لاله‌ای افروخته بر سبزه زاران» بیت
 بعد (۱۰) وصفی است کوتاه، زیبا، طبیعی و واقعی از ظاهر دختر: جامه او و رفتش سبوبر
 کف به طرف چشمه ساران، و ازان زیباتر ارتباط عاطفی سراینده است. با منظره جامه او که
 خیال شاعر مفتون از زمین به آسمان پرواز کرده و مضمونی چنین بدیع اندیشیده است:
 چشمک زنان بر من گل چادر نمازش چون دیده اختر که بر اختر شماران
 در بیت دوازدهم، حالت کشش سراینده به جانب دختر با عبارت «نیاز تشنه کامی» و
 تصویر مصراع دوم هر چه قوی‌تر نموده شده است، و در ادامه آن احوال عاشق و معشوق در
 منظره دو درخت بید و سرو تجسم یافته است، هر یک در حالتی (ب ۱۳).
 وصف زیبایی دختر - که رخساره او مظهری از صنع یزدانی است - و گیسوانش، در دو
 بیت ۱۴ و ۱۵ بسیار زیبا و باطراوت است و بتناسب مضمون همان جمال کبریائی است که

گیسوان او چون ملک به حال پرواز در آمده است. آب خواستن عاشق از معشوق و اضطراب درونی وی و نیز لبخند مهرآمیز دختر که نور امید و نشاط پراکنده است دوییت ۱۶ و ۱۷ را از نگرانی و شادی سرشار کرده است. تشبیه آب نوشیدن از سبوی دختر زیبا به منظره «سیمبر ساقی» که ساغر به خماران می‌بخشد، با توجه به همه کیفیات منسوب به باده و ساغر و ساقی در شعر فارسی، به این حادثه عادی آب و رنگی بسیار شاعرانه بخشیده است، خاصه با آمدن بیت بعد: تشنگی سیری ناپذیر از جام وصل گل‌عذاران...

این تابلو زنده و زیبا یاد کرد آن شب ماهتاب و مناظر خیال انگیز و دلکش آن و مهربانی و دل نوازی دختر دهقان، مقدمه‌ای است برای نمایش گوشه‌ای از عوالم زیبایی جوانی که اینک شاعر آن را پشت سر گذاشته و در روزگار پیری از آن خاطرات با حسرت یاد می‌کند.

*

بعد از رحلت استاد، سوکنامه‌هایی به نظم و نثر نوشته شد که از بین آنها قصیده‌غرای استاد منوچهر مرتضوی با شرح پاره‌یی از ابیات که خود روشنگر ترجمه حال «آخرین سلطان عشق»: شهریار شیرین سخن است انتخاب و تیمناً به دوستداران ادب فارسی تقدیم می‌شود:

شهریارا بگشا پنجره^۱

گر چه امسال هم آرامش فروردین بود
هفت سین نیز سر سفره ما غمگین بود
شهریارا چه حدیثی است که از سینه و سوز
هفت سین تو به نوروز همین یک سین بود
لب فرو بست اگر اشک و نگاهش گویاست
موم در دست قضا گشت اگر رویین بود

۱- پیش از ظهر دوازدهم فروردین ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی برای آخرین بار به زیارت و عبادت شهریار رقتم در خانه دخترش در بستر بیماری افتاده بود. آهسته و تالان گفت: آمدی؟ گریستم و خاطرات شیرین سی و چند سال دوستی و احساس تلخ و دایع ادبی را به زبان اشک گفتیم و شنیدیم. شهریارا به تهران بردند و پیکر بیجان‌ش را به تبریز بازگرداندند. هفت بیت پراکنده از این غننامه و قصه بر غصه همان روز هنگام رفتن به دیدار شهریار در راه از جوشش درون تراوش نمود که در حضورش زمزمه کردم، و همان شب فرادیش تکمیل شد ولی دیگر او را ندیدم تا همه را برایش بخوانم...

شهریاری که غزالان همه صیدش بودند^۱
 صید سرپنجه غداری این شاهین بود
 شهریاری که سراز شعر بر افلاک افراخت
 نه سزاوار چنین بسترو این بالین بود
 این همه گرد ستمها که دلت را آزد
 نه سزاوار چنین خاطر مهر آیین بود
 «جان به قربان تو» چل سال گذشتست و هنوز
 دل سود از دگان را همه جا تسکین بود^۲
 کلک «نقاش» تو از چهره «مادر» به هنر
 آیتی ساخت که شایسته صد تحسین بود^۳
 «تخت جمشید» تو، تا کور شود چشم حسود
 وزنش از شوکت تاریخ بسی سنگین بود
 زورق اندر دل «دانوب» براندی شبها
 صوت پاروی تو درس و سبق و تلقین بود
 هذیان دل و افسانه شب، نیشابور
 هریکی آیت ابداع تو در تکوین بود
 بودی آن روز انیس قمر نغمه سرا
 که نه مهواره و نه موشک پولادین بود
 «کوچه باغات شمیران» تو من می فهمم
 که مرا نیز دل اندر خم یک زلفین بود
 من شناسم که تویی یوسف و یعقوب زمان
 که مرا نیز یهودایی و بنیامین بود

۱- عظمتی که برای شهریار در این غننامه تصویر شده نظربنده است بی هیچ تقصیری، نه نظر همه ... و قضاوت نهائی در این مورد نیز مثل همه موارد دیگر با تاریخ و مردم ایران (نه فقط روشنفکران و ادیبان و محققان) است و نسلهای آینده.

۲- اشاره به غزل مشهور و شاید مشهورترین غزل شهریار: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا ... «چل سال» در این بیت جنبه تقریبی دارد.

۳- در این بیت، و پنج بیت زیر کلمات و عناوین «نقاش» و «مادری» و «تخت جمشید» و «دانوب» و «هذیان دل» و «افسانه شب» و «نیشابور» و «قمر» و «کوچه باغات شمیران» به اشاره تلمیح به بعضی از آثار شهریار است.

کاروان تو که از معبر تاریخ گذشت
 عنبرین گرد و غبارش همه مشک آگین بود
 بار بگشودی و دیدیم پس از چندین قرن
 حُلّه و نوافه چین و خُتن و ماچین بود
 دَرِیکدانه یتیم است و بهر الف آید
 لیک خر مهره به خروار من و دوجین بود
 وادی ایمن ماکوی تو با آتش طور
 تین و زیتون تو بار شجر سینین بود^۱
 جامه‌ای دوختی از شعر به اندام خیال
 که فلک گفت: زهی، خُد بلاغت این بود
 الف لیلی تو سرودی که به هر لیلۀ آن
 قصّۀای نغزتر از صد شکرو شیرین بود
 انشتن رفت و پیام تو به کرسی بنشست
 آفرین گفت به تو هر که حقیقت بین بود^۲
 اشک و هوی تو ازین غار بدان قاف رسید
 تا به عُزلتگه نیما که در آن پر چین بود^۳
 شعر تو، ساز صبا، نغمۀ اقبال آذر
 دولت شعر و هنر را ابدی تضمین بود
 شیوۀ شعر تو را دیده و ران سنجیدند
 دُر نو باوه که دُر جش صدف دیرین بود

۱- رجوع شود به سورۀ التین (سورۀ ۹۵) و سورۀ المؤمنون (س ۲۳، آیه ۲۰)

۲- پیام به انشتن از زیباترین و بکرترین آثار شهریار است. آری انشتین و بقول شهریار «پیر حکمت دانای مغرب» رفت ولی موضوع پیام شهریار که از سلطان ریاضی و فیزیک خواسته بود نبوغ خود بکارالتیام زخم انسان و رفع این خطر بکند و در مدت چندین دهه اساسی ترین مسئله جهانی بوده، ظاهراً اندک اندک به کرسی می‌نشیند.

۳- نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم
 من از دل این غار و تواز قلّه آن قاف
 سریش هم آریم و دو دیوانه بگیریم
 از دل بهم افیم و به جانانه بگیریم
 چشمی به کف آریم و به این خانه بگیریم

دودست درین خانه که کوریم زدیدن

خلعت سلطنت روز ازل بخشیدند
 فال حافظ چو طراز حلّی زرین بود^۱
 مرکب راهروان بود به تاریکی‌ها
 گرچه اشعار تو چون خواب سحر نوشین بود
 رودکی اول وانجام تو بودی در شعر
 جز تو نیما و بهار و سخن پروین بود
 دیگران زینت اوراق معانی بودند
 نام نامی تو سرلوحه این تزیین بود
 ز اولین شعرگرفتی لقب «مفخر شرق»^۲
 بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود
 پریان خوان تو چیدند به دیوان غزل
 چه چراغی که چو جادوی علاءالدین بود
 پارسی، ترکی و تازی همه در دست تو موم
 کلک جادوی تو از این همه گوهر چین بود
 فخر ایران شدی و چشم حسودانت کور
 پارسی تیغت و ترکی به گفت زوبین بود
 زیر ران ابلق و شمشیر و سنانت بُرّان
 بابکی بودی و خصمت بخدا افشین بود^۳
 گوشه عزلت عنقا بگزیدی چندی
 گرچه ایام تو عصر اثم و ماشین بود
 ما ندانیم چه‌ها رفت درین سیروسلوک
 عشق بالی و پر و جولانگهت آخر دین بود

۱. به تصریح مکرر خود شهریار لقب و تخلص «شهریار» را حافظ به او بخشیده است، با این بیت فرخنده فال:

غم غربی و غربت چو بر نمی‌تابم
 به شهر خود روم و شهریار خود باشم
 مقصود اینست که شهریار و سلطنت شهریار بخشش ازلی و مرحمت الهی بوده و تصویب و فال حافظ زینت و طراز آن حله و خلعت خداداد محسوب می‌شود.

۲. ملک الشعراء بهار در مقدمه نخستین دفتر اشعار شهریار در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی او را «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» تلقی کرده است.
 ۳. اشاره به غدر و خیانت افشین است.

آه‌نین چارق و روبینه عصا فرسودی
 چه عجایب که در انبان تو و خُرجین بود
 تو طلسمی بشکستی که به هر گوشهٔ آن
 تار تندوی زمان چنبرهٔ تنین بود^۱
 تـوز دروازهٔ تاریخ گذشتی و اگر
 سخنی بود کسی را ز سر تفتین بود
 چه متاعی است که تا هندو فرنگستان رفت
 نه همین یک دو قدم باکو و قسطنطین بود
 پیکها آمد از آن سوی ارس، شاد شدیم
 مگسی در هوس این طَبَقِ شیرین بود
 ترک و تازی که اگر خوان تو یغما کردند
 جُرمشان نیست، که زَرین ترهات رنگین بود
 هر کسی هر چه پسندید ز خوانت دزدید
 کاش دیوان تو را بهتر ازین تدوین بود
 آنچه کشتی به جوانیش به پیری بر داد
 تا جهان بود همین قاعده و آیین بود
 این چه کوه است و چه آواز درین وادی عشق
 هر ندای تو صدایش ز فلک تحسین بود
 کوه گمنام چنان شهرهٔ دنیا کردی
 که به بالاش دماوند صف زیرین بود
 تبندر بانگ تو در گنبد خضرا پیچید
 وه چه فریاد که صد پرده درو تضمین بود
 گشت بیدار ز فریاد تو حیدر بابا
 قرن‌ها چشم بر راه خلفی چونین بود

۱- اشاره به طلسم و هم انگیز و هایل زمان و جادوانگی است که عنکبوت سهمگین زمان در هر گوشهٔ آن از چنبرهٔ مار و ازدها تارها
 تنیده است و تنها طلسم شکنانی بسیار معدود موفق می‌شوند این طلسم را شکسته و در طی قرون و اعصار در کالبد فرهنگ بشری به
 حیات معنوی ادامه دهند. شاید این ادعا نیز تصوّر و توهمی شاعرانه بیش نباشد!

چشمه‌ها باز زچشمان پدر جوشیدند
 اشک شوقی که دوخشنده‌تر از پروین بود
 دختران هلهله کردند و نثارت اشکی
 فرش تشریف، زیاس و سمن و نسرین بود^۱
 یادم آید که به مهمانی شمس خواندی
 از تو یا هو و آنالحق و زما آمین بود^۲
 میزبان شمس و معرف تو، ولد خوان سالار
 حامل غاشیه زرکوب و حسام‌الدین بود
 قاضی و احمد ثرجانی و استاد ادیب
 پیشکاران و زهر سو صف حورعین بود^۳
 خواجه و شیخ هم از صدرنشینان بودند
 گرد فردوسی و جای دگران پایین بود
 شاعر گنجه و خاقانی و صائب خندان
 رخ برافروخته ازجام می‌دوشین بود
 آفتابی بدرخشید و گشودی آغوش
 شمس برخاست که آینده جلال‌الدین بود
 بیل بر دوش علی باغ فدک رادیدیم
 این نه افسانه که سحر سخن و تبیین بود^۴
 جنگ‌اهریمن و یزدان به ازاین‌کس نسرود
 لیکن افسوس که در گوش کران یاسین بود

۱. این ابیات اشاره به منظومه «حیدریابایه سلام» است که می‌توان آن را شاهکار تقلید ناپذیر و در نوع و زمینه خود در ادبیات جهانی بی‌نظیر دانست.

۲. به یاد مجلس با شکوه هفتصدمین سال مولانا در تبریز و شاهکار «مولانا در خاتمه شمس تبریزی» که شهریار در آن مجلس خواند و قی «شاهکار» می‌گویم از روی مبالغه و مسامحه نیست، این منظومه را باردیگر بخوانید تا به مفهوم «شاهکار» و قدرت شاعری شهریار و مقام مولانا در نظر او پی ببرید. افسوس که باب این فتوحات و ارتباط روحانی با مولانا در سالهای آخر عمر به روی شهریار بسته شد.

۳. استادان فقید ادیب طوسی و احمد ثرجانی‌زاده و حسن قاضی طباطبائی در مجلس تعظیم مولانا حاضر و فعال بودند و بخصوص ادیب طوسی در فراهم آوردن مقدمات و برگزاری آن مجلس سهمی بسزا داشت قصیده بلند یدالله امینی مفتون نیز فراموش شدنی نیست. «صف حورعین» اشاره به صف دانشجویان است که برنامه و علامت مخصوص جشن را به مهمانان تقدیم می‌داشتند.

۴. اشاره به قطعه «علی و دنیا»: علی به باغ فدک بیل زارغان بردوش...

کشتنِ خصم درون لایق اولاد علی است
ذوالفقازت به کف و معرکات صفین بود
نهروانی چه شناسد علی و زهرا را
عاشق جیفهٔ این کالبد چرکین بود
شاد کردی دل تهرانی و تهران چندی
دل تبریز ولی از سفر غمگین بود^۱
به قیام و به قعود تو چه حالتها رفت
و آن چه شور و شعف و هلله و آذین بود^۲
میزبان بست کمر پیش تو مهمانی را
شهریاری چو تو شایستهٔ این تمکین بود
آدمی کوه شد از سحر حلال آری
ید بیضای تو این بود و دوصد چندین بود
ز «سهندیه» تو پاداش صفایش دادی
گر چه مقیاس نجومیت درین تخمین بود^۳
شاعری چون تو به مقیاس زمان سنجیدن
رسم دیرینهٔ این مردم کوتاهین بود
هر چه دل خواست همان گفתי و نیکو کردی
شاطر و حاکمت آری به یکی توزین بود^۴

۱. اشاره به سفر شهریار به تهران و مهمان شدن در خانه مرحوم «سهند». «سهندیه» حاصل ارتباط و دوستی شهریار و سهند بود. البته اقبال و استقبال فوق‌العاده دوستداران شعر ترکی (از خارج و داخل) در آفرینش این اثر «غنائی حماسی» بزرگ و تشویق و تحریک شهریار تأثیر عمده داشته است.

۲. شهریار در سفری به تهران در اوج اشتهار و افتخار چنین گفته است:

دلنوازن بسر آیند به دیدار و در دم

تادر اقلیم ری آوازه در افکنده و رودم

همه با روی نوازش به قیام و به قعودم...

هر دم دیده به دیدار عزیری یگشاید

۳. «سهندیه» چنان سروده شده که هنوز اکثر و اغلب خوانندگان نمی‌دانند این شعر توصیف قلعه‌های رفیع و منبع و دامنه‌های خیال انگیز سلسلهٔ جبال سهند است. یا دربارهٔ مردی به نام سهند.

۴. از سال ۱۳۴۸ یعنی سال انتشار کلیات دیوان شهریار دوستداران و خواهانش، که می‌خواستند او در همه چیز آن چنان باشد که آنان می‌خواهند. از اینکه شهریار صاحبان منصب و مقام را مدح گفته است ملول و متأسف بوده‌اند ولی شهریار به عنوان یک انسان (نه یک سرمشق اساطیری) نمی‌توانست نسبت به محبتها و احترامها بی‌اعتنا و از همه معایب روحی مبتلا و عاری باشد. مدحهای شهریار کرشمهٔ عنایتی است به کسانی که می‌دانسته‌اند برای تاریخی ساختن نام و عنوان ناپایدار خود چه باید بکنند و روی بر کدام آستان ←

شهریاری تو و گاهی صله‌ای بخشیدی
خلعتی بود که بر قامت یک مسکین بود
از تو دیدیم و شنیدیم و زبیرت حافظ
آفرینی که نهان در صدفش نفرین بود
چه شد آن دولت محمودی و آن حشمت و جاه
که روان حکمش از اروند و خزر تا چین بود
نه غلامی و نه اسبی و نه پیلی برجاست
آخرین مرکب سلطانی وی چوین بود
نام محمود به شهنامه سزاوار آمد
نوشداروی پس از مرگ ولی ننگین بود
باورم نیست که اندر طمع مشتی زر
حمله رستم و آن رزمگه خونین بود
دل تاریخ هم از گرز گران می‌لرزد
لابد آن نیز برای درمی سیمین بود!
تا ابد خون سیاوش نخسبد آری
که دل تهمتن از غصه او پرکین بود
از زر و سیم درفشش نتوان بر پا کرد
جنس اسطوره آهنگر ما چرمین بود
نه شغادی و نه چاه و نه تهمتن ماندند
رخش بی‌یال و دم و شیهه زن و بی‌زین بود
همه محتاج تو بودند و تو مشتاق صفا
کانچه میخواستی از فیض ازل تأمین بود



نهند. بهر حال حقوق فردی و انسانی شهریار و این حقیقت که اگر صاحب مقامی را مدح گفته شاطر نانواخانه را هم ستوده است. عذر خواه او تواند بود. فردوسی نیز محمود را مدح گفته ولی با توجه به عظمت فردوسی و حماسه ملی ایران اگر صله و خلعتی مطرح باشد فردوسی به محمود صله و خلعت بخشیده است نه محمود به فردوسی (آن هم پس از مرگ فردوسی چنانکه در حکایات و روایات آمده) و ناگفته پیداست که هزاران پیلوار زر سرخ ده دهی نیز نمی‌توانسته و نمی‌تواند حتی یکی از داستانهای شاهنامه را ایجاد بکند و همچنین یکی از شاهکارهای شهریار را. هنگام نوشتن این سطور بار دیگر دیوان شهریار (چاپ هفتم) را که شامل اشعار فارسی او تا سال ۱۳۴۸ است ورق می‌زنم، منظومه نخت جمشید را نمی‌یابم ولی همان مدحها را می‌بینم.

نه زر و سیم ستانند که جان می بخشند
 کاین عروسیست که خون جگرش کابین بود
 غرض اینست که تا بوده جهان تهمت بود
 نه همین قصه امروز و دی و پارین بود
 آنکه مردانه بتازد قدمش میمون است
 حذر از دشمن غدار که پاورچین بود
 شاعری پیشه من نیست ولی عیش چیست
 که ستاینده سردار ادب تایین بود^۱
 آتش آه که بگرفت چنین دامن ما
 مگر این خرقه آلوده ما پشمن بود
 رنج سو و دهک و نای چشیدی هر چند
 خواهش خویش نه فرمان شه غزین بود^۲
 خسرو شهر خود و کشور خویشی تو، دریغ
 که تویمگانی و تبریز تو را سچین بود^۳
 خلوت و جلوت سلطان ادب یکسان است
 کمترین پله این مرتبه علین بود
 شهرزاد تو سخنگو و کنارت هادی
 جز این دولت جاوید مگر طاسین بود^۴
 تاکی از کلبه طوفان زده دم خواهی زد
 هرکجا پای نهادی تو بهشت آیین بود^۵

۱. تاین: سرباز صفر و بی درجه، این عنوان تا چهل و پنجاه سال پیش معروف و مصطلح بود.

۲. مسعود سعد سلمان به فرمان سلطان ابراهیم غزنوی سالها در قلعه های سو و دهک و نای گرفتار و زندانی بود.

۳. یمگانی: ناصر خسرو، که سالهای آخر عمر را در یمگان در عزلت و انزوا گذرانید و همان جا در گذشت

۴. هادی و شهرزاد پسر و دختر شهریار که آن روز در کنار بستر پدر حاضر بودند.

طاسین: طس تلك اباء القرآن و کتاب مبین (سوره النمل). «طس» و دو «طسم» رمزی اشاره به قرآن مجید و کتاب المبین که شهریار آن را والاترین منبع الهام خود می دانست و پس از آن مشرب و کلام مولا و بالاخره صدای سخن یعنی دیوان حافظ را.

۵. کی به این کلبه طوفان زده سر خواهی زد ای پرستو که پیام آور فروردینی

(شهریار)

افسوس که شهریار هرگز نتوانست پنجره کلبه طوفان زده بگشاید و آمدن پرستو را که پیام آور فروردین بود ببیند...

شهریارا بگشا پنجره، باز آمده است

آن پرستو که پیام آور فروردین بود

(دیوان شهریار - فرهنگ سخنوران - چشمه روشن، ص ۶۳۵ - ۶۴۱ - یاد یاران، ص ۴۴۹ - ۴۵۵)

صادقی افشار

صادق بیگ در شعر «صادقی» تخلص داشت و از بزرگان ایل خدا بنده لوی افشار بود. پدر صادقی بیگ در زمان شاه اسماعیل با ایل افشار از شام به ایران آمد و صادقی در سال ۹۴۰ و به قولی ۹۳۳ بنا به نوشته مرحوم تربیت در تبریز قریب به محله ورجو، ولادت یافت. از آغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفر علی نقاش (خواهرزاده بهزاد) را اختیار نمود و استاد چون قابلیت و ترقی در ناصیه اش ملاحظه کرد همت به تربیت وی مصروف داشت و صادقی در شاگردی مظفر علی ترقیات بسیار نمود و در فن نقاشی به غایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار و عدم رواج اینکار ترک نقاشی کرد و در لباس قلندری سیاحت می کرد. امیرخان موصولی که در آنوقت حاکم همدان بود از حال او خبر یافت او را از لباس قلندری بیرون آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان به عزت و احترام می زیست. در زمان شاه سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندر خان افشار که از امرای مشهور بودند اختیار نمود و در جنگ ترکمانان استرآباد بنابه قول اسکندر بیگ جلادتهای بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیار کرد و طراح و مصوری بی نظیر شد و در انواع نقاشی به غایت استاد بود. صادقی مرد متهور و شجاع و در شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت می کرد.

در عهد شاه اسماعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانه سلطنتی شد و در زمان پادشاهی سلطان محمد به منصب کتابداری: (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت. و مورد شفقت و عنایت گردید. در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت و در خدمت شاه عباس کمال قرب و منزلت یافت. تا آنکه علیرضای عباسی در حدود ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را از او گرفت. لیکن تا آخر ایام حیات مواجب کتابداری از دیوان

اعلی می‌گرفت..

چنانکه نوشته‌اند او بد مزاج و تند خو و تنگ حوصله بود، همیشه با یاران بد سلوکی را از حد اعتدال می‌گذرانید و در درشت خوئی با همه کس افراط می‌کرد. صادقی بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود. و سلیس و روان شعر می‌گفت و به غیر از دیوان فارسی و ترکی و منشآت و فتوحات شاه عباس به بحر متقارب و تذکرة الشعراى مجمع الخواص و مثنوی سعد و سعید، منظومه‌یی در فن نقاشی و رنگ سازی و آداب این رمز دارد به نام قانون‌الصور...

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالهی همدانی در این مصراع یافته:

«دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما»

(گلستان هنر حاشیه ص ۱۵۲ - ۱۵۳)

منظومه قانون‌الصور چنین شروع می‌شود:

سلاطین را در آغاز جوانی به خدمت صرف کردم زندگانی

این منظومه ۲۰۵ بیت است. آقای سهیلی خوانساری همه آن را در حاشیه صفحات ۱۵۳ - ۱۶۴ گلستان هنر نقل کرده است.

طاهر نصر آبادی از ملا غروری نقل کرده که می‌گفت روزی قصیده‌یی در مدح صادقی طرح کرده به قهوه‌خان بردم چون بیتی چند بروی عرض کردم مرا از خواندن آن باز داشته به این حرف تکلم نمود که بیش از این مرا خجالت مده که سر و برگ جایزه این ابیات ندارم، پس از این برخاسته رفت و پنج تومان با دو ورق تصویر که از سیاه قلم طرح کرده خودش بود آورده به من تحویل نمود و گفت که سوداگران این دیار هر صفحه طرحی مرا به سه تومان می‌خرند و به قصد انتفاع به هندوستان می‌برند زنه‌ار که به قیمت نازلتر از این نخواهی فروخت و عذر خواسته مرا رخصت کرد. بالجمله صادقی مثنوییی در بحر تقارب مشتمل بر وقایع محاربات شاه عباس ماضی به سلک نظم کشیده و به متانت و عذوبت گفته است. مولف خلاصة الکلام می‌افزاید که چون تمام آن نسخه بدست نیفتاد ناگزیر به نقل این چند بیت اکتفا کرده آمد:

به نفس خود آن شاه عالی نسب	شد آرامش چرخچی را سبب
به پیچید برخویش گرداب وش	ز بحر غضب گشت گرداب کش
براه دلیران ز پیکار کین	قضا ریخت خاروخس آهنین
ز آهن نی نیزه کینه کوش	شد از بیم آن خاروخس موزه پوش
ملخهای پیکان ز پرندگی	شده آفت مزرع زندگی
تن پردلان چاک از پیش و پس	نمودار دلها چومرغ از قفس
به بحر امان تیغگاه گریز	زبان از پی سرزنش کرده تیز
در آن حشرگاه قیامت اثر	ز فرافر صرصر و نای زر
همیرفت گویی زمین میل میل	چو جوز از دم باد خرطوم فیل
ز پیکان سوزن دم تیرها	به زخم سنانها و شمشیرها
توگفتی کماندار ناوک فکن	فتیله گذار آمد و بخیه زن
ز چاکی که زد تیغ کین سینه را	تن جنگ جویان پر کینه را
اگر قهر بگذاشتی خون برون	دو عالم شدی غرق دریای خون
فلک پر صدا شد زیانگ بزن	بجنید ناقوس دیر کهن

(خلاصه الکلام ج ۱، ص ۹۴۰)

کلیات صادقی افشار در کتابخانه ملک بشماره ۶۳۲۵ موجود است تاریخ تحریر سده ۱۱ و دارای چند مثنوی بی عنوان، حظیات، هجویات، قانون الصور، دیوان، منشآت ترکی است. در دانشگاه به شماره ۷۳۹۵ نستعلیق آقای باستانی راد سده ۱۴، کلیات اوست. همراه چند اثر دیگری: مثنوی، هجو ثالث، حظیات، سهو اللسان، قانون الصور، هجویات از ترجیع و مثنوی و جز آن، منشآت ملمع فارسی و ترکی او (مجله هنر و مردم ۹۰: ۱۱)

(فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۱۸۷۷ و ص ۲۴۰۰ ج ۵ ص ۲۸۷۳، ۳۸۱۶...)

از کلیات صادقی افشار نسخه‌ای هم بشماره ۳۶۱۶ در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب مرحوم نخجوانی موجود است
و آن شامل بیست بخش است بشرح آتی:

۱ - زبده الکلام یا قصاید فارسی شاعر

با آغاز: «ترتیب اوراق مجموعه هر تأثیری که مبتدا بخیر اسم ذات عالمی نیست که نسخه مفردات و مرکبات موجودات را بدو حرف ندا مرتب گردانید از فتور کلمات کل امرذی بال لم یبدء فیه بسم الله فهو ابتر مبرانیست...

دلاز دور فلک تا بچندگفت و شنود
تو کیستی که به کام دل تو باید بود
و انجام:

و آن فرزندان عزیز طبیعت چون بازماندگان بی حمایت از لباس ترتیب و تربیت عاری و بری ماند

مدام لطف تو باشد ز حالشان آگه
رسد زدست تو مرهم به زخمهای کباب»
۲ - غزلیات با آغاز:

ای نام نو زب دفتر انرا
آرایش نکته پرور انرا
و انجام:

از بهر کام دل مکن ابرام صادقی
این بس که یار گفت ترا سایل منی
۳ - قطعات و اشعار متفرقه، با آغاز:

ای آنکه از چکیده طبع سلیم خود
هر لحظه گوش بحر سخن را گران کنی
و انجام:

ای یار باید از سر الطاف نگذری
آن وجه برخلاف گذشته رقم کنی
۴ - تذکرة الشعراء مجمع الخواص^۱: به زبان ترکی

۵ - رباعیات: با آغاز:

ای دوست زلال زندگانیست تنت
خواهم ز سمن قبا زگل پیرهن
و انجام:

گر خواهش لطف نو نباشد بیرون
از گوشه غم که آورد ایشانرا
۶ - نصایح و حکایات منظوم، با آغاز:

بکمتر ز خود زورمندی مکن
چو پست تو باشد بلندی مکن

۱- این تذکره را دانشمند فقید استاد دکتر عبدالرسول خیام پور باترجمه فارسی از روی سه نسخه موجود در ترکیه به سال ۱۳۲۷ بچاپ رسانیده‌اند و از قرار معلوم نسخه حاضر را ندیده‌اند.

و انجام:

چو پرداختی بزم بینش ز غیر بدانی که هر شر بود محض خیر

۷- معنیات بنام شعرا، با آغاز: باسم شاه عباس :

آنی که معمای سعادت ز نخست زین هفته صحیفه شد بنام تو درست

و انجام:

چون شد سرزلف تونگون نوک قلم زان شد سروپاشکسته گوئی آخر

۸- مثنوی فتح نامه، با آغاز:

بنام خدائی که محتاج نیست بجز نام او درةالتاج نیست

(آقای گلچین معانی از این مثنوی رزمی ساقینامه صادقی رابیرون آورده‌اند)

و انجام:

گر همه مرغی شدی انجیر خوار دانۀ انجیر نماندی ببار

۹- بقیة تذکرة الشعراء مجمع الخواص، با آغاز: توردمجی مجمع تازیکیه ارکان دولتی ذکر

یداکیم نوک خامۀ گوهر نثارلاری عقده گشای کارخانه دوران ایرور.

و انجام:

بهر قلم هجر و غم کردند با هم دل یکی کاشکی می‌بود مشتاق ترا قاتل یکی

۱۰- قصاید و غزلیات ترکی،

۱۱- رساله‌ای در باب اشعار فیضی، با آغاز: «...برای ارباب ایقان ویر ضمیر اصحاب

امعان مخفی و مستور نماند...»

و انجام:

جلوه بین که قامتش هم به قیامت افکند هر که براستی علم جلوه دراز می‌دهد

۱۲- قانون الصور، با آغاز:

سلاطین رادرآغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی

و انجام:

ولی این کار در منزل نشاید مقامی دورتر از شهر باید

۱۳- رساله حظیات، با آغاز:

یارب ز سخنهای هوس دورم دار وز حرف هوا بلطف مهجورم دار

وانجام:

زر از بهر چیزی خریدن نکوست چه خواهی خریدن به از یارو دوست
۱۴ - مرثیه ترکیب بند، با آغاز:

دلا زمانه زد آتش برخت صحبت ما سپهر چید زدوران بساط عشرت ما
وانجام:

چو صادقی نکشد پا ز راه یاریها بخود قرار دهد رسم بی‌قراریها
۱۵ - ترکیب بند بترتیب حروف، با آغاز:
چند از دست تو ای دل من محنت زده را غم جدا همدم وهمخانه بود، غصه جدا
وانجام

زنی به لاله رخان طعن جور چند بس است
بس است شکوه ازین قوم خود پسند بس است
۱۶ - ترجیع بند، با آغاز:

چندی بودم حریف چندی چندی بر باد زهد بندی
وانجام:

زین پس من و گوشه خرابات خلصت من المضیق آفات
۱۷ - هجو حیدری تبریزی که تعرض به شریف تبریزی نموده بود، با آغاز:
«لله الحمد که ضمیر منیر غواصان بحر معانی و طوطیان شکرستان سخندانی آئینه ایست با
صفا بلکه جامی است جهان نما.
وانجام:

دیدم اشعار اهل نظم شریف طرز شعر ترا پسندیدم
۱۸ - منشآت ترکی و فارسی، با آغاز: «...هر خسته دلشکسته کیم دیباچه شرح حالین
هو الله شافی رقمی بیرله مرقوم قیلسا یقین کیم حکیم علی الاطلاق جل جلاله دار الشفای
مرحمتی دین نسخه عاجل کرامت قیلور»
وانجام: «...امید که حق سبحانه و تعالی گلبن حیات آن یارجانی را از بیم آفت خزانگی
نگاهدارد. یارب دعای خسته دلان مستجاب باد.»

۱۹- مثنوی در شکایت فلک وهجو محمد بیگ مذاقی، با آغاز:

دوش بودم بخواب وقت سحر غفلتم بسته بود راه نظر
وانجام:

کشته گشتن بمفت بی دردیست هم زدن هم گریختن مردیست
۲۰- هجویات متفرقه، با آغاز:

چنانکه خم نشود میل گردنش بر سر اگر نهند کلاهی زهاونش
وانجام:

از بهر آن مگو که مرا با تو گفت و گو ست از بهر آن مگو که مرا با تو داور است
نوع خط نسخه تبریز: پخته و زیبا. ورق: ۵۴۴. نوع کاغذ: آهار مهره نخودی، سطر: ۱۹
نوع جلد: زرافشان. اندازه جلد: ۱۴/۵ × ۲۴/۵.

آرایش و یادداشتهای تاریخی: هیچ نوع آرایش و یادداشت تاریخی ندارد. رؤوس مطالب
را باشنگرفت نوشته اند. از خاتمت و آخر قسمت اول مجمع الخواص و اواسط افتادگی دارد.
تارخ کتابت و نام کاتب رانوشته اند ولی درخاتمه مقدمه مینویسد که:

«و آن فرزندان عزیز طبیعت چون بازماندگان بیحمایت از لباس ترتیب و تربیت عاری و بری
ماند بنابراین در سنه عشر والف هجریه در دارالسلطنه اصفهان به ترتیب این اجزاء شروع
نمود.» از سیاق عبارت و نوع کاغذ رسم الخط به ظن قوی کاتب، خود مؤلف میباشد.

(مقدمه تذکره مجمع الخواص - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۳، ص ۱۱۱۹ - ۱۱۲۳ - فرهنگ سخنوران...)

صافی تبریزی

آقا کریم متخلص به «صافی» از خانواده حاجی جعفر دایی معروف بوده و اشعاری به
فارسی و ترکی آذربایجانی سروده است. دیوانش به عنوان «گنجینه حسینی» به سال ۱۳۳۶
ش. در تبریز چاپ شده. از اوست:

از زلف به رخ تو تانقاب افکندی دل را به هزار پیچ و تاب افکندی
بابودن آفتاب کس سایه ندید تو سایه به روی آفتاب افکندی
«ذهنی» از شاعران تبریز در تاریخ فوتش چنین گفت:

تاریخ سال فوتش «ذهنی» چنین سراید (ما را گمان که گردد جنت مکان صافی)
(از این ماده تاریخ سال ۱۳۵۱ ق. استخراج می شود ولی در دانشمندان آذربایجان تاریخ
فوت او ۱۳۴۸ هجری قمری قید شده است).

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۴ - داستان دوستان، ص ۱۰۶ - ۱۰۷)

صالح تبریزی

محمد صالح بیگ فرزند استاد غضنفر علی تفنگ ساز تبریزی، از شاعران سده یازدهم
ه.ق. است پدر و پسر از ابتدای حال در خدمت خان احمد گیلانی بودند. پس از تصرف گیلان
و فرار خان احمد به روم، هر دو منظور نظر تربیت شاه عباس اول شدند. محمد صالح بیگ
پس از فوت پدر به هندوستان سفر کرد و چندی در خدمت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان
بود و پس از آن به وسیله خان خانان در سلک ملازمان شاهزاده پرویز فرزند جهانگیر در آمد.
ملا عبدالباقی نهاوندی می نویسد: تفنگ کار او در میانه اهل روزگار اعتبار زیاده از حد دارد.
در غایت اهلیت و آدمیت است، و در روش منظومات نیز فهم درست و سلیقه عالی دارد.
ماده تاریخ ذیل را در فوت حکیم فغفور گیلانی گفته است:

رفت فغفور سخن از ملک نظم	داغها بر سینه احباب هشت
تادهد آب از سحاب چشم ما	گوهر یک دانه را در خاک کشت
چون بهشتی بود شد تاریخ او	(هم نوا با عندلیبان بهشت) = ۱۰۲۹

مست می تو طعنه به جمشید می زند دیوانه تو خنده به خورشید می زند

می به یاد لعل آن خورشید سیما می کشم
بلبلم از شبنم گل جام صهبا می کشم
می کنم گلگون ز اشک و می زنم چون گل به سر
در ره عشق تو هر خاری که از پا می کشم.

(مأثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۶۸۳ - ۱۶۸۸. تذکره میخانه، ص ۴۵۸ - ۴۵۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۵)

صالح تبریزی

از سخنوران سده یازدهم ه.ق. است. از ابا و اجداد شیخ الاسلام بودند و خود در آن امر نوعی رفتار و سلوک می نمود که رضایت همه را فراهم می ساخت. به کمالات و تحصیل علوم دینی آراسته بود و طبعش در ترتیب نظم به ترکی و فارسی قدرت داشت. از اوست: به صد منت درآبادیش می دادیم نگرفتی گرفتگی کشور دل عاقبت ملک خراب ما

کم و بیش منظور درویش نیست که کم باقناعت کم ازیش نیست

دامنش وقتی به دست آمد که گیرایی نداشت کار سامان رفت هنگامی که کار از دست رفت

غمّت هم چو من مبتلایی ندارد بلا غیر من آشنایی ندارد
کسی نیست واقف بکن هر چه خواهی شکست دل است این صدایی ندارد

جهان به منت اهل جهان نمی ارزد هزار شکر که نیکی زکس نمی آید

می توانستم که سازم آسمان را زیر دست کینه با افتاده پیری سخت نامردانه بود

تارفته ای شمار شب و روز می کنم ایام عمر من همه یوم الحساب بود

باجام باده صاف نشستیم در چمن گر پرده داری نکند ابر، چون کنیم
نسخه یی از دیوانش در کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۱۰، نستعلیق خوب آغاز سده ۱۲ دارای
غزل، رباعی، سروده های ترکی، ترکیب، ترجیع، قطعه. روی هم در حدود ۹۷۰ بیت سپس
منتخب «رمزالریاحین» با تاریخ ۱۱۴۴ ه.ست.

در جنگی مورخ ۱۰۸۱ متعلق به شادروان دهخدا نیز اشعاری از او نقل شده است.

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۰۳-۱۰۴ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۵-۲۱۶ - فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۳۱-۳۳۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۸۷)

صالح تبریزی

محمد صالح بیگ فرزند میرزا مؤمن و برادر میرزا امین متخلص به ساکت و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری می باشد. در اوایل جوانی در مشهد سکنی داشت و به سببی دلگیری بهم رسانید، و به اصفهان رفت و در منزل خالوی خود حاج حسین ضرابی که از درویشان بود رحل اقامت افکند، سفری به هندوستان کرد و وقت مراجعت کشتی دچار طوفان شد و هفت و هشت ماه در دریا سرگردان و از قلت آذوقه و بی آبی آزاری چند کشید و بعد از آن به دیار فرنگ افتاد. نصر آبادی می نویسد که بعد از مراجعت نقلهای غریب از او مسموع شد. این رباعی را درباب دریا و کشتی گفته است:

یارب برهان ز شر این عمانم	وزکشتی و ناخدا و ملاحانم
نوعی ز دو بوسه خاطر مرنجیده	گر حور دهد دو بوسه من نستانم

تقصیر بسی، گنه فراوان دارم	ای منبع جود چشم احسان دارم
از کرده زشت خویش تاروز جزا	انگشت تحیری به دندان دارم

هرگز تشکفت این دل زار از طرفی	نشنید نوید وصل یار از طرفی
القصه مرا گرم کشاکش دارند	یار از طرفی و روزگار از طرفی

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۳۴)

صالح تبریزی

شیخ صالح از معاصران صاحب تذکره میخانه (مؤلفه ۱۰۲۸ ق.) بوده است و به نوشته او جوانی آراسته به انواع فضایل انسانی و اصناف فنون نکته دانی بود مدام اوقات حیاتش به می کشیدن و نغمه شنیدن می گذشت. ابا عن جد از مشایخ تبریز است. در قزوین نشو و نما یافته و اکثر بلاد روم و اغلب شهرهای آن مرز و بوم را سیر کرده و با فصحای آن دیار صحبتها داشته، و بعد از سیر ولایت مذکور به زیارت حرمین رفته و بعد به هند دکن رهسپار شده و مدتی در ملازمت سلاله دودمان خواجه بیگ میرزای صفوی بسر برده است. از رباعیات اوست:

تا چین سرزلف توام منزل شد	صدگونه بلا بر دل و جان حاصل شد
با مهر رخت، ماه فلک دعوی داشت	چون خط بنمود، دعویش باطل شد

از دعوی حسن، خط خموشش دارد مخمور، زید مستی دوشش دارد
بر مصحف رویش نه خط ریحان است دود دل ماست سر به گوشش دارد
مصحح تذکره میخانه در حاشیه قید کرده است که ترجمه این شاعر را در جای دیگر ندیده ام.

(تذکره میخانه، ص ۸۸۲-۸۸۱)

صایب تبریزی

میرزا محمد علی صایب فرزند میرزا عبدالرحیم و برادرزاده شمس الدین تبریزی (مشهور به شمس ثانی و ملقب به شیرین قلم از اساتید خط) بود.
خانواده او از مشاهیر تبریز بودند هنگامی که شاه عباس اول اصفهان را پایتخت خود قرار داد و اهل علم و ادب و بازرگانان و صنعتگران را به اصفهان کوچانید آنها نیز تبریز را ترک گفتند. صایب به سال ۱۰۱۰ در عباس آباد اصفهان و به قولی در تبریز چشم به جهان گشود،

در اصفهان تحصیل کمالات نمود و پس از رسیدن به سن بلوغ به زیارت حج نایل شد و پس از برگشت به آستان بوسی سلطان خراسان شتافت خود گوید:

شکرلله که بعد از سفر حج صایب عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم
به سال ۱۰۳۴ از اصفهان به قصد سفر به هند عازم هرات و کابل شد در کابل میرزا احسن
الله متخلص به «احسن» و معروف به ظفرخان را (که از طرف سلطان هند حکمران آن جا بود)
ملاقات کرد و مورد کمال احترام و اکرام وی قرار گرفت و از راه شکرگزاری فرمود:
خان خانان را به بزم و رزم «صایب» دیده‌ام

در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست.
ظفرخان در اوایل سلطنت شاه جهان از کابل تغییر مأموریت پیدا کرد و صایب به وسیله او
به دربار راه یافت و به لقب «مستعدخان» و منصب هزاری سرافراز گردید. به لاهور و آگره و
دکن سفر کرد. وقتی در برهانپور بود پدرپیش طاعت دوری فرزند را نیاورد و از اصفهان به
هندرفت و صایب ضمن قصیده‌یی از ظفرخان استدعای اجازه مراجعت به ایران نمود و گفت:
هفتاد ساله والد پیراست بنده را کز تربیت بود به منش حق بی‌شمار
این راه دور را ز سر شوق طی کند باقامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو ای آستان کعبه امید روزگار
در همین اوقات ظفرخان به حکومت کشمیر رسید و صایب به همراهی او به کشمیر
رفت و پس از اندک زمانی به اصفهان بازگشت. مدتی هم در مشهد و قم و قزوین و اردبیل و
یزد به سیر و سفر پرداخت.

مرحوم تربیت می‌نویسد ظاهراً مولانا در سال ۱۰۵۰ در تبریز تشریف داشتند و اولیا
چلبی سیاح معروف عثمانی در سیاحت نامه خود نوشته است که ۷۸ تن از شعرا در تبریز
وجود دارند که از آن جمله‌اند: یاوری، صایبی، ادهمی، چاکری، جانبی، وغیره، ولی آقای
امیری فیروزکوهی متعرض این قول شده و نوشته‌اند که... معلوم نیست که صایبی همین
صایب بوده باشد. و داستان رنجشی که به قول پاره‌یی از تذکره نویسان بین او و شاه سلیمان
اتفاق افتاده نیز به نظر امیری فیروزکوهی مجعول و بی‌اساس می‌باشد.

تاریخ فوت او را تذکره نویسان به اختلاف از ۱۰۸۰ تا ۱۰۸۷ نوشته‌اند. غلام علی آزاد
ماده تاریخ (بلبل گلزار جنت صایب عالی کلام = ۱۰۸۰) و محمدافضل سرخوش (صایب

وفات یافت = ۱۰۸۱ را آورده‌اند.

ملا محمد سعید متخلص به اشرف فرزند محمد صالح مازندرانی که در شاعری از شاگردان صایب و در خوشنویسی از شاگردان عبدالرشید دیلمی بوده است قطعه مفصلی در فوت آن دو بزرگوار ساخته که تیمناً قسمتی از آن نقل می‌شود:

کرده بود ایزد عنایت خوشنویس و شاعری

کز وجود هر دو کردی افتخار ایام ما

بود اسم و رسم آن عبدالرشید دیلمی

بود نام این علی بیگ و تخلص صایبا

آن پسر همشیره سید عماد خوشنویس

این برادرزاده شمس‌الحق شیرین ادا

شهر قزوین است از اقبال آن دارالکمال

کشور تبریز بود از نسبت این عرش سا

هر دو بودند به هم چون صورت و معنی قرین

هر دو بودند به هم چون لفظ و مضمون آشنا

اتفاقاً هر دو در یک سال با هم متفق

رخت بر بستند از این جا، جانب دارالبقا

روی بامن کرد و گفت اشرف بگو تاریخ آن

چون تو را بودند ایشان اوستاد و پیشوا

گفتم از ارشاد پیر عقل در تاریخ آن

(بود با هم مردن آقا رشید و صایبا)

۱۰۸۱

و برخی این رباعی منسوب به ملا محمد رفیع واعظ قزوینی را که سال ۱۰۸۷ از آن

استخراج می‌شود آورده‌اند:

شد «صایب» از این جهان ویران صد حیف ز آن درّ ثمین بحر عرفان صد حیف

گفتند به ناله بلبلان تاریخش (ای حیف ز آن هزارستان صد حیف)

۱۰۸۷

روی سنگ قبر صایب هم تاریخ ۱۰۸۷ منقور است. ولی محتمل است که این، سال نصب سنگ قبر او باشد.

آقای ممتاز حسن در مقدمه دیوان صایب، چاپ لاهور، سال ۱۰۸۰ رامقرون به حقیقت دانسته است، اما به عقیده آقای گلچین معانی ظاهراً از ماده تاریخ (صایب وفات یافت) و از مصراع (بود باهم مردن آقا رشید و صایبا) یک حرف (هاء) در کتابت اسقاط گردیده و صحیح آنهاچنین است: (صایب وفات یافته = ۱۰۸۶)، (بوده با هم مردن آقا رشید و صایبا = ۱۰۸۶) و آقای امیری فیروزکوهی این تاریخ را قاطع هرگونه تردید و تأمل دانسته و نوشته‌اند که «با این احتمال که چون ممکن است تاریخ ماه رحلت از ماههای آخر سال ۱۰۸۶ و مطلع سال ۱۰۸۷ با چند روزی فاصله بوده باشد کسانی هم که سال اخیر را سال وفات دانسته و ماده تاریخ ساخته‌اند مسامحه‌یی قابل گذشت کرده‌اند».

تربت پاکش امروز در باغ تکیه اصفهان است و در روی سنگ مزارش ابیاتی منقوش است که این دو سه بیت از آن جمله است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی ست جای تو
در مشت خاک من چه بود لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
صایب چه ذره است و چه دارد فدا کند ای صد هزار جان مقدس فدای تو
پس از فوت صایب نام نامی وی در کلیه تذکرها و کتابهای ادبی به بزرگی یاد شده و محققان و مولفانی که از این شاعر نکته سنج نام برده‌اند همگی بر وسعت اندیشه و بزرگی مقام او اذعان داشته‌اند.

مرحوم تربیت با استفاده از ۲۵ مأخذ، ملخصی از شرح حال او را آورده آقای امیری فیروزکوهی در مقدمه مشروح و مفصلی که بر دیوان صایب نوشته درباره ترجمه حال و شخصیت و سبک اشعار و معاصران و معاشران و استادان و شاگردان و ممدوحان وی به تفصیل بحث کرده است.

همچنین بنا به نوشته ممتاز حسن (در مقدمه دیوان صایب که در تاریخ اکتبر ۱۹۷۱ در کراچی به طبع رسید). سید حسام‌الدین راشدی هم در تذکره شعرای کشمیر مفصلترین شرح حال و آثار صایب را آورده است.

صایب فرزندی داشته است به نام میرزا رحیم (همنام جد خود). آقای امیری

فیروزکوهی از سایر احفاد او نیز نام برده‌اند.
از اساتید صایب حکیم رکنای کاشی و حکیم شفایی و از مشاهیر شاگردان او میر عبدالعالی متخلص به نجات و ملا محمد سعید اشرف مازندرانی، سعدالدین محمد راقم مشهدی، داراب بیگ جويا، میرزا محسن تأثیر، محمد افضل سرخوش قابل ذکرند.

آثار او:

دیوانش در لکهنو به سالهای ۱۹۰۱ م، ۱۹۰۶ م، ۱۹۱۹ م، ۱۳۲۴ ق، در ۷۱۹ ص و در بمبئی به سال ۱۹۱۲ م. و در تهران به سال ۱۳۳۳ ش. به اهتمام امیری فیروزکوهی در ۸۳۹ صفحه چاپ شده است.

همچنین به سال ۱۳۴۵ ش، با مقدمه مفصل امیری فیروزکوهی از طرف انجمن آثار ملی تهران به قطع وزیری در ۱۱۹ + ۹۶۶ صفحه به چاپ رسیده است (فهرست کتابهای چاپی، ص ۱۵۴۲). آخرین چاپ منقح و مفصل آن به اهتمام آقای محمد قهرمان در شش جلد صورت پذیرفته است. آقای گلچین معانی هم فرهنگ اشعار صایب را تنظیم کرده و آن بوسیله مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی به سال ۱۳۶۵ ش. بچاپ رسیده است.

نسخه‌های خطی دیوان او در کتابخانه‌های دانشگاه تهران، ملی تبریز، ملی تهران، سپهسالار (سابق)، آستان قدس رضوی، ملک، و ... هست.

و در خارج از کشور در کتابخانه‌های: استانبول، موصل، بنگال، قاهره، کیمبریج، موزه بریتانیا، و نجف، آصفیه دکن، هاروارد، و موزه ملی پاکستان به شماره ۲۶۶/۲-۱۹۵۸ هست و همین نسخه است که در اکتبر ۱۹۷۱ م، به چاپ رسید. برای اطلاع از مشخصات سایر نسخ خطی دیوان او رجوع شود به (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۳۹۱-۲۳۹۵).

بیاض صایب: جنگی است قریب ۲۵ هزار بیت مشتمل بر مطالع غزلیات و منتخبات اشعار خود او و زبده سخنان ۸۰۰ تن از سخنوران معروف از متقدمین و متأخرین و معاصرینش.

صایب سروده‌هایی از دیوان خود انتخاب کرده و به هر یک نامی نهاده است به شرح

زیر:

مرآت الجمال: مشتمل بر اشعاری است که در وصف سرتاپای محبوب گفته و نسخی از آن در مجموعات مدرسه عالی سپهسالار (سابق) هست.

میخانه: ابیاتی راجع به می و میخانه در یکجا گرد آورده است.
قندهارنامه: مثنوی است درباره جنگ شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) و فتح قندهار در ۱۰۵۹، در دو بخش است ۱- دلاوریهای شاه عباس. ۲- گزارش یک نبرد. آغاز:

برازنده تاج و تخت و کلاه خدیو جوان بخت عباس شاه
نسخی از این منظومه در کتابخانه‌های مجلس، عبدالحسین بیات، دانشگاه پنجاب پاکستان، موزه بریتانیا هست و مشخصات آنها در فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۴۹ ضبط شده است. خوشگو شماره ابیات این مثنوی را ۱۳۵ بیت و مرحوم تربیت ۱۳۵ هزار بیت نوشته است. این مثنوی تقلید زشتی از شاه نامه و درست مقابل غزلیات بلند خود او است.
واجب الحفظ: مطالع پاره‌یی از غزلیاتش را مرتب نموده و آن را واجب الحفظ نامیده و ۴۰۱ بیت می‌باشد و بدین بیت آغاز می‌شود.

نیست سوی حق به جز تسلیم راهی بنده را جستجوی این گهر گم می‌کند جوینده را
نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس پیوسته دیوان وی هست و بدین بیت آغاز می‌شود:
زد غوطه بس که در تن خاکی روان ما گردید رفته رفته زمین آسمان ما
آرایش نگار: ابیاتی که در آن نام آئینه یا شانه یا یکی از اعضای بدن بوده نیز از دیوانش جدا ساخته و «آرایش نگار» نام نهاده است و بدین بیت شروع می‌شود:

زوحدت است جهان وجود پابر جا که بی علم نشود مستقیم لشکرها
منتخب اشعار: از کلیه اشعار خود انتخابی کرده و به ترتیب حروف تهجی مرتب نموده است و آن موافق نسخه کتابخانه مجلس که ضمیمه دیوان اوست ۲۸۸۰ بیت است و چنین شروع می‌شود:

مکن بی‌بهره یارب از قبول دل بیانم را به زهر چشم خوبان آب ده تیغ زبانم را
برای اطلاع از نسخ خطی آنها رجوع شود به: (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵، ص ۳۸۱۷).

قدغن شراب: دورقه است به نثر، یکی هنگامی که از شرابخواری منع شده بود و یکی درباره توبه خود و وصف غلیان و تنباکو.

نسخه آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۵۶۴۵ در ضمن جنگی مورخ ۱۰۷۴ - ۱۰۸۳ هست و نسخه‌یی هم در کتابخانه سلطنتی (سابق) به شماره ۶۳۴ (۷۵۰ ف) شکسته

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۵۹۱).

نستعلیق سده ۱۲ هست.

در این مورد می‌گوید:

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ کردم به دود تلخ قناعت ز آب تلخ
محمود وایاز: مثنوی است که به صایب نسبت داده‌اند. ابن یوسف نوشته است که تاکنون
به نسخه‌یی از آن دست نیافته‌ام و امیری فیروزکوهی این نسبت را اصلاً خطا پنداشته است.
شبلی نعمانی می‌نویسد که وی مناعت طبع و خوی پاکیزه داشت و متواضع و شکسته نفس
بود بر غزل اکثر شعرا جواب گفته و در مقطع، مصراع شاعر مورد نظر را عیناً نقل کرده است
بدین شرح:

این، آن غزل که «فیضی» شیرین کلام گفت «در دیده‌ام خلیده و در دل نشسته‌ای»

این جواب آن غزل «صایب» که می‌گوید «ملک»

«چشم بینش بازکن تا هر چه خواهی بنگری»

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم «صایب» «که جای» طالب آمل» در اصفهان پیدا است»

این جواب مصرع «نوعی» که خاکش سبز باد

«سایه ابر بهاری کشت را سیراب کرد»

این آن غزل که «اوحدی» خوش کلام گفت «ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه»

جواب آن غزل است این که «میر شوقی» گفت

«چو شیر، از دو طرف می‌کشند زنجیرم»

این جواب آن غزل «صایب» که «فتحی» گفته است

«از فراموشان مباد آن کس که ما را یاد کرد»

«صایب» این تازه غزل آن غزل «شاپور» است

«که گران می‌رود آن کس که توکل دارد»

جواب آن غزل است این که گفته است «مطیع»

«کلید کعبه و بستخانه در بغل دارم»

این جواب مصرع «اوجی» که وقتی گفته است

«پادشاهی عالم طفلی است یا دیوانگی»

جواب آن غزل «حاذق» است این «صایب» «بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم»

این جواب آن غزل «صایب» که می‌گوید «غنی»

«یاد ایامی که دیگ شوق ما سرپوش داشت»

این جواب آن غزل «صایب» که «راقم» گفته است

«تسبیح دایم آب در جو دارد و خون می‌خورد»

«صایب» اگر چه تمام استادان و معاصرانش را به ادب یاد می‌کرده، لیکن به بعض اساتید سخن نهایت عقیده‌مند بوده است. زیاده از همه به خواجه حافظ ارادت می‌ورزیده و این دلیل عمده‌ی است بر ذوق سلیم او. با اصرار دوستان غزلی بر غزل حافظ نوشته ولی در مقطع، چنین عذر خواسته است:

«صایب» چه توان کرد به تکلیف عزیزان و رنه طرف خواجه شدن بی‌بصری بود
و در غزل دیگر می‌گوید:

رواست «صایب» اگر نیست از ره دعوی تتبع غزل خواجه گر چه بی‌ادبی است
شاگرد حکیم رکن و شفایی بوده است و لذا نام این دورا به ادب می‌برد:

این آن غزل حضرت رکناست که فرمود «پای ملخی پیش سلیمان چه نماید»

در اصفهان که به درد سخن رسد «صایب» کنون که نبض شناس سخن «شفایی» نیست

این آن غزل «سعدی» ست «صایب» که همی فرمود
«می‌گویم و بعد از من گویند به دورانها»

جواب آن غزل «مولوی» ست این «صایب» «ز عمر یکشبه کم گیر و زنده دار، مخسب»

این جواب آن غزل «صایب» که «اهلی» گفته است
«عاشق اندر پوست کی گنجد چو بیند روی دوست»

این غزل آن غزل «خواجه سنایی» ست که گفت
«خنده گریند همی سوختگان در بر تو»
نظیری را نسبت به عرفی بیشتر قبول دارد. چنان که می‌گوید:

«صایب» چه خیال است شوی هم چو «نظیری»

«عرفی» به «نظیری» نرسانید سخن را
و در اشعار زیر ضمن ترغیب و تشویق به همکاری از کلیم و معصوم به نیکی یاد کرده است:
خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند

ز جوش فکر می‌ارغوان یکدیگرند
نمی‌زنند به سنگ شکست گوهر هم

پی رواج متاع دکان یکدگرند
زنند بر سر هم گل ز مصرع رنگین

ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چو گردند، تیغ الماسند

زند چو طبع به کندی، فسان یکدگرند
به غیر «صایب» و «معصوم» نکته سنج و «کلیم»

دگر که ز اهل سخن مهربان یکدیگرند
تعداد اشعار «صایب» را از هفتاد هزار تا سیصد هزار نوشته‌اند.

آقای امیری فیروزکوهی می‌نویسد که عارف تبریزی به تصریح نصرآبادی در خانه «صایب» اقامت و به امور کتابت و کتابخانه او اشتغال داشته است و غالب دواوین «صایب» خصوصاً منتخباتش به خط اوست.

عارف آن قدر از رسم الخط «صایب» تقلید می‌کرده و شبیه به او می‌نوشته است که اغلب خط او را با خط «صایب» اشتباه می‌کنند.

«صایب» در چند جا به تبریزی بودن خود چنین اشاره می‌کند:

«صایب» از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

در بهار سرخ‌رویی هم چو جنت غوطه داد فکر رنگین تو «صایب» خطّه تبریز را

ز حسن طبع تو «صایب» که در ترقی باد بلند نام شد از جمله شهرها تبریز
نمونه‌یی از غزلیات اوست:

چشم مست یار شد مخمور و مدهوشیم ما

با ده از جوش نشاط افتاده و در جوشیم ما

فتنه صد انجمن آشوب صد هنگامه‌ایم

گر به ظاهر چون شراب کهنه خاموشیم ما

فرقه درویشی ما چون زره زیر قباست

پیش چشم خلق ظاهربین قبا پوشیم ما

نامه پیچیده را چون آب خواندن حق ماست

کز سخن فهمان آن لبهای خاموشیم ما

از شراب مارگ خامی ست «صایب» موج زن

گر چه عمری شد در این میخانه در جوشیم ما

رتبه عشق و هوس پیش بتان هر دو یکی ست

خار خشک و مژه اشک فشان هر دو یکی ست

به نسیمی ز گلستان سفری می‌گردد
برگ عیش من و اوراق خزان هر دو یکی ست
چه ضرور است کنی راست به آتش خود را
پیش این کج نظران تیروکمان هر دو یکی ست
سخن ماست یکی گر چه دل ماست دونیم
خامه یک دل ما را دو زبان هر دو یکی ست
پیش سروی که به گل رفته مرا با «صاب»
اشک خونین من و آب روان هر دو یکی ست

از اشعار ترکی صایب
از صایب تبریزی ۱۷ غزل ترکی آذربایجانی در دست هست که فقط به نقل مطالع آنها اکتفا
می‌شود:
عاشقین گوز یاشینا رحم ائيله مز اول آفتاب آغلاماق ایلن آپارمز اود الیندن جان کباب

داغ اولدی درونیمده منیم ناز محبت مین در دلی صداوثرمه ده دیر ساز محبت
اولمادی خورشیددن داغلاردا رنگین قاشلار

گوردولر لعل لبین قان ترله دیلر داشلار
گول کیمی هر کیم که گولزار ایچره نقد جانی وار
سعی اندر توکسون سنین یولوندا تا امکانی وار

عاشق قانینی وسمه لی قاشین نهان ایچر جوهرلی تیغ قین آرا پیوسته قان ایچر

منی محروم ائدن رخساردن زلف پریشان‌دیر
بو دریای لطافت موج عنبر ایچره پنهان‌دیر

توتولموش کونلومی جام ایله شادان ائيله مک اولماز
ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ائيله مک اولماز

چیخارتدی خط، مَنم زلفی مبتلا سی هنوز
دوگون صاقالدی و باشمده دیر قاراسی هنوز

بیزنه ایمدی ذره تک جولانا گلیمیشلردن اوز آفتاب عشق ایلن دورانا گلیمیشلردن اوز

می دن اول چهره زیبا عرق افشان اولموش
یا سراسر گوز اولوب اوزونه حیران اولموش

خط غباری عارضین آیات قران ائيله میش
حسن صاحب شوکتین، موری سلیمان ائيله میش

اثلدن چیخارام زلف پریشانینی گورجک ایشدن گندهرم سرو خرامانینی گور جگ

دوتما دلبر دامنین محشر گونونده جان ایچون
اولما تسلیم، اگمه باش نامرده سن درمان ایچون

عمر گنچدی سفر اسباینی آماده قیلین هر نه سیزدن کسه تیغ اجل اوندان کسیلین

ساقیامی دن رفوقیل چاک بولموش کونلومی
قیل یواسین قان ایلن پیوند اوزولموش کونلومی

مین دل محزون ایله بیر تازه قربانیز هله زخم تیر غمزه مستیله بیجانیز هله

نه احتیاج که ساقی و ثره شراب سته که اوز پیاله سینی و ثردی آفتاب سته

(تذکره نصر آبادی، ص ۲۱۷ - ۲۲۰ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۷ - ۲۲۶ - شعرالعجم، ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۷۱ - فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۲۶ - ۳۲۷ - مقدمه دیوان صایب نوشته امیری فیروزکوهی - مقدمه دیوان صایب، چاپ کراچی نوشته ممتاز حسن - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۹۱، ۲۳۹۵؛ ج ۴، ص ۳۰۴۹ - ۳۵۹۱؛ ج ۵، ص ۳۸۱۷ - فهرست کتابهای چاپی، ص ۱۵۲۲ - فرهنگ سخنوران، ...)

صاین الدین تبریزی

یحیی فرزند خواجه عبدالعزیز از جمله اقطاب روزگار و مشایخ کبار سده هفتم هجری قمری است. با خواجه محمد کججانی و باباحسن سرخابی و سایر مشایخ بزرگ معاصر بود و در دهم رجب سال ۶۸۳ در تبریز وفات یافت و در گورستان چرنداب رخ درنقاب خاک کشید. وی خرقه ازدست پدر خود عزالدین عبدالعزیز پوشیده است و اواز شیخ موفق الدین محتسب و او از شیخ فخرالدین چندرانی و او از شیخ الشیوخ محمد بن رمضان المدعوب فقیه زاهد تبریزی و ...

شیخ صاین الدین به نام خود زاویه‌یی داشت که مجمع اکابر و اولیا بود و گاهی شعر نیز می‌سرود. این رباعیها به وی منسوب است.

دوش این دلم از درد جدایی می‌سوخت ز اندیشه آن تا تو کجایی می‌سوخت
تا از شب تیره روز روشن بدمید بیچاره دلم چو روشنایی می‌سوخت

چشم ارنبود در تو نظر داشتش شد عین خطا بر سر سرداشتنش
هر سر، که ز سودای تو سودائی نیست باری است که گران به دوش برداشتنش
در جنگ شماره ۳۰۴۷، ص ۵۱ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی که ظاهراً در سده هشتم استنساخ شده این چند بیت هم به نام شیخ صاین الدین تبریزی ضبط شده است.

مرا خدای ز ملک زمانه ملکی داد

که از تغلب کس انتقال نپذیرد

به فضل خویش در آن ملک نعمتی بخشید

که هیچگونه فنا و زوال نپذیرد

هر آنکه این همه شاهی و گنج و دولت یافت
عجب مدارگر از خواجه مال نپذیرد
که هر که بی تعبی گنج شایگان یابد
ز دست سفله به منت سفال نپذیرد

رباعی زیر هم درنزه‌المجالس زیر عنوان یحیی به نام وی مضبوط است:
چشم تو که نیست جز ستم یاد او را از فتنه ندیده ست کس آزاد او را
زلف تو، که او به باد از هم نرود در بردن دل، چه می‌دهی باد او را
شیخ محمود شبستری در سعادت نامه از او چنین یاد کرده است:

آن شنیدی که خواجه صاین دین	گفت رهبر کسی بود دردین
کاوبه خود راه امر را سپرد	وز ارادت به خلق می‌نگرد
سخنی گفت خوب و بس ظاهر	قدس الله سره الطاهر
حق تعالی ازین دو بهره دهداد	مرتورا و مرابه دانش و داد

صاحب روضات الجنان شمه‌یی از کرامات او را نیز نقل کرده است.

(نزهةالمجالس، ص ۲۸۲ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۶)

صبور تبریزی

میرزا علی اکبر از سادات موسوی و از سخنوران سده ۱۳ هـ ق تبریز. و از دوستان عبدالرزاق بیگ دنبلی بود. خط شکسته را خوب می‌نوشت و گاهی هم شعر می‌گفت از اوست:

افکند مرا دوش به تیر نظر آن جا امروز کشم حسرت زخم دگر آن جا

زلف باگوش تو در سرگوشی ست مردم از غیرت سرگوشی‌ها
به نوشته عبدالرزاق بیگ از ابا واجداد متولی مسجد صاحب آباد (صاحب الامر) بودند
مرحوم تربیت می‌نویسد از او دیوانی دیدم قریب به شش هزار بیت، مشتمل بر قصاید و
غزلیات، رباعیات. قصایدش منحصر به مدایح فتح علی شاه و عباس میرزا است و بیشتر

قطعاتش هم تاریخهایی است که به فضلا ومشاهیر عصر خود موزون ساخته از رباعیهای اوست:

ای آنکه «صبور» از دل و جان زنده‌توست
از جرم و گنه مدام شرمنده‌توست
گر بد کند او تو باوی از لطف مکن
با بنده خود آنچه نه زیبنده‌توست
این میرزا علی اکبر صبور غیر از علی اکبر صبور است که معاصر حاجی ابوالحسن راجی (متوفی ۱۲۳۹ ق) بوده و قطعه مفصلی در مرثیه او گفته است.

(نگارستان دارا، ص ۲۱۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۶ - ۲۲۷)

صبوری تبریزی

محمد حسین صبوری فرزند قراییگ زرگر از شاعران سده دهم هجری قمری است. به حسن اشعار و مکارم اخلاق و طرز غزل از امثال خود ممتاز بوده است. در کتاب مکتب و قوع قول صاحب خلاصه الاشعار چنین نقل شده است: «در این ایام که سنه هجریه به نهصد و هشتاد و هشت رسیده و این کمینه به جمع این خلاصه مشغول است. شعری بهتر از اشعار وی به این جانب نرسیده، و هم چو ابیات وی در میان اشعار شعرای آن طرف ده بیت دیگر ندیده، ابیات خوب خصوصاً در طرز غزل و خیالات تازه و افکار بکر بی اندازه سیما در بیان حالات عشق بسیار دارد. میان او و مولانا طوفی مواخاة تمام است».

امین احمد رازی می نویسد: خانه اش از درو جواهر مانند دریای عمان و کوه بدخشان بوده و صبوری در ثروت سخن از نظم و نثر خواجه تاش زمان خود بود سوار ساعد نظمش به جواهر جزالت ترصیع داشته و خاتم نثرش به فص استعارات زینت می پذیرفت این ابیات که طوق گردن بلاغت و خلخال فصاحت را در خور است اثر دسترنج خیال اوست...

در تذکره لطایف الخیال مسطور است که صبوری زرگر معیر نقد سخن و صیرفی جواهر ادراک و فطن بوده والدش قراییگ زرگر تبریزی است او در عهد شاه طهماسب صاحب

جمعیت بوده با کمال معنوی و صوری میل به صحبت فضلا و شعرا داشته به کثرت اختلاط ایشان کمال قابلیت یافته است.

نسخه‌یی از دیوان او تحت شماره ۴۶۶۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. نسخه بسیار پاکیزه و گرانبهایی است که به خط شکسته نستعلیق خود شاعر به سال ۹۸۵ در تبریز نگارش یافته و پیداست که او هم در خوش نویسی و هم در نقاشی و هم در تذهیب سر آمد بوده است.

آغاز دیوان:

الهی طوطی باغ محبت کن زبانم را

به غیر از وصف جانان و امکان درج دهانم را

او ضمن مفاخره از هنرهای خود چنین یاد می‌کند:

شها به مدح تو گفتم قصیده‌یی که ظهیر
اگر شنیدی کردی ز شعر استغفار
مرا خدای تعالی به یمن مدح تو داد
فصاحت و نظر و خط و فهم و نطق و وقار
کمینه پایه من شاعری و صرافی ست
گهر فروش چو من نیست کس در این بازار

رساله‌یی در تقویم:

بنا به نوشته آقای منزوی در فهرست نسخه‌های خطی «صبری» مؤلف رساله‌یی در تقویم نیز می‌باشد. این رساله برای پیربداد خان پرناک و به نام شاه عباس صفوی، در چهار فصل نوشته شده است. ۱- در آنچه پیش از شروع تقویم دانستن آن لازم است. ۲- معرفت خصوصیات صفحه دست راست ۳- احوالاتی که قمر یا کواکب سته را عارض می‌شود. ۴- اختیارات. چنین شروع می‌شود:

«حمد و ثنای معبودی را سزااست که این جمله مخلوقات را از برای انسان.... اما بعد، برکافه انام جمهور خواص....»

نسخه‌یی از این رساله به خط نستعلیق سده ۱۱ - ۱۲ به شماره ۴۷۸۵/۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۱، ص ۲۶۷)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

«صبری» از ادب آخر تو می‌رسی جایی که جمله نام تو گویند در عراق و عرب

روم به هند که دلگیرم از ولایت خویش اگر چه در همه کشور سپهر یک رنگ است

تو شعر خویش «صبوری» به ملک هند فرست

که این متاع تو باب گهر فروشان است

به زیر سایه رلف از «صبوری» صراف میپوش رخ که نظر پیشه هنرمند است

دگر عتاب مکن، کآخرین وفای من است

بهانه جویم و خشم تو مدعای من است

وفا شمرده‌ام از سادگی جفای تو را

بکن که هر چه به من می‌کنی سزای من است

نالۀ دزدیدن «صبوری» تا به کی، فریاد کن

عشق رسوا گشت و کار از نالۀ پنهان گذشت

خضر اگر بیند جمالی را که در چشم من است

با حیات جاودان می‌بایدش از جان گذشت

قاصد از حیلۀ «صبوری» دگرت داد فریب باز آن دیده به ره دوختن از یادت رفت

نیست مگر روز حشر، جور تو را پرسشی

ای ز خدا بی‌خبر، این همه آزار چیست

چون اثر قرب و بعد، خون جگر خوردن است

فایده عاشقی وصل طلبکار چیست

قاصد ترحمی که «صبوری» هلاک شد بیچاره را تحمل این انتظار نیست

فریاد که شد پرده در راز «صبری» دزدیده نگاهی که به صد خون جگر داشت

بس که در هر طرفی جلوه نمای دگراست دل به جای دگر و دیده به جای دگر است
 نبود با سرکوی تو برابر کعبه کعبه جای دگر و کوی تو جای دگرست
 در تعریف اسب گوید:

زود رو چون آرزو، رهوار چون طبع سلیم
 نیک پی چون بخت مقبل؛ چون سعادت خوش عنان
 جنبش او بر قوایم چون فلک بر چار طبع
 گردش او را لوازم سبق سرعت بر زمان
 بر قضا افشوده پی هم چون دعای مستجاب
 بر قدر آورده ره هم چون قضای ناگهان
 چون طمع خارا شکاف و چون هنر بر چیده ناف
 چون امل فربه سرین و چون هوس لاغر میان
 بس که می خیزد سبک در پویه چون شخص خیال
 نه رکاب از پای راکب رنجه، نه دست از عنان

اکنون «صبریا» به سخن دور دورتوست فلک فلک به قلزم طبع تو زورقی
 از رباعیات اوست:

وقت است که پایم از جنون بسته شود در دیده ام اشک لاله گون بسته شود
 خون در جگرمانمانده، مشکین مژه را نشتر چو شکست، راه خون بسته شود

دشمن که گذر بر سر آن کو می کرد اندیشه ز بیداد تو بد خو می کرد
 دی شد ز فریبی ز تو چندان مغرور کامروز به جای تو ستم او می کرد

ای صبر، عنان دل ناشاد بگیر وی گریه گره شو، ره فریاد بگیر
 محروم من و رقیب محرم تاکی ای عشق، سرایت ز هوس یاد بگیر

او بی خبر و ز ساده لوحی من زار سویس نروم، به خود دهم صبر قرار
محروم ز وصل گشتم بس نبود این طرفه که فارغ از خودم داند یار

بزم عجیبی است باز و خوش جلوه گهی هر کس به فنی در دل او کرده رهی
بسیچاره «صبوری» کند از دور همان آلوده صد هزار حسرت نگهی

در فرهنگ سخنوران از او به خطا تحت عنوان صنوبری تبریزی نیز یاد شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷. لطایف الخیال (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۷ - ۲۲۸. مکتب وقوع، ص ۲۶۹ - ۲۷۷. فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۶۱۵ - ۳۶۱۶، ص ۳۸۲۷. فهرست نسخه‌ها، ج ۱، ص ۳۶۷. فرهنگ سخنوران، ص ۳۳۲، ص ۳۴۲)

صبوری تبریزی

حسین فرزند علی، متخلص به «صبوری» از شاعران و خوشنویسان سده سیزدهم هجری قمری بود. برای استنساخ دواوین شعرا به استانبول رفت و به سال ۱۲۶۹ در آن جا وفات یافت مؤلف هدیه العارفین می نویسد که دیوانش مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی است. تخلص وی در قاموس الاعلام و دانشمندان آذربایجان «صبور» قید شده است.

(هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۲۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۷)

صحاف تبریزی

حاجی حسین صحاف بسال ۱۲۹۰ شمسی در تبریز به دنیا آمد تحصیلات خود را در مکتب خانه انجام داد. از جوانی شروع بسرودن شعر نمود، دیوانش در حدود «چهل هزار» بیت است که بیشتر آنها بزبان ترکی آذربایجانی است وی در سال ۱۳۱۵ به استخدام اداره فرهنگ در آمد و در سال ۱۳۳۷ بازنشسته شد. مردی متدین بود به استاد شهریار ارادت داشت از آثار او (کواکب المصائب)، (گلشن شهداء)، (دهه عاشورا) که هر سه در مصائب ائمه اطهار(ع) نوشته شده، به چاپ رسیده است صحاف در دوم شهریور ماه سال ۱۳۶۴ به

رحمت ایزدی پیوست. از اشعار اوست:

کشف راز

دلم ز روزنه دیده، دیده باز کند
 به جویبار محبت نشسته مردم چشم
 بگوش او که سر زلف سر فرو برده
 بیک نظاره که دیده است زاهد ابرویش
 رسید دوش بگوش از نوای چنگ و رباب
 هر آنکه عافیت خویش را طلبکار است
 برون نمی شود اقبال خود ز شیرازه
 که تا نگه برخ یار دلنواز کند
 بصد نیاز تماشای سرو ناز کند
 ز تیره بختی من قصه دراز کند
 تمام عمر بمحراب از آن نماز کند
 ترانه که بعشاق کشف راز کند
 ز مهر روی بتان باید احتراز کند
 بتار زلف تو «صحاف» اگر طراز کتد

غزل

خیمه زد بر حرم دل، شه فرزانه عشق
 پر ز آشوب و فتن گشت حرمخانه عشق
 لشکر عقل برون تاخت ز سرحد کمال
 منهزم گشت بیک حمله مردانه عشق
 عشق راکاخ بلند است که هرگز نرسد
 عقل را راه به خلوتگاه شاهانه عشق
 سر نه پیچید ز پیمان وفا روز ازل
 جرعه یی هر که بنوشید ز پیمانه عشق
 عیب بر عاشق مجنون مکن ای مفتی شهر
 عاقل آن نیست زند طعنه بدیوانه عشق
 همچو من پای ز سر هیچ ندانی بجهان
 گرتو یکدم گذری بر در میخانه عشق
 عاشقان را چه غم از سوز چو پروانه که خود
 سوزش شمع بود ز آتش پروانه عشق

به سراپرده وحدت نبود راه وجود
عارفی کو؟ که شود محرم کاشانه عشق
قصر فردوس برین را به جوی می نخرد
آنکه شد با دل و جان طالب ویرانه عشق
حاصل تخم عمل کی برد آنکس که نکشت
از ره عاطفه در مزرع دل، دانه عشق
مرتبت بین که بگیسوی خم اندر خم حور
زینت و زیب و شرف می رسد از شانه عشق
کلک مشکین گهر بار «صحاف» است که زد
نقش زرین به سر دفتر افسانه عشق

صدر اسکویی

امیر صدرالدین محمد اسکویی با سه برادرانش: امیر قمرالدین محمود و امیر نظام الدین احمد و ابوالمجارم از بزرگان دربار شاه طهماسب صفوی بودند صدر اسکویی هم طبع شعر داشت، و هم خط نسخ و نستعلیق را خواب می نوشت. وی هنگام تألیف تحفه سامی (۹۵۷ - ۹۶۸) در حال حیات بوده. از اوست:

تا چو گل خندان تو را در روی هر خس دیده ام

غنچه وار از رشک آن بر خود بسی پیچیده ام^۱

(تحفه سامی، ص ۵۷ - ۵۸. روز روشن، ص ۷۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

صدر تبریزی

صدرالدین محمد (فرزند ملارضا متخلص به شفای تبریزی) از ادبا و سخنوران سده ۱۳ ه.ق. است. در علوم شرعی و فنون ادبی و لغت عربی ید طولایی داشت و تحصیل علم و ادب را اول در خدمت والد ماجد و بعد از آن در عتباب عالیات از آقا سید مهدی بروجردی و

۱- در روز روشن این بیت به نام امیر قمرالدین محمد ثبت شده است.

آقا سید علی مجتهد و سایر علمای عظام کرد. در اطلاع از مسایل شرعیه و آگاهی از فنون ادبیه بی نظیر بود.

صاحب نگارستان دارا می نویسد: «مؤلف فقیر را از ایام قدیم با والد لازم التعظیم ایشان دوستی و یک دلی و محبت و وداد به سرحد کمال بود و با ایشان نیز آشنایی و مودت و یگانگی دور از ملال و خارج از افسردگی و کلال دارم».

طبعی موزون و نظم و نثری با حلاوت به پارسی و عربی دارد.

از اوست:

انیس الصب فی الحب العناء	فلیس عن العناء له الفناء
فان شئت احنی اوشئت فاقتل	فعیش الصب والموت سواء
ایامرضی الهوی موتوا بغم	فداء الحب لیس له دواء

فرهنگ عباسی: ابن یوسف در فهرست کتابخانه سپهسالار ضمن معرفی این کتاب می نویسد... یقین پیدا می کنیم که مؤلف فرهنگ عباسی همین صدرالدین می باشد و مؤلف نگارستان از این فرهنگ وی خبر نداشته که در کتاب خود آنرا یاد نکرده است.

از دیباچه آن معلوم می شود که این کتاب در تاریخ ۱۲۲۵ ق. به امر نایب السلطنه عباس میزرا تألیف یافته و مشتمل بر لغات فارسی و موافق حروف آخر کلمات مرتب شده و لغات مترادف را در ذیل یکی از مشاهیر آنها ذکر نموده است و در ترتیب کتاب گوید:

ترتیب کتاب من چنین است	ای عدل تو در زمانه ظاهر
از فصل بگیر حرف اول	وز باب بگیر حرف آخر

(نگارستان دارا، ص ۱۰۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۸، ص ۳۷۰ - فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶)

صراف تبریزی

حاجی رضا متخلص به صراف از سخنوران تبریز و مردی عاشق پیشه و بی آزار بود. انجمن ادبی لنکرانی بیشتر اوقات در خانه او تشکیل می یافت وی از غایت علاقه بر علم و ادب برادر خود میرزا جعفر صراف را از کسب و کار بازاری منع و برای اکمال فضل و دانش به عراق عرب روانه کرد و وی در محضر شیخ هادی تهرانی تحصیل نمود و در سلک علما در آمد.

صراف به سال ۱۳۲۵ ه‍.ق. وفات یافت. شادروان حاجی محمد نخجوانی در تاریخ فوت او ماده تاریخ: (مرد صراف سخن = ۱۳۲۵) را ساخته و مرحوم تربیت از سالک تبریزی ماده تاریخی به ترکی آذربایجانی آورده و صفوت نیز در داستان دوستان دو بیت عربی در تاریخ فوت او انشا کرده است.

مثنوی تهذیب الاخلاق وی به سال ۱۳۴۴ ق. در تهران و به سال ۱۳۳۴ ق. در تبریز به چاپ رسیده است. و دیوان اشعارش مشتمل بر قصاید و غزلیات و مراثی به فارسی و ترکی آذربایجانی به سال ۱۳۴۴ ق. و ۱۳۱۳ ش. در تبریز و سال ۱۳۳۴ ش. در تهران طبع شده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ز جمع نو خطان خوشخط و خالی کرده‌ام پیدا
 ز خیل مهوشان ابرو هلالی کرده‌ام پیدا
 بت داود صنعت، عیسوی مذهب، ملک فطرت
 سلیمان حشمت و یوسف جمالی کرده‌ام پیدا
 نهال ناامیدی عاقبت امید بار آرد
 بدین امید من هم نو نهالی کرده‌ام پیدا
 نشستم باقد هم چون کمان اندرکمین آخر
 به تیر غمزه صید افکن غزالی کرده‌ام پیدا
 ز جان گر کاستم بر عشق افزودم بسی شادم
 بحمدالله کزین نقصان کمالی کرده‌ام پیدا
 نه تنها من سپردم دل به چین طره‌اش کآن جا
 هزاران هم چو خط آشفته حالی کرده‌ام پیدا
 چو «صراف» از دل دیوانه‌ای غافل چه می‌خواهی
 دراین دیوانگی جاه و جلالی کرده‌ام پیدا

می‌برد ناله زارم به فلک زاری دل بین چه‌ها می‌کشم از دست گرفتاری دل
 عاقبت خون شود از دیده بر آید بیرون گر نیاید غم عشق تو به غمخواری دل

گله از نرگس بیمار تو دارم نه ز تو تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل
 اهل عالم همگی مست زهم صحبت مست شده سرمستی «صراف» زهشیری دل
 از اشعار ترکی صراف:

چشم سیه یار، دل پیریلن اوینار آهوی خطا دیدیه باخ شیریلن اوینار
 آئینه ده اوز عکسینه یاریم اولوب عاشق صورتگره باخ چکدوغی تصویریلن اوینار

معشوقه ده چون عشوه و ناز اولماسا اولماز عاشقده او دور عجز و نیاز اولماسا اولماز
 درویشوم ای شه منه بیر مرحمت ائیله شاهشته اگر بنده نواز اولماسا اولماز
 زاهد دئمه آخر ندو بو عشق مجازی بیچاره حقیقته مجاز اولماسا اولماز

ای جوان پیر اولاسان یاخشی منی پیرائله دون
 قوجالارتک بوجوانلیقدا زمین گیر ائله دون
 بوسینیق سینه مه و وردون نه گوزل سنگ جفا
 ائوین آباد اولا ویرانه نی تعمیر ائله دون

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۰ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۸ - ۱۱۰ - داستان دوستان، ص ۴۵ - ۴۶ - دیوان صراف)

صفای تبریزی

میرزا فضل علی آقا مولوی فرزند حاجی میرزا عبدالکریم (ملاباشی آذربایجان) فرزند میرزا ابوالقاسم و او فرزند میرزا محمد ایروانی اصل تبریزی مسکن در سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۷۸ در تبریز تولد یافت و بعد از تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و ریاضیات، در خدمت میرزا محمد حسن زنوزی فقه و اصول را فرا گرفت و نزد والد دانشمند خود به تحصیل تفسیر و کلام پرداخت و بعد به قصد تکمیل معلومات به عتبات عالیات مشرف و به درجه اجتهاد نایل گشت و به سال ۱۳۰۷ ه.ق. به تبریز برگشت و به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت. محفل وی مرجع استفاده فضلا بود تا در سال

۱۳۲۴ ه.ق. به نمایندگی مجلس شورایملی برگزیده شد و در سال ۱۳۲۶ ق. که به دستور محمد علی شاه قاجار مجلس به توپ بسته شد و آزادیخواهان مورد شکنجه قرار گرفتند خانه وی نیز به غارت رفت و به سال ۱۳۳۶ هجری قمری برای معالجه به اروپا رفت و چندی در استکهلم و لندن و برلین اقامت کرد و چون معالجات مؤثر نیفتاد شب چهارشنبه سلخ جمادی الاولی هزار و سیصد و سی و نه در برلین بدرود زندگی گفت و طبق وصیت وی در گورستان مسلمین آنجا مدفون گردید.

در سنگ قبرش این عبارات نوشته شده است:

«قال الله تعالى في الحديث قدسی لاله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. وفات نمود عالم ربانی میرزا فضل علی تبریزی ایرانی ابن عالم صمدانی و عارف سبحانی میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان طاب ثراه در شب چهارشنبه سلخ جمادی الاول سال یک هزار و سیصد و سی و نه مطابق یک هزار و نهصد و بیست و یک میلادی»^۱

میرزا محمد علیخان مولوی از نوادگان این شادروان شرح حال جامعی در حق وی نوشته و در مجله یادگار سال چهارم شماره ۷۰۶ انتشار داده و به تمام جهات زندگانی وی اشاره کرده است.

علامه قزوینی در بیست مقاله خود اشاراتی به سفر برلین و انجمن ایرانیان و هویت اعضای آن کرده و درباره فضیلت میرزا فضل علی می نویسد:

«از فضیلتی مبرز این انجمن یکی مرحوم میرزا فضل علی مجتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقه در ادبیات عربی او را صاحب ید طولی بل ید بیضا یافتیم».

تالیفات او:

- ۱- احکام الاراضی الخراجیه ۲- احکام ربا و بعضی تجربیات آن ۳- الاستصحاب ۴- امر الامر مع العلم بانتفاء الشرط ۵- حاشیه ریاض المسائل سید علی طباطبایی ۵- حدائق العارفین، جلد اول آن که در عقل و جهل است در سنه ۱۳۲۴ ه.ق. در تبریز چاپ شده است
- ۷- دیوان اشعار عربی و فارسی ۸- ریاض الازهار که مانند کشکول و متفرقات است (در دو مجلد)
- ۹- سفرنامه اروپا ۱۰- شرح قصیده عینیه سید اسماعیل حمیری ۱۱- کلید دانش در

۱- تاریخ وفاتش در دانشمندان آذربایجان به خطا ۱۳۳۷ قید شده است.

صرف پارسی ۱۲ - مصباح الهدی فی حقیقة التقیة والبداء ۱۳ - منجزات المریض ۱۴ - النفع العنبری فی احوال السیداحمیری.

وی علاوه بر مراتب علمی و دینی دارای ذوقی سلیم و طبع سرشار بود و به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می سرود و «صفا» تخلص می کرد. در مدح حضرت علی (ع) گوید:

بر خیز ساقیا که مرا شور دیگر است	سودای کفر عاشقیم باز بر سراسر است
در ده پیاله ز آن می بیفش که درد وی	بهرمس وجود چو کبریت احمر است
گشته است حال، میکده بیت الحرام ما	مستی کنونم از همه طاعات بهتر است
واعظ مکن ممانعتم از طریق عشق	کاین راه یک رهی است ز وعظ تو برتر است
تا کی به فکر جنت و کوثر بسربری	فکر علی و آل بهشت است و کوثر است
آن سرور خدیو ولایت که مرورا	از هل اتی به فرق همایونش افسر است
چون کاشته است تخم ولایت «صفا» به دل	باوی ورا چه باک ز میزان و آذر است

از رباعیات اوست:

خواهی که اگر بینی آئینه ذات	بنگر ز علی ظهور اسماء صفات
اندیشه عقل کی به کنهش برسد	هیئات از این خام خیالی هیئات

از غزلیات اوست:

زلفت چو از نسیم صبا اضطراب کرد	آغاز اضطراب دل شیخ و شاب کرد
از عشق عالمی شده آباد از چه رو	یاران، دل بلاکش ما را خراب کرد
زاهد مزن به پیر مغان طعنه از غرور	زهد ریا جهان همه پر انقلاب کرد
تسبیح شیخ آنچه نموده است در جهان	مانند وی کجانی و چنگ و رباب کرد
اصلاح خویش کن تو «صفا» بهر تو چه سود	زاهد خطا و پیر مغان گر صواب کرد

و این بند از نوروزیه اوست:

عید فروردین و جمشیدی و نوروز است باز	داد آیین جوانی را جهان پیر ساز
جمعی از تزویر دور و دوستانی اهل راز	مجلسی زین به نباشد غم گداز و دل نواز

زود بر مجمر بسوزان عود و بریط بر نواز

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۸ - ۲۹۹ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۸۰ - ۴۸۱ - علماء معاصرین، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۲۴ - ۱۲۵ - چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، ص ۱۸۰ - ۱۸۲ - یادگار سال ۴ شماره ۷۰۶)

صفایی تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری تبریز بود به سال ۹۹۳ ه.ق. که آذربایجان به تصرف رومیان در آمد^۱ ناگزیر دل از زادگاه خود برکند و در قزوین رحل اقامت افکند.

صاحب تذکره میخانه می نویسد: مرا در وطن با «صفایی» ملاقات واقع شد. در علم فقه مهارت تمام و در عمل آن جد و جهد بسیار داشت. و در قرائت قرآن مجید، قاری تمام عیاری بود و خط نسخ را به غایت خوب می نوشت، طرفه تر آن که با این همه هنر، وجه معیشت خود را از کسب دلاکی می گذرانید، اکثر فضلا و فقها و فصحا و شعرا به دکان او می رفتند، خدمت آن جماعت را بی طمع و توقع می نمود، و شبها به کتابت کلام ملک علام مشغول می بود، وقتی که مصحفی به مرور ایام به اتمام می رسانید آن را به قاریان و حافظانی که استعداد قرائت و استحقاق آن داشتند تکلف می فرمود. پیمانۀ عمرش در سنۀ ست عشر و الف (۱۰۱۶) در دارالموحدین قزوین پز شد و در مزار شهر مذکورش دفن ساختند. اشعار خوب و ابیات مرغوب از آن فرید زمان خویش بسیار مانده و لیکن بر بیاض نرفته و دیوانش ترتیب نیافته است. از اوست:

باده وحدت «صفایی» در خور هر کام نیست

وحشیی باید که بر لب گیرد این پیمانه را

تب در تن من دوش ز حرمان می سوخت چون شمع مرا ز سوز دل جان می سوخت
من بی خبر و محبت دوست به جان آتش زده آشکار و پنهان می سوخت

مرا در دیده خون چندان از آن لبهای می گون است

که هر چشمی مرا بر سر مثال رود جیحون است

تا چند دلا به نفس مزدور شوی خواهم ز لباس عاریت عور شوی
خود را به شرار آتش عشق بسوز تا شعله مثال سر به سر نور شوی

(تحفه سامی، ص ۳۱۷ - تذکره میخانه، ص ۹۰۰ - ۹۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۰ - ۲۳۱)

صفوت تبریزی

محمد علی صفوت در سال ۱۲۵۹ شمسی مطابق ۱۲۹۸ هجری قمری در شهر تبریز تولد یافت پدرش شیخ محمد حسن از وعاظ معروف این شهر بود. وی علوم ادبیّه و عربیه و فقه و اصول و منطق و حکمت را از محضر علماء و دانشمندان چون سیدعلی یزدی و میرزا علی لنکرانی و میرزا نصیر قره باغی و آقا ضیاء عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی و سید کاظم عصّار فرا گرفت و از آن پس وارد خدمات فرهنگی گردید و سالها بکار آموزش و پرورش مشغول بود و از سال ۱۳۲۷ شمسی پس از چهل سال فعالیت‌های فرهنگی مجاورت شهر قم را برگزید و اوقاتش در این شهر بتألیف آثار ادبی و اخلاقی و تاریخی میگذشت. تا به سال ۱۳۳۵ شمسی. به رحمت ایزدی پیوست.

صفوت شعر ترکی و فارسی و عربی می سرود و آثار چاپ شده اش بدینقرار است:

- ۱- منابع الحکم ۲- دانش و پرورش ۳- شرح حال محمد بن زکریای رازی ۴- ماء معین یا مباحث دین بضمیمه یادگار قم ۵- کلمات علیه و گوهر دانش ۶- دسته گل ۷- گل و بلبل ۸- تاریخ فرهنگ آذربایجان ۹- مرآت الاعتبار ۱۰- داستان دوستان ۱۱- نعم الرفیق ۱۲- اثر هزار و یک سخنور ۱۳- چهارده معصوم (دو جلد) ۱۴- میزان الانسان (دو جلد) ۱۵- تربیت در اسلام.

آثار خطی او:

- ۱- خریطة الفصوص دو جلد (این کتاب را بکتابخانه مجلس تقدیم کرده است) ۲- شرح حال شیخ محمد خیابانی ۳- بیست مقاله یا آه و ناله ۴- ملحقات اثر هزار و یک سخنور.

از اشعار اوست:

ارزش زندگی

مرد حقگو هدف تیر جفاست	خامشی اسپر صد گونه بلاست
سخنی را که نه کس باز شنید	لب به گفتن نکنی باز بجاست
آری آنکس که نباشد تشنه	نخورد آب اگر آب بقاست
خیر از آن جامعه امید مدار	که نه بر علم و خرد قدر و بهاست
خاک بر فرق چنین شهر گری	کاندر آن مهر و وفا زشت و خطاست
از لغات آنچه ز قاموس جدید	شده محذوف یکی لفظ وفاست
آنچه امروز نیرزد بجوی	گر ببازار بیاریش حیاست
بیهده از پی اکسیر مرو	گر مراد تو از آن صدق و صفاست
کار هر پیشه‌ور و شحنه و شیخ	همگی حيله و تزویر و ریاست
هر که دارد شرف و نفس و ادب	عاطل و باطل بیچون و چراست
رادمردی که ره راست رود	طعنه‌ها می‌شنود از چپ و راست
همه جا خانه ظلم است و ستم	ای خدا خانقه عدل کجاست
دی همی گفت یکی سوخته دل	مقصد از هستی ما رنج و عناست
صفوت آئین درستی عجب است	ارزش زندگی یکسره کاست

برگ و بر نادانی

نه بروز است فراغت بمن از غصه نه شب	با شب و روز چنین آمده جانم بر لب
کاروانی که ز صحرای عدم تا بوجود	همعنان بوده از آن توده همراه چه سود
نه طیبی که نهد بر دل ریشم مرهم	نه حبیبی که در این غمکده گردد همدم
هر دم از سینه رود آه ز ماهی تا ماه	وای خون شد دلم از عصر تمدن، صد آه
با دل آزاری و بدخواهی و باکین و حسد	بار این قافله مشکل که به منزل برسد
از بد حادثه وز فتنه این عصر دریغ	به پناهی نگرائید کسی جز سوی تیغ

دد بهتر از آدمی بد

این سخن از من بیادگار نگهدار	ای که حریصی به جمع کردن گوهر
لب ز بد خلق مردوار فرو بند	گوش همیدار از شنفتن آن کر
گر بتوانی که خوب و زشت بسنجی	ارزش خود را بسنج باش هنرور
خویش بیارا بدانچه عقل پسندد	دو رکن از خود هر آنچه مکڑه و منکر
اطلس زربفت نیست زیور انسان	حسن خداداد را چه زینت و زیور
خاصیتی نام داده مرگل و مل را	سرکه نگویند برگلاب معطر
بی‌اثر و رنگ و بو شراب نباشد	آب نریزند جای باده بساغر
خاصیت جان آدمی چو نداری	دیو بود بی‌شک از تو برتر و بهتر

آئینه و زنگی

زنگی بد هیکل و زشت و سیاه	دید یک آئینه افتاده براه
گفت ماهست این و یا خور در زمین	کاینچنین تابان و روشن باشد این
ورنه این خورشید باشد یا قمر	بی‌گمان از گنج شاهست این گهر
از زمین برداشت آنرا با شعف	گفت گنج شایگان آمد بکف
چون در آئینه نمود آندم نظر	شد ز فرط زشتی خود با خبر
در کراهِت صورتی مانند غول	هر کس از دیدار او با شد ملول
بانگ زد که نرّه غول زشت رو	بر چنین صورت نزیید جز تفو
چون چنان بودی بدور انداختند	رایگان دادند از کف باختند
ناصرحان آئینه، مردم زنگیند	اهل دل صفوت بدین سان می‌زیند
هر کجا روشن دلی بینی و راد	زنگی و آئینه را آور بیاد
کس نبیند روی خود را بی مدد	خویشتن بینی رها کن تا ابد

صوفی تبریزی

محمد صالح متخلص به «صوفی» از سخنوران روزگار شاه عباس دوم است محمد عارف شیرازی صاحب تذکره لطایف الخیال^۱ (مؤلفه ۱۰۷۶ - ۱۰۷۸) این بیت را به نام او ثبت کرده است:

ای عزیزان گر صدای بال مرغی بشنوید مرغ روح ماست در پرواز برگرد شما
(لطایف الخیال (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۷)

صوفی تبریزی

میر محمدعلی از بذله سنجان تبریز بود. از اوست:
بس که از پیکان ناز او مشبک شد تنم
سایه ام از رهگذارش هم چو دام افتد به خاک
(روز روشن، ص ۳۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۷)

صهبای تبریزی

میرزا عبدالغفار از سخنوران نیمه اول سده دوازدهم هجری قمری است. قانع تتوی او را از نجبای تبریز معرفی کرده و نوشته است که همراه نواب رضی محمدخان در بلده آمد به تمام حرمت بسر می برد، به مناصب و خدمات عمده و فوجداریهای پرگنات معیشت می کرد نسبت دامادی با دیوان فضایل علی خان درست کرد و همین جا اواخر عهدنواب سیف الله خان (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ هـ.ق) از صهبای کل من علیها فان نوش کرد و رخ در نقاب خاک کشید. از اوست:

۱ - مرحوم تربیت در چند مورد از جمله (ص ۱۶۶)، ص ۱۹۲ دانشمندان آذربایجان و ذیل همین صوفی تبریزی) به خطا «بقایبی تفرشی» را مؤلف لطایف الخیال معرفی کرده است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ تذکره ها، ج ۲، ص ۶۲۰.

خدا به هر که نداده ست، خلق هم ندهد کشد همیشه مصور برهنه عریان را
در واقعه کربلا گوید:

هلال نیست، زبس دست زد به سر عیسی شکست ناخن نورانی از ید بیضا
ز کربلا سخن هیچ کس شنیده نشد که هم چو ابر سراپا زگریه دیده نشد

(مقالات الشعرا، ص ۳۶۶ - ۳۶۷)

صیرفی تبریزی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. صاحب مجمع الخواص می نویسد در تبریز مقابل میدان کشتی گاه به صرافى اشتغال داشت و یک چشمش معیوب بود. شعرا نیز در آن جا گرد آمده هنگامه شعر را گرم می ساختند و از این جهت مشارالیه صورت ملک الشعراى به خود می گرفت و اگر شاعر غریبی می آمد ره آورد را در پای تخت وی به یاران تقدیم می کرد.

از قضا روزی «میرصنعی نیشابوری» برای امثال و اقران خود شعر می خواند مولانا اعتراض ناموجهی کرد و هر چند «میر» جوابهای موجهی داد سودمند نیفتاد میر این بیت «لسانی» را خواند:

من می بیغش و ارباب مروّت بی ذوق زر من خالص و صراف سخن نابینا
سام میرزا از او تحت عنوان «صیرفی کور» یاد کرده و نوشته است که در شعر و ادای شاعری خسرو و سعدی و حافظ را از غایت خود بینی به خاطر نمی آورد.

او با مولانا فانی و معروف تبریزی مصاحبت داشت و در وادی سخنوری تتبع خواجه آصفی می نمود. مردی پاکیزه روزگار بود و اوقات خود را به عبادت و ریاضت صرف می کرد.

به این مطلع خواجه آصفی:

دردی که دل ز دست تو می کرد می کند بر دل چگونه دست نهم درد می کند
چنین جواب گفته است:

نامرد پیش تیغ تو رو زرد می کند تیغ تو فرق مرد ز نامرد می کند

از اوست:

به باد نیستی در داد عشقت خاکساران را
به رقص آورد مهرت همچو ذره شهر یاران را

دمی که از تو به دل ناوک ستم دیدم
هزار مرتبه پیکان به روی هم دیدم
سواد عمر مرا خط کشیده است اجل
چو بر صحیفه رویش خط رقم دیدم
به کوه و دشت چو مجنون و کوه کن گشتم
نه در عرب چو تو شوخی، نه در عجم دیدم
چو غنچه سر به گریبان کشیده جمعی را
ز تنگی دهنش روی در عدم دیدم
اگر چه در سر کوش فتاده بسیارند
چو «صیرفی» به رهش اوفتاده کم دیدم

(نحفه سامی، ص ۲۶۱ - مجمع الخواص، ص ۲۶۹ - ۲۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)

ضیای تبریزی

ضیاءالدین یوسف فرزند مولانا حاجی تبریزی در خدمت مقیم خان ابهری بوده و از
شعرای سده یازدهم هجری قمری است

(مجله پارس دوره اول شماره ۴ - ۱ صفحه ۷۰)

ضیاءالدین تبریزی

شیخ ضیاءالدین تبریزی از شاعران اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری
است. به سال ۷۱۳ در گذشته و در چرنداب مدفون است. مؤلف هفت اقلیم می نویسد که

وی مستجاب الدعوه بود و با وفور زهد و تقوی گاهی زبان به شهد شعر شیرین می ساخت.
در دانشمندان آذربایجان به نقل از تاریخ گزیده رباعی معروف صاین الدین تبریزی:
«دوش این دلم از درد جدایی می سوخت»
به او نیز نسبت داده شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۱۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۱ - تاریخ نظم و نثر، ج ۲، ص ۷۶۹)

طالب تبریزی

میرزا طالب فرزند حاج میرزا خان کمال بیگ تبریزی از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. در عباس آباد اصفهان ساکن بود پدرش تجارت می کرد و مشرب درویشانه داشت. میرزا طالب هم از اکثر علوم خبردار بود اطوار دلنشین و حرکات نمکین داشت بعد از فوت پدر اندوخته های او را خرج کرد و تهی دست شد.
نصرآبادی می نویسد: الحال به درد فقر و پریشانی ساخته در کمال سازگاری و رضامندی سلوک می کند و زبان به شکوی و شکایت نمیگرداند و به این معنی شاکر است.
چنان که خود گوید:

دولت کون و مکان در خور اقبال ندید اختر طالع ما تعبیه دیگر داشت
در ترتیب نظم طبعش خیلی قدرت دارد در جواب تحفه العراقرین یک مثنوی ساخته و
ساقی نامه یی نیز در بحر ساقی نامه «ظهوری» گفته است.
از مثنوی اوست:

ماییم مقامران افلاک	محبوس قمارخانه خاک
سر در سر کار دل نهاده	کونین به داو عشق داده
در ششدر شش جهت نشسته	از بست و گشاد دهر رسته
در پنجه پنج حس مسخر	در دامن امهات مضطر
مغلوب مثلث موالید	از هر دو جهان گزیده تجرید
از کثرت خلق گشته منفک	از نقش جهان ندیده جز یک
ز این تخته مهره خیالی	داریم کمال بی کمالی

این طرفه که کعبتین گردون	نآورده به غیر نقش و ارون
شطرنجی روز و شب برابر	از روم و حبش کشیده لشکر
هر تفرقه‌یی که هست باماست	آسوده دلی نصیب اعداست
محبوس تعینات ماییم	رد کرده کاینات ماییم
آن روز که این طلسم بسته‌ست	منصوبه ما چنین نشسته‌ست
مانده به هزار دیده حیران	در حقه جسم و مهره جان
از عشق حقیقی و مجازی	قانع گشته به حقه بازی

مناجات:

یارب به دلی که نور معنی‌ست	آیینۀ طلعت تجلی‌ست
کز نور حقیقتم خبر ده	بینایم از ره نظر ده
حسرت زده لقای خود کن	آیینۀ رو نمای خود کن

خطاب به آفتاب

ای جام جهان نمای بینش	جمشید سواد آفرینش
ای صورت جام و معنی جم	آیینۀ رو نمای عالم
روشنگر صبح و صیقل ماه	بینایی دیده سحرگاه
از توست در این بلند ایوان	فانوس خیال چرخ گردان
بحر از کف همت تو در جوش	کان از کرم تو خانه بر دوش
از حکم تو کوه تا کمر بست	رنگ زر و نطفه گهر بست
در حجره چرخ آبنوسی	هم ماشطه‌ای و هم عروسی
دست تو کشیده از تجمل	دامان نقاب از رخ گل
سبزه خط بندگیت داده است	پیش تو به خاک رو نهاده است
هر لاله که طرف باغ دارد	از بندگی تو داغ دارد
مهر تو گشوده تا به دامن	پیراهن غنچه را گریبان
قهر تو فکنده است گستاخ	دستار شکوفه از سر شاخ

هر گل ز تو جسته آبرویی	از حسن تو برده رنگ و بویی
نیلوفر و شنبلیله و سنبل	رعنا و بنفشه، خیری و گل
زین حجله هفت پرده هر هفت	در حجله ناز کرده هر هفت
بر حسن تو والهست و مفتون	سرو لیلی و بید مجنون

در تعریف کوه

ابدال صفت به خود خزیده	چون منتهیان به حق رسیده
از ساقی نامه اوست:	
الهی به مستان صهبای عشق	به مجنون نهادان صحرای عشق
به نازک قبایان گل پیرهن	به آینه سازان لطف بدن
به همواری دشت افتادگی	به رعنائی نخل آزادگی
به شوقی که کام روان می دهد	به نازی که منت به جان می نهد
که پیمانها را از اندازه بیش	تهی ساز از خویش و پرکن ز خویش
غزل:	

شاهراه عشق را باشد عصا افتادگی	غایت مطلب خموشی، مدعا افتادگی
نونهای گلشن قدسی و ما خاک رهیم	از تو ناز و گردن افرازی، زما افتادگی
جاده ها بر ره ز نعل واژگون افکنده ایم	مطلب ما مبهم است از پیش پا افتادگی

با این که بتان شکوه ما گوش نکردند	جرمی که نکردیم فراموش نکردند
آغوش گشادیم برین کبک خرامان	یک جلوه به اندازه آغوش نکردند
رباعی:	

ای خلق تو بر خلق عیان از ره عین	موقوف شفاعت تو جرم کونین
آن جا که شفاعت تو باشد، ترسم	از خلق حسن بگذری از خون حسین

طالب تبریزی

ابوطالب تبریزی، شاعر و طبیب (مقتول به سال ۱۰۱۴). وی در تبریز در خانواده‌ای اصیل و سرشناس تولد یافت، طب و ادب را همانجا فراگرفت و آنگاه به قزوین رفته، به طبابت پرداخت (اوحدی، ۱۵۰؛ تربیت، ۲۴۳)، ولی چندی بعد ظاهراً به سبب آشفتگیهای ناشی از مرگ شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ ق/ ۱۵۷۶ م) به زادگاهش مراجعت کرد و مدتی ملازم حمزه میرزا بود. بعد از فترت تبریز (۹۹۳ ق) در اواخر سلطنت سلطان محمد خدا بنده دوباره به قزوین بازگشت و در میدان سنگ آنجا مطبی دایر نمود و غالباً با یاران سخنور خود مجالس شعر ترتیب می‌داد. چندی نگذشت که به دربار شاه عباس اول راه یافت و در ۹۹۸ ق که شاه، برادرزاده خود حیدر میرزا را به استانبول می‌فرستاد، ابوطالب را نیز جزء همراهان او کرد. حکیم به مصاحبت سلطان مراد سوم که خود شاعر بود و «مرادی» تخلص می‌کرد. سرافراز شد و مورد احترام و نوازش او قرار گرفت. در نتیجه، شاعر که اوضاع آن دیار را با طبع خود سازگار دیده بود، از آستانه ولی نعمت روگردانید و با عثمانیها دوستی به هم رسانید و به خدمت جعفر پاشا محافظ قلعه تبریز درآمد. روزی در مجلس جعفر پاشا سخنان ناخوشایندی درباره صفویه بر زبان او گذشت و پس از آنکه تبریز در ۱۰۱۲ ق/ ۱۶۰۳ م به دست سپاهیان شاه عباس مجدداً فتح شد، به سعایت بدخواهان و به فرمان شاه در ۱۰۱۴ ق کشته شد.

ابوطالب در شعر «طالب» تخلص می‌کرد. از اشعارش نمونه‌هایی در تذکره‌ها، از جمله عرفات اوحدی و تذکره ناظم تبریزی آمده است، ولی در هیچ یک از منابع شناخته شده از دیوان اشعار و یا سایر آثار ادبی و علمی او یادی نشده است.

تقی‌الدین کاشانی تذکره‌نویس معاصر ابوطالب و مؤلف خلاصه‌الشعار وزیده‌الافکار، شرح حال او را به رشته تحریر در آورده است. نیز به ملاقاتش با ابوطالب در اوایل سلطنت شاه عباس اول در قزوین اشاره کرده است. از شاعران، کمال‌الدین شیخ‌ابوالفضل معروف به چلبی بیگ و متخلص به «فارغ»، غیاث دراز یزدی، حسن بیگ مقیمی، و طوفی تبریزی با وی معاشرت و مصاحبت بیشتری داشته اند

این اشعار در جنگ شماره ۲۷۶۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به نام وی ثبت شده است:

در فرقت تو زنده نه از سخت جانیم جان از کمال ضعف نیاید به لب مرا

سرایت بین محبت را که با صد گونه بی مهری

چو می بیند ز دورم می شود تغییر حال او را

بی هم‌رهی غمزه خونریز او اجل مشکل که صرفه‌یی برد از جان سخت ما

«طالب» نداشت تاب نگاه تو روز وصل پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت

خویش رازنده به این حال از آن می‌خواهم که مرا هر که ببیند هوس او نکند

دل راکی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد

با یک جهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد

من راه هجران را به خود هرگز نمی‌دادم ولی

آتش ره خود وا کند چون در نیستان بگذرد

یار با غیر و غم عشق در آغوشم بود مرگ صد بار به از زندگی دوشم بود

بازم از افسون زبان بند تمنا کرده‌ای خوش در بی طاقتی بر روی ما وا کرده‌ای

چون توانم از تو دل برداشتن ای غم که تو ترک عالم از برای خاطر ما کرده‌ای

(مأخذ مذکور در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (مقاله نگارنده)

طالب تبریزی

میرزا ابوطالب خان از نویسندگان و سخنوران تبریزی اصل و اصفهانی مسکن سده ۱۲ هجری قمری بود. پدرش حاجی محمد بیگ خان تبریزی در عهد نادر شاه از اصفهان به هندوستان رفت و ابوطالب به سال ۱۱۶۵ هجری قمری در لکهنو پا به عرصه زندگی نهاد و در آنجا نشوونما یافت. عبداللطیف شوشتری مؤلف تحفة العالم که با وی معاشر و محشور بوده در کلکته ملاقاتش کرده و او را به استغنای طبع و استقلال مزاج ستوده و چنین نوشته است:

«میرزا ابوطالب خان بن بیگ خان تبریزی اصفهانی، والد او در عهد نادر شاه به هند افتاده در لکهنو ماند و از او همین یک فرزند ذکور به وجود آمد ذهنی رسا و فطرتی عالی و بسی بزرگ منش و پسندیده اقبال است. از بدو شعور در حجر تربیت اعظم و هوشمندان قزلباشیه تربیت یافته و به سخن سرایی و سخن سنجی رغبتی تمام دارد و مورخی بی نظیر و نکته دانی بی مانند است، قصوری که در سخن سرایی دارد، به فهم سخنان نیکو تدارک آن کرده به حافظه قوی بسیار از اشعار مشکله قدمای شعرا را چون خاقانی و انوری و امثال ذلک از بردارد و به سر انگشت فکرت دقیق مواضع مشکله را حل نموده است تذکره الشعرا بی دارد که مقدار فهم و سلیقه اش از آن هویدا است در صحبت و گرمی مجلس بی مانند است در سر کار اصف الدوله، به استعداد ذاتی ترقی نموده در سلک امرای عظام منسلک گردید، اراده تفویض نیابت خود را به او داشت اشخاصی که در پایه آن کار بودند در شکست کار او کوشیدند تا او را از آن اراده باز داشتند و وی و او به تدریج مضمحل ساختند و از نظر انداختند آن بلند همت به کلکته آمده اقامت نمود پس از چندی به عزم سیاحت عالم به انگلستان رفت و در آنجا از پادشاه ذیجاء و از امرا و اعظام عزت و احتشام یافت اکنون (۱۲۱۶ هـ.ق) روزگاری به عزت دارد. مکتوبی از او از فرنگ رسیده ورود انگلستان و سلوک پادشاه و اعظام را با خود نگاشته بود با من یگانه و دوست بی همال و بیشتر اوقات را در کلکته با من بسر می برد و از صحبت روان پرور خویش محظوظ می داشت در مردی و مردانگی و شجاعت و اخلاق پسندیده به کمال و در استقلال مزاج و استغنا قدوه امثال است هر چه

فلک بر وفق مرام نگردید او به مذلت و مسکنتش تن در نداد و گردن به قلاده منت و احسان امثال و اقران نهاد و با احدی از دنیا داران فروتنی نکرد از روز مفارقت پیوسته در یاد دل اخلاص منزل اخلاق آن نیکو بنیاد را فراموش نمی‌کند رزقنا الله فی اشرف الاماکن لقائه ص ۲۹۱-۲۹۲.

«طامس ولیم بیل» هم که از معاصران او بود چنین می‌نویسد:

میرزا ابوطالب خان لندنی پسر محمد بیگ خان بود، چون در سنه هزار و دویست و سیزده هجری قمری مطابق سنه ۱۸۹۹ عیسوی از راه دریای شور به ولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی می‌گفتند. بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه ۱۲۱۸ هجری قمری اتفاق شده کتابی موسوم به «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» در وقایع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه ۱۲۲۰ هجری قمری مسافر ملک عدم گردید. مؤلف حسب خواهش پسر او میرزا یوسف باقر این دو تاریخ در وفات او گفته:

رخت سفر چو بست «ابوطالب» از جهان هوش و حواس عالمیان از دماغ رُفت
هاتف زغیب با دل افکار ناگهان از بهر سال فوت «دو صد باره آه» گفت^۱

ایضاً:

برفت چون ز جهان «میرزا ابوطالب» دو دیده در غم مرگش به بحر اشک نشست
بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش که بود سال وفاتش هزار و دویست و بیست
وی ظاهراً در کلکته به رحمت ایزدی پیوسته است. مرحوم تربیت تاریخ فوت پدر او را سال ۱۱۸۰ ه.ق. و خود او را به خطا ۱۲۲۱ قید کرده است.

آثار ابوطالب:

صاحب ریاض الوفاق می‌نویسد:

آن گوهر بحار دقیقه یابی در جامعیت فنون فضایل و کمالات مشهور و به استقامت فکر وجودت ذهن مسلم جمهور بود. طبعی به حکمت آشنا و زبانی به سحر بیانی گویا و در شعر و شاعری رغبتی رسا داشت چنان که تذکره‌یی از کلام شعرای نامدار موسوم به

۱ - نعمیه این تاریخ «دل افکار» است یعنی کاف که عدد آن بیست است و با «دو صد آه» که هزار و دویست است جمعاً ۱۲۲۰ می‌شود.

خلاصة الافکار تسوید نموده در آن از منظومات خود غیر از چند رباعیات درج نفرموده از آن است در وصف قحط سال:

امسال وجود دانه از قلت آب چون جنس وفا به دهر گشته نایاب
چندان که به مرگ دوست هم دانه اشک مشهود نمی شود به چشم احباب

۱- خلاصة الافکار در ۱۲۰۶-۱۲۰۷ ه.ق. تألیف و در تاریخ تذکرها چنین معرفی شده است: «تذکره عمومی ست در ذکر چهارصدونود و دو شاعر قدیم و جدید که تقسیم به یک مقدمه درباره شعر فارسی و قواعدی که در ذکر تذکره نویسی باید ملحوظ داشت و بیست و هشت حدیقه در ذکر سیصد و نه شاعر متقدم و متوسط و متأخر (هر حدیقه برای یک حرف) و یک ذیل در ذکر نام و ثبت بیتی چند از یکصد و شصت شاعر که در نظر مؤلف مجهول الحال بوده اند، و یک خاتمه در احوال بیست و سه تن از معاصران و خود مؤلف.

ابوطالب خان در این کتاب از هر نوع شعری آورده است، ولی مثنوی نسبت به سایر اقسام شعر بیشتر است. از کتب منثور و مکاتیب و منشآت صاحبان تراجم نیز آن چه دستیاب شده است مسطور داشته، و با آن که منتخبات علی قلی خان واله مؤلف ریاض الشعرا را نپسندیده و بر او خرده گرفته است، در نقل تراجم و اشعار از کتاب وی استفاده بسیار کرده است.

چنین آغاز می شود: «لآلی منثور سپاس و ستایش به استحقاق نثار دامن کبریای ناظمی تواند بود که...الخ».

و بدین دو بیت مؤلف انجام می پذیرد:

چشمم که بسان ابر نیسان گرید تنها نه بر آن نوگل خندان گرید
بی منظر خوب آن انیس یکتا بر حال بد خویش دو چندان گرید

تاریخ شروع و ختم آن را نیز در پایان کتاب چنین آورده است:

«گل بیخار و گنج بی رنج است» (۱۲۰۷) سال تاریخ این خجسته نگار
ور تو از مبدأش بخواهی، گو «جمع یکجا خلاصة الافکار (= ۱۲۰۶)»
بر روی هم می توان گفت این تذکره به داشتن برخی اطلاعات سودمند - گر چه

در بسیاری جاها، مختصر - درباره سرایندگان زبان و اشتغال بر نمونه‌های شعری آنان، ممتاز است و از تذکره‌های بسیار سودمند به حساب می‌آید، اما گلچین معانی ضمن بررسی تحلیلی این اثر به پاره‌ای از اشتباهات آن اشاره کرده و اظهار داشته است که تقریباً «آنچه ابوطالب‌خان در این تذکره درباره شعرا نوشته، بی اعتبار است و این قسمت از تذکره او را با «ذیل» آن به کلی باید حذف کرد...، ولی خاتمه آن اصیل و معتبر است»

۲- رساله‌ای در علم اخلاق، حدود ۴ صفحه.

۳- رساله‌ای در مصطلحات موسیقی، در ۳ صفحه

۴- رساله‌ای در علم عروض و قافیه، در ۲ باب.

۵- رساله‌ای در فنون طب، در حدود ۳۰ صفحه. این اثر، نوشته‌ای است کوتاه از مقوله مطالب مخزن الادویه عقیلی خراسانی.

۶- لب‌السير و جهان‌نما، تاریخ مختصر عمومی جهان و زندگی نامه گروهی از شخصیت‌های تاریخی و شرح کوتاهی از تاریخ عصر جدید اروپا و آمریکا که ابوطالب آن را در ۱۲۰۸ ق ۱۷۹۴م در ۴ باب به نام آصف‌الدوله تألیف کرده است: باب اول، در احوال انبیاء؛ باب دوم، در وقایع خلفا؛ باب سوم حاوی زندگی نامه فلاسفه یونان و روم، صحابه پیامبر اکرم (ص) و تابعین و علما و شعرای اسلام؛ باب چهارم، در شرح احوال سلسله‌های مشرق زمین که معاصر خلفا بوده، یا پس از آنان تشکیل شده‌اند. بخشی از این باب به راجه‌های هند، شاهان دکن و کشمیر و بعضی پادشاهی‌های دیگر اختصاص یافته است ۴ رساله یاد شده و لب‌السير به آخر غالب نسخه‌های خطی خلاصه‌الافکار منضم شده است. نسخه‌های مستقلى هم از لب‌السير در پاره‌ای از کتابخانه‌ها یافت می‌شود.

۷- تصحیح دیوان حافظ. ابوطالب‌خان ذیل شرح حال حافظ شیرازی در خلاصه‌الافکار، گزارش می‌دهد که به پیشنهاد یکی از آشنایان انگلیسی خود، از روی ۱۲ نسخه خطی، دیوان را تصحیح و در اواسط ۱۲۰۶ ق در ۱۲۰۰ نسخه به چاپ رسانده است این چاپ دیوان حافظ باید نخستین یا یکی از نخستین چاپ‌های دیوان حافظ باشد.

۸- تفضیح الغافلین. ابوطالب‌خان این کتاب را که شامل وقایع روزگار آصف‌الدوله محمدعلی‌خان است، در ۱۲۱۱ ق به سفارش سرگرد ریچارد سن انگلیسی نوشته و در آن اوضاع سیاسی و اجتماعی هند دوران آصف‌الدوله را به تصویر کشیده و نابسامانی‌های

اقتصادی و فعالیتهای عوامل شرکت هند شرقی را گزارش کرده است. این کتاب در ۱۳۰۲ ق ۱۸۸۵م توسط هوی به انگلیسی ترجمه و با عنوان «تاریخ آصف الدوله» در الله آباد هند منتشر شد. متن فارسی این کتاب را عابد رضا بیدار تصحیح و در ۱۳۴۳ ش. در دهلی منتشر کرد. ۹- دیوان. از ابوطالب شماری قصیده، غزل و رباعی باقی مانده که نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است. ابوطالب بسیاری از سروده‌های خود را در خلال بعضی از آثار دیگرش گنجانده است. زبان شعر او فارسی ناب ایرانی نیست و تأثیر فارسی هندوستانی و پاره‌ای انحرافات از دستور زبان فارسی اصیل در آن به چشم می‌خورد.

۱۰- معراج التوحید، رساله‌ای است منظوم در علم نجوم با مقدمه‌ای به نثر که ابوطالب آن را به خواهش دوستی در ۱۲۱۹ ق ۱۸۰۴ م تصنیف و به ابوالفتح سلطان محمد صفوی اهدا کرده است.

۱۱- مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، معروف‌ترین اثر ابوطالب، در ۳ جلد شامل شرح سفرهای پنجساله وی به اروپا و افریقا است. ابوطالب پس از بازگشت به کلکته، یادداشتهای سفر خود را در ۱۲۱۹ ق به صورت سفرنامه‌ای تنظیم کرد و نام مسیر طالبی فی بلاد افرنجی بر آن نهاد.

مسیر طالبی کتابی است مفصل، شیرین و خواندنی و شاید بتوان آن را یکی از بهترین سفرنامه‌های ایرانیان در سده‌های اخیر شمرد. اطلاعاتی که او درباره زندگی ملت‌ها، آداب و رسوم، معماری شهرها، کتابخانه‌ها، تماشاخانه‌ها و کارخانه‌های کشورهایی که از آنها دیدن کرده بود، به دست می‌دهد، ارزش تاریخی زیادی دارد. وصف‌های او از لندن - که او بیش از ۲ سال را در آن سپری کرده - از همه مفصل‌تر است. از ترکیبها و اصطلاحاتی که در این اثر به کار رفته، تأثیر لهجه فارسی زبانان هند به خوبی مشهود است. از ویژگیهای دیگر مسیر طالبی اشتمال آن بر انبوهی واژه و ترکیب از زبانهای اروپایی است که ابوطالب چون معادل فارسی برای آن نداشته، عیناً آنها را در گزارشهای خود آورده است.

پیش از چاپ متن فارسی مسیر طالبی، چارلز استوارت آن را در ۱۸۱۰ م به انگلیسی ترجمه کرد و در ۲ جلد در لندن منتشر ساخت. این ترجمه در ۱۸۱۴ م همراه با اضافاتی مجدداً چاپ شد. در ۱۸۱۲ م، میرزا حسنعلی پسر ابوطالب خان و میر قدرت علی، متن، دست نوشته مسیر طالبی را ویرایش کرده، در کلکته به چاپ رساندند. علاوه، در ۱۸۱۱ و

۱۸۱۹ م، ترجمه‌هایی به فرانسه از روی متن انگلیسی انجام گرفت و در پاریس منتشر شد. در ۱۸۱۳ م ترجمه‌ای در ۲ جلد به هلندی و در همین سال ترجمه‌ای به آلمانی در وین به چاپ رسید. بخش اول مسیر طالبی در ۱۹۰۴ م به زبان اردو ترجمه و در مرشدآباد هند چاپ شد. در ۱۸۲۷ م خلاصه‌ای از متن فارسی مسیر طالبی که دیوید مک‌فارلین ترتیب داده بود، در کلکته به چاپ رسید. مسیر طالبی در ۱۳۵۲ ش به کوشش حسین خدیو جم برای نخستین بار، اما نه چندان منقح در تهران چاپ شد. در این چاپ مجهولات روشن نشده و گفتنیهای ناگفته بسیار دارد.

از اشعار اوست:

هم آن آب و هوای اعتدالش	زهی لندن؛ و وضع بیمالش
خدا از دست خویششن آفریده	چو مسبارل به خوبی کس ندیده

این مثنوی با ترجمه انگلیسی آن به سال ۱۸۰۷ میلادی در لندن به طبع رسیده است.

(تحفة العالم، چاپ حیدر آباد، ص ۲۹۱ - ریاض الوفاق، ص ۵۷ - ۵۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۳ - ۲۴۴ - مؤلفین مشار، ج ۱، ص ۱۵۷ - تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۵۶۴ - ۵۷۴؛ ج ۲، ص ۷۳۳ - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ج ۵، ص ۶۲۵ - ۶۲۸)

طالبوف تبریزی

حاج میرزا عبدالرحیم مشهور به طالبوف فرزند استاد ابوطالب نجار بسال ۱۲۵۰ هجری قمری در تبریز زاده شده ولی بیشتر در تمرخان شوره قفقاز بسر برده است و بسال ۱۳۲۸ قمری در همانجا وفات یافته است. وی در حدود ۱۶ سالگی به تفلیس رفت و به تحصیل زبان روسی و ادبیات آن پرداخت و متدرجاً نزد رجال و دانشمندان روسیه به درستیکاری و راست گفتاری - شناخته شد و سپس در تمرخان شوره - دارالحکومه داغستان اقامت کرد و مورد احترام جمیع مسلمانان و جزو ایشان گردید و خانه‌اش مقصد امرا و علما و اعیان و ملجاء نیازمندان و مستمندان شد.

وی یکی از نخستین نویسندگان فارسی است که ایرانیان را به تالیف رمانهای علمی و تأثر و ترجمه علوم و فنون و هنرهای زیبا و مکارم اخلاق به زبان ساده آگاه کرد و این امر روز به روز بر اعتبار و منزلت او نزد همه می‌افزود.

از جمله تألیفاتش مسالک المحسنین، مسائل الحیات، ترجمه پندنامه مارکوس، نخبه سپهری در احوالات حضرت رسول (ص)، فیزیک، تاریخ مختصر اسلام، هیئت فلاماریون، سفینه طالبی ایضاحات در خصوص آزادی، سیاست طالبی قابل ذکرند وی با یوسف اعتصام و علی اکبر دهخدا مکاتبه داشته است.

طالبوف طبع شعر نیز داشته از آنجمله است:

گر وطن ما کنون چنان و چنین است	آیه لا تقنطوا اساس متین است
دشمن ما روس و انگلیس نباشد	وحشت ایران نه از یسار و یمین است
جهل و نفاق و طمع؛ نبودن قانون	مکنت این ملک را عدوی مبین است

میان دو خر بهر جو جنگ شد	لگد زد یکی دیگری لنگ شد
برآشفتم از زخم و گفتا همی	تو حقا که خر نیستی، آدمی
سزا نیست خر خوانمت زانکه خر	نیازارد انباز خود چون بشر

شرح حال طالبوف بطور مفصل در «کتاب «از صباتا نیما» مندرج است.

(یادگار سال ۵ شماره ۴ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۴ - داستان دوستان ص ۵۳ - ۵۸)

طباطبایی تبریزی (علامه)

علامه بزرگ آقا سید محمد حسین طباطبایی از مفاخر کشورمان می باشند زندگی نامه این شخصیت علمی و دینی بقلم خودشان که کاتب صادق و ناظر حاذق در این امر می باشند چنین است:

«در سال هزار و دویست و هشتاد و یک شمسی در تبریز در میان یک خانواده علمی بوجود آمده ام در سن پنج سالگی مادر را و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و بمناسبت اینکه کم و بیش مایه معاش داشتیم سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچکتر از خودم که داشتم) را به هم نزد و تحت مراقبت و پرستاری یک نفر خادم قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالاخره بدست معلم خصوصی که به خانه می آمد، سپرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت

شش سال مشغول فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آنروزها تحصیلات ابتدائی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۶ - ۱۲۹۰ که مشغول بودم، قرآن کریم معمولاً پیش از هر کتاب دیگر خوانده می شد و کتاب گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و تاریخ معجم و منشآت امیر نظام و ارشاد الحساب را خواندم.

سال ۱۲۹۷ وارد رشته های علوم دینی عربی شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم. در ظرف همین هفت سال، در علم صرف: کتاب امثله و صرف میر و تصریف، و در نحو: کتابهای عوامل و انموذج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی، و در بیان: کتاب مطول، و در فقه: کتاب شرح لمعه و مکاسب، و در اصول: کتاب معالم و قوانین و رسائل و کفایه، و در منطق، کبری و حاشیه و شرح شمسیه، و در فلسفه: کتاب شرح اشارات و در کلام: کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت الله آقای شیخ محمد حسین اصفهانی حاضر شده یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له را درک نمودم و همچنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت الله نائینی و یک دوره خارج اصول معظم له حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیه الله حجت کوه کمری (ره) رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت، مرحوم آقا سید حسین بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تلمذ می کردم، منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت اینجانب داشت، برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته و به ذوق فلسفی تقویت بخشد، امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر استاد، من در درس مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری که ریاضی دان زیردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی از معظم له فراگرفتم.

سال ۱۳۴۱ در اثر اختلال وضع معاش ناگزیر به مراجعت شده، به زادگاه اصلی خود

(تبریز) برگشتم و ده سال و خرده‌ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم. زیرا در اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش (که از مجرای فلاح بود)، از تدریس و تفکر علمی (جز مقداری بسیار ناچیز) بازمانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی بسر می‌بردم.

در سال ۱۳۲۵ از سر و سامان خود چشم پوشیده، زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزه قم گردیده، بساط زندگی را در آن حوزه گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تا سال ۱۳۴۱ روزگار خود را در این سامان می‌گذراندم.

البته هرکسی حسب حال خود در زندگی خود خوشی و تلخی و زشت و زیبایی دیده و خاطره‌هایی دارد. من نیز به نوبه خود و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگانی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهی‌دستی و گرفتاریهای دیگر گذرانیده‌ام، در مسیر زندگی در فراز و نشیب‌های گوناگونی قرار گرفته‌ام. ولی پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده به سوی مقصد هدایت می‌کند.

من اگر خارم و گر گل، چمن آرائی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم در اوائل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یک‌باره عنایت خدایی دامن‌گیر شده، عوضم کرد. و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم، به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دل‌سردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث را در برابر خود هیچ می‌پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (و به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی که بود حل می‌نمودم و وقتی که به درس حضور می‌یافتم، از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم.

از آثار مختصری که هنگام تحصیل در نجف تهیه کرده‌ام:

- ۱- رساله در برهان
- ۲- رساله در مغالطه
- ۳- رساله در تحلیل
- ۴- رساله در ترکیب
- ۵- رساله در اعتبارات (افکاری که ساخته خود انسان است)
- ۶- رساله در نبوات و منامات
- از آثاری که اوقات اقامت در تبریز تألیف شده:
- ۷- رساله در اثبات ذات
- ۸- رساله در اسماء و صفات
- ۹- رساله در قوه و فعل
- ۱۰- رساله در افعال
- ۱۱- رساله در وسائط میان خدا و انسان
- ۱۲- رساله انسان قبل الدنيا
- ۱۳- رساله انسان فی الدنيا
- ۱۴- رساله انسان بعد الدنيا
- ۱۵- رساله در ولایت
- ۱۶- رساله در نبوت
- (در این رساله‌ها میان عقل و نقل تطبیق شده است).
- ۱۷- کتاب سلسله انساب طباطبایان آذربایجان
- ۱۸- منظومه در رسم خط نستعلیق
- آثاری که در قم به رشته تحریر در آمده است:
- ۱۹- تفسیر المیزان که در ۲۰ مجلد منتشر شده است.
- ۲۰- اصول فلسفه (روش رئالیسم) در این کتاب فلسفه شرق و غرب بررسی شده است.
- (در پنج جلد)
- ۲۱- حاشیه کفایة الاصول

- ۲۲ - حاشیه بر کتاب «اسفار» ملاصدرا که در ۹ جلد منتشر شده است.
- ۲۳ - وحی یا شعور مرموز (در ارتباط با مسئله نبوت)
- ۲۴ - دو رساله در ولایت و حکومت اسلامی (فارسی و عربی)
- ۲۵ - مصاحبه‌های سال ۱۳۸۸ با پرفسور هانری کربن مستشرق فرانسوی، در یک جلد تحت عنوان شیعه برای بار دوم اخیراً منتشر گردید (پایان نگارش استاد).
- ۲۶ - مصاحبه‌های سال ۳۹ و سال ۴۰ با معظم‌له در یک جلد.
- ۲۷ - رساله‌ای در اعجاز
- ۲۸ - علی و الفلسفه الالهیه (به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است).
- ۲۹ - تشیع در اسلام.
- ۳۰ - قرآن در اسلام.
- ۳۱ - مجموعه مقالات، پرسشها، پاسخها، بحث‌های متفرقه علمی. فلسفی که در مجلات، مکتب تشیع، مکتب اسلام و راهنمای کتاب منتشر شده است.
- ۳۲ - سنن النبی که اخیراً با ترجمه و تحقیق توسط آقای محمد هادی فقهی در ۴۰۰ صفحه منتشر شده است.

رحلت:

این مرد بزرگ الهی، پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین و فرهنگ قرآن، صبح روز یکشنبه ۲۴ آبانماه ۱۳۶۰ شمسی مطابق ۱۴۰۲ ه. ق. به لقاء الله پیوست و جهان اسلام و حوزه‌های علمیه را عزادار ساخت.

آقای دکتر عقیقی بخشایشی در کتاب پرمحتوای «مفاخر آذربایجان» جلد اول، ص ۵۴۰-۵۵۵ درباره اساتید و شاگردان علامه - ایجاد تحول او در حکمت و فلسفه و... مطالب ممتع و مفصلی نوشته‌اند از آنجمله است:

روش تفسیری المیزان:

«علامه طباطبایی در پیمودن راه بازگشائی مشکلات و پیچیدگیهای قرآنی، روش بسیار مفید و طبیعی را طی نموده است و آن تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن می‌باشد و آن روش

این است که آیات متعددی که پیرامون یک امر یا موضوع در قرآن مجید آمده است، کنار هم دیگر قرار دهیم و مفاهیم و معانی آنها را به همدیگر عرضه نماییم تا برداشت کلی و عمومی از تمام آیات مربوطه به دست بیاید و رهگشای ما در فهم مقاصد آیات نورانی الهی گردد. سیره مفسران آیات الأحکام قرآن این بود که در استنباط یک حکم فقهی، آیات مقیده را شاهد تقیید آیات مطلقه قرار داده و آیات خاصه را سند تخصیص آیات عامه بدانند، و نیز در مورد مجمل و مبین همین روش را اعمال می نمودند. مفسران ادبی قرآن نیز، همین روش را داشتند. آنان موارد استعمال حقیقت و مجاز، کنایه، صراحت، فصاحت و بلاغت را استقصا و شمارش می نمودند، سپس در جای جای خویش از آنها استفاده و بهره جویی می کردند.

علامه طباطبایی این روش را تعمیم دادند و در هر مورد کلامی، فقهی، ادبی و اقتصادی، همین امر را به کار گرفتند و آیات را در هر موضوعی کنار هم و در مقام تفسیر هم قرار دادند و به نتایج مهمی نیز دست یافتند.

علامه طباطبایی در اثر آشنایی کامل به مبادی برهان، و شرایط مقدمات آن و در اثر آشنائی به عرفان و خطوط کلی کشف و شهود، و در اثر پیمودن راههای دشوار تهذیب نفس و تزکیه روح، به آسانی می توانستند روح کلی و مسیر هدایت الهی را کشف و درک نمایند و ظواهر آیات را با مفاهیم معمولی تطبیق نمایند و اسرار حروف مقطعه را نیز به این شکل حل نمودند که حرف مقطعی رمزی است به محتوای سوره و اشاره ای است فشرده به مضمون آن.

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است»

این عالم و عارف ربانی، همانند اغلب مفاخر دینی و ادبی، دارای قریحه شاعری نیز بودند و اینک نمونه ای از سروده هایش تیمناً و تبرکاً نقل می شود:

همی گویم و گفتم بارها	بود کیش من مهر دلدارها
پرستش به مستی است در کیش مهر	بروند زین جرگه هشیارها
بشادی و آسایش و خواب و خور	ندارند کاری دل افگارها
بجز اشک چشم و بجز داغ دل	نباشد بدست گرفتارها
کشیدند در کوی دلدادگان	میان دل و کام دیوارها

چه فرهادها مرده در کوهها
 چه دارد جهان جز دل و مهر یار
 دلی، راد مردان و وارستگان
 مهین مهرورزان که آزاده‌اند
 بخون خود آغشته و رفته‌اند
 بهاران که شاباش ریزد سپهر
 کشد رخت سبزه به هامون و دشت
 نگارش دهد گلبن جویبار
 رود شاخ گل در بر نیلوفر
 درد پرده‌ی غنچه را باد سام
 به آوای نای و به آهنگ چنگ
 بیاد خم ابروی گلرخان
 گره را ز راز جهان بازکن
 جز افسون و افسانه نبود جهان
 به اندوه آینده خود را مباز
 فریب جهان را مخور زینهار
 پیایی بکش جام و سرگرم باش

چه حلاج‌ها رفته بر دارها
 مگر توده‌هایی ز پندارها
 نبازند هرگز به مردارها
 بریزند از دام جان تارها
 چه گل‌های رنگین به جویبارها
 به دامان گلشن ز رگبارها
 زند بارگه گل به گلزارها
 در آیینی‌ی آب رخسارها
 بر قصد به صد ناز گلنارها
 «هزار» آورد نغز گفتارها
 خروشد ز سرو و سمن تارها
 بکش جام در بزم میخوارها
 که آسان کند باده اسرارها
 که بستند چشم خشایارها
 که آینده خوابست چون پارها
 که در پای این گل بود خارها
 بهل گر بگیرند پیکارها

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد
 رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
 تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت
 از سمک تا به سهایش کشش لیلا برد
 من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه
 ذره‌یی بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خس بی‌سروپایم که به سیل افتادم
 او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صهبا ز کجا بود، مگر دست که بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا بود
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که بیک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد
خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام
با برافروخته رویی که قرار از ما برد
همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد
همه دلباخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سرانداخت مرا تنها برد

گذر ز دانه و دام جهان و خویش م باز
که مرغ با پر آزاد می کند پرواز
به کوهپایه ی «زان» بامداد با یاران
که دور باد دل پاکشان زسوز و گداز
چه گویمت که چه می گفت باد مشک افشان
که می گشود به گفتار خود، هزاران راز
ز من نیوش و میاسا در این دو روز جهان
که پیش روی تو راهیست سخت دور و دراز
درختهای کهنسال «ورس» بر سر کوه
که دیده اند به دامان کوه بس تک و تاز
بگوش هوش شنیدم که (ورس) می گفتند
که همچو ناله ی نی بودشان نوا و نواز
بسی دمیده در این جویبار سبزه ی نغز
بسی شکفته در این بوستان شکوفه ی ناز

بسی چمیده در این کوهسار کبک دری
بسی رمیده بر آن آهوان مشک انداز
نشان مهر که دیده‌ست در سرای سپنج
جهان به کس ننماید دو روز چهره‌ی باز
همی برد پی امروز، آنچه در دیروز
همی کند به سرانجام، آنچه در آغاز
به ساز سوز بهار و خزان شکبیا باش
به تنگنای جهان باش (ورس) را انباز
به هرزه راه میما و خویش خسته مساز
که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز
(مفاخر آذربایجان جلد اول ص ۵۴۰ - ۵۵۵ - تذکره شعرای آذربایجان جلد ۳، ص ۵۱۶ - ۵۲۱)

طفیلی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست سام میرزا می‌نویسد اصلش از مملوکان جهان شاه
پادشاه است. اوقات به دستاربندی می‌گذرانید این مطلع از اوست:
در باغ ناشکفته نه آن غنچه گل است بر چوب کرده گل سر خونین بلبل است
(تحفه سامی، ص ۲۵۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۶)

طوطی تبریزی

عبدالحمید ملک پسر مرحوم حاج محسن آقا ملک در شوال ۱۳۰۳ قمری در تبریز تولد
یافته و پس از تحصیل مقدماتی در اواخر سال هزار و سیصد و هفده قمری مشغول تحصیل
طب شد. در سال ۱۳۲۲ قمری برای تعقیب تحصیل طب بطهران مسافرت نمود و بعد از پنج
سال اكمال تحصیل و کسب اجازه به تبریز مراجعت و مشغول طبابت شد و قبل از جنگ
بین‌المللی اول به اراک مراجعت و در آنجا به طبابت مشغول گردید و چندی هم در تهران

رحل اقامت افکند و بالاخره در اسفند ماه ۱۳۳۴ دار فانی را وداع گفت. دکتر ملک از ۱۳ سالگی بعلت یک ماجرای خانوادگی نخستین شعر خود را سروده و از آن تاریخ هر وقت فرصتی دست داده غزلی ساخته است و در شعر طوطی تخلص میکرد. غزلیاتش دارای لطف خاصی است و بالغ بر دو هزار بیت می‌شود. دکتر ملک از زمره اطباء انسان دوستی بود که تمام دوران زندگی خود را بدون کمترین چشم‌داشتی وقف خدمت بمردم کرد مردم شهرستان اراک گواه صادق این ادعایند. نمونه‌ای چند از شعر او:

گفتگو

میکنی هر قدر ناز ای سیم بر، خواهم کشید
 هر چه نازت بیش باشد بیشتر خواهم کشید
 با مصور گفتگوی طرح گیسوی تو بود
 گریه‌اش واگفت من با مشک تر خواهم کشید
 گفتم اندر شکل ابرویش چه فکری کرده‌ای
 گفت شکل خنجر، اما تیزتر خواهم کشید
 گفتمش در باب مژگانش چه داری در نظر
 گفت مانند خدنگ تیز پر خواهم کشید
 گفتمش جادوی چشمانش چه خواهی کرد گفت
 نقشه‌ئی از روی سحر مستمر خواهم کشید.
 گفتم از باب دهانش چیست فکرت گفت هیچ
 از برای هیچ رنج بی‌ثمر خواهم کشید
 گفتم آخر رنگ لب را با چه آمیزی بگفت
 لعل را با آب حیوان کرده تر خواهم کشید
 گفتمش سازی چگونه آب و رنگ سینه را
 گفت رنگ پرتو نور قمر خواهم کشید
 گفتمش فکر کمر را کرده‌یی، باید چه کرد
 گفت موهوم است او را مختصر خواهم کشید

گفتمش عکسی ز «طوطی» در کنار دوست کش

گفت با حالی که میخواهد شکر خواهم کشید

ایدوست

رفتی ای دوست جسم و جانم سوخت	جسم و جان طاقت و توانم سوخت
غم اشکم ز سوز دل برچید	کاسه خشک دیدگانم سوخت
داغ هجران ز بس کبابم کرد	موقع گفتمش زبانم سوخت
راز عشق آنقدر نهان کردم	که دگر مغز استخوانم سوخت
فکر کردم ز عارضت بوسم	آتشین بسکه که بُد لبانم سوخت
طوطی از سوز ناله‌ات آخر	آتشی جست و آشیانم سوخت

ناز می‌کشم

شد مدّتی ز دلبر کی ناز می‌کشم	ناز بت ستمگر طناز می‌کشم
یک عمر راز عشق نهان داشتم بدل	امروز پرده از سر این راز می‌کشم
تا صبح ناله‌های ضعیف جگر خراش	گنجشک سان به پنجه شهباز می‌کشم
ناخن به زخم سینه صد چاک تا سحر	شبها چو زخمه بر زیر ساز می‌کشم
دل را خبر ز رنگ و رخ دلبران نبود	من این بلا ز دیده غماز می‌کشم
طوطی! چو افسر است نگارم، بدین جهت	بار غمش بدوش چو سرباز می‌کشم

وی از مریدان جلال‌الدین محمد مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ هـ) از اقطاب سلسله ذهبیه بوده، و در ستایش او غزل و ترجیع و مثنوی سروده که در کتاب «جلالیه» چاپ شده از اوست:

گرفته لشکر حسن تو آفاق	تویی در ملک دل سلطان عشاق
سحر هاتف چنینم مزده در داد	الا ای «طوطی» خوشخوان عشاق
جلال‌الدین محمد مجدالاشراف	گرفته ملک دلها قاف تا قاف

ای خوش آن آتش که زد بر جان حبیب فارغم کرد از فراق و از رقیب
آتشی کز عشق جانان بر فروخت غیر مهرش هر چه در دل بود سوخت

(سخنوران نامی معاصر ج ۳، ص ۲۷۱ - ۲۷۴ - جلالیه، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۴۱)

طوفی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است ابتدا به سراجی اشتغال می ورزید و بعد به کیمیاگری پرداخت. صاحب مجمع الخواص در لاهیجان با وی ملاقات کرده و نوشته است: «اوقاتش را به کیمیاگری می گذرانید و در آن فن رساله ای هم نوشته بود...»

در شاعری طبعش در کمال بلندی است، در طرز غزل تتبع مولانا ضمیری اصفهانی (متوفی ۹۷۳) می کرد به جمع آوری اشعار دیگران نیز رغبت داشت و به نوشته تقی کاشی در خلاصه الاشعار، تذکره الشعرايي نیز در نهایت خوبی تألیف کرده و حالات بسیاری از سخنوران سده دهم را در آن شرح داده است.

در کتاب مکتب وقوع، عین مندرجات خلاصه الاشعار و هفت اقلیم و مجمع الخواص و عرفات العاشقین درباره «طوفی» نقل شده است.

مؤلف عرفات العاشقین می نویسد: «تا قریب به این ازمنه (۱۰۲۲ هـ) در قید حیات مانده، شاعری قادر، نادر، ماهر، باهر، با مزه گوی، سنجیده متین، رزین، درست طبیعت عالی فطرت بود...»

اما منشأ و موطن و مدفن وی اردبیل است، چه از آن زمان که به سبب فترات از تبریز برآمده در آن جا ساکن شده است...»

و صاحب تذکره لطایف الخیال درباره او می نویسد:

«طوفی تبریزی غواص عمان گهرخیزی و نقاوه نقود طبع لطایف انگیزی بود مشرب عالیش جرعه کش خمخانه معرفت، اشعار صوفیانه محققانه اش صیقل مرآت دل اهل حقیقت سر آمد شعرای زمان خود بود و وجه معیشتش از زرگری بهم می رسیده در کیمیا نیز دستی داشته وفات او بعد از واقعه قتل عام تبریز در اردبیل واقع شده اکثر موزونان آن زمان مثل ملا وقوعی و حسن بیگ عجزی و صبور و حکیم ابوطالب از شاگردان او بوده اند

دیوان غزلیات او بیست هزار بیت است».

آذر بیگدلی دیوان او را ملاحظه کرده است. از اشعارش ۳۱۶ بیت در خلاصه‌الاشعار آمده و در جنگ خطی شماره ۲۷۶۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی هم تعداد ۲۲۶ بیت از اشعارش انتخاب و ثبت شده از اوست:

ای ذات تو را جلوه در آینه اسما	ز آن آینه تابنده به صد وجه مسما
از فرط هویدایی خود از همه پنهان	وز غایت پنهانی خود بر همه پیدا
چون بحر که با کثرت امواج بود فرد	فرداست همان ذات تو با کثرت اشیا
تا حسن رخت را هوس دیدن خود شد	در هر طرفی آینه‌ها گشت هویدا

ای نامه سپاس تو بند زبان ما	گنجینه ثنای تو درج دهان ما
-----------------------------	----------------------------

ای هم‌چو نامه مهر خط در سرشت ما	حرف غم تو هم‌چو قلم سرنوشت ما
---------------------------------	-------------------------------

همین بس است اثر شعله نگاه مرا	که آفتاب جهان سوز کرده ماه مرا
-------------------------------	--------------------------------

تو آن بتی که اگر پا نهی به خانه ما	هزار کعبه کند طوف آستانه ما
بدان رسیده که جان خانه را کند خالی	ز شوق آن که قدم می‌نهی به خانه ما

ای کرده آفتاب رخ هم‌چو ماه را	بر چهره فتنه ساخته خال سیاه را
حسن تو راست دست تصرف چنان بلند	کز فرق آفتاب رباید کلاه را

نمی‌داند کسی در وصل قدر دوستداران را	جدایی می‌کند ظاهر به یاران قدر یاران را
--------------------------------------	---

تا برگرفت از رخ چون مه نقاب را	از چشم روزگار فکند آفتاب را
روی تو را نظاره کنم در میان اشک	دیدن در آب خوب بود آفتاب را

نامید از امیدوارها
برقرار است بیقرارها

منم و کوی عشق و خوارها
خوشم از اضطراب عشق کزو

بیا که با تو دلم بر وفای خویشتن است محبتی که تو دیدی به جای خویشتن است

کس با خبر ز حال دل غافل تو نیست تو در همه دلی و کسی در دل تو نیست

بازم شکاف سینه ز تیغ نگاه کیست روز دلم سیاه ز چشم سیاه کیست
دل در وفا و عهد تو بستن گناه من بیگانگی و عهد شکستن گناه کیست
از راه عهد پای وفا چون کشید یار چشم امیدواری «طوفی» به راه کیست

در محبت کی توان جام شکیبایی کشید

هر که مست عشق شد کارش به رسوایی کشید

عشق را بیچارگی می باید و افکندگی

این کمان نتوان به بازوی توانایی کشید

به نومییدی چنان کرده است عادت نامراد او

که هرگز آرزوی دل نمی آید به یاد او

چنانم کرده از خاطر برون آن تندخو «طوفی»

که گر باشم مراد خاطرش نایم به یاد او

از حرف تهمتی که تو آزرده خاطری «طوفی» خبر ندارد از آنها به جان تو

سیاه روزم از آن چشم سرمه کرده بسی سیاه روزتر از من ندیده است کسی
دلم به یاد تو در کنج سینه خرسند است چو بلبلی که به پای گل است در قفسی

نومیدم از وفای تو اکنون به غایتی کز بیوفایی تو ندارم شکایتی

چنانم در حریم قرب او از ناشکیبایی
که حسرت می‌برم بر ساکنان کنج تنهایی
کسی کاو در تکلف ماند، عشق از وی نمی‌آید
زیون ننگ و ناموسم، خوشارندی و رسوایی

رباعی:

تا درد بود، دوا نمی‌داند عشق آسودگی از بلا نمی‌داند عشق
چون شعله به هر کجا رسد می‌سوزد بیگانه و آشنا نمی‌داند عشق

رفتیم و به دل درد نهانی بردیم از خوی تو آن شکوه که دانی بردیم
دیدیم دلت ز ما گرانی دارد رفتیم و ز خاطرت گرانی بردیم

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۹. مجمع‌الخواص، ص ۱۷۰-۱۷۱. تذکره‌ناظم (نسخه عکسی). آتشکده آذر، ص ۳۵. صحف ابراهیم (نسخه عکسی). شمع انجمن، ص ۲۸۰ - ۲۸۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۷ - ۲۴۸. مکتب وقوع، ص ۳۱۶ - ۳۲۴. تاریخ تذکرها، ج ۱، ص ۳۱۲ - ۳۱۳. فرهنگ سخنوران)

ظریفی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است به خرده‌فروشی اوقات صرف می‌کرد از
اوست:

نه به گریه رحم داری نه به سینه پاره کردن
مه من نمی‌توانم به تو هیچ چاره کردن
چو اسیر توست این دل به دگر بتان چه بندم
منم و دلی که نتوان به هزار پاره کردن
در «روز روشن» تخلص وی «ظرفی» قید شده است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۶ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۱ - روز روشن، ص ۴۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹)

ظهوری تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است به تاریخ ۱۰۱۰ در حال حیات بود و از فضلا و مستعدان وقت خود به شمار می رفت. صادقی افشار او را دیده و به بی آزاری و ملایمت ستوده است. آقا بزرگ، ظهوری ترشیزی و تبریزی را یکی دانسته ولی در آتشکده آذر و شمع انجمن از آن دو بطور جداگانه نام برده شده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

هنوز اول عشق است پر عتاب مکن بنای عشق مرا از ستم خراب مکن
چه رشک می‌بری ای دل به کشتگان غمش تو هم به مقصد خود می‌رسی شتاب مکن^۱
در جنگ خطی شماره ۲۷۹۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی این رباعی به نام وی ثبت شده است:

یا فکر دل فگار می‌باید کرد یا کشتنم اختیار می‌باید کرد
القصه از این بیش ندارم طاقت یک کار از این دو کار می‌باید کرد

(مجمع‌الخواص، ص ۲۵۹ - آتشکده آذر، ص ۳۵ - شمع انجمن، ص ۲۸۸ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹)

۱- عارف قزوینی گوید:

«تو هم به مطلب خود می‌رسی شتاب مکن»

رسید هر که ز دزدی به مطلبی «عارف»

«عشقی» گوید:

«تو هم به مطلب خود می‌رسی شتاب مکن»

«هنوز اول عشق است اضطراب مکن»

عارف تبریزی

از سخنوران سده یازدهم هجری قمری ساکن اصفهان و از معاصران و مصاحبان صایب تبریزی بود و کتابت دیوان او می‌کرد. از جمله نوشته‌های او بیاض بزرگ صایب است که در تاریخ ۱۰۸۸ تحریر کرده و به نوشته تربیت نسخیه‌ای از آن در کتابخانه مدیر مجله ارمنان موجود بوده است. نصرآبادی می‌نویسد که وی اراده هند نمود ولی در راه، افغانها هر چه داشت به تاراج بردند و او مراجعت کرد و الحال (۱۰۸۳) در اصفهان است. نمونه‌ای از اشعار اوست:

می‌کند مستور صهبا آب و تاب عقل را مشرق میناست مغرب آفتاب عقل را

دوران شراب محنت و دردم به جام ریخت دندان شکوفه‌وار ز باد ز کام ریخت

ز آب و آینه بیگانه‌وار می‌گذرم ز بس که وحشتم از آشنایی خویش است

بی‌تأمل پایه معنی نمی‌گردد بلند مصرع برجسته سرو از قدم افشردن است
سبک سر از ترقی بر جهان سرور نمی‌گردد شرر بر آسمان گرمی رود اختر نمی‌گردد

از بس که شد ضعیف ز درد گران تنم آن قوتم نماند که پرهیز بشکنم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۲ - ۳۹۳ - صبح گلشن، ص ۲۶۶ - ۲۶۷ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۶ - ۲۵۳ - فهرست سهسالار، ج ۲، ص ۶۲۳)

عارف تبریزی

میرزا ابراهیم متخلص به «عارف» برادر میرزا آقاسی تبریزی و از سخنوران سده یازدهم هق. است در عباس آباد اصفهان ساکن بود. نصرآبادی می‌نویسد مدتی قبل از این (۱۰۸۳)

به هند رفت و از آن جا به مکه معظمه مشرف گشت و چنان مسموع شد که اسباب خود را به قصد رضای الهی به سیدی بخشید و خودش پریشان حال به هند مراجعت نمود و بعد از مدت سهلی درگذشت. از اوست:

از حوادث گرد غم ننشست بر رخسار ما پاسبان خانه شد کوتاهی دیوار ما

از طپیدنهای دل در کلبه ویرانه‌ام سقف هم چون رنگ برخیزد ز روی خانه‌ام
در شبستان وفا شب زنده داران امید شمع روشن می‌کنند از می افسانه‌ام

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۳۱ - ۴۳۲ - صبح گلشن، ص ۲۶۸ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷ - ۱۸)

عارف تبریزی

حاجی عبدالله متخلص به «عارف» از سخنوران سده ۱۲ هجری قمری است در آغاز جوانی به هند رفت. با میرزا محمدعلی فروغ (متوفی در ۱۲۱۰) گفتگوی شاعرانه داشت بعد از زمانی دل از دنیا برداشت و به لباس درویشی درآمد و در بنارس سکنی گزید و همان جا درگذشت. در روز روشن این دو بیت به نام او ثبت شده است:

غلام کاکل و خط تو تاجدارانند اسیر زلف کمند تو شهسوارانند^۱
دو زلف دربر و کاکل به پیچ و تاب به سر به گنج حسن و خطت هر دو مثل مارانند

(روز روشن، ص ۴۲۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۶۶۷)

۱- حافظ فرماید:

خراب باده لعل تو هوشیارانند.
اسیر بند کمند تو شهسوارانند...

غلام نرگس مست تو تا جدارانند
و شاه اسماعیل در تضمین آن گوید:
توان گلی که خراب تو گلعدارانند

عالم تبریزی

از سخنوران سده ۱۱ و از شاگردان میرزا صایب بوده. از اوست:

چه یاری بهتر از کردار نیک‌اندیش می‌خواهی

چه صنعی بهتر از حسن سلوک خویش می‌خواهی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳)

عبدالله تبریزی

خواجه میرعبدالله ملقب به «شکرین قلم» فرزند خواجه میرعلی خطاط معروف سده نهم هجری قمری است که واضع خط نستعلیق بود عبدالله در زمان حیات پدرش پس از تحصیل حکمت و عرفان نزد وی به فراگرفتن خط پرداخت و در فن خود چنان مهارت پیدا کرد که نامش در آذربایجان و خراسان و ترکستان ورد زبانها شد و شیفتگان این هنر برای استفاده به مکتبش روی آوردند. حکیم جعفر هراتی و مولانا اظهر از جمله شاگردان او بودند از تذکره نویسان متقدم، قاضی میر احمد، نام او را عیبدالله قید کرده و از متأخران: «سپهر» تاریخ درگذشتن را ۸۶۰ ضبط نموده و شادروان دکتر بیانی صحت این نوشته‌ها را چندان محرز ندانسته است. مؤلف دانشمند «فرهنگ سخنوران» هم در اثر خطای تذکره‌نویسان او را از سخنوران و خوشنویسان سده ۱۲ معرفی کرده است.

میرعبدالله شعر نیز می‌سرود صورت قطعه‌یی است که او به وزیر وقت خود نوشته است:
ای وزیری که فلک حلقه به گوش در توست

خود فلک را چه دری بهتر از این می‌باید

پرتو رای تو را دید خرد گفت مرا

چه مبارک سحری بهتر از این می‌باید

تو امان چون ز غلامان کمر بسته توست

بر میانش کمری بهتر از این می‌باید

خواست تا جلوه دهد، وصف تو طاوس ضمیر
لیکنش بال و پری بهتر از این می‌باید
صاحباً خاطر و قادی قدر قدرت تو
با دعاگو قدری بهتر از این می‌باید

(امتحان الفضل، ج ۱، ص ۵۳ - ۶۰ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - آثار و احوال خوش‌نویسان، ج ۲، ص ۳۵۲ - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۰۱)

عبدی تبریزی

در سده ۱۰ ه‍.ق. می‌زیست و به نوشته سام میرزا مردی دیوانه صفت بود. از اوست:
آن آه آتشین که بود در جگر مرا هر لحظه سوزد آه به نوعی دگر مرا

(تحفه سامی، ص ۳۶۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۸)

عتیقی تبریزی

جلال‌الدین محمد عتیقی فرزند قطب‌الدین از دانشمندان و سخنوران اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری است.^۱ به انواع علوم و فضایل و کمال آراسته، فصاحت و بلاغتش بسیار رفیع و در وقت خود مرجع اکابر بود. گویند نسبش به برادر شیخ شهاب‌الدین محمود تبریزی می‌رسد^۲، اولاد جلال‌الدین همیشه معزز و محترم بوده و مناصب عالی

۱- آقای سلطان‌القرایی مصحح فقیه روضات‌الجنان در حاشیه ص ۳۵۶ این کتاب می‌نویسد: در نسخه ۱ = اسعد افندی در دو موضع نام وی «جلال‌الدین عبدالحمید عتیقی» ذکر شده است. در مطاوی احوال رشیدالدین فضل‌الله همدانی از روضه پنجم در تمام نسخ کتاب بدون اختلاف: «جلال‌الدین محمد عتیقی» است، معلوم نشد کدام درست است و نام صحیحش محمد است یا عبدالحمید یا از عتیقیان محمد شخص دیگر است. صاحب ترجمه از کسانی است که بر «توضیحات رشیدی» تقریظ نوشته در آخر تقریظ می‌نویسد «کتبه احقر خلق‌الله و افقر هم الی عفو جلال‌العتیقی احسن الله عاقبتهم بمنه وجوده و کرمه».

۲- نسب عتیقیان تبریز در بیاض مؤلف روضات‌الجنان چنین ذکر شده است: نظام‌الدین بن‌الحمید بن‌کمال‌الدین عتیق بن شرف‌الدین عبدالله بن نظام‌الدین عبدک بن‌الخواجه عده‌الدین محمد بن شرف‌الدین عبدالله بن کمال‌الدین عتیق بن نظام‌الدین عبداللطیف بن بیربدل بن بیر فرج بن شهاب‌الدین محمود تبریزی بن عبداللطیف بن‌الشیخ عماد‌الدین محمد بن‌الشیخ علی بن‌الشیخ یحیی بن‌الشیخ محمد بن‌الشیخ شهاب‌الدین السهروردی بن عبدالله بن محمد‌المعروف بمعویه بن عبدالله بن سعد بن حسین بن عاصم بن نصر بن قاسم بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بن ابی‌قحافه (روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۵۶۵).

داشته‌اند. خود مولانا هم غالب اوقات در عمارت غیاثیه تبریز که از ابنیه خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله بوده است وعظ می‌فرمودند. فوتش در ربیع‌الآخر سال ۷۴۱ هجری قمری واقع شده و در چرنداب تبریز رخ در نقاب خاک کشیده است. وی با خواجه رشیدالدین معاصر و مصاحب بود و در تاریخ فوت او این ماده تاریخ را سرود:

رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی

نوشت منشی تقدیر او که (طالب ثراه)

۷۱۸ =

جلال‌الدین از جمله دوست نغری است که در تاریخ ۷۰۶ بر «توضیحات رشیدیه»^۱ تقریظ نوشته و قطعه‌یی از آن را مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان چنین نقل کرده است:

«به ثناء آن رسائل که جان معنی و روح رسائل کتب است دبیر عطارد بید احور از زر محلول آفتاب صفحات کیوان لاجوردی را مستغرق گردانیدی و سعد اکبر و اصغر به کف خضیب از دوات تبسم ماه بر صفحات مینای آسمان مدایح آن بر بیاض بردی، اگر چه ابکار الهامی و تأییدی احتیاج به آرایش هیچ مشاطه ندارد سخت خود معرف هنر است. چون نسیمی که آید از گلراز

خداوند این دریای فضل و دانش را از آسیب روزگار مصون و محروس دارد. و آن چشمه آفتاب داد و دهش را از عین الکمال در پناه جلال خود محفوظ بحق من لانی بعد»

(مجموعه تقریظات)

از او دیوان بسیار بزرگی که در تاریخ ۷۴۴ استنساخ شده در کتابخانه فاتیح استانبول به شماره ۳۸۴۳ موجود است. سروری عثمانی ۱۶ غزل از وی برگزیده و در مجموعه منتخبات خود نقل کرده و نیز در «فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» از مجموعه‌یی به نشانی: ف ۱۰۸، ایاصوفیا ۲۰۵۱ (۲۰۹) یاد شده است که در آن دیوان قصاید و غزلیات جلال‌الدین عتیقی آمده است. (ص ۴۱۰) و در ص ۵۰۳ همین فهرست از دیوان غزلیات عتیقی نوشته عبدالرزاق بن ابراهیم یاد شده است (۱۶۷ ر - ۱۸۶ ب). در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل مورخ ۷۴۱ - ۷۴۲ نیز در حدود ۹۰ غزل

۱- از این اثر خواجه رشیدالدین در کتاب دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰ به «مجموعه تفاسیر»، «مفتاح التفاسیر» و در ص ۲۷۰ به عنوان «تفسیر خواجه رشیدالدین» یاد شده است.

(۷۰۰ بیت) از اشعار او آمده است. میکروفیلم آن هم به نشانه ف ۵۷۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست و نسخه عکسی آن را آقای دکتر رشید عیوضی در دسترس گذاشتند. وی در اشعار خود «عتیقی» تخلص می‌کند. از اوست:

ای لب ت داده چاشنی جان را نیست چون تو گلی گلستان را

ماییم در هوایت جانی و صد ارادت خسته دلی ز سودا با درد کرده عادت

ما را نه غم جان و نه سودای جهان است ما را سر مردن بر آن سرو روان است

عمر شیرین است آن لبهاش چیزی دیگر است

ماه خوب، اما رخ زیباش چیزی دیگر است

دو شم آن سرو در کنار آمد در برم هم چو صد نگار آمد

دم که از زلف او «عتیقی» زد همه جان بخش مشکبار آمد

عاشق قبله خود کوی دل آرام کنند بی دلان غسل قیامت به می خام کنند

از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد

جانهاش فرو بارد، دلهاش فرو ریزد

آن برق که سوزد عقل از ابر غمت آید

و آن بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد

سودای توام در خاک سرمست بخواباند

بوی تو ز خاکم باز دیوانه برانگیزد

از تو نبرم صدره چون عود گرم سوزی

دود دلم آید باز در دامن آویزد

ای جان «عتیقی» کی با عشق برآید عقل
با شاه کجا یارد هر سفله که بستیزد
جان از شراب عشقت مست خراب خوشتر
بر آتش غم تو دلها کباب خوشتر
چون خرده کس نگیرد بر مست ای «عتیقی»
هنگام حشر رفتن مست از شراب خوشتر

ای دل هوس مسجد و میخانه رها کن در کوی خرابات رو افسانه رها کن
این دین و عبادت که نخواهند پذیرفت در رهن شراب آر به میخانه رها کن
ای زاهد اگر جست «عتیقی» سر زلفش لطفی کن و زنجیر به دیوانه رها کن

گرفت باز دل خسته راه میخانه ز عشق سلسله زلفی شدیم دیوانه

مثنوی:

در انصاف او تا باز بودی سماع کبک بانگ باز بودی
بجز مطرب کسی رهزن نبودی برهنه کس بجز سوزن نبودی
نکردی هیچ آب از سنگ فریاد قبابی گل نگشتی پاره از باد
کبوتر از عقاب آموختی پند به جانِ گرگ خوردی میش سوگند

(تاریخ گزیده، ص ۸۱۷ - مجالس النفایس، ص ۳۲۹ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۳۵۸ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ - آتشکده آذر، ص ۳۵۰ - روز روشن، ص ۴۴۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۹ - ۲۷۱)



عثمان تبریزی

عثمان فرزند حاجی بله^۱ تبریزی از سخنوران قبل از سده هفتم هجری قمری است در فهرست نسخه‌های خطی از رساله نزهة العاشقین وی یاد شده است. این رساله در مراتب عاشق و معشوق به نثر و نظم و حکایت در ۵ قاعده و یک خاتمه می‌باشد. نسخه‌هایی از این رساله به شرح زیر در کتابخانه‌هاست:

کتابخانه شهید علی پاشا به شماره ۲۷۰۳/۲ مورخ ۷۸۹ بنام نزهة العاشق. فیلم آن در دانشگاه به شماره ۶۲۳ (فیلمها، ج ۱، ص ۵۱۵)

کتابخانه آقای افشار شیرازی (تهران) و فیلم آن در دانشگاه به شماره ۲۶۰۳ هست (فیلمها ج ۱، ص ۷۱۷)

کتابخانه ملک به شماره ۴۰۵۶/۲۴ نستعلیق سده ۱۰ با تاریخ ۹۴۰.

(فهرست نسخه‌ای خطی، ج ۲، ص ۱۴۵۰)

عجزی تبریزی

حسن بیگ متخلص به «عجزی» از سخنوران سده دهم هجری قمری و از معاشران و معاصران صبری و مولانا و قوعی است لیکن طبعش بلندتر از آنهاست. در کتاب دانشمندان آذربایجان قول صاحب خلاصة الاشعار چنین نقل شده است: «مردی شوخ طبع و ترک شیوه است و در شاعری شیرین زبان و نیکویان. مدتی است در تبریز و نواحی آن به عنوان خوشگویی و شاعری روزگار می‌گذرانند. غیر از آن که طویل‌القامه واقع است عیب دیگری ندارد در میان خوش طبعان هر بلاد مذکور است. دیوان باباغانی را

۱- این حاجی ظاهراً همان است که مرحوم تربیت در ص ۱۰۹ دانشمندان آذربایجان از او بنام یکی از ندمای خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان یاد کرده است. آقای گلچین معانی در تاریخ تذکرة‌های فارسی ج ۱، ص ۶۱۹ او را به نام «حامی مله» معرفی کرده و افزوده‌اند که این شخص همان است که تربیت از او به عنوان حاجی بله و استاد فقید مرحوم سعید نفیسی در مقدمه دیوان عراقی با یک و او اضافی به نام حاجی بوله مذکور داشته‌اند.

در اینموارد توجه به مفهوم تعظیمی باله که بعضی از بزرگان مثل باله حسن بنیسی و باله خلیل صوفیانی بدان ملقب بودند شاید خالی از فایده نباشد چه محتمل است که بله مخفف باله باشد.

جواب گفته است».

صادقی کتابدار می‌نویسد: «جوانی است آشنا روی و گرم آمیزش، شعرش مزه و تازگیهای زیاد دارد. با مردم بطور یار غالب رفتار می‌کند...».

صاحب لطایف‌الخیال ضمن اشاره به تاریخ فوت او (۱۰۰۴) می‌نویسد: «عجری تبریزی یکی از صاحب قدرتان عرصه سخن‌گزاری است حسن بیگ نام داشته و از اهالی تبریز است. از امرا و سلاطین فی‌الجمله احترامی و اعزازی می‌دیده و اواخر حال دیوان بابافغانی را جواب گفته به نظر اشرف شاه آسمان خرگاه رسانید و به انعامهای پادشاهانه مفتخر گردید و سال به سال وظیفه از سرکار همایون به او می‌رسید و در میان امثال و اقران خوشوقت می‌زیست. وفاتش در سنه اربع بعدالف اتفاق افتاده اشعار بلند خوش معنی بسیار دارد تمامی اشعار او شش هزار بیت به نظر متبّعان رسیده است».

ناظم تبریزی تعداد اشعار وی را ده هزار بیت نوشته و ۷۰ بیتش را در تذکره خود نقل کرده است.

در جنگ شماره ۲۷۶۳ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی هم مقداری از اشعار او آمده از اوست:

چنان عشق تو آتش زد دل بی حاصل ما را	که می‌سوزد زبان گرمی بری نام دل ما را
هلاک عاشقان پیوند با عمر ابد دارد	ز جام خضر دادند آب تیغ قاتل ما را

هجر نهاده بر لبم جام غمی که دم به دم	چاره به زهر می‌کنم تلخی کام خویش را
--------------------------------------	-------------------------------------

داغ خونین بی‌غمان را لاله می‌آید به چشم	در نظر آتش گل آید مردم آسوده را
---	---------------------------------

چند غم آتش افکند بر دل پرگزند ما	سوز درون بر آورد دود زبندند ما
مرهم ما زبخت بد غیرت نیست بود	خاصیت نمک دهد داروی سودمند ما

این خجلتم سزای گنه بس که روز حشر	عفو تو فعل زشت نیارد به روی ما
----------------------------------	--------------------------------

ز تیغ طعنه شده چاکها به سینه ما ز سنگ کیست که نشکسته آبگینه ما
ز شرح سوز دلم دوزخی ست هر فردش بخوان ولیک منه در بغل سفینه ما

پنهان سوی مجنون نظری داشته لیلی غیر از تو دل هیچ بت از سنگ نبوده ست

بوی خون می آید از باد بهارم بر مشام باز گویا از بر خاک شهیدان لاله خاست

گر می گرفت نسخه ز چشم تو سامری بازار سحر و رونق اعجاز می شکست

گذشت لاله و از بی کسی شهیدان را به غیر لاله کسی شمع بر مزار نسوخت

شام غم کز گریه چشمم بی تو طوفان برگرفت

ریخت چندان خون برون کاندیشه دامان برگرفت

عشق را نازم که زد بر کفر و ایمان پشت پا

ننگ مذهب از سر گبر و مسلمان برگرفت

چندان به یاد خاک درت دیده خون گریست کز گریه خاک خاصیت تو تیا گرفت

رفتی تو و بی طاقتی با صد خیالم می کشد

امروز اگر شوقم نکشت امشب ملالم می کشد

سرشک ریزی مژگانم اختیاری نیست ز اشتیاق تو خون در جگر نمی گنجد

ز ذوق وعده جان بر لب دمی صد بار می آید

مرا بی تابی دل می کشد تا یار می آید

سرت گردم به یک بار از تو بر نگرفت دل «عجزی»
هنوزش بوی کفر از حرف استغفار می آید

نالد قلم آن جا که پیام تو نویسند خورشید شود نامه چو نام تو نویسند

خورشیدم و زبخت بد از نور مانده‌ام هم خانه مسیحم و رنجور مانده‌ام

صد شکوه در دلش گره و بسته لب ز عجز عاشق به بی‌زبانی «عجزی» ندیده‌ام

در این گلشن سرا، تاملی توانی صید دامی شو
که از صد بلبل آزاده به زاغ گرفتاری

ای در دل هر ذره ز مژگان تو راهی صد کوه صبوری و ز تو چشم نگاهی
رباعی:

«عجزی» ز چه روگم شده چون کام منی آواره چو بخت بی‌سرانجام منی
یکره ز تو هیچ کس نمی‌آرد یاد پیوسته فرامشی مگر نام منی

(مجمع الخواص، ص، ۱۹۰-۱۹۱. تذکره ناظم تیریزی - لطایف‌الخیال - جنگ شماره ۲۷۶۳، ص ۲۰۶. آتشکده
آذر، ص ۱۳۰-۱۳۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۱-۲۷۲. مکتب وقوع، ص ۶۶۳. فرهنگ سخنوران، ص
۳۸۴)

عدل شام غازانی

حاجی سید حسن عدل‌الملک از ادبای اوایل سده چهاردهم ه.ق. است و در ۱۲۵۷ تولد
یافت و به سال ۱۳۳۶ ه.ق. در گذشت و در مقبره سید حمزه مدفون است این بیت را در
موقع صحت درد چشم به دکتر هومس آمریکایی انشا کرد:

دو چشم من ز طیب مسیحی خود دید کرامتی که بدیدند مردگان ز مسیح

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۲ داستان دوستان، ص ۶۹-۷۲)

عدل تبریزی

میرزا رضا عدل امینی پسر میرزا مهدی امین التجار در تاریخ ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شده است او پس از فوت پدر به مراغه کوچ کرد و از حوزه درس حاج میرزا عبدالجبار ایروانی استفاده کرد و پس از ده سال به زادگاهش مراجعت کرد. در سنه ۱۳۱۴ وفات یافت و در گورستان سیلاب معروف به باغ صفا به خاک سپرده شد وی پنج دفتر از خود به یادگار گذاشته که مشحونست به انواع پند و حکمت و موعظه و مغالزه و مدح و قدح و جد و هزل شرحی به الفیه حجت الاسلام نیر و شروح و تعلیقات متعددی بر قصیده و قطعات اساتید خلف نوشته است.

عدل امینی اشعار خود را نمی‌پسندید و مایل به نشر آنها نبود.

عبدالوهاب گیلانی متخلص به حدیدی در سوکنامه‌ی گوید:

رضای عدل امین آن سلاله حیدر که داد و عدل و ورع کردیش به جان تمکین
ادیب و بارع و کامل، لبیب و نیک نهاد که در جهان نبش کار جز حمایت دین
ز مرگ او شده از دیده‌ها روان یم خون ز ماتمش همه روشندان به سوک و غمین

(داستان دوستان ۱۰۹ - ۱۱۲)

عرفان تبریزی

محمد باقر واعظ تبریزی متخلص به «عرفان» از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. در فهرست نسخه‌های خطی از تألیفات او چنین یاد شده است.

۱ - معارف‌الیقین فی شرح الاربعین: گزارش چهل حدیث است به نثر و شعرهایی از خود او. در پایان آمده:

در آن دم که می‌شد تمام این کتاب (شروح حدیث) آورم در حساب = ۱۰۳۶
آغاز: صحیح‌ترین حدیثی که راویان... به طریق تواتر از رسول... الخ. نسخه‌ی از آن در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۲۸۱ به خط نستعلیق سده ۱۲ هست (فهرست

سپهسالار، ج ۵، ص ۵۹۵)

۲ - مسالک‌الاطوار و مشارق‌الانوار: در چهل مسلک در مقامات عرفانی و اخلاق شیعی اخباری. نسخیه‌ی از این کتاب نیز در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۶۲۴/۴ نوشته سال ۱۲۴۲ هست (فهرست سپهسالار، ج ۴، ص ۵۶۳).

۳ - هشت بهشت: کتابی است اخلاقی در هشت بهشت و نسخیه‌ی در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۶۲۴/۳ نوشته سال ۱۲۴۲ از روی نسخه اصل مورخ ۱۰۷۶ هست

(فهرست سپهسالار، ج ۵، ص ۷۶۱) (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۷۷۴)

عرفی تبریزی

مولانا عرفی کمانگر از سخنوران روزگار شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۴۸) بوده و یکصد و سی قصیده در مدح او سروده است.

سام میرزا می‌نویسد: مردی فقیر و دردمند است و در بحر «گوی و چوگان» مولانا عارفی هروی (زنده در ۸۴۲) مثنوی گفته است. امین احمد رازی او را به فصاحت بیان و طلاق لسان توصیف کرده و نوشته است که در مقابل مثنوی گوی و چوگانی که به نام شاه طهماسب مزین گردانید مبلغ چهل تومان صله یافت.

از مثنوی اوست:

افراخته هم چو سر و قامت	وز هر طرفی ازو قیامت
از کاکل آن مه دل افروز	درهم شده عاشق سیه روز
برهم زده کاکل مرقع	بر چهره مه فکنده برقع
از پرتو آفتاب رویش	زرین شده رشته‌های مویش
چوگان دو زلف آن جفا جوی	هر سوی دلی ربوده چون گوی
چشمش به کرشمه برده دلها	هر گوشه ازو هزار غوغا
هر سوی که یک نگاه می‌کرد	صد عاشق بی‌دل آه می‌کرد
لعل لبش آب زندگانی	گفتار حیات جاودانی

خضر است و کنار آب حیوان
مانند بنفشه است و گلزار
صد فتنه ز هر طرف برانگیخت
چون گوی دمی نیارمیده
پشت مه بدرگشته چوگان

برگرد لبش خطی چو ریحان
خطش که دمیده گرد رخسار
تا بر گل تازه مشک تر ریخت
آن گوی ذقن کسی که دیده
صدره پی گوی آن زنخدان

این قطعه نیز از اوست:

ز آنها نیم که قطعه پی چر نوشته‌اند
گویم که بر ولایت حیدر نوشته‌اند
سی سال شد که بر شه صفدر نوشته‌اند
ز آن نقلهای سست به دفتر نوشته‌اند
بر خوان لطف شاه مقرر نوشته‌اند

شکر خدا که مدح علی شیوه من است
خواجو نیم که روزی امساله مرا
یا حیرتی که گفته مرا روزی این زمان
نشناختند ذات علی را به واجبی
خوان علی ست عالم و رزق تمام خلق

(تحفه سامی، ص ۳۱۰ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۷ - ۲۴۸ - صبح گلشن، ص ۲۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۲ - ۲۷۳ - ریحانة الادب، ج ۳، ص ۷۶)

عز می تبریزی

سلطان محمد از نیکان اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری تبریز بود
قدرت شاعری و قوت سخنوری و درستی اعتقاد او از قصادش که اکثر بر نعت حضرت
رسول اکرم و مدح حضرات معصومین است معلوم می‌شود. اوقات به تجارت و مسافرت
می‌گذرانیده و به سال ۱۰۱۰ در چهل سالگی وفات یافته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۴)

عزیز تبریزی

میرزا یوسف از موزونان سده دوازدهم تبریز بوده این رباعی از اوست:
از باده ناب گشته‌ام مست و خراب فارغ ز غم عالم و در عالم آب

افروخته از شراب و بفروخته‌ام
غمهای زمانه را به یک جام شراب
وی پس از اخراج افغانه از اصفهان درگذشت.

(روز روشن، ص ۴۵۲ - ریاض الشعرا)

عزیزی تبریزی

صباغ بوده و مرحوم تربیت از تذکره یوسف علی خان (مؤلفه ۱۱۸۴ ه. ق.) این بیت او را
نقل کرده است:

شب چو از کوی تو آشفته و بی تاب روم
خودبه خود درد دلی گویم و در خواب روم
(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۴)

عسس تبریزی

شوخ طبعی از سادات تبریز بوده از اوست:
دور خط و زمان مکافات می رسد
ای سنگدل حساب تغافل نگاهدار

تا تو جدا شدی ز من رفت ز دل قرار من
آفت دی دواسبه تاخت در چمن بهار من
(روز روشن، ص ۴۵۳)

عشقی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست معمایی و کتابه نویس خوب بود و گاهی هم شعر
می گفت از اوست:

چون بگذرد به خاک من زار دلبرم
گر سر ز خاک برنکنم خاک بر سرم
(تحفه سامی، ص ۲۵۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۴)

عصار تبریزی

مولانا شمس‌الدین محمد عصار از مشاهیر سخنوران سده هشتم هجری قمری تبریز است. وی در اشعار خود «عصار» و گاهی به نامش «محمد» تخلص می‌کند.

او با سلطان اویس معاصر بود و در حق وی قصاید و مدایح دارد. مولانا در علوم ریاضی و نجوم و رمل و اسطرلاب نیز دسیت داشته و از شاگردان مولانا نظام‌الدین عبدالصمد منجم تبریزی^۱ بوده و در ستایش او نیز اشعار و قصایدی سروده است.

از مشرب تصوف نیز بهره‌کافی داشته و مرید شیخ اسماعیل سیسی و معاصر و مصاحب شیخ کمال خجندی و مولانا محمد مغربی بوده است. سید محمد نوربخش در سلسله‌الاولیا آورده است که: «حاجی محمد عصار تبریزی قدس‌الله سره کان عالماً بعلوم‌الظاهر، عارفاً بحقایق‌الباطن، زاهداً ورعاً و له فی‌التصوف و غیره اشعار لطیفه توفی فی تبریز سنه ثلاث او اثنتین و تسعین و سبعمائه دفن بجرنداب» و به نوشته مؤلف روضات‌الجنان در چرنداب حوالی مرقد استادش مولانا عبدالصمد رخ در نقاب خاک کشیده است. تاریخ وفاتش در تذکره خلاصه الکلام و تاریخ مفصل ایران تألیف اقبال ۷۸۴ و در شاهد صادق ۷۷۲ و در صبح گلشن ۷۷۹ ضبط شده است.

تألیفات:

۱- مهر و مشتری: مثنوی عشقی بدیعی است در بحر خسرو شیرین نظامی گنجوی. در داستان، مهر پسر شاپور فرمانروای استخر و مشتری دختر وزیر اوست. این مثنوی را به سال ۷۷۸ در ۵۱۲۰ بیت سروده است.

نسخه‌یی از این مثنوی که تاریخ تحریر آن ۸۸۴ هست در کتابخانه ملی تهران موجود و در نسخه‌های خطی (دفتر چهارم) ص ۲۴۸ - ۲۴۹ به شماره ۲۰۰ معرفی شده است. دو صفحه آخر کتاب شامل این عبارات است:

انتسخ المصحح فی‌المنتسخ قدا تفق الفراغ من مقابله هذا الكتاب من فاتحته الی خاتمه

۱ - برای اطلاع از ترجمه مولانا عبدالصمد رجوع شود به روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۳۶۲ و دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۵.

مع نسخه انتسخها المصنف بخطه الشريف و كتب فرغ من تنميق هذا الكتاب ناظمه و هواحقر عبادالله الغفار محمدبن محمدالعصارالتبریزی^۱ اصلح الله شأنه ضحوة يوم عاشورا سنة ثمانين و سبعمائة هجرية جعل تذكرة و تحفة لخدمة الصاحب الاعظم مستخدم ارباب العقل و الحكم مستجمع انواع الكمالات و الشيم مربی الفضلا و ملجاء الضعفا قبله اولی الالباب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب الدنيا والدين سلطان محمود عظم الله تعالى جلال قدره و اعلى لوی عزه و فخره و رفع مكان مسنده و صدره».

آغاز: به نام پادشاه عالم عشق
انجام: به ختم انبیا و ختم قرآن
که نامش هست نقش خاتم عشق
که ختم کار ما بر خیر گردان

«تم الكتاب الشريف فی اواخر شهر جمادی الاولى سنه ۸۸۴ الهجرية المصطفوية و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و علی آله الطيبين الطاهرين و عترته الطاهرين اجمعين».

مهر و مشتری داستانی است عشقی که «عصار» آن را در تاریخ ۷۷۸ به اتمام رسانیده است خود گوید:

به روز واو و دال از ماه شوال = ۱۰ . ز هجرت رفته حا و عین با ذال = ۷۷۸
قریب پنج ساعت رفته از روز به وقت اختیار و فال فیروز
و شماره ابیات آن را (۵۱۲۰) یاد کرده و گفته است:

کسی کاین دفتر فرخنده خواند

اگر در خاطرش گردد که داند

که ابیات بدیعی را عدد چیست

بگویش پنج الف است و صدویست = ۵۱۲۰

دو نسخه هم در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدایی مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره های ۲۷۲۱ مورخ ۹۸۲ و ۲۹۴۹ مورخ ۹۷۸ هست و در فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ معرفی شده است.

نسخه یی هم در کتابخانه شادروان حاجی حسین نخجوانی هست و در نشریه کتابخانه

۱ - نام پدر حاجی محمد عصار که در نسخه های خطی، دفتر ۴، ص ۲۴۸ با استناد به نسخه مورخ ۸۸۴ کتابخانه ملی تهران همانام خود «محمد» ضبط شده در بعض منابع از جمله فرهنگ سخنوران «احمد» آمده است.

ملی تبریز، شماره ۷ سال ۱۳۴۳، ص ۵۸ بدان اشاره شده است. همچنین نسخی در کتابخانه‌های مجلس، ملک، و موزه بریتانیا و طوقا پوسرای استانبول و دارالکتب قاهره و... هست و برای اطلاع بیشتر از مشخصات آنها به فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۲۵۳-۳۲۵۵ رجوع شود.

تذکره نویسان و محققان این مثنوی را یک اثر بدیع دانسته‌اند. عبدالرحمن جامی وقتی که این مثنوی به نظرش رسید آن را بسیار تحسین کرد و فرمود: «این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده و محال است که در این بحر کسی مثنوی بدین خوبی تواند گفت».

درویش حسین مؤلف روضات الجنان می‌نویسد: از مثنویات مشهور است و در آنجا لطایف و بدایع بسیار مندرج است.

خوشگو می‌نویسد: قصه‌یی است در نهایت ندرت... مولانا آن را بسیار به لطافت و بلاغت گفته و تشبیهات دلنشین در آن کتاب بکار برده است.

همچنین صاحب خلاصه‌الاشعار و دیگر تذکره نویسان این مثنوی را از لطایف منظومات او دانسته‌اند ولی صاحب خلاصه‌الکلام می‌نویسد:

«در این مثنوی ضعف تألیف و کراحت ادا و سستی پیوند الفاظ بسیار است. غالباً تذکره نویسان که اشارت به حسن نظم آن کرده‌اند کتاب مذکور را به استیعاب ندیده بدیدن داستانی چند که در نصف اول واقع هست همه را بر یک نسق و دستور قیاس نموده باشند و در صورتیکه «عصار» تقدم زمانی بر شیخ نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی می‌داشت در شأن آن این گفتگو شایان بود...».

در تذکره خلاصه‌الکلام ۹۹۴ بیت گزیده از مثنوی مهر و مشتری نقل شده است. نمونه‌یی از مثنوی اوست:

به نام پادشاه عالم عشق	که نامش هست نقش خاتم عشق
هوادار درش چون مهر انور	ز ذره بیشتر وز ذره کمتر
خداوندا به عشقم زنده دل دار	دل‌م را یک نفس بی عشق مگذار
چو قندیل از چراغ آشنایی	دروشم را عطا کن روشنایی
جمال روی او چون جلوه داده	بتان از بی خودی در روفتاده

چو او را از حجاز آوازه برخاست
مخالف کرد آهنگ ره راست
دل عشاق را با او صفها
بزرگ و کوچک از وی در نواها
بلندی قلعه‌یی را چنین توصیف می‌کند:
اگر کردی فلک بر وی نگاهش
ز سنگ انداز وی سنگی که جستی
در تعریف بینی گفته است:

کشیده بر گل نسزین ز بینی
خطی در عین لطف و نازینی
به زیر آن دو طاق عنبر آگین
ید قدرت ستونی بسته سیمین
میان جزع و لعل آن گل اندام
منبت شیشه‌یی از نقره خام
گل زنبق و لیکن ناشکفته
فراز یاسمین و لاله خفته

هم‌چنان که به لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و سایر شاهکارهای ادبی، نظیره‌هایی سروده‌اند.

جمالی دهلوی هم مثنوی «مهر و ماه» را در مقابل مهر و مشتری عصار ساخته است چنان که خود گوید:

ز روی نخل بندی اهل تبریز
ز نخل دوستی گشته رطب ریز
بگفتند: ای چراغ عشق بازی
ز تو پروانه جان در گدازی
تو را راه حجاز ار اشتیاق است
سزاوار تو این راه عراق است
نشین در پرده‌های دیده ما
که جای مردم تنهاست این جا
کتابی هست «مهر و مشتری» نام
به شهرت هم‌چو مهر و مشتری عام
ز تصنیفات بحر فضل «عصار»
که او استاد استادانست در کار
تو هم در فکر مهر و مشتری باش
به مهر دل، مراو را مشتری باش

دانشمند فقید پاکستان سید حسام‌الدین راشدی این مثنوی «مهر و ماه» را در اسفند ماه ۱۳۵۳ شمسی تصحیح و در مقدمه مفصل و سودمند و ممتع آن نوشته‌اند: «بنا به خواهشی که بعض مردم تبریز از جمالی کرده بودند، مبنی بر سرودن مثنوی به سبک «مهر و مشتری» عصار تبریزی (متوفی ۷۸۴)، جمالی سرودن آن مثنوی را در حین مسافرت آغاز کرد و چنان که از بیتی که سال اتمام آن را می‌رساند، پیداست، این مثنوی به سال (۹۰۵ ه. ق) به پایان

رسید» ص ۹۱.

۲- دیوان عصار: صاحب روضات الجنان می‌نویسد، «سوی کتاب مهر و مشتری وی را دیوانی است مشتمل بر فنون اشعار از قصاید غرا و غزل‌های آبدار و مقطعات و رباعیات و غیر ذلک». ولی متأسفانه اکنون ناپیدا است.

۳- الوافی فی تعداد القوافی: در بیان انواع قافیه به ترتیب تهجی، آغاز: افتتاح هر کتاب و اختتام هر خطاب و آغاز و انجام هر فصل و باب باید که موشح به حمدرب الاربابی و مفتوح به شکر مسبب الاسبابی باشد.

از این رساله در قاهره موجود و مشخصات آن چنین است:

قاهره، دارالکتب ۱۴ م لغت فارسی: بی‌تاریخ، ۱۲۶ برگ ۱۳ سطری

(فهرست مخطوطات، ج ۲، ص ۲۳۳).

عصار قصیده (۵۱ بیتی) غزائی در استقبال قصیده‌ظہیرالدین فاریابی در مدح استاد خود مولانا عبدالصمد گفته که در روضات الجنان مندرج و قسمتی از آن چنین است:

سپیده دم که دلم در سرای ذوق و حضور

ز شوق بود به اسرار معرفت مسرور

زبان حال گشادند قدسیان با او

که ای خزاین عرفان و علم را گنجور

به شهر ششدر جسم اندرون تویی شحنه

شهنشه سه سر روح را تویی دستور

بدار دست ز لذات عالم غدار

که نوش شهد نیرزد به نشتر زنبور

درون پر آتش حرص از پی دو قرص مدام

دهن گشاده‌ای و گرم گشته هم چو تنور

ز بهر یک نفس آسایش تن تو شوند

به کوه و بیشه و دریا هزار جان رنجور

اسیر پنجه شستت مبارزان سمک

زیون رهن دامت مسافران طیور

تنی که طعمه مور است بهر پرورشش
 به جمع قوت میان را چه بسته‌ای چون مور
 چنان مکن که خجالت بری چو بار تو را
 کنند باز یکایک به عرض گاه نشور
 بندار شرم و مزین دم ز شیر مردی خویش
 چو می‌شوی به زیبونی اسیر در دم گور
 دعا و مدح امام زمانه بدرقه ساز
 مگر که یابی ازین راه پر ز بیم عبور
 خدیو تخت شریعت «نظام ملت و دین»
 که آسمانش مطیع است و اخترش مأمور
 سپهر مرتبه «عبدالصمد» که درگاه او
 شده است قبله ارباب و سجده‌گاه صدور
 فلک به اسم تبرک برد ز گرد رهش
 برای دیده اجرام توتیای ذرور
 بگاه وعظ اصول کلام شیرینش
 به قول راست برانگیخته ز دلها شور
 چو صبح را رخ مهرش بر آستانه اوست
 همیشه بر سپه اختران بود منصور
 از آن روانه بود بر سپهر امر قضا
 که برده است ز دیوان حکم او منشور
 دلت ز علم محیطی است کز ترشح آن
 پدید شد ز صفا در قلوب خلق بحور
 مبارزان جهانگیر لشکر حکمت
 شکسته‌اند به یک حمله قلب فسق و فجور
 فکند سبای عدلت معربد می را
 به طعن و زخم لگد دور از در انگور

مرا به گنج مدیح توره نمود خرد
 «سپیده دم که شدم محرم سرای سرور»
 سزد که خط اسیری بدین قصیده دهد
 قصیده‌یی که ز طبع «ظهیر» یافت ظهور
 غرض نه دعوی شعر است بلکه مدح شماست
 وگرنه چیست وجود رهی و مال‌العصفور
 این قطعه نیز از اوست:

مسجو «عصار» مهر از طبع مردم	که گل هرگز ز شورستان نخیزد
وفا از صورت بی معنی خلق	چو از صورت ملایک می‌گریزد
به فرمان فلک بر فرق اینها	قضا جز مکر و غداری نیزد
به مهر آن را که نیکی بیش خواهی	به کینت هر زمان بدتر ستیزد
چو اشک آن را که سازی جای در چشم	اگر دستش دهد خونت بریزد

در تاریخ فوت تاج‌الدین حسن فرزند مولانا عبدالصمد گوید:

خدایگان افاضل امام ابن امام

کمال ملت و دین نور چشم مولانا

یگانه‌یی که به انواع علم و فضل و هنر

نبود چون پدرش در جهان یکی هم‌تا

به سال هفتصد و شصت و شش قریب به ظهر

دوشنبه حادی عشر از جمادی الاولی

روان ز بعد پدر شد به قدر یک هفته

از این سراچه فانی به سوی داربقا

(بهارستان، ص ۱۱۶-۱۱۷ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۶ - مجالس النقایس، ص ۳۵۴ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۷-۲۲۹ - آتشکده آذر، ص ۳۵-۳۶ - خلاصة الکلام - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۵-۲۷۶ - رباعه‌الادب، ج ۳، ص ۸۸ - نسخه‌های خطی، ج ۴، ص ۲۴۸-۲۴۹ - مثنوی مهر و ماه جمالی دهلوی، ص ۹۱ - فرهنگ سخنوران،)

عصری تبریزی

از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است اصلش از تبریز بوده ولی در یزد نشو و نما یافته است. موقعی که شاه عباس اول عده‌یی از تبریزیها را کوچانید و به اصفهان آورد. او نیز از یزد به اصفهان آمد و پیشه زرگری را وجه معیشت خود ساخت. این مطلع از اوست:

آمد بهار و گل شد و نوروز هم گذشت گرد سرت نگشتم و امروز هم گذشت
آذر بیگدلی می‌نویسد: «در باب وظیفه‌یی که از سرکار دیوان اعلی به جهت تبارزه مقرر بوده این مستزاد را به شاه ابوتراب گلستانه که نایب‌الصدر بود گفت:

از دولت شاه ابوتراب قاضی	مستقبل مارشک برد بر ماضی
آن بحر علوم	از طالع شوم
هر سال سری بود به صد من گندم	صد سر شده امسال به یک من راضی
از دولت شاه	آنهم معدوم

در آتشکده آذر، ص ۱۳۱ و دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۲ و قاموس‌الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۳۵ و ریاض‌الجنة، ص ۸۷۴ و نگارستان سخن، ص ۶۲ از او تحت عنوان «عذری» و در تاریخ یزد، ص ۱۰ و تذکره سخنوران یزد، ص ۲۱۷ به عنوان «عجزی» یاد شده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۶ - صحف ابراهیم (نسخه عکسی) - شمع انجمن، ص ۲۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۴ - ۲۷۵)

عصمت اسپستی

تاج‌النسا ماما عصمت از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی است. (اسپست دهی است بین سردرود و اسکو) زنی بود عارفه و با وجد و حال در ایام سلطنت ملوک قراقویونلو (۷۸۰ - ۸۷۴ هـ ق) در تبریز زندگی می‌کرد. صاحب روضات‌الجنان از کرامات این بانوی عارفه حکایت‌هایی نقل کرده و از جمله نوشته است: «ما در جهان‌شاه قرايوسف به زیارت حضرت ماما رفته و جهان‌شاه را نیز که طفل بوده با خود بدان جا برده و در پای حضرت ماما انداخته‌اند و او گفته که این پسر پادشاه عظیم‌الشان خواهد شد و آن چنان شده که

فرموده‌اند...»

باز می‌نویسد: «برزگری بود که به کارهای زراعت آن عارفه قیام می‌کرد وقتی مشغول تخم افکندن و بذر کاشتن بود ماما عصمت نیز حاضر و ناظر به کار برزگر متعرض شده گفت که تخم را خوب نمی‌پاشی، برزگر گفت که تو زنی و از امر زراعت بی‌خبر خوب است به حال خود باشی، ماما عصمت از این سخن او برآشفته و گفت «چکستانی می‌پسندیم» یعنی ای بهشتی! مرا نمی‌پسندی. گویند برزگر همان لحظه آن جا افتاد و قالب از جان تهی کرد وقتی که جسد برزگر را گرفته به خاک سپردند ماما عصمت به رسم تعزیت به خانه او رفته و این دو بیت را که به زبان راژی است و مردم آن را شهری می‌گویند خواند:

هنومستی هنومستی هنومست	هنوش باده‌ای بو آبی از دست
من به مستی خطایی بامر از دست	زوان تاوان دهان بیروان وست

معنی:

هنوز و هنوز مست است	هنوزش باده‌ای بود از دست شد
از دست من به مستی خطایی سر زد	و تاوان زبان، دهان بی‌زبان را بست

(اشاره به برزگر). از اوست:

مفلس بی‌مایه بودم کاندرا این فقر آمدم درو گوهر می‌فروشم از دکان نیستی
 درباره تاریخ درگذشت ماما اطلاع صحیحی در دست نیست فقط صاحب
 روضات الجنان اشاره می‌کند که «در زمان وفات حضرت ماما مولانا کمال‌الدین باکویی در
 حال بوده‌اند و سه شب بر سر خاک ایشان حسب الوصیه بسر برده‌اند وفات مولانا کمال‌الدین
 در زمان سلطنت قرايوسف (حدود ۷۹۰ - ۸۳۲ هـ ق) واقع شده...»

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۴۹ - ۵۴)

عطایی تبریزی

از سخنوران گمنام تبریز است، تربیت از گلستان مسرت این بیت او را آورده است:

قضا چون انتخاب حسن دیده الف بر رویش از بینی کشیده

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۶)

علای تبریزی

علاءالدین فریدون از شاعران سده هفتم هجری قمری است وی پدر همام شاعر بلند پایه تبریزی است. همام در غزلی به لقب و احتمالاً به تخلص پدر خود چنین اشاره کرده است:

غزلی لایق سمعت نبود و باشد هم غزلهای همام ابن علای تو بود
علاءالدین فریدون خود مردی فاضل و شاعر بوده و از اشعارش در جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی که ظاهراً در سده هشتم هجری قمری استنساخ شده آمده است. در بیتی خود را چنین می ستاید:

مه سپهر سخن شیر بیشه فضلّم	نظیر من ننماید زمانه در هر باب
علاوه بر بیت مذکور هفت بیت ذیل هم از اشعار او در همان جنگ نقل شده است:	
ای ز رشک مقاطر قلمت	غرقه در آب گشته در خوشاب
علما را به خدمت توامان	فضلا را به حضرت تو مآب
در گمانت نبوده هیچ خطا	بر زبانت نرفته غیر صواب
بارها نفس عیسویت، علاج	کرده دق را به یک دو کفچه جو آب
کلف از روی ماه بسترده	به سپستان و خطمی و عنّاب
داده در مجلس همیشه بهم	صحت شخص و نسخه کشکاب
عقل هر مشکلی که کرد سئوال	داد کِلکت به نیم نکته جواب

(جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه ملی تبریز، ص ۳۹ الف - مقدمه بر دیوان همام، ص ۳۳ - ۳۶)

علائیگ تبریزی

مولانا علائیگ ملقب به جمال الملک از خطاطان معروف سده دهم هجری قمری (زمان شاه ظهاسب صفوی) است مؤلف پیدایش خط و خطاطان می نویسد که: «مملکت کمال را جمال و جمال کمال را خال بود به وفور کمالات عدیده ممتاز و در اقطار آذربایجان به فضایل

و مناقب کثیره از همه برتر و بر سایرین مقدم بود. گویند در فنون لغات عرب و آیات ادب بحری مواج و بر افسر هنرمندان تاج بود مدتها از پی تحصیل خط در خدمت شمس‌الدین محمد تبریزی که از اجله خوش نویسان آن عصر بود زانو ته ساخت و به مشق خط پرداخت تا مقامی عالی یافت. خاصه در خط جلی کسی به پایه او نبود. شاه طهماسب صفوی (۹۳۰- ۹۸۴) چون مراتب کمالات و حسن خط او شنید او را بخواست و تشویقش فرمود. واکرامی بی‌اندازه نمود و مقرر داشت تا کتیبه‌های مقام صاحب‌الزمان و مسجد جامع را در تبریز به خط جلی نگاشته پس از آن الواحی که به جهت تخفیف باج و خراج از جانب شاه طهماسب مقرر گردید او مسوده کرد و حجاران نقر نموده و ملازمان شاهی به شهرهای بزرگ ایران فرستاده که در مواقع مهمه نصب نمودند چنانچه در اصفهان و سایر شهرها هنوز آن لوحه‌ها در مساجد منصوب و باقی است. و در قبرستان تخت فولاد اصفهان بعضی سنگهای قبور بزرگان به خط او موجود است. صاحب خط و خطاطان می‌آورد قرآنی در کمال قشنگی و حسن خط به خط علاییگ در کتابخانه استانبول موجود است و او را نیز طبع سرشاری بود که اشعاری نیکو می‌سرود چنانکه گوید:

مرا خدای جهان از همه جهان داده‌ست

خطی چگونه خطی به ز لعل رمانی

سپهر واختر وارکان چو من دگر نارند

به دور خویش دبیری ونی سخن دانی

به دست خویش در این شعر خوب خاطر من

بریخته است مرا نیست بر تو توانی

چو من دبیر نموده بهر دیار کنون

به هیچ جای نباشد چو من سخندان

در گلستان هنر (ص ۳۸) هم از خطاطی به نام علی بیگ یاد شده است که قاضی احمد به سال ۹۸۸ با او ملاقات کرده و نوشته است به غایت آدمی صفت و خوش صحبت بود. خطوط او بر اکثر عمارات مساجد مجدد دارالسلطنه تبریز است. در روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۷۰، ۵۸۶ نیز از خطاطی به نام علاء‌الدین محمد ذکری رفته است که از شاگردان خال خود علی بیگ (متوفی ۹۵۸) بوده و این علی بیگ شاگرد جد مادری خود شمس‌الدین

محمد خطاط. و در دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۷ از خوشنویسی به نام علاءالدین محمد بن محمد بن امیر علی الحسینی تبریزی یاد شده است که نسخ و ثلث را به پایه عالی رسانیده استاد ملا عبدالباقی دانشمند و علی رضای عباسی و حسن بیگزین قلم بوده است کتیبۀ مورخ ۹۷۲ مسجد جامع و سر در مقام صاحب الزمان تبریز از آثار اوست هم چنین در سنه ۹۵۰ قرآنی برای شاه طهماسب نوشته و برادر وی عبدالله نیز خوشنویس و معروف بوده است.

(پیدایش خط و خطاطان، ص ۲۰۲ - ۲۰۳ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۷۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۷)

علی تبریزی

خواجه میر علی فرزند حسن از جمله مشاهیر دوره امیر تیمور کورکان و فرزند او شاه رخ و از معاصران شیخ کمال خجندی است. وی واضع خط نستعلیق و حافظ قرآن و شاعر بود سلطان علی مشهدی درباره او گفته است:

نسخ و تعلیق گر خفّی و جلی است	واضع اصل خواجه میر علی است
تا که بوده است عالم و آدم	هرگز این خط نبود در عالم
وضع فرمود اوز ذهن دقیق	از خط نسخ و ز خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریز است	کاصلش از خاک پاک تبریز است
خط پاکش چو شعر او موزون	هست تعریف او ز حد بیرون
بد معاصر به مجمع الافضال	شیخ شیرین مقال شیخ کمال

به هر صورت وی نخستین کسی است که به خط نستعلیق سر و صورت داد و آن را به فرزند خود عبدالله (و به قول قاضی میر احمد: عبیدالله) آموخت. تذکره نویسان او را به لقب «قدوة الكتاب»، «ظهیر الدین»، «واضع» خوانده اند و سلطان علی مشهدی او را علوی دانسته و گفته است:

نسبش بود با علی ازلی نسبتش نیز می رسد به علی

صاحب شاهد صادق و «سپهر» فوت او را سال ۸۵۰ ضبط نموده اند. البته جای تأمل است که معاصر کمال خجندی (متوفی ۸۰۳) تا اواسط قرن نهم در حال حیات بوده باشد

مگر قول میرزا سنگلاخ را قبول کنیم که وی دیر زیسته و در سنین پیری در گذشته است. صاحب «مرآة العالم» و شیخ ابوالفضل بن مبارک منشی، اظهر^۱ و جعفر تبریزی را شاگرد میرعلی دانسته‌اند ولی سپهر در تذکره خود اظهر را شاگرد میرعبدالله فرزند میرعلی تبریزی ذکر کرده است.

مرحوم دکتر مهدی بیانی از آثار خطی منسوب به او یاد کرده و قسمتی از قصیده‌اش را که در پایان نسخه‌یی از کلیات سعدی (در تاریخ ۸۴۰ به قلم کتابت خفی) نوشته نقل کرده از اوست:

به فرخی و سعادت به یاری تقدیر
 به سال هشتصد و چل سه از مه شهریر
 تمام کرده شد این نسخه به نام اینزد
 بسان طلعت زیبای لعبت کشمیر
 ز روی معنی گویی همی کند املا
 دعای دولت مخدوم نقد صدر کبیر
 یگانه خواجه دریا دل هنر پرور
 که بار منت او می‌کشد غنی و فقیر
 کمال دولت و اقبال و زین دولت و دین
 یگانه خواجه علی آفتاب اوج سریر
 به حال زار «علی» رحمتی نمای و بخوان
 حدیث بی‌زری از رنگ و روی هم‌چو زریر
 ز خود امید بریدم شبی که در عالم
 هزار چون من با صد هنر به نیم شعیر
 اگرچه شعر من از جنس قیمتی ست چو خط
 ولی چه حاصل از این دو متاع بی‌تسعیر

روزی به دست خویش گرفتم من آینه در وی نشان مرگ بدیدم معاینه

۱ - برای اطلاع از شرح حال اظهر به احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۶۸ - ۷۴ رجوع شود.

مویم سفید گشته و تن لاغر و ضعیف فی الحال بر زمین زدم از قهر آینه
آینه گفت قهر تو بر من چنین چراست ناچار هر که زاد بمیرد هر آینه

(گلستان هنر، ص ۵۷ - تذکره خوشنویسان (غلام محمد هفت قلمی)، ص ۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۸ - احوال و آثار خوشنویسان، بخش ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۶)

علی تبریزی

سید علی ملقب به «جواهر رقم» فرزند محمد مقیم فرزند میر شاهمیر از سادات حسینی تبریز و از ساکنان عباس آباد اصفهان است. وی از خطاطان ماهر سده یازدهم هجری قمری به شمار می رود و در این هنر شاگرد پدر خود، و میرزا ابوتراب بودوی علاوه بر حسن خط و ربط به فصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان خوشنویسان به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف بود تا جایی که آوازه فضل و هنرش به هندوستان رسید و شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) او را به دربار خود طلبید. سید علی در پاسخ دعوت نامه قطعه‌یی به طول و عرض یک و نیم ذرع به خط زیبا نوشت و تذهیب کرد و به پیشگاه شاه جهان فرستاد. در آن نوشته بود:

قاصد رسید و ساخت معطر مشام من وز حسن نامه داشت مگر نافه ختن
اقبال نامه‌یی ست ز سلطان کامگار شاه جهان مظفر آن زبده زمن
منت خدای را که همی از اعطای تو آیم به حضرت تو به تایید ذوالمنن

این ارمان نفیس به دربار شاه جهان رسید و دیری نپایید که خود سید علی وارد هندوستان شد و مورد عنایت شاه جهان قرار گرفت و به لقب «جواهر رقم» و منصب کتابداری مفتخر گردید به نوشته برخی از تذکره نویسان مدتی معلمی اورنگ زیب «عالم گیر» (۱۰۶۸ - ۱۱۱۹) را نیز عهده دار بود و تا اواخر عمر در ملازمت وی بسر برد و به سال ۱۰۹۴ در اورنگ آباد وفات یافت.

از آثار او که جهت شاه عباس و شاه جهان نوشته صاحب تذکره الخطاطین و مرحوم دکتر بیانی در «خلاصه تذکره الخطاطین» و در «احوال و آثار خوشنویسان» یاد کرده اند.

سید علی شعر هم می گفت و به نام خود: «علی» تخلص می کرد. نمونه‌یی از اشعار

اوست:

زبانی غیر خاموشی ندارد به خاطر جز فراموشی ندارد

چه جلوه بود که در حسن باغ پیدا شد که شاخ گل قفس بلبلان شیدا شد

من آن مرغم که آهنگ نوی در هر قفس دارم

صفیری می‌کشم تا نعره واری از نفس دارم

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ - کلمات الشعراء، ص ۴۹ - تذکره خوشنویسان: غلام محمد هفت قلمی، ص ۵۶ - ۵۸ - امتحان الفضلا، ج ۲، ص ۳۶۱ - ۳۷۷ - صبح گلشن، ص ۲۱۳ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۴۲ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۷۰ - احوال و آثار خوشنویسان، بخش ۲، ص ۴۴۷، تاریخ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۶۰۳ - ۶۰۵)

علی رضای عباسی تبریزی

از بزرگترین خوشنویسان ثلث و نستعلیق دوره صفوی است. وی در نسخ شاگرد علایق تبریزی و در نستعلیق شاگرد محمد حسین تبریزی بود. قاضی میراحمد منشی مؤلف گلستان هنر می‌نویسد: «صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است. بعد از فترت رومیه (۹۹۴) و خرابی دارالسلطنه تبریز به قزوین آمد و در آن بلده توطن اختیار نموده در مسجد جامع آن جارحل اقامت انداخته به کتابت اشتغال نمودند کتابه‌های مسجد جامع به خط اوست و چند مصحف در آن جا تمام نمودند...

وی بعد از چندی به خدمت فرهادخان قرامانلو (مقتول در سال ۱۰۰۷) سردار معروف آغاز سلطنت شاه عباس درآمد و با او به خراسان و مازندران رفت. آوازه هنر او به گوش شاه عباس رسید و او را از فرهادخان خواست وی در سال ۱۰۰۱ بنا به قول ملا جلال منجم در سلک ندیمان مخصوص شاه انتظام یافت و به خلع فاخر سرافراز شد و در سال ۱۰۰۷ منصب کتابداری را جبراً و قهراً از صادقی بیگ افشار گرفت و در سال ۱۰۱۰ که شاه عباس ابنیه آستان قدس رضوی را تعمیر می‌کرد وی نظارت این تعمیر را عهده‌دار بود. و کتیبه‌های صحن مبارک و خواجه ربیع را به خط ثلث نگاشت. و الواح زرین دور ضریح که به وسیله

استاد مستعلی زرگر ساخته شده به خط نستعلیق وی زینت یافته است در سال ۱۰۱۷ به امر شاه به اتفاق شیخ بهایی و ملا جلال منجم برای تجدید بنای رصدخانه مراغه اقدام کرد و در ۱۰۲۰ شاه خانه‌های او را به مبلغ سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد و استاد بدیع الزمان تونی طرح و بنای آن را عهده‌دار شد و کتیبه آن را «علی‌رضا» نگاشت که اکنون به مسجد شاه معروف است از علی‌رضا کتیبه‌های متعدد در اصفهان و قزوین باقی مانده و چنان که از آثار وی بر می‌آید تا سال ۱۰۲۵ در قید حیات بوده است و از این پس نامی از او نیست و پایان عمرش نامعلوم می‌باشد.

صاحب عرفات گوید «علی‌رضا» و «خوشنویس عهد» به عدد باهم موافقت و هر دو ۱۱۱۱ می‌شوند وی را میرعلی ثانی می‌خواندند علی ای حال علی‌رضا وقتی که ملازم شاه عباس شد خود را به شاه منسوب کرده «عباسی» خواند. سپس «شاه نواز» را لقب خود ساخت از علی‌رضا دو پسر فاضل ماند نخست بدیع‌الزمان نام داشت که در خط نستعلیق استاد بود دوم محمدرضا که نسخ را نیکو می‌نوشت» (گلستان هنر، حاشیه، ص ۱۲۵ - ۱۲۶).

بعضی از خاور شناسان و محققان اروپایی از آن جمله زاره و پروفیسور یوگن میتوخ و مؤلف پیدایش خط و خطاطان او را با آقا رضای عباسی مذهب و نقاش یکی دانسته و در نتیجه علی رضای تبریزی را خطاط و مذهب و نقاش معرفی کرده‌اند.

سهیلی خوانساری در مجله ارمغان به منشاء این اشتباه چنین اشاره کرده است: «پس از آن که علی‌رضا پای در دایره خطاطی نهاد بر حسب قابلیت علم شهرت برافراشت. به مقتضی زیرکی به قول تقی‌الدین اوحدی صاحب عرفات منصب کتابداری را جبراً و قهراً از دست صادقی بیگ افشار نقاش و شاعر معروف در آورد و... خود را مقرب دربار نمود و بر اثر کتابداری بیش از پیش مورد نظر شاه واقع گردید.

وی رویه خاصی در کتابداری اتخاذ نمود و معمول ساخت. مجالسی که در کارخانه نقاشی به اهتمام مصوران تصویر می‌شد داخل کتابخانه می‌گردید تاریخ اتمام آن را در ذیل یا حاشیه تصویر می‌نوشت و به جای آن که بنویسد: «کتابه علی‌رضا» می‌نوشت: «رقم علی‌رضا» چنان که در بعضی از تصاویر به خوبی این موضوع محسوس است. بالنتیجه این روش کج وی مشکلی در تاریخ نقاشی ایجاد کرد و اکنون تمام او را نقاش زبردستی

دانسته‌اند».

تاریخ وفات علی‌رضا را کسی جز سپهر، نقل نکرده، که یک‌جا سال ۹۹۸ و در جای دیگر ۱۰۲۹ است به نوشتهٔ مرحوم دکتر بیانی هیچ یک از این دو تاریخ معتبر نیست؛ زیرا که علی‌رضا تمام دورهٔ شاه عباس اول را در قید حیات بوده و سال ۱۰۳۸، هنوز می‌زیسته است، و اگر قول میرزا سنگلاخ را درست بدانیم که یکصد و بیست و پنج سال زندگی کرده است، سالها پس از مرگ شاه عباس نیز در قید حیات بوده است که بعید می‌نماید.

در مجلهٔ هنر و مردم بدون ذکر مأخذ سال تولدش ۹۵۴-۹۵۹ و وفاتش ۱۰۷۹-۱۰۸۴ ضبط و افزوده شده است که در اواخر عمر ناخوش و بستری شد و چون مورد توجه شاه بود اطباء حاذق برای معالجه دعوت شدند وی پس از رفع اغما چشم گشوده و احباب را در اطراف خود دیده و با لبداهه این شعر را سروده است:

ای دریغا که از جهان خراب	زیر تاری مفاک باید شد
با دل و خاطری چو آتش و آب	باد پیموده خاک باید شد
پاک ناکرده تن زگرد گناه	نزد یزدان پاک باید شد

از آثار گرانبهای وی کتیبهٔ طلای ضریح مقدس آستان قدس در مشهد است که هم اکنون در موزهٔ آن‌جا نگهداری می‌شود برای اطلاع از سایر آثار او به «احوال و آثار خوشنویسان» رجوع شود. نمونه‌یی از رباعیات اوست:

تا ز آتش عشقت جگرم گشت کباب	پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب
آسودگی و عشق تو امری ست محال	صبر و دل بی‌قرار نقشی ست بر آب

تا خانه نشین شدی تو ای درّ خوشاب	پیوسته مراست در غمت دیده پر آب
من خانهٔ دل خراب کردم ز غمت	تو خانه نشین شدی و من خانه خراب

تا غمزه به خون خلق شد هم پشتت	بیرون نتوان کردم دلی از مشقت
از بس که به خون ما اشارت کردی	خون می‌چکد اینک ز سر انگشتت

در وادی شرع و راه نیکو سیری	از بعد نبی علی کند راهبری
-----------------------------	---------------------------

رمزیست که عقد سیزده نحس بود یعنی مگذر ز دین اثنی عشری

(گلستان هنر، ص ۴۰، ص ۱۲۵ - ۱۲۷ - تذکره نصرآبادی، ص ۲۰۷ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۸۰ - ۱۸۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۰ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۰۳ - مجله ارمنان، سال ۱۷، ص ۱۹۷ - ۲۰۴ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۹، ص ۱ - ۱۶ - مجله هنر و مردم شماره ۲۰ خرداد ۱۳۴۳ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۶۱ - فرهنگ سخنوران)

علی مجتهد تبریزی

حاج میرزا علی آقا مجتهد فرزند عبدالعظیم تبریزی، از علما و نوادر سده چهاردهم هجری است. بعد از تحصیل و طی مراحل مقدماتی علوم متداول از تبریز به نجف اشرف رفت و از اساتید اعلام به اخذ درجه اجتهاد نایل آمد و به زادگاهش برگشت و بعد از اندک توقیفی راهی مشهد شد و در آنجا به تدریس و تبلیغ احکام پرداخت.

مؤلف علمای معاصرین می نویسند: حقیر در مشهد مقدس کراراً به خدمتش رسیدم. و او را دریای بی پایانی دیدم که موج می زد... در هر علم و فنی ماهر و بر هر موضوع و محمولی قادر بود مخصوصاً در علم کلام و حکمت و ریاضیات و ادبیات ید بیضا می نمود. «ذخیره المحشر فی شرح الباب الحادی عشر» در علم کلام و حکمت از تألیفات اوست و چنین آغاز می شود:

الحمد لله الواجب وجوده الواصل لكل موجود جوده. الذي ليس لوجوده بداية ولا لوجوده نهاية وله في كل شيئي اية... وبدین عبارات پایان می پذیرد: قد فرغ من تسويد مؤلفه الخاطی الاثیم علی بن عبدالعظیم عفی الله عنهما بلطفه العمیم يوم الخميس السادس عشر من رجب المرجب. من المائة الثالثة بعد الالف من الهجرة النبويه علی هاجرها آلاف تسلیم و تحية.

مؤلف کتاب علمای معاصرین نسخه اصل این کتاب را در کتابخانه آقا میرزا محمدعلی اردوبادی در نجف دیده اند.

وی در دوره اول مجلس شورای ملی از جانب علمای خراسان به وکالت مجلس برگزیده شد. و به سال ۱۳۴۰ ه. ق. در ارض اقدس رضوی به روضه رضوان خرامید.

قریحه شعر نیز داشت از مخمسات عربی او در کتاب علمای معاصرین و داستان دوستان

مندرج است و برای نمونه به ذکر بندی از تخمیس قصیده علویه ملا مهرعلی فدوی اکتفا می شود:

فی علی حار عقلی و حسر فی علی طار قلبی و نفر
فی علی ضلّ قوم و کفر «ها علی بشر کیف بشر
رَبِّهِ فیه تجلی و ظهر»

(داستان دوستان، ص ۸۸ - ۹۲ - علمای معاصرین، ص ۱۲۶ - ۱۲۸)

عمده تبریزی

از سخنوران سده هشتم هجری قمری و یا قبل از آن است محمدبن بدر جاجرمی در مونس الاحرار فی دقایق الاشعار^۱ (مؤلفه ۷۴۱ ه. ق) غزل ذیل را به نام او آورده است:

آهنگ وفا نمی کند دوست جز جور و جفا نمی کند دوست
کوری دو چشم دشمنان را با دوست وفا نمی کند دوست
ماییم سزای دیدنش لیک کاری به سزا نمی کند دوست
در ما نظری به چشم رحمت از عین رضا نمی کند دوست
غمخواری کار بنده خود از بهر خدا نمی کند دوست
درد دل دردمند ما را دردا که دوا نمی کند دوست
فریاد که بر نشانه جان یک تیر خطا نمی کند دوست
در دست گرفت دوست ما را وز دست رها نمی کند دوست
صد جان خواهد بهای یک بوس انصاف بها نمی کند دوست
از شیوه چه ها نمی دهد یار وز فتنه ها چه ها نمی کند دوست
چون پادشه است؛ التفاتی با هیچ گدا نمی کند دوست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۷۶۹)

۱ - تربیت در صفحه ۲۸۱ دانشمندان آذربایجان نام مؤلف را بدرالدین جاجرمی و در صفحه ۳۶۵ نام کتاب را به خطا «تحفة الاحرار» ثبت کرده است.

عنایت تبریزی

برادر میرزا صالح شیخ الاسلام تبریز و از دانشمندان سخنور سده یازدهم هجری قمری است. از اوست:

نخل بی برگم به راه کاروان افتاده‌ام شاخ خشکم را بهار آتشی در پیش نیست

گه نظاره ز خویشم چو بی خبر بیند به خنده لب گرد و جانب دگر بیند

عشق می جوید دلم از هر دری پادشاهی را گدایی می‌کنم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۰۴ - روز روشن، ص ۴۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۱ - ۲۸۲)

عندلیب تبریزی

حافظ عندلیب تبریزی از سخنوران سده دهم هجری قمری است غالب اوقات خود را به نقل اخبار گذشتگان و قصص و اخبار پیشینیان صرف می‌کرد و بیش از حد متواضع و خلیق بود. از اوست:

تو را به حال من زار هیچ پروا نیست تویی که مهر و وفا در دل تو اصلا نیست
خیال موی میانت چنان ضعیف ساخت که جز خیالی از این جسم زار پیدا نیست
مدام چشم تو بی‌باده مست مخمور است خمار مست تو را حاجتی به صهبا نیست
ز بی‌قراری دل با طیب چون گفتم طیب گفت که این درد را مداوا نیست
به دور این گل رو «عندلیب» خوانندم هزار شکر که این اسم بی‌مسما نیست
مرحوم تربیت مأخذ این شرح حال را مجمع‌الخواص ذکر کرده ولی در مجمع‌الخواص ترجمه استاد فقید دکتر خیامپور از او ذکری نرفته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۲ - الذریعه ج ۹، ص ۷۷۲)

عنوان تبریزی

جلبی میرزا محمدرضا فرزند حاجی صالح تبریزی است. مؤلف تذکره لطایف الخیال او را زاده و نشو و نما یافته مشهد و مؤلف قصص خاقانی (به نقل مرحوم تربیت) مولد او را به خطا قسطنطنیه قید کرده است.

محمد طاهر نصرآبادی و محمد بن محمد عارف شیرازی و صایب تبریزی در مشهد با «عنوان» ملاقاتها نموده و هریک از او در تذکره و بیاض خود اشعاری نقل کرده‌اند. نصرآبادی می‌نویسد: «جوانی بود در کمال قبول ظاهر و باطن، وقتی که فقیر به مشهد مقدس بودم به صحبت او رسیدم، گویا در اواخر قرابتی به عالیجاه «ذوالفقارخان» حاکم قندهار بهمرسانیده، در آن جا فوت شد و پدرش بعد از او از سخت جانیه‌ها در حیات بود...»

مؤلف قصص خاقانی دیوانی از او که بیش از پنج هزار بیت بوده، دیده است و می‌نویسد: «در فن شاعری زبردست است، دیوانش آنچه به نظر رسیده از پنج هزار بیت متجاوز است. سن شریفش در عقدسی بود که در قندهار به جوار رحمت جناب قهار پیوسته، حسب‌الفرموده ذوالفقارخان نعش او را به روضه مشهد مقدس نقل نمودند و مدفنش در قرب جوار امام معصوم در مقام مشهور به دارالسعاده واقع شده، تخلص وی عنوان بود...» تاریخ فوتش را هیچ یک از مولفان تذکره‌ها قید نکرده‌اند ولی چون عارف شیرازی در تذکره لطایف الخیال که آن را به سال ۱۰۷۸ در هندوستان به پایان رسانیده می‌نویسد که «به صحبتش در مشهد رسیدم» و نصرآبادی که در ۱۰۸۳ به تألیف خود شروع کرده می‌نویسد در قندهار فوت شد. معلوم می‌شود که وی بین سالهای ۱۰۷۸ تا ۱۰۸۳ رخ در نقاب خاک کشیده است.

عنوان به شاعر معاصر خود صایب تبریزی ارادت کامل داشت و از سبک او پیروی می‌کرد چنان که خود گوید:

«عنوان» بسی بلند است معراج فکر صایب کی می‌توان رسیدن جایی که او رسیده
و در جایی گوید:

با شدت گر هوس گوهر معنی «عنوان» نظر از صایب پاکیزه سخن می‌باید

آقای گلچین معانی شرح حال او را در نشریه دانشکده ادبیات تبریز نوشته و نسخه نورانی وصال را که در جمادی الثانی سنه ۱۰۷۸ به قلم محمد رفیع ولد مرحوم آقاسی بیگ تحریر یافته. و نسخه مورخ جمادی الاولی سنه ۱۲۶۹ را که پس از مقابله با نسخه نورانی وصال و تصحیح و تکمیل به دو هزار بیت رسیده معرفی نموده و ۱۰ غزل و ۴ رباعی او را در همان نشریه به چاپ رسانیده‌اند در نسخه‌های خطی (دفتر ۶، ص ۷۶) نیز جزو کتابهای مرحوم عبدالحسین بیات بدین نسخه اشاره رفته است.

آغاز دیوان:

هوس بر خاک می‌ریزد بهار گلشن دل را هوی خاموش می‌سازد چراغ روشن دل را
انجام:

دمی صد دوست را با خویش دشمن می‌توان کردن
ولی صد سال نتوان دشمنی را مهربان کردن

نمونه‌یی از اشعار اوست:

بهر که مینگرم گشته پای بند آنجا	بکوی او که نه دامت و نه کمند آنجا
بوادی که غباری نشد بلند آنجا	هزار قسافله شوق در سفر دارم
که هر چه مطلب دلهاست میدهند آنجا	در طلب زن و امیدوار احسان باش
گرفت دست مرا طالع و فکند آنجا	کسی بکعبه کوی توام دلیل نگشت
مگر دمی که غباری شود بلند آنجا	براه کوی تو شوقم زیبای ننشیند
که میرمند زهم آتش و سپند آنجا	میان ما و تو صحبت به مجلسی گرمست

گدای دوست شدن ننگ بینوایی نیست	اگر گدای توام، با کم از گدایی نیست
بر آستان تو یارای جبهه سایی نیست	من و اراده پابوس تو؟ محالست این
و گرنه از تو امید گره گشایی نیست	مگر ز خون دلم ناخنی کنی رنگین
جگر گداز تر از آتش جدایی نیست	هزار شعله جانسوز در دلست و یکی
که در میان دو گل رنگ آشنایی نیست	بگلشنی سرو کارست عندلیب مرا
نور معنی به دل روشن من بخشیدند	پیش از آن روز که جان را به بدن بخشیدند
نمک خنده به آن غنچه دهن بخشیدند	مرهمی داشت جراحت کده دل در کار

در دل سوخته هر که غمی بود از تو
بی تعلق نتوان رفت ز دنیا بیرون
غنچه آن راز که در پرده دل داشت نهان
چه کنم گر نروم از پی معنی «عنوان»

غیر از سر کوی تو دلم خانه ندارد
نظاره‌ام از ساغر دیدار تو نوشد
هر لحظه دلم حلقه زند بر در دیگر
مردانه بر آتش زند و بگذرد از جان
«عنوان» گهر اشک ز چشم‌تر من جوی
دیوانه ما جای به ویرانه ندارد
آن می‌که گل و لاله به پیمانه ندارد
این در بدر افتاده مگر خانه ندارد
در عشق کسی جرأت پروانه ندارد
هر بحر چنین گوهر یک دانه ندارد

حکایتی که دلم با تودر میان دارد
تنم ز حادثه دهر، توتیا گردید
مپوش رخ که هجوم نگاه مشتاقان
نظر بسیر گل و لاله آشنا نکند
از آن شراب که خورد از مکیدن لب خویش
چو شمع گر بزبان آورم زبان دارد
هما چه بهره از این مشت استخوان دارد.
ترا چو مردمک دیده در میان دارد
بدیده هر که ز نقش تو گلستان دارد
هنوز چهره اورنگ ارغوان دارد

فکر دورم بخیال تو فکند آخر کار
آتشی گشت و شراری شد و پرواز گرفت
بر سر کوی تو با خاک برابر شده‌ایم
خصم اگر با تو شود رام مشو ایمن ازو
صید هر چند ز صیاد گریزد «عنوان»
شد مرا پایه اندیشه بلند آخر کار
چند پرسى که چه شد کار سپند آخر کار
پایه عزت ما گشت بلند آخر کار
بفسونگر رسد از مار گزند آخر کار
نیست ممکن که نیفتد بکمند آخر کار

گل صفا میبرد از روی بهار افشانش
کی بحالم نگرد آنکه ز خواب شیرین
دارم از شوق براه تو سمندی در زین
غنچه لب می‌مکد از شوق لب خندانش
چون زبان شکر آلوده بود مژگانش
که سبکتر بود از باد صبا جولانش

میرم کشتی طوفانی خود را بکنار در محیطی که ندیدست کسی پایانش

نگاهش گشته با من سرگران، آیا چه دیداز من
سخن بامن نمیگوید، مگر حرفی شنید از من
خبر از سوز پنهانم ندارد، یاد ایامی
نه شبها ناله گرمی بگوشش میرسید از من
خوش آن شبها که چون هم صحبت او میشدم جایی
سراپا گوش میشد تا حدیثی می شنید از من
شکایتها از و بسیار در دل داشتم «عنوان»
اگر اظهار میکردم خجالت میکشیداز من

بنظاره ییست قانع، نظر از تو گاهگاهی
چکنم گرت نیبم، منم و همین نگاهی
بفراق کرده ام خو، بهلاک بسته ام دل
بامید وصل هرگز، ننشسته ام براهی
ز تو هیچ کم نگردد، که ز راه دلنوازی
نظری کنی بعاشق، نه همیشه گاهگاهی
چه خبر ترا ز دردم، که مرا ز ناتوانی
نه برخ ز دیده اشکی، نه بلب ز سینه آهی
چه عجب گرت نباشد، خبری ز حال «عنوان»
که هنوز ناله اوبدلت نکرده راهی

من کیستم اسیری در دام غم طپیده
از خویشتن رمیده با دوست آرمیده
تا شاهد خیالت الفت گرفته با من
هر موی من ز وحشت از یک دیگر رمیده

جان چیست بی تو مرغی در دام غم فتاده
دل چیست بی تو صیدی در خاک و خون طپیده
در بحر دیده اشکم موجی ست ایستاده
در دشت سینه آهم گردی ست آرمیده
شوخی که جا گرفته چون گل به دامن غیر
از دست کوتاه ما دامن چرا کشیده
«عنوان» بسی بلند است معراج فکر «صایب»
کی می توان رسیدن جایی که او رسیده

رباعی:

در گلشن توحید گل و خار یکی است نیک و بدو آزاد و گرفتار یکی است
در عالم اگر هزار دلبر باشد مقصود یکی عشق یکی یار یکی است

ارباب هنر ز گردش چرخ دو رنگ چون غنچه نباشند دمی بی دل تنگ
روشن گهران را غم دل بیشتر است آینه فراخور صفا گیرد زنگ

(لطایف‌الخیال (عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۶-۳۹۷. صفح ابراهیم (عکسی) - شمع انجمن، ص ۲۹۷ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۷ - ۱۰۸. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۱، شماره ۴، ص ۴۰۲ - ۴۰۸ -
نسخه‌های خطی، دفتر ۶، ص ۷۶ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۵۳. فرهنگ سخنوران،)

عیسی تبریزی

مشهور به قاضی عیسی از شاعران سده دهم هجری قمری و از اقوام قاضی عیسی
ساوجی صدرسلطان یعقوب بود. تاریخ درگذشتش در نقایس المآثر ۹۷۱ قید شده است.

(فرهنگ سخنوران)

عیسی تبریزی

عیسی بیگ فرزند طالب خان حاکم تبریز از سخنوران سده یازدهم هجری قمری بوده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۲)

غزالی تبریزی

از شعرای سدهٔ دهم هجری قمری است ابریشم فروش بود و چون هنگام خواندن اشعار به چین جبین و کشش ابر و شکل میمونی پیدا می‌کرد ظرفاً او را «میمون الشعرا» می‌گفتند.

صادقی افشار می‌نویسد: رندولابالی بود و اوقات به نحاسی می‌گذرانید.

نسخه‌یی از دیوان کوچک او در کتابخانهٔ ملی تبریز جزو کتب اهدایی مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شمارهٔ ۳۰۰۱ هست. نوع خط آن نستعلیق، کاتب حاجی محمد افشار، تاریخ استنساخ ۱۳۴۲ هجری قمری است این نسخه جمعاً ۲۱ صفحه و هر صفحه ۱۷ سطر حاوی غزلیات و رباعیات و مفردات اوست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

به خود گویم که پیش او کنم ظاهر غم دل را

ولی بی خود شوم چون بینم آن شیرین شمایل را

آن به که ببندد اجلم راه نفس را تا هم نفس یار نبینم همه کس را

سوزم شود از آه فزون هر نفس، آری چون باد وزد تیز کند آتش خس را

اشک من هر دم چو طفلان می‌کند میل کنار

بر کنارم تا نمی‌آید نمی‌گیرد قرار

روز نخجیرش من بی‌دل به صحرا می‌روم

چون غزالی تا خورم تیری از آن چابک سوار

روزی که حرف عشق تو بر دل رقم زدم اول به خط صفحه هستی قلم زدم

کردم خراب خانه هستی ز سیل اشک هم‌چون حباب خیمه به دشت عدم زدم

به عالم صد فروغ از روی نیکوی تو می بینم
از آن رو عالمی را چشم بر روی تو می بینم
چنان جا کرده در چشم خیال روی نیکویت
که در هر جا نظر می افکنم روی تو می بینم
غزال من ز بند غم خلاصی یافتم اکنون
که خود را چون «غزالی» صید آهوی تو می بینم
رباعی:

دور از تو مرا هست ملالی که می پرس در زندگی خود انفعالی که می پرس
گفتی که چه حال است تو را در غم من دارم ز غم عشق تو حالی که می پرس

(دیوان غزالی - تحفه سامی، ص ۲۵۳ - مجمع الخواص، ص ۲۵۸ - روز روشن، ص ۴۹۳ - دانشمندان آذربایجان،
ص ۲۸۶ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۳، ص ۹۷۹ - ۹۸۰)

غنی تبریزی

مرحوم تربیت ایات ذیل را از جنگی به نام او نقل کرده است:
باز می خواهم که دل را با نوایی خوش کنم
با نوای بلبلان دستان سرایی خوش کنم
در گلستان جهان گفتم که گلچینی کنم
خانه زاد فتنه بالا پیرایی خوش کنم
ناله ام از ضعف صد جا تا به لب منزل کند
هم چو نی با ناله می خواهم صدایی خوش کنم

آنیم که در بحر جهان هم چو حباییم تا چشم بهم بر زده ای خانه خرابیم
دیری ست که دشنام از آن لب شنیدیم این است که با لعل لب ت در شکر آبیم
ماییم «غنی» با غم آن شوخ جفا کیش گاهی به سرچشمه و گاهی به سراپیم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۷)

غنی تبریزی

عبدالغنی متخلص به «غنی» از سخنوران تبریز است. نسخه‌ی از «قصیده لعنیه» او در ستایش ائمه اطهار (ع) در مقامات ۱۲ گانه در کتابخانه مجلس سنای (سابق) ضمن مجموعه شماره ۲۲۴۲ هست.

آغاز:

ای برادر اگر هست هوای عرفان رو تولا بکن از جان به علی عمران
انجام:

آن که خواننده این... باشد ز کرم دارم امید که باشد به «غنی» فاتحه خوان^۱
(مجله هنر و مردم، شماره ۹۹، ص ۴۱ - فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۹۰۲)

غیاث تبریزی

غیاث‌الدین محمد کججی از بزرگان و سخنوران سده دهم هجری قمری و برادر کوچک خواجه امیریگ مهرداد کججی (متوفی در ۹۷۳، سر دفتر اهل حساب شاه طهماسب) بود. مدتی در عراق عرب به امر وزارت اشتغال داشت. گویند شاعری قصیده‌بی در مدح او گفت و بی جهت زبان به هجو او گشاد، خواجه این قطعه را در جواب او سرود و نزد وی فرستاد:

به مدح، آن چه افزودیم در کمال ز هجوی که گویی همان کم شود
زدم لابه سگ چه شادی رسد که از عوعوش موجب غم شود
مرحوم تربیت دو بیت ذیل غیاث‌الدین ابر قوهی را هم به اعتبار نوشته صاحب صبح گلشن به نام وی آورده است:

خموشی شب هجران ز بی وفایی نیست که ناله را به لبم قوت رسایی نیست
دل شکسته ما را شراب کرد علاج شکست توبه من کم ز مومیایی نیست
شادروان دکتر خیامپور در فرهنگ سخنوران (ص ۴۲۳) از او تحت عنوان غیاث

۱ - درباره جدایی این دو «غنی» و یا اتحاد آنها به علت تاریکی تاریخ زندگانی‌شان فعلاً نمی‌توان اظهار نظر کرد.

نیشابوری هم یاد کرده و مآخذش را با منابع غیاث‌الدین محمد نیشابوری متخلص به «سامی»^۱ بهم درآمیخته است. صاحب هفت اقلیم نیز از شاعر فاضلی به نام غیاث تبریزی چنین یاد کرده است:

«خواجہ غیاث‌الدین با صنوف کمالات و فنون فضایل، شعری چون در ثمین و عقد پروین انشا می‌نموده این غزل از اوست:

دریغ عمر که بی‌روی یار می‌گذرد	اگرچه در چمن و لاله‌زار می‌گذرد
دریغ روز جوانی که می‌رود بر باد	بسان باد که بر کوه‌سار می‌گذرد
بیا بیا و جدایی به اختیار مجوی	بین که عمر چه بی‌اختیار می‌گذرد
اگر به غم‌گذرانی و گر به شادی، عمر	در این زمانه ناپایدار می‌گذرد
به عیش می‌گذران روزگار و غصه مخور	که روزگار و غم روزگار می‌گذرد
غمی که بی‌تو جهان بر دل «غیاث» نهاد	نمی‌شمارم از آن‌کاز شمار می‌گذرد»

(تحفه سامی، ص ۹۳ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۹ - ۲۳۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۷ - لغتنامه دهخدا، ص ۳۹۴؛ ص ۳۸۴ غیاث‌الدین ابرقوهی - قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۳۱۶)

فارغ تبریزی

کمال‌الدین شیخ‌ابوالفضل معروف به چلبی بیگ علامه از بزرگ زادگان و دانشمندان سده دهم هجری قمری تبریز بود. مرحوم تربیت در ترجمه او قول مؤلفان خلاصه‌الاشعار و عرفات العاشقین و سفینه خوشگوار نقل کرده و نظری به هفت اقلیم و شاهد صادق و تذکره نصرآبادی نیز داشته است.

به نوشته تقی کاشی: پدرش میرزا علی بیگ در زمان شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) کلانتر تبریز بود و در دوره تصدی قواعد نیکو و اعمال پسندیده از وی به ظهور رسید. ولی بعد از ترک منصب و یا عزل از آن شغل به طرف هند رفت و در قندهار رحل اقامت انداخت و در نزد اولاد بهرام میرزای صفوی تقرب یافت و بار دیگر رایت اقبال برافراشت و در آنجا

۱ - سام میرزا می‌نویسد: «مولانا غیاث‌الدین احمد (و در حاشیه: محمد) نیشابوری مردی بسیار شریف است و متقی و پرهیزگار مدنی به امر قضای مشهد مقدس و هرات اشتغال داشت... در شعر ید طولی داشت... اما تخلص مرا که عبارت از «سامی» است و بدونستی ندارد غصب کرده و این از اهل امانت بعید است...» (تحفه سامی، ص ۱۲۶).

مشغول شد. اما مخدوم زاده مشارالیه در ابتدای ایام صبا که به حسن صورت آراسته و به جمال پیراسته بود و طبع دلپسند و ادراک بلند و صحبت دلکش و حافظه بیغش داشت قدم به تحصیل علم نهاد و از وطن مألوف به دارالافاضل شیراز رفت و در حلقه درس قدوة علمای جهان مولانا میرزاجان بخواندن حاشیه تجرید و دیگر علوم پرداخت و در اندک زمانی در فضل و دانش به مرتبه بلند رسید. چنانچه استادش او را مکرر در مجلس درس می ستود و بر اکثر اقرانش ترجیح می داد لاجرم آتش رشک و حسد در کانون ضمیر مستعدان آنجا التهاب یافت و جمعی از اهل مدرسه متفق شده او را به تجرع مدام متهم ساختند و آن جناب از آنجا به دارالسلطنه قزوین رفت و مدتی در آنجا با علما و فضلا داخل مباحثه شد و برخی از فصول شفا و اشارات را به قوت مطالعه خود دید. به گفتن شعر نیز توجه خاصی داشت و اشعار بلند و ابیات دلپسندش باعث شهرت وی شد. معانی عجیب و افکار غریب در طرز غزل ابداع نمود در اوایل حال «شیدا» و بعدها «فارغ» تخلص می کرد، بالجمله در هر فنی و در هر بابی که داخل گردید در اندک زمانی به درجه اعلی رسید.

در عرفات العاشقین آمده است که چلبی بیگ در شطرنج بازی بی قرینه بود و در سنه ۱۰۰۱ به لاهور رفت و در آنجا کتابی موسوم به «ردالنبوة» نوشت و به سال ۱۰۱۴ در همانجا درگذشت.

مرحوم تربیت به نقل از سفینه خوشگو می نویسد: چون اکبرشاه آوازه فضل و کمال علامی را شنید او را به هندوستان طلب فرمود و بعد از رسیدن خیلی اعتبار یافت و به درجه عالی رسید و در مدح آن پادشاه قصاید غرا گفت منجمله قصیده‌یی است که پس از مدح او اجازه بازگشت به ایران را خواستار شده. مطلع و چند بیت آن چنین است:

ای سلطنت سلسله جنیان خدایی	احول بود آن دیده که دیده است جدایی
دارم پدر پیر جگر تفته ز هجران	کآتش کند از سوز دلش شعله گدایی
از بس که زند بر سر و پرسد خبر از من	دست از حرکت مانده و گوش از شنوایی
بر رهگذر قافله آید به سحرگاه	و آغوش گشاید به ملاقات صبایی
گر با تو بگویم که چها کرده جدایی	از خود بگریزی و به نزدیک من آیی
رخصت طلبم از تو به اقلیم چه دانم	شاید که به دون هم‌تیم رحم نمایی

یک طوطی پر ریخته در هندکم انگار این زمزمه هم نیست به جز خویش ستایی
تمامی این قصیده در هفت اقلیم آمده است.

وی به قول خوشگو پس از تحصیل اجازه مرخصی در موقع مراجعت به سال ۱۰۱۱ در
لاهور وفات یافته ولی مؤلف شمع انجمن تاریخ فوتش را سال ۱۰۱۰ قید کرده است.
صاحب تذکره لطایف الخیال او را از جمله شاگردان خواجه افضل الدین ترکه یاد کرده و
نوشته است که «در تبریز با حکیم ابوطالب و ملاشرف و شریفای خازن هنگامه ساز بود و
سر آمد جمع ایشان شمرده می شد». نمونه‌یی از اشعار اوست:

در عهد شوخی تو به دلها قرار نیست یک جان آرمیده در این روزگار نیست
هرکس که جان سپرد حیات ابد گرفت از هیچ کشته قاتل ما شرمسار نیست

خدا در سینه من آه سوزان را نگه دارد ز آسایش دل بی رحم جانان را نگه دارد
منادی می کند امروز زَنار سر زلفش که بی ایمان بمیرد هر که ایمان را نگه دارد

مرا جانی ست کاو را صحبت جانان نمی سازد
چو دردم عافیت سوزاست با درمان نمی سازد
برای گریه پنهان ساختن تدبیر دیگر کن
که این دریای خون با گوشه دامن نمی سازد

نویدی ده که جانم از غم حرمان برون آید به امید وصال از عهده هجران برون آید
دل «فارغ» تمنا دارد از عشقت چنان دردی که با آن درد جان از منت درمان برون آید

ستم می کن که این جان ملامت دیده ما را شکستی بر شکست، آزار بر آزار می باید

به آه و ناله شب خواب پاسبان دزدم گرانی سرش از خاک آستان دزدم
رسیده کار به جایی که بعد از این من هم نه ناله از دل و نی شکوه از زبان دزدم

تو تا به چند خوری خون خلق و من تا کی
اثر ز ناله‌های ناتوان دزدم

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۷ - ۲۴۰ - مجمع‌الخواص، ص ۲۳۵ - ۲۳۶ - لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) - تذکره
نصرآبادی، ص ۱۵۸ - ۱۵۹ - شمع‌انجمن، ص ۳۷۶ - ۳۷۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۵ - الذریعه، ج ۹، ص
۵۶۷ «شیدا»)

فارغی تبریزی

از سخنوران سده سیزدهم هجری قمری تبریز است دیوان کوچکی از وی نزد مرحوم
تربیت بوده از اوست:

غزل «فارغی» است در تبریز یا که در شهر مصر نیشکری

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹)

فارغی تبریزی

مؤلف «نگارستان سخن» نیز از شاعری فارغی تخلص یاد کرده و نوشته است که: «مولانا
پادشاه تبریزی است و از شاه بیت نمکین او شوریدگان در شورانگیزی از اوست:
تو را در دیده جا دادم که از مردم نهان باشی

ندانستم که آن‌جا هم میان مردمان باشی»
باتوجه به تاریخ تألیف ریاض‌الشعرا (۱۱۶۱) وی از شاعران سده ۱۲ و یا قبل از آن بوده است.

(نگارستان سخن، ص ۷۲ - ریاض‌الشعرا)

فانی تبریزی

از سخنوران و محتشمان تبریز در سده دهم هجری قمری بود و پیوسته با جوانان ساده
معاشرت می‌نمود گویند ثروتش به حدی بود که یک نوبت هزار تومان به یک‌جا به رئیس
میریوسف اصفهانی به قرض داده بود! و در آن ولا رئیس مذکور نقد جان به قابض ارواح
سپرد و فانی از شنیدن این سخن حیات باقی را وداع گفت. از اوست:

شب ای همدم که پیش آن پری افسانه می‌گفتی
 چه می‌شد گر به او حال من دیوانه می‌گفتی
 که را می‌خواستی کز مهربانی باز بفریبی
 که گه از سوزش شمع و گه از پروانه می‌گفتی
 به نوشته تقی کاشی اشعارش پیرامون هزار بیت هست و در طرز غزل تتبع درویش
 دهکی می‌کند.

در هفت اقلیم و روز روشن نیز به شاعری متخلص به فانی اشاره شده که به غایت
 درویش و ش و خوش زندگانی بوده است. و این مطلع از اوست:

نه دل به باغ کشدنی به روزگار مرا من و غم تو به عیش و طرب چه کار مرا

(تحفه سامی، ص ۲۴۸ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۹ - روز روشن، ص ۵۰۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۱)

فانی تبریزی

میرزا صادق از سخنوران سده سیزدهم هجری قمری بود به سال ۱۲۵۵ قمری تولد
 یافت و بیشتر عمر خود را در شهر گنجه گذرانید. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی
 است. کتابی هم به نام خمسه ادبیه تألیف کرده که قسمتی از آن به چاپ رسیده است.
 فرزند وی سید ابوالقاسم هم از ادبای دوره ناصرالدین شاه و دارای تألیفات است به
 شرح زیر:

۱ - بدایع العلوم ۲ - کنزالموز در علم حروف که هر دو به سال ۱۳۰۰ قمری در تبریز به
 طبع رسیده ۳ - قفل دهن شیطان (شعر) که به سال ۱۳۶۲ قمری در تهران چاپ شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۱ - مؤلفین مشار، ج ۱، ص ۲۶۷)

فانی تبریزی

میرزا باقر صاحب «گنج پهلوی» در ۳۲ صفحه و «گل و بلبل» در ۳۲ صفحه که بتاريخ ۱۳۰۹
 ش. در تبریز بچاپ رسیده است.

(ذریعه ج، ۹، ص ۸۰۲)

فتحی تبریزی

در سده دهم هجری می زیست و با مشک فروشی امرار معاش می کرد به نوشته سام میرزا بعضی اوقات هم در خدمت یکی از وزرای شاه طهماسب بود و قصاید بسیار می گفت چون معنی می پرسیدند به جوابی زبان می گشود که نمی توان گفت. از اوست:

در شب هجران چرا غم غیر شمع ماه نیست
آن هم از بخت سیاهم گاه هست و گاه نیست

(تحفه سامی، ص ۲۷۱ - ۲۷۲ - روز روشن، ص ۵۰۵ - ۵۰۶)

فخرالدین محمد تبریزی

فخرالدین ابوالمظفر محمد فرزند اشرف علی فرزند محمد فرزند جعفر ابوالقاسم از دانشمندان سادات علوی تبریز بود، کلامی فصیح و خطی ملیح داشت ابن فوطی می نویسد: وی به سال ۶۷۷ در بغداد زاییده شد من او را بسال ۷۰۷ در عمارت خواجه رشیدالدین در تبریز دیدم و بعضی از اشعارش را برای من خواند، او را دیوان شعری است که به ده جلد می رسد. در وصف تبریز چنین گفته است:

حل تبریز شادن	سلب الروح و البدن
سکن مذ عرفته	فی صحیح الحشاسکن...

(تاریخ تبریز مشکور، ص ۸۳۷ - ۸۳۸)

فدایی تبریزی

از خواجه زادگان تبریز در سده دهم هجری قمری بود به زرگری اشتغال داشت و گاهی شعر می گفت. از اوست:

مردم از حسرت و آن شوخ به من رام نشد
جان به ناکام شد و حاصل از او کام نشد

تا به بد نامیم از عشق بر آمد نامی چه بلاها که نصیب من بد نام نشد

(تحفه سامی، ص ۳۱۵ - روز روشن، ص ۵۱۲ - ۵۱۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۵)

فراقی تبریزی

حافظ چرگر از خنیاگران و سخنوران سده دهم هجری قمری است مؤلف تحفه سامی می نویسد: نقشها و صوتها را طوری می بندد و در هجو عملها دارد و از جمله برای مولانا زینی که به غایت سیاه و جسیم بود عملی بسته تاریخ وفات او را خرس سیاه (۹۳۶) پیدا کرده و روبرویش بسیار می خواند.

وی با وجود آواز گرفته خوانندگی هم میکند و اعتقاد تمام به شعر خود دارد، خاطر به زیب و زینت خود می گمارد و خود آرا است تخلصش فراقی است این مطلع از اوست:

دمبدم می گردم از شوق لب لعل تو مست لعل جانبخش تو را خاصیت بسیار هست
در تحفه سامی لقب وی حافظ خوگره و در حاشیه حافظ چرکین قید شده ولی حافظ چرگر بمعنی خواننده و خنیاگر صحیح است.

در الذریعه ج ۹، ص ۸۱۶ از او به اشتباه تحت عنوان فراقی هم یاد شده است.

(تحفه سامی، ص ۱۴۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۱۵)

فرج تبریزی

از شعرای تبریز و کتابدار شهزاده قاسم میرزا بود و بعد بطریق تجارت به استانبول رفت و بسال ۱۲۶۸ درگذشت به زبان ترکی و فرانسه آشنایی داشت این مطلع از اوست:

رخ جانانی گورمک دائماً فکر و خیالیمدور

سمندر تک یانار آتشده اولمق حسب حالیمدور

(قاموس الاعلام ۳۳۷۹/۵)

فرخ تبریزی

میرزا علی‌بابا از سخنوران سدهٔ سیزدهم هجری قمری و از معاصران و مصاحبان فانی زنوزی مؤلف ریاض‌الجنة است، همو می‌نویسد: جوانی است مانوس و عزیز از جملهٔ ارباب کمال اهل تبریز، خط شکسته را درست می‌نویسد مکرر صحبتش اتفاق افتاد گاهگاه تفنناً میل به نظم‌پردازی دارد و «فرخ» تخلص میکند از اوست:

از خرابات مغان پای مکش فرخا تا نرود کار از دست

«فرخ» آن روز به دل مهر تو کاشت که نه از حسن نشان بود و نه نام
رباعی:

این سبزه، خط روی نکویی بوده‌ست وین لاله چو من عاشق رویی بوده‌ست
هر سنبل تر که در چمن می‌بینی پیداست که زلف مشکبویی بوده‌ست

ای ذات مقدست ز هر عیب بری خواهم که مرا به قرب خوشت ببری
تا آمدم از عدم به بستان وجود از شاخ امل نه میوه چیدم نه بری

(ریاض‌الجنة، ص ۸۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۵ - ۲۹۶)

فردی تبریزی

از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری است در اول به کسب علاقه‌بندی اشتغال داشت و در معما و دیگر فنون شاعری خالی نبود و آخر جذبه‌یی به او رسید و ترک علاقه کرد و سرو پا برهنه می‌گردید از اوست:

کشته چشم و لب یارم که در تبهای شوق این مرا چندانکه به میکرد او بیمار داشت

سواد خط تو دیوانه‌ام بدینسان کرد سیه بهار دماغ مرا پریشان کرد

گفتم رسم به یار بگویم حکایتی
 فریاد از آنزمان که رسیدم زبان نبود
 اشعار فردی تبریزی و اردبیلی به سبب مشارکت تخلص یکی به نام دیگری بر سیل
 اختلاف دیده شده است.
 چنانکه بیت:

قاصد بنام من غم خود گفته پیش او من شادمان که درد دلم را شنیده است
 در «مکتب وقوع» به نام فردی اردبیلی و در آتشکده آذر و شمع انجمن و ریاض الجنة و...
 به نام فردی تبریزی ثبت شده است.

(تحفه سامی، ص ۲۵۹ - آتشکده آذر، ص ۱۳۳ - ریاض الجنة، ص ۸۹۹ - شمع انجمن، ص ۳۷۱ - روز روشن، ص ۵۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۶)

فروغ تبریزی

حاجی عبدالله حسینی از سخنوران سده دوازدهم هجری قمری تبریز است در
 هندوستان با میرزا محمدعلی فروغ اصفهانی (متوفی ۱۲۱۰) گفتگوی شاعرانه داشت و در
 اواخر عمر با لباس درویشی به شهر بنارس رفت و در تاریخ ۱۲۱۰ همانجا درگذشت.^۱
 نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است و چنین شروع میشود:
 سحر بویی ز زلف یار باد آورد بر صحرا عبیر آمیز عنبر ریز، عنبر بیز، عنبر سا
 و چنین خاتمه می‌یابد:

تویی شاه وفادارش تویی دلجوی غمخوارش به کس نبود سر و کارش سگ این آستانستی
 (دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۶ - فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۹۵۵)

فسونی تبریزی

محمود بیگ فسونی فرزند عبدالله از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم
 هجری قمری است.

۱ - شباهت ترجمه فروغ با عارف تبریزی مورد توجه است.

در «مکتب وقوع» قول مؤلفان خلاصه الاشعار، هفت اقلیم، مجمع الخواص، سلم السموات، عرفات العاشقین، سفینه خوشگو درباره ترجمه وی عیناً نقل و ۷۰ بیت از اشعار منتخب او ضبط شده است.

تقی کاشی می نویسد:

«محمود بیگ فسونی از نیکان تبریز است و از جمله فصیحایی است که در این زودی علم شهرت برافراشته، و در جمع اجله شعرا و ارباب انشابه نصاب تمام جای یافته... در این ایام که شهر سنه ۹۹۸ هجریه است چندان اشعار پسندیده وی به نظر مطالعه راقم این حروف رسید که لازم و فرض شد در قاعده تذکره نویسی که اسم نامی و اشعار گرامی آن جناب را داخل این خلاصه گردانند...

علی الجملة جوانی است که به حسن سیرت و صفای باطن آراسته و از رذایل و سوء خلق پیراسته، شعر را نیکو می فهمد، و در وادی نظم غزل از متغزلان دیار خود وانی نمی ماند، بلکه در فنون نظم و نثر بی مثال است و در لطف طبع و درستی فکر بی همال و در طرز غزل و زبان وقوع سخنان دلنشین و ابیات عاشقانه شیرین دارد و مع هذا حالت عملداری و حکمت عملی اهل قلم را به بهترین وجهی تتبع می نماید و در آن فن نیز به کمال درک و دانش و وفور کاردانی و بینش گوی مسابقت از اقران و اکفا می رباید...».

امین احمد رازی و مؤلف شمع انجمن اصل او را شیرازی دانسته اند.

صاحب عرفات العاشقین می نویسد:

«میر محمود بیگ فسونی تبریزی افصح الفصحا، ابلغ البلغا، کامل عاقل، قابل واصل، جامع کمالات ذو فنونی میر محمود بیگ فسونی به جمله هنرها آراسته، و از همه عیوب پیراسته، نهایت فضیلت و کمال و غایت عزت و جلال دارد، بحر دانشش چون محیط وجود بی انتها، گوهر ضمیرش چون خورشید در وسط السما است، در اضائت ذهن همچو آفتاب تابان، و در سرعت فکر همچون برق، عقل به زیردستی او سر نهاده همچو قلم، و علم به سروری او سرافراز همچو علم، سنبل خطش از مشک عذار سلسله مویان پیچان تر، روضه طبعش انبیاغ عارض خورشید رویان گلستان تر، سحر دیگران با اعجاز بیانش فسون و فسانه ای است، و نشان بی نشان از خدنگ قوسین شهودش نشانه ای، به جمیع علوم و رسوم دلنا و تواناست تتبع دواوین و آثار و تواریخ و اخبار کرده به مراتب فقه و حکمت علمی و

عملی و تصوف بی تکلف رسیده، در سیاق و حساب دفتر صنعت افراد را غنچه‌وار در جوی خجلت شسته، و نخله ثمر فطرتش از فردوس جامعیت رسته، در شیراز و صفاهان مکرر به صحبت وی رسیده‌ام. وی با چلبی بیگ فارغ تبریزی و مولانا حالتی تبریزی^۱ خصوصیت تامی داشت، و نهایت اتحاد می‌ورزید، الحال که هزار و بیست و پنج است، قریب به بیست و پنجسال است که به هند آمده، و همیشه در همه جا صاحب مناصب و عزت و جاه بوده و الحال عطارد سپهر استیفای ذره خورشید جهانگیری شاهزاده خرم است، و عنان مهمات او به سر انگشت کفایتش منضبط، و زمام کفایات به دستیاری کلک با شهامتش منخرط گشته، الحق در نویسندگی‌ها ید طولی دارد، بسیار راست قلم و درست رقم است، و اشعار آبدار وی خاصه آنچه در ایران گفته، همه بر زبان‌هاست.

خوشگو هم در سفینه خود نوشته است که: «محمود بیگ بن عبدالله فسونی در سنه ۹۹۸ علم شهرت برافراشته، در نظم و نثر و حسن خط و فن سیاق و علم نجوم ماهر، و در شیوه غزل از سایر طرق اشعار قادرتر، و بر اصالت رأی و اصابت اندیشه مقبول خاطر اکابر و امرای آنجا بوده، و رساله‌ای در علم حساب نوشته که دستورالعمل ارباب این فن است، و فرهنگی هم به زبان پارسی به عنوان مفتاح المعانی تألیف کرده و صاحب دیوان است. مولانا فسونی شوهر همشیره چلبی بیگ علامه بوده، و در عهد اکبر پادشاه به هند رفته، در نزد نواب خان خانان معز و محترم بسر برده و به وسیله او اوایل در سلک اختر شماران پادشاهی، و بعد از آن مستوفی الممالک شده،^۲ و بعد از چندی دیوان بیوتات شاهزاده پرویز با وی بوده، در سنه ۱۰۲۷ در اله آباد مرحوم شده است».

از اوست:

نگهبان کرده چشم غمزه امید فرسا را

که از لب بازگرداند به دل حرف تمنا را

بمیرم غایتش، بیرون میا از خانه یک چندی

گره کن در دل اهل هوس، ذوق تماشا را

۱ - قاسم بیگ حالتی اهل ری بوده نه تبریز

۲ - پژمان در «بهترین اشعار» ص ۵۶۶، از او تحت عنوان مستوفی تبریزی نام برده است.

فسونی خوش دلی پرداختی، اما نمی دانی

چه محنت هاست در پی این شکایت های بیجا را

این رسم کجا بود که نگذشت به خاطر
رفت آنکه شدی انجمنی بر سر کویش
احوال غریبان، دل خود کامه او را
کو همچو منی گرمی هنگامه او را

بسته راه سختم از غضب و پندارد
که مرا قدرت اظهار تمنایی هست

خجل ز بخت نگر دیده ام به کام دلی
همین شنیده ام از دل که آرزویی هست

عبث خجل مشو ای دل، مگر نمی داند
که عاشقی و شکایت به اختیار تو نیست

به درخانه ام ای غم چو رسی پای مکش
بی حجابانه در آ، خانه ما خانه توست

آگه ز درد عاشقی خود نیم، ولی
می دانم این قدر که دلم را قرار نیست

خواب راحت شد از آن دیده که دیدن دانست
شب وصل از اثر صبح مناجات من است
نشیده است مشام من و دل بوی صلاح
رفت آسایش از آن دل که طپیدن دانست
از چنان سنگدلی رحم کرامات من است
من خراباتی و دل پیر خرابات من است

وای ار به جرم عشق تریزند خون من
بخشیدن گناه کم از انتقام نیست

چو خواهم بوسم آن پا، اولش بر چشم تر مالم
که چشمم حسرت پا بوسش از لب بیشتر دارد

خوشا ذوقی که چون بیرون روم آزاده از بزمش
به امید طلب هر ساعت رو بر قفا باشد

میرم از حسرت ذوق دل آن مرغ اسیر
کز پی ریختن خون قفسش بگشایند
دلم از گرمی خوبان دگر، می ماند
غنچه‌ای را که به زور نفسش بگشایند

عشق است دلا، این همه نومید چرایی
شاید شب ما هم سحری داشته باشد

دل ز کف دامت رها نکند
من و وارستگی؟ خدا نکند

ما را قرار با تو در اول چنین نبود
از ما ملول زود شدی، وقت این نبود

دل بیوفای او را، سربرگ مانباشد
چه زدست ما برآید، اگرش وفا نباشد

در پی دلجویی ما بیدلان یک بار باش
هیچ باکی نیست، با ما هم دو روزی یار باش
چند از این بیهوده گویها «فسونی» لب ببند
خاک غم بر سر کن از هجران و منت‌دار باش

گذشت از سر هم صحبتی و یاری حیف
گسست رشته مهر و امیدواری حیف
به او چو می‌رسم آسوده می‌شود دردم
ندیده حال مرا وقت بیقراری حیف
شتاب کرد «فسونی» در آشنایی او
نیافت لذت بیگانگی و خواری حیف

خوشا دردی که گیرد همچو مشتاقان در آغوشم
بلا هر دم زند دست نوازش بر سر و دوشم

ز خشم او نه همین از وصال محروم
چنان رمیده ز من کز خیال محروم
سفر نکرده ز کویش دو گام، برگشتم
کنون ز شرم وداع از وصال محروم

وقت مردن اگر بر سر بالین آید
آن قدر حوصله خواهم که حلالش بکنم

دشمنم اکنون به هر کس کز وصالی خوشدل است

یاد آن رشکی که بر من داشتند آوارگان

خللی هست در محبت من

مهربانم نمی‌شود، گویی

چه کند بهتر ازین با تو وفاداری من

به تو رشک است بتان را ز گرفتاری من

نشان باده تلخ است کاندرا نگین داری

مکید لب در اثنای سخن پنهان و فهمیدم

اگر رنجیدن ما را نگاهی در کمین داری

زرشک مدعی آزرده دل برخاستم، وقت است

همیشه در دل امیدوار می‌گذری

به حیرتم که چسان بی‌رضای خاطر غیر

بر امید آنکه یابم لذت غمخوارگی

سالها شد کز تو خرسندم بدین بیچارگی

خود نیایی و مرا لازم شود آوارگی

می‌دهی با من قرار همسفر بودن، که باز

گرد سرگردان و آزادم بکن یکبارگی

چند چون مرغ گرفتارم کشی در خاک و خون

این نه حرفی است که گویی و شکر خندکنی

مردم از غم، سخن از رفتن خود چند کنی

که دلش باز به آزار که خرسند کنی

گشته غیر از تو دل آزرده و من در تابم

گناهی داشتم، یادر مقام امتحان بودی؟

سرت گردم، چرا امروز با من سرگران بودی؟

داد از دل بیگانه پرستی که تو داری

فریاد از آن نوگس مستی که تو داری

دل تسلی نشود تا نکند اظهاری

آگه از عاشقی من شده‌ای، لیک ز شوق

کاش می‌بود مرا حوصله انکاری

زود شد راز دلم فاش، چه تدبیر کنم

رباعی:

دل در خم زلف دلبران است هنوز افسانه عشق در میان است هنوز
گفتیم که ما و دل به هم پیر شویم ما پیر شدیم و او جوان است هنوز

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۰ - ۲۴۱ - مجمع الخواص، ص ۲۰۳ - شمع انجمن، ص ۳۶۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۷ - مکتب و فروع، ص ۳۳۷ - ۳۴۸ - فرهنگ سخنوران)

فصیح تبریزی

امیر فصیح‌الدین محمد برادر امیر راستی و از متذوقین سده دهم هجری قمری است مردی سپاهی و ش ترک مشرب بود. چنانکه بعضی اوقات به نوکری ترکان قیام می نمود. سام میرزا مینویسد: «در حال در تبریز متولی نصریه است و احتساب آنجا نیز متعلق به اوست و دغدغه شاعری و خوش طبعی نیز دارد». این رباعی از اوست:

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن
آندم که بناز خون عاشق ریزی از لعل لب‌ت کام مرا حاصل کن

(تحفه سامی، ص ۵۵ - ۵۶)

فصیحی تبریزی

از سخنوران روزگار شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴) و از معاصران شریف تبریزی بوده و اکثر غزل‌های خود را باهم سروده‌اند در شهر تبریز به تکمه‌بندی اوقات می‌گذرانید سفری به قزوین کرد و به سبب التقات میرزا شرف جهان سیفی^۱ رایت شهرت برافراخت و مدتی در مصاحبت و ملازمت میرزا به خوشحالی گذرانید آخر به جذبه موانست زادگاه متوجه تبریز گردید و به سال ۹۵۶ درگذشت.

صاحب لطایف‌الخیال از دیوان سه هزار بیتی او یاد کرده و مؤلفان آتشکده و شمع انجمن

۱ - میرزا شرف‌جهان فرزند قاضی جهان نواده سیف‌الدین است. قاضی جهان وزیر اعظم شاه طهماسب اول بود و در قزوین بزرگ و بزرگ زاده‌بی که نظیرشان باشد کم بوده است.

(مجمع‌الخواص، ص ۳۹ - ۴۰)

او را شاعری عاشق پیشه معرفی کرده‌اند. نمونه‌یی از اشعار اوست:

از سوز محبت چه خبر اهل هوس را این آتش عشق است نسوزد همه کس را

کردم به داغ عاشقی ای دل نشان تو را کز من چوگم شوی بشناسم به آن تو را

ای گل نه همین معرکه من به تو گرم است هنگامه صد سوخته خرمن به تو گرم است
سر حلقه ماتمزد گانی تو «فصیحی» بخروش که هنگامه شیون به تو گرم است

جذبه شوق به حدی است میان من و دوست

که اگر من نروم او به طلب می‌آید

ای دلم با غم عشق تو زهر غم فارغ منم و عالم غم و ز غم عالم فارغ

به قتلم گر شتابی کرده باشی چه لطف بیحسابی کرده باشی
شهیدان تو بیرون از حسابند تو هم با خود حسابی کرده باشی
دلا نیکت نکرد آن غمزه بسمل مبادا اضطرابی کرده باشی

(تحفه سامی، ص ۲۶۰ - مجمع الخواص، ص ۱۷۲ - لطایف الخیال (نسخه عکسی) - آتشکده آذر، ص ۳۶ - شمع
انجمن، ص ۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۷ - ۲۹۸ - فرهنگ سخنوران)

فقیه زاهد

معین‌الدین محمد فرزند رمضان معروف به فقیه زاهد از اکابر اولیای تبریز است به نوشته صاحب تاریخ گزیده به سال ۵۹۲ درگذشته و در گورستان گجیل مدفونست و این رباعی بدو منسوب:

از درد فراق جان من سوخته شد در آتش هجر سینه افروخته شد
عمرم بگذشت و هیچ نامد حاصل جز حسرت دردها که اندوخته شد

گویند در آخر عمر نابینا شد و شخصی جهت آزمون او را به زیارت گوری برد که در او مرده نبود او به نور کرامت دریافت و گفت بر سر گور تهی بیش از این نتوان بود. صاحب روضات الجنان او را به بزرگی ستوده و نوشته است که به مفهوم ظاهری و باطنی عالم بود و با بسیاری از اکابر صحبت داشت پیر نظر وی حضرت خواجه محمد خوشنام است و پیر تربیتش شیخ محمد سالم و پیر خرقة اش عبدالواحد تمیمی و این هر دو مرید شیخ جنید بغدادی اند. وی صاحب سلسله است. بسیار از مشایخ را سلسله به او میرسد و بسیار از اکابر مشایخ از ظل تربیت و حماء حمایتش به مرتبه عالی و رتبه متعالی رسیده اند، خانقاه وی در محله ویجویه بوده... وفات وی در سنه اثنین و تسعین و خمسمائه وقوع یافته در زمان سلطنت اتابک نصرت الدین ابوبکر بن اتابک محمد بن اتابک ایلدگز که از اتابکان آذربایجان اند.

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۴ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۱۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۲)

قاسم تبریزی

قاسم خان فرزند شریف خازن ازنجبای تبریز و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. گویا جد اعلائی او خازن شاه طهماسب بوده است. قاسم خان در اوان شباب به هند رفته و صاحب تذکره لطایف الخیال (مؤلفه ۱۰۷۶ - ۱۰۷۸) در (جهانگیرنگر = داکا از توابع بنگال شرقی) با او ملاقات کرده و نوشته است:

«قاسم خان پسر شریفای خازن است تخلص خازن می کند جوانیست در غایت درویش نهادی و قناعت در جهانگیرنگر ملاقات واقع شد خیالات به طرز میرزا جلال اسیر دارد و این غزل و این چند بیت که در مدح بعضی فضلا گفته خود نوشته به مؤلف داد و این بیت از اوست که به نام میرصیدی شهرت نموده:

از باغ رفتی و دل بلبل ز ناله ریخت گل را شراب رنگ تمام از پیاله ریخت

می شنیدم در میان گلرخان جانانه سبز

در دل خاکم به این امید گردد دانه سبز

نکته‌ها دارم نهان در دل ز شوخیهای او
 چون بهار آید شود حرف من دیوانه سبز
 حسن را بی‌تابی عاشق ضرور افتاده است
 سبز ناگردیده شمعی می‌شود پروانه سبز
 ناله از بس ریشه دارد در دل دیوانه‌ام
 بیشه‌نی می‌شود گر می‌شود ویرانه سبز
 شاخ خشکی گشته هر رگ بر تنم ساقی کجاست
 تا کند نخل حیاتم را به یک پیمان سبز
 در مدح عالمی گفته:

ای نور خرد پر توی از حسن جمالت
 بر دانش اگر ناطقه دیباچه نویسد
 پرواز تو در علم ز اندیشه فزونست
 دولت به تو فایض شده در صورت و معنی
 در علم سخن بسکه تو بی‌شبه و نظیری
 در طور تجلی ارنی گوی چو گردی
 من ذره بی‌بال و پرم در طلب مهر
 کی باشد ازین تیرگی بخت برآیم
 تأثیر کواکب بود و گردش افلاک
 صاحب تذکره مقالات الشعرا هم به استناد نوشته آزاد بلگرامی در «یدبضا» نام او را به
 خطا جز و شاعران تبریزی اصل مقیم سند آورده و مصحح این تذکره در حاشیه آن افزوده
 است که در نسخه «یدبضا» که در تصرف من است لفظ «هند» آمده نه «سند» که میرقانع
 نوشته است.

قایمی تبریزی

صاحب روز روشن از شاعری نکته‌سنگ متخلص به «قایمی» نام برده و مطلع:
من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام
را که از خاتمی تبریزی است به نام او آورده، محتمل است که این «قایمی» محرفی از
«خاتمی» باشد.

(روز روشن، ص ۵۵۱)

قرداش تبریزی

در سده دهم قمری می‌زیست در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ چنین مسطور است:
چینی فروش است و از مردم شهر تبریز، در محلی که صباحت رخسارش گلبرگ‌تر و طراوت
عذارش غیرت ماه و خور بود مردم شعر به نام او می‌گفتند این مطلع از آنجمله است:
تا کاکل او شد ز سر ناز پریشان چون کاکل او شد دل ما باز پریشان
ولی در نسخه‌یی که مورد استفاده مرحوم تربیت بوده مطلع مذکور به نام خود وی ضبط
شده است.

(تحفه سامی، ص ۳۷۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۷)

قریشی خانم تبریزی (زنده در ۱۰۲۴ ه. ق)

فصیحۀ بلیغه، قریشی خانم تبریزی - از سرمستان شراب محبت و از عاشقان کمال و
پیشرفت بوده است و در این عصر و زمان (۱۰۲۲ - ۱۰۲۴ ه) در هند موجود است.
نمونه‌ای از شعر او:

وز طلعت ساقی است مدهوشی من	از باده وحدت است بیهوشی من
اسرار نهفته ست، ز خاموشی من	منصور که سر حق عیان کرد، آن دید

(کاروان هند، ج ۲، ص ۱۱۳۵)

قطب تبریزی

قطب‌الدین عتیقی پدر جلال‌الدین از سخنوران سده هفتم هجری قمری تبریز است. در غایت تجرد و کمال بود. صاحب هفت اقلیم می‌نویسد: وی قطب سپهر فطنت و محور آسمان عزت بود و از سرچشمه ضمیر همیشه اشعار لطافت آثار منشرح می‌ساخت... قطب‌الدین و فرزندش هر دو با خواجه رشید معاصر بوده‌اند.

بنوشته مؤلف روضات الجنان قطب‌الدین به سال ۶۷۵ رحلت فرموده و احتمالاً در چرنداب رخ در نقاب خاک کشیده است. از اشعارش غزلی در تاریخ گزیده و قطعه‌یی در هفت اقلیم و ۴۶ بیت (غزل، رباعی، قطعه) در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل^۱ و یک رباعی در دیوان همام آمده است.

منتخبی از آن اشعار است:

ز موری بیاندیش کاو صفدری ست	ز خاری بپرهیز کاو خنجری ست
مر نجان دل خسته پشه‌یی	که از هر دلی سوی حضرت دری ست
به عزت نگر بر مگس زینهار	که او هم در این بارگه مهتری ست
خرابات را نیز عزت بدار	که در عرصه مملکت کشوری ست
به کفر و به اسلام یکسان نگر	که هریک ز دیوان او دفتری ست

به نوشته درویش حسین اگرچه این شعر به حضرت امیر خسرو منسوب گشته از غلطهای مشهور است.

میان و دهان توتا بوده‌اند	چنان می‌نماید که نابوده‌اند
از آن هر دو نابود نیهای، خلق	ز هستی خود در بلا بوده‌اند
لبت تامی بی قدح عرضه کرد	می و میکده بی‌نوا بوده‌اند
من اندر ازل بر تو عاشق شدم	دل و جانم آنجا کجا بوده‌اند؟

خنک جانی کز او جانی بیا سود نه درویشی که سلطانی بیا سود

در شاهان بلند از بهر آن است	کز آن درگاه درباری بیا سود
مبارک مطبخی فرخنده دودی	کز او ناخوانده مهمانی بیا سود
گهر بر تاج و تخت از بهر آن است	کز او جانی و جانانی بیا سود
از آن روروی اینان زرنگار است	که محتاجی به آسانی بیا سود
صبا معشوقه دل‌ها از آن شد	کز او وقت سحر جانی بیا سود
نکویی بر نکورویان بما ناد	که از لب‌هاش دندانی بیا سود
به چشم خود پریشانی میناد	کسی کز وی پریشانی بیا سود

من از این بار که رخ سوی سفر می‌آرم	از دل و دیده خود خون جگر می‌بارم
جز خدا هیچ کسی نیست که داند حال	همدلی نیست که باشد نفسی غم خوارم
اندر این قافله کس نیست ز من سوخته‌تر	بیم آن است که جان را به قضا بسپارم
کاروان می‌گذرد بر من و من بر سر راه	جان ضعیف از غم هجران و به تن بیمارم
باز می‌افتم از این قافله هر ساعت و باز	روی در مسکن آن سر و روان می‌آرم
حیوان بار کشد روز و به شب آساید	من دل سوخته هم روز و شب اندر کارم
«قطب» را این سخن از سوز جگر می‌آید	بیم آن است که آتش جهد از گفتارم

رباعی:

گفتم ز تو بخت من گران سنگ آید	رخساره رنگ رفته با رنگ آید
اکنون بدیدمت تو هم سنگ دلی	محنت زده راز هر سویی سنگ آید

باز گوید:

پیوسته، از آن سلسله مو می‌ترسم	با اینهمه حسن و لطف از او می‌ترسم
ترس دل هر که هست از چشم بد است	بیچاره من از چشم نکو می‌ترسم

مولانا همام تبریزی به اشعار قطب‌الدین نظری داشته است چنانکه در جواب این رباعی قطب‌الدین:

تا چند بود دل به ریا پروردن	در باده نهم سر، پس از این تا گردن
تا تو برهی ز غیبت من گردن	من باز رهم زباده پنهان کردن

همام گفته:

ای عادت تو به باده جان پروردن می خور که ملامت نخواهم کردن
می چون به لب ز شرم آب شود پس باده تو را حلال باشد خوردن
در فهرست نسخ کتابخانه ملی تهران ج ۱، ص ۱۲۶، نیز جنگی به شماره ۱۳۱/۱ رف
معرفی شده است که در آن اشعاری از همام تبریزی و مونا قطب‌الدین عتیقی^۱ و امام رافعی
تبریزی نقل شده است.

(تاریخ گزیده، ص ۷۴۵ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۳۵۸ - هفت اقلیم، ص ۲۲۶ - مجمع الفصاحا، ج ۱، ص ۳۳۸ - روز روشن، ص ۵۵۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۷ - دیوان همام، ص ۲۱۷ نزهة المجالس ص ۹۱)

قطران تبریزی

ابومنصور قطران از سخنوران معروف سده پنجم هجری قمری و از قدیمترین شاعران
تبریز است که به زبان دری شعر گفته است. وی در شادی آباد (دو فرسخی تبریز) تولد یافت
چنانکه خود گوید:

خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم گرچه ایزد جان من در «شادی آباد» آفرید
وفات او به سال ۴۶۵ هجری قمری در تبریز اتفاق افتاده است. ولی برخی از محققان در
صحت آن تردید کرده‌اند.

قطران اکثر قصایدش را در ستایش امرای تبریز و گنجه و نخجوان سروده است. اشعارش
دل‌انگیز و پر از مضامین دلپذیر و معانی نیکوست.

شرح حال او را هریک از تذکره نویسان به اختصار نوشته‌اند و مفصلترین ترجمه را
کسروی در مجله ارمنان سال دوازدهم و بدیع الزمان در سخن و سخنوران نوشته‌اند مرحوم
حاج محمد نخجوانی در مقدمه بر دیوان وی نوشته است که اخیراً یک جلد از منتخبات
اشعار قطران که به ظن قوی به خط انوری ابیوردی شاعر معروف است به دست آمده که
تاریخ تحریر آن ۵۲۹ است و در پشت ورق اول آن چنین مسطور است:

ابومنصور قطران الجلیلی الاذربایجانی... بدین ترتیب دیگر در نام و کنیت و محل او شک

و شبهه‌ای باقی نمانده و عناوین مختلف تذکره‌ها از قبیل قطران عضدی یا (از دی) یا جبلّی، الاجلّی، ارموی، ترمذی به طور قطع از بین می‌رود. همه تذکره نویسان و صاحب‌نظران او را به استادی ستوده‌اند.

انوری در منتخبات مذکور او را با وصف افصح الشعرا و ابلغ الفصحا و اکمل البلغا توصیف می‌کند.

عوفی در لباب الالباب می‌نویسد: همه شعرا قطره بودند و او بحر؛ جمله فضلا ذره بودند و او خور، اشعار او در کمال صنعت و استادی... قصاید او همه لطیف و اغلب رعایت جنس تجنیس کرده است...

اسدی طوسی در مقدمه فرهنگ و امیر معزی و خاقانی و روحی و لوالجی، جوهری در اشعار خود و جامی در سلامان و ابسال و دولتشاه در تذکره خود از او به بزرگی یاد کرده‌اند. ناصر خسرو به سال (۴۳۸) قطران را در تبریز ملاقات کرده اما اینکه می‌نویسد زبان فارسی نیکو نمی‌دانست چنین به نظر می‌رسد که آنزمان فارسی و دری دو زبان جداگانه محسوب می‌شد و قطران به زبان دری آشنا بود و شعر می‌سرود و خود را استاد مبتکر در این زبان می‌دانست چنانکه گوید:

گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

تألیفات او:

۱- دیوان قطران به سال ۱۲۶۳ ه‍.ق در تهران و به سال ۱۳۳۳ شمسی به اهتمام شادروان حاجی محمد نخجوانی در تبریز به چاپ رسیده و مشتمل بر قصاید و ترجیعات و غزلیات و مسمطات و مقطعات و رباعیات و یک مثنوی در بحر مقارب است.

علاوه بر هشت نسخه‌یی که آن مرحوم در تصحیح دیوان به کار برده‌اند نسخه‌هایی از دیوان قطران به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۳۹۴۴/۲ نستعلیق سده ۱۱؛ ش ۳۲۸۳
نستعلیق سال ۱۲۶۲؛ ش ۲۹۷۴ نستعلیق شعبان ۱۲۶۵.

تهران، کتابخانه مجلس به شماره ۲۳۲۶ نستعلیق سده ۱۱؛ ش ۲۴۷۷ نستعلیق ۱۲۰۶؛
ش ۴۰۹۹ نستعلیق ۱۲۰۷؛ ش ۴۵۲ نستعلیق شکسته آمیز ۱۲۵۱؛ ش ۲۳۳۳ نستعلیق

۱۲۶۰؛ ش ۳۷۷ نستعلیق ۱۲۸۴؛ ش ۴۵۳ نستعلیق ۱۳۱۴؛ ش ۱۰۴۶ نستعلیق ۱۳۳۴؛ ش ۴۹۵۶ نسخ خوب ۱۳۳۶؛ ش ۸۹۶۵.

تهران، کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۲۵۰ نستعلیق ۱۲۵۰.

تهران، کتابخانه ملی به شماره ۱۷۱/۱ ف نستعلیق شکسته ۱۲۵۴؛ ش ۳۲ نستعلیق ۱۲۶۵؛ ش ۱۳۱/۲ ف نستعلیق سده ۱۳.

تهران، کتابخانه دهخدا به شماره ۳۹/۱ نستعلیق ۱۲۵۶.

تهران، کتابخانه دانشسرای عالی، قریب به شماره ۵۷ نستعلیق ۱۲۹۵؛ ش ۶۶ نستعلیق سده ۱۳.

تهران، کتابخانه سلطنتی (سابق) به شماره ۴۷۶ (۳۰۸ ف) نستعلیق ۱۲۵۸؛ ش ۴۷۷ (۳۰۹ ف) نستعلیق سده ۱۳.

تهران، کتابخانه ملک به شماره ۵۱۸۴/۲ نستعلیق ۱۲۶۳؛ ش ۵۹۵۲ نستعلیق نیمه دوم سده ۱۳.

اصفهان، کتابخانه شیخ حسن جابری انصاری نستعلیق سده ۱۳.

کتابخانه عبدالحسین بیات مورخ ۱۰۰۷.

مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۱۹ ادبیات (۴۷۳۴) نستعلیق ۱۲۶۷؛ ش ۵۲۱ ادبیات (۴۷۳۶) نستعلیق ۱۲۷۷؛ ش ۵۲۰ ادبیات ۴۷۳۵ نستعلیق ۱۲۸۳.

در خارج از کشور:

بنگال به شماره ۱۱۱ دیوان (۱۱۳۱) شکسته ۱۰۱۸.

موزه بریتانیا به شماره ۲۸۴۷/۲ Or مورخ ۱۲۷۹.

تعداد اشعار قطران را از سه تا ۱۲ هزار بیت نوشته‌اند. در اغلب نسخ اشعار رودکی و قطران بهم آمیخته و از لحاظ سبک نیز پاره‌یی از محققان در صحت نسبت تمام اشعار نسخ به قطران شک کرده‌اند.

۲- حاج خلیفه در کشف الظنون کتابی به نام «تفاسیر فی لغة الفرس» به وی نسبت داده و شاید این همان کتاب است که اسدی طوسی در مقدمه لغات الفرس بدان اشاره کرده و جمال‌الدین حسین انجو مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز آن را جزو مأخذ خود برشمرده است. قوسنامه (کوش‌نامه؟) بنا به نوشته سراج‌الدین علیخان آرزو قوسنامه در بحر رمل بوده

است. مرحوم بدیع الزمان در صحت قول دولتشاه سمرقندی که می‌گوید: قطران قوسنامه را به نام امیر محمد بن قماج که در روزگار سنجر والی بلخ بوده نظم کرده. تردید نموده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

در زلزله تبریز و مدح ابونصر میلان گوید:

بود محال مرا داشتن امید محال

به عالمی که نباشد همیشه در یک حال

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود

جهان بگردد لیکن نگردهش احوال

دگر شوی تو و لیکن همان بود شب و روز

دگر شوی تو و لیکن همان بود مه و سال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال

در او به کام دل خویش هر کسی مشغول

امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل

خدا به مردم تبریز برفکند فنا

فلک به نعمت این شهر برگماشت زوال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز

رمال گشت جبال و جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات

دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال

کسی که رسته شد از مویه گشته بود چو موی

کسیکه خسته شد از ناله گشته بود چو نال

یکی نبود که گوید به دیگری که مموی

یکی نبود که گوید به دیگری که منال

زمین نگشتی لرزان اگر نکردی پشت

به حکم شاه ستوده دل و ستوده خصال

چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
یکیست شیر و شگال و یکیست سیم و سفال
خدايگانا کار جهان چنین آمد
گاهی نشاط و سرور و گاهی بلا و ملال
غزل:

روی بر تافته زین تافته دل	دیر پیوند بتي زود گسل
با چنان روی کز او ماه خجل	با چنان موی کز او مشک به شرم
نتوان ماه بر اندود به گل	نتوان راز نهان داشت ز خلق
سه یک از سی شب و ده یک ز چهل	آنچنان ماه که بگذشته بر او
وای تو گر نکنم منت بحل	تا همی جان و دل از من ببری

ای دل تو را بگفتم کز عاشقی حذر کن
چون روی خوب بینی دیده فراز هم نه
بگذار نیکوان را وز مهرشان حذر کن
چون تیر عشق بارد شرم و خرد سپر کن
هر گام عاشقی را صد گونه درد و رنج است
گر ایمنیت باید از عاشقی حذر کن
رباعی:

چون فرخ مهرگان فریدون آورد	نوروز مهین جم همایون آورد
مردی و وفا و جود «فضلون» آورد	هر کس به جهان رهی دگرگون آورد

(الباب‌الالباب ج ۲، ص ۲۱۴ - ۲۲۱ - تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۶۷ - ۶۹ - مجمع‌الفصاح ج ۱، ص ۴۶۶ - ۴۷۶ -
مجله ارمنان، سال ۱۲ - سخن و سخنوران ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۷ - ۳۰۹ - مقدمه
بر دیوان قطران به اهتمام محمد نخجوانی - الذریعه، ج ۹، ص ۸۸۵ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۴۸۵ -
۲۴۸۷ - فرهنگ سخنوران،)

قمرالدین اسکویی

امیر قمرالدین محمود برادر امیر صدرالدین و امیر نظام‌الدین و ابوالمحارم و فرزند امیر
ابوالقاسم اسکویی است. در اصول رقص دخلی داشت. از اوست:

تیری که زشست تو مرا بر جگر آمد من منتظر استاده که تیر دگر آید.^۱

(تحفه سامی، ص ۵۸ - روز روشن، ص ۷۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

قواس تبریزی

شمس‌الدین معروف به شمس قواس از شاعران متقدم تبریز است در ص ۲۲۹ جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه ملی تبریز که بنا به قراین: نوع خط و کاغذ محتمل است که پیرامون سده هشتم استنساخ شده باشد این بیت به نام وی آمده که ظاهراً در هجو و یا مذمت کسی گفته است:

هر دعوی خوبی که تو می‌کردی انصاف که امروز به ریش آوردی
در دانشمندان آذربایجان نیز این رباعی از او نقل شده است:
زیب چمن حسن قوام قد توست در شهر قیامت از قیام قد توست
دانی که چرا سر و سهی آزاد است زیرا که به راستی غلام قد توست

(جنگ شماره ۳۰۴۷ کتابخانه ملی تبریز، ص ۲۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۰۷)

قوسی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست. سام میرزا می‌نویسد از تخلص او کسبش معلوم می‌گردد. مرد عامی است و گاهی شعر می‌گوید از اوست:

نباشد غنچه‌های لاله هر سو نو بهاران را دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکساران را^۲
مرحوم تربیت ترجمه این قوسی عامی را با قوسی عالم (که از شاگردان آقا حسین خوانساری و معاصر نصرآبادی بود و با همدیگر یک قرن فاصله داشتند) یکی دانسته و به عنوان شخص واحدی معرفی کرده و این اشتباه در فرهنگ سخنوران، ص ۴۷۷ هم راه یافته است.

(تحفه سامی، ص ۲۵۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۰ الذریعه، ج ۹، ص ۸۹۲ - تاریخ تذکره‌ها ج ۱، ص ۶۲۱)

۱ - در روز روشن نام وی امیر فخرالدین محمد آمده و بیت مذکور به امیر صدرالدین نسبت داده شده است.

۲ - در روایات الجنان ج ۱، ص ۱۶۳؛ ج ۲، ص ۱۶۹، ۲۰۵ و الذریعه نیز از درویشی به نام اسماعیل قوسی فرزند علیجان کمانگر یاد شده است.

قوسی تبریزی

از دانشمندان و سخنوران قرن یازدهم هجری قمری است. نصرآبادی در تذکره خود (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) می‌نویسد:

به جهت تحصیل علوم به اصفهان آمده به خدمت علامی آقا حسین به مباحثه مشغول شد. خالی از شعوری نبود و شکستگی که در طبع داشت بظاهرش اثر نموده خیلی خم به قدش رسیده چنانکه خود گوید:

نیست از ضعف سرم‌گر به قدم پیوسته است

این کمان را دو سر از زور بهم پیوسته است

نسخه‌هایی از دیوان قوسی به نشانه‌های زیر در کتابخانه‌ها موجود است:

کتابخانه ملک به شماره ۵۶۰۴ نستعلیق ۱۱۱۷ در متن و سپس به خط تازه‌تری از علی محمد مورخ ۱۱۷۳ در هاشم. غزلیات و شعرهایی دیگر به فارسی و ترکی است.

پاکستان، دانشگاه پنجاب به شماره ۱۶۵ PI VI ۶۹۹ (۵۷۲ ف): نستعلیق ۱۰ دسامبر ۱۸۸۲ م. آغاز: ای قطره‌ی ز چشمه فیض تو جان ما

(فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۴۸۸)

مرحوم تربیت هم می‌نویسد دیوان مفصلی از وی قریب به ۶ هزار بیت در دو قسمت پارسی و ترکی نزد نگارنده هست.

صایب در بیاض خود چند بیت از او انتخاب و نقل کرده است از آنجمله است:

حق جوی را ز دیر و حرم مدعا یکی است

هرچند کز دو دست بر آید صدا یکی است

در تذکره نصرآبادی این ابیات به نام او نقل شده است:

تا در آغوش خیال است آن قد رعنا مرا آستان از دور بوسد عالم بالا مرا

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیر تنگتر گیرد ز مجنون دامن صحرا مرا^۱

چه نسبت است بر و بوس و لب مکیدن را گلاب گل نبود چون گلاب غنچه گل

دراین خم گشتگی دادم کمان خود به ابرویی کمان حلقه خود را رسانیدم به بازویی

قوسی دیوان خطی ناشناخته بسیار نفیس و گرانبھائی دارد که در گنجینه شادروان حاجی حسین آقا نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز تحت شماره ۳۵۹ نگهداری می شود. قطع آن ۱۳×۲۲ دارای ۲۳۵ برگ و ۴۷۰ صفحه و هر صفحه به طور متوسط ۱۰ بیت مجموعاً قریب چهار هزار و هفتصد بیت فقط اشعار ترکی قوسی و شامل غزلیات، قصاید، ترجیع، ترکیب بند هاست که به تاریخ ۱۰۸۶ هجری قمری یعنی در زمان حیات شاعر توسط عسکرن حاجی علی تبریزی بخط نستعلیق خوب استنساخ شده است. آغاز آن چنین است: «آی اثمیش مدّ بسم الله دن طغرای دین پیدا

اونون بیر نقطه سی ضمننده قرآن مبین پیدا»

و چنین پایان می پذیرد:

«بحمدالله که دود آھمیز ابر بهار اولدی

قرادن چیخدی داغ و باغ و صحرا لاله زار اولدی

تمّ ۱۰۸۶ الفقیرالحقیر عسکرن حاجی علی تبریزی».

قوسی در سرودن اشعار ترکی از فضولی متأثر است. «نظیره هائی در وزن و قافیه اشعار استادش ساخته و از او به بزرگی یاد کرده است.

حال و هوای روحبخش پایتخت زیبای اصفهان، صفای محافل شعر و ادب و ارجی که بشاعران می نهادند قطرهئی از عشق و جذبۀ زادگاهش نکاسته است. او تبریز را کعبۀ آمال خود میدانند و آرزومند است که با گشت و گذار در باغ و بوستان آن به پریشان خاطری و خسته دلی خود درمان کند.

ترجیع بندی هم در ستایش اوغورلوخان گنجوی فرزند محمد قلی خان زیاد اوغلی

۱ - این بیت به تومنی تبریزی هم نسبت داده شده است.

متخلص به مصاحب که به سال ۱۰۷۴ هجری قمری بیگلربیگی قراباغ بدو تفویض یافته، دارد و از اشارات و عبارات آن پیدا است که آنرا پس از فوت شاه عباس دوم و جلوس سلطان سلیمان صفوی (۱۰۷۷ هجری قمری) سروده است:

او غورلو خان زیاد اوغلی مصاحب روزگارینده
که بیز اونون قولی اول بنده سلطان سلیمان‌دور

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۰-۲۸۱. روز روشن، ص ۵۶۴. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۰-۳۱۱. الذریعه، ج ۹، ص ۸۹۲. فرهنگ سخنوران - دیوان قوسی)

کاتبی تبریزی

محمد کاتبی از خوشنویسان بوده از اوست:

خوش است گفتن دیرینه ماجرای دو یار به شرط آنکه نباشد در آن میان حکمی

(نگارستان سخن، ص ۸۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۱)

کاظم تبریزی

کاظم از سخنوران سده ۱۱ هجری قمری تبریز است ولی چون در کاشان به معلمی مشغول بوده به کاشانی شهرت یافته است. نصرآبادی می‌نویسد، در روز عاشورا روضه الشهداء می‌خواند چنانچه شور عظیمی می‌شود. در سخنوری خوش بیان بوده و شعر بسیاری گفته است از اوست:

از بدی نتوان رهایی داد ظلم اندیش را
بسته با چندین گره بر خویش عقرب نیش را

مارا شکستگی به نهایت رسیده است چندان شکسته‌ایم که نتوان دگر شکست

با کم ز ننگ نیست که مستم گرفته‌اند داغم از اینکه شیشه ز دستم گرفته‌اند

این مرغ دل که در قفس سینه من است آخر مرا به خانه صیاد می برد

از ره تقدیر تا جا در جهانم داده اند کرده زنجیر و به دست آسمانم داده اند

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۷۱. آتشکده آذر، ص ۳۷. شمع انجمن، ص، ۴۰۰. قاموس الاعلام ج ۵، ص ۳۸۱۱. دانشمندان آذربایجان ۳۱۱-۳۱۲)

کجج تبریزی

خواجه شیخ محمد فرزند خواجه ابراهیم از عرفا و فضلا و شعرای سده هشتم هجری قمری است در روزگار سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷) و فرزندش سلطان حسین شیخ الاسلام و مرجع خواص و عوام بود و بنوشته دولتشاه سلاطین و اکابر به او اعتقاد کامل داشتند و منصب شیخ الاسلامی تبریز و مضافات آن تا روزگار امیر تیمور کورکان به او و احفاد او تعلق داشت. شیخ را با وجود سلوک و کمال، سخنان پر حال است گویند پس از مرگ سلطان اویس دیگر شعر نگفت و زبان و بیان را با این قطعه قطع کرد:

بعد دارای جهان سلطان معزالدین اویس بر کجج یکبارگی شد بسته ابواب سخن
هیچ گلبرگی نخندد در چمن بعد از بهار و بر بخندد خندد او برکار و بار خویشتن
از هوای وصف سلطان شاعری کردم شعار از شعار شاعری دیگر نخواهم دم زدن
باد هر ساعت هزاران رحمت غفران پناه بر ریاض مرقدش از بارگاه ذوالمنن
وفاتش به سال ۷۷۸ ه ق. اتفاق افتاد. مولانا عبدالقادر مراغی و فضل الله عییدی و

سلمان ساوجی و رضوانشاه تبریزی از معاصران وی بودند

دولتشاه سمرقندی می افزاید: دیوان او در عراق و آذربایجان شهرت داشت.

و بقول صاحب صحف ابراهیم: کلیات دیوانش با قصایدی که در مدح سلطان اویس گفته بالغ بر ده هزار بیت است و مرحوم تربیت نیز نسخه‌یی از دیوان ده هزار بیتی او را که در ۷۸۷ تحریر یافته در کتابخانه راشد افندی (استانبول) دیده، از اوست:

مادر غمت بشادی جان باز ننگریم

در عشق تو به هر دو جهان باز ننگریم

خوش خوش چو شمع ز آتش عشق توفی المثل
گر جان ما بسوخت به جان باز ننگریم
اسرار تو ز کون و مکان چون منزّه است
ما تا ابد به کون و مکان باز ننگریم
سود دو کون در طلبت گوزیان شود
مادر طلب به سود و زیان باز ننگریم
چون شد یقین ماکه توئی اصل هر گمان
در پرده یقین به گمان باز ننگریم
در کوی تو دواسبه بتازیم مردوار
هرگز به مرکب و به عنان باز ننگریم
در بحر عشق گر چه «کجج»^۱ بر کنار رفت
ما از کنار تا به میان باز ننگریم

(تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۱۰-۳۱۶. روضات الجنان ج ۲، ص ۸. هفت اقلیم ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۴. روز روشن، ص ۵۷۲-۵۷۳. دانشمندان آذربایجان، ۲۸۹-۲۹۰. لغتنامه دهخدا، ص ۳۹۴. فرهنگ سخنوران)

کحلی تبریزی

مرحوم تربیت از بیاض گل احمد مورخ ۱۰۷۵ این دو بیت را از او نقل کرده است:
شکر لب دلبری، شیرین زبانی کرده‌ام پیدا
روانبخش از حلاوت دلستانی کرده‌ام پیدا
سرت گردم تو هم یکره بگو کز میل مشتاقی
چو «کحلی» دردمندی، ناتوانی کرده‌ام پیدا
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۴-۳۱۵. الذریعه ج ۹، ص ۹۰۸)

۱ - کجج یا کججان فریه ایست از بلوک مهرانرود از نوابع تبریز که به فاصله دو فرسخ از آن واقع شده است.

کلبعلی تبریزی

ملا کلبعلی در سده دهم می زیست و شخص فاضلی بود و اشعاری به زبان فارسی و ترکی می سرود. بعد از قتل عام تبریز، به گیلان رفت و از کم التفاتی خان احمد پادشاه^۱ دلگیر شد و مطلع ذیل را به طور کنایه مناسب حال گفت:

گیلکان نعمت گیلان به شما ارزانی دولت دوری از این ملک به ما ارزانی
وفات وی به تاریخ ۱۰۰۲ در سفر عتبات عالیات اتفاق افتاد. صاحب دانشمندان آذربایجان دو جا از این شخص نام برده در صفحه ۱۵۷ به عنوان «راغب» و در صفحه ۳۱۵ به نام کلبعلی، همچنین در صفحه ۳۱۵ به طور مکرر از مرد عالم و فاضلی به نام کلبعلی یاد شده است که در عهد اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) به هندوستان سفر کرده از اوست:

افسوس که ماه رمضان آمد و رفت و آن توبه ده پیر و جوان آمد و رفت
از بهر صلاح کار ما آمده بود از دست فساد ما به جان آمد و رفت

(مجمع الخواص، ص ۲۳۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷، ۳۱۵. الذریعه، ج ۹، ص ۹۱۴)

کلیمی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست به «پینه دوزاوغلی» مشهور و مرد فقیر و عامی بود و به ترکی و پارسی شعر می گفت از اوست:

به هر گلشن که نخل قامتت را یاد می کردم در آن گلشن دل ناشاد خود را شاد می کردم

(تحفه سامی، ص ۳۶۶. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۵)

۱ - خان احمد گیلانی فرزند سلطان حسن از سلسله کارکیا بوده که از سال ۷۶۰ تا ۹۹۹ در گیلان حکومت داشته اند و خان احمد در ۹۴۳ به حکومت رسید و در ۹۷۵ به دست امیر معصوم بیگ صفوی اسیر گشت و ... به سال ۱۰۰۵ ه. ق. در گذشت برای اطلاع بیشتر از ترجمه او رجوع شود به مراجع مذکور در تاریخ تذکره های فارسی، ج ۲، ص ۶۲۸، ۶۲۷ و فرهنگ سخنوران، ص ۳۰.

گرامی تبریزی

«گرامی» فرزند مولانا سهوی خوشنویس، و برادر رفعتی است باصاحب عرفات‌العاشقین (مؤلفه ۱۰۲۲-۱۰۲۴) معاصر بود. او نیز مانند پدر و برادرش سفری به هند کرده از اوست:

چو تیر غمزه نگارم به قصد جان انداخت مرا به هستی خود باز در کمان انداخت
تقی اوحدی می‌نویسد. «مولانا گرامی تبریزی - مردی است خوش طبع، فهیم، مستعد، رشید، شعر بسیاری گفته، دیوانی ساخته، و ایشان دو برادرند، وی و دیگر مولانا رفعتی که از او کوچکتر است، و هر دو پسر مولانا سهوی خطاط تبریزی‌اند، هر دو برادر با یادگار علی سلطان که از سوی عباس پادشاه به خدمت جهانگیر پادشاه به ایلچگیری می‌آمد.
(= ۱۰۱۸ هـ) به هند آمدند، بنده چون از گجرات در سنه الف و عشرين (۱۰۲۰ هـ) به آگره آمدم، ایشان را در یافتم، الحق در کاردانیه‌ها مردانه‌اند، دست و پایی زده تردّدات کردند و فی‌الجملة جمعیتی حاصل کرده به اتفاق ایلچی مزبور مراجعت نمودند.^۱
در سنه (۱۰۲۴) از اشعار او قریب به پنجهزار بیت به نظر رسیده^۲

(دانشمندان گلشن، ص ۳۴۷. قاموس‌الاعلام جلد ۵، ص ۲۸۳۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۸)

گنجوی تبریزی

حاج محمد حسن آقا (فرزند علی نقی گنجوی تبریزی) مؤیدالتجار متخلص به «گنجو» از شعرای دوره مظفرالدینشاه است. در الذریعه و فرهنگ سخنوران از او یاد نشده است. کلیات او در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تحت شماره ۳۲۰۴ با مهر مؤیدالتجار مورخ ۱۳۰۰ موجود است. بدین شرح:

۱- اخوان الصفا (ص ۷۹-۱) به نثر

۲- مدح و غزل و پند (۸۰-۱۳۱)

۱ - یادگار علی سلطان در ۱۰۲۲ به ایران مراجعت کرده است.

۲- مجموع اشعار گرامی در عرفات بیست و پنج بیت است (گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۱۹۰)

۳- آداب انشای دیوانی (۱۶۳-۱۳۲) به نثر

۴- موسیقی و مراثی (۱۸۲-۱۶۴)

۵- شعر به فارسی و عربی از چند سراینده (۱۹۷-۱۸۳)

۶- زیبانه گنجوی (۲۴۷-۱۹۹) درباره زناشویی و وصف زیباییان کشورهای جهان به نظم.

۷- جنگ اصول دین و نماز و دعا و پند و اندرز (هامش ۱-۱۸۸).

در دیباچه از مظفرالدین شاه و پرنس میرزا رضاخان ارفع الدوله یاد کرده است.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۱۸۹۱- فهرست دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۱۶۰-۲۱۵۹)

گوهر تبریزی

میرزا حسن فرزند ملاعلی از دانشمندان آذربایجان بوده که نقل به عتبات عالیات نموده در شهر مقدس حایری سکنی گزید تولد میرزا حسن «گوهر» در آن ارض اتفاق افتاد. بعد از کسب تحصیل گوی مسابقت از اقران ربود چنانچه بعد از رحلت مرحوم حاجی سید کاظم آقا ریاست آن سلسله در آن اماکن شریفه خاص ایشان بود در مراتب شاعری هم مشهور و معروفند رحلتشان در هزار و دویست و هفتاد و یک اتفاق افتاده است از غزلیات اوست:

تسلیم ره آفت عشقیم سلامی از ما که رساند به سرکوی سلامت

هر جا فسون زلف تو تقریر می‌کنند دیوانه می‌کنند و به زنجیر می‌کنند
دل‌خستگی طلب که کمان ابروان همی دل‌های خسته را هدف تیر می‌کنند

تا کی افسانه بد عهدی ایام ندیم حرف بدعهدی ایام حدیثی است قدیم

گر به سرسیر گلستان‌داری و خرم‌بهاری برکنارم بین که هست از اشک گلگون لاله زاری
پایداری کس ندیده ست از تواندر هیچ عهدی می‌ندانم چیست کاندلر بی وفائی پایداری
در طرایق الحقایق ۳/۳۳۸ و مکارم الآثار تاریخ وفات او ۱۲۶۶ قید شده و ظاهراً اشتباه است

(حدیقه الشعرای دیوان بیگی ص ۱۴۸۳-۱۴۸۸)

گویای تبریزی

میرزا کامران متخلص به «گویا» پسر ملا سامری و برادر داراب بیگ «جویا» و از سخنوران سده ۱۲ هجری قمری است. گویند وقتی بین او و ملا شیدا مناظره افتاد شیدا آزرده خاطر شد و گفت لعنت بر آن سامری که مثل تو گوساله را گویا کرده است مؤلف دانشمندان آذربایجان او را به خطا شاگرد سامری پنداشته است.

در صبح گلشن مسطور است که روزی جویا و گویا هر دو برادر با محمد علی ماهر گفتند که نام و تخلص طالب کلیم را ما هر دو باهم برادرانه قسمت کردیم وی گفت مطالبش را نیز بخش نماید!

دیوان وی به سال ۱۹۱۲ میلادی به نام «بندگی نامه» در ۳۲ صفحه و به سال ۱۹۲۰ در ۱۱۲ صفحه در لاهور و به سال ۱۹۱۳ در میرتهه به چاپ رسیده از اوست:

در کوی عشق نیست مجال قدم زدن این راه را چو اشک بسر میبریم ما

بیطالعی نگر که به کوی تو ره نیافت با آنکه ناله‌های من از آسمان گذشت

چون طایر تصویر بجایی نرسیدیم سودیم در این ره به عبث بال و پری چند

(صبح گلشن، ص ۱۱۰-۱۱۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲. ریخانة الادب، ج اول، ص ۲۸۹-الذریعه، ج ۹، ص ۹۳۷)

لطفی تبریزی

لطفی ملقب به موزون‌الملک فرزند مولانا عرفی کمانگر تبریزی است. صاحب تذکره میخانه (مؤلفه ۱۰۲۸) می‌نویسد که تولد وی در تبریز واقع شد و در آنجا به سن رشد و تمیز رسید. در اوایل جوانی و بهار زندگی سیر و سفر بسیاری کرده مسود این اوراق را در سنه (۱۰۱۷) وقتی که تازه از ایران به دارالامان هندوستان آمده بود. با وی در لاهور ملاقات واقع شد در آن ایام مولانا لطفی موزون‌الملک خطاب یافته و از عنایت بی‌غایت جهانگیر

پادشاهی به حکومت بندر لهری که در حواشی تته واقع است سرافراز شده بود ... بعد از مدتی به موجب فرمان جهانگیر بنده پرور به خدمت داروغگی دارالضرب گجرات سرافراز شد ... تا در سنه (۱۰۲۱) نقد حیات به قابض ارواح سپرد. ولی صاحب عرفات العاشقین تاریخ مرگ او را ۱۰۲۵ قید کرده است.

نهادندی در مآثر رحیمی نوشته است که از اکثر یاران به تخصیص از مولانا مرشد بروجردی استماع رفت که لطفی از نیکان روزگار است، و در اهلیت و آدمیت بی مثل و مانند است و این بیت نتایج ابکار افکار او است که در تبریز گفته و شهرت عالمگیر دارد:

خونش بگردنم پدرت را بزن بکش عیسای مریمی تو پدر را چه می کنی
در جشن ولادت داراب خان پسر دوم خانخانان قطعه‌یی گفته و در بیت آخر به سال ۹۹۴ چنین اشاره کرده است:

ز لطفی خواستم تاریخ سالش بگفتا (آفتاب دین و دولت)

۹۹۴

و این مبین آن است که لطفی دست کم ۲۳ سال پیش از ملاقات فخرالزمانی (۱۰۱۷) مؤلف تذکره میخانه در هند بوده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

همین نه کار من از روزگار تلخ شده‌ست که زندگانیم از هجر یار تلخ شده‌ست
ز روزگار بود تلخکامی همه کس ز تلخکامی من روزگار تلخ شده‌ست

هنوز جام شرابی به نوگلی نزدیم نوای قهقهه بر صوت بلبلای نزدیم
هزار فصل گل آرزو رسید و گذشت هنوز بر سر یک آرزوگلی نزدیم

سحر به سیر گلستان چو بگذری، گل سوری

رخ تو بیند و بر خود ز انفعال بخندد

محبت تو به جایی رسیده است که لطفی

نه از فراق بگرید، نه از وصال بخندد

آنقدر تلخی که من از هجر، امشب دیده‌ام شربت وصل ابد شیرین نسازد کام من

دربا شود سراب زتائیر بخت ما اخگر دمد به جای ثمر از درخت ما
پهلوی به خاک گلخن و بر سر کلاه فقر این است در دیار فنا تاج و تخت ما

طرد کفر و ننگ و ایمانم نمی‌دانم چه‌ام؟ بت پرستم، یامسلمانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه تلخم گاه شیرین گاه جماد و گاه نبات گاه حیوانم، گاه انسانم نمی‌دانم چه‌ام؟
هیچ کس تحقیق ذات من نمی‌داند چو من گاه نورم گاه نیرانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه بهارم گاه خزانم گاه گرمم، گاه سرد رعد و برقم، ابرویارانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه عاشق گاه معشوقم، گهی از هر دو فرد گاه وصلم گاه هجرانم نمی‌دانم چه‌ام؟
ظلمتم یا نور محضم، دانشم یا عقل کل جسم و نفسم یا دل و جانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه آبم گاه آتش، گاه خاکم، گاه باد گاه شیطان گاه رحمانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه دیوم گاه دد، گاه آدمم گاهی ملک در وجود خویش حیرانم، نمی‌دانم چه‌ام؟
«لطفی تبریزی» ام مست شراب شمس دین گاه پیدا گاه پنهانم، نمی‌دانم چه‌ام؟
رباعی:

خورشید رخس جلوه گرو کوری تو محروم چو خفّاش از این نوری تو
اقترب به تو او ز تو، وزو، دوری تو عالم ز شفا پر است و رنجوری تو

یکچندپی گردش افلاک شدیم یکچند پی دانش و ادراک شدیم
از آمد و رفت خودهمی فهمیدیم کز خاک برآمدیم و در خاک شدیم

ای ساقی باده محبت جامی وی قاصد غمزه بیان پیغامی
تاکی هدف تیغ تغافل باشم لطفی، قهری، تبسمی، دشنامی
در فرهنگ سخنوران از این شاعر تحت عنوان موزون آذربایجانی نیز یاد شده است.

لعلی ایروانی تبریزی

میرزا علی خان متخلص به لعلی به سال ۱۲۶۱ ه. ق. در تبریز تولد یافت در جوانی به تجارت اشتغال داشت و بعدها از تجارت دست کشید و نزد میرزا ابوالحسن حکیم باشی به تحصیل علم طب پرداخت و به مقام پزشک مخصوص مظفرالدین شاه ارتقا یافت و ملقب به شمس الحکما گشت در سفر سوم ناصرالدین شاه همراه او به اروپا رفت و به سال ۱۳۲۵ ه. ق. در تفلیس درگذشت مردی بذله گو بود دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی با مقدمه مرحوم محمدعلی صفوت به سال ۱۳۲۲ ش. در تبریز به چاپ رسیده از اوست:

این قطعه را به مرحوم طالبوف فرستاده است:

زنده باش ای مربی عالم	زنده باش ای حکیم پند آموز
استوار و قویم و مستحکم	ای بنای وطن پرستی تو
نیست ز ابنای خویشان خرم	وطن پیر ما به غیر از تو
ای بسا عقده ها ز جذر اصم	خامه موشکاف تو بگشود
تو جهانی گرفته ای به قلم	شهر گیرند گر شهان با تیغ
ادبا لرزد و عطارد هم	وقت انشا ز قدرت قلمت
گاه بنوازش به نوک قلم	لعلی از حضرت تو دارد چشم

از غزلهای اوست:

بر در تو آرزویم غیر درباری نبود

پیش من دربانیت کمتر ز سلطانی نبود

روز و شب بودم پی آنطره و گیسو ولی

حاصلم غیر از پریشانی و حیرانی نبود

کی دل ویرانه ام معمور میگشت از غمت

زانکه صاحب خانه جز در فکر ویرانی نبود

در شب تنهایی هجران، من سرگشته را

جز خیال زلف تو یک مونس جانی نبود

خون من چون ریختی در خاک نسپردی چرا
 آخر ای بیرحم این شرط مسلمانی نبود
 از لب و خطت سخن در بزم ما میرفت دوش
 تا سحر در بزم ما جز راح و ریحانی نبود
 مختصر میشد سخن در وصف آن شکر دهن
 گر حدیث زلف پیچاپیچ طولانی نبود
 در غزل پردازی زلفت من آشفته حال
 موشکافی کردمی گر این پریشانی نبود
 در صف خوبان نظر کردم بخوبی هیچیک
 دلرباتر زان سهی سرو خیابانی نبود
 اینهمه لطف سخن از لعل یار آموخته
 ورنه لعلیرا چنین طرز سخندانی نبود

هر که در حلقه آن طره لرزان افتد	آخر آن دل بچنین روز پریشان افتد
ناگزیر است دل از چنبر گیسوی بتان	گوی هر جا که رود روی بچوگان افتد
گر بیفتد بکفم دامن وصلت شب و روز	اشک خونین من از دیده بدامان افتد
منم آن بلبل پر سوخته کز بهر گلی	هر دم از ناله ام آتش بگلستان افتد
تا ابد فتنه آن نرگس جادو گردد	هر که را دیده بر آن نرگس فتان افتد
غمزه ات خنجر کین آخته و میگوید	کیست آن عاشق پر دل که بمیدان افتد
دل جمعی است پریشان ز غم طره تو	کاش جمعیت آن طره پریشان افتد
یک پرچهره نیفتد بدر از چنگ رقیب	کاش این دیو به زنجیر سلیمان افتد
هر که بشنید ز لعلی سخن لعل تو گفت	تا در اینگونه سخن سنج و سخندان افتد

نه بحسنت یکی عدیل بود	نه چنین صورت جمیل بود
چشم و ابرو و طره ات طرا	مظهر قدرت جلیل بود
خال در چهره فروزانت	نار نمرود را خلیل بود

نقش فرعون و رود نیل بود	یا که خالت بر آن لب میگون
در لب انفاس جبرئیل بود	پسر مریمی مگر که ترا
بکف و دست وی دلیل بود	یا بموسی برادری که رخت
نرگست همچنان علیل بود	نگهت جان دهد بمرده ولی
جان ستانی اگر قلیل بود	هر که را بنگری بگوشه چشم
پدرت ایصنم وکیل بود	گر بدست تو خون من ریزد
نسبت عشق من دلیل بود	عاشق صادقم بصدقی من
همه از جان ترا قتل بود	گر مباشر شوی تو اندر قتل
نظم من هم از این قبیل بود	نثر گفتار تو شکر شکند
که لبالب ز سلسیل بود	تشنگانرا سیل ماء لب
آب حیوان اگر سیل بود	چشد از چشمه لب لعلی

فشانده طره مشکین شبی به روی آن ماه
تو را به چهره خط آمد مرا به دیده سرشک
حدیث زلف بتان را چگونه شرح دهم
رباعی:

جویند همه هلال و من ابرویت	گیرند همه روزه و من گیسوت
در دوره این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکست آن هم رویت

از مطایبات اوست،

ملک الموت رفت پیش خدا	گفت سبحان ربی الاعلی
یک طبیب است در فلان کوچه	من یکی جان بگیرم او صدتا
یا بفرما که قبض روح کنم	یا مرا کار دیگری فرما

(دیوان ص ۹۵)

لعلی اشعار ترکی هم سروده و در دیوان او در حدود سیصد بیت از نوع مطایبات و غزلیات و سایر انواع شعر است مطالع بعضی چنین است:

نه شیرین سن، سنه قوریان اولوم ای لب شکر کندی
سنی هرکیمسه گورسه دین و دنیا دان کنچر کندی

ائله میشدم صنما و صلوه عادت گنجه لر
ایندی سنسیز منه بر پادی قیامت گنجه لر

بونوما کاکلون ای شوخ کمند ائيله مسین
بیراوزون فکره منیم باشیمی بند ائيله میسن

نه وار نظیری بو قاشون نه بو گوزون بدلی
بو قاش و گوز سنه مخصوص صدور محمد علی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۲-۳۲۱. مقدمه کلیات دیوان لعلی به قلم صفوت - ریحانة الادب ج ۳، ۴۱۷-۴۱۸.
داستان دوستان، ص ۵۱-۴۸. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۰۱. نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال
هشتم، ص ۳۴-۳۳. تاریخ تذکره ها، ج ۱ ص ۱۳۴-۱۳۵)

مانی تبریزی

در فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران صفحات
۶۷۵-۵۵۹ و ۷۱۸-۷۱۷ از شاعری متخلص به مانی نام برده شده است.

به شرح زیر: در قسمت ۶ مجموعه ف ۱۰۳۲، بادلیان اوزلی ۱۲۵ دیوان مانی (نستعلیق
ج ۱/۹۴۴)

ضمن مجموعه ف ۲۳۵۴ یوگسلاوی نستعلیق سده ۱۱ و ۱۲ قسمت ۹ غزلیاتی از مانی آمده
همچنین در مجموعه ف ۲۶۰۳ نسخه افشار شیرازی قسمت ۷ اشعاری از مانی آمده و به تبریزی
بودنش تصریح شده است. در قسمت ۹ همین مجموعه ترجیع بندی هم از مانی آمده است.
در سایر کتابخانه ها نیز نسخه هایی از دیوان وی به نشانه های زیر موجود است:

لنین گراد آکادمی علوم CDLXVII نستعلیق حیدر فرزند ابراهیم حسینی، رجب ۹۶۱، وقف
شاه عباس به آستانه شاه صفی ۱۰۱۷، فیلم آن در ملی ع ۷۶۰-۱۷۵۹ است (فیلم ها ۹۷،
نسخه ها ۱۰۲:۳)

مدینه، عارف حکمت ۲۰۸: ۵۵ گ (نسخه ها ۵: ۴۸۸).

(فهرست نسخه های خطی ج ۳ ص ۲۵۰۷)

ماهی خانم

خواهر ملا نثاری از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است. صاحب تذکرهٔ صبح گلشن او را از طبقهٔ جلایر معرفی کرده و نوشته است که به کمال صورت و حسن سیرت آراسته و به لطافت طبع و نزاکت خیال پیراسته بود. مشیر سلیمی به نقل از دانشمندان آذربایجان او را به اشتباه دختر ملا نثاری نوشته است. از اوست:

اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کند بر روی من نشیند و دعوی خون کند

آه زان زلفی که دارد رشتهٔ جان تاب او وای زان لعلی که هر دم می خورم خوناب او
(صبح گلشن، ص ۳۵۹- قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۱۴۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۳- زنان سخنور، ج ۲، ص ۱۵۴)

مبدع تبریزی

از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری قمری است. نصرآبادی می نویسد: مدتی در اصفهان زرکشی و نخ کوبی می کرد و چند سال قبل از این (۱۰۸۳-۱۰۹۰) به هند رفته خبری از او نیامد از اوست:

دم آبی است نصیب از دم تیغت لیکن داغ کم ظرفی قسمت جگرم می سوزد

میطپد دل در برم دلبر نمی دانم چه شد انتظارم کشت آن کافر نمی دانم چه شد
دوش سر زد نامهٔ همت بلندی از دلم نه فلک را سوخت بالاتر نمی دانم چه شد

آهوی مهر جو آید به چراگاه حمل روز را پر کند از نافهٔ شب جیب و بغل

(تذکرهٔ نصر آبادی، ص ۳۹۲- صبح گلشن، ص ۳۶۱- قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۱۴۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۴)

متینی تبریزی

در سدهٔ دهم هجری قمری می‌زیست در شعر و شاعری طبعش خالی از انگیزی نبود از اوست:

منم پیش خدنگ دلگشایش چون نشان مانده

وجودم گشته خاک و استخوانی در میان مانده

در تحفهٔ سامی چاپ وحید، ص ۱۴۴ به جای متینی، نیستی تبریزی قید و مطلع محزونی همدانی برای او و مطلع:

منم پیش خدنگ ... برای محزونی ثبت شده است.

(تحفهٔ سامی، ص ۲۶۴. دانشمندان آذربایجان، ض ۳۲۴)

مثال تبریزی

به قول صاحب صبح گلشن مؤلفه (۱۲۹۵) سخن طراز بیمثال و فصیح و بلیغ و شیرین مقال بوده از اوست:

کریم را نبود دستگاه بخشش تنگ مرا خجالت عذر گناه می‌سوزد

(صبح گلشن ص، ۳۶۱-۳۶۲. قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۱۵۳)

مثلی تبریزی حلبی

درویش مثلی فرزند میرزا حلبی تبریزی و از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری قمری است. ولادت او در حلب واقع شده و خود گوید:

مولدم در عرب دیار حلب سلفم از عجم ز تبریز است

چون به سن رشد و تمیز رسید قدم در وادی فقر گذاشت و اکثر ممالک اروپا و حبشه و زنگبار و مصر و شام و مغرب و روم را بیای طلب پیمود و با اکثر مستعدان ملاقات کرد به مولانا طرزی شوشتری اعتقاد پیدا کرد. هفت سال در آستانهٔ شاه شهدا امام حسین

علیه السلام به امر سقایی اوقات گذرانید و در همین اوقات با مولانا وقوعی تبریزی که ساکن کربلا بود صحبت داشت. وی در علم هندسه نیز اطلاعات کافی داشت به زبان فارسی و عربی و ترکی شعر می گفت به ترکی بهتر از عربی و فارسی مسلط بود به تاریخ ۱۰۲۴ به هندوستان سفر کرد و به صحبت عبدالرحیم خان خانان رسید و قصیده‌یی به ترکی و فارسی در مدح او گفت و صله یافت مطلع قصیده اینست:

خان قدسی منقبت نواب اسکندر نشان آصف ثانی سلیمان دوم خضر زمان...

(مآثر حبیبی، ج ۳، ص ۱۳۶۰-۱۳۶۸)

مجدوب تبریزی

شرف الدین میرزا محمد فرزند محمد رضا متخلص به «مجدوب» از سخنوران و دانشمندان بنام سده یازدهم هجری قمری است. نصرآبادی او را دانشجوی خوب و گشاده دل و دارای ذوق صوفیانه دانسته و رضاقلی خان هدایت شاعر عارف دوره صفویه معرفی کرده است.

وی در وسعت مشرب و سلوک و کثرت ذوق و تصوف بر کمال بود. طلاب تبریز هر روز در حلقه درس وی گرد می آمدند و از بیانات شیرینش فیضها می بردند. غزلیات شیرین و قصاید دلکشی در مدایع حضرات ائمه اطهار به نظم آورده تدوین دیوانش به تاریخ ۱۰۶۳ خاتمه یافته است خود گوید:

پی تاریخ این دیوان محشر که خوانی باشد از لعل و گهرپر
سروش عالم قدسی به گوشم ندا در داد و گفتا (خوان پر در)

= ۱۰۶۳

وفات وی در تاریخ ۱۰۹۳ اتفاق افتاده شادروان حاجی حسین نخجوانی در تاریخ در گذشتش این ماده تاریخ را آورده است:

مجدوب از آن رفت به صد خوشحالی در باغ نعیم بوده جایش خالی
تاریخ وفاتش از خرد پرسیدم گفتا (آسود در بهشت عالی)

= ۱۰۹۳

نسخه‌هایی از دیوان او^۱ به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

تبریز کتابخانه ملی به شماره ۲۷۸۹ شامل غزلیات و ترجیع بند و رباعی است. به قطع ۱۳×۲۰/۵ دارای ۲۴۹ صفحه هر صفحه به طور متوسط ۱۳ بیت، نستعلیق ۱۵ شعبان

۱۱۲۷

آغاز

الهی عبدک العاصی اُتاکا مقرر بالذنوب قد دعاکا

(فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۲، ص ۶۴۸-۶۴۹)

تهران. کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۳۰۰۶ در «کلیات» مورخ ۱۱۰۸ حاوی ۱-
مثنوی خزاین الفوائد، ۲- شاهراه نجات، ۳- قصاید در مدح امامان، ۴- مسلک النجات، ۵-
منهاج الحقایق ۶- ترجیع و رباعی است. (فهرست دانشگاه ج ۱۰، ص ۱۹۳۲)

تهران، کتابخانه دانشگاه به شماره ۳۹۱۹: نستعلیق محمد شفیع تبریزی مورخ ۱۰۷۸،
زرین، دیوان در ۱۰۶۳ گردآوری شده، دارای غزل و مخمس و ترجیع و وصف عمارت
نجف و سلسله اللآلی و مسلک النجات و قصیده و ساقینامه و حکایت و ماده تاریخ و رباعی،
روبهم نزدیک ۵۰۰۰ بیت. (فهرست دانشگاه ج ۱۲، ص ۲۹۰۷)

تهران، کتابخانه دانشگاه به شماره ۱۹۵/۲: نستعلیق ۸ ذیحجه ۱۲۳۳ (برگ
۱۰۰-۱۱۳).

تهران کتابخانه دانشگاه به شماره ۳۴۷۵: نستعلیق سده ۱۳-۱۴ (ص ۴۳-۸۹)

(فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۳۳۲۱)

تهران، کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۸۵/۱: نستعلیق درویش مولانا محبت، پایان سده ۱۱
(ص ۱-۱۳۹) پیرامن سه هزار بیت غزل، رباعی، قطعه، ترجیع، ساقینامه دارد. آغاز
افتاده (فهرست مجلس، ج ۳ ص ۶۶۲)

و در خارج از کشور:

پاکستان، لاهور، کتابخانه پروفیسور شیرانی به شماره ۶۲۹۵، غره ج ۲/۱۱۶۳ (۱۷۵۰ م)
کرم خورده. (فهرست دکتر محمد بشیر حسین ج ۱ ص ۱۲۷)

بنگال آسیایی، به شماره ۱۱۸ دیوان (۱۳۶۶)، شکسته سده ۱۲ (فهرست بنگال ص ۱۱۴)

۱- دیوان او در تهران نادرست به نام مجذوب همدانی (در گذشته ۱۲۳۹) چاپ شده است (رک: فهرست مشار، ص ۷۵۲).

خزاین الفواید: منظومه‌یی است در توحید آغاز:

بحری ست لبالب از فرایند شد نام «خزاین الفواید»

نسخه‌هایی از آن به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

موزه بریتانیا به شماره ۶۳۱۶ or سده (ظاهرأ ۱۱).

تهران کتابخانه مجلس به شماره ۸۹۳۲ به روزگار سراینده ۱۰۷۷.

تبریز، کتابخانه ملی به شماره ۲۵۴۷ مورخ ۱۰۷۷.

تهران، کتابخانه دانشگاه به شماره ۳۰۰۶/۱ مورخ ۱۱۰۸.

تهران، کتابخانه دانشسرای عالی به شماره ۱۲۲ نستعلیق سده ۱۳.

در فهرست نسخه‌ها ج ۴، ص ۳۱۳۳ به یکی از مثنویات او هم اشاره شده است که

نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۷۳ نسخ سده ۱۲ هست آغاز:

(وهم است ز سعی خود نگونسار...) و نسخه‌یی هم در کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۷۳

نستعلیق ۱۲۳۶ هست آغاز:

ای بر احدیت تو بر حق کونین دو عادل موثق

از لحاظ وزن محتمل است که این دو نسخه نیز قسمتی از «خزاین الفواید» او باشد.

شاهراه نجات:

مثنوی عرفانی است در حدود سه هزار بیت که به سال ۱۰۶۶ یا ۱۰۶۸ به انجام رسانیده

آغاز:

این کتاب از توجه حضرات شد مسمی به شاهراه نجات

نسخی از آن در کتابخانه مجلس به شماره ۵۲۱۶ از سده ۱۰۱ و کتابخانه دانشگاه تهران به

شماره ۳۰۰۶/۲ مورخ ۱۱۰۸ در کلیات او و به شماره ۴۱۱۸ نستعلیق ۱۱۳۳ و نسخه‌یی در

موزه بریتانیا به شماره ۱۱۷۰۰ or سده ۱۱-۱۲ هست.

(فهرست نسخه‌ها ج ۴، ص ۲۹۳۴)

در کتابخانه ملک نیز نسخه‌یی از شاهراه نجات که درست یک هزار بیت دارد هست و به

سال ۱۰۸۴ نوشته شده است.

نصر آبادی بیت ذیل را در تاریخ اتمام این مثنوی از خود شاعر شاهد آورده است:

بهر تاریخش آنکه درها سفت (شاهراه نجات دلها) گفت

و این برابر می شود با ۱۰۰۶ که مسلماً خطاست.

مسلك النجات. آغاز:

صاحب نشوی گر تو زمین را و زمان را شیرازه که بندد به هم اجزای جهان را
نسخه آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۰۰۶/۴ نسخ نیمه شوال ۱۱۰۸ در کلیات
او هست.

(فهرست نسخه ها ج ۴، ص ۳۲۰۲)

منهاج الحقایق:

منظومه عرفانی است. آغاز:

ای شده محبوس دام آرزو نیست چیزی جز گره در دام او
نسخه آن در دانشگاه تهران به شماره ۳۰۰۶/۵ نسخ ۱۱۰۸ در کلیات او هست.

(فهرست نسخه ها ج ۴، ص ۳۲۴۵)

تأییدات:

در سیصد و چهارده بند هفت مصراعی عرفانی است پر از حقایق و معارف و به سال
۱۰۸۸ برای شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵)

سروده آغاز:

این درج پر از جواهر تحقیقات باشد نام مبارکش تأییدات
انجام:

چون داشت ودیعه ها ز اخبار ثقات تاریخش شد (ودایع توفیقات)

۱۰۸۸=

از این منظومه نسخه یی در تهران کتابخانه معارف (ملی) به شماره ۱۲۵۸ نستعلیق ۱۰۸۸
هست.

نسخه یی هم در مشهد کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۸۸ (۴۴۶۳) نسخ خوش
سده ۱۱ و نسخه یی به شماره ۱۸۹ ادبیات (۸۷۹۸) نستعلیق ۱۲۵۵ در ۸۴ برگ ۱۸ سطری
هست.

(فهرست نسخه ها ج ۴، ص ۲۷۰۵)

ساقی نامه:

نسخه آن چنانکه ذکر شد در کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۸۵ نستعلیق سده ۱۱ هست.

(فهرست مجلس ج ۳، ص ۶۶۲)

آقای گلچین معانی از نسخه دیگری هم به شرح زیر یاد کرده است: ساقی نامه وی منقولست از دیوان سه هزار بیتی مجذوب نسخه دوست شاعر دانشمند آقای عبدالعلی ادیب برومند که در زمان حیات شاعر (۱۰۷۲) بخط نستعلیق محمدخان قزوینی کتابت شده، دارای سرلوح زیبا و جداول به زر و شنگرف است و قطع آن $۲۲/۵ \times ۱۴$ سانتیمتر است.

ساقی نامه مجذوب تبریزی

چه پیچی درین عالم پیچ پیچ	که خالیست از راحت و پر ز هیچ
گره بسته‌ای داشت طفلی بدست	فکنند از کف و در کمینش نشست
روان طفل دیگر ربودش ز جا	چو بگشود در وی نبذ جز هوا
گره بسته دنیا و طفل آن دنیست	بگوش که چیزی در آن بسته نیست
فنا بر فنا ظاهرش را ببین	کجایی هنوز آخرش را ببین
به تعلیم یک گردش چشم یار	چها تا کند گردش روزگار
همانست این گنبد کج نهاد	کزو رفت تخت سلیمان به باد
همان منزلست این بیابان تنگ	که ره بست بر کیقباد و پشنگ
فلک را همانست آن دست و زور	که بردافسر از ایرج و سلم و تور
همان به درین فتنه خیز فنا	که با چشم ساقی شوی آشنا
کند فارغ از غصه زاهدت	می و مطرب و ساقی و شاهدت
بده ساقی آن کیمیای وجود	که ظاهر کنم تا کدامست جود
نه همّت همین سیم و زر دادنت	که همّت به راه تو سردادنت

مگر کرد شاهی به وقت شکار به سرمنزله زنده پوشی گذار

طلب کرد آبی از آن بی وجود
روان از پیی آب، آن باد دست
لب جام، شه را چو بر لب رسید
شهش خواست بر سر نهد تاج خویش
همان مرد در فقر ثابت قدم
ز منت چورم کرد، گل گل شکفت
تو باید که بر خود ترحم کنی
به مال کسان جود کردن خطاست
من از سر گذشتم، تو از تاج زر
بده ساقی آن آب آتش مزاج
خبر نیست از دل دل افسرده را
جهان را که بر آب و گل بسته‌اند
نوشتند بر جوهر جان نه جسم
بده ساقی آن آب گلنار رنگ
صلاح خرد گر چه در صلح ماست
درین عرصه در جنگ باشد گشاد
کسی را که ابلیس غل می‌کند
دلی را که دین غیرت آموز نیست
نباید دلیرانه ملحد شدن
بده ساقی آن آب هنگامه دوست
دل خسته را چاره از غیر نیست
کسی را میسر شود حال نیک
رفیق نکو مشرب راه دوست

که چون شعله نم در وجودش نبود
سبکروح چون شعله از خاک جست
تو گفתי سکندر به مطلب رسید
رساند تنی را به معراج خویش
چو درویشی از تاج شه کرد رم
بسی بی نیازانه خندید و گفت
که این جود از مال مردم کنی
ازین مال اگر بگذری آن سخاست
به از تاج بخشی بود ترک سر
که افسردگی را همان شد علاج
کجا نشأه جان بود مرده را
طلسمیست بر نام دل بسته‌اند
که این لوح باشد کلید طلسم
که مشتاق صلحست و بیتاب جنگ
جنون را ولی با خرد جنگهاست
که دیده است فتح و ظفر بی جهاد
ز بی غیرتی صلح کل می‌کند
ز جنگش نترسی که فیروز نیست
نه از تیرس تشنیع زاهد شدن
که فیروزی نیت خیر ازوست
دعایی به از نیت خیر نیست
که دایم زند بهر خود فال نیک
همان نیت خیر و فال نکوست

که خرما بنی تربیت می نمود
به سی سال حاصل کنی در بغل

شهی چشم عبرت به پیری گشود
به تشنیع گفتش که ای پر امل

چنین گفت آن پیر نیکو خصال
 ز پیشینیان بهره بردیم ما
 نمود آن سخن شاه را چون گهر
 دگر گفت آن پیر نیکو بیان
 چرا کشت و کاری کند کاهلم
 خوش افتاد شه را دگر آن سخن
 دگر گفت آن پیر فرخنده فال
 به بالای آن نخل چون ننگرم
 خوش افتاد شه را دگر ماجرا
 ز احسان شه پیر گلگل شکفت
 که حاصل در این گنبد لاجورد
 دگر بار فرمود آن شهریار
 بده ساقی آن آتش دلفروز
 دلی کز ریا یافت سوء المزاج
 علاج ریا کن اگر عارفی
 بده ساقی آن آتش لعل فام
 پی رستگاری ازین دامگاه
 دل کج دلان باب محراب نیست
 اگر شاه شاهان بود یا گدا
 بده ساقی آن آب آتش نهاد
 دمی گلبن همّت گل کند
 دلی را درین ره شود بخت یار
 چه شد راه دورست و تو کاهلی
 بیا ساقی آن جام آینه فام
 به من ده کزو اذن حاصل کنم
 رخ دولت دل جمال کسی است

که بادا به کامت همه ماه و سال
 ز ماهم برند آنچه کردیم ما
 بگفتش که بخشند یک بدره زر
 که دایم بود نخل عمرت جوان
 که زر سال اول دهد حاصلم
 مثنی شد احسان پیر کهن
 که سر سبز باشد قدت ماه و سال
 که در سال اول دو حاصل برم
 بگفتا مکرر کنندش عطا
 دگر باره چون غنچه خندید و گفت
 چنین نیّت خیر بسیار کرد
 که هر سال زرها کنندش نثار
 که باشد ریا دشمن و زهد سوز
 بجز آتش می ندارد علاج
 که کفر عظیمست و شرک خفی
 که در راست گویی مثل شد مدام
 بجز راستی نیست ما را پناه
 که محراب کج قبله را باب نیست
 نجاتش دهد راستی از بلا
 کزو شد توکل قوی اعتقاد
 که عزم درستت توکل کند
 که گردد به خضر توکل دچار
 توکل گرت هست، در منزلی
 کزو یافتی دولت جم نظام
 نظر بر رخ دولت دل کنم
 که از پادشاهان گدایش بسی است

ز چشم و دل صاف مستور نیست
دل صاف اگر هست در پرده نیست
که بازوی مهرست و پای وفا
که در پیش پای وفا هیچ بود
وفا میزند آب بر آتشش

رخی را که برقع بجز نور نیست
حجابش بجز جان افسرده نیست
بده ساقی آن کیمیای وفا
چه شد راه عشق تو پریچ بود
دلی را که سرکش بود مهوشش

ز عشق بتی سوختش عقل و دین
نگنجید در وی بجز ناله هیچ
که وصلی در آن خانه رو داده بود
در آن خانه عمری گرفتی قرار
نسیم قدر گشت آتش فشان
بسی خانه از نی در آن بیشه سوخت
که آن خانه را گشت آتش حصار
که بود آتش سینه اش پیش از آن
که ابر کرم آفرین بار شد
که گرداب از قطره یابد شرر
که زد آب بر آتشش وصل یار

شنیدم که رندی به گیلان زمین
سرایبی زنی داشت کز هر بسیج
نمیشد از آن خانه بیرون چو دود
به دلگرمی وعده وصل یار
قضا را در آن بیشه امتحان
چو آن باد آتش فشان بر فروخت
عیان دید آن در وفا استوار
نترسید از آن آتش امتحان
دلش آنچنان با وفا یار شد
چنان حکم شد بر سحاب از قدر
هنوز ابر بود از کرم قطره بار

کزو کار دیوانگی شد تمام
که شور جنون هم دو بالا خوشست
کنند آسمان را به اقبال پست
طرب را درین پرده آواز کن
خوش آن دل که مشتاق آوازست
که این فتنه نه جم گذارد نه کی
که جای رکوعست این دیر تنگ
کزین دایره هیچ نامد به کف

بده ساقی آن آتش لعل فام
به دیوانگی ذوق صها خوشست
شراب و جنون چون گشایند دست
مغنی نوای طرب ساز کن
نوای دلم عاشق ساز تست
بگو فاش و رسوا به آواز نی
مغنی بگو فاش با تار چنگ
شنو تا چه خوش گفت آواز دف

شبی تار طنبور دیدم گریست	که جز زهر دوری در ین کار نیست
به آن چار ده تن که با یکدیگر	کشیدند جام شفاعت به سر
که مجذوب را پیش مولای او	ز جام نجاتش کنی سرخ رو
چنان کن که بر در گهت جان به کف	بریزند خونم به خاک نجف

اتمام الحجة:

در فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۱۸۹۲ از آن یاد شده است ولی صاحب الذریعه این کتاب را از تألیفات فرزند او دانسته است نه خودش.

(الذریعه، ج ۹، ص ۹۶۳)

اکثر غزلیاتش رنگ عرفانی دارد از آن جمله است:

از تو در دیده هر ذره تماشایی هست	هر سری را به تمنای تو سودایی هست
مدتی شد که دل از غیر تو پرداخته‌ام	گر قدم رنجه کنی گوشه تنهایی هست
ذره‌یی نیست که خورشید در او پیدا نیست	چشم واکن اگر ت دیده بینایی هست
طی این مرحله بی راهبری ممکن نیست	قطره بی ابر ندانست که دریایی هست
ترک دیوانگی از طعنه مردم نکنم	شهر اگر تنگ بود دامن صحرایی هست
منشین بر می و معشوق به امید بهشت	خوشر از میکده بی درد مگر جایی هست
غم ناآمده امروز چرا باید خورد	نقد فرصت مده از دست که فردایی هست
نه همین دیده مجذوب تو حیران تو شد	از تو در دیده هر ذره تماشایی هست

وی ضمن غزلیات، زادگاهش را چنین توصیف کرده است:

بده ساقی شراب ناب تبریز	که دارد فیض دیگر آب تبریز
نشانه می دهند از شب قدر	می ناب و شب مهتاب تبریز
زیمین سینه صافان سحر خیز	کند کار محک سرخاب تبریز
الهی پیر و بر خود دار گردد	نهال نورس شاداب تبریز
زبی برگی مشو مجذوب دلگیر	که خوابی دیده‌ام در باب تبریز

و در غزلی ضمن اظهار ارادت به حافظ شیرین سخن گفته:

سحرگهان که مؤذن بر آورد آواز کنند بر رخ دلها در عنایت باز

بیار باده که از یک بهشت می‌خیزد هوای جنت تبریز و گلشن شیراز
به شعر دلکش مجذوب تا که گوش کند در آن مقام که حافظ برآورد آواز

این ولایت نظر از شاه ولایت دارد همچو مجذوب از آن فخرکنم بر تبریز

خوشا تبریز و فیض صبح و شامش الهی تا ابد باشد نظامش...
از رباعیات اوست:

زنهار که رخ نتابی از درویشان شکرانه اینکه نیسی چون ایشان
رمزیست خط دانه گندم یعنی نصفی از توست نصفی از درویشان

(دیوان مجذوب نسخه خطی شماره ۲۷۸۹ کتابخانه ملی تبریز - تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۲-۱۹۳ - ریاض العارفین، ص ۱۳۵ - صبح گلشن، ص ۳۶۳-۳۶۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۶-۳۲۷ - رباعیات الادب ج ۲ ص ۴۵۶۳ - موادالتواریخ ص ۳۸۲ - فهرست نسخه‌های خطی و فهرس کتابخانه‌های: مجلس، دانشگاه تهران، ملی تبریز - الذریعه ج ۹، ص ۹۶۲ تذکره پیمانه، ص ۴۶۸-۴۷۲)

محجوب تبریزی

مرحوم تربیت از سفینه نظم و نثر مورخ ۱۲۴۹ این دو بیت او را نقل کرده است.
شد باعث قتل ما، دل ما دل نیست که هست قاتل ما

به چشم خون فشان نقش جمال یار می‌بندم

چو نقاشی که خواهد نقش بر آب روان بندد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷-۳۲۸)

محزون تبریزی

ملا محمد حسین ملقب به مهین استاد و متخلص به محزون فرزند مولانا عنایت الله
شیخ الاسلام تبریزی و برادر مولانا محمد علی و از خوشنویسان معروف سده دهم هجری

قمری تبریز است.

امین احمد رازی می نویسد: مولانا محمد حسین ثمر شجر مولانا عنایت الله بود با وفور فضل و لطف طبع از مشاهیر خطاطان بود... و گاهی به واسطه انبساط خاطر زبان به شهد شعر شیرین می ساخت.

در گلستان هنر مسطور است که «وی به مشهد مقدس آمد و شاگردی میرسید احمد مشهدی اختیار نمود و چون دستش قابل بود در اندک روزی ترقی کرد و خط را به مرتبه‌یی رسانیده که همگنان او را بر استادان ترجیح می نهادند. در زمان سلطنت شاه اسماعیل ثانی (۹۸۴-۹۸۵) مدارکتابه نویسی عمارت دولتخانه و درها متعلق به او بود در ایام جوانی فوت شد». از شاگردان او میرعماد قزوینی و علیرضای عباسی و محمدرضا تبریزی و ... را نام برده‌اند. بیشتر کتیبه‌های مساجد و معابد تبریز به خط آن استاد بوده که به مرور زمان در اثر زلزله‌های مکرر از بین رفته است. در «احوال و آثار خوشنویسان» هم به سایر آثار خطی وی اشاره شده است.

میر معزالدین کاشی در تاریخ فوت «محزون» و استادش «سید احمد مشهدی» که ظاهراً هر دو در یکسال اتفاق افتاده این قطعه را گفته است:

وحید دهر محمد حسین تبریزی

که از سحاب قلم می فشاند دُر خوشاب

فرید خطه خط سید احمد مشهدی

که دست قدرتش از روی خط گشود نقاب

ز رشحه قلم مشکبار این هر دو

چو شد صحایف آفاق جمله زینت یاب

ز حاکمی که بود عامل دفاتر عمر

رسید حکم نویسنده اجل به شتاب

قلم کشید بر اوراق عمر این هر دو

برات زندگی هر دو را نمود خراب

«معز» از پی تاریخ شد به فکر شبی

در این خیال چو خوابش ربود دید به خواب

که این دو کاتب قدرت نویس را تاریخ

نوشت کاتب تقدیر (قبلة الکتاب)

= ۹۸۶

ولی حافظ حسین کربلایی که با وی سابقه مودت داشت در بیاض خود ضمن اشاره به روز و ماه و سال در گذشت او چنین نوشته است «وفات مولانا محمد حسین خطاط ولد مولانا عنایت الله تبریزی روز سه شنبه هفدهم ماه رجب المرجب سنه خمس و ثمانین و تسعمائه ۹۸۵ در دارالسلطنه قزوین» بنابراین ماده تاریخ میر معزالدین کاشی که به سال ۹۸۶ برابر است و نوشته مرحوم تربیت: (سال ۹۸۲) و سپهر: (سال ۹۸۰) همه نادرست است. ملا محمد حسین طبع شعر نیز داشته و در ستایش درویش حسین صاحب روضات الجنان گفته است:

در عالم فقر آنکه امروز	بی خرقه و جبّه ریایی ست
شاهنشہ کشور قناعت	درویش حسین کربلایی ست

به میرعماد نوشته است:

بہین وارثی مرد را یادگار	قلم باشد این نکته را گوش دار
جهان از قلم یافت نام و نشان	قلم گر نبود، نبودى جهان
کسی کاو نگشت از قلم بهره مند	مدانش به نزد خرد ارجمند
قلم را چه دانند هر بوالهوس	قلم زن شناسد قلم را و بس

و این قطعه را هم برای علی رضای عباسی تبریزی نوشته است:

قلم را به رتبت فزون دان ز تیغ	بود گر چه کم رو به نیروى تن
قلم کار فرما، اگر بایدت	که گردی سرافراز هر انجمن
نیینی که از بهر نظم جهان	شود بنده اش خسروان زمن
فرا پیش یک مرد صاحب قلم	نیایند صد پهلوان تیغ زن

از رباعیات اوست:

من بودم دوش و آن بت بنده نواز	از من همه لابه بود و از وی همه ناز
شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید	شب را چه گنه قصه ما بود دراز

در فرهنگ سخنوران (ص ۱۶۳) از او تحت عنوان حسین تبریزی هم یاد شده و در مجله

هنر و مردم (دوره دوم شماره ۲۲) نیز اشعاری به نام او درج و مطالبی نوشته شده است.

(هفت اقلیم ج ۳، ص ۲۴۱-روز روشن، ص ۶۱۴-پیدایش خط و خطاطان، ص ۳۲۷-۳۲۴-دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۸-ریحانة الادب ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶-احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۶۸۰-۶۸۳-مواد التاریخ، ص ۳۶۸)

محمد تبریزی

در سده یازدهم هجری قمری می زیست و از مقربان نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰) و از پیروان نصیریها بود از اوست:

از تغافل او تا تبسمی می کند مرا زنده می کند

ناله می کنم، طعنه می زند، گریه می کنم، خنده می کند

(صبح گلشن، ص ۳۷۶-قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۱۸۵-دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۹)

محمد حجة الاسلام تبریزی

آخوند ملا محمد حجة الاسلام فرزند زین العابدین فرزند علی فرزند ابراهیم مققانی اصل و تبریزی مسکن عالم و فقیه و محدث بود تحصیلات مقدماتی خود را در تبریز گذرانید و برای تکمیل آن عازم نجف اشرف و کربلا شد و به درجه اجتهاد نایل آمد. هنگام بازگشت به زادگاهش مدت ۱۸ ماه در کرمانشاه به محضر شیخ احمد احسائی مشرف شد و مدتی در حلقه شاگردان او درآمد و پس از کسب کمالات به تبریز عزیمت کرد و در اندک مدتی آستان وی ملجاء عموم گردید. در غایله میرزا محمدعلی باب وی با همراهی نظام العلما و چند تن دیگر از دانشمندان با میرزای مذکور از در بحث در آمدند و او را محکوم و مجاب نمودند.

وی سال ۱۲۶۹ قمری فوت کرد. سه فرزند داشت بزرگترین آنها میرزا محمد حسین مؤلف رساله حجتیه و کتاب علم المحجه بود. و دیگری میرزا محمدتقی حجة الاسلام (نیر) و سومی میرزا اسماعیل حجة الاسلام (نیاز).

ملا محمد گاهی شعر می سرود مدیحه یی از او در دیوان آتشکده (نیر) مسطور است چند بیتی از آن ذیلا برای نمونه نقل می شود:

کرد خور عشق دوست از افق دل ظهور ساحت جان را گرفت پرتو الله نور
یوسف گل پیرهن آمده سوی وطن گوشه بیت‌ال‌حزن گشته سرای سرور
مطرب شیرین مقال برد ز دلها ملال محو نمود از خیال صحبت غلمان و حور
شیخ که بودش به دوش منکر می با خروش کاین بردش عقل و هوش آن بود از قول زور
دیدمش از یک طرف ساغر مینا به کف خنده کنان از شعف آمده بر رقص و شور...
در مؤلفین مشارکتی به نام «ششقه در بیان سر قدر و جبر و اختیار» از او یاد شده که در
۱۲۸۶ ق. با رساله علم امام (ع) از ممقانی در یک مجلد چاپ سنگی شده است.

(مقدمه دیوان آتشکده نیر، تصحیح آقای عبدالرسول احقافی، ص ۱۶۳-۱۶۴- فهرست مجلس، ج ۳ ص ۷۴)

محمد تقی دهخوارقانی

در دهخوارقان متولد شد و در قزوین نشو و نما یافت از فضلا و دانشمندان و متطببان
سده یازده هجری قمری و از شاگردان مولانا خلیل قزوینی و برادرش مولانا محمدباقر بود.

تألیفات:

به حاشیه عدة الداعی و کتاب کشکول حواشی نوشته است.
در منطق، منظومه عربی دارد و کتابی در طب و مقامات و دیوانی به شعر فارسی دارد و
در تاریخ ۱۰۹۳ فوت کرده است.

(ریاض الجنة، ص ۶۸۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۸-۱۰۹)

محمد علی تبریزی

فرزند مولانا عنایت الله و برادر ملا محمد حسین «محزون» و از بزرگان سده دهم هجری
قمری است. پدر و پسر مدتها شیخ الاسلام آذربایجان بوده‌اند. مولانا محمدعلی به قول امین
احمد رازی همیشه پرهیزگاری را مطمح نظر می داشت و گاهی لوای شعر گفتن می افراشت
از اوست.

از غنچه لبش اثر خنده ظاهر است هر چند از حجاب تبسم نمی‌کند
مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی نیز می‌نویسد که صاحب ترجمه مرد سلیم‌النفوس و
پرهیزگار بود و پدرش ملا عنایت در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۳) مدتها در دارالسلطنه
تبریز شیخ‌الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود. بعد از فوت والد ماجدش
درجه بیش و پیشی داشت، در فترت تبریز به عراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت
و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نمود و به عالم عقبی شتافت.
در فرهنگ سخنوران از او زیر عنوان علی یاد شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۱ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۸)

محمود تبریزی

ملک محمود پسر ملک مظفرالدین از شاعران سده هشتم هجری قمری و از معاصران
خواجه رشیدالدین وزیر و از اکابر زمان خود بود. در وقفنامه خواجه رشید مسطور است که
قصبه زنوز را خواجه رشید از همین ملک محمود و برادرانش خریده و وقف کرده است.
از نتایج افکار اوست:

وقت نیامد هنوز کآورمت در کنار عمر به آخر رسید تا کی از این انتظار
چونکه به بر در کشم قد تو گوید جهان هین که نهادیم باز آرزویت در کنار
عمر جوانی چو باد می‌گذرد بیدرنگ فرصت ایام عشق فوت مکن زینهار
وقت غنیمت شمر ورنه چو فرصت نماند ناله که را داشت سودگریه کی آید به کار

(تاریخ گزیده مصحح برون، ص ۸۲۵ - هفت اقلیم، ص ۲۳۰ - روز روشن، ص ۶۱۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۹-۳۶۰)

محمود تبریزی

از شاعران سده ۱۰ هجری است سام میرزا می‌نویسد که به تکمه بافی و علاقه‌بندی
اوقات می‌گذرانند و در آن فن بدل ندارد مرد نیک نهاد پاک اعتقاد است و معونت او به مسافر
و مجاور آن دیار می‌رسد گاهی به گفتن نظم مایل است از اوست:

بر جان من ز عشق اگر کم گذشته است روزی هزار قافله غم گذشته است

(نحفه سامی، ص ۳۰۶-۳۰۵)

محمود تبریزی

میرزا محمود تبریزی فرزند میرزا عبدالاحد از شاعران و دانشمندان سده سیزدهم هجری قمری تبریز است.

متن نثر خلاصه الحساب شیخ بهایی را به رشته نظم در آورده است مرحوم میرزا فضل علی آقا در مطاوی یاد داشتهای خود وفات او را در اواخر سده سیزدهم ه. ق. قید و مدفن پدرش میرزا عبدالاحد را در یکی از اطاقهای تکیه به جانب شرقی تالار مقبره (میرزا عبدالکریم ملا باشی) معرفی می کند. میرزا محمود طبع شعر داشته و در تاریخ فوت ملا باشی گفته است:

به رجوع جسم و تن است و جان
که همین از این و همان از آن
به سوی اله مسافران
به مقام وصلت حق روان
نکند قلم به صحیفه طی
نزدند قدم ندهد عنان
به چهارده ز مه صفر
سیهی گرفته رخ جهان
ز هموم و غصه ماجرا
نبود گشاده دگر زبان
که بلند به درجات او
به سخن گشاده کند زبان
بگریست زار و بگفت نوان:

چو قضای خالق انس و جان
به همان مقام و همان مکان
یکی از اکابر رهروان
ببرید از قفسش روان
ره ماجرای وفات وی
چو به خنگ خامه ز نیم هی
شب چارشنبه و پر خطر
به خسوف مانده شد آن قمر
چو مرا زبان سخن سرا
لب خود بیسته که مر مرا
ز پی حساب وفات او
به خرد نمودم رو که او
خردم به حالت نوحه خوان

«سرعاشقان چو بداد جان شده از جهان بسوی جنان»^۱

۱۲۹۴=

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۶۴۴: تکمله و استندراک شادروان سلطان القرائی).

محمود شیخ الاسلام تبریزی

حاج میرزا محمود آقا شیخ الاسلام تبریزی فرزند میرزا علی اصغر طباطبایی^۲ تبریزی از اکابر علمای اوایل سده چهاردهم ه. ق. است.

وی شب ۱۶ رمضان سال ۱۲۴۰ در تبریز پا به عرصه هستی نهاد و تحصیلات مقدماتی خود را در مولد خود فراگرفت و بعد به نجف اشرف مسافرت کرد و در خدمت اساتیدی مثل شیخ مرتضی انصاری، شیخ محسن، شیخ مشکور، شیخ مهدی آل کاشف الغطا و آخوند ملا محمد ایروانی تلمذ نمود. مؤلف «علمای معاصرین» قول محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی را چنین نقل می‌کند:

«اقل محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی شهیر به مولانا تاریخ ۱۳۰۹ ه. ق. با حضرت حاج میرزا محمود شیخ الاسلام به نجف اشرف حرکت کردیم و آن مرحوم در سال ۱۳۱۰ عازم بیت الله الحرام شده بعد از فراغ از اعمال به رحمت حق پیوست.» ص ۴۲.

روانشاد حسن قاضی طباطبایی در مقاله‌یی که در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز نوشته مسجد شیخ الاسلام واقع در خیابان دارایی تبریز را از آثار او معرفی کرده و افزوده است که میرزا محمود پس از فوت پدرش به منصب جلیل شیخ الاسلامی آذربایجان منصوب گشت و فرمان شیخ الاسلامی او به سال ۱۲۸۲ ه. ق. از طرف ناصرالدین شاه صادر گردید. اصل این فرمان در موزه تبریز محفوظ و عیناً در نشریه مذکور منقول است.

وی در فقه و اصول و تفسیر حدیث و ادبیات و سایر علوم متداول بر همگنان تقدم داشت ولی از قدردانی همشهریان محروم و عزت را در گوشه نشینی و عزلت یافته بود.

۱ - بیت اخیر در شعر مرحوم میرزا محمود چنان که می‌بینیم شامل ماده تاریخ و مجموع آن به حساب جمل ۱۴۱۴ است. چون ملفوظ («سین» در لفظ «سرعاشقان» که گویا مراد از جان بر سبیل ایهام همان و در حساب صد و بیست است از جمع مذکور وضع شود کاشف از سال فوت صاحب ترجمه و حاصل ۱۲۹۴ خواهد شد. (استندراک شادروان سلطان القرائی).

۲ - ترجمه او در تاریخ دارالسلطنه تبریز (نادر میرزا) آمده است.

در آن ایام که در نجف بسر می‌برد یکی از ارحامش^۱ که در سن جوانی بود برای ولیمه نوزادی او را دعوت کرد. چون طرز کلمات دعوت نامه مشعر بر عظمت دعوت کننده و از مشایخ بودن وی بود. شیخ الاسلام جواب نامه را محض تأدیب چنین نگاشت:

«فرزند به تحصیل ادب پیوند، تدین در همین، فرموده خالق چنین و هدایت خلاق بر این، تشیخ صبی موجب حرمان حرمت و باعث ندامت است. این چه عنوانی است که نوشته‌ای و چه ریسمان مناعتی است که رشته‌یی، من بیچاره که مهاجر گشتم گمان داشتم که رستم، غافل از اینکه طوق ابتلای دیگری به گردن بستم. به مرقد شریف امیرالمؤمنین (ع) قسمت که مرا به کلی از انتساب دور و از ضماثر بالمرة مهجورم سازید کان لست شیئاً مذکوراً حتی اقول فزت برب الکعبة».

تألیفات او:

- ۱- مفتاح البسمة.
- ۲- کتاب منتهی المقاصد در ۱۸ سالگی نوشته است.
- ۳- کاشفة الکشاف: حاشیه کشاف زمخشری است.
- ۴- عجب العاجب فی اخذ الاجرة علی الواجب.
- ۵- حقایق القوانين (که در دو جلد منتشر شده) و حاشیه قوانین الاصول است.
- ۶- الوقیه رساله‌یی ست در تقیه.
- ۷- دکه القضا.
- ۸- ابداء البداء فی حقیقة القدر و القضا (عربی) که در تهران به سالهای ۱۳۰۲ ق. و ۱۳۱۰ ق. به چاپ رسیده است.
- ۹- مسایل الدعا به سال ۱۳۰۲ ق. در تهران به چاپ رسیده است.
- ۱۰- جوابات المسایل الدعائية (عربی) در تبریز به سال ۱۳۰۲ ق. چاپ سنگی شده است.
- ۱۱- حاشیه مجمع البحرين و مطلع النیرین طریحی (عربی).
- ۱۲- منهل الصافی: حاشیه‌یی ست بر مقدمات تفسیر صافی.
- ۱۳- تمیز الصحیح من الجریح فی التعادل و الترجیح.

۱ - ظ: میرزا ابولقاسم شیخ الاسلام ملقب به علامه (درگذشته ۱۳۲۳ شمسی).

۱۴- مواقع النجوم: مشکلات آیات و ادعیه و روایات را به ترتیب الفبایی نوشته و به حل آنها پرداخته و چندین مجلد است.

۱۵- غایة المآلین نیز از تألیفات اوست بنابه یادداشت شادروان حسن قاضی طباطبائی: «این کتاب از اجل تألیفات آن عالم بوده و حتی مرحوم آیت الله بروجردی تصمیم داشت آن کتاب را بطبع برساند بعداً روی چه علتی بود موضوع متروک ماند آیت الله بروجردی وفات یافت و از آن تاریخ به این طرف از سرگذشت آن اثر نفیس خبری ندارم خدا کند که ضایع نشود و بدست نااهل نیفتد».

مرحوم حاجی میرزا محمود گاهی شعر هم می‌گفت در مقام تألم از جهل پروری همشهریان خود گوید:

تبریز دار لاهل الجهل مکرمه لذی الفضائل دارضنک و الضیق
قد عشت فیها کثیلاً خائباً خسراً کانی مصحف فی بیت زندیق

این خوردن شیرخر که رسمی ست کهن گیرم که کند سرخ رخ و فربه تن
این ننگ کجا برم که این کره خر گوید که برادر رضاعی ست به من

(علمای معاصرین، ص ۴۰۴-ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۸۰-الذریعة، ج ۶۴-مؤلفین، مشار، ج ۶، ص ۶۳-نشریه دانشکده ادبیات، سال ۲۱، ص ۳۸۰-۳۸۵)

مخلص تبریزی

میرزا یوسف متخلص به «مخلص» از سخنوران سده سیزدهم هجری قمری تبریز بود و به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و دیوانی مرتب کرده بود. در مصطفی خراب مسطور است که «خط نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشته و به اقصای عالم گردیده، سرد و گرم روزگار چشیده و از هر راهی آگاهی یافته و در نهایت ساکن آستانه علیه گشته و عمر را به تحریر گذرانیده است». نمونه‌یی از اشعار اوست:

ز زلفت چون سرم سودا گرفته‌ست به هر تارش دلم مأوا گرفته‌ست
از آن روزی که سر بر آستانت نبهادم، کار من بالا گرفته‌ست

به روز روشن از چالاک دستی به دستش بیضه جوزا گرفته ست
چنان نازد دل «مخلص» به مهرت که با مه طلعتان غوغا گرفته است
نام این شاعر در چاپ اول فرهنگ سخنوران و الذریعه نیامده است و در «دانشمندان
آذربایجان» از شاعری «مخلص» تخلص به ذکر این مختصر اکتفا شده است که: (از شعرای
حدیقه الشعرا است).

(مصطفی خراب، ص ۱۸۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۹)

مخمور تبریزی

میرزا لطف الله فرزند حاجی شکرالله تبریزی به تاریخ ۱۰۹۵ در بندر سورت تولد یافت
و در نزد آقا حبیب الله اصفهانی شاگرد آقا حسین خوانساری به کسب کمالات پرداخت و
بعد از فوت پدر برای تجارت به بنگاله رفت و در آنجا دختر نواب شجاع الدوله حاکم آن
شهر را به حباله نکاح در آورد و به وسیله او از طرف سلطان به منصب عمده و خطاب مرشد
قلیخانی مباهی گشت و سال ۱۱۶۴ در حیدرآباد در گذشت.
در بعض تذکرها از جمله: نگارستان سخن، صبح گلشن، دانشمندان آذربایجان از او
تحت عنوان «محمود» نیز یاد شده است.
از اوست:

پشت فلک به خاک رساند غرور ما کهسار را کند کمری سنگ زور ما

زدونان کی به خود در ماندگان را کار بگشاید گره امکان ندارد باز از انگشت پا گردد

زان نسبتی که هست به سنگ آبگینه را ای سنگدل شکست من آخر شکست کیست

تسکین دل ز صحبت روشن دلان طلب آینه بی قراری سیماب می برد

منم آنمست که گر می ندهد دست به هم بفشارم لب ساقی و به پیمانه کنم

رتبه شخص فزاید ز صفای باطن چون نگینی که گذارند ورق در ته او

(نتایج افکار، ص ۶۵۹-۶۶۰. شمع انجمن، ص ۴۴۴-۴۴۵. نگارستان سخن، ص ۹۱- صبح گلشن، ص ۳۸۸-۳۸۷. قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۲۲۹-۴۲۳۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ ص، ۳۳۴ محمود - لغتنامه دهخدا، ص ۲۰۸ «لطف‌الدین».)

مذنب تبریزی

فتحعلی پسر حاجی حسن تبریزی مشهور به ایروانی از سخنوران سده سیزدهم ه. ق. تبریز است. در تاریخ ۱۲۴۹ مجموعه‌یی مشتمل بر نظم و نثر سخنوران و منشینان معروف و سخنان خود جمع آوری کرده است. تربیت می‌نویسد: نسخه‌یی از آن به خط خود او در نزد نگارنده موجود است و دیوانی مرکب از چند هزار بیت هم از وی دیده‌ام. این مطلع از اوست:

دوران چو داغدار نموده است لاله را با خون دل نموده از آن پر پیاله را

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۰. فهرست کتابخانه مجلس (ابن یوسف)، ج ۳ ص ۴۰۷-۴۰۸. فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۴۹۲.)

مرتضوی تبریزی

جمشید مرتضوی، برادر استاد منوچهر مرتضوی بسال ۱۳۱۶ هجری شمسی در تبریز پا به عرصه حیات نهاد و پس از تحصیلات عالی، با سمت استادی در دانشگاه تبریز به تدریس فلسفه و جامعه‌شناسی اشتغال ورزید. طلاق لسان و فصاحت بیان و توانائی بنان، فضل و دانش توأم با فروتنی، از فضایل علمی و سجایای اخلاقی او بود. بدین سبب بین اساتید دانشگاه و دانشجویان از احترام و محبوبیت بسزایی برخوردار بود.

به شوق اكمال تحصیلات راهی اروپا شد. سرانجام در دانشگاه بُردو (فرانسه) به مقام رفیع استادی نایل آمد. و به تدریس و تحقیق پرداخت و بسال ۱۳۷۵ ش. در همانجا شمع حیاتش خاموش گردید و رخ در نقاب خاک کشید.

استاد زنده یاد مؤلفی پرکار و مترجمی توانا و شاعری نغزگفتار بود.

تألیفاتش را به چند بخش باید تقسیم‌بندی کرد.

الف) آثاری که به زبان فارسی تألیف کرده است:

۱- ضرورت و فلسفه تاریخ.

۲- روشهای جامعه‌شناسی.

۳- تاریخ جامعه‌شناسی.

ب - تألیفات به زبان فرانسه:

1. Le Secret de l'unité, dans esotérisme iranien. Préface d'Eva de Vitray - Meyerovitch. Paris, Dervy - Livres, 1988. pp. 217.

درین رساله فلسفی مؤلف به موضوع وحدت وجود پرداخته و در دو بخش (جمعاً در دوازده فصل) این نظریه را و انمود کرده است که وحدت وجود در فلسفه ایرانی و میان عرفا مقام و عنوان اول دارد.

عناوین و مباحث عمده کتاب عبارت است از: سرچشمه مفهوم وحدت وجود - نوافلاطونی - تلاقی مفاهیم ایرانی و اسلامی - تصوف - وحدت وجود از نظرگاه فلسفه ایرانی - تصوف و دین - کلام - الهام و کشف - وحدت وجود در ادبیات فارسی - عرفان و تصوف - فلسفه باطنی - حدوث و قدم - وحدت وجود نظریه فلسفی است یا دینی - وحدت وجود نزد غزالی و سنائی و عطار و مولوی و جامی - ملاصدرا و نهضت نو نسبت به نظریه وحدت وجود - مکتب اصفهان - شیخ بهائی و میرداماد و ملاصدرا و تنکابنی و عبدالرزاق لاهیجی - فیض کاشانی و حاج ملاهادی سبزواری.

2. Symbolisme des contes et mystique persane. Paris, Jean - Claude Lattés, 1988. pp. 181.

رمز نمائی قصه‌ها و عرفان ایرانی در سه فصل است: قوانین دینی (شریعت)، مسلک عرفانی (طریقت)، شناخت عرفانی (معرفت) و حقیقت.

مؤلف در هریک ازین فصول، چند قصه را از کتب عرفانی، مانند مثنوی، کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید و جز اینها برگرفته و تحلیل و تفسیری درباره آنها عرضه

کرده است.

3. Soufisme et psychologie. Monaco. Editions du Rocher. 1989. pp. 251.

«تصوف و روانشناسی» از جمله عناوین بخشهای این کتاب عبارت است از: تاریخی به تصوف، جهان‌بینی عرفای مسلمان، آدمی، بیماریهای روانی و تحلیل روان، تحلیل روانی و ماورای روح، جلال‌الدین مولوی رومی.

۴- روی دیگر اندیشه اسلامی (که آخرین اثر منتشره از مرتضوی است).

ج - متون ترجمه شده به زبان فرانسه:

وی که در مباحث فلسفی و اجتماعی و عرفانی مطالعات عمیقی داشت در مدت اقامت در فرانسه توفیق یافت که چندین متن مهم فارسی را، سراسر یا گزیده‌وار به زبان فرانسه ترجمه و نشر کند از جمله:

ترجمه کشف‌المحجوب هجویری با یادداشت‌هایی چند

1. Hujwiri - somme sprituelle, Kashf al - Mahjub li - arbâb al - Qulûb.

Traduit du persan (Présenté et annoté). Paris, Sinbad, 1988. PP. 482.

۲- ترجمه ولدنامه سروده سلطان ولد از روی چاپ جلال همایی و محذوف ساختن بخش‌هایی تکراری. مرتضوی درین کار از همکاری Eva de Vitray - Meyerovitch بهره‌مند شده و این خانم پیش ازین کتابهای معارف بهاء ولد و فیه مافیه را به فرانسه ترجمه کرده بود. Sultan Valad - La Parole secrète. L'enseignement du maître soufi Rûmî, Paris, Le Rocher, 1988. pp. 330 (Collection Gnose).

۳- ترجمه رباعیات مولاناست توسط Eva de Vitray Meyerovitch و جمشید مرتضوی بطورگزیده از روی چاپ بدیع‌الزمان فروزانفر. بیش از یک‌هزار رباعی در ده بخش ترجمه شده است: عشق، زیبایی - قلب، روح - جستجو - شب، روز - مستی - شادی، غم - عقل، دیوانگی - رؤیا - آواز جهان - مرگ بدنی، مرگ روحانی.

Djalâl - ad - Din Rûmî --- Rubi'yât. Paris, Albin Michel, 1987. pp. 225 (Collection Spritualités Vivantes).

۴- ترجمه مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی از روی چاپ وحید دستگردی

Nezâmi de Gandjeh -- Le trésor des secrets. tradiut du persan par Djamchid Mortazavi. Paris, Desclée de Brouver, 1987, pp. 191.

5. LA ROSERALE DU MYSTERE

Suivi du commentaire de L'ahiji. Traduit du persan, présente' et annoté par Djamshid Mortazavi et Eva de Vitray - Meyerovitch.

Paris. Sindbad. 1991. 226 p.

با همکاری خانم «اودوویترای میروچ» استاد تحقیق مرکز پژوهش‌های علمی توفیق یافته است ترجمه گلشن راز شبستری با گزیده‌ای از شرح لاهیجی بر آن منظومه را منتشر کند. چهارصدوسی و چهار تعلیقه و حاشیه توضیحی در انتهای ترجمه برای تفهیم مطالب پیچیده عرفانی و اصطلاحات، حکایت از روش علمی و دقت نظر او دارد.

۶- ترجمه اسرار خودی و رموز بیخودی محمد اقبال لاهوری.

۷- ترجمه کامل مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین.

د - از نمونه اشعارش به نقل دو غزل اکتفا می‌شود:

جلوه‌گاه حسن

مباد جان به تن من مگر برای تو باد
شکسته باد دل من، مگر سرای تو باد
به شهر بند وفای تو دل اسیر غم است
جوی ز مهر و وفای دلم وفای تو باد
جدا ز روی تو آهنگ چرخ موزون نیست
طرب فزای دلم، نغمه و نوای تو باد
قضا رقم چون نزد بهر من وفای تو را
نصیب بخت من ای بیوفا، جفای تو باد
میر زیاد و ستم کن که گویم از سر شوق
جهان به زیر نگین ستم زدای تو باد
بیوی وصل تو گر جان به باد رفت چه غم
تو شاد باش که جان و جهان فدای تو باد
خدا تجمع حسن است، تو تجلی حسن
درود عالم و آدم به جلوه‌های تو باد
بنفشه موی منا آن نگاه جانسوزت
همیشه زیور چشمان جانفزای تو باد
ز گل لطیف‌تری کز نسیم میرنجی
هر آنچه گل به جهان هست، خاک پای تو باد
مثال عشق و تو، جانا، مثال سنگ و سبوست
نگاهدار دل زار من، فدای تو باد

وداع بهاری

خون می‌رود ز دیده، که ناشاد می‌روم
گوئی که گرد بادم و بر باد می‌روم
ای ارک سر بلند ز دامان دل مگیر
اشکم عنان گشوده و ناشاد می‌روم
از شهر شهریار ادب می‌روم و لیک
چون کودکی ز دگه قناد می‌روم
موج زمان و سیل قضا می‌برد چو کاه
روشن دو چشم من که چه آزاد می‌روم
آن صید وحشیم که هراسان بپای خویش
سر در کمند از پی صیاد می‌روم
اطلال دل بکوی خرابات باقی است
هر چند سوی خطه آباد می‌روم
روز وداع بلبل و گلزار در دی است
من در بهار و نیمه خرداد می‌روم
یاران بس عزیز بگوئید با دلم
کز شهر می‌روم، نه که از یاد می‌روم

(مجله آینده، سال پانزدهم، ص ۱۴۸ - ۱۴۹ سال هجدهم، ص ۵۶۹ - ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۸۲ - ۸۴) -
یادداشت‌های شخصی

مرتضی تبریزی

میرزا احمد ملقب به مرتضی «برادر بزرگ ابوالقاسم آذر تبریزی از سخنوران سده چهاردهم است» وی موقع انتقال و عزیمت مظفرالدین شاه به تهران که مستلزم هزینه بیشتری بود مبلغ مهمی بوی قرض داد. شاه هم در مقابل این حسن خدمت به موجب

فرمانی اسم پدرش حاج سید مرتضی را به عنوان لقب به میرزا احمد اعطا کرد. میرزا احمد ادیب و شاعر بود در انقلاب مشروطه و خونریزی‌های تبریز گفته:

طبیعت کلمه تب را بر افکند از بر تبریز

بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد: خونریز

چنان خونریز شد این شهر تبریز و طرب افزا

که رفت از یاد مردم قصه خونریزی چنگیز

(داستان دوستان، ص ۱۵۷)

مست تبریزی

از سخنوران ظاهراً سده سیزدهم ه. ق. است از باده سخن مست و بر اصناف نظم قادر و در فن شاعری ماهر بوده از اوست:

داغ هجرانت کشیدم آه درد آلود هم آتشی بر جانم افتاد و بر آمد دود هم

(صبح گلشن، ص ۴۰۲. قاموس الاعلام ج ۶، ص ۴۲۷۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۴)

مسیح تبریزی

محمد کاظم فرزند امین معروف به کاظم طیب^۱ و متخلص به «مسیح» از طبیبان سخنور اوایل سده دوازدهم ه. ق. و از معاصران شاه طهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۴) است. نسخه‌یی از اشعار او به قطع ۲۹×۲۳ در ۳۸ صفحه جزو نسخ خطی مرحوم حاجی محمد نخجوانی در کتابخانه ملی به شماره ۳۲۷۸ هست این نسخه مجدول و مذهب و با

۱- در پاره‌یی از منابع به طبیبانی که در نیمه اول سده دوازدهم ه. ق. در تبریز و توابع آن می‌زیسته‌اند اشاره شده است که نامشان: محمد کاظم و حاجی کاظم بوده از آن جمله است:

۱- محمد کاظم تبریزی ادیب و طبیب و عالم و کامل و شاعر بوده منظومه‌یی در فن طب گفته و در اواخر سلطنت نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰) وفات یافته است (دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۳)

۲- حاجی کاظم تبریزی که طبیبی مسیح دم و حکیمی خضر قدم بود و در دهخوارقان ضیاع و عفار داشت و اوقات عمر خود را اکثر در آن قصبه می‌گذاشت در رمل و نقطه‌ریزی ماهر و در مداوای مرضا فنون اعجاز ظاهر می‌نمود چون طنطنه جهانگردی نادری به مفرع فلک رسید... حاجی کاظم رملی کشید و استعمال از حقایق احوال او نمود. حکمی نوشت که عن قریب نادرشاه رایت گیتی‌ستانی به اوج مهر و ماه خواهد افراخت. به همین سبب پیرامن ۱۱۴۳ به حکم علی پاشا حاکم تبریز به قتل رسید.

(تجربه‌الاحرار و تسلية الابرار، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶)

چهار رنگ: سیاه، شنگرف، زنگار، لاجورد و به خط نسخ تعلیق زیبای خود شاعر نوشته شده است فصل و بابی ندارد و بیشتر قصاید مصنوع و مرصع و موشح و در مدح سلاطین و امرا و ماده تاریخ بناها و جلوس شاهان است. چنین شروع می شود: هو- تاریخ بنای قلعه تبریز من کلام مسیح ... (۱۱۳۹) و با قصیده ۶۲ بیتی در مدح ابراهیم پاشا و عبارت: (تمت التاريخ على يد ناظمها المسيح الطيب التبريزي ۱۱۳۹) پایان می پذیرد.

در پشت جلد این ماده تاریخها را نوشته است:

ماده تاریخ حرکت افاعنه به سمت اصفهان: افغان = ۱۱۳۲

ماده تاریخ تسخیر اصفهان: باافغان = ۱۱۳۵

ماده تاریخ قتل علی پاشا ملایان تبریز و نواحی را از کلام مسیح: قتل خطا = ۱۱۴۰
و در قصیده یی تحت عنوان: (تاریخ مسخر نمودن شاه طهماسب دوم دارالسلطنه اصفهان را و وقوع جلوس و تخت موروثی) گوید:

جهان عدل و داد آن مظهر الطاف سلطانی
چو شد در اصفهان از سرمه ظل همایونش
دگر باره منور چشم تاج و تخت سلطانی
چنین آمد به کف از بهر فکرت گوهر تاریخ
(بود فیروز دایم صدر اورنگ سلیمانی)
۱۱۴۲ =

چند بیت از قصیده یی است که در مدح ابراهیم پاشا گفته:

زدوده مدح تو از خاطر «مسیح» هموم
نظر ز عدل تو داری همیشه با مظلوم
سعيد بخت جلالت بسی چو بخت هما
جهانیان سر تعظیم سوی تو آرند
تویی گشاده جهان را به همت والا
از غزلیات اوست:

شعله آه بود رشته امید مرا
بسکه حیران تماشای توام در همه عمر
اطلس برق بود جامه تجرید مرا
دست رد چون نفشاند رگ نبض به طبیب
چشم برهم زدن نیست چو خورشید مرا
عضو عضوم زبس آمیخت به یاد رخ او
چشم بیمار تو شد صحت جاوید مرا
شعله خیزد فکند سایه اگر بید مرا
باسخن سنج چه حاجت به شهود است «مسیح»
از پس پرده اندیشه توان دید مرا

کدام برق نگاهی گذشت از بردل
که گشته شعله جواله حلقه در دل

بساط شوکت حسن حجاب سوز تورا مثال آینه حیران بود سکندر دل
گشاد شهر هستی ز بیضه فولاد تورا ز سخت دلی قمری صنوبر دل
ز برق تیغ سیه تاب ابروی تو شکفت بهار شمس طاق رواق منظر دل
«مسیح» حوصله سوز، آتشی بجان داری ز آشیان مگر آزرده شد سمندر دل

(اشعار مسیح تبریزی نسخه شماره ۳۲۷۸ کتابخانه ملی تبریز- فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۶۹-۷۱.
دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۳-الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۴۱)

مسیحی تبریزی

از آرامنه تبریز است در سده دهم ه. ق. می زیست و به بازرگانی اشتغال داشت و به
صحبت شعرا مایل بود و خود گاهی شعر می سرود.
از اوست:

ای دلبر عیسی نفس ترسایی خواهم که مرا به خانه بی ترس آیی
که چشم ترم به آستین پاک کنی که بر لب خشک من لب تر سایی^۱

(آتشکده آذر، ص ۳۸. ریاض الجنه، ص ۹۱۹- قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۲۸۵- دانشمندان آذربایجان، ص
۳۴۴-۳۴۳. ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۸)

مشعوف تبریزی

میرزا حسین متخلص به «مشعوف» از شاعران سده سیزدهم ه. ق. تبریز است مدتی به
ملازمت نواب علینقی میرزا مشعوف بود و در آن سامان به شعرشناسی و سخنرانی مشهور.
از اوست:

هر کاو ستاره خواهد بیند به روز روشن در باغ گو نظر کن شاخ شکوفه بنگر

ز جمله پادشهان ذات اوست مستثنی ز مرسلان چو نبی و چو از نبی یاسین

۱- این دو بیت با اندک اختلافی در «لطایف الخیال» به شاه طهماسب نسبت داده شده است.

به عهد دولتش ایران شد آنچنان آباد که بوم گشته چو مرغان باغ شاه نشین

(سفینه محمود، ج ۲، ص ۶۷۲)

مشکات تبریزی

میرزا علی اکبر وقایعی فرزند میرزا داود وقایع نگار به سال ۱۲۸۹ ق. تولد یافت مردی فاضل و نیک نفس بود. انواع خطوط از قبیل نستعلیق و نسخ و کوفی و رقاع را خوب می نوشت. به فارسی و ترکی شعر می گفت. در اوایل «هما» و بعد مشکات تخلص می کرد. پیرامون سال ۱۳۱۲ شمسی درگذشت.

مرحوم صفوت می نویسد: «دیوان او در حدود ده هزار بیت می باشد و هنوز به چاپ نرسیده است.»

نمونه‌یی از اشعار اوست:

هر آن کس زبان را نگهدار نیست	به سختی درش هیچ کس یار نیست
به نزدیک دانا بریده به است	زبانی که گنجور اسرار نیست

خوش زندگیست جانا مردن در آرزویت کاری جز این شاید بر عاشقان رویت
بر هرچمن رسیدم و ز هر گلی که چیدم زان هر دو باز دیدم ای دوست رنگ و بویت
بر آستان عشقش مشکات گریه سر کن باشد که برفزاید ز آن گریه آبرویت

(داستان دوستان، ص ۱۷۵-۱۷۸)

مشکی تبریزی

علاء بیگ مشکی در سده دهم ه. ق. به مشک فروشی اشتغال داشت و رایحه خوش طبع او در مشام انام خوشتر از مشک اذفر و عود و عنبر بوده است.
از اوست:

هر جا که ز رخ پرده بر انداخته باشی صد همچو مرا عاشق خود ساخته باشی

(تحفه سامی، ص ۳۲۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۳)

مشکی تبریزی

مولانا میر محمود از سادات تبریز در سدهٔ دهم ه. ق. بود به مشک فروشی اشتغال داشت و بهمین وجه «مشکی» تخلص می نمود در اقسام شعر به ویژه در غزل و قصیده طبعش خوب و ذوقش مرغوب بوده از اوست:

به فکر آن میان هر سو دل صد ناتوان گم شد دل یک یک پدید آمد دل ما در میان گم شد

بر سر کوی تو آیین دگر خواهم نهاد پا نهند آنجا من بی چاره سر خواهم نهاد

(تحفهٔ سامی، ص ۳۱۸ - آتشکدهٔ آذر، ص ۳۸. صبح گلشن، ص ۴۱۸ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۲۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۴)

مشهور تبریزی

میرزا محمد زمان (زمانا) حنا تراش^۱ از سخنوران سدهٔ یازدهم ه. ق. است. مؤلف تذکرهٔ لطایف الخیال می نویسد:

زمانای «مشهور» تخلص بسیار خوش طبیعت و پاکیزه سرشت بود اما بسیار وحشی صفت. بعد از سنهٔ ۱۰۵۰ در هند جهان فانی را وداع نمود. و بر حسب روایت میرزا طاهر نصرآبادی در موقع مراجعت از هند در هرات در خانهٔ شیخ الاسلام آنجا فوت شد.

زمانای مشهور از شعرایی است که میرزا صایب در بیاض خود از او یاد و بمقداری از اشعارش را ثبت کرده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

ز سر مستان چه می‌پرسی خبر را خبر خیر است از خود بی‌خبر را

۱ - آنکه خانهٔ زین از چوب تراشد.

چیست مانع در هلاکم تیغ بیداد تو را از تو شیرینتر که خواهد گشت فرهاد تو را

گر وحشیانه از روش خلق می‌رمم عذرم بسی بجاست که آدم ندیده‌ام

امشب به رگم هم‌من و پروانه سوختیم او کرد خانه روشن و ما خانه سوختیم

تنت پیراهن گل بنر نتابد ز گل صد پیرهن نازکتری تو

شمع پرتو به همه‌بزم رساند اما تو بدان کوش که پروانه محفل باشی

(لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۴۰۰ - صبح گلشن، ص ۴۱۹ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۲۹۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۶-۱۶۷ - کلمات الشعراء، ص ۱۱۰ - جنگ شماره ۲۷۶۳ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی)

مصاحب تبریزی

ملا حسن از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه. ق. تبریز است. در خط غبار مهارتی داشت و در این فن از شاگردان میرعلی هروی بود. مؤلف «خط و خطاطان» در وجه تخلص وی می‌نویسد: که چون به استانبول رفت و به مصاحبت سلطان محمد ثالث (۱۰۱۲-۱۰۰۳) نایل آمد «مصاحب» تخلص کرد. وی اواخر عمر به تبریز بازگشت و در همین جا درگذشت.

از اوست:

نامه بر نامه من برد ولی می‌ترسم که فراموش کند آنچه زبانی دارد

(صبح گلشن، ص ۴۲۰ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۲۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۷ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۹۰۵)

مصطفی مجتهد تبریزی

حاجی میرزا مصطفی آقا فرزند حاجی میرزا حسن آقا مجتهد از افاضل علمای تبریز است. وی پس از تحصیل مقدمات عازم عتبات شد و در حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شریعت اصفهانی و سید محمد کاظم یزدی و میرزا ابوالقاسم اردوبادی به تکمیل معلومات پرداخت و در اکثر علوم اسلامی حتی نجوم و فلسفه استاد مسلم گشت. مراتب فضل و کمالش مورد تأیید همگنان و اجتهادش مورد تصدیق والد معظم خود بود.

وی به سال ۱۳۳۷ ق. کمی پس از فوت پدرش در حالی که ۴۲ سال بیش نداشت دیده از جهان فرو بست

شادروان آیة الله حاجی میرزا عبد الله آقا مجتهدی که اصالت رأی و حلیه فضلش موجب مباهات بود و آقای دکتر مهدی مجتهدی از فرزندان صاحب ترجمه اند. از تألیفات اوست:

ارجوزه در عروض و قافیه به عربی که شیخ محمد رضا اصفهانی معروف به ابوالمجد آن را شرح کرده و چاپ شده است.

۲- حاشیه کفایه الاصول استادش آخوند ملا محمد کاظم خراسانی.

۳- حاشیه لسان الخواص آقا رضی قزوینی.

۴- العروض.

۵- قاعدة الخطائن.

۶- اللباس المشکوک.

دانشمند بزرگ محمد حسین آل کاشف الغطا مراتب فضل و کمالات او را چنین ستوده است:

ترکت سیوف الهند دونک فی الفتک	علی العرب العربا وانت من الترك
تبرزت من تبریز رب فصاحة	بها مدنیاً قد حسبناک او مکی
لباب معان یسحر اللب لفظها	فیحسبه نظم اللالی بلا سلک
ولکن آی المصطفی آیة العلی	انارت فآثرت لیقین علی الشک...

کلیه این اشعار و قصیده عربی خود آن شادروان به مطلع:
 اناخ علی قلبی الکابه و الکرب عشیه زم العیس للظعن الרכب
 در شهداء الفضیله، ص ۳۹۰ درج شده است.
 شرح حال او را فرزندش آقای دکتر مهدی مجتهدی در کتاب (رجال آذربایجان در عصر
 مشروطیت) به طور کامل آورده است.

(ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۴۶-۴۴۷. داستان دوستان، ص ۷۸-۸۰. علمای معاصرین، ص ۱۱۷. رجال آذربایجان
 در عصر مشروطیت، ص ۱۴۱-۱۴۸)

مطیع تبریزی

حاجی مطیعا از سخنوران سده یازدهم ه. ق. و از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان
 بود. اوقات به تجارت می گذرانید. نصرآبادی می نویسد: به زیارت کعبه معظمه و حضرات
 معصومین مشرف شد و مدتی قبل از تحریر این کتاب (۱۰۸۳) پسر خود را برداشته به هند
 رفت. چون پسرش در آنجا فوت کرد خود بیمار شد و به اصفهان برگشت و پس از اندک
 زمانی درگذشت. مولف شمع انجمن او را به وصف طوطی بی بدل و مطیع استاد ازل
 توصیف کرده و نوشته است که میرزا صایب یکی از مصراع او را تضمین کرده و فرموده
 است:

جواب آن غزل است این که گفته است مطیع کلید کعبه و بتخانه در بغل دارم
 نمونه یی از اشعار اوست:

عندلیب چمن چاک گریبان توام چشم بر رخنه دیوار گلستانم نیست
 گریه را رخصت ویرانی عالم دادم بیش از این تاب سپرداری طوفانم نیست

طفل هرگاه که از خانه برون می آید به هوای من دیوانه برون می آید

چو وسعت عدمم در خیال می آید ز تنگنای وجودم ملال می آید
 به آستانه نشینان به چشم کم منگر که ره به صدر ز صف نعال می آید

آهی که مرا از دل پر درد برآید چون شاهسوار است که از گرد برآید
برگشتن ما یکجهتان از تو محالست از معرکه عشق مگر گرد برآید

پای در راه طلب جز به دویدن مگذار وحشی فرصت خود را برمیدن مگذار
چوب معنی ست تو را هر مژه در تیر نگاه بی تأمل نظر شوخ بدیدن مگذار

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۲-۳۹۱. شمع انجمن، ص ۴۳۶-۴۳۷. صبح گلشن، ص ۴۲۴-۴۲۵. قاموس الاعلام ج ۶، ص ۴۳۱۵. دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۸)

مطلع هریسی

میرزا کاظم خان اهل آلان براغوش هریس بود به سال ۱۲۴۸ تولد یافت و به سال ۱۳۱۲ ه. ق. در ایروان به مرض وبا درگذشت.
ماده تاریخ:

(شاعر شیرین مقال = ۱۳۱۲) تاریخ فوت اوست. صاحب دیوان است در نحو و بلاغت پارسی و واجبات شرعی و غیر آنها رساله‌ها نوشته است. وقایع نگار روزنامه اکنچی هم بوده است.

در کتابخانه ملک نسخیه‌ای از دیوان توپچی هریسی به شماره ۵۴۵۶ با تاریخهایی از ۱۳۱۵ همراه دیوان شاعری متخلص به «مطلع» نگاهداری می‌شود. محتمل است که آن، دیوان همین صاحب ترجمه باشد.

مرحوم تربیت می‌نویسد:

«اعضای انجمن دانش در بمبئی هم الفبایی در تاریخ ۱۳۰۸ اختراع نموده و رساله‌یی به عنوان خط دانش انسانیت به طبع رسانیده‌اند و در همین اوقات حاجی میرزا لطفعلی آقا مجتهد تبریزی و میرزا کاظم خان الان براغوشی متخلص به «مطلع» نیز هر یک الفبایی اختراع کرده و رساله‌یی در این باب نوشته‌اند».

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶؛ ص ۳۴۸)

مظفر تبریزی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آن است از او رباعی ذیل در نزهة المجالس آمده است:

زنهار دو گیسوی پر از بندش بین سیمین زنج و لعل شکر خندش بین
چون بگشاید پسته خندان به سخن آن پسته چون عقیق پر قندش بین
و این رباعی هم تحت عنوان مظفر معروف مضبوط است که محتملاً همین مظفر تبریزی است:

گیرم که خط غالیه گون آوردی بر لاله رخ بنفشه چون آوردی
گل در چمن از خار برون می آید تو از گل خود، خار برون آوردی

(نزهة المجالس، ص، ۳۱۱:۳۶۱)

مظفر تبریزی

حاجی مظفر فرزند علی رضا بیگ از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان و از شاعران سده یازدهم ه. ق. است مدتی در اصفهان به علاقه‌بندی که حرفت ابایی او بود مشغول گشت بعدها به سلک شعرا در آمد. سفری به هندوستان کرد و بعد از سیر دکن به جهان آباد رفت و در خدمت «تقرب خان» و سایر امرا اعتبار بهمرسانید. به مکه نیز مشرف شد و دو حج نمود و از آنجا به هند و بعد به اصفهان برگشت. همگی از نقلهای او فیض می‌بردند. نمونه‌یی از اشعار اوست:

سرا پای وجودم در محبت شد کف خاکی هما بر تربتم ننشست از بی استخوانیها

به جستجوی تو هر سو فروغ دیده من به رنگ شعله یاقوت بر زمین ننشست

شانه تاکی می‌زنی مشاطه در زنجیر زلف هر گره کز زلف وا شد عقده دل می‌شود

(نذکره نصرآبادی، ص ۴۲۹-۴۳۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۸. الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۶۰)

معاذی تبریزی

اردشیر فرزند حسن متخلص به «معاذی» از سخنوران اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم ه. ق. تبریز است.

مرحوم حاجی حسین نخجوانی در مقاله خود چنین استنتاج کرده است که وی ما بین سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ تولد یافته و در سال ۸۳۷ امیر ناصرکیا را مدح گفته در این صورت وی تا حدود ۸۰ سالگی در قید حیات بوده است.

کمال خجندی شاعر معاصرش او را از نسل معاذ بن جبل دانسته و گفته است:

ای آن که به فن شاعری بی بدلی استاد قصیده‌یی و پیر غزلی
داری سخن بلند بر اصل متین آری چو تو از نسل معاذ جبلی
ظاهراً وجه تخلصش نیز بهمین سبب می باشد.

با حاج محمد عصار تبریزی و سلمان ساوجی نیز معاصر بوده. عصار را به استادی ستوده و به شاگردی خود چنین اشاره نموده است:

ای طبع تو بحر لفظ و معنی و خیال شعر تر تو روان تر از آب زلال
المنة لله که پس از چندین سال از تربیت شما رسیدم به کمال
در مورد رفتن میرانشاه به خانقاه شیخ کمال و ادای قرض او در حبیب السیر مطالبی مسطور و در مقدمه بر دیوان کمال منقول است. معاذی ضمن اشاره به علو مقام کمال خجندی به عنایتهای میرانشاه نسبت به شیخ چنین اشاره می کند:

شیخ مرشد کمال ملت و دین دوش می گفت رمزی از سر حال
که شهنشاه میر میرانشاه پادشاهی ست بس فرشته خصال
در جوابش جمال دین صوفی گفت او خسروی ست فرخ فال
بعد از آن در میان «معاذی» گفت پادشاهی ست با جمال و کمال

کمال خجندی هم در دیوان خود به طرز مطایبه از او چنین یاد کرده است:

دعای من اینست در هر نمازی به خلوت که یا ملجائی یا ملاذی
نگه دار اصحاب ذوق و طرب را ز چنگ ملاطی و شعر معاذی

باز گوید:

ای طالب معانی در شاعری ز هر در در حجره معاذی چون آئی و نشینی
از بس تواضع او را کوچک دلی شناسی لیکن برادر او مرد بزرگ بینی^۱
معاذی در دربار پادشاهان شروان محترم و معزز می زیست و از شروانشاهان: امیر
هوشنگ پسر کاوس بن کیقباد (۷۷۴-۷۸۴) و امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد
(۷۸۴-۸۲۰) پسر عم امیر هوشنگ را مدح گفته است.

شاعر مسافرتی به گیلان نیز نموده و در مدح امیر سید رضی الدین کیا و امیر سید
رضایا که از حکمرانان آن نواحی بودند؛ و امیر سید ناصر کیا که در تاریخ ۸۳۷ به وزارت
رسیده قصایدی سروده است.

نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه شادروان حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۸۸۰ به
قطع ۱۹×۱۲/۵ و در حدود ۳۰۰ صفحه و هر صفحه ۱۸-۱۷ سطر پیرامن پنجهزار بیت
هست. چند صفحه از اول و آخر آن افتاده، تاریخ تحریر ندارد ولی از رسم الخط و جنس
کاغذ پیداست که در زمان حیات شاعر تحریر یافته. متأسفانه خط آن بسیار بد و مغلوط و
ناخواناست. ولی قصاید و غزلیات و قطعاتش خوب و پر از مضامین عالی است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

در وصف شمع و مدح امیر شیخ ابراهیم، شاعر به نام خود و پدرش چنین اشاره کرده
است:

شمع بزم آرا عروسی بین میان انجمن کرده هر شب تخت سیمین جلوه‌گاه خویشان
شه غیاث دولت و دین آن‌که اورا برگزید از همه شاهان عالم کردگار ذوالمنن
شاه ملت شیخ ابراهیم کز عز و شرف مدحت او هست در قرآن حنیفاً مسلماً
مظهر دین و دیانت دافع ظلم و فساد مرکز جود و کرامت کاشف سر و علن
در کمال سحر سازی می توان شد صد ظهیر گر کند شه تربیت بر «اردشیر بن حسن»
در مدح امیر هوشنگ گوید:

ای بر هوای سر و تو بر سر هزار دست در پات سر نهاده‌ام از من مدار دست
اعظم جلال ملت و دین آن که یافته است از روی قدر و جاه بر این نه حصار دست

هوشنگ شاه آن که به هنگام کبریا
بر دوش نه فلک نهد از اعتبار دست
در پایان قصیده گوید:

تا چون قصیده عرض کنم بر ضمیر شاه
دست جهانیان به دعایت گشوده باد
بادا بقای مدت عمرت هزار سال
در مدح امیرسید رضی کیا گوید:

بوالمظفر خسرو غازی رضی ملک و دین
پادشاهها تا جدا افتادم از خاک درت
بخت گفتم کای معاذی سوی گیلان عزم کن
تحفه‌یی آورده‌ام اما بود پای ملخ
و در مدح امیر سیدناصر کیا گوید:

صدرا به مدح ذات تو طبع من انور است
از غزلیات اوست:

ای که با لعبت ندارد پسته خندان نمک
چند ریزی بر دل ریش من گریان نمک
من ز خوان لعل پر شورت نمکها خورده‌ام
بیش از این خونم مریز آخر به حق آن نمک
ای معاذی از برای نقل مستان خوش بود
پسته شوریکه دارد در شکر پنهان نمک
از رباعیات اوست:

دستی سوی مویت که تواند آورد
یا طاقت خویت که تواند آورد
آنها که دلم می‌کشد از زلف کج
جز شانه به رویت که تواند آورد

مناظره‌هایی نیز دارد که مذیل به مدح است از آن جمله است: مناظره زلف و روی، چنگ
و نی، گل و نرگس، سیف و قلم، سهم و قوس، آینه و شانه، مطلع مناظره زلف و روی چنین
است:

دوش مشاطه مه روی بتم می‌آراست
زلف در روی وی استادوبه دعوی برخاست ...

(دیوان خطی معاذی - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۹-۳۵۰. مجله ارمغان، سال چهارم، ص ۹۷-۸۹؛ ص ۲۱۵-۲۱۱. مقاله شادروان حاج محمد نخجوانی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دهم، ص ۱۰۲-۹۴. مقاله شادروان حاج حسین نخجوانی - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۶۶)

معجزی تبریزی

مؤلف دانشمندان آذربایجان از جنگ خطی مورخ ۱۱۲۵ این دو بیت او را نقل کرده است:

آشفته‌ام چو سنبل و جمع است خاطرم خونین دلم چو غنچه و خندان نشسته‌ام
دل بهر دیده گریه کند دیده بهر دل من در میان هر دو پریشان نشسته‌ام

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۰)

معروف تبریزی

از سخنوران سده دهم ه. ق. و از معاصران و مصاحبان مولانا فانی و صیرفی تبریزی بود. در علم رمل مهارت تمام داشت.

این مطلع از او معروف و مشهور است:

روز اجلم ناله نه از رفتن جانست از یار جدا می‌شوم این ناله از آنست

(تحفه سامی، ص ۲۷۲، ۳۱۵. آتشکده آذر، ص ۳۸. شمع انجمن، ص ۴۳۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۰)

معز تبریزی

میرزا معزالدین فرزند میرزا حسن فرزند محمد صادق خان از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان بود نیاکانش پیش سلاطین صفویه با کمال اعزاز و احترام می‌گذرانیدند. میرزا هنگام فوت پدرش ۶ ساله بود... در خدمت میرزا ابوسعید به تحصیل کمالات پرداخت و پس از آن به فیض صحبت آخوند شفیعی طالقانی رسید. چون با ابراهیم شاه برادرزاده نادر شاه میانه خوبی نداشت، در عهد سلطنت وی از اصفهان به شیراز رفت و ابوالحسن حاکم شیراز که مرهون نیکبهای او بود مقدمش را گرامی داشت. وی از شیراز به حیدرآباد رفت و به سال ۱۱۸۳ (و بنوشته بعضی ۱۱۸۲) در اورنگ آباد درگذشت.

از اوست:

شادم ز قرب و بعد که تا قطره از محیط دوری نکرده باز نیامد گهر نشد

در خیال تو چو از خواب گران برخیزم همچو آینه سراپا نگران برخیزم

چشم از نسیم دارم، شاید به روزگاری آرد به دیده من از کوی او غباری از رباعیات اوست:

یا راه به کوی وصل محبوبم ده یا بیزاری ز صورت خوبم ده

یا این دل ناصبور از من بستان یا در غم هجر صبر ایوبم ده

(نتایج الافکار، ص ۶۶۷-۶۶۹. شمع انجمن، ص ۴۳۵-۴۳۶. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۰-۳۵۱. الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۶۸)

معصوم تبریزی

از سخنوران سده یازدهم ه. ق. و فرزند حاجی مؤمن و نواده حاجی باقر دراز تبریزی است که هر دو از تجار معتبر بودند. معصوم نیز جوانی درستکار و سفر دوست بود و گاهی سفر هند می کرد.

از اوست:

یکسان نمود با خاک چرخ کبود ما را این آسیا برآورد گرد از وجود ما را

جور با عاشق دیرینه نمی باید کرد گر محبت نکنی کینه نمی باید کرد

فیض ته جرعه ز ایام به از سر جوش است ترک می در شب آدینه نمی باید کرد

دور باش گره چین جبینت کافی است فکر قفل در گنجینه نمی باید کرد

چون جوانی گذرد پیر به جان می لرزد تیر پران چو جهد پشت کمان می لرزد

رباعی:

از دوریت ای تازه نهال امید دل خون شد و قطره قطره از دیده چکید

از بس که ز دیده ریختم گوهر اشک مانند صدف به کاسه چشمم خشکید
صاحب الذریعه به اشتباه «مهر خاوری» اثر میرزا معصوم کوزه کنانی متخلص به
«خاوری» را به صاحب ترجمه نسبت داده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۳۵-۱۳۶-صبح گلشن، ص ۴۳۰-قاموس الاعلام، ج ۶ ص ۴۳۲۸-دانشمندان آذربایجان،
ص ۳۵۱-الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۷۰)

معلوم تبریزی

میرزا محمد حسین بیگ متخلص به «معلوم» از شاعران سده یازدهم ه. ق. تبریز است.
در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) به رسم تجارت به هند رفت و با جعفرخان
صوبه دارکشمیر رفاقت پیدا کرد. صاحب لطایف الخیال (مؤلفه ۱۰۷۶-۱۰۷۸) می نویسد
«جوانی است خوش طبیعت، بالفعل در هند دکن به تجارت مشغول است». به
نوشته نصرآبادی اشعار زیادی در مجموعه ملا محمد سعید «اشرف» فرزند محمد صالح
مازندرانی که وقتی در هند بود نوشته، از اوست:

نبرده راه به جز می کسی به خلوت ما خط پیاله ما شد کمند وحدت ما

بی رخت از ناتوانی کی به لب جان می رسد پیر می گردد نگاهم تا به مژگان می رسد

جواب نامه ام از بس ز جانان دیر می آید جوان گر می رود قاصد به کوش پیر می آید

کی می بری ز ما دل و کی می دهی به ما گویا میان ما و تو سودا نمی شود

بتی دارم که زلفش رشته جان در بغل دارد خطش از بی سوادیه گلستان در بغل دارد
از رباعیات اوست:

«معلوم» چه می‌شود خروشان باشی زین به چه که همچو بحر جوشان باشی
هر چیز که گفتنی ست امروز بگو آید روزی که از خموشان باشی
در تذکره پیمانه تألیف آقای گلچین معانی آمده است:

«پیر حسام‌الدین راشدی در تعلیقات خود بر تذکره اصلح نوشته‌اند: «دیوان معلوم در ذخیره دانشگاه سند حیدرآباد بود و از آنجا گم شده است، اشعار ذیل را دوست دانشمند دکتر غلام مصطفی خان استاد دانشگاه سند از همان نسخه استنساخ فرموده‌اند که اینجا ثبت میکنیم».

مجموع اشعاری که از معلوم تبریزی درین تذکره آمده ششصد و هفده بیت است که یکصدوسی و چهار بیت آن ساقی نامه است، و چون دیوان وی مفقود شده و در جای دیگر هم نسخه‌ای از آن دیده نشده است، لذا ساقی نامه مزبور را عیناً نقل میکنیم.
تاریخ وفات معلوم تبریزی را هیچ تذکره نویسی مذکور نداشته است، و نگارنده در هامش صفحه (۲۸۷) تذکره نصرآبادی ماده تاریخ فوت وی را از سفینه‌ای که بالفعل مشخصات آنرا به خاطر ندارم چنین نقل کرده‌ام: (مرآت جمال معنی بکر: ۱۱۰۷هـ) از اوست:

مارا زیاد خویش فراموش کرده‌ای در خاطرت چو آبله پیداست جای ما

از گریه شور میتوان یافت چشم همه را نمک گرفتست

دوستی بین که در میانه ما جز میان تو مو نمی‌گنجد

سنگدلی زیورست حسن بتان را تا گهر آبست آب و تاب ندارد

کی میرسد به قاصد دل مرغ نامه بر منشور نامه‌ها ز کبوتر گرفته‌ایم

آرزوها را به آهی آب بر آتش زدم سوختم صحرای خاری را که در دل داشتم

شبی که پیشکشت تحفه نظاره کشیم چو دیده سر به گریبان پاره پاره کشیم

خوب شد در آتشم پروانه‌ای را پر نسوخت چون چراغ لاله در فانوس صحرا سوختم

زکوی او برد ترسم پریشانی غبارم را به رنگ سایه خود را بر در و دیوار میبندم
از مثنوی اوست:

امروز ز صد صحیفه خاک	تا خطه دلنشین افلاک
هستند دو شهر، مهر و مه خیز	شهر رمضان و شهر تبریز
خورشید چو من و طن ندارد	کس در سخنم سخن ندارد
آن روز که جان، نصیب تن شد	روزی زبان من سخن شد

از مثنوی دیگر او:

در زمین خلق، از کم و بسیار	همچو خاراند بر سر دیوار
نه از آن خارها کز آب و گل اند	همه خاراند، لیک خار دل اند

ساقی نامه معلوم تبریزی

ثنا چون کنم ایزد پاک را	به خالق چه نسبت کف خاک را
به کنهش کجا عقل پی می برد	مگس آن سوی عرش کی می برد
چه گویم ز بی چون و بی چندیش	که باشد سزای خداوندیش
کسی وصف حق را چه داند کند	که هم وصف خود، خود تواند کند
کیم من، به کام دل افتاده‌ای	به تحصیل بی حاصل افتاده‌ای
به میخانه تحویل شد سال من	چو مینا بلندست اقبال من
به من میرسد پادشاهی کنم	در اقلیم دل دادخواهی کنم
کنم پنجه را چتر اسکندری	به ناخن زخم سگه سنجری
چرا از غم شادی افسرده‌ایم	به کس لذت عمر نسپرده‌ایم
بنیا تا دمی کامرانی کنیم	قناعت به این زندگانی کنیم
ز جور زمان گر زمن بشنوی	سخن آنچنان کن که خود نشنوی (کذا)

نه موسی به رمز آنچه دانی شنید
 سخن آنچنان گو که از انفعال
 به گاه سخن نرم و آهسته باش
 مکن از پی عیب پیر و جوان
 میالا زبان را به حرف درشت
 به بحر سخن چون صدف گوش باش
 خموشی بود محرم هر زبان
 مگو آنقدر کز توب لب تر شود
 مگو هر چه خواهی بسان جرس
 زبان را ز گفتار لاغر مساز
 چو غواص درهای ناسفته گیر
 منه سر چو من در قفای سخن
 مگو آن قدرها که گویند بس
 به عمری جوانی کهن می شود
 ز هر پوششی عیب پوشی به است
 سخن گر همه گنج سیم و زر است
 مر ازین سخن با کسی جنگ نیست
 چو شد وقت گفتار، خامش مباش
 چنان نرم و آهسته رو راه را
 بیا ساقی آن طرفه آبم بده
 بده می که چون نشأ در می گم
 به می زنگ بزدای از آینه ام
 بده نیم جوشی کلام مرا
 سخن را مکن آشنا جز به من
 که بینند چون عکس آینه ام
 کلیم سیه مست بزم حضور

به طور سخن لن ترانی شنید
 نییچد زیانت چو شاخ غزال
 چو غنچه به صد لب زبان بسته باش
 دلب را کمان و خدنگی زبان
 نسازد کسی از یک انگشت مشت
 چو کشتی جهانگرد و خاموش باش
 ز گفتن شود فاش راز نهان
 زیانت ز گفتار لاغر شود
 زبان را مکن سنگ راه نفس
 ز لب بهر مرغ سخن پر مساز
 سخنهای ناگفته را گفته گیر
 تودانی و دیگر خدای سخن
 سخن را مسوزان بسان نفس
 نفس در خموشی سخن می شود
 زهر چیز گویی خموشی به است
 نگفتن ز گفتن بسی بهتر است
 نی از ناله خویش دلتنگ نیست
 سخن آفرین شو، سخن کش مباش
 که چون کوه بینی برو چاه را
 ز می توبه دارم شرابم بده
 بجای فلاطون این نه خم
 نفس را سخن ساز در سینه ام
 به می پخته کن مغز خام مرا
 مرا کن چنان آشنا با سخن
 سخنهای ناگفته از سینه ام
 کلامم تجلی، دلم کوه طور

زمین سخن آسمان منست
چنین گر بود شعر و انشای من
مرا سوی میخانه باید شدن
که تا هر که آید به کامی رسد
کسانی که کام و زیان میدهند
طلسمی است دل، بسته در سینه‌ام
سخن‌های چندی که ناگفته‌اند
بیا ساقیا وقت تأخیر نیست
فغانم به لب صوت بلبل بس است
منم رند و میخانه جان منست
بود شیشه و جام و ساغر سپاه
چه شد از میان گر فلاتون گمست
بخور می اگر می همه خون بود
ندانم خراباتیان کیستند
همه وحشی چشم این مردمند
همه پیر عشق‌اند و عاشق مرید
ز روز ازل آشنای سَنند
همه می ستان و همه می فروش
همه محو هم صید و صیاد هم
بیا ساقی ای یار دیرین من
بده باده از موج عَمّان خم
بده راحت جسم و جان مرا
می کهنه دیرینه یار منست
همه شیشه و جام پیوسته‌اند
گل از مستی بلبل اندیشه داشت
ز لعل بتان، شیشه دل خسته بود

سخن زهره و فرقدان منست
جهان تنگ باشد به کالای من
به همت چو پیمانه باید شدن
اگر خضر باشد به جامی رسد
سخن می ستانند و جان میدهند
که در وی نهانست گنجینه‌ام
در آن گنج چون ازدها خفته‌اند
خرابات ما کم ز کشمیر نیست
به سر نشأه‌ام دسته گل بس است
خرابات، دارالامان منست
خم باده شاه و رعیت پناه
چو می پادشه زاده‌ای در خمست
که هر قطره می صد فلاتون بود
زنارند و نورند، از چیستند
فلاتون بیرون این نه خمند
مزلّف به پیری ز موی سفید
همه همچو خم خاک پای منند
همه همچو می پر زجوش و خروش
همه همچو هم گشته از یاد هم
می تلخ من، جان شیرین من
بده آب لعل بدخشان خم
به می سوده کن استخوان مرا
خزان من و نوبهار منست
به پای گل از می حنا بسته‌اند
هوای چمن در بغل شیشه داشت
به بازو دعای قدح بسته بود

به گرد ظریفان اردوی گل
 چو حسن پری پیکران ختا
 ز بس گل که افتاده بر روی گل
 ز دیوار گلشن هوایی چکید
 هوای چمن بسکه گلرنگ بود
 گل و لاله صد رنگ از بوی هم
 ز بس شب‌نم اختر فشانی کند
 هوا شد هوا، ساقیا می بده
 هواگر چنین طرح بستان کند
 عجب نیست کز آب و رنگ سحاب
 بیا ساقی لایبالی بیار
 به من ده که بر هم خورد هستیم
 چو چشم قدح دیده‌ام باز ماند
 چنان گشته‌ام بیخود از یاد می
 ندانم به من باده کی میرسد
 بده می که هم می ندیم منست
 به جامی مرا مست پیمانه کن
 چو می آنچنانم بیاور به جوش
 کجایید ای خوش نگاهان کجا
 دلم را ز می چهره رنگین کنید
 خمارم به جامی دماغم دهید
 یک امشب درین سینه منزل کنید
 دلم سوخت هان مطربان زود زود
 برای خدا ناله‌ای سر کنید
 مگفتی دم رفته را یاد کن
 همه تن چونی سینه شو، ناله کن

حصاری کشیدند از بوی گل
 مزلف شد از سبزه روی هوا
 قفس می توان ساخت از بوی گل
 لب جلوب آب را می مکید
 به یک گل شکفتن زمین تنگ بود
 سیه مست افتاده بر روی هم
 زمین را رسد آسمانی کند
 به می از رگ ابر بگشاگره
 رسد سبزه را کار مژگان کند
 کشد بلبل از سایه گل گلاب
 فرنگی می پر تگالی بیار
 شود عقل دیوانه مستیم
 به بال و پر دم ذوق پرواز ماند
 که گویا ندارم زبان همچو نی
 دماغ میم همچو می میرسد
 می کهنه یار قدیم منست
 زیادت دلم را پریخانه کن
 که از پاره دل شوم خرقه پوش
 بگیرد دستم برای خدا
 دماغ مرا نافه چین کنید
 ز چشم غزالان ایام دهید
 به مژگان رفوکاری دل کنید
 بگوید با تار و طنبور و عود
 به جای می آتش به ساغر کنید
 چونی سینه خالی ز فریاد کن
 دلم را پر از زخم تبخاله کن

مغنی بکش ساغری شور کن
 چو می جوش ده، صاف کن ناله را
 دمی ناله و گریه آلوده کن
 بیا ساقی ای مایه زندگی
 بسی شد که در هندم افتاده پیر
 ازان ایسنچنین بی نوا مانده ام
 به دوزخ درم، دور ازان آستان
 خدا را به سوی خودت ره نمای
 کجا خاک من ره به کویت برد
 به این روز مگذار و دستم بگیر
 به سوی خودت بال و پرده مرا
 تو خود گو چه گویم به مدحتگری
 به هند از جنابت جدا مانده ام
 بر آنم که تن سوی بطحاکشم
 اگر آن سوی عرش والا شوم
 ز بس بی قرارم، قرارم نماند
 ز دورم به سوی خود آواز کن
 ز هند جگر خوار و لعنت قرین
 چو خواهم کنم عرض احوال خویش
 چنان ناله ریزد چونی خامه ام
 شهی را که گردون کشد باج او
 که گوید، چو او رفت، کس را ندید؟
 چو یک گام برداشت، طی شد رهش
 ز خود رفتنش خود به پای خودست
 به راهی که حق خضر وی می شود
 به جایی قدم زد، که جایی نبود

خط جام را تار طنبور کن
 جوان کن به می پیر صد ساله را
 دلم را کباب نمک سوده کن
 که دایم بود با تو پابندگی
 نه در هند، در بند نفسم اسیر
 که از کعبه جان جدا مانده ام
 امان، الامان، یا رسول، الامان
 به من این ره دور، کوتاه نمای
 مگر دل طپیدن به سویت برد
 مهل انچنین، هر چه هستم بگیر
 به نعتت زیان دگر ده مرا
 که هر چند گویم، ازان بر تری
 بین از کجا تا کجا مانده ام
 در آن خاک، چون نقش پا واکشم
 کنم سعی تا خاک بطحا شوم
 دگر طاقت انتظارم نماند
 به رویم در بسته را باز کن
 به سوی تو یا خاتم المرسلین
 نویسم پریشانی حال خویش:
 که لبریز افغان شود نامه ام
 خرد کی برد پی به معراج او
 کسی را که نادیدنی بود، دید؟
 رفیقش خدا شد، خدا همرهش
 اگر رفته گویی بجای خودست
 دو منزل به یک گام، طی می شود
 به همخانگی جز خدایی نبود

به خلوتگه خویش راهش فتاد نگاهش به روی نگاهش فتاد
چنان داشت حق عزّت پایه‌اش که در لامکان ساخت همسایه‌اش
الهی به خاصان دین پرورت به حق علی، ساقی کوثر
امامی که یک نام او حیدرست امامی که داماد پیغمبرست
کجا شام قدر و شب داج او به دوش نبی بود معراج او
علّی ولی صاحب ذوالفقار وصی نبی، رحمت کردگار
به نعتش بکن صد زبان خامه‌ام به مهر نبوت رسان نامه‌ام
به روزی که این نخل، پر بار گشت زده صد فزون بود و هفتادو^۱ هشت
(۱۰۷۸)

سزدگر به تحسین نظمی چنین کند آفرین، آفرین، آفرین
بخوانند بیدار، گر خفته‌ام سخن‌های با خون دل گفته‌ام
بگویند پیر و جوان سخن به معلوم، جان تو جان سخن
بگویند هر گه که آرند یاد که رحمت به نویان تبریز باد

(لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) تذکره نصرآبادی ص ۲۸۷-۲۷۸ تشکده آذر، ص ۳۸. شمع انجمن، ص ۲۳۳-
روز روشن، ص ۶۳۶-۶۳۷. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۱ تذکره پیمانه، ص ۵۰۳-۵۱۰)

مفتی تبریزی

تاریخ زندگانی او روشن نیست. فقط به اعتبار تاریخ تألیف صبح گلشن (۱۲۹۳) احتمال می‌رود از شعرای قرن سیزدهم ق باشد.

«مفتی» به فتوای طبع رسادرشکرریزی و شورانگیزی بوده. از اوست:

منم پیش خدنگ تیز پایش چون نشان مانده وجودم گشته خاک و استخوانی در میان مانده

(صبح گلشن، ص ۴۳۷ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۲۳۵۹)

۱ - به استناد این بیت و ابیات ما قبل، این ساقی نامه بسال هزار و هفتادوهشت در هند سروده شده است.

مفرد تبریزی

ملا محمد علی متخلص به «مفرد» فرزند محمد قلی بیگ، از سخنوران سده یازدهم ه.ق. تبریز ساکن عباس آباد اصفهان بود در کمال درویشی و بردباری روزگار می گذرانید. نصر آبادی می نویسد:

«از حجابی که دارد به هیچ کس شعر نخوانده و کسی او را از موزونان نمی داند چون فقیر را غرضی نیست و اخلاص به نامرادان دارم گاهی به مسجد لبنان آمده صحبتی داشته می شود. مدارش به کتابت احادیث می گذرد.»

نمونه یی از اشعار اوست:

طره اش پای دل هر مستمندی بسته است

این پریشان هر که را دیده است بندی بسته است

عیب از پس صد پرده کند خویش نمایی بی پرده شو ای شیخ که رسوا نکنندت

کسی پا در ره عشق تو کافر کیش نگذارد من آن جا سر نهادم تا کسی پا پیش نگذارد
چه حسرتها که خرمن کرده ام از دانه خالت سلیمان قناعت مور را درویش نگذارد

کی مدار عزم من با خصم سرکش می کند پنبه هر گه بر فروزد کار آتش می کند

پرواز کن و تیر غمش را ز هوا گیر همسایه اقبال شو و بال هما گیر
با موی سفیدت دل پر وسوسه از چیست زین پنبه دهان جرس هر زه دراگیر

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۸۹ - ۳۹۰ - صبح گلشن، ص ۴۳۷ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۳۵۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۷)

مقصود تبریزی

مقصود بنا پسر عبدالسلام معمار تبریزی است در سدهٔ دهم ه.ق. می‌زیست مردی فقیر و کاسب بود. به نوشتهٔ سام میرزا کتابه‌یی که در ایوان سرکار نواب صاحبقرانی ساختند خود گفته مطلع آن اینست:

قصری که عکس شمسۀ آن مهر انور است از خاک برگرفته دارای کشور است
و در مقطع این قصیده لفظ مقصود خوب واقع شده:

«مقصود» رخ تافت از این در به هیچ باب معلوم شد که قبلهٔ مقصود این در است

(تحفهٔ سامی، ص ۳۷۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۷)

مقیم تبریزی

میرزا مقیم فرزند ملا بایندر از شاعران سدهٔ یازدهم ه.ق. تبریز ساکن عباس آباد اصفهان بود.

گویا ملا بایندر معلم نواب زبیده بیگم دختر شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) بوده است. میرزا مقیم چند گاه به خدمت عیسی خان قورچی باشی بوده و بعد از آن در خدمت منوچهر خان حاکم لر کوچک به لرستان رفته است و محالی به تیول او مقرر داشته‌اند و در آنجا فوت شده طبعش قدرتی داشته به طوری که رباعیهای شش‌گانهٔ معروف محتشم را در وزارت ساروتقی جواب گفته است.

صاحب آتشکدهٔ آذر او را مقیمی فرزند ملا بهادر، و مؤلف ریاض الجنه و قاموس الاعلام مقیمی بایندر معرفی کرده و این بیت او را آورده‌اند:

چو دریای رحمت تلاطم کند گنه صاحب خویش را گم کند

بنابه نوشتهٔ شادروان حاجی حسین نخجوانی

در سفینهٔ لطایف الخیال تألیف میرزا محمد صالح رضوی مشخصات صاحب ترجمه با میرزا مقیم «جوهری» بهم در آمیخته است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

کی صید کند فاخته یا کبک دری را شوخی که پر تیر کند بال پری را

خیره چشمیهای من کمتر ز تیغ یار نیست از نگاه ما و او شمشیر بر هم می خورد

بهار دسته کلید از بغل برون آورد ز داشتن دل ما را فلک نگهدارد

بس که مشتاق تیر او بودم زخم من تیغ در میان به شد

چون نشینم در جهان آسوده کز تیر شهاب از برای کشتنم هر شب فلک خط می کشد

از سینه پر خونم با آه برون شد دل بابوی گل این گلبن از ریشه برون آمد

چنان ز غیر تو بیگانه وار می گذرم که گر به خویش رسم از کنار می گذرم

تا کار نیفتد به مددکاری گردون بیدردی این سقله نامرد ندانی

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۰۱ - ۴۰۲ - آتشکده آذر، ص ۳۸ - ریاض الجنه، ص ۹۲۷ - صبح گلشن، ص ۴۴۳ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۵ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۱، شماره ۲ ص ۱۸۵ - ۱۹۲)

مقیمی ترکمان

حسن بیگ تبریزی معروف به «شکر اوغلی» از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه.ق. است. از جانب پدر نبیره زاده علیشکر بیگ معروفست که از اعظم ایل بهارلو بود. و از جانب مادر به سلسله جهانشاه پادشاه می پیوندد. امین احمد رازی می نویسد:

در شعر فهمی و خط شناسی و علم موسیقی و دیگر صفات از تعریف بی نیاز است و گاهی شعر می گوید و مقیمی تخلص می کند.

در زمان اکبر پادشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) به هند رفت و به خدمت عبدالرحیم خان خانان که

در آن ایام به مهم دکن مأمور بود رسید و همانجا به سال ۱۰۰۹ وفات یافت. و بنا بنوشته صاحب «مآثر رحیمی» در ولایت خاندیس رخ در نقاب خاک کشید. همو می نویسد:

«اگر چه همدان جنت نشان محل و مسکن آبای عظیم ایشان است و ملک موروثی او بود و در عالم به قلمرو علشکر اشتها دارد.

در دارالسلطنه تبریز که آن نیز پای تخت سلاطین ترکان است بسر می برد. هنگامی که در تبریز می بود چلبی بیگ علامی و حکیم ابوطالب تبریزی و غیاث دراز یزدی در صحبت ایشان بسر برده کمال رعایت می یافتند. و مدح آن جناب می گفتند.»

وی گاهی به اسم خود «حسن» تخلص می کرده است. بدین سبب در فرهنگ سخنوران از او به عنوان «حسن بهارلو» نیز یاد شده است. مؤلف «شمع انجمن» هم در هر دو کلمه: «مقیم» و «حسن» شرح حالی از وی نوشته و در کلمه حسن می گوید:

«دیوانش به خط خود او تخمیناً یک هزار بیت دیده شد.»

همان طوری که مرحوم تربیت نوشته: از این عبارت چنین مفهوم می شود که مؤلف ملتب نبوده که این دو نفر یکی است و محققاً آن دیوان کوچک منحصر به تخلص «حسن» بوده است.

در فهرست نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۲۹۵ نیز از شاعری به نام «حسن» یاد شده است، که دو نسخه از دیوانش در مدینه، کتابخانه عارف حکمت یکی به شماره ۶۰ و دیگری بی شماره در ۲۸ برگ هست.

نمونه یی از اشعار اوست:

ز بخت بد تمام عمر پیش نو گلی خوارم که از بستان سرای هر دو عالم چیده ام او را

به خونت تشنه می بینم دلا نامهربانی را

که دشمن کرده ای از بهر او با خود جهانی را

در حیرتم که بی تو چه سان می برد به سر بیچاره یی که خو به وصال تو کرده است

به فردا وعده زان رو می دهد یار که می داند شب ما را سحر نیست

روزگاری که «مقیمی» به فراغت گذرانند آه اگر طالع برگشته قضا ننماید
رستخیزی است ز هجران تو در ملک دلم که اجل گم بود آنجا و بلا ننماید

ناخوانده آمده است «مقیمی» به بزم تو طعنش مزین که بس بود او را خجالتش

دزدیده چون به سوی تو خواهم نظر کنم از اضطراب مجلسیان را خبر کنم

بر سر راه تو می آیم به صد حسرت ولی چون تو پیدا می شوی از دور، پنهان می شوم

نهان شود ز خجالت چو بیندم قاصد ز بس که گفته دروغ از زبان یار به من

عالمی زهر تو مان خورد به تنهایی لیک نتوان با مگسی دست به شکر بردن

چه داده‌یی به دلم این چه عزتست به من محبت چو تویی را چه نسبتست به من

تمام عمر چو از حسرتم بخواهی کشت بدین دو روزه مدارا چه منتست به من

(هفت اقلیم، ص ۲۳۶ - ۲۳۷ - مجمع الخواص، ص ۱۱۲ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۵۸۱ - ۱۵۸۶ - آنشکده آذر،
ص ۲۵ - ریاض الجنة، ص ۹۲۷ - تنایع الافکار، ص ۶۳۰ - ۶۳۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۳۶۶ - دانشمندان
آذربایجان، ص ۱۱۴ - ۱۱۵)

ملهمی تبریزی

از سخنوران روزگار شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) است. در خدمت پیر بداق خان حاکم تبریز بوده و کمال محرمیت با او داشته است، به سبب وسعت مشرب در ملاحظه صاحب حسن خود را ضبط نمی‌کرد. چون خان از صحبت او محظوظ بود طاقیه‌یی از چرم برای او دوخته هنگام صحبت بر سر او می‌کشیدند. ملهمی از این حرکت به تنگ آمد و از تبریز گریخت و نزد امام قلیخان والی فارس رفت و به وساطت میرزا ابوالحسن خان به خدمت او تقرب حاصل کرد و بعد از مدتی فوت شد ملا مقیم «جعفری شیرازی» ماده تاریخ فوت او را

در این مصراع یافت:

(شد از این ویرانه گنج اهل معنی ملهمی)

۱۰۴۹

ناظم تبریزی تذکره نویس معاصر وی می نویسد.

«ملهمی تبریزی آرایش عنوان دفتر دانش و کمال است و در شیراز تحصیل کرده و الحال (۱۰۳۶ق.) در آنجا ساکن است و نظر التفاتش به این ذره بی مقدار بوده و هست و در آن ایام که در شیراز زور آزمایی طبیعت می شد مشارالیه از هواداران فقیر بود اگر چه مدتی است که به فکر شعر توجه نمی کند اما آنچه در اوایل گفته بغایت تازگی و رتبه دارد این ابیات از پانصد غزلیات او منتخب است (۴۸ بیت آورده).

مؤلف لطایف الخیال او را به وصف مظهر آثار بلند آوازی و نیکنمایی توصیف کرده و افزوده است که وی در اوایل حال در اردبیل نشوونما یافته است.

صاحب نگارستان سخن می نویسد: که میرزا خیرالله بیگ غالباً ملهمی تبریزی است. می گویند که از او کتابهای بسیار خوب به یادگار مانده بود، همشیره زاده اش از تبریز به شیراز رفت و در اندک روزی همه را ضایع کرد و در کمال پریشانی و افلاس مراجعت نمود. در هر یک از تذکرها و نیز در جنگ خطی شماره ۲۷۶۳ کتابخانه شادروان حاجی محمد نخجوانی مقداری از اشعار او منقول است.

از اوست:

نظاره را تلف مکن ای چشم بد معاش شاید به وصل او برسی کار عالم است

در همه شهر کسی نیست که بد نام تو نیست دهنی نیست که تنگ شکر از نام تو نیست

به سینه چند نهم داغ در وفات هوس گل اینقدر نتوان بر مزار دشمن ریخت

رخصتم ده که کنم ناله و افغانی چند تحفه چاک فرستم به گریبانی چند

غم دل گفتم و رفتم چو بیرسند بگو بود مجنونی و می گفت پریشانی چند

چرخ نادان که تو را حرف جفا یاد دهد همچو طفلیست که سر مشق به استاد دهد

مستان به گریه آبله سینه واکنند تا دامن مژه به نمی آشناکنند
شوریده خاطران دل بیمار خویش را در فصل گل به ناله بلبل دواکنند

ز قدح شراب ریزد می اضطراب بی تو به سر بریده ماند قدح شراب بی تو

ای گل چه کشی باز من زار شکسته خوش باش که در پا نرود خار شکسته
بر دوش من خسته مکن دست حمایل عاقل نکند تکیه به دیوار شکسته

نمی گویم که بر بالای چشمت هست ابرویی ز بار حسن خم گردیده شاهین ترازویی

(مآثر رحیمی، ج ۳، قسمت اول، ص ۶۱۳ - ۶۱۴ - تذکره ناظم تبریزی - لطایف الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ - تذکره حسینی، ص ۳۲۲ - ۳۲۳ - آشکده آذر، ص ۳۸ - ریاض الجنه، ص ۹۲۷ - نگارستان سخن، ص ۱۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۰ - فرهنگ سخنوران)

منجم باشی

میرزا علی فرزند میرزا جعفر منجم باشی و برادر اعیانی میرزا رضا نجم الملک از مشاهیر منجمان عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۴ ق.) و از معاشران حجة الاسلام «نیر» بوده و طبع شعر نیز داشته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۱)

منشی تبریزی

میرزا محمد به سال ۱۰۹۴ در اصفهان تولد یافت، در فقه و اصول و اخبار و احادیث و ریاضیات و سیاق و موسیقی و اسطرلاب و رمل و جفر و سایر علوم متنوعه فرید عصر خود بود و در انواع خطوط نیز استاد بود و ۱۳ قسم خط را خوب می نوشت. قوه حافظه فوق العاده نیز داشت و به پنج زبان از ترکی، پارسی، افغانی، عربی و هندی حرف می زد و می نوشت و کتابی هم در لهجه افغانی تألیف کرده. علی قلیخان واله داغستانی مدتی از وی تعلیم خط

نستعلیق گرفته است. وی چون در فن انشاء ماهر بود لذا «منشی» تخلص می‌کرد. از اوست:
در جیب غنچه بو شد و در برگ لاله داغ عشقت به رنگی از دل هر کس ظهور کرد
(صبح‌گلشن، ص ۴۵۶ - ۴۵۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۲)

منعم تبریزی

مرحوم تربیت از «اوصاف الامین یزدانبخش قاجار پروین» این دو بیت او را آورده است:
می ز خم رقص کنان بی‌دف و نی می‌آید دست بر دایره باشید که می می‌آید

آنرا که زور بازوی کسب و هنر بود دست پر ابله صدف پر گهر بود

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۲)

میلی تبریزی

در سده دهم ه.ق. می‌زیست سام میرزا می‌نویسد:
استاد تکلّو دوزانست. از اوست:
به قتلیم دیر می‌آید ندانم چیست مقصودش ندارد التفاتی با فقیران کاش می‌بودش
(نحفه سامی، ص ۲۶۳ - صبح‌گلشن، ص ۴۸۶ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۷)

ناجی تبریزی^۱

از سخنوران سده یازدهم ه.ق. است نصرآبادی می‌نویسد که در ایام عمر به لباس فقر و فنا بسر می‌برد و کمال شکستگی و آرام داشت و گاهی مصراع رنگینی می‌گفت از اوست:

۱ - در چاپ اول فرهنگ سخنوران، ص ۵۸۴ مراجع مربوط به «ناجی» صاحب ترجمه و عبدالمجید «ناجی» فرزند ابوالحسن «راجی» به هم در آمیخته بوده است ولی در چاپ دوم اصلاح شده است.

«ناجی» اندر دست شاعر روز میدان سخن

مصرع رنگین کم از شمشیر خون آلود نیست

آب کیفیت شراب دهد

در هوای موافقت «ناجی»

هیچ‌گه چشم سیه مست تو را خواب نبرد
که به بیداریش از گریه مرا آب نبرد
به جز از من که به خاکستر گلخن مردم
هیچ کس رنگی از این بستر سنجاب نبرد

رباعی:

بیرون از خود به خود رهی پیدا کن
چون ناله با اثر به هر دل جا کن
گر زمزمه‌یی رسد به گوشت بخروش
کم نیستی از دایره گوشی وا کن
صاحب صحف ابراهیم، تخلص او را «تاجی» ضبط نموده و نوشته است: گویند درویش بود
و به کلاه‌دوزی روزی پیدا می‌کرد. طبعی راغب به گفتن و جمع کردن اشعار داشت.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۶۳ - صحف ابراهیم، ص ۲۵۵ - نگارستان سخن، ص ۱۱۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۷)

نادر تبریزی

کلبعلی از سخنوران سده یازدهم ه. ق. و از تبریزیهای ساکن عباس‌آباد اصفهان است.
زرگر و نقاش ماهر بود و محسود رشیدای زرگر.

از اوست:

به پای مد هر تقصیر مهر توبه‌یی دارد
مفاصا نیست «نادر» چون گشایی دفتر ما را
از رباعیات اوست:

آنی که مسیحات ز بیمارانش
صد یوسف مصرت ز خریدارانش
دردست تو خاتمی که جبریل آورد
انگشتر ز نهار گنه کارانش

آنی که صفات توست رحمان و رحیم یکنام تو قهار و دگر نام کریم
دانم به یقین لطف تو بیش از قهر است زیرا که نعیم هشت و هفت است جهیم

(نذکره نصرآبادی، ص ۳۹۳ - نگارستان سخن، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ صبح گلشن، ص ۴۸۹ - روز روشن، ص ۶۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۸)

نازکی تبریزی

در سده دهم ه. ق. به تاجدوزی اوقات می گذرانید از اوست:
داغ بر دست خود آن سیم بدن می سوزد داغ او می نهد اما دل من می سوزد
(تحفه سامی، ص ۲۶۲ - صبح گلشن، ص ۴۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۸)

ناصح تبریزی

میرزا عرب از سخنوران شیرین زبان سده یازدهم ه. ق. و از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان بود. همشیره میرزا رفیع مشهور را در حباله نکاح داشت. میرزا صایب بر شیوه سخنان وی اعتقاد کامل داشته و صد بیت از دیوان وی داخل بیاض خود کرده و در مقطع غزلی چنین گفته است:
این جواب آن غزل صایب که «ناصح» گفته است

تا لب ساغر به خون من گواهی می دهد
نصرآبادی می نویسد: مدتی قبل از این (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) وفات کرد دو پسر از او ماند به مقتضای الولد سرایه در کمال بلاغت و همواری اند. مؤلف صبح گلشن از او به عنوان عرب اصفهانی یاد کرده است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

گر یار بشنود سخنی از زبان ما تا لب کند مشایعت حرف جان ما

از زندگی به مرگ کشیده ست کار ما خواب گران ما شده سنگ مزار ما

بهار عمر گذشت و ز من گلی نشکفت در این حدیقه به موسم نکشته‌اند مرا
برد مارا هوس خام ز ره در پیری راه گم گشت به نزدیکی منزل ما را

شدم هلاک و ز قید توام رهایی نیست ز خود جدا شدم و از توام جدایی نیست

سیلی ایام خواهد کرد طفلان را ادب پیشدستیهای جور سیلی استاد چیست

به جز تو در دل ما مدعا نمی‌باشد به خاطری که تو باشی چه‌ها نمی‌باشد

مجو به غیر خدا در دل شکسته‌ام که در سفینه‌ام ناخدا نمی‌باشد

گر چنین جلوه کند قامت سرو آسایش لب خود غنچه کند گل که ببوسد پایش

می‌توان از قطره اشکی به مطلبها رسید گاه باشد خرمنی حاصل شود از دانه‌یی

چهار است سرمایه‌ی کامرانی جوانی، جوانی، جوانی، جوانی

از رباعیات اوست:

نادان غلطش ز سستی رای خود است بی قدریش از پستی کالای خود است
بر مرکب چوبین چو شود طفل سوار خوش راهی و بدراهیش از پای خود است

در عشق و جنون رساله‌یی می‌خواهم کنجی و می‌دو ساله‌یی می‌خواهم
زین قوم فرو مایه بی‌شرم و ادب هجران هزار ساله‌یی می‌خواهم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۵ - شمع‌انجمن، ص ۴۶۰ - صبح‌گلشن، ص ۲۷۸ - روز روشن، ص ۶۷۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۹ - بهترین اشعار «پژمان»، ص ۶۲۸ - ۶۳۰ - فرهنگ سخنوران)

ناظم تبریزی

محمد صادق متخلص به «ناظم» از سخنوران سده یازدهم ه. ق. برادر محمد رضا بیگ مروارید فروش است. در روزگار شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) به هند سفر کرد و برگشت. نصرآبادی او را مرد با استعداد معرفی کرده و نوشته است که به زیارت مکه معظمه رفت و در آنجا منزوی شد. اوقاتش را صرف عبادت و مجالست اهل حال می کرد و در ایام فراغت تذکرة الشعرایی در تاریخ ۱۰۳۶ ه. ق. = (نظم گزیده) تألیف کرد و در آن از اصناف نظم فقط به انتخاب غزل و رباعی اکتفا نمود. وی چند سال قبل از تحریر تذکرة نصرآبادی (۱۰۸۳) درگذشت.

مرحوم تربیت از دیوان ۶ هزار بیتی او خبر می دهد و مؤلف لطایف الخیال می نویسد که تتبع از عرفی سبب شهرت او شده است...
آثار او:

۱ - تذکرة ناظم

در «تاریخ تذکرةها» چنین معرفی شده است:

تذکرة عمومیت مشتمل بر دو باب و هر بابی محتوی دو فصل به شرح ذیل:
باب اول، فصل اول: منتخب غزلیات فصحای قدما و متوسطین و برخی از احوال خجسته مآل ایشان.

فصل دوم: منتخب غزلیات بلغای متأخرین و برخی از احوال خجسته مآل ایشان.
باب دوم، فصل اول: منتخب رباعیات فصحای قدما و متوسطین و برخی از احوال خجسته مآل ایشان.

فصل دوم: منتخب رباعیات بلغای متأخرین و برخی احوال خجسته مآل ایشان.
سر تا سر کائنات حمدست و ثناست الله الله چشم بیننده کجاست
بگشای نظر که آفرینش ورقست کز فاتحه تا خاتمه در حمد خداست
معنی آرای صورت فاتحه صفحات آفرینش و حسن افزای معنی خاتمه سفاین اهل بینش
حمد و ثنای مجموعه طرازست که به نوک خامه قدرت صفحات بیاض ایجاد را از سواد
نقوش مخلوقات منقش ساخته.

در سبب تألیف و تاریخ اتمام آن گوید:

«این سفینه که معدن نوا در افکار و مخزن جواهر اشعارست، حسب فرمان قضا جریان نواب اشرف اقدس همایون شاهنشاهی صورت تألیف و معنی تنظیف پذیرفته...

سرکشور گشایان شاه عباس	که شد اسکندر صد خضر و الیاس
جهان در دست چون انگشترینش	ولی الامر دین نقش نگینش
گشاده روی عالم در زمانش	ندیده چین جز ابروی کمانش
ز معماری عدل او در ایران	نباشد جز بنای ظلم ویران
نبیند هیچ کس در شهر و کوی	به غیر از چشم خوبان فتنه جویی
نمی ریزند خونریزان ایام	به جز خون صراحی در دل جام
فرودستان ز ترک پر تطاول	چنان ایمن که خار از آتش گل

... در اول سنه ۱۰۲۸ ... در دارالسلطنه صفاهان... طبع همایون آن شاه دین پناه را میلی به استماع اشعار بهم رسید، صاحب فطرتانی را که در سریر اعلی حاضر بودند، مأمور به انتخاب اشعار گرانمایه استادان بلند پایه نمودند، از آن جمله این قلیل البضاعه عديم الاستطاعه اعنى فقير حقير محمد صادق الشهير به ناظم التبریزی به امید این که شاید وسیله‌ی به جهت تقبیل آن آستان ملایک آشیان و قبول خدمت بساط عزت به دست آورد، همت برین گماشت که دواوین متقدمین و متأخرین را ورق به ورق و بیت به بیت گردیده منتخبی از آن جمله که لایق آن بزم بهشت آیین تواند بود فراهم آورد.

بپوست تخته و کشکول از برای سخن	جهان بگشتم کاینک منم گدای سخن
ز نقد عمر عزیزم هر آن چه رایج بود	به رو نمای سخن رفت و در بهای سخن
سخن مرا به نظرها چنین گرامی کرد	که باد جان گرامی من فدای سخن

چون بعد از مدت بسیار و مشقت بیشمار شاهد مقصود به کنار در آمد، در عتبه خیرالبلاد مکه معظمه زادها الله شرفاً و مهابةً وتعظيماً به تاریخ ۱۰۳۶ در ترتیب این مجموعه لطایف و گلدسته ظرایف برین نهج اقدام نمود که مجموع آن را به دو باب و هر بابی را به دو فصل مبوب و مفصل گردانید، و اسامی شعرا را نیز به ترتیب حروف تهجی مرتب داشت...

خامه به ناگه ز ابر چشم گهر بار بر صدف نامه ریخت: (نظم گزیده)

چون کشش خاطر همایون ظل‌اللهی به جانب اشعار عاشقانه بیشتر بود، لهذا به غیر از غزل و رباعی شعری درین سفینه مندرج نساخت».

نسخه‌های خطی این تذکره در کتابخانه مجلس و کتابخانه ملک هست برای اطلاع از مشخصات نسخ و فهرست شاعران و نظر انتقادی، به تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۶ رجوع شود.

۲- فیروز و شهناز نیز از آثار اوست. چنین آغاز می‌شود:

خداوندا دلی ده ناله پرور زبانی بر نوای دل نواگر
نسخه آن در کتابخانه ملک تهران به شماره ۵۶۲۵/۴ نستعلیق ۱۱۹۸ هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۳۳)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

آغوش گل ز سینه چاکم نشانه ایست دستان بلبلان ز سرودم ترانه ایست
خاشاک راه او که به مژگان ربوده‌ام از بهر مرغ دیده من آشیانه ایست

دامن چرخ ز خون جگرم گلگونست چشم دریا دل من مایه صد جیحونست
همه جا نام تو از کلک من آید بیرون نامه سوخته عشق تو یک مضمونست

باز رقص عجبی در بدنم جان دارد سر قتلیم مگر آن خنجر مژگان دارد
حال این دل تو چه دانی ز سر زلف پیرس که پریشان خبر از حال پریشان دارد

سوختم ز آتش شوق تو زیا تا سر خویش کونسیمی که فرستم به تو خاکستر خویش

دل افسرده را سرگرم گلر خساره‌یی دارم به جای دل درون سینه آتشپاره‌یی دارم

اگر هر کس کسی دارد کس من بیکسی باشد

چو «ناظم» ناکسم جز بیکسی گر هیچکس دارم

ز شرم روی تو گل در چمن گلاب شده به دور حسن تو هر ذره آفتاب شده

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۱۱ - ۴۱۲ - نگارستان سخن، ص ۱۱۶ - روز روشن، ص ۶۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۹ - تاریخ تذکرها، ج ۱، ص ۳۸۱ - ۳۸۸)

ناظم تبریزی

ملا محمد حسین متخلص به «ناظم» از معاصران ثابت اندیلی و از شعرای نوحه سرای
اواسط قرن سیزدهم ه. ق. است در دیوان خطی ثابت اندیلی مقداری از مراثی فارسی و
ترکی او نوشته شده.

از اوست:

بر کربلا چه قافله کربلا رسید کشتی غم به ورطه بحر بلارسید
«ناظم» علاج درد تو از هیچکس نشد در ماتم حسین به درد دوا رسید
بازگوید:

مشتعل دشت غم از نایره غوغا بود شاه لب تشنه در آن دشت بلاتنها بود
در دیوان ثابت اندیلی در حدود دویست بیت از اشعار ترکی ناظم تبریزی شامل یک مثنوی
۱۲۸ بیتی و مرثیه جناب علی اکبر (ع) و یک قصیده و یک غزل جمعاً ۲۵۰ بیت مسطور
است.

مطلع بهاریه:

یشتدی فصل بهار به به به اولدی خوش روزگار به به به

(دیوان ثابت اندیلی، نسخه خطی شماره ۲۷۹۰ کتابخانه ملی تبریز)

ناقص تبریزی

میرزا مهدی از شاعران سده سیزدهم ه. ق. تبریز بود.

از اوست:

دل داده ام بلای نگاری خریده ام کاری نکرده ام که پشیمانی آورد

(مصطفی خراب، ص ۱۹۸)

نامی تبریزی

برادر قوسی تبریزی سده دهم ه.ق. است. سام میرزا می نویسد: قصیده بسیار گفته، هیچکس را در شعر قبول ندارد.

از اوست:

ای خوش آن ساقی که ما را جام بیهوشی دهد

تا ز مستی یک زمان ما را فراموشی دهد

(تحفه سامی، ص ۲۵۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۰)

نباتی تبریزی

در سده دهم ه.ق. به نقاشی ولاژورد شویی اوقات می گذرانید.

از اوست:

عکس رخسار، آن پری رو تا در آب انداخته

از خجالت آب را در اضطراب انداخته

در مقطع غزل تخلص «نباتی» بسیار شیرین واقع شده است:

از هوای آن لب شیرین «نباتی» روز و شب

چون مگس خود را درون شهد ناب انداخته

نسخه‌ای از دیوانش در دارالکتب قاهره مورخ ۹۳۸ هست.

(تحفه سامی، ص ۲۶۶ - صبح گلشن، ص ۵۰۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۰ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۵۶۶)

نثاری تبریزی

از سخنوران نامی تبریز در سده دهم ه.ق. است. در اوایل حال سفری به خراسان نمود و

بعد از زیارت به قزوین برگشت و قریب بیست سال در آنجا اقامت گزید. اکابر این شهر

احترام او به جای آوردند و ادب دوستان، غزلهایش را در سفاین خود ثبت نمودند. مرحوم تربیت قول مؤلف خلاصه‌الاشعار را چنین نقل کرده است:

موقعی که سلطان‌السادات امیر تقی‌الدین محمد نبیره امیر جمال‌الدین محمد صدرا از اردوی معلی تشریف فرمای شهر کاشان می‌شدند، مولانا نثاری و قاضی احمد غفاری (در گذشته چهاردهم ربیع‌الاول ۹۷۵) نیز از همراهان وی بوده‌اند، بعد از ورود به کاشان میانه او و محتشم (متوفی ۹۹۶) در مجلسی اسباب رنجش فراهم آمد مشارالیه مولانا محتشم را هجویه ساخت و از طرف شعر فهمان مورد ملامت واقع شد.

نهایت مولانا نثاری در شاعری شیوه خاصی داشته و به قول صادقی کتابدار در تتبع دیوان بابا فغانی و امیر شاهی دیوانی به اتمام رسانیده است.

بنوشته امین‌احمدرازی در وقتی که «قاضی محمد مسافری» در تبریز رایت وزارت برافراشت مولانا قصیده‌یی در مدحت وی گفت چون صله نیافت لاجرم در صدد هجو برآمد و ترجیعی بگفت که این بیت از آنجمله است:

هست دیوان خانه و خلوت‌گه خاتون تو آن یکی دارالمظالم این یکی داراللطف
و پس از آن قطع نظر از مولد و منشا نمود و به جانب عراق رفت و با اکابر آن دیار مختلط
و مربوط می‌بود تا کاتب قضا به گزlk فنا حرف وجودش از صفحه بقا حک نمود.
صاحب لطایف‌الخیال هم او را شاعری با لفظ در ربار و نکته سنجی با لطایف گوهر نثار
معرفی کرده است.

تذکره نویسان به علت اشتراک تخلص نثاری تبریزی و تونی و بخاری اشعار یکی را به نام دیگری ضبط کرده‌اند. چنان که غزلی به مطلع:

به سینه از تو خدنگ شکارییی دارم ترحمی که عجب زخم کارییی دارم
را امین‌احمدرازی در هفت اقلیم به نام نثاری تبریزی و محمد عارف بقایی در مجمع‌الفضلا
به نام نثاری بخاری، و نثاری تونی آورده است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

خون می‌چکد به دور تو از ساغر بلا	روح اجل در آمده در پیکر بلا
دل را بلا زخوی تو چون یاد می‌دهد	گردم هزار بار به گرد سر بلا
افسرده آن بلا که به او عشق یار نیست	از عشق پر شراره بود مجمر بلا

مرغ دلم ز بند غم آزادکی شود دل مهره محبت و غم ششدر بلا

تا غمزه پاسدار لب نوشند توست	دست هوس کشیده ز نخل بلند توست
با طره گو که خال بنا گوش را بپوش	کآن فتنه دست پرور جادو کمند توست
من از کجا و صبر کجا مردم ای طیب	دردم فزون ز داروی ناسودمند توست
ای پسند گو نمانده ز ماتا جنون بسی	جایی رسیده کار که موقوف پند توست
آن غمزه را به خون «نثاری» اجازه ده	گر ناپسند خاطر مشکل پسند توست ^۱

کمتر از پروانه‌یی در جان سپاری نیستم	گر نسازم جان نثار او «نثاری» نیستم
رحم بر من می‌کند دشمن تکلف برطرف	من حریف این قدر بی‌اعتباری نیستم

چنین که عهد بتان نیست استوار یکی	امیدوار به من نایداز هزار یکی
مکش تمام سیاست کشان محنت را	برای عبرت مردم نگاه دار یکی
دویی به مذهب فرمانبران دل کفر است	خدا یکی و محبت یکی و یار یکی ^۲

(هفت افلیم، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۳ - مجمع‌الخواص، ص ۱۵۵-۱۶۰ - لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) - آتشکده آذر، ص ۳۸ - شمع انجمن، ص ۴۶۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۱-۳۷۲ - فرهنگ سخنوران)

نجات تبریزی

میرزا محمدحسین معین‌الاسلام از شاعران و دانشمندان نیمه اول سده چهاردهم ق. تبریز است در تاریخ ۱۳۱۰ ه.ق. قصه بوداسف و بلوهر^۳ را به رشته نظم کشیده و آنرا «کلید

۱ - امیر شاهی گوید:

تبری که خورده‌ام ز کمان بلند توست...

ابرو ز من متاب که دل دردمند توست

۲ - امیر شاهی گوید:

مرا سری ست در آن خاک رهگذار یکی...

مرا دلی ست در آن زلف نابدار یکی

که شرط عشق بود دل یکی و بار یکی

ز لوح خاطر عاطر غبار غیر بشوی

۳ - بوداسف و بلوهر: داستان آفرینش بودا پیامبر معروف هند است که ایرانیان مضمون آن را از هندیان اقتباس کرده‌اند و نخست در ایران به زبان پهلوی نوشته شده و در آنجا به سریانی و تازی و سپس از سریانی به گرجی و یونانی ترجمه کرده‌اند و ترجمه یونانی آن

بهشت» نام نهاده و در تاریخ اتمام آن گفته است:

به تاریخ ختمش «نجات» این نوشت
(عطا آمدت زو کلید بهشت)
= (۱۳۱۰)

«قطوف الادب» نیز از تألیفات اوست. این کتاب مشتمل بر یک عده امثال عربست که توسط مؤلف به پارسی ترجمه شده و به تاریخ ۱۳۴۰ در اثر تشویق مهدی قلی هدایت (حاجی مخبر السلطنه) به چاپ رسیده است. مترجم در خاتمه ضمن اشاره به نیکبهای هدایت بدین نحو پاداش خواسته است:

گر اینت از شکر شیرین تر افتاد
روا باشد کزین مسکین کنی یاد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۲، ۳۷۹ - داستان دوستان، ص ۹۲ - ۹۳ - مؤلفین مشار، ج ۴، ص ۴۳۶ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۱)

نجاتی تبریزی

مولانا صدر خیابانی از خیابان شهر تبریز بود، در سدهٔ دهم ه.ق. می زیست، خط نستعلیق را بد نمی نوشت و در شعر «نجاتی» تخلص می کرد. این مطلع از اوست:

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشید موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشید
مؤلف دانشمندان آذربایجان از وی دو جا نام برده و در صفحهٔ ۲۲۹ شرح حال مولانا مجلسی را که قرآن را حفظ داشت و قانون و شتر غو می نواخت با شرح حال وی در آمیخته و در صفحهٔ ۳۷۲ نام ویرا به خطا مولانا حیدر نجاتی قید کرده است.

(تحفهٔ سامی، ص ۱۳۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۹ - ۲۳۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۲)



را که پیش از سال سیزده هجری راهبی یونانی در دیر سابا نزدیک اورشلیم پرداخته است به اروپا برده و به زبان لاتین و به زبانهای اروپایی به نام داستان (بارلاآم و بوسافات) ترجمه کرده اند و نیز به زبان عبری و حبشی و ارمنی هم نقل کرده اند. نخستین ترجمهٔ تازی آن را ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی (متوفی ۳۸۱) از محمدبن زکریای رازی در «اکمال الدین و اتمام النعمه فی اثبات الغیبه» نقل کرده و سپس مجلسی در بحارالانوار تکرار نموده و میرزا شکراله مشکوٰۃالحکما به فارسی ترجمه کرده و بار دیگر سیدعلی رضا ریحان به نام (بلوهر) به فارسی سره ترجمه نموده است. نظام تبریزی نیز این داستان را به نام «سلطان اویس» از عربی به فارسی در آورده است.

نجیب تبریزی

شیخ السالکین، فخرالعارفین نجیب الدین رضا فرزند محمد از مشایخ بزرگ سلسله ذهبیه بود. اصلش از تبریز است ولی در اصفهان تولد یافت و به سال ۱۰۷۵ (و بنوشته هدایت در ریاض العارفین به سال ۱۰۸۰) در اصفهان وفات نمود و در تخت فولاد رخ در نقاب خاک کشید. مولانا در ۱۴ سالگی از شیخ محمد علی مؤذن خراسانی اخذ تلقین و دستور سلوک نمود و در ۲۲ سالگی به مقام بلند پایه سالکان نایل آمد. آقا هاشم شیرازی که از خلفای این طریقه می باشد در تاریخ ۱۱۶۷ منظومه‌یی راجع به سلسله ذهبیه ساخته و در آنجا چنین گفته است:

بعد از ایشان بد نجیب الدین رضا	این لقب دادش علی مرتضی
اصلش از تبریز شمس الدین بدان	هست مولود وی اندر اصفهان
در نسب ز اولاد فخرالدین بود	این سبب آن شه نجیب الدین بود
بود او مجذوب سالک حق صفت	هفت دیوانش بود در معرفت
در شریعت در طریقت بی نظیر	در حقیقت شیر یزدانست شیر
گر شناسایی وی خواهی به جان	پس برو سبع المثنی را بخوان

از تألیفات او:

۱ - خلاصة الحقایق

مثنوی عرفانی است که به سال ۱۳۳۸ ق. در شیراز از طرف خانقاه احمدیه چاپ شده است.

نسخه‌یی در کتابخانه ملک (تهران) به شماره ۵۶۹۲ نسخ سده ۱۲، و نسخه‌یی به شماره ۵۳۷۲ هست.

و نسخه‌یی در خانقاه احمدیه به شماره ۹ مورخ سده ۱۴ وجود دارد.

از مثنوی خلاصة الحقایق اوست:

شمع و چراغ همه روشن از اوست	بوی خوش هر گل و گلشن از اوست
کنه کمالش عری از عقلهاست	قرب وصالش بری از نقلهاست

در همه جا حاضر و غایب چو نور	در همه جا مبداء نور حضور
اوست بسیط و همه عالم بساط	اوست محیط و همه عالم محاط
هر چه نموده است به قدر عیان	می‌دهد از وحدت ذاتش نشان
بود و وجود همه اشیا دم است	کلی آن دم نفس خاتم است

۲- اصطلاحات صوفیان

نیز از تألیفات اوست و نسخ‌هایی از آن در کتابخانه خانقاه احمدیه (شیراز) به شماره ۵۶/۳ هست.

(نسخه‌ها ج ۵، ص ۲۱۹)

۳- مقالات وافیه

به نام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) ساخته و نسخ‌هایی از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ۱۵۷ ج نستعلیق سده ۱۳ هست. (فهرست ادبیات، ج ۱، ص ۴۳۶)

۴- نور الهدایة (در عرفان)

۵- سبع المثنائی (شعر)

به سال ۱۳۴۲ در شیراز به چاپ رسیده است.
در بیان عشق گوید:

عشق شد آینه معشوق ذات تا که عاشق ساخت محو اندر صفات

صد هزاران دل به دست آورده‌ام تا به عشق دلبری پی برده‌ام

سالک و مجذوب و مشتاق خدا جمله از نور ولایش با صفا

۶- دستور سلیمان

۷- دیوان اشعارش ظاهراً هنوز به چاپ نرسیده است، و نسخ‌هایی از آن در ۱۴۰ برگ ۱۵ سطری به شماره ۳۹۰ به خط نستعلیق در کتابخانه مجلس هست که شامل: قصیده و غزل می‌باشد.

آغاز:

چو غافلان مگذر از دل خراب اینجا

(فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۲۹)

هدایت در ریاض العارفین و مدرس در ریحانة الادب از او به عنوان «زرگر اصفهانی» نام برده و نوشته‌اند که وی در بعض مقاطع «جوهری»، «رضا»، «نجیب‌الدین» تخلص نموده از اوست:

نکته و جهست و جهی خالی از اسرار نیست
چشم حق بین باز کن کاینجا به جز دیدار نیست
مرد عاشق پیشه فارغ نیست از سودای دوست
زان که مردان خدا را عشق تا حق رهبرست
مثال نی اگر از خود تهی شود سالک
همیشه پر زدم پاک آن دهن باشد

(ریاض العارفین، ص ۸۲ «زرگر اصفهانی» - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۴ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۳ - فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۱۷۹۰ - مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۱۶۲)

نسودی تبریزی

سیدمهدی نسودی فرزند حاج میرعلی مدرس در سال ۱۲۸۰ خورشیدی تولد یافته و پس از پایان تحصیلات شغل معلمی را پیشه خود ساخت. پیوسته از زندگی ناخرسند بود و در آتش احساسات می سوخت. نمونه‌یی از اشعار و افکار اوست:

پای مردی کن ای دوست به بیچاره زار دستگیری کن ای یار به افتاده خوار
بار بستان امل دست درازان بردند دست من کوتاه و لرزنده دل از حسرت یار
فلک از ناله من واله و من ز آن به عذاب ای خدا بشکن طاس فلک بد رفتار
این همه شکوه نمی کرد «نسودی» از بخت گر نبودی به دلش حسرت دیدار نگار
وی به سال ۱۳۱۱ شمسی سی و دو ساله دار فانی را وداع گفت.

(داستان دوستان، ص ۱۷۰ - ۱۷۳)

نشئه تبریزی

میرزا عبدالرزاق متخلص به «نشئه»^۱ از سخنوران سده دوازدهم ه. ق. تبریز است. حزین در ایام جوانی او را دیده و در تذکرة المعاصرین (مؤلفه ۱۱۶۵) نوشته است که: «سخن شناس بود و عمر در صحبت شعر با شعرا صرف نموده آنچه گفتی درست و سنجیده گفتی فقیر او را در سن صبا دیده‌ام مدتهاست که در اصفهان رحلت نموده از اوست: در پای خمی دیده پیمانه ضیا یافت کوری به قدمگاه می ناب شفا یافت» در سفینه محمود مسطور است که: میرزا عبدالرزاق از احفاد جهانشاه خان ترکمان است بعد از نشوونما در تبریز به اصفهان رفت و به ادامه تحصیل پرداخت و در علوم ریاضی و سیاق مهارتی بهم رسانید. مستوفی خالصه جات مازندران بود. و به سال ۱۱۲۵ در تبریز اختر عمرش رو به حضيض نهاد و شراب زندگانش از افیون اجل بی‌نشئه گردید. به شیوه صایب آشنا بوده و به اندازه ده هزار بیت دفتری داشته است. مرحوم تربیت اسمش را میرزا عبدالباقی و فوتش را سال ۱۱۵۸ قید کرده و نوشته است که دیوانی از وی تا دوهزار بیت دیده‌ام مرکب از پارسی و ترکی. مؤلف ریاض‌الجنة هم تاریخ فوتش را ۱۱۸۰ در تبریز قید کرده که برابر تاریخ فوت نشئه مشهدی است.

نسخه‌هایی از دیوان وی به نشانه زیر در کتابخانه‌ها هست: تهران، کتابخانه دانشگاه به شماره ۲۹۳۵ در ۸۸ برگ ۱۳ سطری شکسته نستعلیق عباسقلی ناصرالشعرا فرزند شیر محمدخان معاون حضرت خلخالی اردبیلی، ۲۸ صفر ۱۳۴۶ شعرهایی به ترکی نیز دارد دارای غزل، رباعی، قطعه و قصیده و ماده تاریخ از ۱۱۵۶ و ۱۱۶۱ و تک بیت. آغاز:

«دم صبح سعادت از ثنایت لوح عنوانها»

(فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۲، ص ۲۹۳۵)

تبریز، کتابخانه ملی به شماره ۲۶۲۶ در ۱۰۸ برگ ۱۱-۱۵ سطری، در حدود دو هزار و

۱ - نشئه = حالت کبف آمیخته به رخوتی که بر اثر استعمال تریاک و امثال آن در شخص استعمال کننده مخدرات پیدا شود. رجوع به نشئه و نشوة شود.
ابرج میرزا گوید:

من هم زدم به وافور یک بی‌شمار و بی‌مر
(لغت نامه دهخدا، ص ۵۱۱)

هر کس به نشئه بی‌ناخت با نشئه کار خود ساخت

هفتصد بیت، آغاز آن منظومه‌یی است در ۱۰۳ بیت که در وزن خسرو شیرین ساخته و چنین شروع نموده است:

مرا بود آشنایی در صفاهان چو من پیوسته داغ از دست دوران
و با این بیت پایان می‌پذیرد:

به خاموشی بکن اظهار این راز که از یکدست کس نشنیده آواز
آغاز غزلیات:

دم صبح سعادت از ثنایت لوحِ عنوانها ز حمدت مطلع خورشید هر بیتی ز دیوانها
انجام:

هر شام و سحر ملایک از عرش عظیم آیند به طوف شه فردوس حریم
عمدا پر خود بر دم مقراض زنند شاید که بدین وسیله گردند مقیم

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۷۹)

در فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۵۷۱ دو دیوان هم به نامهای دیوان نشاء
مازندرانی و دیوان نشاء مشهدی معرفی و ضمن آن چنین بیان شده است:
دیوان نشاء مازندرانی

زین‌العابدین، که همراه نادر به ارمنستان و نجف رفته و او را ستوده است. گویا همان
سراینده خوشنویس مستوفی مازندران باشد که در ۱۱۶۱ زنده بوده است همان که «بیانی»
پدر او را به نام محمد رحیم یاد کرده است.

(بنگريد: ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۸۷ (نشاء تبریزی) - نمونه خطوط خوش، ص ۲۸۸)

نسخه‌یی از آن در ساری، کتابخانه طاهری شهاب: شکسته زیبای ۱۲۵۰ هست. پیرامون
۲۵۰۰ بیت غزل، رباعی، مثنوی و چند قصیده ترکی دارد، ۹۳ صفحه ۱۶ سطری

(نسخه‌ها ج ۶، ص ۶۲۱).

دیوان نشاء مشهدی

میرزا زین‌العابدین یا عبدالرزاق از نوادگان جهان‌شاه ترکمان، در گذشته ۱۱۸۰، در
تذکره‌ها سرگذشت او با نشاء مازندرانی در آمیخته و نیز جدایی میان آن دو جای تأمل است.

بنگريد: ذریعه ج ۹، ص ۱۱۸۷ (نشاء تبریزی) و ص ۱۱۸۹ (نشاط مشهدی) - فرهنگ سخنوران، ص ۶۰۱ (نشاء

مشهدی) - هدایة العارفین، ج ۱، ص ۵۶۸ (نشاط ترکمان).

نسخه‌های آن به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

استانبول، طوپقاپوسرای به شماره ۹۷۷. H: نوشته ۱۱۷۶، آغاز برابر نسخه دانشگاه به

شماره ۲۹۳۵، ۵۷ گ ۲۱ س (فهرست فهمی ادهم، ج ۱، ص ۲۹۵).

قاهره، دارالکتب شماره ۸ ادب فارسی طلعت. نوشته حاج فیض‌الله بخاری، مورخ

۱۱۹۵، ۶۹ برگ ۱۷ سطر، در فهرست آمده: لعله زین‌العابدین عبدالرزاق المتوفی ۱۱۸۰

آغاز: الهی جوهر از حسن معانی ده بیانم را (مخطوطات، ج ۱، ص ۱۹۱).

همانطوری که در فهرست نسخه‌ها اظهار نظر شده است:

«باید نسخه‌های (دیوان نشاء مشهدی، نسخه قاهره) و (دیوان نشاء مازندرانی، نسخه

ساری) و (نسخه کتابخانه ملی تبریز) را با یکدیگر سنجید و آنچه در الذریعه، ج ۹، ص

۱۱۸۷ ماده (نشاء تبریزی) یاد شده در نظر گرفت آنگاه در باره جدایی آنها و یا اتحاد آنها

نظر داد».

چون بعض محققان درباره تلفظ تخلص وی دچار تردید شده و آن را به صورت «نشء»^۱

بر وزن «مرء»، نشأت»، «نشاط» خوانده‌اند اینک برای رفع ابهام معدودی از مقاطع غزلیاتش

که متضمن تخلص او نیز هست ذیلاً نقل می‌شود:

شود بی رحمی ابرویش از چین جبین پیدا که حال هر کسی باشد ز وضع همنشین پیدا

شهنشاهها به پیشست گر چه بی قدم بدان قدم که بهر «نشئه» در قرنی نخواهد شد قرین پیدا

از لاله گرو برده دل «نشئه» چو صایب تا سوخت به داغ تو محبت جگرم را

نگردد «نشئه» تحصیل هنر بی خون دل حاصل شود در ناف آهو مشک از خون جگر پیدا

پیوسته سجده گاه صراحی است جام می هم کاسه‌اند «نشئه» گناه و ثواب ما

پیروی کن «نشئه» صایب را در آیین سخن کز کمان بال و پر پرواز باشد تیر را

کیفیت جمال تو را «نشئه» لازم است آری شراب را مزه‌بی نیست بی‌کباب

«نشئه» محنت دیده داند قدر محنت دیده را هیچ نعمت بهتر از معشوق عاشق پیشه نیست

«نشئه» نایاب بود همدم خالی ز نفاق آن که دارد به جهان یار موافق تنهاست

«نشئه» بیمار مشو در سفر داغستان نه طیبی نه دواپی، نه پرستاری هست

باشد سیاه روزی ما «نشئه» از فلک یارب مباد کس محک امتحان چرخ

برای «نشئه» ترک شعر گفتن بهتر از گفتن تخلص چون نشد مشهور کس گمنام می‌گردد

(دیوان نشئه، نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره ۲۶۲۶ - تذکره المعاصرین، ص ۱۲۴ - آنشکده آذر، ص ۴۳۰ - سفینه محمود، ج ۲، ص ۶۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۸۷ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۵۷۱ - ۲۵۷۳)

نصیر تبریزی

ظاهراً از سخنوران سده یازدهم ه.ق. است. صایب در بیاض خود این بیت را به نام وی ثبت نموده است:

مجنون تو را سلسله از پا نشانند دریای جنون حلقه زنجیر رکابست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۹۸)

نطقی تبریزی

فرزند خواجه غازی بیگ از سخنوران خوش گفتار سده دوازدهم تبریز و از معاصران والہ داغستانی است.
از اوست:

ز خود روم چو به یاد آورم خیال تو را کجاست تاب که بینم مه جمال تو را
هزار سال به هجر تو خو کند از ذوق اگر به خواب ببیند کسی وصال تو را

چو با من پیش مردم از حیا در جستجو باشد
برای دفع خجلت غیر را در جستجو باشد
جواب نامه ما دست و پاگم کرده می‌گویی
عجب می‌دارم ای قاصد که این پیغام او باشد
(صبح‌گلشن، ص ۵۲۴ - ۵۲۵ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۸۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۹)

نظام‌الدین شامی

نظام‌الدین عبدالواسع شامی از اهل محله شام غازان تبریز و از شاعران و دانشمندان اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم و از قدیمی‌ترین مورخان عصر تیموری است. وی در بغداد می‌زیست و به سال ۷۹۵ ه. ق. چون امیر تیمور آن ولایت را به تصرف خود درآورد به خدمت او پیوست و به سال ۸۰۴ به فرمان امیر تیمور به ضبط وقایع ایام سلطنت او پرداخت و کتاب «ظفرنامه» را تصنیف کرد و چند سال بعد هنگامی که تیمور عزم سمرقند کرد رخصت طلبید و به زادگاهش تبریز بازگشت و بقیة عمر را در آنجا بسر برد. و ظاهراً پیرامون سال ۸۰۶ در تبریز وفات یافت ظفرنامه در کمال سادگی و دقت تحریر یافته و خود مؤلف در مقدمه بیان کرده است که امیر تیمور امر فرمود که از عبارات مشکل پرهیز کن و طوری بنویس که عامه فهم کنند و خاصه اعتراض نکنند.

(سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۹۲).

نظام‌الدین در ضمن این کتاب اشعاری از سخنوران متقدم و خودش آورده و در پایان جلد اول، ص ۲۸۹ گوید: و این دو بیت از نظم مؤلف این کتاب اصدار یافت:
گذشت هشتصد و شش سال و کسری از هجرت
که شد مراجعت از غزو ارمن و گرگین
بساخت شهری از این سان به مدت یک ماه

تمور خدیو جهان، قطب ملک و ملت و دین
جلد اول ظفرنامه به سال ۱۹۳۷ م. در بیروت از طرف موسسه شرقی چکوسلواکی به سرمایه موسسات اشکودا به اهتمام «فلیکس تاور» مستشرق چک در ۲۹۵ صفحه، و جلد

دوم آن به سال ۱۹۵۶ در پراک به اهتمام فلیکس تاور در ۳۲۰ صفحه به چاپ رسیده است.

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۶۱۶)

نمونه‌یی از شیوه نگارش نظام‌الدین:

در ذکر «واقعۀ امیرزاده مغفور امیرزاده محمد سلطان» می‌نویسد:

«بر عاقلان هوشمند و کاملان خردپرور از آفتاب روشن‌ترست و از اولیات ظاهرتر که دنیا محل فنا و زوال و مرکز دوایر رحلت و انتقال است صفوا و بی‌کدورت میسر نیست و حلاوت او بی‌مرارت مقدر نه کرا در چمن روزگار گلی بر شاخسار مراد شکفت که بازش هزار خار ضرار در پای نخلید و کدام صاحب سرور در بزم کامرانی نوشی از صفای عیش در کشید که باز در عقبش زهر هلاهل نچشید (شعر):

کدام عیش که آنرا زمانه تیره نکرد کدام روز که آنرا فلک به شب نرساند
غرض از تبیین این اقوال و تمهید این احوال بیان صورت حال امیرزاده جهان، المخصوص
به عنایت‌الملک‌الدیان امیرزاده محمد سلطان است طیب‌الله ثراه و جعل الجنة مثواه که در
غلوای سلطنت و کامرانی و نیروی شوکت و جهان‌بانی که عالم را چشم بدو روشن بود و
چمن روزگار با وجود سر و استقامت قامت او رشک صدگلشن. ناگاه آن نهال سرافراز دولت
از پای در آمد و آن بنیان مملکت و شهر یاری منهدم شد (شعر):

فغان ز عادت این رنج ساز و راحت سوز

فغان ز گردش این جان شکار جورپرست

که صورتی که به عمری نگاشت خود بستر

که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست

از وقوع این واقعه عقده‌های الم بر دلها گره بست چنانچه به هیچ حال منحل نمی‌شود و
از حدوث این حادثه خاها در دیده جهانیان آمیخت که به هیچ روی خراشش آن زایل
نمی‌گردد (نظم):

از مرگ او نشست به هر خانه ماتمی و از سوک او بخواست زهر سوی شیونی
زین سهمگین مصیبت و زین هولناک مرگ آتش فتاد در دل هر سنگ و آهنی
دل خلق درین ماتم بسوخت و آتش حسرت در سینه‌ها افروخت و حضرت امیر صاحب

قران را در این واقعه صبر و قرار رفته و قوت ماسکه و اصطبار ضعیف شده لآکی جواهر
آبدار از بحرین دیدگان بر صفحات چهره پاشیدن گرفت و قطره‌های لعل رمانی بر رشته
نورانی جاری گردانید و به زبان حال مضمون این ابیات می‌سرایید: (شعر)

دریغا که پژمرده شد ناگهانی	گل باغ دولت به روز جوانی
به حسرت برفت از جهان رادمردی	که بودش بر اقلیم دین قهرمانی
نهایی سرافراز بدلیک گردون	نداد آبش از چشمه زندگانی

(تاریخ ظفرنامه ص ۲۷۳)

او به جز «ظفرنامه» چند کتاب دیگر هم تصنیف کرده است:

الف - ریاض الملوك فی ریاضات السلوك (مؤلفه ۷۶۸) که به نام سلطان اویس مصدر
ساخته و قطعه‌یی بلیغ در دیباچه و قصیده‌یی غرا در خاتمه در مدح آن پادشاه آورده است.
این ریاض الملوك.... ترجمه‌یی ست با دگرگونی از «سلوان المطاع فی عدوان الاتباع»
تألیف ابن ظفر مکی اندلسی (متوفی در ۵۶۸) به روش کلیله و دمنه از زبان جانوران و پرندگان
در یک مقدمه و پنج باب: ۱ - تفویض ۲ - تاسی ۳ - صبر ۴ - رضا ۵ - زهد
نسخی از این کتاب در کتابخانه‌های دانشگاه تهران به شماره ۲۵۵۷ نستعلیق ۸۶۳ و به
شماره ۱۳۵۷ نستعلیق سده ۱۱ - و کتابخانه ملک به شماره ۴۰۲۱ نستعلیق سده ۱۰ - و
کتابخانه مجلس به شماره ۱۲۳۴ - و کتابخانه آقای بدره‌یی (تهران) - و دارالکتب قاهره به
شماره ۹ - م. مجامیع فارسی هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۲۵۷۸)

ب - تلخیص کتاب بوداسف و بلوهر.

ج - حقیقه و ربیعیه نیز از تألیفات نظام‌الدین شامی است و نسخه آن در قونیه به شماره
۲۵۴۶/۳ مورخ ۸۴۸ و فیلم آن به شماره ۳۲۱ در دانشگاه تهران هست.

(ظفرنامه شامی - حبیب‌السیر جزو ۳، ج ۳، ص ۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۹ - ۳۸۰ - سبک شناسی، ۳،
ص ۱۹۲ - از سعدی تا جامی، ص ۴۹۲ - ۵۰۰ - لغت نامه دهخدا، ص ۵۹۶ «نظام‌الدین شامی» - مؤلفین مشار - ج، ۶،
ص ۶۱۶ - فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۵۷۴)

نظام اسکویی

امیر نظام‌الدین احمد متخلص به «نظام» از شاعران قرن دهم ق. است. وی برادر امیر صدرالدین محمد می‌باشد. به روایت سام میرزا نظام‌الدین کلیددار کتابخانه شاه طهماسب اول بود و در اواخر بدان مرتبه رسید که می‌خواست وکیل شود و برادر بزرگ خود را صدر گرداند و برادر دیگر را مهرداد... اما تدبیر سخره تقدیر شد! از اوست:

زلف است به گرد رخ دلداری پریشان یا سنبل تر گشته به گلزار پریشان

(تحفه سامی، ص ۸۵ - روز روشن، ص ۷۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

نظام تبریزی

نظام‌العلما محمد رفیع فرزند میرزا علی اصغر مستوفی فرزند میرزا رفیع‌الدین و او فرزند میرزا ابوطالب وزیر و او فرزند سلیم نایب‌الصدر طباطبایی تبریزی است. نظام‌العلما به سال ۱۲۵۰ ه. ق. تولد یافت. از افاضل علما و اکابر علمای امامیه تبریز بود و اوقات خود را همواره مصروف مطالعه می‌نمود. و به سال ۱۳۲۶ ه. ق. در انقلاب تبریز به باسمنج انتقال یافت و در آنجا درگذشت و در صحن بزرگ حضرت معصومه قم رخ در نقاب خاک کشید. تألیفاتش به شرح زیر است:

۱ - آداب‌الملوک

در شرح عهدنامه مالک اشتر، به سال ۱۳۲۰ در تبریز چاپ شده است.

۲ - اسرارالشهادة

۳ - انیس‌الادبا و سمیرالسعداء

کشکول فارسی و عربی مشتمل بر فواید متفرقه به سال ۱۳۵۱ ق. در ایران چاپ ستگی شده مؤلف نسب خود را در آخر مجالس نظامیه نوشته است (الذریعه، ج ۲، ص ۲۵۱)

نسخه خطی انیس الادبا به شماره ۳۵۵۷ در کتابخانه ملی تبریز هست.

۴ - تحفة الامثال

به سال ۱۳۱۱ در استانبول چاپ شده و آن ملمع مرتب بر سه قسم است:

الف - الايات

ب - الكلمات المنورة

ج - الامثال المنظومة

(الذريعة، ج ۳، ص ۴۲۱)

۵ - تحفة خاقانيه

چاپ تبریز

۶ - ترجمة الادب في قواعد لغة العرب

تبریز، ۱۳۰۳ ق. سنگی، رقعی، ۱۸۳ ص.

۷ - حقوق دول و ملل

تبریز، ۱۳۲۱ ق. سنگی، رقعی، ۱۹۸ ص.

۸ - حقوق نظاميه

(شرح رساله حقوق سيد سجاد مروي از بخار و خصال و من لا يحضر).

تبریز، ۱۳۲۱ ق. سنگی، خشتی، ۲۱۳ ص.

۹ - حقيقت الامر

(در جبر و تفويض و بين الامرین)

بمبئی، ۱۳۱۱، سنگی، خشتی، خط موسی بن جواد، ۳۷۷ ص.

بمبئی، ۱۳۱۳ ق. وزیری، به اهتمام ملک الکتاب، ۵۶ ص.

نسخه خطی حقیقه الامر در کتابخانه اصغر مهدوی (تهران) و هم در کتابخانه

سپهسالار (سابق) و مجلس هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۷۸۲ و ۱۱۲۷)

۱۰ - سفرنامه غروی

تبریز، ۱۳۳۱ ق. سنگی، رقعی، خط علی بن احمد، ۹۱ ص.

۱۱ - فتوحات نظاميه در غيبت امام زمان

- تبریز، ۱۳۳۱ ق. سنگی.
- ۱۲ - لؤلؤة البحار فی منقبۃ الائمة الاطهار
تبریز، بی تاریخ، سنگی، جیبی، ۸۰ ص.
- ۱۳ - کنوز السعادة و رموز الشهادة (عربی)
تبریز، ۱۳۲۲ ق. سنگی، خشتی، خط موسی بن محمد فتوح الملک، ۳۰۸ ص.
- ۱۴ - مجالس حسینیہ
تبریز، ۱۳۲۲ ق. سنگی، خشتی، ۲۳۷ ص.
- ۱۵ - مجالس النظامیة در احکام دینی
تبریز، ۱۳۱۹ ق. سنگی، خشتی، ۳۴۹ ص.
- ۱۶ - مجمع الفضائل در فضائل امیرالمؤمنین (ع)
تبریز، ۱۳۳۹ ق. سنگی، خشتی، ۱۷۷ + ۴۱۳، ص. با صاعقه زین العابدین کرمانی.
- تبریز، ۱۳۲۵ ق.
- ۱۷ مصابیح الانوار و مفاتیح الاسرار
تبریز، ۱۳۰۴ ق. سنگی.
- ۱۸ - مفاتیح الكنوز، در مرانی
تبریز.
- ۱۹ - مقالات نظامیہ
تبریز، ۱۳۱۱ ق. سنگی، رقعی، به اهتمام صادق طباطبائی، ۲۴۶ ص.
- ۲۰ - وسیلة الزائرین
تبریز، ۱۳۲۴ ق. سنگی، خشتی، ۷۱ ص.
- ۲۱ - دیوان رضوی
به سال ۱۳۰۱ سروده و در آن به ۵۱ سالگی خود چنین اشاره کرده است:
ز پنجاه و یک سال عمرم گذشت ز پیری به جانم غباری نشست
این سفرنامه به سال ۱۳۲۴ ق. در تبریز چاپ شده و نسخی از آن در کتابخانه ملی و در
دانشکده ادبیات و دانشگاه تهران به نشانه‌های زیر موجود است:
تهران، ملی به شماره ۴۸۸/۱ ف: نسخ خوش ۱۳۰۲، دارای دیباچه‌یی به نثر غزل و قطعه

(فهرست ملی، ج ۱، ص ۴۶۸)

تهران، ادبیات به شماره ۱۵۲/۲ ج: نسخ پایان صفر ۱۳۰۲

(فهرست ادبیات، ج ۱، ص ۲۵۵)

تهران، دانشگاه به شماره ۴۲۴۶، نسخ سده ۱۴ در ۷۲ برگ ۱۲ سطری.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۱۸)

در شعر «نظام» تخلص می‌کند از اوست:

گریار به صد پرده ز اغیار نهان است	در دیده عشاق به صد جلوه عیان است
عاشق به یقین دم زند از جلوه دیدار	اغیار در این دعوی عاشق به گمان است
ای دوست مکن عیب من دلشده زنهار	تا عشق نداری ز تو این قصه نهان است
یک جان دگر زین تن و جانست هوردا	مقصود من آنست که او جان جهانست
گر در قفسم جای دهی ور به گلستان	تسلیم رضای تو مرا راحت جان است
از کلک «نظام» این غزل و قول عجب نیست	عالم همه بر عشق زیانست و بیانست

دوش در مصطفی عشق فسونم دادند	خبر از عالم مستی و جنونم دادند
قدم از دایره عشق برون ننهادم	حیرتی دارم از این کاین همه چونم دادند
سالها پیر مغان را نظری بود ز دور	حالا مروه اسرار درونم دادند
در خور طاقت من بیش ز یک جرعه نبود	باده از حوصله خویش فزونم دادند
تن افسرده به کنج قفسی بود «نظام»	شکرلله نفسی راه بروم دادند

در سر هوس دگر ندارم

جز عشق نگار و وصل یارم

و در پایان این قصیده گوید:

گو شعر نبوده فن و کارم

گر خام بود «نظام» نظمت

(دیوان رضوی - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۰ - ۳۸۱ - علمای معاصرین، ص ۹۲ - ۹۳ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۵۷ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۱۵ - لغتنامه دهخدا، ص ۵۹۷ «نظام‌العلماء» - الذریعة، ج ۹، ص ۱۲۰۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۵۷۷ - مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۲۲۶ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۱۱۵)

نظامی تبریزی

ابولقاسم عزیزان فرزند محمد، شاعر و ادیب، خطاط و نقاش زبردستی بود. و در قرن پنجم می زیست. مؤلف دمیة القصر و عصرة اهل العصر می نویسد که خواجه نظام الملک او را برکشید، و در مدرسه معموری در نیشابور جای داد. نظامی به خط زیبای خود در سرزمین کاغذها درها می کاشت و بر آنها بالهای طاووسان را می پراکند. از قصیده‌یی که در حق خواجه نظام الملک گفته است:

اَنْ مَنْ اَيَقَنَ اَنْ لَمْ يَجِدْهُ زخرف الدنيا سوى الذكر الحسن
كان سبط الكف طلقاً وجهه كالاجل الصاحب القرم الحسن

(دمیة القصر ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۴۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۰۶)

نظمی تبریزی

نظام الدین علی جوهر شناس از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه. ق. تبریز است. در عهد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) به هند رفته و منظور نظر گشته است در منتخب التواریخ (مؤلفه ۹۹۴-۱۰۰۴) و نگارستان سخن چنین آمده است:

نظمی جوهر شعرش از فن جوهر شناسی ظاهر است، طبعش به شعر ملایم بوده و دیوانی ترتیب داده است.

در الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۱۲ مسطور است که دیوانش در ۱۰۸ برگ و ۲۶۰۰ بیت در کتابخانه آقای سلطان القرایبی هست و در آن، اشرف صحبتی (متوفی ۱۰۸۱) را مرثیه گفته. بدین ترتیب معلوم می شود که «نظمی» عمر دراز یافته است.

وی ساقینامه نیز دارد و نسخه آن در لاهور پاکستان کتابخانه پروفیسور شیرانی به شماره ۰۴۱۳/۲ مورخ ۱۱۶۶ هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۸۸۸)

در الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۰۶ از او به عنوان «نظامی تبریزی» هم یاد و اضافه شده است که در

مجموعه قدیم «نخجوانی» ترجیح‌بندی از او و وحید در مقدمه دیوان نظامی گنجوی، ص ۱۷۲ مسطور است که نظامی تبریزی از گنجوی تتبع کرده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

داغ جفای یار که بر سینه من است داغش مخوان که مونس دیرینه من است

خطی که بر گل رخسار یار پیدا شد بنفشه‌ایست که در لاله‌زار پیدا شد

به حمام پری خانم، پری رخساره‌یی دیدم نشسته در میان آب، آتشپاره‌یی دیدم

ز دل ربودن و بیگانگیت ظاهر شد که بهر بردن دل بود آشنایی تو

چسان خواهم نوشتن صورت احوال در نامه

که می‌گردد ز آب چشم من فی الحال ترنامه

کیوتر نامه‌ات آورد و ماندم زنده، می‌مردم

نمی‌آورد آن مرغ همایون فال گر نامه

از رباعیات اوست:

شوخی که بود لب به فنون آلوده اهل نظراند از او جنون آلوده

بر بسته به سر چیره سرخ است او را یا رشته جان ماست خون آلوده

(هفت‌اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۰ - منتخب‌التواریخ، ص ۳۷۷ - ۳۷۸ - نگارستان سخن، ص ۱۲۴ - روز روشن، ص ۷۰۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۶)

نعمت تبریزی

ملا مؤمن ملقب به «ایمان» و متخلص به «نعمت» از شاعران سده یازدهم ه. ق. و از شاگردان ملا محسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) بود و ابواب و اجدادش نقیب‌الاشراف تبریز بوده‌اند. هدایت در ریاض‌العارفین نوشته است:

حکیم مؤمن از تلامذه ملا محسن متخلص به «فیض»، حکیمی با حکمت و ایقان و فاضلی با معرفت و ایمان. در بعضی از علوم هم تألیفات ستوده دارد. احوالش در تذکره علی قلیخان دیده شد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

نیایی روی دل تا روی دل در این و آن بینی نیایی خویش را تا خویشان را در میان بینی
مکدر می‌نماید صورت از آینه زنگین دل خود صاف کن تا صافی خلق جهان بینی
سر مویی طمع تا در متاع این و آن داری مرام خویشان دایم به دست این و آن بینی

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۴ - ریاض العارفین، ص ۲۳۶ - صبح گلشن، ص ۴۸؛ ۵۳۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۷ - ۵۸ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۲۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۵؛ ۱۲۱۴)

نعمی تبریزی

سید فضل‌الله فرزند ابو محمد تبریزی مؤسس طریقه حروفی هاست تولدش به سال ۷۴۰ اتفاق افتاد وی از معاریف سده هشتم ه‍.ق. بود.

پاره‌یی از تذکره نویسان ظاهراً به علت طول اقامت او را مشهدی و برخی استرآبادی قید کرده‌اند.

ابتدا به شغل طایفه دوزی امرار معاش می‌کرد و چندی در ایران و عراق عرب و حجاز به سیر و سفر گذراند و به سال ۷۷۱ به اصفهان و سال ۷۷۵ به مکه معظمه رفت و از سال ۷۸۸ ه‍.ق. به نشر عقاید خویش پرداخت و کم‌کم شهرتش بالا گرفت و مریدانش در سرتا سر ایران پراکنده شدند، وی آیات قرآنی را با بیان معانی تازه تفسیر می‌کرد و اساس تفسیرهای او بر اصالت حروف بود... و به همین سبب او را فضل‌اله حروفی و پیروانش را حروفیه می‌خواندند. وی به سید فضل‌اله خور نیز شهرت داشت زیرا که حلال می‌خورد و چندان پارسا بود که هرگز خوراک دیگران نچشید...

از او چهار کتاب در دست است:

۱ - عرش‌نامه (مثنوی است).

۲ - جاودان‌نامه یا جاویدان کبیر (این کتاب را در ۷۹۶ آخرین سال زندگیش وقتی که در

شروان زندانی بود تألیف کرد).

۳- نوم نامه

۴- محبت نامه

سه کتاب اخیر به نثر فارسی با زبان محلی گرگانی است. ظهور و توسعه عقاید فرقه حروفیه با قتل و کشتار و شداید همراه بود. پیروان این فرقه در ایران دوامی نیاوردند ولی معتقدات آنان در کشور عثمانی محیطی مساعد برای نشو و نمای خود پیدا کرد و رو به تکامل نهاد، از جمله در لباس فرقه دراویش بکتاشی ظاهر شد که تا کنون به همین نام باقی است. از فروع این فرقه در ایران فرقه نقطویه (نقطویان) است که توسط محمود پسیخانی انتشار یافته است. فضل اله روز پنج شنبه ششم ذیقعدۀ سنه ۷۹۶ ق. به حکم میرانشاه پسر امیر تیمور کورکان کشته شد. قبرش به نوشته صاحب روضات الجنان در الکای النجق نخجوان است.

مؤلف «دانشمندان آذربایجان» از قول عبدالمجید فرشته زاده نقل می کند که سید فضل اله

۹ خلیفه برای خود قرار داده بود که چهار نفر آنها محرم اسرار بوده اند:

محرم خلوت سرای همدمی مجد و محمود و کمال هاشمی

بوالحسن دان چار، او را باز یاب چون وصیت کرد گفت اینک کتاب

ابوالحسن در تاریخ ۷۷۱ نوزده ساله در اصفهان به فیض ملاقات او رسید و در موقع قتل وی ۴۲ سال داشته، و در سنه ۸۰۲ جاودان نامه را به رشته نظم کشیده و در آنجا چنین گفته است:

فضل تا مغلوب شد ای نوجوان ادنی الارض است روم نخجوان...

سید عمادالدین نسیمی شیرازی از خلفای حروفیه و از پیروان نعیمی بود.

دیوان نعیمی به سال ۱۳۵۳ ش. چاپ شده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

وجودم زمانی که پیدا نبود	به جز مظهر حق تعالی نبود
من آندم دم از زندگی می زدم	که در نفس مریم مسیحا نبود
فرشته مرا سجده آن روز کرد	که با آدم ای خواجه حوا نبود
به مصر وجود آن زمان آمدم	که با یوسف جان زلیخا نبود
سخن گفت موسی ما با خدا	زمانی که گوینده پیدا نبود
چرا دیده ام نقش اشیا دراو	چو در ذات او نفس اشیا نبود

خدا را از آن می‌پرستد خدا که علم پرستیدن از ما نبود
«نعمی» از آن دیده روی مرا که جز من در آن دیده بینا نبود

در آرزوی تو گشتم بهر نشیب و فراز ندیدم از تو نشانی و رفت عمر دراز
بریده بباد مرا شهپر کبوتر اوج اگر ز جان به هوایت نمی‌کند پرواز
در زمان جهان‌شاه پادشاه، دختر «فضل‌اله» و شخصی به نام «یوسف» در تبریز دوباره به
ترویج طریقهٔ حروفی پرداختند و جمع کثیری بر آنها گرویدند، فتنهٔ بزرگی برخاست. و
نزدیک به پانصد نفر کشته شدند. مؤلف روضات الجنان گور این دختر را در جوار مرقد «پیر
ترابی» در محلهٔ نوبر تبریز نشان داده و این رباعی را به نام وی ثبت کرده است:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خود را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگیریز مردار بود هر آنچه او را نکشند

(دیوان فضل‌اله نعمی تبریزی - روضات الجنان، ج ۱، ص ۴۷۸ - ۴۸۱ - ریاض العارفین، ص ۱۵۶ - صبح گلشن، ص ۵۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۶ - ۳۸۸ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۲۲ - ۲۲۳ - فرهنگ معین: فضل‌اله استرآبادی)

نوری تبریزی

برادر قوسی تبریزی است، در سدهٔ دهم ه. ق. می‌زیست. در تابهستان سقایی و در
زمستان غسل فروشی می‌کرد. سام میرزا می‌نویسد:
اشعار بسیار یاد دارد و مردم شهر به واسطهٔ این با او خوش داشته‌اند.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

چه باشد غنچه‌های لاله هر سو نوبهاران را
دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکساران را^۱
در نسخهٔ معینا این بیت نیز به نام وی آمده است:

باز راندی از در خود در بدر کردی مرا خوار بودم پیش مردم خوارتر کردی مرا

(تحفهٔ سامی، ص ۲۵۴؛ ص ۳۸۵ - صبح گلشن، ص ۵۵۹ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۶۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۹)

۱ - در تحفهٔ سامی چاپ ۱۳۱۴ این بیت نوری را به نام قوسی و مطلع قوسی را به نام او ثبت کرده‌اند.

نیاز تبریزی

میرزا اسماعیل سومین پسر حجة الاسلام آخوند ملا محمد مقانی و برادر حجة الاسلام «نیر» است. ادیب، شاعر، زاهد و گوشه گیر بود.

ابتدا از مشایخ بزرگ تبریز کسب فیض نمود و بعد به عراق رفت و نزد علمای اعلام آن دیار تلمذ کرد و به اخذ اجازه اجتهاد توفیق حاصل کرد.

نادر میرزا در ترجمه او می نویسد:

«فاضلی فقیه و محدثی نبیه است، زهدی نیک دارد جمعی کثیر از مردم تبریز بدین خاندان مرید باشد. اکنون ریاست این شعبه از علما با این خانه و خانه حاج میرزا شفیع است».

وی در ۹ رجب سال ۱۳۱۷ در گذشت. جسدش را به نجف اشرف حمل و در خاک وادی السلام دفن کردند. در شعر «نیاز» تخلص می کرد.

مدیحه ۱۷ بیتی وی به مطلع:

ای مظهر صفات خداوند بی مثال ای ذات پاکت آینه ذات ذوالجلال
و قصیده ۳۱ بیتی او در ستایش حضرت علی (ع) از ص ۱۶۴ - ۱۶۷ دیوان آتشکده «نیر» آمده است و چند بیتی از قصیده برای نمونه نقل می شود:

دلا تا کی در این عالم غم و رنج و محن بینی
به کار خویشان هر دم دو صد عقد و شکن بینی
دمی دست از علایق باز دارد و رو مجرد شو

غبار از چشم خود بر گیر تا راه وطن بینی
«نیاز» از غیر او بگسل توسل کن به دامانش

همه شاهان عالم را گدای بوالحسن بینی

نیر تبریزی

حجة الاسلام میرزا محمد تقی متخلص به «نیر» فرزند دوم آخوند ملا محمد ممقانی به سال ۱۲۴۸ قمری در تبریز تولد یافت و در ۲۲ سالگی برای تحصیل به نجف اشرف رفت و پس از استفاده از اساتید وقت به تبریز برگشت. فقیه، محدث، مجتهد و در میان علمای شیخیه از مشایخ معروف بود. در فنون شعر و ادب نیز از مهره این فن به شمار می‌رفت. و در سه لغت فارسی و عربی و ترکی شعر می‌گفت ولی اشعاری که در مرثی سروده پرسوز و گداز است، خط ثلث و رقا و شکسته نستعلیق را هم خوب می‌نوشت. به نوشته مرحوم صفوت، «نیر» با چندتن از کبار فضلا معاشر و مألوف بود، از آن جمله بودند:

میرزا محمد طسوجی معروف به «ملا باشی» - حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف به «حاج وکیل» - میرزا فضلعلی آقای مولوی متخلص به «صفا» - میرزا علی منجم باشی فرزند میرزا جعفر منجم باشی - شریف العلماء اصفهانی. و با ادیب الممالک فراهانی نیز مصادقتی داشته و همدیگر را ضمن اشعاری چنین ستوده‌اند:

چکامه نیر:

سزد ار سجده برد میر فراهانی را	گر ز خاقان گذرد مرتبه خاقانی را
ای امیر قرشی زاده کت اعجاز سخن	بند بر ناطقه زد منطق سبحانی را
گر برند این گهر نظم تو بر سوق عکاظ	کس پیشیزی نخرد سلعه ذبیانی را
عرق از خجلت تشیب تو از نیل گذشت	چهره طبع منوچهری دامغانی را
مدعی گوگله کم کن که به هر خس ندهد	فیض روح القدسی رتبه حسانی را
شعرا را همه گر سحر حلال است حدیث	دیده بگشا و بین آیت عمرانی را
تا نیامد به سخن نطق تو معلوم نبود	کابر نیسان ز که آموخت در افشانی را
گر شود ختم سخن بر تو «امیری» چه عجب	کاخرین پایه همین است سخندانی را
کوس تسخیر فرو کوب که در کشور نظم	بخت بر نام تو زد سکه قآنی را
ادیب الممالک در پاسخ او اشعاری گفت و در آن به استادی وی در فن خط و سایر کمالاتش	

چنین اشاره کرد:

عجبی نیست مر آن آیت ربانی را
ای به تاریک شب کفر بر افروخته باز
تو از آن شاخ برومند بزادی که ز فضل
حجة الاسلام آمد لقب ز آنکه که ز فضل
تویی آن عاقله دور مه و مهر که عقل
ملکات کلمات تو به نیروی کمال
تا به میدان ادب اسب هنر تاخته‌یی
رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان
دم عیسی ز عقیق لب لعل تو وزد
بنده آن رتبه ندارد که تو در چامه خویش
لیک در سایه مهرت به شعیری نخرم

«نیر» در ۱۲ رمضان سال ۱۳۱۲ ه. ق. به رحمت ایزدی پیوست و جسدش را به نجف اشرف نقل و دروادی السلام ما بین مقام مهدی و دیوار شهر نجف دفن کردند.

شادروان ثقه الاسلام شهید در رثای وی گفت:

حجة الاسلام آن شمع هدایت کز ثری
بهر تاریخش سروش غیب از الهام حق
تا ثریا جمله را مستغرق انوار داشت
گفت الواح سماوی اسم (الغفار) داشت

۱۳۱۲ =

تالیفات:

۱- دیوان اشعار شامل:

الف: مثنوی آتشکده در مرثی است و تعداد ابیات آن ۲۰۸۶ بیت است. این مثنوی را به سال ۱۳۰۹ ه. ق. سروده و در پایان آن گفته است:

بسکه دلسوز آمد این نظم رده
شکر کاین منظومه مشکین ختام
آمد از هاتف به نام، آتشکده
در هزارو سیصد و نه شد تمام

ب - لآلی منظومه، متضمن قصاید و قطعات و مراثی و مدایح در اوزان و بحور مختلف و حاوی ۹۵۹ بیت است که در حدود ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ سروده است.

در مطاوی آن چند نوحه ترکی و در پایان غزلی از حجة الاسلام آخوند ملا محمد و دو قصیده فارسی از «نیاز» برادر صاحب ترجمه آمده است.

ج - دیوان غزلیات، شامل: غزلیات، رباعیات، مفردات، ساقی نامه و سه قصیده عربی اوست.

تمام این مجموعه (که ابتداء به دست حاج میرزا علی اکبر عماد مدون گشته و بعد به سال ۱۳۴۷ شمسی با مقدمه و حواشی حاج میرزا عبدالرسول احقاقی تجدید طبع شده است) پیرامون پنج هزار بیت است.

۲ - مثنوی در خوشاب را در تاریخ ۱۳۰۷ هـ ق سروده و در آن مثنوی «قاردوشاب» آقا میرزا محمود خوبی متخلص به «اصولی» را جواب گفته و تخلص خود را در پایان آن «عمیدا» آورده است.

چنین شروع می شود:

مثنو از نی در کتاب مثنوی بشنو از تنبور قـمصور خویی
بین چه سان دستان سرایی می کند ناله از درد جدایی می کند
این مثنوی در تبریز چاپ سنگی شده ولی کمیاب است. نسخ خطی آن در کتابخانه ملک به شماره ۵۱۸۰ مورخ ۱۳۰۹ و کتابخانه دانشکده الهیات به شماره ۵۴۲/۱۲ مورخ ۱۳۱۲ هست.

۳ - الفیه: در طرایف است به زبان عربی ممزوج با بعض کلمات ترکی و لغات فارسی. مرحوم تربیت می نویسد که حجة الاسلام نیر و میرزا محمد طسوجی من باب مطایبه هر یک پانصد بیت عربی مشتمل بر فتاوی مضحکه سروده اند.

ولی می گویند که چند تن از مصاحبان و معاشران و امیر نظام حسنعلی خان گروسی نیز در نظم آن دست داشته اند.

این منظومه را ناظم «فسوة الفصیل» خوانده است.

آغاز آن چنین است:

قال التقی الهاشمی نسبا بقية الماضین من طباطبا

نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۰۰۲ نسخ عبدالحمید تبریزی مورخ ۱۳۱۲ در ۱۷ برگ ۱۴-۱۵ سطری و نسخه‌یی به شماره ۳۰۶۳ نسخ تعلیق ۱۳۱۵ در ۲۱ برگ ۱۳ سطری هست.

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۹۱)

نسخه‌یی هم در کتابخانه دوست فاضلم آقای «حسن نیما» هست. هر سه نسخه پیرامون پانصد بیت و یا یک هزار مصراع است نه یک هزار بیت. در لغت نامه دهخدا مسطور است که:

«این کتاب در میان بعضی به شامت معروف است و خواندن و نوشتن و نگه داشتن آن را بد می‌شمارند و به نحوست منسوب می‌دارند»

۴- کشف السبحات فی التحقیق الصفات: به عربی در کشف معضلات مسایل توحیدیه به دلایل عقلی و نقلی است. کتاب جامع و متقنی می‌باشد.

این کتاب به نام شاهزاده مویدالدوله ظهاسب میرزا که والی آذربایجان بود تألیف یافته، نسخه‌یی از آن جزو کتب موقوفه مرحوم حاجی محمدعلی بادامچی در کتابخانه تربیت تبریز به شماره ۲۶ هست. به این اثر «نیر» در سایر مآخذ اشاره نشده است.

(فهرست کتب خطی تربیت، ص ۹۴)

۵- رساله تفسیر و ما خلقت الانس والجن

۶- شرح حدیث انا النقطه...

۷- صحیفه الابرار

۸- علم الساعه

۹- رساله لمح البصر

۱۰- مفاتیح الغیب

۱۱- رساله نصره الحق

از این جمله به غیر از الفیه، کشف السبحات، علم الساعه، لمح البصر و نصره الحق بقیه در تبریز به چاپ رسیده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

نسزد چنین جمالی به حجاب ناز باشد در دولت است بگذار همیشه باز باشد

به نیاز نذر کردم که اگر رسم به وصلت
از لالی منظومه:

همه از تو ناز و انکار و زمن نیاز باشد
افتاد در ثوابت و سیازه انقلاب
بگسیخت از سراق زر، تار خور طناب
چون کودکی طپیده به خون در کنار آب
بیرون ز گوش پرده نشینی چو آفتاب

چون کرد خور، ز توسن زرین تهی رکاب
غار تگران شام به یغما گشود دست
از کله شفق بدر آورد سر هلال
یا گوشواره‌یی که به یغما کشیده خصم

بی سرفتاده در صف پیکار کربلا
آید هنوز از درو دیوار کربلا
صوت تلاوت سر سردار کربلا
در خواب رفته قافله سالار کربلا
در هم شکست رونق بازار کربلا
گلچین روزگار ز گلزار کربلا
آورد رو به خیمه سالار کربلا
پس شد به برج سعد درخشنده آفتاب

گلگون سوار وادی خونخوار کربلا
فریاد با نوان سراپرده عفاف
بر چرخ می‌رود ز فراز سنان هنوز
سیارگان دشت بلا بسته بار شام
شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر
بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام
فریاد از آن زمان که سپاه عدو چو سیل
مهلت گرفت آن شب از آن قوم بی حجاب

سر گیرد و برون رود از کربلای ما
نتوان نهاد پای به خلوتسرای ما
راه طواف بر حرم کبریای ما
شیرافکن است بادیه ابتلای ما
بیگانه باید از دو جهان آشنای ما
سرناورد به افسر شاهی گدای ما
کاین عرصه نیست در خور فرمهای ما
آراسته است بزم ضیافت برای ما
چون شاه تشنه، کا ربه شمر و سنان نداشت

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما
ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر
تادست و رو نشست به خون می‌نیافت کس
این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز
همراز بزم مانبود طالبان جاه
برگردد آنکه باهوس کشور آمده
ما را هوای سلطنت ملک دیگر است
یزدان ذوالجلال به خلوتسرای قدس
برگشت هر که طاقت تیرو سنان نداشت

چون زد سراز سرادق جلباب نیلگون
صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه
ترک فلک ز جیش شب از بس برید سر
گفتی زهم گسیخته آشوب رستخیز
آسیمه سر نمود رخ از پرده شفق
لیلای شب دریده گریبان بریده مو
افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق
گردون به کف ز پرده نیلی علم گرفت

شد آفتاب دین چو روان سوی رزمگاه
در خون و خاک خفته همه یاوران قوم
سرگشته بانوان سراپرده عفاف
آن سرزنان به ناله، که شد حال ما زبون
پس با دل شکسته جگر گوشه بتول
لختی عنان بدار که گردم به دور تو
من یک تن غریم و دشتی پر از هراس
گفتم تو درد من، به نگاهی دواکنی
چون شاه تشنه داد تسلی براهل بیت

از دود آه پردگیان شد جهان سیاه
و زخیل اشک و آه زپی یک جهان سپاه
زد حلقه گرداو همه چون هاله گردماه
وین موکنان به گریه، که شد روز ماتباه
از دل کشید ناله و افغان که یا اخاه
و زیبات زاب دیده نشانم غبار راه
وین پرشکستگان ستمدیده بی پناه
رفتی و ماند در دلم آن حسرت نگاه
بر تافت سوی لشکر عدوان سر کمیت

زبانحال جناب سکینه با ذوالجناح

نیک پی اسب چرا بی‌رخ شاه آمده‌ای
پیل بودی تو چرا مات ز راه آمده‌ای؟
برگ برگشته و تن خسته و بگسسته لگام
هوش خود باخته با حال تباه آمده‌ای
ای فرس قافله سالار تو کشتند مگر
که تو با قافله آتش و آه آمده‌ای

اندکی پیش ترا بال هما بر سر بود
 چه شد آن سایه که این جا به پناه آمده‌ای
 چون شد آن شاه و سپاهی که به میدان بردی
 که تو تنها همه بی شاه و سپاه آمده‌ای
 با رخ سرخ برفتی ز بر ما تو کنون
 چه خطا رفته که با روی سیاه آمده‌ای
 یا همان شاه که بردی تو به میدان بلا
 بی‌گنه کشته عدو و تو گواه آمده‌ای
 شه مارا مگر افکنده‌ای، ای اسب به خاک
 عذر جویان زپی عفو گناه آمده‌ای

زبانحال از قول جناب زینب سلام الله علیها به حضرت سیدالشهداء علیه السلام

چون گرفتند ره کوی شهادت در پیش
 زمرة خیل اسیران به هزاران تشویش
 هر یکی نعش شهیدی به بر آورد چو جان
 کرد با همدم خود شرح پریشانی خویش
 زان میان زینب دلسوخته با ناله و زار
 از ستمکاری آن طایفه کافر کیش
 روی بر پای برادر بنهاد از سر شوق
 گفت کای سینه مجروح مرا مرهم ریش
 به چه عضو تو زخم بوسه نداند چه کند
 بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش
 این توئی بامن و غوغای رقیبان از پس
 وین منم بی تو، گرفته ره صحرا در پیش

تو سفر کردی و در کار دل آزاری من
آسمان تیر جفا پاک به پرداخت ز کیش
هجر با صبر من آن کرد که بادی به غبار
خضم با جان من آن کرد که سیلی، به حشیش
تو و من بعد نگهداری این قوم عزیز
من و من بعد پرستاری این جمع پریش
چاره هجر شکیب است و لیکن چه کنم
که بود درد فراق توأم از حوصله بیش

در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام گوید:

چه سرودی ست که این مرغ خوش الحان آورد
مژده باد بهاری به گلستان آورد
گو به مرغان ز طرب نغمه داود کشید
به چمن باد صبا تخت سلیمان آورد
دلبرم بالب پر خنده به بالین آمد
مژده ای دل که طیب آمد و درمان آورد
کافری را که پرستش به صنوبر می کرد
سجده بایست بر این سرو خرامان آورد
روز خورشید جهان از شب یلدا بگذشت
صبح فیروز تو تا سر زگربان آورد
دیده بر گلشن روی تو گذشته است مگر
که ز خون جگر لاله به دامان آورد
به چمن غنچه خندان طرب آرد اما
بهرمن گریه به بار این گل خندان آورد

دیده را در نظر آئین بتان جلوه نداشت
 دیدد تا کفر سر زلف تو ایمان آورد
 حبذا دجله بغداد و لب آب فرات
 خاک تبریز مرا تب به تن و جان آورد
 من به فرزانی استاد حکیمان بودم
 بر من این آب و هوا فکر پریشان آورد
 آسمانم حسد آورد به گلزار بهشت
 بر زمین آخرم از فتنه شیطان آورد
 گوئیا دید که گنجی است مرا زیر زبان
 دهنم بست بر این کلبه ویران آورد
 یا چو دانست چو یوسف که عزیز پدرم
 حسد کرد به سوی چه کنعان آورد
 گه به سیاره مصرم به غلامی بفروخت
 گاهم از تهمت مکاره به زندان آورد
 یا نه نوحم که کنم صبر به سبازی قوم
 کاسمان بر سر من اشک به دامن آورد
 فلکا مادر ایام به صد قرن هنوز
 نتواند چو منی طفل سخندان آورد
 نه هر آن بقعه که خورشید فلک تافت بر او
 کان از او بهر شهان لعل بدخشان آورد
 نه هر آن قطره که در بطن صدف جای گرفت
 بحر بر دامن از آن، لؤلؤ غلطان آورد
 نه هر آن دست که چوبی به کف از نور گرفت
 ساحران را ز عصا معجز ثعبان آورد
 جوهر نکته سرائی چه ز نثر و چه ز نظم
 هر کبه آورد برم قطره به عمان آورد

شاعری در خور من نیست که استاد خرد
اولین پایه مرا حکمت لقمان آورد
لیک چون پیر فلک همسر صبیانم کرد
ناگزیر است مرا بازی صبیان آورد
نیّرا رشته نظم سخن از دست برفت
نتوان در غزل این قصه به پایان آورد
مرد، حال دل خود پشیم عجز نبرد
باید این شکوه به نزد شه مردان آورد
علی آن علت اولی که جهان نقش نبست
تا نه او سربه دراز پرده امکان آورد.
داورا داد گرا جانم از این غم برهان
که مرا جان به لب این کلبه احزان آورد
باز گوید:

همتی کز پا نشستم یا علی	مانده‌ام بر گیر دستم یا علی
تا به دیدار تو چشمم باز شد	از جهان دل بر تو بستم یا علی
مردم ار مست می خمخانه‌اند	من ز مینای تو مستم یا علی
من ندانم چیستم یا کیستم	از تو هستم هر چه هستم یا علی
خواجگی کن عهد خود مشکن، من ار	عهد خود با تو شکستم یا علی
پایه از چرخ بلندم برتر است	بردردت تا خاک پستم یا علی
از گیاه خاکِ بستانِ توأم	گر تبرزد ورکبستم یا علی
بر عطای تست چشمم کز خطا	تیر فرصت شد ز شستم یا علی
خلق اگر دل برگدایان بسته‌اند	من گدای شه پرستم یا علی
ای عصای رهروان دستی که من	پای خویش از تیشه خستم یا علی

از ساقی نامه:

بیا ساقی ای محرم راز من	حریف کهن عهد دمساز من
از آن آتشین باده لعل گون	که از رشک سازد دل لعل خون

به من ده که از خود خلاصم دهد
گذر بر سر بزم خاصم دهد...
رباعی:

در بزم من از لطافت جام و مدام
افتاده معاشران در اندیشه خام
قومی همه می بیند و قومی همه جام
من مست تو و فارغ از این شبهه عام
چند بیتی از اشعار ترکی او: زبان حال مادر جناب قاسم (ع):
اُتدی غم طغیان، سُرور قلب نا شادیم اویان
اوددوتوب جانیم، چخوب افلاکه فریادیم اویان
یاوریم غم لشکری قیلدی مسخر کونلومی
ضعف تاپدی قوت، الدن گئیدی بنیادیم اویان
دامه دوشموش صید تک یول گوزله مکدن گوزلریم
دولدی قان یاشیله، آهو گوزلوصیادیم اویان
گورمه سون تاگل یوزون گون باشون اوسته نو عروس
ائیلیوب زلفین پریشان تازه دامادیم اویان

(دیوان اشعار «نیر» - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۹ - ۳۹۰. داستان دوستان، ص ۲۲ - ۲۸. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۳۱۴. لغت نامه دهخدا «حجة الاسلام تبریزی» ص ۳۲۱ - ۳۲۴)

واثق تبریزی

آقا محمد صالح متخلص به «واثق» از سخنوران سده ۱۲ ه.ق. است اصلش از تبریز می باشد ولی در بندر سورت متولد شد در تته نشو و نما یافت. با میرزا عبدالوهاب نسبت داشته و در حیات وی و بعد از او ممتاز میزیسته است.
چندی در عهد نادرشاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰) بعد از فوت آقا محمد کریم، امین الملک و وکیل رعایا شده است.

قانع تتوی صاحب مقالات الشعرا (مولفه ۱۱۷۴) می نویسد:
«به غایت میرزامنش است، فکر سنجیده دارد، در فن مصوری خوب است، خوش خط می نویسد و در شعر بر جسته تلاش است و...»

از اوست:

کی تهی دست کند مفلس، دل مسرور را بینوا هرگز نمی‌گوید کسی طنبور را

نگردد موجد از باد، هرگز آب آینه

کجا حرف سبک از جابرد روشن ضمیران را

عجب مدار که ما رابه چاه اندازد درین زمانه شود یوسف ار برادر ما

نرمی حصار عافیت پاک گوهر است موم از برای آینه سد سکندر است

به چین جبه کجا جمع می‌شود احسان که موج راگذری بر محیط همت نیست

پامال حادثات شود بی‌هنر مدام خالی چو هست نی‌زشکر بوریا شود

(مقالات الشعراء، ص ۸۲۳-۸۲۵)

واحد تبریزی

مولا رجب علی تبریزی از مشاهیر فضلا و عرفای زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) است. در ریاض‌الجنة مسطور است که:

مولی رجب علی تبریزی القاطن به اصفهان کان عالماً کاملاً فاضلاً عارفاً محققاً زاهداً حکیماً جلیلاً القدر عظیم الشان له رسائل فی العقلیات جیده حسنه منها رسالة موسومة بالاصل الاصل^۱ و رسالة فی اثبات الاشتراک الفظی و رسالة موسومة بکلید بهشت^۲ قاله بعض اساتیدنا.

نصرآبادی نوشته است که اصل آن جناب از تبریز است... در اصفهان مدتی در مدرسه شیخ

۱- نام این رساله در فهرست مجلس، ج ۵، ص ۲۷ اصل الاصول فید شده است.

۲- رک: مقدمه آقای مشکوة بر کلید بهشت، چاپ تهران.

لطف الله به افاده مشغول بود و بعد از آن به عباس آباد سکنی ساخته شاه عباس دوم بنا بر ارادتی که به ایشان داشت در شمس آباد اصفهان خانه از برای ایشان خریدند و در مراتب عقلیات کمال مهارت داشته‌اند و در آن فن رسایل چندی که مملو از تحقیقات محققانه است نوشته‌اند. اخرا الامر در سنه ۱۰۸۰ به عالم بقا خرامیدند این قطعه را در تاریخ وفات او فقیر به عنوان تعمیه گفته است که بیت آخرش این است:

شهر تقوی و علم و دانش را کرد ملا رجب علی خالی
و گاهی رباعی می‌گفته و «واحد» تخلص داشته است.

در ریاض‌العلماء از جمله شاگردان او: ملا محمد سراب و حکیم محمد حسین و قاضی محمد سعید و میر قوام‌الدین محمد و ملا محمد شفیع ذکر شده‌اند.
صاحب «اعیان الشیعه» هم در جزء ۳۱ ترجمه او را نقل و از شاگردان او چنین یاد کرده است:

- ۱- محمد تنکابنی^۱
 - ۲- محمد حسین قمی، صاحب تفسیر فارسی کبیر
 - ۳- محمد سعید قمی، معروف به قاضی قمی
 - ۴- قوام‌الدین رازی
 - ۵- محمد شفیع اصفهانی
 - ۶- محمد رفیع زاهدی، معروف به پیرزاده...
- محققان در تاریخ درگذشت مولی رجبعلی، با وجود تصریح زنوزی (۱۰۸۰) اختلاف کرده‌اند.
«امین عاملی» که ترجمه او را از ریاض‌العلماء و تتمه امل‌الامل قزوینی نقل کرده نوشته است:

«وی همزمان شاه عباس دوم (متوفی ۱۰۷۷) و شاه سلیمان (متوفی ۱۱۰۵) بوده.»
صاحب ذریعه با این که خود نیز در چند جا که از وی نام برده گوید: همزمان شاه عباس (متوفی ۱۰۷۸) بوده، و درج ۱، ص ۳۵ دچار اشتباه شده و تاریخ وفات شاه عباس را تاریخ

۱- منظور ملا محمد سراب (متوفی ۱۱۲۴) فرزند عبدالفتاح تنکابنی طبرسی است.

درگذشت مولی رجبعلی پنداشته و بدون ذکر همزمانی وی با شاه عباس گوید:
 «مولی رجبعلی تبریزی متوفی ۱۰۷۸، آصفیه را به نام آصف میرزا نوشته است».
 مرحوم رضا قلی هدایت هم در این مورد دچار اشتباه گردیده است. وی تاریخ وفات
 مولی رجبعلی را ۱۰۰۸ ضبط کرده و اسماعیل پاشا در هدیه العارفین و ذیل کشف الظنون و
 مدرس در ریحانة الادب نیز از این اشتباه بدون توجه پیروی کرده‌اند.
 در فهرست دانشگاه تاریخ فوت او در برخی مواضع ۱۰۸۰ و گاه ۱۰۶۵ قید شده است.

تالیفات:

اشتراک لفظی و معنوی در وجود = وجودیه = اثبات واجب از ملا رجبعلی است و نسخی از
 آن در کتابخانه دانشگاه تهران، مجلس، ملک، و آستان قدس رضوی هست و برای اطلاع از
 مشخصات آن رجوع به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۷۳۳ شود.
 آقای عبدالحسین حایری در فهرست کتابخانه مجلس در معرفی الاصول الآصفیه می‌نویسد:
 «ملا رجبعلی متوفی ۱۰۸۰ و استاد قاضی سعید قمی رساله‌ی نگاشته است. در مسائل
 مهم فلسفه به نام اصول الآصفیه (به نام آصف میرزا از ارکان دولت صفوی).
 میرزا محمد حسن شیروانی متوفی ۱۰۹۸ یا ۱۰۹۹ نیز رساله آصفیه را به نام همین
 آصف میرزای صفوی پرداخته است.

در بعضی از منابع نام این کتاب به خط الاصول اللاحقه ضبط گردیده است.
 نگارنده نسخه‌ی به نام اصول آصفیه مولی رجبعلی تبریزی ندیده.
 آقای حایری افزوده است که در ریاض و تتمه امل الاصل و دیگر مراجع تألیفی به نام الاصل
 الاصلیل در شمار مؤلفات مولی رجبعلی نیامده و در خاتمه استنتاج کرده‌اند که
 احتمالاً، الاصل همان اصول آصفیه باشد.

تلخیص رساله اشتراک وجود

متن از ملا رجبعلی، تلخیص شناخته نیست. و نسخه‌ی از آن در کتابخانه سپهسالار (سابق)
 به شماره ۶۲۹۶/۲ نستعلیق سده ۱۳ هست.

رد رساله وجود

متن از ملا رجبعلی ورد آن از آقا جمال خوانساری است نسخه‌یی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۷/۲۵۷۰ نستعلیق صفر ۱۱۳۰ هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۳۶۴)

دیوان او

در نسخه‌های خطی، دفتر ششم از دیوان قصاید و غزلیات او نستعلیق علی بن محمد باقر دامغانی کرمانی در شعبان ۱۳۳۴ یاد شده است. دیوان او در کتابخانه مجلس سنای (سابق) به شماره ۹۵ هست.

(فهرست نسخه‌های خطی، دفتر سوم ص ۲۵۹۲)

نمونه‌یی از رباعیات اوست.

«واحد» که چو آتش به برت می‌گردد	گر باد شود گرد سرت می‌گردد
گر آب شود روان به کوی تو شود	ور خاک شود خاک درت می‌گردد

«واحد» که به کوی دوست منزل دارد	غم نیست اگر غم تو در دل دارد
پیوسته به تعمیر بدن مشغول است	بیچاره همیشه دست در گل دارد

ای آنکه که برای تست رای همه کس	وی آن که تویی مرا به جای همه کس
در پای تو اوفتاده‌ام دستم گیر	کوتاه کن از میانه پای همه کس

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۵۴ - ریاض الجنة، روضة ۴، ص ۶۰۹ - ریاض العارفین، ص ۲۳۷ - نگارستان سخن، ص ۱۳۸ - ۱۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰ - ریحایه الادب، ج ۴، ص ۲۶۵ - فهرست مجلس، ج ۵، ص ۴۸ - ۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۷۳۳ - فرهنگ سخنوران)

واصلی تبریزی

از ابریشم فروشان شهر تبریز در سدهٔ دهم ه. ق. بود آخر تاجر شد و در جوانی فوت کرد
از اوست:

مشکلی هست ز سر دهنت در دل ما تانگویی سخنی حل نشود مشکل ما
(تحفهٔ سامی، ص ۳۰۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰ - ۳۹۱)

وافی تبریزی

قاضی وافی از سخنوران سدهٔ دهم ه. ق. و از اصیل زادگان تبریز بود، مرحوم تربیت از قول صاحب خلاصهٔ الاشعار می‌نویسد:

«در صغرسن به کسب فضایل و کمالات توجه پیدا کرده حاوی فنون استعداد گشت و در ابتدای جوانی به شعر گفتن توجه نموده از اکثر موزونان آن ولایت در گذشت و در اندک زمان به مرتبهٔ شعرای مقرر و فضیلت گستر فایز گردید وصیت آثارش از اطراف آذربایجان به دیار عراق رسید در اواخر احوال از قید علاقه و کدخدایی دست کشیده و به عیش و نوش مشغول شد. در خانهٔ خود در دست جوانی کشته گشت و این قضیه در حوالی شهر سنهٔ ۹۹۲ دست داد.
از اوست:

کس در غم عشق تو دل شاد ندارد
عشاق تو را شادکسی یاد ندارد
بیمار تو را درد به حدی شده افزون
کز ضعف دگر قوت فریاد ندارد
افسوس که پیوند تو را نیست بقایی
فریاد که بنیاد تو بنیاد ندارد

«وافی» مکن از دست غمش ناله که آن شوخ

اندیشه داد و غم فریاد ندارد

در انتظار تیغش بر ره نشسته «وافی» پای کشیده بر خودپایی دراز کرده

(مجمع الخواص، ص ۳۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۵۳)

والای تبریزی

میرزا علی والا از شاعران بدیهه سرای اوایل سده چهاردهم هجری تبریز بود، روز ۲۷ ذیحجه سال ۱۲۳۷ در تبریز تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی به فراگرفتن فنون ادبی پرداخت از شعرای بزرگ تتبع کرد. روز به روز مورد توجه استادان و ادب پرورانی مثل حجة الاسلام نیر و حسنعلی خان امیر نظام قرار گرفت. گویا بیشتر مدایح و هجویاتش به طور پراکنده در پیش عده‌یی از وابستگان و دوستاران شعر و ادب در تبریز و تهران هست. و مقداری هم در مجموعه خطی شماره ۳۶۸۰ کتابخانه ملی تبریز مندرج است.^۱ والا به سیرو سفر راغب بود. مسافرتهاى متعددی به مشاهد متبرکه و عتباب عالیات نمود به زیارت حج نیز نایل گشت وفاتش شب جمعه دوم محرم ۱۳۲۶ هجری در تبریز اتفاق افتاد. نمونه‌یی از اشعار اوست:

کالطیر فی الحدیقه واللیث فی الاجم
سلطان مظفر آن که بود جانشین جم
شاه فلک سرادق و کیوان غلام ما

باید زنم به تهنیت عید زیر وبم
خوانم ز بر ثنائی ولیعهد محتشم
حامی ملت عرب و دولت عجم

در مدح مشیر نظام گوید:

صید دل و دین نمود قصد تن و جان کند
طعنه به شکرزند خنده به مرجان کند

عید شد و عزم بزم دلبرجانان کند
ساز سخن چون کند از لب همچون عقیق

۱- این مجموعه در ۸۶ صفحه ۱۲ سطری به قطع ۱۷/۵×۱۲ شامل ۲۳ قصیده و ۶ مسمط است تاریخ تحریر آن بیستم صفر ۱۳۰۷ هجری قمری و ظاهراً به دستور میرزا محمودخان مشیر نظام (فرمانده قشون آذربایجان) تدوین یافته و حاوی مدایحی است که هشت تن از شاعران: به تخلص‌های «والا»، «ضیا»، «مجد»، «صدر»، «خرم»، «ربیع»، «سررشته‌دار» و «حبیب» در حق مشیر نظام سروده‌اند (نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۸).

راد مشیر نظام، صدر سپهر احتشام بر همه خاص و عام شفقت و احسان کنند

(نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۸، ص ۵۹ - ۶۶. فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۸۸)

واله ایروانچی

میرزا علی متخلص به «واله» از فضلال اوایل سده چهاردهم ه. ق. تبریز بود. به نوشته مرحوم صفوت فضل و دانش او به فضل و دانش معاصران خود فایق آمدی... در بلندی مرتبت او این بس که حاج میرزا حسن آقا مجتهد طاب ثراه محض تجلیل و قدر شناسی سالی یکی دو مرتبه به منزل «واله» می رفت و با وی مذاکره علمی و ادبی می کرد. واله در تاریخ ۱۳۴۶ ه. ق. بدرود حیات گفت.

از قصیده فاطمیه او چند بیت برای نمونه نقل می شود:

ایا بانوی کونین و ایا محبوبه داور ایا صدیقه کبری، چراغ آل پیغمبر
تو بنت قطب افلاکی تو دخت شاه لولاکی مرا و رابضه پاکی مر اورا نازنین دختر
قمر نعل نعال تو خور از عکس جمال تو فلک محو کمال تو ملک بردر گهت چاکر

(داستان دوستان، ص ۱۰۴ - ۱۰۵)

وجدان تبریزی

میرزا باقر قاضی زاده متخلص به «وجدان» از سخنوران سده یازدهم ه. ق. و از شاگردان آقا حسین خوانساری بوده است.^۱

از اوست:

غلفت کج نظران فایده دین باشد

چشم احوال چو به خواب است یکی بین باشد

۱- هر چند که در «صبح گلشن» و «دانشمندان آذربایجان» و «فرهنگ سخنوران» از این شاعر و «باقر تبریزی» به طور جداگانه یاد شده است، ولی شباهت نسبی ترجمه آن دو و وجود ابیات مشترک در تذکرها و سکوت نصر آبادی تذکره نویس عصری درباره صاحب ترجمه مویذ این احتمال است که «وجدان» و «باقر» فرد واحدی است که بیشتر به اسم خود «باقر» مشهور و متخلص بوده است.

بود و نابود جهان سخت به هم نزدیکند از عدم نامدگان هم به عدم نزدیکند
(صبح گلشن، ص ۵۸۶ - ۵۸۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۳)

وحشی تبریزی

در فهرست نسخه‌های خطی از دیوان وحشی تبریزی یاد و اضافه شده که این دیوان در بمبئی به چاپ رسیده است. و نسخی از آن در کتابخانه‌های:
اضفهان، حاج آقا، سید محمد باقر: (الذریعه ج ۹، ص ۱۲۶۵).
استانبول، لاله‌لی: (الذریعه ج ۹، ص ۱۲۶۵) وجود دارد.

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۹۸)

وحید تبریزی

مولانا «وحید» یا «وحیدی» از سخنوران دانشمند و معروف سده دهم ه.ق. تبریز است. به علت مسافرتها و طول اقامت در قم او را قمی نیز نوشته‌اند مؤلفان: «دانشمندان آذربایجان» و «شهر آشوب در شعر فارسی» قول صاحب «خلاصه‌الاشعار» را چنین نقل کرده‌اند.

«مولانا وحیدی اگر چه اصل وی از تبریز است اما در قم ساکن بوده و بیشتر او را قمی می‌دانند. از اقران انصاری (قمی) است و میان او و «مولانا حیرتی» معارضه و مشاعره واقع شده. یکدیگر را اهاجی رکیک کرده‌اند، ابیات آبدار و اشعار هموار بسیار دارد خصوصاً شهرانگیری که از برای مردم تبریز گفته در نهایت خوشی و غایت شهرت است. بعضی مردم که وی را دیده‌اند، اخلاق حمیده و اطوار پسندیده او را تعریف می‌کنند، در شناخت اشعار و علم عروض و قافیه صاحب وقوف است. و در نظم غزل قدرت تمام ظاهر می‌نموده است، رساله‌بی در عروض و قافیه (جمع مختصر) نوشته که در اکثر بلاد عراق و آذربایجان مشهور است.. و بعضی از ابیات او در آن رساله جهت امثله مذکور، در آخر عمر به گیلان رفته و در شهر سنه ۹۴۲ جرعۀ کل نفس ذائقۀ الموت کشیده است».

تالیفات:

۱ - جمع مختصر = مختصر وحیدی

برای برادرزاده‌اش در عروض و قافیه نگاشته است، و به سال ۱۹۵۹م، در مسکو چاپ شده است. آغاز: سپاس بی‌قیاس واجب‌التعظیمی را که به تشریف نطق انسان را مشرف ساخت... اما بعد بدان که این مختصریست از منشآت وحید.

نسخه‌های متعدد و معتبر خطی آن در کتابخانه‌های ملی تبریز (به شماره ۲۸۸۵ و تاریخ تحریر ۸۵۰ ق)،^۱ مجلس، سپهسالار (سابق)، دانشکده حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، ملک، آستان قدس رضوی و در خارج از کشور:

لنین‌گراد (مورخ ۹۲۲ ق)، ایاصوفیه (مورخ ۸۵۵ ق)، استانبول، قاهره، هست و برای اطلاع از مشخصات آنها رجوع کنید به (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۵۶-۲۱۵۷؛ ص ۲۱۶۵).

۲ - بدایع الصنائع

نسخ آن در دارالکتب قاهره و کتابخانه دکتر مفتاح (تهران) هست

(فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۱۷۶).

۳ - عشقیه

گفتاری است عرفانی در عشق و عاشقی و تأویلی از حدیث کنت کنزاً مخفياً... در هشت رمز. آغاز: الحمد لله الذی فرغ قلوب العاشقین عن وسواس الدنیا... اما بعد رمزی چند به زبان بی‌زبانی از نشان بی‌نشان بطریق...

دو نسخه از این رساله در کتابخانه ملک به شماره‌های ۴۰۵۶/۲۳ با تاریخ ۹۴۰ و دیگری به شماره ۵۶۸۵/۳۶ نستعلیق ۱۶ محرم ۱۰۱۰ هست. (فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۱۲۸۵)

۱- تاریخ تحریر جمع مختصر: (۸۵۵/۸۵۰) نسخ کتابخانه ملی تبریز و ایاصوفیه با مرگ شاعر (۹۴۲) پیرامون ۹۰ سال فاصله دارد. و این موجب تردید و موید این احتمال است که با احوال و آثار دو وحید به هم در آمیخته و با تاریخهای مذکور نامعتبر می‌باشد.

۴ - اعمال قوافی

در یک فاتحه و چهارده اسلوب و یک خاتمه در قافیه شناسی است.
آغاز: حمد فراوان و ثنای بی پایان مرمتکلمی را که کلام شریف مجید او شامل هر علمی است... نسخه آن در کتابخانه دانشکده الهیات به شماره ۱۶۶/۲ ب: نستعلیق ۱۲۴۸ همراه «جمع مختصر» هست
(فهرست الهیات ج ۱، ص ۱۳۲)

۵ - مفتاح الصنائع

در بیست و سه فصل است. آغاز: سپاس و ثنای بی حد مرصاعی را جل جلاله و عم نواله که فصحا و بلغای عالم...
نسخه‌یی از آن در دانشکده الهیات به شماره ۱۶۶/۳ ب همراه، «جمع مختصر»، «اعمال قوافی»، «قواعد معما» از همو و چند گفتار دیگر از دیگران هست (فهرست الهیات، ج ۱، ص ۱۳۲).

۶ - دیوان اشعار

به نوشته مرحوم تربیت در کتابخانه اسعد پاشای استانبول هست. از جهت تبریز شهر آشوبی سروده است که به نقل چند بیتي اکتفا می شود.^۱

شکر لله که بهر شهر انگیز	از هری آمدم سوی تبریز
تا به وصف بتان تبریزی	همچو طوطی کنم شکر ریزی
نازنینان به ناز و محبوبي	در کمال لطافت و خوبی

در این شهر آشوب در تعریف شاهد شیشه گری گوید:

دلبر شیشه گر به رعنائی	مردم دیده راست بینایی
بسکه شد شیشه اش پسندیده	همچو عینک نهند بر دیده

(مجالس النفايس، ص ۱۶۱ - تحفه سامی، ص ۲۲۷ - هفت اقلیم، ج ۲ ص ۵۰۴ - ۵۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۳ - ۳۹۴ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۸۱ - الذریعه، ج ۳، ص ۶۴؛ ج ۵، ص ۱۳۹؛ ج ۹، ص ۱۲۶۵ - شهر آشوب در شعر فارسی، ص ۳۵ - فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۱۲۸۵؛ ج ۳، ص ۲۱۵۳، ص ۲۱۷۶)

۱- برای اطلاع بیشتر از سخنورانی که شهر آشوب سروده‌اند رجوع شود به کتاب «شهر آشوب در شعر فارسی» تألیف گلچین معانی در ۱۳۴۳ ش.

وصالی تبریزی

سلطان محمد متخلص به «وصالی» از سخنوران سده دهم ه.ق. تبریز است. مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان» از قول مؤلف «خلاصة الاشعار» می‌نویسد:

از اواسط الناس تبریز بود. و در کتابت نستعلیق دعوی قدرت می نمود و الحق بد نمی نوشت و فی الجملة طالب علم نیز بوده در بحث جانب حق را فرو نمی گذاشت در اوایل شاعری از تبریز بیرون آمده اراده هند نمود و در مجلسی که به دارالمؤمنین کاشان آمد به صحبت وی رسیدم طبعش در غایت بلندی بود به هند رفت و در آنجا در گذشت به این قرار وی بین ۹۷۵-۱۰۱۶ (تاریخ تألیف خلاصة الاشعار) فوت کرده است.

از اوست:

لطف پیش آر و جفا بگذار و جور از حد مبر تانگردی منفعل روزی که یار من شوی
نگذرد در خاطرت هرگز خلاف وعده‌یی شمه‌یی گر با خبر از انتظار من شوی
عشق بیش از پیش من از جور روز افزون تو. می‌کند کاری که آخر شرمسار من شوی

ناامیدی سبب رفتنم از بزم تو بود ورنه اندیشه‌ام از طعنه اغیار نبود

به رگم من اگر حال رقیبان یار می‌پرسد
ز رشکم تا کشد، یک حرف را صد بار می‌پرسد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۴. احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۹۲۸. مکتب و قوع، ص ۶۷۹)

وفایی تبریزی

از شعرای سلطان یعقوب (سلطنت ۸۹۶-۸۸۳) است صاحب مجالس النفایس می‌نویسد: «شخصی صاحب مروت و وفاست، و از جمله زایران مرو و صفاست، و صحبتش پر سرور و پر صفاست و این مطلع از اوست:

جامه ماتمیان خلعت نوروز من است مایه بزم و طرب بخت بد آموز من است

(مجالس النفایس، ص ۳۰۱ الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۷۳)

وقوعی تبریزی

محمد شریف متخلص به «وقوعی» فرزند مولانا حدادی از سخنوران معروف سده دهم هـ ق و از معاصران تقی کاشی است. در «مکتب وقوع» قول مؤلف خلاصه اشعار چنین نقل شده است:

«مولانا وقوعی اسم اصلی وی محمد شریف است، و از شعرای تازه است، و زبان وقوع رانیکو تتبع نموده، و ارباب طبع را با او گوشه خاطری بوده، جمعی که به صحبت وی رسیده‌اند. می‌گویند مردی است درویش نفس و متواضع و به حسن خلق موصوف، و به سرعت فهم وجودت طبیعت در میان شعرای آنجا معروف، به وفور فصاحت و بلاغت محلی است، و از معایب و خبایث که جلی شعر است معرا، و در شعر و غزل از اقران خود ممتاز و مستثنی است، و در طرز وقوع و زبان حال بهتر و فصیحتر از امثال و اکفا، و از شعرایی که در آن نواحی تازه در عرصه سخنوری قدم نهاده‌اند، هیچیک به درستی طبیعت وی نیستند، و غزل دیگران به سلامت و همواری غزل مشارالیه نی، چه در کشف حالات عشق و نکات معشوقی زبانی شافی و بیانی وافی دارد. و قصیده‌اش نیز بد نیست. و قصیده‌یی که از برای گرگ گفته مشهور است، و بر السنه و افواه خوش طبعان مذکور، و این اشعار از نتایج طبع آن جناب است که به این کمینه رسیده و جهت یادگار در این خلاصه دلگشا ثبت گردیده...».

امین احمد رازی می‌نویسد:

«وقوعی ولد حدادی است، که به پتک نطق امثال و اقران را چون سبیکه صرافان پی سپر خود داشتی، و وقوعی پس از کسب کمال سر در جهان نهاده، هر روز خورشیدسان به ولایتی فرو می‌رفت و هر شب قمر آسا از افق شهری سر بر می‌آورد. تا به عتبات عالیات رسید، و نافه اقامت را در آن خاک به زانو در آورده جاروب کشی عتبه علیه ابا عبدالله الحسین را سلام الله علیه اختیار نمود. و در آن وقت قصیده ره آوردی گفته بود که مطلعش این است:

دلم ز محنت دوری بسی به جان آمد به جان رسید که سوی تو دلستان آمد
و هم در آن ایام قصیده‌ای بگفت که اولش این است:
امروز هر کرا سر طاعت بر این در است ایمن ز شرمساری فردای محشر است»
صادقی افشار هم ترجمه مختصر او را آورده و مؤلف لطایف‌الخیال هم به وصف عندلیب
نغمه سرای گلشن بلاغت و طوطی شکر خای عرصه فصاحت توصیفش کرده است.
مرحوم تربیت به نقل از صحف ابراهیم نوشته است: وقوعی در سنه ۱۰۱۸ در خاک پاک
(عتبات عالیات) ارتحال کرده^۱ و در آنجا مدفون است و اشعارش قریب به ده هزار بیت
است. در قدر و قیمت همسنگ لآلی آبدار.

نسخه‌یی از دیوان او که در سده یازدهم استنساخ شده در کتابخانه دانشگاه تهران، به
شماره ۳۹۷۳ هست. چنین آغاز می‌شود:
من و ادای سپاس و زبان شکرگزار که هجر دوست بدل شد به دولت دیدار
هزار شکر که از دستیاری توفیق رساند بخت بلندم بر آستانه یار
و چنین خاتمه می‌یابد:

نی رحم تو را به فکر داد اندازد نه درد دل منت به یاد اندازد
صبرم نه به دستگیری دل خیزد بختم نه به سر وقت مراد اندازد
در بعضی از تذکرها مقداری از اشعار او نقل شده است.
و پیرامون ۲۰۰ بیت در «مکتب وقوع» و ۷۶ بیت در جنگ خطی شماره ۲۷۶۳ کتابخانه ملی
تبریز آمده، از اوست:

می‌دزدم از دل هر نفس آه شررانگیز را
سر در دل و جان می‌دهم این شعله‌های تیز را
از کوی خویشم رانده و من تازه عاشق چون کنم
دشوار باشد ضبط خود بیمار نو پرهیز را

دلم گرم طپیدن زان نگاه فتنه‌انگیز است
سراپا اضطراب از گردش آن چشم خونریز است

«وقوعی» کربلا تسکین دردم می دهد و رنه

دلم از حسرت تبریز ویرانتر ز تبریز است

عشق تقوی سوز را پروای نام و ننگ نیست

جز به خرمن سوختن این شعله را آهنگ نیست

بابلا خو کرده را سختی کشی لازم بود

عاشقان را دستگاه نامرادی تنگ نیست

بی عربده امشب سخن آغاز نمی کرد یک حرف نمی گفت که صدناز نمی کرد

می آمد و می کرد به یک حرف لب او آن کار که صد قافله اعجاز نمی کرد

امشب که دل ز تفرقه پر اضطراب بود طوفان گریه خانه برانداز خواب بود

از خشم و لطف او خبر امشب نداشتم دانستم این قدر که سراپا حجاب بود

در وصل، هجران دیده دل، بیطاقتی افزون کند

مرغی که از دامی جهد، پرواز دیگرگون کند

این است این فکر من و، تدبیر او کز مهر و کین

جادر دلش من چون کنم، خون در دلم او چون کند

منع وقوعی از فغان، ای نیکخواه امشب مکن

بگذار در جان کندنش، کزدل غمی بیرون کند

او ز عشقم خجل و من ز حیا سردر پیش فرصت امروز به نظاره نخواهد افتاد

بر مهر تو دل نمی نهد غیر ترسد که به روز ما نشیند

غم و شادی عشقت هر دل آزاده نشناسد

کسی چون من خمار و مستی این باده نشناسد

به مهر بیغمان دل خوش کند خود رای من دردا
که قدر عاشقان تن به محنت داده شناسد

مردم ز ذوق اینکه در اثنای گفتگو
صد قصه‌ام به نیم سخن اختصار کرد

نمی‌دانم که با من هجر کم فرصت چه می‌گوید
چه می‌فرمایدم نا کامی و حسرت چه می‌گوید

به بزم چند قرب مدعی خونم به جوش آرد
حیا گرداندم خاموش و غیرت در خروش آرد

کام دلی ز سعی تو حاصل نمی‌شود فکری نمی‌کنی تو که باطل نمی‌شود
ایمن نیم ز حیلۀ دشمن، که یک زمان از اختلاط ما و تو غافل نمی‌شود
باز آکه از من اینهمه جرمی که سرزده است با یک تغافل تو مقابل نمی‌شود

نپرسد گر چه عالم را، به این شادم که می‌داند
حدیث ما دل افکاران ملال انگیز می‌باشد

من و فریب، که آن بیوفا همین دارد تمام عمر تسلی مرا به این دارد
همان دل است که پرورده محبت توست روا مدار که نو میدیم چنین دارد
نکرده قتل وقعی مرو، که آن مسکین گمان رحم به خوی تو بیش از این دارد

بیخود افتاده‌ی ناز تو دگرگون خیزد کز تماشای تو مست افتد و مجنون خیزد
دم دیگر شود آزرده ز جان کنندن من به که یار از سر بالین من اکنون خیزد
گررود جان نرود عشق زتن، زآنکه هنوز بوی دیوانگی از تربت مجنون خیزد

مردم از درد و قوعی چه دل است این که ازو ناله هر چند که افزون کنم افزون خیزد

امشب از بزمش که جز حسرت نصیب ما نبود

آرزو را در دل از بس نا امیدی، جانبد

کی نگاهی از تو بی پروا پس از چندین فریب

آرزو کردم، که موقوف صد استغنا نبود

آنچنان گرم تلافی شد که گویا پیش از این

هرگز از آگاهی از حال من شیدا نبود

دنبال عافیت دل پر خون نمی رود صید تو از کمند تو بیرون نمی رود

این خار خار تازه، کزان دل در آتش است می دانم این قدر که به افسون نمی رود

آن نیستی که کس به وفای تو دل نهد بیمهری از سرشت تو بیرون نمی رود

از بزم تو وقوعی مسکین کدام روز کز سرگرانی تو دگرگون نمی رود

هر چند که با درد تو خرسند توان بود مرهم نه داغ دگران چند توان بود

ز وعده های تو نومیدم آنچنان که دگر به صد نوازشم امیدوار نتوان کرد

سخن گاه سؤالش بی تأمل بهر آن گویم

که ترسم حرف غیری در میان پیش از جواب افتد

چو از پیشم رود سوزد دلم از ناشکیبایی

چو آید، آتشم از شوق در جان خراب افتد

رقیب رابه ستم خو مده، که می ترسم بنای عشق تو اش در دل استوار شود

کند حواله به هجرم، چرا به جرم وفا کسی به خون کسی تشنه این قدر باشد؟

من آن نیم که وقوعی از او به کام رسم گرفتم اینکه فغان مرا اثر باشد

چنان در عرض حالم بیم از آن ناآشنا باشد
که چون حرفی کنم تقریر، دور از مدعا باشد
به اعراض حجاب آلود او میرم، که هر ساعت
شود از شکوهام در تاب و خاموش از حیا باشد

تا چند بر مراد رقیب ای فلک، بس است روزی دو نیز دورش از آن آستانه ساز

حیرت زده بزم تو گردیده‌ام امروز
خوش صحبت و خوش انجمنی دیده‌ام امروز
شوقی به تماشای تو دارم، که به این وصل
جز حسرت دیدار نفهمیده‌ام امروز

صد بیم بعد صلح تو دارم به جان هنوز ایمن نیم ز خوی تو نامهربان هنوز
صد عهد تازه بر دگران استوار کرد تقریب آشنایی ما در میان هنوز

بیداد کن همان که به غم مایلم هنوز بد خویۀ درد و داغ تو جان و دلم هنوز
پنداشتم که پیش تو لب تشنه‌ام ز حرف از شکوه دل تهی شده و غافلم هنوز
از صلح هم تسلی خاطر نیافتم در سرندادن گله، خونین دلم هنوز

غرور حسن غافل دارد از حال من زارش
سر آن ناله‌ای گردم که کرد از من خبر دارش
میفکن پرده از راز نهان ای دل، مکن کاری
که گوش انداختن لازم شود بر حرف اغیارش

چنان عاشق نماید مدعی خود را که پنداری نیفتاده است هرگز با هوسناکی سروکارش

معاذالله اگر راضی کند غیرت به حرمانم

چه خواهد ساخت دل با سختگیرهای هجرانم

چرا باید غم دین خوردنم، اکنون که دانستم

یکی گردید از یمن محبت کفر و ایمانم

وقوعی بس که بیتابم، نمی دانم چه می گویم

دلیل بیقرار یهاست گفتار پریشانم

نه از خوشی و نه از خوشدلی خبر دارم غم دل است که بر روی یکدگر دارم

بیا که سازمش اسباب گریه شادی ز خیر باد تو خونی که در جگر دارم

به عذر بخت کوشم، یا به شکر وصل پردازم؟

که امشب هجر را با این قویدستی زبون کردم

ز غمم هلاک قاصد، نکنی که بیقرارم غرض اینکه زود آیی، نکشی ز انتظارم

ز تواضعی که روزی ز تو دیده بودم، اکنون ز تغافل نرنجم، که هنوز شرمسارم

تو از همراهیم دلگیر و من درمانده شوقم که می بینم ترا درتاب و با خود بر نمی آیم

مراد من ز تقاضا وفای وعده نبود ترا خبر زغم انتظار خود کردم

می گویمش درد دلی، گومشنو و پروامکن

می گردمش برگرد سر، گو ترک استغنا مکن

تا کی گذشتن سرگران، ای من سرت گردم که گفت
یکبار سوی ما مبین، یکبار سر بالا مکن

نه مروت است چندین، ز من احتراز کردن به خراب کرده خود، همه عمر ناز کردن
بنشین که بست راه گله ام طپیدن دل به زبان شکوه نتوان، سر شکوه باز کردن

بکش به زاریم و راه طعن دشمن زن بریز خونم و آبی بر آتش من زن
یکی است سود و زیان عشق را یکی ناصح تو خواه آب بر این شعله خواه دا من زن
غم ترا اگر ای عشق، چاشنی این است تمام عمر در آشنایی من زن

ز رشک مدعی مردم، چه بزم پر ملال است این
برون از بیقراری حالتی دارم، چه حال است این
به زهر چشم سویم دید و لب بست از سخن گفتن
حجاب صد نگاه است آن، جواب صد سؤال است این
غم شد فاش و نتوانم که چشم از روی او پوشم
سراپا حیرتم، خاصیت بزم وصال است این
وقوعی تن به رفتن داده ام از خواری بزمش
ندارم طاق برخواستن، از انفعال است این

سرت گردم، نمی گویم که با خود هم زبانم کن
اگر می آیدت از دست، گوشی بر فغانم کن
چه کردم جز محبت کز تو جز خصمی نمی بینم
اگر دارم گناهی غیر از این، خاطر نشانم کن
وقوعی با تو از بی طاقتی درد دلی گفتم
دلت خون باد، کی گفتم که رسوای جهانم کن

به دردی کز تو دارم، لب نیارم از فغان بستن
 نه زخمی خورده‌ام، کز ناله بتوانم زبان بستن
 به فکر عافیت بودم، گرفتار غمت گشتم
 چو مرغی کاوفتد در دام، گاه آشیان بستن
 زناکامی است فریادی که من دارم، سرت گردم
 فریبم می‌توان دادن، زبانم می‌توان بستن
 وقوعی بیخودی کردی، در اثنای سؤال او
 نمی‌بایست راه پرسش آن بدگمان بستن

ای زیب حسن، جلوۀ نخل بلند تو سرمایه حیات ابد نوشند تو
 نوعی اسیر خویشتن‌ام کرده‌ای، که نیست یارای دست و پا زدنم در کمند تو
 سعیم به مرگ خویش بود، نه به زندگی کاری چرا کنم که نیفتد پسند تو

باز دم از وفا زند، لعل فسون نمای او
 مژده آشتی دهد، پرسش آشنای او
 چیست وقوعی و چرا، دم زند از حضور وصل
 بزم طرب چه می‌کند، کنج غم است جای او

هر که رسم سرکشی آغاز کرده‌ای خون در دلم به مصلحت ناز کرده‌ای
 خاموشی از حیا و سراپا حکایتی لب بسته‌ای و تکیه برا عجاز کرده‌ای

قربان شوم ترا که درایام رشک من دانسته اختلاط به مردم نمی‌کنی

ای ناله گرد خاطر ویران کیستی در ترکناز قافله جان کیستی
 پیوند دیرسالة ما پاره می‌کنی در بند تازه کردن پیمان کیستی
 ای مرغ جان که بال بر آتش‌گشاده‌ای پروانه چراغ شبستان کیستی

وی جان بر لب آمده، بهر چه مانده‌ای موقوف رخصت که و فرمان کیستی

از رباعیات اوست:

تا با خبر از عشق نهانش کردم روزی دو سه گرم امتحانش کردم
تأثیر نیاز بین، که با آن همه ناز در اول عشق مهربانش کردم

رحمی بر حال بیقرباری نکنی گویی به حدیث دلفگاری نکنی
فریاد که با این همه بی‌پروایی بی‌مصلحت رقیب، کاری نکنی

(هفت اقلیم، ص ۲۲۵ - ۲۲۶ - مجمع‌الخواص، ص ۱۹۲ - ۱۹۴ - لطائف‌الخیال (نسخه عکسی) - جنگ شماره ۲۷۶۳ ملی تبریز - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۴ - ۳۹۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۷۸ - مکتب وفوق، ص ۵۶۳ - ۵۸۳ - فرهنگ سخنوران،)

ولی تبریزی

ولی‌الله حکیم باشی از دانشمندان سخنور سده سیزدهم ه. ق. تبریز است. در آغاز جوانی به تحصیل کمالات پرداخت و بین ادبا شهرت بسزایی یافت سپس به کسب علم ابدان همت گماشت در این کار رنجهای برد تا مهارت کلی پیدا کرد و بر طبای نظام با احتشام ناصری منصب سروری یافت و ملقب به «حکیم باشی» گشت. وی در ایام فراغت به گفتن اشعار فارسی و عربی نیز می‌پرداخت قصیده بلندی به عربی در مدح ناصرالدین‌شاه سروده که تمامی آن در «گنج شایگان» آمده است به مطلع زیر:

من القاصرات الطرف فی خافة القصر جلین قلوب الجمع طبعاً علا قصر قصر
دیوان بیگی می‌افزاید که مشارالیه تا سال ۱۲۵۷ در حال حیات بوده است.

از رباعیات اوست:

گفتم چشم‌ت گفت که بر مست می‌پیچ گفتم دهن‌ت گفت چه خواهی از هیچ
گفتم زلفت گفت پراکنده مگوی باز آوردی حکایت پیچا پیچ

گفتم چشم‌م، گفت که گریان من است گفتم جگر‌م گفت که بریان من است

گفتم که دلم گفت که آن دیوانه در سلسله زلف پیریشان من است

(گنج شایگان، ص ۴۷۸ - ۴۸۱. حدیقه الشعرا - فرهنگ سخنوران)

هادی تبریزی

در منابعی که دسترسی بدانها داشتم شاعری از تبریز بدین تخلص ندیده‌ام الا این که آقای گلچین معانی در کتاب «مکتب وقوع» ضمن منتخبات اشعاری که از سخنوران سده دهم و ربع اول سده یازدهم ه‍.ق آورده این بیت را هم از او نقل کرده است.

ندانم با که داری وعده‌یی، کز انتظار امشب

به وقت حرف، چشمی بامن و چشمی به ره‌داری

(مکتب وقوع، ص ۶۷۹)

هشترودی تبریزی

پروفسور محسن هشترودی در تاریخ ۲۲ دی ماه سال ۱۲۶۸ ه‍.ش. در یک خانواده محترم و معروف تبریز به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش و تحصیلات دبیرستانی را در دارالفنون تهران به پایان برد، سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رهسپار گردید و رشته مهندسی مکانیک را در آن کشور به پایان رسانید و به ایران بازگشت. و از دارالمعلمین موفق به اخذ لیسانس در رشته ریاضی گردید و در سال ۱۳۱۳ شمسی مجدداً به فرانسه بازگشت و در ادامه تحصیلات خویش موفق به اخذ لیسانس در رشته‌های ریاضی دانشکده علوم دانشگاه سوربن پاریس و سپس موفق به اخذ درجه دکترای علوم ریاضی آن دانشگاه گردید. پایان نامه دکترای او رساله‌ای است در زمینه «فضاهای تصویری با الصاق قائم» که با درجه ممتاز موفق به گذراندن رساله مزبور گردید. پس از مراجعت به ایران به عنوان دانشیار در دانشکده علوم دانشگاه تهران و دانشسرای عالی به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۱۹ ش. به کسب سمت استادی دانشگاه نایل آمد.

او علاوه بر تدریس به کارهای اداری و اجرایی مانند ریاست فرهنگ تهران. ریاست

دانشگاه تبریز، ریاست دانشکده علوم دانشگاه تهران منصوب و ضمن تدریس به ایراد برخی از سخنرانیها در کنگره های ریاضی بین المللی به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان، آمریکا، هلند، رومانی، فرانسه، پاکستان و ... عزیمت کرد و با بسیاری از دانشمندان جهان نیز آشنایی و مکاتبه داشت و مدتی نیز در دانشگاه «هاروارد» آمریکا تدریس می کرد.

دکتر هشترودی یکی از چهره های انگشت شمار بین المللی است که دانش و تجربه او در سطح جهان مطرح می باشد، بویژه در علوم فضایی نظریات او مورد توجه پژوهشگران این علوم است وی در سیزدهم شهریور ماه ۱۳۵۶ درگذشت.

ادبیات:

شادروان هشترودی علاوه بر مقام علمی در عرصه ادب نیز تبحر و مهارتی داشت، و اشعاری سروده است.

دیوان او به نام «سایه ها» در ۷۰ صفحه در خرداد ماه ۱۳۳۵ در تهران چاپ شده است. نمونه هایی از اشعار اوست:

سرنوشت

ذره شوقم به پیش چشمه خورشید	بوسه سردم بر وی مهر سحرگاه
رهر و پیرم که مانده ام به گذرگاه	دامن موجم جدا ز ساحل امید
خنده جامم فسرده بر لب مخمور	جام شرابم شکسته در کف دلدار
گلبن خشکم ز سیر دشت و چمن دور	سایه ابرم فتاده بر رخ کهسار
زلف نگارم بدست باد بهاران	اشک سحابم به شام سرد خزانی
برگ رزانم به تازیانه باران	گریه شمعم بسوز نای شبانی

در طلبت ای امید رفته چه شبها	تا به سحر با خیال دوست نخفتم
نالۀ خاموش من فسرده به لبها	راز دل نیمه شب به سینه نهفتم
در پیت ای آرزوی گمشده تا چند	خسته و فرسوده راه و رسم توجویم؟
تابکی این ره به پای مانده بپویم؟	کوشش نا سودمند بیهده تا چند؟

جلوه گاه معشوق

در جلوه گاه جان پریشانم	عکس رخت بدیده من آمیخت
وز آستان دیده حیرانم	امشب هزار لؤلؤ تر میریخت
دل در برم بخیره به غوغا بود	و ندر خیال خنده گلریزت
جانم اسیر و محو تماشا بود	رقصان بروی چهره گلگونت
رلفت هزار شعبده می انگیخت	لبهای خنده ریز طبر خونت

خونِ دلِ فسرده من میریخت

اندام نازنین تو بی تن پوش	از بوسه های آتش من دور است
لبهای بیقرار من مدهوش	از بوسه های جسم تو مسحور است
روز سعادت که لبم ایدوست	منت پذیر آن لب زیبا بود
گفتی که بوسه گاه منت بر روست	جسمت اسیر بوسه سراپا بود
بر سینه ای چو آرزوی من صاف	بس بوسه میزدم به فراوانی
لغزند بوسه ها ز شکم تا ناف	تا یافت آن شکوفه ی پنهانی

امشب به جستجوی تو در سینه	در سایه خیال دل انگیزت
دل می کند به عادت دیرینه	کوشش بوصل مغفرت آمیزت
راز درون جان گنهکارم	در عمق دیدگان تو میجویم
با درد و رنجهای پدیدارم	ره سوی آستان تو می پریم
دور از تو جان من به گرانجانی است	باز آی و بازده به من آزادی
بی زلف سرکشت به پریشانی است	این جان غم پسند به ناشادی

آوخ که گشت بیهده فرسوده	این جان رنج دیده بیتابم
از لحظه ای که چشم ترم سوده	اشک گهر به پای تو، بی خوابم
شوقت گرفته سخت گریبانم	از اشک خویش غرقه شدم در آب
آتش زده است عشق تو بر جانم	تا مهلت است جان مرا در یاب

باز آی و بازده بمن آرامی
ای نشئه بخش جان تبه‌کارم
آسوده‌ام کن از غم ناکامی
تا با خیال وصل تو بیدارم

ای دیدگان روشن افلاکی
بر گرد تو ده هسته ناپاکی
هستی گذشت و ماند تهیدستی
بر رنج من به قهقهه خندیدید
پیمانه شکسته بد مستی
در بزم من بخیره فزون دیدید

آهنگ سفر

از کوی یار عزم سفر کردم
عمری به پای عشق هدر کردم
بینم مگر که روی سعادت را
با خدعه و فریب تو سر کردم
عمری بجز دروغ بنشیندم
رخ راز کیمیای تو زر کردم
اشکم حدیث راز نهان میگفت
بر هرزه راز خویش سمر کردم

پنداشتم که یار سر یاری است
با من هوای دوست بدلداری است
افسوس شیوه‌های تو سنجیدم
چون راه ورسم مردم بازاری است
زیبائی برون تو حیرت‌زاست
افسوس باطن تواز آن عاری است
دراندرون تیره آن سینه
سیر امید عشق بدشواری است

مهرت دروغ و عشق تو افسون است
از خدعه‌های ریب تو دل خون است
سنجیده‌ام ز دهر فسونکاری
افسون خدعه‌های تو افزون است
از زهر کید و مکر تو جان فرسود
از حد و حصر مکر تو بیرون است
پستی گرفت جان من از کیدت
حال درون تیره تو چون است؟

دل خون شده است و میروم از کویت
مرگ دل است ترک سر مویت
آوخ بخیره عمر تبه کردم
در عشوه‌های آن دل بد خویت
خونین دلم ز تیرگی قلبت
در حیرتم ز روشنی رویت

در رفتم ز کسوت و میماند دل در شکنج طره گیسویت

ای خو گرفته با شب ظلمانی	فارغ ز درد و رنج پشیمانی
از سردی دروغ دلم افسرد	کارم نهاد رو به پریشانی
از کوی توبه رنج برون رفتم	رو کرده ام بوادی حیرانی
عمری براه دوست شدیم اکنون	مائیم و راه بی سرو سامانی

جان در بدر

امشب از دوریت ای دلبر من	جان افسرده بر آتش دارم
تا فتد سایه تو بر سر من	با شب و روز کشاکش دارم
غمتم افروخت بجانم آتش	غم خود بر غم من افزون کن
پرده از روی ملالت در کش	عاشق خویش ز سر مجنون کن

در آن دم نقش این دنیا نهادند	که داغ مهر تو بر ما نهادند
به هر سروی که اندر بوستان است	نشانی ز آن قد و بالا نهادند
به صحرا تا بگرید چشم مجنون	نشان چهره لیلا نهادند
زمین در سیر خود سرگشته می رفت	رواق گنبد خضرا نهادند
به شکوه هر لبی را می گشودند	سر انگشتی بر آن لبها نهادند
به دل ره برده با افسون و نیرنگ	هزاران رنج پا بر جا نهادند
ز طوفان بلا سرمست جستند	مرادر کنج غم تنها نهادند

هر آنکس را که اندر دل غمی نیست به صورت آدم اما آدمی نیست

کاخ آرزو

روزی کاخی از شگفتی و زیبایی بر پا میشد. معمار کاخ از نهانخانه درون خیال خویش پله ها و ستونهای کاخ را برنگ آرزوی ضمیر خود نقش و نگار می بست. دیده تو در آن روز، خیره این شگفتی بود و از غوغای کشمکش کار آموزان چیره دست بنا به آشوب طوفان

درون معمار ره نمی برد. با بذل وجود و صرف هستی خویش معمار این کاخ را بپاکرد. نوری خیره کننده از جسم لطیف و روح مصفای تو کاخ را رونق بخشید و قصری از نور به پا شد امروز دیوارهای این کاخ در ظلمت غیبت وجود تورنگها و زیباییهای عالم خیال معمار را نشان نمیدهد. با همتی بی فتور این کاخ بردوش ناتوان معمار با سرگستگی و آوارگی او رهسپر دیار یادگار است تا روزی که معمار از پادر آمد بر جسد او پی گرفته و استوار گردد. در آن روز نو عروس آفتاب با تمام جلال و شکوه زیبایی خود بر این کاخ نزول می کند دیوارهای کاخ به فیض پرتو او از نوزنده میشود و جان میگیرد، گل آرزوی معمار از نو میشکفد گرچه از دیر باز معمار خاک شده باشد.

(دیوان هشترودی - یادباران.)

همام تبریزی

خواجه همام الدین محمد فرزند علاء الدین فریدون از بزرگترین سخن سرایان اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم ه. ق. تبریز است. با وجود فضل و کمال، دارای حشمت و جاه و جلال نیز بود و در نزد ارباب معرفت مقام بس ارجمندی داشت. حکام عصر و وزرای آن زمان طالب صحبتش بودند و به او با دیده احترام می نگریستند. دولت شاه سمرقندی از او با اوصاف «مفخر العرفا» و «عارف صاحب دل» یاد کرده است. مؤلف روضات الجنان می نویسد:

«با وجود فضایل ظاهری از باطن صافی صوفیان صافی دل مستعد و مستفیض بوده، خانقاهش مطاف بزرگان و مشاهیر بود. خواجه شمس الدین محمد جوینی، صاحب دیوان برای اداره امور این خانقاه سالیانه مبلغ یک هزار دینار مقرر تعیین کرده بود^۱ دولت شاه سمرقندی او را از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی دانسته و مؤلف «صحف ابراهیم» گذشته از خواجه نصیر، قطب الدین شیرازی را نیز استاد همام ذکر کرده است. مؤلفان «روضات الجنان» و «ریاض العارفین» و «روز روشن» می نویسند: که همام از اقربان قطب الدین بوده و با او نسبت سببی نیز داشته و در مدح او قطعه شعری هم سروده

۱- عین «ادرا نامه» در مقدمه دیوان همام تصحیح دکتر عبوضی نقل شده است.

است. از مطاوی دیوانش بر می آید که وی جثه‌یی خرد و قامتی کوتاه داشته و به بغداد و روم سفر کرده و گویابه زیارت خانه خدا نیز نایل شده است. همام روز دوشنبه ۲۵ صفر سال ۷۱۴ ه. ق. در ۸۷ سالگی در تبریز وفات یافته و در گورستان سرخاب جوار قبر بابامزید آسوده است.

ماده تاریخی که دکتر عیوضی از جنگ شماره ۴۸۷ مورخ ۷۴۱-۷۴۲ کتابخانه لالا اسماعیل در مقدمه دیوان آورده و مرثیه سعیدی تبریزی و مندرجات مجمل فصیحی همه مؤید تاریخ فوت مذکور است. بنابراین نوشته دولتشاه سمرقندی و حافظ حسین و مؤلف ریاض العارفین که سال مرگ او را ۷۱۳ ضبط کرده‌اند نادرست می‌باشد.

آثار او:

۱- تقریظ بر «توضیحات رشیدیه»
و آن در مقدمه دیوانش نقل شده است.

۲- دیوان اشعار

گزیده آن به سال ۱۳۰۹ شمسی در تبریز به کوشش مرحوم تربیت، و بعد به اهتمام مؤید ثابتی به سال ۱۳۳۳ شمسی در تهران به چاپ رسید و... آخرین طبع منقح آن با مقدمه و تصحیح دکتر رشید عیوضی به سال ۱۳۵۱ شمسی به وسیله مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران صورت گرفت، و شامل مدایح، مواعظ، قصاید، غزلیات، مقطعات، اخوانیات، مفردات، رباعیات فارسی و عربی، مثنویات و کتاب «صحبت نامه» و جمعاً حاوی ۳۹۴۴ بیت است. همام در اشعار خود از سنایی، شیخ عطار، انوری و نظامی تأثیر یافته و با قطب الدین عتیقی، سعدی شیرازی، پوربهای جامی و امیر خسرو دهلوی روابطی داشته است و از شاعران بعد از او عبیدزاکانی، حافظ، کمال خجندی، شمس مغربی غزلیات او را استقبال و از او به استادی یاد کرده‌اند.

از ممدوحان همام: سلطان احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳)، غازان خان (۶۹۴-۷۰۳)، سلطان محمد خدا بنده (۷۰۳-۷۱۶). و از وزیران: شمس الدین محمد جوینی و فرزندش خواجه شرف الدین هارون جوینی و صاحب دیوان سعد الدین محمد بن علی مستوفی ساوجی و

خواجه رشیدالدین فضل الله و از عالمان: مولانا قاضی محیی الدین محمد قزوینی، نجم الدین عبدالغفار، مولانا قطب الدین شیرازی و شیخ ابراهیم حمویه‌یی قابل ذکرند.

دکتر عیوضی در تصحیح دیوان همام از یک نسخه کامل و یک نسخه اندک ناقص و نه جنگ استفاده کرده است. علاوه بر نسخ و جنگهایی که مورد استفاده مصحح قرار گرفته نسخه‌هایی از دیوان همام به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

قاهره: دارالکتب به شماره ۱۵۳ م. ادب فارسی: نستعلیق فرصت غریب ۸۲۳، در یک مجموعه (مخطوطات، ج ۱، ص ۱۹۳).

کتابخانه مجلس به شماره ۲۶۵۶/۱۲: نستعلیق کهن، با تاریخ ۸۳۴ در دفتر (ص ۶۵۵ - ۷۹۰)، بیت غزل و رباعی و قطعه و تک بیتهاست (فهرست کتابخانه مجلس، ج ۸، ص ۴۰۱).

کتابخانه مجلس به شماره ۱۷۳۸ فهرست نشده: در «کلیات» او از سده ۱۳ (نسخه‌ها ج ۵، ص ۱۵۳).

کتابخانه عبدالحسین بیات به شماره ۶ مج: با تاریخ ۸۳۴ در دفتر (ص ۱۳۵ - ۱۵۰ هامش)، غزل‌های اوست (نسخه‌ها، ج ۶، ص ۷۱).

کتابخانه بادلیان به شماره ۱۲۱: همراه «دیوان امیر خسرو» مورخ ۸۳۹. و فیلم آن در دانشگاه به شماره ۹۰۲ هست.

(فیلمها، ص ۵۴۷)

نمونه‌یی از اشعار اوست.

غزل ملمع که به فارسی و زبان آذری در سده هفتم ه.ق. است:

بدیدم چشم مستت رفتم از دست گوان و ابر دلی گویا نبی دست
معنی: «چشم مستت را بدیدم از دست رفتم، گویان وای بر دلی که چشم تو را ببند و مست نشود».

دلم خود رفت می‌دانم که روزی به مهرت هم بشی خوش یانم از دست
معنی: «دلم خود رفت و می‌دانم که به (سبب) مهر تو روزی جان خوشم نیز از دست خواهد رفت».

به آب زندگی ای خوش عبارت لوانت لاهه اچ من دیل و یان بست

معنی: «ای خوش عبارت، فریب لبان تو دل و جان مرا به آب زندگی بست»
 دمی بر عاشق خود مهربان باش کژی سر مهرورزی گست بوگست
 معنی: «دمی بر عاشق خود مهربان باش که مهرورزی از یک سر (عشق یک جانبه) زشت بود
 زشت».

اگر روزی نبینم روی خوبت بشان شهرانره او سر زنان دست
 معنی: «اگر روزی روی خوب تو را نبینم دست بر سر زنان به راه شهرها خواهم رفت».
 به مهرت گر «همام» از جان بر آید موازش کان یوان بمرت و وارست
 معنی: «اگر همام (سبب) مهر تو از جان بر آید (جان خود را از دست بدهد) مگویش که آن
 جوان مرد و وارست».

گرم خاواکری بشنم بونی بیویت خته بو ژاهنام سرمست
 معنی: «اگر خاک مرا بازکنی، بالای مرا ببینی، به کوی تو سرمست از عشق خفته باشم».
 باز در مقطع غزلی گوید:

وهارو ول وه جانان دیم خوش‌بی او ای آنان مه ول بامه وهاران^۱
 گویند روزی خواجه هارون فرزند صاحب‌دیوان به خانه همام رفت و همام این غزل را در آن
 روز در تهنیت مقدم آن مهمان گرمی ساخت :
 خانه امروز بهشت است که رضوان این جاست
 وقت پروردن جان است که جانان این جاست
 نیست ما را سر بستان و ریاحین امروز
 نرگس مست و گل و سرو خرامان این جاست
 شکر از مصر به تبریز میارید دگر^۲
 کان شکر را چه محل این شکرستان این جاست

۱- ر.ک: «چهره آذربادگان در آیین تاریخ ایران» ص ۲۷۶ - ۲۸۳. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز شماره ۱۱۶ زمستان ۱۳۵۲.

۲- کمال خجندی این مصراع را در ضمن قطعه‌ای چنین تضمین کرده است
 باز ترسیدم از این نکته که گویی چو همام
 «شکر از مصر به تبریز میارید دگر»

هر که او را ادب مجلس شاهان نبود
 گویدین در مگذارید که سلطان این جاست
 بندگی را کمر امروز ببندید به جان
 چون بیندیم میان، یوسف دوران این جاست
 چشم و ابروی تو کردند اشارت به «همام»
 که از این حسن و ملاححت بگذرکان این جاست
 ماه خود کیست ندارم سر خورشید فلک
 سایه لطف خدا روح دل و جان این جاست
 دولتشاه سمرقندی این بیت را هم آورده ولی در دیوان او نیامده است:
 چه غم از محتسب و شحنه و غوغا، کامروز
 خواجه هارون پسر صاحب دیوان این جاست
 مثنوی، «صحبت نامه» نیز به نام همین خواجه هارون سروده شده است.

همام به آثار نظامی گنجوی نظری داشته و ضمن غزلی گوید:

ما گر چه ز خدمتت جداییم	تاظن نبری که بی وفایم
این بیت ز گفته نظامی	گوییم و ز دیده خون گشاییم
«آیا تو کجا و ما کجاییم	تو آن کیی که ما تو راییم»

در غزل سرایی سبک سعدی را پیروی کرده و خواسته است خود را به استاد سخن برساند و از این که سعدی گوی سبقت را ربوده بر او رشک می برد و می گوید:

به یک کرشمه توانی که کار ما سازی	ولی به چاره بیچارگان نپردازی
«همام» را سخن دلفریب و شیرین است	ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

از مثنوی صحبت نامه اوست:

زهی در ملک حسنت پادشاهی	رخت پرورده نور الهی
تو را خورشید تابان زیر دستی	خرد از چشم مخمور تو مستی
اگر روی تو را «مانی» بدیدی	قلم در نقشهای خود کشیدی

از رباعیات اوست:

تبریز نکو و هر چه ز انجاست نکوست	مغزند و میپندار تو ایشان را پوست
----------------------------------	----------------------------------

با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

ای باد مراغه حال خویشان چون است وان یار مرا زلف پریشان چون است
خون گشت دلم ز درد نادید نشان گویی دل نازنین ایشان چون است

گفتی که سرشکت ز چه معنی خون شد خون نیست ولی با تو بگویم چون شد
در دیده من خیال رخسار تو بود اشکم چو گذر کرد بر او گلگون شد

(دیوان همای به نصیح دکتر عیوضی - تذکره دولتشاه، ص ۲۱۸ - ۲۱۹ - روژات الجنان، ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۰۶
هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۲ - ۲۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۶ - ۳۹۸ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۲۱ - ۳۲۲ -
تاریخ ادبیات عباس اقبال، ج ۱، ص ۵۴۴ - ۵۴۵ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۶۱۲ - چهره آذربادگان در آئینه
تاریخ ایران، ص ۲۷۶ - ۲۸۳ - فرهنگ سخنوران،)

همایی آذربایجانی

درویش سهراب همایی، تاریخ زندگانش روشن نیست مرحوم تربیت به اعتبار این که میرزا صایب او را در کشمیر دیده و مثنوی ذیل را از وی در بیاض خود نقل کرده است، نامش را در «دانشمندان آذربایجان» آورده و شادروان دکتر خیامپور هم بهمین اعتبار او را همایی آذربایجانی معرفی کرده است. مثنوی همایی

هر که او درد تو را در خاک برد	راحت آسودگان را پاک برد
هر که او در عقل نبود پیشوا	هست بی شبهه صوابش هم خطا
زان عصای عقلت اکنون داده‌اند	تا که فردا عذر لنگت نشوند
هر کجا تخمی به خاک آغشته‌اند	بر امید گریه من کشته‌اند
هستی ما بانگ نائی بیش نیست	ما نفسهائیم و بود ما دمی است
قدر وقت خویش را نشناختیم	خوش عزیزی را بخواری باختیم
گر توئی مقصود جان ای بیهمال	صبر بعد از مرگ هم باشد محال
جان زرنج و محنت پیری فسرد	قامتم چوگان شد و گوئی نبرد

از سنائی معنی این بیت را	شاهد آوردم بوفوق مدعا
در حقیقت زال دنیا امر تست	جمع گشتن نیست با مادر درست
نیست از مادر حلال ای مستحق	غیر شیری کان بود سد رمق
بیش از اینت گر تصرف داد دست	مادر خود را به عقد آوردنست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۸ - ۳۹۹ - الذریعه ج، ۹، ص ۱۲۹۹)

هنر تبریزی

محمد اسمعیل امیر خیزی به سال ۱۲۹۴ ق. برابر با ۱۲۵۵ شمسی تولد یافت مقدمات ادب فارسی و عربی را در تبریز فرا گرفت. چندی بشغل بازرگانی پرداخت و ذرنهضت مشروطیت به آزادیخواهان و مجاهدان پیوست و در سال ۱۳۳۰ قمری بر اثر فشار مستبدان به ترکیه کوچید و در آنجا بکسب دانش پرداخت تا آنگاه که اوضاع ایران آرامش یافت. به تبریز بازگشت و وارد خدمات فرهنگی گردید و به تدریس ادبیات پرداخت و چندی نیز ریاست فرهنگ آذربایجان را داشت. از آثار وی سه جلد قطعات منتخبه و تصحیح بوستان سعدی و آخرین اثرش قیام آذربایجان و ستارخان است. وی در روز چهارشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۴۴ مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۸۵ ق. در تهران به رحمت ایزدی واصل گشت.

بیاد او از طرف فضیای تبریز مجلس سوکواری ترتیب یافت و از طرف کتابخانه ملی تبریز نشریه‌یی در دهم تیرماه ۱۳۴۵ شامل سرگذشت او انتشار یافت برای اطلاع بیشتر از ترجمه حالش بدانجا مراجعه شود.

استاد شهریار در سوک او چنین گفت:

سر و سیمامو قرّ و موزون	چهره مردانه و سیه چرده
چشمها نافذ و سیاه و درشت	پلک بالا کمی ورم کرده

باتائنی و باطمأنینه	کلماتش شمرده و محکم
از بزرگی نخواست چیزی بیش	کز بزرگی نداشت چیزی کم

صلوتی بود در قیافه او که خدایش بحق روا می داشت
از نخستین نگاه خود دلها بخضوع و خشوع وامیداشت

ذوق تعلیم و تربیت او را منعکس در قیافه هنری
شعر و انشاء و حسن خط باهم همه با جدقرین، ز هزل بری

درس اخلاق او بما آموخت فیض بخشی و مشکیزی را
هر که تبریزی است و فرهنگی میشناسد امیرخیزی را

وزنه انقلاب مشروطه رهبر حزب و منشی (سردار)
مورد اعتماد عامه خلق صدر احرار و محرم اسرار

گریه گر مرده زنده کن بودی ای پدر من ترا گریستمی
وز تو گر فدیة می پذیرفتند من زخود مرده در توز یستمی

جان ما را تو آشنا کردی با کرامات حافظ و سعدی
و ز توزاد این سه آتشین کانون شهریار و حریری و رعدی
شادروان امیرخیزی در نظم شعر نیز توانا بودو «هنر» تخلص می کرد. چکامه او در نکوهش
جهان نموداری از طبع سرشار اوست که ذیلاً نقل می شود. امیرخیزی این قصیده را به
استقبال از قصیده ادیب پیشاوری ساخته است.

نکوهش جهان

یکی گل در این باغ بیخار نیست اگر هست جز نغز گفتار نیست
هر آن گل که از باغ دانش شکفت برانگشت چیننده زان خار نیست
زهر نقش زیبا که نقاش کرد یکی اینچنین نغز و پرکار نیست
زدوده ز هر کژی و کاستی چو آیینه کش هیچ زنگار نیست

بدان پیکر پاکش اندر نگر
همانند این گوهر تابناک
خرد را شگفت آیداز فراوی
به باغش ز بهمن نبینی گزند
همیشه بهار است گلزار آن
ببالد ز دیدار فرخ «بهار»
بهشتی چنین نغز گلزار را
سخن را پی افکنده کاخی چنان
نگارد چنان نغز نقش سخن
گلی کز نهان ضمیرش شکفت
نبشته یکی چامه‌ی نغز باز
نگارنده‌ی کلک سحر آفرین
خطا باشد از ناله خوانمش زانک
بتی کاو نگارد بدست هنر
چنین نقش، مانی نپرداخته
دریغا که این چامه‌ی پارسی
جهان است آن دیو خونخواره‌یی
همه مردم او بارد و این چنین
چو بازارگانی است کز خواسته
به خیره نخوانمش ز نهار خوار
تناور درختی است با شاخ و برگ
یکی میزبان سیه کاسه است
مبینش بدیدار همچون عروس
برون همچو طاوس نر دلفریب
ستودن چنین دیو دیوانه را
اگر نیست آشفته دیوانه‌یی

کز آن پاکتر سیم بی‌بار نیست
به گنجینه در دُر شهرار نیست
که با فراو طلعت یار نیست
بشاخش نهیب سفندار نیست
خزان را به بنگاه آن بار نیست
که چو نان دل افروز دیدار نیست
چنو باغبان و پرستار نیست
که در پیکر و هم سمنار نیست
کز آن خوبتر نقش پرگار نیست
دلایـزتر زان بگلزار نیست
که چو نان به دفتر پدیدار نیست
نگاری که در روم و بلغار نیست
چنین نافه در چین و تاتار نیست
فریبده تر زان بفر خار نیست
که بر چیره دستیش انکار نیست
«ملک» وارهست و ملک وار نیست
که کارش بحز جنگ و کشتار نیست
یکی ازدها مردم او بار نیست
مر او را بجز مرگ دربار نیست
که در کیش او نام زنه‌ار نیست
که بارش بجز ریو و پندار نیست
کش از کشتن میهمان عار نیست
که چو نان یکی زال بد کار نیست
درون جز یکی سهمگین مار نیست
سزاوار مرد هشیوار نیست
چو گفتارش از چیست کردار نیست

سراسیمه تازد ببالا و پست
 گسسته مهار این هیون حرون
 به چنگال این گرگ دیرینه روز
 جهان دار مکر است و دارفسون
 مننه دل بر اقبال آن زینهار
 که را دانی از پاک دل بخردان
 اگر کینه ورز است یا مهر جوی
 همه کوه و دره است کار جهان
 یکی پرده آویخته زین سپهر
 همه تار از آتش و پود دود
 تو زرنبهره هریوه مخوان
 چو چرخ قوی شست و بی باک چشم
 کمان کرده زه شسته اندر کمین
 فربنده جادوی پتیاره‌ی است
 ز کیش بد این جهان دورنگ
 چنین چرخ دانا نگونسار کن
 جهانست این و همینش سرست
 نگه کن بدان بی پدر کودکان
 نگه کن بدان پور مرده پدر
 نگه کن بر آن پیر خونین جگر
 نگه کن بدان بنده‌ی تیره بخت
 نگه کن بدان کلبه‌ی تنگ و تار
 نگه کن مر آن مرغ بالنده را
 «جهان این کسانند و اینست دهر
 ستایش بدان ناستوده جهان
 فریندگی از دد و دیو دان

چو توسن که بر سرش افسار نیست
 سواری ده و نرم و رهوار نیست
 کجا یوسفی کان گرفتار نیست
 جز از مکر و افسون در این دار نیست
 کش اقبال جز پیک ادبار نیست
 که بردلش زین بد گهربار نیست
 چنو پرفسون دزد طرار نیست
 فراز و نشیب است هموار نیست
 که نقشش بجز رنج و تیمار نیست
 جز این دو بر آن پرده تار نیست
 که برنا سره کس خریدار نیست
 یکی سخت باز و کماندار نیست
 بدیده درش شرم انگار نیست
 که بردلش جز کینه انبار نیست
 کم است آنچه گفتند و بسیار نیست
 نگونسار باد ار نگونسار نیست
 «بر آن هیچ آهو پدیدار نیست»
 کشان در جهان کس پرستار نیست
 کش از بار غم دل سبکبار نیست
 که جز خون دل خوردنش کار نیست
 کش از خویش و بیگانه غمخوار نیست
 که شمعش جز آه شرر بار نیست
 که بر شاخ گل ایمن از خار نیست
 جهان آن سیه روی غدار نیست
 ز بستوده دانا سزاوار نیست
 چه گویی فریندگی عار نیست

مدار از بداندیش چشم بهی
 ز زنگی پری چون توان ساختن
 جهان را تو خود نیک دانی منش
 نکوهش جهان راست‌گر ناپسند
 تراکز جهان دل دژم بود پار
 گهی نرم‌گویی و گاهی درشت
 گهی شادمان بینمت گه نژند
 طراوت دگر گونه و دل دگر
 توان دیو را چون سلیمان نمود
 الا ای که بر شاخسار سخن
 نپندارمت مدح گوی جهان
 بر آنی که سرسخت اسب سخن
 سخن در فنون سخن پروری است
 سخن را که پیرایه بندد چنین
 و گرنه ستودن ز ما دلپذیر
 «بهار» ای که در پهلوانی سخن
 مگو آنچه ندهد گواهیش دل
 ز بیغاره رانی فروبند لب
 تکاور متاز از پی رفتگان
 تهمتن فرو خفت در تیره خاک
 نگون شد سرمیر گردن فراز
 سر رخس پویا در آمد به سنگ
 درفشان درفش اندر آمد بخاک
 مزن خیره آتش به نیزار از آنک
 منچخ تیز کایدونت سبزا است سر
 نه بر دل توان و نه بر دیده نور

که شاخ سپیدار را بار نیست
 که داند زنگی پریسار نیست
 که دژخیم چونان ستمکار نیست
 چرا در خور پار و پیرار نیست؟
 بدلت از چه اندیشه‌ی پار نیست؟
 گه اقرار هست و گه اقرار نیست
 گه اظهار هست و گه اظهار نیست
 هر آنچت بدل بر بطومار نیست
 بصورت و لیکن به آثار نیست
 چو تو طوطی نغز گفتار نیست
 که مدح جهانت به پندار نیست
 کسی را چو من رام و هموار نیست
 سخن از جهان و جهاندار نیست
 که روز است تاریک و شب‌تار نیست
 پذیرفته از مرد هشیار نیست
 چو تو پهلوان نامبردار نیست
 میندیش آنچت سزاوار نیست
 که بیغاره ران مرد رستار نیست
 که بر خنگ تو تنگ مضمار نیست
 دگر روز ناورد و پیکار نیست
 سپاه سخن را سپهدار نیست
 چنان کش دگر پای رفتار نیست
 همان نیزه و تیغ خونبار نیست
 خروشنده ضیغم به نیزار نیست
 کش اکنون بسر سبزدستار نیست
 دل افسرده و دیده بیدار نیست

کس از خوابگاهش خبردار نیست	گذشته بدو روزهای دراز
که جز دخمه‌ی تنگ و آوار نیست	یکی برگذر بر سرخاک او
بجز نقض فرمان دادار نیست	نکوهش بدان پیر یزدان پرست
بمردی که بیمایه و خوار نیست	گرانمانه آن چابک اندیشه مرد
بدان کس که در کیسه دینار نیست	گرت هست دینار خرده مگیر
جهاندار داند گنهکار نیست	هر آنکوجهان را نکوهش کند
چنین میزبانی بهنجار نیست	یکی میهمان بود بر میزبان
که مهمان سزاوار بیگار نیست	به مهمان نشاید بجز نیکویی
دل آزدن آئین احرار نیست	تو آزاده مردی به مردی گرای
کز آن گفته به گفت ستوار نیست	کنون باز گویم ز گفت حکیم
که چیننده را زان دو صد خار نیست»	«یکی گل در این نغز گلزار نیست

تاسبکاری بکار است، این گرانباری ز چیست
تا توان بشکست بند از پا گرفتاری ز چیست
پیش نامردان اگر مردی نیاور سر فرود
رادمرانرا چو نامردان ریاکاری ز چیست
بوسستان زندگی را باش سرو سر فراز
گرنه بید واژگونستی، نگونسازی ز چیست
تییغ گر بارد بسر گردن بنه الحکم له
ناگزیر از مرگ را از مرگ بیزاری ز چیست
روزگار ار سخت گیرد بر تو آسان بشمرش
در نبرد زندگانی گریه و زاری ز چیست
چاره بر هر دردبتوان کرد با عزم و شکیب
عزم چون با صبر توام گشت نا چاری ز چیست
گرد یأس از چهره‌ی امید باید کرد پاک
ایندو روزه عمر فانی را جگر خواری ز چیست

سروری گربایدت از زیردستان سر میچ
 با هوای خود سری دعوی سرداری ز چیست
 چون خدایت دست اندر کار مردم کرده باز
 داد مظلومان بده آیین غداری ز چیست
 روی اندر قبله و دل در پی دیر و کنشت
 ای عجب اندر حریم کعبه خماری ز چیست
 ز ابلهی باشد ز نیش مار جستن شهد ناب
 از بداندیشان طمع کردن نکوکاری ز چیست

(سخنوران نامی معاصر ج ۱، ص ۲۵۱ - ۲۵۳ - نشریه کتابخانه ملی تبریز تیرماه ۱۳۴۵)

یار احمد تبریزی

یار احمد فرزند حسین رشید تبریزی از ادیبان و شاعران سده نهم ه. ق. است. به سال ۸۶۷ نسخه‌یی از رباعیات حکیم عمر خیام را بر حسب موضوعات مختلف و مطالب متنوع در ده باب مرتب کرد و آن را «طربخانه» نامید. مقدمه‌یی بر آن نوشت و حکایت‌های عجیب و غریبی که درباره زندگی خیام شنیده و یا خوانده بود، در آن آورد. نسخه‌یی از آن در کتابخانه نور عثمانیه استانبول هست. درباره تبویب کتاب می‌گوید:

به ده فصل این نسخه اتمام یافت	به ترتیب احسن به وجه نکو
طرب می‌فزاید زهر صفحه‌اش	ورت نیست باور ببین روبرو
طربخانه اهل فضل است و هست	(طربخانه) تاریخ اتمام او

۸۶۷

این کتاب به سال ۱۳۴۲ به تصحیح استاد جلال الدین همایی در تهران به طبع رسیده است. در روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۰۵ هم از درویشی به نام احمد چنین یاد شده است: «مولانا یار احمد... نیز در کمال عزت و جذبه، به خدمت عبدالرحیم خلوتی (متوفی ۸۵۹) رسیده و دیگر عزیزان را نیز در یافته است».

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۰۵ - دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۰ - مؤلفین مشار، ج ۵، ص ۸۱۳)

یاری تبریزی

در سدهٔ دهم ه. ق. می‌زیست مرد عامی بود و اوقات به خرده فروشی می‌گذرانید از اوست:

نه تنها دیده از نظارهٔ روی نکوبستم چورفتی از نظر چشم از همه عالم فرو بستم

(تحفهٔ سامی، ص ۲۶۴ - صبح گلشن، ص ۶۱۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۰)

یوسف مجتهد تبریزی

میرزایوسف آقامجتهد از فقهای معروف تبریز و از بنی اعمام میرزا صادق آقا مجتهد بود^۱ وی علاوه بر فقاہت شعر عربی نیز می‌سرود. به تصریح واعظ خیابانی دیوان شعری در مرثی و مدایح حضرت رسول اکرم و... مواعظ و نصایح که بالغ بر یک هزار بیت می‌شود دارد. از اشعارش ۱۴ بیت در تاریخ علمای معاصرین نقل شده که از راه تادیب به یکی از محصلین علوم دینی گفته است به مطلع:

قلت شعراً و لیته کان نثراً و قلبت الالفاظ بطناً و ظهراً

(علمای معاصرین، ص ۱۱۴ - ۱۱۶)

یوسف تبریزی

میرزا محمد یوسف از شعرای تبریز است. مرحوم تربیت از «گلستان مسرت» این بیت او را آورده است:

ز آسایش دل پیوسته با حق کام می‌گیرد به دریا قطره تا واصل شود آرام می‌گیرد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۱۸)

۱- آقا میرزا صادق آقا فرزند میرزا محمد فرزند مولا محمد علی قراجه داغی تبریزی است. به سال ۱۲۶۹ در تبریز تولد یافت و در ۷ ذیحجه سال ۱۳۵۱ در قم درگذشت. مجتهدی متنوع و ادیبی اریب بود و به عربی شعر می‌سرود. مرثیه‌یی که در حق حاجی میرزا عبدالکریم آقا امام جمعه (شهید ۱۳۳۶ ه‍.ق) گفته بسیار معروف و در شهداء الفضیله و اعیان الشیعه نقل شده است. اسامی تالیفاتش در کتاب «علمای معاصرین»، ص ۱۵۷ مسطور و اشهر آنها مقالات و مشتقات و کتاب صلوٰه است. برای اطلاع بیشتر از ترجمهٔ او رجوع شود به:

علمای معاصرین، ص ۱۱۳؛ ۱۵۳ - ۱۵۷ - اعیان الشیعه، ج ۳۶، ص ۱۹۹ - چهرهٔ آذربادگان در آینه تاریخ ایران، ص ۱۷۴ - ۱۷۷.

از سخنوران معاصر تبریز

- آبادی، محمد (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۱۱).
- آذر، جواد کناره‌چی (رک: ارمغان ادب، ص ۱۱ - فرهنگ سخنوران).
- ادیبی، سید ابراهیم متولد ۱۳۰۱ دیوان آن روانشاد به نام «گنج رازها» به سال ۱۳۵۴ شمسی در تبریز چاپ شده است.
- امیرخانی، دکتر باقر (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۲۷).
- احمدی صایب (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۴).
- باغبان، علی اکبر سیروس (مفاخر آذربایجان، ص ۵۲۸).
- برنا، عبدالعلی صدراالاشرفی (اطلاعات شخصی).
- بهشتی، کمال‌الدین فرزند میرزا عبدالرحیم مشیرالاطبا (رک: مواد التواریخ، ص ۴۲۷).
- بیدار تبریزی (حاجی میرزا محمد حسین، مشهور به پیشیکچی (دیوانش به نام «طریقه‌الادب» به چاپ رسیده است).
- بی‌نام، علی حریرچی متولد ۱۳۱۱ ش. (رک: ارمغان ادب، ص ۲۷ - فرهنگ سخنوران).
- پدیده بیوک (رک: ارمغان ادب، ص ۳۰ - فرهنگ سخنوران).
- پسیان، حسین علی سلطانزاده پسیان (رک: سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۵۵ - ۵۹).
- تشنه، اکبر محمودی (رک: تبریز و پیرامون، ص ۴۴۹).
- جنابی، محمد علی (رک: ارمغان ادب، ص ۳۳ - در تیر ماه ۱۳۷۶ به رحمت ایزدی پیوست).
- حامد، میرحمید سید نقوی (رک: تبریز و پیرامون ص ۵۸۰ - فرهنگ سخنوران).
- حقیقی نخجوانی، عبدالحمید (رک: تبریز و پیرامون، ص ۶۵۰ - فرهنگ سخنوران).
- دادمهر، کریم (رک: ارمغان ادب، ص ۳۶).
- درویش، عزیز دولت آبادی فرزند موسی متولد ۱۳۰۱ ش. (رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۷۸ - مفاخر آذربایجان ص ۱۶۷۸ - فرهنگ سخنوران).
- رعدی، دکتر غلامعلی آذرخشی از اساتید شعر و ادب و از مشاهیر فضلاست. (رک: فرهنگ سخنوران).

روشن ضمیر، دکتر مهدی (رک: مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۳۹۸ - «یاد یاران» از جمله تالیفات اوست).

سازگار تبریزی، خلیل (رک: فرهنگ سخنوران).

ساقی، محمد مصری (رک: تبریز و پیرامون، ص ۲۲۹).

سرباز تبریزی، میرمهدی (رک: فرهنگ سخنوران).

سعدی زمان، سیدرضا فرزند احمد حسینی، متولد ۱۲۷۹ ش. (رک: مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۱۶۳).

سعید، امیرداد (رک: تبریز و پیرامون، ص ۲۷۳).

سعید، مجتهدی (رک: نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۱۵).

سلطانی تبریزی تخلص شادروان سلطان آبادی متولد ۱۲۹۷ شمسی

شانی، مشهدی حسین متوفی ۱۳۶۹ ق. (رک: مؤلفین مشار، ج ۲، ص ۷۵۸).

شایق، عبدالعلی نصف (رک: تبریز و پیرامون، ص ۴۳۷).

شایق، غلامحسین عماد (رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۴۳).

شکیب، احمدخانی ساتلو (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۳۲۸)

شمشک، دکتر سید محمد حسین مبین (تذکره شعرای آذربایجان، ص ۴۰۷ - ۴۱۰)

شهبازی، ایوب (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۳۷).

شهبازی، بانواکرم (رک: شعرها، افسانه‌ها، ص ۱۲۸).

شهبازی، بهروز (رک: تبریز و پیرامون، ص ۴۷۵).

شیدا، یحیی (رک: شعرها، افسانه‌ها، ص ۶۴ - فرهنگ سخنوران - «ادبیات اوجاگی» از جمله تالیفات اوست).

شیوا، ابوالقاسم (رک: بهترین اشعار پژمان، ص ۲۵۸).

شیوا، اکبر مدرس (رک: تذکره شعرای آذربایجان، ص ۴۴۸).

صدر محمدی (اطلاعات شخصی).

صادق نوبری تبریزی، حمید (رک: مشار، ج ۲، ص ۹۶۳)

صبور اردوبادی، محمود (رک: تبریز و پیرامون ص ۴۲۶).

صحتی، غلامرضا (رک: تبریز و پیرامون، ص ۴۶۵).

صدیقی نخجوانی، رضا (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۶۹).

- صدیق، محمد سهرابی (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۳۴).
- صمیمی، رضا فرزند جواد (فرهنگ سخنوران).
- صیرفی، حاج محمد حسن مهپور (پندنامه او به سال ۱۳۳۹ ش. در تبریز چاپ شده است).
- طلعت، سرهنگ اسدالله دیوانش به سال ۱۳۲۴ ش. به چاپ رسیده است. (رک: مؤلفین مشار، ج ۱، ص ۵۵۲).
- عابد، محمد فرزند مولانایتم. (رک: ارمغان ادب، ص ۴۹ - مفاخر آذربایجان، ج ۳، ص ۱۵۲۲).
- عالی مزرعه، سهیلا (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۴۵)
- عالی نسب، میرابوالفضل (رک: ارمغان ادب، ص ۵۱).
- عزیزی، رحیم (رک: تبریز و پیرامون، ص ۴۰۷).
- فاخر، محمد تقی یعقوبی (رک: ارمغان ادب، ص ۵۳).
- فایز، حاج عبدالعلی فرزند حاج محمد حسن. دیوان چهارده معصوم وی به سال ۱۳۶۸ ق. در تهران چاپ شده است. (رک: مؤلفین مشار ج ۳، ص ۸۸۷).
- فتی، محمد علی (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۱۳).
- فربودی مختار (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۳۶).
- فرشی احمد سلطان آبادی (رک: مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۳۶)
- فرهخت، بشیر متولد ۱۳۰۹ ش. (رک: ارمغان ادب، ص ۵۶).
- فطرت، علی فرزند ملا محمد دیوانش به سال ۱۳۵۸ ق. در تبریز چاپ شده است. (رک: مؤلفین مشار، ج ۴، ص ۳۴۰).
- قدوسی، سیدفتاح (کتاب هدایة المسترشدين وی با ملحقات شرح منظومه به سال ۱۳۳۹ در تبریز به چاپ رسیده است).
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین متولد ۱۲۶۲ ش. در گذشته ۲۷ اسفند ماه ۱۳۴۰ ش. (رک: «آثار و احوال کاظم زاده ایرانشهر» چاپ تهران ۱۳۵۰).
- گلچین، جلال محمدی (اطلاعات شخصی).
- گنجویان، مجید (رک: تبریز و پیرامون، ص ۲۲۲)
- گوهر، محمد حسین گوهرزای نغمه های تبریز، چاپ ۱۳۴۳ ش. از جمله آثار

اوست. (فرهنگ سخنوران).

گوهر تبریزی، محمدرضا مرتضوی (فرهنگ سخنوران).

لاله، سیدحسین (رک: ارمغان ادب، ص ۶۴).

محبی، مهدیقلی (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۷۶).

محمد تبریزی صاحب منظومه «شمع و پروانه» (رک: الذریعه، ج ۹، ص ۹۹۳).

محمود، عین‌الدین بستان‌آبادی (رک: مؤلفین مشار).

مخلص تبریزی، زهرا بیگم (رک: الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۲۰).

مدرس، محمد فرزند مرحوم محمدعلی مدرس مؤلف ریحانة الادب. (رک:

ریحانة الادب، ج ۳، ص ۵۰۷).

مرتضوی، دکتر منوچهر مدیر مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، از اساتید ادب فارسی و از

مشاهیر محققان و فضلاست. (رک: تذکره شعرای معاصر ایران ج ۲، ص ۳۱۸ - مؤلفین

مشار، ج ۶، ص ۳۱۸).

مسعود، عالم پور رحبی (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۹).

مرشد، امیرعلی آذر طلعت (تذکره شعرای آذربایجان، ص ۶۱۴).

منصور دیوانش به شماره ۳۰۱۲ نوشته خود او در کتابخانه ملی تبریز مورخ ۱۳۴۰ ش.

هست. (رک: نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۹۹).

منظر، قمر تاج شاهگلی (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۴۰).

منیر، طه فرزند حسین متولد ۱۳۰۹. (رک: سخنوران نامی معاصر، ج ۱، ص ۲۶۴ -

مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۳۲۶).

مولانا، حاج سیدعلی آقا فرزند محمد متولد ۱۳۲۰ ق. ۱۱ جلد از آثارش چاپ شده

است. (رک: مؤلفین مشار، ج ۴، ص ۴۲۱).

مهدی تبریزی صاحب منظومه «نوروزنامه» (مشار، ۴۵۴/۵).

میلانی، میرنقی (رک: سخنوران نامی معاصر، ج ۲، ص ۲۴۱).

ناصح آذرشهری، حاج علیقلی (رک: مؤلفین مشار، ج ۴، ص ۵۷۶).

ناطق، عبدالصمد امیرشقایق مجموعه اشعارش به نام گلزار در ۱۳۵۴ ش. به چاپ

رسیده است (رک: تبریز و پیرامون ص ۴۳۳).

ناظر شرفخانه (رک: مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۴).

نجمی، میریوسف از تألیفاتش نجم‌الآثار به سال ۱۳۷۷ ق. در تبریز چاپ شده است. نصرتی شاملو، منیژه (رک: نامه اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی، ج ۲، ص ۷۸).

نصیر، پایگذار (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۰)
 نظمی، علی قویدل دیوانش به سال ۱۳۵۲ در تبریز تحت عنوان «هفت شهر» به چاپ رسیده، «دویست سخنور» هم از آثار چاپی اوست. (مفاخر آذربایجان، ج ۳، ص ۱۵۱۹).
 نیک پناه، محمد (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۴۵).
 واله، سیدولی‌الله معینی فرد (دیوان کوچکی در بهار ۱۳۶۴ به چاپ رسانیده است. در دیماه ۱۳۷۶ به رحمت ایزدی پیوست).

هاتف، عباسعلی صفرزاده نویریان (رک: ارمغان ادب، ص ۷۱).
 هادی (رک: ارمغان ادب، ص ۷۴).
 یسنا، رحیم چاوشی (رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۳۳ - نغمه‌های تبریز، ص ۱۲۹).
 یوسف تبریزی یوسف بن میرزا زین‌العابدین بن محمدعلی قره‌داغی که دیوانش پیش فرزندش میرزا علی بها است و خیابانی در «وقایع الایام» از آن نقل می‌کند ۱۳۳۷.
 (فرهنگ سخنوران)

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند

فهرست این گونه شاعران ضمن حدیقه‌الشعراى اسرار نقل شده است و بر جمع آنها شاعران ذیل افزوده می‌شوند:

آهی اوایل سده چهاردهم ق. می‌زیست. (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳).
بزاز، حاج آقا (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۶۹).
ثریا، میراحمد یاسر نجفی متوفی ۱۳۳۶ ق. فرزند مرحوم سید محسن عرب.
(اطلاعات شخصی).
جبار، ملاجبار محرر حاجی میرزا یوسف آقا مجتهد تبریزی، (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۹۳).

جودی ملاستار (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۰).
حسن حکاک (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۵).
حیرتی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸).
خازن، میرزا عبدالحسین (رک: مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۱۲)
خطایی نزدیک به زمان شاه اسماعیل اول می‌زیسته. (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۷).

خیرالعلی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳).
دلخون، حاج محمد (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱).
دیوانه (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲).
ذلیل آذربایجانی صاحب مخزن‌المصائب (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲).
ذهنی، علی اصغر (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۳).
راضی سده ۱۳ (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷).
رومی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱).
روثق (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱).
زیبق (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۹).
سری (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۱).

- شاه سروان (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۸).
- صابر، عباسقلی (رک: مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۶۹۹).
- عارف، آقا حسین متوفی ۱۲۲۰ ق. (رک: نگارستان دارا، ص ۲۳۳).
- عبدی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۹).
- مجنون (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).
- محبی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).
- مواج (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۲).
- همتی انگورانی (نسخه خطی دیوان اشعارش به زبان ترکی در مدح علی (ع) در کتابخانه آقای نجفقلی پیرنیا، نستعلیق میرزا ابوالفتح ولد شاه میرزا، من اعمال دیزجه رود قریه مهرآباد تحریر ربیع الاخره ۱۰۹۰) هست.

سخنوران

خلخال

خلخال

خلخال در بین کوهها و دره‌های دامنه غربی جبال طالش قرار گرفته است و از مناطق شرقی آذربایجان به شمار می‌رود. اگرچه زبان مردم آنجا ترکی آذربایجانی است ولی اکثر اهالی به فارسی آشنا هستند.

در دهستان شاهرود و چند پارچه از دهات کاغذکنان به لهجه مخصوصی سخن می‌رانند که به عقیده کسروی از بقایای لهجه آذری به شمار می‌رود. (زبان آذری، ص ۶۳ - ۶۴).
آب و هوای این منطقه معتدل و سخنوران آن به شرح زیراند:

امامی خلخال

ظاهراً از سخنوران سده دهم ه.ق. خلخال است. مؤلف صبح گلشن او را امام شاعران شیرین مقال لقب داده، این رباعی از اوست:

با خلق خدا سخن به شیرینی کن	اظهار نیاز و عجز و مسکینی کن
تا بر سر دیده جا دهندت مردم	چون مردم دیده ترک خود بینی کن ^۱

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۶۰ - صبح گلشن، ص ۳۶ - قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۳۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۱ - الذریعه، ص ۹۳)

ثابت خلخال

صادق بیگ از ایل اسبرلوی ترکمان، از سخنوران سده سیزدهم ه.ق. خلخال، وکیل رعایا بود و از زمره اهل حال و در ترکی و پارسی شیرین مقال. مؤلف نگارستان دارا می‌نویسد:

۱ - این رباعی به امامی هروی نیز نسبت داده شده است.

در کهولت نیز سرش خالی از شور و عشق نبوده مردی زنده دل و وفاجوی و نیکو خوی و صحبتش دلجوست. حالات درویشانه و مضامین دلپسندانه دارد این اشعار از او یادگار است:

بر گل مریز سنبل پریچ و تاب را پنهان به زیر شب چکنی آفتاب را...

چاره دل به جز طپیدن نیست	چکند بی تو آرامیدن نیست
یار را با رقیب چون بینم	که مرا طاقت شنیدن نیست
چاره درد هجر او «ثابت»	غیر جام اجل کشیدن نیست

باید اول ز سر جان گذرد	هرکه از کوچه جانان گذرد
مرگ بهتر بود از زندگیم	«ثابت» ار عمر بدین سان گذرد

از اشعار ترکی ثابت:

داغیدب قامتینه سرو سمنبرگیسو	کیم گوروب سروده بیر بئله معنبرگیسو
گاه زنجیریم اولور، گاه کونول مرغینه دام	گتیریر باشیمه «ثابت» نه بلالرگیسو

(نگارستان دارا، ص ۱۷۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۹ - ۹۰ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۲۳۷)

جنید خلخالی

شیخ جنید از مشایخ و فضیای خلخال و از معاصران عبدالرحمن جامی (۸۹۸) بوده است صاحب نقایس المآثر (نسخه خطی سمرقند) درباره وی اجمالاً بحث کرده است.

(فرهنگ سخنوران)

خاقانی خلخالی

مرحوم تربیت به نقل از «اوصاف الامین» پروین قاجار مؤلفه ۱۳۰۵ چنین می نویسد:
«از سخنوران سده سیزدهم آذربایجان است. از اوست:

خیاط روزگار به بالای هیچکس پیراهنی ندوخت که او را قبا نکرد»

(دانشمندان آذربایجانی، ص ۱۲۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۸۰)

خلیل خلخالی

تیرگر بوده از اوست:

به صد نیاز به روی تو جان براندازم چو زلف را تو به صد تاب دربر اندازی

(روز روشن، ص ۲۰۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۰۲)

سالک خلخالی

میرزا ذوالفقار شاعری زبردست بوده و به سال ۱۳۳۶ ه.ق. فوت کرده اشعار و قصاید بسیار داشته ولی از بین رفته است.

(از یادداشت‌های ناصر روایی)

سطوت کاغذکنانی

محمدتقی خان سطوت الممالک از فضیله اول سیده ۱۴ ه.ق. بخش کاغذکنان خلخال بود طبع شعر نیز داشت. در جواب غزل «صافی» به تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۵ غزلی به روزنامه تجدد فرستاد مقطع آن چنین است:

«سطوت» تو چه نالی و چه سوزی و چه گویی

اطفاء حرارت نشود از سخن امروز

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

شاهقلی خلخالی

از سخنوران سده دهم ه.ق. خلخال بود از اوست:
از پی دفع جنونم داغ بر سر می نهند داغ دل بس نیست بر سر داغ دیگر می نهند

مویی شد ای طیب وجودم ز درد و غم مویی نمانده بیش میان من و عدم
(تحفه سامی، ص ۸۷ - ۸۸ - روز روشن، ص ۳۳۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۹)

شمس خلخالی

مولانا شمس الدین محمد بن مظفر خطیب خلخالی از فحول علما و دانشمندان آذربایجان است در علوم معقول و منقول متفرد بوده و آثار نفیسی از خود به یادگار گذاشته است من جمله مصابیح امام بغوی را به عنوان تنویر شرح کرده و بر هریک از مفتاح و مختصر و تلخیص شرح علیحده‌یی نوشته و مختصر ابن حاجب را نیز شرح کرده و قصیده‌یی در منطق گفته است. حضرت سید شریف جرجانی در حاشیه حکمت‌العین با کمال تعظیم و تکریم از وی اسم برده است.
این دو بیت از اشعار اوست:

و ذو سفه یواجهنی بجهل و اگره ان اکون له مجیباً
یزید سفاهه و ازید حلمأ کعود زاده الاحراق طیباً^۱

حضرت خطیب در ۷۴۵ بنا به روایت اسنوی دراران و به روایت حشری در تبریز وفات یافته و در مقبره چرنداب در جنب مرقد مولانا قطب‌الدین شیرازی مدفونست. والد خطیب

۱ - این دو بیت در روضات الجنان ضمن شرح حال مولانا شمس مظفر قید شده است (ص ۳۳۱) مصحح در حاشیه می‌نویسد: مولانا شمس‌الدین مظفر ظاهراً غیر از شمس‌الدین محمد بن مظفر الدین خلخالی است که در سال ۷۴۵ وفات یافته است. «رجوع شود به شذرات الذهب» و در صفحه ۵۶۰ قید می‌کند که «این دو بیت در دیوانی که منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است نیز روایت شده است. شرح دیوان نسخه خطی تاریخ هشتصد و هشتاد و نه خط محمد بن جلال بن علی حسینی ملقب به دانا متعلق به کتابخانه مصحح. شارح غیر از میبیدی معروف است».

نیز از فضلا و ادبای خلخال بوده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۹)

صافی خلخالی

ناظم منظومه‌یی است در تعریف تفلیس؛ نسخه آن در ضمن جنگ شماره ۹۷ کتابخانه السنه شرقی لنینگراد موجود است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۴)

صیاد خلخالی

محمدحسین فرزند محمد جلیل متخلص به «صیاد» صاحب خمسه صیاد است. این خمسه پیرامون ۶۰۰ صفحه است و هنوز به طبع نرسیده. از اوست:

ای مرغ دل آگه شو از غفلت و نادانی دامی است بلا جویان در قصد تو پنهانی
چون کبک دری هستی از قهقهه خنده شاهین فلک در پی مستانه همی خوانی

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

ظہیر خونجی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آنست. در نزهة المجالس رباعی زیر بنام وی آمده است:

گل را، که مبارک رخ و فرخنده پی است هر جا که بود، زینت آنجا ز وی است
گفتم: ز کدام شهری، ای من خاکت گفتا: نشنیده‌ای که اصلم ز خوی است
بنا به نوشته یاقوت در معجم البلدان خونج شهرکی میان مراغه و زنجان در راه ری بود و
آخر ولایت آذربایجان شمرده میشد و آن را کاغذکنان هم می‌نامیدند. امروز کاغذکنان

بخشی است تابع خلخال و مرکز آن شهرکی است به نام آق کند.

(نزهة المجالس، ص ۸۲)

عبدالعلی خلخالی

از سخنوران سده ۱۳ ه.ق. خلخال است. شرح حالش در حدیقه الشعرای احمد بن ابی الحسن شیرازی چنین مسطور است:

«میرزا عبدالعلی خان تخلص معینی ندارد و مدعی انواع علوم است و خود میگوید در ۲۸ علم کاملم. ملاقاتش نکرده‌ام و لیکن میرزا محمود قلندر شاه که دختر عمویش در خانه اوست میگوید در فلسفه مهارت دارد و الحال در خدمت ولیعهد دولت به تدریس بعضی از ملک زادگان مشغول است این قصیده عربی را در مدح عزیزخان مکرری که وقتی سردار کل بود گفته:

نسیم الصبا قم فاغتنم طوف مسند کعرش سمی فی القدر عن قدر فرقد...
و صار عزیزاً کاسمه و ملقباً بسر دار کل صاحب السیف والید
در تاریخ تذکره‌های فارسی ۴۵۲/۱ تاریخ فوتش ۱۲۸۰ قید شده است.

(حدیقه الشعرای دیوان بیگی، ص ۱۱۷۱-)

عزلی خلخالی

ملا ادهم متخلص به «عزلی» از واعظان و سخنوران نیمه دوم سده یازدهم ه.ق. خلخال است.

تألیفات زیادی دارد از آن جمله است:

۱- دیوان عزلی

به روش «بوستان سعدی» در پند و اندرز با داستانهایی، در ده باب: ۱- شهوات ۲- حرص و طول امل ۳- شکر ۴- قناعت ۵- سخا ۶- یقین ۷- علم ۸- علاج صفات بد ۹- اخلاص و صدق و رضا ۱۰- تقوی و خوف و رجا. چنین شروع می‌شود:

به نام خدایی که بخشنده اوست به هر سختی یاور بنده اوست
حکیمی که جان جهان آفرید به قدرت نهان و عیان آفرید

(فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ۲۴۴۳)

نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۰۱۲ مورخ سده یازدهم در ۱۲۱ برگ ۱۸ سطری هست. (فهرست دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۹۴۸) و در فهرست نسخه‌ها ج ۴، ص ۲۶۶۹ از آن تحت عنوان «بهارستان» نیز یاد شده است.

۲ - هشت بهشت، = قبرنامه

دیباچه‌یی است به نثر بر هفت بند ملاحسن کاشی آملی و در آن از کاشی و سروده او: (عرش دهلیز سرایت ای امیر المؤمنین) دفاع کرده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۵۷ ادبیات، نستعلیق سده یازدهم هست. (فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۶۵۲)

و نسخه‌هایی هم به شماره ۷۸۴ و ۵۰۲۳ در همان کتابخانه محفوظ است

(تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۶۲۱).

۳ - اربعین

در چهل فصل، در آغاز هر فصل آیتی از قرآن مجید و سپس سخنانی از پیامبر (ص) و امامان آورده، و در ۱۰۳۶ به انجام رسانیده است. آغاز:

... حمد و شکر و ثنا و ستایش و سپاس و منت بی قیاس به عدد آلا و نعمای...

نسخه‌یی از این رساله در کتابخانه شاه عبدالعظیم به شماره ۱۴۸/۲ نستعلیق حسام‌الدین فرزند کاووس رستم‌داری مورخ ۱۰۶۱ هست. (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۴۰)

۴ - اعتقادات

ترجمه‌یی است از اعتقادیه شیخ بهایی در بیان عقاید شیعه از اصول و فروع. در ده فصل بوده و مترجم فصلی در نماز بدان افزوده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی همراه «لوازم‌الدین» به شماره ۳۵۵ موجود است.

(فهرست رضوی، ج ۴، ص ۲۶)

۵ - ذکر الهیه

در یک دیباچه و پنج مقصد است:

الف - فضیلت ذکر

ب - انواع ذکر

ج - آداب و شرایط ذکر

د - نصیحت سالکان

ه - فضیلت همت و گذشت. ختم کتاب.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملک به شماره ۶۲۱۱/۳ با تاریخ ۷ شوال ۱۰۵۶ هـ است.

۶ - رساله عرفانی

نسخه‌یی از آن در کتابخانه مدرسه غرب همدان هست.

(نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۵۶)

۷ - سفینه الملوک = هدایت‌نامه

در مواظ و اخلاق. نسخه آن در کتابخانه عبدالحمید مولوی (مشهد) به تاریخ تحریر

۱۰۶۶ هـ است. (نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۵)

۸ - فقریه فخریه

درباره فقر و ستایش از آن در هشت روزه.

نسخه آن در دانشکده پزشکی تهران به شماره ۲۷۸/۳ نستعلیق سده یازدهم هـ است.

(نسخه‌ها، ج ۳، ص ۳۳۵)

۹ - لطایف الموافق

نسخه‌یی در کتابخانه دکتر مفتاح (تهران) مورخ ۱۲۲۹ و نسخه دیگر در کتابخانه آستان

قدس رضوی مورخ ۱۲۵۸ هـ است.

۱۰ - لوازم الدین

گزارش و ترجمه‌یی ست از «باب حادی عشر» علامه حلی که به سال ۱۰۳۷ در تبریز به

پارسی ترجمه شده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی هست.

(فهرست رضوی، ج ۴، ص ۲۳۲)

۱۱ - مخاطبة النفس

ترجمه‌ی ست از «مخاطبة النفس» تقی‌الدین ابراهیم کفعمی (۸۴۰-۹۰۵).
نسخه‌ی از آن در کتابخانه دهخدا (تهران) مورخ سده یازدهم هست

(نسخه‌ها، ج ۳، ص ۴۰۸).

۱۲ - مشرق التوحید

نسخه‌ی از آن در کتابخانه دکتر مفتاح (تهران) مورخ ۱۲۲۹ و نسخه‌ی در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۸۳۸/۱۰ هست.
و با این بیت‌ها خاتمه یافته:

یا رب تو مر این سفینه راز	مقبول قبول اهل دل ساز
خورشید طریق سالکان کن	نی، آنچه تو را رضاست آن کن
از «عزلی» حزین رضا شو	او را که به رضات رهنما شو

۱۳ - مصباح المشکاة

گزارشی است از «مشکاة» ابو حامد محمد بن محمد غزالی.
نسخه‌ی از آن در کتابخانه ملک به شماره ۶۲۱۱/۲ نستعلیق مورخ هفتم شوال ۱۰۵۶ همراه «سبحات الانوار»، «ذکر الهیه» او.

۱۴ - معیار العمر و العمل

(در محاسبه و مخاطبة نفس و محافظت اوقات ایام حیات بر سبیل موعظه و تذکیر، مدلل به آیات و روایات و مکاشفات)، آمیخته با شعرهایی از سحابی و مولوی و میرعلی شیرنوی.

نسخه‌ی از آن در کتابخانه دهخدا (تهران) به شماره ۲۸۷/۱ مورخ سده یازدهم همراه «مخاطبة النفس» وی (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۴۰۸) و نسخه‌ی در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۸۳۸/۱۱ هست.

(فهرست سپهسالار، ج ۵، ص ۶۱۳)

۱۵ - مناجات

چند نسخه از آن در کتابخانه دهخدا (تهران) مورخ سده یازدهم هست (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۴۰۸)

۱۶ - کدو مطبخ قلندری

در فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۳، ص ۱۰۹۶ کتابی به نام «کدو مطبخ قلندری» به او نسبت داده شده است که کاتب آن خود مؤلف و تاریخ تحریر ۱۲۳۱ هـ ق است این کتاب به اهتمام احمد مجاهد بسال ۱۳۷۰ ش. در ۱۶۷ صفحه به چاپ رسیده است. در مقدمه آن وفات عزلتی واعظ ۱۰۵۲ قید شده است. (مجله آینده، سال ۱۷ ص ۹۰۳). بنابراین تاریخ استنساخ در فهرست کتابخانه ملی تبریز و یا نسبت تحریر آن به خود عزلتی نادرست است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۳ - ۲۷۴ - فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۱۷۶۹؛ ج ۳، ص ۲۴۴۳؛ ج ۴، ص ۲۶۶۹؛ ج ۵، ص ۳۶۵۲)

عشقی خلخال

میرزا علی فرزند محمد باقر خلخال صاحب ثعلیه از اهل کاغذکنان است. به سال ۱۳۲۱ ش. دارفانی را بدرود گفته. دیوانی دارد پراز اشعار خوب. از اوست:

دی نقل یک طرف می میخانه یک طرف	من یک طرف به عشرت و جانانه یک طرف
در پیچ و تاب عمر و ز شوق لب نگار	من یک طرف به گریه و پیمانه یک طرف
از جستجوی وصل تو ای پادشاه حسن	فرزانه یک طرف شده دیوانه یک طرف
از دل کنار نیست خیال جمال تو	کی گنج یک طرف شده ویرانه یک طرف
برده‌است از تودین و دل ای «عشقی» فگار	رخ یک طرف دو دیده مستانه یک طرف

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

علوی خلخال

سید عبدالرزاق فرزند میر فتح علوی از علمای خلخال بود خطی خوب داشت و گاهی هم شعر می سرود از اوست:

ایا سپهر مطبق تو دل فگار چرایی

ایا رواق معلق حزین وزار چرایی

گهی خموش و گهی در خروش و گه مدهوش

گهی به نعره جانسوز اشکبار چرایی...

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

فخر خلخال

در سده ۱۰ ق. می زیسته و دارای کمالات معنوی و طبع سلیم بوده، در ختنه سوران پسر مفتی روم «علی چلبی» این ماده تاریخ را گفته است:

مفتی مملکت علی چلبی	آن که باشد ز سر غیب آگاه
قره العین خویش را نیت	چون که کرد آن امین سرّ الله
بهر تاریخ سنتش گفتم	آنه سنه رسول الله

پس از چند روز فرزند دیگر مفتی به نام فاضل که به حسن سیرت و صورت معروف بود جان به جان آفرین تسلیم کرد وی این ماده تاریخ را گفت:

پی تاریخ آن گل در گلستان به حسرت گفت بلبل (وای فاضل)

= ۹۲۸

این دو بیت نیز از اوست:

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تا که ای غنچه بشکفته به رغم من زار همچو گل خنده زنان همنفس خار شوی
مولانا فخر خلخالی رسم عشق و عاشقی جوانان در روم بنیاد نهاد و در عشق جوانی
«باقی» نام فانی گشت.

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۳۹۱ - ۳۹۲)

فضل خلخال

مولانا فضل نبیره ابوزید خلخالی و برادر شیخ احمد فنایی خلخالی و از سخنوران سده دهم ه.ق. است. امین احمد رازی می نویسد:

به غایت خوش طبع و فهیم بوده، از بدایت حال تا حد کمال در ملازمت میرزا اشرف می‌بود. و در علوم معقول رتبه بلند و مرتبه ارجمند داشته است. در سنه ۹۵۴ در گذشته جسد او را به قزوین آورده در جنب مزار جدش شیخ ابویزید دفن کردند. از اوست:
 به رغم من نماید مهر با اغیار یار من خوشم باری که یادش می‌دهد از اعتبار من
 (هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۹ - ۲۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۸)

فنایی خلخالی

شیخ احمد فنایی نبیره ابویزید خلخالی و از مشاهیر شعرا و دانشمندان سده دهم ه.ق. است. طبعی بلند و ذهنی دلپسند داشته است. در خدمت مشاهیر علمای آن عصر از قبیل میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی و مولانا احمد ایوردی و شمس‌الدین خفری و کمال‌الدین لاری کسب کمال نموده و بعد از زیارت بیت‌الله، در قزوین مشغول تدریس بوده و هم در آنجا به سال ۹۷۵ (و به قولی ۹۸۵) وفات یافته است.
 نمونه‌یی از اشعار اوست:

کشم بر صفحه دل صورت جانانه خود را

بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خود را

افتاده به پا زلف سمن سای تو از چیست دیوانه منم سلسله بر پای تو از چیست

کار مشکل می‌شود بر بی‌نوایان چمن گر تو ای گل‌گوش بر آواز بلبل می‌کنی
 ای «فنایی» با وجود یار می‌مردی ز عشق حیرتی دارم که چون اکنون تحمل می‌کنی

(تحفه سامی، ص ۱۳۰ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۹ - مجمع‌الخواص، ص ۲۶۲ - ۲۶۳ - آتشکده آذر، ص ۳۹ - نگارستان سخن، ص ۷۸ - روز روشن، ص ۵۳۸ - ۵۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۲ - فرهنگ سختوران)

قدسی خلخالی

سید برهان‌الدین ملجائی به سال ۱۲۹۶ ه‍.ق. در هروآباد متولد شد. در دوران کودکی پدرش فوت کرد و تحت سرپرستی دایی خود سید موسی امام جمعه به تحصیل پرداخت و قاضی شد. وی از آزادیخواهان دوره مشروطه بود. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایران از شهادت وی تعریف می‌کند.

قدسی به تاریخ دوم دیماه ۱۳۴۱ ش. فوت کرد.

«ناصر روایی» این قطعه را در تاریخ فوت وی گفت:

قدسی پاک زاد و نیک منش	که ز نسل علی عمران بود
بود برهان اساس منطق او	نام نامیش نیز برهان بود
در غزل سعدی زمانه خویش	در قصاید نظیر حسان بود
شصت سال اندر این سرای سپنج	خانه زندگیش سامان بود
بیست هفتم ز ماه روزه بدی	دومین روز از زمستان بود
داعی حق را اجابت کرد	آن که گوشش به سوی فرمان بود
بهر تاریخ رحلتش از طبع	لمحه‌یی چند فکر جویان بود
(شد برحمت قرین) شدش تاریخ	ز آن که رحمت قرین غفران بود

۱۳۴۱ =

او دیوانی دارد و در اشعار خود «قدسی» و گاهی «برهان» تخلص می‌کند. غالب مضامین اشعارش تازه است. در وصف هواپیما گوید:

همایون پیکری دیدم بدیع الشکل و مستظرف
 صحیح اندام و بسی علت و لیکن ناقص و اجوف
 ملک سیرت، اسد صولت، فلک سورت، سمک صورت
 پرد چون طایر لک‌لک، دود چون دلدل و رفر
 صعودش چون براق اندر شب معراج برق آسا
 نزولش بر زمین جبریل گویی آورد مصحف

بساط شه سلیمان است بادش می برد هر سو
و یا چون تخت بلقیسی به اسم اعظم آصف...
مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف
چه سان «برهان» شود واصف به یک امری که لاتوصف

هزار مسئله گوید به غمزه دلکش که من مسائل او را رساله خواهم کرد
بداد بوسه و جانی گرفت و آنگه گفت که این معامله را هم اقاله خواهم کرد
(داستان دوستان، ص ۱۶۶ - ۱۷۰ - مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

کافی خلخالی

میرزا کافی فرزند میرزا محمدعلی خلخالی از سرایندگان سده یازدهم ه.ق. خلخال ساکن اردبیل بود. نصرآبادی می نویسد:

چنین مسموع شد که رب العزة را رب الغرة خوانده بدین معنی مشهور گردیده است. در فنون شعر و انشا ربطی داشت. از فرط افراط همت اسباب پدر را صرف محتاجان نمود در زمان شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) به اصفهان آمد با موزونان محشور بود و بسیار ساده لوح و پاک طینت. این رباعی را جهت فغانی که در قهوه خانه بابا عرب بود گفته است:

تا بست فغانی به لب ساغر لب چون شعله ز مستیش فتادم در تب
از چهره نقاب زلف را دور افکند یعنی نبود روز قیامت را شب
مرحوم تربیت ترجمه او و کافی اردوبادی را که از منشیان شاه طهماسب بوده و به سال ۹۶۹ در قزوین وفات یافته، به هم درآمیخته است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۴۳ - شمع انجمن، ص ۳۹۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۲ - فرهنگ سخنوران)

کامل خلخالی

مولانا ملک سعید فرزند محمد از سخنوران و عارفان اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه.ق. خلخال است.

تقی الدین اوحدی می نویسد:

«مولانا ملک سعید خلخالی» افضل فضلی زمان و اعلم علمای دوران بود، حاوی تکسیر حالات، جامع جمیع کمالات، مستحضر المعقول، مستجمع الفروع و الاصول بود، در پست و بلند علوم و رسوم طیار و سیار گشته، به اختلافات شریعت و حکمت بسیار رسیده، ظاهر و باطن را یکی دانسته، به وحدت وجود قایل شده، به کلیه مطالب صوفیه و جمیع کتب کلامی و فقهی و حکم از ریاضی و الهی مستحضر شده، ملکات ملکیه و اخلاق الهیه ملکه و طبیعی وی شده به لقای وجود خویش واصل گردیده بود. مولد و منشا وی شیراز است، آباء و اجدادش از خلخال آمده همه آنجا به سر کردند و وی در اواخر تفسیر و حدیث و غوامض تصوف مباحثه و مطالعه می کرد، و الحق از صفات ذمیمه دامن جان برچیده به اکسیر امید مس وجود را کامل کرده بود لهذا بدین نسبت «کامل» تخلص کردی، بنده در آن مدت که در شیراز می بودم، گاهی به فیض صحبت وی می رسیدم و وی در شهر سنه ۱۰۱۰ در شیراز به حق واصل شد.»

فوتش در شمع انجمن ۱۰۱۶ و در دانشمندان آذربایجان ۱۰۳۵ قید و اضافه شده است که وی در اواخر عمر به شیراز رفته و کتابی به عنوان «التحفة الغیائیة فی امتناع رویة الله تعالی» به نام غیاث الدین منصور تألیف کرده است.

مؤلف تذکره میخانه می نویسد:

مولانا کامل جهرمی^۱ در بهار زندگانی و غره جوانی از مسکن خود به شیراز آمده و در آن بلده در خدمت مولانا ملک سعید خلخالی به تحصیل علوم دینی مشغول گشته است. از اوست:

سالها دل پر هوس کردم وفا سودی نداشت تا برون رفت آرزو از دل دعا شد مستجاب

پیش عفوش قلت تقصیر ما، تقصیر ماست جرم بی اندازه می خواهد عطای بی حساب

کرویایان چو ناله من گوش می کنند تسبیح ذکر خویش فراموش می کنند
«کامل» زبان ببند که خاصان بزم خاص عرض مراد از لب خاموش می کنند

تا رسیدم جان فدا کردم به پیش شاه عشق
شکرلله بر نگشتم زنده از درگاه عشق
ای صبا از من به اسماعیل پیغمبر بگوی
زنده برگشته است هرگز کس ز قربانگاه عشق

رباعی:

افراد جهان کی اند؟ معدودی چند معدود به گرد عدم آلودی چند
چونه صورت آینه ندارند وجود هستند همه نمود بی بودی چند
ای فرع وجود تو وجود همه کس مرات نمود تو نمود همه کس
چون دید که بود توست بود همه کس دیوانه دلم کرد سجود همه کس

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۶۰ - ریاض العارفین، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ - شمع انجمن، ص ۴۰۰ - ۴۰۱ - تذکره میخانه، ص ۷۰۵ - ۷۰۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۲)

کریم الدین خلخال

کریم الدین ابوالقاسم فرزند محمد فرزند عبدالرحمن صوفی خلخال. به نوشته ابن فوطی در تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب مردی نیک محضر و سخن آرا بوده، سفر بسیار نموده، از اوست:

ما ضاقت الارض علی راغب فی طلب الرزق و لاراهب
بل ضاقت الدنيا علی صابر اصبح يشكو جفوة الحاجب

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

محمد خلخالی

میرزا محمد منشی ملقب به دبیرالملک از سخنوران سده سیزدهم ه‍.ق. خلخال است. برای اطلاع بیشتر از شرح حالش رجوع شود به تذکره ممیز نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۹۰۴.

(فرهنگ سخنوران، ص ۵۲۰)

محمدباقر خلخالی

از سخنوران و دانشمندان اوایل سده چهاردهم ه‍.ق. و از شاگردان ملاعلی زنجانی (مؤلف معدن الاسرار) بود. مدتی در خلخال بر مسند قضا تکیه داشت و مرجع استفاده طلاب گرمرود و خلخال و خمسه بود و نزد اولیای دولت ناصرالدین شاه قاجار احترام داشت. وی به هر دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی شعر می‌گفت و در بدیهه‌گویی مهارت داشت مثنوی ترکی وی به عنوان «ثعلبیه» معروف و بارها در تبریز و استانبول به طبع رسیده و به سال ۱۳۳۹ ش. به وسیله قباد طوفانی خلخالی به فارسی منظوم ترجمه شده است. وی در روز شنبه ۱۴ شوال ۱۳۱۶ ه‍.ق. وفات یافت.

دیوانش به اهتمام توکلی خلخالی بسال ۱۳۱۹ در تبریز به چاپ رسیده است.

از اوست:

ای سوار اسب عزت جام عیشت نوش باد

در بساط گربه قهرت عدو چون موش باد

دشمنانت همچو زردک دائماً گرد دنگون

دوستانت همچو سنجدرخت قرمز پوش باد

ای غائب از نظر زکات جستجو کنم در جستجوی تو به چه اقلیم رو کنم

در مصر وجود، خود عزیزی نشدیم در علم و عمل اهل تمیزی نشدیم
(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۴۰۵)

مقصود علی خلخال

صاحب «گنجینه جواهر» است. نسخه‌یی از این منظومه در موصل، کتابخانه مدرسه حیات به شماره ۱۹ هست.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۸ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۹۰)

منشی خلخال

رنیل بیگ معاصر محمدصادق مینای اصفهانی بوده است

(مجله پارس دوره اول شماره ۴ - ۱ ص ۷۴)

مهجور خلخال

میرزا مرتضی سلطان الواعظین در خلخال تولد یافت و در اصفهان تحصیلات خود را به پایان رسانید. شعر می‌گفت و بیشتر اشعار قدما به ویژه فرخی را تضمین می‌کرد.
از اوست:

خوشا دادن جان ره یار جانی	خوشا عشق ورزیدن اما نهانی
خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی	خوشا آن که دلبر کند سرگرانی
خوشا با پرچهرگان زندگانی	
خوشا از غم درد این دهر رستن	خوشا شیشه قید تن را شکستن
خوشا رشته عهد با یار بستن	خوشا با رفیقان یکدل نشستن
به هم نوش کردن می ارغوانی...	

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

مهدی خلخالی

ملا مهدی در اوایل سده سیزدهم ه.ق. می زیسته در فوت آقا حسین یکی از فضلی خلخال این ماده تاریخ را سروده است:

دردا که رفت عالم دهر و وحید عصر اعنی سمی خامس آل عبا حسین
ناگه ندا ز هاتف غیث ز در رسید کی بینوا بگو: (بحسین شمس مشرقین)
۱۲۳۰ =

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۷)

ناصری خلخالی

میرزا رستم معروف به حکیم باشی ناصری از شعرای نیمه دوم سده سیزدهم ه.ق. خلخال است به سبک قآآنی قصیده می ساخت در اوایل «شفایی» تخلص می کرد موقعی در چمن سلطانی به اردوی ناصرالدین شاه رفت و به واسطه قآآنی مدیحه‌یی به عرض رسانید و از آن پس به اشاره قآآنی تخلص خود را «ناصری» کرد دیوان هشت هزار بیتی دارد و اکثر آن قصاید است و هنوز به طبع نرسیده.

این مطلع از اوست:

آمد بهار و گشت دگر باغ و بوستان خرم، ز فیض ابرچو بخت خدایگان

(مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال)

ندیم خلخالی

عبدالرحیم فرزند محمدرضا صابر خلخالی، متخلص به «ندیم» از سرایندگان سده سیزدهم ه.ق. و منشی باشی و مستوفی در بار ناصری بود. صاحب مثنوی عرفانی «مرآت العرفا» است از این مثنوی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۰۰ مورخ ۱۲۷۴

موجود است و چنین شروع می‌شود:

کتاب مرآت‌العرفا در فضایل و مناقب آل... تألیف و تنظیم تراب اقدام مدحت سرایان
ائمه هدی عبدالرحیم بن محمدرضا خلخال ملقب و المفتخر من السلطان به منشی باشی
اولاً و المستوفی ثانیاً و المتخلص به ندیم...
آغاز:

حمد بی حد بر خداوند و دود کاوز هیچ ایجاد کرده هر وجود

انجام:

کعبه ایمان به رویش در گشود شد مسلمان اندر آن کشف و شهود
کلیات او که به وسیله فرزندش نصرالله گردآوری شده، نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران به شماره ۳۳۰۶ هست و حاوی دیوان شعر و منشآت اوست و چنین خاتمه می‌یابد:
اندر ثنای ناصردین شاه دین پناه نصرت قرین مر شد و اقبال یاورم

(فهرست دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۱۵۶، ص ۲۲۹۳)

واقف خلخال

ملانصرالله متخلص به «واقف» فرزند محمد عمر خلخال از دانشمندان و سخنوران
نیمه اول سده دهم ه.ق. بود، در حکمت نظری پایه بلندی داشت و اکثر کمالات عصر خود
را آموخته بود.

به اشتها تسنن و ترس از تعصبات و آزار از اصفهان به روم گریخت و در همانجا شمع
حیاتش خاموش گشت.

به رساله اثبات الواجب علامه دوانی و شرح هدایه مبینی حواشی و تعلیقات نوشته و
در کشف الظنون هم کتابی به عنوان مجموعه الحساب به نام وی آمده است. فوت او را
مؤلف شذرات الذهب سال ۹۶۱ ضبط کرده و در حق وی چنین نوشته است:

«و فیها توفی نصرالله بن محمد المعجمی الخلخال الشافعی الفقیه بن الفقیه درس
بالعسرونیه بحلب و کان زکیاً فاضلاً صالحاً متواضعاً ملازماً علی الصلوة فی الجماعة حسن
العباره باللسان العربی توفی مطعوناً فی هذه السنه رحمة الله».

واقف یکی از سخنوران خوش بیان و شیرین کلام زمان خود بوده اشعار نظامی و مولوی را تتبع می‌کرده و اکثر اشعار آنها را حفظ داشته است. خوشگو او را از اعظم طایفه شعرا دانسته و نوشته است که دیوان کلانی دارد پر از اشعار خوب خوب، از اوست:

در انتظارت آب شد دل، اشکم از هامون گذشت

دست از دهن برداشتم، فریاد از گردون گذشت

در وادی آوارگی نی همدلی نی همدی

همدل کجا یابد کسی، فرهاد شد، مجنون گذشت

تاراج دل ز عربده جویان چو عام شد آسایشی که بود به مردم حرام شد

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو بالید آن قدر که به یک شب تمام شد

لعل تو خنده بر شکر ناب می‌زند آتش به خرمن گل سیراب می‌زند

یک صبحدم به صحن گلستان گذشته‌ای شبم هنوز بر رخ گل آب می‌زند

آن بخت کو که یک شب عیدی به کوی تو ماهی چو ابروی تو بینم به روی تو

به هر زه رنج عمارت مبرکه در همه عمر تو را بس است ز یک خشت چار دیواری

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۷ - ۲۵۸ - نگارستان سخن، ص ۱۴۹ - روز روشن، ص ۷۳۴ - ۷۳۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۲ - ۳۹۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۵۳)

واقف خلخالی

ملاعقلی واقف همشیره‌زاده ملانصرالله واقف خلخالی و از سخنوران سده یازدهم ه.ق.

است. طبعی بلند و روان داشته صاحب دیوان است و در شعر «واقف» تخلص می‌کند.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

می‌دهد یاد که دنیا گرهی بر باد است گرد بادی که از این دامن صحرا برخاست

نیست روشن طیتانرا از غم گردون ملال در دل دریا گره کی موج دریا می شود
به قصیده معروف بحرالابرار خاقانی شروانی نظیره ساخته که چند بیتی از آن نقل
می شود:

دل من طور معنی، عشق او موسیٰ عمرانش
تجلّای جنون باشد عصا و عقل ثعبانش
طلب بحرست پر آشوب کاندلر هر طرف بینی
کدورت موج، محنت های رنگارنگ طوفانش
شکفتی کی نصیب غنچه دل می شود چون گل
نخندی تا بر اوضاع جهان و باغ و بستانش

سراپا چشم بودم دوش از ذوق تماشایی
به راه انتظار جلوّه خورشید سیمایی
کمند وحدتم شد طوق قمری بس که پیچیدم
به خود از حسرت مویی میان سر و بالایی

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۷۳ - ۱۷۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۱ - ۳۹۲)

واقف خلخال

میرزا ابوطالب متخلص به واقف از سخنوران اوایل سده سیزدهم ه.ق. خلخال و از
معاصران صاحب ریاض الجنة (مؤلفه ۱۲۱۶) است. همو می نویسد:
«در بلده یزد ملاقاتش اتفاق افتاد جوانی بی باک و صاحب فهم و ادراک بود اشعار آبدار
بسیار دارد در خصوص عبایی که حاجی خلیل نام به او بخشیده و کوتاه بوده گفته و هی هذه نظم:
قبله خلق جهان حاجی خلیل ای کز ازل
بهر حاجت خلق را جز در گهت درگاه نیست
کعبه کل از خلیل آباد، اگر گردیده شد
کعبه دل هم ز ترکان کم ز بیت الله نیست

صاحباً دادی عبایی کز ره احسان به من
 ناصرت آل عبا جز این مرا دلخواه نیست
 لیک کوتاه‌تر ز بخت دشمنان جاه تست
 وز بلند قدمن کوتاه‌تر است از جاه نیست
 گرچه می‌ناید به کامم لیک پس نفر ستمت
 چون گدا را جرأت رد عطای شاه نیست
 باعث کوتاهی‌ش هم بخت پست بنده است
 ورنه بر لطف رسایت کوتاهی را راه نیست
 شعر از حافظ مناسب آورم اینجا همی
 تا بدانی کاین به جز از طالع گمراه نیست
 «هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
 ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست»
 (ریاض‌الجنة، روضه پنجم، ص ۹۵۱)

یقینی خلخالی

شیخ جمال‌الدین. متخلص به یقینی از شاعران سده دهم هجری است. مؤلف شمع انجمن می‌نویسد:

«او حلی بند شاهد سخن است و مشاطه خوبان این فن» از اوست:
 سر کویش که بر بادم دهد هر لحظه آه آنجا فغان کز آه نتوان داشتن خود را نگاه آنجا

با خودم هر لحظه یاد او به گفتار آورد آری آری عاشقی دیوانگی بار آورد

تا بکی خواهم به درد و محنت و غم زیستن زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن

(تحفه سامی، ص ۱۳۰ - شمع انجمن، ص ۵۳۸ - نتایج الافکار، ص ۷۹۲)

از سخنوران معاصر خلخال

- اخگر، هاشم امیرمقدم متوفی ۱۳۲۶ ش. (رک: مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال).
اسلامی، نعمت‌الله (رک: تهران مصور شماره آبان ماه ۱۳۴۸).
بسیج خلخالی (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۵۴).
بهمنی، سیفعلی (دیوانش به سال ۱۳۳۵ ش. به چاپ رسیده است).
جهانگیر، معصومی از آثار منظومش «بازگشت» به سال ۱۳۴۴ ش. چاپ شده است. (رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۶۸).
قباد، طوفانی (ثعلبیه محمد باقر خلخالی را نظماً به فارسی برگردانیده و نام «روپاه نامه» بر آن نهاده است).
مدحت، حسن متوفی ۱۳۳۹. (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۸۹).
منتخب خلخالی محمود منتخب از وکلای دادگستری تبریز است.
ناصر روایی متوفی ۱۳۲۶ ش. فرزند میرزا محمد حسن، صاحب فضل بود و خط زیبا می‌نوشت. (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۳۴).

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند

- آزاده خلخالی ولی‌الله خاک نژاد (اثرش به عنوان خلخال سوزلری به سال ۱۳۴۵ چاپ شده است).
صفی خلخالی (رک: مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال).

سخنوران

خوی

خوی

خوی در شمال غربی ایران قرار دارد و از شهرستانهای آذربایجان غربی است. از طرف جنوب به شهر سلماس و از شمال و مغرب به ماکو و از مشرق به مرند محدود است. رودخانه‌های: قطور، آق‌چای به اغلب آبادیهای خوی طراوت می‌بخشد. بخشهای تابع این شهر عبارتند از:

۱- ولدیان ۲- ایواوغلی ۳- رهال ۴- فیرورق ۵- چای پاره ۶- سکمن آباد ۷- محال قطور والند و...

مهدی آقاسی به سال ۱۳۵۰ شمسی و دکتر محمد امین ریاحی به سال ۱۳۷۳ با تالیف و تکمیل تاریخ خوی، سرگذشت سه هزار ساله منطقه پر حادثه شمال غرب ایران و روابط سیاسی و تاریخی آن را شرح داده‌اند. از این شهر تاریخی سخنورانی برخاسته‌اند که اینک شرح حال و آثارشان از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

اصولی خویی

میرزا محمود اصولی فرزند محمد خویی تبریزی از علمای معروف و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود. تولدش به سال ۱۲۳۶ ه.ق. و وفاتش در تبریز به سال ۱۳۱۴ ه.ق. اتفاق افتاد. از تالیفات اوست:

۱- کتاب التاملیات

در بیان وجه تاملیات موجود در ریاض المسایل (حاشیه‌یی ست بر ریاض).

۲- مشارق الاصول

حاشیه‌یی ست بر کتاب «قوانین» این کتاب به سال ۱۳۰۰ ق. تالیف و به سال ۱۳۱۲ ق. چاپ شده است.

۳- رساله‌یی در فقه و اخلاق

۴- مقالات التوحیدیه

منظومه‌یی ست پیرامون ۵۲۰ بیت و به سال ۱۳۰۶ ق. به طبع رسیده است. آغاز:
حمد بی حد شکری پایان من بر خداوند قدیم ذوالمنن
برنبی و آل او بادا سلام دایماً، لیل و نهار و صبح و شام
در بیان عالم بر رخ گوید:

عالم بر رخ صحیح است و متین بر وجودش آمده نصّ مبین
روح را آنجا نباشد فرقی از فیوضات الهی غفلتی

۵- مثنوی قاردوشاب

در جواب الفیه نثر سروده است. چنانکه خود گوید:

کتبت فی بردالشتا کتاباً واسمه سمیت قاردوشاباً
هذا کتاب خمسه الهزلیه الفت فی اجوبه الالفیه

نسخه خطی این مثنوی در کتابخانه آقای حاج حسن نیما هست.

(علمای معاصرین، ص ۳۸۱ - ۳۸۲ - الذریعه، ج ۳، ص ۳۰۲ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۸۲ - ۸۳ - تاریخ خوی آفاقی، ص ۴۷۸)

انیس خویی

ملا محمد فرزند ملا عبدالرحیم، متخلص به «انیس» از شعرای نیمه اول قرن سیزدهم ه.ق. و از معاصران و مصاحبان میرزا حسن زنوزی صاحب ریاض الجنه بوده است. در قصبه چورس، از اعمال خوی زاده شد و برای تکمیل معلومات به عتبات عالیات مشرف گشت و

پس از مراجعت در زادگاهش گوشه عزلت گزید و در همانجا فوت کرد. وی مردی نکته سنج بوده و در غزلسرایی مهارت داشته است. میرزا حسن می نویسد که مکررالفت و صحبتش اتفاق افتاده در غزل سرایی سلیقه خوشی داشت و تخلص از من گرفته بود.

(ریاض الجنه، روضه ۵ قسم ۲، ص ۸۰۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۵۵)

ایواوغلی

در سده دهم ه.ق. می زیست نامش میر محمد و زادگاهش ایواوغلی از بلوکات معتبر و آباد خوی و از جمله قورچیان حمزه میرزا به شمار می رفت. به فارسی و ترکی آذربایجانی شعر می سرود و اشعار خود را از فرط علاقه با طلا و لاجورد تذهیب می نمود. از رباعیات اوست:

روزی که شدم عاشقت ای طرفه نگار می ترسیدم ز تیر هجرت بسیار
آخر گذراندی ز دلم آن ناوک این در دل من گذشته بود اول بار

(مجمع الخواص، ص ۱۳۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۲ - تاریخ خوی تالیف آفاسی، ص ۴۸۶)

برقی خویی

عبدالله در نیمه اول سده ۱۳ ه.ق. می زیست شاعری شیرین سخن بود مدتی در فقر و فاقه بسربرد و بعد به زنجان رفت و به مجلس عبدالله میرزا متخلص به دارا (فرزند فتح علیشاه) که حاکم زنجان بود راه یافت و به امر او تاهل اختیار کرد. محمود میرزا در سفینه خود می نویسد:

«وقتی که حضرت شهریار چمن سطانیه را مضرب خیام امیران قاجار و دلیران شیر شکار داشت من هم در انجمن بودم، این جوان: (برقی) در نزد من آمده دو سه غزلی از اشعار خود بر من عرض، چون سنجدیم طبعش را با متانت دیدم و قابل تربیتش یافتم، به معرض عرض خسروانی از طبعش و فقرش سخن راندم، به فقرش از شربت دینار علاج فرمودند. بعد از معاودت از آن سفر خیریت اثر مومی الیه را در زمره بندگان خود جای دادم به شهر نهایندش

آوردم، مدتها در سلک جامگی خواران درگاهم موظف و به تربیتش اقدام شد. بعد از مدتی ترخص حاصل که در شهر زنجان نظر بعهد بایکی از ناس تاهل اختیار نماید و باز گردد مرخص شده و رفت...»

وی به سال ۱۲۴۷ به مرض طاعون درگذشت.

نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه دانشسرای عالی «قریب» به شماره ۲۵: نستعلیق سده ۱۳ و میکرو فیلمی از آن به شماره ۳۱۵۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. از اشعار اوست:

زبلای ناگهانی چه غم است با وجودت	که بلای ناگهانی تو بلای ناگهان را
بنشیندار به محمل پی عزم راه لیلی	دل دردناک مجنون جرسی ست کاروان را
به رخ جهانیان خود دری از فنا گشاید	به زه کمان نهادی تو چو تیر جان ستان را

رهش افتاد به زلف تو و دل بار افکند	هر کجا شام شد آنجابه غریبان وطن است
نه عیان قاتل و نه تیغ هویدا، اما	هر کجا می‌نگری کشته خونین کفن است
روح را آنکه دهد لذت جاوید، دو چیز:	لب یار و سخن «برقی» شیرین سخن است

عهد نگارم چو استوار نماند	شادی اغیار برقرار نماند
ای دل نالان صبور باش که جاوید	قوت بازوی حسن یار نماند
زلف دلارام گر چه تاب دل از اوست	بشکند اینگونه تابدار نماند
خاطر ما یار و روزگار شکستند	یار بماناد و روزگار نماند

در دو جهانم به از حبیب نباشد	پیش حبیبم اگر رقیب نباشد
نسبت رویت به ماه می نتوان داد	ماه بدین گونه دلفریب نباشد
از خم مویت که هست شام غریبان	ناله زنجیریان غریب نباشد
آن غم هجران که من کشیدم و دیدم	کافر خونخواره را نصیب نباشد

بتان شهر با من بر سر قهر	من اندر عشق ایشان شهره شهر
--------------------------	----------------------------

ز خون عاشقان یا لاله گون نهر	به کوی تو ز ابر این سیل سرخ است
که نقد هر دو عالم باشدش مهر	عروس حسن را شوهر که باشد
من از دست بتان فتنه دهر	همه ابنای دهر از دهر نالند
سنبل و گل را که دید فتنه برانگیز	خانه بدوشم ز روی و موی دلاویز
پرده نشینی به بی حجاب میامیز	با مه گردون تو را نشست نشاید
دود به گردون رود ز تربت پرویز	از غم شیرین که بود مایه شکر
بلبل بیچاره، خون دیده فرو ریز	شاهد گل را گرفته خار در آغوش
آتش عشقم ز طعن همنفسان تیز	آب سر شکم روان ز سرزنش خلق
دل خم موی تو راست مرغ شباویز	جان گل روی تو راست مرغ سحرخوان
عشق گرفت آستین عقل که برخیز	حسن تو تا دست یافت کشور جان را

آتش غیرت به جان روزگار انداختم	بار حسرت را به خاک کوی یار انداختم
کز فراق پرده را از روی کار انداختم	پرده از رویت بدار، ای پرده صبر از تو چاک
از دو چشم خونفشان طرح بهار انداختم	بی بهارستان رویت هر کجا کردم گذر

به بزم غیر مکن ساقیا ز باده تو مستم
 که مست باده وحدت ز بامداد الستم
 سرم به پای تو و اهل اختیار به خنده
 ز دست رفته عشقم چه اختیار به دستم
 تو را پرستم و ترسم کنند شهره آفاق
 در آفتاب پرستی، بتان باده پرستم
 دلت شکست چو رستم سلامت از غم هجران
 تو آبگینه و، من سنگ آبگینه شکستم
 غمت به خانه دل تاگشود بار اقامت
 به روی اهل دو عالم در سرای بستم

به روزگار جوانی هوای عاشقیم بود
هنوز با همه پیری در اعتقاد نخستم
به دامن نرسد دست همتم بحقیقت
تویی که نور بلندی، منم که سایه پستم
خورند غم که شرر می‌زنم به خرمن هستی
به کوی یار تو برقی، گمان برند که هستم

من نمی‌گیرم قرار از زلف یار خویشتن
دیده‌ام در بیقراریه‌ها قرار خویشتن
گر ببالد آسمان بر خود که دارم آفتاب
بر لب بام آورم من هم نگار خویشتن
روز فردا گر ندا آید چه می‌خواهی زما؟
خیزم از خاک و بگیرم دست یار خویشتن
سربه‌بالین، جان‌به‌لب، حسرت به دل، ای مدعی
شاد زی‌کاخر محبت ساخت کار خویشتن
هجر مهلک، وصل مشکل، یار سرکش، بخت بد
چون نالَم همچو نی بر روزگار خویشتن
می‌دهندم پندها: «بی‌اختیار کس مباش!»
خلق پندارند دارم اختیار خویشتن!
اشک می‌باری و می‌کاری به دل تخم امید
غافلی برقی ز آه پر شرار خویشتن

سلسله زلف مه خانگی	گشت به من موجب دیوانگی
روی تو در گلشن جانانگی	رونق گلهای بهشتی ببرد
با من دلسوخته بیگانگی	تا بکی ای دلبر دیر آشنا
کاین نبود شیوه مردانگی	برقی شوریده ز جورش منال

کفن به تیغ بریدند و دوختند به تیر شهید عشق تو در طرفه روزگاری مرد!

زاهد من و شراب و، تو و جوی سلسبیل آب من و تو، هر دو به یک جو نمی‌رود!

آدم عاقل به کوی یار و مجنون می‌روم دوستان! بینید من چون آمدم، چون می‌روم

(سفینه محمود، ص ۶۵۹ - ۶۶۱ - نگارستان دارا، ص ۱۷۲ مصطفی خراب، ص ۳۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۶ - ۶۷ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۲۴۹ - تاریخ خوی «ریاحی» ص ۲۲۷ - ۲۳۲)

پرویزی خویی

میرزا عبدالحسین ملقب به سلطان‌الشعرا و متخلص به «پرویزی» در نیمه اول سده چهاردهم ه‍.ق. می‌زیسته و از مریدان و ستایشگران پرویزخان صغیرالعارفین بوده و تخلص از نام او گرفته است. خود گوید:

دل پرویزی از اوصاف پرویز به تن پوشد لباس جاودانی
از اشعارش در جلد دوم جلالیه آمده است.
بیتی چند از ساقینامه اوست:

بیا ساقی چارده ساله‌ام ز هجرت شب و روز در ناله‌ام
به من ده شرابی زخم طهور که موسی نشانده است تاکش به طور
به اندازه‌ام با ده در جام کن مرا فارغ از رنج ایام کن
در مدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف گوید:

ای طواف تو مقصد دل پاک کعبه اهل دل در عالم خاک

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۸۷....)

تایب خویی

نامش خداوردی، مولدش قصبه چورس از توابع شهرستان خوی است. شاعری زاهد و با تقوی و بزرگوار و از معاصران و مصاحبان میرزا حسن زنوزی مولف ریاض الجنة بود از طریق دادوستد امرار معاش می‌کرد. وفاتش به سال ۱۲۰۱ ه.ق. در زادگاهش اتفاق افتاد. صاحب ریاض الجنة ماده تاریخ فوت او را چنین گفت:

بگفتا (تایب ما از جهان رفت) = ۱۲۰۱

گویا خود تایب هم در ساختن ماده تاریخ مهارت داشته. این غزل از اوست:

در دل ما غم خوبان وطنی ساخته‌اند

خوش مکانی است در او انجمنی ساخته‌اند

در ره عشق دل و دین شده تاراج از آنک

چشم جادوی تو را راهزنی ساخته‌اند

کرده است آنکه چنین طبع تو را عهد شکن

متحمل به جفا همچو منی ساخته‌اند

گل تایب بسر شتند ز درد غم عشق

به بلا و به عنا ممتحنی ساخته‌اند

(ریاض الجنة، روضه پنجم، قسم دوم، ص ۸۰۷ - ۸۰۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۴ - الذریعه، ص ۱۶۳ - دایرة المعارف شیعه، جزء ۴، ص ۳۸۶)

تقی خویی

تقی فرزند محمد از شاعران صوفی مشرب سده سیزدهم ق. خوی است. وی در تاریخ ۱۲۵۷ قمری در شیراز بسر می‌برده و منظومه‌یی به نام «نقطه اسرار» که قریب به دوهزار بیت است ساخته و در آن، بیت اول مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین را تشریح و تفسیر نموده است. مطلع منظومه چنین است:

یا کریم العفوحی لم یزل

یا کثیرالخیر شاه بی بدل

(دانشمندان آذربایجان، ص ۸۷)

تقی خویی

آقا تقی ملقب به صمد علیشاه از عارفان سده سیزدهم ه.ق. خوی است. صاحب الذریعه به نقل از تذکره شمس العرفا سید عبدالحجت تاریخ تولد او را ۱۲۶۸ قید کرده و نوشته است که وی صاحب دیوان غزلیات است.

(الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۳)

ثابت خویی

ملاحسین از سخنوران قرن چهاردهم ه.ق. خوی بود. مدتی در شهر گنجه بسر برد و بعد به زادگاه خود برگشت و در همانجا فوت کرد. دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی آذربایجانی است.

مولفان کتاب «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» شرح حال او را با ابراهیم ثابت طسوجی شاعر سده ۱۳ به هم در آمیخته‌اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰ - ریحانة الادب، جلد اول، ص ۲۳۱)

جمال خویی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آنست رباعی زیر از اوست:

با من ز در کینه در آیی‌ها عقل رنجم همه بر رنج فزایی‌ها عقل

آنگه گویی بیا بین در رخ من مه را تو به دیوانه نمایی‌ها عقل!

ها (اسم اشاره، در محل تحذیر و تعجب بکار رفته است).

در تداول عامیانه امروز «اینه هاش» مصطلح است.

(نزهة المجالس، ص ۲۸)

حسام خویی

حسن فرزند عبدالمؤمن متخلص به حسام و ملقب به مظفری از شاعران و دانشمندان نیمه دوم قرن هفتم (ه. ق) شهر خوی می باشد. او شاعری توانا و نویسنده زبردست بوده است. مدتی در شهر ماردین بسر برد و بعدها به دربار چوپانیان قسطنطنیه روم راه جست و مظفرالدین یولوق ارسلان بن حسام الدین الب یورک بن امیر چوپان سومین امیر آن خاندان را مدح گفت و به وسیله همین امیر به لقب مظفری ملقب گردید و نزهة الکتاب را به نام وی نوشت. حسام تالیفات زیادی دارد از آن جمله است:

۱ - نصیب الفتیان و نسیب التبیان. دانشمندان درباره اسم این کتاب اختلاف دارند. صاحب کشف الظنون آن را «نصیب الفتیان و نشیب الفتیان» خوانده و در نسخه دیگری «نسیب الفتیان و نصیب الشبان» درج شده و شادروان محمدعلی تربیت آن را «نصیب الفتیان و نشیب البیان» قید کرده و تنظیم کنندگان لغت نامه دهخدا «نصیب الفتیان و نسیب التبیان» را بر سایر وجوه مرجح دانسته اند.

این کتاب مانند نصاب الصبیان ابونصر فراهی و نظیره یی ست بر آن. اولش: الحمد لله العلی القوی المتین. و با این بیت آغاز می شود:

اللّٰه واله و رب و رحمان فرد و، احد و حکیم و سبحان

و چنین پایان می پذیرد:

حسام شاعر از معنی ست ساحر ز هی قادر سخن الله اکبر
در مقدمه منشور آن شاعر نوشته است که این کتاب در ۵۰ بند و دو رباعی تنظیم یافته و مجموعاً بالغ بر سیصد و پنجاه بیت است.

نسخه هایی از نصیب الفتیان در کتابخانه ملی تبریز بشماره های ۲۶۳۷ و ۲۶۷۶ هست.

و در خارج از کشور:

در کتابخانه اکادمی علوم لنین گراد به شماره ۴۴۵۴ D ۵۶ ف مورخ ۱۱۹۵ هست.

۲- تحفه حسام فرهنگ منظومی است از فارسی به ترکی.

۳- ملتمسات صدواند قطعه و رباعی است. در باب ملتمسات متفرق مانند این رباعی در تقاضای شطرنج:

ای دست گهر بار تو سرمایه گنج امروز نداریم هوای شش و پنج

شطرنج تو بفرست که صاحب هنران در بازی شطرنج رهند از صد رنج

۴- نزهة الکتاب و تحفة الالباب در فن انشاء است و در محرم ۶۸۴ تألیف یافته است و در پایان قصیده‌یی در مدح یولوق ارسلان دارد.

۵- قواعد الرسایل و فراید الفضایل

این کتاب در غرة ماه رجب ۶۸۴ به نام امیر محمود بن مظفر الدین یولوق ارسلان تألیف شده است. در این رساله، لقب و عنوان ارکان دولت و اصحاب مناصب را در خطاب به آنان ذکر کرده و نیز عبارات مناسب برای پایان فرمانها و نامه‌ها آورده است. بنوشته آقای دکتر ریاحی در «زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی» عدنان ارزی از این کتاب و تألیف دیگر وی بنام «غنیة الکاتب و منیة الطالب» که مشابه قواعد الرسایل است. «قسمتهای مربوط به تحریرات رسمی» را منتشر کرده است، مرحوم تربیت هم، نامه‌یی بیارسی سره از آن کتاب نقل کرده که چنین است:

«روزگار خداوندگار بزرگوار سرور مهتران جهان پیشوای هنرمندان کهان برگزیده جان پادشاه دانای ارجمند سر آمد دودمان بزرگ زاده والا نهاد به خرمی و کامرانی پیوسته بادکهرت کمینه بندگی و زمین بوس میرساند آرزومندی و نیازمندی به دیدار خجسته و چهره فرخ از آن پایه گذشته است که برخی از آن به خامه در هزار نامه باز نماید از پروردگار که آفریدگار جهان و دانای آشکار و نهان است بیوسان میباید، دیدار زود باشد چون تاب شکیبایی سپری شد و توان تن و آرام دل به انجام رسید. سخنی چند از بر نیازمندی پیوند کرده به بندگی گسیل رفت، اگر بنده را به پاسخ سرافراز گرداند از آن جهان مردمی شگفت ننماید، که ایزدش در همه کار یار و نگهدار باد».

آقای دکتر ریاحی افزوده‌اند که:

رسوم الرسائل و نجوم الفضائل نیز از جمله تألیفات حسام است و در آن علاوه بر عنوانها،

نمونه‌هایی از فرمانها را هم آورده و این نمونه‌ها برای روشن کردن وظایف صاحبان مناصب در آن دوره اهمیت دارد. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه سلیم آغا، نوریانو بشماره ۱۲۲ هست و عدنان ارزی در انکارا آنرا چاپ رسانیده است. برای اطلاع بیشتر از مشخصات نسخ خطی تالیفات حسام به فهرست نسخه‌های خطی (ج ۱، ۲، ۳، ۴) رجوع شود.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۳ - ۱۱۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۳۶ - تاریخ خوی آقاسی، ص ۴۹۶ - ۴۹۸ فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۳، ص ۱۳۸۰ - زیان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۱۲۰ - ۱۲۱)

حسام چورسی

از شاعران قرن اخیر چورس از توابع خوی است. در مدح مولای متقیان علی علیه السلام گوید:

ای معدن فتوت و مهر و وفا علی	ای کان جود و منبع صدق و صفاعلی
ای لنگر سفینه بحر نجات نوح	ای باعث نجات خلیل خدا علی
ای دوحه حدیقه اسرار معنوی	وی کاشف حقایق سرّ و خفا علی
در شأن توسل آیه تطهیر و هل اتی	در تو ظهور شد اثرش بر ملا علی
خالی مکن «حسام» دل خود ز مهر او	البته حاجت تو نماید روا علی

(تاریخ خوی «آقاسی»، ص ۴۹۸)

حسین خویی

حسن فرزند عبدالله خویی حسینی از شاعران صوفی مشرب سده سیزدهم هجری است. الفیه آیه‌الملک از آثار اوست و آن مثنوی عرفانی است با بندهایی به نثر فارسی و عربی. ظاهراً به سال ۱۲۵۸ تالیف نموده، در آن چنین آمده است:

آیه‌الملکش بود فرخنده نام
کرده‌ام در الف بیت آن را تمام

آغاز، فی الافتتاح بحمدک المحمود...

ای به حمدت افتتاح هر ثنا
وی ز تو تسدید جوی از هر خطا
نسخه‌یی از آن کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۸۳۲، نستعلیق سال ۱۲۵۸ ق.
و نسخه‌یی هم در کتابخانه ملک به شماره ۵۲۳۲ شکسته نستعلیق گویا خود سراینده
مورخ بیستم رجب ۱۲۶۰ در ۳۹ برگ ۱۴ سطری هست.

(الذریعه، ج ۱۹، ص ۱۲۰ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۶۱۹)

حقیر خویی

میرزا عبدالوهاب متخلص به «حقیر» سال ۱۲۵۸ قمری تولد یافت و به سال ۱۳۱۸ ق. (و)
یا به قول مولف تاریخ خوی به سال ۱۳۲۰ ق.) در خوی فوت کرد. دیوان اوسه دفتر است
اول قصاید اوست که اغلب در مدح ائمه اطهار است، دفتر دوم غزلیات و سایر انواع شعر
اوست، دفتر سوم را به مرثیه اختصاص داده است. وی به شغل بزاززی اشتغال داشته و
دیوانش به عنوان «درّ بی نظیر یا دیوان حقیر» به سال ۱۳۳۸ ق. چاپ شده است.
از اوست:

سحرگه لکه ابر سیه شد در هوا پیدا
جهان مهر عالمگیر پنهان گشت نا پیدا
جهان گردید ظلمانی سراسر چون رخ زنگی
سیه شد دیده گیتی ز ظلمت چون شب یلدا
خروشان رعد جوشان برق ابر اندر هوا لامع
هوا گریان چمن خندان صبا شد بوستان پیرا
هوا سنجابی و فرش زمین گردید ز نگاری
چو فردوس برین شد سبز و خرم دامن صحرا
عروسان چمن در رقص از عیش و نشاط آمد
درختان سر به سر پوشیده در بر جامه خضرا
شکفته هر طرف گل‌های رنگارنگ گوناگون
گلستان ارم گردیده صحن ساحت غبرا

صبا از سبزه هر سو در بسیط خاک گسترده

منقش فرش رنگین از حریر و اطلس و دیبا...

(دیوان حقیر - تاریخ خوی، ص ۵۰۳ - ۵۰۵)

حکیم قوبولی

میرزا محمد فرزند عبدالصبور از دانشمندان معروف دوره فتح علیشاه و محمد شاه قاجار بوده و قسمتی از ایام سلطنت ناصرالدین شاه را نیز درک نموده است.

وی در خوی تولد یافت و در تبریز اقامت داشت. طبیعی حاذق بود و از علوم دینی و فنون ادبی بهره کافی داشت. روزگاری که در اصفهان تحصیل می کرد گرفتار مرض شقاقلوس گردید و پایش را بریدند و به جای آن پای چوبین (که روی آنرا پوشیده و به صورت چکمه در آورده بودند) نهادند و از این جهت به حکیم قوبولی شهرت یافت.

مرحوم تربیت می نویسد که چون همیشه با قبل و منقل حرکت می کرد و عشق زیادی به غلیان داشت بدین عنوان معروف بود. !شادروان مدس هم این نظر را تایید کرده است.

تالیفات:

در فهرست نسخه های خطی از چهار تألیف وی چنین یاد شده است:

۱ - تعلیم نامه: رساله یی ست در آبله کوبی به نام فتح علیشاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) و به دستور عباس میرزا از متن انگلیسی ترجمه و در ۵۶ صفحه به سال ۱۲۴۵ چاپ شده است.

نسخه خطی این رساله در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۵۲۱۵ و تاریخ تحریر ۲۸ شعبان ۱۲۴۵ موجود است

(فهرست دانشگاه تهران ج ۱۵، ص ۴۱۵۵).

۲ - در مکنون = دره ناصری

این کتاب آمیخته یی ست از پزشکی قدیم و جدید که بنا به دستور حاج میرزا آقاسی (متوفی ۱۲۶۵) صدر اعظم و به نام محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) نگاشته است و از آن نسخه یی در کتابخانه ملک به شماره ۴۴۵۴ نسخ ۱۲۶۵ و نسخه یی در کتابخانه مجلس به

شماره ۲۱۷۲ نسخ ۱۲۸۲ موجود است.

۳- قرابادین: نسخه‌یی از آن در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۷۶۹/۲ و نسخه‌یی در کتابخانه مجلس به شماره ۴۷۱۴/۲ موجود است.

۴- مجمع‌الحکمتین: به روزگار فتح علی‌شاه و به دستور ولیعهد محمد میرزای قاجار در یک مقدمه و چند قانون و یک خاتمه در پزشکی بر پایه ایرانی و فرنگی نوشته است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۷۶۹/۱ نستعلیق ۱۲۰۵ و نسخه‌یی در کتابخانه دهخدا به شماره ۱۱۶ موجود است.

۵- انوار ناصریه: مرحوم سلطان القرائی در نشریه دانشکده ادبیات، این کتاب را چنین معرفی کرده است:

«کتاب مفصل و مبسوطی است در علم تشریح و فواید طبیه موسوم به انوار ناصریه و آن روی سه کتاب وضع شده با این ترتیب:

کتاب اول - در تشریح و مَصُور با صور و اشکال تشریحیه.

کتاب دوم - بحث در امور طبیعی طَب جدید.

کتاب سوم - بحث در معالجات.

مؤلف این کتاب را در ایام سلطنت ناصرالدین شاه تألیف نموده است و آن را در سال ۱۲۷۲ به دستور ناصرالدین شاه به طبع رسانیده‌اند.

مصور با تصاویر و نقوش تشریحیه و با چاپ سنگی است. در پشت ورق اول نام مؤلف را با عنوان: «میرزا محمد حکیم‌باشی کل حکمای ایران» آورده‌اند و فضایل علمی او را بسیار ستوده‌اند و هم در آن صفحه کتاب را به نام «تشریح‌البشر و توضیح‌الصور خوانده‌اند».

مرحوم تربیت علاوه بر مجمع‌الحکمتین که مذکور افتاد دو کتاب ذیل را نیز در ضمن تالیفات وی آورده و بحث موجزی در معرفی آنها نموده است:

۶- خلاصه عباسی: کتاب سنگ‌لاخ میرزا را به نام نایب‌السلطنه عباس میرزا ملخص کرده است.

۷- ترجمه قصیده بانت سعاد به فارسی و در مقابل هر بیت از آن یک رباعی به نظم آورده. رباعی ذیل در ترجمه مطلع قصیده است:

متیم اثرها لم یفد مکتبول^۱

بانت سعاد قلبی الیوم متبول

۱- بیت مذکور مطلع قصیده لامیه کعب بن زهیر بن ابی سلمی است. برای اطلاع بیشتر از ترجمه گوینده آن و داستان این قصیده ←

شد دور ز من سعاد آن سر و بلند
دل در پیش امروز سقیم است و نژند
مغلول و مقید است زان سان که ورا
کس فدیہ نداده تا رهندیش ز بند
در کتاب دانشمندان آذربایجان و نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز از اولاد و
احفاد حکیم صاحب ترجمه بدین شرح یاد شده است:
فرزندش میرزا علی اشرف نیر طیب بود و ۵ پسر داشت:
۱- معاون نظام هدایت (متوفی در ۱۳۱۱).
۲- میرزا خلیل خان ملقب به مشاور السلطان (متوفی در ۱۳۱۶ شمسی).
۳- میرزا جلیل خان ملقب به ناصر الحکما (متوفی در ۱۳۰۷ شمسی).
۴- میرزا جبارخان ملقب به ارفع الحکما (متوفی در ۱۳۲۷ شمسی).
۵- میرزا غفارخان ملقب به شهاب لشکر (متوفی در ۱۳۲۲ قمری).
جمع کثیری از نواده هایش در تبریز ساکن و از جمله آنان نصرت الله خان شهاب لشکر و
فتحعلی خان جوانبخت و منصورخان صفا و... بودند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۲ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۳۵ - نشریه دانشکده ادبیات علوم انسانی تبریز،
بهار سال ۱۳۵۱، ص ۴۵ - ۵۰. فهرست نسخه های خطی، ج ۱، ص ۷۰۳)

حیران دنبلی

حیران خانم خواهر کریم خان کنگرلوی دنبلی از شاعره های نادره گفتار سده سیزدهم
ه. ق. و از دنبلیان آذربایجان است^۱ در روزگار نایب السلطنه عباس میرزا می زیست و زمان

←

رجوع شود به جلد ۴ سیره ابن هشام، ص ۱۵۲ - و تجارب السلف، ص ۳۴۴ - ۳۴۶.
مرحوم حسن قاضی طباطبائی در تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، ص ۳۲۸ افزوده اند که «صاحب مغنی همین قصیده را با اشباعی تمام
شرح کرده است».

۱ - بنا به نگارش تواریخ و سیر حسب و نسب دنبلیان به یحیی برمکی منتهی می شود و مشارالیه چهار پسر داشته است: جعفر -
محمد - فضل - موسی. موسی و اولاد او والی شامات بوده و در آنجا ۱۵۰ سال سلطنت کرده اند عیسی بیگ نام از این خانواده که
ابوموسی ثانی لقب داشته است به قلعه دبل سکمن آباد آمده شیوه تجرد و نفرد پیش گرفته و پس از زمانی اکراد دنبلی که از سی هزار
خانوار متجاوز بوده اند دست ارادت به او داده و اعقاب او مدت ها در آن سامان حاکم و فرمانفرمای آن طایفه شده قطور و اواجق و
نخجوان و غیر آنها در تصرف آنان بوده و تا ظهور سلطان حیدر استقلال داشته اند.

←

پادشاهی ناصرالدین شاه را هم درک کرده بود. اجدادش در روزگاران سابق از خوی به نخجوان عزیمت کردند و حیران خانم پس از جنگ ۱۲۱۸ همراه اعضای خانواده به میهن خود بازگشتند و مدتی در تبریز رحل اقامت افکندند و سپس راهی ارومی شدند و در قریه «خانقاه سرخ» که از طرف دولت وقت به عنوان تیول به پدرش واگذار شده بود سکنی گزیدند. پاره‌یی از تذکره نویسان به سبب طول اقامت او را اهل ارومیه و مرحوم تربیت اهل تبریز معرفی کرده‌اند ولی خود گوید:

پرسی اگر ز نسبت «حیران» دلفگار از خادمان شیر خدا شاه دین علی ست
باشد و را حسب ز عزیزان نخجوان او را ولی نسب ز کریمان دنبلی ست
دیوان او از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه شادروان حاج حسین نخجوانی به سال ۱۳۲۴ ش. در تبریز بچاپ رسیده است و مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات و ترجیعات و در حدود ۴۵۰۰ بیت است و اغلب اشعارش در مدح والده و همسر عباس میرزا می‌باشد. نسخه خطی دیوانش در کتابخانه مرحوم حاج محمد نخجوانی به شماره ۲۶۷۹ و دو نسخه هم در تصرف مولفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» هست. در قطعه‌یی به و بای سال ۱۲۴۷ چنین اشاره می‌کند:

ای خدا شیعیان هلاک شدند نوجوانان به زیر خاک شدند
مادران دل شکسته و نالان مرده شویند بهر فرزندان
حیران خانم عمر دراز یافته و گویا در حدود هشتاد سالگی در گذشته است خود به پیریش چنین اشاره می‌کند:

عمر از دست شد چو تیر از شست برف پیری مرا به سر بنشست
در تذکره «زنان سخنور»، ص ۱۸۱ حیران خانم خواهر کریمخان کنگرلوی دنبلی، و در «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی»، ص ۹۶ دختر او معرفی شده است.



پیرموسی دنبلی در سنه ۳۶۰ و امیر جعفر ملقب به شمس‌الملک متوفی در تاریخ ۵۵۵ هجری از مشاهیر این سلسله بوده و مقبره آنان در خارج شهر خوی به فاصله دو هزار ذرع از آن واقع شده و مناره کله آهر که در پهلوی آن مقبره از دور نمایان است از آثار همین شمس‌الملک بوده و از بقایای آن عهد است. امیر عیسی پدر شمس‌الملک و امیر یحیی جدوی که هزار و دویست تکیه و خانقاده در اطراف آذربایجان بنا نهاده نیز از مشاهیر این سلسله می‌باشند. امیرکبیر محمود خان از معارف این سلسله تاریخی تا سنه ۱۰۰۵ و یکی دیگر از آنها نیز تاریخی علیحده برای دنبلیان تا سنه ۱۲۵۸ نوشته‌اند و غیر از این نسخ خطی، در جهان‌نما و شرفنامه بدلیسی و آثارالشیعه و تاریخ عالم آرای عباسی و ناسخ التواریخ (جلد قاجار) و تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته و تاریخ تبریز نادر میرزا و مجله معلم سال سوم (مقاله کارنگ) مطالبی راجع به تاریخ و رجال و نسب‌نامه این طایفه نوشته شده است.

اشعار برگزیده حیران خانم

با مقدمه و انتخاب خانم نقی‌یوا، خط و ویراستاری از محمد علی مجیری، باکو، ۱۹۸۸/۱۳۶۷، ۱۴۲ ص. چاپ و در نشر دانش چنین مسطور است:

«حیران خانم دنبلی از طایفه کنگرلوی دنبلی و خواهر کریم خان کنگرلو، از سران سپاه عباس میرزا است. تاریخ تولد و وفاتش درست روشن نیست. ظاهراً در دهه اول قرن سیزدهم هجری در نخجوان متولد شده و بین سالهای ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۰ ق. در تبریز در گذشته است. خانواده حیران خانم، که ایرانی و مسلمان بود، در پایان کشمکشهای روس و ایران، در سال ۱۲۳۵ با ۱۳۶ خانوار دیگر از نخجوان به ایران مهاجرت کرد و در دهکده‌ای نزدیک خوی که عباس میرزا به تیول به ایشان واگذاشته بود، اقامت گزید. حیران خانم و خانواده‌اش چندی بعد به تبریز رفت و تا پایان عمر در آن شهر گذراند.

حیران خانم زنی مکتب دیده و درس خوانده بوده و با خانواده‌های درس خوانده حشر و نشر داشته است. او همچنین ذوقی سرشار و ذهنی خلاق داشته و غالباً به سرودن شعر در انواع گوناگون قصیده، غزل، رباعی، مُمخس، ترجیع بند... می‌پرداخته است. از او اشعار بسیار به فارسی و ترکی باقی مانده است که بخش عمده آنها در یک دیوان گردآوری شده است و نسخه خطی منحصر به فرد آن در «گنجینه آثار خطی جمهوری آذربایجان» نگاهداری می‌شود.

تاکنون نمونه‌ها و منتخبات گوناگون از سروده‌های حیران خانم چاپ و منتشر شده است که مجموعه حاضر آخرین آنهاست. این مجموعه از یک مثنوی، یک قصیده، یک مُستزاد، یک مُخمس، سه «تخمیس» در تضمین صایب، سعدی و عرفی، چند غزل و چندین رباعی تشکیل شده است. در واقع خانم نقی‌یوا، که این مجموعه به همت او فراهم آمده کوشیده است تا از هر یک از انواع شعر حیران خانم نمونه یا نمونه‌هایی به دست بدهد تا قدرت او را در شاعری نشان دهد. و حقیقت این است که «حد همین است سخندانی و زیبایی را». از همین نمونه‌ها در یافته می‌شود که حیران خانم دقایق زبان و فرهنگ سرزمین خود را نیک می‌شناخته و به انواع هنرها آراسته بوده است. زبان شعر او در کمال روانی و شیوایی است، و هر چند که به مفاهیم متعارف شعر، یعنی تغزل پرداخته است، در همه اشعار او یک کلمه در مدح کسی دیده نمی‌شود. در عوض مسائل زندگی و مصایب جامعه و دردهای مردمان را

باز گفته و به تصویر در آورده است. شاید از این لحاظ بتوان او را پیشرو پروین اعتصامی دانست، هر چند که در عالم شاعری او راهمپای مهستی گنجوی دانسته‌اند. این رباعی طرز فکر او را نشان می‌دهد:

آمد رمضان، مبارک و میمون است اما دل من از این جهت پر خون است
 کی شب زُمنعمان به یاد اندازد حال فقرای دهر، آیا چون است؟
 ذکر یکی از غزلهای حیران خانم برای نشان دادن قدرت او در تغزل و چیرگی او بر زبان فارسی و نیز سادگی گفتار او کفایت می‌کند:

چه سازد گر کسی بیمار باشد؟ طیبیش در پس دیوار باشد!
 نه در هجران بود صبر و قرارش نه راهش در برِ دلداری باشد
 سرش در بستر و رنجور و نالان دلش در حسرت دیدار باشد
 به حال بلبلِ صد وای کورا گلش اندر میان خار باشد
 چه باشد حال عاشق در زمانی که نزد یار صد اغیار باشد؟
 چگونه زندگی باشد کسی را که زخم داغ او از یار باشد؟
 چه سازد چون کند بیچاره حیران؟ کشد هجران، بلی ناچار باشد.»

حال مارا که کند عرض به جانانه ما شود آگاه ز حال دل دیوانه ما
 جرعه نوشیم ز خمخانه وصل رخ او سر بر افلاک کشد ناله مستانه ما
 لال شد از ستمش بلبل طبع «حیران» سوخت در آتش شوقش پر پروانه ما

این مهر منور است یا دوست این ماه نواست یا که ابروست
 مار است سر خزینه خفته یا اینکه به دوش مارگیسوست
 از غزلهای ترکی آذربایجانی اوست:

آراسیندا

کۆنلوم قوشو اول زلف پریشان آراسیندا بیچاره قالب جنت و نیران آراسیندا
 گۆرکیم نئجه سرگشته قالب واله و تنها اول خاک خطا ایله بدخشان آراسیندا

طغیان ائله ییب درد و غمیم، بو دل زاریم
 دیل زولف ایله رخسارینا چون قیلدی تاماشا
 ای گۆر نه عجب معجزه دیرکیم نجه بیتیمیش
 ای دل ائله مه غم کی اونون یوخدو تفاوت
 چون یار قیلیب لطفونو کم، هانی او همدم
 تا صلح قیلا یارایله «حثیران» آراسیندا
 بیر کشتی یه بتزر قالا طوفان آراسیندا
 آواره قالیب کفر ایله ایمان آراسیندا
 بیر سونبول تر آتش سوزان آراسیندا
 کویوندا چو درویش ایله سلطان آراسیندا
 کویوندا چو درویش ایله سلطان آراسیندا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۶ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۸۸ - بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ۹۶ - ۱۰۱ - تاریخ خوی آقاسی، ص ۵۰۶ - ۵۰۸ - فرهنگ سخنوران، - نشر دانش، ۶۱/۱۰)

خاور دنبلی

محمود خان نیره شهبازخان دنبلی از استادان علم و ادب و از سخنوران سرشناس سده ۱۳ هجری بود. چندی در خوی و سلماس به طریق اسلاف خویش حکمرانی داشت. محمود میرزا مولف سفینه محمود که از مصاحبان وی بود شرح حال نسبتاً مفصلی نوشته و در توصیف دانش و کمال او حق مطلب را بیش از دیگران ادا کرده است.

مولف مجمع الفصحا می نویسد: امیری است کبیر و دانشوری بی مانند و نظیر و در اخلاق و صفات محمود و بیهمال. حضرتش مرجع ارباب کمال، در همه علوم عالم است و عاقل، در همه فنون پخته است و کامل، پیری است زنده دل و میری است عاقل، در اغلب کمالات از همگنان ممتاز و به مناصب ارجمند و شأن بلند سرافراز. در دولت خاقان مغفور جنت آرامگاه مخاطب در سلام عام بوده است. از آن پس در حضرت پادشاه اسلام پناه محمد شاه طاب ثراه معتبر و بر امثال و اقران مفتخر و چندی نایب الحکومه اصفهان بود. پس از او منصبش به شهبازخان فرزندش مفوض آمد. قسمتی از قصیده اوست:

بهار دلگشا آمد روان بخش و جهان آرا

چو عهد دولت خسرو چو بزم عشرت دارا

بهاری خاک را پوشیده بر تن کسوت اکسون

بهاری کوه را افکنده در بر خلعت دیبا

صفای او به سر آرد هوای باده صافی
 هوای او به دل بخشد صفای ساغر صهبا
 در آغوش نسیم آسوده گل بی پرده در گلشن
 ولی در عشق بازی بلبل بی خانمان رسوا

از جرم اینکه گشته مقابل به روی تو از نیش غمزه خورده بسی نشتر آینه
 نوری به تازه یافت رخت از غبار خط روشن شود همیشه ز خاکستر آینه
 وفاتش به سال ۱۲۶۰ ه.ق. در اصفهان اتفاق افتاد.

(سفینه محمود، ج ۲، ص ۶۸۴ - ۶۹۳. مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۱۲۴ - ۱۲۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۲ - ۱۳۳. فرهنگ سخنوران)

دیوانه خویی

هلال الدین اسماعیل خویی متخلص به دیوانه از شاعران و فاضلان اوایل قرن چهاردهم ه.ق. خوی است به سال ۱۲۸۰ (ه.ق.) مطابق ۱۲۴۳ شمسی پابه عرصه هستی نهاد سال ۱۳۰۰ (ه.ق.) به نجف اشرف مشرف شد و در آنجا رحل اقامت افکند. از مطالب و مطاوی مجموعه کشکول مانند وی چنین استنباط می شود که وی تا سال ۱۳۲۸ (ه.ق.) در حال حیات بوده است. این کشکول مجموعه‌یی از برگزیده آثار منظوم و منثور فارسی و عربی گذشتگان و متضمن مطالبی از سایر آثار خودش به نامهای زیر است:

۱- احوال شعرا

۲- احوال حیوانات

۳- فواید ختم

۴- تحفة العقلا

۵- هدیه العلما

۶- دررالاصداف

در این کتاب شرح احوال و آثار اغلب دانشمندان و رجال معروف از قبیل

اسماعیل بن حماد مولف صحاح الجوهری، شیخ رضی، شیخ بهایی، علی بن رباب، عمار بن یاسر، حسین بن علی بن سینا و... درج شده است.

۷- العدد یا اخبار العدد یا فواید العددیه الواحد والاثنین الی اربعة عشر.

۸- رساله یی در علوم متفرقه

۹- قطعه ای هم در شرح دعای سمات دارد و در آن به زادگاهش اشاره کرده است...

هلال الدین اسماعیل کشکول را در چهار جلد تنظیم نموده و جلد چهارم را «انیس الفارد و جلیس الواحد» نامگذاری و پاره یی از مطالب تذکرة الخواتین را به تاریخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۱۲ تلخیص و به منظور حسن ختام، اسامی زنان رسول اکرم (ص) را در پایان این ملخص ذکر و ضمیمه جلد چهارم کشکول کرده است.

همچنین مطالبی از کتاب خواص الحیوان میرزا محمد تقی و قسمتی از تجربیات استاد خود میرزا محمد علی فخرالاطبای خویی و دعایی چند از استاد خود شیخ حسین خویی را در آن درج کرده است.

نسخه آن در کتابخانه محمد علی یعقوبی در نجف موجود است.

در قصیده یی که به سال ۱۳۱۰ (ه. ق.) ساخته به تاریخ تولد فرزندش محمد ملقب به نجم الدین و تاریخ درگذشت میرزا حبیب رشتی و شیخ محمد حسین کاظمی اشاره نموده است.

از اشعار فارسی و عربی برای نمونه چند بیت نقل می شود:

ای آنکه دلم غیر جفای تو ندید	وی از تو حکایت وفا کس نشنید
قربان سرت شوم بگو از ره لطف	لعلت به دلم چه گفت کز من رنجید

یابد ر دجی فراقه الجسم اذاب	قد و دعنی فغاب عنی اذغاب
بالله علیک ای شی قالت	عیناک لقلبی المعنی فاجاب

رازی خویی

ملاهادی متخلص به رازی از مریدان جلال‌الدین محمد مجدالاشراف بوده، از اوست:
گر شناسد دل ز راه راستان الله را مست و بیخود می‌نماید ذکر الله را
حب شه بالاتر از اکسیر می‌باشد دلا از طلا افزون کند در قدر پُرگاه را

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۸۷)

رباطی خویی

آقا سیدحسین متخلص به رباطی از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف (متوفی به سال ۱۳۳۱ ه.ق.) از اقطاب سلسله ذهبیه بود.
از اوست:

آتشی در دل فروزان کرد عشق	نار خود بر دل گلستان کرد عشق
باده نوشان حلقه زد بر دور دل	دل به رقص آمد نواخوان کرد عشق
آنقدر می‌خورد عقل از پافتاد	مست شد چون می‌پرستان کرد عشق
دامن پیرت «رباطی» سخت گیر	جسم را جان داده انسان کرد عشق

(جلالیه، ج ۲، ص ۹۰-۹۸)

رکن خویی

قاضی رکن‌الدین خویی از رجال نیمه سده ششم هجری و از فقهای شافعی، و قاضی خوی و شاعر و مورخ معروف و ممدوح خاقانی بود. وی در سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ در تبریز با خاقانی ملاقات کرده است و این شاعر دیر آشنا قصیده‌ای بمطلع:

«الصبح، الصبح کامد یار» در مدح قاضی سروده است.

رکن‌الدین کتابی به نام «مجمع ارباب‌الملک» داشته و این کتاب تا سال تالیف نزهة القلوب

(۷۴۵) در دست بوده و مورد استفاده حمد مستوفی قرار گرفته است. و حاج خلیفه از آن یاد کرده است.

(مجله یغما ۱۱/ ۵ - ۱۱ مقاله دکتر محمد امین ریاحی).

در تاریخ گزیده مسطور است که بسال ۵۶۸ در مرگ مادر سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی، و شمس‌الدین ایلدگز موسس خاندان اتابکان آذربایجان رکن خویی این رباعی را گفت:

درد اکه زمانه نکو خواهی رفت و اندر پی آن چو شمس دین شاهی رفت
در گردش دهر کس نداده ست نشان در پانصد سال آنچه در این ماهی رفت
در مختارات (چاپ ایرج افشار ص ۱۵۰ - ۱۵۲) سه نامه از اوست و ضمن یکی از نامه‌ها رباعی دیل را آورده است:

می را چه کنم؟ چون طرب اندر می نیست نمی را چه بُرم چون شکر اندر نمی نیست
طی را چه شرف چو حاتم اندر طی نیست اندر خوی، محنتی است کاندر ری نیست
در نزهة المجالس، هم سه رباعی از او نقل شده است:

دارم سر خدمت تو، گر سر نکشی دامن زمن و کار من، اندر نکشی
من ناز تو با جان و دل و دیده کشم گر تو، دگری به روی من در نکشی

تا ناوک سینه‌ها بود مژگان افسونگر دردها بود مر جانت
چون درد، بدید آن لب افسون‌خوانت از بیم لب گریخت در دندان

گیرم که رخت رونق نسرين بشکست یا خط تو، با زار دل و دین بشکست
زلف تو، زهر باد چرا می شکند آخر، نه هزار قلب در چین بشکست

این دو بیت هم در جنگی خطی بنام او ضبط شده است:

چون آب دو دیده می نشوید گردی که زمانه بر رخم بیخت
چون هست زمانه سفله پرور کی دست زمانه بر توان پیخت

(تاریخ خوی، ص ۵۵۱ - ۵۶۰ - نزهة المجالس چاپ دوم ص ۹۴)

ریاحی خویی

کلبعلی خان میر پنجه ملقب به نایب لسان الولاية و متخلص به «ریاحی» از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجدالاشراف بود و در جلد دوم جلالیه مقداری از اشعار او درج شده، از اوست:

نام علی که خود شده ذکر دوام ما از نام او جهان همه گردد به کام ما

صنما به طور کویت به نشستم از گدایی که مگر ز نور پویت برسم به روشنایی
اگرم به طرف چشمی زکرم نظر نمایی غم و رنج و درد و حرمان همه را کنی دوایی
که گداز در نرانند به جرم بی نوایی

(جلالیه، ج ۲، ص ۶۷)

سالک خویی

ملاحسین از شاعران سده سیزدهم هجری قمری خوی به سال ۱۲۴۶ در حال حیات بوده است. نسخه‌ی از دیوانش در کتابخانه ملی تبریز جزو کتابهای اهدایی مرحوم نخجوانی هست.

آغاز:

الف حمدو الف شکرو الف تسبیح و ثنا باد بر خلاق بدروئیر وارض و سما
قطع آن ۱۵×۱۲ شامل ۱۱۳ برگ ۱۵ سطری، نستعلیق محمد بن حاجی علی خویی، تاریخ
تحریر ۱۲۵۷ ه. ق.

از اوست:

سر نیارم به زر و سیم فرو چون نرگس چشم هرگز نبود بر دو سه دینار مرا
بده ای دست فلک باده عمر سرشار مکن از مستی غم لحظه‌ی هشیار مرا
در دل «سالک» پیوسته غم آخرت است نه غم و محنت دنیا بود افکار مرا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۲ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۷۴ - ۵۷۵)

شوریده خویی

عبدالعظیم فرزند علی از سخنوران خوی است. مولفان الذریعه و فرهنگ سخنوران در ماده شوریده از او یاد نکرده‌اند.

دیوانش در کتابخانه ملک به شماره ۵۰۸۵: نستعلیق خود سراینده و پسرش مهجور، سده ۱۲-۱۳ موجود است، رباعیات و شعرهایی ست پراکنده در جنگی به خامه آندو. چنین شروع می‌شود:

ای آنکه نکرده است تو را درک کمال ذات تو برون زحیّزو و هم و خیال

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۳۸۴)

ظاهراً اشتباهی روی داده است چون مهجور بطوریکه در تاریخ خوی، ص ۲۳۴، مذکور افتاده پدر شوریده است نه پسرش. دکتر ریاحی می‌افزاید: «میرزا عبدالعظیم پسر میرزا علی مهجور، شاعر و خوشنویس بود، و در دوره فتح‌علی شاه ۱۰ می‌زیست. بیاضی از برگزیده اشعار به خط خوش شکسته او نزد من است که در آن علاوه بر آثار شاعران بزرگ معروف گذشته و معاصر، سروده‌های چند تن از گویندگان خوی از جمله خود و پدرش را نیز آورده است:

غربت به من دلشده زار وطن شد	هر کنج خرابی که شدم بیت حزن شد
چشم تو که مشتاق نگاهم دمی از وی	نوکی ز سر هر مژه‌اش خنجر تن شد
از هجر تو با گریه به هر سو که گذشتم	ز آب مژه رویدگل از خاک و چمن شد

به راه گل‌عذاران بسکه مأوا می‌کنی ای دل	مرا آخر میان خلق رسوا می‌کنی ای دل
به پیش مدعی، گفتم مبین رویش تترسیدی	ملا متگو برای خویش پیدا می‌کنی ای دل
تمنای وفا با صد جفا کردی بلا دیدی	چه سودا باز با آن سرو بالا می‌کنی ای دل

زلف تو دام و خال تو افکند دانه‌ها	بس مرغ دل که کرد خراب آشیانه‌ها
دور از تو بسکه گریه نمودم به روز هجر	برخاست سیل اشک و نگون کرد خانه‌ها

آن دل که گم شده‌ست ز من، دیده‌ام کنون در کوی او، فتاده به هر سو نشانه‌ها
از مدعی نهان نتوان داشت راز عشق افتاده است شهر به شهر این فسانه‌ها

آنکه هرگز ز غم غافل نیست رحم یارب ز چه‌اش در دل نیست
هر طرف می‌نگرم در کوشش کشته پیداست ولی قاتل نیست
تنگتر از دل من در عالم می‌توانم که بگویم دل نیست
کاروان غم او را منزل غیر ویرانه دل قابل نیست

آنکه نتواند ببیند با منت من چه سان بینم به کام دشمنت
خرمن گل می‌نماید در نظر آنکه بینم از ته پیراهنت
ای به خونم تشنه بسم‌الله ببین مردم از غم، خون من برگردنت
دامن از من می‌کشی از ترس غیر ای جفاجو دست ما و دامت

بر هم مزن به شانه دو زلف سیاه را پنهان مکن به ظلمت شب قرص ماه را
امشب دگر ز ترس رقیبان به کوی تو صد جاگره زدم به گلو دود آه را
از ترس غیر چون نتوانی گذر کنی باری مکن مضایقه گاهی نگاه را
بیند اگر شهید تو را روز بازخواست یکجا قلم کشند به دفتر گناه را
غمهای هجر و آه پیاپی، سرشک چشم امشب دگر به سوی توام بسته راه را

(تاریخ خوی دکتر ریاحی، ص ۲۳۴ - ۲۳۵)

شهاب‌الدین خویی

شهاب‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن خلیل ذوالفقون خویی در شوال سال ۶۲۶ در دمشق متولد شد و هنوز یازده ساله بود که پدرش شمس‌الدین احمد دارفانی را بدرود گفت. شهاب‌الدین از کودکی به تحصیل علم پرداخت و با وجود صغر سن در فقه و اصول و کلام و معانی و بیان و فرائض و حساب و خلاف و هندسه معلومات کافی به دست آورد و زبان زد

خاص و عام شد و از سخاوی، ابن اللیثی، ابن المقرئ، ابن الصلاح حدیث شنید و جماعتی از علمای اصفهان و بغداد و مصر و شام به او اجازه روایت دادند و از همان سنین جوانی به تدریس پرداخت.

شهاب‌الدین مردی هوشیار و ذکی و دانشمند و فاضل و عاقل و دیندار و صوفی مذاق و صحیح‌الاعتقاد و شیرین سخن و دارای استنباط کامل و استعداد و ابتکار و حسن خلق بود. ابن‌الفرقاه و ابن‌الوکیل و ابن‌الملکانی از محضر او کسب فیض کردند تا آنجا که زملکانی درباره او گفته «اگر خداوند تعالی آمدن ابن‌الخویی را به دمشق مقدر نمی‌کرد منبعد مرد دانشمند و فاضلی در این شهر پیدا نمی‌شد» المزی در حق وی گوید که «شهاب‌الدین از اجله امامان عصر خود و هم‌طر از ابوحیان، بدر فارقی، ختنی و برزالی بوده است از تألیفات او:

۱- کتابیست بزرگ که شامل بیست علم می‌باشد.

۲- اقالیم العقالیم فی الفنون السبعة.

۳- شرح فصول ابن‌معط در نحو.

۴- شرح نظم الفصیح ثعلب.

۵- شرح کفایة المتحفظ.

۶- شرح علوم ابن‌الصلاح.

۷- شرح توضیح ابن‌مالک.

۸- شرح پانزده حدیث از ملخص قابسی در یک جلد.

۹- همچنین در امامت امام کور مطالب قابل توجهی بیان داشته است.

شهاب‌الدین اول بار به قضاوت شهر قدس سپس به ترتیب محلّه و بهنسا و حلب منصوب گردید و از حلب بار دیگر به شهر محلّه برگشت و بعد قاضی‌القضاة مصر شد و دوباره در همین مقام به شام مراجعت کرد تا اینکه در رمضان سال ۶۹۳ به رحمت ایزدی پیوست.

شهاب‌الدین شعر نیکو می‌گفت. این دو بیت از اوست:

و هبّنی ملک الارض طراً و نلت ما انیل ابن داود من المال و الملك

الست اخلیه وامسی مسلماً بر غمی الی الاهوال فی منزل ضنک

مولف ریحانة الادب (ج ۱، ص ۴۳۴) شرح حال شهاب‌الدین و پدرش شمس‌الدین

احمد^۱ را به هم درآمیخته است؛ و در جلد پنجم، ص ۳۳۳ از او به شکل محرف «ابن الخویی» یاد کرده است.
در لغتنامه دهخدا نیز ترجمه او تحت دو عنوان: «ابو عبدالله» و «ابن الخویی» (!) آمده است (ص ۳۰۷، ص ۶۰۵)

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۴۳۴؛ ج ۵، ص ۳۳۳ - لغتنامه دهخدا - تاریخ خوی آفاسی، ص ۵۲۰ - ۵۲۲)

صاحب دنبلی

صاحبه سلطان دختر شهباز دنبلی از شاعره‌های روزگار فتحعلیشاه قاجار است. مولف خیرات حسان و پیرو آن مشیر سلیمی بخط تخلص او را شهباز قید کرده‌اند در حالیکه شهباز نام پدر اوست و تخلص این بانوی سخنور همانطوری که در «تکمله زینة المدايح» تالیف میرزا صادق‌همای مروزی آمده «صاحب» است و دو بیت ذیل از قصیده‌یی ست که در مدح فتحعلیشاه سروده و در تکمله زینة المدايح مسطور است:

خرامد چون به خلوتخانه مغرب شه خاور
کند ظاهر شهنشاه حبش از باختر افسر
مکن نویدش از خدمت که «صاحب» را نمی‌باشد

به جز درگاه تو امیدواری از در دیگر

(خیرات حسان، ج ۲، ص ۱۱۷ - ۱۱۸ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۳۰۳ - تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۶۱۱)

صادق خویی

حاجی محمد صادق متخلص به «صادق» در خوی متولد شد و بیست سال در ناحیه مجهلی (از بنا در و شهرهای هندوستان) به تجارت مشغول شد. طبع روانی داشت و پس از فوتش، پسرش محمدابراهیم، دیوان او را جمع کرد و بسال ۱۳۱۷ قمری در بمبئی به چاپ سنگی

رسانید.

نسخه خطی دیوان او در کتابخانه مجلس سنای سابق هست که شخصی به نام حاجی علی اکبر کرمانی مقدمه‌یی بر آن نوشته است.

صادق ظاهراً مدتی هم در یکی از دهات ارومی سکنی گزیده است بدین جهت بعضی او را اهل ارومیه هم پنداشته‌اند.

از اشعار اوست:

ای ساقی ماه منظر و حور سرشت باشد دهنّت کوثر و رخسار بهشت
برخیز و می از سبوی در جام بریز زان پیش که خاک من و تو گردد خشت

گفتم بلبل گفت بود عاشق من گفتم قمری گفت بود شایق من
گفتم طوطی گفت شکر خای لبم گفتم مجنون گفت بود «صادق» من

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ - تاریخ خوی آقاسی، ص ۵۱۵ - ۵۱۶)

علی خویی

شیخ علی فرزند علیرضای خویی به سال ۱۲۹۲ هجری قمری در خوی تولد یافت و بعد از تحصیلات ابتدایی برای تکمیل معلومات زادگاه خود را بقصد نجف اشرف ترک نمود و در خدمت آخوند خراسانی و شیخ هادی تهرانی به کسب فیض پرداخت و بعد از مراجعت در ارومیه سکنی گزید و مصدر خدمات فرهنگی گشت تا به سال ۱۳۵۰ هجری قمری در شرفخانه رخ در نقاب خاک کشید.

تالیفات:

- ۱ - تشریح الصدور فی وقایع الایام و الدهور: در ۶ جلد است و در آن وقایع پنج ماه و سیزده روز از اول رمضان تا سیزدهم صفر را به قلم آورده و کتابی است مفید و دارای ارزش دینی و مشحون از مسایل معقول و فقه و حدیث و تاریخ.
- ۲ - تذکرة العارفین: تتمه و تکملة تشریح الصدور است.

- ۳- حل الاعضال فی جواب و سؤال
- ۴- تعادل و تراجیح
- ۵- رد و هابیه: دو رساله است یکی به عربی و دیگری به فارسی.
- ۶- شرح دعای صباح حضرت امیرالمومنین (ع)
- ۷- شرح قصیده عینیہ حمیری
- ۸- عقد نکاح و اخبار و انشاء و شرط ضمن العقدی آن.
- ۹- لسان التکمله فی جواب الاسئله
- ۱۰- وسیله القربة فی شرح دعاء الندبه
- ۱۱- تقریرات الاصولیة والفقهیه
- ۱۲- رساله طبیه
- ۱۳- عقد الفراید فی شرح القصاید در ۶۳۷ صفحه و آن شرح پنج قصیده بی نقطه علامه میرزا محمد حسن ارومی است.
- ۱۴- رساله فی الجواهر والعرض
- ۱۵- رساله فی التناقض بین القضیتین
- ۱۶- شرح قواعد الشہید قدس سره
- ۱۷- مثنوی فارسی شامل تاریخ حیات و تحولات و سوانح بلاد... صاحب کتاب علمای معاصرین می نویسند که همه کتب و رسایل مذکور را به سال ۱۳۵۲ ق. به خط مولف نزد وصی مترجم در ارومیه دیدم. بعد ۳ تخمیس عربی او را نقل کرده است. از مثنوی اوست:

ای تو منظور همه اهل سجود	ای خدا ای واهب اصل وجود
جمله معلول تو جوهر یا عرض	علت ابداع باشی بی غرض
قوت و قدرت، فتوت های ما	از تو باشد جمله نعمت های ما

(علمای معاصرین، ص ۱۴۹ - ۱۵۲ - تاریخ خوی، ص ۵۲۵ - ۵۲۷ - بزرگان سریان آذربایجان غربی، ص ۲۳۲)

علی خویی بادامیاری

خواجه علی بادامیاری اصلاً از مردم خوی است. جذبه ارادت به خواجه یوسف حیران دهخوار قانی او را از زادگاهش به سوی آذرشهر کشانید. داستان تشرف وی به خدمت خواجه یوسف در روضات الجنان به تفصیل مسطور است. وی از مراد خود تربیت یافت و بعد از او در بادامیار خانقاهی ترتیب داد و به ارشاد مریدان مشغول شد و در ربیع الاول سنه ۶۹۹ فوت کرد و در قریه بادامیار که در دوازده کیلومتری جنوب شرقی آذرشهر واقع است رخ در نقاب خاک کشید، سنگ قبرش هنوز هم سالم است و روی آن عبارت: «متوفی شدن شیخ المشایخ، قطب المحققین، مرحوم خواجه علی قدس الله سره در تاریخ ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمائه»... نوشته شده است. از اوست:

آینه دل اگر کنی پاک	سیرت گذرد ز جمله افلاک
عرش است مقام مرغ جانت	پابست چرا شدی در این خاک
بنشین نفسی به ماتم نفس	این جامه حرص را بزن چاک
این کارنه کار بیدلانست	مردی باید دلیر و چالاک
تا از دو جهان شود مجرد	و ز عالمیان نباشد ش باک
در عالم قدس کن نظر را	بردار نظر زخار و خاشاک
زنهار «علی» ز دوست مگذر	گر زانکه تو راست عقل و ادراک

دو غزل دیگر هم از او در روضات الجنان آمده است.

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۷۵ - ۷۷ - دانشمندان آذربایجان، ص، ۲۷۷ - آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۴۸۳ - ۴۸۴)

عین القضاة خویی

آقا محمد ملقب به عین القضاة فرزند عبدالکریم معروف به قاضی البکاء است. آقا محمد با مولف طرایق الحقایق (مولفه ۱۳۱۹ق.) معاصر بود همومی نویسد:

«سالهاست در دستگاه والارکن الدوله محمد تقی میرزا پور قطب السلاطین محمدشاه

غازی به تعلیم بنات و بنین اشتغال می نماید با راقم مراده دارد، در ظاهرش عیب ندیدم و از باطنش غیب نمی دانم مولدش خوی، میلادش چهارشنبه هیجدهم ذیقعده ۱۲۵۵ بوده و از خدمت عم خویش (منصور علیشاه) و حاجی رجب علی نیلی، اتصال به سلسله علیه یافته، گاهی طبع لطیفش به سخن موزون مایل است.»
از اوست:

عالم چو حروف از الف موتلف است تالیف همه عالم از آن یک الف است
از پرتو نور او هویدابست دو کون یک آینه است و عکسها مختلف است

ما همه موج و حبایم و تو دریای محیط دور این موج و حباب از تو چو دریا نشود
در گلستان وجودت نبود خار دوئی بی وجود تو به گلزار گلی وا نشود

(طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۱۳۱)

غریب دنبلی

علی فرزند محمد فرزند عبدالرزاق بیگ دنبلی است. وی تحصیلات متوسطه خود را در دارالفنون تهران به پایان رسانید و در تاریخ ۱۲۷۵ ق. جزو شاگردان اعزامی با حسنعلی خان امیرنظام به پاریس رفت و پس از اكمال تحصیلات به ایران برگشت و مشغول کار شد. کتابی در چگونگی اوضاع و ترقی ممالک اروپا و ترتیبات لشکر آنها تالیف کرده و کتابی هم از فرانسه به فارسی ترجمه نموده که موضوع آن جنگ انگلیس و فرانسه با دولت چین می باشد و نسخه خطی آن ترجمه در کتابخانه مرحوم تربیت بوده است.
غریب طبع شعر نیز داشته، از اوست:

مرغ دل در هوس دام تو دایم گوید ای بسا حیف که سر داده و پا آزادم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۵ - ۲۸۶ - بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۳۶)

فانی خویی

شیخ ابوالقاسم امین‌الشرع متخلص به فانی، فرزند امام جمعه شیخ اسدالله (متوفی ۱۲۹۶ ه.ق.) و برادر میرزا یحیی امام جمعه، از شاعران و دانشمندان نیمه اول قرن چهاردهم (ه.ق.) خوی است.

این غزل در مدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف قطب فرقه ذهبیه از اوست:

ای مهر و مه ز نور رخت همچو هاله‌یی نی‌نی جهان به پیش تو همچون پیاله‌یی
گویا ز چرخ مهر تو ما را حواله رفت وز دیگران به نعمت و دولت حواله‌یی
صد هایهوز وجد به گردون در افکنم از شه جلال دین رسدار ته پیاله‌یی
از اشعارش در «جلالیه» نیز آمده است. در قصیده ۲۳ بیتی گوید:

ایکه مرآت جمال حضرت یکتاستی و ز تمام آفرینش طاق و بیهمتاستی
سربنه «فانی» به خاک آستان شه جلال گر محب خاندان حضرت مولاستی

(تاریخ خوی آقاسی، ص ۴۸۴ - جلالیه، ج ۲، ص ۸۷)

گنجی خویی

میرزا صادق گنجی از شعرای خوش قریحه شهر خوی بوده و در سالهای بعد از مشروطیت در گذشته است از اوست:

رفت چون ذات اتابک از میان بیرق مشروطه زد ایرانیان

(تاریخ خوی آقاسی، ص ۵۵۰)

لسان خویی

میرزا حبیب‌دنبلی از مریدان و مداحان جلال‌الدین محمد مجدالاشراف بود. در اشعار خودگاهی «حبیب» و اغلب «تنبل مولا» تخلص می‌کرده و بعد از آن که از جانب

مجدالاشراف به «لسان‌الولایه» ملقب گشت «لسان» تخلص کرد.

ابکار خیال: که در حدود چهار هزار بیت است از آثار اوست و نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس هست.

آغاز و انجام آن چنین است:

پر هنر خراط لولوی مقال

با صفا مشاط ابکار خیال

می‌شود رفع پریشانی خیال

حسن‌ها شاغل شده بر قیل و قال

این غزل ذوق‌افیتین از اوست:

وی گل از شرم رخت چون خار خوار

ای زرشک عارضت گلزار زار

شد فروزان در دل گلنار نار

ای ز آرم قددت اندر چمن

رحمتی بر جان این بیمار آر

باری امروز ای علاج ضعف دل

شاخ بغضش آورد ادبار بار

آن جلال‌الدین جمال المله کاو

نغمه خوان در باغ مدحش سارسار

آنکه از وی شد «لسان» از یک نظر

در خرابات مغان مست شرابم کردند

پی آبادی دل خانه خرابم کردند

سال‌ها تشنه لب ساحل وحدت بودم

از عطش جا به دل قلزم آبم کردند

دستخوش مغیجگان را که به یک زخمه شوق

آگه از زمزمه چنگ و ربابم کردند

روی افروخته و طره آشفته دوست

جان و دل روز و شب اندرتب و تابم کردند

تا شدم دردکش مصطفی پیر مغان

جام جان ساغر دل پرمی‌نابم کردند

به گدائی بدر سلطنت فقر شدم

تو کرم بین که چه‌ها حد نصابم کردند

بر در منظر جان آینه‌ای بنهادند

پس ز رخساره دل رفع حجابم کردند

وندردان آینه‌ام زلف و رخی بنمودند
فارغ از غصّه عصیان و ثوابم کردند
زان رخ و زلف که خور نور فشان بود از ابر
واقف از مسأله لطف و عتابم کردند
عشق بنموده جمال از تتق غیب جلال
عارف مسأله رجوع و ایابم کردند
تابش مهر و سپهر شرف و مجد نگر
سنگ بودم ز نظر لعل خوشابم کردند
مژده‌ای «تنبل مولا» ز کرم مغیبتگان
از سگان در میخانه حسابم کردند
(فهرست مجلس «ابن یوسف» ج ۳، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ - تاریخ خوی آقاسی، ص ۴۹۰ - ۴۹۱)

لسان‌زاده خویی

باباخان ملقب به حشمت‌الایاله و متخلص به «لسان‌زاده» از مریدان جلال‌الدین محمد مجدالاشراق بود. در ستایش مراد خود گوید:
شاه جلال مظهر و مرآت حیدر است خاک درش به فرق شهان همچو افسر است
طبعم به طرز گفته سعدی غزل سرود کام «لسان‌زاده» از او همچو شکر است
چشم امید بر کرم حضرت جلال چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است
(جلالیه، ج ۲، ص ۲۷۶)

میرزا محمود خویی (معروف به قلندر شاه)

صاحب خط و ربط و کفایت و دانش و برادر کوچکتر میرزا مهدی است. قلندر شاه مدتی که نایب‌السلطنه عباس میرزا حکومت مشهد مقدس داشت و بیشتر یکی از فرزندان را به نیابت حکومت می‌گذاشت، کار پیشکاری می‌کرد. مدتی هم در کرمانشاهان به وزارت

محبعلی خان ماکویی اشتغال داشت. اما در تمام عمر طالب صحبت فقرا و عرفا و خدمت بسیاری از ایشان رسیده و فیوضات دیده به واسطه وسعت مشرب سابقه دائم الذکر و الفکر و مراتب او راد و اذکار و غالباً شبها را بیدار بوده است. اما شعر، اوقات دائمی صرف آن کار نداشته که تخلص و دیوانی داشته باشد. دیوان بیگی تذکره نویس هم روزگارش می افزاید: «گاهی به آزمایش طبع چیزی می گفته اما خوب می گفته. حالا که تارک است. این اشعار را خودشان به خاطر و مسوده داشتند. دادند و فرمودند و نوشتیم. به قلندر شاه موسوم گردیده. فقیر در سال ۱۲۹۴ در کرمانشاهان، در وقتی که هفتاد سال از عمرشان گذشته بود ملاقاتشان می کردم. بسیار با ذوق و خوش و الیف و خلیق و شفیق و با همان وسعت مشرب. از اوست: عشق من ای حکیم به خط و به خال نیست زیرا که عشق اهل دل الّا به حال نیست من آزموده ام به همه رنگ کار عشق کاری چو عشق بازی با ذوالجلال نیست دور زمانه تنگ بود چون دهان تو ها زود باش بوسه کرم کن مجال نیست کنجی به امن بودن و قانع به نیم نان فرخنده دولتی است که هیچش زوال نیست خوش گفت میر قافله سالار شیروان^۱ کاز هر دو عالمش تنی اینک همال نیست هان ای پسر بکوش به کار نکو مآل کان را به دهر شائبه انفعال نیست کسب کمال نفس کن ای دل به کار مرد این است و در طریقت ما کسب مال نیست

در سلسله عشاق تا سلسله جنبانم زان زلف گره در کار، زان طره پریشانم
چون برق دمی خندان چون ابرگهی گریان در حسین تو سرگردان گریانم و خندانم
جز عشق تو هر کاری کردم به غلط باری در عین غلط کاری از کرده پشیمانم

دلا از جسم و جان بگذر که جان جسم و جان بینی
جهانی خود برون از این جهان و آن جهان بینی
تو شاهین فضای قدس لاهوتی کجا شاید
که در ویرانه ناسوت خود را آشیان بینی

۱ - «مقصود حاجی زین العابدین شیروانی است که رئیس سلسله نعمة اللهیه بود»

ترا این آشیان دام است اندر وی مکان مگزمین
 به هم زن شهر همت که جا در لامکان بینی
 به دارالملک درویشی قدم نه تا که آفاکش
 همه نور علی نور از کران تا بر کران بینی
 همایون هیکل توحید کاندرا باطن و ظاهر
 وجوب ذات و امکان صفاتش توأمان بینی

نور صبح ازلی فطرت درویشان است
 جوهر لم یزلی طینت درویشان است
 خلق عالم، همه از قدرت درویشان است
 رزق گیتی همه از نعمت درویشان است
 گنج کونین کازو گشت سلیمان نوید
 کیمیایی است که از صنعت درویشان است
 کبریای احدیت که به تشریف دهند
 پودو تاری است که در کسوت درویشان است

عارفه خانم صبیّه حاجی حسین شهید از فقرای سلسله نعمه‌اللهیه است و فقرای آن
 سلسله که در طهران نسبت به مشارالیها ارادت می‌ورزند و نیاز می‌برند و او نیز نیاز را به
 مستحقین سلسله می‌رساند. به علاوه در نیمه شعبان تمام فقرای سلسله را دعوت کرده دیگ
 جوش کامل می‌دهد. در یکی از روزهای نیمه شعبان که روز ولیمه و دیگ جوش مقرر
 عارفه خانم بود، قلندر شاه را حالت وجدی روی داده این غزل را از روی شور بسرود:

هو می‌زنم هو می‌زنم بر هر سر کو می‌زنم
 من مست اویم ذکر او از هر سر مو می‌زنم
 من ذات اسم اعظم، میر طلسم مبهم
 سحر شیاطین می‌برم نیرنج جادو می‌زنم

دوزخ گلستان می‌کنم چون خنده بر روی آورم
 فردوس زندان می‌کنم چون چین بر ابرو می‌زنم
 از رنگ روی میزبان گر شمه‌ای سازم بیان
 بت خانه ویران می‌کنم آتش به هندو می‌زنم
 من نی سوار حضرتم جولان زنم در شرق و غرب
 لک‌لک کند یا بوی من، من هی به یابو می‌زنم
 من موش انبان حقم، انبار کدبانو روم
 گاهی ز خمره می‌زنم گاهی به کندو می‌زنم
 مشاطه کلک قدر هر دم زند زیب دگر
 او چهره‌سازی می‌کند من چین به یک سو می‌زنم
 من ساقی فیاضیم من مطرب مرتاضیم
 فانی نگردم باقی‌ام تا دم ز «یاهو» می‌زنم
 از رباعیات اوست:

از خواب عدم عشق تو بیدارم کرد	در دایره وجود هشیارم کرد
یک جام میم داد و ز خویشم برهاند	و از جام دگر ز خود خبردارم کرد

گاهی دل من صورت دلدار شود	گه صاف چو آینه ز زنگار شود
صد پاره اگر کنی زهر پاره او	عکس رخ دلدار پدیدار شود

وی در کرمانشاهان در روز یک‌شنبه دهم شهر صفر سنه هزار و دویست و نود و شش
 هجری بدرود جهان نمود و از محنت جهان برآسود»

(حدیقه‌الشعرا، ص ۱۵۸۸ - ۱۵۹۱)

محو ی خویی

ملا محمد نام داشت و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف بود از اوست:
 ای گوهر پاک ثمین، سر رشته حبل‌المتین مفتی قران مبین، مولا امیرالمومنین

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۲۵)

مظهر خویی

میرزا عباس قلی خان متخلص به مظهر فرزند زین العابدین چاпарچی باشی، از شاعران سدهٔ سیزدهم هجری قمری است. ستایشهایی از ناصرالدین شاه به روزگار ولیعهدی او کرده و در جوانی در تهران به رحمت ایزدی پیوسته است. دیوانش همراه دیوان خرم کردشتی به سال ۱۳۰۷ در تبریز چاپ شده است. نسخه‌های خطی آن در کتابخانهٔ ملی تبریز و تهران و کتابخانهٔ مجلس و دانشگاه و... هست. برای اطلاع از نشانه‌های نسخ به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۳۴ رجوع شود.

نسخهٔ تبریز پیرامون ۱۶۰۰ بیت غزل و قصیده و قطعه و رباعی و مثنوی است.

از غزل‌های اوست:

تو به قد سرو و به رخ ماه و به مویاسمنی	نیست چون عارض زیبات گلی در چمنی
نبود حوربدین خال و خط و عارض و مو	که تواند بزند پیش رخت لاف منی
از قیام تو قیامت شود هر سو پیدا	وز نشست تو بهشتی بود هر انجمنی
گر در آبی به سخن هیچ نگویند سخن	غیر تو صیف دهان تو محبان سخنی
گربرانی نرود بر در دیگر «مظهر»	دارد از زلف سیاه تو به گردن رسنی

مثنوی:

از خدا خواهم غم و رنج و بلا	ای بلایش را تن و جانم فدا
عشق او تا در دل دیوانه است	آشنایانم همه بیگانه است
عشق بر عالم فکنده غلغله	عشق شیر انرا کشد بر سلسله
عشق مسجد می‌کند میخانه را	عشق کعبه می‌کند بتخانه را

(دیوان مظهر، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۹ - فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، ج ۲، ص

۶۶۵؛ ج ۳، ص ۹۸۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۵۵۰)

مفتون دنبلی

عبدالرزاق بیگ متخلص به مفتون فرزند نجف قلی خان بیگلربیگی تبریز و مضافات بوده است که بعد از پدر از مشاغل دنیا طوعاً و کرهاً استعفا و در نهایت استعنا به اکتساب علوم و مجالست دانشمندان این مرزوبوم مشغول و سعی خود را در تحصیل معارف به قدر مقدور مبذول تا آنکه ترقی کافی و تحصیل وافی کرد. از کتب فصیحی عرب و عجم و قواعد ارباب حکم اطلاعی حاصل نموده مرجع اصحاب کمال و ارباب حال آمد جامع خیالات متین شد و مالک جواهر ثمین. گویند در تألیف «زینة التواریخ» با مرحمت پناه میرزارضی متخلص به «بنده» مشارکتی داشت (تذکره دلگشا).

عبدالرزاق بیگ دنبلی در تاریخ ۱۱۷۶ در شهر خوی تولد یافته در ده سالگی والدش عوض پسر بزرگترش فضلعلی بیگ او را به عنوان رهن و گرو روانه شیراز نمود و چهارده سال در آن شهر حبس نظر ماند و مشغول تحصیل گشت. وقتی که علی مرادخان زند لشکر بر سر صادق خان برادر کریم خان کشید و شیراز را پس از نه ماه مسخر کرد و مرتین آذربایجان را از شیراز به اصفهان فرستاد و در چهاردهم ربیع الاول سال ۱۱۹۹ علی مرادخان درگذشت، آقا محمدشاه به اصفهان آمد و مرتین آذربایجان را که مفتون نیز جزو آنها بود اجازه داد که به آذربایجان برگردند. مشارالیه بنا به نوشته فاضل خان گروسی در تذکره انجمن خاقان به سال ۱۲۳۴ به مکه معظمه تشریف حاصل نمود^۱ و به سال ۱۲۴۳ در تبریز وفات کرد و در همین جامد فون است. مولانا مفتون در نظم و نثرالسنه پارسی و تازی مسلط بود و بر نکات ادب و معرفت شعرا و روات عرب اطلاع کامل داشت و اکثر اوقات خود را با مطالعه و مذاقه گذرانید و عمر خود را در تألیف و تصنیف به آخر رسانید.

تألیفات:

۱- حدائق الجنان: شامل سرگذشت او در شیراز و دارای تراجم احوال شعراء و فضلاء شیرازی: معاصران او می باشد و شمه‌یی از احوالات کریم خان زند را تا ظهور آقا محمدخان

۱- در دانشمندان آذربایجان تاریخ این تشریف ۱۲۴۱ قید شده است.

نیز ذکر کرده است^۱

۲ - تجربه الاحرار و تسلیة الابرار: پس از ذکر مختصری از حسب و نسب دنباله، تراجم احوال عده‌یی از علما و معاریف و شعرای معاصرین و قسمتی از نظم و نثر خود را نیز نوشته در سنه ۱۲۲۸ کتاب را خاتمه داده است و این چند سطر از آنجاست.^۲

«در شب شنبه غره شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعين و مائة بعدالف (۱۱۹۴) یک ساعت از شب گذشته بناگاه حاش للسامعین، زمین گران تمکین، به شدتی متزلزل گردید که آثار عالیها سافلها پدیدار و در یک آن، شور نشورو واهمه قیامت موعود، در جهان، آشکار شد... از گنبد هر مان بنیان غازانی و مسجد امیر چویان و بنای مسجد جهانشاه ترکمان بجز اطلال باقی نماند... و قریب صدویست هزار نفر از شهر و نواحی سر در نقاب تراب کشیدند». (ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۴)

فضلعلی بیگ برادر بزرگتر مولانا مفتون نیز در این حادثه وفات یافته و پدرش نجفقلی خان در بنیان عمارتی مانده پایش شکست و با آن حال قلعه جدیدی بنا کرده در شانزدهم محرم سنه ۱۱۹۹ وفات یافته است.

۳ - حدیقه: مشتمل به شرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار آنها به زبان پارسی. نسخه آن در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۵۵۰ هست.

۴ - روضة الاداب و جنة الالباب: مشتمل بر شرح حال شعرای عرب و بیان نوادر اشعار و اقوال آنان به زبان عربی که در سنه ۱۲۲۴ از تألیف آن فراغت حاصل نموده است.

۵ - حقایق الانوار: عبارت از شرح حال شعرای عرب و عجم و حل معضلات نکات اشعار آنها و آن در سنه ۱۲۳۰ تألیف شده است.

۶ - حدایق الادباء: مشتمل بر ۲۳ حدیقه، متضمن منشآت و مطارحات شعرای عرب و عجم و فصاحت و بلاغت اقوال آنان و سیاست ملوک و آداب وزراء و اصول دین و اخلاق و تواریخ و لغات و غیر آنها که مؤلف آن را در تاریخ ۱۲۳۰ به نام عباس میرزا نایب السلطنه تألیف کرده است.

۱ - رک: تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲ - نثر این کتاب بسیار ساده و زیباست. مرحوم ملک الشعرای بهار در جلد سوم کتاب سبک شناسی اسلوب آن را از شاهکارهای نثر سیزدهم هجری خوانده است. این کتاب به سال ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ ش. به تصحیح و اهتمام استاد حسن قاضی طباطبایی توسط مؤسسه تاریخ فرهنگ ایران وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز به چاپ رسید.

مرحوم تربیت می نویسد: نسخه‌یی از آن را در کتابخانه ثقة الاسلام مرحوم دیده‌ام. آقای سلطان القرائی نام آن را «حدایق» و وضع نسخه تهران را روی ۱۲ حدیقه نوشته است. نسخه‌یی از حدایق الادبا در کتابخانه ملی تهران به شماره ۲۶۴ و دو نسخه در کتابخانه مجلس به شماره ۱۷۴ و به شماره ۳۱۷ و یک نسخه هم در کتابخانه ملک هست

(فهرست نسخه‌ها، ج ۱، ص ۶۶۰)

۷- نگارستان دارا: مشتمل به شرح حال شعرای دوره فتحعلی شاه و منتخبات اشعار آنان که در سنه ۱۲۴۱ تألیف شده است.^۱ این تذکره در تیرماه ۱۳۴۲ به اهتمام مرحوم دکتر خیام‌پور به طبع رسیده است.

۸- مآثر سلطانیه: مبنی بر مآثر سلطنت فتحعلی شاه از زمان جلوس الی ۱۲۳۱ و آن کتاب در همان تاریخ در تبریز چاپ و به سال ۱۳۵۱ ش. تجدید طبع شده است.

۹- ترجمه پارسی عبرت نامه ترکی: اصل آن کتاب به زبان لاتینی است که یک نفر اروپایی ۲۶ سال در اصفهان توقف نموده و با نظر دقت، زوال و انقراض دولت صفویه را دیده و نوشته است. ترجمه ترکی این رساله در استانبول و پارسی آن در ضمن منتظم ناصری چاپ شده است.

۱۰- جامع خاقانی: در تاریخ و مآثر فتحعلی شاه می باشد. نسخه خطی ممتازی از آن در کتابخانه معارف در تهران موجود است.

۱۱- مثنوی نازونیا: در بحر خسرو و شیرین است. آغاز:

به نام آنکه تن را زیب جان داد به جان‌ها زینت عشق نهان داد

۱۲- مثنوی همایون نامه: در احوالات مختار ثقفی است. آغاز:

۱- برای اطلاع بیشتر از این تذکره رجوع شود به تاریخ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۳۹۳-۴۰۱.

سرنامه نام خداوند پاک
کزو جان پاک آمد ایسن مشت خاک

۱۳- مثنوی دیگر هم در اواخر عمرش در بحر رمل ساخته است.

۱۴- دیوان قصاید و غزلیات چنین شروع می شود:

گر یافتی خضر از ازل قدر شراب ناب را بگذشتی از عمر ابد برداشتی این آب را
۱۵- ریاض الجنة: مشتمل بر تاریخ سلسله دنباله است.^۱ مرحوم تربیت نسخه‌یی از آن در کتابخانه سلطنتی (سابق) تهران دیده است.

۱۶- سلیم و سلمی: نسخه آن همراه مثنوی ناز و نیاز او در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۸۱۶/۲ هست.

آغاز:

ای نام تو نور بخش خامه وی مطلع مهر از تو نامه
انجام:

از دیده حاسدان نهان باد مقبول دل جهانیان باد
از این مثنوی در منابع موجود ذکری نرفته است.^۲
ایاتی از قصیده‌یی که در مدح فتحعلی شاه سروده است:
تعالی الله کرا باشد چو تو منظور خوش منظر

سمن سیما و سنبل موی و سوسن بوی و نسرين بر
ز خیل خوبرویان سهی قامت تو را دیدم
پری دیدار و گل رخسار و خوش گفتار و مه پیکر
لب و زلف و خط و چشم تو ای رشک سیه چشمان
شکر ریز و عیبر آمیز و عنبر بیز و غارتگر

۱- کتاب دیگری هم به همین نام: «ریاض الجنة» از تالیفات فانی زنوزی است.

۲- از آثار منسوب به مفتون: شرح مشاعر ملاصدرا که از محمد دنبلی پسر عبدالرزاق دنبلی است. مرحوم تربیت این کتاب را در کتابخانه مجلس دیده و در دانشمندان آذربایجان از آن یاد کرده و آنرا به اشتباه تالیف عبدالرزاق بیگ: (پدر مؤلف) دانسته است. ابن یوسف نیز عیناً گفته تربیت را تکرار کرده (فهرست مجلس، ج ۳ ص ۱۷۴) مؤلف این شرح دیوانی نیز دارد (الذریعه، ج ۹، ص ۵۸۵). در جای دیگر از الذریعه (ج ۱۱، ص ۳۲۳) این دیوان از بهاء الدین محمد فرزند عبدالرزاق بیگ دانسته شده و مؤلف ذریعه نوشته است: «وی فرزند عبدالرزاق بیگ و صاحب دیوان است و دارای فرزندان بوده از آن جمله حسینقلی آقا معاصر ریاضی طبیب و ...» (فهرست مجلس، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۵)

دریغ از روز وصل تو که دورم از تو و دارم
 به سر خاک و به کف باد و به چشم آب و به دل آذر
 به جان زار من رحمی که باشد در غم عشقت
 به لب آه و به دل ناله به تن داغ و به جان اخگر
 سزد گویم که باغ خلد دارم چون تو را دارم
 که تو حوری رخت جنت قدت طوبی، لبث کوثر
 از مثنویات اوست:

چشم عبرت بین اگر داری بیار	چشم حیلت بین بسی داری بکار
کعبه دل مقصد اهل صفاست	کعبه دل معبد اهل وفاست
مانده است این خانه از بسیار کس	کس نخواهد زیست در دام هوس
برگل و سنبل وزد بی دوستان	ای بسا باد صبا در بوستان
خاک ما را برده هر سو بادها	رفته ما یکبارگی از یادها

(تجربة الاحرار و تسلية الابرار - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۳-۳۵۷. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۲ ص ۱۳-۱. تاریخ تذکرة های فارسی، ج ۱، ص ۶۸۹؛ ج ۲، ص ۴۰۱-۳۹۳. فرهنگ سخنوران)

مهجور خویی

میرزا علی متخلص به «مهجور» در اواخر دوره دلبلیها و اوایل قاجاریه می زیست در یک جنگ خطی او را «فرزند میرزا جعفر وزیر» یاد کرده اند، و این میرزا جعفر شاید همان وزیر حسینقلی خان باشد که پسردایی آن خان بوده است.

از میرزا علی مهجور انواع شعر از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی در بیاضی که به خط پسرش «شوریده»، است در مجموعه ای در کتابخانه ملی ملک باقی مانده است. شعر او عاشقانه و زبانش ساده و بی پیرایه است. این نمونه ها را که آقای دکتر ریاحی از بیاض شوریده برداشته اند عیناً می آوریم:

تا به زلف سیهت دل بستم	از گرفتاری عالم رستم
یاری از بخت نبینم، یارا	گر ز یادم بروی تا هستم

تیغ نازت بکشی گر بکشی
 نشنوم ناله دل را از ضعف
 تا نگیرم ز لبِت کام و مراد
 به من زار مده ساغر می
 خاک خونین درش پرسیدم

نیست با کم جو به تو پیوستم
 بسکه او را ز فراقت خستم
 دامنِت را ندهم از دستم
 که ز چشمان خمارت مستم
 گفت خون دل «مهجور» ستم

پیش رخت رونق گلها شکست
 زد چو صبا طره زلفت به هم
 گبر از آن غمزه سحر آفرین
 برهمن از دیدن آن بت شکن
 خون دلم کافر بد مست خورد
 یوسف من کرد چو بازار گرم
 گشت به گلگشت خرامان زناز
 در ره شوخی من مهجور و دل

سرو از آن قامت رعنا شکست
 بال و پر مرغ دل ما شکست
 تخته طاعت به کلیسا شکست
 بتکده را بهر تماشا شکست
 مست چو شد شیشه صها شکست
 گرمی بازار زلیخا شکست
 از گل رویش گل حمرا شکست
 طاق و آرام بیکجا شکست

ای غنچه نوشکفته اکنون
 دی، دی ز قدوم عید نوروز
 از ما شطه بهار فیروز
 در حجله گلستان به صد ناز
 از نفحه صبحگاه سنبل
 بر دفع خمار نرگس مست
 از شد نوای عندلیبان
 ساقی و شراب ناب و مطرب
 لیکن همه را سرشک بی تو
 بی گلبن قد تو، چو گلخن
 بردار قدم به سوی بستان

هنگام نشاط و عیش صحراست
 از صحن چمن چو گرد برخاست
 پر نقش و نگار باغ و صحراست
 گل، روی چو شاهدان بیار است
 چون طره مهوشان مطراست
 اندر کف لاله جام صهاست
 عشاق به شور عشق شیدا است
 یاران همه جمع و بزم زیباست
 از دیده روان چو چشم میناست
 گلشن به نظر گه احباست
 کاسباب طرب همه مهیاست

گل، برگ نموده فرش راحت	سرو است برای بندگی راست
سوزد ز جدایت شقایق	از داغ نهانی اش هویداست
دلخون گل و لاله از برایت	از خون درون غنچه پیداست
«مهجور» صفت بین گل زرد	از درد تو زرد و ناشکیباست

(تاریخ خوی «دکتر ریاحی» ص ۲۳۲ - ۲۳۴)

مهدی خوی

میرزا مهدی منشی از شاعران سده سیزدهم هجری قمری خوی بود پدرش میرزا محمد نصیر در دوران سلطنت فتحعلیشاه (۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق) می زیست و از بزرگان خوی و سردبیر انشای محمد علی میرزا فرزند بزرگ فتحعلیشاه بود.

میرزا مهدی هم مدتی در دارالانشای محمدشاه قاجار خدمت کرد و در خوشنویسی و کمال و ادب کم نظیر بود. ولی بعد از چندی از مشاغل دولتی استعفا نمود و در آمد و رفت خلق به روی خود بست و در گوشه انزوا نشست. وی مردی صوفی مسلک بود و گاهگاهی شعر می سرود. ولی تا آخر عمر تخلص قبول نکرد. تاریخ فوتش را دیوان بیگی صاحب حدیقه الشعرا ۱۲۶۸ قید کرده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

این فلک از من ربود یار مرا	برد ز من یار غمگسار مرا
بود ز درد و غم حصار، ولی	زیر و زبر کرد آن حصار مرا
بود کنارم از او چو باغ بهشت	خار نشانده ست در کنار مرا
بود قرارم به وصل او و کنون	نیست ز هجران او قرار مرا
منتظرم تا اجل فرا رسدم	گر نکشد درد انتظار مرا

ای دل به هر جا می روی آن یار هر جایی طلب

بگذار نام و ننگ را در عشق رسوایی طلب

بگذر ز تن جان شو همی زنده به جانان شو همی
 یک چند نادان شو همی و آنگاه دانایی طلب
 خواهی شوی ز اهل نظر بر خاک راهش کن گذر
 زان خاک کن کحل بصر زان کحل بینایی طلب
 اندر پی فرخنده پی طومار این ره ساز طی
 وز خویش دم درکش چو نی دم از دم نایی طلب

نگار من ز مشک ناب بر مه سایه بان دارد
 و یا در سایه، خورشید جهان آرا نهان دارد
 اگر رویش نه گنج شایگان است از چه رو دایم
 دو مار جانگزا از هر کنارش پاسبان دارد
 فریدون خوانمش زیرا که اندر ملک زیبایی
 ز زلف عنبرین هر سو درفش کاویان دارد
 فدای آن دو شمشاد که اندر نسترن غلتد
 اسیر آن دو گیسویم که چادر پرنیان دارد

دلبری دارم که مشکین زلف و مه سیما بود	مه که مشکین زلف باشد دلبر و زیبا بود
عنبر سارای او چنبر زند برگرد ماه	چنبر مه دیده ای کز عنبر سارا بود؟
لاله حمرا به سنبل بستر آید ای عجب	بستر آن زلف پرچین لاله حمرا بود
عاشق و شیدای تو گر گشته ام معذور دار	هر که عاشق گشت باید لاجرم شیدا بود
زهر می بارد از آن لعلی که باشد کان قند	زهر دیده ستی که کانش لعل شکرزا بود؟
گر ز نسل آدم و حوا پری گشتی پدید	گفتمی کان مه ز نسل آدم و حوا بود!

آن کس که روزگار بود دشمنش	ایمن چگونه باشد از آن ریمنش
اهریمن زمانه زن جوزنی است	تا کی خوری فریب ز اهریمنش
خار است پیش بینش من نو گلش	تار است پیش دیده من روشنش

چون خرم‌نم به باد دهد روزگار
نیش‌ت زند چو باز خوری نوش او
دل در جهان م‌بند که بس بی‌وفاست
از خوشه‌اش چه حاصل و از خرم‌نش
سیرت دهد چو آب دهی سوسنش
و آمیخته ست سورش با شیونش

ای داغ دل نگار مسکینم
شبها که کنم خیال زلفینت
گر گلشن قدس؟ بی تو دلتنگم
چون حاصل عمر داده‌ام برباد
شاهین زمانه تیز چنگال است
بس، بس! فلکا نه رستم زالم
ای خواجه به کبر سوی من منگر
از اسب پیاده بینیم گر چند
سنگم بمبین که لعل نایابم
تو کتّان، من چو ماه تابانم
ای باغ گل و بهار و نسرینم
پر مشک شود کنار و بالینم
ور باغ بهشت؟ بی تو غمگینم
خرمن گو ماه و خوشه پروینم
من در کف این گرسنه شاهینم
رو، رو، نه سپند یار روینم
زین روی که بس حقیر و مسکینم
بیدق نکنی گمان که فرزینم
تلخم بمخوان که شهد شیرینم
تو روبه، من چو شیر خشمینم

کی باشد رخت از این جهان بندم؟
کی باشد کی، کز این قفس پرّم
خواهد پرّید از این خراب آباد
سرمنزل من حظیره قدس است
بر من همه از من است درد و رنج
تختی به سرای جاودان بندم؟
بر سدره طوبی آشیان بندم
صد رشته اگر به پای جان بندم
دل از چه به کهنه خاکدان بندم؟
تهمت ز چه رو به این و آن بندم

ای یار سمن روی سمن بو
دو زلف تو مشکین دو کمند است
جادو به حیل چشم ببندد
هندوی تو را خلد مقام است
گل را رخ و زلف تو نگارا
ای زلف تو چوگان ذقنت‌گو
واندر دو کمند تو دو آهو
بندد به حیل چشم تو جادو
خلدت که نشان داد به هندو
آن رنگ همی داده و این بو

گر زلف ز هم برگشایی	مشکین شود از زلف تو مشکو
شب بوی زلف تو همی باد	بگرفته و بسپرده به شبیو
زلف تو پرستوی و من ای ماه	پیوسته پرستار پرستو
تا چند زنم فاخته‌سان من	ای سرو روان بهر تو کوکو
بس کن که نهم بهر تظلم	بر درگه شه ناصردین رو

این گرد گرد گنبد مینایی	از من ببرد تاب و توانایی
بویا بدم جو گل به شباب اندر	پیری ببرد از این گل بویایی
گویا بدم به هر لختی و اکنون	پیری ببست منطق گویایی
دارای عهد خویش بدم و اینک	پیری شکست شوکت دارایی
مرگ است بیگمان سپس پیری	چونانکه پیری از پس برنایی

ای زلف دلبر من دلکشایی
 هم رشته حیاتی هم حلقه بلایی
 گه باغ خرمی را زبنده باغبانی
 گه گنج خسروی را پیچنده ازدهایی
 گه خوشه‌های سنبل ریزان به خرمن گل
 هم عنبرین کمندی هم سایبان خورشید
 گه دامهای مشکین بر آهوی ختایی
 هم ماه را کلاهی هم سرو را قبایی
 گه جنگجوی و سرکش چون دودی و چو آتش
 بخت منی و با من هرگز دمی نسازی
 گه نرمخوی و دلکش ماننده هوایی
 عمر منی و با من هرگز دمی نیایی
 دردست هر که آیی چون رشته حیاتی
 بر فرق هر که افتی چون سایه همایی

که ناز خواجه داری گاهی نیاز بنده

یک روز سرفکنده یک روز سرگرای

(گنج شایگان، ص ۴۳۶-۴۳۷. مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۴۳۹-۴۴۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۴-۳۶۵. تاریخ خوی «دکتر ریاحی»، ص ۲۳۷ - ۲۴۱)

ناصر خویی

ناصر فرزند احمد فرزند بکر ملقب به ابوالقاسم، ادیب نحوی و فقیه و شاعر بود. نحو را از ابوطاهر شیرازی و فقه را از ابواسحق شیرازی فرا گرفته بود. مدتی در آذربایجان قاضی و مرجع اهل فضل بود. از اطراف و اکناف برای استفاده به خدمتش رو می آوردند. شرح لمع ابن جنّی از مصنفات اوست. گاهی به عربی شعر می گفت از اوست:

نصیر تراباً کان لم نکن و عاة العلوم رعاة الامم
فتبا لعیش قصیر الدوام و وجدان حظ قریب العدم

وی در ربیع الاخر سال ۵۰۷ ق. در حدود ۴۲ سالگی درگذشت.

(ریحانة الادب، ج ۱، ص ۴۳۴. تاریخ خوی آفاسی، ص ۵۵۹)

وامق خویی

ملاعقلی از شاعران سده سیزدهم ه.ق. و از معاصران فانی مؤلف ریاض الجنة بود. همو می نویسد: جوانی است به زیور کمال آراسته و به زینت فهم و فضل پیراسته در اوایل تحصیل پیش حقیر به استفاده مشغول بعد از چندی به مشاهد عراق عرب مشرف و چند سال در آن امکنه شریف متوقف و در نزد فضلی آنجا تحصیل علوم نمود و در اکثر فنون حظ وافر به هم رسانید و به بلده خوی مراجعت کرد و در این اوقات (۱۲۱۶ ق) در آن بلده سکنی دارند گاهی تفنناً به غزل سرایی و قصیده گویی می پردازند با حقیر انیس و جلیس و مصاحب می باشند. چند بیتی از ابکار افکارش قلمی می شود:

چو افتاد از قضا بر چاه مغرب یوسف بیضا به سان دیده یعقوب شد این ساحت غبرا

زلیخای جهان از شوق رخسار دل آرایش لباس سوکواری کرد در بر چون شب یلدا
قطار بُختی انجم روان شد جانب عزلت چو بر جمازه گردون برآمد محمل سلمی
از رباعیات اوست:

حاجت به در قاضی حاجات برم شاید که برآورد مرادم ز کرم
گر حاجت من ز حق نگردد حاصل بس از که شود خاک دو عالم به سرم

(ریاض الجنة، روضه پنجم، قسم دوم، ص ۹۵۱-۹۵۲)

یاهوی خویی

حاجی ملا حسینعلی خویی متخلص به «یاهو» از مریدان و ستایشگران جلال الدین
مجدالاشرف (متوفی ۱۳۳۱ ه.ق.) از اقطاب سلسله ذهبیه است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای دل فنا کن جان و تن آنگاه جانانی طلب
بر درگهش چون مور شو قرب سلیمانی طلب
سالک شو و درویش شو، فانی شو و بی خویش شو
از دولت فقر و فنا ملک جهانبانی طلب
یا هو بگو هو هو بزن قمری صفت کوکو بزن
در عشق شه مجدالشرف مدح و ثنا خوانی مطلب

(جلالیه، ج ۲، ص ۹۸)

از سخنوران معاصر خوی

- آیدینلوی خویی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۵۱).
دانش خویی، محمد آقاسی (رک: سخنوران نامی معاصر ج ۲، ص ۱۰۳).
دیبای خویی، سید منصور (فرهنگ سخنوران).
رحیمی خویی، هوشنگ (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۸۵).
ریاحی خویی، دکتر محمد امین از مشاهیر فضلا و سخنوران معاصر است (رک: فرهنگ سخنوران).
سائل خویی، حسینعلی (رک: فرهنگ سخنوران).
شمس خویی، مرتضی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۱۶).
طاهری خویی، میرزا موسی (رک: تاریخ خوی «آقاسی»، ص ۵۲۲).
فرید خویی، سید اسماعیل روزبه (رک: سخنوران نامی معاصر ج ۳، ص ۲۱۵).
کارگر خویی، یوسف (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۸۶).
کافی خویی، اسماعیل (رک: فرهنگ سخنوران).
محزون خویی، شمس الدین صادقی (رک: فرهنگ سخنوران).
واقف خویی، جمشید (رک: تبریز و پیرامون، ص ۳۷۵).

از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند

- بزمی خویی، میرزا علی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۰).
فقیر خویی، محمد بن محمد حسین حصنی (دیوان مرثی او به سال ۱۳۵۰ ق. چاپ شده است).

سخنوران

سراب

سراب

از شهرهای قدیمی و خوش آب و هوای آذربایجان شرقی است. حمدالله مستوفی می‌نویسد: «سراو» شهری است وسط از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل به قبله افتاده، هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوبست از کوه سبلان برخیزد و در بحیره چپچست رود حاصلش غله و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سفید چهره‌اند ...

جغرافی نویسان قدیم عرب به جای «سراب» «سراة» ضبط کرده‌اند و ابن حوقل در وصف آن گفته است شهری نیکوست دارای چند آسیاب و گرداگرد آن را مزارع غله خیز و باغستانهای پر میوه فرا گرفته و مهمانخانه‌های پاکیزه و بازارهای خوب دارد. یاقوت که اسم این شهر را «سراو» یا «سرو» ضبط کرده است گوید در سال ۶۱۷ که مغولها به آن شهر حمله کردند آن شهر خراب شد و بیشتر اهالی آن کشته شدند.^(۱)

(جغرافیای تاریخی لسترنج، ص ۱۷۴-۱۷۵)

سخنوران این شهرستان به قرار ذیل‌اند:

۱ - آقای دکتر رحیم هویدا با استفاده از ۱۹ ماخذ درباره وقایع تاریخی سراب (از زمان او رارتوها تا سلطنت فتح علی شاه قاجار) مقاله‌ای نوشته و در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره تابستان ۱۳۵۲ انتشار داده است.

ابراهیم سرابی

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جنگی تحت شماره ۴۲۶۳ گردآورده موسی بن حسن گرگری لیوارجانی مورخ شوال ۱۳۴۱ هست در صفحه ۵۱ این جنگ شعری به عربی از آخوند ملا ابراهیم سرابی ضبط شده است.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۳۵)

امینی سرابی

سلیمان امینی فرزند ملا جواد امین العلماء، به سال ۱۳۱۰ ش، درده خاکی از دهات سراب تولد یافت. علوم مقدماتی را در مکتب پدرش فراگرفت. پس از مرگ پدر به تبریز آمد و تا پایان عمر در این شهر اقامت گزید و در دانشگاه تبریز بکار دفتری اشتغال داشت.

امینی در ادبیات فارسی و عربی دستی قوی داشت به دقایق شعرآگاه بود و نزدیک به ۱۵ هزار بیت شعر سروده که بیشترش غزل است از اشعار او کتابی به نام «گل‌های خودرو» با مقدمه استاد شهریار و مجموعه‌ای موسوم به «اشک خون» و دیوانش به چاپ رسیده است. وی علاوه بر اینکه شاعری توانا و نکته سنج بود، از هنر خطاطی و خوشنویسی نیز بهره‌ای کافی داشت و اقسام خط را خوب می‌نوشت. مردی خوش صحبت و مهربان و فروتن و وفایشه و پاک اندیشه بود.

صفای طینت و علو همت او ستودنی بود، با اینکه بیشتر ایام عمر را به تنگدستی گذرانید ولی هرگز راز درویش را فاش نکرد و از هیچ کس منت نبرد:

منت مبر «امینی» از ابنای روزگار
اسرار دل به پیش شه اولیا ببر
وی غروب سه‌شنبه پنجم اسفندماه ۱۳۵۴ در تبریز درگذشت و در گورستان بقائیه به خاک سپرده شد. آقای نظمی شاعر معاصر که از دوستان آن شادروان بود ماده تاریخ ذیل را در تاریخ فوت وی گفت:

تا «امینی» گسست از این عالم
جان پاکش به جان جان پیوست

مرغ روحش به آشیان پیوست	قفس تن شکست و نغمه زنان
او هم آخر به کاروان پیوست	دیر یا زود، در گذرگه عمر
رفت و بر ملک جاودان پیوست	الغرض: تا از این سپنج سرای
(آه امینی به رفتگان پیوست)	کلک «نظمی» نوشت تاریخش:

۱۳۵۴ ش

از اشعار اوست:

عین مدعای من

جهان به غلغه و شور از نوای من است
 زمان به زمزمه از ناله‌های نای من است
 فلک چو کشتی بی ناخدا به ورطه موج
 در اضطراب زبانی خدا خدای من است
 ولی نه در دل سنگ تو سنگدل اثری
 ز تیر آه و نه از سوز وای وای من است
 نمی‌کنم گله از ناسزای تو جانا
 که هر چه را تو پسندی همان سزای من است
 زجان و سر برهت بیدریغ میگذرم
 مگر ز لطف بگوئی که این فدای من است
 بجای باده بسر میکشم پیاله زهر
 بشوق اینکه مگر گوئی از برای من است
 بکشتم اگر ت کام دل شود حاصل
 بکش بکش که همین عین مدعای من است
 چه افتخار از این بر تراست اگر گوئی
 که این شهید ره عشق آشنای من است
 که باز خواست ز قتل منت تواند کرد
 که خود سعادت این مرگ خونبهای من است

بدرد عشق «امینی» ز کس علاج مجوی
که مرگ یادم جانبخش او دوی من است

غم عشق

در بحر غم خداست اگر ناخدای جان
اما چه غم، غمی که ز عشق است مایه ور
هرگز مشو جدا ز غم عشق جان من
آخر رسی بکعبه مقصود وصل یار
گر بال و پرزند به غم عشق میکند
لیکن مباد اهرمن نفس ای عزیز
کاندم نه عشق ماندو نی از غمش نشان
ای دل سبب مجوی که جز در کتاب عشق
نازم «امینی» آن غم عشقی که جاودان
این غزل از آخرین سروده‌های اوست.

ماه رخساری که بامهرش بخود نازیم، نیست
جان و دل را از غم و محنت بپردازیم، نیست
آن گل بیخارکز شوق وصالش یک نفس
همچو بلبل شور و غوغائی بر آغازیم، نیست
یگه تاز راه سعی و همتم اما چه سود
مقصودی دلخواه، تا سویش بجان نازیم، نیست
جان بکف هستیم چون سرباز، در میدان عشق
آنکه با سودای وصلش جان و سر، بازیم، نیست
گوش شیطان کر، که پیش سرکشان روزگار
اختیار اینکه با هم سر برافرازیم، نیست
در ره عشق بتی مردیم، اما قدرتی
تا هوای وصل اواز سر بر اندازیم، نیست

میگدازیم از غم هجران او چون شمع، لیک
جرأتی کاین غم دمی از دل برون سازیم، نیست
سوی ما آشفته حالان، از پریرویان عصر
اعتنا هر چند می‌سوزیم و می‌سازیم، نیست
در زمان ما «امینی» باوفا یاری که خود
با هوايش شعر شیوائی بپردازیم، نیست
(ارمغان ادب، ص ۱۸-۲۰- دویست سخنور تالیف نظمی، ص ۳۷-۳۹)

حسن سرابی

از شعرای معروف آذربایجان بوده و اشعارش در السنه وافواه مردم مشهور شده و منظومه‌یی هم قریب سه هزار بیت در مصایب حضرت حسین علیه‌السلام موزون ساخته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۵- الذریعه، ج ۹، ص ۲۴۲)

سالار سرابی

عباسقلی خان سالار رشید شقاقی از شاعران صوفی مشرب نیمه اول سده چهاردهم هجری قمری است.

وی برادر باباخان عنایت‌السلطنه سرابی از فقرای سلسله ذهبیه است از اشعار ترکی و فارسی سالار در کتاب تذکرة الاولیای شمس‌الدین پرویزی آمده از اوست:

مدت اگر دیر شد مسافت اگر دور شکر که باز آمدی مظفر و منصور...

(تذکرة الاولیای پرویزی، ص ۳۵۷، ص ۴۴۶)

قاسم انوار

معین‌الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم معروف به قاسم انوار و متخلص به «قاسم» به سال ۷۵۷ هجری قمری در سراب و به قولی در تبریز ولادت یافت و در آغاز جوانی به طریقهٔ تصوف درآمد. در اوایل به شیخ صدرالدین اردبیلی ارادت داشت و بعد به صحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسید. به زیارت حج نایل شد و هنگام مراجعت به گیلان و سپس به خراسان رفت و در هرات سکنی گزید. در زمان تیمور و پسرش شاهرخ مریدان بسیار یافت و کارش بالا گرفت. بطوریکه شاهرخ در زمان سلطنت خود بدیدن او می رفت. پس از مدتی به خراسان بازگشت و در خرچرد ولایت جام رحل اقامت افکند و به سال ۸۳۷ در همانجا رخ در نقاب خاک کشید.

وی از مشاهیر عرفا و مردی بی‌باک و دلیر بود به همین سبب گروهی از اطرافیان او را کافر می‌دانستند. و برخی هم او را از پیروان طریقهٔ حروفیه می‌پنداشتند.

تالیفات او:

کلیات: شادروان سعید نفیسی کلیات او را به سال ۱۳۳۷ شمسی به طبع رسانیده و با استفاده از ۳۳ مأخذ مقدمهٔ ۱۱۲ صفحه‌یی بر آن نوشته است.

کلیات چاپی شامل: غزلیات و ترجیع بند و مراثی و مقطعات و ملمعات به زبان گیلک و ترکی آذربایجانی و رباعیات و مثنویات کوتاه و سه مثنوی مستقل ۱- در بیان واقعه دیدن امیر تیمور ۲- صد مقام در اصطلاح صوفیه ۳- انیس العارفین. بعد دو رساله است به نشر الف: رسالهٔ سؤال و جواب. ب: رساله‌یی در بیان علم.

نسخه‌های خطی دیوان قاسم انوار در کتابخانه‌های سپهسالار (سابق)، مجلس، آستان قدس رضوی، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانهٔ ملک، کتابخانهٔ ملی تبریز، کتابخانهٔ بیت‌الله جمالی (تبریز)، و در خارج از کشور:

در کتابخانه‌های دارالکتب قاهره، طوقاپوسرای استانبول، موزهٔ بریتانیا، سلطنتی کپنهاک، بنگال، موصل و ... هست. برای اطلاع بیشتر از نشانه‌های آنها به «فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۲، ص ۲۴۷۷-۲۴۷۹، رجوع شود.

۲- امامت: نسخه‌یی از آن در موزه بریتانیا به شماره ۱۸۸۷۴/۳ Add و فیلم آن در دانشگاه تهران به شماره ۱۲۹۱ هست.

۳- حوراییه: گزارشی است بر رباعی شیخ ابوسعید.
آغاز:

«حورا به نظاره نگارم صف زد»

نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس به شماره ۶۶۰۶/۲ با تاریخ ۱۰۹۵ و نسخه‌یی در تهران خانقاه شاه نعمت الله به خط نسخ با تاریخ ۱۰۹۵ و نسخه‌یی در موزه بریتانیا به شماره ۵۲۹۵۱ نوشته ۸۷۷ هست.

۴- سند خرقه قاسم انوار: نسبت سیادت سید احرار و سند خرقه او، نسخه‌یی در دانشگاه به شماره ۲۶/۲۹۵۰ سده ۱۱-۱۲ هست.

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۸۱۸)

۵- رساله عرفانی: ظاهراً از قاسم انوار، در آن آمده: «در سنه تسع و سبعین و سبعمائة در شهر هرات در خانقاه جدیدی در جوار مولانا ظهیرالدین خلوتی ساکن بودیم».
آغاز: سبحانک لاعلم لنا لا ما علمتنا... اصل اول در اسباب و وصول، بناء این اصل بر محبت و مناسبت است و مناسبت بر چهار نوع است.

نسخه‌یی از آن در دانشگاه به شماره ۲۵/۲۹۵۰ سده ۱۱-۱۲ هست.
نسخه‌های خطی: سؤال و جواب، رساله در بیان علم، انیس العارفین، صد مقام در اصطلاح صوفیانه به طور مستقل نیز در کتابخانه‌های داخلی و خارجی هست برای اطلاع بیشتر از مشخصات آنها رجوع شود به (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۸۱۸؛ ج ۴، ص ۲۶۵۲-۳۲۱۹).

در وحدت وجود گوید:

قاسم «قاسم انوار» که اسرار ازل نیست پوشیده ز من خلق چه دانند مرا
همه دانم به خدا و همه دانم او را همه دانند که اندر همه دانند تو را
به مولانا جلال‌الدین و عطار و سایر مشاهیر عرفا ارادت می‌ورزد و می‌گوید:

تا قیامت گره صورت روی تا قیامت بوی معنی نشنوی
جان جاویدان اگر خواهی بخوان مثنوی معنوی مولوی

همه اقوال مولانا و عطار
در لطف عامی نام تو نامی

دویی بگذارو در یک جلد کن جمع
ای قطب جامی، شاه انامی
از غزلیات اوست:

با نور تجلی چه زند معجز عیسی
کز طور برآمد علم دولت موسی
صد موسی حیرت زده بر طور تجلی
حقا که به یک جو نخری ملکت کسری
مجنون ز دل و جان شده دردی کش لیلی
برجان چو رسد بوی تو از عالم معنی
از قاسم بی دل مطلب توبه و تقوی

هر لحظه مرا می رسد از نور تجلی
یاران طریقت همه دلشاد بمانید
گر دیده جانت بگشایند بینی
گر ز آنکه رسد بوی حقیقت به مشامت
از جام حقیقت همه مستان خرابند
دلها همه آشفته و شوریده و شیدا
ای جان و جهان وصف تو تا گشت معلا
باز گوید:

عجب علمی ولی درسی ندادند
که شیخ چله را درسی ندادند

مرا علم ازل در سینه دادند
مرا سه ساله، حالی گشت معلوم

چو خواهد از کسی کامی برآرد
یکی بر لب نهد گوید که خاموش
در چند مورد کلمه عربی «دن» را که به معنی خم بزرگ شراب است به کار برده و مرحوم

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
دو بر چشمش نهد آنگه دو بر گوش

سعید نفیسی پنداشته است که «دن» ترکی و معادل «از» فارسی است:

هر چه در ساغر ما ریخت از آن نوشیدیم اگر از باده صافست و گر از دردی دن

ساقیا یک جام می بر جان سرمستم فشان یا از آن خم مصفا یا از آن دردی دن^(۱)

(کلیات قاسم انوار «دبیاچه»... نفحات الانس، ص ۵۳۵-۵۳۷. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۴۶-۳۵۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۴. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۱۹؛ ج ۳، ص ۲۵۹-۲۶۰. فهرست نسخه های خطی، ج ۲، ص ۱۸۱۸؛ ج ۳، ص ۳۲۱۹. فرهنگ سخنوران)

مشفق سرابی

رضاقلی سرابی متخلص به مشفق از شاعران و خوشنویسان سده ۱۳ ق. سراب بوده و در «تاریخ تذکرة‌های فارسی» از او یاد شده است.

(تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۲، ص ۸۳۹)

مهدی بیگ شقاقی

از ایل اسیرلوی شقاقی ما بین دو محال سراب و گرمروود است. مدتی در خدمت میرزا خدادادخان دنبلی بیگلربیگی تبریز بسر برد و حاجی محمد حسین صدر سپاهانی را مدح کرد و به سال ۱۲۱۴ هجری قمری در اصفهان وفات یافت. شاعر بی‌باک بود و مردم را با هجویات خود می‌آزرد.

صاحب ریاض‌الجنة ظاهراً بعلت طول اقامت او را تبریزی قید کرده و نوشته است: از معاصرین است و از ایلات آن دیار است مرد رند لاابالی است و چندان فهمی ندارد و دایم‌الشرب است بسکه خود را به شوریدگی زده در نظرها پرحرمت ندارد و با وجود کم سوادى در نهایت خوبی و فصاحت و بلاغت شعر می‌گوید و به همه فنون شعر مسلط است. سیما در قصیده که ید طولائی دارد و مضامین بکر بسیار پیدا می‌کند. به اسم تخلص می‌کرد. در سنه هزار و دویست و چهارده در سمت عراق وفات یافت و خانه و زندگانی نداشت آنچه از مال دنیا تحصیل می‌کرد صرف شراب و کباب کرده تلف می‌کرد و قصه لیلی و مجنون را به رشته نظم کشیده بعد از کریم خان زند که خسروخان اردلان لشکر به سمت کرمانشاهان کشیده قتل و غارت بسیار کرد آن مقدمه را هم به نظم آورده و در جنگ خسروخان اردلان با جعفرخان زند در قریه «بهار» همدان گفته است:

موسم دی خسرو بهمن و قار خیمه برافراخت چو گل در «بهار»

لشکر نصرت اثر اردلان شد چو سمندر سوی آتش روان

مثنوی لیلی و مجنون را به شکل هزل سروده که مورد پسند عبدالرزاق دنبلی قرار نگرفته

همو می‌گوید که قابل شنیدن نیست.

از اوست:

گفتی بنشین به تیره روزی در کارگاه سیاه دوزی
شاهنشاه عشق ملک دلگیر بس تیر زده است بر سر تیر

اختر در تذکره خود می‌نویسد: «در اواسط زندگانی از وطن خود حرکت کرده به عراق آمده به مداحی حکام و سلاطین مشغول گشت صحبتش مکرر اتفاق افتاده در قصیده گوئی طبع قادری داشت. اشعار بلند متین دارد.

خلاصه از شعرای مشهور و فصحای معروف عهد خود بود و در تمامت عمر از انواع مغیرات تر دماغ و از رد و قبول خلق در کمال فراغ بتخصیص شرب مدام که علی‌المدام مداومت می‌نمود. چنانکه بالاخره در اصفهان سده ۱۲۱۴ در عالم مستی رخت از کارخانه هستی بر بسته در همان خاک مدفون گشت.

شخص مقدسی از سادات نقل می‌کند که روزی هنگام پسین به او برخوردم، مست و لایعقل به نزد من آمد بعد از صحبت‌های مستانه دست مرا گرفته و دو دانه اشرفی در دست من گذاشته از من گذشت شب که بخانه در آمدم غذای شام طلبیدم، اهل خانه گفتند طبخی که به جهت شام مهیا بود در همسایگی زن فلان فقیر را وضع حملی شد و هیچ نداشتند ما به ایشان دادیم و فقره‌یی چند از فقر و فاقه و پریشانی اوضاع ایشان بر شمرد که من از استماع آن متقلب شده برخاسته بدر خانه ایشان رفته دو اشرفی که مهدی بیگ به من داده بود به ایشان داده دلجوئها کرده باز گشتم. چون شب به خواب رفتم در عالم رؤیا دیدم مهدی بیگ در میان باغی چون باغ بهشت می‌چمد چون مرا دید خندان پیش من آمد. گفتم تو در این باغ چه می‌کنی و این باغ از کیست؟ گفت مگر نمی‌دانی این همان باغی است که تو دیشب از همسایگان به جهت من خریدی و اظهار امتنان بسیاری کرده در آن حالت بیدار شدم، صبح از خانه بر آمدم به قصد آنکه مهدی بیگ را دیده و مژده این واقعه را به او داده باشم. معلوم شد که همان شب از فرط مستی فوت شده بوده است که منش در خواب دیدم بالجمله آنچه مشخص شد پنج شش هزار بیت شعر داشته از آنجا که کس درستی نداشت و خود نیز از لا قیدیها خیالاتش را مدون ننموده بود در این صفحه نسخه‌یی از وی نمانده گویند شخصی مسوده اشعار او را از ملازم او خریده و از میان برده مشخص نشد کیست».

ولی با وجود نوشته مؤلف تذکره اختر، بخشی از دیوان او در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۲۳۹/۲، سده ۱۳ (ص ۱۹-۵۱ و ۵۲-۵۱) هست و دارای هزل و ستایش است
(فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۱۰)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

خط به گرد عارض و لعل تو چون سر برکشد

خطی از عنبر به گرد جنت و کوثر کشد

در صفت عمارتی گفته:

صفایش چون صفای حسن خوبان است روح افزا

بنایش چون بنای عهد میثاقت چه مستحکم

اگر فواره حوضش ندادی آب گردون را

نگشتی تا ابد این کشت زار نه فلک خرم

از فراز مهرش باید چتر بالاتر زند تا به فرش قعر چاهش سایه اندازد سحاب
این غزل نیز از اوست:

از حق مگذر عجب فتاده

خالش به کنار لب فتاده

یارم بره ادب فتاده

تعلیم ندیده از معلم

عنان لبش سبب فتاده

از بهر علاج دردمندان

یا مه بمیان شب فتاده

روئیست میان زلف مشکین

مهدی دو و شش عجب فتاده

در تخته نرد طالع من

(ریاض‌الجنة، ص ۹۲۷. نگارستان دارا، ص ۲۶۱. تذکره اختر، ص ۱۷۸-۱۸۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۳.
۳۶۴. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۳، ص ۳۲۱۰. فرهنگ سخنوران)

از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند

شمسی، سرابی از شعرای سده ۱۳ ق. (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۰۸)^(۱)

۱ - آقای جباراظهري، کتابی به نام «مجموعه اشک آل» تدوین نموده و در آن مرثی و نوحه‌های شعرای سلف و معاصر سراب را گردآورده است.

سخنوران

سلماس

سلماس

از شهرستانهای آذربایجان غربی است. و آن در شمال غربی دریاچه ارومیه و جنوب غربی خوی قرار دارد ابن فقیه در سده سوم هجری قمری از آن نام برده و مقدسی بازارها و مسجد سنگی آن را ستوده است.

در سده چهارم هجری قمری سکنه آن کرد بوده‌اند. در زمان یاقوت بیشتر شهر ویران بوده ولی به قول حمدالله مستوفی در دوره غازان خان با روی شهر ترمیم شده است... در مآخذ اخیر قاجاریه مرکز ولایت سلماس شهر «دیلmqان» ذکر شده است. در اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ زلزله شدیدی در سلماس و اطراف آن واقع شد که اغلب آبادیهای آن را ویران کرد و سبب تلفات جانی بسیار گردید.^(۱) شهر سلماس، مرکز شهرستان بعد از این زلزله به جای دیلمقان تأسیس گردید ...

(دایرةالمعارف فارسی، مصاحب)

سخنوران این شهرستان بدین شرح‌اند:

آشوب دیلمقانی

میرزا محمد دیلمقانی در سده سیزدهم هجری قمری می‌زیست از اوست:

ز اشتیاق تو کردم ز بسکه ناله و شیون

ز خون دیده به هر سو دمید سنبل و سوسن

پرپوشی که به سر نیست میل صحبت «آشوب»

ز عقل نیست به کویش کنم مقام نشیمن

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳- الذریعه، ج ۹، ص ۷)

احمد سلماسی

ضیاء الاسلام آخوند ملا احمد سلماسی در نیمه اول سده چهاردهم ه.ق. می زیست و از مریدان جلال الدین مجدالاشراف بود.

از اوست:

باز در هجر گلی ناله و افغان دارم عرضه حال ز جانان بر جانان دارم

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۶۶)

شاگرد سلماسی

ملا محمد روضه خوان از مریدان مجدالاشراف بود.

از اوست:

«شاگرد» صبور باش و مخور غم که عاقبت این شام صبح گردد و این شب سحر شود

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۰۴)

شریف الدین سلماسی

فرزند خسروخان و برادر شمس الدین پرویزی مؤلف تذکره الاولیاست همو می نویسد: اشعار عاشقانه عارفانه ترکی و فارسی دارد مقداری از آنها در موقع غارت خانقاه از بین رفته و مقدار کمی که باقی مانده بود به شرح ذیل چاپ می شود (در حدود ۶۰۰ بیت آورده) شریف الدین به سال ۱۳۳۶ ه.ق. در قریه خاندزج وفات یافته و در خوی مدفون است. از اوست:

رحمی بنما به حال زارم
بنمای جمال، جان سپارم

ای قطب زمانه میر عالم
بیچاره «شریف دین» نگوید

(تذکره الاولیای پرویزی، ص ۴۵۸-۳۶۸)

صابر دیلمقانی

حاجی رضا دیلمقانی در نظم و نثر مهارت داشته وقایع نگار روزنامه اکنچی بوده و غالب آثارش در آن جریده انتشار یافته است.

مرحوم تربیت می نویسد در ایروان شصت ساله فوت کرد و شاعر شیرین مقال = ۱۳۱۲ ق. تاریخ فوت اوست.^(۱)

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰)

صدیق سلماسی

آقا حسین ملقب به صدیق الاسلام و متخلص به صدیق از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجدالاشراف بود در ستایش او گوید:

ای دوست هویدا است ز تو نور الهی

ز آن بر همه مخلوق امیدی و پناهی

ز آن روز که داده است به من اسم «صدیقی»

ظاهر شده آیات خدا نامتناهی

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۶)

طالب سلماسی

ملا ابراهیم نام داشت. در نیمه اول سده چهاردهم هجری قمری می زیست و از مریدان پرویزخان صفیرالعارفین بود.

۱ - این ماده تاریخ و ترجمه شبیه سرگذشت مطلع هریسی است.

از اوست:

شمس رخت فضای دلم کرده پر ز نور مژگان جان ستان تو بر دل زده شرار

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۷۴)

غافل سلماسی

پرویزخان ملقب به «صفیرالعارفین» فرزند فرج الله خان از بزرگان ایل «لک» سلماس بود.

از ایام کودکی به تحصیل علم اشتغال ورزید و به وسیله رايض الدین اعجوبه طریقه عرفان اختیار کرد و تا عمر داشت در تهذیب اخلاق خویش و کسب کمالات و تفکر و تعمق و تأمل در امور معنوی کوشید و در نتیجه ریاضت و کوشش صاحب مقامی ارجمند در عرفان گردید.

مريدانش پروانه‌وار گرد شمع وجودش حلقه می‌زدند و از وجود فیاض فیضها می‌بردند. پرویزخان در انقلابات سال (۱۳۳۶ ه.ق.) سلماس به اصرار مريدانش به خوی نقل مکان کرد و در اندک مدتی فرزندش خسروخان و نواده‌اش شریف‌الدین خان به رحمت ایزدی پیوستند و خود او نیز در ماه ذی‌قعدة همین سال ۱۳۳۶ جهان فانی را به درود گفت. از این بزرگوار کرامات متعدد ظاهر شده که در تذکرة الاولیاء تألیف شمس‌الدین پرویزی بتفصیل مندرج است.

تألیفات:

۱- جواهر الکلام و مفتاح المرام: در سیر و سلوک و بیان طریقت ذهبیه رضویه، در چهارده جمله و یک خاتمه، به سال ۱۳۰۲ قمری نوشته شده و با دیباچه‌یی از حبیب‌الله لسان‌الولایه در تبریز به سال ۱۳۲۰ به چاپ رسیده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشگاه به شماره ۲۸۶۱ (فهرست دانشگاه ج ۱۰، ص ۱۷۰۳) و نسخه‌یی در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۵۷۹۵ (فهرست سپهسالار، ج ۴، ص ۱۱۹) هست.

۲- نوریه: گزارشی است عرفانی بر برخی از شعرهای «مرات العارفین» میرزا ابوالقاسم

شیرازی. دونسخه از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره های ۶۱۹ و ۶۲۰ ادبیات هست.

(فهرست رضوی، ج ۷، ص ۵۶۲)

۳- وجیزه: گفتاری ست در آداب و سلوک مشی طریقه ذهبیه. نسخه یی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۱۹ هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۳۰۴)

۴- مختصر المراثی: مثنوی است. و در تذکرة الاولیای پرویزی چاپ شده است.
آغاز:

ابتدا بر اسم خلاق و دود
کاو عدم را داده از قدرت وجود
نسخه یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۷۲ ادبیات (۹۲۸۴) نستعلیق
محرم ۱۳۰۳ هست.

(فهرست نسخه ها، ج ۴، ص ۳۱۸۴)

۵- رساله سؤال و جواب.

۶- رساله تطبیقیه

۷- اسئله پرویزی: که مطالب مهم عرفانی را از پیر بزرگوار خود مرحوم اعجوبه سؤال نموده و پیر مزبور به سؤالات پاسخ داده است و هنوز چاپ نشده است.

۸- رساله یوسفیه.

۹- رساله سراج القلوب: رساله یی است به نشر و آن در مجموعه یی به وسیله آقای شمس الدین پرویزی که از نوادگان صاحب ترجمه است به چاپ رسیده است.

پرویزخان طبع شعر داشت. و گاهی «غافل» و گاهی «صفیر» تخلص می کرد نمونه یی از اشعار اوست:

خادم و غمگسار درویشان
هست دائم شعار درویشان
گشته از حق نثار درویشان
زودتر کن نثار درویشان

جان من شو تو یار درویشان
هُوْ هُوْ لا اله الا هُوْ
صبر و حلم و وفا و صدق و صفا
مال و جانث «صفیر» در ره عشق

مالک ملک جاودان گردی

جهد بنما که راز دان گردی

ده به آینه دلت صیقل فارغ از ظن و هم گمان گردی

(تذکره الاولیای پرویزی - تاریخ خوی آقاسی، ص ۵۶۸-۵۶۵. جلابه، ج ۱، ص ۲؛ ج ۲، ص ۱. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۷۷۶؛ ج ۴، ص ۳۱۸۴)

غنی‌زاده سلماسی

میرزا محمود در جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ در سلماس متولد شد از تحصیل علوم متداول وقت بهره کافی برد و به کار بازرگانی پرداخت از اوان جوانی با مدیر روزنامه حبل‌المتین مکاتبه داشت. در مسافرت به قفقاز با میرزا عبدالرحیم طالبوف آشنا شد. پس از مراجعه در محرم سال ۱۳۲۵ قمری در دوران مشروطیت روزنامه فریاد را در ارومیه تأسیس نمود. مدتی منشی ستارخان بود و روزنامه بوقلمون را منتشر می‌کرد وقتی هم مسئولیت روزنامه شفق را بعهده داشت. به سال ۱۳۳۰ ق. همراه عده‌ای از آزادیخواهان به استانبول مهاجرت کرد و از آنجا به دعوت ایرانیان مقیم برلن بدانجا سفر کرد و جزو هیأت تحریریه مجله کاوه درآمد و پس از چهارده سال اقامت در برلن به وطن خود برگشت و روزنامه سهند را بنیان نهاد. در بیست مقاله قزوینی، ج ۱ ص ۲۰ مسطور است که وی از اعضای ادبی و علمی برلن بود. نمونه‌یی از اشعارش در شماره‌های (کاوه) و (ایران‌شهر) منتشر شده است. درباره این شاعر و نویسنده بنام، نصرت‌الله نوح مقاله‌یی در مجله آینده (مرداد ماه ۱۳۷۰) نوشته و زندگی پرنشیب و فراز او را بررسی کرده است.

تالیفات او

- ۱- آثار منظوم: به سال ۱۳۳۲ در تهران به اهتمام مهندس فضل‌الله غنی‌زاده از طرف کانون معرفت در ۷۵ صفحه انتشار یافته است.
- ۲- کلید ادبیات: به سال ۱۳۱۷ ش. در تبریز در ۷۸ صفحه چاپ شده است.
- ۳- مختصر تاریخ مجلس ایران: در برلن به سال ۱۳۲۷ ق. از طرف روزنامه کاوه در ۹۷ صفحه به چاپ رسیده است.
- ۴- سیاحتنامه ناصر خسرو: برای نخستین بار تصحیح و در برلن به چاپ رسانیده است. اما شاهکار غنی‌زاده مثنوی، «هذیان» اوست که اینک متن کامل آن نقل می‌شود:

اینکه بینم عجباً حال تب است
 اخترانند سوی من نگران
 شمع تابوت من مسکین است
 از چه آفاق چنین گشته خموش
 مرگ یک شاعر پندار پرست
 نباید این بار، چه برماه افتاد؟
 وز چه رو مانده عوالم مبهوت
 باز این صحنه خوناب اندود
 نیست در کون صدائی مطلق
 که فرو می رود اندر جگرم
 می رباید ز من آرام و قرار
 بروای مرغ چنین داد مکن
 که ندارد سر موئی تأثیر
 کاندرین ساحت گیتی حق نیست
 حق ز ویرانه ما بیرون است
 حق کجا گوش فرادار و بین
 آتش قهر بر افروخته اند
 آنچه بر توده غبرا گذرد
 آتش و خون به زمین حکمرواست
 حق کجا؟ رو، در افسانه مزین
 آه ای جلوه گاه ذات قدم
 ای بسا ناله که آنجا نرسید
 من کنون می رسمت خویش به پا
 بس که در دل ز تو آتش دارم
 اگر پای به افلاک رسد
 آتشی در ملکوت افروزم
 رخنه بر طاق سپهر اندازم
 یا تصاویر هیولای شب است
 بهر جان دادن من منتظران
 اینکه می بینم یا پروین است
 پای تا سر شده گویی همه گوش
 مگر این مایه تماشایی هست
 راه گم کرده مگر چاه افتاد؟
 زیر و بالا همه در بهت و سکوت؟
 باز یک فاجعه خون آلود!...
 به جز از ناله مرغ یا حق
 سخت برنده چو یک نیشترم
 خواب از دیده قرار از دل زار
 اینهمه بیهوده فریاد مکن
 مرغ احمق پی کار خود گیر...
 آنچه تو می طلبی مطلق نیست
 بلکه در چاه عدم وارون است
 روی گیتی همه آه است و انین
 خانمان ضعفا سوخته اند
 دودش از طارم اعلا گذرد
 قدرت قاهر حق تو کجاست؟
 آتشم بر دل دیوانه مزین
 ساعتی باش که تا من برسم
 دردی از تو به مداوا نرسید
 ای معللاً وطن کبر و ریا
 بر حذر باش که آتش بارم
 ذره ای بر تو از این خاک رسد
 که حجابات سراسر سوزم
 راست بر خالق اعظم تازم

بستانم ز کفش لوح و قلم
چنگ بر پرده اسرار زخم
بنمایم به جهان موجود
آه، آتش ز سرم می‌خیزد
این چه عمری است که بر من بگذشت
روز و شب سوز دل و خون جگر
شمع خلوتگه مستان بودم
کس دلش بر من بیچاره نسوخت
اشک خونین که ستردی تن من
طالع سوخته، گم شوز برم
ای هیولای مطلسم، خفه شو
دست بیمایه قدرت به ازل
سمّ انبیای افاعی جحیم
دوده دود جهنم بسرشت
می غنودم به خفاگاه عدم
سرم آزاده ز سودای جنون
نه مکدر دلم از بود و نبود
نه مرا دیده که عالم دیدی
نه مرا دل که بدی غرقه ز خون
بیخبر ز آفت هستی بودم
ناگهان تاخت قضا بر سرم
صورت بوالعجبی ساخت مرا
بود من گر ز جهان کم بودی
زال تا ابد از ملک وجود
خوشترین دم که در عالم دیدم
ز آنکه دارم ز جهان می‌گذرم
به حیات آن قدرم زهر در است

به سر سرم او در شکنم
تار و پودش درم و بازکنم
که پس پرده بجز هیچ نبود!
دوزخی از شررم می‌خیزد
همه با ناله و شیون بگذشت
گریه بیهوده شام و سحر
دمی از گریه نمی‌آسودم
شعله من پر پروانه نسوخت
می‌فشردی همه در دامن من
بخت آشفته، برو از نظرم
تا به قعر درک اسفل رو
غالباً خواست کند مسئله حل
به هم آمیخته بنا ماء حمیم
سرنوشت من آواره نوشت
فارغ از دغدغه درد و الم
دلم آسوده ز غوغای شئون
نه لبالب تنم از زهر وجود
و این همه منظره غم دیدی
و اندر او درد ز اندازه برون
فارغ از نفسپرستی بودم..
شد بهانه پدر و مادر من
سخت بر مخمصه انداخت مرا
چه کم از جمله عالم بودی؟
چه همی کاست گر این ذره نبود؟
به همین باز پسین دم دیدم
از سرکون و مکان می‌گذرم
که ممات و سکرانش شکر است

ای خوش آن عالم بی رنج و الم	ای خوشا بار دگر کنج عدم
که تن از محنت جان باز رهد	ای خوش آن جایگه خواب ابد
آخرین جای امید ضعفا..	بستر راحت و آغوش وفا
آستان عدم ای توده پاک	سرراه ابد ای تیره خاک
عطر گلزار جنان می بخشد	بوی تو راحت جان می بخشد
آمدن سوی تو بازو بگشا	ای مرا مادر با مهر و وفا
از سیه کاری فرزند بشر	آمدن داغ به دل خون به جگر
بهترین منزل و خوش مأوایی است	سایه بال تو خرم جایی است
به کسی دست تعدی نرسد	قدرت ظلم بدانجا نرسد
ستم طالع وارون هم نیست	ذلت وضعف به هم توام نیست
بر تو ای حفره تاریک، سلام!	مرحبا از منت ای طرفه مقام

اما هر چند که چند بیتش به سبب استعمال تعبیرات نامأنوس از لطف شعرش کاسته است آراین پور نوشته است: «از استاد فقید هادی سیناشنیدم که گفت: شبی با احمد اشتری، اسماعیل امیرخیزی، احمد بهمنیار، محمد حسین شهریار و دوستان دیگر در «پس قلعه» بودیم. ملک الشعرای بهار هم حضور داشت، شبی بود صاف و آرام و روشنائی مهتاب از خلال برگها به همه جانقره گرد پاشیده و آب در زیر درختان غلغله‌ای بر پا کرده بود. من جوان بودم و حالی داشتم و در آن عالم شور و نشاط ابیات مثنوی هذیان را با خود زمزمه می کردم. بهار که تا آن روز این شعر را نشنیده بود، پرسید از کیست: توضیح دادم از محمود غنی زاده، شاعر سلماسی و آذربایجانی... خواهش کرد یک بار دیگر بخوانم. خواندم و ابیاتی را به تقاضای او تکرار کردم. بهار سرتاپا گوش بود و آن را تا آخر شنید و گفت به آفریننده این شب و این مهتاب سوگند که در عمرم شعری به این شیوایی و گیرایی نشنیده بودم و هیچ شعری در من چنین اثر نکرده بود...»

این هم غزل اوست:

گم شد رهم به دشت، نشان قدم کجاست

فرسوده شد عدم ز تکاپو، حرم کجاست؟

بال و پرم به ساحت بیگانه پاک ریخت
 آن شاخسار انس که سویش پرم کجاست؟
 مسکین ستارگان شبم طعنه می‌زنند
 شمشیر بر قزای شه صبحدم کجاست؟
 این رهبران به نقطهٔ لادریم برند
 دستی ز دستگیر مروت شیم کجاست؟
 تفسیر وحی و باطن تنزیل گو مخوان
 ما را سر مباحث پر پیچ و خم کجاست؟
 شوریده را که باز نداند سر از قدم
 امکان فحص و بحث حدوث و قدم کجاست؟
 کیهان زبون قوهٔ بی مشعر قضاست
 کس را مجال دم زدن از بیش و کم کجاست؟
 جسم ضعیف را به ره سیل حادثات
 دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست؟
 در کشور وجود به جایی نرفت راه
 آن ره که می‌رود به دیار عدم کجاست؟

لطفاتی که تو داری کجا به گلزار است طراوتی که تو داری کجا به ازهار است
 صباحتی که تو داری کجا سحر دارد حلاوتی که تو داری کجا به اشعار است
 مگر نه پیش قدت سرومانده پا در گل مگر نه پیش جمالت گل چمن خوار است
 غنی‌زاده به سال ۱۳۱۳ شمسی در تبریز وفات یافت و در گورستان طوباییه دفن شد.
 مرحوم امیرخیزی در قصیده‌یی چنین گفت:

نگو نسا‌رای آسمان بلند	چه داری ز آزادگان دل نژند...
جهان اژدهایی است مردم شکر	دل اندر جهان تاتوانی مبند
نگه کن غنی‌زاده محمود را	سخنور دبیر آن مدیر سهند
چگونه کشیدش به کام اندرون	دم آه‌نج این اژدر آز مند

دریغا از آن نغز گفتار او ز (هذیان) و آن چامه دلیسند
به تاریخ مرگش خرد نغز گفت (سزد ارشدر بر جهد از سهند)

(۱۳۱۳)

(داستان دوستان، ص ۱۶۵-۱۵۹. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۴۶-۳۴۹. مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۶۹-۶۸ سخنوران نامی معاصر، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۷)

کاتب سلماسی

محمدرضا نام داشت و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف متوفی در ۱۳۳۱ ق. بود.
از اوست:

کاتباً صد شکر کن بر فضل رب کاشنا گشتی تو بر فقر ذهب

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۸۶)

کشوری دیلمقانی

نعمت‌الله نام دارد و نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مجلس به شماره ۸۹۵۹ موجود است.

از اشعار اوست:

کشوری تک تا که کؤنلوم دوشدو عشقین چنگینه

رشته‌ی جانیم اوزولد و بی‌نوا بولدوم سنه

گؤزلریمدن قطره قانلار سانسایر یاندان گلیب

هر بیر ییر لعل دیر، کوه بدخشانندان گلیب

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۵. فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۴۹۲)

مداح دیلمقانی

احمد متخلص به «مداح» از سخنوران سده هشتم هجری قمری و از ارادت کیشان شیخ صفی الدین اردبیلی بوده، و در مدح آن بزرگوار ۱۱۴ قصیده به قلم آورده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵. الذریعه، ج ۹، ص ۶۰)

مصری سلماسی

کربلای یوسف علی نام داشت در ۱۳۳۱ ق. می زیست و از مخلصان مجدالاشراف بود. از اوست:

آب حیات از لب لعلت حکایتی خورشید از فروغ رخت کمتر آیتی

(جلالیه، ج ۲ ص ۷۹)

مفخر سلماسی

میرزا علی اصغر منشی باشی از مریدان و ستایشگران پرویزخان صغیر العارفین بود. از قصیده اوست:

چون بر حمل نمود شه باختر وطن برچید دی بساط خود از محفل چمن
و در مطلع قصیده بی گوید:

باز شد صحن چمن از فیض مهر خاوری غیرت ارژنگ، رشک کارگاه ششتی

(جلالیه ج ۱، ص ۶۲، ص ۱۱۷؛ ج ۲ ص ۱۱۱)

منشی سلماسی

میرزا علی حسین متخلص به منشی از طایفه معروف «لک» سلماس است. به سال ۱۲۰۶ ه. ق. در سلماس تولد یافت در غائله جعفرقلی خان دنبلی همراه پدرش به ارومیه

رفت و در خدمت فریدون بیگ افشار متخلص به مینا به تحصیل همت گماشت.
 «منشی» سرگذشت ایام جوانی خود را به سال ۱۲۶۶ ق. در منظومه‌یی به نام «غنچه‌زار»
 = ۱۲۶۶ که خود ماده تاریخ پایان کتاب است به نظم درآورده است.
 صاحب «المآثر و الآثار» او را از افاضل خطّه ارومیه معرفی کرده می‌نویسد: «شعر را
 فصیح و ملیح می‌ساخت ...» در ساختن ماده تاریخ نیز مهارت داشت.
 وی با سنگلاخ خراسانی معاصر و معاشر بوده و از او به نیکی یاد کرده است منشی در
 تاریخ ۱۲۸۶ ه. ق. دیده از جهان فرو بست از اوست:
 نه همین بسته زلفت منم ای ماه دل آرا
 که در این سلسله شد سلسله‌ها خویشتن آرا
 رشکم آید که برم نام بخارا و سمرقند
 که تو را یکسر مویه ز سمرقند و بخارا
 (المآثر و الآثار، ص ۲۲۲. موادالتواریخ، ص ۱۹۳- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۱۵-۳۱۹)

نیمتاج سلماسی

نیمتاج خاکپور سلماسی، یکی از بانوان شجاع و وطن دوست و از شاعران نامدار کشور
 در قرن چهاردهم می‌باشد. وی فرزند یوسف لکستانی و از خاندانهای بنام آن حدود بود.
 تحصیلاتش تا یازدهم دبیرستان بود و به زبانهای انگلیسی و عربی نیز آشنایی داشت. این
 بانو طبع موزونی داشته و در اشعارش مضامین لطیفی آورده است. هنگام شورش آشوریان
 در آذربایجان که در سال ۱۳۳۷ ه. ق. روی داد، قطعه‌ای بنام «کاوه» ساخته که فوق‌العاده
 مؤثر و مهیج بود در این شورش حتی قوم و خویشهای این بانو را هم کشتند. نیمتاج سلماسی
 در ساختن این قطعه، مردم را تشویق به مبارزه علیه اخلاک‌گران و آشوب طلبان کرد، اشعار
 این بانوی شجاع مردم را طوری به هیجان آورد که متصور نبود و کار به جایی رسید که مردم
 جان به کف، ریشه فساد راکنندند.
 وی بسال ۱۳۸۰ هجری قمری در گذشته است. نمونه‌ای از اشعار او که بیانگر طبع بلند وی
 می‌باشد. ذیلاً نقل می‌شود.

ایرانیان که فرّکیان آرزو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
آزادگی به دستش شمشیر بسته است
ایوان پی شکسته مرمت نمی‌شود
شد پاره پرده عجم از غیرت شما
نسوان رشت موی پریشان کشیده صف
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو
بس خواهران به خطه سلماس تاکنون
نوحی دگر نباید و طوفان دیگری
قانون خلقت است ک باید شود ذلیل
باید نخست کاوه خود جستجو کنند
تا حل مشکلات به نیروی او کنند
مردان هماره تکیه خود را بدو کنند
صد بار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
اینک بیاورید که زنهار فو کنند
تشریح عیبهای شما، مو به مو کنند
در یوزه‌ها به برزن و بازار و کو کنند
خون برادران همه سرخاب رو کنند
تا لگه‌های ننگ شما شستشو کنند
هر ملتی که راحتی و عیش، خو کنند

(زنان سخنور، ج ۲، ص ۳۸۷ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۲۲ - ۱۲۳)

واصف سلماسی

محمدباقر فرزند زین‌العابدین متخلص به واصف از گویندگان اواخر سده سیزدهم
هجری قمری سلماس است. به سال ۱۲۹۳ منظومه «جواهرالولایه» را در شرح معجزات
پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و مصایب خاندان ایشان به فارسی و ترکی سروده
است.
آغاز:

خدا را ست حمد و پسندیدگی جز او را نشاید پرستندگی
نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی تبریز، نستعلیق خود سراینده مورخ ۱۲۹۳ در ۶۵ برگ
۲۳-۱۹ سطری هست.

در الذریعه و فرهنگ سخنوران از این شاعر یاد نشده است.

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۳۸۹ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۷۴۹)

از سخنوران معاصر سلماس

- ایزد، کاظم رجوی (رک: فرهنگ سخنوران، ص ۲۲۵).
- برزگر، تقی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۹).
- عبدالرزاق پیام‌یار: (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۹۲).
- از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند
- غم‌دل دیلمقانی سده ۱۳ ق. می‌زیست (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۶).
- ملا محسن کهنه شهری (رک: جلالیه، ج ۲، ص ۹۸).

سخنوران

ماکو

ماکو

ماکو از شهرهای آذربایجان غربی است. در قدیم قلعه‌یی بود به نام «قباان» چون مخفیگاه مفسدان شده بود به دستور شاه عباس تخریب و به جای آن شهر امروزی ماکو بنا نهاده شد.

(فرهنگ معین - موادالتواریخ، ص ۶۵۸)

تنها سخنور این شهرستان عبارت است از:

یلدای ماکویی

اسماعیل یلدا به سال ۱۲۵۸ ق. در ماکو تولد یافت و سال ۱۳۱۳ ق. در همان شهر درگذشت. دیوانی به پارسی و ترکی آذربایجانی دارد.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۳)

سخنوران

مراغه

مراغه

یکی از شهرهای قدیمی آذربایجان شرقی است که در دامنه جنوبی کوه سهند قرار گرفته است. بطلمیوس دریاچه چیچست را به مناسبت واقع شدن در سمت غربی مراغه دریاچه «مارگیانه» نامیده و مارکاتوان در سال ۳۶ قبل از میلاد از این محل به نام «فراءته» یاد کرده است. بلاذری، ابن فقیه، یاقوت حموی نام سابق این شهر را «افراه رود»، «فراه رود» ذکر کرده‌اند. در سال ۲۲ ه.ق. مروان بن محمد، والی ارمنیه (۱۱۴-۱۲۶) در این محل فرود آمد و چون مراتع سبز و خرم آن جای غلط خوردن و مراغه کردن چهارپایان و مراکب سپاهیان گشت لذا نام «مراغه» بدان نهادند. هنگام خلافت هارون الرشید درآمد این شهر به یکی از دختران وی اختصاص داشت. ابن فقیه می‌نویسد:

چون وجناء از دی و صدقه بن علی (مولای ازد) دست به آشوب و تباهیگری زدند. خزیمه بن خازم، در خلافت رشید، والی ارمنیه و آذربایجان شد، (۱۸۳ ق.) او باروی مراغه را ساخت و دژش را افراشت و آن را شهر کرد. و لشکری انبوه در آن جای داد. چون بابک در ارمنیه نمودار شد مردمان به مراغه پناه آوردند و در آن جای کردند و به دژ نشستند.

(ترجمه البلدان، ص ۱۲۷)

از آثار تاریخی مراغه: گنبد سرخ که در ۵۴۲ ق. بنا شده، گنبد کبود مشهور به مقبره مادر هلاکو که تاریخ بنای آن پیرامون ۵۹۳ ق. است، رصدخانه مراغه (تاریخ بنا ۶۴۸-۶۶۳)، گنبد غفاریه، مسجد معزالدین، مقبره اوحدی و ... را می‌توان نام برد. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه شهر و ابنیه و آثار تاریخی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن رجوع شود به مراغه

«افرازه رود» تالیف یونس مروارید چاپ ۱۳۶۰؛ و رساله «ابنیه و آثار تاریخی مراغه»^(۱) تالیف عبدالعلی کارنگ، چاپ ۱۳۵۰
از این شهر تاریخی سخنوران معروفی برخاسته‌اند که اینک شرح حال و آثارشان از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد:

ادیب مراغہ‌یی

عبدالعلیخان فرزند حاجی علیخان حاجب‌الدوله و برادر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از شعرای عهد ناصرالدینشاه قاجار است و قصایدی در مدح این سلطان سروده و لقب ادیب‌الملک یافته است. هدایت در مجمع‌الفصحاح می‌نویسد:
«شبی مجمعی عظیم و ضیافتی جسیم در خانه حاجب‌الدوله برپای کردند و از شاهزادگان و امرا و اشراف و اعیان خاصه فضلا و شعرا، بسیاری را حاضر و به مدح حضرت اقدس زینت مجلس فزودند و بدین لقب ادیب‌الملک را تهنیت گفتند و مورد صله و اکرام شدند»

میرزا علیقلیخان مصور در تاریخ تلّقب او گفته:

«مصور» سر برون آورد و گفتا
ادیب‌الملک شد عبدالعلیخان
ولادتش به نوشته مولف گنج شایگان به سال ۱۲۴۵ هجری قمری و فوتش به نوشته صاحب‌المآثر و الآثار به سال یکهزار و سیصد و دو در طهران اتفاق افتاده است.
قصیده‌یی در مدح ناصرالدینشاه و تهنیت فتح هری دارد که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود:

میان شاهان ضرب‌المثل بود به خبر	حدیث ملک ستانی و رزم اسکندر
شنیده کار نیاید، ز دیده باید گفت	که دیدنی دگر است و شنیدنی است دگر
ابوالفتح ابوالنصر ناصرالدین شاه	که آفتاب ملوکست و انتخاب بشر
به فر شاه مسخر نمود حصن هرات	به روی ملکت بگشود از سعادت در
برای فتح هری و دعای دولت شاه	بر آستانه آنان همی نهادم سر

۱ - این رساله در ۶۴ صفحه به سال ۱۳۵۰ شمسی به وسیله اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرفی به چاپ رسیده است.

ادیب ملک به بغداد داد عشرت داد از آن سپس به ملک شد همی ستایمگر
همچنین در قصایدی به مطالع زیرین ناصرالدینشاه را ستوده است:

سختی روزه، ای به دو، رخ غیرت بهار آمد به سر چو عمر بداندیش شهریار

قامت و رخسار توست ای صنم دلپذیر سروی و سرو سهی، بدری و بدر منیر

ای غنچه ز شرم رخ گلگون تو دلتنگ ماه رمضان رفت بیار آن می گلرنگ

نگار ماه رخ من به روز عید خلیل ز در درآمد چون بخت شهریار جلیل

ساقیا می ده به فیروزی که آمد جشن جم تو امان با عید ملک آرای دارای عجم
از رباعیات اوست:

ای گشته چو می مایه بیهوشی من با یاد تو خوش بود قدح نوشی من

جز یاد تو هر چه در جهانست نشاط ایکاش از آن بود فراموشی من

کتاب (دافع الغرور) هم از تالیفات اوست: این کتاب که سالها قبل توسط ایرج افشار تصحیح و چاپ گردیده محتوی است بر شرح مأموریت وی در تبریز و رسیدگی به حسابهای دولتی و وصول مطالبات عقب افتاده و ملاقاتهای وی با علما و اعیان و اشراف تبریز و شرح بعضی از اغذیه و اطعمه که عبدالعلی خان در تبریز میل کرده است. خانواده اعتمادالسلطنه مسلک شیخیه را پیروی می کردند و در این کتاب تمایل آنان به طریقه مذکور سخت آشکار است.

(گنج شایگان، ص ۱۱۸-۱۳۲. مجمع الفصحا، جلد چهارم، ص ۱۲۴-۱۲۹. المآثر والآثار، ص ۱۹۱)

اشراق مراغه‌یی

میر عبدالفتاح موسوی از دانشمندان معروف مراغه و شیخ الاسلام آن شهر و مرد عارف و دل آگاهی بوده است، به صحبت میر محمد تقی شاهی مشهدی (متوفی ۱۱۵۰) معاصر شاه

سلطان حسین صفوی رسیده و مرید او شده و مدتی شاگردی او کرده است بعد به زادگاه خود مراغه برگشته و به سال هزار و صد و هفتاد و پنج قمری در ایام سلطنت کریم خان زند وفات یافته و در جنوب شهر مراغه در حوالی گورستانی که سر راه محال هشترو است دفن شده است. روی قبرش گنبدی ساخته‌اند و مزار مردم این شهر است. چون اشراق در زمان حیاتش به میر مشهور بود. تربتش نیز به قبر میر معروف و موصوف است. و جمله «خدایش بیامر» که مطابق با ۱۱۷۵ است ماده تاریخ در گذشت اوست.

در وقفنامه میرزا خلیل و میرزا رحیم فرزندان میرزا جعفر وزیر مراغه‌ای که به سال هزار و صد و هفتاد و دو هجری قمری نوشته شده و به امضاء جمع کثیری از علما و دانشمندان تبریز و مراغه رسیده مهر اشراق نیز ملاحظه می‌شود شکل مهر مربع و نقش آن که با خط ثلث است «عبدالفتاح الموسوی» است.

حاجی کبیر آقا ملقب به مجذوبعلی شاه و متخلص به مجرم که خود از مشایخ صوفیه بوده از اولاد صاحب ترجمه است.

خواهی که میرفتاح درباره مراد خود میرشاهی دیده و آنرا در مثنوی ریاض الفتوح به رشته نظم کشیده دلالت بر عظمت و جلالت قدر «میر» می‌کند در آن مثنوی می‌گوید:

حمید الشیم زین آل رسول	شدیدالتبری من اهل الحلول
جهان شرف میر محمد تقی	نشد در جهان خصم او جز شقی
چو اسلاف او بشمری کاف و ها ^(۱)	رسد بر علی بن موسی الرضا.

بنا به روایت زوزی او شعر بسیار به زبان ترکی و فارسی گفته، در اشعار ترکی فتاح و در فارسی اشراق تخلص می‌کند چنانکه گوید:

که ناگه از دیار جان مشتاق برآمد ناله کای دیوانه اشراق

باز گوید:

ز خلوتگه جان به گوشم سحر برآمد کای اشراق خونین جگر

از آثار او دو مثنوی به نام ساقی نامه و ریاض الفتوح است که به همت شادروان میر ودود سید یونسی در فروردینماه ۱۳۳۸ در تبریز به زیور طبع آراسته شده است.

ساقی نامه مجموعه ۲۳۳ بیت است و شاعر از ساقینامه حافظ پیروی کرده است و چنین

۱- کاف و ها یعنی نا پشت بیست و پنجم.

شروع می‌شود:

سروشی خواست دوش از محفل جان که اندر شهر بند ذات انسان
بود دل لوح اسرار خدایی زبان مفتاح گنج کبرایی
خداوند دلی ده برق رفتار چو نخل وادی ایمن شرر بار
دل سرگشته‌یی با صد جهان شور شهید التسفات زخم ناسور...
و مثنوی ریاض الفتوح جمعاً ۴۰۱ بیت است و چنین شروع می‌شود:
بیا ای دل شوخ کودک مزاج رها کن دمی از خود این اعوجاج
و بدین بیت انجام می‌پذیرد:

چو این نقل روحانی آمد تمام ریاض الفتوح نهادیم نام
سید یونسی در چاپ ریاض الفتوح و ساقینامه فقط از یک نسخه که کاتب آن یوسف
علوی میلانی از خوشنویسان سده سیزدهم ق. بوده استفاده کرده است.
علاوه بر نسخه مذکور نسخ خطی از ریاض الفتوح و ساقینامه وی در کتابخانه‌های
سپهسالار (سابق)، ملی، ملک (تهران) و آستان قدس رضوی و دارالکتب قاهره و ... هست.
برای اطلاع از نشانه‌های آنها رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۴، ص ۲۸۴۸،
۲۸۵۹.

نسخه‌یی از دیوان مراثی ترکی او هم در کتابخانه مرحوم حاج محمد نخجوانی به شماره
۲۸۳۰ موجود است. این نسخه دارای ۶۱ صفحه و هر صفحه آن در حدود ۱۴ بیت به خط
نستعلیق و به قطع ۱۷ × ۲۲ می‌باشد.

از مراثی ترکی اوست:

حزین بلبل گلزار نوبهار بلا نوا سرای خیابان روضه شهدا
چکنده سینه پر درد داغدن آهنگ بو داستان غم افزایه بشیله و ثرمیش رنگ

بو نه بهاردو کیم عندلیبی قان آغلار گولی شراره توکر لاله‌سی جگر داغلار

(مقدمه بر ساقی نامه و ریاض الفتوح نوشته شادروان جعفر سلطان‌الفرائی - ریاض الجنة، روضه ۴، ص ۶۶۶-۶۶۷؛
روضه پنجم قسم دوم، ص ۷۹۲. بحر العلوم نسخه خطی کتابخانه شادروان حاج حسین نخجوانی ج ۲، شعبه
خامسه - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱. الذریعه، ج ۹، ص ۷۷)

اشرف مراغه‌یی

از سخنوران سده نهم هجری قمری است. مرحوم تربیت حسب و نسب او را از دیباچه کلیاتش که به تاریخ ۸۵۹ در حیات مؤلف تدوین شده بدین شرح نقل می‌کند: (اشرف بن الشیخ الامام السعید قدوة ارباب الحديث ابی علی الحسین بن الحسن المراغی التبریزی). مؤلف عرفات العاشقین به قول مرحوم تربیت می‌نویسد: «اشرف خیابانی مردی درویش نمدپوش ... بوده به مردم کم آمیختی و تتبع خمسه کرده است».

در صحف ابراهیم آمده: «مولانا سید اشرف همیشه با شاهزاده پیر بوداق خان ولد جهانشاه خان پادشاه بوده و بعد از کشته شدن پیر بوداق در بغداد به دست پدرش جهانشاه. درویش اشرف به تبریز آمده در بر روی مردم بست و تازنده بود در مجلس کسی نرفت تا سنه هشتصد و پنجاه و چهار از این دار ناپایدار درگذشت. نامش در تذکره آرزو دیده نشد و علیقلی خان واله در تذکره خود او را درویش اشرف نوشته است».

و چون پیر بوداق در سنه ۸۷۰ کشته شده تاریخ فوت منقول در صحف ابراهیم صحت ندارد.

محمّل است فوت وی به سال ۸۷۴ اتفاق افتاده باشد.

دیوان درویش اشرف مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیعات و مقطعات است. شاعر آنها را به چهار قسمت تقسیم کرده و بهر یک نامی جداگانه گذاشته است بشرح ذیل:

عنوان الشباب

خیرالامور

باقیات الصالحات

مجددات التجلیات

علاوه بر این چهار دیوان، صد کلمه حضرت علی را نیز در سنه ۸۳۸ به پارسی برگردانیده است. و به نوشته آقای منزوی «در فهرست نسخه‌های خطی ج ۲، ص ۱۷۷۱» از این منظومه نسخه‌یی در کتابخانه طاهری شهاب (ساری) و نسخه‌یی به شماره ۷۷۳ در کتابخانه مجلس هست.

دیگر از تالیفاتش مثنوی پنجگانه اوست که در مقابل پنج گنج نظامی ساخته است. به

شرح ذیل:

- ۱- منهج الابرار: که به سال ۸۳۲ ساخته و بدین بیت شروع می‌شود:
 بسم الله الرحمن الرحيم هست سر آغاز کتاب کریم
 - ۲- شیرین خسرو یا ریاض العاشقین: که به سال ۸۳۶ سروده و بیت اول آن این است:
 خداوندا ره بهبود بنمای نقاب از چهره مقصود بگشای
 - ۳- لیلی و مجنون: به تاریخ ۸۴۲ به نظم آورده و بدین بیت شروع می‌شود:
 ای دل ز تو دیده روشنایی وز تو بتو کرده آشنایی
 - ۴- هفت اورنگ یا عشقنامه: بیت اول آن اینست:
 ای زمین گستر و زمان آرای وی جهان پرور و جهان پیرای
 - ۵- ظفر نامه: به سال ۸۴۸ خاتمه یافته و بدین بیت شروع می‌شود:
 خدایا تویی پادشاه همه خداوندی تو پناه همه
- در فهرست نسخه‌ها این بیت آغاز مثنوی منهج الابرار ذکر و اضافه شده است که نسخه خطی آن در دارالکتب قاهره به شماره ۴۳۲۰ نستعلیق خوب ۸۸۵ هست.
- مولانا اشرف ضمن مثنویها از دو فرزند خود به نامهای علاءالدین علی و نظام‌الدین خضر نام برده است.
- به نوشته ادوارد برون، نظام‌الدین محمود قاری یزدی مؤلف دیوان البسه اشعاری در استقبال از اشعار درویش اشرف سروده است.
- نسخه‌یی از دیوان وی در کتابخانه حاج حسین نخجوانی موجود است و به نوشته آن مرحوم «متأسفانه از تصاریف زمان صفحه آخر آن افتاده و تاریخ تحریر آن معلوم نیست لیکن از شیوه خط و جنس کاغذ معلوم می‌شود که در همان قرن نهم در حال حیات مؤلف کتابت شده است ... این دیوان قریب شش هزار بیت را حاوی است».
- وی کسی را مدح نگفته است؛ قصیده و ماده تاریخی در وفات شاه نعمت‌الله ولی (۸۳۴) سروده که دو بیت آن ذیلاً نقل می‌شود:
- سوار ما از این میدان کجا شد که میدان خالی از نور و صفا شد
 شدش زان (جنة الفردوس) تاریخ که ذات او به فردوس علا شد.

(۸۳۴)

از غزلهای اوست:

کفایت کردی و ارزان خریدی
که جانی دادی و جانان خریدی
گر این دادی بهایش آن خریدی
هزاران غمزه پنهان خریدی
به مردن عمر جاویدان خریدی
اگر سود و اگر نقصان خریدی
که دردش را به صد درمان خریدی

آینه گرفت و خود به آینه نمود
از غایت دلبری دل از خویش ربود

تا ابد با پیاله همدستیم
ما که با آفتاب پیوستیم
از نهانخانه عدم جستیم
عهد با ساقی ازل بستیم
توبه زاهدانه بشکستیم
تا مقید شدیم وارستیم
مست اوئیم هر کجا هستیم
ما به غیر از خدای نپرستیم
ماهیانیم لیک در شستیم
همه زئار بود بگستیم
خدمت پیر را کمر بستیم
خواه رفتیم و خواه بنشستیم

اگر دردش به نرخ جان خریدی
به او از جان فروشی نیست منت
بهای عشق او اقطاع هستیست
به یک دیوانگی آشکارا
اگر در راه او مردی چو مردان
دل ما را خریدی باز مفروش
تو دانی قدر درد یار «اشرف»
از رباعیات اوست:

انماه نهان چو برق از روی گشود
در آینه حسن خویش بی پایان دید
ترجیع بند:

ما که از باده ازل مستیم
کی دگر التفات ذره کنیم
تا که میل وجود شد به ظهور
به خرابی و مستی ابدی
باده عاشقانه نوشیدیم
از دو عالم به غمزه ساقی
هر کجا هست ساقی ما اوست
رغم انف حریف خلق پرست
ما درین بحر بی میان و کنار
رشته روزگار پیچا پیچ
به طلبکاری که می باشد
این شنیدیم در سلوک و سکون

لیس ما فی الوجود الا هو

الذی لا اله الا هو

امینی مراغه‌یی

میرزا محمد تقی از افاضل امامیه اوایل قرن حاضر (چهاردهم هجری قمری) آذربایجان است مولد و منشا و مدفن وی مراغه است او بسیار زاهد و متقی و نیکوسیرت و ستوده خصلت بود و املاک و مزارع موروثی پدری خود را تدریجاً فروخت و در دستگیری فقرا صرف نمود تا آنکه در آخر عمر بی چیز شد و با دسترنج خود امرار معاش نمود و ... نسبت به احکام دینیه سخت غیور و شدیداً مخالف تزویر و ریا بود و به هر دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی اشعار نغز و طرفه می سرود و به جهت انتساب به ملا غفار نام امین‌الشرع مراغی و یا به شخصی طرماح نامی گاهی «امینی» و گاهی «طرماحی» تخلص می نمود. اغلب اشعارش که مشتمل بر طعن و توبیخ اهل ریا بوده از بین رفته است.

از اوست:

ژنده می پوشم و صد فخر به کیوان دارم	افسر از فقر و ز خاک سیه ایوان دارم
من چه محتاج به تاج و کمر زرینم	از قناعت کمر و تاج ز ایمان دارم
نکشم منت دیبا و حریر و اکسون	که برهنه سر و پا و تن عریان دارم

رفتم به سراغ دل گم گشته به کویش	با غمز و نیازی که بود رسم گدا را
گفتم که اسیر است دلم در خم زلفت	رحمی کن و از قید کن آزاد نگارا
در حیرتم آن توده مشک است و یا موی	وین دانه خال است و یا عنبر سارا
محراب «امینی» است و یا ابروی جانان	یا یک شبه ماهی ز افق گشته هویدا

تاریخ وفاتش بدست نیامده ولیکن در اوایل مشروطیت (سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری قمری) در قید حیات بوده است و بنا به مشهور نسبش به حاتم طایی موصول و پدر و اجدادش نیز از علمای مراغه بوده اند.

اوحدی مراغه‌یی

شیخ رکن‌الدین بن حسین به سال ۶۷۰ هجری در مراغه تولد یافت و به سال ۷۳۸ در ۶۸ سالگی در همانجا رخ در نقاب خاک کشید.

اکثر تذکره نویسان اوحدی مراغی را از اصحاب و مریدان اوحدالدین کرمانی قید کرده‌اند در حالیکه وی به سال ۶۷۰ یعنی ۳۵ سال پس از فوت اوحدالدین کرمانی پا به عرصه هستی نهاده است.

در زمان سلطنت سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول (۷۱۶-۷۳۶) شهرتش به کمال رسید، اوحدی این پادشاه و وزیرش غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در اشعار خود ستوده است. در مجالس العشاق میرکمال‌الدین حسین ... مسطور است که هیجده کس از اولیاءالله در مجلس حضرت صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳) فصوص‌الحکم می‌خواندند، شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی مراغه‌یی از آن هیجده نفر بودند. با توجه به تاریخ تولد اوحدی ۶۷۰ و تاریخ فوت صدرالدین قونوی (۶۷۳) به نوشته صاحب مجالس العشاق هم نمی‌توان اعتباری قایل شد. محمدبن بدر جاجرمی در مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار، جامی در نفحات‌الانس، حاجی خلیفه در کشف‌الظنون این شاعر را بمناسبت اینکه پدرش اصفهانی بوده و خود نیز چند سالی در آنجا سکنی داشته است اصفهانی خوانده‌اند.

ولی در تذکره دولتشاه سمرقندی و ریاض‌العارفین و مجمع‌الفصحا و فهرست ریو و لطایف‌الخیال و تاریخ ادبیات ادوارد براون و ... او را مراغه‌یی قید کرده‌اند و حق نیز با این گروه است چه شاعری را که در مراغه متولد شده و نشو و نما یافته و در مراغه آرمیده است باید مراغه‌یی دانست.

مسافرتهاى او:

وی سفری به کرمان، اصفهان، بغداد، کربلا، سلطانیه و دارالسلام کرده است و در اشعار خود به بعضی از این سفرها چنین اشاره نموده است:

اصفهان اقلیم چارم آسمان چارم است

سوی او عیسی صفت بی بار و خر باید شدن

چشم کنار دجله شد جز یاد بغدادم مکن

چون آن هوس دارد دلم از دیگری یادم مکن

این آسمان صدق و در او اختر صفاست یا روضه مقدس فرزند مصطفاست

ای دیده خوابگاه حسین علی است این یا منزل معالی و معموره علاست

ای جسم خاک شو که بیابان محنت است وی چشم آب ریز که صحرای کربلاست

اوحدی را با چنین قوم افتاد راه سلطانیه و دارالسلام

در جام جم فرماید:

سالها چون فلک بسر گشتم تا فلک وار دیده ور گشتم

شاعر پس از سیر و سیاحت به مولد خود برگشته و تا آخر عمر در آنجا ساکن شده و بیشتر آثار خود را در همانجا ساخته و پرداخته است وی علاقه و دلبستگی خاصی به مراغه داشته؛ در این ابیات آب قرق و صوفی چای را وصف و شدت علاقه خود را به مولدش چنین بیان کرده است:

لب نیست که از مراغه پر خنده نشد آب (قرق) اش دید و به جان بنده نشد

از مرده گور او عجب می دارم کز شهر برون رفت چرا زنده نشد

ای خاک تو آب سبزه زار صافی تابوت تو سرو جویبار صافی

تا عمر مراغه بود هرگز ننشاند مانند تو سرو در کنار صافی

در چند مورد دیگر نیز اشارات لطیفی به رودخانه صافی کرده است و همچنانکه در مقدمه این تذکره نقل شد، مرحوم تربیت به نقل از صحف ابراهیم به خطا چنین پنداشته که اوحدی ابتدا «صافی» تخلص می کرده است.

تاریخ مرگ او در تذکره ها به اختلاف ذکر شده است. بدین شرح:

آتشکده آذر، مجمع الفصحا، ریاض العارفین
 هفت اقلیم
 تذکرة الشعراى دولتشاه سمرقندى، سفينة الشعرا
 دانشمندان آذربایجان
 نفحات الانس، قاموس الاعلام، حبيب السیر، مجالس المؤمنین
 همچنین عده‌یى از تذکرة نویسان از قبیل دولتشاه، آذر بیگدلی، هدایت و ... غیره
 می‌نویسند که او در اصفهان وفات یافته و همانجا دفن شده است.
 عین عبارت دولتشاه چنین است:

«مرقد منور اوحدى در اصفهانست و اهل اصفهان اعتقادى بدان مزار دارند» ص ۲۳۶.
 در حالیکه وی در مراغه فوت کرده و در همانجا دفن شده است بدین کوی اهل محل پیر
 اوالدین (به فتح اول و دوم) که مخفف پیر اوحداالدین است می‌گویند. خود اینجانب در
 فروردینماه سال یکهزار و سیصد و چهل و پنج مدفن او را در مراغه زیارت کردم سنگ
 مزارش هنوز سالم است و در آن عبارت ذیل خوانده می‌شود:
 «هذا قبر المولى المعظم قدوة العلماء افصح الكلام زبدة الانام الدارج الى رحمة الله تعالى
 اوحدا الملة والدين ابن الحسين اصفهاني فى منتصف شعبان سنة ثمان و ثلثين و سبعمائة».
 آثار او:

۱- دیوان اشعارش مشتمل بر قصاید و غزلیات عرفانی و قطعات و رباعیات و ترجیعات
 است و ابیات آنرا از شش الی پانزده هزار بیت نوشته‌اند.
 دیوان اوحدى به سال ۱۳۴۳ ش. به قطع وزیری در ۴۲۶ صفحه به اهتمام حمید سعادت
 در تهران به چاپ رسیده است.
 همچنین به سال ۱۹۵۱ م. به قطع وزیری در ۴۲۳×۲۱ ص به اهتمام سید یوشع دانشیار
 فارسی دانشگاه مدراس طبع شده است.
 آخرین طبع کلیات او شامل: دیوان شعر و جام جم و ده نامه به سال ۱۳۴۰ شمسی به
 کوشش شادروان سعید نفیسی انجام یافته است.
 نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مجلس، ملک، آستان قدس رضوی، کتابخانه ملی
 تبریز، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

و در خارج از کشور در دارالکتب قاهره دانشگاه پنجاب پاکستان، طوپقاپو سرای استانبول، موزه بریتانیا هست و برای اطلاع از مشخصات آنها به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۴۲-۲۲۴۳ رجوع شود.

۲- مثنوی ده نامه یا منطق العشاق که آنرا به نام وجیه‌الدین شاه یوسف نوه خواجه نصیرالدین طوسی ساخته چنانکه گوید:

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیرالدین طوسی را نبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

منطق العشاق را به سال ۷۰۶ به نظم در آورده است. خود گوید:

به سال ذال و واو از سال هجرت به پایان بردم این در حال هجرت

این مثنوی ۵۰۰ بیتی و در ۱۳۳۵ ش، به کوشش محمود فرح چاپ شده است.

آغاز:

به نام آنکه ما را نام بخشید زبان را در فصاحت کام بخشید

انجام:

دلم مصباح گشت و فکرتم زیت بدان فکرتم بگفتم پانصد بیت

از این منظومه نسخه‌هایی در موزه بریتانیا و دارالکتب قاهره و کتابخانه عارف مدینه و کتابخانه مجلس و آستان قدس رضوی هست و... برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی ج ۴، ص ۲۸۱۸.

۳- مثنوی جام جم که بر وزن و اسلوب حدیقه سنایی ساخته و در آن سلطان ابوسعید را مدح کرده است. این مثنوی شامل پنجهزار بیت است و به سال ۷۳۳ در ماه رمضان تألیف آن به پایان رسیده خود گوید:

چون به تاریخ برگرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال

چون به سالی تمام شد بدرش ختم کردم به لیلة القدرش

در این مثنوی عرفانی که شاهکار شاعر به شمار می‌رود ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی، حکمرانان را نیز پند آموخته است چنانکه گوید:

ایکه بر ملک و مملکت شاهی عدل کن گر ز ایزد آگاهی

عدل بی علم بیخ و بر نکند حکم بی عدل و علم اثر نکند

شاه چون عدل و داد پیشه کند
پادشاهیش بیخ و ریشه کند
بر قوی پنجه دست کین مگشای
برضعف و زبون کمین مگشای...
دولشاه سمرقندی و بعد از او امین احمدرازی در تذکرةهای خود نوشته‌اند که مثنوی جام
جم در زمان خود به قدری شهرت یافت که در نخستین ماه تألیف چهارصد نسخه از آن
استنساخ شد و به بهای گزاف به فروش رسید.

وی در این مثنوی ضمن ستایش خواجه غیاث‌الدین، عمارت ربع رشیدی را که در
آنوقت در کمال شکوه و جلال بوده چنین توصیف کرده است:

ای همایون سرای فرخنده	که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری ز دفترت کسری ست	هشت جنت ز گلشنت قصری ست
خاکت از مشک و سنگت از مرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کوه پیموده سنگ بر سخته	بهر فرش تو تخته بر تخته
بازر شمسۀ تو در یاری	لاجوردی سپهر زنگاری
کاشی آجرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
گج بام تو نه سپهر بدور	از ره کهکشان کشیده بشور
کرده با شاخ گلبن ز فلک	شاخ طوبی خطاب طوبی لک
نقشبندان کن بکنده گری	بر درت کرده عمر خودسپری
در تک این رواق بالنده	پشت ماهی بگاو نالنده
ماه ازین طارم زمین مرکز	در دم آفتاب آجر پز
بیت معمورت آستان سپهر	سقف مرفوعت آشیانه مهر
چون ز سرخاب روی شاهد سنگ	داده سرخاب را جمال تورنگ
کارسنگ از تو چون نگار شده	جام با سنگ سازگار شده

در صفت مسجد جامع ربع رشیدی

ای گرامی بهشت مسجد نام	خلد خاصی ز روح و جنت عام
شاه دیوارت ای عمارت خیر	بن و بیخ کنشت کننده و دیر
از تو دین را نظام خواهد بود	در تو مهدی امام خواهد بود
نیم شب دیده مؤذن بام	دیده ز اینسوت صبح و زانسو شام

وز طبقهات آسمان رنگی	از ستونهای بیستون سنگی
منبرت سدره را نموده زدور	بمسافر در این سرای غرور
در توگبران شهادت آورده	بتو گردون ارادت آورده
در هوای تو ماه قندیلی	کرده هر شب ز گنبد نیلی
در عرق رفته گاو با ماهی	زیر این قبه‌های خرگاهی
اعتراف قصور کرده فلک	زاوج مقصوره تو پیش ملک
مسجد بصره را بصر خیره	از شعاع تو در شب تیره
قاف در کاف گنبدت شده خرج	طور در طور های بام تو درج
جمع کروییان جماعت تو	ماه نو مرغ وقت و ساعت تو
کرده اسباب شرک را غارت	دین به پشتی روی دیوارت
	در صفت مدرسه و خانقاه ربیع رشیدی
چشم بد باد ز آستان تو دور	ای در علم و خانه دستور
همدم خطه بقا فرشت	رفته بر خط استوا عرشت
زیر بارت زمین جگر خسته	کوه پیش درت کمر بسته
کوتوال تو همت مردان	در حصار تو گنبد گردان
تا فکندی تو سایه بر تبریز	شد سعادت طلایه بر تبریز
تا مهیا شود سبک نانت	از پی ضبط سفره و خوانت
آسیابان بر آب بیلانکوه	آسمان گشت کوکی انبوه
مال سرخاب را توان تو نیست	مال تبریز خرج خوان تو نیست
در جهان اینچنین اساس نهد	هر که رخ در رخ سپاس نهد

از جام جم اوحدی نسخه‌هایی در کتابخانه‌های، آستان قدس رضوی، دانشگاه تهران، سپهسالار (سابق)، ملی تبریز، ملک تهران، موزه بریتانیا و طوقاپو سرای استانبول، دارالکتب قاهره کتابخانه بانکی پورهند، کتابخانه دانشگاه پنجاب پاکستان کتابخانه عمومی پاریس هست. برای اطلاع بیشتر از مشخصات آنها رجوع شود به جلد چهارم فهرست نسخه‌های خطی، ص ۲۷۳۵-۲۷۳۷.

۴- در فهرست نسخه‌های خطی ج ۲، ص ۱۱۲۸ از منظومه‌یی به نام حقیقت‌العشق و یا

مونس العشاق نیز یاد شده است که به نام وی در دارالکتب قاهره به دنبال دیوان وی آمده است ولی گویا این منظومه از سهروردی است نه اوحدی.

قصیده عرفانی ذیل به سبک سنایی و شیخ عطار سروده شده و از اشعار متاخران ترجیع‌بند معروف هاتف بدان شبیه است:

سر پیوند ما ندارد یار	چون توان شد ز وصل برخوردار
همد می نیست تا بگویم راز	خلوتی نیست تا بگیریم زار
در خروشم زصیت آن معشوق	در سماعم ز صوت آن مزمار
مطربم پرده‌ها همی سازد	که در آن پرده نیست کس را بار
همه مستان در آمدند به هوش	مست ما خود نمی شود هشیار...

از غزلیات اوست:

به غم خویش چنان شیفته کردی بازم	کز خیال تو به خود نیز نمی پردازم
هرکه از ناله شبگیر من آگاه شود	هیچ شک نیست که چون روز بداند رازم
گفته بودی خبرم ده که ز هجرم چونی	آنچنانم که بینی و ندانی بازم
عهد کردی که بسوزی به غم خویش مرا	هیچ غم نیست تو می سوز که من می سازم

مردم نشسته فارغ و من در بلای دل	دل دردمند شد ز که جویم دوی دل
رمزی بگویمت ز دل ار بشنوی به جان	بگذر ز جان که زود بینی لقای دل
گر در دل تو جای کسی هست غیر دوست	فارغ نشین که هیچ نکردی بجای دل
دل عرش مطلقست و بر او استوای حق	زینجا درست کن بقیاس استوای دل
بر کرسی وجود چو لوحی است دل ز نور	بروی نوشته سرّ خدایی خدای دل

از رباعیات اوست:

ای آمده گریان تو و خندان همه کس	وز آمدن تو گشته شادان همه کس
امروز چنان بزی که فردا چو روی	خندان تو برون روی و گریان همه کس

(دیوان اوحدی به کوشش سعید نفیسی - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۵. از سعدی تا جامی، ص ۱۵۶-۱۶۱. مؤلفین مشار، ج ۱، ص ۷۳. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۴۳؛ ج ۴، ص ۲۷۳۵، ص ۲۸۱۸)

تایب مراغه‌یی

مولانا شرف‌الدین محمود مراغه‌یی متخلص به تایب از شعر او خوشنویسان معروف آذربایجان است. بسیاری از مردم خصوصاً اهالی مراغه مرید و معتقد او بودند.

مولانا به خدمت شیخ مجاهد و شیخ ابراهیم که از فرزندان شیخ مصطفی عزیز‌کندی بوده‌اند رسیده و از مصاحبتشان مستفیض گشته است و این شیخ مصطفی مرید خاص با اخلاص حضرت شیخ فخرالدین عبدالغفار ... مشهور به کله بابای مراغی است از مولانا تایب خرق عادت بسیاری منقولست از آنجمله در روضات الجنان مسطور است که درویش شیخ کبیر نام عزیزی که در کمال فقری، اعتماد و وثوق و اخلاص تمام به مولانا محمود داشت ... نقل کرد نوبه‌یی بسر کهبازار رسیدم در دکان قصابی گوشت بسیار بر قناره زده بودند بر بالای گوشتها پارچه گوشتی قریب به یکمن و نیم تبریزی بود بنظرم چنین آمد که بر روی آن گوشت اسم شریف مولانا محمود را نوشته‌اند و حال آنکه درویش شیخ کبیر چیزی نخوانده بود و امی بود، درویش گفت پیش قصاب رفتم و آن گوشت را خریدم به نیت خدمت مولانای مومی‌الیه و متوجه خدمتش شدم، احیاناً آنروز در منزل مولانای مذکور از جنس ماکول هیچ چیز نبوده حرم محترمه مولانا گفته امروز در منزل ما هیچ چیزی نیست که اکل شود حال چون خواهد بود؟ مولانا فرموده‌اند: برخیز و دیگ را مهیا کن و آتش برافروز که اینک درویش شیخ کبیر رسید و جهت ما گوشت آورد، در خلال این حال درویش می‌رسند و دست بر در می‌نهند از اندرون مولانا آواز می‌کنند که شیخ کبیر، لیک می‌گویند، می‌فرمایند که جهت ما گوشت آورده‌ای؟ می‌گوید بلی، به اندرون می‌رود و گوشت را به ملازمان حضرت مولانا می‌سپارد و ...

از مریدان وی درویش پیرنبی و مولانا متینی شاعر و مولانا خواجه جان قابل ذکرند.

مولانا شرف‌الدین محمود در اواخر عمر در تبریز کوی چرنداب ساکن بوده و به سال ۹۳۰ به رحمت ایزدی پیوسته و در چرنداب در حرم حضرت شیخ ابراهیم جوبینانی دفن شده است.

این مطلعها از اوست:

دهان بگشوده چون شیر است خون خصم را راغب

علی رغم عدو عین علی بن ابی طالب

* *

بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت مقصود او گل است و چمن را بهانه ساخت

* *

گر ز بعد مصطفی جز مرتضی دانسته‌ام در دو عالم یک رسول و دو خدا دانسته‌ام

(روضات الجنان، ص ۳۶۲، ۳۵۸، ص ۴۳۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۸۵۸۴ الذریعه، ج ۹ ص ۱۶۳-۱۶۴)

تشنه

از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری است به طوریکه در مدایح معتمدیه (مولفه ۱۲۵۹ ق.) مسطور است نامش محمد تقی و همشیره زاده مهدی بیگ شقاقی است و در بدو حال با کلاه‌دوزی امرار معاش می‌کرده است.

نسخه‌یی خطی از دیوان وی در کتابخانه مجلس موجود است و بنوشته ابن یوسف شیرازی از مندرجات دیوان وی بدست می‌آید که اصل او آذربایجانی و مولدش مراغه بوده و به سال ۱۲۱۰ ق. تولد یافته است. خود گوید:

مرا آخرین مام فرخنده هوش به ملک مراغه فکنده ز دوش
و در ذیل کشته شدن آغا محمدخان گوید:

چو شه کوفت بر کاخ جنت لوا بری شد لب من ز پستان جدا
و چون به فرمان آغا محمدخان پدر شاعر از مراغه به کاشان تبعید شده و گروهی از خویشان شاعر در تهران جای‌گزین بوده‌اند تشنه هم در تهران بخوشی زندگی کرده و بدان جا دلبستگی و علاقه مخصوص رسانیده است. چنانکه گوید:

به چندی در آن عشرت آبادی مرا عمر بگذشت با چنگ و نی
از مندرجات دیوانش معلوم می‌شود که شاعر تا سال ۱۲۶۴ ق. در حال حیات بوده در مدح ناصرالدین شاه اشعاری سروده است.

دیوانش عبارت از یک مثنوی تاریخی است که به سال ۱۲۶۰ ق. شروع کرده و در آن پس از حمد و ثنای ایزدیکتا و نعت حضرت رسول و ... مسافرتهاى خود را که در ایران و روم و هند و عراق نموده شرح داده است... یک قصیده و غزل ترکی نیز دارد. قطعات و قصاید و غزلیات تشنه بسیار متین و مطایبات و مثنوی‌های وی شیرین و هجوهای او نمکین است.

(فهرست کتابخانه مجلس «ابن یوسف»، ص ۲۴۴ - ۲۴۵ - فرهنگ سخنوران)

حامد مراغه‌یی

میرزا احمد نام داشت در پانزده سالگی ترک مولد کرد مدتی در تهران بسر برد و به خدمت میرزا محمدتقی خان سپهر مستوفی الممالک تشرف حاصل کرد، سپس سفری به هرات و بخارا نمود و به سال ۱۸۵۳ میلادی به دهلی رسید و پیش حکیم احسن‌الله خان طب نظری و عملی آموخت و از آنجا به کانپور رفت و مدتی در ملازمت نواب علی حسین خان جد عارف دهلوی بسر برد و با صبیّه آقا درویش اصفهانی ازدواج کرد دو فرزند به نامهای آقا محمدتقی و آقا محمد داشت. به حضرت عارف علیشاه ارادت می‌ورزید. عارف دهلوی که از شاگردان اوست گوید:

«من از پانزده سالگی کتب در سیه فارسی را به خدمتش می‌خواندم در نثر جهانگشای نادری و دره نادری و منشآت قائم مقام را درس گرفتم و در نظم مدتی کلیات اساتید ایران را می‌خواندم...»

«فقیرانه من زیست بارها خواستم که عکس او را بگیرم تن در نداد، سبیش پرسیدم گفت بابا فقیرم، در عالم فنا ذریعه بقا نخواهم، عمر شریفش نود و یکسال بود، به غایت نحیف و ناتوان شده بود، دو سه روز تب کرد و در حدود سنه ۱۳۱۸ و در ماه شعبان المعظم در کانپور وفات یافت»

از غزلیات اوست:

در دلم تا کرد منزل سطوت سلطان عشق

عقل را نگذاشت دیگر در درون دربان عشق

عمر جاویدان بیابد نیست مر او را فنا
 هر که نوشد جرعه‌یی از چشمه حیوان عشق
 شرط اول عشق را ترک سر و سامان بود
 هیچ نبود جز پریشانی دگر سامان عشق
 عشق آمد کرد آزادم ز قید این و آن
 تادم مردن بود دست من و دامن عشق
 هر چه جز معشوق نگذارد دگر از وی اثر
 جمله را فانی نماید آتش سوزان عشق
 سینه سوزان، دل بریان و چشم اشکبار
 زردی رخسار باشد شاهد و برهان عشق
 نیست غیر از مرگ دیگر عشق را «حامد» علاج
 کس نمی‌داند دوی درد بی‌درمان عشق

* *

تا زنده‌ام ای دوست طلبکار تو باشم وز کون و مکان طالب دیدار تو باشم
 حرفی نشنیدم زلب لعل تو، تاکی در حسرت گفتار شکر بار تو باشم
 با طنز به من گفت که ای «حامد» شیدا خواهم که انیس دل افگار تو باشم

(مجله ارمنان، سال دوازدهم، ص ۱۷۳ - ۱۷۶ مقاله عارف دهلوی)

حسرت مراغه‌یی

میرزا محمد تقی پسر میرزا محسن از شعرای قرن سیزدهم مراغه است. در مدرسه علمای این حدود تحصیل علم نموده و مشق شکسته از روی خطوط استادان می‌کرده، در اندک وقتی از علم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه آگاهی یافته، خط شکسته را نیکو می‌نوشته است، جوانی متقی و پرهیزگار بوده و شعر نیک می‌گفته است. مؤلف نگارستان دارا می‌نویسد که در جوانی وداع عالم فانی کرد. سلیقه نیکو در بستن مضمون داشت، اگر اجلاس در نمی‌یافت از فحول ادب می‌شد.

(نگارستان دارا، ص ۷۲)

دخیل مراغه‌یی

ملاحسین از شعرای قرن سیزدهم هجری مراغه است. دیوان اشعارش که مشتمل بر وقایع کربلاست به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی در شش جزوه بارها در تبریز و تهران چاپ سنگی شده است در مقدمه دیوان این رباعی مسطور است:

در مذهب ما کلام حق ناد علی است طاعت که قبول حق بود یاد علی است
از جمله آفرینش کون و مکان مقصود خدا علی و اولاد علی است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۶ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴ الذریعه، ج ۹، ص ۳۲۰)

زکی مراغه‌یی

لطیف‌الدین زکی اصلش از مراغه بود اما در کاشغر تولد یافت و به سال ۶۷۰ هجری قمری در گذشت، عوفی در لباب الالباب می‌نویسد که لطایف اشعار او از حد وعد متجاوز است و همه مقبول فاما در برهان فضل و دلیل هنر و حجت لطف طبع او این قصیده تمام است:

تاگر دماه عارضش از خط نشان نشست	گویی که گرد غالیه بر ارغوان نشست
یا برکران چشمه خور سایه اوفتاد	یا در میان شعله آتش دخان نشست
یا حلقه حلقه زنگش بر طرف آینه	زان طرّه زره‌وش عنبر فشان نشست
یا بر یقین صادق عقل مصیب رأی	از و هم تیره غالیه‌های گمان نشست
با خط سبز لعل لبش بین که گویا	بر نیم برگ موز یکی ناردان نشست
برگرد نقل دان دهانش نگاه کن	تا مغز پسته در شکرش بر چه سان نشست
گویی چو طوطی آن خط زیبای فستقیش	از بهر شکر آمد و بر نقل دان نشست
طوطی است آن خط و دهنش ترجمان، بلی	طوطی برای نطق بر ترجمان نشست
ناگه دمید خط عذارش الف مثال	نون خط لبش چو به لب برعیان نشست
یعنی که این زغایت خوبی کتابت‌بست	بر درج حسن اوالف و نون از آن نشست
شد بقرین در آن مگرش بر مثال حسن	توقع فرخ شه صاحب قران نشست

خسرو معز دینی و دین آنک ملک و دین
آن شاه کی نژاد ملک سنجر آنکه او
در مسند جلالت هر کش بدید گفت
شاهها به یمن مدح تو آوازه «زکی»
غواص عقل هر گه کز بهر در نظم
در مدح شاه لؤلؤ شهوار نام کرد
آن بلبل است بنده که تا بال باز کرد
چندین چو حلقه بر در نسیان چه کار ماند
جاویدمان که هم به گواهی عدل تو
از رباعیات اوست.

در طاعت اگر مقصرم، ای قادر
زیرا که گناهم ارچه بس بسیار است
نومیدنیم ز رحمت، من قاصر
از رحمت تو بیش نباشد آخر

این بیت نیز از اوست که به کافی بن ابوالفراج دونی فرستاده:

صاحب قران عالم «کافی» تویی که هست
و کافی بن ابوالفرج در جواب وی این قطعه انشاء کرد و بفرستاد:

سلطان نظم ونثر «زکی» آنکه در جهان
در دیده افاضل خارو خسک نهاد
در فضل و در لطافت حقا که در جهان
چون دیده ام هزار معانی بکر او
کافی کند به مجلس او عرض از ابلهی
در قاموس الاعلام شاعری نیز به نام لطیف الدین سنجری متخلص به لطیف قید شده است
که اهل مراغه بوده و این رباعی از اوست:

گویی که بگو چگونه اشکت خون شد
در دیده من خیال رخسار تو بود
خون نیست ولی با تو چگویم چون شد
اشکم چو گذر کرد بر آن گلگون شد^۱

احتمال می رود که این «لطیف» همان لطیف الدین زکی مراغی باشد.

همچنین در نگارستان سخن از شاعری به نام نرگسی مراغی یاد شده (که در کاشغر

۱ - این رباعی با اندک اختلافی در دیوان همام تبریزی ص ۲۱۱ هم آمده است.

تولد یافته و از مداحان سلطان سنجر (۵۵۲) بوده است) و رباعی مذکور با اندک اختلافی به شرح زیر بدو نسبت داده شده:

گفتی که سرشک تو چرا گلگون شد از خون نبود ولی بگویم چون شد
در دیده من خیال رخسار تو بود اشکم چو گذر کرد بر آن گلگون شد
با توجه به مولد و منشاء و سایر خصوصیات چنین استنباط می شود که زکی مراغه‌یی به غلط به صورت نرگسی مراغه‌یی در آمده است.

در کتاب منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی (چاپ کلکته جلد اول ص ۵۴) از زکی مراغه ذکر کرده و گفته که در آنجا نام وی «نازکی مراغه» چاپ شده و پیداست که در اصل مولانا «زکی مراغه» بوده و در کتابت یا چاپ تحریف شده است. بداونی درباره معزالدین محمد بن سام بن حسین (۵۹۹-۶۰۲) پادشاه غوری که مدایح شاعران را در حق او آورده چنین می نویسد:

مولانا زکی مراغه‌یی نیز در مدح او می گوید:

شاه معزالدین کز دولت اوست	همچو گلدسته فلک بسته میان
رفت بر تخت چو گل در وقتی	که فلک برد خوراند در میزان
آنکه در آتش قهرش بدخواه	جان شیرین بدهد شکر سان
شکر دین و گل دولت را	با هم آمیخت سپهر گردان
یارب این گل شکر دولت و دین	سبب صحت عالم گردان

پیداست که این قطعه را زکی مراغه‌یی در جلوس معزالدین در ۵۹۹ سروده است.^۱ غلط چاپی منتخب التواریخ در دانشمندان آذربایجان نیز راه یافته و در صفحه ۳۶۸ همین کتاب شاعری هم به نام «نازکی مراغه‌یی» قید شده است.

بدین ترتیب معلوم می شود که لطیف سنجر که شرح حالش در قاموس الاعلام آمده و نازکی مراغه‌یی که در منتخب التواریخ و دانشمندان آذربایجان قید شده و همچنین نرگسی مراغه‌یی که در نگارستان سخن و دانشمندان آذربایجان از او یاد شده همین لطیف الدین زکی مراغه‌یی می باشد. از زکی مراغه‌یی هفده رباعی هم در نزهة المجالس آمده است. مصحح تعداد این رباعیات را هفت عدد قید کرده است.

از رباعیات اوست:

گل، گر چه به صد برگ و نوا می آید	زربن کمر و بسته قبامی آید
آن غنچه، از آن کلاه دارست که زر	در کیسه اش از باد هوا می آید

گل، ساخته بد ز غنچه پیکانی چند	تا با تو کند مصاف حسن، ای دل‌بند
خورشید رخت، چو تیغ بنمود ز دور	پیکان به سپر کرد و، سپر هم بفکند

گل را به جمال، تاب روی تو نبود	برگشت، از آن کش آب روی نبود
صد صفحه، صبا ز روی تو بروی خواند	در صدور قش، جواب روی تو نبود

گل، گر چه به خوبی همه تن رو گردد	با روی تو، چون بنفشه هندو گردد
وز آرزوی روی تو، هر صبحدمی	بر بستر فستقی، به پهلو گردد

لب بر لب تو، به صد برانداز نهم	بوسه نه یکی، هزار آغاز نهم
آنگاه، اگر هیچ عتاب آغازی	برداشته بوسه ها، به جا باز نهم

من کی گفتم پری نه ای، حور نه ای	یا کی گفتم چشم مرا نور نه ای؟
بوسی خواهم، بها زمن جان خواهی	با اینهمه، از معامله دور نه ای

دل جز غم تو، غذای جان هیچ نداشت	سودی نه، ز تو به جز زیان هیچ نداشت
زیرا که هر آن عهد که کردی تو، وفا	همچون کمر تو، در میان هیچ نداشت

یار از دل ما گرد عنا رفت آخر	وز وصل، گل امید بشکفت آخر
آن پسته بسته از شکر سفت آخر	با ما، به زبان خود سخن گفت آخر

سردار موید مراغه‌یی

فتح‌اله خان مقدم مراغه‌ای (ظفرالدوله) سردار موید ملقب به ظفرعلیشاه در سال ۱۲۷۰ ه‍.ق. در مراغه متولد شد و پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی وارد خدمت ارتش گردیده و در سال ۱۳۰۸ ه‍.ق. فرمانده فوج سوم مراغه شد و در سال ۱۳۱۴ ه‍.ق. ملقب به "ظفرالدوله" گردید. در همان سال تحت ارشاد دائمی خود مرحوم حاج کبیر آقا، کسوت فقر پوشیده و ظفرعلیشاه لقب یافت و از انقباس قدسیه وی به مدارج عالی عرفان رسید. وی مدتها رئیس گارد دربار سلطنتی مظفرالدین شاه بود و بعد لقب سردار موید گرفت. پس از مشروطیت در سال ۱۳۳۲ ه‍.ق. به حکومت خمسه (زنجان) منصوب و پس از دو سال به تهران بازگشت و تا آخر عمر در انزوا بسر برد. در ایام انزوا که مدت ۱۲ سال طول کشید به ارشاد طالبین مشغول و خانه او محفل صاحب‌دلان بود. اشعاری نیز سروده و دیوانی هم دارد. منقول است که مظفرالدین شاه قاجار طی نامه‌ای، از حاج کبیر آقا تقاضای تشرف به فقر مینماید، حاج کبیر آقا جواب میدهد که "فقر شما عدالت به مردم است" چون مجدد اصرار می‌ورزد مظفرالدین شاه به فقر مشرف میشود!

سردار موید در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در سن ۷۷ سالگی در تهران وفات یافت و طبق وصیتش در قریه رستم آباد - جنب مقبره آخوند رستم آبادی مدفون گردید. قطعات زیر به عنوان نمونه از دیوان مرحوم سردار موید نقل میشود:

قلندران که ز دور زمان بیندیشند	مدام خون جگر میخورند و دل ریشند
بکامرانی کون و مکان نپردازند	زکفر و دین بکنارند و فارغ از خویشند
دلا نصیحت آنان نبوش و دم درکش	که هادیان طریقند و نوش بی نیشند

دل ار بدست نیاری درون کس مخراش	که خلق مظهر حقند و نقشی از نقاش
تکبر از سر خود دور کن بخویش مناز	که بندگان خدا میکنند در اوباش

چو حلقه بر در درگاه نیک مردان باش	هر آنچه گویمت ایدل مطیع فرمان باش
-----------------------------------	-----------------------------------

نعمیم هر دو سرا در مقام قرب، جوی نمی‌خرند بعزلت بکوش و خندان باش
مشار در مؤلفین کتب چاپی از کتابی به نام: «اشعار سردار موبد» یاد کرده که در ۱۵ صفحه
چاپ سنگی شده است.

(مراغه، ص ۴۹۳ - مؤلفین کتب چاپی، ج ۳، ص ۲۹۷)

سهند مراغه‌یی

بولود قارا چورلو بسال ۱۳۰۵ در مراغه چشم به جهان گشود. زندگی پر نشیب و فرازی
داشت.

به استاد فقید شهریار ارادت مخصوص داشت. استاد هم یکی از آثار معروف خود:
«سهندیه» را ایهاماً بنام او ساخت.

وی روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ بدرود حیات گفت و بیاد او در تهران و تبریز و مراغه
مجالسی تشکیل و از وی تجلیل شد.

از میان کارهای او میتوان به: حماسه «سازمین سوزو» = (نوای ساز من) اشاره نمود این اثر
در دو قسمت چاپ و منتشر شده و بزبانهای مختلف ترجمه و مورد استفاده قرار گرفته است.
قطعه سلام بر تبریز که در آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی سروده بیانگر روحیه انقلابی
اوست که ذیلاً نقل می‌شود:

سلام ای اختر شرق شب آلوده

که روشن پرتوت اندر دل تاریخ ظلمانی

همیشه همچو خورشیدی فروزان

پرتو افشانی نموده تا جهان بوده

سلام ای شهر عصیانها

سلام ای سرزمین قهرمان خیز

سلام ای شهر پر جوش و خروش

ای دل نژند چهره خشم آلود

ای تبریز

که هرگز دیده بدخواه لبخندت ندیده.
سلام ای مادر خون گرم اخم آلود
که اندر ماتم و سوک عزیرانت
خنده بر لبهای خندان تو خشکیده
سلام ای دلبر گلروی، برنامحرمان بد خو
که هرگز هیچ دشمن خمر گرمای تنت را ناچشیده
ناز آن چشمان خونبار و نگاه پر شرارت
ناز خشم و کینه هایت، جان فدای اخم هایت.
نیک میدانم نخواهم دید هرگز
دیدگان هیز دژخیمان سفاکی
که، روی پیکر گل منظر نوباوگانت
اسب می تازند، نقش خنده هایت را.
مگر آنروز،
مگر آنروز موعودی که آن پتیاه تردامن
سیه دل مادر بی سیرت ضحاک را بر روی نعش
زاده ی نفرین سزایش
اشک ریزو موکنان بینی
سلام ای مجمر پر سوز آتشیهای ورجاوند
سلام ای آذرستان
ای دیار شیر مردان و دلیران
که از صدها و صدها
آبشار چشم اشک آلوده ی
کوه سهندت بر عذارت خون همی ریزد
و از هر قطره اش
صد داغ بر دل لاله می خیزد
زود باشد بگذرد

این عهد شوم و این سیه دوران
دامنت همواره گلشن باد
اجاق و دودمانت دودخیز و گرم و روشن باد.
سلام ای خاک بابک
موطن زرتشت
ای مهد ختائی
که محراب در و دیوار ویران گشته
گوی مسجدت
با قطره‌های خون مردانت سرشته
واز آزادگی و رادمردیهای
ستارخان و باقرخان گو...
یا از خیابانی... چه گویم
آسمان صد داستان
با کلک پروینش نوشته
تو شهر قهرمان صبحی و
آذر پادگانی
چو ابراهیمی و هم جاودانی
سلام ای مادر دلسوخته
ای ام لیلای زمانه
ترا در ماتم قربانیانت
کودکانت، نوجوانانت
و یا خون قبایش خشک ناگشته شهیدانت...

از قطعه مادر او:
بویاغین بیر باغبانی وار

انسان بیتربا خچا سیندا
حیات گلی دسته‌له نیر
اورگنین طاخچا سیندا
اونون، گنیش سینه سنده
گونش بویلا، بیر شعله وار
الولانیب، یاندیقجا او
ابدیت ایشیقلا نار
او آنادیر، اورگینده
حیات عشقی، لبه لنیر
اونون، آنامحبتی
گله جکه، وثیقه دیر

(مراغه، ص ۵۵۴ - ۵۵۹)

شرف مراغه‌ای

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آنست. رباعی زیر در نزهة المجالس بنام او ضبط شده است:

جانا، می لعل ار غوانیت که داد؟ بر جام، شراب کامرانیت که داد؟
مطرب چه ترانه گفت، ساقیت که بود؟ نقلت که نهاد و، دوستگا نیت که داد؟

(نزهة المجالس، ص ۴۲۷)

شکوهی مراغه‌یی

حاجی مهدی شکوهی آینه ساز مراغه‌یی از شعرا و فضلاى اوایل سده چهاردهم هجری قمری است. با «راجی» و «لعلی» معاصر بود و در مراغه سکنی داشت. دیوانش به سال ۱۳۲۱ هجری قمری در تبریز به چاپ رسیده و مشتمل بر غزلیات و قطعات و تضمینات و

مدایح بزبانهای فارسی و ترکی آذربایجانی است.

در جریان سیل سال ۱۲۸۸ ق. که ناخوشی و بانیز در تبریز شیوع داشته چنین گفته است:
روزی که سیل آمد و تبریز شد خراب از انهدام گنبد افلاک بیم بود
تاریخ آن به نامه شکوهی چنین نوشت (سیلی نبوده وه که بلای عظیم بود)
۱۲۸۸ ق.

در تاریخ ولادت پسر خود به نام جمال گوید:

به فضل خدای جهان، در گذشت ز سن شکوهی چو پنجاه و هشت
خدایش کرم کرد طفلی که شد سیه چشم او رشک آهوی دشت
رقم زد قلم خوش به تاریخ او (جمال جمال عالم افروز گشت)
۱۳۰۳ ق.

و در همین سال به مکه معظمه رفته و در تاریخ آن گفته است

چه شرافت مرا جز این تاریخ (اشرف الحاج شد شکوهی دل)
۱۳۰۳ ق.

شکوهی روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول سال هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در شصت و هفت سالگی وفات یافته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۳۴ - ۳۳۵ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۴۰۶)

ظهیرالدین مراغه‌ایی

در سده هفتم هجری قمری یا قبل از آن می زیسته است.

رباعی ذیل از اوست:

در دیده، ز آرزوت گر خون آرم تو ز دست تو چون آرم
هم خون بارم ز دیده، تا بوک مگر با خون دلت، ز دیده بیرون آرم!

(نزهة المجالس، ص ۴۶۱)

صاین مراغه‌ایی

در سده هفتم یا قبل از آن می‌زیسته در نزهة المجالس رباعی ذیل به نام وی مضبوط است:
 تنا شیر و شکر، در رطب آورد لب خال خوش عنبر لقب آورد لب
 آن خال بر آن لب لب، جان من است از بهر چه جانم به لب آورد لب
 (انطباق زمان و شیوه بیان مؤید این احتمال است که صاین مراغه‌ای و صاین تبریزی یک شاعر باشد).

(نزهة المجالس، ص ۳۳۸)

عبدالقادر مراغه‌یی

کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغی، تاریخ ولادت او در مقدمه بر مقاصدالاحان (چاپ تهران ۱۳۴۴) در بین سالهای ۷۵۰ تا ۷۶۰ استنتاج شده است. ولی مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان و مجله ارمنان سال یازدهم می‌نویسد:
 در تاریخ بیستم شهر ذی‌القعدة سال ۷۵۴ پسری از مولانا غیبی بوجود آمد نامش را عبدالقادر نهاد و به سن چهار سالگی که رسید به مکتب فرستاد، در هشت سالگی حافظ قرآن شد و در ده سالگی از تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان فراغت حاصل نمود. و نظر به فطرت اصلی به تحصیل علوم ریاضی و موسیقی بیشتر همت گماشت تا از مشاهیر و موسیقی شناسان عهد خود گردید. و به دربار شیخ اویس (۷۵۷ - ۷۷۶) و پسرش سلطان حسین جلایر (۷۷۴ - ۷۸۴) و همچنین سلطان احمد راه یافت همین سلطان احمد قبل از جلوس به تخت سلطنت و صفتنامه‌یی به تاریخ ۷۷۹ در حق خواجه نوشته است که مار ابه فضیلت و کمال این هنرمند بیشتر آشنا می‌سازد^۱

آقای تقی ینش می‌نویسد: «اینکه بعضی نوشته‌اند عبدالقادر در دربار اویس جلایری بوده است صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا سلطان اویس بیست سال (۷۵۷ - ۷۷۶) سلطنت کرد و عبدالقادر که در زمان جانشین او سلطان حسین، جوانی تازه به عرصه رسیده بود می‌بایست

۱. برای اطلاع بیشتر و ملاحظه متن رجوع کنید به مجله ارمنان سال یازدهم، ص ۷۸۵ - ۷۹۶

در دوره اویس دوران کودکی خود را طی کرده باشد^۱
در حالیکه با توجه به تاریخ تولد عبدالقادر (۷۵۴) او در آخرین سالهای سلطنت سلطان اویس بیش از ۲۰ سال داشته است.

به نوشته فارمر وقتی امیر تیمور به سال ۷۹۵ بغداد را فتح کرد عبدالقادر را با سایر هنرمندان آن دیار به پایتخت خود سمرقند فرستاد و تا سال ۸۰۰ در سمرقند بود. به سال ۸۰۲ خبر داریم که عبدالقادر به قصد دیدار دیار خود به تبریز آمده و چندی در دستگاه میرانشاه پسر امیر تیمور زیسته است و پس از مرگ امیر تیمور (۸۰۷) مدتی در دربار خلیل سلطان بن میرانشاه که وارث امیر تیمور در سمرقند بود بسر برده و بعد به جانب هرات نزد میرزا شاهرخ رفته و تا آخر عمر مقرب و معتمد وی بوده است.

شخصیت هنری عبدالقادر مراغی مرکب است از موسیقی و شعر و خط و نقاشی. وی در موسیقی تالی صفی الدین ارموی بود، عود خوب می نواخت و در ساختن تصنیف استاد بود.^۲

تالیفات او:

۱- مقاصدالالاحان: به سال ۸۲۱ آنرا تألیف کرده است. این کتاب به سال ۱۳۴۴ ش. از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب به اهتمام تقی بینش با مقدمه فاضلانه که شامل شرح حال اجمالی و انتقادی این هنرمند است به زیور طبع آراسته گردید. و نسخه های خطی آن به شرح زیر در کتابخانه ها هست:

مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۳۹۰ نستعلیق ۸۲۱، ش ۶۴۵۴، نستعلیق

۱- مقدمه بر مقاصدالالاحان، ص ۲۲-۲۳.

۲- در دیوان کمال خجندی به تصحیح نگارنده در صفحات ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸ (چاپ اول) به حافظ نامی که خواننده و نوازنده و خوش نویس بوده اشارات طنز آمیزی شده است. با در نظر گرفتن زمانیکه عبدالقادر به تبریز آمده و رابطه ای که کمال خجندی با میرانشاه داشته احتمال می رود که منظور همین خواجه عبدالقادر حافظ مراغی باشد. کمال گوید:

ای حافظ عندلیب آهنگ	آهنگ تو رفته نیم فرسنگ
گر زهره بر آسمان زند عود	سلسلت، تو بر زمین بزن چنگ
حافظ نیکخوان نیک نویس	هر که حق گویدت شنو سخنش
چنگ را پیش بر کنار مزن	به سر خود که بر زمین نزنش

۱۳۲۰.

تهران، کتابخانه دانشگاه به شماره ۳۲۰۳ نستعلیق ۱۲۹۱.

بادلیان، به شماره ۱۸۴۳ نوشته ۸۲۱، شماره ۱۸۴۴ نوشته ۱۰۷۷

استانبول، طوقاپوسرای به شماره ۱۷۲۶ R نوشته ۸۳۸، نوری عثمانی شماره ۳۶۵۶،

نسخ ۹۰۳ و ...

۲- کنز الالخان: این کتاب در یک مقدمه و دوازده باب و هریک در چند فصل و یک خاتمه است و نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملک به شماره ۶۳۱۷/۲ مورخ سده ۱۱ هست.

۳- جامع الالخان: مهمترین اثر عبدالقادر است. از این اثر نفیس به نوشته فارمر نسخه‌یی در بادلیان (به شماره ۱۸۴۲) و دو نسخه در نوری عثمانی (به شماره‌های ۳۶۴۴ و ۳۶۴۵) موجود است. این کتاب را عبدالقادر در تاریخ ۸۱۶ برای پسر خود تألیف کرده است.

در جامع الالخان فصل مفصلی به نام «مجالس» هست و در آن مانند بحورالالخان فرصت شیرازی، اشعاری را که باب مجالس و مقامات مختلف بوده، جمع آوری کرده است. شاید هم این فصل کتاب مستقلی بوده و بعد مراغی خلاصه یا تمام آن را در جامع الالخان گنجانیده است.

۴- زیده الادوار: در یک مقدمه با سه اصل و یک مقاله با دو فصل و یک خاتمه دارای «زوائد و فواید» در شرح الادوار ارموی، نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملک به شماره ۱۶۲ نوشته ۱۲۲۳ هست.

(فهرست نسخه‌ها ج ۵، ص ۳۸۹۸)

۵- ترجمه کتاب «الادوار» ارموی: به ترکی، نسخه آن رافارمر در کتابخانه لیدن به شماره ۱۷۵ or معرفت کرده است.

علاوه بر آثار مذکور مرحوم تربیت فوائد عشره ولحنیه را نیز که از جمله تألیفات خواجه می‌باشد در کتابخانه نوری عثمانی استانبول دیده است.

تاریخ مرگ او: معین‌الدین محمد اسفزاری در روضات الجنات ج ۲، ص ۹۳ تحت عنوان «در ذکر بلیه طاعون» می‌نویسد: در سال ۸۳۸ در هرات طاعونی پیدا شد که از هفتم تا پانزدهم ذی‌القعدة به طول انجامید و عبدالقادر استاد موسیقی نیز از دارفنا به عالم بقا رفت اما فارمر به نقل از ج ۳ صحائف الاخبار منجم باشی، مارس ۱۴۳۵ نوشته است که چون در آن سال ژوبیه با اول سال ۸۳۹ مصادف بوده است معلوم می‌شود غرض او ۸۳۹ بوده است

نه ۸۳۸^۱ و اما در دانشمندان آذربایجان چنین آمده: «خواجه در تاریخ ۸۳۷ در شهر هرات از مرض و با در گذشته و در آنجا مدفونست».

عبدالقادر طبع شعر نیز داشته و نمونه اشعار فارسی و ترکی او در مقاصد الالحان و بعضی از کتابها آمده و در آنها «عبدالقادر» تخلص نموده است.
از اوست:

گل کند بر خویش پیراهن قبا	گربرد سوی چمن بویت بهار
جان و دلها ذره وار اندر هوا	در هوای مهر تو پیران شود
عالمی پر آب زاشک چشم ما	یک نظر بر سوی ما افکن که شد
چیست احوال تو «عبدالقادر»	می نپرسی هرگز روزی که هی

در خاتمه مقاصد الالحان خواجه عبدالقادر گوید:

بیماری که بنده را عارض شده بود و اطبا ملازم بودند و شکوهی که از اطبا بود به تعریض در عملی در آوردم و در حسینی به دور مخمس ۸ نقره این عمل ساخته شد:
طیبیا دردمندان را علاجی کن بگو ما را

نداری شفقتی یارا چگویم من تو نادانرا
ز تو شربت همی خواهم جوابم میدهی دردم

نداری ریش را مرهم نمی دانی تو در مانرا
مگر بسیار بی قانون شفا بخشی نه کار توست

نجات از غم خدا بخشد چه غم زین درد مردانرا
عمل فرموده ای بازم به قول تو عمل سازم

عمل در عود پردازم شنو از حلقم الحانرا
به «عبدالقادر» ار قادر شفا بخشد عجب نبود

چو او تحقیق می داند شفای خویش قرآنرا
در حبیب السیر آمده است که چون خبر شهادت سلطان احمد جلایر در هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته ای؟ خواجه

عبدالقادر این رباعی را در عملی درج کرده به عرض رسانید:

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز با دور سپهر نیستت جای ستیز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت (قصد تبریز)

= ۸۱۳

مرحوم ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز نوشته است:

در یک کتاب خطی که در فن موسیقی نوشته شده و مؤلف آن عبدالقادر بن الحافظ مراغه‌یی است و تاریخ استنساخ آن مربوط به اوایل قرن نهم می‌باشد و در کتابخانه ملی ملک (به شماره ۱۳۰۴) ضبط شده این دو فهلوی دیده می‌شود:

ایگهان پر خوری من سوی ته وس و رگهان پر گل من بوی ته وس
اردوگیتی ددامانم زنی جنگ من از هر دو گهان واروی ته وس

معنی: اگر جهان پر از خورشید شود مرا روشنی تو بس است و اگر جهان پر گل باشد مرا بوی تو کافی است. اگر دو گیتی دست به دامن من زنند مرا از هر دو جهان روی تو بس است. شوان گردان و یا وانان برامان خمار ببریده یا بدریده دامان
چسرحشمان (چشمان) خود می‌کی ژنم لاو. بوکه لاوم به بج کیلی (کیلی) سامان
معنی: شبها در حالیکه برای منزل در بیابانها خمار بریده یا دامن دریده گردانم از چشمان سر خودکی «می‌توانم» لاف بزنم (یعنی ادعا کنم که جهت منزل را می‌بینم) چه ممکن است لاف من در «جهت» قبلی سامان باشد.

(مقدمه بر مقاصدالاحان، چاپ تهران - حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۸۷ - مجله ارمغان سال ۱۱، ص ۷۸۵ - ۷۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۸ - ۲۶۴ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، ص ۳۹۲۸)

عثمان مراغه‌یی

از سخنوران سده هفتم هجری، یا قبل از آن است از او دو رباعی به شرح زیر در نزهةالمجالس مضبوط است:

در دیده مرا، سرشک خون است از تو هر لحظه، غم به دل فزون است از تو
در عشق تو گر چه نیست دل، مانده مرا دل ماندگیم نگر، که چون است از تو

در دم بشنید، گفت بر من به دو جو اشکم چو بدید، گفت صد من به دو جو
جان کردم عرضه، گفت: از این صدخرمن نزدیک من سوخته خرمن به دو جو
(نزهة المجالس، ص ۲۲۱، ۵۱۸)

علی بن حسکویه

علی فرزند حسکویه فرزند ابراهیم ابوالحسن مراغی از مشاهیر فقها و ادبای اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم هجری قمری است.
مردی صوفی مشرب و نیک سیرت بود. فقه را در بغداد از شیخ ابی اسحق یاد گرفت.
شعر شناس و لغت دان بود. وی روز دوشنبه سال ۵۱۶ در مرو، جان به جان آفرین تسلیم کرد.
از اشعار اوست:

لست بآت باب ملک له با لباب نواب و حجاب
وانماتی الملیک الذی لایغلق الد هرله باب

(دانشمندان آذربایجان: ص ۲۷۸ - ۲۷۹)

عماد مراغی

عمادالاسلام از شعرای مراغه، معاصر حاج مهدی شکوهی بوده و تاریخ فوت او را چنین گفته است:

ادیب فاضل مداح اهل بیت «شکوهی»

که داشت طالع علوی و بود حافظ وقت

به زهد و علم و ادب عمر خویش صرف نمود

روان به خلدبرین شد به سن شصت و هفت

برای سال وفاتش نوشت کلک «عماد»

(از این جهان بجنان مهدی شکوهی رفت)

(مرآةالتواریخ، ص ۴۱۴)

غفورای مراغه‌یی

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌یی است به شماره ۳۰۹۴ در قسمت اول آن از ص ۱ - ۱۰۸ دیوان غفورای مراغه‌یی جا گرفته و شامل قصاید مذهبی شیعی است و ماده تاریخ تعمیر بقعه‌یی که شاه صفی بر روی سنگ جای پای امیرالمومنین علی علیه‌السلام ساخته و میرزا علی اکبر وزیر مراغه در سال ۱۳۰۷ ق. تعمیر کرده بود در صفحه ۱۰۸ ملاحظه می‌شود.

آغاز:

دوش آن مه ناگهم از در در آمد بی حجاب

کآفتاب از شرم رویش گشت پنهان در سحاب

انجام:

خدای در دو جهانش جزای خیر دهداد به حق میر عرب شهسوار خیبر گیر

(فهرست دانشگاه، ج ۱۰، ص ۲۰۴۰)

فایض مراغه‌یی

آقا جان نعمت الهی فرزند مرحوم پاشا بسال ۱۲۷۲ هجری شمسی در شهر مراغه متولد شده سالها از محضر مرحوم آقا شیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی کسب فیض نموده است. و هم چنین مدتها نزد شیخ علی اکبر خوشنویس به تعلیم خط پرداخته است. "از طفولیت به نماز و اوراد طالب بودم و در بدو ورود به مراغه از حسن تصادف با مرحوم مغفور حضرت آقای شیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی اعلی‌اله مقامه الفتی پیدا و سالها در مسجد جامع در صف مریدان ایشان نماز جماعت می‌خواندم و اغلب اوقات بعد از نماز بمنزل ایشان رفته و از مصاحبتشان ضمن تحصیل علم کسب فیض می‌نمودم"

در سال ۱۳۰۷ وارد خدمت فرهنگ می‌شود و در سال ۱۳۱۱ هنگام تاسیس اداره ثبت اسناد در شهرستان مراغه به استخدام این اداره در می‌آید. و سال ۱۳۴۱ بافتخار بازنشستگی

نایل می‌شود.

آقا جان ... در عنفوان جوانی با راضنمائی و دلالت مرحوم شیخ عبدالحسین قره چبوقی بحضور قطب‌العارفین حاجی معین‌العلماء قدس سره که یکی از علماء و فضلاء زمان و جزو اقطاب سلسله نعمت‌الهی بود تشرف حاصل و از درویش سلسله نعمت‌الهی می‌گردد.

وی در تاریخ ۲۸/۹/۴۴ بعد از ۷۲ سال زندگی بدرود حیات گفته است. اشعار و غزلیات زیادی بفارسی و ترکی سروده و در اشعارش "فایض" تخلص نموده است. نمونه‌ای از اشعار اوست:

من به بحر عشق ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام	زنده از عشق آلهی بوده‌ام تا بوده‌ام
لا آله انت سبحان ذکر جان من شده	یونس خود را چو ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام
یک نظر جانان بجانم کرد در روز ازل	شیفته بر آن نگاهی بوده‌ام تا بوده‌ام
چون ایازم ظاهر و باطن بجز محمود نیست	عاشق رخسار شاهی بوده‌ام تا بوده‌ام
تار پودم از ندای ارجعی در هم گسیخت	جذب حق را پر کاهی بوده‌ام تا بوده‌ام
روز و شب اعمال خود را خود گواه صادقم	ناظر هر اشتباهی بوده‌ام تا بوده‌ام
جان پناهی یافتم از عون حق در ظل پیر	متکی بر آن پناهی بوده‌ام تا بوده‌ام
تا بقرب خود دهد ره پادشاه ذوالکرم	روز و شب پویان راهی بوده‌ام تا بوده‌ام
چون نهادم سربه پای دوست فایض عاقبت	فسارغ از تاج کلاهی بوده‌ام تا بوده‌ام

چند رباعی:

یا رب نظری بکشور جانم کن	ایمن ز تصرفات شیطانم کن
مگذار دوباره کافر ستان گردد	بر دعوت احمدی مسلمانم کن

ای آنکه کلید، هر در بسته توئی	دارو ده بیکسان دلخسته توئی
من بیکسم و دل شکسته دارم	چون طالب بیکس دل اشکسته توئی

ای آنکه توئی نشسته بر تخت سرور	من هم ز تو گشته‌ام بگریه سرور
از بعد تو آنقدر بگریم، چشمم	یا کور شود و یا بیابدز تو نور

دل گفت بمن شکر کن ای نامه سیاه در آخر عمر گشتی از دین آگاه
گفتم تو باین خیال خود سخت میبچ لاحول و لا قوه الا بالله

(مراغه، ص ۵۴۲-۵۴۵)

فتوحای مراغهی

حاجی فتوحای مراغهی از شاعران سده یازدهم هجری قمری و یا قبل از آنست. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌یی است از سده ۱۱ و نوشته ۱۰۶۳ - ۱۰۷۳ و در صفحه ۵۶۳ - ۵۶۹ آن از حاجی فتوحای مراغهی اشعاری درج شده است. آغاز:

السلام ای مشرق خورشید رب العالمین مرتضای سابقین و مصطفای لاحقین
انجام:

عالم علم لدنی خضر با آن منزلت در محیط دانشت خود را شناور یافته

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۲۰۷)

فخر مراغه‌ای

وی بسال ۶۵۶ در بنای رصد خانه مراغه با خواجه نصیر طوسی همکاری داشته است (تاریخ گزیده، ص ۵۹۰؛ مجمل فصیحی ۳۲۶/۲). در نزهة المجالس دو رباعی ذیل از او نقل شده است:

آن نرگس نو شکفته، مست از چه فتاد؟ و آن سنبل تازه، گل پرست از چه فتاد؟
ننمود سیاهی سپه، مشک خطت بر لشکر زلف تو، شکست از چه فتاد؟

آن عارض خوش بین، که سمن خوانندش و آن خانه پر در، که دهن خوانندش
در چاه بود آب و، تو را آن چه چیست در آب معلق، که ذقن خوانندش؟

(نزهة المجالس، ص ۲۷۲، ۳۶۱)

کمال مراغه‌یی

قاضی کمال‌الدین از شاعران توانای سدهٔ هفتم هجری و یا قبل از آن است در نزّه‌المجالس از او ۱۸ رباعی تحت نام کمال مراغه‌ای، ۹ رباعی زیر نام کمال مراغی و چند رباعی زیر عناوین کمال‌الدین، قاضی کمال، قاضی مراغه مضبوط است.

وی در عصر خود از شهرت بسزائی بر خوردار بوده است. از سایر انواع اشعارش در مجمع‌الفصحاء و جنگ مورخ ۷۶۳ سلیمانیه استانبول (فیلم ۵۰۸ دانشگاه) و در «جنگ ۳۴۶ شاعر» دانشکدهٔ ادبیات تهران آمده، و نیز در مجموعه‌ای از سدهٔ هفتم و هشتم مضبوط در دانشگاه استانبول (فیلم ۲۴۲ دانشگاه) رسالهٔ جنگ او آمده است. از رباعیات اوست:

زین کشت دلا، به خوشه‌ای قانع باش چون رهگذری به توشه‌ای قانع باش
بررقعهٔ شطرنج وفا راست برو و آنگاه، چو رخ به گوشه‌ای قانع باش
در مخاطبهٔ شمع گوید:

ای شمع بر فراخته قامت چو بنگری

گویی که در میان شبستان چو عرعر
سلطان ملک عالم تاریکی از آن

زین سریر و زرد قبا، آتش افسری
صورت پذیر جمله ذواتی چه ماده‌ای

نقش نگین جمله جهانی چه جوهری
بهر چه لاف معجز موسی نمیزی

کز جیب هر شبی ید بیضا بر آوری
هستی عصابه شکل و چو ثعبان شوی به طبع

تا جادوان ظلمت شب را فروبری
چون برگ زرد بید به هنگام مهرگان

لرزان چرا شوی نه بقامت صنوبری

آید ز زعفران همه را خنده، ای عجب

از چیست گریه‌ات، نه بطیب مزعفری

(نزهة المجالس، ص ۹۴ و مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۱۴۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ - ۳۱۶ - الذریعه، ج ۹، ص ۹۲۰)

مجرم مراغه‌یی

حاجی میر سلام الله موسوی مشهور به حاجی کبیرآقا و ملقب به مجذوبعلی شاه و متخلص به مجرم از معاریف شهر مراغه فرزند محمد باقر و از احفاد میر عبدالفتاح موسوی «اشراق» تخلص است.

وی سال ۱۲۴۹ ق. تولد و سال ۱۳۳۰ هجری قمری وفات یافته است. شرح حالش به نوشته مولف «تاریخ تذکره‌ها ج ۲، ص ۲۱۰» در مدینه الادب ج ۲ صفحه ۴۸۷ - ۵۰۷ بتفصیل مندرج است. در کتاب «مراغه» تاریخ فوتش ۱۳۲۴ ق، قید شده است. وی در مراغه مدفون است

تالیفات:

- ۱ - مرآت العارفین: به سال ۱۳۲۲ قمری در تهران به چاپ رسیده است.
- ۲ - دیوان اشعار: مشتمل بر قصاید و غزلیات به عنوان بحر الاسرار به سال ۱۳۲۴ هجری قمری باهتمام رضاقلی میرزا مجنون علیشاه در ۱۴۸ صفحه در تبریز چاپ شده در قطعه ذیل به قحطی سال ۱۳۱۶ اشارتی کرده است:

سال ایت نیل آمد و بدید	مردمانرا چو سگ به روز سفید
گندم و گوشت و استخوان همه را	خورد و بر هیچکس جوی نرسید
قحطی نان چنان فراهم شد	پشت مردم ز جوع جمله خمید
مهر را از میان چنان برداشت	همه یاران ز همدیگر ترسید
شانزده سال و یک هزار و سه صد	هست تاریخ سال، سال شدید
سال آینده را خدا داند	کار مجرم به آه و ناله کشید

تا کی ز هجران ناله‌ای آن یار کو آن یار کو
 تا چند سوزد دل ز غم دلدار کو دلدار کو
 بهر نشان وصل او هر سو دویدم مدتی
 زان بی‌نشان نامد نشان دیدار کو دیدار کو
 مستم چو منصور از می‌اش فتوی بقتلم ده که من
 دائم انال‌الحق میزنم آن دار کو آن دار کو
 سیل سرشک دیده‌ام از بس روان شد درغمش
 ویران شد این قصر دلم معمار کو معمار کو
 عالم همه سر مست وی سرشار جام دست وی
 دل مست وی جان مست وی هشیار کو هشیار کو
 گر شش جهت را بنگری معدوم صرفند اینهمه
 نبود بغیر از حق کسی دیار کو دیار کو
 دریا تموج گر کند موجی از او ظاهر شود
 دریا و موج است عین هم اغیار کو اغیار کو
 هر دم نوازند اولیا صور سرافیلی صفت
 خلق جهان در خواب خوش بیدار کو بیدار کو
 هستی تو زاهد در برون بس بیخبر از اندرون
 در ظلمت جان و دلت انوار کو انوار کو
 محوند در ذات احد کم پرس از ایشان ماجرا
 اندر زبان عارفان گفتار کو گفتار کو
 گشتم به گلزار جهان حق بود پیدا و نهان
 گل دیدم آنها را همه پس خار کو پس خار کو
 آن خنجر دلدوز را هر دم زند بر سینه‌ام
 کشته است ابرویش مرا خونخوار کو خونخوار کو
 کالای دلها ریخته کس نیست تا دزد زکف
 آن رند و مست و سرخوش و عیار کو عیار کو

من کافر بیدین شدم ای واعظ از من در گذر
بت می‌پرستم این زمان زُنار کو زُنار کو
ای، زاهد با علم و دین کس را رساندی بریقین
گوئی محک دارم ولی معیار کو معیار کو
هستم طیب باطنی من از دم روح القدس
هر درد را درمان دهم بیمار کو بیمار کو
"مجرم" کند با گلرخش اندر گلستان عیsha
گویند کوران جهان گلزار کو گلزار کو

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷ - مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۳۲۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۹۶۵ - مراغه، ص ۲۸۳، ۲۸۴)

مجنون مراغه‌یی

شاهزاده رضا قلی میرزا ملقب به مجنون علیشاه متخلص به مجنون فرزند ملک قاسم
میرزا از گویندگان اوایل سده چهاردهم هجری قمری است. وی بسال ۱۳۲۷ ق. در مراغه
فوت کرده و در مقبره «میر» دفن شده است از آثارش:
۱ - نور الانوار: مثنوی عرفانی است در گزارش نور در آیت و حدیث:
نور السماوات والارضین... کمشکاة فیها مصباح
و حکایتها پیرامن ۱۱۲۰ بیت.
آغاز:

به نام آنکه جان زوگشت بافر به نام آنکه دل زو یافت زیور
نسخه‌یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۴۹۱/۱ مورخ ۱۳۲۲ هست.
۲ - مرآت العاشقین: به سال ۱۳۶۲ در ۱۷۲ صفحه و منظومه سلسله نامه به سال ۱۳۶۹ در
تهران چاپ شده است.

نامی از نام تست هر نامی
نام تو نامه راست سرمایه

ای ز نام تو نامه‌ها نامی
نامه را نام تست پیرایه

نامه هر کسی بنام تو راست
نامه کز نام تو نشد نامی

نامها بی نشان و نام تو راست
نی نشان زاو پدید و نه نامی

از سلسله نامه:

طوطی طبعم گشوده بال و پر
خواهم از فضل خدای ذوالجلال
نام شاهان طریقت را تمام
از ولی عصر میخواهم مدد
این فقیر خاک درگاه ولی
او مرید و خاک درگاه کبیر
فی الحقیقت قطب و غوث عالمست
نام آن حضرت سلام الله بود
هم لقب مجذوبعلی شاهش بود
سید است از نسل پاک مصطفی است
در مراغه دارد آن حضرت وطن
هر که از دستش خورد یک جرعه می
اوبود خمخانه توحید حق
مست ذرات جهان از جام او

تا بنظم سلسله ریزد گهر
تا مرا یاری دهد دراین مقال
همچو لؤلؤ بر کشم در انتظام
تا کسی ننهد بنظم دست رد
دارد از حق او لقب مجنون علی
هم کبیر است و خیر است و بصیر
ثانی اثنین اش در این عالم کمست
لوح رخسارش کلام الله بود
آبرو از خاک درگاهش بود
شاه تجرید است و سلطان بقاست
زان مراغه گشته فردوس عدن
گر گدا باشد شود کاوس کی
او بود مست از می تجرید حق
عاشقان مدهوش درایام او

۳- دیوان اشعار: نسخه آن در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۵۷ نستعلیق بد سده ۱۳- ۱۴، به فارسی و ترکی، دارای قصیده در ستایش پیامبر اکرم و امامان، ترجیع، و مرثیه، در ۱۰۹ برگ ۱۷ سطری هست.

آغاز:

ای به دیدار دل آرای تو دارد مشتاق...

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷ - مولفین مشار، ج ۳، ص ۲۱۲)

نشید مراغه‌یی

اسماعیل حمیدیه متخلص به "نشید" فرزند حاج حسین حمیدیه بسال ۱۲۹۵ هجری شمسی در شهر مراغه دیده بجهان گشود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مراغه و ارومیه پایان رسانید. پایان تحصیلات دوره متوسطه او مصادف بود با جنگ جهانی دوم و فوت پدر که ناگزیر مسئولیت و کفالت خانواده بروی محول میگردد. با وجود استعداد فوق‌العاده و علاقه وافر به ادامه تحصیل در اثر مشکلات خانوادگی قادر بادامه تحصیلات منظم و دانشگاهی نشد او بتاریخ ادبیات ایران عشق می‌ورزید و به آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی و سنن ملی بدیده احترام می‌نگریست، مطالعه عمیقی درباره شعر و تحقیقات وسیعی در اشعار آنها نموده بود

حمیدیه ضمن فعالیت‌های ادبی و فرهنگی خود از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و تولیدی نیز غافل نبود... از همان آغاز جوانی بفعالیت‌های کشاورزی و تولیدی روی آورد. و در ایجاد باغات و مزارع قدمهای موثری برداشت روی این اصل با طبیعت بیشتر مانوس بود قطعه لک لک بیانگر عشق او به طبیعت است.

در قطعه شعر لک لک یک زوج لک لک بی‌گناه و ساده دل، سپید پوش و پاکیزه باین امید که برای جوجکان آینده خود مامنی دست و پا کنند که از دستبرد و پایمال شدن بوسیله بشر در امان باشد، حریم دودکش کارخانه‌ای را که به سکوت تعطیل موقت فصلی فرو رفته برای هدف خود برمی‌گزینند. به بهای تلاشهای مداوم و پی‌گیر خس و خاشاک مورد نیاز فراهم می‌آید و لانه و آشیانه با زحمت و دقت زیاد پرداخته میشود هفته‌ها می‌گذرد تا محصول عشق شورانگیز این دودلداده در قالب بیضه‌های شفاف و سپس بصورت جوجه‌های طناز ظاهر میگردد.

از رنج و تکاپوی لانه سازی و خانه پردازی نیاسوده و دیده به پیکرهای لطیف و شاداب جوجکان روشن نساخته، فاجعه‌ای که انتظارش نمی‌رفت وقوع میپذیرد. سحرگاه یک روز مصیبت بار دستگاههای کارخانه با غرشی زهره شکاف بکار می‌افتد و نخستین اثر و عارضه آن بصورت دوده و بخار و بگونه یک صاعقه، کاشانه مرغکان نگون بخت و آرزوگم کرده را

فرو می پوشاند و ماوای بهشت آسای آنها را به جهنمی قیراندود مبدل میسازد جوجکان ملوس بی آنکه در فضای نیلگون بال افشانی کنند، در سیاهی و آلودگی فرو می روند و هنوز منقار بهم نسائیده و ترانه شادی سرنداده بجای بالندگی و شکوفائی خود را زبرن و شرم زده می یابند و فروغ نگاهشان با دنیای روشنائی آشنا نگشته از حدقه چشم دوداندود می میرد. نگاه تیز بین و موشکاف شاعر ترجمان این صحنه شوم و اندوهبار و زبانه حال پرنده ای انتقامجو و عصیانگر می شود که کینه توز و قهر آلود راه دروازه های آسمان را در پیش گرفته است

میروم تا آشیان در گنبد مینا بسازم دور از این دنیا بسازم
دور از این دنیای دوزخ گونه قیرینه روزن زشت زهر آگین ز دامن تا به گرز
وین شرر را بوم و برزن در بهشت آرزوها غرفه زیبا بسازم ...
حمیدیه مردی وطن پرست، اجتماعی، و دارای بیان و قلم بود بطوریکه بیان و نوشته های او هر شنونده و خواننده را تحت تاثیر فراوان قرار میداد.

سرودن شعر را از جوانی شروع کرد و بعدها عضویت اغلب انجمن های ادبی در آمد. و با بسیاری از شعرا و نویسندگان منجمله استاد شهریار دوستی داشت قسمتی از سروده های وی در کتابی تحت عنوان "سایه روشن" در سال ۱۳۵۳ یعنی در زمان حیات خود شاعر چاپ و منتشر گردید. اما بسیاری از اشعار و غزلیات او هنوز بچاپ نرسیده است.
وی در هفتم آذرماه سال ۱۳۵۷ بر اثر سکته قلبی دیده از جهان فرو بست و در گورستان زادگاهش گلشن زهرا بخاک سپرده شد. از اوست:

هر شب چو شمع بالب خندان گریستم
بند جگر فشرد بدندان گریستم
خاکم بسر که چون ببر آمد عروس بخت
در حجله هم چوشام غریبان گریستم
صبح سپید، شام سیاه آیدم بچشم
کز روز وصل تا شب هجران گریستم

تالاز نگاه خلق بدزدم نگاه خویش
 در گوشه ای خزیدم و پنهان گریستم
 لب بر لبش نهادم و از فرط اشتیاق
 عطشان کنار چشمه حیوان گریستم
 دیدم که دیده در غم دل گریه میکند
 من هم بحال دیده گریان گریستم
 چون شاخه شکسته ز تاک امید و عشق
 در سوک خویش سر بگریبان گریستم
 نشگفت اگر ز دیده ام آتش پرد چو برق
 چون ابر بسکه همره توفان گریستم
 بغضم گلو گرفت و سرشکم بسینه سوخت
 غرق عرق چو طایر بریان گریستم
 پایان کار تا چه شود، کز دم نخست
 دشوار خنده کردم و آسان گریستم
 درد! که روزگار جوانی دو روز بود
 و آن هر دو را به حسرت و حرمان گریستم
 یکروز دیده در گرو دل گذاشتم
 روزی برای خاطر زلف پیروشان
 هر شب بروزگار پریشان گریستم
 پا بر لب مزار و هنوز ابتدای کار
 جمشید کوکه جام نچرخیده نیم دور
 من چو سبو بگردش دوران گریستم
 خالی مباد چشمه چشمم زفیض اشک
 کاین قطره شد نصیم و عمان گریستم

پیمان شکست و خنده کنان رفت و برنگشت

من ایستاده بر سر پیمان گریستم

در عهد ماست قحط وفا گریه کن «نشید»

من هم در این زمانه فراوان گریستم

اشک شوق از چشم شبنم چون گلاب آید برون

تاکی آن خورشید رخشان از نقاب آید برون

شیون شام غریبان خیزد از پُران غراب

از نشیمن تاکی آن زرین عقاب آید برون

دیو چشمک میز ندیارب کجا ماند آن سوار

کز کمان ابرویش تیر شهاب آید برون

تا که را پیشانی از خجالت شود غرق عرق

آفتاب آندم که از پشت سحاب آید برون

دل بدرد آمد خدا یا بسکه بیحاصل طپید

حلقه بر در میزمن تاکی جواب آید برون

خیزو از چشم خمارین غمزه‌ای در کار کن

تا مرا از سرخیال خورد و خواب آید برون

ساقیا چندان شرابم ده که تیغم گرزند

جای خون چون تا کم از هر رگ شراب آید برون

دختر ترسا شو و راه کلیسا پیش گیر

تا ز مسجد شیخ صنعان بی کتاب آید برون

آشمن گر میزنی خاکسترم بر باد ده

تا دماز از روزگار خاک و آب آید برون

برگ چون بیدم بلرزان شاخ چون تا کم بکن

پرپر کن تا دلم از اضطراب آید برون

زنده کن بازم بکش تا خوشترم سازی ز خوش
 وین صدف درهم شکن تا دُر ناب آید برون
 این منی در من بمیران زنده کن در خویشتن
 ذره چون از هم بپاشد آفتاب آید برون
 دل درون سینه‌ام آتشفشان کن تا سخن
 زین بدخشان ناب چون لعل مذاب آید برون
 ور بسوزانی دماغم چون سپند نیم سوز
 دود آه از سینه‌ام پر پیچ و تاب آید برون
 پرده‌ها در نای بلبل پاره کن تا غنچه‌ای
 از درون پرده با ناز و عتاب آید برون
 غنچه شعرم شکوفا کن و لیکن شرمگین
 کاین عروس از حجله باید با حجاب آید برون
 آبها را آتشین کن باده‌ها را خاکبیز
 تا ز خاک تیره، گل و زگل گلاب آید برون
 دود کن نابود کن تارم بجای پودکن
 آهم اشک آلودکن تا چون حباب آید برون
 دیگر از موتا میان ماراحسابی با تو نیست
 جز کنار و بوس کانهم از حساب آید برون
 بسکه هر نقش صوابم نا صواب آمد زکار
 میزنم نقش گناهی تا ثواب آید برون
 در خراباتی که هر خشتش کتاب عبرتی است
 هوشیار آنکو رود مست و خراب آید برون
 زندگی مرگ خفی، نان خونبها جان منتفی
 جان بکن راحت که نان هم با عذاب آید برون
 من گذشتم بی درنگ از خیر این دیر خراب
 کز درش هرکس درون شد باشتاب آید برون

کرد قارون زر بخاک و سود مسکین سربخاک
 زین دو خاکی تا کد امین کامیاب آید برون
 مطرب از قول «نشید» آوا بر آور تا ملک
 از رواق عرش با چنگ و رباب آید برون

پندار
 چـند در پـنجه پندار گرفتار شدن
 یـاز کردار گـریزان پی گفتار شدن
 بـوسه بر صورت نادیده جانانه زدن
 حـلقه در گردن پنداری دلدار شدن
 بـهوا رنج کشیدن بهوس خون خوردن
 بـخطا درد خریدن بعثت خوار شدن
 آفرین بت عیار و پرستیدن او
 وـانگهی بنده کذاب و ریاکار شدن
 تـابـر آید سخن از شاهد غائب بمیان
 مـوجب گـریه خود، خنده حضار شدن
 در غم دوست که خود دشمن دیرینه اوست
 تـالـب گـور زمین گیر و دل افگار شدن
 از در میـکده نگـذشته و نشکسته خمار
 مـست و مـدهوش بـهر کـوچه و بازار شدن
 تـاخـتن سرزده هر شب بسرا پرده یار
 بـا چه اصرار بر او محرم اسرار شدن
 نـدهد و صـلت اگـر مـغـبـجه عهد عتیق
 هـر کـجا خـمره پـوسیده خریدار شدن
 قـدح بـاده بـدست و صنم سـاده بـبر
 دامن آلوده ترا از خرقه و دستار شدن

چشم بیمار گزیدن به طیب دل ریش
 گاه بیمار شدن گاه پرستار شدن
 دشنه‌ای از مژه دادن به کف شاهد مست
 خود بیک ضربت ناخورده نگونسار شدن
 دامی از موی تراشیده و پاشیده بر او
 دانه از خال و در آن حلقه گرفتار شدن
 نیمه شب با دل پر. واهمه از راه خیال
 در دلدار زدن طالب دیدار شدن
 وز ره ممرکه گیری بخم زلف بتان
 مار رقصاندن و افسونگر سحرار شدن
 دین و دل داده به ترسایچه‌ای باده فروش
 خود مسلمان و پرستنده کفار شدن
 هم سپردن دل صد پاره بدریای سرشک
 هم بر آن زورق طوفانزده سربار شدن
 صحنه آراستن از شمع و گل و پروانه
 و اندر آن صحنه بهر نقش پدیدار شدن
 بال اندیشه گشادن بهوای در دوست
 نازل از اوج هوا بر لب دیوار شدن
 باد در بینی و سودای بصیرت در سر
 عالم بی عمل و حامل اسفار شدن
 کندن از کاخ سلاطین سخن پیکر و در
 گل و خشتی بهم اندودن و معمار شدن
 خواجه را مشق غزل درس طریقت دادن
 شیخ را شمع هدایت به شب تار شدن
 دست بی نیزه به میدان نظامی رفتن
 پای با موزه فرا طبله عطار شدن

خیز برداشتن از گود نشابور بطوبس
 با خداوند سخن وارد پیکار شدن
 نرزه از خم خیام قلندر قدحی
 رند صاحب نظر و عارف عیار شدن
 لیک با صائب تبریز و کلیم کاشان
 بر سر سبک سخن دشمن غدار شدن
 کهنه شد شعر منوچهری و خاقانی‌ها
 باید آماده نوسازی اشعار شدن
 گوش بر هاتف و از مشرب جامی سرخوش
 بولا مولوی و شمس به انوار شدن
 شهریاران سخن را در دربار زدن
 شهبازان ادب را سرو سردار شدن
 باز نشناخته لوح از قلم و سرز قدم
 مانی ثانی و صورتگر سحر شدن
 بهر تعلیف شدن دست به تالیف زدن
 و ز الف لام نخستین به علفزار شدن
 آبرو در کف و کشکول گدائی بردوش
 خطبه خوان برادر هر خائن خونخوار شدن
 مدد از همت مرشد، فرج از سفره سور
 نرم نرمک بدر خانه خمّار شدن
 با دم سرد چو شیر در گرمابه مدام
 تهنیت گستر هر لاشه مردار شدن
 موش را گریه لقب دادن و از گرگ چومیش
 شیر دوشیدن و خود روبه مکار شدن
 خواندن خلق خداوند بدینداری و خود
 بنده درهم و یابنده دینار شدن

شکم افراشته چون گنبدی از سیر و پیاز
 یعنی انباشته از بار چو انبار شدن
 آدمی را که چو خر یونجه خورد یور قارود
 لازم آید چو خران بسته افسار شدن
 بپراند لگدی تا بچراند شکمی
 بی چرا نیست چنین سرکش و رهوار شدن
 بسرگاو که در خمره اگر گیر کند
 دارد آینه شوم اینهمه پروار شدن
 بعد یک عمر کشاکش سر کهنه و نو
 آخر الامر یکی کش زن طرار شدن
 سرمه از چشم و معانی زیان دزدیدن
 وز عیار دگران صاحب معیار شدن
 بخت برگشته چو دزدی که بمیخانه زند
 دم در مست و سرِ معرکه هشیار شدن
 تف بر آن طفل که باشد ز طفیل دگران
 عاراز آن یار که خواهد پی اغیار شدن
 آری آن طفل که شد عاریه فرقی نکند
 پسر ننگ شدن یا پدر عار شدن
 سخن آزاد سرودن عمل آسان کردن
 باختن قافیه تا رفت به دشوار شدن
 ره نه پیموده رسیدن به مراد دل چاک
 چاکر زحمت کم اجرت بسیار شدن
 آنکه بی وزنی و وزنش بنظر یکسانست
 چه تفاوت کندش خردل و خروار شدن
 فضله‌ای خورده و نا خورده ز خوان فضلا
 بیش از اندازه شکر خوار و گهر بار شدن

در سخن قائل کردار نه گفتار، ولی
 در عمل قائل گفتار، نه کردار شدن
 بغلط شهد مکرر بدرستی نمکاب
 گر چه شیرین نشود شور به تکرار شدن
 نوگرانی مگر این یاوه سرائی است، جگر
 یاکه بوزینه هوس کرده به نجار شدن
 طبل تو خالی اگر بانگ بر آرد چه عجب
 که صدا دار شدن به که سزاوار شدن
 مس و مسمار کجا طبله عطار کجا؟
 بلکه باید بدر دگه سمسار شدن
 ور ز مسمار چومزمار شود استقبال
 لازم آید همه را گوش به مسمار شدن
 زرش از بوته اعصار مس آید بیرون
 سحر کو دم زند از معجزت آثار شدن
 مردم آزار شدن شیوه دیرینه ما است
 تازه معمول شده خوشتن آزار شدن
 اگر اینست ادب باید، سر باز زدن
 و گر اینست هنر باید بیزار شدن
 کاروان رفت و بسر چشمه خورشید رسید
 کار این خفته گذشته است ز بیدار شدن
 ادبیات گر اینست که ما پنداریم
 قرن‌ها باید باز بچه پندار شدن
 چاره بر نسل جوان مانده والا باید
 بر مزار هنر امروز عزادار شدن
 با نویسنده و گوینده این عصر بگو
 باید آئینه روشن‌گر افکار شدن

بهر موسیقی و نقاشی و حجاری و شعر
 وزنه منزلت و کفه مقدار شدن
 بطرفداری حق ریشه باطل کنند
 به هوا خواهی گل سد ره خار شدن
 هنر از عیب جدا کردن و با چهره باز
 در جهان عمل و علم نمودار شدن
 به تقاضای زبان رشته نوپردازی
 بقلم دادن و مردانه علمدار شدن
 چه به تحریر حواشی، چه به تقریر متون
 با بیان یا که بتان حامی احرار شدن
 هم به شمشیر قلم گردن اشرار زدن
 هم به میدان سخن سنگر اختیار شدن
 از سکون تا حرکت نیم قدم فاصله نیست
 همتی بلکه توان امت مختار شدن
 درک آهنگ زمان باید و فرهنگ جهان
 گر نخواهی خجل از داور ادوار شدن
 کمتر از نقطه نئی دور بزن دایره شو
 تا شوی ثابت در سایه سیار شدن
 تا سراینده شوی باید از آینده شوی
 چه ثمر شاعر پارینه و پیرار شدن
 قدما گر چه بحق چشم و چراغ هنرند
 بی تجد نبتوان منظر انظار شدن
 چون میان دو مساوی، متقدم افضل
 هم به آثار توان چیره به اعصار شدن
 تا هنر نکته باریکتر از مو باشد
 به هنرمند سزد نقطه پرگار شدن

رسد این قافله روزی بسر قله قاف
که به سیمرغ رسد قافله سالار شدن
اینکه هر جا سخن از طوطی شکرشکن است
پیچد آوازه اش از نادره گفتار شدن
وز عروسان هنر کهنه و نور اچو ونوس
شرط اصلی است خوش اندام و خوش اطوار شدن
لاجرم روی سخن گر چه مرا با ادباست
باید از بی ادبان سخت بزنهار شدن
بزن از راه قصاید بعزایم چو «نشید»
بر حذر خواهی اگر از خطر مار شدن

چار ده سال فزون شد که در این نامه گریست
خامه چامه سرا از ره ناچار شدن
شبچراغی که شبستان ادب روشن از اوست
آفتابی سزد از جمله اقمار شدن
هر کسی را که سری بر تن و شوری بسراست
دل و جان بایدهش از مهر تو سرشار شدن

(مجموعه گل، ص ۱۰۰ - ۱۰۷ - مراغه، ص ۵۴۶ - ۵۵۰)

نصیرای مراغه‌یی

در نیمه اول سده دوازدهم هجری قمری می‌زیست. در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران کتابی به عنوان «مجموعه نصیحت» تحت شماره ۲۷۷۹ به شرح زیر معرفی شده است:

«مجموعه نصیحت از میرزا نصیربن حاجی معصوم مراغه‌یی متخلص به نصیرا که در سال ۱۱۴۳ به نام شاه طهماسب دوم ساخته است. نام مؤلف و کتاب و شاه و تاریخ در

دیباچه و پایان هست. در ختم چهارم خاتمه، طبقات سلاطین ایران است تا شاه طهماسب. شعری از مولف در نصایح حکمای متقدمین هست».

این کتاب چنین خاتمه می‌پذیرد:

و فراغ از تالیف این اوراق به تاریخ ۹ شهر رجب المرجب تخاقوئیل سنه ۱۱۴۳ - امید و ملتمس آنکه هرگاه این «مجموعه نصیحت» بر مطالعه‌ی کیمیا اثر صاحب خردان دقایق بین و فیلسوفان حقایق آیین برسد قلم عفوبر جرایم این ذره‌ی بی‌مقدار کشیده عیب نادانی را پوشیده دارند باقی و السلام علی من اتبع الهدی سنه ۱۱۴۳.

(فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ص ۱۶۴۷)

از سخنوران معاصر مراغه

باریشماز، حیدر عباسی (مراغه، ص ۵۶۷-۵۷۳)

پیمان، رضانویدی آذر (مراغه، ص ۵۷۴)

از شاعرانیکه به ترکی آذربایجان شعر گفته‌اند

آتشی مراغه‌یی سده ۱۳ ق. می‌زیسته (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲)

اعرجی مراغه‌یی، قاضی لنگ سده ۱۰ ق (رک: مجمع‌الخواص، ص ۲۹۱).

ذاکر، میرزا محمد علی (مراغه، ص ۴۵۰)

رضا، پاشا زاده از معاصران است (اطلاعات شخصی)

سلطان بنابی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۳)

کریمی مراغه‌یی حاجی میرزا حسین فرزند مرحوم ذاکر (مراغه، ص ۵۷۵)

سخنوران

مړند

مرند

از شهرهای قدیمی آذربایجان شرقی است. در دامنه شرقی کوه میشا واقع شده آب و هوای ییلاقی و سالم دارد. ابن فقیه در سده سوم هجری قمری از آن چنین یاد کرده است. «دهکده‌یی کوچک بود ابوالبعیث بر آن بارو ساخت سپس بعیث و سپس فرزندش محمد دژ آن را بر آوردند. محمد در آن کوشکی نیز بساخت»
توابع آن:

۱- رودقات: (النجق، امند، اندیل، زرقان، هرزق...)

۲- هرزندات: (زنوز، هرزندجدید، هرزند عتیق...)

۳- جلقا: (هادی شهر (علمدار) و گرگر...)

سخنوران این شهرستان بدین شرح‌اند:

ثابت اندیلی

نامش خلیل و از شعرای اواسط سده سیزدهم هجری قمری است در اندیل از بلوک رودقات تولد یافت و در تبریز ساکن شد، دیوانش در حدود دو هزار و پانصد بیت مرکب از فارسی و ترکی و اکثر اشعارش در مصایب حضرت سیدالشهداء (ع) است و نسخه آن در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۷۹۰ در ۱۰۶ برگ ۱۵ سطری هست.

در بیتی به زادگاه خود چنین اشاره کرده است:

بزمی است بزم عشق در اوقال و قیل نیست ترسد اگر «خلیل» ز آتش خلیل نیست
جانا مکن تو غیبت کبرا ز اندیل دانم تو را اگر چه وطن اندیل نیست
از غزلهای اوست:

بیا ای شمع ما با هم گدازیم	زمانه گر نسازد ما بسازیم
اگر زاهد به زهد خویش نازد	من و تو با خدای خویش نازیم
همه هشیار، ما مستیم و مدهوش	همه رفتند و ما در عشق بازیم
در این ویرانه «ثابت» همچو محمود	اسیر عشق و مفتون ایازیم

از مرثیاتی ترکی اوست:

قتلگاهی آختاروب لیلا تا پویدور اکبری
گوردی قوملار اوستنه عریان دوشوبدور پیکری
قائنه غلطان اولوبدور کاکل مشک عنبری
سویلدی لیلا، او غول صد پاره بو اعضاندور

از غزلهای اوست:

عشقدن پروانیه پرواندور	یانما قابو آتشه پروا، ندرو
عارضوند ور قبله شیخ و شباب	عاشقه لعل لبون میخانه دور
گنج اولور ویرانه ده بودو غرو دور	باخ منیم بوکونلومه ویرانه دور

(دیوان ثابت اندیلی - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۰)

شهاب مرندی

قاضی شهاب از جمله خوش طبعان مرند در سده دهم هجری قمری بوده از اوست:

تو را عاشق فراوان شد من از غم ناتوان گشتم
تو عاشق دوست گشتی من به کام دشمنان گشتم.

(تحفه سامی، ص ۱۲۶ - روز روشن، ص ۳۶۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰)

ضیایی مرن‌دی

میرزا جهانگیر حسینی محبی (ناظم‌الملک) متخلص به ضیایی فرزند محب علیخان ناظم‌الملک فرزند میرزاتقی خوشنویس و از جانب مادری نواده جهانگیر سلطان‌نواده علیرضاخان نواده نظر علیخان مرن‌دی است. وی در سال ۱۲۵۷ قمری تولد یافت و پس از طی تحصیلات وارد خدمت دولتی گردید و بیشتر در وزارت خارجه کارکرد و در پایان عمر بقم‌رحل اقامت افکند و تا پایان حیاتش در آن شهر می‌بود و در سال ۱۳۵۲ هجری قمری در همانجا رخ در نقاب خاک کشید. از فضلا و ارباب کمال بود از آثار نظمی او که در زمان حیاتش به چاپ رسیده منظومه‌های «سیاست‌نامه»، «حقیقت‌نامه» و «وصیت‌نامه» است. کلیاتش به سال ۱۳۴۶ شمسی به همت همسرش به چاپ رسیده، از اوست:

تامست شراب عشق ز آن ساغر لبریزم گه مرغ شباهنگم، گه شاهد شب خیزم
پر غلغله شد گردون از آه شباهنگم پرولوله شد هامون از بانگ شباویرم

سر‌مست چنانیم که صهبا نشناسیم ساغر ز می و باده ز مینا نشناسیم
ما شور ز شیرینی و تندی ز حلاوت زهر و کدر از شهد و مصفا نشناسیم
در هر چه که بینیم همه صنع تو بینیم باغ و چمن و کوه ز صحرا نشناسیم
اوراق جهان دفتر آیات تو خوانیم برگ و شجر و دجله و دریا نشناسیم
آثار وجود تو زهر چیز هویدا است پیدا و نهان، سرّ و هویدا نشناسیم
مخمور ز عشقیم «ضیایی» نه ز صهبا مقصود نداریم و تمنا نشناسیم
اخبار ناظم‌الملک بطور مبسوط در رجال مهدی با‌مداد آمده و در آنجا به تمام مشاغل دولتی وی تصریح رفته است.

فانی زنوزی

میرزا محمد حسن زنوزی متخلص به فانی فرزند میر عبدالرسول^۱ زنوزی از سادات حسینی است. در هجدهم صفر سنه ۱۱۷۲ در خوی تولد یافت و دو ساله بود که والدش به زادگاه نیاکان خود زنوز کوچ کرد.

فانی در سنین جوانی در تبریز نزد مولانا محمد شفیع دهخوارقانی تربیت یافت. و بعد از آن ۵ سال در خدمت مولانا عبدالنبی طسوجی پسر شرف الدین محمد در اکثر علوم ادبی و ریاضی کسب فیض نمود، تا در سنه ۱۱۹۵ روانه عتبات عالیات شد و در آنجا در خدمت آقا محمد بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی و آقا سیدعلی تحصیل کرد و به سال ۱۲۰۳ به مشهد مقدس رفت و پس از دو سال توقف به سال ۱۲۰۵ سفری به اصفهان کرد و مدتی نیز در آنجا از افاضات فضلا تمتع برد و به خوی مراجعت کرد و آنجا حسب الامر حسینقلی خان دنبلی کتاب «بحرالعلوم» و «ریاض الجنه» را تصنیف نمود.

وی در ریاض الجنه به ترجمه حال خود چنین اشاره کرده است:

«فانی مؤلف این مجموعه نام بی نام این مستهام درالسنه و افواه معروف محمدحسن، والد فقیرالحاج میر عبدالرسول حسینی زنوزی است و زنوز قصبه‌یی ست از توابع مرند که محل سکناى اجداد فقیر است و تولد فقیر در بلدة فاخره خوی در سنه ۱۱۷۲ روز شنبه هجدهم شهر صفرالمظفر هشت ساعت از روز مزبور گذشته... بوده است. و بعد از دو سال والد از آنجا کوچ فرموده در قصبه زنوز که مسکن اجداد ایشان بوده متوطن شد... همینکه سن فقیر به ده دوازده رسید و فی الجمله سواد فارسی پیدا کرد برداشته به

۱- (میر عبدالرسول نیز فاضل و عالم بوده و در تاریخ ۱۲۰۴ ه. ق. در گذشته است. عابد اصفهانی ضمن قصیده‌یی تاریخ فوت او را چنین بیان کرده است:

دوحه بوستان مجدو شرف	گلبن گلستان عزو شرف
آن نکو طینت نکو منظر	میر عبدالرسول فدوه حاج
وان به فضل و هنر به دهر سمر	آن به علم و عمل به عصر مثل
صدر دارالقرار سدره مفر	گشت از این دارفانش آخر
کرد هر سو به پای فکر گذر	از پی سال رحلتش عابد
هاتفی ناگه عاقبت رهبر	به دو تاریخ از دو مصرع شد
(میر عبدالرسول شد هم بر)	(بسجنان با بنی چو لؤلؤ تر)

دارالسلطنه تبریز شتافتند اشخاص چندی از فضلا که با والد کمال خصوصیت داشتند... متکفل پرستاری نگشتند والد ماجد چون حال را بدین منوال دید در کمال یاس مصمم مراجعت گردید در صباح آن روز قدوةالفضلا... مولانا محمد شفیع دهخوار قانی وارد به والد ماجد معانق شده زبان به معذرت گشاد و ... متکفل جمیع امورات فقیر شد در منزل خود نگه داشت و قریب به یکسال متوجه درس و بحث من شده بعد از آن به اذن والد وارد بلده خوی و تا چهار پنج سال در ظل تربیت و حمایت مولانا عبدالنبی بودم و از تاثیر انقاس قدسیه ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد از آن در سنه ۱۱۹۵ هزار و صدونود و پنج روانه کربلای معلای شده و چهار سال متجاوز در آن مکان از فضلی آنجا سیما مولانا آقای محمد باقر بهبهانی و ...

میرزا مهدی شهرستانی و قدوةالفضلا آقا سیدعلی ریاض مستفیض و مستفید شده و در علوم نقلیه از فیض قدسیه ایشان به قدر وسع و حوصله قابلیت بهره برداشته بعد به بلده خوی مراجعت و چندی در آنجا توقف و از آنجا در سنه هزار و دویست و سه به سمت ارض اقدس مشهد مقدس عازم بعضی از نکته سنجان تاریخ ورود این ناتوان را به آن ارض فیض نشان (بایوان سلیمان یافت مره مور) یافتند و دو سال متجاوز در آنجا از افادات میرزا محمد مهدی... مستفید و از علوم عقلیه و فنون ریاضیه به قدر قابلیت استفاضه و در هزار و دویست و پنج از جوار معصوم مرخص و به اصفهان وارد و مدتی هم در آنجا توقف و از افاضات فضلی آن مکان فیض بنیان تمتع برده باز به بلده خوی مراجعت و در اوایل شباب گاهگاهی به فکر اشعار می پرداخت و به سبب عدم تدوین اکثر آنها بر طرف و نایاب و پاره‌یی که در خاطر بود اگر چه قابل تحریر نبود نهایت چون در صدد [تالیف تذکره] شعرا بودیم در تلو شعر آنها نوشتیم (در حدود ۵۵۰ بیت آورده) و در پایان ترجمه افزوده است که:

«و پاره اشعار این خاکسار در روضه علما در ترجمه ملاعبدالنبی طسوجی گذشت و پاره دیگر هم در این روضه در ترجمه مضطر خراسانی می آید و در تضاعیف روضات گذشته و آینده هم اشعار عربی و فارسی بسیار مذکور گردیده است و مفصل احوالات حقیر در روضه علما به عنوان حسن مشروحاً ذکر شد»

(ریاض الجنة، روضه پنجم، ص ۸۸۳ - ۸۸۹)

فانی به سال ۱۲۱۸ هجری قمری فوت کرده و یکی از شعرای معاصرش این ماده تاریخ را ساخته:

فانی بوصال دوست پیوست = ۱۲۱۸
در مواد التواریخ مصراع چنین ضبط شده است:
فانی به وصال دوست پیوست
و در نتیجه تاریخ غلط ۱۲۲۳ از آن استخراج شده است.

تألیفات:

- ۱- بحر العلوم: کتابی ست ملمع و کشکول مانند در هفت جزو این کتاب را مؤلف درخوی به نام حسینقلی خان دنبلی به سال ۱۲۰۹ نگاشته است. نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس به شماره ۲۱۸۶ و در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۵۵۶ نگهداری می شود.
- ۲- ریاض الجنة: کتابی ست در یک مقدمه و هشت روضه و یک خاتمه به سال ۱۲۱۶ به دستور حسین قلی خان دنبلی نوشته شده است به شرح زیر:
۱- در احوال جمعی از ذوات شریفه از امامان و جز آنها، ۲۸ قسمت.
۲- در احوال جمعی از ذوات خبیثه، ۷ قسمت.
۳- در ذکر آنچه در عالم موجود است. من البدایه الی النهایه، ۲۵ قسمت.
۴- احوال علمای عامه و خاصه و عرفا و حکما.
۵- مشاهیر شعرای عرب.
۶- ملوک و طبقات سلاطین.
۷- احوال مشاهیر و وزرا.
۸- نوادر حکایات، خاتمه تاریخ اتمام کتاب و آنچه مناسب این باب است.
از این کتاب نسخهایی در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۵۷۸ و نسخهایی در کتابخانه مجلس به شماره ۲۱۹۰ و نسخهایی در کتابخانه وزارت امور خارجه موجود است.

(فهرست نسخه ها، ج ۱، ص ۶۶۹)

علاوه بر دو کتاب مذکور، زبدة الاعمال و وسیلة النجات در ادعیه و او راد نیز از تألیفات اوست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

تو را نه شیوه عاشق کشی گر آیین است چرا همیشه در ابرویت ای صنم چین است
به جان چرا همه دم مایل جفای منی اگر نه از من مسکین دل تو پرکین است

دل من است به دست تو شوخ خونخواری
دمی به سوی من از رحمت نمی‌بینی
تو راست ریختن خون من مباح ولی
نظر ز «فانی» بی‌دل مکن دریغ که او
مثنوی:

ای برق متاع آشنایی	دامن زن آتش جدایی
ای دشمن دوستان یکرنگ	ای دوست به دشمنان دل‌سنگ
ای آنکه به دل و فانداری	فکر غم آشنا نداری
ای بیهوده کار و بیوفایار	ای گشته به این و آن وفادار
از بهر چه یار آن واینی	از بنده بگو چرا غمینی
بگرفتی و در قفس فکندی	بی‌همدم و همنفس فکندی
مرغی که زجو دور ایام	افتاده به قید دام ناکام
درباره او دو کار باید	کاری به جز این دو بر نشاید
یا باید کشت، یا رها کرد	نه آنکه به درد مبتلا کرد

از رباعیات اوست:

گفتی که به درد تو دوا خواهم کرد	خوش باش که من بعد وفا خواهم کرد
این بود وفا که ترک کردی ما را	من ترک تو ای صنم کجا خواهم کرد

* *

در عالم عشق می‌پرستی بهتر	رنیدی و قلندری و مستی بهتر
هستی مطلب که بهر عاشق به جهان	یک نیستی از هزار هستی بهتر

* *

دیروز ز دوریت فغان سر کردم	دامن ز سرشک دیده‌ها تر کردم
که سر ز تغافل تو کردم برخاک	که خاک ز هجران تو بر سر کردم

فدوی زنوزی

ملا مهر علی متخلص به «فدوی» اصلا زنوزی است. مدتی در خوی و در اوایل سلطنت قاجاریه در تبریز می‌زیست و گویا معلم نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز بود، فرهاد میرزا در زنبیل سال فوت او را ۱۲۶۲ هجری قمری در تبریز قید و اضافه کرده است که:

«مرد فصیح‌البیان، مرقع لباس و ملمع اساسی بود... قریب سیصد جلد کتاب داشت که غالب او به خط خودش بود و خط شکسته نستعلیق متوسطی داشت. در اواخر عمر زنی گرفت و از او اولادی به عمل آمد و در مراتب شعر و شاعری یدعلیا داشت. فن حسابی او ترکی پس از آن عربی و پس از آن فارسی بود».

بعد چند قصیده مفصل عربی و فارسی از او آورده است. از جمله قصاید عربی او قصیده‌یی ست که در مدح مولای متقیان علی علیه السلام سروده به مطلع:

ها علی بشر کیف بشر	رَیْه فیه تجلی و ظهر
در مدح حسینقلی خان دنبلی قصیده (۹۳ بیتی) دارد که چنین آغاز می‌شود ^۱ :	
در مزاج جهان وفایی نیست	دور ایام را بقایی نیست
نکنی تکیه بر بنای جهان	که از آن سست تربنایی نیست
اعتنا بر اساس دهر مکن	که سزاوار اعتنایی نیست
دل به دنیا آمده که آن معشوق	دل نگهدار دلبریابی نیست
من ندانم چه روزگار است این	کاندر آن با حق آشنایی نیست
همه در معرض فنا، اما	کس در اندیشه فنایی نیست
خون خورید ای هنروران کامروز	جز هنر جنس ناروایی نیست

* *

هنگام گل است آه که از حسرت یاری	مارانه گلی در نظر آید نه بهاری
بی سبزه نو خیز خط یار به چشمم	ریحان و بنفشه به خسی ماند و خاری
گرداب ده قالدیم نثجه ایل طالعه باخ کیم	اول باد مراد اسمدی بیردم بیزه ساری

۱- دکتر ریاحی صورت کامل قصیده را در تاریخ خوی ص ۵۷۲ - ۵۷۵ ضبط کرده است.

مشنو فدوی صیحه آن صوفی ناصاف / اشهب نتوان گفت به هر لاشه حماری

* *

ای دریغا که عمر شد بریاد / در همه عمرم این نیامد یاد
حیف نا کرده فکر آبادی / بایدم رفت از این خراب آباد

* *

آن کیست که خاطر مرا شاد کند / وین گردنم از بند غم آزاد کند
یا خرج عروسی ام به گردن گیرد / یا آنکه مرا به خویش داماد کند

* *

در رغایب اینقدر حلوا که ملا خور شده / کس کرم ننمود زان حلوی ملا خور مرا
بر فقیه شهر لازم شد که تعزیرش کند / هر که گوید بعد از این ملای حلوا خور مرا
از اشعار ترکی اوست:

درس عشق او خومویان، زاد اولماز / اولسا مفتی آدی، بیر آد اولماز
گور مین خسرو عشقی هرگز / سوزی شیرین، اوزی فرهاد اولماز
زلفی زنجیر اولان خوبلره / پای بند اولمیان، آزاد اولماز
بلبلیم، گلخن اولوبدور وطنیم / چکمیم ناله و فریاد، اولماز
کیم دیر عاشق اولان آغلاماسین / شط اگر اولماسا، بغداد اولماز
گوگلوام آبادلیق ایستر اَمّا / تا خراب اولماسا، آباد اولماز
ای معلم، منی اوز حالیمه قوی / سنه شاگرد اولان، استاد اولماز
او رفیق لر کی منیم واریمیدی / دئدیلر "مهر علی" داماد اولماز
بلبل فصل گلون قدرینی بیل / که همیشه مه خرداد اولماز
غنچه نین باغرنه با خجاج بیلدیم / دهر باغندا اولان، شاد اولماز
ای گونول، خوبلره صید اولدون / صید اولان قوش، داخی صیاد اولماز
ای رقیب ایت کیمی گل قاپمامنی / آشنا، یاره اولان، یاد اولماز
عشق گلدی «فدوی» عقلی بوراخ / بیر عروسه ایکی داماد اولماز

مهر علی فرزندی داشت به نام میرزا فضل علی و خانواده او هم اکنون به نام فضلی در تبریز ساکن هستند.

فناى زنوزى

ميرزا عبدالرسول متخلص به فنا فرزند ميرزا محمد حسن فانى فرزند ميرعبدالرسول از سخنوران سدهٔ سيزدهم هجرى قمرى زنوز است وى ايام جوانى خود را در سير و سفر گذرانيد و در سفر روم با ميرزا سنگلاخ (متوفى در ۱۲۹۴) مولف تذكرة الخطاطين طرح دوستى افكند. در شاعرى توانا تر از پدرش بود، در حكمت نيز دستى داشت، و از پيروان ابن عربى و ملاصدرا، و مريدان شيخ احمد احسايى بود.

او سرگذشت سالهاى جوانى و تحصيل و سفرهاى خود را در «ام الكتاب فى ابطال الفنون والاضراب» به عربى نوشته كه خلاصهٔ ترجمه اش اين است.

بعد از تحصيل مقدمات در خوى، به اصفهان رفت. و نزد ميرزا باقر نواب، و ملاعلى نورى مازندرانى حكمت مشايى و اشراقى و رياضيات خواند. آنگاه به كربلا رفت و در آنجا چهار سال نزد سيد مهدى پسر سيدعلى طباطبائى فقه و حديث و اصول خواند. و در جرگهٔ علما در آمد و به مباحثه و تدريس پرداخت و بر قوانين محكمهٔ ميرزا ابوالقاسم قمى حاشيه نوشت.

چندى بعد، از قيل و قال مدرسه ملول شد، و به آهنگ مجاورت به نجف رفت، از مباحثه دست كشيد و به سير و سلوك پرداخت.

در بازگشت به كربلا به ديدار شيخ احمد احسايى رسيد. دو ماه نزد او درس خواند و به قول خود در اين مدت استفاده صد ساله كرد و در حلقهٔ مريدان او در آمد گروهى از متكلمان و مشاييان و اشراقيان به معارضه با او برخاستند. او به فلسفهٔ ملاصدرا شور و علاقه شديدى داشت، با اين همه گاهى در شعر خود طعنه هاى به او مى زند.

از مادهٔ تاريخهاى كه در مورد اتمام بناهاى در خوى سروده، معلوم مى شود كه بعدها ميرزا عبدالرسول، به خوى بازگشته است. تاريخ مسجد نمازى را كه حسن خان بيات ساخته بوده، چنين يافته است، «كرد معمور كعبه ثانى» = ۱۲۳۸، و مادهٔ تاريخ مدرسهٔ حاجى شفيع خويى ساكن اصفهان را چنين سروده است: «باب علم و كمال مفتوح است» = ۱۲۴۶.

در دورهٔ محمد شاهى كه نجف على خان دنبلى براى حكومت به خوى آمد قصيده يى با اين

مطلع در مدح او سرود:

مژده‌یی، ای بخت خفته شب بسر آمد دولت بیدارت این زمان به در آمد
در ۱۲۵۴ که حسین خان نظام‌الدوله مقدم آجودان باشی به سفارت به فرانسه می‌رفت،
به قصد زیارت مکه همراه او تا استانبول رفت. در آن سال تاموسم حج به مکه نرسید ناچار
به مصر رفت. سالی در آنجا ماند و در آن مدت کتابهای ابن عربی را تدریس می‌کرد.
سال بعد، به مکه و از آنجا به کربلا و نجف رفت و در آنجا ساکن شد و به نوشتن کتابهای
خود پرداخت.

دوازده کتاب در یادداشتهای باز ماندگانش به نام او ذکر شده که گویا اکثر آنها به زبان تازی
بوده است: ۱- شرح اصول کافی ۲- رساله کنت‌التقویم ۳- منازل القمر ۴- رساله در رد شیخ
صدرالدین قونیه‌ای ۵- شرح برائت‌الجامعه لزیارت‌الجامعه (از کتابهای سید کاظم رشتی)
۶- سفینه نوحیه و سطور لوحیه ۷- اسماء نورانیه و اسرار صمدانیه ۸- غناء اکبر و کبریت
احمر ۹- فهوم فتحیه و اعداد فیثاغورثیه ۱۰- مسک الازفر و المنبر الانضر ۱۱- لطائف
شمسیه و معارف کشفیه ۱۲- اسرار فرقانیه و آثار روحانیه.

فتابسال ۱۲۶۳ به داربقا انتقال یافت. از او دو دیوان شعر برجای مانده است.

۱- دیوان مرثی که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های ذیل هست:

تبریز، کتابخانه ملی به شماره ۵۶۲. به خط خود شاعر بدون رعایت حروف آخر قوافی
نوشته است.

آغاز دیوان مرثی

باز این فغان و غلغله اندر زمانه چیست.

این دیوان در ۱۶۷ برگ ۱۶ سطری است.

تبریز، کتابخانه ملی به شماره ۵۶۱.

تهران، کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۵۸ مورخ ۱۲۶۰ نستعلیق خود سراینده در ۱۹۴ برگ
۱۵- ۱۶ سطری.

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۱۶۶ نستعلیق خوب عبدالکریم مورخ ۱۲۶۱ و
شماره ۱۵۳۸ مورخ شوال ۱۲۵۸.

تهران، کتابخانه ملی به شماره ۷۲۹ با دیباچه‌یی به نثر، سپس مرثی و ساقینامه و رباعیات

اوست. در ۲۰۰ برگ ۱۷ سطری مورخ ۱۳۱۶ ق. (برای اطلاع بیشتر از سایر نسخ خطی رجوع شود به فهرست نسخه‌های فارسی ج ۳، ص ۲۴۷۱-۲۴۷۲).
در تاریخ بنای مسجد نمازیه خوی که به هزینه حسین خان بیات ماکو ساخته شده این اشعار را سروده است:

در زمان جلوس جمجاهی	که بود زیب تخت خاقانی
فخر ایل بیات ماکویی	هادم کفر و شرع را بانی
مسجدی ساخت تا شود بر پا	پایه کعبه مسلمانی
گفت تاریخ این مقام «فنا»	(کرد معمور کعبه ثانی)
	(۱۲۳۸ ق.)

و در تاریخ شهادت امیرخان سردار چنین گفته:

سردار امیرخان به لشکر	هم نظم چو رشته گهر داد
تاریخ شهادتش «فنا» گفت	(سردار بکوی دوست سرداد)
	(۱۲۴۲)

از رباعیات اوست:

غافل ز خدا به خواب نازیم همه	گویا که ز دوست بی‌نیازیم همه
با حيله گران چو شاهد بازاری	خود قلب فروش و عشوه سازیم همه
از ساقینامه اوست:	

خدا را ستایش، که آرد برون	ز رگهای رز آب آتش درون
چه آب ارچکد قطره‌یی روی خاک	سراسر کند خاک را جان پاک
اگر خضر از او جرعه‌یی یافتی	رخ از عمر جاوید بر تافتی
از او قطره‌یی گر چکد بر صدف	بریزد همه دروگوهر ز کف
به عشاق از وی صفایی دهند	به رنجور از وی دوایی دهند
اگر مفتی شهر از او شهد کام	شدی، کی، کجا گفتی آنرا حرام
حرام است بر زاهد خود پرست	نه بر عاشق مست روز الست

۲- دیوان غزلها و قصیده‌ها که فقط یک نسخه در اختیار شادروان جعفر سلطان القریایی بوده که دکتر ریاحی در تاریخ خوی اشعار ذیل را از آن نقل کرده است:

زلف جانان

ای شکسته زلف جانان، از صبا بس بی‌قراری
 گفتم از حال پریشانم خبرداری، نداری
 گاه مشک افشان ز بادی، گاه دست افشان به نازی
 ای ز پیچ و تاب دلها بیخبر، بس بیقراری
 رشته جانم شود لرزان، تو چون لرزان ز بادی
 بر قماش دل مگر ای رشته جان پود و تاری؟
 چون گزیده مار پیچد دل به خود از پیچ و تاب
 در میان سبزه خط چون بهم پیچیده ماری
 گر چه ماری لیک هر شب پاسبان گنج حسنی
 گر چه تاری لیک هر دم روشن از ماه عذاری
 گر شب وصل از تو کوتاه گشته، ای عمر درازم
 لیک در ایام هجران، رونق شبهای تاری
 گر چه بس از بار دلها خم بود قدت، چه باکت
 در میان بستر گل تکیه زن بر سبزه زاری
 جوهر حسن از میان تار مویت جلوه دارد
 در میان نور و ظلمت گه نهان گه آشکاری
 از چه رو هر دم بر آشفته بود از باد حالت
 یا تو هم چون من سیه‌روز و پریشان روزگاری؟
 بر مشام جان رسد هر دم شمیم دلگشایت
 سنبل‌ی یا عنبری یا عود یا مشک تتاری؟
 از صبا دامن زنی بر آتش رخسار خوبان
 بیدلان را پرده سوزی، دلبران را پرده‌داری
 تا تو پهلوبند صیاد دو چشم مست یاری
 می‌بری از دست دل، بر دست مستی می‌سپاری

دل به طراری ببردی بر کف مستی سپردی
می توان گفتن به عیاری حریف کهنه کاری
آن دو کافر راز پرکاری شریک کار کردی
ورنه با مستان تو سبزی در میان کی می گذاری
دل تو از کف می بری ، تهمت به سرمستی ببندی
مست کی داند صلاح خود، تو رند و هوشیاری
داده ای تیرو کمان بر دست شوخ ترک مستی
هان تویی شایسته این جنگجویی آری آری
خوشتن را حلقه حلقه خم به خم سازی ز رندی
گاه چو گان می شوی گاهی کمند جانشکاری
گه چو مجنون بسته زنجیر سودای جنونی
گه چو لیلی در سیه خیمه نشسته پرده داری
حسن شاه و تو سپاهی، یا چو هاله گرد ماهی
یا چو هندوی سیاهی یا چو ترک عشوه کاری
در رخ گلنار دودی هم در آن مجمر چو عودی
همچو سنبل مشکسودی نکهت باد بهاری
هر که در قید تو، از آزادگی او راست ننگی
هر که در دام تو، از وارستگی او راست عاری
گه چو دزد راهزن سر بسته زنجیر شاهی
گه چو ترک صف شکن سر در کمند شهریاری

چشمان نیم مست تو بیهوشی آورد	خمیازه ات خیال هم آغوشی آورد
رشکم کشد به زلف کجت هر که بنگرد	کاورا به شوق صحبت سرگوشی آورد
نازم به چشم مست تو کارباب هوش را	از یک نظر به عالم بیهوشی آورد
مگذار خط که سرزند از گرد عارضت	یمنی ندارد آنکه سیه پوشی آورد
بر لعل می پرست تو نازم که شوق او	ارباب زهد را به قدح نوشی آورد

جز قال نیست حاصلی از درس مدرسه علمی طلب فنا تو که خاموشی آورد
ناگفته نماند که پاره‌یی از محققان و تذکره‌نویسان از جمله مؤلف ریحانة‌الادب، ج ۲، ص
۱۳۳ به علت همنامی صاحب ترجمه با جدش، شرح حالشان را به هم در آمیخته و پدر فانی
را شاعر و متخلص به فنا معرفی کرده‌اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۴۷۱ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲ ص ۶۲۱ - ۶۲۲ بزرگان و
سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۹۹ تاریخ خوی «دکتر ریاحی»، ص ۲۵۶ - ۲۶۰)

محمد هاشم طسوجی مرندی

سید محمد هاشم فرزند حاجی میرزا عبدالله موسوی به سال ۱۲۹۵ ق. تولد یافت و به سال
۱۳۵۸ ق. درگذشت نسبش با بیست و پنج واسطه به امام موسی بن جعفر (ع) منتهی
می‌شود. مرحوم سید محمد هاشم از علمای فاضل و دانشمند و در علوم متنوعه صاحب
نظر و مخصوصاً در فقه و اصول و حدیث دارای تحقیقات ارزنده می‌باشد در ادب و موعظه
و خطا به توانا و در حدت ذهن و وجود حافظه فردی کم نظیر بوده است. اشعار عربی و
ترکی و فارسی که از وی به یادگار مانده نشانه طبع لطیف او می‌باشد.

سید محمد هاشم در مجالس درس علمای معروف عصر خود از آن جمله شیخ‌الشریعه
اصفهانی، سید محمد کاظم یزدی، حاجی سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی و
حاجی شیخ عبدالکریم حایری حاضر و از محضر ایشان کسب فیض کرده و به مقام اجتهاد
نایل شده است. به سال (۱۳۲۰ هـ ق) از موطن خود به شهر خوی مهاجرت و در اختلافات
ارامنه، با علما نهایت تشریک مساعی نموده است.

از تألیفات او:

ذخرالمساکین در ادعیه و اوراد، رجوم الشیاطین در عقاید، و چند رساله در احکام اموات
و طلاق زوجه غایب ورد نظریه فیلسوف مشهور داروین، شرح الاربعین در شرح چهل
حدیث، شفاء‌الصدر فی تفسیر سورة‌القدر، مجالس الاصول، مرآة‌التقی فی شرح قضاء‌عروة
الوثقی به چاپ رسیده‌اند و چند کتاب دیگر از آن جمله احسن الکلمات فی رد‌الغلات

ترجمه احتجاج طبرسی، شرح رسائل شیخ مرتضی انصاری، فقه القرآن در دو جلد، که هنوز چاپ نشده‌اند.

اینک چند بند از تخمیس اشعار سید فاضل شاه طاهر که اثر طبع اوست ذیلا درج می‌گردد:

شنیدم همی خواند در باغ بلبل	که آمد خزان رفت بر باد سنبل
کجا رفت آخر گل و سنبل و مل	هر آن کس که برکام گیتی نهد دل
به نزدیک اهل خرد نیست عاقل	
به دارفنا بس که ظاهر پرستی	چو عشاق مفتون مخمور و مستی
بدیدی اگر از جهالت برستی	که نقد بقا نیست در جنب هستی
ز دامان او دست امید بگسل	
مده عمر خود را به باطل ز راهی	که حاصل ندارد به جز رو سیاهی
مشو غوطه ور در خیال تباهی	همان گیر کز فیض لطف الهی
شده بهرور در فنون فضایل	

(تاریخ خوی آقاسی، ص ۵۵۹ - ۵۶۲)

مدرس زنوزی

آقا علی معروف به استاد الاساتید فرزند ملا عبدالله مدرس زنوزی^۱ بود، به سال ۱۲۳۴ ق. تولد یافت در بدایت سن به تحصیل علوم عربیه و منطق پرداخت. پس از آن بعد از فراغ از خواندن علم کلام و اصول فقه در مجلس درس والد خود حاضر شد و از معقول: شوارق الالهام و شرح اشارات و مبدأ و معاد خواند. بعد از وفات والد خود به قصد تحصیل منقول به عتبات عالیات مشرف شد پس از چندی به طهران و از آنجا به اصفهان رفت و خدمت استادان به تحصیل علوم عقلیه پرداخت پس از قریب سه سال توقف به قزوین رفت...

پس از پنج سال به طهران مراجعت کرد و به تدریس علوم عقلیه مشغول شد. بعد هفت

۱- عبدالله مدرس زنوزی از فضلاء معروف عصر خود بود دارای تالیفاتی است که در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۸۰۲ بد آنها اشاره شده است.

سال در مدرسه قاسمخان واقع در اراک و متجاوز از بیست سال در مدرسه میرزا محمد خان سپهسالار مشغول تدریس بود.

در ۱۷ ذی القعدة ۱۳۰۷ ق. در طهران وفات یافت و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

مشار در «مولفین کتب چاپی» از آثار چاپی او به شرح زیر نام برده است:

- ۱- ابواب حکمت میزانیه و اسامی هر یک از آن ابواب به لسان حکمای یونان.
- ۲- بدایع الحکم در مسایل مشکله حکمیه.
- ۳- حاشیه علی شوارق الالهام (عربی).
- ۴- رساله فایده فی النفس (عربی).
- ۵- النفس کل القوی (عربی).
- ۶- رساله الحملیه (عربی).
- ۷- رساله فی وجود الرابطی (عربی).
- ۸- سبیل الرشاد فی اثبات المعاد. (تعلیق بر معاد اسفار ملاصدرا).

از اشعار او این دو بیت مشهور است:

نرگس مست تو تا باده پرستی کندا

هر چه هستی همه چون چشم تو مستی کندا

شد به یک نقطه عیان از دهند سر وجود

نیستی بین که چنان نکته هستی کندا

(طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۲۳۴ - ۲۳۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱ - ریخانة الادب، ج ۲، ص ۱۳۴ - مولفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۳۱۳)

مسکین زنوزی

میرعلی نام داشت مردی فاضل و ادیب بود و در اواخر سده سیزدهم هجری قمری می زیست.

شادروان سلطان القزایی در روضات الجنان می نویسند:

«میرعلی زنوزی که در شعر مسکین تخلص می کرده است مردی فاضل و در فنون ادبیه

استاد و بسیار ماهر بود، به کار معلمی اشتغال داشت و با تدریس و تعلیم اطفال خاندان حاج میرزا رفیع نظام‌العلماء و بعضی دیگر از خانواده‌های تبریز امرار معیشت می‌نمود، دیوان شعر او را در پیش یکی از وراثش دیدم، قصاید محکم با زبان فارسی و عربی دارد. خود و افراد خاندانش از پیروان شیخ احمد احسائی بودند. سید حسین زنوزی پسر میر علی بابا که در سرای در عباسی به کار مکتب‌داری می‌پرداخت خواهرزاده اوست. در باب شرح حال سید حسین، احوال و آثار خوشنویسان تألیف دکتر مهدی بیانی ج ۱، ص ۱۴۹ - ۱۵۰ دیده شود. در تاریخ وفات میرزا عبدالکریم ملاباشی متوفی در ۱۲۹۴ گفته است:

در شب چهارشنبه چاردهم ماه از صفر کافات در برحوت است
سوی رضوان شد آن کریم خصایل به مقامی که ذروه جبروت است...

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۲ - ۳۴۳ - روایات الجنان، ج ۲، ص ۶۶۴)

مضطر زنوزی

میر یحیی فرزند مصطفی متخلص به «مضطر» اهل زنوز است. دیوانش به سال ۱۳۰۰ هجری قمری در تبریز تحت عنوان گلزار بهار چاپ شده و منظومه مختصری هم به نام «مشوق الصبیان» از ترکی به فارسی در مقابل نصاب الصبیان تألیف کرده و به سال ۱۳۰۸ ق چاپ شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۸)

مغربی

محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف مشهور به محمد شیرین و شمس مغربی در قریه امند از قرا و بلوک رودقات تولد یافت و در همانجا نشو و نما کرد. گویند چون بیشتر در دیار مغرب بسر می‌برد لذا تخلص مغربی اختیار کرد.

در نفحات الانس مسطور است که وی مرید شیخ اسماعیل سیسی است. مولانا با بسیاری از عرفای سده هشتم هجری قمری بالخصوص با کمال خجندی (متوفی در

۸۰۳ ق. معاصر و معاشر بود.

وی در اواخر سنه ۸۰۹ هجری قمری به سن ۵۰ سالگی در تبریز وفات یافت و در سرخاب در حظیره بابا مزید رخ در نقاب خاک کشید. در بعضی از مآخذ سال فوت او به اشتباه ۸۰۸ قید شده است.

تالیفات:

۱ - جام جهان نما: در توحید، به روش عرفانی است.

آغاز: «حمد بی حد و شکری عدسزای ذاتی که وحدتش منشاء احدیت و واحدیت شد». نسخه‌های آن در کتابخانه‌های: مجلس، آستان قدس رضوی، ملک، مرکزی دانشگاه تهران، سپهسالار سابق، ملی، ... و در خارج از کشور در ایاصوفیا و قاهره... هست برای اطلاع از مشخصات آنها به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ رجوع شود. شیخ عثمان مغربی به جام جهان نما حاشیه نوشته است (رک: فهرست کتابخانه رضوی ج ۴، ص ۶۸)

و شروحنی به شرح زیر هم بر این کتاب نوشته‌اند:

الف: شرح جام جهان نما احمد فرزند موسی رشتی جام جهان نما را شرح کرده و نوشته است که:

به سال ۸۲۰ به تبریز رفتم و در مدرسه شیخیه به تدریس جام جهان نما که نگارش استادم مغربی بود و من آنرا نزد او خوانده بودم و اجازت از او داشتم پرداختم و بر آن حواشی نگاشتم. سپس سال ۸۵۰ نیز به تبریز برگشتم به خواهش کمال‌الدین یوسف مشهور به میرشکی به گزارش آن پرداختم و در شهر باکو به انجام رساندم.

این شرح که به خط نستعلیق خوش سده ۹ است همراه «شرح گلشن راز» همودر دانشگاه تهران به شماره ۲۲۶۱/۳ موجود است.

ب - شرحی است از خواجه بنده نواز، گویا سید محمد گیسو دراز و نسخه‌یی از آن در انجمن ترقی اردوی پاکستان هست.

ج - شرحی است از وجیه‌الدین علوی، نسخه‌یی از آن در پاریس به نشانه S.P ۱۴۳/۵ نوشته ۹۰۶ و فیلم آن در دانشگاه تهران هست.

۲- دیوان شامل غزل، ترجیع، رباعی به سال ۱۲۸۷ ق. و ۱۲۸۰ ق و ۱۳۰۲ ق. و ۱۳۲۳ ق. و (۱۳۵۹ ش. به اهتمام ابوطالب میر عابدینی در ۳۲۷ صفحه به انضمام جام جهان نما) در تهران و به سال ۱۳۰۵ ق. در بمبئی چاپ سنگی شده و مشحون از مطالب عرفانی است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های معتبر داخلی و خارجی هست و برای اطلاع از مشخصات آنها رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۳۹-۲۵۴۲.

قدیمترین نسخه آن به شماره ۹۴۶۵ or نوشته ۸۹۴ در موزه بریتانیا هست.

مؤلف لطایف‌الخیال دیوان ۳ هزار بیتی او را دیده است.

در روضات الجنان ج ۱، ص ۶۶ از سایر آثار او چنین یاد شده است:

۳- اسرار فاتحه

۴- در فرید

۵- نزهة الساسانیه

از اشعار اوست:

اگر ز جانب ما ذلت و نیاز نباشد جمال روی تو را هیچ عزو ناز نباشد

هر جا که دودیدیم همه سوی تو دیدیم هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم
از مغربی احوال می‌رسید که او را سودا زده طره هندوی تو دیدیم

مأمهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
در خلوت تاریک ریاضات کشیدیم در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
با ما سخن از کشف و کرامات نگوئید چون ما ز سرکشف و کرامات گذشتیم
ما از پی نوری که بود مشرق انوار از مغربی و کوکب و مشکات گذشتیم
عبرت دماوندی غزلیات گویا همین مغربی را به سال ۱۱۹۲ شرح کرده است و نسخه‌ی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۳۹۶/۲ نستعلیق خود شارح هست.

(فهرست دانشگاه ج ۱۱، ص ۲۳۹۷)

مرحوم ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز از یک نسخه خطی که تاریخ کتابت

آن ۱۰۱۴ و متعلق به آقای عبدالمجید مولوی است یک غزل و سیزده دو بیتی او را که به فهلوی آذری است نقل و تصحیح و معنی کرده است. بدین شرح:

هنو گیتی نبداچ نیستی هست که بُدیان (و) دلم جویان سرمست

معنی: هنوز گیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان سرمست بود.

نبد اچ یان و دل نام و نشانی کویان من او یان عهد می بست

معنی: هنوز از دل و جان نام و نشانی نبود که حق با جان من عهد می بست.

ور آن عهدین کویان بسته ها من من اچ او یان پیمان هیچه نشگست

معنی: و اگر آن عهد نیست که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ نشکستم.

نبد دستی و دامانی به گیتی کمن اچ ناد دامان هازره دست

معنی: هنوز در گیتی دستی و دامانی نبود که من بدامن «ناد» دست زدم.

من اچ او یان کواهنامم آورد نام چه نام من بخویشه نبست

معنی: من از حقم که عشق مرا آفرید، من خود نام عشق بر خود نبسته ام.

مهر اچ مهر و انسان میشه خوش نی نیجه رو مهر وانی گسته بی گست

معنی: مهر زیاد از دلبران خوش نیست، همچنانکه اظهار مهر نیز از دلبران زشت است (۴).

نه امرو جی چما پیوند وا ناد نه امر و اچ دو گیتی دل چما رست

معنی: پیوند ما و «ناد» امروزی نیست. امروز دل ما از دو گیتی نرسته.

کما دل اچ گهان آن روژه ببریر کما و ناد پان خویشه بنشست

معنی: که من آنروز از جهان دل بریدم که دمی با حق دور از خود نشستم.

چ خویشم مغربی آنروز بر خاست کوا او یان من آن روژه پیوست

معنی: مغربی! من از سر خود آنروز بر خاستم که جان من با حق پیوست.

باز گوید:

دل بچه نام آذر سوتمی ناد چشم یان اچ دو گیتی دوتمی ناد

لاوه چنه نامیر بیباره ببرد هر چه د سالها اندوتمی ناد

معنی: ای ناد! ای دل به آذر عشق سوختم و چشم جان از دو گیتی دوختم سیل عشقت بیک باره برد، آنچه در سالها اندوختم.

ار بدریا رسم دریا ته وینم ور بصحرا رسم صحرا ته وینم

بجز تو هیچ کنجی نی بگیتی از آن هر یا رسم هر یا ته وینم
معنی: اگر بدریا رسم ترا می بینم و اگر به صحرا رسم ترا می بینم، در عالم گوشه ای از تو خالی نیست، از آنرو هر کجا می رسم همه جا ترا می بینم.

هر چه او یان واته دیله بشنیر دیله واته چو او یان نشر اژویر
نیر گیتی که دیلم نویوان بر نویوانی متا گیتی برو پیر
معنی: هر چه حق گفت دل شنید و چون حق گفته بود دل گفته حق را از یاد نبرد، هنوز گیتی بوجود نیامده بود که دل من نوجوان (یعنی زنده بعشق) بود نوجوانی که گیتی پیرو بر او آمد(؟)

نه امرو بر بگیتی «و» نه مشگیر نه کوه نه کوشن و نه کشته و هیر
که من بژ نادکوشن تو به بنداخت که من بژگیل کوهان کرده نجیر
معنی: نه درخت در گیتی بود و نه کوشن، نه کشته و نه دشت (یا و نه پشته). (یعنی هنوز جهان آفریده نشده بود) که من به کوشن ناد تخم افکندم بگردشگاه (یا: خم) کوههای او شکار کردم.

نه گیتی بر هنو نه کوشن و دشت کما چهنامه داری تومه می کشت
تومه چهنام اما آورده بین بوم اما رنگ از ول و آلالوان دشت
معنی: نه هنوز گیتی بود و نه کوشن و دشت که تخم عاشقی می کشتم تخرم عشق ما به این زمین آوردیم و به گل و لاله های دشت ما رنگ بخشیدیم.

او یان بدیله وات از خویشه بورر ورنه ژین فکر و ژین اندیشه بورر
نا دم اهنامه داری کیشه داری از آن کیشر کوی زین کیشه بورر
معنی: حق بدل گفت از خود بگذر و گرنه از این فکر و اندیشه صرف نظر کن، اگر عشق ناد من دارای کیشی، و از آن کیش خود که غیر از این کیش است بگذر.

اما در کوی «آی» از خویشه بورر هان پس اوکن گهان و پشه بورر
ار اژ اهنامه داران کیشه داری از این آینه و این کیشه بورر
معنی: بکوی ما آی و از خود بگذر، هان! این جهان را پس افکن و پیش بیا اگر کیش عاشقان داری از این آئین و کیش در گذر.

سحر گاهان کدیلم تاوه گیری چو آهم هفت چرخ آلاوه گیری

چدیلیم آذرین آهی و راهی دوژاژ تاودیلیم تاوه گیری
معنی: سحرگاهان که دلم می سوزد، از آهم هفت چرخ الو می گیرد، از آتشین آهی بر می آید
که دود آن از شرار دلم سوزندگی پیدا می کند.

آنک وی ساو سامانی اژین اتر آنک وی دیل و دی مانی اژین اتر
آنک پش ناد وارو دشودرو میشه بنگشته لاوانی اژین اتر
معنی: آنک! اژ این انس بی سروسامان و بی دل و جان، آنک در شب روزیش باروی نادو
بیش نکشته سرگردانی (۴)

دیله اویان چو من سامانه بگزت چو من بوم و برود امانه بگزت
بجز اویان نوینم بین بروبوم برو بوم همه اویانه بگزت
معنی: حق بدل من سامان گزید و برو بوم وجودم را فراگرفت، کسی بجز حق در این برو بوم
نمی بینم، همه برو بوم مرا حق گرفته است.

سحرگاهان که چشمم آوه گیری گهان اژ آوه چشمم لاوه گیری
امند خوناوه از چشمم بر آرم که گیتی سر بسر خوناوه گیری
معنی: بامدادان که می گریم، از آب چشمم جهانرا سیل می گیرد، آنقدر خوناوه از چشم فرو
می ریزم که سراسر جهان پر از خوناوه می شود.

خور اوزردی شوی بکوشن و میر «که» دام انداتمی اژرای نجیر
ناگهان هاکتیم بدام خویان دام و نجیر و میرم بشر اژویر
معنی: خورشیدی در کوشن و دشت روبزردی می رفت (یعنی نزدیک غروب بود) که من
برای شکار دام افکندم، ناگهان بدام حق در افتادم و دام و نجیر و دشتم از یاد رفت.

مرده دیلم چو اویان نوه بشنیر بسو جویان دیلم بسر و ژیر
هرکه ژیونده بو ببو چو اویان نمیری تا کویران و نبو پیر
معنی: دل مرده ام چون نوای حق شنید، بیالا وزیر (در همه جا) جویان او شد، هرکه زنده
بعشق شد از آن حق است و تا جهان ویران نشده نمیرد.

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۶۶ - ۷۶. حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۹. لطایف الخیال (نسخه عکسی) -
دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۱ - ۳۵۳. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۸، ص ۱۲۱ - ۱۳۷. فهرست
نسخه های خطی، ج ۲، ص ۱۱۰۷ - ۱۱۷۹۷، ج ۳، ص ۲۵۳۹. فرهنگ سخنوران)

از سخنوران معاصر مرنند

ترابی، ابراهیم متولد ۱۳۲۰ ش (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۵)
خوشدل، محمدحسین علیزاده، (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۲۷)
شهبازی، ابوالفضل سال ۱۳۱۵ در گندلج مرنند تولد یافت. (رک: تبریز و پیرامون، ص ۲۷۷)
محمد باقر، بنابی مرنندی (رک: جلالیه، ج ۲، ص ۱۱۶)
مشعل، یونس محمدی (مفاخر آذربایجان، ۱۵۳۸)
ناصر، میرداود محمدزاده (مفاخر آذربایجان، ص ۱۵۳۹)
یاور مرنندی، کاظم خان (رک: جلالیه ج ۲، ص ۱۱۸)

از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند.

تالانندی، گرگری متوفی در ۱۲۳۸ (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۸۴).
حقیر مرنندی، حاجی میرزا غفار زنده در ۱۲۸۲ (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۸)
ضیاءزنوزی، کربلای آقا (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۱).
عاجز مرنندی، میرزا یوسف سده ۱۳ ق. می‌زیست. (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۰)

سخنوران

مهاباد

مهاباد

از شهرستانهای آذربایجان غربی است سابقاً ساوجبلاغ نام داشت. از شمال به دریاچه ارومیه و دهستانهای شهرستان نقده، از جنوب به بانه، از خاور به شاهین دژ و میاندوآب، از باختر به مرز ایران و عراق محدود می‌باشد.

(فرهنگ معین، ص ۲۰۵۴)

شاعران این شهرستان عبارتند از:

ترجانی زاده

احمد ترجانی زاده فرزند محمدحسین در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در مهاباد در یک خانواده روحانی متولد شد. پدر ایشان یکی از مطلّعی‌ن و معتمدین و جدّشان ملاعلی از روحانیون و عرفای زمان خود به شمار می‌رفت.

ترجانی زاده تحصیلات مقدماتی را تحت تعلیمات پدر و اساتید مجرب وقت فراگرفت و تحصیلات عالیّه را در زمینه زبان و ادبیات عرب و علوم اسلامی در مصر و عراق گذراند و در زمینه فلسفه و تاریخ و زبان فرانسه، هم معلومات خود را تکمیل کرد.

از بدو تأسیس دانشگاه تبریز قریب سی سال در دانشکده ادبیات و علوم انسانی امر خطیر تعلیم و تربیت را عهده دار شد. استاد با تسلط و مهارتی که در شرح دقایق و نکات زبان عربی داشت، همواره مورد تحسین و اعجاب فضلاء طراز اول قرار می‌گرفت و ادبای ممالک عربی بویژه دانشمندان مصری، استادی ایشان را مسلم می‌دانستند، روی همین اصل در سال ۱۳۲۹ از طرف دانشگاه تبریز به ایشان مأموریت داده شد تا مدت ۲ سال در

دانشگاه الازهر مصر به تدریس و مطالعه پرداختند و نیز در همان سال به عضویت مجمع علمی عربی دمشق (فرهنگستان سوریه) پذیرفته شدند. استاد ترجمانی زاده در سال ۱۳۵۱ شمسی به افتخار بازنشستگی نائل آمدند و در سال ۱۳۵۳ با توجه به مقام شامخ علمی و خدمات برجسته آموزشی و پژوهشی، طی مراسمی که در دانشگاه تبریز برگزار شد به اخذ مقام منیع «استاد ممتاز» مفتخر گردیدند...

ترجمانی زاده در دوم مهرماه ۱۳۵۹ هجری شمسی دار فانی را وداع گفته و در وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شدند.

از آثار آن استاد زنده یاد:

- ۱- شرح معلقات سبع ۲- تاریخ ادبیات عرب ۳- تفسیر جزء عم ۴- رساله در آداب بحث
- ۵- رساله در علم وضع ۶- رساله الحذف ۷- استاد اجل سعدی شیرازی
- ۸- داستان منظوم مکتب دار بصره ۹- سلسله مقالات در نشریه دانشکده ادبیات تبریز
- ۱۰- اشعاری که در مجلات معتبر ادبی بچاپ رسیده است قابل ذکرند.

آثاری که هنوز به چاپ نرسیده عبارتند از:

- ۱- ترجمه مجازات النبویه شریف رضی
- ۲- ترجمه اعجاز قرآن باقلانی
- ۳- ترجمه التصوف فی الاسلام عمر فروخ
- ۴- ترجمه معربات جوالیقی
- ۵- ترجمه کتاب الاشتقاق و التعریب عبدالقادر مصطفی المغربي
- ۶- ترجمه کتاب القصه فی الادب الفارسی امین عبدالمجید بدوی
- ۷- ترجمه السعدی شیرازی شاعر الانسانیه دکتر محمد موسی هندای
- ۸- ترجمه کتاب صناعات خمس و منطق
- ۹- ترجمه کتاب اخلاق از دو کتاب احمد امین مصری و دکتر محمد یوسف موسی
- ۱۰- ترجمه کتاب البیتوشی محمد خال قاضی سلیمانیه

- ۱۱- معرفی کتاب و ترجمه دو مقاله از استاد ابراهیم آبیاری
- ۱۲- ترجمه و اقتباس از چهار کتاب در اعجاز علمی قرآن.

آقای دکتر روشن ضمیر در یاد یاران از سجایای اخلاقی و علمی او یاد کرده و افزودند: «استاد ترجانی زاده از اساتید معروف گروه زبان و ادبیات پارسی بودند و خطیب دانشکده نامیده می شدند و در اغلب مجالس سخنرانیها و دعوتها شرکت داشتند. به ندرت دیده می شود که دانش و ذوق هر دو به حد کمال در یک تراز گرد آید ولی آنچه خوبان همه داشتند او تنها داشت: هم ذوق سرشار و هم دانش فراوان که برای استاد ادبیات هر دو در بایست است و یکی بی دیگری ناقص. درباره دانش وی، در صلاحیت اساتید ادب و شاگردان فاضل اوست که قلم فرسایی فرمایند

درباره ذوق سرشار او توان گفت که در شعر و کلام منظوم بس چیره دست بود و اگر کسی بخواهد میزان تسلط وی را در این مورد بیابد، باید به مثنوی «دختر ترسا در یکصد و سیزده بیت، که به نظر این بنده شاهکار شعری اوست، مراجعه فرماید

واقعاً بس تأثرآور اینکه شنیدیم استاد روزی از روزهای آخر عمر با رنج بسیار خود را به سوی کتابها کشانده و یکی دو جلد از آنها را برداشته بود، ولی چون دیگر نتوانسته بود بخواند، آنها را به آغوش کشیده و گریسته بود. این منظره دلخراش جانگداز را تنها کسانی در می یابند که عاشق کتابند...

ای مونسَم، ای کتابخانه	ای مأمَنَم از غم زمانه
حقا که به هر کجا رسیدم	بِهَتَر ز تو مونسِ ندیدم
آنان که رفیق نیمه راهند	بر صدق عرایض گواهند!
در نیک و بد و خوشی و ادبار	تنها تو بُمدی به من وفادار
من رفتنی ام تو جاودان باش	ز آسیب زمانه در امان باش!

از اساتید دانشکده ادبیات تبریز، دو تن به استادی ممتاز نائل آمدند: شادروان استاد دکتر خیام پور و شادروان استاد ترجانی زاده و این گزینش آنچنان بجا و شایسته بود که نشنیده ام کسی بدان اعتراض کند.»

خانم فاطمه ترجانی زاده دخت گرامی استاد، قصیده‌یی تحت عنوان «بلائی نمیرسد» به بنده

(که از مخلصان و شاگردان با وفای آن زنده یاد بودم و هستم) عنایت فرمودند که گویا در آخرین روزهای زندگی به قلم آورده‌اند:

بلائی نمیرسد

«این بینوا دلم به نوایی نمیرسد
 خشکیده کشتزار دل از خشکسال عشق
 دامن کشانه میروی و ناز میکنی
 آب بقاست درج در آن درج پرگهر
 ناآگه این پزشک تنانند از درون
 بر روزن امید دو چشم سپید گشت
 زنگ گنه زدای ز آیینه روان
 گر تکیه‌گاه همت تو دست رستمی است
 فصل بهار وقت نشاط است و این دریغ
 در گوش تست پنبه غفلت از آن قبل
 بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس
 خوش‌تر ز حرف و لهجه شیرین دلبران
 این بوی جانفزای که در چین زلف اوست
 در حق ما صواب بود هر چه او کند
 جز با ترنجبین دل‌افزای وصل او
 گوئی به خواب ژرف فرو رفته این جهان
 شب تیرگی فزود و خموشند اختران
 و آن کاروان رفته چنان گشت ناپدید
 گویی شب محاق، جهان سر بسر گرفت
 آنرا که دیده بر کرم و بر عطای اوست
 باشد به فن عشق، فلاطون فروتنی

وین دست کوتهم به لقایی نمیرسد
 فیض عطا و ابر سخایی نمیرسد
 دست نیاز عشق بجایی نمیرسد
 بر زندگان عشق فنایی نمیرسد
 درد نهان من بدوایی نمیرسد
 وز نور صبحگاه، ضیایی نمیرسد
 فیض اجابت از بدعایی نمیرسد
 زافر آسیاب چرخ بلایی نمیرسد
 بر باغ گل نسیم صبایی نمیرسد
 پسند ادیب عشق به جایی نمیرسد
 کز خیل رفته رو بقفایی نمیرسد
 ز آهنگ چنگ و نای نوایی نمیرسد
 هرگز ز مشک چین و خطایی نمیرسد
 حقاً ز دست دوست خطایی نمیرسد
 بیمار دوریش بشفایی نمیرسد
 کز کوه و دشت هیچ صدایی نمیرسد
 بر فرشیان ز عرش سنایی نمیرسد
 کز هیچ سوی بانگ درایی نمیرسد
 شمس ضحی و بدر دُجایی نمیرسد
 اندیشه فنا و بقائی نمیرسد
 کسانجا مجال چون و چرایی نمیرسد

قصیده‌یی است در استقبال از غزل معروف فروغی بسطامی:

شاهد شیرین و شمع و مشعله باشد	باز در این انجمن چه مشغله باشد
بستن دیوانگان بسلسله باشد	بسته آن زلف گشته این دل شیدا
وصل بتان خوشتر آنکه بی‌گله باشد	دی‌گله‌ای از نگار کردم و فرمود
چون ز صفا تا بمرده هروله باشد	کار جهان از نخست تا بسر انجام
ناله دلها درای قافله باشد	یار بهودج نشست و ولوله برخاست
غافل از این ماجری و ولوله باشد	آنکه بدستش زمام محفل لیلی است
مردده آن به که با مجامله باشد	قافله سالار اندکی بمدارا
عاشق دل داده تنگ حوصله باشد	جور باندازه کن نگار دل آرا
سگه ناخورده مهر باطله باشد	نقد دل از مهر مهر گشته بهادار
با رخ او ماه در مقابله باشد	این شب مهتاب بین و شاهد مقصود
سود و زیان بین که در معامله باشد	برد همه با تو بود و باختن از ما
عهد وفادارش مماطله باشد	آن بت پیمان شکن بعاتد دیرین
هوش فلاطون بحلّ مسئله باشد	کار بجائی رسیده است که حیران
زانکه دیت در ضمان عاقله باشد	دیده جنایت نمود و دل شده ضامن
گر نفس جبرئیل حامله باشد	طبع دل افروز و فکر بکر مرا بین
وضع ورا کی نیاز قابله باشد	روح قدس چونکه گشت همدم مریم
عشق تو آینه را چو مصقله باشد	در دل روشن جمال حضرت حق بین
پای تَرنجیده و پر آبله باشد	شرط رسیدن دلا بمنزل مقصود
نور بصیرت فزا چو آمله باشد	تابش دانش بدیده دل بیدار
کام دل ای جان نه مفت و چلمله باشد	تا نکنی جهد، شهد وصل نیابی
کو نظرش دوخته بزملمه باشد	عشق مقدس کجا و مرد شکم خوار
این پله سنگین سبکتر آن پله باشد	گر همه دنیا دهی بدولت وصلش
نوز غلطها در ایسن معادله باشد	گوهر جان شد بهای مقدم جانان
حسن غزل آنکه در مغازله باشد	نغمه سرایم بشوق وصل غزالی
بالله اگر کار قیس و حنظله باشد	شعر بدین خوبی و طراوت و رونق

طبع روانم بداده ایزد منان زآن همه کارم سپاس حمد له باشد

راز عشق

هر که در عشق و صفا سینه او چاک نشد
گوی مقصود بچوگان تمنا نربود
روزگاران جوانی بهوس برد بسر
بدسیر رخت سفر چونکه ز دنیا بربرست
لذت عشق ندانست و تبه کرد ایام
از بدان چشم بهی داشتن از ابلهی است
چشم پوشی ز خطا شیوه صاحب نظر است
بس بجستیم که یایم تنی روشن دل
بس بگشتیم پی چشم حقیقت بینی
آتش کبر در ابلیس از آن شعله کشید
محرم راز ازل گرملک آمد نه عجب
از خدا غیر خدا مرد دل آگاه نخواست
کرد نقاش ازل نقش نگین عشق رخت
هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد
هر که در نزد خدا قرب و مقامی دارد
یکصدویست و چهار الف پیمبر بودند
«ماز آغاز وزانجام جهان بی خبریم»
آگه از گردش این گنبد گردان هرگز
منزل یار چو اطلال و دمن چون دیدیم
چشم بد دور از آن چشم سیه مست نگار
دلبران اختر کاند و تو تابنده مهی
آنکه دندان و لبش از گهر و یاقوت است
حاجتش هست بمشاطه و آرایشگر

طالب معرفت و صاحب ادراک نشد
هر که در کار جهان پر دل و بی باک نشد
آنکه در کسب هنر چابک و چالاک نشد
قول کس در حق او طیب مثواک نشد
هر که در صید گهی بسته فتراک نشد
زهر هرگز بصفت همبرتریاک نشد
مرد دانا بجهان هرزه و هتاک نشد
در همه شهر یکی یافته خاشاک نشد
دیده یک دیده تهی از خس و خاشاک نشد
که ورا خلقت از آتش شد و از خاک نشد
زانکه او را ز هوس باصره ناپاک نشد
اهل توحید گراینده با شرک نشد
مهر این مهر بدل کننده ز حکاک نشد
هیچکس را خبر از عالم افلاک نشد
بر همه راز جهان واقف و دراک نشد
یکتن از اینهمه چون شاهد «لولاک» نشد
اول و آخر این دایره ادراک نشد
از بد حادثه افسرده و غمناک نشد
صد قفا نیک بر او خوانده شد امساک نشد
کس چو او جان شکر عاشق و سفاک نشد
شادباد آنکه در این مسئله شکاک نشد
هرگز او را نظری جانب مسواک نشد
آنکه گیسوی و را شانه دل چاک نشد

هر کرا دل گرو عشق پری رخساری است چشم دل دوخته بر ثروت و املاک نشد
مهر دنیا و زر و سیم بخاطر پرور هرگز او در شمر فرقه نساک نشد
هر یکی از شعرا شعر باسلوبی گفت کس بهر سبک چون من صائغ و سباک نشد

سیر عالم بالا

نگاه از چشم دل سوی نگار سر و بالا کن
ز سیر عالم بالا مقام خویش والا کن
سخن از عشق و مستی گوی و از نیرنگ و دستانش
بدین افسانه و افسون تو شیرین کام دلها کن
بفضل عنبرین باد شمال و فصل فروردین
دمادم شادی شاهد بساغر می ز مینا کن
بسی راز نهان داری بدل از مهر مهرویان
بیاد چشم مستش سر دل مستانه پیدا کن
تن مسکین ز جور دور دون پرور بجان آمد
بیا از حسن روزافزون دل غمدیده شیدا کن
بلفظ شکرین گاهی نوید جانفزایی ده
مجالت گر نشد با چشم افسونکار ایما کن
مرا بیچاره کرد این آتش عشق جگر سوزان
ز روی عاطفت گاهی نگاهی جانب ما کن
قیامت قیامت و ز یک قیامت فتنه ها خیزد
بیا بنشین و بنشان فتنه و ترک معادا کن
نشان سیرت خوب است ایدل صورت زیبا
تو اخلاق نکو را افتخار روی زیبا کن
بیا ای ساقی مجلس که جانها برخی جانت
بیاد جم بده جام و رخت را مجلس آرا کن

عبیر افشا صبا در باغ و گلشن شد بنامیزد
 فدای چشمت ای ساقی یکی آهنگ صها کن
 بباغ حسن او نسرین و سرو و یاسمن بینی
 بجان آسایش ارخواهی کرم فرما تماشا کن
 یک امروزت بنای و نوش گر با مطرب و ساقی
 بشادی بگذرد خوش باش و فراد فکر فردا کن
 خود آریان بسی از راه و رسم عاشقی دورند
 خدارا ای خود آرا ترک مهر ماه سیما کن
 نماز عشق چون مجنون اگر خواهی بجا آری
 رخ (وجهت وجهی) را بمنزلگاه لیلی کن
 ببازار غمش هر سو بوی سود سودایی
 ترا تا در بساط آهی بود با ناله سودا کن
 فرود آور سر تسلیم و طاعت را بفرمانش
 رها چون و چرا و لیکن و ایکاش و اما کن
 وجود اندر عدم مضمر، بقا اندر فنا حاصل
 فنا فی الله شو و اسرار عالم را هویدا کن
 مکدر مشرب عشاق تا کی داری از دوری
 صفای عیش یارانرا بتشریفی مهنا کن
 نهان در زیر برقع تا بکی آن طلعت تابان
 جهان روشن ز رخ ای آفتاب عالم آرا کن
 نه چندان در غمت افسرده‌ام ای یار افسونگر
 که شرحش در بیان آید هلا! چندی مدارا کن
 به آه سینه سوزان و اشک دیده‌گریان
 بخواری منگر ای دلبر بیا لختی محابا کن
 (چو بر روی زمین باشی توانائی غنیمت دان)
 بمردم پایمردی را بمردی دست بالا کن

قیامت میکند جانم فدایش طبع گوهر ز
بخوان این شعر شورانگیز و دلها را مصفی کن
دلا تا کی پریشان گفتن و بیراهگی رفتن
بیا اسباب جمع خاطر اردانی مهیا کن

(یادداشت‌های فاطمه ترجانی زاده - پادیاران، ص ۷۷ - ۸۳)

سعید مهابادی

از عرفای نیمه اول سده چهاردهم هجری قمری مهاباد بود در قریه غوث آباد خانقاه داشت و به ارشاد می پرداخت.

وی از سادات حسینی بود و به القاب «صدرالسادات» و «شیخ گلباب» و «باباسعید» معروف بود و در شعر «سعید» تخلص می کرد.

مرحوم «سعید» در جنگ بین المللی اول از طرف نیروی عثمانی به اتهام همکاری با قوای تزاری روس گرفتار و در روز عاشورا به دار آویخته شد. و پس از وی برادرش سید محمد امین الاسلام در مسند آن شادروان نشست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

دیدم آن رشک ملک بر دوش احمد کار داشت

در حریم کعبه دل یار و هم دلدار داشت

بر در هر کس زدم جز یار می نامد برون

آنچه اندر خانه دیدم بر سر بازار داشت

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۶۴ - ۱۶۵)

قاضی فتاح مهابادی

از قضات و فقهای مشهور مهاباد است در دوران ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳

ق.) می زیست. مردی ادیب و شاعر بود. در تفسیر این بیت حافظ:

بلبل‌ی برگ‌گلی خوش‌رنج در منقار داشت...
او را غزلی است به مطلع:
صاحب‌آ در حالتی کاین بنده غم بسیار داشت
یادم آمد از حدیثی کان جناب اظهار داشت...
(بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)

وفایی مه‌آبادی

حاجی میرزا عبدالرحیم متخلص به «وفایی» از شاعران نیمه‌اول سده چهاردهم هجری قمری مه‌آباد است به سال ۱۳۳۲ ق. در گذشته، اشعارش به زبان کردی در مدح شیخ عبدالقادر ملقب به غوث ثانی در کتاب بزرگان و سخن‌سرایان آمده است.
(بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، ص ۶۱ - ۶۳)

از سخنوران معاصر مهاباد

- احمد کور (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۱).
- ادب عبدالله بیگ مصباح الدیوان در گذشته ۱۳۳۵ شاعر کرد زبان (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۱۱).
- حیدری مهابادی، علی بیگ (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۲۳).
- سیف‌القضات مهابادی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۵۱).
- معروف کوکویی مهابادی در گذشته ۱۳۲۳ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۰۹).

سخنوران

میانداوآب

میاندوآب

از شهرهای آذربایجان غربی است در جنوب شرقی دریاچه ارومیه بین مراغه و مهاباد واقع است.
سخنوران معدود آن به شرح ذیل است:

رومی میان دو آبی

سیدحسین فرزند رضاقلی افشار حسینی متخلص به «رومی میاندوآبی».
از تألیفاتش:

حق‌المبین به سال ۱۳۰۷ در تبریز به چاپ رسیده است.

(مؤلفین مشار، ج ۲، ص ۷۴۷)

زاهد صاین قلعه‌یی

کربلای نوروز از سخنوران صاین قلعه است و اشعارِی به زبان فارسی و ترکی دارد.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۲)

از شاعران معاصر میاندوآب

مفتون، یدالله امینی متولد ۱۳۰۴ ش. (رک: سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۲۶۱ - ۲۶۳).

سخنوران

میانه و گرمروء

میانه

میانه نام یکی از شهرستانهای آذربایجان شرقی است که در جنوب شرقی تبریز واقع و از شمال به سراب و از جنوب به زنجان و از مشرق به خلخال محدود است. رشته جبال بزکش در حد شمالی این شهرستان، و میدانداغی در حدود شرقی، و قافلانکوه در جنوب شرقی آن قرار دارد. از رودخانه‌های پرآب آن قرانقوچای و سفیدرود و آیدوغموش معروفند و از آثار تاریخی مقبره امامزاده اسماعیل کمال‌الدین بن محمد بن امام جعفر صادق (که به سال ۹۲۳ کشف شده) و پل دختر قابل ذکرند. حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب، ص ۹۹ نوشته است: «گرمروود ولایتی است در میانج در او صد پاره دیه بوده هوایش خوشتر از میانج بود». از میانه و گرمروود سخنورانی برخاسته‌اند که اینک شرح حال آنها از نظر خوانندگان می‌گذرد:

احقر میانجی

احقر میانجی فرزند شیدا با شغل بزازی امرار معاش میکرد و از سخنوران روزگار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار بوده و زمان سلطنت احمدشاه را نیز درک کرده و در اواخر سلطنت او درگذشته است.

زادگاهش میانج بود. برادرش شیخنجی، و پدرش نیز شاعر بود و سید تخلص میکرد. دیوان احقر نزد فرزندش میرزا غلام احقری است و آن حاوی غزل، قطعه، ماده تاریخ،

ساقینامه است.

از شاعران معاصر با حیران، لیلا، حیدر، مهدی قلی میرزا، ضیا عمان، سلیمان، مجرم،
مشاعره نموده است.

بیشتر اشعارش به ترکی آذربایجانی است، شعر فارسی نیز دارد، از اوست:

عطری که صبا مکرر آورد از نکهت جعد دلبر آورد

از رایحه نسیم لطفش باغِ هوسم ز نویر آورد

(از یادداشت‌های شخصی)

اشرف گرمروودی

اسمش میرزا علی اشرف از اشراف سلسله نیله جابر انصاری است مولدش قریه با سلق
گرمروود است.

در زادگاهش تحصیل فضایل نمود و در روزگار سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳)
به سر رشته داری، و پیشکاری ایلات شقاقی و گرمروود و سراب که منصب موروئی او بود
منصب گشت. هدایت در مجمع الفصحا می‌نویسد: «به صوابدید اولیای دولت به
منشی‌گری سفارت مأمور به تفلیس شد و مدت پنج سال به تحریرات انشا پرداخت و چندی
نیز نیابت داشت و علی‌الجمله ادیبی لیب و نگارنده‌ی قادر است و به طیب لهجه و کمال
بهجه بی‌مانند و در این اوقات فرزند او میرزا معصوم را به جای او برقرار و او را به حضور
شاهنشاهی احضار و به پیشکاری ولایت سراب و گرمروود و وزارت ایلات شقاقی مأمور
داشته‌اند. گاهی به نظم غزل می‌پردازد».

از اوست:

گشتیم فراموش و فراموش نکردیم در کنج قفس یکنفسی همنفسی را

نمی‌دانم صدای ناله است این کز دلم خیزد و یا در سینه‌ام شاید همی پیکان به پیکانت

اگر ذوق گرفتاری و وجد ناله دانستی هم‌آوازم شدی هرجا که بودی مرغ آزادی

* * *

چو رسی به کوی سلمی زمن ای صبا سلامی
چو تو محرمی ندارم که فرستمش پیامی
اگرم حیات باشد که دگر رهش به بینم
چه حدیثها به زلفش برم از شکنج دامی

* * *

بس نبودی مگرم دل به شکنج سر زلفت
چشم و ابروی تو با تیر و کمان کرده کمینی
خاطر هر که تعلق نپذیرفت به خوبان
بی نصیبی است که او راست نه دنیا و نه دینی

* * *

از آن چشمان خونخوارت اگر ترسم عجب نبود
که ترسد هوشیار از مست و از دیوانه دانایی
سواران قوافل را چه غم از ماندگان باشد
مقیمان سواحل را چه بیم از موج دریایی

* * *

چاکهای دل من عذر مرا خواسته‌اند «اشرف» از ناله ملامت نتوان کرد به نای

(مجمع‌الفصاحا، ج ۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۷۷)

افغان گرمرودی

محمد سلیم بیگ یوزباشی از سخنوران اوایل سده یازدهم هجری قمری گرمرو است.
دیوانی از او نزدیک به یک هزار بیت ضمن مجموعه شماره ۲۴۵۹/۱ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران هست.

آغاز:

نکرد خار طلب گل ز پای هستی ما ندید کعبه فیضی ز خودپرستی ما

انجام:

ز آغاز بهتر کن انجام من
به ساقی کوثر رسان جام من
این دیوان به خط نستعلیق گل احمد فرزند محمد در تاریخ ذیحجه ۱۰۷۵ استنساخ شده است.

همچنین دیوانی از او مشتمل بر غزلیات و رباعیات در حدود ۶۰۰ بیت نزد مرحوم تربیت موجود بوده است، این چند بیت از اوست:

در کوی توام پای طلب میلرزد
از بیم گنه دعا به لب میلرزد
از شوق گلستان جمال تو، نگاه
مانند نسیم روز و شب میلرزد

مسجد و منزلکی ساخت «افغان»
از پی وارد هر شام، پگاه
یافت از فضل خدا چون اتمام
گشت تاریخ که (من فضل الله)

= ۱۰۳۷

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۸۶ - فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۱۹۷)

بحری میانجی

از شعرای سده سیزدهم میانه است. نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۵۶۱ موجود است. قطع آن ۳۳×۲۱ شامل ۲۳۷ صفحه هر صفحه دارای ۲۶-۳۸ بیت (مجموعاً در حدود هفت هزار بیت) از غزلیات و قصاید و رباعیات و ترجیع‌بند می‌باشد. از صفحه ۱۱۳ الی ۱۶۷ اشعار ترکی آذربایجانی نوشته شده است.

پشت جلد دیوان تاریخ تولد فرزندانش به شرح زیر قید شده:

حسن آقا شب چهاردهم شهر صفرالمظفر ۱۲۸۹.

گوزل خانم صفرالمظفر ۱۲۹۵.

حسین آقا شب چهارشنبه بیست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۹۸ هجری.

ربابه شب بیست و هفتم شهر محرم الحرام روز پنجشنبه ۱۳۳۰.

در رثای فرزندش حسین آقا اشعار و رباعیاتی دارد از آنجمله است:

فریاد عزیزان که مرا جان روان رفت یعنی زیرم نوگل گلزار جنان رفت
فرزند عزیزی که مرا رشته جان بود بگسیخت ز من علقه و بی نام و نشان رفت

پوری که مرا مایه عیش دل بود خود خانه دل برای او منزل بود
بر بود فلک ز دست من برد به خاک صد حیف که او دولت مستعجل بود

«بحری» سفری به تفلیس نموده و در همانجا خطاب به فرزندش گفته است:

حسن ای نور دیدگان ترم از غمت آتشی است بر جگرم
با تو غم را خرم به قیمت جان بی تو شادی به یک جوی نخرم
از فراق تو جان به لب دارم زین سفر غرق آتش سقرم
بحریم از خدا همی خواهم کاین سفر را بدل کند حضرم

این غزل نیز از اوست:

روشنتر از جمال تو ماهی ندیده‌ام چون گیسوی تو ابر سیاهی ندیده‌ام
ماهی تو و کلاه به سر سحر بوالعجب هرگز به فرق ماه کلاهی ندیده‌ام
چون میروی ز پیش، روان خیل دل زبی شاهی چو تو به حشمت و جاهی ندیده‌ام
تا در طریق عشق چو بحری قدم زدم جز این طریق مسلک و راهی ندیده‌ام

(دیوان خطی بحری - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۳ - ۶۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۷)

سامی میانجی

ملاسامی اصلش از میانه بوده اما در هند توطن اختیار نموده است. این مطلع از اوست:
شب که آن مه نیمرخ در پرده مست خواب بود

یکطرف در خانه آنرو یکطرف مهتاب بود

(تذکره حسینی، ص ۱۵۴ - ۱۵۵)

عین القضاة میانجی همدانی

ابوالمعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی از مشاهیر فلسفی و عرفانی آذربایجان می‌باشد. وی به سال ۴۹۲ (از یک پدر و مادر میانجی) در همدان تولد یافت جدش علی بن حسن هم میانجی است. در این شهر بود که پدر عین القضاة قاضی ابوالحسن علی بن الحسن میانجی را کشتند. او لقب «عین القضاة» را قبل از ۲۸ سالگی داشته است چون احمد غزالی که از شاگردان و مریدان او بود هر وقت به او نامه می‌نوشت او را با این لقب مورد خطاب قرار می‌داد.

او در فلسفه و عرفان صاحب مقام بلندی بوده و از آثار و تألیفات او «زبدة الحقایق و شکوی الغریب» می‌باشد و از بررسی محتوای این دو اثر که اخیراً توسط دانشگاه تهران به چاپ رسیده است بر می‌آید که بر ریاضیات، علوم ادبی، فقه، حدیث، علم کلام، فلسفه، تصوّف کاملاً مسلط بوده است (شکوی ص ۱۴-۱۶).

زندگی علمی او:

در علوم ادبی به ویژه علم بلاغت و صنایع لفظی استاد بوده است خود او در مقدمه کتاب «شکوی الغریب» از به کار نبردن این صنایع لفظی پوزش می‌طلبد و می‌گوید: «با اینکه صنایع لفظی طبیعتاً دلنشین است لیکن پس از بلوغ، من با آنها وداع کردم و به دورش انداختم پس از آنکه به علوم دینی همت گماردم و برای پیمودن طریق تصوّف آماده گردیدم چون برای یک صوفی واقعی از سرگرفتن مطالب و دل بستن به اعمالی که بر اثر ریاضت آنها را ترک کرده است، بسیار ناپسند است.» شکوی الغریب، ص ۶

او تا ۲۱ سالگی در علم کلام بیش از دیگر علوم زمان خود تعمق کرده است در همین دوران درباره موضوع مهم بعثت از مباحث علم کلام، کتابی بنام «غایة البحث عن معنی البعث» نوشته است. تألیف این کتاب نتیجه درهم شکستن هیولای تقلید و پیروزمند شدن فکر او بر مجهولات علم کلام بوده است چون از هنگام بلوغ یکنوع بحران فکری و روحی در نتیجه حس کنجکاوی در او به وجود آمده بود که در ۲۱ سالگی با تألیف آن کتاب پایان

پذیرفت. او می‌خواست تقلید از عقاید موروثی را کنار بگذارد و طرحی نو بیفکند و از تعصب و تقلید دوری جوید.

ولی مطالعه‌ی کتابهای کلام آنروز، او را قانع نمی‌ساخت و نزدیک بوده است که به وادی هلاکت و حیرت بیفتد تا مطالعه‌ی برخی از آثار محمد غزالی او را نجات می‌بخشد.

آثار و تألیفات:

او را چند تألیف مهم می‌باشد:

۱- زبدة الحقائق فلسفی در اصول دین مشتمل بر ۱۰۰ فصل با مقدمه و تصحیح عقیف عسیر به چاپ رسیده است.

۲- تمهیدات در مورد مطالب عرفانی و تجارب روحی (حدود ۵۱۸ هـ. ق).

۳- مکتوبات (شامل ۱۲۷ مکتوب و نامه به مریدان خویش) پیرامون مسائل فلسفی.

۴- شکوی الغریب رساله‌ایست به زبان عربی که در سن ۳۳ سالگی نوشته است.

۵- نزهة القلوب شامل هزار بیت شعر تغزلی و تفسیر حقائق القرآن.

آثاری که منسوب به اوست:

۱- شرح کلمات قصار بابا طاهر عریان.

۲- رساله یزدان شناخت.

عامل قتل او:

مولف «ریاض العلماء» نقل می‌کند که بدیع متکلم را با عین القضاة دشمنی بود به او پیغام می‌فرستد: «تو در تألیف خود حق سبحانه و تعالی را «واجب الوجود» خوانده‌ای در صورتی که اسماء الله توقیفی هستند» و این کلمه از اصطلاح حکماء است او در جواب می‌نویسد: «خدا معشوق من است به هر نام که خواهم، خوانم»

و این دو رباعی را نوشته می‌فرستد:

که ماه تمام صدره پوشت خوانم

که سرو روان باده نوشت خوانم

ارزان خر رایگان فروشت خوانم

ارزان بخری و رایگان بفروشی

سروسهی و ماه تمامت خوانم یا آهوی افتاده به دامت خوانم
 زین هر سه بگو که من کدامت خوانم؟ از رشگ نخواهم که به نامت خوانم
 بدیع پس از وصول پیام، افرادی را برانگیخت تا خواجه را بسال ۵۲۵ ه. ق در همدان
 مصلوب ساختند

اشعار زیر منسوب به او است:

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم و آن هم به سه چیز کم بها خواسته‌ایم
 گر دوست چنان کند که ما خواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

تألیف در مورد عین القضاة:

در مورد ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی کتاب جامعی به نام احوال
 و آثار عین القضاة از آقای دکتر رحیم فرمنش موجود است که بسال ۱۳۳۸ شمسی در تهران
 منتشر شده است.

همو دو رساله عین القضاة را نیز تصحیح و منتشر کرده است:

۱ - غاية الأمان فی درایة المكان معروف به «رساله ازمنه و امکنه» که در سال ۱۳۳۹
 شمسی منتشر نموده‌اند.*

۲ - لوائح که در سال ۱۳۳۷ شمسی منتشر شده است. و از طرف دیگر با تصحیح آقایان
 علی نقی منزوی و عقیف عسیران «نامه‌های عین القضاة» به وسیلهی بنیاد فرهنگ ایران و
 رساله‌یزدان شناخت توسط بهمن کریمی در ۱۳۳۸ شمسی و مصنفات عین القضاة به تصحیح
 عقیف عسیران به وسیلهی انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ منتشر شده است.

اخبار عین القضاة افزون بر آنچه اشاره شد در روضات الجنان جلد ۲، ص ۶۰۴-۶۰۵؛
 طرایق الحقایق؛ تتمه صوان الحکمه؛ نفحات الانس؛ طبقات الشافعیة الکبری؛ کتاب
 دانشمندان آذربایجان؛ مفاخر آذربایجان، جلد دوم، ص ۶۵۶-۶۵۹؛ و سایر مآخذ منقول در
 فرهنگ سخنوران مذکور است.

محمدحسین گرمرودی

از ادبای سدهٔ سیزدهم هجری قمری گرمرو است. وی در زمان محمدشاه و وزارت حاجی میرزا آقاسی به دربار راه یافت و سپس به کربلا اعزام شد و در زمان ناصرالدین شاه به تبریز مراجعت نمود.

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۳۰۲۰ موجود است، این دیوان به خط شکستهٔ نستعلیق علی محمدبن محمدحسن گرمرودی و مطالب آن بدینگونه است:

از صفحهٔ ۱ - ۱۰ دیباچهٔ خود شاعر است به عربی در سرگذشت او و چگونگی گردآوری این دیوان. اکثر اشعار وی به عربی است مگر ۶ قصیده که به فارسی است و از صفحهٔ ۱۰ - ۶۹ قصاید است و در آن میرزا محمدباقر مجتهد تبریزی و ساعدالملک و معزالدوله و میرزا محمدصادق خان قائم مقام والی آذربایجان و ناصرالدین شاه و میرزا آقاسی و سردارکل و سایر رجال را ستوده است گرد آورندهٔ دیوان در مقدمهٔ آن می‌نویسد:

بسمله: الحمد لله الذی اکرمنا بحسن الاداب... و بعد فیقول علی محمدبن محمدحسن الگرمرودی الاذربایجانی ان العالم الفاضل... میرزا محمدحسین کان من اهل گرمرو

آغاز دیوان:

فدیتک یا بن المصطفی بعدک العفا علی العیش ان العیش بعدک ما صفا
انجام:

چون او به ارباب هنی رحمت کند بی‌منتها بفزایدش فرو بها باری خدای ذوالمنن
مؤلف گنج شایگان می‌نویسد: «در اواسط عهد محمدشاه غازی رساله‌یی به اسلوب مقامات نجم ائمهٔ الادب بدیع الزمان مشتمل بر قصص غریب شیرین و حکایات دلپسند رنگین به رشتهٔ نظم و نشر کشیده که به گوهر نکات لطیفه آراسته و به زیور استعارات پیراسته بود...»

از اوست:

الصدر اعظم من وصفی و تبجیلی و قدره فوق تشبیهی و تمثیلی

الشمس يعرفها من كان يعرفها فلا يزيد لها بسط الاقاول...

(گنج شایگان، ص ۵۱۸ - ۵۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۰ - فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۹۶۴؛ ج ۱۳، ص ۳۰۷۷)

نثار گرمرو دی

میرزا مهدی خان گرمرو دی ملقب به بیان الملک و متخلص به «نثار» از شعرای سده سیزدهم هجری قمری است. پدرش میرزا ابومحمد یکی از منشیان نایب السلطنه عباس میرزا بود و نزد وی مقامی ارجمند داشت. مؤلف تذکره گنج شایگان می نویسد: «سلسله نسبش منتهی است به مقرب درگاه باری خواجه عبدالله انصاری و نیاکان پاکش از بدایت دولت و نوبت سلطنت صفویه پیوسته در دربار پادشاهان به مناصب بلند و مقامات عالیه سرافراز بوده و پدر مرحومش میرزا ابومحمد نیز یکی از منشیان جلیل الشان و دبیران عطار دبنان بوده و ایام عمر خویش را بالتمام در خدمت نایب السلطنه عباس میرزا بسر برده و در دیوان وی همواره مصدر مهمات جلیله و مرجع خدمات عظیمه بودی... تا آنکه خداوندش به سعادت این فرزند مباهی و ارجمند فرمود و در محل گرمرو د از کتم عدم قدم به عرصه شهود نهاد. چون سال عمرش به چهارده رسید پدر در جنة الماوی مقام جست و خود قائم مقام پدر گشت. امیر نظام با احتشام «محمدخان زنگنه» که از اکابر امرای روزگار بود در همان خردسالی ویرا فرایش خواند و در صف منشیان خویش نشاند و یکی از ادبای آن دیار را به کار تربیت وی بداشت و از نقد عمر و کیسه مبلغی گزاف در وجه وی مصروف ساخت و از آنجا که بخت بلندش مساعد و طالع مسعودش معاضد بوده خامه دو زبان نیز کمر خدمتش بر میان بست و نامه روشن ضمیر سر بر خط فرمانش نهاد تا خطش چون خط خوبان شیرین و دلپذیر گشت و لفظش چون لفظ جانان شیرین و دلربای، بالجمله چنان در اندک زمانی به لهجه پارسی گویا گشت و بیان تازی را مسلم آمد که... هرگونه شعر را از عربی و فارسی سخت نکو می سرود... امیر نظام به موجب این صفات و خصایل ویرا دارای دیوان رسایل خویش کرد و چنانش در کنف حمایت و رعایت خویش درآورد که صدور تمامت احکام نظام را به عهده کفایت وی مقرر داشت، خود نیز بواسطه جوهر ذاتی و رشادت

فطری و فرط هنرمندی بعلاوه امور لشکر در کارهای کشور نیز مبسوط الید آمد و چون امیر نظام داعی حق را لیبیک اجابت نمود و از این سرای فانی درگذشت (۱۲۵۷) کار نثار در آذربایجان از عزل عمل به خزی و خسار انجامید به دارالخلافه درآمد و به همراهی حسین خان نظام الدوله که در اوان حکمران مملکت فارس بود روانه آن حدود گشت و در مدت ۴ سال تمام بنا در اطراف و سواحل و اکناف آن مملکت را به آسودگی و راحت گردش و سیاحت نمود و در بدایت این دولت قوی شوکت به دارالخلافه معاودت نمود، در آن هنگام کفایت امور خاص و غام به عهده تقی خان امیر نظام بود و بواسطه سابقه خصومتی که با وی داشت به هیچ کارش نگماشته دستش از کار کوتاه و کارش رفته رفته تباه گشت بطوریکه نزدیک بر آن بود که سائل به کف و از گرسنگی تلف شود و کارش از فلاکت به هلاکت رسد.

زبان به مدح میرزا تقی خان امیرکبیر گشود و چندین قصیده سرود ضمناً التماس رجوع خدمت کرده گفت:

ای سایه اقبال تو آسایش گیتی ز نهار نجاتم ده از این ورطه خونخوار
گر نثر بخواهی منم امروز مسلم و نظم، منم نیز کنون شاعر سحر
ولی فایده‌یی نبخشید و امیر هیچگونه اعتنائی به وی نکرد.

پس از عزل امیرکبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم جدید، نثار را به خدمت خواند و به مقامی که پدران او در دیوان سلاطین بود رسانید.

نادر میرزا درباره بیمهری امیرکبیر نسبت به شاعر می نویسد: «نثار در فن دبیری نظیر نداشت نخست به خدمت امیر بزرگ محمدخان زنگنه امیر نظام راه و رسم دبیری داشت آنجا او را با اتابک اعظم میرزا تقی خان فراهانی سخنها گذشته که این مرد به همه چیز از او دبیرتر بود کجا آگاه بود که روزی همه ایران به فرمان او خواهد شد» همو در تاریخ وفات «نثار» می نویسد که «به سال ۱۲۷۹ از هجرت به همان ناحیه گرمروود به جهان دیگر برفت» ولی مؤلف مجمع الفصحا وفات او را ۱۲۸۳ قمری ضبط کرده است.

کوهی کرمانی در مجله یادگار می نویسد سردار کل عزیزخان دبیری خود را به نثار داد او نیز روزگاری بیکار ماند تا نوبت دیگر سردار کل روی کار آمد دبیر را با خود به آذربایجان برد و مخاطب بیان الملکی یافت و رسایل را می نوشت... به علت بجا که میرزا قهرمان امین

لشکر از وی می‌گرفت سلب اعتماد سردار کل از او شد.

به آخر امور شقاقی به او محول شد. امین لشکر او را به حساب فرو پیچید آن جاهت از او برفت تا در سنه ۱۲۷۹ ق. در گرمروود درگذشت.

کوهی از تالیفات نثار به شرح زیر یاد می‌کند:

۱- گنج شایگان (شعر)

۲- نصاب ترسل در تبریز به سال ۱۲۷۵ ق. در ۳۲ صفحه به قطع وزیری چاپ سنگی شده است. و نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۸۳ شکسته نستعلیق اواخر سده ۱۳ دارای قصیده و غزل در ۵۱ برگ ۱۴ سطری هست.

۳- غزلیات به سال ۱۳۰۷ هجری قمری در ۲۲۰ صفحه در بمبئی و به سال ۱۳۲۴ ق. در ۱۵۹ صفحه در تبریز چاپ سنگی شده است.

به سال ۱۳۶۳ شمسی دیوان او شامل دو هزار بیت از قصاید، مقطعات، رباعیات، مسمط، غزلیات. با مقدمه احمد کرمی به چاپ رسیده است. شعر نثار یکدست نیست گاهی در اوج و زمانی در حضيض است، تسامحاتی هم در شعر او هست که به پاره‌ای از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

گشود راه و فروتر نشست آتش ظلم به حکم شاه جهان یافت دشمنان کيفر
که فعل یافت را به جای یافتند بکار برده است. و گاهی اعتنای درستی به قافیه ندارد.
در قصیده‌ای به مطلع:

به فیروزی شهریار مظفر جهان خرمی باز بگرفت از سر
تاگوید:

همه بندگان تو اجزای عالم همه چاکران تو اجسام عنصر
که سر را با عنصر قافیه ساخته، اجسام عنصری را اجسام عنصر گفته است.
در مدیحه‌ای گوید:

دو چیز مایه آسایش آمده است و رفاه قوام شرع رسول و دوام دولت شاه...
هدایت ازلی در ضمیر او مضمّر سعادت ابدی از جبین او پیداه
«پیداه» را به جای «پیدا» بکار برده است، با وجود این شعر خوب در دیوانش کم نیست.
قطعه شکوائیه زیرین را میتوان در ردیف مقطعات خوب به شمار آورد. این قطعه به منظور

جلب عطوفت و مرحمت میرزا تقی خان امیرکبیر سروده شده است:

خدایگانا بس دردها به دل دارم ز کوه و دشت چو سیراب می کنی دد و دام چنان به ترک من ای میرکامران گفתי ولی من از دل و جان شایقم به خدمت تو دریغ و درد که در حق من پذیرفتی اگر هم از من سهوی برفت در خدمت دل تو عاشق جرم است تا ببخشاید به آن بزرگ خدایی که از تو کرد قوی به جز خیال مدیح تو نیست در دل من مگر نوشته ز روز نخست کلک قضا و گرنه نثر من و نظم من چو حکم امیر سروش غیب به گوشم سرود نکته خوش غلام خاک نشینان عشق باش، نثار	ولی نگویم در حضرتت کماهی را درون دریا مپسند تشنه ماهی را که سالکان طریق هدی، مناهی را چنانکه دوزخیان، رحمت الهی را ز قول مدعیان حرفهای واهی را به شرع و عرف پذیرند عذر ساهی را و گرنه عرضه دهم شرح بیگناهی را بنای دولت و بازوی پادشاهی را حلاوت سخنم بس بود گواهی را به حالت من و زلف بتان سیاهی را گرفته بود به تسخیر ماه و ماهی را که بس کن این همه فریاد و دادخواهی را که سرفروند نیارند تخت شاهی را
---	---

در منقبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه گفته است:

ای برده نرگست ز من ناتوان توان سودن به خاکپای تو ای مه جبین، جبین جانی به جسم از نفس روح بخش، بخش زین جور و ظلم شکوه برم پیش آنکه نیست مهدی هادی آنکه وجود شریف او شاهی که باد عدلش اگر در چمن وزد گر در جهان ظهور تو را خصم منکر است شاهان کنون ز چهره بکش پرده خفا اهل نفاق ساخته تیغ ستیز تیز ای حجت خدای بکش تیغ انتقام امروز در ظهور تو گر نیست مصلحت	همواره سوده بر قدمت گلرخان رخان بهرتر ز تکیه بر فلک عزوشان ز شان آبی بر آتشم ز رخ خون فشان فشان اندر دو کون ملجما عاجزان جز آن دارد چو روح در تن کون و مکان مکان گردد به زیر برگ ز وحشت خزان خزان شاهد بس است خاتم پیغمبران بران بنمای جلوه در نظر شیعیان عیان شمشیر کینه آخته مریخ سان خسان از روزگار داد دل دوستان ستان ای در طریق بندگیت خسروان روان
---	--

توفیق ده که از پی تنبیه اشقیا بسندد امیر زمرة اسلامیان میان
در تاریخ بنای پل سردشت که در زمان ناصرالدینشاه به مباشرت عزیزخان سردار کل
ساخته شده گوید:

فرمانروای عهد امیر خدایگان	سردار کل سپهد ایران عزیزخان
بر آب رودخانه سردشت بست پل	کز وی به یادگار بماناد در جهان
کلک «نثارش» از پی تاریخ زد رقم	(پاینده باد جسرا امیر خدایگان)
= ۱۲۷۹	

(مجمع الفصحا، ج دوم، ص ۵۲۵ - ۵۲۶. گنج شایگان، ص ۴۴۵ - ۴۴۶؛ ص ۵۶۲ - ۵۶۵. دانشمندان آذربایجان،
ص ۳۷۱ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۶۴ - ۱۶۶. مجله یادگار، سال دوم شماره ۸ ص ۷۲ - ۷۶) مقاله کوهی
کرمانی. - تاریخ تبریز، ص ۲۳۲ - ۲۳۳. لغتنامه دهخدا - فهرست اسنان قدس رضوی، ج ۷، ص ۵۳۰. مؤلفین
مشار، ج ۶، ص ۲۵۲)

شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته اند

ربیعی، میرزا عبدالعلی (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸)
رسمی میانجی از شعرای سده ۱۳ ه.ق. (رک: دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۹)
عاجز گرمروودی، میرزا محمد خلیفه دیوانش به چاپ رسیده و نیز به شماره ۱۶۳ رف
در کتابخانه ملی تهران هست و به عنوان عاجز سرابی معرفی شده است
(رک: فهرست کتابخانه ملی تهران، ج ۱).

سخنوران

نقدہ

نقده

در جنوب ارومیه واقع است و از بخشهای اشنویه و خانه تشکیل یافته است. مذهب اهالی: شیعه، سنی، کلیمی، مسیحی است.

(فرهنگ معین، ص ۲۱۴۰)

شعراي این شهرستان:

تاج‌الدین اشنهی

شیخ‌الاسلام تاج‌الدین ابومحمد اشنهی (یا، اشنوی، یا، اشنهی) فرزند خداداد فرزند ابوبکر فرزند یوسف، پدر امام صدرالدین محمد الاشنهی الواعظ از صوفیان نویسنده و شاعر قرن هفتم هجری و از مشایخ زمان خود بود، در شهر هرات چشم از جهان فرو بست و در زیر گنبد مجدالدین طالبه به خاک سپرده شد. وی مرید شمس‌الدین محمد بن عبدالملک دیلمی بود و عارف معروف سیف‌الدین باخرزی (۵۸۶-۶۵۹ ه.ق.) از او خرقه تبرک گرفت. چون شرح احوال تاج‌الدین زیاد روشن نیست، به مطالب چند مأخذ قدیم و جدید اشارت می‌شود تا خواننده گرامی خود در صحت و سقم نوشته‌ها داوری کند.

یاقوت در معجم البلدان می‌نویسد: اشنه به ضم اول و سوم و سکون دوم، در آذربایجان و میان ارومیه و اربل واقع شده است. از آنجا تا ارومیه دوروز و تا اربل پنج روز راه است. من از تبریز، گذرا، بدانجا وارد شدم، باغهای فراوان داشت و گلابی آنجا بهتر از میوه‌های دیگرش بود و این میوه را به همه نواحی اشنه حمل می‌کردند آثار ویرانی آشکارا در آن شهرک به چشم می‌خورد، محدثان، منسوب به آنجا را: اشنائی، اشنانی و اشنهی می‌گویند!...

علامه محمد قزوینی در حاشیه شدالازار... در اینکه نام او را جانی محمود و در جای دیگر محمد نوشته‌اند، برآنند که یکی تحریف دیگری است.^۲

در مجمل فصیح خوافی چنین آمده است: «وفات شیخ العالم شیخ سیف الملة والدین الباخری - قد - به بخارا فی ذیقعه و قیل: سنة تسع و خمسين و ستمائه اسم موضعی که شیخ آنجا در با خرز متوطن بود «طوی» بود. شیخ آن را «نور» نام نهاد و با خواجه سنجان و استاد مردان صحبت داشته، شیخ را سه پسر بود بزرگتر جلال الدین محمد وفاته ببخارا، و میانه برهان الدین احمد و او حج کرده و در مراجعت در کرمان ساکن شد، سیم مظفرالدین مطهر، و شیخ سیف الدین خرقه تبرک از دست شیخ تاج الدین محمودبن حدادالاشنهی پوشیده در هرات^۳...»

در این نوشته به محمود بودن نام وی تصریح شده است اما نام پدرش را، حداد (به جای خداداد) نوشته‌اند. به تأسی از استاد علامه شادروان قزوینی باید گفت که: حداد و خداداد، ظاهراً یکی تحریف دیگری است یا باید یکی نام پدر و دیگری اسم یکی از اجداد وی باشد.

در تأیید نام و کنیت او بهتر است به نوشته تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب الشیخ روز بهان، اثر شرف الدین ابراهیم توجه فرمائید و کرامت و شرح حال پدر، از زبان پسر بشنوید: «شیخ صدرالدین، پسر قدوة المحققین و سلطان المتکلمین تاج الملة و الدین محمود الاشنهی - رحمه - چنین نقل فرمود که پدرم شیخ الاسلام تاج الدین محمود - رحمه معتقد و مرید شیخ کبیر سیدالاقطاب شیخ روزبهان بود - روحه - و از صادر و وارد احوال شیخ روزبهان پرسیدی. و چون مسافری از طرف شیراز برسیدی، بیشتر آن بودی که او را به خانقاه خود فرود آوردی و به انواع او را دلداری فرمودی.

روزی عزیزی از مریدان خدمت شیخ - رحمه - بدو رسیده و پدرم شیخ الاسلام آن عزیز را مقرر داشت و عظیم دلداری کرد، چند روزی برآمد. آن عزیز احوال پدرم شیخ الاسلام مطالعه و مشاهده فرمود. درویش را در خاطر آمد تا از او خرقه تبرک بطلبد، این حکایت با خدمت تاج الدین بگفت. فرمود: صبر کن. گفت: حاکم شیخ است. چون شب درآمد و ساعتی چند بگذشت، شیخ تاج الدین پیامد و درویش را بخواند و با خود به بام خانقاه برد و گوش او بگرفت و گفت: استماع کنی تا چه شنوی. درویش گفت: گوش فرا داشتم. آهی

خوش می شنیدم. تاج الدین گفت: چه می شنوی؟ درویش گفت: آهی می شنوم که به آه شیخ روزبهان - رحمه - می ماند. بار دیگر در گوشم گفت: نیک بشنو. دیگر هم آوازه شیخ شنیدم. گفتم: شیخ! این آه، آه شیخ من است. شیخ تاج الدین فرمود که: ای بیچاره ترا که شیخی چنین باشد که آواز او از یک ماهه راه می رسد، شاید که تو خرقة تبرک از من طلبی؟ آن عزیز، هم از آنجا استغفار خدمت شیخ روزبهان کرد. و شیخ صدرالدین محمد اشنهی - رحمه - بسیار به مزار مبارک شیخ روزبهان آمدی و فرمودی که: او سلطان عاشقان است و مراد خلائق از سر روضه او زود حاصل می شود^۴...

شهاب الدین وصاف الحضرة نام صدرالدین را «محمود» ذکر کرده است و آن نوشته که حاکی از نحوه مناسبات اتابک سعد زنگی با زهاد و صوفیه و ساده لوحان و علماست، چنین است: «اتابک به زهاد و متصوفه اعتقادی راسخ داشت و ایشان را بر ائمه و فضلا برتری می داد. از این رو گروهی در لباس زهاد نزد او می رفتند و از انعامات او محفوظ می شدند و نیز درباره ابلهان و ساده لوحان می فرمود: اینان نفوس ملکی دارند و از حیل و نیرنگ خالی اند. و در عوض از خداوندان هوش و خرد و اهل نطق و فضیلت خائف بود. لاجرم گروهی از ایشان را به گناه آنکه به تعلیم حکمت مشغولند، بیازرد و از شیراز براند، از آن جمله بود امام صدرالدین محمود الاشنهی الواعظ که علاوه بر آنکه در علوم اصول و فروع و الهیات و طبیعیات و هندسه و هیأت و حساب و جدلیات و طب و علم نسب و تأویل و تفسیر و وجوه قراآت و احادیث و ادبیات از لغت و معنی و بیان و صرف و نحو و عروض یگانه روزگار بود و هر سئوالی را علی الارتجال پاسخ می گفت: در شیوه و عظم نیز دستی داشت. چنانکه سالی در عرفات برای حجاج و عظمی گفت، شیخ شهاب الدین عمرالسهروردی را که نابینا شده بود در محفه ای نشانده به مجلس او حاضر آوردند، شهاب الدین سخنان او را پسندید و تحسین ها کرد. چون مغضوب اتابک واقع شد این دو بیت حسب الحال بگفت:

از صحبت تو کنون فراق اولی تر بر درگه تو زرق و نفاق اولی تر
چون پرده راستی مخالف کردی ما را پس از این راه عراق اولی تر^۵

حمدالله مستوفی با نام «تاج الدین اشنوی» وی را از مشایخی که در دولت مغول بوده اند، شمرده است.^۶ شاعری با نام تاج الدین اسماعیل بن عبدالمؤمن بن اسماعیل بن عبدالجلیل بن ابی منصور ماشاده اصفهانی (متوفی ۷۱۰ هـ) مترجم عوارف المعارف سهروردی و رساله

پنج پرسش و پاسخ تاج‌الدین اشنهی و گردآورندهٔ املاآت صدرالدین اشنهی با عنوان «تحفة اهل الوصول فی علم الفصول» حدود یکصد و بیست بیت از اشعار تاج‌الدین و نوزده بیت از اشعار صدرالدین را در ترجمهٔ شیوای عوارف به فارسی، آورده است، در اینجا به ذکر چند نمونه از آثار منظوم تاج‌الدین مبادرت می‌شود:

نـاز آن دلبـر عیار خوش است	گرچه نازی است جگرخوار، خوش است
بـهر یک نـز هـت گلزار رخس	زحمت خار به خروار خوش است
سـتم و جـور و جـفائی که از اوست	بـده انصاف که تیمار خوش است
هـرچه ناخوش بود آن، از دگران	بـه سـریار، که از یار خوش است
دل انـده ز دگان خسته به است	آه زار، از دل افگار خوش است
چون حریفان همه سرمست شدند	نـعرهٔ مـرد گـرفتار خوش است
سـوختـم ز آتـش غـم لیک چه باک	نـوش «النار و لا العار» خوش است
گـر تـو نـظارهٔ دارم باشی	بـه سـر تـو که سـردار خوش است

رمزی ز عشقت ای جان در عقل و جان نگنجد

حرفی ز داستان در صد زبان نگنجد

جان و خرد شریفند لکن نه مرد عشقند

دانی که بحر اخضر در ناودان نگنجد

هان تا جمال جانان در جان نجوئی ایراک

منجوق هودج «هو» در «کن فکان» نگنجد

اندر حدث، قدم را جستن محال باشد

عنقای قاف عزت در دوکدان نگنجد

پائی شگرف باید مردروء قدم را

رفتن بر اوج اعلی، در نردبان نگنجد

سوی ازل چه یازی، گرد ابد چه نازی

کوته کن این درازی کان در زمان نگنجد

در دست خلق بادی هرکس ندان چو شادی

وانجا که هست رازی در این و آن نگنجد^۷

شنگولیان که راه قلندر همی روند

در آتش بلا چو سمندر همی روند

چون خضر بهر یافتن چشمه حیات

در ظلمت عدم چو سکندر همی روند

غواص وار تا بکف آرند در در

در بحر بیخوری زره سر همی روند

در راه جست و جوی و تک و پوی وهای و هو

از وهم تیز گام برابر همی روند

ای خوشا احوال درویشان کشان از گمان اندر عیان افکنده‌ای

رسته از زخم تفاریق حدوث در شهود صرف‌شان افکنده‌ای

مست و نازان و گدازان در وصال بی میان‌شان بر کران افکنده‌ای

عمر خود ای بیخبر برباد غفلت داده‌ای

یک در از بیدولتی بر خویشتن نگشاده‌ای

عنکبوت شهوت بسته‌ست بر دام غرور

آخر ای خر ننگری کاندرچه دام افتاده‌ای

بینوا چون کافر درویش، نه دنیا نه دین

مدبرا، آخر نگوئی برچه طالع زاده‌ای

ننگ و عار مسجدی و اندر کنشت جای نیست

بهر نیکان باد تندی و بدان را باده‌ای

و آنگهی دعوی که جنت چیست، دوزخ خود کدام

شاد باش ای بیست و شش سالی که چون دل ساده‌ای

در قریب آباد دیو ایوان بکیوان برده‌ای
 این نمی‌دانی که جز بر یخ بنا نهاده‌ای
 یا چو مردان چرخ گردان زیر پای همت آر
 یا زن آسا چرخ گردان چند ازین نر ماده‌ای
 راه حق بس روشن است و کار او بس آشکار
 زان نمی‌بینی که اندر پیش خود ایستاده‌ای
 تا تو در بند خودی هم بندی و هم بنده‌یی
 چون ز خود فارغ شدی آزادی و آزاده‌ای

اگر این تهمت هستی ز روی کار برخیزد
 هزاران نعره مستی ز کوی یار برخیزد
 و گمر زنار... ز عشق او خبر یابد
 بسالاف «انالحقی» از آن زنار برخیزد
 و گریکبار آن دلدار در گلزار بخرامد
 هم اندر حال رسم خار از گلزار برخیزد
 و گریک لمحہ اندر کسوت عزت پدید آمد
 هزاران آه و واویلاہ کز ابرار برخیزد
 نگارینا! سر مویی ز زلفت لطف پیدا کن
 کزین یک کار تو ما را هزاران کار برخیزد
 عجب نبود چو هدهد را سلیمان تاج می‌بخشد

چو موری کور را قوتی ازین انبار برخیزد

قلاشانی که بی‌نظام اند	گیرم که ز تو نظام گیرند
وز هفت فلک دوام دوران	اندر طلبت لوام گیرند
وین چرخ حرون بیسکون را	از خیره دوی لگام گیرند
در کام نهنگ و پنجه شیر	بر شرط رضا قیام گیرند
در جستِ اولین قدم گاه	این گنبد نیل فام گیرند
گرد ازل و ابد بتازند	پس هر دو جهان غلام گیرند

گیرم که هزار ازین بگردند تا در صف عشق نام گیرند
عنقای بقاء قاف عزت آخر بکدام رام گیرند

تا شور غمت ای بت عیار برآمد	فریاد و فغان از در و دیوار برآمد
جان رهگذر کوی تو پر آتش غم دید	زد نعره النار و لالنار برآمد
زنار مغان از غم عشق تو خبر یافت	دعوی انالحق ز زنار برآمد
عشق تو بکفار و به سقین نظری کرد	فریاد بیکبار ز کفار برآمد
یوسف ببوئی به بُن چاه فروشد	حلاج ببوئی بسردار برآمد
هر کو بزر و زور بکوی تو فروشد	با ناله زار از همه بیزار برآمد
در کوی فراموشان لطف گذری کرد	صد غم زده دل شده را کار برآمد
سجاده و زنار بیک موی فروشد	چون عزت قدس تو به بازار برآمد

ای دوست دست گیر که کارم بجان رسید
هر درد کان توان بمن ناتوان رسید
باری که آسمان و زمین تاب آن نداشت
از دولت غمت بمن سوخته آن رسید
اندر ازل که گنج ابد می نهاده اند
ما را از آن میانه غم بیکران رسید
دانسته ام که قوت هما استخوان بود
این طرفه ترکه که طعمه جغد استخوان رسید
این داستانِ انده ما بین که آشکار
از پای این جهان بسر آن جهان رسید

رباعی زیر هم در نزهة المجالس بنام وی ضبط شده است:

دوش این دل ما جامه جان شق می زد خیمه زیر طارم از رق می زد
اندر نظرش چو هیچ موجود نماند بی واسطه ای، دم انالحق می زد
علاوه بر مقاله آقای نذیر احمد مندرج در «قند پارسی» از انتشارات موقوفات دکتر افشار.
آقای قاسم انصاری، هم در مجله آینده (۷۷۰/۹ - ۷۸۰) مقاله‌ی درباره تاج الدین اشنوی

نوشته و افزوده اند که:

تاج‌الدین محمود بن خداداد بن ابی‌بکر بن یوسف اشنه‌ی از مردم اشنه (اشنو، اشنویه) است و ظاهراً در سده هفتم هجری در حال حیات بوده و در هرات رخ در نقاب خاک کشیده است.

رساله عرفانی «غایة الامکان فی درایة المکان» (که به عین القضاة همدانی منسوب شده بود) از اوست این رساله با مجموعه آثار و اشعار فارسی وی به مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی سال ۱۳۶۸ در ۲۱۳ صفحه در تهران بچاپ رسیده است (آینده ۳۱۲/۱۶).

مرحوم تربیت، ذیل «تاج‌الدین اشنوی» می‌نویسد: «ضیاء پاشا در جلد دوم خرابات دو بیت ذیل را به نام وی نوشته:

اگر تن است بجز خسته هوای تو نیست

اگر دل است بجز تشنه بلای تو نیست

ز فرق تا به قدم ذره‌ای نمی‌بینم

که آن از آن تو ای دوست، یا برای تو نیست^۸

در باره مدفن تاج‌الدین اشنه‌ی سیداصیل‌الدین عبدالله نوشته است:

«قطب‌المحققین زبدة الواصلین سلطان مجدالدین، در طریق توکل و تجرید، یگانه روزگار بوده و در سلک اولیاء کامل معدود گشته و مقامات عجیبه و حکایات غریبه از وی مروی است. و امام فخرالدین رازی به زیارت او پیوسته می‌رفت. اما تاریخ وفاتش معلوم نشده و مدفن ایشان در اندرون شهر هرات در میان درب خوش و درب فیروزآباد و شیخ محمود اشنوئی که از محققان مشایخ است در پهلوی قبر وی مدفون است»^۹.

آثار تاج‌الدین

علاوه بر مقداری از آثار منظوم او که از گزند بی‌امان زمان و مرور دهور سالم مانده، دو اثر منظوم به نام و مشخصات زیر باقی است:

۱ - غایة الامکان فی معرفة الزمان و المکان از تاج‌الدین محمود فرزند خداداد اشنه‌ی همدانی، که به عین القضاة همدانی (۴۹۲ - شهید ۵۲۵) و نیز به شمس‌الدین محمد فرزند عبدالملک دیلمی که استاد اشنه‌ی بوده نسبت داده شده است. ذریعة ۱۶: ۹۰ - کشف‌الظنون

۲: ۱۱۹۰ - ف رضوی ۴: ۲۱۱...»^{۱۱}.

۲ - «ترجمه پرسش و پاسخ - ترجمه پنج پرسشی است که در راه میان مکه و مدینه از تاج‌الدین اسنوی شده و او پاسخ داده است. در نسخه ۳۹۸ رضوی از مترجم نام صریحی برده نشده است تنها در دیباچه خود را از مریدان عبدالاسلام کاموئی یاد کرده است و اینکه عوارف المعارف سهروردی را ترجمه کرده است...».

این دست نوشته همراه مجموعه شامل: اصول عقاید از امام فخر رازی - گلستان از سعدی و غایة الامکان از تاج‌الدین، در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود (از ص ۱۰۰ تا ۱۱۶) به طول ۲۰ و به عرض ۱۰ سانتیمتر به خط نسخ نسبتاً خوانا، کاتب احمد بن محمد حاجی کاموئی است و در محرم سال هفتصد کتابت شده است. مع‌الاسف چند کلمه افتاده و علت سفید بودن هم معلوم نیست در عین حال به گونه‌ای نیست که فهم نوشته را بر خواننده دشوار سازد و نسخه را از حیز انتفاع بیندازد*

(مجله آینده سال ۹، ص ۷۷۰ - ۷۸۰ - قند پارسی ص ۳۵۲ - ۳۵۹)

* اشاره به مأخذ از قاسم انصاری است:

- ۱ - معجم البلدان یا قوت حموی طبع بیروت.
- ۲ - لغت‌نامه دهخدا به نقل از شدالازار.
- ۳ - مجمل فصیح خوانی ج ۲ ذیل حوادث سنه ۶۴۶ به اهتمام محمود فرخ چاپ مشهد.
- ۴ - روزبهان نامه ص ۲۷ به اهتمام آقای دانش پژوه چاپ انجمن آثار ملی، در رساله روح الجنان (از کتاب مزبور) ص ۲۰۸ عین این داستان منقول است.
- ۵ - تحریر تاریخ و صاف ص ۹۳ به قلم عبدالمحمد آینی بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶ - تاریخ گزیده ص ۶۷۳ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی چاپ امیرکبیر.
- ۷ - ترجمه عوارف المعارف، تصحیح قاسم انصاری.
- ۸ - دانشمندان آذربایجان ص ۸۱ چاپ تبریز، این دو بیت در ترجمه عوارف هم هست.
- ۹ - مقصدالاقبال و مرصداالامال سلطانیه به کوشش مایل هروی، ص ۳۷.
- ۱۰ - به کوشش آقای دکتر رحیم فرمشی و به نام عین‌القضاة در تهران طبع و منتشر شده است.
- ۱۱ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۳ بخش ۱ آقای احمد منزوی و نیز: تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف شادروان سعید نفیسی ج ۱ ص ۲۸۱ و ج ۲ ص ۷۵۰ و مقدمه روزبهان‌نامه.

توضیح «آینده»

۱ - اخیراً تحقیقی درباره همین ترجمه اصفهانی از عوارف‌المعارف به قلم آقای نذیر احمد ایران‌شناس هندی در مجله بیاض (شماره اول سوم سال ۱۹۸۳) انتشار یافته و ایشان همه اشعاری را که از هر دو اشنه‌ی در آن آمده است ضمن مقاله خود به چاپ رسانیده و اطلاعات مفیدی درباره آنها به جمع درآورده است).

۲ - نسبت کاموئی که در نام شیخ عبدالاسلام و نام کاتب نسخه دیده می‌شود و در نسخه کاموسی هم می‌توان خواند منسوب به کاموست و بجز کاموی کرمان در کوهستان کاشان هم کامو هست و کامو و جوشقان قالی و ورکان نزدیک به یکدیگرست.

شیخ صدرالدین اشنهی

فرزند تاج‌الدین اشنهی است از اوست:

ز نورت شمع ایمان در گرفته	ز رویت گل به بستان در گرفته
گهی یاد خوشت کرده بهاری	ازو بوئی بریحان در گرفته
شراری زان رخ زیبا بجسته	چراغ آسمان زان در گرفته
ز لطف آن لب و دندان شیرین	بسا دل مرده را جان در گرفته
فتاده سوز عشقت را بعالم	به دانا و به نادان در گرفته
گشوده لب به هنگام فصاحت	ازو نی شکر افشان در گرفته
ز دندان بر عمان افتاده عکسی	به دامان در و مرجان در گرفته
ز شوق آن لب شیرینت مردم	شنو، می لب بدندان در گرفته

وه‌وه که دل اندر خویش خالی گردد
هی‌هی که زدل چو نقش گل برخیزد
در مدح رسول اکرم (ص) گفته است:

چون قابل نور لایزالی گردد
آینه ذات ذوالجلالی گردد

زهی رویت چراغ عالم جان	زهی مهر تو گشته همدم جان
ز خلقت شد معطر مجمر جان	ز رویت شد منور طارم جان
ز جویت آبخورده شاخ طوبی	ز خاکت شد مرکب آدم جان
شده پایت کلاه تارک عرش	وجود تو نگین خاتم جان
بوصلت شد مقرر شور و شرها	ز هجرت شد محقق عالم جان
ز فیضت شد مخمر خاک قالب	ببویت شد مقدم عالم جان
بجز چشم‌ت که دید اسرار رویت	بجز فکرت نباشد محرم جان
اگر یکدم رسد از تو بجانی	دو صد عیسی بزاید مریم جان
ز عشق روی و بالای چو سروت	گرفته «اشنهی» هر دم کم جان

فهرست نامهای کسان و خاندانها^۱

(الف)	
آبادی (محمد) ۷۵۸	آزرم (محمود ملماسی) ۱۹۳
آباخان ۱۲۵، ۳۹۱	آشوب دیلمقانی ۸۵۸
آتشی مراغه‌یی ۲۰۷، ۹۳۳	آصف الدوله ۵۱۳
آخوند خراسانی ۸۲۱	آصف ثانی ۶۱۹
آخوند زاده ۳۴۸	آصف جاه ۳۸۵
آدم (ابوالبشر) ۱۹۳، ۲۷۰	آصف میرزای صفوی ۷۲۰
آذر بیگدلی (صاحب آتشکده) ۵۲۸،	آصفی (شاعر) ۲۸۴، ۵۰۳
۵۵۴، ۵۶۹	آغازاده (نوروز) ۱۹۱
آذر تبریزی (ابوالقاسم مرتضوی)	آغا محمدخان قاجار ۸۹۳
۱۹۲، ۶۴۴	آغای تبریزی ۱۹۴
آذر (چواد کناره‌چی) ۷۵۸	آقا بزرگ تهرانی (مولف الذریعه) ۴۹،
آذر منیر تبریزی ۱۹۳	۵۳۱
آذری = آذرمنیر	آقاخان صاحب قلم ۳۴۸
آذری (شیخ) ۴۱۲	آقاخان کرمانی ۳۴۸
آرزوی اکبر آبادی (سراج‌الدین علی‌خان)	آقاخان نوری (صدر اعظم) ۴۰۶
۲۶۶، ۵۹۸	آقا درویش اصفهانی ۸۹۴
آزاد بلگرامی (غلامعلی) ۴۳۵، ۴۷۳،	آق قویونلو (سلسله) ۳۱۴
۵۹۲	آگهی تبریزی ۱۹۴
آزاده خلخالی ۷۸۹	آل احمد ۱۴
آزر ۴۱	آلب ارسلان یورک ۸۰۱

۱ - در این فهرست، سخنوران آذربایجان با حروف سیاه مشخص شده‌اند.

آل حیدر ۳۸۳	ابن الخوی = (شهاب الدین خویی) ۸۲۰
آل عبا ۳۶۱	ابن الزملکانی ۸۱۹
آل علی ۳۴	ابن الصلاح ۸۱۹
آل مظفر ۴۱۳	ابن الفرقاح ۸۱۹
آلهی (شیخ احمد) ۱۷۴	ابن الیثی ۸۱۹
آهی تبریزی ۳۸۱	ابن المقری ۸۱۹
آید ینلوی خویی ۸۴۴	ابن الوکیل ۸۱۹
ابراهیم ادهم ۴۰۶، ۲۹۰	ابن یزاز (مؤلف صفوة الصفا) ۷، ۳۸، ۳۹
ابراهیم ارموی ۱۱۹	ابن بشکین ۳۴
ابراهیم بن امیر زکریا (امیر...) ۲۲۲	ابن جنی ۸۴۲
ابراهیم بن محمد (امیر شیخ...) ۶۵۶	ابن حوقل ۱۱۸، ۸۴۶
ابراهیم بن مصطفی ۸۹۲	ابن خاتون (محمد بن علی) ۲۴۲
ابراهیم بنیسی ۱۴۶ - ۱۴۷	ابن خلکان ۷۳
ابراهیم پاشا ۶۴۶	ابن ظفر مکی اندلسی ۶۹۶
ابراهیم تبریزی ۱۹۵ - ۱۹۶	ابن فقیه ۸۷۶، ۹۳۶
ابراهیم تبریزی = مالک قزوینی ۱۹۶	ابن فوطی ۱۹۹، ۵۸۰، ۷۸۱
ابراهیم جوینانی ۸۹۲	ابن مقله ۲۸۳
ابراهیم (حاجی...) ۷۵	ابن یمین ۴۰۸
ابراهیم حمویه‌یی ۷۴۶	ابن یوسف شیرازی ۴۷۸
ابراهیم خان ۳	ابواسحق (شیخ...) ۹۱۱
ابراهیم خلیل جوانشیر ۱۰۳	ابواسحق شیرازی ۸۴۲
ابراهیم (خلیل الله) ۳۳، ۴۱	ابوالبعیث ۹۳۶
ابراهیم زنجانی (شیخ...) ۳۵۱	ابوبکر بن ابی قحافة ۵۳۵
ابراهیم سرابی ۸۴۷	ابوبکر بن محمد ۳۹۰
ابراهیم شاه (برادر زاده نادر شاه) ۶۵۸	ابوتراب (خوشنویس) ۵۶۰
ابراهیم صفوی (فرزند سلطان خواجه علی)	ابوتراب گلستانه ۵۵۴
۶۰	ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ۶۸۶

- ابوالحسن اصفهانی (حاجی سید...) ۴۹۹ ، ۵۱۷ ، ۹۵۰
 ابوالحسن (حاکم شیراز) ۶۵۸
 ابوالحسن خان (میرزا...) ۶۷۲
 ابوالحسن خرقانی ۳۵۱
 ابوالحسن (خلیفه نعیمی) ۷۰۴
 ابوالحسن وکیل ۱۲۱
 ابوحيان ۸۱۹
 ابوالخان زرگر تبریزی ۲۶۴
 ابوسعید ابوالخیر ۴۰۸
 ابوسعید ایلخانی (سلطان...) ۱۶۳ ، ۱۹۹ ، ۸۸۵
 ابوسعید (میرزا...) ۶۵۸
 ابوطالب حکیم = طالب تبریزی
 ابوطالب وزیر (میرزا...) ۶۹۷
 ابوطاهر شیرازی (نحوی) ۸۴۲
 ابو عبدالله = شهاب الدین خویی
 ابوعلی سینا ۱۶۸ ، ۳۲۵
 ابو الفتح افشار (خوشنویس) ۱۲۹
 ابو الفتح بیگ (از احفاد جهانشاه) ۳۹۶
 ابو الفتح خان زند ۲۹۲
 ابو الفتح ولدشاه میرزا ۷۶۴
 ابو الفضل بن مبارک ۵۵۹
 ابو الفضل تبریزی ۱۹۶
 ابو الفضل ساوجی ۲۴۵
 ابو الفضل میرزای قاجار (شمس الامرا) ۲۸۱
 ابوالقاسم اردوبادی ۶۵۱
 ابوالقاسم (پدر ملاباشی) ۴۹۵
 ابوالقاسم اسکویی (امیر...) ۶۰۰
 ابوالقاسم (حجة الاسلام) ۲۸۲
 ابوالقاسم ذهبی ۸۶۱
 ابوالقاسم (سید... خوشنویس) ۱۲۸
 ابوالقاسم (شیخ الاسلام) ۲۸۲
 ابوالقاسم شیخ الاسلام (علامه) ۶۳۶
 ابوالقاسم عزیزان = نظامی تبریزی
 ابوالقاسم کاشی ۴۱۳
 ابومجدد اصفهانی ۶۵۱
 ابومحارم اسکویی ۱۹۷ ، ۴۹۲ ، ۶۰۰
 ابومحمد تبریزی (پدر نعیمی) ۷۰۳
 ابومحمد گرمودی ۹۸۵
 ابومظفر شیخ شاه (شروانشاه) ۱۶۲
 ابونصر النجفی ۴۱۱
 ابوالنصر محمد بن عبد الجبار عتبی ۲۷۶
 ابونواس (حسن بن هانی) ۷۰۸
 ابوالوفای تبریزی ۱۹۷
 ابوالهادی تبریزی ۱۹۸
 ابویزید خلخالی ۷۷۶ ، ۷۷۷
 اتابکان آذربایجان ۳۴ ، ۵۹۱ ، ۸۱۵
 اتابک ابوبکر ۵۹۱
 اتابک ایلدگز ۳۴ ، ۵۹۱
 اتابک محمد ۳۴ ، ۵۹۱
 اثر تبریزی ۱۹۸
 اثیرالدین ابهری ۱۴۷

- اثیرالدین اخسیکتی ۲۹۴
 احسن تبریزی ۱۹۸
 احسن الله خان حکیم ۸۹۴
 احسن الله (ظفرخان) ۴۷۳
 احقاقی (حاج میرزا عبدالرسول آقا) ۷۰۹
 احقر میانجی ۹۷۶-۹۷۷
 احمد ایوردی ۷۷۷
 احمد احسائی (شیخ...) ۶۳۱، ۹۴۵
 احمد اشرفی طسوجی ۱۵۱
 احمد اسپستی (بابا فقیه) ۵۵۴
 احمد بن ابی الحسن (صاحب
 حدیقه الشعرا) ۷۷۱
 احمد بن ابی المواهب (سید شهاب الدین)
 ۱۷۳
 احمد بن بکر ۸۴۲
 احمد بن عبدالنبی طسوجی ۱۴۹
 احمد بن محمد تبریزی (مورخ) ۱۹۹
 احمد بن موسی (شارح گلشن راز) ۱۷۲
 احمد تبریزی (برادر مجذوب) ۲۰۰
 احمد تبریزی (عمده الدین) ۱۹۹
 احمد تگودار (سلطان...) ۷۴۵
 احمد جلایر (سلطان...) ۹۰۹
 احمد حسن سواتی ۱۷۹
 احمد خان (سید...) ۲۸۲
 احمد روحی (شیخ...) ۳۴۸
 احمد سلماسی ۸۵۹
 احمد شاه قاجار ۳۵۰
 احمد (شیخ...) ۱۵۴
 احمد طسوجی ۱۴۸
 احمد کور ۹۷۲
 احمد کوزه کنانی ۱۴۹
 احمد مجتهد تبریزی (آقا میرزا...) ۲۰۱-۲۰۳، ۱۰۸
 احمد (مؤید الفقرا تبریزی) ۱۶
 احمدی صایب ۷۵۸
 اختر (صاحب تذکره اختر) ۸۵۵
 اخگر (هاشم امیر مقدم) ۷۸۹
 ادب (عبدالله بیگ) ۹۷۲
 ادیس بن حسام الدین بدلیسی ۱۷۶
 ادهم (میرزا ابراهیم) ۱۷۹
 ادهمی تبریزی ۲۸۰، ۴۷۳
 ادیب اهری ۹۶، ۲۰۷
 ادیب مراغه‌یی ۸۷۷-۸۷۸
 ادیب الممالک فراهانی ۲۷۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۷۰۷
 ادیب طوسی ۴۳، ۶۶، ۳۸۴، ۹۱۰، ۹۵۵
 ادیبی (سید ابراهیم) ۷۵۸
 ادواردیرون ۴۸، ۲۰۰، ۲۲۸، ۳۳۱، ۸۸۲
 ارامنه ۶۴۷
 اردشیر بابکان ۱۸۸
 اردشیر بن حسن = معاذی تبریزی
 اردوان ۱۸۸
 ارژنگ (برادر میر مصور) ۴۰۹
 ارشاد (کربلایی علی) ۲۰۷

- ارغون پادشاه ۲۹۵
ارفع تبریزی (شیخ عماد) ۲۰۳
ارفع الدوله = دانش تبریزی
ارکین ۱۶۸
ارومچی افشار ۱۴۳
ازبک (اتابک) ۳۴
استاد الاساتید = مدرس زنوزی
استاد = دلسوز تبریزی
استرابون ۱۱۸
اسحق مرزواری ۱۵۴
اسد تبریزی ۲۰۴
اسدالله (امام جمعه) ۸۲۵
اسدالله (میرزا...) ۱۶۹
اسدی طوسی ۱۹۰، ۵۹۷
اسرار تبریزی (اسرار علیشاه) ۲۰۵ -
۲۰۹
اسعد تبریزی ۲۰۹
اسکندر بیگ منشی ۴۶۲، ۵۹
اسکندر خان افشار ۴۶۲
اسلامی (نعمت الله) ۷۸۹
اسماعیل افشار ۱۱۹
اسماعیل تبریزی ۲۱۰
اسماعیل امام جمعه (حاجی میرزا...) ۲۰۱
اسماعیل صفوی (شاه...) = خطایی
صفوی
اسماعیل بن حماد ۸۱۳
اسماعیل بن عباد ۱۹۷
اسماعیل بیگ قراجه داغی ۹۷
اسماعیل پاشا (مولف هدیة العارفین) ۷۲۰
اسماعیل دوم صفوی = عادل صفوی ۹،
۱۴، ۲۰، ۲۱، ۴۶۲
اسماعیل سیسی (شیخ) ۵۴۷، ۹۵۳
اسمعیل ۲۰۷
اسنوی ۷۶۹
اسیر تبریزی (محمد حسین) ۲۱۱
اسیر تبریزی (میرزا ابراهیم) ۲۱۱
اسیر (میرزا جلال) ۵۹۱
اسیری لاهیجی (محمد بن یحیی) ۱۷۳،
۱۷۶
اشراق مراغه‌یی ۸۷۸-۸۸۰
اشرف صحبتی ۷۰۱
اشرف طسوجی ۱۴۹-۱۵۳
اشرف علی ۵۸۰
اشرف گرمرودی ۹۷۷-۹۷۸
اشرف مازندرانی (محمد سعید) ۲۹۶،
۴۷۴، ۴۷۶
اشرف مراغه‌یی ۸۸۱-۸۸۴
اشرف (میرزا...) ۷۷۷
اشعری تبریزی ۲۱۲-۲۱۵
اشفاق تبریزی ۲۱۵
اشکریز (کربلایی حسین) ۲۰۷

- اصطحزی ۱۱۸
اصولی تبریزی ۲۱۶
اصولی خویی (میرزا محمود) ۷۹۲
اظهر تبریزی (خوشنویس) ۲۸۳، ۵۳۴، ۵۵۹
اظهری (جبار) ۸۵۶
اعتصامی (ابوالفتح) ۲۵۶
اعتصامی (یوسف) ۲۵۵
اعتضادالدوله ۲۸۱
اعجوبه (رایض الدین زنجانی) ۸۶۱
اعرجی مراغه‌یی ۹۳۳
اعمی ۲۰۷
افراسیاب ۲۲۷
افسر اردوبادی (میرزا عبدالله) ۲۰۷
افسون (ارموی عبدالله صمدیان) ۱۴۳
افشار (ایرج) ۱۵۶
افضل الدین ترکه ۵۷۷
افغان گرمرودی ۹۷۸
افلاطون ۶۶۳
افلاکی تبریزی ۲۱۶
اقبال آشیانی (عباس) ۴۱۴، ۴۱۳، ۳۸۴
اکبر شاه (سلطان جلال الدین محمد) ۲۷۳
، ۵۷۶، ۵۸۵، ۶۷۰، ۷۰۱
القاص میرزای صفوی ۲۴، ۳
الکساندر فئودور ۳۵۹
المزی ۸۱۹
الله‌ویردی فرزند علاء الدین محمد تبریزی
- خوشنویس ۱۶۲
الهی اردبیلی (کمال الدین حسین) ۷-۴، ۱۷۴
الهی تبریزی (میرزا مهدی) ۲۱۷-۲۱۸
الیاس ۶۸۰
امام قلی (والی فارس) ۶۷۲
امامی خلخالی ۷۶۶
امامی هروی ۷۶۶
امامیه ۸۸۴
امنی تبریزی (میرزا محمد) ۲۱۸-۲۱۹
امید (حسین) ۲۱۹-۲۲۱
امیر تبریزی (خواجه امیر بیگ مهر) ۵۵، ۲۲۲-۲۲۳، ۵۷۴
امیر جعفر (شمس الملک) ۸۰۷
امیر حسینی خراسانی ۱۶۴، ۸۸۵
امیر سردار ۹۴۷
امیرخان قاجار ۱۰۰
امیرخان موصولی ۴۶۲
امیرخانی (دکتر باقر) ۷۵۸
امیر خیزی = هنر تبریزی
امیر زکریای وزیر ۲۲۲
امیر شاهی ۶۸۵
امیرالشعراي نادری ۳۵۸
امیر فخرالدین محمد ۴۹۲
امیرکبیر (میرزا تقی خان) ۹۸۶، ۹۸۸
امیر معزی ۵۹۷
امیرنظام گروسی ۲۷۵، ۴۳۹، ۷۰۹، ۷۲۳

- ۸۲۴، امیر عیسی دنبلی ۸۰۸
 امیری (امیر جلال الدین یوسف) ۲۸۴
 امیری فیروز کوهی ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱
 امیر یادگار ۲۹۱
 امیر یحیی دنبلی ۸۰۸
 امین احمد رازی (صاحب هفت اقلیم) ۴۸۶، ۵۰۴، ۶۷۰، ۸۸۹
 امین تبریزی (حاجی دده) ۲۲۴-۲۲۵
 امین تبریزی (فرزند نوری بیگ) ۲۲۵
 امین الدین تبریزی ۱۶۳
 امین الشریع مراغی ۸۸۴
 امین لشکر (میرزا قهرمان) ۹۸۷
 امینی تبریزی = امنی تبریزی
 امینی (سلیمان) ۸۴۷
 امینی مراغهی ۸۸۴
 انجو (جمال الدین حسین) ۵۹۸
 انصاری (شیخ مرتضی) ۶۳۵، ۷۹۲
 انصاری قمی ۷۲۵
 انور اردبیلی (قدیر) ۹۲
 انوری ایبوردی ۱۹۰، ۵۱۰، ۵۹۶، ۵۹۷، ۷۴۵
 انوشیروان میرزا ۲۸۲
 انیس تبریزی (حیدر بیگ) ۲۲۶
 انیس خویی ۷۹۳
 انیسی شاملو (علیقلی بیگ) ۱۴
 اوجی (شاعر) ۴۷۹
 اوحدی بلیانی اصفهانی (تقی الدین محمد حسینی مؤلف عرفات العاشقین) ۱۶ و ...
 اوحالدین کرمانی ۸۸۵
 اوحدی مراغهی ۳۹، ۴۰۸، ۴۷۸، ۸۸۵
 اورارتوها ۸۴۶
 اولجایتو (سلطان محمد خدا بنده بن ارغون خان) ۱۶۳، ۴۱۳
 اویس اردبیلی ۷
 اویس بن محمد (پدر ظهیرالدین کبیر) ۷۳
 اویس جلایر (سلطان) ۵۶، ۲۲۴، ۴۱۴، ۴۱۵، ۶۰۵، ۶۸۶، ۶۹۶، ۹۰۶
 اویس قرنی ۷
 اولیا چلبی ۲۸۰، ۳۶۶، ۴۷۳
 اهلی ۳۴۰، ۴۸۰
 ایاز ۱۰۰
 ایلدگز ۸۱۵
 ایرج تبریزی ۲۲۶-۲۲۷
 ایرج میرزا ۲۲۷-۲۳۱، ۶۹۰
 ایزد (کاظم رجوی) ۸۷۲
 ایل اسبرلو ۷۶۶، ۸۵۴
 ایل بهارلو ۶۷۰
 ایل شقاقی ۹۷۷
 ایل خدا بنده لوی افشار ۴۶۲
 ایل بیات ماکو ۹۴۷
 ایل لک ۸۶۱

ایمان تبریزی = نعمت تبریزی	باقر بهبهانی (آقا...) ۴۲۹
ایواوغلی (میر محمد) ۷۹۴	باقر (حجة الاسلام) ۲۸۲
ایوب (پیامبر) ۶۵۹	باقر (حاجی میرزا...) ۲۰۱
	باقر مازندرانی (آقا...) ۴۲۹
(ب)	باقی تبریزی (عبدالباقی ملقب به
بابا حسن سرخابی ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۹۰، ۴۸۴	دانشمند) ۲۳۳-۲۳۵، ۵۵۸
بابا خالد ۱۵۴	باقی (شاهد) ۷۷۶
بابا رکن الدین ۲۰۳	باله حسن بنیسی ۱۵۳-۱۵۵
بابا سعید = سعید مهابادی	بانو باغبان اردبیلی ۷
بابا شعیب ۱۵۴	بایزیدن محمد مراد (سلطان ابوالفتح)
بابا صالح ۱۵۴	۱۷۴
بابا طاهر ۴۰۸	بایسنقر میرزا ۲۸۳
بابا عرب ۷۷۹	بایندر خان صفوی ۸
بابا فرج و ایقانی ۱۵۴، ۱۶۷	بایندر (ملا) ۶۶۹
بابا مزید ۱۵۴	بحثی قزوینی ۲۳۶
بابر سلطان ۲۹۱	بحرالعلوم ۱۶۱
بابک ۸۷۶	بحری میانجی ۹۷۹-۹۸۰
بادامچی (حاجی محمد علی) ۷۱۰	بختی تبریزی ۲۳۶
بارانی = قره قویونلو	بداق بیگ-استاجلو ۷۳
بار تولد ۳۹	بدر تبریزی (امیر محمد) ۲۳۶
بارز (عباس اسلامی) ۱۱۶	بدرالدین احمد لاله‌بی ۳۲۷
باغبان، علی اکبر سیروس ۷۵۸	بدرخان افشار ۴۶۲
باقر تبریزی (ایک) ۲۳۱	بدر فارقی ۸۱۹
باقر تبریزی (میرزا باقر) ۲۳۱	بدرالدین حسن بورینی ۳۲۷
باقر دراز تبریزی ۶۵۹	بدیعای تبریزی (بدیع الزمان) ۲۳۷ -
باقر دلاک ۲۰۷	۲۳۹
	بدیع تبریزی (منوچهر) ۲۳۹

- بدیع الزمان تونی ۵۶۲
 بدیع الزمان میرزا ۳۳۷
 بدیعی تبریزی ۲۴۰
 بدیعی صفوی (بدیع الزمان میرزا) ۹ ، ۱۰
 برزالی ۸۱۹
 برزگر، تقی ۸۷۲
 برقی خویی ۷۹۴-۷۹۸
 برگگی تبریزی ۲۴۱
 برنا (عبدالعلی صدر لاشرافی) ۷۵۸
 برهان اردبیلی ۹
 برهان تبریزی (محمد حسین بن خلف) ۲۴۱-۲۴۳
 برهان خلخالی = قدسی
 بزاز (حاجی آقا) ۷۶۳
 بزمی اردبیلی ۹-۱۰
 بزمی خویی (میرزا علی) ۸۴۴
 بسیج خلخالی ۷۸۹
 بطلمیوس ۸۷۶
 بعث ۹۳۶
 بقایی اردبیلی ۹۲
 بقایی تبریزی ۲۴۳-۲۴۴
 بقایی تفرشی ۴۹، ۵۰۲
 بلاذری ۸۷۶
 بلبل (کربلایی تقی دلال) ۲۰۷
 بنده تبریزی (میرزا رضی) ۲۴۴-۲۴۹ ، ۸۳۲
 بوالحسن تبریزی ۲۴۹-۲۵۰
 بهار اصفهانی (محمد علی مذهب) ۲۰۶
 بهار (ملک الشعرا) ۲۵۷، ۴۴۴، ۸۳۳
 بهاء الدین دنبلی (پسر عبدالرزاق) ۸۳۵
 بهاء الدین یعقوب ۱۶۳، ۱۶۴
 بهایی عاملی (شیخ بهاء الدین محمد) ۸۱۳
 بهبهانی (محمد باقر) ۲۹۱، ۹۳۹، ۹۴۰
 بهرام میرزای صفوی ۳، ۹، ۱۰-۱۱ ، ۱۳، ۲۴، ۵۷۵
 بهزاد (نقاش) ۵۵، ۲۴۰
 بهشتی تبریزی (کمال الدین) ۲۵۱ ، ۷۵۸
 بهشتی تبریزی (مشیرالاطبا) ۲۵۱
 بهمن میرزا ۲۸۱
 بهمنیار (حسن) ۱۷۷
 بهمنی (سیفعلی) ۷۸۹
 بیات (عبدالحسین) ۵۶۸
 بیات ماکو (حسین خان) ۹۴۷
 بیان الملک = نثار گرمرودی
 بیانی تبریزی (سده ۹) ۲۵۱
 بیانی تبریزی (بهرام بیگ) ۲۵۲
 بیانی تبریزی (سده ۱۱) ۲۵۳
 بیانی (دکتر مهدی) ۱۵۹، ۲۳۷، ۲۴۵ ، ۲۴۶، ۵۳۴، ۶۹۱
 بی بی فاطمه ۳۸
 بیدار تبریزی (حاج میرزا محمد حسین) ۷۵۸

- بیضای اردبیلی ۹۲
 بیگلریگی ۲۸۲
 بینش تبریزی (کشاف الاسرار) ۲۵۳
 بینش (تقی) ۹۰۶
 بی‌نام (علی حریرچی) ۷۵۸
 بینوا ۲۰۷
- پسیان (حسین علی سلطان‌زاده پسیان) ۷۵۸
 پسیخانی (محمود) ۷۰۴
 پناهی تبریزی ۳۶۳
 پوربهای جامی ۷۴۵
 پوررضا (میرزا حبیب‌الله) ۲۶۲
 پهلوان تبریزی ۲۶۳
 پیرداق خان پرناک (حاکم تبریز) ۴۸۷ ، ۶۷۲
 پیرداق (فرزند جهان‌شاه) ۳۱۵ ، ۸۸۱
 پیر ترابی ۷۰۵
 پیر سپید ۱۵۴
 پیر قلی افشار ۱۲۰
 پیر قندیلی ۱۹۰
 پیمان، رضا نویدی ۹۳۳
- (ب)
 پادشاه ترکستان ۳۸۵
 پادشاهان شروان ۶۵۶
 پاول هرن ۵۴
 پدیده (بیوک) ۷۵۸
 پرغم ارموی ۱۱۹
 پرغم تبریزی (میرزا احمد) ۲۵۴ ، ۲۰۷
 پرنس ارفع = دانش تبریزی
 پروانه (آخوند ملا تقی) ۲۰۷
 پرویز (شاهزاده) ۴۶۹ ، ۵۸۵
 پرویزی (شمس‌الدین) ۸۵۹
 پرویزی خویی ۷۹۸
 پروین اعتصامی ۲۵۴ - ۲۶۲ ، ۴۳۸
 پروین = رهی جهانگیری
 پریشان ارموی ۱۲۰
 پریشان شیرازی ۸۵۳
 پژمان ۵۸۵
 پسیان تبریزی (کلنل محمد تقی خان) ۲۵۳ ، ۲۶۲ - ۲۶۳
 پسیان (حسین) ۱۱۶
- (ت)
 تأثیر تبریزی (میرزا محسن) ۱۲ ، ۲۶۴
 - ۲۷۰ ، ۴۷۶
 تاج‌الدین حسن (فرزند عبدالصمد) ۵۵۳
 تاج‌الدین اشنه‌ی ۹۹۲
 تاجی تبریزی = ناجی تبریزی
 تالاندی گرگری ۲۰۷ ، ۹۵۹
 تایب مراغه‌یی ۸۹۲ - ۸۹۳
 تایب خویی ۷۹۹
 تایب (شیخ اسماعیل) ۲۷۰
 ترابی، ابراهیم ۹۵۹

- ترابی طباطبائی ۳۱۴
 ترابی نقطوی ۷۳
 تربیت، محمدعلی (مؤلف دانشمندان آذربایجان) ۴، ۹، ۱۶، ۳۱، ۴۳۴، ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۳۶، ۵۳۲، ۵۱۰، ۴۸۵، ۴۷۷، ۷۵۷
 ترجانی زاده (احمد) ۹۶۲-۹۷۰
 تزریقی اردبیلی ۱۱-۱۲
 تزریقی بیارجندی ۳۳۰
 تسکین تبریزی ۲۷۲
 تسلیم کشمیری ۲۷۲
 تشنه (اکبر محمودی) ۷۵۸
 تشنه مراغه‌یی ۸۹۳
 تهرانی (منوچهر) ۶۶
 تقرب خان ۶۵۴
 تقی خوشنویس ۹۳۸
 تقی خویی (صمد علیشاه) ۸۰۰
 تقی خویی (فرزند محمد) ۷۹۹
 تقی کاشی (تقی‌الدین محمد حسینی مؤلف خلاصة الاشعار) ۹، ۲۴۱، ۲۸۰، ۵۰۸، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۷۵، ۵۸۴
 تقی‌الدین محمد ۶۸۴
 تکلوافشار (طایفه) ۱۲۳
 تمدن (محمد) ۱۲۷
 تمکین ۲۹۸
 تنبل مولا = لسان خویی
 تنهایی ارسباری ۹۷
- تورخان گنجه‌ای ۲۴، ۲۶
 توپچی هریسی (محمدعلی سلطان) ۲۰۷، ۲۷۲، ۶۵۳
 توسنی تبریزی ۲۷۳
 تهور تبریزی = سهوی تبریزی
 تیمور کورکان (امیر) ۲۳۶، ۲۹۱، ۴۱۱، ۴۱۳، ۶۰۵، ۶۹۴، ۵۵۸
 ثابت اردبیلی ۹۲
 ثابت اندبیلی ۶۸۲، ۹۳۶
 ثابت تبریزی (سده ۱۱) ۲۷۴
 ثابت تبریزی (حاج محمد علی) ۲۷۴
 ثابت خلخالی ۷۶۶
 ثابت خویی ۸۰۰
 ثابت طسوجی ۱۸۵، ۸۰۰
 ثاقب اهری ۱۱۶، ۲۰۷
 ثانی صفوی (شاه عباس دوم) ۱۲-۱۳، ۴۷۷، ۵۰۲، ۷۱۹
 ثریا (میر احمد یاسر نجفی) ۷۶۳
 ثقة الاسلام تبریزی (میرزا علی آقا) ۲۷۵-۲۸۰، ۷۰۸
 ثقة الاسلام (حاج میرزا موسی) ۲۷۵
 ثنایی (خواجه حسین) ۱۴
- (ث)
- جامی اردبیلی = حاجی اردبیلی
- (ج)

- جامی (عبدالرحمن) ۲۵۷، ۲۸۹، ۳۱۴،
 جعفر وزیر مراغه ۸۷۹،
 جانی تبریزی ۲۸۰،
 جانی (شاعر) ۴۷۳،
 جانی قراجه‌داغی ۹۸،
 جاوید دهخوار قانی ۲۸۱،
 جاهی صفوی (ابوالفتح ابراهیم میرزا) ۱۴-۱۳، ۱۰،
 جبار (ارفع‌الحکما) ۸۰۷،
 جبار (ملا) ۷۶۳،
 جرعه تبریزی ۲۸۱-۲۸۲،
 جرمی تبریزی (آقا محمد) ۲۸۲،
 جزمی تبریزی ۲۸۲،
 جعفرین احمد مجتهد ۲۰۱،
 جعفرین محب‌الله (در نسبنامه علیاری) ۱۰۸،
 جعفرین یحیی برمکی ۸۰۷،
 جعفر پاشا ۵۰۸،
 جعفر تبریزی (حاجی جعفرخان) ۲۸۷،
 جعفرخان زند ۸۵۴،
 جعفرخان صوبه‌دار کشمیر ۶۶۰،
 جعفر خطاط تبریزی ۲۸۳-۲۸۷،
 جعفر دایی (حاجی) ۴۶۸،
 جعفر صفوی (فرزند سلطان خواجه علی) ۶۰،
 جعفر قلی دنبلی ۸۶۹،
 جلال‌الدین تبریزی (سید) ۱۵۴،
 جلال‌الدین شیخ محمود ۲۸۳،
 جلال‌الدین محمد بلخی رومی (مولانا) ۸۶،
 ۱۲۵، ۱۳۴، ۲۵۷، ۴۸۰، ۸۵۲،
 جلال‌الدین محمد دوانی ۴، ۵، ۶،
 جلال‌الدین محمد مجدالاشراف ۵۱، ۵۸،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۵۲۶،
 جلال کرمانی (شاعر) ۲۸۳،
 جلال منجم (ملا) ۵۶۱،
 جلوه اصفهانی ۳۴۹، ۳۵۱،
 جلیل (ناصرالحکما) ۸۰۷،
 جمال‌الدین اسدآبادی ۱۹۲، ۳۴۸،
 جمال‌الدین تبریزی (شیخ...) ۱۵۴،
 جمال‌الدین حلی ۳۹،
 جمال‌الدین صفوی ۳۷،
 جمال‌الدین صوفی ۶۵۵،
 جمال‌الدین علی تفرشی ۳۸۷،
 جمال‌الدین محمد صدرا ۶۸۴،
 جمال خویی ۸۰۰،

- جمال (فرزند شکوهی مراغه‌یی) ۹۰۵
 جمال‌الملک = علایک تبریزی
 جمالی تبریزی (شیخ محمد) ۲۸۹ - ۲۹۰
 جمالی تبریزی (خانزاده خانم) ۲۹۰
 جمالی دهلوی ۵۵۰
 جمشید، جم ۱۰، ۳۳، ۲۳۴
 جنابی (محمد علی) ۷۵۸
 جنانی افشار ۱۲۱
 جنونی اردبیلی ۱۵، ۵۰
 جنونی قندهاری (شاعر) ۲۸۸
 جنید اردبیلی ۱۵
 جنید بغدادی ۵۹۱
 جنید خلخالی ۷۶۷
 جواد (حاجی میرزا...) ۲۰۱
 جوانبخت (فتحعلی) ۸۰۷
 جواهر رقم = علی تبریزی
 جودی، ملاستار ۷۶۳
 جوهر تبریزی (میرزا بابا) ۲۹۱
 جوهری تبریزی = نجیب تبریزی
 جوهری تبریزی (عبدالله) ۲۹۵
 جوهری تبریزی (میرزا مقیم) ۲۹۳ - ۲۹۴، ۶۶۹
 جوهری زرگر بخارانی ۲۹۴
 جوهری (شاعر) ۵۹۷
 جویای تبریزی (داراب بیگ) ۲۷۲، ۶۱۰، ۴۷۶
- جهان خاتون ۴۱۱
 جهان‌شاه قراقویونلو = حقیقی ترکمان
 جهانگیر پادشاه ۳۳۶، ۶۰۸
 جهانگیرخان (فرزند فتح علیخان افشار) ۱۳۸
 جهانگیر سلطان ۹۳۸
 جهانگیر معصومی ۷۸۹
 جهانگیری (بانو مریم) ۱۴۳
 جهانگیری = رهی جهانگیری
- (ج)**
 چاکری تبریزی ۲۸۰، ۴۷۳
 چرتاب (صادق) ۲۰۷
 چغمینی (محمود) ۵
 چلبی بیگ = فارغ تبریزی
 چلبی تبریزی (پدر مثلی تبریزی) ۶۱۸
 چلبی تبریزی (محمد حسین) ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۷۶
 چلبی تبریزی (محمد قاسم) ۳۰۱
 چلبی (میرزا رحیم) ۳۰۱
- (ح)**
 حاتم طایی ۸۸۴
 حاجب‌الدوله (حاجی علی خان) ۸۷۷
 حاجی آقا شبستری ۱۸۱
 حاجی اردبیلی ۱۶
 حاجی تبریزی ۳۰۱-۳۰۲

حاجی خلیفه ۶، ۴۱۴، ۸۸۵	حبیب رشی ۸۱۳
حاجی صدر = واله ارموی	حبیب (شاعر) ۷۲۳
حاجی کبیر آقا = مجرم مراغه‌یی	حجاب تبریزی ۳۰۵
حاذق (شاعر) ۴۷۹	حجابی اردبیلی ۲۰
حاذق طبیب تبریزی ۳۰۲-۳۰۳	حدادی (پدر وقوعی) ۷۲۹
حاصلی تبریزی ۳۰۳	حروفیه ۷۰۳، ۸۵۱
حافظ تبریزی ۳۰۴	حریری (دکتر علی اصغر) ۳۰۵-۳۰۹
حافظ حسین کربلایی تبریزی = خادم تبریزی	حزین (مولف تذکرة المعاصرین اصفهان) ۶۹۰، ۲۶۴
حافظ شیرازی ۲۳، ۲۴، ۱۱۱، ۴۴۰	حزینی گیلانی ۳۶
۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۷۹	حسام چورسی ۸۰۳
۶۲۷، ۶۵۷، ۷۴۵، ۹۷۰	حسام خویی ۸۰۱-۸۰۳
حافظ مجلسی ۳۰۴	حسام الدوله ۱۲۱
حافظ یزدی (مهدی قلی) ۳۵۴	حسام‌الدین راشدی (پیر) ۴۷۵، ۵۵۰
حاکم کوه کیلویه ۸۹	حسام‌الدین (خوشنویس) ۷۷۲
حالتی (قاسم بیگ) ۵۸۵	حسان ۷۰۷، ۷۷۸
حالی آذربایجانی ۳۰۵	حسرت ارموی ۱۲۱
حالی اردبیلی (میرزا محسن عمادالفقرا) ۱۶-۱۹	حسرت مراغه‌یی ۸۹۵
حامد مراغه‌یی ۸۹۴	حسکویه ۹۱۱
حامد (میرحمید سید نقوی) ۷۵۸	حسن (امام علیه السلام) ۸۲، ۳۰۳، ۴۱۶
حایری (عبدالحسین) ۷۲۰	حسن ابن عبدالمؤمن = حسام خوبی
حبیب اصفهانی (میرزا) ۳۴۸	حسن (اوزون) ۳۱۴
حبیب‌الله احمد آبادی (ملا شیخ) ۱۲۸	حسن ایروانی (حاجی شیخ) ۳۵۶
حبیب‌الله بیگلریگی ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶	حسن ایلکانی ۲۲۴، ۴۱۶
حبیب‌الله صدر (میرزا) ۳۰۴، ۳۰۹	حسن = فانی زنوزی
حبیب دنبلی = لسان خوبی	حسن بن محمود کاشی ۴۱۴
	حسن بلغاری (شیخ) ۱۵۴

- حسن بنیسی ۱۴۶
 حسن بهارلو = مقیمی ترکمان
 حسن بیگ روملو ۴۲۶
 حسن بیگ زرین قلم ۵۵۸
 حسن بیگ یوزباشی ۳
 حسن تبریزی ایروانی ۶۳۹
 حسن حکاک ۷۶۳
 حسن خان (فرزند شوری بخشایشی) ۴۳۸
 حسن خان وزیر نظام (میرزا...) ۲۸۲
 حسن دهلوی ۴۳۵
 حسن سراپی ۸۵۰، ۲۰۷
 حسن سمرقندی (شیخ) ۴۱۱
 حسن (شیخ) ۴۱۱
 حسن صفوی ۲۰
 حسن طارمی (میرزا) ۳۵۱
 حسن علی تبریزی ۳۴۸
 حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) ۷۲۳
 حسنعلی (شیخ) ۱۳
 حسن علی (ملا) ۱۶
 حسن کارکیا (سلطان) ۶۰۷
 حسن کاشی (ملا) ۷۷۱
 حسن کرمانشاهی ۳۵۱
 حسن مجتهد اشتیانی (میرزا) ۳۵۱
 حسن مجتهد تبریزی (حاجی میرزا) ۶۵۱، ۷۲۴
 حسن میانجی ۹۷۹
 حسین اردبیلی (سید) ۹۲
 حسین ارموی ۱۲۲
 حسین (سیدالشهدا امام علیه السلام) ۱۲۲، ۳۳۳، ۴۰۹، ۴۳۰، ۶۱۸، ۷۱۳، ۷۲۹، ۸۵۰، ۹۳۶
 حسین اصفهانی (میرزا شاه...) ۲۸۹
 حسین اصفهانی (پدر اوحدی مراغه‌یی) ۸۸۵
 حسین بایقرا (سلطان) ۳۸۲
 حسین بن سید محمد رضا (سید) ۱۷۸
 حسین بن عاصم ۵۳۵
 حسین بن علی بن سینا ۸۱۳
 حسین بن معین‌الدین (میر) ۱۷۴
 حسین تبریزی = محزون تبریزی
 حسین تنگ آبادی ۱۸۰
 حسین جلایر (سلطان...) ۶۰۵
 حسین (حاجی...) ۳۹۶
 حسین خان نظام‌الدوله ۹۴۶
 حسین خراسانی (میرزا...) ۳۵۱
 حسین خلخالی ۷۸۴
 حسین خوانساری ۲۳۲، ۲۶۷، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۳۸، ۷۲۴
 حسین خویی ۸۰۳
 حسین خویی (شیخ...) ۸۱۳
 حسین رشید تبریزی ۷۵۶
 حسین زنوزی (سید...) ۹۵۳
 حسین سبزواری (شیخ...) ۳۵۱
 حسین صفوی (شاه سلطان...) ۴، ۳۹

علمی اردبیلی ۲۱	۷۷۹، ۳۰۳
حلیم خلخالی (غفار) ۲۰۷	حسین ضرابی ۴۷۱
حمدالله اردبیلی ۲۲	حسین علیشاه ۸۲
حمدالله مستوفی قزوینی ۳۸، ۸۱۵، ۸۵۸	حسین قاری ۳۵۱
حمزه سردادور ۲۱	حسین قلیخان بیگلریگی افشار ۱۳۸
حمزه میرزا (ابوالمظفر سلطان...) ۳۸۳، ۷۹۴، ۵۰۸	حسینقلی خان دنبلی ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۳
حمزه میرزا (حشمت الدوله) ۲۸۲	حسینقلی (فرزند بهاءالدین محمد دنبلی) ۸۳۵
حمید تبریزی ۳۱۶	حشری تبریزی ۳۰۹-۳۱۱، ۷۶۹
حیاتی کاشی ۷۳	حشمت الایاله = لسان زاده خویی
حیدر صفوی (سلطان...) ۴، ۲۲	حضری تبریزی = حقیری تبریزی
حیدر عباسی (باریشماز) ۹۳۳	حفظی تبریزی ۳۱۱
حیدر میرزا (فرزند شاه طهماسب) ۲۰، ۵۰۸	حقیر خویی ۸۰۴
حیدری تبریزی ۲۴۰، ۳۱۷-۳۱۹، ۴۲۴	حقیر مرندی ۲۰۷، ۹۵۹
حیدری (علی سالار سعید) ۲۵۷	حقیری تبریزی ۳۱۲
حیدری مهابادی ۹۷۲	حقیری تبریزی (درویش علی) ۳۱۱
حیران اردبیلی (یوسف) ۹۲	حقیقی ترکمان (سلطان جهانشاه) ۳۱۶-۳۱۴، ۵۵۴، ۶۹۰
حیران دنبلی ۸۰۷-۸۱۱، ۹۷۷	حقیقی صفوی (پری خان خانم) ۲۰-۲۱
حیرت تبریزی ۳۱۹	حقیقی نخجوانی (میرزا عبدالحمید) ۷۵۸
حیرت قاجار ۳۲۰-۳۲۶، ۳۴۸	حکیم ابوطالب تبریزی = طالب تبریزی
حیرتی تبریزی ۷۶۳	حکیم الهی اردبیلی ۹۲
حیرتی (شاعر سده ۱۰) ۷۲۵	حکیم باشی تبریزی = ولی تبریزی
(خ)	حکیم باشی (میرزا ابوالحسن) ۶۱۳
خاتمی تبریزی (سده ۹) ۳۲۶	حکیم سبزواری (ملا ابراهیم) ۳۲۰
خاتمی تبریزی (سده ۱۰) ۳۲۶، ۵۹۳	حکیم قوبولی ۸۰۵-۸۰۷

- خاتون جان بیگم ۳۱۴
 خادم تبریزی (حافظ حسین، صاحب
 روضات الجنان) ۳۹، ۳۲۷-۳۲۹، ۷۴۵
 خادم عطار ۲۰۷
 خازن میرزا عبدالحسین ۷۶۳
 خازن تبریزی (محمد امین) ۳۲۹
 خازن تبریزی (میرزا شریف) ۲۲۵،
 ۳۳۰
 خاقانی خلخالی ۷۶۷
 خاقانی شروانی ۱۹۰، ۵۱۰، ۵۹۷، ۷۰۷،
 ۸۱۴
 خالصی تبریزی ۳۳۰
 خامنه‌یی (جعفر) ۳۳۱
 خامه یار (بهجت) ۳۳۳-۳۳۴
 خان احمد گیلانی ۴۶۹، ۶۰۷
 خان چوپانی = نباتی قراجه داغی
 خان‌خانان (سپهسالار عبدالرحیم خان)
 ۲۳۳، ۴۰۰، ۴۶۹، ۴۷۳، ۶۱۹، ۶۷۰
 خان میرزای صفوی ۲۲
 خاور دنبلی ۸۱۱
 خاور کردشتی (میرزا علی) ۹۹
 خاوری تبریزی ۳۳۵
 خاوری شیرازی ۱۵۶
 خاوری کوزه کنانی ۱۵۵-۱۵۸
 ختنی ۸۱۹
 خدابنده صفوی = فهمی صفوی
 خداداد دنبلی ۸۵۴
 خداوردی ۴۴۳
 خرامی تبریزی ۳۳۵
 خرم (شاعر) ۷۲۳
 خرم کردشتی ۹۹-۱۰۲
 خرمی تبریزی ۳۳۵
 خروشی تبریزی ۳۳۶
 خزیمه بن خازم ۸۷۶
 خسروخان اردلان ۸۵۴
 خسروخان (سپهسالار قندهار) ۲۶۷
 خسرو درویش ۷۳
 خسرو دهلوی (امیر...) ۵۴۹، ۵۹۴، ۷۴۵
 خسرو (فرزند پرویزخان) ۸۵۹
 خضر ۲۶، ۳۳، ۳۵۸، ۶۶۶
 خطایی صفوی (شاه اسماعیل اول) ۳،
 ۵، ۹، ۱۰، ۲۲-۲۸، ۳۰
 خطایی ۷۶۳
 خطیب خلخالی = شمس خلخالی
 خطیبی ارموی ۱۲۲
 خفری (شمس‌الدین) ۷۷۷
 خلخالی اردبیلی ۶۹۰
 خلف تبریزی ۳۳۷
 خلقی تبریزی = خلف تبریزی
 خلوتی تبریزی (خواجه عبدالرحیم)
 ۶۰، ۱۷۲، ۳۳۸-۳۳۹
 خلوتی شروانی (سید یحیی) ۱۷۲
 خلیل تبریزی ۳۳۹
 خلیل خلخالی ۷۶۸

خلیل سلطان بن میرانشاه ۹۰۷	خیری تبریزی ۳۴۷
خلیل شیخ الاسلام (آقا میرزا...) ۱۴۹	
خلیل صوفیانی ۱۴۶	(د)
خلیل (فرزند اشرف طسوجی) ۱۴۹	دادمهر (کریم) ۷۵۸
خلیل (فرزند میرزا جعفر وزیر مراغه)	داراب خان (پسر خان خانان) ۶۱۱
۸۷۹	داراب میرزا ۲۸۲
خلیل قزوینی ۶۳۲	داعی شه قاسم ۳۸۵
خلیل (مشاور سلطان) ۸۰۷	دانا، محمد بن جلال (خوشنویس) ۷۶۹
خواجه بیگ میرزا ۴۷۲	دانش پژوه (محمد تقی) ۴۸
خواجه جان ۸۹۲	دانش تبریزی (نجف علی) ۳۴۸ - ۳۴۹
خواجه یوسف (پدر باله حسن بنیسی)	دانش تبریزی (لطف علی نصیری)
۱۵۳	۳۴۹ - ۳۵۶
خواری تبریزی ۳۴۰ - ۳۴۴	دانش تبریزی (میرزا رضا ارفع الدوله)
خوانساری (آقا جمال) ۷۲۱	۳۵۶ - ۳۶۰
خوشخبر (محمد کاظم) ۱۱۶	دانش (محمد آقاسی) ۸۴۴
خوشدل، محمد حسین علیزاده ۹۵۹	دانشمند تبریزی = ملا عبدالباقی
خوش طبع بالی ۱۲۳	داود وقایع نگار ۶۴۸
خوشگو (مولف سفینه خوشگو) ۴۷۷،	دبیرالملک = محمد خلخالی
۵۸۵، ۵۴۹	دبیشی (ابو عبدالله) ۱۵
خوشنام (خواجه محمد) ۵۹۱	دختر فضل الله نعیمی ۷۰۵
خوندگار روم ۳۷۶	دخیل مراغه بی (ملا حسین) ۸۹۶
خیام نیشابوری ۷۵۶	دده مصطفی ۲۳۳
خیام پور (دکتر عبدالرسول) ۵۱، ۳۴۴	دردی افشار ۱۲۳
۳۴۷، ۷۴۹، ۹۶۴	درونی تبریزی ۳۶۰
خیام ثانی ۲۰۷	درویش پیرنبی ۸۹۲
خیرالعلی ۷۶۳	درویش بلبل ۲۰۷
خیرالله بیگ = ملهمی تبریزی	درویش دهکی ۳۲۶

(ذ)

- درویش (عزیز دولت آبادی) ۷۵۸
 درویش کاهن تبریزی ۳۶۱
 درویش کمالی ۷۳
 درویش مجید ۱۳۸
 دلخون ارموی ۱۴۴
 دلخون تبریزی ۷۶۳
 دلریش (کربلایی عسکر) ۲۰۷
 دلسوز تبریزی (محمد امین) ۲۰۷ ، ۳۶۱-۳۶۲
 دلگیر (کربلایی محمد عطار) ۲۰۷
 دنبلیان آذربایجان ۸۰۷
 دولتشاه سمرقندی ۲۹۱ ، ۴۱۲ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۸ ، ۸۸۹
 دولتشاه شیرازی (خوشنویس) ۱۹۴
 دهخدا (علی اکبر) ۲۵۵ ، ۴۷۱
 دهقان (علی) ۱۱۸
 دیباج (اسماعیل) ۳۱۴
 دیبای خویی ۸۴۴
 دیده تبریزی (میرزا نصرالله بیگ) ۳۶۲
 دیوان بیگی (مولف حدیقه الشعرا) ۷۳۸
 دیو سلطان روملو ۲۸۹
 دیوانه تبریزی ۳۶۲
 دیوانه تبریزی ۷۶۳
 دیوانه خویی ۸۱۲-۸۱۳
 دیوانه قراجه داغی ۱۰۲

- ذاکر، میرزا محمد علی ۹۳۲
 ذبیانی ۷۰۷
 ذکری اردبیلی ۹۲
 ذکری (کربلایی نجف) ۲۰۷
 ذکری کوزه کنانی ۱۸۵
 ذلیل ۷۶۳
 ذوقی تبریزی ۳۶۳
 ذوالفقارخان (حاکم قندهار) ۵۶۷
 ذوالفنون خوبی ۸۱۸
 ذهنی تبریزی (سده ۱۰) ۳۶۳
 ذهنی تبریزی (سده ۱۴) ۴۶۸
 ذهنی (علی اصغر) ۷۶۳

(ر)

- رابط اردبیلی (شاه کاظم) ۲۹
 راثی افشار = مسکین افشار
 راجی تبریزی (حاجی میرزا ابوالحسن) ۲۰۷ ، ۳۶۴-۳۶۵ ، ۳۸۱ ، ۴۸۶ ، ۹۰۴
 رازی تبریزی = راضی تبریزی
 رازی خویی ۸۱۴
 راستی تبریزی (میر سید احمد) ۳۶۶
 راضی تبریزی ۳۶۶
 راضی (سده ۱۳) ۷۶۳
 راغب اردبیلی (میر یوسف) ۲۹
 راغب اهری = ادیب اهری

- راغب تبریزی = کلبعلی
 راغب تبریزی ۳۶۷
 رافعی تبریزی (امام...) ۵۹۶
 راقم ۴۷۹
 راقم مشهدی (سعدالدین محمد) ۴۷۶
 رامی تبریزی = شرف تبریزی
 رباطی خویی ۸۱۴
 ربیب‌الدین هارون (خواجه...) ۳۴، ۳۶
 ربیع (شاعر) ۷۲۳
 ربیعی میانجی ۲۰۷، ۹۸۹
 رجب‌علی تبریزی = واحد تبریزی
 رجب‌علی نیلی ۸۲۴
 رحمت کوزه‌کنانی (میرزا محمد) ۱۵۸ - ۱۶۰
 رحمتی تبریزی ۳۶۷
 رحمی تبریزی ۳۶۸
 رحیم تبریزی ۳۶۸
 رحیم (فرزند میرزا جعفر وزیر مراغه) ۸۷۹
 رحیمی تبریزی = رحمی تبریزی
 رحیمی خویی (هوشنگ) ۸۴۴
 رسام (برادرزاده سید تبریزی) ۴۰۹
 رستم ۲۲۷
 رستم میرزای صفوی ۷۸
 رسمی میانجی ۹۸۹
 رشید افشار ۱۲۳
 رشید تبریزی ۳۶۸ - ۳۷۴
 رشیدای عباسی = رشید تبریزی
 رشید بیگ (فرزند فتحعلیخان افشار) ۱۳۸
 رشیدالدین فضل‌الله (خواجه...) ۳۸،
 ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۶۳، ۷۴۶، ۸۸۵
 رشیدوطواط ۴۱۲
 رضا پاشازاده ۹۳۳
 رضاخان بکشلو ۳۴۸
 رضا زاده ملک (رحیم) ۳۸۴
 رضا قلی افشار حسینی ۹۷۴
 رضا قلی میرزا (شاهزاده) = مجنون
 مراغه‌یی
 رضاکیا (امیر سید...) ۶۵۶
 رضای تبریزی = نجیب تبریزی
 رضای تبریزی (محمد رضا) ۳۷۶ -
 ۳۷۸
 رضایی (علی رضا تیان‌الملک) ۳۷۸
 رضوانشاه تبریزی ۶۰۵
 رضی‌الدین کیا (امیر سید...) ۶۵۶، ۶۵۷
 رضی (شیخ...) ۸۱۳
 رضی حکیمباشی (میرزا...) ۳۵۱
 رضی محمدخان ۵۰۲
 رعدی (دکتر غلامعلی آذرخشی) ۷۵۸
 رفعت تبریزی ۳۷۹
 رفعتی تبریزی ۳۷۹، ۶۰۸
 رفیع‌الدین (فرزند ابوطالب وزیر) ۶۹۷
 رفیع (میرزا...) ۶۷۷
 رفیقی تبریزی ۳۸۰

- رکنای کاشی ۴۷۶، ۴۷۹
 رکن‌الدین بیضاوی ۳۸، ۲۰۳
 رکن خویی (قاضی) ۸۱۴، ۸۱۵
 رکن‌الدین سجاسی ۱۵۴
 رمزی تبریزی (علی اکبر) ۳۸۰
 رمزی (بابا) ۳۸۱
 روایی اردبیلی (محمد) ۹۲
 روحانی تبریزی ۳۸۲
 روحی انارجانی ۳۸۲-۳۸۵
 روحی ولوالجی ۵۹۷
 روشن ضمیر (دکتر مهدی) ۷۵۹، ۹۶۴
 رومی تبریزی ۷۶۳
 رومی میانداوایی ۹۷۴
 رونق تبریزی ۷۶۳
 رهی جهانگیری ۱۲۴
 ریاحی خویی (کلبعلی) ۸۱۶
 ریاحی (دکتر محمد امین) ۷۹۲، ۸۰۲
 ۸۳۶، ۸۴۴
 ریاضی طیب ۸۳۵
 (ز)
 زاهد تبریزی (حاجی...) ۵۰۸
 زاهد تبریزی (قاسم) ۳۸۵
 زاهد صاین قلعه‌یی ۹۷۴
 زاهد گیلانی (شیخ...) ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۱۵۴
 زاهدی (شاعر) ۲۸۴
 زبیده بیگم (دختر شاه عباس اول) ۶۶۹
 زبیده خاتون ۱۸۸
 زجاجی تبریزی ۳۸۷-۳۸۹
 زردشت ۱۱۸
 زرکوب تبریزی ۳۹۰-۳۹۲
 زرگر اصفهانی = نجیب تبریزی
 زریاب (عباس) ۲۴
 زرین خط (حسن) ۱۷۰
 زکی مراغه‌یی ۷۴۹، ۸۹۶-۸۹۹
 زلالی تبریزی ۳۹۲
 زلیخا ۲۹۲، ۷۰۴
 زمانا = مشهور تبریزی
 زنگنه (شیخ علی خان) ۲۶۷
 زهدی (کربلایی نوروز) ۲۰۷
 زین‌الدین خلیفه ماستری ۴۱۳
 زین‌الدین خوافی (شیخ...) ۳۳۸
 زین‌الدین (شاعر) ۲۸۴
 زین‌العابدین بن علی ممقانی ۶۳۱
 زین‌العابدین (چاپارچی باشی) ۸۳۱
 زین‌العابدین شروانی (تمکین) ۸۳
 زیق تبریزی ۷۶۳
 زینی ۵۸۱
 (س)
 سابق (شاعر) ۲۹۸
 ساجدی شبستری ۱۶۰
 سادات حسینی ۹۳۹، ۹۷۰

سارگن دوم ۱۸۸	سایر تبریزی ۴۰۲
سازگار تبریزی (خلیل) ۷۵۹	سایل خویی ۸۴۴
ساعداالملک ۲۸۲، ۹۸۴	سپهر (محمد تقی مستوفی الممالک) ۸۹۴
ساعی (میرزا ابوالقاسم) ۲۰۸	سپهر (= مؤلف تذکره خوشنویسان)
ساغر تبریزی ۳۹۲-۳۹۴	ستار تبریزی ۴۰۲
ساقی قصه خوان ۲۰۸	سحابی استرآبادی ۷۹
ساقی (محمد مصری) ۷۵۹	سحبان ۷۰۷
ساطع (ملا) ۲۹۶	سखाوی ۸۱۹
ساکت تبریزی = احمد تبریزی	سردار موید مراغه‌یی ۹۰۰
ساکت تبریزی ۳۹۴-۳۹۵	سرهنگ تبریزی ۴۰۳-۴۰۴
سالار سرابی ۸۵۰	سراج‌الدین ارموی ۱۲۵
سالک ارموی ۱۲۴	سرباز تبریزی، میرمهدی ۷۵۹
سالک تبریزی ۳۹۵، ۴۹۴	سرپلی = شاه حسین ولی
سالک تبریزی ۴۹۳	سرخوش (محمدافضل) ۴۷۳، ۴۷۶
سالک خلخالی ۷۶۸	سر رشته دار (شاعر) ۷۲۳
سالک خویی ۸۱۶	سرشارقراجه داغی (نجفعلی) ۱۰۳-۱۰۶
سالک قزوینی ۲۹۶	سرمست افشار (میرزا غفار) ۱۴۴
سالک یزدی ۲۹۶	سروش افشار ۱۴۳
سالم اردبیلی ۲۹	سروش (میرزا...) ۲۱۲، ۳۶۱
سالم تبریزی (محمود بیگ) ۳۹۶-۳۹۹	سروری (کربلایی شکرالله) ۲۰۸
سالم (شیخ محمد) ۵۹۱	سروری عثمانی ۵۳۶
سامری تبریزی ۴۰۰-۴۰۲، ۶۱۰	سری ۷۶۳
سام میرزای صفوی = سامی صفوی	سطوت کاغذکنانی ۷۶۸
سامی صفوی (سام میرزا، مؤلف تحفه)	سعادت (حمید) ۸۸۷
سامی (۳، ۴، ۳۰-۳۴، ۴۲۲)	سعدالدین حموی ۱۵۴، ۳۹۰
سامی میانجی ۹۸۰	سعدالدین محمد ساوجی (وزیر) ۴۱۳،
سامی نیشابوری (غیاث‌الدین) ۵۷۵	۷۴۵

- سعدالدین نزهت ارگون ۲۵
 سعدالدین وراوینی ۳۴-۳۶
 سعدبن حسین ۵۳۵
 سعدی زمان (سیدرضا) ۷۵۹
 سعدی شیرازی ۳۸، ۲۵۷، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۹
 سعید امیرداد ۷۵۹
 سعید آذربایجانی ۴۰۴
 سعید تبریزی ۴۰۵
 سعید فرغانی ۸۸۵
 سعید کلاتر (میرزا...) ۳۹۲
 سعید گیلانی (خواجه...) ۴۳۵
 سعید مجتهدی ۷۵۹
 سعید مهابادی ۹۷۰
 سعیدی تبریزی ۴۰۵-۴۰۶، ۷۴۵
 سلامی اردبیلی ۳۶-۳۷
 سلاطین صفویه ۲، ۳۸، ۲۶۴
 سلسله جابر انصاری ۹۷۷
 سلسله ذبیه ۱۸، ۵۱، ۵۸، ۱۲۶، ۲۵۳، ۶۸۷، ۸۱۴، ۸۵۰
 سلسله صفویه ۲، ۸
 سلسله نقشبندیها ۱۴۶
 سلطان ۲۰۷
 سلطان احمد (فرزند القاص میرزا) ۳۰
 سلطان بنابی ۹۳۳
 سلطان حسین میرزا ۱۰، ۱۲۰
 سلطان سلیم عثمانی ۲۴، ۷۳، ۱۸۲
 سلطان سلیمان عثمانی ۳، ۱۸۳
 سلطان علی مشهدی ۵۵۸
 سلطان فرخ (فرزند القاص میرزا) ۳۰
 سلطان القرایی (میرزا جعفر آقا) ۱۵، ۲۰۵، ۳۲۷، ۹۵۲
 سلطانی تبریزی ۷۵۹
 سلیم، نایب‌الصدر طباطبایی تبریزی
 میرزا... ۶۹۷
 سلیمان (-ابن داود) ۳۳
 سلیمان صفوی (شاه) ۴۲، ۲۶۴، ۲۶۷
 ۴۷۳، ۶۰۴، ۶۶۰، ۷۱۹
 سلیمان طیب ساوجی ۷۳
 سلمان ساوجی ۴۱۲، ۶۰۵، ۶۵۵
 سمطوری اردبیلی ۹۳، ۲۰۷
 سموی تبریزی = سهوی تبریزی
 سنایی غزنوی ۴۸۰، ۷۴۵
 سنجر (سلطان) ۵۹۹، ۸۹۸
 سنگلاخ میرزا ۳۴۸، ۸۰۶
 سهای تبریزی ۴۰۶
 سهند (بولودقاراچورلو) ۴۵۹، ۹۰۱ - ۹۰۴
 سهیل ارموی ۱۲۶
 سهیلی تبریزی ۴۰۸
 سهیلی خوانساری ۴۶۳، ۵۶۲
 سیار تبریزی = ستار تبریزی
 سیاوش ۴۰

شانی (مشهدی حسین) ۷۵۹	سید تبریزی ۴۰۹
شاهد گودوشچی ۲۰۸	سید احمد مشهدی ۶۲۹
شاه حسین ولی ۴۱۱	سید حسین بروجردی ۱۰۹
شاهرخ بن تیمور ۲۸۳، ۸۵۱	سید حسین کوه کمری (حاجی...) ۱۰۸، ۱۴۹
شاه شروان ۷۶۴	سید شروانی ۲۸۲
شاهفور بن محمد ۱۹۰	سید علی ریاض ۲۰۱، ۹۳۹، ۹۴۰
شاهقلی خلخالی ۷۶۹	سید کاظم رشتی ۱۹۵
شاه نواز = علیرضای عباسی	سید نقاش ۲۰۷
شایق ارموی ۱۲۶	سید یوشع ۸۸۷
شایق ذاکر ۲۰۸	سید یونسی (میرودود) ۸۸۰
شایق (عبدالعلی نصفت) ۷۵۹	سیف تبریزی ۴۰۹
شایق (غلامحسین عماد) ۷۵۹	سیف الله خان ۵۰۲
شبلی نعمانی ۴۷۸	سیف القضاات مهابادی ۹۷۲
شجاع الدوله (حاکم بنگاله) ۶۳۸	سیفی خراسانی ۲۹۱
شجاع الدین اردبیلی ۹۳	سیفی نشابوری ۴۱۰
شجاع الدین کربالی ۱۷۲	سیمیار (شاهزاده حسین علی میرزا) ۱۴۳
شرف (ملا) ۵۷۷	
شرف تبریزی (رامی) ۴۱۲ - ۴۲۰	
شرفجهان سیفی ۵۸۹	(ش)
شرف زرد تبریزی ۴۲۰ - ۴۲۲	شاپور تهرانی ۴۷۹
شرف الدین تبریزی ۴۱۲	شاد (محمد پادشاه) ۲۴۳
شرف الدین خوارزمی ۳۸۷	شاگرد تبریزی (سده ۱۱) ۴۱۰
شرف الدین عبدالحق ۴	شاگرد تبریزی (سده ۱۳) ۲۰۸
شرف الدین عبدالله عتیقی ۵۳۵	شاگرد سلماسی ۸۵۹
شرف الدین محمد ۹۳۹	شاگرد شعاعی ۱۴۳
شرف مراغه‌یی ۹۰۴	شانی شبستری ۱۸۵
شرف نساء (دختر حسینقلی خان) ۱۴۹	

- شریعت اصفهانی ۶۵۱
 شریف تبریزی ۳۱۷، ۴۲۲-۴۲۸، ۴۳۴، ۵۸۹
 شریف جرجانی (سید...) ۷۶۹
 شریف خازن ۵۷۷، ۵۹۱
 شریف خان ۴۳۳
 شریف‌الدین سلماسی ۸۵۹
 شریف‌العلمای اصفهانی ۷۰۷
 شریفی تبریزی ۴۲۸
 شعوری تبریزی ۴۲۸
 شفای تبریزی (ملا رضا) ۴۲۹-۴۳۰، ۴۹۲
 شفائی خلخالی = ناصر خلخالی
 شفایی (حکیم) ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰
 شفق (دکتر صادق رضازاده) ۴۳۰-۴۳۴
 شفیعی طالقانی ۶۵۸
 شفیع تبریزی ۴۳۳
 شفیع زاده شبستری (میرزا حسن) ۱۶۴، ۱۷۲
 شفیع صدر ثقة الاسلام (حاج میرزا...) ۲۷۵
 شفیع (محاسب‌الملک) ۱۰۹
 شکرالله تبریزی ۶۳۸
 شکراوغلی = مقیمی ترکمان
 شکری (کربلایی کریم) ۲۰۸
 شکرین قلم = عبدالله تبریزی
 شکوهی مراغه‌یی (مهدی) ۳۸۱، ۹۰۴، ۹۱۱، ۹۰۵
 شکیب، احمدخانی ۷۵۹
 شکیبی تبریزی ۴۳۴-۴۳۶
 شمس اهری ۱۰۶
 شمس تبریزی (مراد جلال‌الدین مولوی) ۱۹، ۸۶، ۱۳۴، ۱۵۵، ۴۳۷، ۴۴۴
 شمس تبریزی (سده ۸) ۴۳۶
 شمس خلخالی ۷۶۹
 شمس خویی (مرتضی) ۸۴۴
 شمس‌الدین احمد خویی ۸۱۹
 شمس‌الدین تبریزی ۴۳۶
 شمس‌الدین رازی ۱۵۴
 شمس‌الدین سجاسی ۱۹۰
 شمس‌الدین سمرقندی ۴
 شمس‌الدین (فرزند حبیب‌الله بیگلریگی) ۱۲۰
 شمس‌الدین (محمد تبریزی خوشنویس) ۵۵۵۷، ۵۵۸
 شمس‌الدین محمد جوینی ۱۹۹، ۷۴۴، ۷۴۵
 شمس‌الدین مراغی ۱۵۴
 شمس عطار اردبیلی ۹۲
 شمس قواس = قواس تبریزی
 شمسی سرابی ۸۵۶
 شمشک دکتر سید محمد حسین مبین ۷۵۹
 شوری اردبیلی (حسن) ۹۳

- شوری بخشایشی ۴۳۷-۴۴۲
شوریده خویی ۸۱۷-۸۱۸، ۸۳۶
شوقی تبریزی ۴۴۳
شهاب‌الدین خویی ۸۱۸-۸۲۰
شهاب‌الدین سهروردی ۴۱۱
شهاب‌الدین صفوی ۳۷
شهاب‌الدین عبدالله (خوشنویس) ۲۸۳
شهاب‌الدین محمود تبریزی ۱۵۳، ۱۵۵، ۵۳۵
شهاب مرندی ۹۳۷
شهباز تبریزی ۲۰۸
شهباز دنبلی ۸۱۱، ۸۲۰
شهبازی، ایوب ۷۵۹
شهبازی (بانو اکرم) ۷۵۹
شهبازی (بهروز) ۷۵۹
شهبازی مرندی ۹۵۹
شهر آشوب (محمود ثنایی) ۱۴۳
شهرستانی (میرزا مهدی) ۹۳۹، ۹۴۰
شهریار (استاد سید محمد حسین)
۴۴۴-۴۶۲، ۷۵۰، ۹۰۱
شهیدی قمی ۳۴۰
شیبانی (فتح‌الله) ۳۵۹
شیخ حسین (مولف سلسله‌النسب) ۳۹، ۴۲
شیخ سعدالدین ۲۹۵
شیخ شافعی ۱۵۴
شیخ شاه = ابراهیم صفوی
- شیخ‌الشریعه اصفهانی ۹۵۰
شیخ شعبان ۱۵۴
شیخ گلاب = سعید مهابادی
شیخ محمد دیابانی ۳۷۹
شیخی اردبیلی ۳۷
شیدا = فارغ تبریزی
شیدا (لطف‌الله) ۲۰۸
شیدا (ملا) ۶۱۰
شیدا (یحیی) ۷۵۹
شیدا شبستری ۱۸۵
شیرازی، (مترجم گلشن‌راز) ۱۷۹
شیر باریک (شیخ...) ۱۵۴
شیر محمد خان ۶۹۰
شیرین ۵۷
شیرین قلم (شمس ثانی) ۴۷۲
شیوا (ابوالقاسم) ۷۵۹
شیوا، اکبر مدرس ۷۵۹
- (ص)
صابر خلخالی (محمد رضا...) ۷۸۴
صابر دیلمقانی ۸۶۰
صابر (عباس قلی) ۷۶۴
صابر (میر جلال) ۱۴۳
صابری ۲۰۸
صاحب دنبلی ۸۲۰
صاحب بن عبّاد ۳۹۳
صاحب مازندرانی ۸۳

- صاحب آفتاب عالمتاب ۳۷۵
صاحب اعیان الشیعه ۱۴۸
صاحب تذکره اختر ۱۵۵
صاحب تذکره الخطاطین ۵۶۰
صاحب تذکره مقالات الشعرا ۵۹۲
صاحب خلاصه الکلام ۵۴۹
صاحب الذریعه ۶۶۰، ۷۱۹
صاحب روضات الجنان = خادم تبریزی
صاحب ریاض العلماء ۵
صاحب ریاض الوفاق ۵۱۱
صاحب عرفات العاشقین = اوحدی بلیانی
صاحب گنجینه جواهر ۷۸۳
صاحب المآثر والاثار (اعتماد السلطنه)
۱۰۷، ۱۶۱، ۸۷۷
صاحب مجالس العشاق ۸۸۵
صاحب مجمع الخواص = صادقی کتابدار
صاحب مرآة العالم ۵۵۹
صاحب مرات کائنات ۱۴۶
صاحب مناقب هنروران ۴۲۸
صاحب نگارستان دارا = مفتون دنبلی
صادق خان (برادر کریم خان زند) ۸۳۲
صادق خویی ۸۲۰-۸۲۱
صادق طباطبایی ۶۹۹
صادق مجتهد (آقا میرزا...) ۱۰۸، ۷۵۷
صادق نوبری تبریزی ۷۵۹
صادقی کتابدار (افشار) ۵۹، ۳۸۳،
۳۹۷، ۴۲۴، ۴۶۲-۴۶۸، ۵۰۳، ۵۲۷،
۵۳۱، ۵۴۰، ۵۶۱
صافی = اوحدی مراغه‌یی
صافی تبریزی ۴۶۸، ۷۶۸
صافی خلخالی ۷۷۰
صالح (خوشنویس) ۳۵۰
صالح تبریزی (فرزند استاد غضنفر)
۴۶۹
صالح تبریزی (شیخ الاسلام) ۴۷۰،
۵۶۶
صالح تبریزی (فرزند میرزا مومن)
۴۷۱
صالح تبریزی (شیخ) ۴۷۲
صایب تبریزی ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۹۸، ۳۹۴،
۴۷۲-۴۸۴، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۶۷، ۶۷۷،
۶۹۲
صاین الدین تبریزی ۱۵۴، ۱۶۷، ۴۸۴،
۴۸۵، ۵۰۵
صاین مراغه‌یی ۹۰۶
صباحی کاشانی ۱۳۸
صبای کاشانی (فتح علیخان) ۱۵۵
صبور اوردوبادی (محمود) ۷۵۹
صبور تبریزی ۴۸۵-۴۸۶
صبور تبریزی = صبوری (حسین)
صبور تبریزی (معاصر راجی) ۴۸۶
صبوری (آقا میرعباس) ۲۰۸
صبوری تبریزی (محمدحسین) ۴۸۶-
۴۹۰، ۵۲۷، ۵۳۹

- صبروری تبریزی (حسین) ۴۹۰
 صحاف (حاج حسین) ۴۹۰-۴۹۲
 صحتی (غلامرضا) ۷۵۹
 صدر (شاعر) ۷۲۳
 صدر اردبیلی (صدرالدین موسی) ۳۷-
 ۸۵۱، ۱۵۴، ۶۶، ۵۹، ۳۹، ۳۸
 صدر اسکویی (امیر صدرالدین
 محمد) ۱۹۷، ۴۹۲، ۶۹۷
 صدراطباء خراسانی ۳۵۱
 صدرافاضل = نظام افشار
 صدرافاضل = دانش (لطف علی)
 صدر تبریزی ۴۹۲
 صدر خیابانی = نجاتی تبریزی
 صدرالدین اشنهی ۱۰۰۱
 صدرالدین (فرزند معصوم بیگ) ۳۶
 صدراذاکرین = واله ارموی
 صدراسادات = سعید مهابادی
 صدراشریعه = مسیح افشار
 صدراعلمای اردبیلی (اعتماد) ۹۲
 صدر قونیوی ۸۸۵
 صدر محمدی ۷۵۹
 صدراالمالک = نصرت اردبیلی
 صدقه بن علی ۸۷۶
 صدیق، محمد سهرابی ۷۶۰
 صدیق سلماسی ۸۶۰
 صدیقی نخجوانی (رضا) ۷۵۹
 صراف اردبیلی ۵۰
 صراف تبریزی (جعفر) ۴۹۳
 صراف تبریزی (رضا) ۲۰۷، ۴۹۳-۴۹۵
 صفا (دکتر ذبیح الله) ۲۰۰
 صفا (سید حسن) ۲۰۸
 صفا (منصورخان) ۸۰۷
 صفای تبریزی ۴۹۵-۴۹۷، ۷۰۷
 صفایی تبریزی ۴۹۸
 صفوت (محمدعلی، مولف داستان
 دوستان) ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۱، ۶۱۳، ۷۰۷
 صفر سلماسی = غافل
 صفی خلخالی ۷۸۹
 صفی الدین اردبیلی (شیخ...) ۲، ۷،
 ۳۷، ۳۸-۴۹، ۵۹، ۱۵۴، ۸۶۹
 صفی الدین ارموی ۹۰۷
 صفی الدین شاه مجتبی ۳۲۷
 صفی الدین هندی ۱۲۵
 صفی رازی ۴۲
 صفی شیرازی ۴۲
 صفی صفوی (شاه...) ۱۲، ۵۰، ۱۲۷
 صمیمی، رضا ۷۶۰
 صمنوبری تبریزی = (صبروری
 محمد حسین)
 صنع السلطنه = هوشیار افشار
 صوفی تبریزی (محمد صالح) ۵۰۲
 صوفی تبریزی (محمد علی) ۵۰۲
 صهبای تبریزی ۵۰۲-۵۰۳
 صیاد خلخالی ۷۷۰

- صیرفی (خوشنویس) ۲۸۳
صیرفی تبریزی ۶۵۸
صیرفی (حاج محمد حسن مهپور) ۷۶۰
- (ض)
ضمیری اصفهانی ۵۲۷
ضمیری (اسداله) ۲۷۵
ضیاء الاسلام = احمد سلماسی
ضیاء تبریزی (یوسف) ۵۰۴
ضیاء (شاعر) ۷۲۳
ضیاء زنوزی ۹۵۹
ضیاء (کربلایی آقا) ۲۰۸، ۹۵۹
ضیاء الدین تبریزی ۵۰۴
ضیاء الدین عراقی ۹۵۰
ضیایی مرندی ۹۳۸
- (ط)
طالب آملی ۲۹۸
طالب افشار ۱۲۷
طالب تبریزی (حکیم ابوطالب) ۵۰۸-
۶۷۱، ۵۲۷، ۵۰۹
طالب تبریزی (فرزند کمال) ۵۰۵-
۵۰۸
طالب تبریزی (فرزند بیگخان) ۵۱۰-
۵۱۵
طالب سلماسی ۸۶۰
طالب محزون ۲۰۸
- طالبوف (عبدالرحیم) ۱۳۶، ۵۱۵-۵۱۶
۶۱۳، ۸۶۳
طالع (عبدالعلی) ۲۹۶
طامس ولیم بیل ۵۱۱
طاهر اردبیلی (محمد کاظم) ۵۰-۵۱
طاهر بن فخرالدین (در نسبنامه اشرف
طسوجی) ۱۴۹
طاهری خویی (میرزا موسی) ۸۴۴
طایر اردبیلی ۵۱-۵۴
طایفه افشار ۱۳۸
طایی (شیخ) ۴۱۱
طباطبایی تبریزی (علامه) ۵۱۶
طباطبائی (علی اصغر) ۶۳۵
طباطبائی (محمد رضا) ۱۸۹
طرزی افشار ۱۲۷
طرزی شبستری ۱۶۱
طرزی شوشتری ۶۱۸
طرماح مراغی ۸۸۴
طرماحی = امینی مراغی
طریقه ذهبیه ۸۶۲
طریقه نقطویان ۷۰۴
طغرل بن ارسلان سلجوقی ۱۱۸
طفیلی تبریزی ۵۲۴
طلعت (سرهنک اسدالله) ۷۶۰
طلوعی (میرزا عبدالرسول) ۲۰۸
طوطی اهری (ملا حسن ادیب) ۱۰۷
طوطی تبریزی ۵۲۴-۵۲۷

طوفی تبریزی ۳۱۷، ۴۸۶، ۵۰۸، ۵۲۷ -	۹۵۹، ۲۰۸
۵۳۰	عادل بن یوسف ۹۵۳
طهماسب دوم صفوی (شاه) ۹۳۲	عادل صفوی (شاه طهماسب اول) ۳،
طهماسب میرزا (میدالدوله) ۷۱۰	۲۲، ۲۴، ۵۴ - ۵۵، ۳۶۶، ۴۹۲، ۵۰۸،
	۵۵۷
(ظ)	عادلی صفوی (شاه اسماعیل دوم) ۵۵
ظاهر اردبیلی = طاهر اردبیلی	۵۶ -
ظریفی تبریزی ۵۳۰	عارف (آقا حسین) ۷۶۴
ظهوری تبریزی ۵۳۱	عارف اردبیلی ۵۶ - ۵۸
ظهوری ترشیزی ۵۱، ۵۰۵، ۵۳۱	عارف تبریزی (مصاحب ضایب) ۴۸۱
ظهوری (عطار) ۲۰۸	عارف تبریزی (میرزا ابراهیم) ۵۳۲
ظهرالدین خلوتی ۸۵۲	عارف تبریزی (حاجی عبدالله) ۵۳۳
ظهرالدین کبیر ۷	عارف دهلوی ۸۹۴
ظهرالدین (فرزند نجیب الدین بزغوش)	عارف شیرازی (صاحب لطایف الخیال)
۳۸	۴۹، ۵۶۷
ظهرالدین مراغه‌یی ۹۰۵	عارف علیشاه ۸۹۴
ظهر خونجی ۷۷۰	عارف قزوینی ۵۳۱
ظهر فاریابی ۱۹۰، ۵۵۱، ۶۵۷	عارفی هروی ۵۴۴
	عاشق اصفهانی ۱۳۸
(ع)	عاشق مصطفی ۱۴۴
عابد اصفهانی ۹۳۹	عاصم بن نصر ۵۳۵
عابد (محمد) ۷۶۰	عاصی ارموی ۱۲۹
عاجز افشار ۱۲۸	عالم تبریزی ۵۳۴
عاجز ارموی (شیخ جلیل) ۱۴۴	عالمگیر (شاه هند) ۲۹۷، ۳۹۴، ۵۶۰
عاجز گرمرودی (خلیفه محمد) ۲۰۷،	عالی مزرعه، سهیلا ۷۶۰
۹۸۹	عالی نسب (میرابوالفضل) ۷۶۰
عاجز مرنندی (حاجی میرزا یوسف)	عامل الدین اردبیلی (میرزا طاهر) ۵۸

- عباداللهی، غلامحسین (خوشنویس) ۸۶
عباس اول صفوی (شاه...) ۲۰، ۵۰، ۵۵۴-۵۸، ۴۷۲، ۵۰۸، ۵۵۴
عباس فرات ۳۵۸
عباس میرزا (نایب السلطنه) ۸۲، ۱۰۰، ۴۹۳، ۱۴۹، ۱۰۴
عباس ۲۱۶
عباسی = علی رضای عباسی
عباسی (محمد) ۲۴۳
عبدالباقی نهاوندی (صاحب مآثر رحیمی) ۴۶۹، ۲۱۶
عبدالجلیل وزیر تبریزی ۱۹۵
عبدالحمید تبریزی (خوشنویس) ۷۱۰
عبدالحی ۳۳۸
عبد الرحمن بن قاسم ۵۳۵
عبد الرحیم (اقضی القضاة) ۲۸۱
عبد الرحیم (پدر صایب تبریزی) ۴۷۲
عبد الرزاق بن ابراهیم ۵۳۶
عبد الرزاق پیام یار ۸۷۲
عبد الرزاق تبریزی = نشئه تبریزی
عبد الرزاق دنبلی = مفتون دنبلی
عبد الرزاق کاشانی ۳۹
عبد الرسول (پدر فانی) ۹۳۹، ۹۴۵
عبد الرسول وزیر دنبلی ۴۴۳
عبد الرشید دیلمی (خوشنویس) ۳۵۰، ۴۷۴
عبد السلام معمار تبریزی ۶۶۹
عبد الصمد خامنه‌یی ۱۶۱
عبد الصمد منجم ۵۴۷، ۵۵۱
عبد العزیز بهادر خان ۳۳۵
عبد العلی خلخالی ۷۷۱
عبد العلی (فرزند احمد تبریزی گاوگانی) ۲۷۷
عبد الغنی قراجه‌داغی ۱۰۷
عبد القادر بداونی (مؤلف منتخب التواریخ) ۳۱۸
عبد القادر (غوث ثانی) ۹۷۱
عبد القادر مراغی ۶۰۵
عبد کاظم محمد اردبیلی ۳۹
عبد الکرم بن یحیی شبستری ۱۶۳
عبد الکرم امام جمعه ۷۵۷
عبد الکرم حایری (شیخ...) ۹۵۰
عبد الکرم (ملا باشی) ۴۹۵، ۹۵۳
عبد اللطیف بن بیردل ۵۳۵
عبد اللطیف بن شیخ عماد الدین محمد ۵۳۵
عبد اللطیف قزوینی ۱۰
عبد المجید مولوی ۹۵۶
عبد النبی طسوجی (ملا) ۱۴۹، ۹۳۹، ۹۴۰
عبد النبی مجتهد نوری ۳۵۱
عبد الواحد تمیمی ۵۹۱
عبد الوهاب (میرزا...) ۷۱۷
عبد الله ارموی (سدهٔ ۷) ۱۱۹
عبد الله انصاری ۹۸۵

- عبدالله تبریزی (شکرین قلم) ۵۳۴
عبدالله (شاه؟) ۲۳۸
عبدالله خویی ۸۰۳
عبدالله شیرازی الصعیدی ۲۴۲
عبدالله بن عبدالرحمن ۵۳۵
عبدالله بن محمد (در نسبنامه علیاری) ۱۰۸
عبدالله مجتهدی (حاجی میرزا...) ۶۵۱
عبدالله مروارید ۳۰
عبدالله میرزا (دارا فرزند فتحعلیشاه) ۷۹۴
عبدی تبریزی ۵۳۵
عبدی تبریزی ۷۶۴
عبدی؟ ۳۳۷
عبدی جنابدی ۱۴
عبدی شیرازی = نویدی شیرازی
عبرت دماوندی ۳۵۱، ۹۵۵
عبقری (رحیم) ۲۰۸
عبید زاکانی ۷۴۵
عبیدالله (شیخ...) ۱۴۲
عبیدالله خان جوجی نژاد ۲۲۳
عتیقی تبریزی (جلال الدین محمد) ۵۳۵-۵۳۸، ۵۹۴
عثمان تبریزی ۵۳۹
عثمان مراغه‌یی ۹۱۰
عثمان مغربی ۹۵۴
عجزی یزدی = عصری تبریزی
عجزی تبریزی ۵۲۷، ۵۳۹-۵۴۲
عده‌الدین محمد ۵۳۵
عدل تبریزی (میرزا رضا) ۵۴۳
عدل شام غازانی ۵۴۲
عذری بیگدلی (اسحق بیگ) ۱۲۳
عذری تبریزی = عصری تبریزی
عراقی، فخرالدین ۱۹۷، ۸۸۵
عرب اصفهانی = ناصح تبریزی
عرب خان (حاکم شروان) ۳۷۹
عرفان تبریزی ۵۴۳
عرفی تبریزی ۵۴۴-۵۴۵
عریان کاشی ۲۰۴
عزالدین بن عادل ۹۵۳
عزالدین عبدالعزیز ۴۸۴
عزلتی خلخالی (ملادهم) ۷۷۱-۷۷۵
عزمی تبریزی ۵۴۵
عزیز تبریزی ۵۴۵
عزیزخان سردارکل ۹۸، ۷۷۱
عزیزکندی (شیخ مصطفی) ۸۹۲
عزیزی تبریزی ۵۴۶
عزیزی (رحیم) ۷۶۰
عسس تبریزی ۵۴۶
عشق اصفهانی (میرزا داود) ۲۶۶
عشقی تبریزی ۵۴۶
عشقی خلخالی ۷۷۵
عشقی (میرزاده) ۵۳۱
عصار تبریزی ۵۴۷-۵۵۳، ۶۵۵
عصار (سید محمد بن محمود) ۱۷۸

- عصار (سید محمد کاظم) ۲۷۵، ۴۹۹
عصری تبریزی ۵۵۴
عصمت اسپستی ۵۵۴-۵۵۵
عطار نیشابوری ۱۲۴، ۲۵۷، ۴۰۸، ۷۴۵، ۸۵۲
عطایی تبریزی ۵۵۵
عطاءالله بن فضل الله ۴
علای تبریزی ۵۵۶
علاءالدین علی بیگ (خطاط) ۳۲۷
علاء بیگ تبریزی ۲۳۳، ۵۵۶-۵۵۸
علاءالدین علی (فرزند اشرف مراغه‌یی) ۸۸۲
علاءالدین فریدون (پدر همام) ۷۴۴
علاءالدوله سمنانی ۳۹
علاءالمک ۳۵۷
علامه قزوینی ۳۴
علوی خلخالی ۷۷۵
علومی اردبیلی (میرزا ابراهیم) ۹۲
علیاری (حاجی ملاعلی) ۱۰۸-۱۱۰
علی ابراهیم خان (حاکم کشمیر) ۲۹۶
علی اشرف (فرزند حکیم قوبولی) ۸۰۷
علی اصغر مستوفی (میرزا...) ۶۹۷
علی اصغر خان اتابک (میرزا...) ۲۸۱
علی اکبر (پدر راجی) ۳۶۴
علی اکبر (شیخ) ۲۰۸
علی اکبر کرمانی ۸۲۱
علی اکبر وزیر مراغه ۹۱۲
علی آقا امام جمعه (حاجی میرزا...) ۲۰۱
علی آقا امام جمعه (آقاشیخ...) ۱۶۱
علی بن احمد (خوشنویس) ۶۹۸
علی بن ابی طالب، میرعرب، حیدر، مرتضی، امیرالمومنین (ع) ۱۹، ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۱۴۰، ۲۱۲، ۳۰۲، ۳۳۴، ۴۰۱، ۴۴۵، ۵۶۵، ۶۶۷، ۷۰۶، ۷۱۶، ۷۷۲، ۸۰۳، ۸۳۰، ۸۸۱، ۸۹۶، ۹۱۴، ۹۴۳
علی بن حسکویه ۹۱۱
علی بن رباب ۸۱۳
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۰۹، ۴۷۳، ۷۱۴، ۸۷۹
علی بن شیخ یحیی ۵۳۵
علی بن محمد شیرازی (شاه مظفرالدین...) ۱۷۴
علی بن محمد زمان خویی (خوشنویس) ۱۰۵
علی بن محمد باقر دامغانی (خوشنویس) ۷۲۱
علی پاشا ۶۴۵
علی تبریزی (خواجه میر...) ۵۳۴، ۵۵۸-۵۶۰
علی تبریزی (جواهر رقم) ۵۶۰-۵۶۱
علی چلبی (مفتی روم) ۷۷۶
علی خویی (شیخ...) ۸۲۱-۸۲۲
علی خویی بادامیاری (خواجه...) ۸۲۳
علی دماوندی (ملا) ۳۲۰

- علیرضا بیگ ۶۵۴
 علی رضا تجلی (ملا) ۲۹۶
 علی رضا خان ۹۳۸
 علی رضا ریحان ۶۸۶
 علیرضا عباسی ۴۶۲، ۵۵۸، ۵۶۱ -
 ۵۶۴، ۶۲۹
 علیشکر بیگ ۶۷۰، ۶۷۱
 علیشیر نوانی ۴
 علی صدارت ۳۵۸
 علی صفوی (سلطان خواجه علی
 فرزند صدرالدین موسی) ۳۷، ۵۹-۶۲
 علی مجتهد تبریزی ۵۶۴-۵۶۵
 علی مجتهد (سید...) ۴۹۲
 علی مرادخان زند ۱۴۹، ۸۳۲
 علی محمد (خوشنویس) ۶۰۲
 علی محمد گرمرودی (خوشنویس) ۹۸۴
 علی نبوی (درویش) ۱۷۳
 علینقی میرزا ۶۴۷
 علی یمنی ۸۵۱
 عماد اردبیلی = حالی اردبیلی
 عمادالاسلام (رئیس السادات) ۲۸۰
 عماد فقیه ۴۱۲
 عماد خوشنویس ۶۲۹
 عماد مراغه‌یی ۹۱۱
 عمده تبریزی ۵۶۵
 عمروبن امیه ضمری ۳۴۰
 عمیدا = نیر
- عنایت تبریزی ۵۶۶
 عنایت السلطنه سرابی (باباخان) ۸۵۰
 عنایت الله شیخ الاسلام تبریزی ۶۲۸
 عندلیب افشار ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۱
 عندلیب تبریزی ۵۶۶
 عنقا (میر ابوالفضل) ۱۷۷
 عنوان تبریزی (چلبی میرزا) ۵۶۷-۵۷۱
 عوفی ۵۹۷، ۸۹۶
 عیانی شبستری = ابراهیم بنیسی
 عیسی تبریزی (قاضی) ۵۷۱
 عیسی تبریزی ۵۷۱
 عیسی خان قورچی باشی ۶۶۹
 عیسی مسیح ۲۶، ۳۳، ۷۰۴
 عیشی اردبیلی ۶۲-۶۳
 عین الدوله حسین موسوی ۱۷۸
 عین القضاة خویی ۸۲۳-۸۲۴
 عین القضاة میابچی ۹۸۱-۹۸۳
 عینکی (میرزا تقی طباطبایی) ۱۶۳
 عیوضی (دکتر رشید) ۴۰۵، ۵۳۷، ۷۴۵،
 ۷۴۶
- (غ)
- غازان خان ۳۹، ۷۴۵، ۸۵۸
 غازی بیگ (خواجه...) ۶۹۳
 غافل سلماسی (پرویز) ۸۶۱-۸۶۳
 غروی تبریزی ۱۷۰
 غریب (خواجه) ۱۵۴

- غریب دنبلی ۸۲۴
 غریب میرزای صفوی ۴
 غریبی ۴۹
 غزالی تبریزی ۵۷۲-۵۷۳
 غشی چایچی ۲۰۸
 غضنفر علی تفنگ ساز ۴۶۹
 غفار کندلی ۱۹۱
 غفار (شهاب لشکر) ۸۰۷
 غفورای مراغه‌یی ۹۱۲
 غلامحسین تهرانی ۳۵۱
 غلامرضا قاجار ۸۳
 غلامعلی (فرزند شوری بخشایشی) ۲۵۵،
 ۴۳۸
 غمدل ۲۰۸، ۸۷۲
 غنی تبریزی ۵۷۳
 غنی تبریزی (عبدالغنی) ۵۷۴
 غنی‌زاده سلماسی (محمود) ۸۶۳-
 ۸۶۸
 غنی‌زاده (فضل‌الله) ۸۶۳
 غنی کشمیری ۴۷۹
 غیاث تبریزی ۵۷۴-۵۷۵
 غیاث دراز یزدی ۵۰۸، ۶۷۱
 غیاث نیشابوری ۵۷۴
 غیاث‌الدین ابرقوهی ۵۷۴
 غیاث‌الدین شیرازی ۴
 غیاث‌الدین علی شیرازی ۲۲۲، ۴۲۳
 غیاث‌الدین محمد (فرزند خواجه رشید)
- ۲۵، ۵۳۶، ۸۸۵
 غیاث‌الدین منصور ۷۸۰
 غیاث‌الدین منصور دشتکی ۷۷۷
 غیبی (پدر عبدالقادر مراغه‌یی) ۹۰۶
- (ف)
 فاخر (احمد آقا بزاز) ۲۰۸
 فاخر (محمد تقی یعقوبی) ۷۶۰
 فارغ تبریزی (چلبی بیگ) ۵۰۸، ۵۷۵-
 ۵۷۸
 فارغ (سده ۱۳) ۲۰۸
 فارغی تبریزی ۵۷۸
 فارغی تبریزی ۵۷۸
 فارمر ۹۰۷، ۹۰۸
 فاضل شریانی ۱۳۴
 فاضل (فرزند علی چلبی) ۷۷۶
 فاضل گروسی (مولف تذکره انجمن
 خاقان) ۸۳۲
 فاضل میدانی ۷۰۸
 فاطمه (علیهما السلام) ۷۲۴
 فاطمه خاتون (مادرشاه حسین ولی) ۴۱۱
 فانی اهری (میرزا محمود) ۱۱۰
 فانی تبریزی (سده ۱۰) ۵۰۳، ۵۷۸،
 ۶۵۸
 فانی تبریزی (سده ۱۳) ۵۷۹
 فانی تبریزی (میرزا باقر) ۵۷۹
 فانی. تبریزی = دانش (لطف علی)

فانی خویی ۸۲۵	فخرالدین بن زین الدین ۱۴۹
فانی زنوزی = (مولف ریاض الجسنه)	فخرالدین چندرانی ۴۸۴
۹۴۵، ۹۴۲-۹۳۹، ۸۴۴، ۵۸۲	فخرالدین طبسی (شیخ) ۱۳
فانی (محمد بن محمود معروف به دهدار)	فخرالدین عبدالغفار ۸۹۲
۱۷۶	فخرالدین محمد تبریزی ۵۸۰
فایز (حاج عبدالعلی) ۷۶۰	فخرالدین محمد ماستری (وزیر شروان)
فایض اردبیلی (ملاحیدرعلی) ۶۳-۶۴	۴۱۳، ۴۱۹
فایض مراغه‌یی ۹۱۲-۹۱۴	فخرالزمانی = (صاحب تذکره میخانه)
فایق اردبیلی ۹۳	فخری هروی ۵۵
فایقی = فیاضی	فدایی تبریزی ۵۸۰
فتاح علوی خلخالی ۷۷۵	فدوی زنوزی ۲۰۸، ۵۶۵، ۹۴۳-۹۴۴
فتاح مراغه‌یی = اشراق مراغه‌یی	فراقی تبریزی = فراقی تبریزی
فتح علیخان (حاکم شوشتر) ۴۳۳	فراقی تبریزی ۵۸۱
فتح علیشاه قاجار ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۱۲،	فراهی (ابونصر) ۸۰۱
۴۴۳، ۳۹۵، ۲۴۴	فربودی (مختار) ۷۶۰
فتحی افشار ۱۳۱	فرج تبریزی ۵۸۱
فتحی تبریزی ۵۸۰	فرج الله خان ۸۶۱
فتحی (شاعر) ۴۷۸	فرخ تبریزی ۵۸۲
فتحی (نصرت الله) ۲۸۰	فرخی سیستانی ۷۸۳
فتوحای مراغه‌یی ۹۱۴	فردوسی طوسی ۴۶۰
فتوحی اردبیلی ۶۴	فردی اردبیلی ۶۴-۶۵، ۵۸۳
فتوحی قیام ۳۵۸	فردی تبریزی ۵۸۲-۵۸۳
فتی (محمد علی) ۷۶۰	فرشی، احمد سلطان آبادی ۷۶۰
فخرالطای خویی (محمد علی) ۸۱۳	فرشته‌زاده (عبدالمجید) ۷۰۴
فخر خلخالی ۷۷۶	فرصت غریب (خوشنویس) ۷۴۶
فخر مراغه‌یی ۹۱۴	فرقه بکتاشی ۷۰۴
فخرالدین ۶۸۷	فروردین ارموی ۱۳۱

- فروزانفر (بدیع الزمان) ۵۹۶
 فروغ تبریزی ۵۸۳
 فروغ (میرزا محمد علی) ۵۳۳
 فرهاد ۱۳، ۵۷
 فرهادخان قرامانلو ۵۶۱
 فرهاد میرزا ۹۴۳
 فرهخت (بشیر) ۷۶۰
 فرهنگ اصفهانی = مذهب اصفهانی
 فرهنگی (میرزا حسن) ۱۴۴
 فرید خویی (سید اسماعیل روزبه)
 ۸۴۴
 فسونی تبریزی ۵۸۳-۵۸۹
 فصیح تبریزی ۵۸۹
 فصیحی تبریزی ۵۸۹-۵۹۰
 فضل خلخالی ۷۷۶
 فضل الله حروفی = نعیمی تبریزی
 فضل الله عیبدی ۶۰۵
 فضل بن یحیی برمکی ۸۰۷
 فضل علی (فرزند ملامهر علی) ۹۴۴
 فضل علی (فرزند نجف قلی خان دنبلی)
 ۸۳۲، ۸۳۳
 فضلون (شیخ) ۱۵۴
 فضلی ۹۴۴
 فضلی شبستری ۱۶۲
 فطرت (علی) ۷۶۰
 فغانی (بابا) ۳۴۰، ۶۸۴
 فغانی ۷۷۹
 فغفور گیلانی ۴۶۹
 فقیر خویی (محمد بن محمد حسین حصنی)
 ۸۴۴
 فقیری تبریزی = حقیری تبریزی
 فقیه زاهد تبریزی ۴۸۴، ۵۹۰-۵۹۱
 فکری اردبیلی ۹۳
 فلکی شروانی ۱۹۰
 فلیکس تاور ۶۹۴، ۶۹۵
 فنای زنوزی ۲۰۸، ۹۴۵-۹۵۰
 فنایی خلخالی (شیخ احمد) ۷۷۶،
 ۷۷۷
 فهمی صفوی (سلطان محمد خدا بنده)
 ۲۱، ۳۹، ۶۵-۶۶، ۳۸۲، ۷۴۵
 فهمی کاشی ۷۳
 فیروز ساسانی ۲
 فیروز (فرزند مخفی افشار) ۱۳۵
 فیاض لاهیجی (ملا عبدالرزاق) ۱۷۶
 فیض کاشانی (ملا محسن) ۷۰۲، ۷۰۳
 فیض الله بخاری ۶۹۲
 فیضی ۴۷۸
 (ق)
 قاآنی ۷۰۷، ۷۸۴
 قاجاریه ۸۳۶، ۹۴۳
 قاسم انوار ۳۷، ۸۵۱-۸۵۴
 قاسم بن محمد ۵۳۵
 قاسم تبریزی ۵۹۱

قاسم قانونی ۱۴	قرل ارسلان ۱۱۸
قاسم قندهاری ۳۵۱	قزوینی (محمد بن عبد الوهاب) ۳۴
قاضی احمد غفاری ۶۸۴	قصیر ۲۰۸
قاضی البکاء (عبدالکریم) ۸۲۳	قطب اهری ۱۱۰
قاضی زاده اردبیلی = لطیفی	قطب تبریزی ۵۳۵، ۵۹۴-۵۹۶، ۷۴۵
قاضی شیخ کبیر ۷	قطب شاه (عبدالله) ۲۴۱، ۲۴۲
قاضی طباطبایی (حسن) ۳۴۶، ۶۳۵، ۶۳۷	قطب الدین شیرازی ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۶۹
قاضی فتاح مهابادی ۹۷۰	قطب الدین محمد ذهبی ۱۶، ۱۷
قاضی محمد بن قاضی مسافر کرد ۶۸۴	قطران تبریزی ۵۹۶-۶۰۰
قاضی میراحمد منشی ۵۳۴، ۵۵۷، ۵۶۱	قمرالدین اسکویی ۴۹۲، ۶۰۰
قانع تتوی ۵۰۲، ۷۱۷	قمری (میرزا محمد تقی) ۲۰۸
قایم مقام فراهانی ۲۷۵	قنواتی ۱۶۸
قایمی تبریزی ۵۹۳	قواس تبریزی ۶۰۱
قباد طوفانی ۷۸۲، ۷۸۹	قوام = شوری بخشایشی
قبول (عبدالعزیز) ۲۹۶	قوام الدوله ۲۸۱
قتالی خوارزمی (بهلوان محمود) ۱۷۰	قوام الدین رازی ۷۱۹
قدرت اردبیلی = نصرت اردبیلی	قوسی تبریزی (سده ۱۰) ۶۰۱، ۶۸۳
قدسی خلخالی ۷۷۸	قوسی تبریزی (سده ۱۱) ۶۰۲
قدسی (ملا محمد تقی مکتبدار) ۲۰۸	قهرمان میرزا ۹۸۶
قدوة الکتاب = علی تبریزی	قیدی شیرازی ۶۴
قدوسی (سید فتاح) ۷۶۰	(ک)
قراپیگ زرگر ۴۸۶	کاتب سلماسی ۸۶۸
قربوسف ۳۱۴، ۵۵۵	کاتبی تبریزی ۶۰۴-۶۰۵
قرداش تبریزی ۵۹۳	کارگر خویی (یوسف) ۸۴۴
قره قریونلو (سلسله) ۳۱۴، ۵۵۴	کارنگ (عبدالعلی) ۳۱۴
قریشی تبریزی ۵۹۳	کاشف ۲۰۸

- کاظم تبریزی ۶۰۴
 کاظم تبریزی (حاجی...) ۲۰۹
 کاظم خان قراجه داغی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳
 کاظم زاده ایرانشهر (حسین) ۷۶۰
 کاظم طباطبایی (حاج وکیل) ۷۰۷
 کاظم طیب = مسیح تبریزی
 کافی اردوبادی ۷۷۹
 کافی بن ابوالفرج رونی ۸۹۷
 کافی خلخالی ۷۷۹
 کافی خویی ۸۴۴
 کامل جهرمی ۷۸۰
 کامل خلخالی ۷۸۰
 کججانی (خواجه محمد) ۱۵۳، ۲۲۲، ۴۸۴
 کجج تبریزی ۶۰۵
 کحلی تبریزی ۶۰۶
 کریم (فرزند اشرف طسوجی) ۱۴۹
 کریم خان زند ۲۹۲، ۴۲۹، ۸۳۲، ۸۵۴، ۸۷۹
 کریم خان کنگرلوی دنبلی ۸۰۷
 کریم الدین خلخالی ۷۸۱
 کریم الدین شبستری ۱۵۴
 کریمی مراغه‌یی ۹۳۳
 کسروی ۷، ۸، ۲۸، ۴۲، ۵۹۶، ۷۶۶
 کشفی نمینی ۶۶-۷۳
 کشوری دیلمقانی ۸۶۸
 کفعمی (تقی الدین ابراهیم) ۷۷۴
 کلبعلی تبریزی ۶۰۷
 کلیم کاشانی ۴۸۰
 کلیمی تبریزی ۶۰۷
 کمال اسماعیل (محتسب) ۳۶۶
 کمال خجندی ۲۳۶، ۲۳۹، ۳۳۸، ۳۳۹
 ۴۱۱، ۵۴۷، ۵۵۸، ۶۵۵، ۷۴۵، ۹۵۳
 کمال الدین باکویی ۵۵۵
 کمال الدین بن محمد ۹۷۶
 کمال الدین عتیق ۵۳۵
 کمال الدین لاری ۷۷۷
 کمال الدین مراغه‌یی ۹۱۵
 کمال الدین یوسف ۱۲۵
 کمال الملک ۴۴۴
 کمال هاشمی (خلیفه فضل الله نعیمی)
 ۷۰۴
 کوثری اردبیلی ۷۳
 کوک آلمانی (دکتر) ۱۶۶، ۱۷۸
 کوهی کرمانی ۹۸۶
 کیخاتو خان ۱۶۳
 کیخسرو ۲
 کیکاوس بن کیقباد (شروانشاه اعظم) ۵۶
 (۵)
 گرامی تبریزی ۲۰۳، ۳۷۹، ۶۰۸
 گل احمد (خوشنویس) ۹۷۸
 گلچین، جلال محمدی ۷۶۰
 گلچین معانی ۲۹۶، ۴۲۳، ۴۶۶، ۴۷۵

- لطفی اردبیلی (ظهیرالدین) ۷۳-۷۴
 لطفی اردبیلی (شمس‌الدین محمد)
 ۷۴
 لعلی ایروانی تبریزی ۲۰۸، ۳۸۱، ۶۱۳-
 ۹۰۴، ۶۱۶
 لقمان حکیم ۲۱، ۷۰۸
 لیلی ۱۵، ۴۸، ۱۲۰، ۷۴۳
 (م)
 مارک اتون ۸۷۶
 مالک دیلمی ۱۹۶
 ماما عصمت اسپستی ۵۵۴
 مانی تبریزی ۶۱۶
 مانی (شاعر و نقاش شیرازی) ۱۹۰، ۷۴۸
 ماهر اردبیلی ۷۵-۷۶
 ماهر (محمدعلی) ۶۱۰
 ماهی خانم تبریزی ۶۱۷
 مایل افشار (میرزا حسن) ۱۳۲
 مایل افشار (اسماعیل) ۱۳۳
 مایلی اردبیلی ۷۶
 مبدع تبریزی ۶۱۷
 متینی تبریزی ۶۱۸
 مثال تبریزی ۶۱۸
 مثلی تبریزی ۶۱۸-۶۱۹
 مجاهد (شیخ...) ۸۹۳
 مجتهدی (دکتر مهدی) ۲۰۱
 مجد (شاعر) ۷۲۳
 ۴۷۶، ۵۱۳، ۵۶۸، ۶۲۳، ۷۳۹
 گلستانه (علاءالدین محمد) ۲۶۷
 گلشن ارموی (حسین آقا) ۱۴۴، ۲۰۸
 گلشن شبستری ۱۶۲
 گنجویان (مجید) ۷۶۰
 گنجوی تبریزی ۶۰۸-۶۰۹
 گنجی خویی (میرزا محمد صادق)
 ۸۲۵، ۲۰۸
 گوزل خانم میانجی ۹۷۹
 گوهر تبریزی (میرزا حسن) ۶۰۹
 گوهر (محمد حسین گوهرزای) ۷۶۰
 گوهر تبریزی (محمد رضا) ۷۶۱
 گویای تبریزی ۲۷۲، ۶۱۰
 (ن)
 لاطف (مشهدی عسکر) ۲۰۸
 لاله (سید حسین) ۷۶۱
 لسان خویی ۸۲۵-۸۲۷
 لسان زاده خویی ۸۲۷
 لسانی شیرزای ۳۱۷، ۴۲۲
 لسترنج ۲
 لطفعلی مجتهد تبریزی (حاج میرزا...) ۱۰۸
 لطفعلی بن محمد صادق (میرزا...) ۲۰۱
 لطفی تبریزی ۶۱۰-۶۱۲
 لطفی (شاعر) ۲۸۴
 لطیف‌الدین سنجری = زکی مراغه‌یی

محزون تبریزی ۳۲۷، ۴۰۶، ۶۲۸-۶۳۱

محزون خویی ۸۴۴

محزون (علی باقری) ۱۴۳

محزونی همدانی ۶۱۸

محسن تبریزی = تاثیر تبریزی

محسن خان (میرزا...) ۳۴۸

محسن (پدر حسرت مراغه‌یی) ۸۹۵

محسن کهنه شهری ۸۷۲

محسنی اردبیلی = محتنی اردبیلی

محشر اردبیلی ۷۷

محمد، احمد، مصطفی، رسول اکرم

حضرت پیامبر (ص) ۲۱، ۲۶، ۳۳، ۴۵،

۱۲۷، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۰، ۵۱۳، ۵۱۶،

۵۴۵، ۶۶۷، ۷۵۷، ۹۱۴

محمد ابراهیم (فرزند صادق خویی) ۸۲۰

محمد ابراهیم بن محمد علی سبزواری

۱۷۸

محمد اردبیلی (سده ۷) ۷۷

محمد اردبیلی (سده ۱۱) ۷۷

محمد افشار ۵۷۲

محمد امین الاسلام ۹۷۰

محمد ایروانی (آخوند ملا...) ۱۴۹، ۴۹۵،

۶۳۵

محمد تبریزی ۶۳۱

محمد تبریزی (صاحب منظومه شمع

و پروانه) ۷۶۱

محمد تبریزی = شریفی تبریزی

مجد (خلیفه فضل الله نعیمی) ۷۰۴

مجد السلطنه افشار ۱۳۳

مجدوب تبریزی ۶۱۹-۶۲۸

مجدوب همدانی ۶۲۰

مجدوب علی شاه = مجرم مراغه‌یی

مجرد اهری = ادیب اهری

مجرم مراغه‌یی ۸۷۹، ۹۱۶

مجرمی اردبیلی ۷۶

مجروح مغانی ۹۳

مجلسی (آقا محمد باقر) ۲۶۷، ۶۸۶

مجمر (میرزا محمد علی) ۲۰۸

مجنون ۱۳، ۱۵، ۴۸، ۶۹۳، ۷۳۲، ۷۴۳،

۹۶۹

مجنون تبریزی ۷۶۴

مجنون شاه = نباتی قراجه‌داغی

مجنون علیشاه = مجنون مراغه‌یی

مجنون مراغه‌یی ۹۱۸

محب الله بن محمد جعفر (در نسبنامه

علیاری) ۱۰۸

محب علیخان ناظم الملک ۹۳۸

محبی اردبیلی ۷۶

محبی تبریزی ۷۶۱

محبی (مهدیقلی) ۷۶۴

محبوب تبریزی ۶۲۸

محتشم کاشانی ۳۱۲، ۶۶۹، ۶۸۴

مجرمی اردبیلی = مجرمی اردبیلی

محزون ارموی ۱۳۳

- محمد تبریزی = عصار تبریزی
 محمد تنکابنی = محمد سراب
 محمد جرده (شاعر) ۲۸۴
 محمد حجة الاسلام تبریزی ۶۳۱
 محمدخان زنگنه (امیر نظام) ۹۸۵
 محمدخان (عم مجذو بعلیشاه) ۸۳
 محمد خلخالی ۷۸۲
 محمد خویی (پدر اصولی) ۷۹۲
 محمد سراب (ملا...) ۷۱۹
 محمد شاه قاجار ۸۳، ۱۰۴، ۲۱۲، ۴۴۳، ۸۳۸، ۸۳۲
 محمد شیخ الاسلام (فرزند اشرف طسوجی) ۱۴۹
 محمد فراهانی (وزیر شروان) ۲۲۲
 محمد گازر خسروشاهی ۱۵۴
 محمد گیسودراز ۹۵۴
 محمد مجتهد (آقا میرزا...) ۱۰۸
 محمد مدنی نیشابوری (میر مخدوم) ۱۷۲
 محمد باقر بنابی ۹۵۹
 محمد باقر خلخالی ۷۸۲
 محمد باقر (دکتر...) ۲۹۶
 محمد باقر قزوینی ۶۳۲
 محمد باقر مجتهد تبریزی ۹۸۴
 محمد باقر بن محمد حسن ۱۷۷
 محمد بن ابی بکر ۵۳۵
 محمد بن امام جعفر صادق (ع) ۹۷۶
 محمد بن جعفر (در نسبنامه علیاری) ۱۰۸
 محمد بن حامد مراغهی ۸۹۴
 محمد بن زکریای رازی ۶۸۶
 محمد بن شیخ شهاب سهروردی ۵۳۵
 محمد بن عبدالله ۵۳۵
 محمد بن عبدالکریم موسوی ۶۳۵
 محمد بن علی خویی ۸۱۶
 محمد بن قماج (امیر...) ۵۹۹
 محمد بن یحیی برمکی ۸۰۷
 محمد تقی (فرزند حامد مراغهی) ۸۹۴
 محمد تقی دهخوارقانی ۶۳۲
 محمد تقی میرزا ۳۲۰، ۸۲۳
 محمد حسن = فانی زنوزی
 محمد حسن شیرازی (حاجی میرزا...) ۱۰۸
 محمد حسن شیروانی ۷۲۰
 محمد حسن قمی (شیخ...) ۳۵۱
 محمد حسین آل کاشف الغطا ۶۵۱
 محمد حسین تبریزی = محزون تبریزی
 محمد حسین سلطان الفلاسفه ۳۵۱
 محمد حسین شیرازی (حجة الاسلام) ۱۲۴
 محمد حسین قمی ۷۱۹
 محمد حسین کاظمی ۸۱۳
 محمد حسین گرمرودی ۹۸۴
 محمد حکیمباشی = حکیم قوبولی
 محمد حلی (شیخ...) ۴۱۱
 محمد رحیم (پدرنشاء مازندرانی) ۶۹۱
 محمد رضا تبریزی ۶۲۹

- محمد رضا قمشه‌یی ۳۵۱
 محمد رضا مروارید فروش ۶۷۹
 محمد رفیع زاهدی (پیرزاده) ۷۱۹
 محمد رفیع (واعظ قزوینی) ۴۷۴
 محمد سعید ابوالفتوح ۳۸۵
 محمد سعید قمی (قاضی...) ۷۱۹
 محمد سلطان ۶۹۵
 محمد شریف = پرغم ارموی
 محمد شریف بن طاهر (در نسنامه اشرف
 طسوجی) ۱۴۹
 محمد شفیع ۲۴۴
 محمد شفیع اصفهانی ۷۱۹
 محمد شفیع دهخوارقانی ۹۴۰، ۹۳۹
 محمد شفیع محمود لوی افشار ۱۲۳
 محمد صادق قمی ۱۲۴
 محمد صالح (آخوند...) ۳۸۵
 محمد صالح رضوی = (صاحب سفینه
 لطایف الخیال)
 محمد طاهر (مدیر روزنامه باختر) ۳۴۸
 محمد طسوجی (ملا باشی) ۱۶۳،
 ۷۰۳، ۷۰۹
 محمد عارف بقایی ۶۸۴
 محمد علی باب ۶۳۱
 محمد علی تبریزی (برادر محزون)
 ۶۳۲-۶۳۳، ۶۲۸
 محمد علی خلخالی ۷۷۹
 محمد علی شاه قاجار ۴۳۸، ۴۹۶
 محمد علی صفیر (سید...) ۱۷۰
 محمد علی (میرزا...) جد ثقة الاسلام ۲۷۵
 محمد علی یاور (میرزا...) ۱۳۰
 محمد عمر خلخالی ۷۸۵
 محمد قاسم نیشابوری ۳۱۷
 محمد قلی بیگ ۶۶۸
 محمد کاظم امام (سید...) ۴۱۳، ۴۱۶
 محمد کاظم امین السفرا ۳۵۰
 محمد کاظم خراسانی (آخوند ملا...) ۶۵۱
 محمد کاظم (میرزا...) ۳۵۱
 محمد کاظم یزدی (سید...) ۶۵۱، ۹۵۰
 محمد کریم قاسملو = منت افشار
 محمد کریم (وکیل رعایا) ۷۱۷
 محمد مومن خان بیگدلی ۲۶۷
 محمد مومن (خواجه...) ۳۰
 محمد مومن کاشانی ۳۵۱
 محمد نصیر خویی ۸۳۸
 محمد مسعود (خوشنویس) ۱۲۸
 محمد هاشم طسوجی مرندی ۹۵۰ -
 ۹۵۱
 محمود = تایب مراغه‌یی
 محمود بن عبدالله نیشابوری ۲۴۲
 محمود پسیخانی (خلیفه) ۷۰۴
 محمود تبریزی = مخمور تبریزی
 محمود تبریزی (سده ۱۰) ۶۳۳
 محمود تبریزی (ملک...) ۶۳۳
 محمود تبریزی (فرزند عبدالاحد)

مخمور تبریزی ۶۳۸-۶۳۹	۶۳۴
مداح دیلمقانی ۸۶۹	محمود جم ۱۶۳
مدحت (حسن) ۷۸۹	محمودخان دنبلی (امیرکبیر) ۸۰۸
مدرس ریاضی ۱۰۷	محمود خوبی (قلندر شاه) ۷۷۱، ۸۲۷-
مدرس (حاجی میرعلی) ۶۸۹	۸۳۰
مدرس زنوزی (عبدالله) ۹۵۱	محمود شبستری (شیخ...) ۳۹، ۱۶۳-
مدرس زنوزی (آقاعلی) ۳۵۱، ۹۵۱-	۱۷۹
۹۵۲	محمود شیخ الاسلام تبریزی ۶۳۵-۶۳۷
مدرس (محمد) ۷۶۱	محمود عراقی (شیخ...) ۳۵۱
مذهب اصفهانی (میرزا ابوطالب) ۲۰۵	محمود بستان آبادی (عین الدین) ۷۶۱
مذنب تبریزی ۶۳۹	محمود غزنوی ۴۶۰
مراد طسوجی ۱۸۰-۱۸۱	محمود فرح ۸۸۸
مرتضی انصاری (شیخ...) ۱۰۸، ۱۴۸	محمود معرب (شیخ...) ۳۵۱
مرتضی تبریزی ۶۴۴-۶۴۵	محمود ملاباشی (میرزا...) ۱۶۳
مرتضی رفعت ۳۵۱	محمود میرزا = (مولف سفینه محمود)
مرتضی صراف (حاجی سید...) ۱۹۲	محتنی اردبیلی ۷۸
مرتضی (فرزند اشرف طسوجی) ۱۴۹	محو اردبیلی ۷۸-۸۰
مرتضوی (بقا) ۱۹۲	محو خوبی ۸۳۰
مرتضوی (سید ابوالقاسم) = آذر تبریزی	محو همدانی ۷۹
مرتضوی (دکتر جمشید) ۶۳۹-۶۴۴	محیط (علی اصغر) ۱۱۹، ۱۳۴
مرتضوی (دکتر منوچهر) ۴۸، ۲۰۰،	محبی الدین ارموی ۱۳۴
۷۶۱، ۶۳۹، ۴۵۳، ۳۴۶	محبی الدین محمد قزوینی (قاضی) ۷۴۶
مرشد، امیرعلی آذرطلعت ۷۶۱	مختار ثقفی ۸۳۴
مرشد بروجردی ۶۱۱	مخفی افشار ۱۳۳، ۱۳۵
مروان بن محمد ۸۷۶	مخلص بنیسی (حسن) ۱۷۹-۱۸۰
مسافری (قاضی محمد) ۲۲۶	مخلص تبریزی ۶۳۷
مست تبریزی ۶۴۵	مخلص تبریزی (زهرا بیگم) ۷۶۱

- مست علی زرگر ۵۶۲
 مستعدخان = صایب تبریزی
 مستوفی اردبیلی ۸۱
 مستوفی تبریزی = فسونی تبریزی
 مسرور قزوینی (آقارضی) ۲۶۷
 مسعود، عالم پوررجبی ۷۶۱
 مسعود سعد ۴۰۸
 مسکین افشار ۱۳۵
 مسکین زنوزی ۹۵۲-۹۵۳
 مسیح (فرزند اشرف طسوجی) ۱۴۹
 مسیح اردبیلی ۶۳
 مسیح افشار ۱۳۵
 مسیح تبریزی ۶۴۵
 مسیحی تبریزی ۶۴۷
 مشتاق اصفهانی ۱۳۸
 مشتری (دختر وزیر) ۵۴۷
 مشربی تکلو ۱۳۶
 مشعل، یونس محمدی ۹۵۹
 مشعوف تبریزی ۶۴۷
 مشفق سرابی ۸۵۴
 مشکات ۷۱۸
 مشکات تبریزی ۶۴۸
 مشکات الحکما (میرزا شکرالله) ۶۸۶
 مشکی تبریزی (علاء بیگ) ۶۴۸
 مشکی تبریزی (مبر محمود) ۶۴۹
 مشهور تبریزی ۶۴۹
 مشیر نظام (محمودخان) ۷۲۳
 مصاحب تبریزی ۶۵۰
 مصری سلماسی ۸۶۹
 مصطفی بهاءالملک ۱۴۱
 مصطفی صفوی ۸۱
 مصطفی قلی میرزا (معزالدوله) ۲۸۲
 مصطفی مجتهد تبریزی ۶۵۱-۶۵۲
 مصور (علیقلیخان) ۸۷۷
 مضطر اردبیلی ۹۳
 مضطر خراسانی ۹۴۰
 مضطر زنوزی ۹۵۳
 مضطر (میریحی) ۲۰۸
 مطلع هریسی ۶۵۳
 مطیع تبریزی ۴۷۹، ۶۵۲-۶۵۳
 مظفرالدین شاه قاجار ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۴۴
 مظفر تبریزی (سده ۷) ۶۵۴
 مظفر تبریزی ۶۵۴
 مظفر علی نقاش ۵۵، ۲۴۰، ۴۶۲
 مظفری = حسام خوبی
 مظلوم تبریزی ۲۰۸
 مظهر ۲۶۳
 مظهر خوبی (عباسقلی) ۳۶۱، ۸۳۱
 معاذبن جبل ۶۵۵
 معاذی تبریزی ۲۳۹، ۶۵۵-۶۵۷
 معاون نظام هدایت ۸۰۷
 معتمدالدوله سپاهانی ۱۵۸، ۲۴۶
 معجز شبستری ۱۸۱-۱۸۲
 معجزی تبریزی ۶۵۸

معروف تبریزی ۵۰۳، ۶۵۸	مقصود تبریزی ۶۶۹
معروف کوکه‌یی ۹۷۲	مقصود علی خلخالی ۷۸۳
معز تبریزی ۶۵۸-۶۵۹	مقیم تبریزی ۵۰۸، ۶۶۹-۶۷۰
معزالایاله افشار ۱۳۶	مقیم تبریزی = مقیم تبریزی
معزالدین کاشی ۶۲۹، ۶۳۰	مقیم ترکمان ۶۷۰-۶۷۲
معزالدوله ۹۸۴	ملاکریم ۲۰۸
معزالدین محمد بن سام بن حسین (پادشاه غوری ۸۹۸	ملتجی چشمه کنانی
معصوم بیگ صفوی ۲۲، ۶۰۷	ملک تبریزی = طوطی تبریزی
معصوم تبریزی ۶۵۹-۶۶۰	ملک (شاعر) ۴۷۸
معصوم همدانی ۴۸۰	ملک سعید = کافی خلخالی
معلوم تبریزی ۶۶۰-۶۶۷	ملک الشعرای بهار ۸۶۶
معین (دکتر) ۲۴۳	ملک الکتاب ۶۹۸
معین الدین محمد اسفزاری ۹۰۸	ملک محمد بیگ ۴۳۳
مغربی (محمد شیرین) ۳۳۸، ۳۳۹، ۵۴۷، ۷۴۵، ۹۵۳-۹۵۸	ملکم خان (میرزا...) ۳۴۸
مغولها ۳۸۹، ۸۴۶	ملک ناصرالدین بن عزیز ۲۹۵
مفتون دنبلی ۴۲۹، ۴۸۵، ۸۳۲-۸۳۶، ۸۹۵	ملولی اصفهانی (میر اسدالله) ۲۰۴
مفتون (یدالله امینی) ۹۷۴	ملهمی تبریزی ۶۷۲-۶۷۴
مفتی ارموی ۱۳۷	ممتاز حسن ۴۷۵
مفتی تبریزی ۶۶۷	منت افشار ۱۳۷
مفخر سلماسی ۸۶۹	منتخب خلخالی ۷۸۹
مفرد تبریزی ۶۶۸	منتظم السلطان = سهیل ارموی
مفلس ارموی ۱۳۷	منجم باشی (میرزا جعفر) ۶۷۴، ۷۰۷
مقدسی ۸۵۸	منجم باشی تبریزی (میرزا علی) ۶۷۴، ۷۰۷
مقدم (محمد) ۳۸۴	منزوی (احمد) ۳۹، ۴۸۷
	منشی تبریزی ۶۷۴
	منشی خلخالی ۷۸۳

- منشی ساوجی ۳۵۰
 منشی سلماسی ۸۶۹
 منشی (شاعر) ۲۸۴
 منصور تبریزی ۷۶۱
 منصور علیشاه ۸۲۴
 منصور (حسین بن منصور حلاج) ۱۰
 منصور مظفری (شاه...) ۴۱۳
 منظر (قمر تاج شاهگلی) ۷۶۱
 منعم اردبیلی ۹۳
 منعم تبریزی ۶۷۵
 منوچهرخان (حاکم لر) ۶۶۹
 منوچهری دامغانی ۷۰۷
 منیرطه ۷۶۱
 موج ۷۶۴
 موبد (اسماعیل) ۲۰۸
 موجی اهری (شیخ الاسلام) ۱۱۶
 موذن خراسانی (شیخ محمد علی) ۶۸۷
 موزون الملک = لطفی تبریزی
 موسی (امام جمعه) ۷۷۸
 موسی دنبلی (پیر...) ۸۰۷
 موسی بن جواد (خوشنویس) ۶۹۸
 موسی بن حسن گرگری ۸۴۷
 موسی بن یحیی برمکی ۸۰۷
 موسی (کلیم الله) ۳۳، ۶۶۳، ۷۰۴
 مولانا (حاج سید علی) ۷۶۱
 مولف احسن التواریخ ۴، ۴۲۶
 مولفان (بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
 غربی) ۸۰۰، ۸۰۸
 مولف پیدایش خط و خطاطان ۵۵۶
 مولف تاریخ خوی = آقاسی ۸۰۴
 مولف تاریخ عالم آرای عباسی ۴، ۳۷
 مولف تحفة العالم ۵۱۰
 مولف حبیب السیر (خواند میر) ۳۷
 مولف خط و خطاطان ۴۰۷
 مولف خیرات حسان ۸۲۰
 مولف دمیة القصر ۷۰۱
 مولف ریاض الجنة ۶۶۹
 مولف ریاض السیاحه ۱۶۳
 مولف ریاض الشعرا ۶۷۴
 مولف روز روشن ۱۱، ۷۴۴
 مولف شذرات الذهب ۱۴۶، ۷۸۵
 مولف شمع انجمن ۶۷۱، ۷۸۸
 مولف صبح گلشن ۳، ۲۹۶، ۶۶۷، ۶۷۷، ۷۶۶
 مولف صحف ابراهیم ۲۲۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۴۰۱، ۶۷۶، ۷۴۴
 مولف کتاب علمای معاصرین (ملا علی خیابانی)
 ۱۶۱، ۷۵۷
 مولف فرهنگ سخنوران = خیام پور
 مولف قاموس الاعلام = سامی پاشا ۳، ۳۰
 مولف گنج شایگان ۸۷۷، ۹۸۴
 مولف لطایف الخیال ۴۲۱، ۴۲۶، ۵۰۲
 ۵۲۷، ۵۶۷، ۶۶۹، ۶۷۳
 مولف مجمع الفصحا ۳

میر خویی ۲۰۸	مولف مونس الاحرار ۸۸۵
میرزا آقاسی (صدر اعظم) ۸۳، ۹۸۴	مولف نفایس المآثر ۴۳۵، ۷۶۷
میرزا آقاسی (برادر عارف تبریزی) ۵۳۲	مولف نگارستان سخن ۶۷۳، ۸۹۷
میرزاجان شیرازی ۳۰۱، ۵۷۶	مولوی (محمد علیخان) ۴۹۶
میرزا جبار ۲۰۸	مومن (حاجی...) ۶۵۹
میرزای شیرازی ۳۲۲	موبد ثابتی ۷۴۵
میرزاسلم ارومی ۸۳	مهبجور (عبدالعلی) ۲۰۸
میرسلام الله موسوی = مجرم مراغه‌یی	مهبجور خلخالی ۷۸۳
میرشریف ۳۶۴	مهبجور خوئی (میرزا علی) ۸۳۶-۸۳۸
میرصنعی نیشابوری ۲۸۳، ۵۰۳	مهد علیا ۸۳
میرصیدی ۵۹۱	مهدی آل‌کاشف الغطا (شیخ...) ۶۳۵
میر عبدالفتاح موسوی = اشراق مراغه‌یی	مهدی (شیخ...) ۴۲۹
میرعلی ثانی = علی‌رضای عباسی	مهدی بروجردی (سید...) ۴۹۲
میرمحمدتقی شاهی ۸۷۸، ۸۷۹	مهدی بیگ شقاقی ۸۵۴-۸۵۶
میرمصور ۴۰۹	مهدی تبریزی ۷۶۱
میرنجات ۲۶۷	مهدی خلخالی ۷۸۴
میرهاشم (آقا...) ۱۲۹	مهدی خویی ۸۳۸-۸۴۲
میریحیی سیفی قزوینی (فرزند	مهدی قاضی طباطبایی (میرزا...) ۴۰۴
عبداللطیف) ۱۰	مهدی مجتهدی (دکتر...) ۶۵۱
میریحیی اشتبینی (سید محترم) ۱۱۱	مهر (پسر شاپور) ۵۴۷
میریوسف اصفهانی ۵۷۸	مهر علی = فدوی زنوزی
میلانی (میر نقی) ۷۶۱	مهین استاد = محزون تبریزی
میلی تبریزی ۶۷۵	میدی ۷۶۹
میمون الشعرا = غزالی تبریزی	میرانشاه ۶۵۵، ۷۰۴، ۹۰۷
مینای افشار ۱۳۸	میراحمد کاشی ۷۳
مینورسکی ۲۵، ۲۶، ۱۸۸	میر تشبیهی کاشی ۷۳
مینوی (مجتبی) ۶۹	میرحسین هروی ۳۹

(ن)

- ناظم الاسلام کرمانی ۷۷۸
 ناظم تبریزی (محمد صادق) ۴۲۰،
 ۴۲۶، ۶۷۹-۶۸۲، ۶۷۳
 ناظم تبریزی (محمد حسین) ۶۸۲
 ناظم الممالک = ضیایی مرندي
 ناقص تبریزی ۶۸۲
 نامی تبریزی ۶۸۳
 نایب لسان الولاية = ریاحی خویی
 نباتی تبریزی ۶۸۳
 نباتی قراجه داغی (سید ابوالقاسم) ۸۳،
 ۱۱۱-۱۱۵، ۲۰۸
 نثار گرمودی ۹۸۵-۹۸۹
 نثاری بخاری ۶۸۴
 نثاری تبریزی ۶۸۳-۶۸۵
 نثاری تونی ۶۸۴
 نجات تبریزی ۶۸۵-۶۸۶
 نجات (میر عبدالعالی) ۴۷۶
 نجاتی تبریزی ۶۸۶
 نجف قلی بیگلریگی ۸۳۳
 نجف قلی (دوم) بیگلریگی ۱۳۷
 نجم تبریزی = زرکوب تبریزی
 نجم الدین عبداللطیف ۱۹۹
 نجم الدین رازی (دایه) ۳۹۰
 نجم الدین شیرازی ۱۶۸
 نجم الدین عبدالغفار ۷۴۶
 نجم الملک (میرزا رضا) ۶۷۴
 نجمی (میریوسف) ۷۶۲
- ناپلئون ۲۴۷
 ناجی تبریزی (فرزند راجی) ۲۰۸،
 ۳۶۴
 ناجی تبریزی ۶۷۵
 نادر تبریزی ۶۷۶
 نادرشاه ۱۳۷، ۵۱۰، ۷۱۷
 نادر میرزا ۷۰۶
 نازکی تبریزی ۶۷۷
 نازکی مراغی = زکی مراغی
 ناصح آذرشهری (حاج علیقلی) ۷۶۱
 ناصح تبریزی ۶۷۷-۶۷۸
 ناصح، میرداود محمدزاده ۹۵۹
 ناصرالدین شاه قاجار ۱۳۱، ۱۴۱، ۲۱۲،
 ۲۸۱، ۳۵۷، ۴۳۷، ۴۳۸، ۶۳۵، ۶۷۴، ۷۳۸
 ناصر بن صلاح الدین سلطان ۲۹۵
 ناصر الشعرا (عباسقلی) ۶۹۰
 ناصر اردبیلی ۹۳
 ناصر خسرو ۵۹۷
 ناصر خویی ۸۴۲
 ناصرالدین بیضاوی ۳۹
 ناصر روایی ۷۷۸، ۷۸۹
 ناصر کیا (امیر سید...) ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷
 ناصری خلخالی (حکیمباشی) ۷۸۴
 ناطق (عبدالصمد امیر شقاقی) ۷۶۱
 ناطق ۲۰۸
 ناظر شرفخانه‌یی ۷۶۱

- نجیب تبریزی ۱۹، ۶۸۷-۶۸۹
 نصرته‌الدوله فیروز ۲۸۱
 نخجوانی (حاج حسین) ۱۴۷، ۶۱۹
 نصرته‌الله (شهاب لشکر) ۸۰۷
 نخجوانی (حاج محمد) ۴۸۴، ۴۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷
 نصرته‌تی شاملو (منیژه) ۷۶۲
 نصیرالدین طوسی ۱۶۸، ۳۵۰، ۷۴۴، ۹۱۴
 ندر محمدخان (پادشاه ترکستان) ۲۹۳
 نصیر تبریزی ۶۹۳
 ندیم خلخالی ۷۸۴
 نصیر پایگذار ۷۶۲
 نرگسی مراغه‌یی = زکی مراغه‌یی
 نصیرای همدانی ۲۰۴
 نزاری ۴۰۸
 نصیرای مراغه‌یی ۹۳۱
 نزاری اردبیلی ۸۲
 نصیرها ۶۳۱
 نسا (جواهر فخرالنسا) ۲۹۱
 نطقی تبریزی ۶۹۳
 نسیمی شیرازی (عمادالدین) ۷۰۴
 نظام افشار ۱۳۸
 نظام اسکویی ۴۹۲، ۶۰۰، ۶۹۷
 نظام تبریزی (محمدرفعی) ۶۹۷، ۷۰۰
 نظام‌الدین (در نسبنامه عتیقیان) ۵۳۵
 نظام‌الدین خضر (فرزند اشرف مراغه‌یی) ۸۸۲
 نظام‌الدین شامی ۶۸۶، ۶۹۴-۶۹۶
 نظام‌الشریعه ارموی ۱۴۰
 نظام‌الدین عبدک ۵۳۵
 نظام‌الدین محمود قاری یزدی ۸۸۲
 نظام‌الدین محمود حسینی شیرازی ۱۷۲
 نظام‌السلطنه مافی (حسینقلی خان) ۲۷۷
 نظام‌الملک (خواجه...) ۱۲۲، ۷۰۱
 نظامی تبریزی ۷۰۱-۷۰۲
 نظامی عروضی ۲۵۸
 نظامی گنجوی ۵۷، ۱۸۰، ۲۹۲، ۵۴۹
 نشاء مازندرانی (زین العابدین) ۶۹۱، ۶۹۲
 نشاء مشهدی ۶۹۱، ۶۹۲
 نشئه تبریزی ۶۹۰-۶۹۳
 نشید مراغه‌یی (اسماعیل حمیدیه) ۹۲۰-۹۳۱
 نصرآبادی ۱۲، ۴۳۳، ۴۶۳، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۳۲، ۵۶۷
 نصراله توقیع نگار (میرزا...) ۲۸۱
 نصرالله خلخالی ۷۸۶
 نصرین قاسم ۵۳۵
 نصرت، محمدنصیر (منشی لطایف‌الخیال) ۸۱
 نصرت اردبیلی (میرزا نصرالله) ۸۲-۸۵
 نصرت اردبیلی (هادی) ۸۶-۸۷

- ۷۴۸، ۷۰۲ قاجار ۱۶۸
 نظری علیخان مرندی ۹۳۸
 نظمی تبریزی (جوهر شناس) ۷۰۱
 نظمی تبریزی (علی قویدل) ۸۴۷، ۷۶۲
 نظمی، عبدالعلی ۱۴۳
 نظیری ۴۸۰
 نعمت تبریزی ۷۰۳-۷۰۲
 نعمت‌الله ثانی ۴۲۴
 نعمت‌الله ولی (شاه...) ۱۷۲، ۴۲۴، ۸۸۲
 نعیمی تبریزی (فضل‌الله) ۷۰۵-۷۰۳
 نفیسی (سعید) ۳۸۴، ۳۸۲
 نقدی بیگ ۲۵۲
 نقطویان ۷۰۴
 نکهت اردبیلی ۸۸
 نوایی (دکتر ماهیار) ۳۸۴، ۳۸۲
 نوایی (دکتر عبدالحسین) ۵۴، ۲۴
 نورانی وصال ۵۶۸
 نورالله شوشتری (قاضی...) ۱۷۶
 نوربخش (سید محمد) ۵۴۷، ۴۱۱
 نوربخش (دکتر جواد) ۸۶، ۸۴، ۸۳
 نورالدین (اسفراینی) ۲۲۴
 نورالدین محمد (فرزند شهاب) ۱۹۹
 نوری اردبیلی ۸۸
 نوری بیگ ۳۳۰
 نوری تبریزی ۷۰۵
 نوری تبریزی = امین تبریزی
 نوری، حسین قلی خان (وزیر ناصرالدینشاه)
- نویدی شیرازی (عبدی بیگ) ۳۰، ۲۱
 نوعی (شاعر) ۴۷۸
 نیاز تبریزی (میرزا اسماعیل) ۷۰۶، ۶۳۱
 نیازی شبستری (شیخ عبدالله) ۱۸۴-۱۸۲
 نیر تبریزی (حجة الاسلام) ۷۰۶، ۶۷۴
 ۷۲۳، ۷۱۷-۷۰۷
 نیستی تبریزی = متینی تبریزی
 نیک پناه ۷۶۲
 نیک نگار = بدیعای تبریزی
 نیما (حاج حسن) ۷۱۰
 نیمتاج سلماسی ۸۷۱-۸۷۰
- (و)
 واثق تبریزی ۷۱۸-۷۱۷
 واحد تبریزی ۷۲۱-۷۱۸
 واحدی (شاعر) ۲۸۴، ۲۸۰
 وارثی اردبیلی ۸۸
 واصف سلماسی ۸۷۱
 واصلی تبریزی ۷۲۲
 واضع = علی تبریزی (میر...) ۷۲۳-۷۲۲
 وافی تبریزی ۷۲۳-۷۲۲
 واقف خویی (جمشید) ۸۴۴
 واقف خلخالی (ملانصرالله) ۷۸۶-۷۸۵
 واقف خلخالی (ملاعلیقلی) ۷۸۷-۷۸۶
 واقف خلخالی (ابوطالب) ۷۸۸-۷۸۷
 واقف (محمدعلی) ۲۰۸

- والای تبریزی ۷۲۳-۷۲۴
واله ارموی ۱۳۴، ۱۴۰
واله ایروانچی ۷۲۴
واله، سید ولی الله ۷۶۲
واله داغستانی ۷۵، ۵۱۲، ۶۷۴، ۶۹۳، ۸۸۱
والهی اردبیلی ۸۹
والی افشار ۱۴۱
وامق خویی ۸۴۲-۸۴۳
وثوقی (سلیمان) ۱۱۶
وجدان تبریزی ۷۲۴-۷۲۵
وجناءزدی ۸۷۶
وجیه الدین شاه یوسف ۸۸۸
وحدتی (غلام) ۹۲
وحشی تبریزی ۷۲۵
وحشی بافقی ۳۱۷، ۴۰۸، ۴۲۰
وحید تبریزی ۷۲۵-۷۲۷
وزیریان (سعید) ۱۱۶
وصالی تبریزی ۷۲۸
وصلی تبریزی = رفیقی تبریزی
وفایی اردبیلی ۸۹
وفایی تبریزی ۷۲۸-۷۲۹
وفایی مهابادی ۹۷۱
وقار ارموی ۱۴۱
وقایعی علی اکبر = مشکات تبریزی
وقوعی تبریزی ۳۱۷، ۵۲۷، ۵۳۹، ۶۱۹، ۷۲۹-۷۳۸
- ولی (شاعر) ۲۸۴
ولی تبریزی ۷۳۸
ولی قلی بیگ شاملو (مولف قصص خاقانی) ۱۲، ۱۸۰
وین فیلد ۱۶۶، ۱۷۸
(ه)
هاتف اصفهانی ۱۳۸، ۴۰۸
هاتف (عباسعلی صفرزاده نوبریان) ۷۶۲
هادی ۷۶۲
هادی تبریزی ۷۳۹
هادی تهرانی (شیخ...) ۴۹۳، ۸۲۱
هارون الرشید ۸۷۶
هارون (فرزند صاحب دیوان) ۷۴۵، ۷۴۷
هاشم ۳۸۵
هاشم شیرازی ۶۸۷
هاشمی سندیلی ۳۹۷
هاشمی (میر جلال) ۱۴۳
هامرپورگستال ۱۶۶، ۱۷۸
هدایت (رضاعلی خان) ۴۰۳، ۴۰۹
هدایت (مهدی قلی) ۶۸۶
هشترودی (پرفسور محسن) ۷۳۹-۷۴۴
هشیار افشار ۱۴۲
هشیار (علی نقی) ۳۵۸
هلال الدین اسماعیل = دیوانه خویی
هلالی ۴۰۸

- ہمای تبریزی ۱۹۱، ۴۰۵، ۵۵۶، ۵۹۵،
 ۵۹۶، ۵۹۷، ۷۴۴-۷۴۹
 ہمای تبریزی = مشکات تبریزی
 ہمایون (بانواکرم) ۱۴۳
 ہمایی تبریزی ۷۴۹-۷۵۰
 ہمایی (استاد جلال الدین) ۷۵۶
 ہمت اردبیلی (محمد زمان بیگ) ۸۹-۹۱
 ہمتی انگو رانی ۷۶۴
 ہنر تبریزی (محمد اسماعیل امیر خیزی)
 ۷۵۰-۷۵۶
 ہوارت ۴۱۵
 ہوشنگ بن کاوس ۶۵۶
 ہوشین ۲۰۸
 ہومس (دکتر...) ۵۴۲
 ہویدا (دکتر رحیم) ۸۴۶
 (ی)
 یار احمد تبریزی ۷۵۶
 یاری تبریزی ۷۵۷
 یافت بن نوح ۱۹۹
 یاور مرندی ۹۵۹
 یآوری تبریزی ۲۸۰، ۴۷۳
 یاهوی خوئی ۸۴۳
 یاقوت (خطاط) ۲۸۳
 یاقوت حموی ۸۷۶
 یحیی (امام جمعہ) ۸۲۵
 یحیی برمکی ۸۰۷
 یحیی بن علی لاهیجی نوربخشی ۱۷۳
 یسنا (رحیم چاوشی) ۷۶۲
 یعقوب آق قویونلو (سلطان...) ۳۲۶، ۳۳۵،
 ۳۶۲، ۷۲۸
 یعقوب اردبیلی ۹۱
 یغمای جندقی ۹۹
 یقینی خلخالی ۷۸۸
 یلدای ماکویی ۸۷۴
 یورک بن امیر چوبان ۸۰۱
 یوسف ارومی ۱۴۳
 یوسف باقر ۵۱۱
 یوسف بحرانی (شیخ...) ۲۹۱
 یوسف بختیار ۳۳۰
 یوسف پالوده پز ۲۰۸
 یوسف (پیامبر) ۷۰۴
 یوسف تبریزی ۷۵۷
 یوسف حروفی ۷۳، ۷۰۵
 یوسف حیران دہخوارقانی ۸۲۳
 یوسف خان گرجی ۱۱۴
 یوسف مشکین قدم ۱۱۲
 یوسف مجتہد تبریزی ۷۵۷
 یوسفی (دکتر غلامحسین) ۱۲۵، ۲۲۸،
 ۴۴۸
 یولوق ارسلان ۸۰۱

خوشنویسان سخنور آذربایجان

آذرمنیر تبریزی ۱۹۳	خواری تبریزی ۳۴۰-۳۴۴
اسیر تبریزی (محمد حسین) ۲۱۱	دانش تبریزی (لطف علی نصیری) ۳۴۹
امین تبریزی (فرزند نوری بیگ) ۲۲۵	رحمتی تبریزی ۳۶۷
باقی تبریزی (عبدالباقی ملقب به دانشمند) ۲۳۳	رفعتی تبریزی ۳۷۹
بدر تبریزی (امیر محمد) ۲۳۶	ساغر تبریزی ۳۹۲-۳۹۴
بدیعای تبریزی (بدیع الزمان) ۲۳۷	سامی صفوی ۳۰-۳۴
بنده تبریزی (میرزارضی) ۲۴۴-۲۴۹	سرشار قراجه داغی (نجفعلی) ۱۰۳
بهرام میرزای صفوی ۱۰	سهوی تبریزی ۴۰۶-۴۰۸
بیانی تبریزی (بهرام بیگ) ۲۵۲	شریفی تبریزی ۴۲۸
توپچی هریسی (محمدسلطان) ۲۷۲	شفای تبریزی (ملارضا) ۴۲۹
ثقة الاسلام تبریزی (میرزا علی آقا) ۲۷۵	شوری بخشایشی ۴۳۷
جاهی صفوی (ابوالفتح ابراهیم میرزا) ۱۳	شوقی تبریزی ۴۴۳
جرعه تبریزی ۲۸۱-۲۸۲	صایب تبریزی ۴۷۲
جعفر خطاط تبریزی ۲۸۳-۲۸۷	صبور تبریزی ۴۸۵
جنونی اردبیلی ۵۰	صبوری تبریزی (محمد حسین) ۴۸۶
حافظ مجلسی ۳۰۴	صبوری تبریزی (حسین) ۴۹۰
حالی اردبیلی (میرزا محسن عمادالفقرا) ۱۹-۱۶	صدراسکویی (امیرصدرالدین محمد) ۴۹۲
خادم تبریزی ۳۲۷-۳۲۹	صفایی تبریزی ۴۹۸
خازن تبریزی (میرزا شریف) ۳۳۰	عادل صفوی (طهماسب اول) ۵۴-۵۵
خلوتی تبریزی (خواجه عبدالرحیم) ۳۳۸	عبدالله تبریزی (شکرین قلم) ۵۳۴
	علایگ تبریزی ۵۵۶

علی تبریزی (جواهر رقم) ۵۶۰

علی تبریزی (خواجه میر...) ۵۵۸

علیرضای عباسی ۵۶۱

فايض اردبیلی (ملاحید علی) ۶۳-۶۴

فخرالدین محمد تبریزی ۵۸۰

فدوی زنوزی ۹۴۳

فرخ تبریزی ۵۸۲

فسونی تبریزی ۵۸۳

کاتبی تبریزی ۶۰۴

لطیفی اردبیلی (ظهيرالدین) ۷۳

ماهر اردبیلی ۷۵

محزون تبریزی ۶۲۸-۶۳۱

مخلص تبریزی ۶۳۷

مسیح تبریزی ۶۴۵

مشفق سرایی ۸۵۴

مشکات تبریزی ۶۴۸

مصاحب تبریزی ۶۵۰

منشی تبریزی ۶۷۴

مهدی خویی ۸۳۸

نظام افشار ۱۳۹

نظامی تبریزی ۷۰۱

نیر تبریزی (حجة الاسلام) ۷۰۷

واثق تبریزی ۷۱۷

والی افشار ۱۴۱

وصالی تبریزی ۷۲۸

وقار ارموی ۱۴۱

نقاشان سخنور آذربایجان

بیانی تبریزی (سده ۱۱) ۲۵۲

جاهی صفوی ۱۳

دیوانه تبریزی ۳۶۲

سرشار قراجه‌داغی ۱۰۳

سید تبریزی ۴۰۹

شاکر تبریزی ۴۱۰

عادل صفوی (طهماسب اول) ۵۴

فهمی صفوی ۶۵

ماهر اردبیلی ۷۵

موسیقی دانان سخنور آذربایجان

اصولی تبریزی ۲۱۶

پسیان تبریزی (کلنل محمدتقی خان) ۲۶۲

پهلوان تبریزی ۲۶۳

جاهی صفوی ۱۳

حافظ تبریزی ۳۰۴

حافظ مجلسی ۳۰۴

رفیقی تبریزی ۳۸۰

عبدالقادر مراغی ۹۰۶

فراقی تبریزی ۵۸۱

فهمی صفوی ۶۵

مایلی اردبیلی ۷۶

معزالایاله افشار ۱۳۶

منشی تبریزی ۶۷۴

هشیار افشار ۱۴۲

طبیبان سخنور آذربایجان

- اویس اردبیلی ۷
بدیعی تبریزی ۲۴۰
بهشتی تبریزی (مشیرالاطباء) ۲۵۱
حاذق طبیب تبریزی ۳۰۲
حیرت تبریزی ۳۱۹
خاور کردشتی (میرزا علی) ۹۹
خرم کردشتی ۹۹
سرشار قراجه داغی ۱۰۳
طالب تبریزی (حکیم ابوطالب) ۵۰۸

علیاری (حاجی ملا علی) ۱۰۸
لعلی ایروانی تبریزی ۶۱۳
محمد تقی دهخوارقانی ۶۳۲
ناصری خلخال (حکیمباشی) ۷۸۴

زنان سخنور آذربایجان

- بانو باغبانی اردبیلی ۷
پروین اعتصامی ۲۵۴
جمالی تبریزی (خانزاده خانم) ۲۹۰
جهانگیری (مریم) ۱۴۳
حقیقی صفوی (پری خان خانم) ۲۰
حیران دنبلی ۸۰۷
خرامی تبریزی ۳۳۵
شهبازی (اکرم) ۷۵۹
صاحب دنبلی ۸۲۰
عصمت اسپستی ۵۵۴
قریشی تبریزی ۵۹۳
مخلص تبریزی (زهرا بیگم) ۷۶۱
منظر (قمر تاج) ۷۶۱
منیر (طه) ۷۶۱
نصرتی شاملو (منیژه) ۷۶۲
نیمتاج سلماسی ۸۷۰
همایون (اکرم) ۱۴۳

سخنورانی که به زبان باستان آذربایجان هم شعر سروده‌اند

بانو باغبان اردبیلی ۷

روحی انارجانی ۳۸۲

صفی‌الدین اردبیلی ۳۸

عبدالقادر مراغه‌یی ۹۰۶

عصمت اسپستی ۵۵۴

کشفی نمینی ۶۶

مغربی (محمد شیرین) ۹۵۳

نباتی قراجه‌داغی ۱۱۱

همام تبریزی ۷۴۴

یعقوب اردبیلی ۹۱

فهرست اسامی کتب^۱

(الف)	
آتشکده آذر ۱۰، ۱۶، ۵۳۱	اثبات صحت تصوف ۱۳۰
آتشکده نیر ۷۰۸	اثبات واجب علامه دوانی ۷۸۵، ۵
آثار باستانی آذربایجان (جلد اول) ۴، ۳۱۴	اثبات واجب واحد تبریزی ۷۲۰
آثار الشیعه ۸۰۸	اثر هزار و یک سخنور ۴۹۹
آثار منظوم غنی زاده ۸۶۳	احتجاج طبرسی ۹۵۱
آداب انشای دیوانی ۶۰۹	احسن القصص ۱۵۶
آداب الملوک ۶۹۷	احسن الکلمات ۹۵۰
آذری یا زبان باستان آذربایجان ۷	احکام الاراضی الخراجیه ۴۹۶
آرایش نگار ۴۷۷	احکام ربا ۴۹۶
آصفیه ۷۲۰	احوال و آثار خوشنویسان ۹۵۳
آیات الرجعه ۱۸	احوال حیوانات ۸۱۲
آینه ناینبایان ۱۷	احوال شعرا ۲۳۹
آئین در قانون سلطنت ۵۴	الاحیاء فی حل المعما ۲۳۹
الابداع و اوضاع الاطباع... ۳۵۱	احیاء الدائر فی القرن العاشر ۲۲
ابداء البداء ۶۳۶	اخگر ۳۵۲
ابکار خیال ۸۲۶	اخوان الصفا ۶۰۸
ابواب حکمت میزانیه ۹۵۲	الادوار (ارموی) ۹۰۸
ابوقلمون ۳۵۱	اربعین ۷۷۲
اتحاد اسلام ۳۲۱	ارجوزه ۶۵۱
اتمام الحجه ۶۲۷	ارفع نامه ۳۵۹
	از صبا تا نیما ۵۱۶

اثبات الاشتراک اللفظی ۷۱۸

۱- در این فهرست، منابع و مأخذ منقول در ذیل تراجم ضبط نشده است.

ازهارگلشن ۱۷۹	امامت امام کور ۸۱۹
اساطیر ۳۵۱	امتحان الفضلا ۲۳۳
استصحاب ۴۹۶	امرالامر مع العلم بانتفاء الشرط ۴۹۶
اسرار الشهادة ۶۹۷	انبیانامه «منظومه» ۱۴۷
اسرار فاتحه ۹۵۵	انجمن آرای ناصری ۲۴۳
اسماء الكتب = مرآة الكتب	اندرزنامه ۳۵۲
استولۀ پرویزیه ۸۶۲	انس الجلیل فی تاریخ القدس والخلیل ۵۹
اشارات ۵۷۵	انگشتر الماس ۲۲۰
اشارات ولوی در شرح مثنوی ۱۷	انوار ناصریه ۸۰۶
اشتراک لفظی و معنوی در وجود ۷۲۰	انیس الادبا و سمیر السعداء ۶۹۷
اشعار سردار مویده مراغه‌یی ۹۰۰	انیس العارفین «بیدیخ تبریزی» ۲۳۹
اشعار مسیح تبریزی ۶۴۵	انیس العارفین «قاسم انوار» ۸۵۱
اصطلاحات صوفیان ۶۸۸	انیس العشاق ۴۱۳، ۴۱۴
اصل الاصل ۷۱۸	انیس الفارد و جلیس الواحد ۸۱۳
اصول الاصفیه ۷۲۰	اواسط القلاید... ۳۵۲
اصول دین و فروع آن ۱۹۵	اوراق پریشان ۱۹۲
اعتقادات ۷۷۲	اوستا ۸۵
الاعلام فی ترجمه بعض الاعلام ۳۵۲	اوصاف الاشراف ۱۶۸
اعمال قوافی ۷۲۷	اوصاف الامین ۶۷۵، ۷۶۷
اغلاط لهجه اللغات ۳۵۲	اولاد الاطهار ۱۸۹، ۱۹۱
اقالیم العقالیم ۸۱۹	ایجاز مفاتیح الاعجاز ۱۷۶
اکسیر اللغه ۳۵۲	ایران کوده ۳۸۴
اکمال الدین و اتمام النعمه ۶۸۶	ایساغوجی ۱۴۷
الفیه اسیر تبریزی ۲۱۱	ایضاح الانباء... ۲۷۶
الفیه نیر ۱۶۳، ۲۷۹، ۷۰۹	ایضاح الغوامض ۱۰۹
المیزان (تفسیر) ۵۱۹، ۵۲۰	ایقاظ العلما ۱۴۹
امامت ۸۵۲	

(ب)

- باباکوهی و دختر ملک «مثنوی» ۴۱۸
باب حادی عشر علامه حلی ۷۷۳
الباحث عن لغة ابن يافث ۳۵۲
بار لا آم و بوسافات ۶۸۶
بازار آشفته ۲۲۰
بازگشت ۷۸۹
باقیات الصالحات ۸۸۱
بحر الابرار خاقانی ۷۸۶
بحر الاسرار «مجرم» ۹۱۶
بحر العلوم «منظومه» ۱۰۸
بحر العلوم «فانی» ۹۳۹، ۹۴۱
بحر الفوائد ۲۹۵
بحورالان ۹۰۸
بدایع الحکم ۹۵۲
بدایع الصنائع «شرف تبریزی» ۴۱۷
بدایع الصنائع «وحید» ۷۲۶
بدایع العلوم ۵۷۹
برهان قاطع ۲۴۲
بزرگان جهرم ۷۸۰
بصائر الدرجات ۱۶
بندگی نامه = دیوان گویای تبریزی
بوداسف و بلوهر ۶۸۵
بوستان سعدی ۳۱۷، ۷۵۰، ۷۷۱
بهارستان = دیوان عزلتی خلخالی
بهجة الامال ۱۰۹
بهجة الاحرار «مثنوی» ۲۳

بهجة الشعرا ۲۰۵

- بیاض حافظ حسین ۶۳۰
بیاض دانش ۳۵۲
بیاض شوریده خویی ۸۱۷
بیاض صایب ۸۸، ۲۱۷، ۳۶۰، ۳۶۶،
۳۷۵، ۴۷۶، ۵۳۲، ۶۰۲، ۶۴۹، ۶۹۳،
۷۴۹
بیاض گل احمد ۶۰۶
بیان الحق ۱۲۵
بیست مقاله قزوینی ۴۹۶، ۸۶۳
بیست مقاله یا آه و ناله ۴۹۹

(پ)

- پانزده گفتار ۶۹
پراکنده ۳۵۲
پریشان ۳۵۲
پنج گنج نظامی گنجوی ۸۸۱
پندنامه مارکوس ۵۱۶
پیدایش خط و خطاطان ۱۰

(ت)

- تاج المناقب ۵، ۶
تاریخ ادبیات ادوارد برون ۸۸۵
تاریخ ادبیات اته ۷۹
تاریخ ادبیات عرب ۹۶۳
تاریخ ارسباران ۱۱۰
تاریخ افشار ۱۲۳، ۱۳۷

تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته ۱۸۹ ،	تحفة الحرمين ۱۵۵
۸۰۸ ، ۲۷۷	تحفة حسام ۸۰۲
تاریخ بیداری ایران ۷۷۸	تحفة خاقانیه ۶۹۸
تاریخ تبریز مینورسکی ۱۸۹	تحفة سامی ۳۰
تاریخ تذکرة‌های فارسی ۲۴۰ ، ۳۵۰ ، ۶۷۹	تحفة العالم ۵۱۰
تاریخ تکملة الاخبار ۲۱	تحفة العراقین ۵۰۵
تاریخ جامعه شناسی ۶۴۰	تحفة العقلا ۸۱۲
تاریخ سوانح دکن ۲۴۲	تحفة الملوک ۱۹۵
تاریخ سید حمزه و طاق علیشاه ۲۷۸	تحفة الامثال ۶۹۸
تاریخ عالم آرای عباسی ۵۹ ، ۸۰۸	تحفة الغیائیة ۷۸۰
تاریخ فرهنگ آذربایجان ۲۲۰ ، ۴۹۹	تحقیقات ۴۰
تاریخ کشمیر اعظمی ۲۹۶	تذکرة اختر ۳۴۵
تاریخ گزیده ۵۹۴	تذکرة الاولیای پرویزی ۸۵۰
تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران نو ۳۳۱	تذکرة پیمانه ۶۶۱
تاریخ مآثر قطب شاهیه محمودی ۲۴۲	تذکرة جغرافیای تاریخی ۳۹
تاریخ النوادر ۱۹۹	تذکرة الخواتین ۸۱۳
تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ۱۸۹ ،	تذکرة السالکین «مثنوی» ۱۷
۸۰۸ ، ۳۱۴	تذکرة سید عبدالحجت (شمس‌العرفا)
تاریخ هاله قطبیه ۲۴۲	۸۰۰
تاییدات (مجذوب تبریزی) ۶۲۲	تذکرة الشعرای دولتشاه ۸۸۵
تبریز تا پایان قرن نهم ۱۸۹	تذکرة الشعرای طوفی ۵۲۷
تبریز و پیرامون ۱۸۹	تذکرة شعرای کشمیر ۴۷۵
تبیان نافع ۲۴۳	تذکرة الشعرای ناظم ۵۰۸ ، ۶۷۹
تتمه امل‌الامل ۷۱۹	تذکرة العارفین (خوبی) ۸۲۱
تجربة الاحرار و تسلیة الابرار ۴۲۹ ، ۸۳۳	تذکرة ممیز ۷۸۲
تحریر اقلیدس ۵	تذکرة هشت بهشت ۷
تحفة الاحرار = مونس الاحرار	تذکرة یوسف علی خان ۵۴۶

- تذیل العروض ۳۵۲
تراجم الاعیان ۲۱۰
تربیت نسوان ۲۵۵
ترجمان الحال ۳۵۲
ترجمة الادب ۶۹۸
ترجمة اسرار خودی و رموز بیخودی ۶۴۳
ترجمة انوارالولایه ۱۶
ترجمة بث الشکوی ۲۷۶
ترجمة رباعیات مولانا ۶۴۲
ترجمة رساله افاضه روحیه ۱۷
ترجمة عشقیه ۱۶
ترجمة فارسی عبرت نامه ۸۳۴
ترجمة فصل الخطاب ۱۷
ترجمة کشف المحجوب ۶۴۲
ترجمة مخزن الاسرار نظامی ۶۴۲
ترجمة منهاج العابدین ۱۷۰
تسهیل زیج هندی ۲۷۷
تشریح الصدور ۸۲۱
تصوف و روانشناسی ۶۴۱
تصفیه المشرب = تمیز المشرب ۱۷
تعادل و تراجیح ۸۲۲
تعلیقات علی کتاب لوعه الشاکی ۳۵۲
تعلیم نامه ۸۰۵
تفاسیر فی لغة الفرس ۵۹۸
تفسیر قرآن مجید ۱۴۷
تفسیر سوره فاتحه ۱۷۰
تفسیر خواجه رشیدالدین ۵۳۶
- تفضیح الغافلین ۵۱۳
تقویم ۱۰۹
تقویم التواریخ ۱۴۶
تقریرات الاصولیه والفقهیه ۸۲۲
تقریظ بر «توضیحات رشیدیہ» ۷۴۵
تکمله زینة المدايح ۸۲۰
تلخیص بوداسف و بلوهر ۶۹۶
تلخیص رساله اشتراک وجود ۷۲۰
تلخیص شرح خطبة القاموس ۳۵۲
تلخیص مجمع الاداب ۷۸۱
تمهیدات ۹۸۲
تمییز الصحیح من الجریح ۶۳۶
تمییز المشرب ۱۷
تنبییه مهذویه شخصییه ۱۳۰
توان و روان «مثنوی» ۱۴۰
توضیحات رشیدییه ۵۳۶
تهذیب الاخلاق «مثنوی» ۴۹۴
تیره بختان ۲۵۵
- (ث)
- ثعلبیه ۷۸۲
ثمره الحجاب «مثنوی» ۲۶۶
ثورة الهند ۲۵۵
- (ج)
- جام جم اوحدی «مثنوی» ۸۸۸
جام جهان نما ۹۵۴

(ج)

چشمه روشن ۲۲۸، ۴۴۸
چنگیزنامه = شهنشاهنامه
چهره آذربادگان در آینه تاریخ ایران ۴۸،
۷۴۷

(ح)

حاتمیه «مثنوی» ۲۹۷
حاشیه بر شرح اصطلاحات عبدالرزاق
کاشی ۳۳۸
حاشیه بر شرح هدایه میدی ۷۸۵
حاشیه بر گلشن راز ۱۷
حاشیه تشریح الافلاک ۱۰۹
حاشیه حکمت العین ۷۶۹
حاشیه روضة البهیه ۱۰۹
حاشیه ریاض المسایل ۱۰۹، ۴۹۶
حاشیه شرح تجرید ۶
حاشیه شرح مطالع ۱۸۲
حاشیه شوارق الالهام ۹۵۲
حاشیه عدة الداعی ۶۳۲
حاشیه قوانین ۱۰۹
حاشیه کفایة الاصول ۶۵۱
حاشیه لسان الخواص ۶۵۱
حاشیه معالم ۱۰۹
حاشیه مجمع البحرين ۶۳۶
حدایق الادبا ۸۳۳
حدایق الجنان ۸۳۲

جام دلنواز ۱۷۸
جامع الالاحان ۹۰۸
جامع خاقانی ۸۳۴
جاودان نامه ۷۰۳، ۷۰۴
جلالیه ۷۹۸
جمع مختصر وحید ۷۲۶
جنگ (شماره ۴۸۷) ۴۰۵، ۵۳۶، ۵۹۴
جنگ (شماره ۲۶۲۴) ۹۸، ۱۱۴
جنگ (شماره ۲۷۶۳) ۵۰۹، ۵۲۸، ۵۳۱،
۷۳۰، ۶۷۳، ۵۴۰
جنگ (شماره ۳۰۴۷) ۴۸۴، ۵۵۶، ۶۰۱
جنگ لالا اسماعیل ۷۴۵
جنگ (مورخ ۱۰۸۱) ۴۷۱
جنگ (مورخ ۱۱۲۵) ۹، ۲۹، ۶۵۸
جنگ (مورخ ۱۱۳۵) ۶۳
جنگ ناطقی ۳۵۲
جنگنامه جنونی ۱۵
جنگنامه گجرات «مثنوی» ۳۱۸
جوابات المسایل الدعائیه ۶۳۶
جواهر الاسرار (آذری) ۴۱۲
جواهر الاسرار «مثنوی» ۳۷۴
جواهر العجایب ۲۹۱
جواهر الکلام و مفتاح المرام ۸۶۱
جواهر الولایه «منظومه» ۸۷۱
جهان نما ۸۰۸
جهان نما «مثنوی» ۲۶۵، ۲۶۶
جهانگشای جوبنی ۳۸۷

- حواشی و شروح ۲۷۸
 حورایه ۸۵۲
 حیدر بابایه سلام ۴۴۴
- (خ)
- خدعه و عشق ۲۵۵
 خرابات؟ ۲۴۰
 خرابات ضیا پاشا ۴۲۱
 خرده ۳۵۲
 خرمنامه ۱۰۴
 خریطه الفصوص ۴۹۹
 خزانه عامره ۴۳۵
 خزائن الفوائد «مثنوی» ۶۲۱
 خسرو شیرین جرعه تبریزی ۲۸۲
 خسرو شیرین نظامی ۵۴۷، ۶۹۱
 خطبه بی نقطه ۲۴۷
 خطبه لؤلؤیه ۳۵۲
 خطبه المترجمه ۳۵۲
 خطبه نوروز ۲۹۷
 خلاصه الاشعار و زیاده الافکار ۸۸
 خلاصه الافکار ۴۰۸، ۵۱۲
 خلاصه الحساب شیخ بهایی ۶۳۴
 خلاصه الحقایق ۶۸۷
 خلاصه عباسی ۸۰۶
 خلخال سوزلری ۷۸۹
 خمسة ادبیه ۵۷۹
 خمسة المجدو خمسة النجد ۳۵۲
- حدايق الحقایق ۴۱۲، ۴۱۵
 حدايق السحر ۴۱۲
 حدايق العارفين ۴۹۶
 حديقه سنایی ۱۶۶، ۸۸۸
 حديقه مفتون دنبلی ۸۳۳
 حديقه السلاطين ۲۴۲
 حديقه الشعرای «اسرار» ۲۰۵
 حديقه المعارف ۱۷۲
 حسن اتفاق «مثنوی» ۲۶۶
 حسن گلو سوز «مثنوی» ۳۶۸
 حسن معنی «مثنوی» ۲۹۷
 حسن و دل، عشق و روح ۲۴۶
 حصول المراد «مثنوی» ۱۸۰
 حقایق الانوار ۸۳۳
 حقایق الشریعه ۱۹۵
 حقایق العلوم ۱۹۵
 حقایق القوانين ۶۳۶
 حق المبين ۹۷۶
 حق اليقين ۱۶۷
 حقوق دول و ملل ۶۹۸
 حقوق نظامیه ۶۹۸
 حقیقه الامر ۶۹۸
 حقیقت نامه ۹۳۸
 حل الاعضال ۸۲۲
 حوادث نامه ۲۴۷
 حواشی بر ریاض المسایل ۱۴۸
 حواشی جامع عباسی ۲۴۲

خواص الحیوان ۸۱۳	دستور البلاغه ۳۵۲
خیر الامور ۸۸۱	دستور زبان فارسی ۳۴۴
خیر الرسائل ۱۷۸	دستور سلیمان ۶۸۸
	دسته گل ۴۹۹
(۵)	دعوت العاشقین «مثنوی» ۲۶۶
داستان دوستان ۴۹۹، ۵۶۴	دفتر امینیه ۱۳۲
دافع الغرور ۸۷۸	دقایق در معرفت حقایق ۳۳۸
داموس ۳۵۲	دکه القضا ۶۳۶
دانشمندان آذربایجان ۱۰، ۴۲، ۴۱۳،	دلایل الاحکام ۱۰۹
۵۰۵، ۴۹۰	دمعه ۳۵۲
دانشمندان و سخن سرایان فارس ۳۵۱	دویست سخنور ۷۶۲
دانش و پرورش ۴۹۹	ده نامه خطائی «مثنوی» ۲۳
دبستان ۳۵۲	ده نامه یا منتطق العشاق اوحدی «مثنوی»
دختران سپهر ۲۲۰	۸۸۸
درافشان ۹۹	ده فصل «مثنوی» ۴۱۸
در بیان واقعه دیدن امیر تیمور «مثنوی»	دیوان آتشکده نیر ۷۰۶
۸۵۱	دیوان آذر تبریزی ۱۹۲
دره التاج «منظومه» ۱۷۹	دیوان ابوطالب تبریزی ۵۱۴
در تنگنای زندگی ۲۲۰	دیوان اسرار تبریزی ۲۰۹
در خوشاب «مثنوی» ۷۰۹	دیوان اشرف طسوجی ۱۴۹
در الاصداف ۸۱۲	دیوان اشعری تبریزی ۲۱۲
در فرید ۹۵۵	دیوان اشرف مراغه‌یی ۸۸۱
در مکنون = دره ناصری ۸۰۵	دیوان افغان گرمرودی ۹۷۸
در منضده و غرر مرصده ۳۵۲	دیوان البسه ۸۸۲
در منشور ۳۵۲	دیوان امیر خسرو دهلوی ۴۲۶، ۷۴۶
دره نادری ۸۹۴	دیوان امیرشاهی ۴۲۶
درهم و برهم ۳۵۲	دیوان امین تبریزی ۲۲۴

- | | |
|----------------------------------|------------------------------|
| دیوان حیدری هروی ۴۲۶ | دیوان اوحدی مراغه‌یی ۸۸۷ |
| دیوان حیران خانم دنبلی ۸۰۸ | دیوان بابافغانی ۵۳۹ |
| دیوان حیرت قاجار ۳۲۰ | دیوان بحری میانجی ۹۷۹ |
| دیوان خاوری شیرازی ۱۵۶ | دیوان بدیعی تبریزی ۲۴۰ |
| دیوان خاوری کوزه‌کنانی ۱۵۵ | دیوان برقی خویی ۷۹۵ |
| دیوان خرم کردشتی ۱۰۰ | دیوان برگ‌تبریزی ۲۴۱ |
| دیوان خطائی (شاه اسماعیل) ۲۳، ۲۴ | دیوان پرغم تبریزی ۲۵۴ |
| دیوان دانش تبریزی ۳۴۹ | دیوان پروین اعتصامی ۲۵۶، ۲۵۷ |
| دیوان دانش (ارفع‌الدوله) ۳۵۸ | دیوان تأثیر تبریزی ۲۶۶ |
| دیوان دخیل مراغه‌یی ۸۹۶ | دیوان تایب تبریزی ۲۷۰ |
| دیوان دلسوز تبریزی ۳۶۱ | دیوان تشنه مراغه‌یی ۸۹۳ |
| دیوان دیده تبریزی ۳۶۲ | دیوان تقی خویی ۸۰۰ |
| دیوان راجی تبریزی ۳۶۴ | دیوان توپچی هریسی ۲۷۲، ۶۵۳ |
| دیوان راضی تبریزی ۳۶۶ | دیوان ثابت اندیلی ۶۸۲ |
| دیوان رحمتی تبریزی ۳۶۷ | دیوان ثابت تبریزی ۲۷۴ |
| دیوان رشیدای عباسی ۳۶۸ | دیوان جرعه تبریزی ۲۸۱ |
| دیوان رضوی ۶۹۹ | دیوان جمالی تبریزی ۲۹۰ |
| دیوان ساجدی شبستری ۱۶۰ | دیوان جنونی اردبیلی ۱۵ |
| دیوان سالک خویی ۸۱۶ | دیوان جویای تبریزی ۲۹۷ |
| دیوان سالم تبریزی ۳۹۶ | دیوان چهارده معصوم ۷۶۰ |
| دیوان سامری تبریزی ۴۰۱ | دیوان حاجی تبریزی ۳۰۱ |
| دیوان سامی صفوی ۳۰ | دیوان حافظ شیرازی ۵۱۳ |
| دیوان سرشار ۱۰۳ | دیوان حالی اردبیلی ۱۸ |
| دیوان سید شروانی ۲۸۲ | دیوان حقیر خویی ۸۰۴ |
| دیوان شریف تبریزی ۴۲۶ | دیوان حقیری تبریزی ۳۱۲ |
| دیوان شکوهی مراغه‌یی ۹۰۴ | دیوان حقیقی ترکمان ۳۱۵ |
| دیوان شکیبی تبریزی ۴۳۴ | دیوان حیدری تبریزی ۳۱۷ |

دیوان غزلیات نیر ۷۰۹	دیوان شوریده خویی ۸۱۷
دیوان غفورای مراغه‌یی ۹۱۲	دیوان شوری بخشایشی ۴۳۸
دیوان فارغی تبریزی ۵۷۸	دیوان شهریار ۴۴۵
دیوان فتح‌علی شاه ۲۴۵	دیوان صادق خویی ۸۲۰
دیوان فتحی افشار ۱۳۱	دیوان صافی تبریزی = گنجینه حسینی
دیوان فخرالدین محمد تبریزی ۵۸۰	دیوان صالح تبریزی ۴۷۰
دیوان فردی اردبیلی ۶۴	دیوان صایب تبریزی ۴۷۵
دیوان فروغ تبریزی ۵۸۳	دیوان صبور تبریزی ۴۸۵
دیوان فسونی تبریزی ۵۸۳	دیوان صبوری تبریزی (محمد حسین)
دیوان فطرت تبریزی ۷۶۰	۴۸۶
دیوان فنای زنوزی ۹۴۵	دیوان صبوری (حسین) ۴۹۰
دیوان قدسی خلخالی ۷۷۸	دیوان صحاف تبریزی ۴۹۰
دیوان قطران تبریزی ۵۹۷	دیوان صراف تبریزی ۴۹۴
دیوان قوسی تبریزی ۶۰۲	دیوان صفای تبریزی ۴۹۶
دیوان کجج تبریزی ۶۰۵	دیوان صفایی تبریزی ۴۹۸
دیوان کشوری دیلمقانی ۸۶۸	دیوان طاهر اردبیلی ۵۰
دیوان گویای تبریزی ۶۱۰	دیوان طرزی افشار ۱۲۷
دیوان لعلی ۶۱۳	دیوان طلعت ۷۶۰
دیوان مجذوب تبریزی ۶۲۰	دیوان طوفی تبریزی ۵۲۸
دیوان مجرم مراغه‌یی ۹۱۶	دیوان عاجز گرمودی ۹۸۹
دیوان مجنون مراغه‌یی ۹۱۸	دیوان عاصی ارموی ۱۲۹
دیوان محمد تقی دهخوارقانی ۶۳۲	دیوان عتیقی تبریزی ۵۳۶
دیوان محمد حسین گرمودی ۹۸۴	دیوان عجزی تبریزی ۵۳۹
دیوان مخلص تبریزی ۶۳۷	دیوان عزلتی خلخالی ۷۷۱
دیوان مذهب تبریزی ۶۳۹	دیوان عصار تبریزی ۵۵۱
دیوان مراثی اشراق مراغه‌یی (ترکی) ۸۷۹	دیوان عنوان تبریزی ۵۶۷
دیوان مراثی فنای زنوزی ۹۴۵	دیوان غزالی تبریزی ۵۷۲

- دیوان مسکین زنوزی ۹۵۲
 دیوان مشکات تبریزی ۶۴۸
 دیوان مطلع هریسی ۲۷۲
 دیوان مضطر زنوزی = گلزار بهار
 دیوان مظهر خوبی ۸۳۱، ۱۰۰
 دیوان معاذی تبریزی ۶۵۶
 دیوان مغربی ۹۵۳
 دیوان منصور ۷۶۱
 دیوان مهدی بیگ شقاقی ۸۵۴
 دیوان ناصری خلخالی ۷۸۴
 دیوان ناظم تبریزی ۶۷۹
 دیوان نباتی ۱۱۴
 دیوان نجیب تبریزی ۶۸۸
 دیوان نشئه تبریزی ۶۹۰
 دیوان نشأة مازندرانی ۶۹۲
 دیوان نشأة مشهدی ۶۹۲
 دیوان نصرت اردبیلی ۸۲
 دیوان نظمی (علی قوبدل) ۷۶۲
 دیوان نعیمی ۷۰۴
 دیوان واحد تبریزی ۷۲۱
 دیوان واقف خلخالی (نصرالله) ۷۸۵
 دیوان واقف خلخالی (علیقلی) ۷۸۶
 دیوان وحید تبریزی ۷۲۷
 دیوان وقوعی تبریزی ۷۳۰
 دیوان همام تبریزی ۷۴۵
 دیوان همتی انگورانی ۷۶۴
 دیوان یلدای ماکویی ۸۷۴
- دیوان یوسف مجتهد تبریزی ۷۵۷
- (ذ)
- ذخر المساکین ۹۵۰
 ذخیره العباد «مثنوی» ۱۲۹
 ذخیره المحشر فی شرح الباب الحادی عشر
 ۵۶۴
 ذخیره المنشی ۳۵۲
 ذکر الهیه ۷۷۳
- (ر)
- راز آفرینش (داستان) ۲۲۰
 رافع هذیان ۲۴۳
 راموز الرموز ۳۵۲
 راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی
 ۳۱۴
 رباعیات خیام ۷۵۶
 رجال آذربایجان... ۹۳۸
 رجوم الشیاطین ۹۵۰
 رقیقه و ربیعه ۶۹۶
 رد رساله وجود ۷۲۱
 رد النبوة ۵۷۶
 رد وهابیه ۸۲۲
 رساله های احمد ترجانی زاده ۹۶۳
 رساله الاصوات ۳۵۲
 رسالات علامه طباطبائی ۵۱۹ - ۵۲۰
 رساله اگرملت و... ۲۷۷

- | | |
|--|---------------------------------------|
| رسالة بیست باب خواجه ۵ | رسالة فی الجواهر والعرض ۸۲۲ |
| رسالة تطبیقیه ۸۶۲ | رسالة فی الوجود الرابطی ۹۵۲ |
| رسالة تفسیر (وما خلقت الانس والجن) ۷۱۰ | رسالة قلب وابدال ۳۵۲ |
| رسالة حجتیه ۶۳۱ | رسالة گمنام ۱۷ |
| رسالة حظیات ۴۶۶ | رسالة لالان ۲۷۶ |
| رسالة الحملیه ۹۵۱ | رسالة لب الیواقیت ۳۵۲ |
| رسالة خط دانش ۶۵۳ | رسالة محمد حسین گرمودی ۹۸۴ |
| رساله در آداب و کیفیت خط عبری ۳۵۲ | رسالة محمودیه ۱۷۷ |
| رساله در آداب صحبت ۳۵۲ | رسالة مدینه ۲۵۱ |
| رساله در تشریف علم و... ۳۵۲ | رسالة مراة العباد فی معرفة المعاد ۳۳۸ |
| رساله در حل معما ۱۸۳، ۳۵۲ | رسالة مشواق ۱۷۷ |
| رسالة روحی انارجانی ۳۸۲ | رسالة مفتاحیه ۳۵۳ |
| رسالة سراج القلوب ۸۶۲ | رسالة موجز ۳۵۲ |
| رسالة سنه سرمدیه ۳۳۸ | رساله‌یی در تصوف ۱۸ |
| رسالة سوال و جواب ۸۶۲ | رساله‌یی در تقویم ۴۸۷ |
| رسالة سیاست ۲۷۸ | رساله‌یی در علوم متفرقه ۸۱۳ |
| رسالة سینیه ۳۵۲ | رساله‌یی در فقه و اخلاق ۷۹۳ |
| رسالة شرط الرقم ۳۵۲ | رساله‌یی در قواعد معما ۱۸۲ |
| رسالة شینیه ۳۵۲ | رسالة یزدان شناخت ۹۸۲ |
| رسالة طبیه ۸۲۲ | رسالة یوسفیه ۸۶۲ |
| رسالة العین ۳۵۲ | رسوم الرسائل و نجوم الفضائل ۸۰۲ |
| رسالة عرفانی خواجه علی ۶۰ | رضاییه سرزمین زردشت ۱۱۸ |
| رسالة عرفانی عزلتی ۷۷۳ | رمز الراحین ۴۷۰ |
| رسالة عرفانی قاسم انوار ۸۵۲ | رمز نمائی قصه‌ها و عرفان ایرانی ۶۴۰ |
| رسالة فایده فی النفس ۹۵۲ | رنگارنگ ۳۸۰ |
| رسالة فی الاسماء المعراة عن اللام ۳۵۲ | روباه نامه ۷۸۹ |
| رسالة فی التناقص بین القضیتین ۸۲۲ | روز روشن ۴، ۱۶، ۴۹۲، ۵۳۰، ۵۳۱ |

- روزنامه اختر استانبول ۳۴۸
روزنامه اکنچی ۶۵۳، ۸۶۰
روزنامه بوقلمون ۸۶۳
روزنامه تجدد ۷۶۸
روزنامه حبل المتین ۸۶۳
روزنامه سهند ۸۶۳
روزنامه شفق ۴۳۰، ۸۶۳
روزنامه فریاد ۸۶۳
روشهای جامعه شناسی ۶۴۰
روضات الجنان ۱۶۳، ۱۸۹
روضه ۳۵۲
روضه ابرار ۳۱۰
روضه اطهار ۱۸۹، ۳۱۰
روضه الاداب و جنة الالباب ۸۳۳
روضه السلاطین ۴، ۳۴۵
روضه العشاق ۳۳۵
روضه الامثال ۱۴۹
روضه الواعظین ۲۹۱
روی دیگر اندیشه اسلامی ۶۴۱
ریاض الجنة فانی زنوزی ۱۰۱، ۷۱۸، ۹۳۹
۹۴۰،
ریاض الجنة مفتون دنبلی ۸۳۵
ریاض الازهار ۴۹۶
ریاض الشعرا ۳۷
ریاض العارفین ۸۸۵
ریاض العلما ۷۱۹
ریاض الفتوح «مثنوی» ۸۷۹
- ریاض المسایل ۷۹۲
ریاض المقاصد ۱۰۹
ریاض الملوک ۶۹۶
ریاض الوفاق ۳۴۵
ریحانة الادب ۴، ۷۲۰
- (ز)
- زاد المسافرین ۱۷۰
زبدة الادوار ۹۰۸
زبدة الحقایق ۹۸۲
زبدة الاعمال ۹۴۱
زبدة المقال ۱۰۹
زلزله های تبریز ۸۵۸
زمان و مکان ۱۷۰
زنبیل ۲۴۷، ۹۴۳
زندگی نامه ثقة الاسلام ۲۷۷
زن و تاریخ ۲۵۵
زهرة و منوچهر (مثنوی) ۲۲۹
زیبا نامه گنجوی تبریزی ۶۰۹
زینت التواریخ ۲۴۹، ۸۳۲
زینت الحکایات ۱۵۹
- (س)
- سازمین سوزو ۹۰۱
ساطع برهان ۲۴۳
ساقینامه اشراق مراغه یی ۸۷۹
ساقینامه پرویزی خویی ۷۹۸

- ساقینامه ثنایی ۱۴
ساقینامه حافظ شیرازی ۸۷۹
ساقینامه رشیدای عباسی ۳۷۰
ساقینامه سرشار قراجه‌داغی ۱۰۴
ساقینامه شرف تبریزی ۴۲۱
ساقینامه شوری بخشایشی
ساقینامه طالب تبریزی ۵۰۵
ساقینامه ظهوری ۵۰۵
ساقینامه عاصی ارموی ۱۳۰
ساقینامه عندلیب افشار ۱۳۱
ساقینامه فنای زنوزی ۹۴۵
ساقینامه معلوم تبریزی ۶۶۱
ساقینامه مجذوب تبریزی ۶۲۳
ساقینامه نظمی تبریزی ۷۰۱
ساقینامه نیر ۷۰۸
ساقینامه‌های خطی ۳۷۰
سایه‌ها ۷۴۰
سبعه سیاره «مثنوی» ۳۶۹
سبع‌المثانی ۱۹، ۶۸۷، ۶۸۸
سبیل الرشاد ۹۵۲
ستاره ییلاق ۲۲۰
سخن آموز ۳۵۳
سخنان حضرت رضا(ع) ۱۷
سخنان کوتاه حضرت علی(ع) ۱۷
سخنستان ۳۵۳
سخن‌نامه ۳۵۳
سرالغه یا سده نامه ۳۵۳
- سعادت نامه «مثنوی» ۱۶۶
سفرنامه اروپا ۴۹۶
سفرنامه غرویه ۶۹۸
سفینه اسحق بیگ ۱۹۸
سفینه درر و دفینه غرر ۳۵۳
سفینه‌الشعرا ۸۸۷
سفینه غواصه ۲۵۵
سفینه‌الفوائد و خزینة‌الفراید ۳۵۳
سفینه طالبی ۵۱۶
سفینه محمود ۶۹۰
سفینه‌الملوک = هدایت‌نامه ۷۷۳
سفینه‌النجات «مثنوی» ۳۸۵، ۳۸۶
سفینه نظم و نثر ۶۲۸
سلسله‌الاولیا ۵۴۷
سلسله‌اللاکی ۶۲۰
سلسله‌النسب ۴۰، ۴۲، ۵۴، ۶۰
سلوان المطاع ۶۹۶
سلمی و سلمی ۸۳۵
سند خرقة قاسم انوار ۸۵۲
سوانح و جدیه ۳۵۳
سهو‌اللسان ۳۱۸، ۴۲۲، ۴۲۵
سیاحتنامه اولیاچلیی ۴۷۳
سیاحتنامه فیثاغورث ۲۵۵
سیاحتنامه ناصرخسرو ۸۶۳
سیاست اسلامی ۲۷۸
سیاست نامه ضیایی ۹۳۸
سیره ابن‌هشام ۸۰۷

شرح جام جهان‌نما (گیسودراز) ۹۵۴
 شرح جام جهان‌نما (وجیه‌الدین علوی)
 ۹۵۴
 شرح چغمینی ۵، ۱۰۹
 شرح حال شیخ محمد خیابانی ۴۹۹
 شرح حدیث (انا النقطة...) ۷۱۰
 شرح دعای صباح ۸۱۳، ۸۲۲
 شرح رسایل شیخ مرتضی انصاری ۹۵۱
 شرح شمسیه ۵
 شرح صیغ‌العقود ۱۸
 شرح علوم ابن‌الصلاح ۸۱۹
 شرح غزلیات مغربی ۹۵۵
 شرح فصول ابن‌معط در نحو ۸۱۹
 شرح قانونچه ۳۵۳
 شرح قصیده تحفة‌اللیب ۳۵۳
 شرح قصیده حمیری (صفای تبریزی)
 ۴۹۶
 شرح قصیده عینی حمیری ۸۲۲
 شرح قصیده وعظیه عیاذیه ۳۵۳
 شرح قواعد‌الشهید ۸۲۲
 شرح کفایة‌المتحفظ ۸۱۹
 شرح کلمات قصار باباطاهر ۹۸۲
 شرح گلشن‌راز (احمد بن موسی) ۱۷۲
 شرح گلشن‌راز (الهی اردبیلی) ۵
 شرح لمعه ۸۴۲
 شرح مشاعر ملاصدرا ۸۳۵
 شرح مطالع الانوار (قطب‌الدین) ۱۲۵

سیروس‌لوک «مثنوی» ۳۱۸

(ش)

الشامل فهرسة‌الکامل للمبرد ۳۵۳
 شاهدنامه ۱۷۰
 شاهراه نجات (مثنوی) ۶۲۱
 شاه طهماسب صفوی ۵۴
 شاهنامه حسینی «مثنوی» ۴۳۰
 شاهنامه شاه طهماسب ۳۹۸
 شاهنامه فردوسی ۲۸۳، ۴۷۷
 شجرة شهابیه ۱۵۳
 شرح ایاتی از مثنوی ۴۰
 شرح اثبات الواجب جدید ۴
 شرح اثبات الواجب ۶
 شرح الادوار ارموی ۹۰۸
 شرح الاربعین ۹۵۰
 شرح اشارات و مبدء و معاد ۹۵۱
 شرح اشکال التاسیس ۵
 شرح بر رباعی حوراییه ۳۳۸
 شرح بر قصیده میمیه خمیره فارضیه ۳۳۸
 شرح پانزده حدیث از ملخص قابسی ۸۱۹
 شرح تجرید قوشچی ۵
 شرح تذکره ۵
 شرح توضیح ابن‌مالک ۸۱۹
 شرح تهذیب‌الاصول ۵
 شرح جامع عباسی ۲۴۱
 شرح جام جهان‌نما (احمد بن موسی) ۹۵۴

- شرح مطالع (الهی) ۵
 شرح معالم ۱۰۹
 شرح معلمات سبع ۹۶۳
 شرح مواقف ۵
 شرح نظم الفصیح ثعلب ۸۱۹
 شرح هدایه (الهی) ۵
 شرفنامه بدلیسی ۸۰۸
 شروح گلشن راز ۱۷۱ - ۱۷۹
 شفاء الصدر ۹۵۰
 ششقه در بیان سر قدر و جبر و اختیار ۶۳۲
 شکرپلو ۱۳۲
 شکوی الغریب ۹۸۱
 شکرستان ۳۵۳
 شمس القصاید ۱۷
 شمع و پروانه نیازی شبستری «مثنوی» ۱۸۲
 شمع و پروانه (منظومه) ۷۶۱
 شوارق الالهام ۹۵۱
 شواکل الحورفی شرح هیاکل النور ۵
 شوره زار ۱۳۲
 شهر آشوب در شعر فارسی ۷۲۷
 شهر کامرانی ۲۲۰
 شهداء الفضیلة ۶۵۲
 شهنشاها نامه احمد تبریزی ۱۹۹
 شیخ صفی و تبارش ۲۷، ۳۹
 شیرین پلو (ترجیع بند) ۱۳۲
- شیرین خسرو یا ریاض العاشقین (مثنوی) ۸۸۲
- (ص)
- صحایف الاخبار ۹۰۸
 صحبتنامه «مثنوی» ۷۴۸
 صحف ابراهیم ۸۸۶
 صحف الثقات ۱۶۲
 صحیفه الابرار ۷۱۰
 صحیفه الاولیا ۴۱۱
 صد کلمه حضرت علی (ع) ۸۸۱
 صد مقام در اصطلاح صوفیه «مثنوی» ۸۵۱
 صفوة الآثار فی اخبار الاخبار ۳۹، ۴۸
 صفوة الصفا ۲۷، ۱۶۶
 صلوات نسیه ۳۵۳
 صیغ مشترکه ۳۵۳
- (ض)
- ضرورت و فلسفه تاریخ ۶۴۰
 ضمیر السمیر و سمیر الضمیر ۳۵۳
- (ط)
- طربخانه ۷۵۶
 طریقه الادب ۷۵۸
 طلاق زوجه غایب ۹۵۰
 طلیعه عاشورا ۹۲
 طوق لعنت ۱۳۳

طول عمر «مثنوی» ۳۵۸

عوارف المعارف ۱۶۷، ۱۶۸

عواید مجدیه ۳۵۳

عین‌العشق ۱۱۲

(ظ)

ظفرنامه اشرف مراغه‌یی «مثنوی» ۸۸۲

ظفرنامه نظام‌الدین شامی ۶۹۴، ۶۹۶

ظلم والد به ولد ۲۷۸

(غ)

غایت الامکان فی درایة المکان ۹۸۳،

۹۹۹

غرر الانشاء و درر الاملاء ۳۵۳

غرر الحکم و درر الکلم ۱۷

غزلیات مغربی ۹۵۵

غزلیات نثار گرمرودی ۹۸۷

غم‌خانه ۲۵۴

غنچه باز ۱۷۷

غنچه‌زار (منشی سلماسی) ۸۶۹

(ع)

عبرت‌العاشقین ۴۴۳

عجب‌العاجب ۶۳۶

العدد یا اخبار العدد ۸۱۳

عرشنامه «مثنوی» ۷۰۳

عرفات‌العاشقین ۲۲، ۴۱۰، ۴۲۳، ۵۰۸،

۵۲۷

العروض ۶۵۱

عشق ارغوانی ۱۳۳

عشق و حسن «مثنوی» ۱۸۰

عشقیه ۷۲۶

عشقها و اشکها ۲۲۰

عقد‌الفراید ۸۲۲

عقد نکاح ۸۲۲

علقة‌الشادی و بلغة‌الحادی ۳۵۳

علمای معاصرین ۵۶۴

علم رجال ۲۷۸

علم‌الساعة ۷۱۰

علم‌المحجة ۶۳۱

عنوان‌الشباب ۸۸۱

(ف)

فتوحات نظامیه در غیبت امام زمان ۶۹۸

فتح‌خیبر «مثنوی» ۴۲۹

فتوتنامه ۳۹۰

فراید السلوک ۴۳۶

فرهاد نامه «منظومه» ۵۶، ۵۸

فرهنگ ابراهیمی ۱۴

فرهنگ اندراج ۲۴۳

فرهنگ ایران زمین ۳۸۴

فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۸۲

فرهنگ سخنوران ۲۴۹، ۲۹۱، ۳۴۴،

۴۹۰

- (ق)
- فرهنگ عباسی ۴۹۳
- فرهنگ لغات باز یافته ۲۴۳
- فرهنگ نفیسی ۲۴۳
- فريدة اللآلی ۱۰۷
- فسوة الفصیل ۷۰۹
- فشار افشار ۱۳۵
- فصل الخطاب ۳۵۳
- فصوص الحکم ۸۸۵، ۳۳۸
- فقریه فخریه ۷۷۳
- فقه القرآن ۹۵۱
- فوائد ختم ۸۱۲
- فوائد القلاید ۳۵۳
- فوائد مجدیة ۳۵۳
- فوائد ملتقطه ۳۵۳
- فهرست ربو ۸۸۵، ۲۴۶
- فهرست کتابخانه سپهسالار ۴۹۳
- فهرست کتابخانه مجلس (اعتصامی) ۲۵۵، ۷۲۰
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۲۰
- فهرسة لبعض فوائد المجمع ۳۵۳
- فهرست میکرو فیلمها ۵۹۴، ۶۹۶
- فهرست نسخه های خطی ۴۱۸، ۶۵، ۳۹
- ۴۹۱، ۷۲۵، ۷۲۰
- فیروز و شهناز ۶۸۱
- قاردوشاب «مثنوی» ۷۹۳، ۷۰۹
- قاطع برهان ۲۴۳
- قاعدة الخطائن ۶۵۱
- قاموس الاعلام ۴۹۰، ۱۰
- قانون الصور ۴۶۳
- قدغن شراب ۴۷۷
- قربادین ۸۰۶
- قراضه و قراطه ۳۵۳
- قران السعیدین ۱۵۵
- قرآن مجید ۵
- قرا مجموعه ۴۹
- قصص خاقانی ۱۲
- قصه پر غصه عشق پریخان خانم ۲۱
- قصیده حاذق تبریزی ۳۰۲
- قصیده حولیه جوهری تبریزی ۲۹۵
- قصیده عشقیه ۱۷
- قصیده لامیه کعب بن زهیر ۸۰۶
- قصیده لعنیه ۵۷۴
- قصیده یی در منطق ۷۶۹
- قضا و قدر «مثنوی» ۳۷۰
- قضا و قدر (داستان) ۲۲۰
- قطعات منتخبه ۷۵۰
- قفل دهن شیطان ۵۷۹
- قلاید الادب ۲۵۵
- قند پاسی ۹۹۸
- قندهار نامه «مثنوی» ۴۷۷

- قواعد الرسائل و فرائد الفضائل ۸۰۲
 قوسنامه ۵۹۸
 قیام آذربایجان و ستارخان ۷۵۰
 قیام کلنل ۲۶۳
 قیدالنواظر و نزهة الخواطر ۳۵۳
- (ک)
- کاشفة الکشاف ۶۳۶
 کتاب الابرار ۳۲۱
 کتاب الايضاح ۳۵۲
 کتاب البناء ۳۵۲
 کتاب التاملیات ۷۹۳
 کتاب فی ملح النظم والنثر ۳۵۴
 کتاب اللغات ۳۵۳
 کتاب مثلث ۳۵۳
 کتاب منجمل حوادث یومیة مشروطة ۲۷۸
 کتاب مخمس ۳۵۳
 کتاب مسدس ۳۵۴
 کدو مطبخ قلندری ۷۷۵
 کشف البرقع عن وجه المطلع ۳۵۳
 کشف السبجات ۷۱۰
 کشف الظنون ۷۲۰
 الکشف عما علی الکشف ۳۵۳
 کشف الغمام عن شمس الاسلام ۳۵۳
 کشکول احمد طسوجی ۱۴۸
 کشکول دیوانه خویی ۸۱۲
 کشکول شیخ بهائی ۶۳۲
- کفات الشتات والفتات ۳۵۳
 کلم و حکم ۳۵۳
 کلیات تأثیر تبریزی ۲۶۷
 کلیات جویا ۲۹۶
 کلیات حیدری تبریزی ۳۱۸
 کلیات دانش تبریزی ۳۴۹
 کلیات رشیدای عباسی ۳۶۹
 کلیات زاهد تبریزی ۳۸۵
 کلیات سعدی ۵۵۹
 کلیات شوقی تبریزی ۴۴۳
 کلیات صادق افشار ۴۶۴
 کلیات ضیائی ۹۳۸
 کلیات قاسم انوار ۸۵۱
 کلیات کجج تبریزی ۶۰۵
 کلیات گنجوی تبریزی ۶۰۸
 کلیات مجذوب تبریزی ۶۲۱
 کلیات ندیم خلخالی ۷۸۵
 کلیات نصرت اردبیلی ۸۲
 کلیات همام تبریزی ۷۴۴
 کلید ادبیات ۸۶۳
 کلید بهشت ۷۱۸
 کلید دانش ۴۹۶
 کنزالالحان ۹۰۸
 کنزالحقایق ۱۷۰
 کنزالرموز ۵۷۹
 کنوز الذخایر و بحور الجواهر ۳۵۳
 کنوز السعادة و رموز الشهادة ۶۹۹

کیمیاء اللغه ۳۵۳

لب التواریخ ۱۰

لب السیر و جهان نما ۵۱۳

لسان التکمله ۸۲۲

(ک)

گلزار سعادت «مثنوی» ۱۲، ۲۶۶

گلزار (مایل افشار) ۱۳۲

گلزار (ناطق) ۷۶۱

گلستان سعدی ۹۹، ۳۳۵

گلستان مسرت ۵۵۵، ۷۵۷

گلستان هنر ۴۶۳، ۵۵۷

گلشن راز «مثنوی» ۵، ۱۶۴، ۴۳۶

گل و بلبل ۵۷۹

گنج پهلوی ۵۷۹

گنج رازها = دیوان ادیبی

گنج شایگان ۷۳۸

گنج شایگان (شعر) ۹۸۷

گنجینه جواهر ۷۸۳

گنجینه حسینی ۴۶۸

گوهر خاوری ۳۵۸

گویش آذری ۳۸۴

گوی و چوگان عارفی «مثنوی» ۵۴۴

گوی و چوگان عرفی تبریزی «مثنوی» ۵۴۴

(ل)

لآلی ۳۵۳

لآلی منظومه ۷۰۹

لاله زار ۱۳۲

الباس المشکوک ۶۵۱

(م)

مآثر رحیمی ۴۰۰

مآثر سلطانی ۱۹۵

مآثر سلطانیه ۸۳۴

ماشاء الله خانم ۱۳۳

مبتضد مجدی ۳۵۴

مثلثات لغت «منظومه» ۲۴۰

لسان الغیب حیدری «مثنوی» ۳۱۸، ۴۲۴

لطایف الخیال ۴۹، ۴۸۶، ۵۰۲، ۸۸۵

لطایف الخیال (سفینه شعر) ۸۱

لطایف الحکمة ۱۲۵

لطایف الموافق ۷۷۳

لطیفه ۳۵۳

لغتنامه دهخدا ۳۹، ۲۴۳، ۷۱۰، ۸۰۱

لمح البصر ۷۱۰

لوازم الدین ۷۷۲، ۷۷۳

لوايح ۹۸۳

لؤلؤ البحار فی منقبت الائمة الاطهار ۶۹۹

لؤلؤ العبرات ۲۴۹

لیلی و مجنون اشرف مراغه‌یی «مثنوی» ۸۸۲

لیلی و مجنون سالم تبریزی «مثنوی» ۳۹۸

لیلی و مجنون مهدی بیگ شقاقی «مثنوی» ۸۵۴

لیلی و مجنون نظامی ۱۸۰، ۲۶۶

- مثنوی رشیدای عباسی ۳۶۹
 مثنوی صلح ۳۵۷
 مثنوی طالب تبریزی ۵۱۰
 مثنوی علی خویی ۸۲۲
 مجالس الاخبار ۱۲۲
 مجالس حسینیہ ۶۹۹
 مجالس الاصول ۹۵۰
 مجالس النقایس ۷
 مجالس نظامیہ ۶۹۷، ۶۹۹
 مجددات التجلیات ۸۸۱
 مجله ارمنان ۹۰۶
 مجله ایرانشهر ۲۳۱، ۲۶۲، ۸۶۳
 مجله بهار ۲۵۵
 مجله کاوه ۸۶۳
 مجله معلم ۸۰۸
 مجله هنر و مردم ۵۶۳
 مجله یادگار ۳۴۹، ۳۸۴، ۴۹۶
 مجمع ارباب الملک ۸۱۴
 مجمع الاوصاف ۳۴۸، ۳۴۹
 مجمع الحکمتین ۸۰۶
 مجمع الخواص ۳۴۵، ۴۶۵
 مجمع الفصحا ۱۰، ۴۰۹، ۸۷۷، ۸۸۵
 مجمع الفضایل ۶۹۹
 مجموعه دانش ۳۵۳
 مجموعه اشک آل ۸۵۶
 مجموعه تفاسیر ۵۳۶
 مجموعه تلگرافات ۲۷۶
 مجموعه الحساب ۸۷۵
 مجموعه الطرایف ۳۵۳
 مجموعه قدیم ۷۰۲
 مجموعه الفوائد ۱۷۷
 مجموعه گنجینه عرفان ۴۳۶
 مجموعه مهج الدعوات ۵
 مجموعه مذهب تبریزی ۶۳۹
 مجموعه نصیحت ۹۳۱
 محبتنامه ۷۰۴
 محرق قاطع برهان ۲۴۳
 محمود و ایاز «مثنوی» ۴۷۸
 مخاطبة النفس ۷۷۴
 مختصر ابن حاجب ۷۶۹
 مختصر تاریخ مجلس ایران ۸۶۳
 مختصر المراثی ۸۶۲
 مختصر المقال ۱۰۹
 مخزن الاسرار ۱۸۰، ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۶۹
 مخزن الغرائب ۳۹۷
 مدایح المرتضویه ۱۷
 مدینه الادب ۳۵۱
 مرآت البكاء ۴۰۹
 مرآت الجمال ۴۷۶
 مرآت العارفين (مجرم مراغه‌یی) ۹۱۶
 مرآت العاشقین ۹۱۸
 مرآت العرفا «مثنوی» ۷۸۴
 مرآت الکتب ۲۷۷
 مرآت المحققین ۱۶۸

- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| مراسلات و منشآت ٢٧٧ | مصباح الهدى ٤٩٧ |
| مراسى الوجد فى مراثى المجد ٣٥٣ | مصطفی خراب ٣٤٥ |
| مرزبان نامه ٣٤ | مضرات نوشابه های الكلى ٢٥١ |
| مرصاد العباد ٦٩ | مطالع الانوار ١٢٥ |
| مرغزار ١٣٢ | المطرز ١٠٩ |
| مرغوب القلوب «مثنوى» ١٦٦، ٤٣٦، ٤٣٧ | مطلع الشمس ٥٤ |
| مرقاۃ التقى ٩٥٠ | معارف اليقين فى شرح الاربعين ٥٤٣ |
| مسالك الاطوار و مشارق الانوار ٥٤٤ | معجم البلدان ٢، ١٨٨، ٣٨٢ |
| مسالك المحسنين ٥١٦ | معدن الاسرار ٧٨٢ |
| مسایل الحيات ٥١٦ | معراج التوحيد ٥١٤ |
| مسایل الدعا ٦٣٦ | معراجیه ١٧٠ |
| مسلك الادب فى مدرک العرب ٣٥٤ | معربات ٣٥٤ |
| مسلك النجات ٦٢٠، ٦٢٢ | معیار العمر والعمل ٧٧٤ |
| مسمط نظام افشار ١٣٩ | مفاتيح الاعجاز ١٧، ١٧٦ |
| مسیر طالبی فی بلاد افرنجی ٥١١، ٥١٤ | مفاتيح الغیب (خلوتی) ٣٣٨ |
| مشارق الاصول ٧٩٣ | مفاتيح الغیب (نیر) ٧٠٧ |
| مشرق التوحيد ٧٧٤ | مفاخر آذربايجان ٦، ٥٢٠ |
| مشروطه یا مشروعه ٢٧٨ | مفاتيح الكنوز ٦٩٩ |
| مشکوة الحيات فى تفسير الآيات ٣٤٨ | مفتاح البسمله ٦٣٦ |
| مشکوة المبتدى ٣٥٤ | مفتاح التفاسیر ٥٣٦ |
| مشکوة الوصول ١٠٩ | مفتاح الصناعه ٣٥٤ |
| مشوق الحقیقه ١٨ | مقاصد الالحان ٩٠٦ |
| مشوق الصبيان ٩٥٣ | مقالات التوحيدیه ٧٩٣ |
| مصاب ١٣٩ | مقالات نظامیه ٦٩٩ |
| مصایح امام بغوی ٧٦٩ | مقالات وافیہ ٦٨٨ |
| مصایح الانوار ٦٩٩ | مقدمه زبان عربی ٣٥٤ |
| مصباح المشکاة ٧٧٤ | مقدمه کتاب اصلاح المنطق ٣٥٤ |

- مقویم ۱۳۹
مکتبدار بصره ۹۶۲
مکتب وقوع در شعر فارسی ۶۵، ۴۸۶،
۷۳۰، ۵۲۷
الملخص جغمینی ۵
ملخص دانش ۳۵۴
ملستان ۳۵۴
منابع الحكم ۴۹۹
مناجات عزلتی خلخال ۷۷۴
مناقب الاسرار «مثنوی» ۲۳
مناهج الاحکام ۱۰۹
مناهج ارموی ۱۲۵
منتخبات دانش ۳۵۹
منتخب اشعار صایب ۴۷۷
منتخب التواریخ ۷۰۱
منتخب القصاید ۳۵۴
منتخب نفیس ۳۲۱
منتهی الامال «منظومه رجالی» ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۰
منتهی المقاصد ۶۳۶
منشات زاهد تبریزی ۳۸۶
منشات قائم مقام ۸۹۴
منظومات مسدس ۳۵۴
منظومه بدیهیه ۳۵۴
منظومه فارسیه ۳۵۴
منظومه فصل الخطاب ۱۸
منظومه گل گشتی ۲۶۷
- منهاج الحقایق ۶۲۲
منهاج المعراج «مثنوی» ۲۶۶
منهاج المله ۱۰۹
منهاج الولایه ۲۳۴
منهج الابرار «مثنوی» ۸۸۲
منهج الرشاد فی شرح الارشاد ۲۰۲
منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه ۵، ۶
منهل الصافی ۶۳۶
موادالتواریخ ۳۷۸
مواقع النجوم ۶۳۷
موزون المیزان ۱۴۷
مولفین کتب چاپی ۶۳۲
مونس الاحرار فی دقایق الاشعار ۵۶۵
مهرخاوری ۱۵۵
مهرخاوری (کوزه کنانی) ۱۵۶، ۶۶۰
مهروماه «مثنوی» ۵۴۷
مهر و مشتری «مثنوی» ۵۴۷، ۵۵۰
مهر و وفای سالم تبریزی «مثنوی» ۳۹۸
مهر و وفای فیاض اردبیلی «مثنوی» ۶۳
میخانه ۴۷۷
میزان الانسان ۴۹۹
میزان الموازن فی امرالدین ۳۴۸
میمنت «مثنوی» ۲۶۶
- (ن)
نازونیاز «مثنوی» ۸۳۲
ناسخ التواریخ ۸۰۸

نقش ارژنگ «مثنوی» ۳۶۹	نامه نامی ۳۵۴
نقشها و نگاشته‌های مسجد کبود ۳۱۴	نتایج الافکار ۱۰
نقطه اسرار ۷۹۹	نثرالورد ۳۵۴
نگارستان دارا ۳۴۵، ۴۲۹، ۸۳۴	نخبة سپهری ۵۱۶
نگاهی دیگر به زندگی کلنل محمد تقی خان ۲۶۲	ندبة الاسرار «مثنوی» ۱۰۴
نگارستان سخن ۷۰۱	ندیم‌المجد ۳۵۴
نمکدان ۳۵۴	نزهة الارواح ۴۴۳
نواذر الاوزان ۳۵۴	نزهة الساسانیة ۹۵۵
نورالانوار ۹۱۸	نزهة القلوب ۱۸۸، ۳۸۲، ۸۱۴
نورالسحر و نورالشجر ۳۵۴	نزهة القلوب (شعر) ۹۸۲
نورالهدایة ۶۸۸	نزهة المجالس ۴۸۵، ۸۱۵
نوریه ۸۶۱	نزهة الكتاب ۸۰۱، ۸۰۲
نوم نامه ۷۰۴	نسخه‌های خطی ۷۲۱
النومیات ۳۵۴	نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۴۳، ۶۶، ۴۲۳، ۳۸۴
نهایة البهجة ۱۴۷	نصاب ترسل ۹۸۷
	نصاب الصبیان ۱۰۷، ۹۵۳
(و)	نصیب الفتیان و نصیب التبیان ۸۰۱
واجب الحفظ ۴۷۷	نصیحتنامه خطائی «مثنوی» ۲۳
الوافی فی تعداد القوافی ۵۵۱	نصیحت‌الملل و فصیحت‌الغزل ۳۵۴
الواقیه ۱۰۹	نصرة الحق ۷۱۰
واگون ملت به کجا می‌رود ۲۷۸	نظری به تاریخ آذربایجان ۱۸۹
وجیزه ۸۶۲	نعم‌الرفیق ۴۹۹
وسيلة النجات ۹۴۱	نفحات الانس ۹۵۳
وسيلة الزائرين ۶۹۹	النفع‌العنبری فی احوال السيداحمیری ۴۹۷
وسيلة القرية فی شرح دعاء الندبه ۸۲۲	النفس کل القوی ۹۵۲
الوشیعه ۳۵۴	

(ی)

- یادداشت نامه ۳۵۴
 یادگار نامه ۳۵۴
 یاد یاران ۱۹۳
 ید بیضا (تالیف آزاد بلگرامی) ۵۹۲
 یخچالیه ۲۰۵
 یوسف و زلیخا (رساله) ۳۴۴
 یوسف و زلیخای جوهر تبریزی «مثنوی»
 ۲۹۱
 یوسف و زلیخای سالم تبریزی «مثنوی»
 ۳۹۷
 یوسف و زلیخای نظامی «مثنوی» ۱۸۰

وصیتنامه ۹۳۸

- وفیات الاعیان ۷۳
 وقفنامه خواجه رشید ۶۳۳
 وقفنامه میرزا خلیل ۸۷۹
 الوقیه ۶۳۶

(هـ)

- هجو ثالث ۴۶۷، ۴۲۴
 هجو غیاث الدین علی ۴۶۳
 هداید المجد ۳۵۴
 هدایة المسترشدين ۷۶۰
 هدایة الموحدين ۱۴۹
 هدایة المومنات ۳۵۴
 هدیة العارفين ۷۲۰
 هدیه العلما ۸۱۲
 هذیان «مثنوی» ۸۶۳
 هزارستان ۳۵۴
 هزارمزار ۳۱۰
 هشت بهشت (عرفان) ۵۴۴
 هشت بهشت (عزلی) ۷۷۲
 هشت مجمر ۲۵۳
 هفت اختر «مثنوی»
 هفت اقلیم ۸۸۷، ۵۹۴، ۵۲۷، ۱۶
 هفت اورنگ یا عشقنامه «مثنوی» ۸۸۲
 هفت بند حسن کاشی ۷۷۲
 همایون نامه «مثنوی» ۸۳۴
 هیئت فلاماریون ۵۱۶

فهرست اماکن

(الف)	اروپا ۵۴، ۵۱۳، ۶۳۹
آذربایجان (شرقی و غربی) (در اغلب صفحات)	ارومیه ۱۱۸ - ۱۴۴ (در غالب صفحات)
آذرشهر ۱۹۲، ۳۹۶، ۸۲۳	ارونق و انزاب ۱۴۶ - ۱۸۵ (در غالب صفحات)
آرتاویل ۲	ازمیر ۲۵۴
آستان قدس رضوی ۵۶۱	اسپست ۵۵۴
آق جای ۷۹۲	استانبول ۳، ۲۵، ۱۹۳، ۳۴۸، ۳۵۶،
آگره ۳۶۷، ۴۷۳، ۶۰۸	۴۹۰، ۴۳۰، ۳۶۴
آلا قاپوی اصفهان ۱۲	استکهلم ۴۹۶
آلان براغوش ۶۵۳	اسکو ۱۹۲، ۳۸۲، ۵۵۴
آلمان ۴۳۰	اشنویه ۱۲۲، ۹۹۲
آموزشگاه انائیه آمریکا ۲۵۵	اصفهان ۱۲، ۲۱، ۵۰، ۵۸، ۱۲۷، ۲۱۲،
آواجق ۸۰۷	۲۱۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۱۰، ۵۳۲، ۵۵۴،
آیدوغموش (رودخانه) ۹۷۶	۷۱۸، ۸۸۵
اجارود ۳	افرارود = فرارود: (مراغه)
اجمیر ۷۸	النجق رودقات ۳۳۷، ۹۳۶
اخستان ۵۶	النجق نخجوان ۳۳۷، ۷۰۴
اران ۴۱۳	امام زاده خلیل (صوفیان) ۱۴۶
اردبیل ۱ - ۹۳ (در غالب صفحات)، ۳۸۲،	امند ۹۳۶، ۹۵۳
۴۲۲، ۴۷۳	انارجان ۳۸۲
ارزنجان ۱۴۷	انجمن ادبی لنکرانی ۳۸۰، ۴۹۳
ارسباران ۹۶ - ۱۱۶ (در غالب صفحات)	انجمن صلح پاریس ۳۵۷
ارک علیشاه ۱۸۹	اندبیل ۹۳۶

- اندلس ۱۶۳
انگلستان ۵۱۰
اوجان ۳۸۲
اورشلیم ۶۸۵
اورنگ آباد ۶۵۸
اوشتین ۱۱۴، ۱۱۱
اوشکایا (اسکویه) ۱۸۸
اهر ۱۹۹، ۱۰۷
ایران ۷۰۳، ۴۶۲، ۳
ایروان ۸۶۰، ۶۵۳
ایو اوغلی ۷۹۲
- (ب)**
- بادامیار ۸۲۳
باذان فیروز ۲
باسمنج ۶۹۷
باغ بیگم ۱۹۰
باغ تکیه اصفهان ۴۷۵
باغ شمال تبریز ۲۷۷
باکو ۹۵۴، ۱۶۶
بانه ۹۶۲
بحیره الشراة ۱۱۸
برگشاد ۱۹۹
برلین ۴۹۶، ۵۴
بزکش (رشته جبال) ۹۷۶
بستان آباد ۳۸۲، ۱۹۲
بغداد ۸۸۵، ۶۹۴، ۳۱۵، ۱۶۳، ۱۵، ۳
بقعه سید حمزه ۲۷۷
- بقعه شیخ شهاب الدین اهری ۱۱۱، ۹۶
بقعه شیخ صفی الدین ۲
بقعه شیخ عماد ۱۱۰
بقعه عزالدین عبدالصمد نطنزی ۴۱۳
بقعه عون علی وزین علی ۲۷۷
بمبئی ۷۲۵، ۱۶۶
بنارس ۵۳۳
بندر لنگه ۱۳۲
بندر لهری ۶۱۱
بنگاله ۴۰۲، ۳۹۴
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۳۱۰
بنیاد فرهنگ ایران ۵۴، ۲۴
بنیس ۱۵۳، ۱۴۶
بوشهر ۱۲۰
بهنسا ۸۱۹
بیت المقدس ۶۰
بیشکین ۱۹۹
- (پ)**
- پارسوا (پسوه) ۱۸۸
پاکستان ۴۱۵
پاریس ۵۱۵، ۴۱۵
پسیان ۲۵۳
پسیخان گیلان ۷۳
پل سنگین باغمیشه ۴۱۱
- (ت)**
- تأثیر.آباد (یزد) ۲۶۵

تبریز ۱۸۸ - ۷۶۳ (در غالب صفحات)

(ح)

تته ۷۱۷	حبشه ۶۱۸
تجارتخانه سلماسی ۳۵۶	حجاز ۱۶۳
ترکستان ۵۳۴	حرم شیخ ابراهیم جوینانی ۸۹۲
تفت ۲۶۶	حظیره بابامزید (سرخاب) ۱۹۱، ۹۵۴
تفلیس ۳۵۶، ۵۱۵، ۷۷۰	حظیره متبرکه صفویه ۴، ۳۷
تکیه حیدر ۳۱۷	حلب ۶۱۸، ۸۱۹
تورژ (تبریز) ۱۸۸	حویزه ۸۹
تهران ۱۸، ۱۲۷	حیدرآباد دکن ۶۵۸

(ج)

(خ)

جبال طالش ۷۶۶	خامنه ۱۴۶
جبل قاسیون ۱۱۹	خاندیس ۶۷۱
جده ۳۶۴	خانقاه احمدیه ۱۶، ۱۷، ۶۸۷، ۶۸۸
جزیره سواکن (حبشه) ۳۷۶	خانقاه شاه نعمت الله (تهران) ۳۳۶، ۸۵۲
جزیره شاهی ۱۱۸	خانقاه فقیه زاهد ۵۹۱
جعفرآباد (قوچان) ۲۶۲	خانقاه مولوبها ۲۳۳
جهان آباد ۶۵۴	خانقاه همام تبریزی ۷۴۴
جهانگیر نگر = داکا	خانه ۹۹۲
جیحون (رود) ۲۷۲، ۴۹۸	خراسان ۴، ۱۰، ۱۴، ۵۳۴، ۶۸۳

(چ)

چای پاره ۷۹۲	خدا آفرین ۹۶
چرنداب ۳۸۸	خسرو آباد دامغان ۱۲
چشمه زمزم ۱۳۳	خلخال ۷۶۶ - ۷۸۹ (در اغلب صفحات)، ۹۷۶
چورس ۷۹۹	خمسه ۷۸۲
چهل ستون اصفهان ۱۲، ۵۸	خوارزم ۵
چیچست ۱۱۸، ۸۴۶	خوی ۱۴۶، ۷۹۲-۸۴۴ (در اغلب صفحات)
	خیف ۴۱

دیلماقان ۸۵۸	(د)	داکا ۵۹۱
		دارالسعادة ۵۶۷
(ر)		دارالسلام ۸۸۵
ربع رشیدی ۱۸۹، ۵۸۰، ۸۸۹		دارالفنون تهران ۷۳۹
رصدخانه مراغه ۸۷۶		دارالفنون لون (بلژیک) ۳۵۷
رودخانه الند ۷۹۲		دارالکتب قاهره ۱۶۰، ۴۱۷، ۵۵۱، ۶۹۲،
رودخانه صافی = صوفی چای ۸۸۶		۷۲۶، ۶۹۶
رودخانه قطور ۷۹۲		دانشگاه تبریز ۹۶۲
رودقات ۱۴۶، ۹۳۶		دانشگاه تهران ۴۳۰
روم ۱۰، ۴۷۲، ۶۱۸		دانشگاه ناپل ۲۴
رویین دژ ۲		دبستان پوراندخت ۱۸۲
رغال ۷۹۲		دبستان دانش ۳۵۷
(ز)		دبستان شاه حسین ولی ۴۱۱
زرقان ۹۳۶		دجله ۷۱۵
زنجان ۹۷۶		دریاچه ارومیه ۱۱۸، ۸۵۸، ۹۶۲، ۹۷۴
زنوز ۶۳۳، ۹۳۶		دریاچه شاهی ۱۱۸
		دریاچه مارگیانه ۸۷۶
(س)		دزآورد مراغه ۳۰
سبلان ۲		دکن ۴۷۲، ۴۷۳، ۶۵۴
سراب ۲۳، ۱۹۹، ۸۴۶-۸۵۶ (در اغلب		دلیجان ۱۳۶
صفحات)، ۹۷۶		دمشق ۶۰، ۳۲۷، ۸۱۹
سراو = سراب		دورق ۸۹
سرای در عباسی ۹۵۳		دومنار ۱۹۱
سرخاب ۱۰۲		دهخوارقان ۶۴۵
سردرود ۳۸۲، ۵۵۴		دیر (سابا) ۶۸۵
سعادت آباد (اصفهان) ۱۲		دیزج خلیلو ۱۰۴
سفیدرود ۹۷۶		دیزج رود (عجب شیر) ۳۳۷

صحن خواجه ربیع ۵۶۱
صوفیان ۱۴۶

(ط)

طرز لولو ۱۲۷
طرشت ۱۲۷
طسوج ۱۴۶
طور سینا ۶۶۳

(ع)

عباس آباد اصفهان ۳۰۰، ۳۰۵، ۴۱۰،
۴۷۲، ۵۰۵، ۵۳۲، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۷۶
عتبات عالیات ۲۰۲، ۲۷۵، ۴۲۹، ۴۹۲،
۴۹۵، ۶۰۷، ۶۰۹
عراق ۴، ۱۰
عراق عرب ۴۲۹
عربستان ۱۱۹
علمدار و گرگر ۹۳۶
علیار ۱۰۸
عمارت شاه عباس ثانی ۲۹۳
عمارت غیاثیه تبریز ۵۳۵

(ف)

فرات ۷۱۵
فراء ته = مراغه
فراهان (اراک) ۹۶
فرنگ ۴۷۱، ۵۱۱
فیرورق ۷۹۲

سکمن آباد ۷۹۲

سلطانیه ۸۸۵

سلماس ۱۴۶، ۸۵۸-۸۷۲

سلیمانیه ۱۸۸

سمرقند ۴۱۱، ۶۹۴

سنندج ۱۲۱

سو و دهک ۴۶۱

سیس ۱۴۶

سیستان ۹

(ش)

شادی آباد ۵۹۶
شاه آباد ۹۶
شام ۱۶۳، ۴۶۲، ۶۱۸
شام غازان ۶۹۴
شاهرود (خلخال) ۷۶۶
شاهرود ۷۶۶
شاهین دژ ۹۶۲
شبستر ۱۴۶
شرفخانه ۱۱۸، ۱۴۶
شروان ۳، ۵۶
شماخی ۱۱، ۵۷، ۳۶۲
شمس آباد (اصفهان) ۷۱۹
شیراز ۴، ۱۶، ۱۲۷، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۵،
۴۴۷، ۶۷۳، ۶۸۷

(ص)

صاین قلعه ۹۷۴

قهوه‌خانه بابا عرب ۷۷۹

(ک)

کابل ۴۷۳

کاپاوتا = زیاوتا (دریاچه)

کاشان ۱۰، ۱۲، ۵۰، ۶۵، ۱۵۵، ۶۰۴،

۶۸۴

کاشغر ۸۹۶

کاغذکنان ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۷۰،

کیوتان = کبود ۱۱۸

کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۲۵، ۱۵۵،

۲۳۴، ۴۱۵، ۴۷۶، ۵۹۸، ۶۲۲،

کتابخانه آصفیه (دکن) ۱۶۹، ۴۲۶، ۴۷۶،

کتابخانه آکادمی علوم لنین گراد ۴۳۶،

۸۰۱

کتابخانه اسعد افندی ۶، ۳۰۱، ۷۲۷،

کتابخانه اصغر مهدوی (تهران) ۴۱۶، ۶۹۸،

کتابخانه امیرالمومنین (نجف) ۴۰، ۱۲۸،

۲۹۰، ۴۱۷،

کتابخانه ایاصوفیا (استانبول) ۵۷، ۴۷۶،

کتابخانه بادلیان (آکسفورد) ۱۶۸، ۷۴۶،

۹۰۸

کتابخانه بدره‌بی (تهران) ۶۹۶،

کتابخانه بنگال ۴۳۶، ۴۷۶، ۵۹۸، ۶۲۰،

کتابخانه پروفیسور شیرانی (لاهور) ۲۶۸،

۶۲۰، ۷۰۱،

کتابخانه توپ قاپوسرای استانبول ۶۹۲،

کتابخانه ثقة‌الاسلام ۸۳۴

(ق)

قافلانکوه ۹۷۶

قاهره ۷۳، ۴۱۵،

قبر شیخ ابوشامه ۳۲۷

قبر دختر شیخ زاهد گیلانی ۲

قبر دختر شیخ صفی‌الدین ۲

قبر سید موسی پسر سلطان حیدر ۲

قبر میر ۸۷۹

قرباغ ۲۵۳، ۲۶۲، ۴۲۹،

قراجه داغ ۴

قراجه داغ، قراداغ = ارسباران

قراقوچای ۹۷۶

قریه باسلق (گرمرو) ۹۷۷

قریه بهار (همدان) ۸۵۴

قریه خانقاه سرخ ۸۰۸

قریه خاندزج ۸۵۹

قریه غوث آباد ۹۷۰

قزوین ۱۲، ۲۱، ۲۱۶، ۳۶۰، ۴۲۹، ۴۷۲،

۴۷۳، ۴۹۸، ۵۰۸، ۶۸۳،

قسططنیه ۳۰۹

قفقاز ۱۶۳، ۵۱۵،

قلعه الموت ۳، ۲۲۲،

قلعه شوشه = شوشی ۱۰۳

قلعه قابان ۸۷۴

قلعه قهقهه ۴، ۲۱، ۳۰، ۵۶، ۲۲۲،

قم ۱۲، ۵۰، ۱۲۷، ۴۷۳، ۷۲۵،

قندهار ۵۶۷، ۵۷۵،

قونیه ۴۱۵، ۶۹۶،

- کتابخانه جاهی صفوی ۱۴
کتابخانه جمالی (بیت الله) ۸۵۱
کتابخانه حسن سادات ناصری ۱۶۸
کتابخانه حمیدیه استانبول ۱۴۷
کتابخانه دانشسرایعالی (قریب) ۴۱۷، ۷۹۵، ۵۹۸
کتابخانه دانشکده ادبیات (تهران) ۱۷۰، ۴۱۶
کتابخانه دانشکده الهیات ۱۶۸، ۴۱۵، ۷۲۷، ۷۰۹، ۴۱۶
کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ۱۶۹
کتابخانه دانشگاه پنجاب (پاکستان) ۱۲۸، ۴۷۷، ۶۰۲
کتابخانه دکتر خاوری (شیراز) ۱۶۸
کتابخانه دکتر مفتاح (تهران) ۴۳۰، ۷۲۶
کتابخانه دهخدا (تهران) ۱۶۹، ۵۹۸، ۷۷۴
کتابخانه راشد افندی (استانبول) ۶۰۵
کتابخانه سپهسالار (سابق) ۲۶۸، ۴۲۶
کتابخانه سریزدی (یزد) ۱۶۹
کتابخانه سلطان القرایبی (جعفر) ۲۰۵، ۷۰۱، ۲۶۷، ۲۴۶
کتابخانه سلطانی بهبهانی ۱۷۷
کتابخانه سلطنتی سابق تهران ۲۵۵
کتابخانه سلطنتی کینهاک ۸۵۱
کتابخانه سید عبدالرحیم خلخالی ۱۶۲
کتابخانه شاه طهماسب اول ۵۴
کتابخانه شاه عبدالعظیم ۱۶۸، ۷۷۲
کتابخانه شیخ حسن جابری (اصفهان) ۵۹۸
کتابخانه صدرالدین محلاتی (شیراز) ۲۶۸
کتابخانه طاهری شهاب (ساری) ۶۹۱
کتابخانه عارف حکمت (مدینه) ۴۱۷، ۶۷۱
کتابخانه عبدالحسین بیات ۱۳۱، ۲۴۶، ۲۸۱، ۴۱۸، ۴۷۷، ۷۴۶
کتابخانه فاتح (استانبول) ۵۳۶
کتابخانه فیض الله (استانبول) ۱۶۸
کتابخانه لالا اسماعیل (استانبول) ۴۰۵، ۵۳۶، ۵۹۴
کتابخانه مجلس سنای (سابق) ۴۱۷
کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۶، ۷۳، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۶۷، ۴۷۰، ۴۷۷
(و در اغلب صفحات)
کتابخانه مجتبی مینوی ۳۳۶
کتابخانه محمد رمضانی ۱۶۸
کتابخانه محقق ۱۲۹، ۳۰۲
کتابخانه حجیات (موصل) ۷۸۳
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۶، ۴۰، ۸۴، ۱۱۲، ۱۶۷، ۴۷۷، ۴۸۷، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۹۶
کتابخانه معارف (ملی تهران) ۶۲۲
کتابخانه ملامراد (استانبول) ۱۷۲
کتابخانه ملک ۲۱، ۴۹، ۵۰، ۱۲۸، ۲۷۲، ۴۶۴، ۵۳۹، ۶۸۷، ۶۹۶، ۷۰۹
کتابخانه ملی پاریس ۱۴۷، ۴۲۱، ۴۳۶
کتابخانه ملی تبریز ۸۷، ۴۱۵، ۴۳۸، ۶۹۲، ۷۱۰

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| گرم‌رود ۷۸۲، ۹۷۶ | کتابخانه ملی تهران ۶۳، ۴۱۵، ۴۲۶ |
| گلشن (باغچه) ۱۶۴ | کتابخانه موصل ۴۷۶ |
| گلکنده (حیدر آباد دکن) ۲۴۱ | کتابخانه نخجوانی (حاج محمد) ۸۴، ۱۰۰ |
| گنبد سرخ ۸۷۶ | ۵۰۹، ۵۲۸، ۵۵۶، ۶۴۵ |
| گنبد غفاریه ۸۷۶ | کتابخانه نخجوانی (حاج حسین) ۲۹۱، |
| گنجه ۱۲۷، ۵۹۶ | ۳۹۵، ۵۴۸، ۶۰۳ |
| گورستان چرنداب ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۳۶، | کتابخانه وزارت امور خارجه ۹۴۱ |
| ۷۶۹، ۵۴۷ | کتابخانه نور عثمانیه (استانبول) ۷۵۶، |
| گورستان سرخاب ۴۳۵، ۷۴۵ | ۹۰۸ |
| گورستان طوباییه ۸۶۷ | کتابخانه یعقوبی (نجف) ۸۱۳ |
| گورستان گجیل ۳۹۰ | کجج = کججان ۶۰۶ |
| گورستان تخت پولاد (اصفهان) ۵۵۷، | کجور ۴۳۳ |
| ۶۸۷ | کربلا ۵۰۳، ۶۸۲ |
| گیلان ۴۶۹، ۶۰۷، ۶۵۶ | کردستان ۴۲۹ |
| | کردستان عراق ۱۸۸ |
| (ج) | کرمان ۱۶۳، ۱۲۷، ۸۸۵ |
| لاریجان ۴۳۳ | کشمیر ۲۹۶، ۴۷۳، ۷۴۹ |
| لاهور ۱۱۲، ۲۹۶، ۴۷۳، ۵۷۶ | کعبه ۱۹، ۴۱، ۱۲۷، ۶۵۲ |
| لايه ۳۵۷ | کلخوران ۳ |
| لاهیجان ۵۲۷ | کلکته ۵۱۰، ۵۴ |
| لرستان ۶۶۹ | کلیبر ۹۶، ۱۱۴، ۱۹۹ |
| لکهنو ۵۱۰ | کوزه‌کنان ۱۴۶ |
| لندن ۴۹۶ | کوه سبلان ۸۴۶ |
| لنین‌گراد ۴۱۵ | کوه سهند ۸۷۶ |
| لیزیک ۵۴ | کوه میشاو ۹۳۶ |
| | (ک) |
| (م) | گجرات ۲۱۶، ۶۰۸، ۶۱۱ |
| ماردین ۸۰۱ | |

مازندران ۵۹، ۴۳۳	مسجد معزالدين ۸۷۶
ماستر (از قراء فراهان) ۴۱۳	مسجد نمازيه (خوی) ۹۴۷
مچهلي ۸۲۰	مسكو ۷۲۶
محال قطوروالند ۷۹۲	مشكين شهر ۱۰۷
محلہ ۸۱۹	مشهد ۳، ۵۴، ۳۹۴، ۴۴۴، ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۶۴، ۵۷۵
محلۀ نوبر تبريز ۷۰۵	مصر ۷۳، ۱۶۳، ۳۷۶
مدرسة سپهسالار (سابق) ۳۴۹	مغان ۷۵
مدرسة لقمانيه تبريز ۲۶۲	مغرب ۶۱۸
مراغه ۷۴۹	مقام صاحب الزمان ۲۷۷، ۵۵۷، ۵۵۸
مرج الدحداح ۳۲۷	مقام مهدي ۷۰۸
مرز ايران و عراق ۹۶۲	مقبرة اوحدي مراغهي ۸۸۷، ۸۷۶
مرقد اميرالمومنين (ع) ۶۳۶	مقبرة حسين عليشاه ۸۳
مرقد قطب الدين شيرازي ۷۶۹	مقبرة سيد حمزه ۱۹۲، ۵۴۲
مرند ۹۳۶ - ۹۵۹ (در اغلب صفحات)	مقبرة شاه اسماعيل صفوي ۲
مسجد بواسحاق ۹۶	مقبرة الشعرا ۱۸۹، ۱۹۰، ۴۴۵
مسجد جامع اهر ۹۶	مقبرة شيخ جبريل ۳
مسجد جامع تبريز ۵۵۷	مقبرة شيخ محمود شبستري ۱۴۶، ۱۶۶
مسجد جامع شبستر ۱۴۶	مقبرة مادر هلاکو ۸۷۶
مسجد جامع جديد عباسي ۳۳۰	مقبرة ملاباشي ۶۳۴
مسجد جامع طسوج ۱۴۶	مكتب خانۀ ملاعبدالعلي (تبريز) ۳۲۰
مسجد جامع عباسي ۲۳۳	مكة معظمه ۱۰، ۱۵، ۳۳۵، ۳۷۶، ۶۵۴، ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۰۳
مسجد جامع نطنز ۴۱۳	ممالک اورارتو ۱۸۸
مسجد جهانشاه = مسجد كبود ۱۸۹، ۳۱۴	منا ۴۱
مسجد شيخ الاسلام تبريز ۶۳۵	منارة كله اهو ۸۰۷
مسجد شيخ عماد ۹۶، ۱۱۰	موزۀ بریتانیا ۶۵، ۲۰۰، ۳۱۵، ۴۳۶، ۴۷۶
مسجد صاحب آباد (صاحب الامر) ۴۸۵	۵۹۸، ۴۷۷
مسجد قاضي جهان ۳۹۶	
مسجد لبنان ۶۶۸	

(ه)

هرات ۴، ۶۲، ۴۷۳، ۵۷۵، ۶۴۹
 هرزندات ۹۳۶
 هرزند جدید ۹۳۶
 هرزند عتیق ۹۳۶
 هرزرق ۹۳۶
 هریس ۱۹۲، ۲۷۲
 هشتروند ۸۷۹

همدان ۳، ۴۶۲، ۶۷۱

هندوستان ۹، ۶۲، ۷۸، ۲۱۶، ۳۱۷،
 ۳۶۷، ۳۹۴، ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۱۰، ۵۳۲،
 ۵۷۵، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۷۰، ۶۷۹
 هوراند ۹۶

(ی)

یزد ۲۶۵، ۴۷۳، ۵۵۴
 یمگان ۴۶۱
 یمن ۱۶۳

موزه تبریز ۶۳۵

موزه ملی پاکستان ۴۷۶

موسسه تاریخ و فرهنگ ایران ۷۴۵، ۸۳۳

مهاباد = ساوجبلاغ ۹۶۲، ۹۷۴

میانه ۹۷۶ - ۹۸۹ (در اغلب صفحات)

میانداوآب ۹۶۲، ۹۷۴

میدانداغی ۹۷۶

(ن)

نجف اشرف ۲۱، ۱۲۷، ۲۴۵، ۴۱۵،

۵۶۴، ۶۲۰، ۶۳۵، ۷۰۸

نخجوان ۵۹۶، ۸۰۷

نطنز ۲۲۲، ۴۱۳

نقده ۹۶۲

نمین ۳

نور ۴۳۳

نهاوند ۷۹۴

نیشابور ۴۴۴

(و)

وراوی = وراوین ۱۹۹

ورزقان ۹۶

ولدیان ۷۹۲

ولکیج ۳

ولیانکوه ۲۹۵

ویجویه، ورجو ۴۶۲، ۵۹۱

وین ۵۱۵

فهرست منابع^۱

- آتشکدهٔ آذر تالیف لطفعلی آذر بیگدلی در ۱۱۷۴-۱۱۹۳ ق. به تصحیح حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۶ ش.
- آثار باستانی آذربایجان جلد اول آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز تالیف عبدالعلی کارنگ تبریز ۱۳۵۱ ش.
- آذری یا زبان باستان آذربایجان تالیف کسروی در ۱۳۰۹ ش. چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.
- احسن التواریخ تالیف حسن بیگ روملو در ۹۸۵ ق. چاپ کلکته، ۱۹۳۱ م.
- احوال و آثار خوش نویسان، نستعلیق نویسان (۳ جلد) تالیف دکتر مهدی بیانی، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۵-۱۳۴۸ ش.
- ارمغان انجمن ادبی تبریز تدوین زنده یاد دکتر جمشید مرتضوی چاپ تبریز ۱۳۴۸ ش.
- اعیان الشیعه تالیف سید محسن امین.
- اولاد الاطها تالیف محمدرضا طباطبایی در ۱۳۰۰ ق. چاپ سنگی تبریز ۱۳۰۴ ق.
- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی تألیف هیأت مولفان چاپ در حدود ۱۳۴۴ ش.
- پیدایش خط و خطاطان تالیف حاج عبدالمحمد اصفهانی در ۱۳۴۵ ق. چاپ قاهره ۱۳۴۵ ق. تهران ۱۳۴۶ ش.
- تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمهٔ دکتر شفق، تهران ۱۳۳۷ ش.
- تاریخ ادبی ایران، ادوارد برون، (ترجمهٔ علی پاشا صالح، فتح الله مجتبایی، علی اصغر حکمت، رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶-۱۳۳۳ ش.
- تاریخ اردبیل و دانشمندان تالیف فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی چاپ نجف ۱۳۴۷ ش.
- تاریخ ارسباران تالیف سرهنگ بایبوردی، چاپ تهران ۱۳۴۱ ش.
- تایخ امکنهٔ شریفه و رجال برجسته تألیف میرزا علی آقا ثقة الاسلام، چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش.
- تاریخ تبریز تالیف ولادیمیر مینورسکی ترجمهٔ عبدالعلی کارنگ، تبریز ۱۳۳۷ ش.
- تاریخ تذکره‌های فاسی (۲ جلد) تألیف احمد گلچین معانی، چاپ تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۰ ش.

۱- در این فهرست، به منظور رعایت اختصار، نامهای دواوین شعرا و جنگها و پاره‌یی از مآخذ اختصاصی ذکر نشده است.

- تاریخ خوی تالیف مهدی آقاسی چاپ تبریز ۱۳۵۰ ش.
- تاریخ خوی تالیف دکتر محمد امین ریاحی چاپ تهران ۱۳۷۲ ش.
- تاریخ فرهنگ ارونق و انزاب چاپ تبریز ۱۳۳۸ ش.
- تاریخ گزیده تالیف حمدالله مستوفی قزوینی در ۷۳۰ هـ ق چاپ لندن ۱۹۱۰ م، چاپ تهران ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تالیف سعید نفیسی، چاپ تهران ۱۳۴۴ ش.
- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز تالیف نادر میرزا چاپ تهران ۱۳۲۳ هـ ق. (مولفه ۱۳۰۲-۱۳۲۲ هـ ق.)
- تبریز تا پایان قرن نهم تالیف دکتر محمدجواد مشکور چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.
- تبریز و پیرامون نگارش شفیع جوادی چاپ تبریز ۱۳۵۰ ش.
- تجربة الاحرار و تسلیة الابرار تالیف عبدالرزاق بیگ دنبلی در ۱۲۲۸ ق. به تصحیح حسن قاضی طباطبایی چاپ تبریز ۱۳۴۹-۱۳۵۰ ش.
- تحفه سامی تالیف سام میرزای صفوی در ۹۶۸-۹۵۷ به تصحیح رکن الدین همایون فرخ چاپ تهران ۱۳۴۷ ش.
- تذکره اختر تالیف احمدگرچی متخلص به اختر در ۱۲۲۵-۱۲۳۵ ق. چاپ تبریز ۱۳۴۳ ش.
- تذکره الاولیای پرویزی چاپ تبریز.
- تذکره پیمانه، تألیف گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹ ش.
- تذکره خوشنویسان تالیف غلام محمد هفت قلمی دهلوی در نیمه اول سده سیزدهم ق.
- تذکره الخطاطین مسمی به «امتحان الفضلا» تالیف میرزا سنگلاخ در نیمه دوم سده ۱۳ چاپ سنگی تبریز ۱۲۹۱-۱۲۹۵ ق.
- تذکره الشعرا تالیف دولتشاه سمرقندی در ۸۲۹ ق. چاپ لیدن ۱۹۰۰ م.
- تذکره شعرای آذربایجان تألیف محمد دیهیم چاپ تبریز ۱۳۶۸ (۴ مجلد)
- تذکره المعاصرین تالیف شیخ محمد علی حزین در ۱۱۶۵ چاپ اصفهان ۱۳۳۴ ش.
- تذکره جغرافیای تاریخی ایران تالیف و. بار تولد ترجمه حمزه سردادور چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۰۸ ش.
- تذکره حسینی تالیف میر حسین دوست سنهلی در ۱۱۶۳ چاپ سنگی، لکهنو ۱۲۹۲ ق.
- تذکره شاه طهماسب چاپ برلن، ۱۳۴۳ هـ ق. مولفه (۹۳۰-۹۸۴ ق.)

تذکره شعرای معاصر ایران تألیف سید عبدالحمید خلخالی چاپ تهران ۱۳۳۳-۱۳۳۷ ش.
تذکره شوشتر تألیف سید عبدالله بن نورالدین متخلص به فقیر در ۱۱۶۴-۱۱۶۹ ق. چاپ
کلکته ۱۳۴۳ ق.

تذکره مرآت الخیال تألیف امیر شیرعلی خان لودی در ۱۱۰۲ ق. چاپ سنگی بمبئی ۱۳۲۴
ه.ق.

تذکره میخانه تألیف ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی (۱۰۲۸ ق) با تصحیح و تنقیح و
تکمیل تراجم به اهتمام احمد گلچین معانی چاپ تهران ۱۳۴۱ ش.

تذکره ناظم تبریزی مسمی به «نظم گزیده» تألیف محمد صادق ناظم تبریزی (در ۱۰۳۶
ق) نسخه عکسی دانشکده ادبیات علوم انسانی تبریز.

تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی در ۱۰۸۳-۱۰۹۰ ق. چاپ تهران
۱۳۱۵-۱۳۱۷ ش.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان،
تهران ۱۳۳۷ ش.

جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان تهران ۱۳۱۱ ش.

جغرافیای نظامی ایران، آذربایجان خاوری، تألیف رزم آرا چاپ تهران ۱۳۲۰ ش.
جلالیه (۲ جلد) چاپ ۱۳۳۲ ق.

چشمه روشن تألیف دکتر غلامحسین یوسفی چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۶ ش.

چهره آذربادگان در آیینۀ تاریخ ایران از انتشارات دانشگاه آذربادگان تبریز ۱۳۵۳ ش.

چهل مقاله حاج حسین نخجوانی، به کوشش یوسف خادم هاشمی نسب، تبریز ۱۳۴۳ ش.
حبیب السیر تألیف خواند میر در (۹۲۷-۹۳۰ ق) چاپ تهران ۱۳۳۳ ش.

حدیقه الشعرا تألیف احمد بن ابی الحسن شیرازی معزوف به دیوان ییگی به تصحیح دکتر
عبدالحسین نوائی چاپ تهران ۱۳۶۵

حماسه سرایی در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران ۱۳۳۳ ش.

خط و خطاطان تألیف میرزا حبیب اصفهانی چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۵ ق.

خیرات حسان، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه چاپ تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ه.ق.

داستان دوستان تألیف محمدعلی صفوت در ۱۳۱۸ ش. چاپ قم ۱۳۲۸ ش.

دانشمندان آذربایجان تألیف محمد علی تربیت چاپ تهران ۱۳۱۴ ش.

- دانشمندان و سخن سرايان فارس تاليف محمد حسين ركن زاده آدميت در ۱۳۲۷ ش. چاپ تهران ۱۳۲۷-۱۳۴۰ ش.
- درباره نسخه های خطی زیر نظر محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار. الذریعه الى تصانیف الشیعه قسم اول از جزء ۹ و ...
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت تاليف مهدی مجتهدی چاپ تهران ۱۳۲۷ ش.
- روز روشن تاليف محمد مظفر حسین و تخلص به صبا چاپ هوپال ۱۲۹۷ ه.ق.، چاپ تهران ۱۳۴۳ ش.
- روضات الجنات تاليف محمد باقر خوانساری در ۱۲۸۶ چاپ تهران ۱۳۰۶ ق.
- روضات الجنان و جنات الجنان تاليف حافظ حسین کريلایی (در ۹۷۵ ق) تصحيح جعفر سلطان القرائی (دو مجلد) تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ ش.
- روضه اطهار تاليف محمد امين حشری تبریزی (در ۱۰۱۱ ق) چاپ تبریز ۱۳۰۳ ق. (این کتاب بسال ۱۳۷۱ با تصحيح نگارنده، توسط انتشارات ستوده در تبریز تجدید چاپ شده است)
- روضه السلاطين تاليف سلطان محمد بن امیری هروی متخلص به فخری در حدود ۹۶۰ ق چاپ تبریز ۱۳۴۵ ش.
- رياض الجنة تاليف محمد حسن بن عبدالرسول زنوزی متخلص به فانی در ۱۲۱۶ ق. (نسخه خطی کتابخانه نخجوانی (ملی تبریز)
- رياض العارفين تاليف رضاقلی هدایت در ۱۲۶۰ چاپ تهران ۱۳۰۵ ه.ق.
- رياض السياحه تاليف حاج زين العابدين شروانی متخلص به تمکين در ۱۲۳۷ ق. چاپ اصفهان ۱۳۲۹ ق.
- رياض الوفاق تاليف ذوالقفار علی متخلص به مست تلخیص دکتر خیامپور چاپ تبریز، تیرماه ۱۳۴۳ ش.
- ريحانة الادب تاليف محمد علی مدرس، چاپ ۱۳۲۶-۱۳۳۳ ش.
- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی تألیف دکتر محمد امین ریاحی، چاپ تهران ۱۳۶۹ ش.
- زنان سخنور تاليف علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ تهران ۱۳۳۵-۱۳۳۷ ش.
- زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی ... نگارش نصرت الله فتحي چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.

- سالنامه آماری ۱۳۵۱ کشور، چاپ اسفندماه ۱۳۵۲.
- سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف دکتر محمد اسحاق هندوستانی، چاپ ۱۳۵۱-۱۳۵۵ ه.ق.
- سخنوران نامی معاصر تألیف سید محمد باقر برقی تهران ۱۳۲۹-۱۳۳۴ ش.
- سفینه محمود تألیف محمود میرزای قاجار در ۱۲۴۰ چاپ تبریز ۱۳۴۶ ش.
- سلسله‌النسب صفویه تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی (در عهد شاه سلیمان صفوی) چاپ برلن ۱۳۴۳.
- شرح حال کلنل محمدتقی خان پسیان تألیف چند نفر از دوستان او چاپ برلن ۱۳۰۶ ش.
- شعر العجم تألیف پروفسور شبلی نعمانی در اوایل قرن ۱۴ ترجمه سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی (۵ جلد) چاپ تهران ۱۳۱۶-۱۳۳۴ ش.
- شمع انجمن تألیف امیرالملک سیدمحمد صدیق حسن خان بهادر در ۱۲۹۲ چاپ هندوستان ۱۲۹۳ ق.
- صبح گلشن تألیف سیدعلی حسن خان بهوپالی متخلص به سلیم در ۱۲۹۵ ه.ق. چاپ بهوپال ۱۲۹۵ ق.
- صحف ابراهیم تألیف علی ابراهیم خان متخلص به خلیل در ۱۲۰۵ ه.ق. نسخه عکسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز.
- صفوةالصفاء تألیف ابن بزاز توکلی بن اسماعیل چاپ بمبئی ۱۳۲۹ ق.
- طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی - لین پول ترجمه عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ ش.
- طرائق الحقایق تألیف نایب الصدر حاج میرزا معصوم علیشاه نعمت‌اللهی شیرازی چاپ تهران ۱۳۱۷-۱۳۱۹ ق.
- ظفرنامه نظام الدین شامی به تصحیح فلکس تاور جلد اول چاپ ۱۹۳۷ م. بیروت
- عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندریگ منشی ترکمان (۱۰۲۵ - ۱۰۳۸) چاپ تهران ۱۳۳۴ ش.
- فرهنگ جغرافیایی ایران، تألیف رزم آرا چاپ تهران ۱۳۳۰ ش.
- فرهنگ سخنوران تألیف دکتر خیامپور چاپ تبریز ۱۳۴۰ ش. صورت کاملتر این اثر نفیس بسال ۱۳۶۸ - ۱۳۷۲ شمسی در دو مجلد تجدید چاپ شده است.
- فرهنگ معین جلد پنجم (اعلام) چاپ تهران ۱۳۴۵ ش.
- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی.

- فهرست کتابخانه دولتی تربیت تبریز چاپ تبریز ۱۳۲۷ ش.
- فهرست کتابخانه سپهسالار (۲ جلد) (تالیف ابن یوسف) چاپ تهران.
- فهرست کتابخانه مجلس چاپ تهران.
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران چاپ تهران.
- فهرست کتابخانه ملی تبریز (۳ جلد) نگارش سید یونسی چاپ تبریز ۱۳۳۷-۱۳۵۳ ش.
- فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳ جلد) از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲ ش.
- فهرست مقالات فارسی به کوشش ایرج افشار چاپ تهران ۱۳۴۰-۱۳۴۸ ش.
- فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه دانشگاه تهران تالیف محمد تقی دانش پژوه چاپ تهران
- فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تهران چاپ تهران ۱۳۴۳-۱۳۵۱ ش.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، نشریه موسسه فرهنگی منطقه‌یی (۶ جلد) چاپ تهران (۱۳۴۸-۱۳۵۳ ش.)
- قاموس الاعلام تالیف شمس الدین سامی چاپ استانبول ۱۳۰۶-۱۳۱۶ ق.
- قند پارسی، ۱۸ گفتار از نذیر احمد، تهران ۱۳۷۱ ش.
- کتاب علمای معاصرین تالیف حاج ملا علی واعظ خیابانی تبریزی در ۱۳۲۵ ش. چاپ سنگی تهران ۱۳۲۵ ش.
- کلمات الشعرا تالیف محمد افضل سرخوش در ۱۱۰۸-۱۰۹۳ چاپ سنگی لاهور ۱۹۴۲ م.
- گلستان هنر تالیف قاضی احمد بن میر منشی قمی در ۱۰۰۶ ق. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲ ش.
- گنج شایگان تالیف میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی متخلص به شعری چاپ تهران ۱۲۷۲ هـ.ق.
- گویش آذری پژوهشی از رحیم رضازاده ملک، چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.
- لطایف الخیال تالیف محمد بن محمد دارابی شیرازی متخلص به عارف در ۱۰۷۶-۱۰۷۸ هـ.ق. (نسخه عکسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز).
- لغت نامه دهخدا
- مآثر رحیمی (۳ جلد) تالیف ملا عبدالباقی نهاوندی در ۱۰۲۵ ق. چاپ کلکته ۱۹۲۴-۱۹۳۱ م.

- المآثر و الآثار تالیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در ۱۳۰۶ ق. چاپ تهران ۱۳۰۷ ق.
- مجالس العشاق تالیف امیرکمال الدین حسین بن شهاب الدین طبسی گازرگاهی در ۹۰۸ ق چاپ کانپور ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ ق.
- مجالس النفایس تالیف امیرعلی شیرنویبی ترجمه و تالیف حکم شاه محمد بن مبارک قزوینی در ۹۲۷-۹۲۹ چاپ تهران ۱۳۱۳ به تصحیح و تحشیۀ علی اصغر حکمت.
- مجله آینده دکتر افشار، تهران ۱۳۰۴-۱۳۳۹ ش. و سایر شماره ها تا سال ۱۳۷۲ ش.
- مجله ارمغان وحید دستگردی، تهران (۱۲۹۸-۱۳۴۵).
- مجله یادگار عباس اقبال، تهران (۱۳۲۳-۱۳۲۸).
- مجله یغما حبیب یغمایی، تهران.
- مجمع الخواص تالیف صادقی کتابدار در ۱۰۱۶، ترجمه دکتر خیامپور، تبریز ۱۳۲۷ ش.
- مجمع الفصحا تالیف رضاقلی هدایت در ۱۲۸۴ ه. ق. چاپ تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۰ به کوشش مظاهر مصفا.
- مجمل التواریخ تالیف ابوالحسن بن محمد گلستانه
- مجموعه گل، تهران ۱۳۵۲ ش.
- مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال چاپ تهران، ۱۳۳۹ ش.
- مراغه، گرد آورنده یونس مروارید چاپ تهران ۱۳۶۰ ش.
- مرزبان نامه به تصحیح علامه قزوینی چاپ لیدن ۱۳۲۷ ه. ق.
- مصطفی خراب، تالیف احمد خراب قاجار مشهور به هلاکو (بعد از ۱۲۵۶ ه. ق.).
- مطلع الشمس تالیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در ۱۳۰۱ ق. چاپ سنگی ۱۳۰۱-۱۳۰۳ ه. ق.
- مفاخر آذربایجان تالیف دکتر عقیقی بخشایشی چاپ تبریز ۱۳۷۵.
- مقالات الشعرا تالیف میرعلی شیر قانع تتوی در ۱۱۷۴ ه. ق. چاپ کراچی ۱۹۵۷ م.
- مکارم الآثار تالیف محمدعلی معلم حبیب آبادی جلد ۳ آبان ماه ۱۳۵۱.
- مکتب وقوع در شعر فارسی تالیف احمد گلچین معانی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ تهران ۱۳۴۸ ش.
- منتخب التواریخ تالیف ملا عبدالقادر بن ملوکشاه بداؤنی از ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ ق. چاپ کلکته ۱۸۶۸-۱۸۶۹ م.

- موادالتواریخ تالیف حاجی حسین نخجوانی چاپ تهران ۱۳۴۳ ش.
- مولفین کتب چاپی تالیف خانابامشار ۶ جلد چاپ تهران (۱۳۴۴-۱۳۳۰ ش.).
- نتایج الافکار تالیف محمد قدرت الله متخلص به قدرت در ۱۳۵۸ چاپ بمبئی ۱۳۳۶ ش.
- نزهت القلوب تالیف حمدالله مستوفی در ۷۴۰ چاپ لیدن ۱۳۳۱ ه.ق.
- نسخه‌های خطی چاپ تهران
- نشریه دانشکده ادبیات تبریز (۱۳۲۷ تا ۱۳۵۳ ش.)
- نشریه کتابخانه ملی تبریز
- نظری به تاریخ آذربایجان تالیف دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۴۹ ش.
- نغمه‌های تبریز به اهتمام محمدحسین گوه‌رزی، تبریز ۱۳۴۳ ش.
- نفایس المآثر تالیف میرعلاءالدوله حسنی سیفی قزوینی متخلص به کامی در ۹۷۳-۹۹۸ ه.ق.
- نگارستان دارا تالیف عبدالرزاق دنبلی در ۱۲۴۱ به کوشش دکتر خیامپور چاپ تبریز تیرماه ۱۳۴۲.
- نگارستان سخن تالیف سید ابولخیر نور، در ۱۲۹۲ چاپ هندوستان ۱۲۹۳ ق.
- هفت افلیم تالیف امین احمد رازی در ۹۹۶-۱۰۰۲ ق. چاپ تهران به تصحیح جواد فاضل.
- یاد یاران تالیف دکتر مهدی روشن ضمیر، تهران ۱۳۷۱ ش.
- یوسف و زلیخا تالیف دکتر خیامپور چاپ تبریز مرداد ماه ۱۳۳۹.

